تاریخ خط

شروین وکیلی

انتشـــارات خوشبین

دفتر انتشارات: تهران، سعدی شمالی، خیابان قایدی، کوچه عشقی
بن‌بست ثابت‌قدم، پلاک ۴، واحد ۱
تلفن: ۱۷-۷۷۵۱۲۱۱۶

نام کتاب : تاریخ خط

نویسنده: دکتر شروین وکیلی

انتشارات: خوشبین

صفحه‌آرا آتنا موسوی

طرح روی جلد: زهره حیدری

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۲

چاپ و صحافی: هادی

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۰-۳۱-۷۱۹۴-۹۶۴-۹۷۸

پیشکش به مادرم آذردخت

و به یاد پدرم انوشیروان

فهرست مطالب

فرگرد نخست: عصر پیشاکوروشی ۹

بخش نخست: اندیشیدن به خاستگاه نویسایی ۱۱
گفتار نخست: طرح پرسش از خط ۱۱
گفتار دوم: ماهیت نویسایی ۱۹

بخش دوم: خطهای قلمرو تمدن ایران ۳۳
گفتار نخست: سرآغاز نویسایی ۳۵
گفتار دوم: خط میخی ایلامی ۵۱
گفتار سوم: خط سومری ۵۹
گفتار چهارم: خط میخی اکدی ۷۳
گفتار پنجم: خط هندسی جیرفت ۹۳
گفتار ششم: خط هندسی سندی ۹۷
گفتار هفتم: خط میخی کاسی ۱۰۱
گفتار هشتم: خط میخی هیتی ۱۰۷
گفتار نهم: خط تصویری لوویایی ۱۱۵
گفتار دهم: خط میخی میتانی ۱۲۳
گفتار یازدهم: خط میخی هوری ۱۳۱
گفتار دوازدهم: خط میخی اورارتی ۱۳۷
گفتار سیزدهم: خط گبلی ۱۴۱
گفتار چهاردهم: خط میخی اوگاریتی ۱۴۷
گفتار پانزدهم: خط سینایی - کنعانی ۱۵۱

بخش سوم: خطهای قلمرو تمدن مصر ۱۶۱
گفتار نخست: خط هیروگلیف مصری ۱۶۳
گفتار دوم: خط کاهنانه‌ی مصری ۱۸۷

بخش چهارم: خطهای تمدن چینی ۱۹۵
گفتار نخست: خط چینی ۱۹۷

بخش پنجم: تمدن اروپایی ۲۱۹

گفتار نخست: نویسه‌های کرت ۲۲۱
گفتار دوم: خط یونانی ۲۲۹

فرگرد دوم: عصر پساکوروشی ۲۴۱
بخش نخست: اندیشیدن درباره‌ی الفبا ۲۴۳
گفتار نخست: خاستگاه الفبا ۲۴۵
گفتار دوم: داستان ابجد ۲۶۱
گفتار سوم: انقلاب نویسایی هخامنشی ۲۷۵

بخش دوم: خطهای قلمرو تمدن ایران ۲۸۱
گفتار نخست: خط فنیقی ۲۸۳
گفتار دوم: خط آرامی ۳۱۳
گفتار سوم: خط میخی پارسی باستان ۳۳۵
گفتار چهارم: خط سامری ۳۴۱
گفتار پنجم: خط عبری ۳۴۷
گفتار ششم: خط لوکیایی ۳۵۷
گفتار هفتم: خط کاریایی ۳۶۷
گفتار هشتم: خط لودیایی ۳۷۵
گفتار نهم: خط سیدِتی ۳۸۱
گفتار دهم: خط پیسیدی ۳۸۵
گفتار یازدهم: خط فریگی ۳۸۷
گفتار دوازدهم: خط بلخی ۳۹۴
گفتار سیزدهم: خط براهمی ۳۹۹
گفتار چهاردهم: خط خروشتی ۴۱۹
گفتار پانزدهم: خط پارتی ۴۳۱
گفتار شانزدهم: خط پهلوی ۴۳۵
گفتار هفدهم: خط اوستایی ۴۴۱
گفتار هجدهم: خط گوپتا ۴۴۵
گفتار نوزدهم: خط نبطی ۴۵۳
گفتار بیستم: خط الیمایی ۴۶۱
گفتار بیست و یکم: خط سبایی ۴۶۷
گفتار بیست و دوم: خط سریانی ۴۸۱

گفتار بیست و سوم: خط مندائی ۴۸۹
گفتار بیست و چهارم: خط مانوی ۴۹۵
گفتار بیست و پنجم: خط سغدی ۵۰۱
گفتار بیست و ششم: خط ارمنی ۵۰۷
گفتار بیست و هفتم: خط گرجی ۵۱۹
گفتار بیست و هشتم: خط آرانی ۵۳۱
گفتار بیست و نهم: خط ناگری ۵۳۷
گفتار سی‌ام: خط شاردا ۵۴۹
گفتار سی و یکم: خط سیدهام ۵۵۵
گفتار سی و دوم: خط کوفی ۵۶۳
گفتار سی و دوم: خط پارسی- عربی ۵۷۳

بخش سوم: گسترش هندی ۵۸۵
گفتار نخست: خط بهاتی‌پرولو - کادامبا ۵۸۷
گفتار دوم: خط پالاوا ۵۹۱
گفتار سوم: خط کانادا ۵۹۵
گفتار چهارم: خط تلوگو ۵۹۹
گفتار پنجم: خط کاوی ۶۰۳
گفتار ششم: خط گاودی ۶۱۱
گفتار هفتم: خط گرانثا ۶۲۱
گفتار هشتم: خط تامیل ۶۲۷
گفتار نهم: خط خمر ۶۳۱
گفتار دهم: خط تای ۶۳۵
گفتار یازدهم: خط سوندانی ۶۴۱
گفتار دوازدهم: خط مالایالام ۶۴۵
گفتار سیزدهم: خط تیگالاری ۶۵۱

بخش چهارم: خطهای تمدن مصری ۶۵۳
گفتار نخست: خط مردمی مصری ۶۵۵
گفتار دوم: خط قبطی ۶۶۵
گفتار سوم: خط کوشی ۶۶۹
گفتار چهارم: خط حبشی ۶۷۵

گفتار پنجم: خط تیفیناق ۶۸۱

بخش پنجم: خطهای قلمرو تمدن چین ۶۸۹
گفتار نخست: خط تبتی ۶۹۱
گفتار دوم: خط ژاپنی ۶۹۷
گفتار سوم: خط اورخون ۷۰۱
گفتار چهارم: خط اویغوری کهن ۷۰۹
گفتار پنجم: خط مغولی ۷۱۳
گفتار ششم: خط کره‌ای ۷۲۱
گفتار هفتم: خط مانچو ۷۲۵

بخش ششم: خطهای قلمرو تمدن اروپا ۷۳۱
گفتار نخست: خط اتروسک ۷۳۳
گفتار دوم: خط لاتین ۷۵۱
گفتار سوم: خطهای ایبریا ۷۵۵
گفتار چهارم: خط گتی ۷۶۱
گفتار پنجم: خط رونی ۷۶۵

بخش هفتم: خطهای قلمرو تمدن آمریکا ۷۷۱
گفتار نخست: خطهای مایا ۷۷۳

● فرگرد سوم: بازاندیشی در تاریخ خط و نویسایی ۷۷۹
بخش نخست: نوشتار و گفتار ۷۸۱
بخش دوم: تکامل سیستمی نوشتار ۷۹۱
بخش سوم: تاریخ کتاب و سواد ۸۰۵
کتابنامه ۸۱۹

فرگرد نخست

عصر پیشاکوروشی

اندیشیدن به خاستگاه نویسایی

گفتار نخست: طرح پرسش از خط

در حال حاضر ۷۱۵۰ زبان زنده بر کره‌ی زمین وجود دارد که اعضای گونه‌ی انسان خردمند (Homo sapiens) با واسطه‌ی آن با هم ارتباط برقرار می‌کنند. این شمار، بخشی بسیار کوچک از شمار زبان‌هایی است که تا دو قرن پیش بر سیاره‌ی ما وجود داشته، و تا یک قرن بعد احتمالاً نیمی از همین تعداد موجود نیز منقرض خواهند شد. چون ۴۰٪ زبان‌های زنده‌ی کنونی در وضعیت خطر قرار دارند و شمار سخنگویانشان کمتر از هزار تن است. مدرنیته و رسانه‌های عمومی عامل اصلی کاهش تنوع زبان بر زمین بوده و در مقابل به گسترش و رونق چند زبان درپیوسته با اقتدار سیاسی دامن زده‌اند. چنان که از میان این بیش از هفت هزار زبان، تنها بیست و سه‌تایش به قدر بیش از نیم جمعیت زمین سخنگو دارند.

با توجه به این آمار که تنها به دو قرن از کل تاریخ بشر محدود است، می‌توان حدس زد که طی صد و پنجاه هزار سالی که از عمر گونه‌ی ما می‌گذرد، ده‌ها هزار زبان پدید آمده و از میان رفته باشد. با این همه در این مجموعه‌ی عظیم، تنها از ۵۷۳ زبان مرده خبر

داریم. همه‌ی این زبان‌ها یا نویسا بوده‌اند و یا در لمس با زبانی نویسا وجودشان گزارش شده است. در میان زبان‌های زنده‌ی کنونی، بیش از چهارهزارتایشان نویسا هستند و حدود سه هزار و صدتایشان در وضعیتی نانویسا باقی مانده‌اند. تقریباً همه‌ی زبان‌های در حال انقراض همین‌هایی‌اند که نانویسا هستند.

به بیان دیگر، زبان خزانه‌ای عظیم و متنوع از نظام‌های نشانگانی است که دستگاه‌هایی نمادین را برای تولید معنا در اختیار جمعیت‌های انسانی می‌گذارد. حتا امروز که رسانه‌های الکترونیکی جهانگیر شده و نویسایی در کانون آن جای گرفته، همچنان نزدیک به نیمی از زبان‌های زنده‌ی زمین نانویسا باقی مانده‌اند. بنابراین می‌توان حدس زد که در طی تاریخ این آمار چه وضعیتی داشته است. با استحکام زیادی می‌توان ادعا کرد که در مقابل زبان طبیعی که یک ویژگی فراگیر و عمومی در سراسر اعضای گونه‌ی انسان خردمند است، نویسایی پدیداری استثنایی و حاشیه‌ایست که بسیار دیر بر صفحه‌ی تاریخ نمایان شده و تنها زبان‌هایی کم‌شمار را پوشش داده است.

نخستین خطایی که هنگام اندیشیدن درباره‌ی زبان رخ می‌دهد، این تصور است که زبان باید لزوما نوشته شود، یا آن که پیوندی ذاتی و گرایشی طبیعی وجود دارد تا زبان‌ها نویسا گردند. در حالی که به لحاظ آماری چنین نیست و خط یک سازه‌ی نمادین مستقل و متمایز است که خاستگاه و سیر تکامل متفاوتی دارد و سیر تحول ویژه‌ی خود را مستقل از زبان‌ها طی می‌کند. خطها البته با زبان‌ها ارتباطی اندام‌وار برقرار می‌کنند، چون در نهایت آن را در خود ثبت و نشانه‌گذاری می‌کنند، اما این پیوند امری قراردادی و تصادفی و وابسته به شرایط است و نه ضرورتی دارد و نه ساختاری پیشینی را برای خط فراهم می‌آورد.

دومین خطای رایج هنگام اندیشیدن به خط آن است که اغلب گمان می‌کنند پیوندی سرراست و ضروری بین نویسه و گفتار برقرار است. کل زبان‌های زنده‌ی امروز بر زمین (نویسا و نانویسا) حدود ششصد همخوان و دویست واکه را در بر می‌گیرند.[1] این جدای از خطهایی مصنوعی و منطقی است که تاریخی دیرآیندتر دارند و اغلب زبان گفتاری را به شکلی ریاضی‌گونه و انتزاعی درمی‌آورند و آن را رمزگذاری می‌کنند. نمونه‌ی غایی این نظام‌های نمادین الفبای مورس است که تنها دستگاه زبانی دودویی است که آدمیان بدون نیاز به پردازنده‌ی مصنوعی و رایانه می‌توانند آن را بخوانند. این دستگاه البته با نشانه‌گذاری سرراست حروف الفبا با علایم گسسته‌ی دوتایی پدید آمده و از این رو می‌تواند همچون مشتقی انتزاعی

1. Gnanadesikan, 2009: 11.

از الفبا نگریسته شود. با همین قاعده خط بریل را نیز باید در دایره‌ی نویسایی گنجانـد، هرچنـد از ویژگی مهم و مشهور نویسه‌ها یعنی پیوند با بینایی بی‌بهره است.

بدنه‌ی خطهای زنده‌ی امروزین الفبایی هستند و با دقتی تا سطح واج، ارکان زبـان را در خود بازنمایی می‌کنند. بسیاری از اندیشمندان گمان کرده‌اند این شکل عادی و بدیهیِ خط است، که تبلوری ثانوی از زبان گفتاری باشد. ارسطو بر این مبنا نوشته که «گفتاری که بیان می‌شود علامتی [برآمده] از تجربه[ی زیسته] است و کلمات نوشته شده علامتی برای گفتـار بیان شده هستند».[1] این برداشت برای دیرزمانی بدیهی انگاشته مـی‌شـد. چنـان کـه فردینانـد سوسور هم می‌گفت «زبان و نمود نوشتاری‌اش دو سیستم متمایز نشانگانی هستند. تنها دلیـل وجودی دومی، بازنمایی اولی است».[2]

با این حال این وضعیت امروزین خطها امری تکاملی است که در گـذر زمـان بـه دسـت آمده است. خطها در شکل اولیه و پایه‌شان معناهـا را بازنمـایی مـی‌کـرده‌انـد و بـه چیزهـا و رخدادها ارجاع می‌داده‌اند، و نه عناصر آوایی گفتار را. خط الفبـایی هـم دیـر بـر صـحنه‌ی تاریخ پدید آمده و هم سیر تحـولی پیچیـده و پـر فـراز و نشـیب داشـته اسـت. اگرچـه کـه موفق‌ترین و گسترنده‌ترین نوع از خط بوده است.

سومین تصور نادرست درباره‌ی خطها آن است که انگار امری منتشـر و جهـانی بـوده و در هر فرهنگ و تمدنی لزوما شکل می‌گرفته است. یعنی به همـان ترتیبـی کـه ذهـن مـا بـه وضعیت کنونی خو گرفته و گمان می‌کند زبـان امـری ضـروری و ذاتـی اسـت و بـا ارکـان گفتار پیوند دارد، این تصویر ذهنی هم وجود دارد که لابد اینهمـه خـط متفـاوت بـا علایـم متنوع نیز جدا جدا و به شکلی درونزاد پدید آمده‌اند و ارتباطی با هم نداشته‌اند.

این برداشت نیز نادرست است. چنین می‌نماید که خط در کل تاریخ بشر کمتر از ده بار به شکلی مستقل تحول پیدا کرده باشد، و خـط الفبـایی کـه رایجتـرین نـوع آن اسـت، تنهـا یکبار ابداع شده و از یک کانون (ایران زمین) به همه جا صادر شده است. یعنی اگر روابـط میان خطها را در گذر زمـان وارسـی کنـیم، بـه درختـی تکـاملی مـی‌رسـیم کـه سـاقه‌هـایی کم‌شمار و معدود دارد.

این پیش‌داشت‌های نادرست، نه تنها در باورهـای عـوام و متـون زرد، کـه در برخـی از منـابع دانشگاهی و متون جدی نیز دیده می‌شوند. جدای از این خطـای شـناختی، ایـن حقیقـت هـم بـه جای خود باقی‌ست که برخورداری از تاریخ و خط و زبـانی نویسـا اسـتخوان‌بنـدی هویـت ملـی

1. Aristotle, de Interpretatione, 1.1.
2. Saussure, 1978.

است و از این رو مسابقه‌ای برای تاریخ‌جویی و تاریخ‌یابی، و اگر نشد، جعل و تاریخ‌تراشی بین کشورهای جهان برقرار است. کشورهایی که اغلبشان طی یکی دو قرن گذشته زاده شده‌اند و بنابراین به لحاظ آماری درباره‌ی قدمت و دیرینگی هویت ملی خویش دروغ می‌گویند و تاریخ تحول زبان و فرهنگ – و در نتیجه خط– خود را کژدیسه و نادرست روایت می‌کنند.

با توجه به این زمینه‌ی آغشته به خطا و دروغ، سازماندهی کتابی با این دامنه که تاریخ خط در گستره‌ای جهانی را وارسی کند، کاری بسیار دشوار می‌نماید. به ویژه که قصدمان پاسخ به پرسش‌هایی کلیدی باشد که مطرح کردن‌شان در جریان اصلی پژوهش‌ها در این زمینه، به تابوهایی مگو شبیه شده است. پرسش‌هایی از این دست که:

۱. خط چرا و طی چه سازوکاری به وجود آمد؟ نخستین قلمرو فرهنگی و حوزه‌ی تمدنی که خط را ابداع کرد، کجا بود؟

۲. خط الفبایی با چه روندی و چرا پدید آمد و تمدن زادگاهش کجا بود؟

۳. سیر تحول خطها، مسیر شاخه‌زایی‌شان، و الگوهای اندرکنش و وامگیری‌شان چگونه بوده است؟

۴. آیا در میان تمدن‌های انسانی می‌توان یکی را به عنوان کانون زایش و تحول خط در سطح جهانی از بقیه متمایز کرد؟

حقیقت آن است که همه‌ی پرسش‌های چهارگانه‌ای که مطرح کردیم را می‌توان با داده‌هایی صریح و روشن به شکلی قاطع پاسخ داد. اما پاسخی شفاف که به این ترتیب در امتداد ارادت به حقیقت به دست می‌آید، با منافع برآمده از سرسپردگی به قدرت تضاد دارد. یعنی پرسش‌های چهارگانه‌ی یاد شده چنان که نشان خواهم داد، به تمدن ایرانی اشاره می‌کند که تنها تمدن زنده ولی فروپاشیده، ضعیف ولی جنگاور، و بی‌صاحب ولی نیرومند امروزین است.

بخش عمده‌ی گرایش‌های نظری حاکم بر تاریخ خط بر این اساس از طرح این پرسش‌ها پرهیز می‌کنند و می‌کوشند بر پرسش‌هایی ساده‌تر و در سطحی خردتر و مقیاسی کوچکتر تمرکز کنند. پرسش‌هایی که در مقیاس فرهنگ‌های محلی و جوامع کوچک تاریخ تحول خطها را ردگیری کند، و به مسئله‌ی پردردسر خاستگاه تمدنی همان خط و تعلق هویتی‌اش نپردازد. چرا که اگر بپردازد، به پاسخی نامطلوب برمی‌خورد که با ایدئولوژی‌های مقتدر و مسلط ناسازگار از آب در می‌آید.

به همین خاطر روش مرسوم در کتاب‌هایی از این دست آن است که نام نویسه‌ها را براساس ریخت، ساختار، یا تمایزهایی مثل اندیشه‌نگار/ هجانگار/ الفبایی در فصل‌هایی

پیاپی بگنجانند، و یا به سادگی فهرستی الفبایی از خطهای گوناگون به دست دهند. اگر بخواهیم به شیوه‌ی ساماندهی محتوا در این آثار بنگریم، می‌بینیم که در عین محتواهای گاه جامع و دقیق، چارچوب مفهومی مشخصی بر آنها حاکم نیست و روش‌شناسی مشخصی را در چینش مطالب نمی‌توان درشان تشخیص داد.

بنابراین شگفتی بزرگ در کتاب‌های موجود درباره‌ی تاریخ خط، آن است که اصولاً به پرسش‌های کلیدی درباره‌ی تاریخ خط نمی‌پردازند و مفاهیمی کلیدی مثل هویت و تمدن و پیوند قدرت و نویسایی را به کلی نادیده می‌گیرند. چندان که در کتاب‌های معتبر دانشگاهی تقریباً هیچ سرمشق مفهومی منسجم و الگوی معناداری از تحول خط یافت نمی‌شود. علت اصلی از این نقص اصرار سرمشق‌های تاریخ‌نگاری مدرن برای نادیده‌گیری تمدن ایرانی و فروکاستن‌اش به واحدهایی قومی و ساختگی یا جریان‌هایی جهانی و تخیلی است. دلیل ساختگی بودن این اقوام آن است که جدای از ملیت پشتیبان‌شان تعریف می‌شوند و آن جریان‌های جهانی از این تخیلی‌اند که گرانیگاه‌های تمدنی زاینده‌شان نادیده انگاشته می‌شود.

در این راستاست که آمالیا نانِدسیکان در کتاب روزآمد و خواندنی‌اش به تفصیل درباره‌ی انواع خط و نوشتار سخن گفته، اما در سراسر کتابش هیچ اشاره‌ای به خط پارسی یا تمدن ایرانی دیده نمی‌شود. او خطهای الفبایی سامی، خطهای اندیشه‌نگار-هجانگار میخی و خطهای هجایی - الفبایی هندی را جدا جدا و در فصل‌هایی با فاصله‌هایی نسبت به هم آورده،[1] در حالی که اینها همه زیرسیستم‌هایی از نویسه‌های تکامل یافته در ایران زمین هستند و با این شکل ارتباطشان و مسیر تحول‌شان کتمان می‌شود. این شیوه از نگریستن به خطها اصولاً روابط وراثتی میان‌شان و سیر تکاملی سیستم‌های نویسایی را به کل نادیده می‌گیرد و داده‌های صریح و روشن موجود را در چشم‌اندازی مه‌آلود و مبهم جای می‌دهد که به سطح انتزاعی بالاتر از سیاهه‌برداری ساده‌انگارانه مجال ابراز وجود نمی‌دهد.

وضعیت کنونی نظریه‌پردازی مدرن درباره‌ی تاریخ خط در ضمن دلایلی تاریخی هم دارد که به چیرگی آنگلوساکسون‌ها بر ژرمن‌ها در نیمه‌ی اول قرن ۵۴ (ق ۲۰ م.)[2] مربوط

---

1 .Gnanadesikan, 2009.

۲. مبدأ تاریخ قاعدتا نقطه‌ایست که تاریخ شروع می‌شود، و آغازگاه تاریخ، همان آغازگاه خط است. بر این مبنا مبدأ تاریخ مفهومی عینی، رسیدگی‌پذیر، مستند و جهانی است که با ظهور اولین نشانه‌های خط در جنوب غربی ایران زمین (ایلام و سومر) همزمان است و حدود ۵۴۰۰ سال قدمت دارد. هرچند گاهشماری‌های مبتنی‌بر زایش عیسی مسیح (که حتا سالش هم دانسته نیست) در متون علمی رواج یافته، اما در این کتاب براساس گاهشماری پیشنهادی‌ام مبدأ تاریخ را همزمان با ظهور خط قرار می‌دهم و سالشمارها را به شکلی که درست و عقلانی است ذکر می‌کنم، و نه بر مبنای قراردادهایی دلبخواه یا وابسته به ایمان‌های دینی، هرچند که دومی رواجی عالمگیر پیدا کرده است. برای خو گرفتن خواننده با این گاهشماری پیشنهادی در همه‌ی موارد تاریخ میلادی و گاه خورشیدی را هم قید کرده‌ام. با این توضیح که سال ۱۴۰۰ خورشیدی را با سال ۵۴۰۰ تاریخی برابر گرفته‌ام، چرا که نخستین نشانه‌های خط در همین حدود زمانی (۳۴۰۰-۳۳۵۰ پ.م) در اسناد

می‌شود. نخستین پژوهش‌های مدرن درباره‌ی خط و نویسایی را آلمانی‌ها انجام دادند و در قرن ۵۳ (قرن نوزدهم میلادی) مهم‌ترین آثاری که در این زمینه منتشر شد در این حوزه‌ی فرهنگی جای داشت. از کتاب کمیاب و گمنام اما مهم اولریش فردریش کوپ به نام «فرهنگ و نویسه‌های قدیم»[1] گرفته تا «تاریخ خط» به قلم کارل فاولمان[2] که اولین کتاب تخصصی در این زمینه است، همگی به آلمانی نوشته شده‌اند و به همین خاطر میراثی را شکل می‌دهند که پس از جنگ جهانی دوم و چرخش زبان علمی از آلمانی به انگلیسی، تا حدودی از یادها رفته‌اند.

نکته‌ی مهم درباره‌ی پژوهش‌های آلمانی بی‌طرفی نسبی‌شان به لحاظ سیاسی بود. چون آلمان در این دوران کشوری استعمارگر نبود و مستعمره‌ی مهمی نداشت. به همین خاطر هنگام رویارویی با خطها و زبان‌ها با آن همچون گونه‌هایی جانوری یا موجودیت‌هایی طبیعی برخورد می‌کرد، و نه رقیبانی خطرناک و منابعی قابل استفاده، بدان شکل که در کشورهای استعماری انگلستان و فرانسه و تا حدودی روسیه باب بود.

کافی‌ست آثار آلمانی‌هایی که در این مورد نوشته‌اند را با نوشتارهای پژوهشگران انگلیسی که یک قرن دیرتر می‌نوشتند مقایسه کنیم تا دریابیم که چه افت چشمگیری در روش‌شناسی و دقت علمی رخ داده و باخت آلمانی‌ها در دو جنگ جهانی برای پژوهش‌های تاریخی مدرن تا چه پایه پرهزینه بوده است. به عنوان یک قاعده‌ی عام، کوشش‌های اولیه‌ی نویسندگان آنگلوساکسون در این مورد به شدت زیر تأثیر برخورد استعمارگران با فرهنگ هندی بوده و مثلاً ایساک تیلور در کتاب پیشاهنگ‌اش «الفبا» نیمی از متن را به نویسه‌های شبه‌قاره‌ی هند اختصاص داده است. این کتاب در ضمن اولین اثری است که رده‌بندی سه‌گانه‌ی خطهای اندیشه‌نگار و هجایی و الفبایی را در زبان انگلیسی شرح داده است.[3]

رده‌بندی سه‌گانه‌ی تیلور هرچند به خطا به بعدتر به همنام مشهورترش (تیلورِ انسان‌شناس)[4] منسوب شد، برای یک قرن اعتبار خود را حفظ کرد و مبنای آثار بانفوذی مثل «مطالعه‌ای در نوشتن» اثر گِلب قرار گرفت، و او همان پژوهشگر بلندآوازه‌ای بود که در نوجوانی خط لوویایی را رمزگشایی کرده بود و در چارچوبی تکاملی معتقد بود

تاریخی نمایان می‌شود، یعنی قرار دادن آغازگاه تاریخ در ۵۴۰۰ سال پیش (۳۳۸۰ پ.م) دقیق و درست است و در ضمن گاهشماری‌های میلادی و هجری خورشیدی را هم به شکلی سرراست بر محور تاریخی راستین قرار می‌دهد.

1. Kopp, 1821.
2. Faulmann, 1880.
3. Taylor, 1883.
4. Edward Burnett Taylor

نشانه‌های الفبایی لزوما از نشانه‌های هجایی و اینها خود لزوما از نشانه‌های اندیشه‌نگار به شکلی مکانیکی و یکسویه مشتق می‌شوند.[1] این پیش‌فرض‌ها البته اشتباه بود و گلب را به نتیجه‌گیری‌هایی نادرست سوق داد. در حدی که معتقد بود خط فنیقی چون مقدمه‌ی خط یونانی – نویسه‌ی محبوب اروپاییان– بوده، هجانگار بوده و نه الفبایی، و خط حبشی چون از آن مشتق شده باید الفبایی بوده باشد، نه هجایی. همزمان با او ویکتور ایسترین[2] که نماینده‌ی دانشمندان شوروی در این حوزه بود کتاب‌هایی منتشر کرد و خط را همچون «ابزار انتقال زبان در زمان و مکان» تعریف کرد و نویسه‌ها را به چهار رده‌ی نشانه‌های تصویرنگار، اندیشه‌نگار، هجانگار و آوانگار تقسیم کرد. در این رده‌بندی البته تصویرنگارها (که هر نشانه‌شان یک جمله را نمایندگی می‌کرد) ارتباط ملموسی با زبانی خاص نداشتند و این ارتباط حتا درباره‌ی اندیشه‌نگارها هم سرراست و صریح نبود.[3]

اولین کتاب پژوهشی مدرن درباره‌ی خط و نویسایی را همان گِلب[4] در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲م.) نوشت. بنابراین این شاخه یکی از جوانترین شعبه‌های دانش زبان محسوب می‌شود. او این علم را گراماتولوژی[5] (دستورشناسی) نامید، چون برچسب دقیقترِ گرافولوژی[6] (خط‌شناسی) را پیشتر معتقدان به شخصیت‌شناسی براساس دستخط، برای آرای خود تصاحب کرده بودند و این کلمه با شبه‌علم پیوند خورده و بدنام شده بود. در نهایت اما گراماتولوژی بیشتر با دلالتی فلسفی که ژاک دریدا بدان بخشیده بود شناخته شد، و گرافولوژی به عنوان نوعی شبه‌علم از دایره‌ی دانش‌های رسمی تبعید شد.

بی توجهی به تاریخ خط و نویسایی البته جدای این دلایل سیاسی در تاریخ تحول علم زبانشناسی هم ریشه داشته است. در قرن بیستم توجه زبانشناسان بیش از پیش به زبان‌های بومی مردمی نانویسا جلب شد که به ویژه در قاره‌ی آمریکا می‌زیستند و فرهنگ و زبان‌شان به سرعت در برخورد با موج دنیای مدرن منقرض می‌شد. جنب و جوش پژوهشگران برای ثبت و تدوین این زبان‌ها باعث شد نویسایی نسبت به زبان موقعیتی حاشیه‌ای پیدا کند و «زبانشناسی توصیفی»[7] اعتبار پیدا کند، که به ثبت زبان‌های زنده در حالت گفتاری و شفاهی‌شان می‌پرداخت. از سوی دیگر نوعی وسواس در پرهیز از داوری درباره‌ی زبان‌ها در این هنگام شکل گرفت که واکنشی بود به نگرش‌های نژادپرستانه و متفرعنانه‌ی نویسندگان قدیمی فرنگی

---

1. Gelb, 1952.
2. Victor Istrin, 1957.
3. Daniels and Bright, 1996: 8-9.
4. I. J. Gelb
5. Grammatology
6. Graphology
7. Descriptive linguistics

در عصر استعمار. این واکنش به معنای نفی سلسله مراتب زبان‌ها و عزل نظر از پیچیدگی‌هایشان بود، که به ویژه در زبان‌های نویسا و نانویسا گسستی نمایان را نمایان می‌ساخت. با مرور آن عقاید سست و این بستر جامعه‌شناختی علم خط‌شناسی، می‌توان دریافت که گام نهادن به چنین میدانی چقدر دشوار و پرتنش تواند بود. کتابی که در دست دارید با این هدف نگاشته شده که نوشتار را همچون سیستمی تکاملی مورد تحلیل قرار دهد. یعنی هر نویسه همچون نوعی گونه‌ی همانندساز نگریسته می‌شود که در پیوند با زبانی ابداع می‌شود، در گستره‌ای از جغرافیا گسترش می‌یابد، در دامنه‌ای از زمان می‌پاید و در نهایت پیش از انقراض احتمالاً به زایش نویسه‌هایی نو دامن می‌زند. به بیان دیگر، در این کتاب براساس دستگاه نظری رُروان و سرمشق نظریه‌ی سیستم‌های پیچیده به نظام‌های نوشتاری همچون منش‌هایی فرهنگی خواهیم نگریست، و هر منش سیستمی تکاملی است در سطح فرهنگ که عناصرش نمادها و دلالت‌های معنایی است و کارکردش رمزگذاری زیست‌جهان و ساماندهی به کردارهای جمعی است.

اگر خطها را به این ترتیب بر محور زمان- مکان بازنمایی کنیم و روابط خویشاوندی‌شان را تحلیل کنیم، به دو نتیجه‌ی صریح و قاطع می‌رسیم: نخست آن که خط مفهومی فرهنگی و وابسته به تمدن است، و دوم آن که تمدن ایرانی کانون بی‌رقیب تولید خط در تاریخ جهان بوده است. برای نشان دادن اعتبار و استحکام این دو گزاره کافی است به شکلی جدی و عینی به سیر تحول نویسه‌ها بنگریم و نقطه‌ی ظهورشان بر تاریخ و جغرافیا را و پیوندهایشان با هم را تحلیل کنیم. برای فهم معنای خط و چگونگی و چرایی پیکربندی تاریخ با خطهایی که می‌شناسیم، باید تاریخ ظهور و سقوط خطها را مرور کرد، کانون‌های جغرافیایی زایش‌شان را تعیین کرد و مسیرهای گسترش یافتن یا قلاب شدن‌شان بر مکان را ارزیابی کرد، و به شیوه‌ی چفت و بست شدن‌شان با زبان‌های گوناگون نگریست. بر این مبنا در این کتاب با رویکردی میان‌رشته‌ای به تاریخ خط می‌نگریم، و این بدان معناست که نخست سیستم‌های تمدنی و در اندرون آن سیستم‌های ملی و در مرتبه‌ی بعدی زیرسیستم‌های قومی را وارسی می‌کنیم و زبان در هر لایه را با تبلور نوشتاری‌اش پیوند می‌زنیم و سیر تکامل و شاخه‌زایی خطها را در این چارچوب تحلیل می‌کنیم. محور زمان طبعا در این میان تعیین کننده است و در هر تمدن به تفکیک سیر ظهور خطها بر محور زمان و روابط خویشاوندی‌شان با خطهای دیگر را تحلیل خواهیم کرد و دوره‌بندی‌های اصلی تاریخ جهان را براساس سطح پیچیدگی در نظر خواهیم داشت، که اتفاقا با سیر ظهور و گسترش خطها تناظری نزدیک دارد. یعنی با روشی منظم و پیمودن گام‌هایی مستدل بر انبوه داده‌های موجود، سیری شفاف و روشن از تحول نویسایی نمایان می‌شود که الگوهایی قاعده‌مند از دگرگونی را نشان می‌دهد و مقطع‌های سرنوشت‌ساز و انقلاب‌های مهم در نویسه‌زایی را آشکار می‌سازد.

گفتار دوم: ماهیت نویسایی

وقتی از نویسایی سخن به میان می‌آید، قضیه فقط به خطی خاص یا شیوه‌ای برای ثبت گفتار و اندیشه محدود نمی‌شود. بلکه از گذاری سیستمی در پیچیدگی نظام‌های اجتماعی سخن می‌گوییم. نویسایی تنها در جوامعی شکل می‌گیرد و می‌پاید که از حدی پیچیده‌تر باشند، و خود ابزاری و نیرویی است که پیچیدگی جامعه را به شکلی فزاینده افزون می‌کند. بنابراین پیش از ورود به بحث جزئی‌تر درباره‌ی انواع نویسه‌ها و سیر تحولشان، لازم است نخست به ماهیت خط و تأثیر نویسایی بر جوامع انسانی نگاهی بیندازیم.

والتر جکسون اونگ[1] (۱۹۱۲ - ۲۰۰۳م.) یکی از نخستین کسانی بود که به بحثی دقیق و پردامنه درباره‌ی تأثیر نویسایی بر جوامع نانویسا پرداخت. اونگ در این زمینه از لویی راول تأثیر پذیرفته بود که یک نسل پیش از او در این زمینه مطالب مهمی نوشته بود.[2] او همچنین دنباله‌روی اریک هَوْلاک[3] محسوب می‌شد که برای نخستین بار اهمیت گذار از فرهنگ شفاهی به نوشتاری را در فرهنگ یونانی قدیم مورد تأکید قرار داده بود و می‌گفت یونانی‌ها در قرن ۲۹ تاریخی (ق ۵ پ.م) نویسا شدند و به همین خاطر تفکر فلسفی و پیکربندی ذهنی‌شان پیش و پس از این دوران به کلی متفاوت بوده است.[4]

---

1. Walter Jackson Ong
2. Lavelle. 1942.
3. Eric Alfred Havelock
4. Havelock, 1981.

اونگ در کتاب «شفاهی و نویسا: فناوری‌های جهان»[1] می‌گوید تثبیت نویسایی در یک جامعه درست مانند فناوری آتش یا فلز کل ساخت اجتماعی و بافت فرهنگی آن را دگرگون می‌سازد. جوامع نانویسا تصویری یکپارچه، بسیار عینی و تجربی و وابسته به زبانِ گفتاری دارند که همواره با گوینده و حضور وی گره خورده است.

ورود نویسایی بدان معناست که گفتار از گوینده و زبان از زمانِ بیان شفاهی آن مستقل می‌شود و به این ترتیب شکلی متفاوت از صورت‌بندی معنا و شیوه‌ای نو از کاربرد زبان رواج می‌یابد که از دید اونگ به درونی‌سازی زبان و ظهور فردگرایی در جوامع اولیه انجامیده است. سویه‌ی دیگر نویسا شدن آن است که لزوم حفظ کردن همه چیز از بین می‌رود و امکان ثبت اطلاعات فارغ از حافظه‌ی فردی فراهم می‌آید. در نتیجه گزاره‌های فشرده‌ی حکیمانه و اندرزهای کارگشا که در لحظات تصمیم‌گیری به کار می‌آیند، جای خود را به روندهایی سنجیده‌تر و زنجیره‌ای طولانی‌تر از استدلال و اندیشیدن می‌دهند، و به همین ترتیب کلیشه‌های اجتماعی که سرمشق‌های رفتاری را تعیین می‌کند نیز ضرورت خود را از دست می‌دهند. یعنی دیگر برای شناسایی وضعیت‌های انسانی به اولیس حیله‌گر یا نِستور خردمند نیازی نداریم و مفهوم خرد و فریبکاری به شکلی انتزاعی می‌توانند صورتبندی شوند.

از دید اونگ گذار از جوامع نانویسا به نویسا با تحولاتی بزرگ در دایره‌ی فرهنگ همراه است. تفکر چرخه‌ای و حلقوی به مسیرهای خطی و زنجیره‌های طولانی استدلال تبدیل می‌شوند، ریاضیات شکل می‌گیرد و متون حماسی منظوم جای خود را به روایت‌های منثور بازیگوشانه می‌دهند که گاهی مثل دون کیشوت قهرمانان حماسی را ریشخند می‌کنند. بحث اونگ البته بر اروپا تمرکز دارد و به ویژه بر گذارهای نویسا شدن در جامعه‌ی رومی و قرون وسطایی تمرکز دارد. همچنین آثارش با پیش‌داشت‌هایی نادرست گره خورده که درباره‌ی قدمت نویسایی و اهمیت آن در اروپا اغراق می‌کنند، و این هم احتمالاً از آنجا بر می‌خیزد که اونگ کشیشی یسوعی است که تحصیلاتش را در رشته‌ی زبان انگلیسی انجام داده و در دایره‌ی متون مسیحی و اروپایی محصور شده است. با این همه کلیت بحث او درست می‌نماید و گذار از نانویسایی به نویسایی تحولی چشمگیر در نهادها و نظام‌های اجتماعی ایجاد می‌کند که در دیدگاه ما به صورت ارتقای سطح پیچیدگی سیستم تفسیر می‌شود.

---

1. Ong, 1982.

به نظرم به دیدگاه اونگ می‌توان این نکته‌ی مهم را نیز افزود که نویسایی در ضمن با گذاری در ریخت متن همراه است. اصولاً حدس من آن است که نثر تنها در شرایط نویسایی می تواند پدید آید. یعنی در جوامع نانویسا متن تنها در حافظه و به شکلی یادسپاری شده دوام می‌آورد و این متن‌ها همیشه به صورت شعر صورت‌بندی می‌شوند.

اصولاً شعر شیوه‌ی رمزگذاری و ثبت اطلاعات فرهنگی در جوامع نانویساست و به همین خاطر اهمیتی چشمگیر و توزیعی جهانی دارد. شعر به این خاطر موزون و انباشته از تقارن‌های گوناگون است، که راحت به خاطر سپرده می‌شود و به همین خاطر در جوامع نانویسا تمام متون طولانی که دانسته‌ی مشترک مردمان محسوب می‌شود، به صورت شعر در می‌آیند. سایر دانسته‌ها یا کارکردهای فنی و مهارت‌های اجرایی هستند و یا پند و اندرزهایی که در قالب گزاره‌هایی بسیار کوتاه صورت‌بندی می‌شوند و به این ترتیب امکان حفظ شدن را پیدا می کنند.

این نکته را هولاک هم در یکی از آخرین کتاب‌هایش مورد تأکید قرار داده و نشان داده که فیلسوفان پیشاسقراطی در اصل با وزن‌های همری شعر می‌سروده‌اند و آثارشان را باید دنباله‌ی یک سنت کاهنانه‌ی شفاهی دانست که نه تنها از نظر ساختار و ریخت متن، که از نظر محتوا و مضمون هم بیشتر با همر نزدیکی دارد تا افلاطون.[1] این دیدگاهی است که امروز هم هواداران زیادی دارد و توافقی درباره‌اش میان پژوهشگران شکل گرفته است.[2]

پس شکل اصلی انتقال فرهنگ در جهان باستان شعر و گفتار شفاهی بوده، و به همین خاطر فرایند نوشتن شعرهای سنتی در جهان باستان امری نوآورانه و غیرعادی می‌نموده است. چون سرودهایی که از راه گفتار خنیاگران و کاهنان برای مخاطبان بی‌سواد یا کم‌سوادشان خوانده می‌شده، نسبت به آنچه که در متن منثور نوشتاری می‌بینیم بافت و ساخت و قالب ادبی متفاوتی دارد. نوشتن سرودهای منظوم کمابیش به تداخل دو رسانه در زمینه ی یک متن شباهت داشته است. یعنی متنی را از اندرون بافت شفاهی‌اش بیرون می کشیده و آن را در بستری نوشتاری میخکوب و تثبیت می کرده است.

چنین می‌نماید که این شیوه از دست‌اندازی نوشتار به متن شفاهی در ایران غربی از اواخر هزاره‌ی اول تاریخی (میانه‌ی هزاره‌ی سوم پیش از میلاد) آغاز شده باشد. نخستین سرودهای دینی ایلامی و سومری در این هنگام به صورت نوشتاری تدوین شدند و انگار که ورود اکدی‌ها به میدان فرهنگ میانرودانی نیرویی تعیین کننده در این روند بوده باشد.

---

1. Havelock, 1981.
2. Swearingen, 1986: 138–156.

تا هزاره‌ی سوم تاریخی (هزاره‌ی ۱ پ.م) چنین روندی در ایران زمین نهادینه شده بود و تا این تاریخ مجموعه‌ای چشمگیر از متون منظوم باستانی را داریم که در نسخه‌های نوشتاری ثبت شده و به دست ما رسیده است. حماسه‌ی گیلگمش، انوماالیش و سرود در ستایش ایشتار نمونه‌هایی مشهور از این متون هستند که اغلب در جنوب میانرودان نویسانده شده‌اند. در شمال همین منطقه یعنی آسورستان هم قدری دیرتر در اوایل هزاره‌ی سوم تاریخی (میانه‌ی هزاره‌ی دوم پیش از میلاد) روندی مشابه را می‌بینیم و داستان نبرد بعل یا یم نمونه‌ای از شعرهای نوشته شده در این قالب است.

در ایران شرقی مهم‌ترین متون نوشته شده در این چارچوب به زبان‌های آریایی تعلق دارند و یشت‌های قدیم اوستایی و سرودهای ریگ‌ودا کهن‌ترین نمونه‌های آن هستند که قدمتشان به اواخر هزاره‌ی دوم تاریخی (حدود ۱۶۰۰ پ.م) می‌رسد، و به احتمال زیاد در دوران هخامنشی برای نخستین بار نوشته شده‌اند. از نظر محتوای معنایی و تأثیر بر متون دیگر، مهم‌ترین متن شفاهی نوشته شده در سراسر این دوران به همین ایران شرقی مربوط می‌شود و سرودهای گاهان است که توسط زرتشت سروده شده و احتمالاً چندین قرن بعدتر به صورت نوشتاری در آمده است. این در ضمن کهن‌ترین متن فلسفی جهان نیز هست و نویسنده‌اش اولین کسی است که پیامبر است و نه کاهن. تا پیش از آن مفهوم پیامبر و دین با معنایی اخلاقی هنوز پدیدار نشده بود. در باقی نقاط تنها نام ویراستار و کاتبی که متن را تدوین می‌کرده را داریم که ایلی‌میلکو از اهالی اوگاریت در قرن ۲۴ تاریخی (ق ۱۰ پ.م) نمونه‌ای از آنهاست.

متن شفاهی و کتبی علاوه بر سوگیری‌ای که به سمت شعر و نثر دارند، از نظر بافت و حجم و پیچیدگی نیز متفاوت هستند. متن‌های طولانی و پیچیده اگر بخواهند با مسیری شفاهی انتقال یابند باید در قالب شعر سازمان یابند. چرا که خاستگاه تکاملی شعر اصولاً همین ضرورتِ به خاطر سپردن منش‌های زبانی بزرگ بوده است. از این رو متن‌های طولانی‌ای مانند یسنه‌ها و اسفار خمسه گذاری به نویسا شدن جامعه‌ی تولید کننده‌شان را نشان می‌دهند.

با این همه باید توجه داشت که سنت شفاهی با ظهور سنت کتبی منقرض نمی‌شود و موازی با آن به بقای خود ادامه می‌دهد و تا حدودی با ارجاع به قلابی نوشتاری از متن لایه‌ها و شاخ و برگی بیشتر پیدا می‌کند و شکوفا می‌شود. یعنی میان سنت شفاهی و کتبی در سطح فرهنگی رقابتی در کار نیست و متن‌ها در آن لایه منش‌هایی هستند که بر هم اثر می‌گذارند و همچون سیستم‌های تکاملی دیگر دورگه‌هایی زایا و تکثیر شونده پدید می‌آورند.

اما در سطح اجتماعی با نوعی رقابت میان منش‌های نوشتاری و نهادهای وابسته به سنت

شفاهی روبرو می‌شویم. جک گودی در کتاب مشهورش[1] تقابلی میان سنت شفاهی و کتبی برقرار کرده و این دو را قطب‌هایی ناسازگار و ضد هم پنداشته است. در حدی که می‌گوید دو لایه‌ی متمایز از نخبگان (کاهنان در برابر عالمان) در جوامع باستانی وجود داشته‌اند[2] که دو شیوه‌ی متفاوت از سازماندهی اجتماعی (فرقه‌ی دینی و دیوانسالاری دولتی) را پدید می‌آورده‌اند.[3]

تأکید او بر اهمیت نویسایی و تأثیر آن در ظهور نظم‌های سیاسی و شکل‌های فرهنگی نو درست می‌نماید. هرچند نقدی روش‌شناسانه و مهم بر او وارد است و آن هم این که تمایزی میان سطح فرهنگی و اجتماعی قایل نشده و به همین خاطر در آثارش تداخلی میان مفهوم نهاد (یعنی سیستم اجتماعی تشکیل شده از افراد) و منش‌ها (یعنی سیستم‌های فرهنگی برساخته شده از نظام‌های نمادین) به چشم می‌خورد.

او فرهنگ را دنباله و تابع نظام‌های اجتماعی دانسته و از این رو تحول در رسانه‌ها – از جمله گذار از گفتار به نوشتار – را تنها در سطح اجتماعی وارسی کرده است.[4] در حالی که این برداشت نادرست است و این تحول در اصل گذاری در لایه‌ی فرهنگی بوده و به شیوه‌ی تثبیت منش‌ها در قالب‌های مادی (صوتی یا بینایی) مربوط می‌شوند. به خاطر این خطای روش‌شناسانه است که او رابطه‌ی مکانیکی میان فرهنگ و جامعه برقرار کرده و با خیره شدن به الگوی ظهور تفکر فلسفی در یونان، آن را تابعی از پیدایش الفبای یونانی و در ضمن امری درونزاد در یونان دانسته است.

برداشت گودی را می‌توان با شواهدی فراوان محک زد. از سویی در فرهنگ یونانی قدیم فلسفه درونزاد نبوده و در کتاب «تاریخ خرد ایونی» نشان داده‌ام[5] که شکل‌گیری اندیشه‌ی فلسفی در زبان یونانی تابع بی‌قید و شرط فرهنگ ایرانی و ادامه‌ی نظم نوین اجتماعی‌ای محسوب می‌شود که سرچشمه‌ی اصلی‌اش تاسیس دولت هخامنشی است. از سوی دیگر در «زند گاهان» نشان داده‌ام که قدیمی‌ترین صورت‌بندی از تفکر فلسفی پیچیده در سروده‌های گاهان یافت می‌شود[6] و این متنی است منظوم که در جامعه‌ای نانویسا پدید آمده است. بنابراین تقدم الفبا بر فلسفه که محور بحث گودی است نادرست می‌نماید.

برداشت او درباره‌ی تقابل سنت نوشتاری و شفاهی هم از همین درآمیختگی دو لایه‌ی اجتماعی و فرهنگی لطمه دیده است. تقابلی که گودی به درستی تشخیص داده، به سطح

---

1. Goody, 1986.
2. *Ibd*: 16-18.
3. *Ibd*, 1986: 19-20.
4. *Ibd*, 1987.

۵. وکیلی، ۱۳۹۴.

۶. *همان*، ۱۳۹۲.

اجتماعی مربوط می‌شود و گرانیگاه‌های متفاوت قدرت را نشان می‌دهد. اما او این رویارویی را به سطح فرهنگی و به خودِ متون نوشته شده یا روایت‌های شفاهی هم تعمیم داده است که جای چون و چرا دارد و به لحاظ تاریخی هم درست نیست. یعنی شواهد نشان می‌دهد که نوشته شدن یک روایت راه را بر انتشار و تحول نسخه‌های شفاهی آن نمی‌بندد و برعکس به شاخه‌زایی روایت‌های گفتاری دامن می‌زند. چنان که نوشته شدن شاهنامه در قرن چهارم هجری مانع تحول روایت‌های خنیاگران درباره‌ی رستم دستان نشد و به احتمال زیاد بقای آن طی هزار سال آینده را تضمین کرد. انتشار متن نوشتاری شاهنامه در طول تاریخ همیشه بستری فراهم آورده که داستان‌های نقالان درباره‌ی رستم (که سنتی شفاهی است) ببالد و استوار گردد، همچنان که به سرایش و تدوین منظومه‌هایی مثل «بهمن‌نامه» و «فرامرزنامه» هم انجامید (که نوشتاری است).

تقابلی که گودی بدان توجه داده البته در سطح اجتماعی اهمیت دارد. منش‌های فرهنگی به ویژه وقتی حامل خردی مقدس قلمداد شوند، در لایه‌ی نهادی ساختارهای مرجع مذهبی و سیاسی را بر می‌سازند و به همین خاطر همچون نقاط تراکم قدرت عمل می‌کنند. در این سطح از تحلیل نوشتار و گفتار به راستی با هم رقابت می‌کنند. اما نه همچون دو شیوه‌ی متفاوت از رمزگذاری منش‌ها، که در مقام دو رسانه‌ی مختلف فرهنگی که در نهادهای اجتماعی به خدمت گرفته شده‌اند و در روابط بینافردی در نهادها اثر می‌کنند.

تنش اصلی از آنجا بر می‌خیزد که نوشتار متن را از موقعیت اینجا - اکنون جدا می‌کند و با متبلور کردن‌اش در واسطه‌هایی مادی مثل دیوارنبشته و تومار و کتاب، آن را از راویان انسانی مستقل می‌سازد. نبی‌های یهودی‌ای که در بافتی شفاهی سخن خداوند را برای مردم بر می‌خواندند، از اقتداری معنوی برخوردار بودند که از اتصال‌شان به مرجع خرد (یعنی خداوند) بر می‌خاست و به ارائه‌ی شفاهی این خرد مشروعیت می‌بخشید.

وقتی در ابتدای دوران هخامنشی تورات نوشته شد و طبقه‌ی کاهنان یهودی ظهور کردند و شریعت به متن تبدیل شد، واسطه‌ای مادی میان آن راویان و مخاطبان‌شان حایل شد. دیگر مرجعی مستقل در کار بود که با امانتی بیشتر متن را در اختیار مخاطبان می‌گذاشت. مرجعی از جنس چیزی مادی که به خاطر غیرانسانی بودن‌اش مستقل و بی‌طرف بود و از میل‌ها و سوگیری‌های شخصی فارغ می‌نمود و بنابراین به شیئی مقدس شبیه بود.

در این حالت تغییر دادن سخن بسته به شرایط و ابداع معانی نو بسته به ضرورت دیگر امکان نداشت. چون متن در بستری مادی تبلور یافته بود و هر کس که نویسا بود بدان دسترسی داشت. از این نقطه به بعد است که نبی‌های قدیمی که الهام را از زبان خود به مردم منتقل می‌کردند، با رقیبانی نیرومند سر و کار پیدا کردند و اینان کاهنانی بودند که مدعی ارتباط مستقیم با خداوند

نبودند، اما وظیفه ی تفسیر و بازگو کردن متنی مقدس را برای خود قایل بودند. متنی که بر خلاف خداوند نیرویی ناملموس و دوردست نیست و در کتابی تجسم یافته است.

پیدایش نوشتار از این رو به نوعی مرجعیت متن مقدس را بت‌واره ساخت و آن را به شیء مادی‌ای تبدیل کرد که معقول بود اگر مانند بت‌های باستانی مقدس شمرده شود. کاهنان هرچند حالا از موهبت سخن گفتن فی‌البداهه و پویایی گفتار شفاهی محروم شده بودند، اما در مقابل گرانیگاهی قابل‌اعتماد در قالب نوشتار پیدا کرده بودند که باورهایشان را با هم متحد می‌ساخت، نقاط تمایز در تفسیرهایشان را شفاف می‌کرد، و با ایجاد متن‌هایی نو انباشتی از دانسته‌ها و منش‌های تاریخ‌مند را پدید می‌آورد، که سنت شفاهی نبی‌ها در برابرش به خرافه‌هایی روستایی و سطحی شباهت می‌یافت. در این معنا کشمکشی که گودی عنوان کرده وجود داشته است، اما تنها در سطح اجتماعی، و تنها در میدان رقابت بر سر قدرت و مرجعیت.

تقریباً در همه‌ی تمدن‌های باستانی که گذارشان از مرحله‌ی شفاهی به نوشتاری مدون شده، مقاومت در برابر نوشتار را می‌بینیم. تنها در تمدن ایرانی و مصری است که گزارشی از این گذار در دست نداریم. چون گزارش‌ها درباره‌ی این گذار خود در متن تبلور می‌یابد و سیستم نویسایی در بیرون از روند گذار باید وجود داشته باشد تا آن را ثبت کند. ایران و مصر خاستگاه خط و نوشتار هستند و از این رو درباره‌ی این که بازی قدرت بر سر متن در آنها چگونه پیش رفته، داده‌ای در دست نداریم. هرچند می‌توان حدس زد که در این جوامع هم مانند جوامع بعدی در ابتدای کار مقاومتی در برابر نوشتار وجود داشته است. هرچند چون خودشان زادگاه نویسایی بوده‌اند، خطی ابتدا به ساکن وجود نداشته که این مقاومت را ثبت کند.

درباره‌ی سه فرهنگ نامدار جهان باستان که گذار یاد شده را تجربه کرده‌اند، داده‌هایی روشن در دست داریم که وجود این تنش را تایید می‌کنند. عبرانیان و یونانیان وقتی در دوران هخامنشی نویسا شدند این تنش را تجربه کردند و ردپاهایی درباره‌اش در متون خود به جا گذاشتند. به ویژه گزارش یونانیان در این مورد برجسته و مهم بوده است. چون سنت نوشتاری اصلی‌ای که از جهان یونانی باقی ماند، به زنجیره‌ی سقراط و افلاطون تعلق داشت که به شکلی ناسازگون رهبران جبهه‌ی ضد نوشتار و نمایندگان سنت شفاهی قدیم یونانی بودند.

در کتاب «تاریخ خرد ایونی»[1] و «افلاطون: واسازی یک افسانه‌ی فلسفی»[2] نشان داده‌ام که فیلسوفان پیشاسقراطی بیشترشان زیر تأثیر فرهنگ ایرانی هوادار نوشتار بوده‌اند و

---

۱. *همان*، ۱۳۹۴.

۲. *همان*، ۱۳۹۸.

افلاطون و سقراط دشمنان قسم خورده‌ی متن نوشته شده محسوب می‌شدند و این را افلاطون در رساله‌ها و نامه‌هایش با صراحت و روشنی صورت‌بندی کرده است. سنت ربی‌های یهودی هم واکنشی شفاهی به کتبی شدن شریعت را نمایندگی می‌کرد و بر سنت شفاهی و روایت‌های نوشته ناشده تأکید داشت.

جالب آن که در میان تمدن‌های شش‌گانه، انگار اروپا بیشترین مقاومت را در برابر نویسا شدن از خود نشان داده باشد. نویسایی در اروپا تنها در پیوند با دیوانسالاری دولتی شکل می‌گرفت و می‌پایید و به شکلی خشن تمام شکل‌های دیگر خط را در ادیان و اقوام محلی ریشه‌کن می‌کرد. در این بین یونانیان در جایگاه استانی ایرانی نویسا شدند و این گذار را در بافت تمدن ایرانی - و نه اروپایی - تجربه کردند. هرچند بعدتر وقتی دولت مقدونیه را تشکیل دادند و آناتولی و مصر را فتح کردند، با همان روشی به سرکوب و نابودی زبانها و دینها و خطهای محلی پرداختند که بعدتر نزد رومیان می‌بینیم.

اروپا در اصل با رومیان بود که به دولتی بزرگ و فراگیر دست یافت. مردمی که بسیار دیر نویسا شدند و وقتی در حدود قرن ۳۲ تاریخی (ق ۲ پ.م) گذار مشابهی را تجربه می‌کردند، واکنشی تند و همسان با یونانیان از خود نشان دادند. آنچه سنت ضدمتن اروپایی را در نسخه‌ی یونانی‌اش جمع‌بندی می‌کرد، سنت افلاطونی - ارسطویی بود. نسخه‌ی رومی همین سنت دقیقا در امتداد جریان یونانی قرار می‌گرفت، با این تفاوت که آن سرمشق فلسفی قدیمی را در بافتی دینی جای می‌داد که مسیحیت غربی بود. سنت مسیحی رومی درست در امتداد چارچوب افلاطونی نوشتار را نکوهش می‌کرد و نویسندگان را مهار می‌کرد و مورد پیگرد قرار می‌داد و در ضمن برای انجام این کار به مرجعیت متنی نوشته شده تکیه می‌کرد و دیوانسالاری‌ای نویسا را به خدمت می‌گرفت.

توجه به این نکته لازم است که با توجه به دیرآیند بودن نویسایی تمدن اروپایی و مقاومت سرسختانه‌اش در این مورد، الگوهای جاری در این تمدن را نمی‌توان به سایر نقاط تعمیم داد، و این خطایی است که پژوهشگران اروپایی اشتیاق زیادی برای ارتکابش دارند. اروپا در زمینه‌ی نویسایی وضعیتی ویژه دارد. چون هم دیرتر از سایر جاها نویسا شده و هم تنها تمدنی است که به شکلی درونزاد خط تولید نکرده است.

در قیاس با ایران زمین که نویسایی را از ابتدای تاریخ (۳۳۸۰ پ.م) داشته و خاستگاه خط بوده و مصر که از حدود سال ۳۰۰ (۳۰۸۰پ.م) نویسا بوده، اروپا تازه در فاصله‌ی قرون ۲۷ تا ۳۴ (قرن ۷ پ.م تا ۱م.) نویسا می‌شود. این زمان حتا از چین (حدود سال ۲۲۰۰/ ۱۲۰۰ پ.م) و آمریکای مرکزی (حدود سال ۲۴۰۰/ ۱۰۰۰ پ.م) هم چندین قرن دیرتر است. در ضمن اروپا به شکل غریبی از نظر تولید خط ابتر بوده و دو خط اصلی مرسوم در

آن (یونانی و لاتین) و همه‌ی نویسه‌های دیگر تحول یافته در آن از فنیقی و آرامی مشتق شده‌اند و خاستگاهی ایرانی دارند.

برای آن که ویژه بودن اروپا را دریابیم کافی است به حوزه‌ی فرهنگی آفریقای زیر صحرا بنگریم که پیکربندی تمدنی هم نداشته و تنها موزائیکی از فرهنگ‌های همسایه بوده است. یعنی به شکلی درونزاد شهرهای پرشماری پدید نیاورده که با راه‌ها به هم متصل شوند و سیستمی یکپارچه از هویت را تشکیل دهند. در اروپا با قلمروی بزرگ و تمدنی سر و کار داریم که خط را وام می‌گیرد تا زبان‌های بومی‌اش را بدان بنویسد. اما در بسیاری از مناطق از جمله آفریقا روندی واژگونه هم تجربه شده و نویسایی و خط زبان ویژه‌ی خود را به همراه آورده است.

مثلاً در آفریقا نویسایی تا پیش از دوران مدرن با دین اسلام و زبان عربی پیوند داشته است. به همین خاطر امروز هم مردم در مناطق مختلف با زبان‌های گوناگون و گاه با گویش‌هایی محلی از عربی سخن می‌گویند، ولی به آن زبان‌ها متن نمی‌نویسند و نوشتارهای خود را به زبان عربی فصیح ثبت می‌کنند که زبانی فراگیر است و برای همه فهمیدنی است.

نویسایی بنابراین بر خلاف زبان‌های محلی بیش از آن که به مرزگذاری درون و بیرون تأکید داشته باشد و خویشاوندان و هم‌قبیله‌ای‌ها را از دیگران متمایز کند، به متصل کردن جماعتی بزرگتر در بستری زبانی - خطی مربوط می‌شود و بیشتر شباهت را پدید می‌آورد و می‌پروراند. به همین خاطر در ایران زمین زبان ملی بوده که گرانیگاه نویسایی محسوب می‌شده و زبان‌های قومی بسیار دیرتر و محدودتر نویسا شده‌اند.

کارکرد پیچیده‌ی خط در پیوند با زبان و هویت بحث‌هایی پردامنه را رقم زده که پرداختن به آن از حوصله‌ی این نوشتار خارج است و به دانش جامعه‌شناسی زبان و تاریخ فرهنگ مربوط می‌شود. اما برای آن که مدلی نظری به دست دهیم، نیکوست که به کتاب فلوریان کولماس اشاره کنیم. کولماس در کتاب مشهور خود ماتریسی ترسیم کرده و در آن گروه‌های مرجعی که به یک زبان مربوط می‌شوند را در شش طبقه‌ی فرد، خانواده، سازمان، قومیت، ملیت و سطح جهانی جای داده است. در کنار آن زبان را به مثابه منبعی در نظر گرفته که می‌تواند پنج سویه‌ی اقتصادی، اجتماعی، نمادین - اجتماعی، فرهنگی و روشنفکرانه داشته باشد.[1]

جدای از روش‌شناسی نامشخص او در این رده‌بندی‌ها و مرزبندی میان مفاهیم مورد نظرش، که جای نقد دارد، ایده‌ی کلی او درست به نظر می‌رسد. او با مقایسه‌ی زبان‌های زنده‌ی نیرومند (مثل فرانسوی) با زبان‌های مهم منقرض شده (مثل سومری) و زبان‌های

1. Coulmas, 2013: 40-41.

حاشیه‌نشین قومی (مثل اوکسیتان) نشان داده که هرچه زبانی بیشتر به مثابه منبع کارکرد داشته باشد، قدرت زایندگی و ثباتش بیشتر خواهد بود. اگر بخواهیم پرسش مرکزی او را در بافت نظریه‌ی سیستمی خود طرح کنیم، به مدلی دقیق‌تر می‌رسیم که نه تنها ارتباط زبان و قدرت، که ارتباط خط و قدرت را هم توضیح می‌دهد.

در نگرش سیستمی ژُروان سطوح سلسله مراتب پیچیدگی چهارتاست: زیستی/ روانی/ اجتماعی/ فرهنگی (فراز) و اینها لایه‌هایی از خودسازماندهی هستند که در مقیاس‌های متمایزی از زمان - مکان نمود پیدا می‌کنند و سیستم‌های پایه‌ی متفاوتی (بدن/ شخصیت/ نهاد/ منش: شبنم) را در خود جای می‌دهند که براساس غایت‌های طبیعی و متغیرهای درونی متمایزی (بقا/ لذت/ قدرت/ معنا: قلبم) رفتار خود را مدیریت می‌کنند.

زبان و خط به میدان ارتباط من و دیگری مربوط می‌شوند. بنابراین جایگیری‌شان بر این سلسله مراتب از نقطه‌ی تماس سطح روانشناختی و جامعه‌شناختی آغاز می‌شوند و بخش‌هایی از لایه‌ی روانی و کل لایه‌ی اجتماعی و فرهنگی را زیر پوشش می‌گیرد. در سطح اجتماعی هفت نهاد پایه‌ی انضباطی (خانواده، ارتش، معبد، مدرسه، درمانگاه، کارخانه و بازار)[1] را داریم که شکل‌هایی متفاوت از قدرت یکجانشینانه یا کوچگردانه را تولید می‌کنند. در سطح فرهنگی هم سه خوشه‌ی اصلی از منش‌ها را داریم که گرداگرد سه محور اصلی زیست‌جهان سازمان یافته‌اند: هنر (من) و اخلاق (دیگری) و دانایی (جهان).

بنابراین اگر بخواهیم ماتریسی شبیه به آنچه کولماس ترسیم کرده بود را در مدل زروان داشته باشیم، به جدولی می‌رسیم که هفت نهاد هنجارساز را با سه محور معنایی زیست‌جهان ترکیب کند. در این ماتریس محور عمودی نهادهای به کار گیرنده‌ی زبان و خط را نشان می‌دهند و محور افقی گرانیگاه معنایی بیان شده در نظام نمادین را نشان می‌دهد.

در جوامعی که به مرحله‌ی نویسایی وارد نشده‌اند و فاقد خط هستند، تنها زبان گفتاری را داریم و نهادهای مربوط به ساماندهی نمادین (مثل بازار و معبد و مدرسه) در آنها شکل نگرفته‌اند. در این جوامع سطوح قشربندی اجتماعی ساده و کم‌لایه، پیچیدگی نهادها اندک و من ها توسعه نایافته و نامتمایز از خانواده هستند. به عنوان مثال زبان مغولی تا پیش از دوران چنگیز خان یعنی تا حدود سال ۴۶۰۰ (۱۲۰۰م.) نانویسا بوده است. یعنی این ماتریس

---

۱. در نسخه‌ی آغازین این پیکربندی نظری که در کتاب «نظریه‌ی قدرت» (وکیلی، ۱۳۸۹) انتشار یافته، تیمارستان هم در هفت نظام انضباطی گنجانده شده و جای کارخانه خالی است. در بازبینی‌های بعدی بیمارستان و تیمارستان زیر برچسب «درمانگاه» جمع بسته شدند و کارخانه همچون نهادی مستقل به این فهرست افزوده شده است.

درباره‌ی زبان مغولی چنین وضعیتی داشته است:

نهاد انضباطی/ محور فرهنگی	هنر	اخلاق	دانش
خانواده	+	+	+
مدرسه	−	−	−
درمانگاه	−	−	−
کارخانه	−	−	+
ارتش	−	−	−
معبد	+	−	+
بازار	−	−	−

در این جوامع هنوز قدرت در قالب نهادهایی مثل بازار، مدرسه، درمانگاه، و ارتش پیکربندی نشده و ساختارش مبتنی‌بر خانواده – قبیله است. در این شرایط معبد به نهاد عشیره‌ای شمن، و کارخانه به فناوری سینه به سینه‌ی تولید خانوادگی فرو کاسته می‌شود و خانواده – قبیله است که کلیت نظم اجتماعی را سازمان می‌دهد و قدرت را در خود متراکم می‌سازد.

در مقابل می‌توان به زبانی نویسا نگریست، در دورانی که هنوز هویت ملی پدید نیامده بوده است. به عنوان مثال زبان سومری در سراسر عمر خود، یا زبان انگلیسی تا قرن ۴۹ (ق ۱۵ م.) هرچند نویسا شده بودند، اما هویت‌هایی محدود در مرتبه‌ی پادشاهی‌های محلی را رمزگذاری می‌کردند. یعنی اگر بخواهیم بر این جدول نشان‌شان دهیم به چنین الگویی می‌رسیم:

نهاد انضباطی/ محور فرهنگی	هنر	اخلاق	دانش
خانواده	−	−	−
مدرسه	−	−	+
درمانگاه	−	−	+
کارخانه	+	−	+
ارتش	−	−	+
معبد	+	+	+
بازار	−	+	−

در این جوامع نویسا شدن به ظهور لایه‌ای نو از سازماندهی اجتماعی منتهی شده و بسیاری از کارکردها را در نهادهای دوقلوی ارتش – معبد و مشتق‌هایشان یعنی کارخانه – مدرسه متمرکز ساخته، و اینها را از سطح خانواده جدا کرده است. خط و نویسایی ابداع

اصلی‌ایست که چنین نظمی را ایجاد می‌کند و گروه کوچکی از نخبگان باسواد را در نهادهای مورد نظر سامان می‌دهد و قدرت را در آنها متراکم می‌سازد.

مشابه این ماجرا را در دوران مدرن درباره‌ی زبان‌های قومی مثل کردی (روایت پان‌کردی) و ترکمنی و ازبکی (روایت کشورهای آسیای میانه) و عبری (روایت کشور اسرائیل) هم می‌توان دید که نویسا شده‌اند و گاه حتا دولتی کوچک هم تشکیل داده‌اند، اما در سطحی قومی و محلی هویت‌شان را تعریف می‌کنند. درباره‌ی این زبان‌ها که نویسا هم هستند، ماتریس ما چنین شکلی پیدا می‌کند:

نهاد انضباطی/ محور فرهنگی	هنر	اخلاق	دانش
خانواده	−	+	−
مدرسه	−	−	+
درمانگاه	−	−	+
کارخانه	−	−	+
ارتش	−	−	+
معبد	+	+	−
بازار	−	−	−

یعنی در دوران مدرن با نویسا شدن توده‌ای جمعیت، و دانش‌مدار شدن کارکردها سر و کار داریم، و این به معنای سیطره‌ی خط و نویسایی بر سازماندهی معنا در جامعه است. همزمان عناصر کمتر زبانی که به کردار (اخلاق) یا عواطف و شهود (هنر) مربوط می‌شوند از عرصه‌ی نهادی عقب‌نشینی کرده و غیررسمی یا حاشیه‌نشین می‌شوند.

در مقابل اینها جوامع گسترده‌ی پیچیده‌تری را داریم که هویتی ملی پدید آورده و دولت‌هایی بزرگ و پایدار تاسیس می‌کرده‌اند. این نوع نظم یا در قالب شاهنشاهی (تمدن ایرانی) یا امپراتوری - فغفوری - فرعونی (تمدن‌های اروپایی - چینی - مصری) جای می‌گیرد که دو مسیر تکاملی متفاوت دارند. به لحاظ جغرافیایی بخش عمده‌ی پهنه‌ی کره‌ی زمین در سراسر تاریخ زیر فرمان دولت‌های رده‌ی دوم بوده و تمدن مصری جنین اولیه‌ی چنین نظمی را پدید آورده است. امپراتوری‌های مدرن (مثل بریتانیا، روسیه‌ی تزاری یا کمونیست، و آمریکا) با آن که تحولی چشمگیر در نهاد مدرسه و کارخانه ایجاد کرده‌اند، اما در عمل ادامه‌ی همان نظم فرعونی - فغفوری - امپراتوری کهن محسوب می‌شوند. در این جوامع چنین ماتریسی داریم:

نهاد انضباطی/ محور فرهنگی	هنر	اخلاق	دانش
خانواده	−	+	−
مدرسه	−	−	+
درمانگاه	−	−	+
کارخانه	+	−	+
ارتش	−	−	+
معبد	+	−	−
بازار	+	−	+

در پیکربندی ویژه‌ی تمدن ایرانی که شکل تاریخی اصلی‌اش شاهنشاهی بوده، این ماتریس شکلی به کلی متفاوت پیدا می‌کند و این به خاطر شهرنشینی گسترده، رواج نویسایی، غلبه‌ی بازرگانی بر جنگ و باقی مواردی است که درباره‌اش در کتاب «ایران، تمدن راه‌ها»[1] توضیح داده‌ام:

نهاد انضباطی/ محور فرهنگی	هنر	اخلاق	دانش
خانواده	+	+	+
مدرسه	+	+	+
درمانگاه	−	+	+
کارخانه	+	−	+
ارتش	−	+	+
معبد	+	+	+
بازار	+	+	+

یعنی در حوزه‌ی تمدن ایرانی است که بیشترین توازن و درهم‌تنیدگی نهادهای انضباطی و بالاترین سطح از تداخل و سازگاری حوزه‌های سه‌گانه‌ی فرهنگ را در پیوند با هفت نهاد زاینده‌ی قدرت می‌بینیم. رمز پایداری تمدن ایرانی و رسوخ پایدار نویسایی و ثبات زبان ملی در آن نیز همین بوده است. با مقایسه‌ی این ماتریس‌ها می‌توان دریافت که چرا نویسایی در ایران زمین برای نخستین بار پدید آمد و چرا این پهنه‌ی تمدنی در گذر

۱. وکیلی، ۱۴۰۰.

تاریخ همچنان زایندگی خود برای نویسه‌های تازه را حفظ کرد. یعنی پیوندی برقرار است میان مدارهای قدرت سیاسی و سازماندهی نهادهای اجتماعی، با الگوی ثبت معنا و شیوه‌ی نوشتن متون. الگوهای این ارتباط وابسته به تمدن است و در مقیاس‌های متفاوت پیچیدگی ریخت‌ها و روندهای متفاوتی پیدا می‌کند. هنگام شرح تاریخ تحول خط، توجه به این بستر جامعه‌شناسانه و پشتوانه‌ی سیستمی خطها و پیوندشان با سطح پیچیدگی جوامع میزبان‌شان ضروری است.

بخش دوم

خط‌های قلمرو تمدن ایران

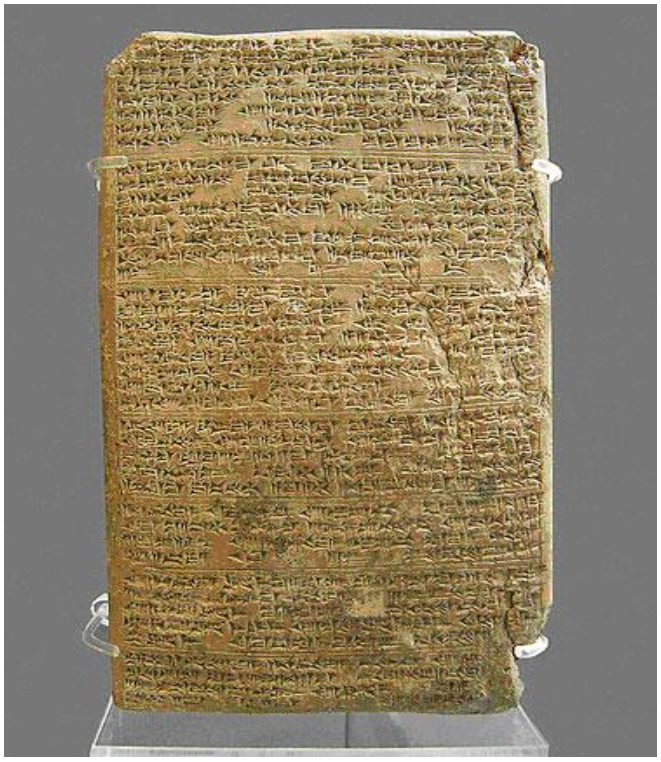

سرآغاز نویسایی

قلمرو: ایلام، خوزستان، فارس

زبان: خوزی (ایلامی)

دوره‌ی رواج: سال ۱–۴۰۰ تاریخی (۳۴۰۰–۳۰۰۰ پ.م)

اگر بخواهیم تاریخی جامع از خط به دست آوریم و به تصویری منسجم از سیر تحول این رسانه برسیم، نیازمندیم تا نخست تعریفی روشن و شفاف از خط و نویسایی در اختیار داشته باشیم. یک نویسه یا خط را می‌توان به این شکل تعریف کرد: سامانه‌ای پایدار در زمان که از نشانگان بینایی تکرار شونده با شمار محدود و دامنه‌ی ارجاع مشخص تشکیل شده باشد و به معناهایی معلوم اشاره کنند و توانایی بازنمایی زیست‌جهان یک جامعه را در مقیاسی کاربردی داشته باشند.

بنابراین وقتی از یک نویسه سخن می‌گوییم، پیش از هرچیز یک نظام نشانگانی را در ذهن داریم که جایی ثبت می‌شود و «دیده می‌شود». یعنی خط راهی برای رمزگذاری جمعی زیست‌جهان در دستگاه بینایی است. این دستگاه نمادین باید علایمی محدود با دایره‌ی ارجاع مشخص داشته باشد و طی نسل‌های متمادی ثبات خود را حفظ کند. بسامد تکرارش هم باید به قدری باشد که از چنین کارکردی انتظار داریم. یعنی اگر یک سامانه با چند میلیون نشانه داشته باشیم که هریک به چیزهای بسیار متنوعی اشاره کنند و تنها در یک نسل یا در بارهایی محدود به کار گرفته شوند، خط نداریم. چون چنین نظامی امکان بازنمایی زیست‌جهان را ندارد و کارکرد ارتباطی یک دستگاه نمادین و انتقال معنا بین نسل‌ها را برآورده نمی‌کند.

تأکید بر مرزبندی ساختار و پافشاری بر کارکرد خط از این‌روست که بتوانیم یک خط واقعی را از علایم جادویی، نشان‌های خانوادگی، نمادهای شخصی، آرایه‌های نمادین تک، تزئینات هندسی یا چیزهای مشابه متمایز سازیم. درآمیختگی میان این مفاهیم در میان پژوهشگران این شاخه نیز گاه دیده می‌شود و به نتیجه‌گیری‌هایی بی‌بنیاد می‌انجامد که از مبهم ماندن مفهوم و کارکرد خط ناشی شده است.

مثال برجسته از این خطاها را در دعوی کسانی می‌بینیم که به وجود نوعی خط در عصر پیشاشهرنشینی باور دارند. چون برخی از یافته‌هایی باستانشناسی که به پیش از ظهور نخستین شهرها مربوط می‌شوند، در مقام نمونه‌هایی آغازین از خط پیشنهاد شده‌اند. در میانشان مشهورتر از همه علایم وینچا - تورداش[1] است که بر کف آوندها و سطح پیکرک‌های سفالی در رومانی امروز کشف شده است. این آثار به هفت هزاره پیش (۴۵۰۰ تا ۴۰۰۰ پ.م) مربوط می‌شوند و توسط جامعه‌ای با کشاورزی اولیه در دوران پیشابرنز تولید شده‌اند. هسته‌ی مرکزی این آثار سه لوح است که در محلی به نام تارتاریا[2]

1 .Vinča–Turdaş script
2 .Tărtăria

در رومانی کشف شده و علایمی بر خود دارد و تاریخش به ۵۳۰۰ پ.م تخمین زده‌اند.

کوشش‌هایی انجام شده تا این علایم را نوعی خط اولیه در نظر بگیرند. در بانک داده‌های بزرگی که در این مورد بر اینترنت تشکیل شده، ۹۷۱ شیء فهرست شده که رویشان ۱۱۷۸ «کتیبه» ثبت شده که ۵۴۲۱ علامت را در بر می‌گیرند.[1] پژوهشگرانی مانند ماریا گیمبوتاس[2] این علایم را نوعی خط ویژه‌ی جوامع هند و اروپایی آغازین دانسته‌اند و نویسندگانی دیگر حتا آن را آغازگاه نویسایی در جوامع بعدی از جمله میانرودان قلمداد کرده‌اند.[3] وین که اولین پژوهش منظم در این مورد را انجام داده می‌گوید که این نمادها از ۳۰ نشانه‌ی مرکزی و ۲۱۰ علامت دیگر تشکیل شده‌اند که مشتق آن هسته‌ی مرکزی به حساب می‌آیند.[4]

با این حال این نتیجه‌گیری‌ها شتابزده و نادرست به نظر می‌رسند. لوح‌های تارتاریا به احتمال زیاد جعلی هستند[5] و علایمی که بر آوندهای وینچا یافت شده‌اند شباهتی به نمادپردازی‌های انتزاعی ندارند. در بخش اعظم این «کتیبه»های فرضی یک تا سه علامت دیده می‌شود و دنباله‌ای از آنها که بخواهد متن تشکیل دهد، تقریباً غایب است. از همه مهم‌تر این که ۸۵٪ از این نشانه‌ها تنها از یک علامت تشکیل شده، و بنابراین حدس غالب آن است که در اینجا با نقش‌هایی تزئینی سر و کار داریم و نه علایمی حامل معنا. توزیع جغرافیایی این نمونه‌ها بسیار محدود است و به غرب رومانی و غرب بلغارستان و جنوب شرقی مجارستان منحصر می‌شود. این جغرافیای کوچک را در ضمن باید با زمانی طولانی ملازم دانست. چون این نشانه‌ها برای مدتی بسیار طولانی در حد چندین قرن بدون تغییر بر آثار دیده می‌شوند. بنابراین تا حدودی روشن است که با نوعی نقش هنری آیینی سر و کار داریم که طبق سنتی محافظه‌کارانه بر آوندها و اشیا ترسیم می‌شده است.

1. Merlini, 2009.
2. Gimbutas, 1974.
3. Palavestra, 2018: 9–30.
4. Daniels and Bright, 1996: 21.
5. Qasim, 2013: 307–318.

علایم لوح تارتاریا، رومانی، ۵۳۰۰ پ.م (؟)

علایم الواح گرادِش‌نیتسا[1] غرب بلغارستان، هزاره‌ی چهارم پ.م

نکته‌ی مهمی که خط نبودن این علایم را نشان می‌دهد آن که با آغاز عصر برنز، یعنی با ارتقای پیچیدگی نظام‌های اجتماعی به مرتبه‌ای که به دولت و تجارت سازمان یافته مسلح می‌شوند، این خطها از بین می‌رود. در حالی که اصولاً نویسایی ابزاری برای سازماندهی اطلاعات در سطوح بالاتر پیچیدگی است و در سراسر جهان ظهورش در اسناد تاریخی با

1. Gradeshnitsa tablets

گذار از جوامع کشاورز اولیه به دوران برنز مصادف است. براساس این دلایل، نمادهای وینچا - تورداش را باید نوعی نمادپردازی آیینی و هنری دانست، از همان جنسی که در شکل‌های دیگر در نقاطی مثل گوبک‌لی تپه و هنر غارنگاره‌ها سابقه داشته‌اند.

گذشته از این موارد تخیلی، توافقی میان پژوهشگران وجود دارد مبنی‌بر این که ظهور خط پیامد شکل‌گیری نخستین شهرها بوده، و بنابراین طبیعی است که تاریخش به آغازگاه تاریخ بازگردد. چون تاریخ اصولاً همان متن است و فرض این که پیش از تاریخ خطی وجود داشته که متنی نمی‌نوشته، ناسازه‌ای بیش نیست. اگر به داده‌ها و مستندات موجود بنگریم، تصویری روشن و شفاف از سیر تحول خط و مراکز و صورت‌بندی‌هایش به دست می‌آوریم.

در میان کانون‌های آغازین ظهور خط، کانون مربوط به ایران مرکزی به شکلی شگفت‌انگیز نادیده انگاشته شده و تنها خط باستانی مهمی است که ناخوانده باقی مانده است. شگفت‌انگیز بودن این غفلت از آن روست که در ابتدای کار در صد و هفتاد سال آغازین تاریخ (۳۴۲۰ تا ۳۲۵۰ پ.م) که نخستین نشانه‌های نویسایی بر زمین آشکار شد، تنها دو کانون برای این فن داریم که یکی در میانرودان و دیگری در ایران مرکزی جای داشته است. کانون میانرودانی در سومر یعنی جنوب دجله و فرات متمرکز بود، در حالی که کانون ایران مرکزی که پیشا ایلامی نام گرفته، گسترش جغرافیایی چشمگیری داشت و سه شهر مهم کاشان (سیلک) و شیراز (انشان) و شوش را در بر می‌گرفت. در فاصله‌ی سال‌های ۷۰ تا ۲۸۰ (۳۲۵۰ تا ۳۱۰۰ پ.م) کانون سومی به این دو افزوده شد و آن شمال مصر بود. بنابراین ظهور نویسایی در جهان باستان دو کانون ایرانی داشته که یکی‌اش ناخوانده و پژوهش ناشده باقی مانده است.

در تاریخ‌هایی که درباره‌ی ظهور خط نوشته شده، دو خطای تکرار شونده به چشم می‌خورد که پیامد بیماری مرسومِ پارس‌هراسی است، و آن کوششی است آگاهانه یا ناآگاهانه تا هرآنچه که به حوزه‌ی تمدن ایرانی مربوط می‌شود نادیده انگاشته شود، یا به واحدهایی کوچک و نوساخته فروکاسته گردد. یکی از این دو خطا، «عراقی» پنداشتن خاستگاه خط است.

این بدان معناست که پیش‌داشتی وجود دارد مبنی‌بر آن که جلگه‌ی آبرفتی دجله و فرات و غرب زاگرس به شکلی ذاتی و استعلایی از جلگه‌های همسایه‌ی کارون و دز و کرخه مهم‌تر و اصیل‌تر بوده است. در نتیجه آن قلمروی که انگلستان بعد از جنگ جهانی اول و پس از تجزیه‌ی عثمانی اشغال کرد، و کشور عراق را از آن برتراشید، به خاطر پیوندهایش با متن عهد عتیق و جغرافیای مقدس مسیحیان اروپایی، خاستگاه همه‌چیز قلمداد

شده است. این اشغال نظامی البته با حضور گشاده‌دستانه‌ی گوردزدان و شکارچیان گنج فرنگی همراه بود، که بعدتر باستان‌شناسانی محترم معرفی شدند، و این به خاکبرداری از مراکز باستانی و تاراج آثار کهن و انتقالشان به اروپا دامن زد، که خود باعث شد این منطقه در مرکز توجه مورخان بعدی قرار بگیرد. در نتیجه اولین خطا آن است که سومر و خط سومری مهم‌تر از همه‌ی زیرسیستم‌های دیگر تمدن ایرانی قلمداد می‌شود.

دومین خطا، به نادیده انگاشتن تنوع شگفت‌انگیز و پیچیدگی شکل‌های گوناگون خط در جنوب ایران مرکزی مربوط می‌شود. همزمان با سومر در مراکزی پیشاایلامی مثل چغامیش و ایلام و جیرفت و احتمالاً نقاط دیگر شکل‌هایی بسیار متفاوت از خط ظهور کرد. شکل‌هایی که برای فهم روند شکل‌گیری خط اهمیتی چشمگیر دارند، اما همیشه همچون جزیره‌هایی تک افتاده و نامربوط به هم در نظرشان گرفته‌اند، و به کلی به نفع خط میخی سومری نادیده انگاشته شده‌اند.

این دو خطای روش‌شناسانه‌ی توجیه‌ناپذیر، هیچ مبنایی جز پیش‌داشت‌های شرق‌شناسانه و اصرار پژوهشگران برای انکار تمدن ایرانی ندارد. پیامد این خطاها اما پردامنه و مهلک است. چون بنا به تمام داده‌های عینی‌ای که در دست داریم، ایران زمین از ابتدای کار یک سیستم یکپارچه‌ی تمدنی بوده و جدا جدا کردن زیرسیستم‌هایش و مهم‌تر شمردن یکی به سادگی به نامفهوم شدن کل آن و تخیلی شدن بازسازی‌های تاریخی منتهی می‌شود، همچنان که تا به حال شده است. به ویژه که آن یکی در حاشیه و گوشه‌ی این تمدن جای داشته باشد و نه در مرکز. بنابراین وقتی به آغازگاه‌های خط می‌نگریم، باید هوشیار و محتاط باشیم تا این اشتباه‌های بسیار مرسوم و جا افتاده را تکرار نکنیم.

در منابع دانشگاهی امروزین دو رویکرد کلی درباره‌ی ظهور خط وجود دارد که هرکدام یکی از این خطاهای دوگانه را مرتکب می‌شوند. از این رو مرورشان سودمند و دریافتن ایده‌های مرکزی‌شان ضروری است. یکی از این نگرش‌ها به دنیز اشمانت - بِسِرا تعلق دارد که می‌گوید نمادهای مربوط به ثبت اطلاعات مالی که در گوی‌های گِلی و مُهرهای قدیمی ابداع شده بودند، به تدریج پیچیده‌تر و انتزاعی‌تر شدند و بازنمایی کلمات زبان را نیز بر عهده گرفتند.[1] این نگرش ارتباط میان شرق و غرب زاگرس را درمی‌یابد و به این نکته توجه می‌کند که اولین نشانه‌های ظهور خط - گوی‌های گِلی - اغلب در قلمرو ایلام یافت شده‌اند و نه سومر. با این حال به تنوع خطوط در ایران مرکزی توجهی ندارد و همچنان به نوعی سومرمداری مبتلاست.

خوانش اشمانت - بسرا از عناصر درون گوی‌های گلی هم در پژوهش پاول زیمانسکی

1. Schmandt-Besserat, 1996.

نقد شد و او توانست نشان دهد که این نشانه‌ها معنای مورد نظر وی را نداشته است. مثلاً علامتی که اشمانت - بسرا علامت گوسفند قلمداد کرده بود، می‌بایست با توجه به اقتصاد جوامع آن روزگار بیشترین بسامد را داشته باشد، در حالی که بالاترین بسامد به علایمی تعلق داشت که به صورت «میخ» یا «انجام دادن/ کار کردن» خوانده شده بودند.[1]

نگرش دیگر را پیوتر میخالوفسکی پیشنهاد کرده و می‌گوید چندین نظام رمزگذاری خلاقانه و موازی با هم در شش هزاره پیش ظهور می‌کند که خط میخی تنها ادامه‌ی یکی از آنهاست و موفق‌ترین و کارآمدترین رسانه را نمایندگی می‌کند.[2] این جبهه به تنوع خطهایی مثل جیرفت توجه دارد، اما در شناسایی کارکرد پایه‌ی خط دچار ابهام است و به اهمیت تجارت و راه - شهر در تمدن ایرانی اشاره‌ای نمی‌کند.

آنچه که در هردو نگرش پذیرفته شده و بسیار مهم است، توجه به این حقیقت است که نقطه‌ی چرخش سرنوشت‌ساز در ظهور خط گذار از نمادهای نشانگر چیزها به نشانه‌های بیانگر مفاهیم بوده است. این یک گام بزرگ در راستای انتزاعی شدن خط بوده و از آنجا تا بازنمایی کلمات در زبان و پیوند خوردن نشانه‌های خط با واژگان گام بلند دیگری بوده که جداگانه برداشته شده‌اند. تاریخ خط نشان می‌دهد که امکان دارد تنها یکی از این گام‌ها برداشته شود. چنان که در همه‌ی صورت‌های خط اندیشه‌نگار (چه میخی سومری و چه هیروگلیف مصری و هیتی و چه خط چینی) تنها گام نخست برداشته شده است و از دومی خبری نیست.

در جنوب غربی ایران زمین این دو گام در امتداد هم برداشته شده‌اند. اما این مسیری بوده که طی هشت قرن پیموده شده است. یعنی قدیمی‌ترین نشانه‌های معنادار در ایران زمین بسیار قدیمی هستند و اولین علایم‌شان را در حدود ۱۰۵۰۰ سال پیش در ایلام و میانرودان و آسورستان می‌بینیم.[3] این نشانه‌ها که به صورت مهره‌ها و حجم‌های گلی ساخته می‌شده‌اند، در حدود ۵۵۰۰ سال پیش در منطقه‌ی شوش - اوروک به نمادهایی پیچیده‌تر دگردیسی یافتند و با علایم مربوط به مالکیت شخصی گره خوردند.[4]

با مرور داده‌های باستان‌شناسانه روشن می‌شود که فرایند ظهور خط ادامه‌ی جریان دیرپا و پیچیده‌ی شکل‌گیری مُهرها و لول‌ها بوده است. یعنی نشانه‌هایی که هویت فرد یا نهادی را بازنمایی می‌کرده‌اند و به صورت مسطح (مهر) یا استوانه‌ای (لول) بر سنگ‌های

1. Zimansky, 1993: 513-517.
2. Michalowski, 1994: 49-70.
3. Lewis and Feldman, 2015.
4. Woods, 2010: 33-50.

قیمتی و نیمه‌قیمتی تراشیده می‌شده‌اند. نوشته‌های روی لول‌ها برای امضا کردن اسناد مالی، ثبت نام افراد بر اشیایی گرانبها مثل خمره‌های حامل غله، یا مهر و موم کردن نامه‌ها یا خمره‌های دربسته مورد استفاده قرار می‌گرفته است. یک کارکرد آیینی از آن هم وجود داشته که به نوشتن تعویذها و طلسم‌ها مربوط می‌شده است.

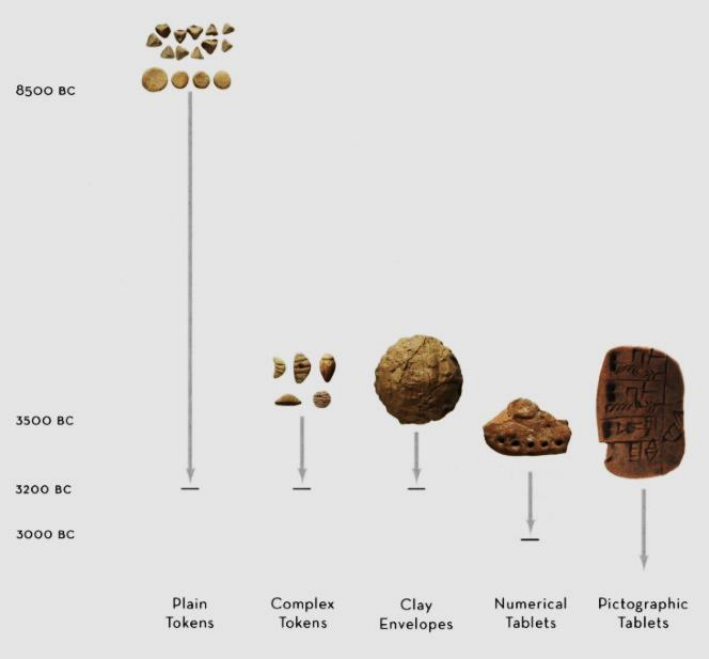

سیر تحول نمادهای مربوط به دادوستد به علایم نوشتاری در ایلام باستان

تقریباً تردیدی نیست که آغازگاه خط مُهرهایی بوده که در ابتدای کار نشانه‌های خاندانی و شخصی را نمایندگی می‌کرده است. این نمادها کم کم در پیوند با نشانه‌های دیگری به کار گرفته شدند که علامت چیزها و اموال بودند. یعنی خاستگاه خط در جنوب غربی ایران زمین از همان ابتدای کار به هویت فردی و مالکیت شخصی مربوط می‌شده و از ترکیب این دو متغیر بسیار مهم برآمده است. متغیرهایی که در سایر تمدن‌ها بسیار دیر و دور ظهور یافتند. به همین خاطر در مصر و چین که مالکیت شخصی با پیچیدگی و شدت ایران زمین شکل نگرفت، خط هم هرگز از مرتبه‌ای پیچیده‌تر نشد و پیوندش با زبان مبهم و فاصله‌دار باقی ماند.

اما خود این نمادهای مالی که به معنی دقیق کلمه اولین چیزهای «نوشته» شده‌اند، از نمادپردازی‌های ساده‌تر و متفاوتی مشتق شده‌اند که قدمتی بسیار طولانی دارند و به همین ترتیب به تبادل کالا و ثبت اسناد خرید و فروش مربوط می‌شده‌اند. این نمادها به کالای دست به دست شده مربوط می‌شده‌اند و نه خریدار یا فروشنده. به همین خاطر می‌توان این قاعده را در ظهور خط پذیرفت که خاستگاه اولیه‌ی آن در ایران جنوب غربی در تبادل کالا ریشه داشته، و نخستین نمادها برای بازنمایی چیزها به کار گرفته می‌شده‌اند. بعدتر این نمادها معرف افرادی شده که کنشگران فرایند تبادل هستند، و از همین مرحله است که نام و نشان افراد و اعداد و نام کالاها بر سطحی «نوشته می‌شود».

یکی از مراکز مهمی که این سیر تحول نظام‌های نمادین را به خوبی نشان می‌دهد، تپه‌ی چغامیش در چهل کیلومتری جنوب شرقی دزفول از مراکزی است که در همسایگی چند تپه‌ی باستانی دیگر (چغازنبیل در جنوب و چغا بنوت در غرب) قرار دارد و این‌ها بعدتر در گذر تاریخ شهر جندی‌شاپور و بعدتر دژپُل (دزفول) را شکل داده‌اند. در اینجا کهن‌ترین خط سیر پیوسته‌ای را می‌بینیم که از نمادهای قراردادیِ اقتصادی شروع شده و به مهرها منتهی می‌شود و از آنجا تا استقلال تدریجی خط و نویسایی از زمینه‌ی مهرها امتداد پیدا می‌کند.

آثار یکجانشینی و روستاهای اولیه در چغامیش به ۹ هزار سال پیش باز می‌گردد. تپه‌ی چغامیش در حدود ۶۸۰۰ سال پیش خالی از سکنه شده[1] و این همزمان با شکل‌گیری مراکز سکونتی در شوش در همان نزدیکی است. بنابراین چغامیش را می‌توان بذر آغازین شهر دیرپا و بسیار مهمِ شوش دانست. متاسفانه آثار باستانی یافت شده در این مرکز باستانی که در قلعه خلیل در نزدیکی تپه نگهداری می‌شد در جریان انقلاب اسلامی مورد حمله‌ی گروه‌های اسلام‌گرا - چپ‌گرا قرار گرفت. در نتیجه بخش عمده‌ی این آثار بسیار مهم از میان رفت و برخی نیز غارت شد و به خارج از کشور انتقال یافت. چنین می‌نماید که جریان ایران‌ستیزی که بر ایران مستولی شده عمدی در نابودی این منطقه‌ی باستانی داشته باشد. چون طی سال‌های اخیر هم تپه‌های باستانی وابسته به این مجموعه فاقد حریم و نگهبان بوده و مدام مورد تعرض کشاورزان و سودجویان محلی قرار گرفته است.

این تپه‌ی باستانی از این نظر اهمیت دارد که نخستین نشانه‌های خط جهان در آن یافت شده است. این آثار به قرن‌ها پیش از نخستین نمونه‌های مشابه در میانرودان تعلق دارند و گوی‌هایی سفالین هستند که درون‌شان اشیایی هندسی مثل گلوله یا مخروط از جنس گل نهاده می‌شده و رویش با نقش برجسته‌هایی جانوری پوشانده می‌شده است. این سیستم ثبت

1. Alizadeh and Mahfroozi, 2004-2005.

داده‌ها که نخستین نمونه‌ی «نوشتن» اطلاعات در جهان محسوب می‌شود، از ۱۰۵۰۰ سال پیش و همزمان با شکل‌گیری کهن‌ترین شهرک‌های باستانی در این منطقه نمایان می‌شوند و پس از پنج هزار سال تحول در حدود سال ۵۵۰۰ سال پیش در چغامیش به گوی‌های گِلی حامل نمادهای حجمی منتهی می‌شوند. این آثار طیفی وسیع از نمادها را در بر می‌گیرند و ۱۵۰ نمونه‌ی سالمش تا به امروز باقی مانده است. نمونه‌هایی مشابه در میانرودان و به خصوص شهر اوروک نیز کشف شده که چند قرن جدیدتر هستند و باید آن را وامگیری‌ای از چغامیش در نظر گرفت.

این گوی‌ها که از چند سانتی‌متر تا چند ده سانتی‌متر قطر دارند، حامل حجم‌هایی هندسی هستند که احتمالاً تعدادی مشخص از کالایی را بازنمایی می‌کرده است. این حجم‌ها در کل تا جایی که پژوهش‌ها نشان می‌دهد، ۱۴ نوع داشته‌اند و همچون نوعی نظام رمزگذاری مفهومی و عددی عمل می‌کرده‌اند. مثلاً حدس زده‌اند که هرم‌های کوچک علامت عدد ۲۰ بوده باشند. گوی گلی‌ای که این حجم‌ها را در خود جای می‌داده با یک یا دو نقش آراسته می‌شده که احتمالاً اصلی‌اش به خریدار یا مالک آن اموال مربوط می‌شده و دیگری علامت فروشنده بوده است.

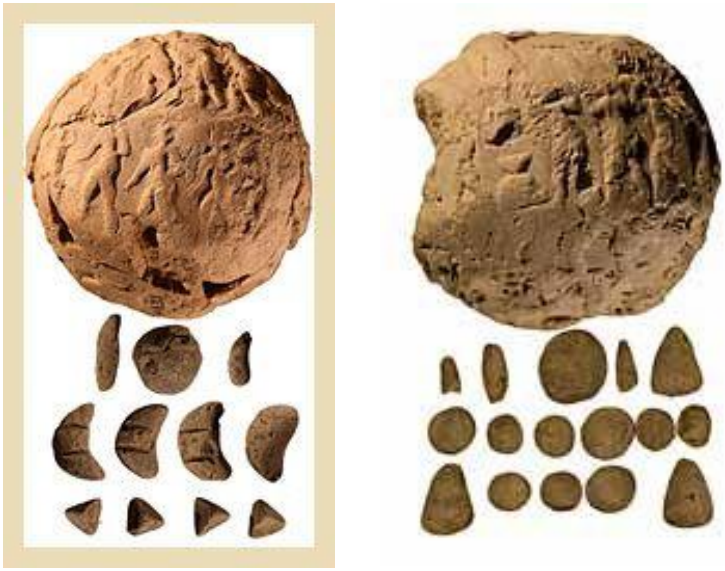

راست) گوی گِلی از اوروک، حدود سال ۳۲۰۰/ ۳۲۰۰ پ.م؛
چپ) گوی چغامیش و عناصر درونش، حدود ۵۵۰۰ سال پیش.

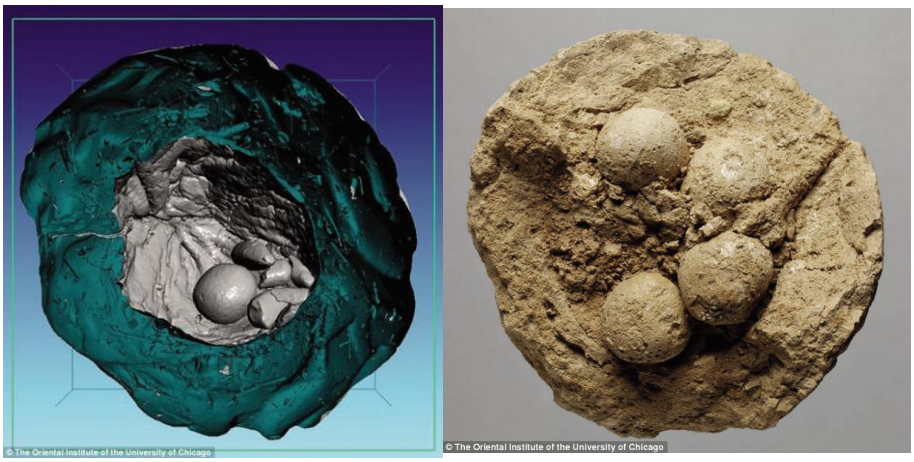

راست) یک گوی شکسته با چهار گلوله و یک مخروط درونش؛
چپ) تصویری گرفته شده با CT -scan از یکی از گوی‌ها که عناصر نهاده شده درونش را نشان می‌دهد.

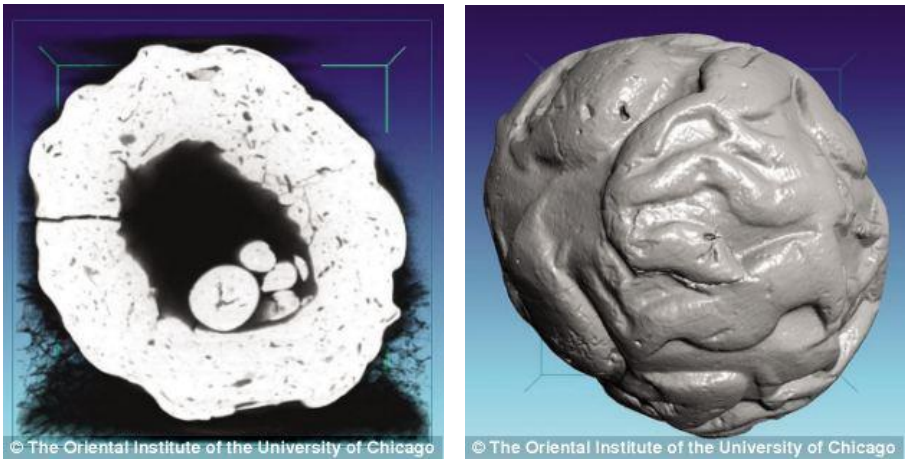

یک گوی گلی از چغامیش و عکس CT-scan از عناصر نمادین نهاده شده در درونش

بر این مبنا داده‌های باستان‌شناختی به شکلی قاطع نشان می‌دهد گوی‌های سفالین حامل رمزگان حسابداری در ایران مرکزی پدیدار شده و از آنجا به منطقه‌ی میانرودان و آسورستان گسترش یافته است. نمونه‌هایی از این خط اولیه که در اوروک پیدا شده که ساخت مناطق مرکزی ایران هستند و احتمالاً در پی روابط تجاری میان مناطق همسایه‌ی چغامیش و جنوب میانرودان به این منطقه وارد شده‌اند.[1]

1. Ross, 2013: 303-304.

دربارهٔ پیوند مهر و لول و زمان‌بندی‌شان بحث‌های زیادی در جریان است. پژوهشگرانی مثل استفن برتمن[1] می‌گویند مهرها زودتر از لول‌ها پدید آمده‌اند، و این معقول هم هست. چون لول‌ها ساختار پیچیده‌تر و محتوای هنری پیشرفته‌تری دارند. از نظر بایگانی تاریخی هم پیدایش مهرها اندکی زودتر از لول‌ها بوده است. با این حال بر این نگرش دو نقد وارد است. یکی آن که فاصلهٔ زمانی پیدایش این دو چندان نیست که تعیین کننده باشد، و انگار هردو همزمان شکل گرفته‌اند. دیگر آن که خاستگاه هردوی اینها گوی‌های گلی هستند که با لول بیشتر شباهت دارند، تا لوح‌ها. به همین خاطر پژوهشگران دیگری مثل گویندالین لِیک[2] هردو را همزمان می‌دانند و به پیش و پس بودن یکی‌شان باور ندارند.

به احتمال زیاد هردوی این رسانه‌ها از همان گوی‌های گلی مشتق شده باشند و رابطه‌ی طولی با هم نداشته باشند. با این‌حال می‌توان پذیرفت که لول‌ها به خاطر پیچیده‌تر بودن‌شان قدری دیرتر از مهرها پدیدار شده باشند. لول را می‌توان به لحاظ مفهومی همان گوی‌هایی دانست که محتوای نمادینش به جای حجم‌های گلی، در قالب تصویری بر سطح لول کنده‌کاری شده باشد. این دو به هر روی با هم پیوند داشته‌اند و نکته در آن است که برای هزاران سال هردو در کنار هم به کار برده می‌شده‌اند، و رواج بیشتر یکی‌شان در نقطه‌ای تنها نشانگر سنت کاتبان آن منطقه بوده و زمینه‌ای که قرار بوده نشانه‌گذاری شود.

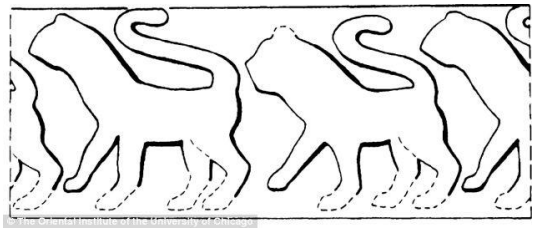

نقش روی گوی گلی چغامیش که احتمالاً هویت دارنده یا خریدار کالاها را نشان می‌داده است.

1. Stephen Bertman
2. Gwendolyn Leick

نمونه‌هایی از اشیای نمادین نهاده شده:
راست) در گوی‌های گِلین چغامیش؛
چپ) در شوش، ۵۵۰۰ سال پیش

در کل چنین به نظر می‌رسد که خاستگاه جغرافیایی مهر منطقه‌ی آسورستان و خاستگاه لول ایلام بوده باشد. با این حال در میانرودان سنت شکوفای هنری‌ای داریم که بر محور لول استوار شده است. احتمالاً این بدان خاطر بوده که استفاده از گوی گلی در جنوب غربی ایران زمین بیشتر رواج داشته و در آسورستان که لوح اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، نشانه‌گذاری هم کم کم به انحصار مهرها در می‌آید. همچنین پیشرفته‌تر بودن نظام دیوانسالاری در مناطق جنوبی و به ویژه اوروک را هم دلیلی برای رونق بیشتر لول‌ها در این منطقه دانسته‌اند.[1]

استفاده از مهر و لول در ایران غربی برای چند هزار سال دوام آورد و شکل‌هایی از آن – مثل مهر بر انگشتر – تا دوران معاصر تداوم داشته است. حتا شکلی بسیار باستانی مثل گوی گِلی که خاستگاه اولیه‌ی هر سه رسانه‌ی مُهر و لول و خط بوده است، تا دو هزار سال بعد و دوران هیتی‌ها رواج خود را حفظ کرده است. یکی از غنی‌ترین بایگانی‌های مهر و لول هیتی در سال ۱۳۱۵ (۱۹۳۶.م) در بیوک قلعه کشف شد که با نام «بایگانی زیگل»[2] شهرت یافته است.

کشف بزرگ دیگر در این زمینه نیم قرن بعد در سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۰ – ۱۹۹۱.م) در بغازکوی انجام گرفت و طی آن بیش از سه هزار گوی گِلی دارای نقش لول در نشان‌تپه از زیر خاک خارج شد.[3] از مجموعه‌ی ۳۵۳۵ گوی (بولا) که در این تپه کشف شد، ۶۰٪ با مهرهای

1. Reichel, 2012: 34.
2. Siegel Depot
3. Herbordt, 2002: 53.

دیوانسالاری سلطنتی آراسته شده بودند. تقریباً همه‌ی گوی‌های باقی مانده نیز با مهرهایی با عنوان سلطنتی مثل پادشاه یا شاهزاده علامتگذاری شده بودند. بیشتر این نشانه‌ها به دوران سوپی‌لولیوماس اول تا سوم یعنی قرن‌های بیستم و بیست و یکم تاریخی (قرون سیزدهم و چهاردهم پ.م) مربوط می‌شوند.[1]

راست) رو و پشت لوحی با خط پیشاایلامی؛ بالا میان) لوحی از جمدت نصر با خط پیشاسومری درباره‌ی مقادیری نان و آبجو، سال ۴۰۰ (۳۰۰۰ پ.م)

بالا چپ) لوح پیشا ایلامی از شوش، با ثبت پرداخت غله، نشانه‌ها از راست به چپ نوشته شده‌اند و به ترتیب عبارتند از: مثلث مودار که علامت دولت یا دیوان شاهی است، خیش که احتمالاً کارگر کشاورز را نشان می‌دهد، و اعداد: (در بالا) ۱*۶۰ و ۳*۱۰، (در پایین) ۳، نشانه‌ی خوشه‌ی جو، ۶*۶ واحد عادی، یک واحد عادی، یک واحد کوچک. یعنی ۹۳ کارگر روی هم رفته ۳۷/۵ واحد غلبه دریافت کرده‌اند. یعنی به هریک روزانه یک واحد کوچک پرداخت شده است.[2]

یکی از نشانه‌هایی که بدویت و ویرانگری حمله‌ی مقدونیان را نشان می‌دهد این حقیقت است که بلافاصله پس از هجوم اسکندر استفاده از لول در سراسر قلمرو ایران زمین فروکش می‌کند و تا حدود سال ۳۱۰۰ (۳۰۰ پ.م) یعنی تنها سی سال پس از تازش مقدونیان این رسانه‌ی مهم به کلی متروک می‌شود. این به معنای نقض پردامنه‌ی مالکیت خصوصی و فروپاشی نظام مالی دقیق

1. *Ibd*: 54.
2. Friberg, 1982.

و دادگرانه‌ی هخامنشیان است که مالکیت شخصی را به رسمیت می‌شناخته و پیوند آن را با هویت‌های شخصی به رسمیت می‌شناخت. یعنی تازش اسکندر گذشته از فروپاشی نخستین دولت جهانی تاریخ، با گسستگی و نابودی سنت‌های نویسایی (مثل خط میخی) و نهادهای پشتیبان مالکیت خصوصی (که در لول تبلور می‌یافته) نیز همراه بوده است.

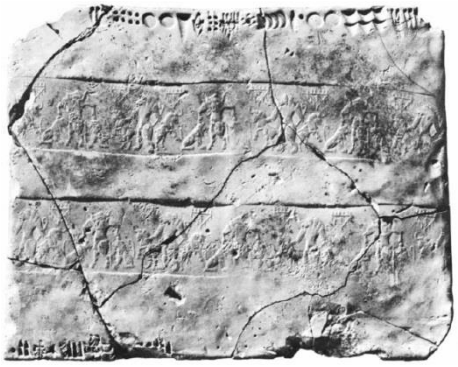

پشت لوحی پیشاایلامی از شوش، دو ردیف نقش که یکی در میان چیرگی شیر بر گاو و گاو بر شیر را نشان می‌دهد، با متنی در بالا و پایینش. عدد بالای لوح جمع‌بندی (عددی بیش از ۱۲۰۰) محاسباتی را نشان می‌دهد که سوی دیگر لوح نوشته شده است.[1]

این سنت دیرینه که تا زمان اسکندر افزون بر سه هزار سال قدمت داشت، نخستین بار در دوسوی رشته کوه زاگرس شکل گرفت. نشانه‌گذاری مفاهیم در گوی‌های گلی انگار همزمان در شرق و غرب زاگرس تحول یافته و به پیدایش نویسه‌های پیشا ایلامی و پیشاسومری منتهی شده باشد. بر این مبنا این تصور که زاگرس حد فاصل دو نظام تمدنی متمایز بوده نادرست است و تنها دو روایت فرهنگی متفاوت با این رشته‌کوه مرزبندی می‌شده، که اتفاقا سمت ایلامیِ شرقی‌اش پایدارتر و از نظر نوآوری‌های صنعتی و فنی پیشروتر بوده است. یعنی در ربع جنوب غربی ایران زمین یک زیرسیستم یکپارچه‌ی فرهنگی داریم که دو نسخه‌ی ایلامی و سومری را پدید می‌آورد، که هردو منطق و زمان‌بندی و خاستگاه مشترکی دارند.

1. Friberg, 1982.

گفتار دوم

خط میخی ایلامی

قلمرو: ایلام، خوزستان، فارس
زبان: خوزی (ایلامی)
دوره‌ی رواج: سال ۱ – ۳۲۰۰ تاریخی (۳۳۸۰ – ۲۰۰ پ.م)
سلسله‌های پشتیبان: اوان، شیماشکی، سوکال‌ماخ، کیدینی، ایگی‌هالگی، شوتروکی، هخامنشی

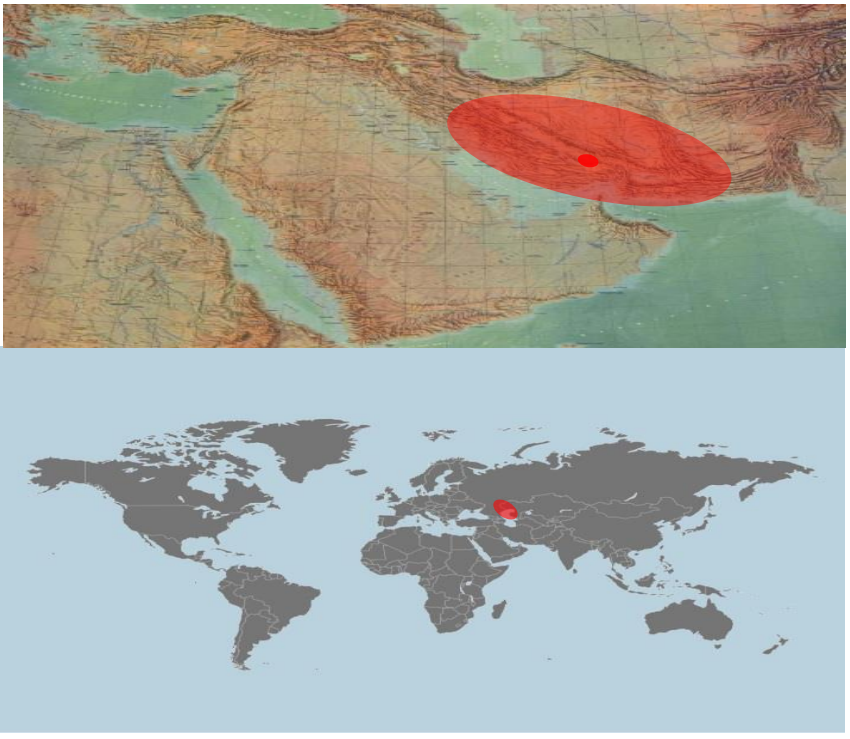

خط پیشاایلامی همزمان با خط پیشاسومری در دو قرن آغازین دوران تاریخی (۳۴۰۰ - ۳۲۰۰ پ.م) در اسناد تاریخی نمایان می‌شود و حجم متونی که بدان نوشته شده‌اند، چشمگیر است، چندان که تا به حال هزار و ششصد لوح با این خط انتشار یافته و این تنها بخشی از اسناد یافته شده است. دایره‌ی پراکندگی این خط نیز شگفت‌انگیز است و هرچند کانون مرکزی‌اش بی‌شک شوش بوده، اما نمونه‌هایی از آن در سیلک و شهر سوخته هم کشف شده است. فاصله‌ی شوش تا شهرسوخته (۱۸۴۴ کیلومتر) تقریباً دوبرابر فاصله‌ی جنوبی‌ترین و شمالی‌ترین مراکز فرهنگ سومری (ام‌قصر تا موصل: ۹۶۰ کیلومتر) است و فاصله‌ی شوش تا سیلک (حدود ششصد کیلومتر) حدود دو برابر فاصله‌ی اوروک تا لاگاش (سیصد کیلومتر) است. یعنی گسترش جغرافیایی خط پیشاایلامی در پهنه‌ای قرار داشته که مساحتش چهار برابر قلمرو خط سومری آغازین بوده است. خط پیشاایلامی در این پهنه با چند خط دیگر مثل سندی و جیرفتی همپوشانی داشته، در حالی که در میانرودان چنین تکثری را نداریم. یعنی به لحاظ مقیاس و سطح پیچیدگی آشکارا کانون تحول خط در شرق زاگرس و خوزستان بوده و نه چنان که اغلب پنداشته می‌شود، غرب آن و میانرودان.

شمار نشانه‌های خط پیشاایلامی به هزار و پانصد می‌رسد و این نشان می‌دهد که این نمادها ایده‌ها و مفهوم‌ها را نمایش می‌داده‌اند. اما این علامت‌ها هندسی و انتزاعی هستند و بر خلاف خط سومری آغازین از نقاشی مشتق نشده‌اند. با توجه به این که نویسایی در شکل درونزاد و خودبنیادش همیشه و در همه‌ی فرهنگ‌ها از نقاشی مشتق شده، چنین می‌نماید که یا خط اندیشه‌نگار ساده‌تری پیشتر در کار بوده که به پیشاایلامی منتهی شده، و یا این خط استثنایی غیرعادی است و یکباره از مضمون‌هایی انتزاعی - مثل علایم ریاضی مربوط به حسابداری - مشتق شده است. با توجه به این که هیچ نشانه‌ای از خط تصویری پیشاایلامی به دست نیامده و نمادهای انتزاعی پیشاپیش در گوی‌های گلی رواج داشته‌اند. احتمال دارد که حالت دوم درست باشد.

پس در حدود سال ۳۰۰ (۳۱۰۰ پ.م) خطی اندیشه‌نگار در جنوب ایران مرکزی در فاصله‌ی شوش تا تپه یحیی رواج داشته و تا چند قرن بعد دامنه‌ی استفاده‌اش تا شهر سوخته و دره‌ی سند نیز گسترده شده است. این خط در ابتدای شکل‌گیری نویسایی رواجی چشمگیر داشته و تنها از منطقه‌ی شوش حدود هزار و پانصد لوح کشف شده که حامل متن‌هایی با این خط هستند. این الواح همچنان ناخوانده باقی مانده‌اند. علاوه بر شوش، در انشان (۳۰ لوح)، تپه یحیی (۲۷ لوح)، تپه سیلک (۲۲ لوح) هم نمونه‌هایی از این خط کشف شده و الواحی به این خط در شمار کمتر از تپه ازبکی و شهر سوخته و جیرفت نیز پیدا شده است.

خط پیشا ایلامی از راست به چپ بر هر دو طرف لوح‌های گلی نوشته می‌شده و بدنه‌اش اسنادی دیوانی است که از اعداد و حساب و کتاب‌های مالی انباشته شده است. خط پیشا ایلامی از خط پیشامیخی سومری منظم‌تر و پیشرفته‌تر بوده است. نخست بدان دلیل که در سطرهایی منظم و پشت سر هم نوشته می‌شده، در حالی که خط پیشاسومری خوشه‌هایی از علایم را کنار هم می‌آورده و جهت نگارش استانده نداشته است. دیگر آن که نخستین نشانه‌ی نهاده شده که در بالا و راست لوح می‌آمده، مثل شناسه‌ی متن عمل می‌کرده و درباره‌ی کلیتش توضیحی می‌داده، و علایم عددی را هم در بر نمی‌گرفته است.

این نشانه به احتمال زیاد سازمان و اداره یا گاهی شخصی را نشان می‌داده که حساب و کتاب‌ها به او مربوط می‌شده است. مشهورترین نشانه در این مورد «مثلث مودار» است که احتمالاً علامتی برای دربار شاه یا دیوان مالیاتی او بوده است. همچنین این نکته جای توجه دارد که لوح‌های پیشاایلامی انباشته از نام اشخاصی است، که بسیاری‌شان شغل‌هایی بسیار ساده مثل چوپانی یا کشاورزی دارند. بر خلاف الواح پیشاسومری و سومری که نام اشخاص عادی تقریباً در آن دیده نمی‌شود و تنها نام شاهان و خدایان و گاه شخصیت‌های بلندپایه در آن ذکر می‌شده است.

تفاوت دیگر میان این دو خط آن بوده که در پیشاایلامی واژگونه‌ی پیشاسومری، اول کلمه‌ی اندیشه‌نگار و بعد عدد می‌آمده است. با این همه ساختار معنایی چینش نشانه‌ها در دو خط پیشاسومری و پیشاایلامی شباهتی چشمگیر به هم دارد و این نشانگر آن است که این دو خط در پیوند با هم و در حین تماس با یکدیگر تحول یافته‌اند. با این حال برداشت مرسوم که پیشا ایلامی را مشتقی و دنباله‌ای از پیشاسومری قلمداد می‌کند، به نظرم نادرست است. چون اگر پیشاسومری خط مرجع و مرکزی و پیشا ایلامی خط مشتق و حاشیه‌ای برآمده از آن باشد، باید انتظار داشته باشیم که پیچیدگی و فشردگی و درجه‌ی تخصصی بودن خط پیشاسومری بیشتر باشد، در حالی که در حقیقت برعکس این الگو را می‌بینیم.

همه‌ی الواح پیشاایلامی اسناد حسابداری هستند و سیاهه‌هایی از نام‌ها و چیزها و اعداد را شامل می‌شوند که اغلب با نظم و ساماندهی منطقی دقیقی زیر هم نوشته شده‌اند. در حدی که از روی برخی‌شان می‌توان سازمان یک گروه کاری که مثلاً با غله دستمزد می‌گرفته را بازسازی کرد. عدد نویسی پیشرفته‌ی شصتی - دهدهی در این متون دیده می‌شود که در آن اعداد یکان و دهگان و صدگان در کنار مضرب‌های شش با نشانه‌های متفاوتی نشان داده می‌شوند و شیوه‌ی کنار هم آمدن‌شان را می‌توان پیشتاز روش جاارزشی دانست. یعنی هنگام نوشتن از راست به چپ اغلب صدگان و بعد دهگان و بعد یکان می‌آمده است.

یکی از دلایلی که نظریه‌پردازی‌ها درباره‌ی خاستگاه خط اغلب با اغتشاش و ابهام دست به گریبان است، نادیده انگاشتن این سیر تحول و غفلت از نویسه‌هایی مثل پیشاایلامی است. اگر همه‌ی خطهای چند قرن پس و پیش از سال صفر تاریخی (اواخر هزاره‌ی چهارم و ابتدای هزاره‌ی سوم پ.م) را بر نقشه نشانه‌گذاری کنیم، به این نتیجه‌ی روشن و صریح می‌رسیم که کانون پیدایش خط ایران مرکزی بوده و نه میانرودان. چون شمار و تنوع این خطها در ایران مرکزی بیشتر است. در همان زمانی که خط میخی سومری در اوروک و نخستین نشانه‌های خط هیروگلیف در مصر پدیدار می‌شد، در ایران مرکزی علاوه بر خط پیشاایلامی چند خط خوانده نشده و به کلی متمایز از هم داشته‌ایم که خط جیرفت، خط تپه حصار و خط چغامیش نمونه‌هایی بارز از آن هستند. یعنی چنین می‌نماید که ایده‌ی «نوشتن» در شش هزاره پیش در ایران مرکزی پدید آمده و به دامنه‌ای گسترده از خطهای گوناگون منتهی شده باشد که از آن میان خط ایلامی و سومری و بعدتر نویسه‌ی هامون – سند باقی مانده باشد و بقیه در رقابت از میدان به در شده باشد.

دو نمونه از اسناد مالی به خط پیشا ایلامی، یافته شده در ارگ شوش، قرون اولیه‌ی تاریخی

درباره‌ی ارتباط خط پیشاایلامی و ایلامی بحث‌های زیادی در جریان است که بخش عمده‌شان بی‌مورد می‌نماید. این را می‌دانیم که تحول فرهنگی و جمعیتی خاصی در جریان گذار از خط پیشاایلامی (قرن پنجم و ششم تاریخی/ ابتدای هزاره‌ی سوم پ.م) به خط ایلامی (قرن نهم و دهم تاریخی/ میانه‌ی هزاره‌ی سوم) پدید نیامده است. یعنی همان مردمی که پیشتر از خط اولی استفاده می‌کردند، در همان منطقه پس از گذر چند قرن از خط دوم بهره جسته‌اند. بنابراین تقریباً بدیهی می‌نماید که زبانی که در خط پیشاایلامی ثبت شده هم گویشی از ایلامی بوده است. با این حال شکل بیرونی خط پیشاایلامی و ایلامی با

هم تفاوت دارد و این چندان غریب نیست. چون احتمالاً خطهایی مثل تپه حصار و جیرفت و چغامیش نیز همان زبان یا زبان‌هایی خویشاوند را نشانه‌گذاری می‌کرده‌اند، در حالی که ریخت خط‌شان به کلی با هم فرق می‌کند.

خط پیشاایلامی را باید در کنار خطهای ناشناخته‌ای مثل خط جیرفت و سند - هامون – هیرمند وارسی کرد. به همین ترتیب خط ایلامی مشتق شده از آن را باید با سومری و اکدی سنجید. در این حالت روشن می‌شود که در ایلامی نظام نویسایی پیچیده‌تری را می‌بینیم که مانند اکدی بدنه‌ی دستگاه میخی سومری را وامگیری می‌کند، ولی با منطقی یکسره متفاوت با آن برخورد می‌کند. یعنی بر خلاف اکدی اندیشه‌نگارهای سومری را حفظ نمی‌کند و شناسه‌های ویژه‌ی این زبان را به کلی نادیده می‌گیرد.

نبشته‌های ایلامی از
خزانه‌ی تخت جمشید،
قرن بیست و نهم تاریخی (ق ۵ پ.م)

خط پیشاایلامی احتمالاً نسخه‌ها و پیکربندی‌های گوناگون داشته و در پهنه‌ی جغرافیایی بسیار گسترده‌ای رواج داشته است. طوری که نمونه‌هایش را از شوش، کاشان، شهر سوخته و شمال پاکستان امروز یافته‌اند. این خط در ضمن بسیار پویا و چالاک هم بوده است. در اواخر هزاره‌ی نخست تاریخی (میانه‌ی هزاره‌ی سوم پ.م) وقتی خط اکدی شکل گرفت و آمیختگی سیاسی و جمعیتی‌ای در دو سوی زاگرس رخ داد، ایلامی‌ها خط قدیمی خود را وا نهادند و نویسه‌ی اکدی را اختیار کردند و این خط در منطقه‌ی کرمانشاه

و قلمرو گوتی‌ها هم رواج یافت، و اینها واحدهایی سیاسی بودند که برای مقاطعی مقتدرتر از سومر و اکد بودند و آن قلمرو را فتح می‌کردند.

بعد از این دوره از اواسط هزاره‌ی دوم تاریخی (اوایل هزاره‌ی دوم پ.م) خط ایلامی باز از اکدی استقلال یافت و مسیر تحول ویژه‌ی خود را طی کرد، و در کنار آن خط اکدی هم گهگاه در جاهایی به کار گرفته می‌شد. سرعت استقلال خط ایلامی و پیچیدگی و پختگی‌اش در این دوران این حدس را به ذهن متبادر می‌کند که شاید خط پیشاایلامی بر خلاف نظر مرسوم منقرض نشده و طی این چند قرن میان‌پرده‌ی اکدی همچنان سیر تکاملی ویژه‌ی خود را طی می‌کرده است. یعنی چه بسا که خط ایلامی ادامه‌ی مستقیم خط پیشاایلامی باشد، با اثرپذیری‌هایی از خط اکدی، و نه ادامه‌ای از خط اکدی.

دستگاه نویسایی ایلامی با آن که هنوز به درستی خوانده و تحلیل نشده، اما با همین داده‌های موجود بر سیستم میانرودانی برتری داشته است. در اینجا با اندیشه‌نگارهایی پرشمار و افراطی مثل سومری یا آمیختگی دو زبان ناسازگار و خطی دورگه مثل اکدی سر و کار نداریم، و سلسله‌ای پیوسته و دیرپا از تحولات نوشتاری را می‌بینیم که در پیوند با یک زبان مشخص پیش می‌رود.

خط ایلامی هم مثل اکدی هجانگار است. ممکن است ابداع هجانگاری امری درونزاد بوده باشد، و شاید هم آن را از اکدی وام گرفته باشد. اما به هر روی نظام هجانگار ایلامی منظم‌تر و کارآمدتر از همتای اکدی‌اش است. چون نظام نمادهای میخی ایلامی به سرعت در حد ۱۳۰ علامت استانده شد و در همین تعداد تثبیت شد.[1] ایلامی‌ها البته حدود بیست اندیشه‌نگار در خط خود داشتند، ولی آن را به شکلی درون‌زاد ابداع کرده بودند و از آن همچون نوعی تندنویسی برای کلمات پربسامد استفاده می‌کردند. شمار این اندیشه‌نگارها در ابتدای کار بسیار اندک بوده و به تدریج در متون دیوانی که سیاهه و کلمات تکراری زیاد داشته، بسامد و شمارش افزون می‌شود.

در سراسر عمر خط ایلامی یعنی طی بیش از دو هزار سال، شمار نشانه‌هایی که در یک برش زمانی به کار می‌گرفت در دامنه‌ی ۱۳۰ علامت محدود بود و شمار کل علامت‌هایی که در سراسر تاریخ نگارش این زبان به کار گرفته شد، در دامنه‌ی ۲۰۶ نشانه محدود ماند.[2] این نشانگر آن است که سامانه‌ی دبیری و استانده‌های نگارشی حاکم بر خط سومری متمرکزتر، سنجیده‌تر و کارآمدتر از همسایه‌ی غربی‌شان بوده است. خط اکدی طی همین دوران همچنان ۶۰۰ علامت را با دشواری و گسیختگی به کار می‌گرفت و هرگز بند ناف

1. Gnanadesikan, 2009: 25.
2. Daniels and Bright, 1996: 59.

خود را از خط سومری نگسست. در حالی که ایلامی به سرعت چنین کرد.

این الگو تنها در ایلام دیده می‌شود و سرزمین‌هایی که با ورود خط اکدی به آنجا نویسا شدند، میراث نامتجانس سومری که در لایه‌ی زیرین خط اکدی بود را نیز وامگیری می‌کردند. هم در خط میخی هوری و هم اورارتی و هیتی چنین قاعده‌ای دیده می‌شود. غیاب این وامگیری در ایلام بدان معناست که یک نظام نویسایی منسجم و کارآمد پیشتر وجود داشته که خط اکدی - سومری بر آن نشسته و تنها نمادهایش وامگیری شده، بی آن که ساختار عمومی رمزگذاری هجاها در حروف را دستکاری کند. این بستر منسجم کننده‌ی زیرین احتمالاً شکلی از همان پیشاایلامی کهن بوده است.

در خط ایلامی چندآوایی یک نشانه و چندنشانه‌ای بودن یک آوا تقریباً دیده نمی‌شود. یعنی آن لغزش زبان بر نمادهای نوشتاری که در سومری و اکدی فراوان دیده می‌شد و خواندن و نوشتن را دشوار می‌ساخت، در ایلامی وجود ندارد. در ایلامی هر هجای اصلی یک نماد دارد و این ۲۳ واکبر - همخوان و ۴۷ همخوان - واکبر و واکبر را در برمی‌گرفته است.[1] حدود چهل علامت هم برای «همخوان - واکبر - همخوان» وجود داشته که کاربردی نادر داشته و در آن دو همخوان اهمیت داشته است. یعنی واکبر بین‌شان می‌توانسته تغییر کند.

یک ویژگی غیرعادی خط ایلامی در دوران هخامنشی آن است که گاه ترکیب «همخوان۱ - واکبر۱ - همخوان۲» را به صورت «همخوان۱ - واکبر۱ - واکبر۲ - همخوان۲» می‌نوشته‌اند، به شکلی که نوع واکبر۲ اهمیتی نداشته و آشکارا خوانده نمی‌شده است. یعنی در میانه‌ی این زنجیره یک واکبر می‌افزوده‌اند که ناخوانده باقی می‌مانده و گویا کارکردش فقط حمل همخوان۲ بوده است. نمونه‌اش آن که در خط ایلامی هخامنشی «دوناش» (او می‌دهد) را به هر دو شکل «دو - نا - آش» و «دو - نا - ایش» می‌نوشته‌اند یا «سغد» به هر دو صورت «شو - اوک - دا» و «شو - ایک - دا» نوشته[2] و احتمالاً «شوکْدَه» خوانده می‌شده است. حدس زده‌اند که شاید این کاربرد غیرعادی واکبر۲ نشانگر گویش‌های متفاوت یا تلفظهای محلی گوناگون باشد. اما احتمال قویتر آن است که در اینجا حرکتی به سمت الفبایی داشته باشیم. به شکلی که برخی از هجانگارها به جای نمایش «همخوان - واکبر»، فقط همخوان را نمایش می‌داده‌اند. این تحول خط ایلامی به سمت الفبایی شدن در دوران هخامنشی با گسترش استفاده از شناسه‌های دستوری همراه

1. *Ibd*: 60.
2. *Ibd*: 60.

بوده است. مثلاً میخی عمودی که به طور سنتی پیش از اسم‌های مردانه می‌آمده و اسم فاعلی مردانه را نشان می‌دهد، بسیار بسط پیدا می‌کند و حتا پیش از ضمیرها هم می‌آید. به همین ترتیب میخ افقی‌ای که نماد اسم مکان است، با بسامدی زیاد به کار گرفته می‌شود و حتا پیش از نام‌ها هم می‌آید.

این ثبات نمادها احتمالاً دلیلی بوده که باعث شده در خط ایلامی واگرایی‌ای بین نشانه‌های نوشتاری و آواهای زبان گفتاری پدید آید. این نکته‌ایست که با تحلیل وام‌واژه‌های ایلامی در پارسی باستان روشن می‌شود. مثلاً چنین می‌نماید که حرف «ز» در متون ایلامی اوایل دوران هخامنشی به صورت «تْس» یا «دْز» خوانده می‌شده است، یا حرف «هْو/ خْو» ایلامی کم کم در حال ساده شدن به «و» بوده و «ه/خ» آن تلفظ نمی‌شده است.

در خط ایلامی تمایزی بین پایان‌بندی واژه‌ها با آوای صدادار یا بی‌صدا وجود ندارد و این قاعدتا از آن رو بوده که خواننده‌ی متن می‌توانسته پایان کلمات را با دقت حدس بزند. برخی از نویسندگان این ویژگی را – که در همه‌ی خطهای میخی مشترک است – میراثی از دستور زبان سومری دانسته‌اند،[1] که درست نمی‌نماید و توضیحی که گفتیم برایش ساده‌تر و پذیرفتنی‌تر است. این پیش‌فرض متعصبانه که زبان سومری و بعد اکدی مرجع غایی تمام زبان‌های منطقه بوده، در نگرش بابل‌محورانه‌ای ریشه دارد که خود از تقدس عهد عتیق نزد اروپاییان ناشی شده و چشم‌انداز گاه آفتابی و روشنِ نمایان در اسناد تاریخ را مه‌آلود ساخته است.

1. Daniels and Bright, 1996:59.

گفتار سوم

خط سومری

قلمرو: جنوب میانرودان

زبان: سومری یا اِمِه‌گیر (زبان همگان)

دوره‌ی رواج: سال ۱ ـ ۳۵۰۰ تاریخی (۳۳۸۰ پ.م ـ ۱۰۰م.)

دولت پشتیبان: دولتشهرهای سومری

در میان قدیمی‌ترین نویسه‌های شناخته شده، سومری از همه بیشتر مورد پژوهش قرار گرفته و متون آن بیشتر خوانده شده است. به خاطر گسترده‌تر بودن منابع و داده‌ها سیر تاریخی خط در ایران غربی را باید بر مبنای همین خط پی گرفت، هرچند تأکید بر این نکته لازم است که سومری تنها نویسه‌ی این دوران و چه بسا مهم‌ترین‌اش نبوده است. یکی از دلایلی که در این مورد می‌توان اقامه کرد آن است که خط سومری از ابتدای کار همچون سیستمی یکپارچه و پخته بر صحنه نمایان می‌شود. یعنی آغازگاهش به مجموعه‌ای پراکنده از نظام‌های محلی واگرا شبیه نیست که به تدریج روندی از ادغام و همگرایی را تجربه کرده باشند.[1] با توجه به این که خط اصولاً سیستمی تکاملی است و به تدریج و در گام‌هایی پیاپی شکل می‌گیرد، این پختگی بدان معناست که خط سومری آغازین بر شکل‌هایی کهن‌تر از نشانه‌گذاری مفاهیم و عناصر زبان تکیه کرده است. این شکل کهن‌تر احتمالاً گوی‌های گلی، لوح‌های مشهور به «حسابداری» و نمادهای کنده شده بر لول‌هایی بوده که از حدود یک هزاره پیشتر از ظهور خط سومری در سراسر ایران غربی رواج داشته و نمادهای مربوط به مالکیت شخصی افراد و خاندان‌ها را به همراه نمادهایی دینی نشانه‌گذاری می‌کرده است. پس به احتمال زیاد خط سومری یکی از نظام‌هایی نویسایی برآمده از یک شبکه‌ی دیرینه‌تر و گسترده‌تر بوده که بر رمزگذاری هویت شخصی متکی بوده و احتمالاً خط‌های دیگری مثل پیشاایلامی و خط جیرفت و علایم سند – هامون – هیرمند را نتیجه داده است. در میان اینها البته سیستم خطی پیشاسومری – پیشاایلامی (احتمالاً با مرکزیت شهرهای شوش و اوروک) پیشاهنگ بقیه بوده‌اند و همزمان شکل می‌گیرند و ساختار خط میخی را پدید می‌آورند.

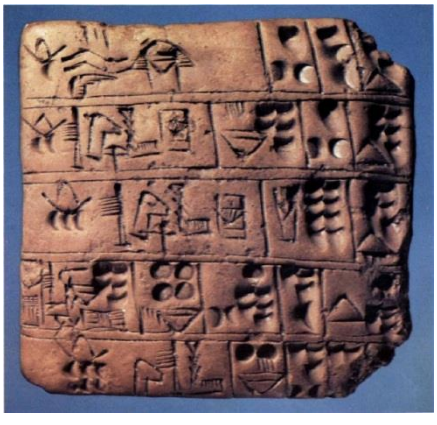

لوح مالی پیشاسومری، ثبت دستمزد چهل نفر که پنج روز در هفته کار کرده بودند و براساس متن پشت لوح، هرکدام‌شان روزانه دو واحد کوچک آبجو دریافت کرده بودند، که وجه رایج در تبادلات پایاپای قدیم بوده است. علامت مثلث در گوشه‌ی راست سطر چهارم احتمالاً یعنی «کارگر»، سه علامت ابتدای سطر سمت چپ از بالا به پایین یعنی «روز – ۱»،«روز – ۲»،«روز – ۳»، جمدت‌نصر، حدود سال ۴۰۰ (۳۰۰۰ پ.م Friberg, 1979)

1. Daniels and Bright, 1996: 35-36.

نمادهای خط سومری، مثل همه‌ی نویسه‌های دیگر، یکپارچه نیست و به یک سطح از بازنمایی تعلق ندارد. اگر بخواهیم در چارچوب نشانه‌شناسی چارلز سندرس پیرس سخن بگوییم، برخی از این نمادها شمایلی هستند. یعنی مثلاً تصویر سر انسان، «سرِ آدم» را نشان می‌دهد. برخی دیگر نمایه‌ای هستند. مثل سر گاو که «گاو» را نشان می‌دهد یا دو میخ عمود بر هم در دایره‌ای، «گوسفند» خوانده می‌شود و قاعدتا در ابتدای کار جانوری در آغل را بازنمایی می‌کرده است. برخی دیگر هم یکسره انتزاعی هستند، مثل علامت ستاره که برای نشان دادند «خدا» کاربرد دارد. بنابراین کل نشانه‌ها را نمی‌توان به یک لایه از بازنمایی مربوط دانست. با این حال بیشتر نشانه‌های خط سومری اولیه از جنس نمایه‌ایست و شباهتی تعمیم یافته میان شکل و مضمون در کار است.

در حدود سال ۴۰۰ (۳۰۰۰ پ.م) نوعی خط پیشاسومری در جنوب میانرودان رایج بوده که تنها استخوان‌بندی پایه‌ی زبان را بازنمایی می‌کرده است. یعنی فعل‌ها در آن صرف نمی‌شده و اسم‌ها پیشوند و پسوند نداشته و ترتیب نشانه‌ها از دستور زبان پیروی نمی‌کرده است. هرچند منطقی در کار بوده و اغلب عدد اول می‌آمده و بعد به دنبالش جنسی که شمرده شده و در نهایت توضیحی یا فعلی درباره‌اش. همچنین خوشه‌هایی از نشانه‌ها را در مربع‌هایی محصور می‌کرده‌اند و نشان می‌داده‌اند که اینها را باید با هم خواند. این چهارگوش‌ها به صورت ستون‌هایی از بالا به پایین و از چپ به راست خوانده می‌شدند و در لوح‌هایی که دو طرفشان نوشته داشته، آغاز پشت لوح نزدیکترین نقطه به انتهای ستون پایانی در روی لوح بوده است.

۸۵٪ از اسناد به جا مانده به خط پیشاسومری به حسابداری و بازرگانی (شخصی یا دیوانی) مربوط می‌شود و ۱۵٪ باقی فهرست‌هایی از کلمات هستند که قاعدتا برای تمرین نوشتن به کار گرفته می‌شده‌اند. این خط نزدیک به هشتصد نشانه داشته که شصت‌تایش به اعداد مربوط می‌شده است.[1] از اینجا اهمیت کاربردی‌شان برای حسابداری روشن می‌شود. این را می‌توان با ده عدد پایه در خط امروزین مقایسه کرد. بسیاری از این نشانه‌ها اندیشه‌نگارهایی صریح هستند. مثلاً «رأس دام» (ساگ) یا «ماهی» (کو) را با کشیدن شکل‌اش نشان می‌داده‌اند.

در ابتدای کار نشانه‌های داخل یک چهارگوش بدون نظم خاصی با ترتیبی دلبخواه نوشته می‌شد، اما در حدود سال ۱۰۰۰ (۲۴۰۰ پ.م) این نشانه‌ها منظم‌تر شدند و با همان

1. Gnanadesikan, 2009: 15.

ترتیبی دنبال هم نوشته می‌آمدند که در جملات گفتاری خوانده می‌شدند.[1] در همین حدود زمانی یک تحولی پرسش‌برانگیز دیگر نیز رخ داد و آن هم این که نمادهای خط سومری حدود ۹۰ درجه چرخش پیدا کردند و جهت نوشتن به جای آن که عمودی و از راست به چپ باشد، افقی و از چپ به راست انجام می‌گرفت.

حدس غالب آن است که دلیل آن تغییر در دست‌ورزی دبیران بوده باشد. شکل اصلی ثبت نشانه‌ها البته بر سنگ‌نگاره‌ها و ستون‌های سنگی تا هزار سال بعد (وسط هزاره‌ی دوم پ.م) دست نخورده باقی می‌ماند.[2] یعنی کتیبه‌های رسمی حکومتی مثل لوح حمورابی همچنان همان جهت‌گیری پیشین را حفظ کرده‌اند. اما لوح‌نوشته‌ها چنین تغییری را تجربه کردند. چرخش مشابهی را بعدتر در حدود سال ۲۷۰۰ (۷۰۰ پ.م) در خط میخی اکدی نوآشوری هم می‌بینیم.

خط سومری در حدود سال ۹۰۰ (۲۵۰۰ پ.م) عملا کل محتوای تصویری خود را از دست داد و به نمادهایی کاملا قراردادی و انتزاعی تبدیل شد. تا حدود سال ۱۴۰۰ (۲۰۰۰ پ.م) شمار علایم این خط به ۵۷۰ تا کاهش یافته بود، که همچنان ماهیت کهن اندیشه‌نگارانه‌شان را حفظ کرده بودند. تازه در متون این دوران است که دستور زبان در متن منعکس می‌شود و انباشتی بودن دستور زبان سومری نمایان می‌گردد. سرعت این تحول در خط ایلامی حتا بیشتر بود. ایلامی‌ها در این تاریخ زبان خود را با خطی مشتمل بر ۱۱۳ علامت می‌نوشتند که در عمل آوانگار کامل بود و اغلب نشانه‌هایش با اکدی و سومری قدیم مشترک بود.

جالب آن که در این نظام نویسایی هنوز مفهوم عدد به شکلی مستقل پدیدار نشده است و نگارش اعداد به چیزی که می‌شمارند وابسته است. یعنی ده گونی گندم و ده گوسفند با نشانه‌هایی متفاوت بازنموده می‌شوند. به تعبیری می‌توان گفت در این خط هنوز عدد ابداع نشده و به جایش «کلمات شمارشی» داریم، یعنی تک علامتی که احتمالاً یک کلمه‌ی یگانه را نمایندگی می‌کرده و به تعدادی مشخص از چیزی دلالت می‌کرده است. ناگفته نماند که این پیوند میان کلمات نشانگر جنس و اعداد در تمدن ایرانی تا به امروز باقی مانده و برای شمارش بیشتر چیزها کلمه‌ای (مثل رأس، نفر، فقره، اصله، باب، طغری، ...) داریم که به عدد افزوده می‌شود و رده‌ی چیزهای شمرده شده را نشان می‌دهد.

---

1. Daniels and Bright, 1996: 39.
2. *Ibd*: 38.

دگردیسی خط پیشاسومری که تصویری بود، به سومری که با نویسه‌ی «میخی» نوشته می‌شد، کمابیش همتاست با استانده شدنِ ریخت بیرونی خط، همچون گذار در فرایند نوشتن که در پی ظهور صنعت چاپ تحقق یافت. در خط پیشاسومری شکلِ چیزها اهمیت داشت و همچنان اندیشه‌نگارها با موضوع خودشان شباهتی ظاهری داشتند. اما این نقش‌مایه‌ها در گذار به خط سومری به سه میخ تجزیه شدند همه‌ی علایم از ترکیب این سه نوع میخ حاصل آمدند. علاوه بر این نوشتار دیگر با کوبیدن قلم بر لوح تولید می‌شد، و نه کشیدنِ خطوط. طوری که شاید بتوان خط میخی سومری را نوعی چاپ اندیشه‌نگار دانست، که با سه حرفِ تصویری به انجام می‌رسیده است.

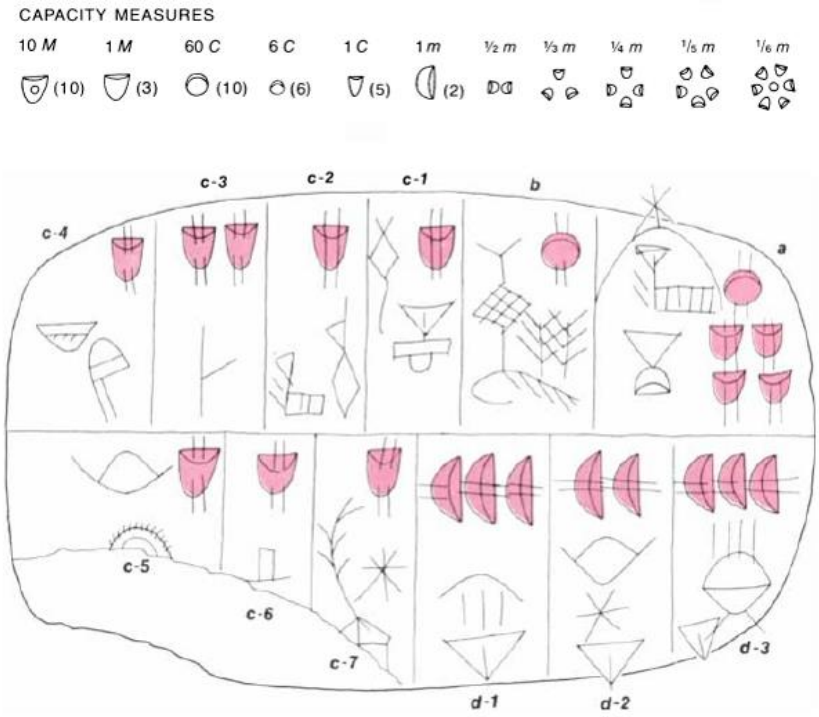

لوح پیشاسومری با ثبت مقدار گندم سرخ (شعیر ابلیس) که به عنوان دستمزد به زنان و مردانی داده شده است. علایم مربوط به یکاها در بالا آمده که نظامی دهدهی – شصتی را نشان می‌دهد. متن از راست به چپ نوشته شده و اعداد رنگی شده‌اند. دو علامت اول (a و b) ناظران کار بوده‌اند که به ترتیب ۴۶ و ۶ واحد گندم گرفته‌اند. کارگران مرد (c) و زن (d) هم به ترتیب یک یا دو واحد عادی (مخروطهای عمودی) یا دو و سه واحد کوچک (مخروطهای افقی) دریافت کرده‌اند.[1]

1. Friberg, 1982.

این علایم را «ضربه، زخمه» (به سومری «سانتاک» و به اکدی «سَنْتاکّو») می‌نامیده‌اند و نویسه‌ای که به این شکل پدید می‌آمد – و امروز میخی خوانده می‌شود – به سومری «گوسوم» و به اکدی «میخیشْتو/ میخیلْتو» خوانده می‌شده است.[1] جالب آن که تشبیه این خط به میخ از ابتدای کار در این فرهنگ‌ها وجود داشته و در متن سومری «انمرکار و سرور ارت» که اولین اشاره به نوشتن را در متنی داراست، شاه اَرت (احتمالاً شهداد کرمان) پس از آن که برای نخستین بار چشمش به لوحی حامل نوشته می‌افتد، می‌گوید: «این شبیه میخ است».

این شکل میخ‌سان احتمالاً در چشم کاتبان جهان باستان ارج و اهمیتی بزرگ داشته و به نوعی مقدس به شمار می‌آمده است. چون ساختار پایه‌ی آن طی سه هزاره تداوم پیدا می‌کند و حدود ده نویسه‌ی میخی متفاوت را نتیجه می‌دهد که زبان‌هایی گوناگون را ثبت می‌کرده‌اند. گواهی بیانگرتر در این مورد آن که ثبت خط میخی بر زمینه‌هایی مثل آوندهای سنگی و اشیای چوبی و صخره‌ها نیز با همان شکل و قالبی کنده‌کاری می‌شده که بر لوح‌ها می‌بینیم. واپسین خط میخی جهان، پارسی باستان است که در ضمن طولانی‌ترین کتیبه‌ی جهان باستان و نخستین متن تاریخی دقیق جهان (بیستون) نیز بدان نوشته شده است، و این متن طولانی هم طوری بر صخره‌ای دوردست حک شده که انگار نقش قلم نی بر لوحی گلی است. لوح‌هایی که خط میخی سومری را ثبت کرده‌اند ابعادی بسیار متنوع دارند که از ۲ در ۲ تا ۳۰ در ۳۰ سانتی‌متر را در بر می‌گیرد.[2] واسطه‌ی مهم دیگری که برای نوشتار وجود داشته، موم بوده که فسادپذیر است و به همین خاطر نمونه‌ای از آن باقی نمانده است. اما به احتمال زیاد شکل رایج‌تری برای ثبت نوشتار به حساب می‌آمده است. چون سبکتر و باریکتر از لوح گلی بوده و می‌شده با فشردن پاکش کرد و دوباره رویش چیزی نوشت. موم را در قاب‌هایی از جنس چوب یا گاه عاج می‌ریخته‌اند و گاه چند تایش را به هم می‌بستند و به این ترتیب قدیمی‌ترین شکل از طرح کلی کتاب پدید می‌آمده است. هرچند لوح‌های مومی در شکل اصلی‌شان پایدار نیستند، اما نمونه‌هایی از آن در کتابخانه‌ی شهر آشوری نمرود (حدود سال ۲۷۰۰/ ۷۰۰پ.م) و همچنین در کشتی شکسته‌ای در سواحل آناتولی (میانه‌ی سومین هزاره‌ی تاریخی/ اواخر هزاره‌ی دوم پ.م) یافت شده است.[3] کاربرد این الواح مومی البته بسیار کهن‌تر بوده و اشاره‌های صریح به آنها از میانه‌ی دومین هزاره (پایان هزاره‌ی سوم پ.م) در اسناد سومری دیده می‌شود.[4]

---

1. Daniels and Bright, 1996: 38.
2. Daniels and Bright, 1996: 38.
3. *Ibd*: 40.
4 *Ibd*,: 39.

با گذار از نشانه‌های اندیشه‌نگار پیشاسومری به خط میخی سومری، چهارگوش‌هایی که خوشه‌ی مفاهیم همنشین را مرزبندی می‌کرد از بین رفتند و در عمل به سطرهایی بدل شدند که از چپ به راست نوشته می‌شدند. شمار نشانه‌ها هم نخست از ۸۰۰ به ۱۲۰۰ افزایش یافت و بعد دوباره استانده شد و در حدود سال ۱۰۰۰ (۲۴۰۰ پ.م) به ۸۰۰ بازگشت. در میان اینها ۳۰۰ نشانه‌ی پایه مرکزیت داشت و باقی در حواشی آن شکل گرفته بود. این نشانه‌ها گاه حالت مرکب[1] پیدا می‌کردند، یعنی دنبال هم نوشته می‌شدند و کم کم به یک واحد نمادین یکپارچه بدل می‌شدند. گاهی هم دو نشانه در هم ادغام می‌شدند و یکی در دل دیگری ثبت می‌شد، و به اصطلاح نشانه‌ای پیچیده[2] را نتیجه می‌داد، و بسیاری از این نشانه‌های پیچیده خود از تحول نشانه‌های مرکب قدیمی‌تر ایجاد می‌شدند.[3]

به عنوان مثال علامت سر انسان که «ساگ» خوانده می‌شد و در ابتدای کار «کله، سر» معنی می‌داد، با افزودن چند میخ در ناحیه‌ی دهان به «کا» (دهان) تبدیل می‌شد، و همین با اندکی تغییر می‌توانست «زو» (دندان) و «اینیم» (کلمه) و «کیر» (دماغ) و «گُو» (صدا، سخن) و «دوگ» (گفتن) هم خوانده شود. یا با نماد «نین‌دا» (غذا) ترکیب شود و روی هم رفته «گو» (خوردن) خوانده شود. در ابتدای کار علامت «نین‌دا» و «ساگ» کنار هم می‌آمدند و «گو» خوانده می‌شدند. اما بعدتر «غذا» در درون «سر» نوشته می‌شد و به این شکل نماد مرکب اولیه به علامتی پیچیده دگردیسی یافت.

همچنین بود علامت مثلثی که «نین» (زن) معنی می‌داد و به موی ناحیه‌ی زهار زن اشاره می‌کرد، و با علامت مشابه ولی واژگونه‌ی نشانگر «کوه، سرزمین بیگانه» ترکیب می‌شد و «گِمِه» (کنیز) را به دست می‌داد، چرا که سومری‌ها کنیزان و بردگان زن را در جریان دستبرد به سرزمین‌های کوهستانی زاگرس اسیر می‌گرفتند.[4]

از سوی دیگر تعمیم شباهت آوایی به معنایی هم در کار بوده است. مثلاً نشانه‌ی «گی» (نی) را برای نوشتن «تحویل دادن، تسلیم کردن» هم به کار می‌گرفته‌اند. چون آن هم به سومری «گی» تلفظ می‌شده است. همین نشانه در خط سومری اولیه احتمالاً برای نمایش «سیگی» (زرد) هم کاربرد داشته است. به همین ترتیب علامت «سو» (بدن) برای «جایگزین کردن» و نشانه‌ی «سی» (شاخ) برای «پر کردن» و نماد «سار» (گیاه) برای «نوشتن» هم به کار گرفته می‌شده است.[5] چون واژه‌ی دوم آوایی همسان با اولی داشته است.

---

1. Compound sign
2. Complex sign
3. Daniels and Bright, 1996: 41.
4. *Ibd*.
5 *Ibd*: 42.

با توجه به این که زبان سومری گرایشی به جای دادن معناها بر تکواژها و گنجاندن واژه‌ها در قالب تک‌هجا داشته، این تعمیم‌های معنایی به پیچیدگی زیاد خط سومری منتهی شده و همین باعث می‌شده رمزگشایی از آن ناممکن شود. مثلاً بیش از بیست نماد میخی متفاوت «دو» خوانده می‌شده و یک علامت خاص - مثل «کا» - ممکن بوده بیش از ده معنای متفاوت را در بافت‌های گوناگون حمل کند. همین عامل باعث می‌شد متون میخی سومری ناخوانا شوند و تنها به کمک خطی منطقی و سنجیده مثل پارسی باستان بود که در نهایت با واسطه‌ی کتیبه‌های دو زبانه‌ی اکدی - سومری این متون رمزگشایی شدند.

در زبان سومری تقریباً همه‌ی اشکال دستوری به صورت پیشوند و پسوندهایی به بن واژه افزوده می‌شده و ثبت این نشانه‌ها در حالت اولیه‌شان از حدود سال ۵۰۰ (۲۹۰۰ پ.م) در اسناد نوشتاری نمایان می‌شود.[1] ثبت کامل پسوندها قاعدتا به زمانی مربوط می‌شود که زبان سومری دیگر زنده نبوده و نویسندگانش در آن چندان روان نبوده‌اند که بتوانند با دیدن نشانه‌ها پسوندها و حالت های دستوری مناسب را حدس بزنند. بنابراین ثبت کامل دستوری زبان سومری در میانه‌ی دومین هزاره‌ی تاریخی (اوایل هزاره‌ی دوم پ.م) با مرگ این زبان همزمان بوده است.

خط سومری مثل خط چینی خاستگاهی اندیشه‌نگار دارد. به همین خاطر کلمات هم‌آوا و هم‌ریخت را با نشانه‌هایی متفاوت می‌نویسد. مثلاً «گو» چهارده معنای متفاوت (از جمله: فریاد کشیدن، ریسمان، ...) دارد که همگی متفاوت نوشته می‌شوند. از سوی دیگر یک نشانه ممکن است به مفاهیمی هم‌خانواده دلالت کند که به شکل‌های گوناگون خوانده می‌شوند. مثلاً نشانه‌ی «آپین» در خط سومری هم (با همین خوانش) به معنای «خیش» است، ولی همین علامت «اِنْگار» هم خوانده می‌شود که یعنی «کشاورز».[2] بنابراین پیوند میان خط و گفتار در زبان سومری مثل چینی اندک بوده است. به همین خاطر در خط سومری شناسه‌هایی متنوع داریم که درباره‌ی یک نشانه توضیح می‌دهد و مثلاً می گوید این کلمه به معنای اسم ایزدی - شناسه‌ی «دینگیر» - به کار گرفته شده یا مثلاً اسم مکان - شناسه‌ی «کی» - است یا چیزی است از جنس چوب.از سوی دیگر خط سومری از این نظر با هیروگلیف شباهت دارد که در خاستگاه خود با نمادهای پرشمار تصویری پیوند خورده است. پس خط سومری را باید نوعی اندیشه‌نگار دانست که در کنار خط مصری و چینی مسیر تکاملی مستقل و ویژه‌ای را پیموده است. این سیر تحول خط در هردو سوی رشته کوه زاگرس دیرپا و طولانی بوده است. از شش هزاره پیش گذار به خط اندیشه‌نگار در ایران جنوب غربی تحقق

1. Gnanadesikan, 2009: 19.
2. *Ibd*: 21.

یافت. با این همه گذار به خطی که زبان را بازنمایی کند تا حدود سال ۸۰۰ (۲۶۰۰ پ.م) به فرجام نرسید. یعنی تازه در قرن هفتم تاریخی (قرن ۲۷ پ.م) بود که نمودهای دستور زبان و جمله‌بندی در نشانه‌های نوشتاری بازنموده شد. وودز دوره‌بندی‌ای از تحول این روند به دست داده که طبق معمول مورخان غربی بر تاریخ‌نگاری میانرودان و شهر اوروک تأکید دارد و گواهان دیگر از جمله شواهد کهن‌تر ایلامی و آثار دشت خوزستان را نادیده می‌گیرد. از دید او مراحل تحول خط با دوره‌بندی تحول شهر اوروک منطبق است و دوره‌ی آغازمیخی ۱ (عصر اوروک، ۳۳۰۰ پ.م)، دوره‌ی آغازمیخی ۲ (عصر جمدت‌نصر، ۳۱۰۰ پ.م) و دوره‌ی خط میخی (عصر دودمانی، ۲۹۰۰ – ۲۳۵۰ پ.م) را شامل می‌شود.[1]

استخوان‌بندی کلی دوره‌بندی وودز را می‌توان پذیرفت، هرچند باید با افزودن داده‌های دیگر آن را به این شکل بازسازی کرد:

نخست. دوره‌ی پیشامیخی؛ که در آن نمادهای هندسی و مُهرها را برای ثبت اطلاعات مالی به کار می‌گرفته‌اند. این آثار با ظهور نخستین روستاها و گذار به سبک زندگی یکجانشینی بر مدارک باستان‌شناختی پدیدار می‌شوند و مرکز تحول‌شان خوزستان و شرق آسورستان است. گوی‌های گلی حامل نمادهای هندسی اوج این سیر تحول را در چغامیش و شوش و اوروک نشان می‌دهند.

دوم. دوره‌ی لوحی؛ در حدود ۵۵۰۰ سال پیش گذاری رخ می‌دهد و نمادهای گلی به نقش‌هایی بر لوح‌های کوچک گلی تبدیل می‌شوند. در این مرحله هنوز لوح به معنای دقیق کلمه نداریم و در اصل همان گوی‌ها را می‌بینیم که تخت و کوچک شده و نمادهای درونی‌شان به صورت علایمی خطی بر سطحشان نقش بسته است. در این مرحله همچنان نمادها چیزهایی را نشان می‌دهند و ارتباطی مستقیم با زبان ندارند. در همین حدود (۳۴۰۰ پ.م) نخستین نشانه‌های خط و نویسایی پدیدار می‌شود و این به معنای شروع دوران تاریخی است.

سوم. مرحله‌ی سطری؛ که در آن نمادها ارتباطی با واژگان پیدا می‌کنند و مفاهیمی استانده و انتزاعی را منتقل می‌کنند. بازتاب این تحول آن است که علایم به صورت سطرهایی منظم بر لوح نقش می‌بندند و اندازه‌ی لوح‌ها هم بزرگتر می‌شود، با سطحی بیشتر و قطری کمتر. این مرحله از حدود سال ۳۰۰ (۳۱۰۰ پ.م) شروع می‌شود و تا حدود سال ۱۰۷۰ (۲۳۵۰ پ.م) به اشکال گوناگون ادامه پیدا می‌کند. شکل آغازین ثبت زبان سومری یکسره در این چارچوب قرار می‌گیرد و مانند خط مصری اندیشه‌نگار است. خطهای ایلامی و سومری در این دوران موازی و مشابه با هم تکامل پیدا می‌کنند و خط جیرفت و

1. Woods, 2010: 33-50.

فرهنگ سند – هامون – هیرمند هم که هنوز خوانده نشده‌اند، در همین رده قرار می‌گیرند.

چهارم. مرحله‌ی متنی؛ که با نوشته شدن نخستین متن‌های طولانی و ثبت اولین روایت‌ها همراه است. این مرحله آفریده‌ی مردم سومری – ایلامی نیست و مهاجران بیرونی که به میانرودان هجوم بردند در برخورد با فرهنگ سومری آن را پدید آوردند. موج اول این مهاجران در حدود سال ۱۰۳۰ (۲۳۵۰ پ.م) از جنوب غربی به میانرودان وارد شدند و اکدی‌های سامی بودند. حدود دو قرن پس از ایشان (در حدود سال ۱۲۳۰/ ۲۱۵۰ پ.م) موج دومی از شرق زاگرس برخاست و مردمی قفقازی به نام گوتی‌ها که بومی زاگرس بودند از شمال شرقی بر سومر مسلط شدند.

خط در برخورد این دو قوم با سومری‌ها به مرتبه‌ی واژه‌نگار تحول یافت. حدسی که می‌توان زد آن است که تفاوت زبانی میان اکدی‌ها و گوتی‌ها با سومری‌ها علت اصلی تدقیق نمادهای زبانی و قلاب شدن‌شان به واژگان بوده باشد. شکل‌های آغازین این مرحله با تداخل جمعیت ایلامی و سومری و نفوذ سامی‌ها به میانرودان آغاز شد و در فاصله‌ی سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰ (۲۴۰۰ – ۲۱۰۰ پ.م) به پختگی رسید و خطهای پیچیده‌ای را نتیجه داد که همگی بر میخی سومری – اکدی متکی بودند.

بالا) نمونه‌هایی از مرحله‌ی سطری:
زیر چپ) گوی گلی مرحله‌ی پیشامیخی؛
زیر راست) مرحله‌ی لوحی

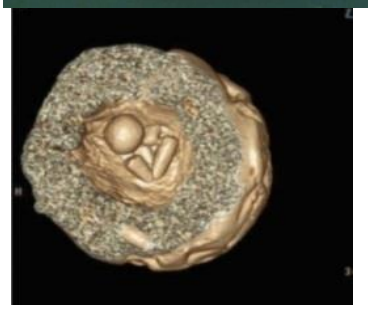

در حدود سال ۱۴۰۰ (۲۰۰۰ پ.م) دو تحول مهم در شکل نوشتار سومری رخ داد. یکی آن که خط درازی که در ادامه‌ی میخ‌های کوتاه نوشته می‌شد، حذف شد و تنها نوک سه‌گوش میخ ها باقی ماند، که بعدتر در خط اکدی به واحدی پایه برای نمایش هجاها بدل شد. دیگر آن که عددنویسی هم با نشانه‌هایی همسان با متن ثبت شد و «قلم» متفاوتی که تا آن هنگام برایش به کار گرفته می‌شد را کنار گذاشتند.

برخی معتقدند تا این هنگام قلمی متفاوت برای نوشتن عدد به کار گرفته می‌شده که خطوط خمیده و نیم‌دایره‌ها و دایره‌ها را ترسیم می‌کرده است. اما حدس من آن است که این خطوط هم با انتها و کناره‌ی قلم نی عادی‌ای ثبت می‌شده که ابزار رایج برای نوشتن بوده و هنوز هم در خوشنویسی خط پارسی کاربرد خود را حفظ کرده است.

نبشته‌ی اورکاگینه، نمونه‌ای از خط متنی، سال ۱۰۱۰/ ۲۳۷۰ پ.م

در مقام جمع‌بندی می‌توان گفت سیر تحول شکل بیرونی خط میخی که در سومری آغاز شد، تقریباً با همان چارچوب در سراسر تاریخ خطهای میخی تداوم یافت و در زبان‌ها و نویسه‌های دیگر میخی نیز تکرار شد. چارچوب کلی حاکم بر این روند تکاملی را می‌توان چنین خلاصه کرد:[1]

1. Daniels and Bright, 1996: 40.

الف) خطوط خمیده به تدریج راست و مستقیم ترسیم می‌شوند
ب) نوک هر میخ به تدریج پهن‌تر می‌شود و شکل سه‌گوش روشن‌تری پیدا می‌کند
ج) کاهش تدریجی تعداد میخ‌ها به ازای هر نشانه
د) کاسته شدن از دامنه‌ی جهت‌گیری‌های میخ‌ها، و تبدیل بدنه‌شان به خطوط افقی و عمودی
هـ) دگردیسی میخ‌های زاویه‌دار به میخ‌های افقی
و) (در اکدی آشوری) تبدیل گروهی از میخ‌های زاویه‌دار به گروه سرمیخ‌های افقی

خط سومری از دو نظر اهمیت دارد. رکن نخست آن که حجمی چشمگیر از اسناد به این زبان کشف و خوانده شده است و بنابراین کهن‌ترین لایه‌ی متنی از فرهنگ حوزه‌ی تمدن ایرانی را به دست می‌دهد. دوم آن که ساختار آن مبنای تحول خط‌های گوناگون دیگری قرار گرفت که همگی روی هم رفته میخی نامیده می‌شوند و نظام‌هایی پیچیده و متنوع‌اند که زبان‌هایی متفاوت را نویسا کرده‌اند.

نمونه‌ای که اهمیت رکن نخست را نشان می‌دهد آن است که کهن‌ترین اشاره به مفهوم «آزادی» در کل متون تاریخی کره‌ی زمین، بر نبشته‌ی اورکاگینه به خط و زبان سومری ثبت شده است. همچنین قدیمی‌ترین متنی که در آن به «نوشتن» اشاره شده، «انمرکار و سرور ارت» نام دارد و روایتی است سومری که احتمالاً در اوروک پدید آمده است. زمان پیدایش این متن احتمالاً به حدود سال ۱۰۰۰ تاریخی (میانه‌ی هزاره‌ی سوم پ.م) باز می‌گردد، هرچند متنی که ما امروز در دست داریم در قرن سیزدهم تاریخ (ق ۲۱ پ.م) تدوین شده و قدیمی‌ترین نسخه‌ای که از آن داریم به حدود سال ۱۶۰۰ (۱۸۰۰ پ.م) باز می‌گردد.

این متن از دو نظر در بحث ما اهمیت دارد. نخست آن که نخستین سندی است که در آن به نوشتن مطلبی اشاره رفته و در ضمن بر کارکرد سیاسی‌اش هم تأکید شده است. در بندی از آن این جمله را می‌خوانیم:

«کین‌گیا کانی دوگود شو. نومون‌دان‌گیگی اِن کولاب‌آکِه ایمِه شو. بین‌را اینیم دوب‌گیم بین‌گوب اوبیتا اینیم. ایمّا گوبو نوب‌تاگالا»

یعنی: «زبان پیغام‌بر سنگین بود. نمی‌توانست پیام را تکرار کند. سرور (سرزمین) کولاب گِلی را برگرفت. او - همچون لوحی - بر آن کلمات را برنهاد. تا پیش از آن هرگز کلامی بر گِل برنهاده نشده بود».[1]

دیگر آن که نخستین روایت از ماجرای «برج بابل و تفرقه‌ی زبان‌ها» احتمالاً در آن ثبت شده است. در بندهای ۱۳۴ تا ۱۵۵ داستان سومری «انمرکار و سرور ارت» جملاتی داریم که

1. Daniels and Bright, 1996: 45.

برخی آن را همچون نسخه‌ای مقدماتی از داستان فرو ریختن برج بابل و متفرق شدن زبان‌ها در نظر گرفته‌اند.[۱]

در متون سومری نمونه‌های دیگری هم از بازنمایی نویسایی در متن نوشته شده می‌بینیم که جای بحث بسیار دارند. مثلاً در لوح هفتم انومالیش آمده که «این الهامی (تَکْلیمْتو) است که به آن دیرینه، که (این سخن) به او گفته شده، آن را می‌نویسد تا پسینیان آن را بشنوند».[۲] بر لوحی اکدی[۳] از دوران آشوربانیپال هم می‌خوانیم که «این ورد، وردِ مردوک است، آشیپو انگاره‌ی مردوک است» (شیپْتو شیپاک مَردوک آشیپو سَلَم مردوک).[۴] یعنی آشیپو که کاهنی تطهیر کننده و جن‌گیر بوده، همچون تجسدی و قالبی برای ظهور ایزد مردوک رسمیت داشته است.

چنین می‌نماید که در جهان باستان مفهومی که گذشته از گفته شدن، نوشته هم بشود، همچون امری مقدس و ورجاوند نگریسته می‌شده است. وان دِر تورن معتقد است که اشاره‌های اساطیر میانرودانی به «راز» در اصل به گذار از سنت شفاهی به کتبی دلالت می‌کند. یعنی به تعبیری عصر نانویسایی اولیه به دوران پیش از توفان تشبیه شده و ثبت تاریخ پس از ظهور خط به آغاز عصری نو تعبیر شده است. تاییدی برای این تفسیر را در لوح اول روایت گیلگمش می‌بینیم، آنجا که خودِ گیلگمش همچون «کسی که کل خردمندی را درباره‌ی همه چیز آموخت، و راز را دید و امر پنهان را آشکار کرد و پیامی از دوران پیش از توفان را بازپس آورد».[۵]

توصیفی مشابه را در لوح یازدهم درباره‌ی نوح سومری – اوتناپیشتیم – هم می‌بینیم. محور بحث وان در تورن البته شکل‌گیری عهد عتیق در عصر هخامنشی است و چگونگی برآمدن متنی نوشتاری از دل سنت کاتبان میانرودانی. با این حال بسیاری از بینش‌هایی که به دست داده و به میانرودان باستان تعمیم داده، معتبر می‌نماید. نکته‌ی کلیدی پیشنهادی‌اش آن است که سنت کتابت در دنیای قدیم براساس زنجیره‌ای پیوسته از آموزگاران و شاگردان استوار شده بود که در تاریکی تاریخ پس می‌رفته و اعتبار خود را از اتصال به دانش ایزدان به دست می‌آورده است.[۶] چنان که شاگردی کردن آپکالو نزد ائا آغازگاه این زنجیره‌ی نویسایی پنداشته می‌شده است.

---

1. Kramer, 1968: 108-111; Van Dijk, 1970: 302-307.
2. van der Toorn. 2007: 212.
3. *Bīt Mēseri, II, 226.*
4. Meier, 1941-1944: 139-152.
5. van der Toorn, 2007: 218.
6. *Ibd*: 220.

راست) لول سنگی با متن: «آبَاکالّا پسر اور – مِش» که بر روی متنی قدیمی‌تر نوشته شده است. از متن قبلی که ناقص از روی لول تراشیده شده، علامت «دوم» در زیر متن باقی مانده است، اومَه (تل چوخا)، قرن سیزدهم تاریخی (۲۱۰۰ – ۲۰۰۰ پ.م)

میان) درشت‌نمایی علایم میخی بر لوحی درباره‌ی گروهی از کارگران در اواخر دوران سلطنت شولگی، اومَه، حدود سال ۱۰۸۰ (۲۳۰۰ پ.م)

چپ) کاسه‌ی مرمر موزه‌ی آرمیتاژ با متن «متعلق به ایزدبانوی حمایتگر»، گیرسو، حدود سال ۱۰۰۰ (۲۴۰۰ پ.م)

گفتار چهارم

خط میخی اکدی

قلمرو: ایران جنوب غربی
زبان: اکدی (سامی شرقی)
دوره‌ی رواج: ۹۰۰ - ۳۳۰۵ تاریخی (۲۵۰۰ – ۷۵ پ.م)
دولت‌های پشتیبان: اکد، آشور، بابل، هخامنشی

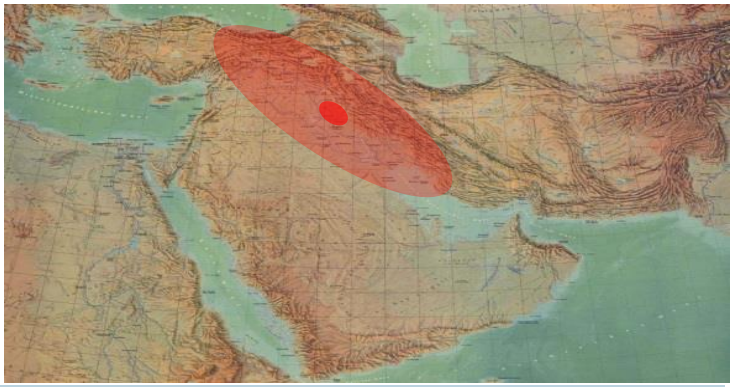

اهمیت خط سومری در آن است که بدنه‌ی خطوط میخی بعدی از آن مشتق شده‌اند. قاعده‌ی عمومی آن است که زبان نویسا برای زبان‌های نانویسای پیرامونش به صورت مرجع معنا در می‌آید، و این روند اگر تداوم داشته باشد به نویسا شدنِ آن زبان‌های محلی با خطِ زبان مرجع ختم می‌شود. پیدایش خط پهلوی - پارسی و تبدیلِ این نویسه به مبنای نوشتاری کل زبان‌های قلمرو تمدن ایرانی از چنین منطقی پیروی می‌کند. همچنان که در اروپا تثبیت خط لاتین برای نوشتن همه‌ی زبان‌ها الگویی مشابه را از سر گذرانده است.

این نکته یعنی گسترش خط به چند زبان شاخصی مهم و تعیین کننده است که مرجعیت و اهمیت یک زبان را در تاریخ فرهنگ نشان می‌دهد. خط‌هایی که به یک زبان منحصر باقی می‌مانند، نشانگر آن هستند که آن زبان اهمیت و مرکزیت چندانی نداشته و آثار فرهنگی پدید آمده در آن چندان اثرگذار نبوده‌اند که وامگیری خطش را هم ایجاب کنند. بر این مبنا این که با خط یونانی فقط زبان یونانی — و برای مقطعی کوتاه بلخی و لوکیایی - را می‌نوشته‌اند، نشان می‌دهد که بر خلاف تصور مرسوم این زبان مرجعیتی نداشته و گرانیگاه فرهنگی مهمی نبوده است. در مقابل خط فنیقی که زبان‌های کنعانی و لوویایی و اتروسکی و لاتین و خودِ یونانی آن را وامگیری کردند، اهمیت‌اش را نمایان می‌سازد. این گزاره را با این مشاهده می‌توان تایید کرد که دین‌های مهم تحول یافته در پهنه‌ی مشترک این زبان‌ها (یهودیت و مسیحیت) از بستر کنعانی - فنیقی برخاسته و به سایر فرهنگ‌ها منتقل شده، و نه برعکس.

نقطه‌ی گذار مهمی که خط سومری را به مرجعی برای خطهای میخی بعدی تبدیل کرد، در میانه‌ی قرن دهم (ق ۲۴ پ.م) رخ داد و آن زمانی بود که شروکین اکدی سومر را فتح کرد و نخستین دولت پادشاهی فراگیر در سراسر میانرودان را تاسیس کرد. شروکین به قوم سامی اکدی‌ها وابسته بود که از دو قرن پیش از عربستان و جنوب آسورستان به میانرودان وارد شده و با فرهنگ و زبان سومری تماس داشتند.

قومی که شروکین به نمایندگی‌شان میانرودان را فتح کرد، خود را «اَکَّدو» (𒀀𒅗𒁺𒌑) می‌خواندند و این همان است که نام زبان و نویسه‌شان را تعیین کرده است. با این حال این مردم نانویسا بودند و به همین خاطر خط اکدی را براساس خط سومری بنیاد کردند. طی قرون بعدی با توجه به اقتدار شاهان اکدی و آشوری که از خط میخی اکدی بهره می‌بردند، این سرمشق در سراسر ایران غربی پراکنده شد. در حدی که در حدود سال ۲۳۰۰ (۱۱۰۰ پ.م) در شهرهایی مثل اوگاریت، عِمار، نوزی، اشکلون، مجیدو، عفک و حتا العمرنه در مصر مکتب‌هایی برای آموزش خط میخی اکدی تاسیس

شد.[1] این رونق نویسایی به خط میخی و گسترش طبقه‌ی کاتبان به اکدی در ضمن با رواج متن‌هایی مرجع مثل قانون‌نامه‌ی حمورابی و انومااليش همراه بود که نوآموزان برای تسلط بر خط میخی از آن رونوشت برمی‌داشتند. سنتی که نفوذ دیرپایش به ورای زبان الفبایی آرامی هم رسوخ کرد و به سرمشقی برای تدوین متن تورات بدل شد، و این بحث را اشنیده‌ویند در کتاب خواندنی‌اش به خوبی نشان داده است.[2]

زبان‌های سامی از دو قرن پیش از ظهور شروکین، از حدود سال ۹۰۰ (۲۵۰۰ پ.م) در آسورستان با خط میخی سومری نوشته می‌شدند، اما اغلب از وام‌واژه‌های سومری برای نقل متن نوشتاری بهره می‌بردند. مرکزهای مهم استفاده از خط سومری برای نوشتن زبان‌های سامی در دولتشهرها ماری و اِبلا (در جنوب و شمال سوریه‌ی امروز) قرار داشت. زبان مردم این شهرها اولین نمونه از زبان‌های سامی بود که نویسا می‌شد و احتمالاً با اکدی قدیم خویشاوندی نزدیکی داشته است.

پس از شکل‌گیری دولت اکد در حدود سال ۱۰۳۰ (۲۳۵۰ پ.م) خط میخی سومری یکسره برای نوشتن زبان اکدی به کار گرفته شد. زبان سومری البته سیصد چهارصد سال دیگر هم در نقاطی دوام آورد، اما در نهایت منقرض شد. در حدود سال ۱۵۰۰ (۱۹۰۰ پ.م) دیگر کسی به زبان سومری سخن نمی‌گفت. هرچند کاهنان اکدی‌زبان آن را همچون زبانی مقدس و ادبی فرا می‌گرفتند و متون مقدس خود را بدان می‌نوشتند. این کاربرد آیینی زبان سومری تا دو هزاره بعد ادامه پیدا کرد و در حدود زمان زایش مسیح بود که واپسین نشانه‌های آن در پی تاخت و تاز مقدونیان و رومیان به میانرودان و آسورستان محو شد.

استفاده از سرمشق سومری برای نوشتن اکدی در ابتدای کار با وامگیری نشانه‌ها برای واژگانی با معناهای مشترک آغاز شد. یعنی مثلاً علامت سومری «لوگال» (به سومری: شاه) را می‌نوشتند و آن را «شَرّو» (به اکدی: پادشاه) می‌خواندند. این وامگیری اما به خاطر ساختار ویژه‌ی زبان سومری از همان ابتدا این قابلیت را داشت تا به بازنمایی هجاها نیز تعمیم یابد. به همین خاطر علامت میخی «گیش» سومری که «درخت» معنی می‌داد، نخست به همان شکل در متن اکدی نوشته می‌شد و «ایصو» خوانده می‌شد، که در اکدی بر همین معنی دلالت می‌کرد. در گام بعدی که خیلی زود برداشته شد، این نشانه همچون هجانگاری به کار گرفته شد که «ایص/ ایس/ ایز» را نشان می‌داد و می‌توانست در ترکیب با نشانه‌های دیگر کلمه‌ای پیچیده در زبان اکدی را بازنمایی کند. بر همین مبنا نشانه‌ی

1. Veldhuis, 2014: 226.
2. Schnidewind, 2019.

«کالگ» سومری به معنای «قوی» نخست در اکدی برای ثبت «دانو» (نیرومند) به کار گرفته شد و بعد هجای «دان» را نمایندگی کرد، همچنان که در نویسه‌ی سومری هم روند مشابهی را پیشاپیش طی کرده بود و هجای «کال» را نشان می‌داد.

هر هجا در شکل بسط یافته و پایه‌اش از دو همخوان تشکیل شده که با یک واکه به هم وصل می‌شوند (مثل: خاک). اما شمار این هجاها در زبان سومری خیلی زیاد بوده و به همین خاطر شکل هجایی نشانه‌ها در سومری تنها یک همخوان و واکه را نشان می‌دهد و حدس زدن همخوان دومی را بر عهده‌ی خواننده وا می‌گذاشت.

بیشتر نمادهایی که به این ترتیب برای نمایش هجاهای اکدی به کار گرفته می‌شد، ساختار «واکه» (مثل «ای») یا «واکه – همخوان» (مثل «آن») یا «همخوان – واکه» (مثل «نو») را داشت. اما ترکیب پیچیده‌تر «همخوان – واکه – همخوان» (مثل «کال») هم از ابتدای کار وجود داشت. در اکدی هم کمابیش همین قاعده رعایت شده، و این میراثی است که از ساخت تکواژی زبان سومری برای خط اکدی به یادگار مانده است. نشانه‌های این رده‌ی اخیر به تدریج بسامدی بیشتر پیدا می‌کنند و در دوران‌های مختلف از ۵ تا ۵۰٪ نشانه‌های نویسه را در بر می‌گرفت.[1] با این حال اصل ماند زبان سومری بر خط اکدی تا پایان کار سنگینی می‌کرد و محور نشانه‌های «همخوان – واکه – همخوان» همان‌هایی باقی ماند که در سومری پیشینه داشت. یعنی مثلاً برای «ماش» و «دان» نشانه وجود داشت، ولی «باش» و «لان» فاقد علامت بود.[2]

ساختار زبان‌های سامی از جمله اکدی چنان است که همخوان‌ها (معمولا در خوشه‌هایی سه‌تایی) معنا را حمل می‌کنند و واکه‌ها در این میان سیال و لغزان هستند، اما حالت صرفی کلمه را همین‌ها نشان می‌دهند. به همین خاطر در زبان اکدی علاوه بر «همخوان – واکه»، «واکه – همخوان» هم اهمیت داشت و در خط میخی نشانه‌هایی برایش در نظر گرفته شد. شکل بیرونی خط میخی هم در اکدی نظم پیدا کرد و مثلاً سرِ میخ‌ها همه در سمت چپ یا بالا قرار گرفت.

1 Daniels and Bright, 1996: 45.
2 *Ibd*, 1996: 47.

چپ) متن دوزبانه‌ی سومری (سطر بالا) و اکدی (سطر زیر)، مربوط به دوران حکومت ریموش شاه اکد، حدود سال ۱۱۱۰ (۲۲۷۰ پ.م)

راست) نام شاه اکدی «نَرام سین» با نویسه‌ی سومری -اکدی: «نا - را - آم - سین» 𒀭𒐊𒀭𒌋𒌋𒌋𒌋𒌋𒌋𒌋𒌋، که در آن «سین» با علامت سومری خدای همتایش «اِن‌زو» (𒀭𒐊) نوشته شده است، حدود سال ۱۱۸۰ (۲۲۳۰ پ.م)

چندنشانه‌ای بودن واج‌ها هم در ابتدای کار در خط اکدی قدیمی وجود داشت و این زیر نفوذ خط سومری بود که به خاطر تمایز معنایی آواهایی همسان را با نمادهایی متفاوت نمایش می‌داد. این امر به تدریج تحول یافت و در اواخر دومین هزاره‌ی تاریخی (میانه‌ی هزاره‌ی دوم پ.م) که زبان سومری گفتاری منسوخ شد، به شکلی درونزاد و مستقل در زبان اکدی بازتعریف شد. اما به ویژه در سومین هزاره‌ی تاریخی (هزاره‌ی اول پ.م) بود که خط اکدی به طور مستقل به نمادهایی متفاوت برای آواهای همسان مسلح شد.[1]

1 *Ibd*.

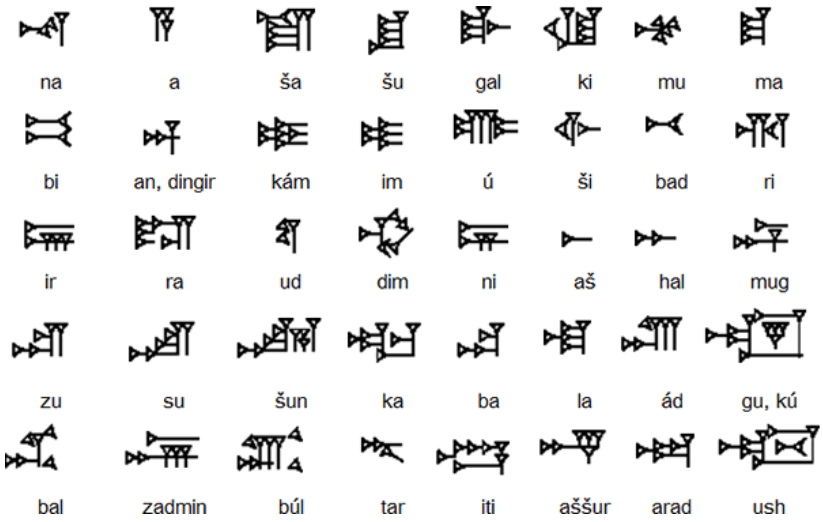

آوانگاری علایم خط میخی اکدی

واژگونه‌ی این وضعیت، چندآوایی بودن نشانه‌هاست. یعنی یک علامت به چند شکل خوانده شود و این نیز از ابتدای کار در خط اکدی وجود داشت. مثلاً نشانه‌ی سومری «کور» به معنای «سرزمین، کشور» را در اکدی به همین شکل با سه میخ کوچک می‌نوشتند ولی ممکن بود علاوه بر «کور» به صورت «ماد، شاد، نات، ساد» هم خوانده شود. این ماجرا نوشتن و خواندن خط اکدی را دشوار می‌ساخت، اما سلسله مراتبی میان کاهنان و دیوانسالاران وجود داشت و بسیاری‌شان با تسلطی نسبی بر این خزانه‌ی نشانه‌ها قادر بودند وظایف خود را به انجام برسانند.

به عنوان مثال یک مقام بلندپایه‌ی دیوانی که در دربار آشوربانیپال می‌بایست پیچیده‌ترین اسناد در دوران پیشاکوروشی را تدوین کند، نیاز داشت تا ششصد نشانه را در حافظه داشته باشد و علاوه بر آن چند صد شکل ترکیبی‌شان را نیز دریابد. در مقابل یک کاتب عادی که به زبان اکدی اسناد را می‌نوشت و می‌خواند، می‌توانست با خزانه‌ای مشتمل بر دویست سیصد نشانه کار خود را به خوبی انجام دهد. یک حسابدار تجاری هم که در حدود سال ۱۶۰۰ (۱۸۰۰ پ.م) قرار بود تراکنش‌های مالی یک تجارتخانه‌ی عادی را مدیریت کند، می‌توانست با دانستن حدود صد نشانه از پس وظیفه‌ی خود برآید.[1]

این اشکال البته به جای خود باقی بود که زبان‌های سومری و اکدی از نظر ساختار

1. Daniels and Bright, 1996: 47.

بسیار با هم تفاوت داشتند. وقتی اکدی‌ها خط سومری را وامگیری کردند، ناگزیر شدند یک نظام نوشتاری جا افتاده را برای زبانی به کلی متفاوت به کار ببرند. شکلی که این کار را کردند نشان می‌دهد که بدنه‌ی کاتبان اولیه که خط اکدی را پدید آوردند، دوزبانه بوده‌اند. در نتیجه ایشان از علامتی سومری (مثلاً «کی»: نی، سبب شدن) در خط اکدی هم هجای «گی» را نشان می‌داد، و هم همچون کلمه‌ای مستقل «قَنوم» (نی) و «تاروم» (سبب شدن) خوانده می‌شد.[1]

در نوشته‌های سومری نشانه‌های مربوط به کلمات پشت سر هم می‌آمد و کلمات با فاصله یا مرزی از هم جدا نمی‌شدند و این الگویی بود که در سومری کلاسیک هم رواج داشت. تنها در متون آشوری نو نمونه‌هایی محدود از متن‌ها را داریم که در آن کلمات با میخی عمودی از هم جدا شده‌اند، و این قاعده‌ایست که کمی بعد در خط پارسی باستان هم می‌بینیم و بنابراین بعید نیست از یکی از خطهای قلمرو ایلام به میانرودان راه یافته باشد. چون میخ عمودی در خط اکدی اندیشه‌نگاری مستقل بوده و «شومّا» خوانده می‌شده که یعنی « اگر». بنابراین علامت یاد شده قاعدتا در نویسه‌ی اکدی درونزاد نبوده است.

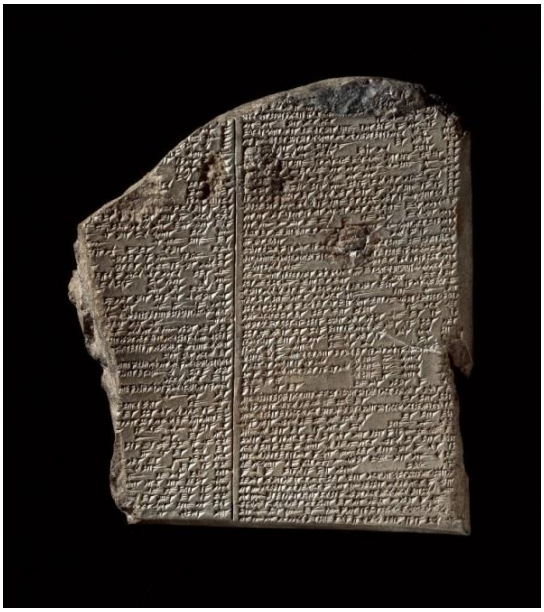

بخشی از لوح گیلگمش به خط اکدی که در آن داستان توفان بزرگ شرح داده شده است، آشور، قرن ۲۷ (ق ۷ پ.م)

1. Gnanadesikan, 2009: 22.

قالب کلی نگارش اکدی با سومری همسان بوده و مثلاً این خط قرمز وجود داشته که نشانه های مربوط به یک واژه هرگز با رسیدن به پایان سطر به ابتدای سطر بعدی منتقل نشوند. یعنی در شرایطی که جا برای نوشتن کلمه‌ای در پایان یک سطر کم می‌آمد، آن را همانجا کمی پایینتر به صورت یکپارچه می‌نوشتند و سطر بعدی را با فاصله‌ای از زیر آن شروع می کردند، درست مثل قاعده‌ی حاکم بر نگارش سومری. در هردو نویسه‌ی سومری و اکدی هنگام نوشتن متون شعری و پیشگویی‌ها هر جمله یا بیت را در یک سطر می‌نوشتند و بین میخ‌ها طوری فاصله می‌انداختند که سطر کامل پر شود.

زبان اکدی بر خلاف سومری انباشتی نیست، و صرفی است. از این رو تفکیک هجاهای درون یک کلمه اهمیت دارد، و در آن هجاهای معنادار برخلاف سومری به شکلی مستقل به هم نمی‌چسبند. به همین خاطر خط اکدی به سمت هجایی شدن حرکت کرد و تنها هسته‌ای محافظه کارانه و قدیمی از اندیشه‌نگارهای سومری را در لایه‌های سنتی‌تر خود حفظ کرد. در خط اکدی همچنین تقارن بیشتری میان نویسه و هجا برقرار شد.

گذشته از این، چنین می نماید که شکل آوابندی در سومری و اکدی تفاوت‌هایی بنیادی با هم داشته باشد. طوری که یک هجای سومری با چند هجای اکدی همسان انگاشته می‌شد. به همین خاطر علامت «دا» سومری برای نوشتن هجای «دا/ تا/ طا» در اکدی و هجای «گا» در سومری برای نوشتن «گا/ کا/ قا» به کار گرفته می‌شده است. شفاف شدن ارتباط میان نشانه‌ها و هجاها در اکدی همزمان با مرگ زبان سومری گفتاری در حدود قرن پانزدهم (اوایل هزاره‌ی دوم پ.م) تحقق یافت. همزمان تفکیک همخوان‌های بی‌صدا از هجاهای صداداری که تولید می کردند هم در نشانه‌های میخی باب شد. این خودارجاع شدن خط اکدی و تمرکزش بر شکلی که اکدی «شنیده می‌شد»، قاعدتا به خاطر حذف سیطره‌ی آواهای زبان سومری بوده که همچنان مرجعی برای پیکربندی آواهای اکدی قلمداد می‌شده است. این به معنای فارغ شدن از نظام آوانگاری سومری هم بود که بین مکث‌های صدادار و بی‌صدا تفکیکی قایل نمی‌شد. در کنار این ثبت هجایی زبان اکدی، برخی از واژگان سومری با همان ثبت قدیمی‌شان در نویسه‌ی اکدی باقی ماندند و نقش شناسه یا واژه‌ی اندیشه‌نگار را ایفا کردند. اغلب اینها به واژگانی پر بسامد مثل «شاه»، «جو»، کشتزار» و «دبیر» مربوط می‌شدند، و تقریباً همه‌شان پیش از اسم یا صفتی می‌آمدند و توضیحی درباره‌ی آن می‌دادند. با این حال در خط اکدی قدیم و در برخی متن‌های خاص نمونه‌هایی استثنایی از شناسه‌های متصل به فعل را هم داشته‌ایم.

استوانه حقوق بشر (بالا) با خط میخی اکدی و بخش مربوط به تبارنامه‌ی کوروش (زیر)، سال ۲۸۴۱ (۵۳۹ پ.م)

با این حال نشانه‌های پیش از فعل‌ها معمولا توضیح‌هایی دستوری بوده‌اند و نه شناسه به معنای دقیق کلمه. پس خط اکدی بیشتر هجانگار بوده و علایم اندیشه‌نگار در متن‌های عادی به ندرت از مرز ۱۵٪ کل نشانه‌ها عبور می‌کرده است. در متن‌های دیوانی که اغلب فهرست‌هایی طولانی از کالاها را شامل می‌شدند، نسبت این اندیشه‌نگارها بیشتر بود. به ویژه در متن‌های تخصصی مربوط به فالگیری و امور علمی در هزاره‌ی دوم و سوم تاریخی (هزاره‌ی دوم و اول پ.م) نسبت این اندیشه‌نگارها خیلی زیاد می‌شود و گاه تا ۸۵٪ علایم متن را پوشش می‌دهد.[1]

1. Daniels and Bright, 1996: 52-53.

بعدتر برخی از اندیشه‌نگارها خودشان حالت آوانگار پیدا کردند و معمولا دو سیلاب به هم پیوسته را نمایش می‌دادند. مثلاً نشانه‌ی سومری «توکول» که «اسلحه» معنی می‌داد، از سویی برای نوشتن «توکولتی/ توکولتو» (توکل می کنم/ توکل کردن) به کار گرفته می‌شد، و از سوی دیگر بعد از شناسه‌ی سومری «گیش» (چوبی) به صورت «کاکّو» (به اکدی: سلاح) خوانده می‌شد.[1]

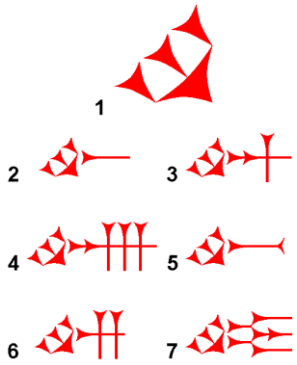

عدد نویسی به خط اکدی

لوحی با خط اکدی

با تمام این نوآوری‌ها، بند ناف خط اکدی تا پایان کار با استواری به خط سومری مربوط باقی ماند و به همین خاطر اکدی هرگز به نویسه‌ای هجایی یا منظومه‌ای از نمادهای نظام یافته و منطقی دگردیسی نیافت. یادگیری آن تا پایان کار مشروط بود به یادگیری زبان و خط سومری که قرن‌ها بود منسوخ شده بود. به همین خاطر طبقه‌ی باسوادی که به اکدی می‌نوشتند گروهی نخبه از دیوانسالاران و دبیران بودند که زمانی بسیار طولانی را صرف یادگیری نوشتن می کردند و در نهایت به خطی مسلط می‌شدند که نه آسان‌یاب و سامان یافته بود و نه مستقر در یک زبانِ زنده.

این وضعیت بغرنج از تداخلِ دو حوزه‌ی جمعیتی و ادغام دو زیرسیستم فرهنگی – نژادی در ایران غربی برآمده بود و یکی از کهن‌ترین نمودهای عینی الگویی عمومی است که به انباشت پیچیدگی در حوزه‌ی تمدن ایرانی دامن زده است. استیلای سیاسی قوم نانویسای اکدی بر قوم نویسای سومری همزمان به استیلای فرهنگی سومریان بر اکدیان انجامید. به این ترتیب خطی که نوپا و ابتدایی بود، خیلی زود به بافت زبانی متفاوت سرریز شد و دامنه‌ای نامنتظره از مسائل و چالش‌های رمزنگارانه را در پی داشت. مشابه این

1. *Ibd*: 53.

وضعیت بارها و بارها بعدتر در تاریخ ایران تکرار شده و هربار معماهایی را مطرح کرده که حل کردن‌شان لایه‌ای تازه از پیچیدگی را بر نظام‌های فرهنگی افزوده است.

ارتباط شگفت‌انگیز میان زبان سومری و اکدی در این بستر معنادار می‌شود. از سویی دانش ما درباره‌ی زبان سومری با واسطه‌ی زبان اکدی به دستمان رسیده است. نویسه‌ی سومری تا پایان کار اندیشه‌نگار ماند و بنابراین تنها مرجع ما برای بازسازی آواهای سازنده‌ی زبان سومری گفتاری، ثبتی است که در متون اکدی از آن وجود دارد. اما ایراد کار اینجاست که این ثبت‌ها و واژه‌نامه‌های سومری اغلب در دورانی نوشته شده‌اند که زبان گفتاری سومری منسوخ شده بود و دیگر کسی به این زبان سخن نمی‌گفت.

از سوی دیگر زبان اکدی نیز با خط سومری نوشته شده که آوانگاری‌اش به زبانی انباشتی و یکسره متفاوت تعلق دارد. یعنی ردپای آواهای باستانی سومری را در شیوه‌ی ثبت زبان اکدی می‌توان ردیابی کرد. این دو زبان با ساختار و آوابندی به کلی متفاوت‌شان به این ترتیب ارتباطی پیچیده با هم برقرار می‌کنند. سومری اکدی را ثبت کرده و آواهایش را بر خط اکدی تحمیل کرده، و در مقابل اکدی واژه‌نامه‌های سومری را تنظیم کرده و صدای این زبان را ثبت کرده، و آن را براساس جغرافیای واج‌های خود بازسازی کرده است. به این ترتیب خط سومری به تدریج جای خود را به اکدی داد و پس از آن که منقرض شد، به صورت دستوری ثبت شد و به یک نظام اندیشه – هجانگار بدل گشت. یعنی برخی نشانه‌ها در آن مفهوم و برخی دیگر هجاها را نشان می‌دادند. این تفکیک کارکردی تا حدودی به آسانی انجام پذیرفت، چرا که زبان سومری انباشتی بود و تجزیه‌ی عناصر واژه‌ی گفته شده به هجاها در آن آسان‌تر از زبان‌های صرفی مثل خانواده‌ی سامی و آریایی بود. ایده‌ی «نوشتنِ هجا» که از تصادم زبان اکدی با خط سومری حاصل آمده بود، بسیار بارآور از کار درآمد و به سرعت در اطراف پراکنده شد. نخست خط ایلامی بود که آن را کمی بعد از عصر شروکین و همزمان با تثبیت خط اکدی وامگیری کرد. بعد قاعده‌ی پایه‌ی نوشتنِ هجاها با نمادهای میخی در خطهایی مثل هیتی و هوری و حاتی و پارسی باستان به کار گرفته شد که زبان‌هایی بسیار متنوع را نویسا می‌کردند. تحول خطهای الفبایی را باید دنباله‌ی مستقیم این ابداع مهم دانست. زبان اکدی با آن که با دشواری‌هایی چشمگیر دست به گریبان بود، یکی از دو خط – زبان مهمی بود که جمعیت‌های ایران غربی را نویسا کرد. خط دوم چنان که گفتیم ایلامی بود، که به لحاظ دامنه‌ی انتشار و تداوم همتای اکدی بود و از نظر سامان‌مندی خطی منسجم‌تر و کارآمدتر محسوب می‌شد. با این حال چون در محور توجه شرق‌شناسان قرار نداشته و انبوه اسنادش ترجمه نشده، فرض نادرستی شکل گرفته مبنی‌بر آن که زبان و خط واسطه‌ی اصلی جهان باستان اکدی بوده است.

اکـدی البتـه اهمیـت داشـته و در فاصـله‌ی سـال‌هـای ۱۰۰۰ تـا ۳۲۰۰ (۲۴۰۰ – ۲۰۰ پ.م) در دامنه‌ای جغرافیایی رواج داشته که میانرودان و آسورستان قلـب مرکـزی‌اش بـوده و تـا کرمانشـاه و اورمیه و فنیقیه و ممفیس بازتاب‌هایی پیدا می‌کرده است. ایلامی هم اما به همین انـدازه مهـم بـوده و در همین دایره‌ی زمانی کل ایران مرکزی را زیر پوشش داشته است. ایـن را هـم بایـد دریافـت کـه زبان‌ها و نویسه‌های مورد نظرمان همسایه‌هایی درهم‌تنیده با روابطی هم‌افزا بوده‌اند، و نـه واحـدهایی مستقل و جدا جدا که رقابت و واگرایی داشته باشند. یعنی اندرکنش ایلامی و اکـدی نیـز بـه همـین اندازه بارآور و پیچیده بوده است، هرچند تا حدود زیادی ناپژوهیده باقی مانده است.

نادیده انگاشتن قلمرو تمدن ایرانی و نابینایی عمدی در دیدن یکپارچگی همه‌ی ایـن نظـام‌هـای نوشتاری و تعلق‌شان به هویت ایرانی باعـث شـده تصـورهایی نادرسـت و سـطحی‌نگرانـه دربـاره‌ی خطهای کهن ایرانی شکل بگیرد که یکی‌اش همین باور به جدایی و دشمنی خـط ایلامـی و اکـدی است، و کوشش برای ترسیم تاریخ هریک بدون توجه به دیگـری. در حـالی کـه حـوزه‌ی رواج و جمعیت‌های پشتیبان هردو با هم تداخل داشته‌اند و هردو به زیرسیسـتم ایـران جنـوب غربـی مربـوط می‌شوند که خود بخشی از یک سیستم پیچیده‌ی تمدنی یکپارچه است.

اشتباهی که در بسیاری از تاریخ‌نگاری‌های معاصر به چشم می‌خورد، آن است کـه پیونـد میـان زبان و خط و شکل ظاهری نویسه و هویت ملی را بی‌محابا به گذشته‌های دور نیز تعمـیم مـی‌دهنـد. به همین خاطر مثلاً گمان برده‌اند کسانی که از زبان و خط اکدی و ایلامی استفاده می‌کـرده‌انـد، دو «ملت» متفاوت بـا «هویـت‌هـایی» متضـاد بـوده‌انـد. در نتیجـه مـثلاً از رواج خـط و زبـان اکـدی در نبشته‌های قلمرو ایلام و گوتیوم نتیجه گرفته‌اند که این مناطق دست‌نشانده یـا تـابع سیاسـی پادشـاهی اکد یا دولت‌های میانرودانی بوده‌اند.

این پیوند فرضی میان زبان و خط و هویت ملی در هزاره‌های اول و دوم تـاریخی (هـزاره‌ی ۲ – ۳ پ.م) تنها در مصر برقرار بوده است. اما اتصال چندان معناداری نبـوده اسـت. چـون مصـر تمـدنی با زبان و قومیت یکدست بوده و مردم‌اش همگی به یک زبان سخن مـی‌گفتنـد و یـک خـط را بـه کار می‌گرفتند و از این رو بدیهی است که چنین همنشـینی‌ای را ببینـیم. امـا در مقـام یـک قاعـده‌ی عمومی، متغیرهایی مثل شکل خط و الگوی رمزگذاری زبان نویسا مستقل از هم تحـول یافتـه‌انـد و در آغاز کار ارتباطی هم به هویت ملی نداشته‌اند. همـین قضـیه دربـاره‌ی ریخـت بیرونـی خـط هـم مصداق دارد. یعنی «میخی بودن» یک ویژگی ریختی و فنی مربوط به نوشتن اسـت، کـه در سراسـر ایران غربی از ابتدای کار تا پایـان عصـر هخامنشـی غلبـه داشـته اسـت. خطهـایی گونـاگون در ایـن چارچوب زبان‌هایی متنوع را ثبت می‌کرده‌اند که در دولت‌هایی گوناگون رواج داشـته‌انـد، و اینهـا ارتباط چندانی با هویت نژادی و قومی به کار گیرندگان‌شان نداشته‌اند.

پس در ایران زمین که تمدنی پیچیده‌تر بوده و اقـوام و زبـان‌هـا و خطهـای متفـاوت را در خـود

می‌گنجانده، همنشینی چندانی میان خط و زبان و هویت جمعی نمی‌بینیم. بیشتر چنین می‌نماید که طبقه‌ی دبیران در دولتشهرها و پادشاهی‌های قدیم مستقر در ایران زمین با هم ارتباطهایی تنگاتنگ داشته و یک شبکه‌ی در هم تنیده از نخبگان باسواد را با فرهنگی مشترک ایجاد می‌کرده‌اند. به شکلی که این دبیران با چند خط و زبان آشنا بوده و هنجارهایی مشترک را در میان خود رعایت می‌کرده‌اند، بی آن که این هنجارها برایشان دلالتی هویتی یا ملی داشته باشد.

نمونه‌اش آن که آنوبانینی شاه لولوبی (لرستان و کرمانشاه) که در حدود سال ۱۱۰۰ (۲۳۰۰ پ.م) بخش‌هایی از سومر را فتح کرد، در سر پل ذهاب کتیبه‌ی فتح‌نامه‌ی مشهور خود را به خط و زبان اکدی نویساند، که خاستگاهش غرب زاگرس بود و به قوم شکست خورده و تابعش تعلق داشت. شاهان ایلامی هم در همان دورانی که با شاهان میانرودانی و اکدی‌ها در حال جنگ بودند کتیبه‌هایی درباری را به خط و زبان اکدی پدید می‌آوردند.

نمونه‌ی دیگری که واژگونه‌ی این فرض (پیوند زبان و هویت) را نقض می‌کند، آن که در حدود سال ۱۴۰۰ (۲۰۰۰ پ.م) زبان اکدی به دو گویش شمالی (آشوری) و جنوبی (بابلی) تقسیم شد. این دو یک زبان یگانه بودند و هر کس یکی را می‌دانست دیگری را نیز می‌توانست بخواند و بنویسد و بفهمد. سیر تحول‌شان هم موازی و همسان بود. یعنی در فاصله‌ی سال‌های ۱۴۰۰ تا ۲۹۰۰ (۲۰۰۰ تا ۵۰۰ پ.م) هردو گویش شمالی و جنوبی سیر تحول همسان و همزمانی را تجربه کردند و سه دوره‌ی زبان اکدی (قدیم، میانه و نو) را سپری کردند که هرکدامش حدود پانصد سال به درازا کشید.

این گویش‌های جنوبی و شمالی شکل خاص کاربرد محلی این زبان در شهر بابل و آشور بود. در این زمان زبان بدنه‌ی مردم میانرودان یکدست و بود و همگی در شرایط رسمی به اکدی سخن می‌گفتند و می‌نوشتند. با این حال مهم‌ترین و دیرپاترین کشمکش سیاسی جهان باستان هم در همین قلمرو بین بابل و آشور پدید آمد که واحدهای سیاسی مستقر در جنوب و شمال این قلمرو بودند. جالب آن که در این کشمکش بابلی‌ها از اتحادی پایدار و کارآمد با ایلامی‌ها بهره می‌بردند، که زبان و خطشان به کلی متفاوت بود. یعنی طی چند قرن زبان و خط مشترک برای رفع دشمنی و مقاومت بابلی‌ها در برابر آشوری‌ها بی‌اثر بود، همچنان که تفاوت خط و زبان‌شان با ایلامی‌ها مانع اتحاد و همگرایی سیاسی‌شان نمی‌شد.

مثال دیگر آن که در قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م) در کانون تحول خط الفبایی و انقلاب نویسایی یعنی فنیقیه و آسورستان، هنوز زبان‌های سامی غربی (آرامی، فنیقی و عبری) از هم تفکیک نشده بودند و همگی نه تنها با یک خط نوشته می‌شدند، که سنت ادبی و ساختارهای متنی همسانی را نیز تولید می‌کردند. این استقلال خط - زبان از هویت سیاسی تا قرن ۲۵ (ق ۹ پ.م) همچنان برقرار بود. چنان که در کتیبه‌ی موآب و کتیبه‌ی دان که توسط شاهان موآب و دمشق در قلمرو

کنعان نوشته شده‌اند، هنجارها و قالب‌هایی مشترک را می‌بینیم که در ضمن با سبک نگارش در فنیقیه نیز همسان است. در حالی که هریک از اینها دولتشهرهای مستقل و معمولا رقیبی بوده‌اند.

نخستین سندی که به تلاشی سیاسی برای هنجارسازی زبانی اشاره می‌کند به شروکین دوم شاه آشور (حکمرانی: ۲۶۵۹ تا ۲۶۴۵ تاریخی/ ۷۲۱ – ۷۰۵ پ.م) تعلق دارد که در استوانه‌ی شهر دور – شروکین می‌نویسد: «مردم چهار گوشه‌ی دنیا با زبان‌های بیگانه و گفتارهای گوناگون، ساکنان کوهستان‌ها و دشت‌ها، همه‌ی کسانی که با فروغ خدایان راهبری شده‌اند، من که سرور همه‌شان هستم فرمان خداوند را با نیروی اورنگ خویش در آشور به جا آوردم. من برای همه‌شان دهانی (زبانی) مشترک ساختم و آنان را در آنجا مستقر ساختم. من از میان آشوریانی توانمند که می‌دانستند چطور هراس از خداوند و شاه را به آنان بیاموزانند، دبیرانی و ناظرانی را به میانشان فرستادم...».[1]

جالب آن که همین شاه که نام خود را تغییر داده و اسم شروکین – اولین شاه اکد – را بر خود نهاده بود، زبان آرامی را به عنوان رسانه‌ی عمومی قلمروش برگزید و از استفاده از زبان اکدی که با تاریخ و سنت سیاسی کشورش پیوند محکم‌تری داشت، چشم پوشید.

مرور این داده‌ها نشان می‌دهد که انتزاعی‌تر شدن خط و فاصله گرفتن‌اش از مفاهیم و پیوند خوردن‌اش با زبان گفتاری، و همچنین مسئله‌دار شدنِ پیوندش با هویت جمعی دستاوردی بوده که از پیچیدگی نظام‌های اجتماعی ایرانی و تداخل زیرسیستم‌های همسایه در هم برآمده است. پیچیدگی این روند وقتی بهتر فهمیده می‌شود که آن را با تنها تمدن رقیب همزمانش یعنی مصر مقایسه کنیم. در مصر هم خط تقریباً همزمان با ایران ظاهر شد، اما جایگاه اجتماعی و کارکردش یکسره متفاوت بود. نخستین نمونه‌ها از خط مصری همگی درباری است و نمودهایی معمارانه ندارد و برای برچسب‌گذاری اموال یک مرجع عام اقتدار – که فرعون باشد – به کار گرفته شده است، نه اندرکنش مالکانی هم‌پایه که به داد و ستد با هم مشغول‌اند.

در مصر کاتبان تا پایان عمر این تمدن بخشی از نظام حاکم سیاسی محسوب می‌شدند، و نه کارگزاری در میان توده‌ی مردم که مهارتی سودمند داشته باشد. یادگیری خط هیروگلیف به قدری دشوار و کارکرد آن به قدری ویژه و درتنیده با سیاست و مذهب بود، که افراد نویسا را به نوعی کاهن دولتی بدل می‌ساخت. در این بافت است که در پاپیروس لَنسینگ[2] (حدود سال ۲۴۰۰ تاریخی/ ۱۰۰۰ پ.م) که متنی درسی برای آموزش خط هیروگلیف است، چنین شعری می‌بینیم: «کاتب باش! [آن وقت] کسی می‌شوی که در خانه‌ات به مهتری می‌نشینی، خدمتکارانت به سرعت فرمانت را اجرا می‌کنند، آبجو به وفور در جامت پر می‌شود، هرکس تو را ببیند

1. Schniedewind, 2005: 45.
2. Papyrus Lansing

خوشحال می‌شود و شادی می‌کند، دل آنکس که می‌نویسد شاد است، او هر روز جوان است».[1]

تحول متن در میانرودان روندی واژگونه‌ی مصر را طی کرده است. در اینجا هم در ابتدای کار ماده‌ی خامی که نوشتار را در خود جای می‌دهد عنصری معمارانه است، اما از همان ابتدای کار و حدود سال ۴۰۰ (۳۰۰۰ پ.م) از مکان معمارانه مستقل می‌شود و در قالب لوح سفالی ماهیتی جداگانه پیدا می‌کند. متون ایرانی (چه میانرودانی و چه ایلامی) نیز مانند نوشتارهای مصری در ابتدای کار قالبی اندیشه‌نگار داشتند و بر دیوارها نقش می‌شدند. اما تفاوت‌های مهمی هم میان این دو تمدن دیده می‌شود.

از زاویه ی بستر نوشتن و رسانه، چنان که گفتیم تفاوتی چشمگیر در کار است که باعث می‌شود نویسایی در ایران زمین از همان ابتدای کار رسانه‌ی مستقل و دم دستی‌ای داشته باشد که به سادگی یک صفحه‌ی گِل رس است که با نی بر آن علایمی را حک کرده‌اند. یعنی نویسایی از همان آغازگاهش در ایران زمین رواجی بیشتر داشته و دم دستی‌تر و ساده‌تر بوده و «نوشتن» کاری وابسته به کاخ یا معبد نبوده که به همکاری چندین تن و صرف هزینه‌ی زیاد نیازمند باشد.

متن اکدی مَنیش توسو شاه اکد، سال ۱۱۱۰ تا ۱۱۲۵ تاریخی (۲۲۷۰ – ۲۲۵۵ پ.م)

1. Powell, 2012: 15.

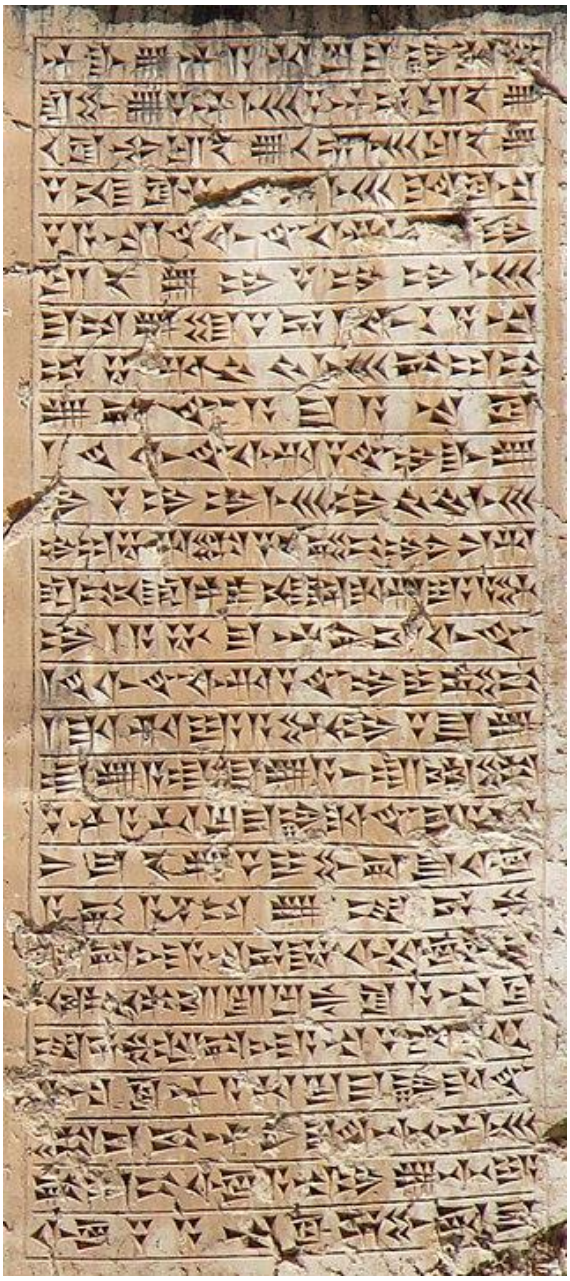

کتیبه‌ی اکدی خشایارشا که در آن خود را «شاه سرزمین‌ها، شاه همه‌ی زبان‌ها» معرفی می‌کند، وان، حدود ۲۹۰۰ (۴۸۰ پ.م)

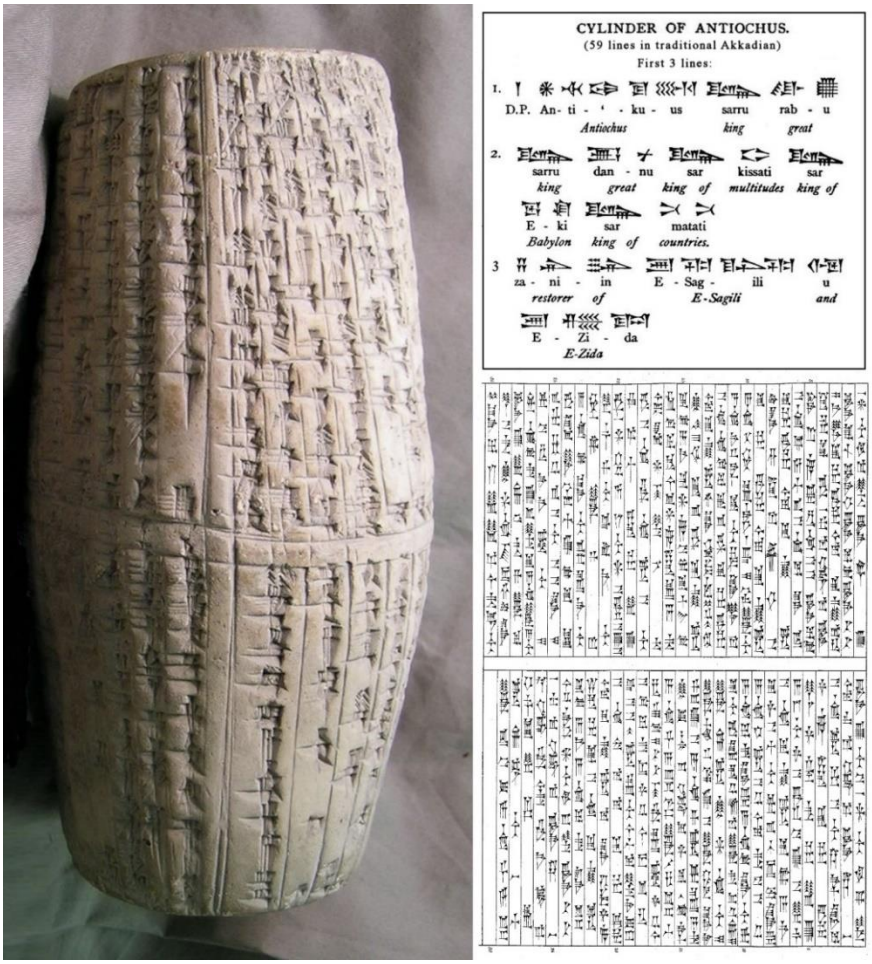

استوانه‌ای با ۵۹ سطر اکدی، نوشته‌ی آنتیوخوس اول سلوکی شاه بابل، حدود سال ۳۲۳۰ (۲۵۰ پ.م)

فراوانی چشمگیر متون نوشتاری در ایران زمین و محدود بودن بایگانی نوشتارهای مصری احتمالاً به همین جا باز می گردد. حتا در شهرهای درجه دوم و عادی میانرودان و ایلام هم نمودهایی از نویسایی می‌بینیم که مشابهش در مصر دیده نمی‌شود. مثلاً در سال ۱۳۵۴خ (۹۷۵.م) تنها در شهر باستانی اِبلا پانزده هزار لوح کشف شد که در حدود سال ۱۱۰۰ (۲۳۰۰ پ.م) نوشته شده بودند. انباشت این حجم نوشتار در سراسر مساحت مصر به قرن‌ها زمان نیاز داشت.

از نظر محتوا هم بازتاب همین ماجرا را در ساحتی دیگر می‌بینیم، چون بخش بزرگی از نوشتارهای ثبت شده در ایران زمین به اموری روزانه —به ویژه حساب و کتاب‌های شخصی و مهرهای نشانگر مالکیت اشخاص بر اشیا - مربوط می‌شده است. البته شاهان و کاهنان هم متون

طولانی‌تر خود را می‌نوشته‌اند. اما نوشتارهایشان در زمینه‌ای بزرگ و فراگیر از نویسایی عمومی‌تر قرار می‌گرفته است. بیش از ۷۵٪ از کل نبشته‌هایی که تا به امروز از میانرودان کشف شده و شمارشان به صد و پنجاه هزار تا می‌رسد، اسناد دیوانی و مالی هستند.

چنین زمینه‌ای در مصر وجود نداشته است. نوشتن در مصر – و همچنین مالکیت – در انحصار فرعون و دستگاه دیوانسالاری‌اش بوده است. به همین خاطر نه نیازی برای تغییر قالب خط تصویری احساس می‌شده و نه بستر گرانبها و مخاطب غیرعادی غایب‌اش (چه خدایان و چه مردگان) دگرگونی چندانی پیدا کرده است. در ایران زمین به خاطر همین عام‌تر بودن کارکرد خط بوده که حرکتی سریع به سوی خط الفبایی را می‌بینیم و در عمل در میانه‌ی هزاره‌ی دوم تاریخی (اواخر هزاره‌ی دوم پ.م) صورت‌هایی از خط الفبایی در گوشه و کنار تکامل می یابند. در حالی که خط مصری از ابتدا تا انتهای کار همان وضعیت باستانی‌اش را حفظ می‌کند و تنها صورت نزدیک به الفبایی‌اش که خط دموتیک باشد همزمان با ظهور دولت ماد و پارس همچون امری وارداتی به این قلمرو نفوذ می‌کند.

خط اکدی برای مدتی بسیار طولانی و طی دو هزار سال مهم‌ترین نویسه‌ی کره‌ی زمین بود و دامنه‌ای عظیم از متون دینی، ادبی، حقوقی، سیاسی، علمی، اساطیری و روزمره بدان نوشته شده‌اند. این نویسه با ظهور دولت هخامنشی رونق خود را همچنان حفظ کرد و کوروش بزرگ کتیبه‌ی مشهور حقوق بشر و همچنین نبشته‌ی حران را به آن خط و زبان نوشته است. از دوران نوآشوری نزدیک به صد لوح میخی اکدی کشف شده که اغلب‌شان به قرن ۲۷ (ق ۷ پ.م) و اواخر عمر دولت آشور مربوط می‌شوند و اغلب در نینوا یا دورکاتلیمو پیدا شده‌اند.

طی قرن‌های بعدی که میانرودان به استانی ایرانی بدل شد، اگرچه خط الفبایی به تدریج فراگیر شد، اما کاربرد خط اکدی همچنان تداوم یافت و بیش از ۲۸۰ لوح اکدی از بابل کشف شده که اغلب‌شان در دوران هخامنشی نوشته شده‌اند. در میان اینها بایگانی موراشو در نیپور با ۹۴ لوح جای توجه دارد، و اسنادی بانکی و مالی مربوط به یک خاندان صراف را در بر می‌گیرد. ۴۲ لوح از دوران کوروش تا داریوش (سال‌های ۲۸۴۰ – ۲۸۸۰/ ۵۴۰ – ۵۰۰ پ.م) هم داریم که به دیوانسالاری به اسم اِبابار مربوط می‌شود که در سیپار مستقر بوده است.[1]

1 Azzoni and Stolper, 2015: 3.

کتیبه‌ای با نام نبوکدنصر دوم شاه بابل بر پای پله‌ای برنزی:

1. D.P. Na - bi - um - ku - du - ur - ri - u - ṣu - ur

نبوکدنصر

sar ka - dingi - ra - ki

the king of Babylon (the gate of god)

2. za- ni - in E SAG - ILI u E ZI - DA

احیاگر معبد ساگیلی و معبد زیدا

3. ablu asaridu sa D.P. Nabu - abla

پسر مهتر نَبو ـ پَل ـ

u - ṣu - ur sar tin - tir - ki a - na - ku

ـ اوسور (نبوپولسر)، منم شاه اورنگ حیات (بابل)

4. a - na D.P. Na - bi - um bil - ni ṣi - i - ri

چون ایزد نَبو، آن برترین سرور

5. mu - sa - ri - ku u - um ma - la - ki - ya

افزون کننده‌ی روزهای سلطنت من

6. E - ZI - DA bit - su i - na Bar - si - pa ki

اِزیدا (معبد زیدا)، پرستشگاه او در بورسیپا را

es - si - is e - pu - us

من از نو ساختم (بازسازی کردم)

مهم‌ترین لطمه به زبان و خط اکدی را مقدونیان بدان وارد آوردند و این به حدود یک قرن حاکمیت سلوکی‌ها بر بابل مربوط می‌شود. در دوران ایشان دیوانسالاری کهن جامعه‌ی میانرودان - مانند نظام کاهنانه‌ی مصر بطلمیوسی - دستخوش زوال و انقراض شد و کمی پس از رانده شدن‌شان از این قلمرو، آخرین لوح به خط اکدی به سال ۳۳۰۵ (۷۵ پ.م) در بابل نوشته شد.[1]

جالب است که که اسناد اکدی که طی دو هزار سال دوران باستان و متون پارسی - عربی که طی هزار سال قرون میانی گسترده‌ترین بایگانی نوشتاری کره‌ی زمین محسوب می‌شدند، هردو با هجوم اروپاییان لطمه دیدند. خط و زبان اکدی با چیرگی اسکندر بر میانرودان منقرض شد، و خط و زبان پارسی با چیرگی استعمارگران روس و انگلیس طی دو قرن گذشته از بخش عمده‌ی قلمرو کهنش ریشه‌کن شد.

1. Gnanadesikan, 2009: 24.

گفتار پنجم

خط هندسی جیرفت

قلمرو: کرمان و مناطق پیرامونش
زبان: ناشناخته
دوره‌ی رواج: ۹۰۰ – ۱۲۰۰ تاریخی (۲۵۰۰ – ۲۲۰۰ پ.م)
دولت پشتیبان: دولتشهر جیرفت

منطقه‌ی جیرفت در جنوب شرقی ایران جایگاه فرهنگی بسیار بحث برانگیز بوده است. چرا که شواهد استقرار در این منطقه و بذر نخستین شهرها تقریباً با ایلام و میانرودان همزمان است و به هفت هزاره پیش بازمی‌گردد.[1]

این بذرهای آغازین تا هزار سال بعد و در اواخر هزاره‌ی اول تاریخی (میانه‌ی هزاره‌ی سوم پ.م) به شکل‌گیری شهری با معبدی عظیم منتهی می‌شود که سبک هنری‌اش به ویژه تأثیری پایدار و مهم بر کل تاریخ زیبایی‌شناسی ایرانی می‌گذارد.

جیرفت در فاصله‌ی سال‌های ۹۰۰ تا ۱۲۰۰ تاریخ (۲۵۰۰ - ۲۲۰۰ پ.م) شهری بزرگ بوده که احتمالاً چندین کیلومتر مربع را پوشش می‌داده و یک دژ بزرگ و معبدی عظیم - با مساحتی بزرگتر از هرم بزرگ خوفو - داشته است.

اما آنچه جیرفت را برای بحث ما مهم می‌سازد آن است که در این شهر چند نوع خط وجود داشته که به کلی با همه‌ی خطهای دیگر تفاوت دارد.

گذشته از نمونه‌هایی از خط ایلامی است که در این منطقه یافته شده، یک خط بومی هم در این منطقه پدید آمده که هنوز رمزگشایی نشده است. خط جیرفتی از این نظر ویژه است که با اشکال هندسی ترسیم شده و بر این مبنا به خطوط الفبایی بعدی از جمله فنیقی شباهت دارد، هرچند دو هزار سال زودتر از آنها پدید آمده است.

در زمانی که خط جیرفتی رواج داشته، تنها دو قالب دیگر برای نوشتن بر کره‌ی زمین وجود داشته که عبارت بوده از تصویری مصری و میخی ایلامی - میانرودانی. فرهنگ جیرفت و میانرودان بی‌شک با هم تماس و همپوشانی داشته است.

چون نمونه‌هایی از هنر جیرفتی در میانرودان و ایلام و نمونه‌هایی از خط ایلامی در جیرفت یافت شده است. با این حال شگفت‌انگیز است که خطی به کلی متفاوت در این منطقه پدید آمده و برای چندین قرن به کار گرفته می‌شده است.

1. Desset and Vidale, 2013: 248.

الواحی با خط هندسی جیرفتی، کرمان، سال ۹۰۰ – ۱۲۰۰ (۲۵۰۰ – ۲۲۰۰ پ.م)

شمار نشانه‌های این خط اندک است و به کلی خارج از دامنه‌ی نویسه‌های اندیشه‌نگار قرار می‌گیرد. از این رو این حدس به ذهن متبادر می‌شود که شاید با نوعی خط الفبایی ناشناخته سروکار داشته باشیم. این خط برای نوشتن متن به کار گرفته می‌شده و لوح‌های حاوی آن گاه ده‌ها نشانه را در بر می‌گیرند که به شکل سطری کنار هم نوشته شده‌اند و اغلب زیرشان خطی کشیده شده است. این متن‌ها تقریباً با اولین متن‌های طولانی مشابه در ایلام و میانرودان و مصر همزمان هستند. یعنی از اولین متن‌های نوشته شده بر کره‌ی زمین محسوب می‌شوند، و به همین خاطر شگفت‌انگیز است که کنجکاوی پژوهشگران غربی را برنینگیخته‌اند و به کلی نادیده انگاشته شده‌اند.

نمونه‌های خط هندسی جیرفت، کرمان، سال ۹۰۰ – ۱۲۰۰ (۲۵۰۰ – ۲۲۰۰ پ.م)

گفتار ششم

خط هندسی سندی

قلمرو: هیرمند – هامون – سند

زبان: احتمالاً خانواده‌ی دراویدی

دوره‌ی رواج: ۸۰۰ – ۱۷۰۰ تاریخی (۲۶۰۰ – ۱۷۰۰ پ.م)

دولت‌های پشتیبان: دولتشهرهای محلی

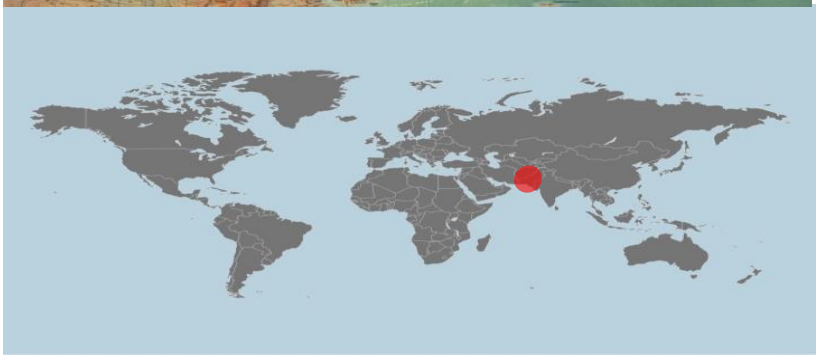

آنچه که در منابع دانشگاهی با برچسب «تمدن سند» یا «تمدن هندی باستان» مشخص می‌شود، با لایه‌هایی پیاپی از بدفهمی روبروست. نخست بدان خاطر که کلمه‌ی تمدن در اینجا نابه‌جا به کار گرفته شده و آنچه مورد نظر نویسندگان است، فرهنگی محلی است با حدود شش قرن تداوم، و این با تعریف تمدن متفاوت است و از مقیاس زمانی و مکانی یک تمدن برخوردار نیست. دوم آن که به دلایل سیاسی و برای «هندی» پنداشتن این آثار، این نکته اغلب مورد غفلت قرار می‌گیرد که دامنه‌ی این آثار باستانی دره‌ی سند تا دریاچه‌ی هامون ادامه دارد و مرکز شهری پایدار آن هم در اطراف هیرمند است، و نه سند. یعنی این آثار باستان‌شناختی به بلوچستان و سیستان و کشمیر و مناطق جنوب شرقی حوزه‌ی تمدن ایرانی مربوط می‌شوند، نه بدنه‌ی شبه‌قاره‌ی هندوستان که در این دوران فاقد فرهنگ کشاورزانه و شهرنشینی بوده است. بر همین اساس این سیستم را فرهنگ سند و هامون و هیرمند می‌نامم.

فرهنگ سند و هامون و هیرمند مهم‌ترین مرکز کشاورزی و شهرنشینی در جنوب شرقی ایران بوده و هسته‌ی مرکزی‌اش بلوچستان بوده است. اما دامنه‌اش از جنوب تا کرانه‌ی رود سند و سواحل شمال غربی هند و از شمال تا حوزه‌ی فرهنگی بلخ و مرو و خوارزم کشیده می‌شده است. یعنی یکی از زیرسیستم‌های قلمرو تمدن ایرانی است و کاملا در پیوند با بقیه‌ی بخش‌های ایران زمین قرار دارد. این ناحیه در بیست و شش قرن گذشته بیش از بیست قرن بخشی از کشور متحد ایران نیز بوده، و با شبه‌قاره‌ی هند که یک قلمرو جغرافیایی عظیم با فرهنگ‌های متنوع است، تفاوت دارد.

از ابتدای عصر تاریخی در این منطقه نشانه‌هایی از شهرنشینی می‌بینیم. برای چند قرن یکی از بزرگترین شهرهای کره‌ی زمین شهر سوخته بوده که مرکز صنعتی و تجاری این واحد فرهنگی قلمداد می‌شده است. علاوه بر شهرسوخته چندین شهر مهم دیگر مثل هاراپا و موهنجودارو و موندیگک در این قلمرو وجود داشته‌اند که برخی‌شان مثل هاراپا سازه‌های شهرنشینانه‌ی چشمگیر و برخی دیگر مثل شهرسوخته نوآوری‌های فنی و هنری بی‌همتایی را به نمایش می‌گذارند.

فرهنگ سند و هامون و هیرمند بی‌شک نویسا بوده است، و تا به حال حدود ۴۲۰۰ شیء باستانی حامل نوشتار در این ناحیه کشف شده است. هرچند گویا نویسایی در این منطقه تنها کارکرد مالی داشته و هرگز به مرتبه‌ی ثبت متون طولانی ارتقا نیافته است. ۸۰٪ این آثار مُهرهایی مسطح هستند که نقشی را به همراه علایمی هندسی بر خود دارند. شمار نشانه‌ها در هر متن بسیار محدود و بین سه تا پنج‌تاست. طولانی‌ترین متن‌ها دوازده و سیزده نشانه در سه سطر را در بر می‌گیرد. برای ساده شدن کار این نویسه را «سِندی» می‌نامم تا با برچسب‌گذاری متون مرسوم سازگار باشد. اما باید توجه داشت که سند در این برچسب با

هامون و هیرمند متصل است و بخشی پیشاآریایی از حوزه‌ی تمدن ایرانی است، و نه ناحیه‌ای که بنا به تخیل و شعار معاصران آریایی و هندی بوده باشد.

نظام نویسایی این منطقه به کلی با سایر مناطق متفاوت است و رسانه‌ای متمایز هم دارد. یعنی هیچ نمونه‌ای از خط که بر دیوار، آوند، مجسمه، لوح گلی یا پاپیروس نقش شده باشد در این ناحیه کشف نشده است. تنها درباره‌ی برخی از نمادها شباهتی با آثار پیشاایلامی نمایان است و این حدس را تقویت می‌کند که خط ناحیه‌ی هیرمند و هامون و سند ادامه‌ی خط رایج در مناطق جنوبی ایران مرکزی بوده باشد. زمان آغاز خط در این منطقه (حدود سال‌های ۸۰۰ تا ۹۰۰ (۲۶۰۰ - ۲۵۰۰ پ.م) چند قرن از خط پیشاایلامی (حدود سال ۳۰۰/ ۳۱۰۰ پ.م) دیرآیندتر است و هیچ بعید نیست که مسیر بازرگانی آبی و زمینی میان بخش‌های جنوب شرقی ایران زمین انتشار خط به سمت شرق را به دنبال داشته باشد.

خط سندی بین چهارصد تا چهارصد و پنجاه نشانه دارد که بخشی بزرگ از آن تنها یک بار در اسناد پیدا شده‌اند. در ابتدای کار خط مانند پیشاایلامی از راست به چپ نوشته می‌شده اما بعدتر درباره‌ی متون طولانی‌تر جهت مارپیچی و گاوآهنی را هم می‌بینیم که در آن در انتهای سطری راست به چپ، سطر بعدی از چپ به راست شروع می‌شود. چنین می‌نماید که جای برخی از نشانه‌ها در ابتدا و برخی دیگر در انتهای زنجیره‌ی نمادها بوده باشد.

کاربرد محدود نویسایی در منطقه‌ی هامون –سند نشان می‌دهد که احتمالاً این مردم به معنای واقعی کلمه نویسا نبوده‌اند و تنها در پیوند با کارهای تجاری با سایر مناطق ایران مرکزی از خط استفاده می‌کرده‌اند. علایم نویسه‌ی سندی بر آوندها و طلسم‌ها حک می‌شده، اما رایج‌ترین جایگاه آن بر مُهرهایی مسطح است که بیش از ۶۰٪ نمادهای یافت شده از این نویسه را شامل می‌شود.

در حدود سال ۱۵۰۰ (۱۹۰۰پ.م) شهرنشینی و تجارت در این منطقه دستخوش بحران و فروپاشی شد و در نتیجه استفاده از خط در بخش‌های شمالی یعنی ناحیه‌ی هیرمند – هامون و شمال سند متروک گشت. با این حال این نشانه‌ها تا حدود سال ۱۷۰۰ (۱۷۰۰ پ.م) به شکلی پراکنده در منطقه‌ی دیم‌آباد در جنوب همچنان به کار گرفته می‌شدند.

نشانه‌های فرنگ سند و هیرمند و هامون نوشتار نیستند و متنی پدید نمی‌آورند. چون سطرهایشان به طور میانگین تنها پنج نشانه را در بر می‌گیرد. طولانی‌ترین زنجیره‌ی نمادهای بازمانده از این قلمرو ۲۸ نماد دارد که در سه سطر نوشته شده‌اند. نشانه‌ها گاهی ترکیبی هستند. یعنی علایمی دارند که ممکن است به صورت مجزا یا در ترکیب با علامت‌های دیگر هم بیاید. این افزوده‌های سیال بین نشانه‌ها احتمالاً شناسه‌ایست که درباره‌ی معنای اندیشه‌نگارانه‌ی نشانه‌ی اصلی توضیح می‌دهد. مثلاً یکی از این علایم خطی پنج‌شاخه است که انسانی یا مردی را نشان می‌دهد و آشکارا به «آدم» اشاره دارد، و احتمالاً وقتی همراه

نشانه‌های دیگر می‌شود به شغلی یا رده‌ای از افراد یا اقوام ارجاع می‌دهد.

در میان نشانه‌های این خط برخی‌شان به اعداد مربوط می‌شوند و معنای اینها تا حدودی با قاطعیت روشن شده است. نشانه‌های عددی همیشه پیش از نشانه‌هایی می‌آیند که به چیزهای شمرده شده دلالت می‌کنند. این که اعداد پیش یا پس از چیزِ شمرده شده بیاید، متغیر مهمی است که ساختار خطهای باستانی را از هم جدا می‌کند و احتمالاً ویژگی دستوری زبان پشتیبان‌اش را نشان می‌دهد.

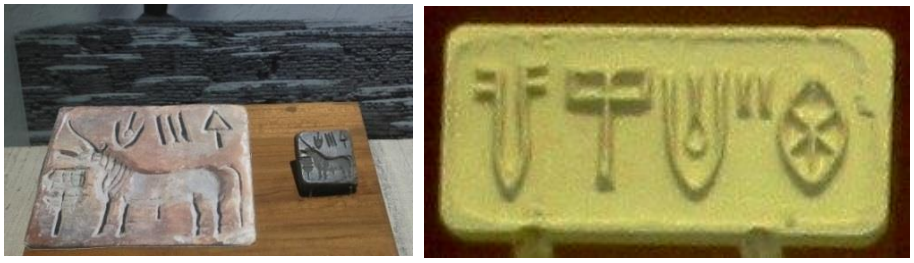

نمونه‌هایی از خط سندی بر مهرهای حوزه‌ی فرهنگی سند و هامون و هیرمند، حدود سال ۱۲۰۰ تاریخی (۲۲۰۰ پ.م)

نمونه‌هایی از خط سندی بر مهرهای حوزه‌ی فرهنگی سند و هامون و هیرمند، حدود سال ۱۲۰۰ تاریخی (۲۲۰۰ پ.م)

گفتار هفتم

خط میخی کاسی

قلمرو: جنوب غربی ایران
زبان: کاسی (زبان منطقه‌ی کاشان - قزوین)
دوره‌ی رواج: ۱۸۰۰ - ۲۳۰۰ تاریخی (۱۶۰۰ - ۱۱۰۰ پ.م)
دولت پشتیبان: بابل

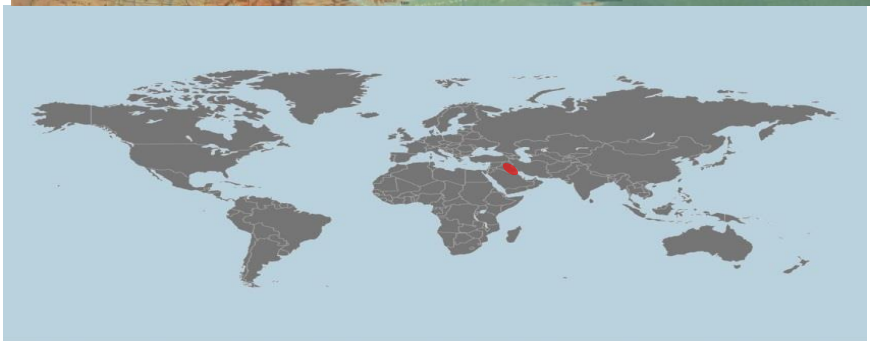

پس از شکل‌گیری دولت اکد در پایان هزاره‌ی اول تاریخی (میانه‌ی هزاره‌ی سوم پ.م) خط میخی اکدی همچون مبنایی برای نویسا کردن زبان‌های رایج در ایران غربی به کار گرفته شد. با توجه به پیوند میان اکدی و سومری، تا حدودی می‌توان همه‌ی این خطها را ادامه‌ی مستقیمی از نویسه‌ی سومری قدیم دانست، که با نوآوری اکدی‌ها یعنی هجانگاری اصلاح شده بود.

برخی از این زبان‌ها که در بافت فرهنگی و سیاسی قلمرو میانرودان مستقر شده بودند، کلیت زبان خود را نویسا نکردند و زبان اکدی را به عنوان زبان رسمی پذیرفتند و تنها برخی از واژگان و نام‌های خاص زبان‌شان را با هجانگاری اکدی می‌نوشتند. نمونه‌ی مشهور این زبان‌ها کاسی است که بنا به حدس من زبان بومی مردم منطقه‌ی کاشان و قزوین بوده و در پی کوچ این مردم به میانرودان و سیطره‌ی سیاسی‌شان بر میانرودان، در آن منطقه هم باب شده است. بیشتر منابع که از چشم متون میانرودانی به مسیر این هجوم نگریسته‌اند، زادگاه کاسی‌ها را شرق زاگرس دانسته‌اند. اما چنان که در نوشتارهایی نشان داده‌ام، این منطقه در شمال شرقی میانرودان ایستگاه آغاز کوچ کاسی‌ها به بابل بوده و احتمالاً بخشی از قلمرو مردم کاسی، و نه لزوما کل اقلیم و مرکز جمعیتی‌شان.

کاسی‌ها طولانی‌ترین و استوارترین سلسله‌ی سیاسی در سراسر تاریخ میانرودان را پدید آوردند و پانصد سال بر بابل سلطنت کردند. با این حال زبان‌شان را به مردم این منطقه تحمیل نکردند و خط ایشان را وام ستاندند. زبان کاسی بسیار پایدار و بادوام بوده و در فاصله‌ی قرون شانزدهم تا سی‌ام تاریخی (ق ۱۸ - ۴ پ.م) در سراسر ایران غربی رواج داشته است. پژوهشی پردامنه بر زبان کاسی‌ها انجام نشده و اغلب آن را مثل سومری و ایلامی زبانی تک افتاده در نظر می‌گیرند. حدس من آن است که تمام این زبان‌های ایران غربی (به همراه گوتی و هوری و لولوبی و مانناییی و اورارتی) شاخه‌هایی از یک خانواده‌ی زبان قفقازی بوده باشند که در میان بومیان اولیه‌ی ایران جنوبی رواج داشته است. اشنایدر چند سال پیش درباره‌ی خویشاوندی بخشی از این پیکره (کاسی - اورارتی - هوری) مقاله‌ی خوبی منتشر کرد،[1] که تا حدودی این حدس را پشتیبانی می‌کند.

زبان کاسی بی‌شک در زمان سیطره‌ی این قوم بر بابل اهمیت داشته و نادانی ما درباره‌اش بیش از آن که به کمبود منابع مربوط باشد، به پژوهش نکردن در این مورد و اولویت ندادن به موضوع‌های غیرتوراتی در مطالعات زبان‌های باستانی مربوط می‌شود. در این دوران لوح‌هایی در بابل نوشته می‌شده که واژه‌نامه‌های دوزبانه‌ی کاسی - اکدی

1. Schneider, 2003: 372–381.

بوده‌اند و نشان می‌دهند که قوم کاسی تا پایان کار و بعد از پانصد سال همسایگی و آمیختگی با فرهنگ میانرودانی همچنان زبان خود را به کار می‌گرفته و نام خدایان خود را حفظ کرده‌اند.

براساس این واژه‌نامه‌ها می‌دانیم که این زبان هم مثل سومری و ایلامی نه به خانواده‌ی زبان‌های آریایی تعلق داشته و نه سامی. هرچند در برخی واژگان آمیختگی‌هایی با زبان‌های آریایی دیده می‌شود که حدسم درباره‌ی جایگیری شمالی‌تر این قوم و همسایگی‌شان با آریایی‌های مستقر در شمال ایران زمین را تایید می‌کند. به ویژه درباره‌ی نام خدایانی مثل «ایْنداش»، «بوگاش»، «دونیاش»، «مارّوتاش»، «ساخ»، و «شوریاش» که احتمالاً با «ایندره»، «بغ»، «داناوَه»، «ماروت»، «ساویتر»، «سوریَه/ هور» در منابع اوستایی و ودایی همتا هستند. اسم نیای اساطیری این قوم یعنی «کاشّو» احتمالاً همان است که در نام کاشان و قزوین و دریای کاسپین باقی مانده است.

از زبان کاسی بیش از سیصد واژه در اختیار داریم که سی‌تایشان اسم خدایان هستند. اما چون متن‌ها به طور خالص به کاسی نوشته نمی‌شده‌اند، دستور زبانش مشخص نیست. در این زبان کلمات مهم آن روزگار به این صورت ثبت شده‌اند: «جَنْزی» (شاه)، «یَشو» (کشور)، «هَشْمَر» (عقاب)، «مَشْخو» (ایزد)، «شیمْدی» (دادن)، «میریاش» (جهان مردگان)، «دَکَش» (ستاره) و «سیمْبَر» (جوان)،[1] «بوری» (حاکم، امیر)، «بورنا» (حمایت شده، امن)، «اَلْکَ» (طوقه‌ی چرخ)، «اَکّانْداش» (پره‌ی چرخ)، «خامِرو» (پا)، «شَخوماش/ کَموساش» (زین و یراق مفرغی)، و همچنین نام گیاه‌هایی که در یک کتیبه‌ی داروسازی آمده و گونه‌ی دقیق‌شان ناشناخته مانده است: «خَشیم‌بور»، «کوروش»، «پیری‌زاخ»، «شَگابی گالْزو»،

1. Pinches, 1917: 102–105.

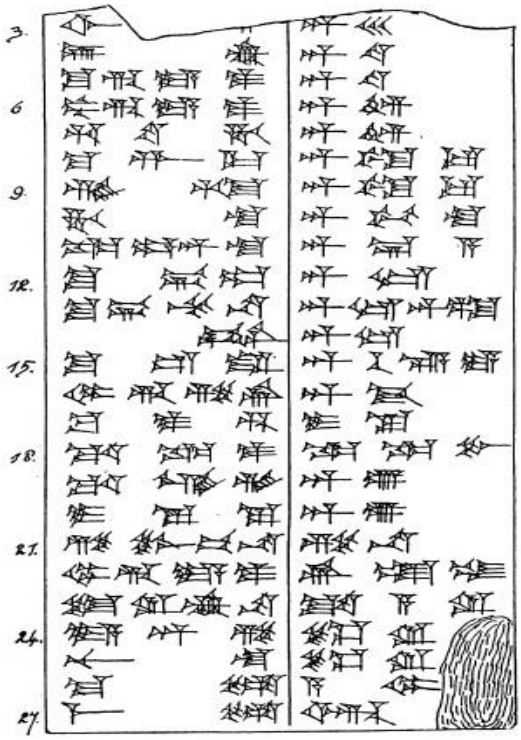

لوح‌های دوزبانه‌ی کاسی - اکدی: نام خدایان کاسی

کتیبه‌ی اکدی - کاسی پیشکش نذر برای خدای انلیل در معبد اِکور واقع در شهر انلیل

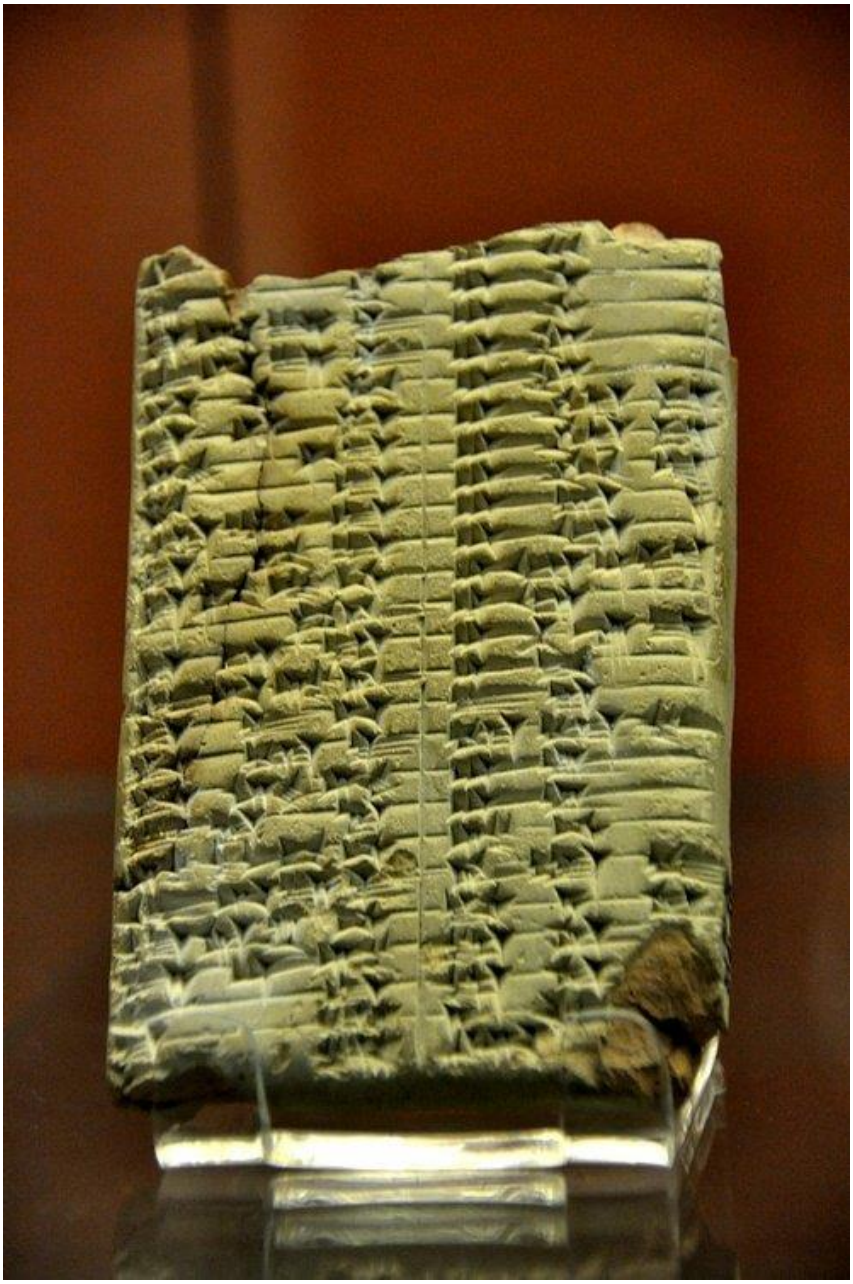

۴۸ کلمه‌ی کاسی، حدود سال ۲۲۰۰ (۱۲۰۰ پ.م.)

لول سنگی با درازای ۳/۴ سانتی‌متر، با نوشته‌ی اکدی – کاسی، بابل، قرن ۱۸ تا ۲۲ تاریخی (ق ۱۶ – ۱۲ پ.م)

متن‌های حقوقی به خط میخی اکدی بر کودورو (سنگ مرزی)، بابل، عصر کاسی‌ها، قرن ۱۸ تا ۲۲ تاریخی (ق ۱۶ – ۱۲ پ.م)

گفتار هشتم

خط میخی هیتی

قلمرو: آناتولی
زبان: هیتی (آریایی کهن آناتولی)
دوره‌ی رواج: ۱۸۰۰ – ۲۳۰۰ تاریخی (۱۶۰۰ – ۱۱۰۰ پ.م)
دولت پشتیبان: هیتی

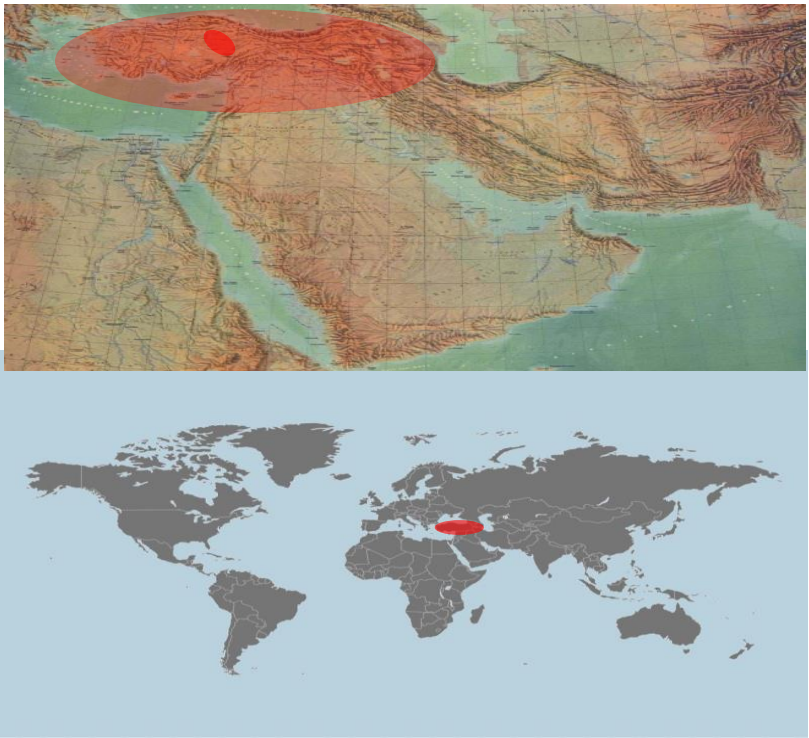

هیتی کهن‌ترین زبان خانواده‌ی هندواروپایی و شاخه‌ی آریایی است که نویسا شده است. مرسوم است که در کتاب‌های کلاسیک تاریخ، زبان و فرهنگ هیتی را به هندیان و یا اروپاییان مربوط می‌دانند و آن را با متون ودایی و سانسکریت یا یونانی مربوط می‌سازند. چنین برداشتی نمونه‌ای روشن و عیان از غلبه‌ی پیش‌داشت‌های ایدئولوژیک بر پژوهش علمی است و کوشش برای ندیدنِ تمدن ایرانی را به روشنی نشان می‌دهد. چون زبان هیتی یکی از زبان‌هایی است که در جغرافیای ایران زمین رواج داشته، براساس خط‌های رایج در ایران - میخی - نویسا شده، و به مردمی تعلق داشته که چند تا از دولت‌های مهم در شبکه‌ی دولت‌های باستانی ایرانی را تاسیس کرده‌اند. همین مردم به لحاظ ژنتیکی تا به امروز در ایران غربی همچنان حضور دارند و زبان‌های خویشاوند با هیتی که خوشه‌ی زبان‌های آریایی است نیز تا به امروز زنده است و زبان ملی قلمرو ایرانی بوده است. در ضمن هیتی‌ها نخستین قومی بودند که خود را «آریا» نامیدند و بنابراین اولین ثبت سیاسی از نام ایران (یعنی سرزمین آریاها) به ایشان مربوط می‌شود.

در این بستر شفاف و روشن بسیار خارق‌العاده است که چگونه نویسندگانی معتبر و نامدار هیتی‌ها را به هندی‌ها یا یونانی - رومی‌ها مربوط دانسته‌اند، و کسی هم چنین پنداشت نامعقولی را نقد نکرده است. یعنی چه شده که هیتی‌ها به جای آن که به همسایگان قفقازی و آشوری و سکایشان منسوب شوند، یا به نوادگان ارمنی و ماد و کاپادوکی‌شان مربوط دانسته شوند، به خویشاوندان دورشان قلاب شده‌اند که هزار سال دیرتر و چند هزار کیلومتر اینسو و آنسوتر زندگی می‌کرده‌اند.

زبان هیتی به سادگی یکی از زبان‌های آریایی کهن است که به هیچ عنوان «هندی» نیست و ربطی هم به هندوستان ندارد. چون در زمان یاد شده اقوام آریایی در نیمه‌ی شمالی ایران زمین و در قلمرو استپ‌های شمالی مستقر بوده‌اند و در شبه‌قاره‌ی هند پیشروی نکرده بودند. هیتی‌ها هم به هر صورت ربطی به شبه‌قاره‌ی هند ندارند. دورترین شاخه‌ی جمعیت آریایی‌ها نسبت به هند، همین هیتی‌ها هستند.

مرور داده‌های موجود این نکته‌ی بدیهی را نشان می‌دهد که هیتی‌ها یکی از اقوام ایرانی و گروهی از جمعیت آریایی مقیم ایران زمین بوده‌اند، که زودتر از بقیه در تماس با فرهنگ‌های نویسای جنوبی به دولت متمرکز و نویسایی دست یافتند. اساطیر و زبان هیتی بخشی از لایه‌ی کهن فرهنگ آریایی است که مشابهش را در متون اوستایی کهن و وداهای قدیمی نیز می‌بینیم.

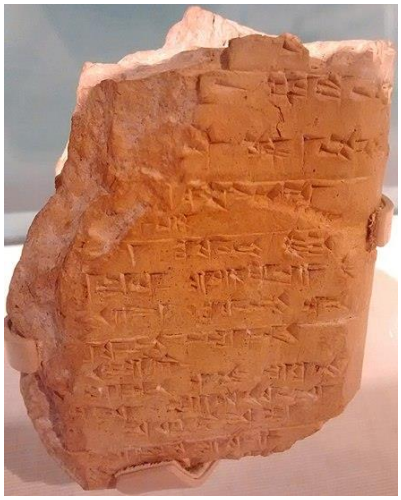

لوح دیوانی هیتی، هاتوشاش، قرن ۱۱ تاریخی (ق ۱۳ پ.) لوحی با خط هیتی

پیکربندی نویسه‌ی هیتی و ساختار نویسایی در دولت هیتی و میتانی نشان می‌دهد که آریایی های چیره شده در ربع شمال غربی ایران زمین علاوه بر نویسا ساختن قلمرو خویش براساس سرمشق خط میخی اکدی، زبان‌های بومی پیشاپیش مستقر در منطقه را نیز به رسمیت شمرده و خود را براساس آن تعریف کرده بودند. یعنی زبان و خط هوری در قلمرو میتانی و حاتی در قلمرو هیتی استخوان‌بندی زبان و خط را تشکیل می‌داده است. نوشتارهای پدید آمده در این زمینه‌ی چند زبانه آمیختگی چشمگیری با زبان‌های سامی دارند که به خاطر پیشگام بودن خط میخی اکدی و سرمشق قرار گرفتن‌اش طبیعی است. این آغازگاه روندی پیچیده، دیرپا و گسترده است که از تداخل زبان‌های آریایی و سامی حاصل می‌آید و وام‌واژه‌های فراوان دوطرفه و همچنین پدیده‌هایی مثل هزوارش‌های پهلوی را بعدها ایجاد می‌کند.

زبان هیتی همزمان با تاسیس نخستین دولت آریایی در آناتولی در قرن هفدهم تاریخی (ق ۱۷ پ.م) براساس سرمشق خط میخی اکدی نویسا شد و متونی را پدید آورد که تا پانصد سال بعد تداوم داشت. از این مجموعه نزدیک به ششصد متن تا به امروز باقی مانده که در چند هزار لوح ثبت شده است.[1] نویسه‌ی هیتی ۳۷۴ علامت میخی داشت که یازده‌تایش در متن نیامده و تنها در لغت‌نامه‌های دوزبانه‌ی هوری و حاتی یافت شده است. حدود نیمی از این نشانه‌ها هجانگار هستند و نیم دیگر اندیشه‌نگار یا واژه‌نگارهایی هستند که کل یک کلمه را یکجا نمایش می‌دهد.

1. Daniels and Bright, 1996: 66.

اندیشه‌نگارهای هیتی اغلب به خط سومری نوشته می‌شده‌اند و گاهی بـه اکـدی، امـا بـه صورت وام‌واژه‌ای از آن زبان‌ها خوانده نمی‌شده‌اند و همچون شناسه‌ی ناخوانده یا علامتـی هجایی برای کلمه‌ای هیتی عمل می‌کرده‌اند. نمونه‌اش نشانه‌ی سومری 𒀭 کـه در سـومری «دوگ» خوانده می‌شده و «آوند، ظـرف» معنـا مـی‌داده، و در هیتـی خوانـده نمـی‌شـود امـا همچون شناسه‌ای پیش از نام آوندهای مهم می‌آید. یا علامت مشهور ستاره که در سـومری و اکدی شناسه‌ی نام ایزدان بوده همچون نمادی برای هجای «آن» کـاربرد داشـته اسـت. یـا «گال» (𒃲) سومری که یعنی «بزرگ» همچون نشـانه‌ای بـرای آوای «گـال» در کلمـات بـه کار گرفته می‌شده است. در متون هیتی روی هـم رفتـه هـزار و پانصـد نشـانه‌ی سـومری بـه صورت اندیشه‌نگار به کـار گرفتـه شـده کـه چنـد صـدتایش - مثـل «نیـگ‌بـا» (هدیـه) و «نیگ‌سی‌سا» (عدالت) و «نین‌داکو» (نان شیرینی) - رواجی فراوان داشته است.

شمار اندیشه‌نگارهای اکدی بسیار کمتر بوده و در مـرز ۱۵۰ علامـت قـرار داشـته اسـت.[1] اینها را اغلب با خط هجانگار اکدی می‌نوشته‌اند و احتمالاً به زبان هیتی مـی‌خوانـده‌انـد. یعنـی مثلاً «اینا» (درون) اکدی به صورت «آندا» (درون، داخـل) هیتـی و «دینَـر» (قضـاوت) اکـدی همچون «خانِّشّار» (داوری) هیتی خوانده می‌شده است. این را از آنجا در می‌یابیم که برخـی از اندیشه‌نگارها با یک علامت مکمل دنبال می‌شوند که درباره‌ی خوانـده شـدن‌شـان اطلاعـاتی به دست می‌دهد. اندیشه‌نگارهای سومری گاهی با مکمـل آوایـی اکـدی و گـاهی بـا هیتـی و گاهی با هردو می‌آیند و خود اندیشه‌نگارهای اکدی هم گاه مکمل آوایی هیتی دارند.

مثلاً اندیشه‌نگار سومری «شو - تی» (دست) با مکمل آوایی اکدی «قاتی» به همین معنـا همراه می‌شود، و احتمالاً در زبان هیتی «کِیشّاراش» خوانده می‌شده اسـت کـه همـان معنـای دست را می‌رساند. یا اندیشه‌نگار سومری «لوگال» (شـاه) بـا پسـوند هیتـی « - اوش» (نشـان اسم فاعلی) ترکیب شده و با مکمل آوایی هیتی «خاشّوش» همراه می‌شـود، یـا اندیشـه‌نگـار اکدی «اِلّام» (آزاد) که در اصل اسم مفعولی است، با پسوند « - آش» (علامـت اسـم فـاعلی هیتی) ترکیب می‌شود و بعدش مکمل آوایی هیتی «آرّاواش» (آزاده، آریایی) می‌آید.[2]

هسته‌ی مرکزی نشانه‌های هجانگار هیتـی ۸۶ علامـت «همخـوان - واکبـر» و «واکبـر و «واکبر - همخوان» است. همچنین ۷۴ علامت در این نویسه وجود داشته کـه روی هـم رفتـه ۸۹ هجای «همخوان - واکبر - همخوان» را نمایش می‌داده است. در اسناد بغازکوی کاتبـان

1. *Ibd*: 68.
2. Daniels and Bright, 1996:69-68.

پنج نشانه‌ی میخی خاص برای واکبرها ابداع کرده بودند که در زیر میخ عمودی علامت «پی» می‌آمد و در عمل درون این نشانه نوشته می‌شد و هجاهای «وا/ وو/ وی/ وِه» را نمایش می‌داد. این علایم تنها برای نوشتن کلمات غیرهیتی (لوویایی، هوری، پالائی و حاتی) به کار گرفته می‌شدند.[1]

در زبان هیتی واج «ز» وجود نداشت، ولی در این خط علامت اکدی مربوط به آن برای نمایش آوای «تْس/ ص» به کار گرفته می‌شود و این هنگامی رخ می‌داد که «س» پیش از «اِ/ ای» می‌آمد. در ضمن اغتشاشی در نگارش «ش» هم وجود داشته و این درباره‌ی همه‌ی خطهای میخی مصداق دارد. یعنی هم نوسانی بین «س» و «ش» دیده می‌شود و هم شیوه‌ی چفت شدن «ش» با واکبرها پیچیدگی‌هایی دارد.[2]

برخی نشانه‌ها هر دو کارکرد اندیشه‌نگار و هجانگار را نمایش می‌داده‌اند. مثلاً 𒄿 در اصل کلمه‌ای سومری است و در این زبان «گی» خوانده می‌شود و معنایش «نِی» است. این علامت در بافت متون هیتی هم به عنوان هجانگاری برای «گی/ گِه» برای کلمات هیتی به کار گرفته می‌شده، هم برای نوشتن بخش نخست (قِه) وام‌واژه‌ی اکدی «قِروب» (قریب، نزدیک) و هم گاه مثل شناسه‌ای برای چیزهای لوله‌ای شکل عمل می‌کرده و خوانده نمی‌شده و کنار نام اشیایی می‌آمده که چنین شکلی دارند.

تداخلی بین اکدی و سومری هم دیده می‌شود. یعنی نشانه‌ی سومری «دینگیر» (خدا) در وضعیت ملکی (دینگیر – لیم) که در اکدی هم وامگیری شده بود و آنجا «ایلی» (ملکی: ایلیم) خوانده می‌شد، در نویسه‌ی هیتی همچون نوعی هجانگار برای «ایلی» به کار گرفته می‌شده است. به همین خاطر ثبت نام شاه مشهور هیتی «خاتوشیلیش» با خط میخی به این صورت بوده است: «[گیش: شناسه] پا/خا – شی – [دینگیر – لیم: ایلی] – ایش».[3] یعنی این علامت نقش هجانگاری عادی را بر عهده گرفته است.

هجانگارهای هیتی سیزده همخوان را به همراه واکبرها ثبت می‌کرده‌اند: ب، پ، د، ت، گ، ک، خ، ر، ل، م، ن، ش، ز، که گفتیم این آخری در زبان هیتی رواج نداشت و به وام‌واژه‌ها مربوط می‌شد. علاوه بر اینها سه هجای «یا» (𒄿𒄿) و «وا» (𒀀) و «وی» (𒀀𒀀)

1. *Ibd*: 66.
2. *Ibd*: 66.
3 Daniels and Bright, 1996: ۶۹.

هم داشته‌ایم. : «اَ» (𒀀)، «اِ» (𒀀𒀀)، «ای» (𒀀𒀀) و «او» (𒀀) و «اُو» (𒀀𒀀). گاهی هم نشانه‌های مربوط به واکبرهای بلند به طور مستقل بین هجاها می‌آمده‌اند و درست معلوم نیست که این راهنمایی برای تلفظ درست کلمه بوده، یا کارکردی دیگر داشته است. مثلاً «ایشْخاش» (سرور) به صورت «ایش – خا – آ – آش»، «لامَن» (نام) در قالب «لا – آ – مَن» و «اویْدار» (آب) با املای «او – ای – دا – آ – آر» نوشته می‌شده است.

در نویسه‌ی هیتی شمار نشانه‌های مربوط به هجای «همخوان – واکبر – همخوان» هم زیاد است و اینها اغلب به تنهایی واژه‌ای معنادار را هم نمایندگی می‌کنند. نمونه‌اش «تَم/ دَم» (𒀀𒀀) که یعنی «همسر»، و «دوب/ توب» (𒀀𒀀) که یعنی «لوح»، و «تیر/ دیر» (𒀀𒀀𒀀) که یعنی «دارودرخت، جنگل» و «کَپ/کَب/ گَب/ گَپ» (𒀀𒀀) که یعنی «چپ». برای این که پیوند این نشانه‌ها با بافت تمدن ایرانی روشن شود، اشاره‌ی این نکته جالب است که مثلاً «دوب/ توب» از «دیب» ایلامی به معنای «لوح، نوشتن، دبیر» گرفته شده که کلمه‌ی «دبیر» در پارسی امروز بازمانده‌ی آن است. به همین ترتیب «تیر/ دیر» با «تیر/ دار» در پهلوی و پارسی به معنای «درخت» و «گَپ/ کَپ» با «چپ» پارسی همریشه است.

کاتبان هیتی از بیرون به عارضه‌ی ناسازگاری خط مشترک بین دو زبان سومری و اکدی می‌نگریستند و می‌کوشیدند آن را رفع کنند. اما با این همه آواها در نویسه‌ی هیتی هم مثل اکدی بر نشانه‌ها لق می‌زند و اغب هجای مربوط به یک نشانه می‌تواند چند جور خوانده شود. مثلاً 𒀀 را می‌شود هم «آت» خواند و هم «آد»، یا 𒀀 هر چهار هجای «اِگ/ ایگ/ ایک/ اِک» را نمایندگی می‌کند. در خط هیتی واژه‌های ترکیبی اغلب با نوشتن علامتی در دل علامتی دیگر حاصل می‌آید. مثلاً نشانه‌ی «کا – لی» 𒀀𒀀 از علامت «کا» تشکیل شده که نشانه‌ی «لی» در میانه‌ی دو میخ افقی وسطش نوشته شده است.

هجانگارهای «همخوان – واکه – همخوان» و «همخوان – واکه» در خط میخی هیتی که از سومری وامگیری شده

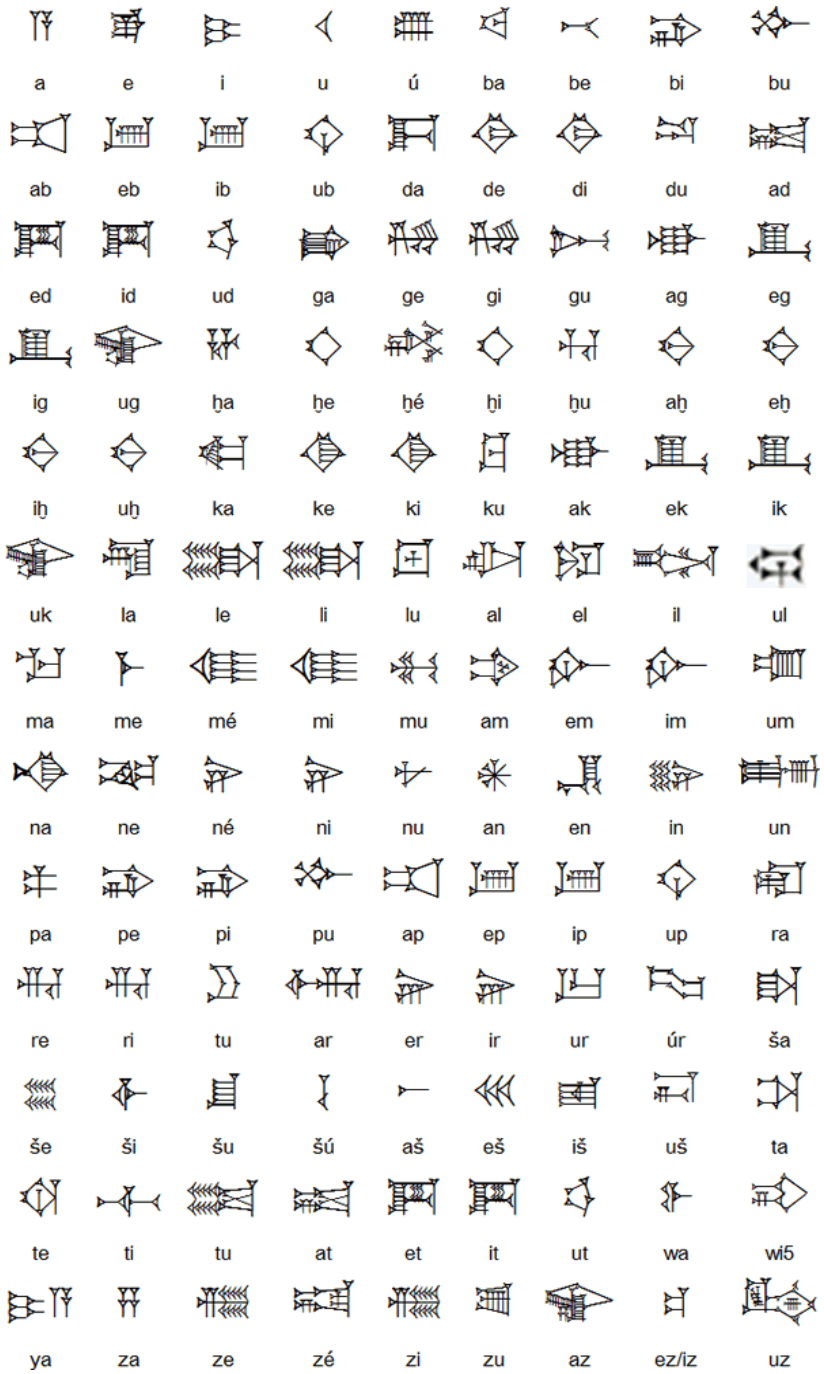

هجانگارهای «همخوان – واکه» و «واکه – همخوان» در خط میخی هیتی

گفتار نهم

خط تصویری لوویایی

قلمرو: شرق آناتولی
زبان: لوویایی (آریایی کهن آناتولی)
دوره‌ی رواج: ۲۰۰۰ – ۲۷۰۰ تاریخی (۱۳۸۰ – ۶۸۰ پ.م)
دولت پشتیبان: هیتی، دولتشهرهای پراکنده

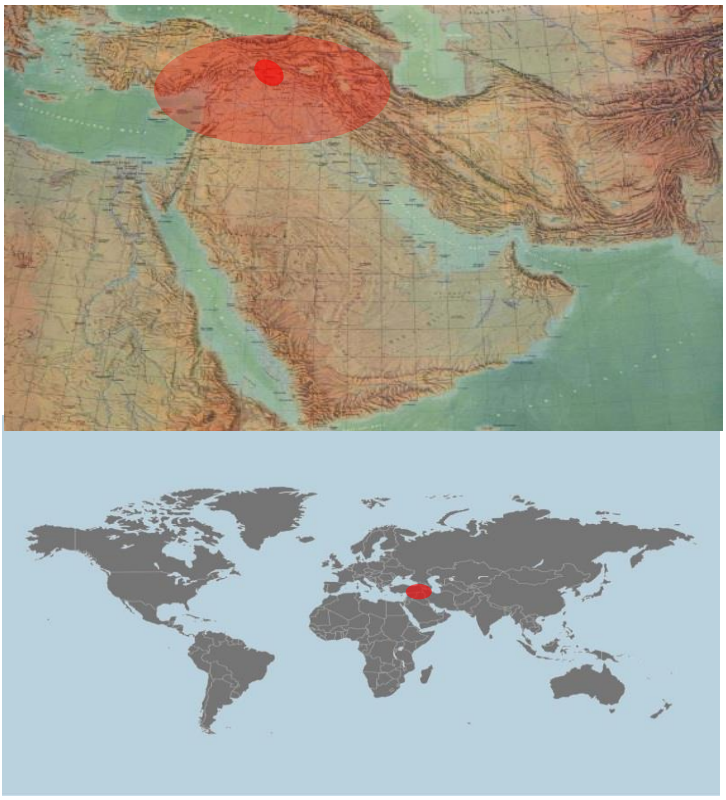

قلمرو زبان لوویایی در آناتولی

لوویایی‌ها[1] قومی از آریایی‌ها بودند که با هیتی‌ها خویشاوندی داشتند و چند قرن بعد از شکل‌گیری دولت هیتی همچون قدرتی مستقل در مرکز آناتولی استقرار یافتند. آنان در ابتدای کار تابع هیتی‌ها بودند و همچون استانی در دل این دولت تعریف می‌شدند. اما بعد از سست شدن اقتدار پادشاهان هیتی و به ویژه به دنبال فروپاشی نظم سیاسی در پایان عصر برنز، به واحد سیاسی و قومی مستقلی بدل شدند و بعدتر به دولت لودیه بدل گشتند که در زمان ظهور کوروش بزرگ یکی از چهار دولت مهم مستقر در قلمرو ایران زمین بود و بعد از ماد در قلمرو پارس و کشور تازه یکپارچه شده‌ی ایران ادغام شد. نام «لودیا» در اصل شکلی دگرگون شده از همان عنوان «لوویا» است،[2] با این حال پیوند زبان لودیایی و لوویایی درست روشن نیست و بسیار در این مورد بحث شده است. در حدی که برخی لودیایی را نوعی زبان بومی مستقل دانسته‌اند. با این حال به احتمال زیاد زبان وقومیت لودیایی ادامه ی لوویایی است، که با عناصر بومی و محلی پیشاآریایی ترکیب شده و دگردیسی یافته است.

1. Luwian
2. Beekes, 2003.

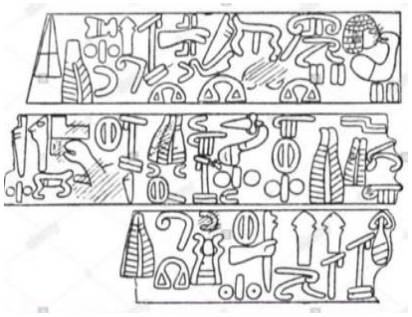

نمونه‌های خط هیروگلیف لوویایی

زبان لوویایی به شاخه‌ای کهن تعلق داشت که امروز اغلب آن را به پیشاهندواروپایی نزدیک می‌دانند، اما با توجه به زمان و جغرافیای ظهورش (سه هزاره پیش) ربطی به پیشاهندواروپایی‌ها (شش هزاره پیش) ندارد. قاعدتا این زبان هم مثل هیتی بازمانده‌ای قدیمی از یکی از شاخه‌های خانواده‌ی زبان‌های آریایی و به طور مشخص پیشاایرانی بوده است. این شاخه را امروز به خاطر رعایت تابوی اسم ایران و پرهیز از نگریستن به تمدن پارسی، «خانواده‌ی هندواروپایی آناتولی» می‌نامند، که تلاشی جانکاه برای پرهیز از رویارویی با حقیقتی ساده است. آن هم این که در اینجا با شاخه‌ی آناتولی از زبان‌های آریایی سروکار داریم که بعد از چند قرن مستقیما به زبان‌های ایرانی آناتولی (از جمله کیمری و کاپادوکی) دگردیسی می‌یابد.

شواهد زیادی در دست داریم که نشان می‌دهد شاخه‌ی زبان‌های آریایی مستقر در آناتولی، نه تنها اولین گروه از زبان‌های نویسا شده‌ی آریایی بوده، که اصولاً به لایه‌ای دیرینه از تحول زبان‌های هندواروپایی تعلق دارد. یعنی نیاکان هیتی‌ها و لوویایی‌ها از اولین جمعیت‌های مهاجران آریایی بوده‌اند که به جنوب کوچیده و در ایران زمین استقرار یافته‌اند. این زبان‌ها جایگیری به نسبت محدودی در جغرافیای ایران غربی دارند و هرچند با زبان‌های ایرانی دیگر مثل سکایی و مادی و اوستایی همزمان هستند، اما عناصری ابتدایی‌تر را در خود حفظ کرده‌اند.

مثلاً کلمه‌ی منسوب به «چرخ پره‌دار» در این زبان‌ها با باقی زبان‌های هندواروپایی تفاوت دارد. چرخ پره‌دار ابداعی آریایی و ایرانی است و حدود هفت هزار سال پیش در مناطق شمالی پدید آمده است. یعنی زمان شکل‌گیری‌اش به قبل از جدا شدن دو شاخه‌ی ایرانی و اروپایی باز می‌گردد. شواهد نشان می‌دهد که شاخه‌ی آناتولی زودتر از این هنگام از بدنه‌ی جمعیت اولیه جدا شده است.

راست) کاسه‌ی سنگی با نوشتار تصویری لوویایی، یافته شده در بابل، حدود سال ۲۶۰۰ (۸۰۰ پ.م)،
چپ) مهر دوزبانه‌ی تارکوموا شاه هیتی.

هرچند در زمان جدایی این شاخه هنوز دو شعبه‌ی باختری (اروپایی) و خاوری (آریایی) این جمعیت مادر تفکیک نشده بود، اما آناتولی بخشی از قلمرو جغرافیایی تمدن ایرانی است و بنابراین باید نوادگان این مردم را در شاخه‌ی آریایی رده‌بندی کرد، چون پیوندهایشان یکسره در درون حوزه‌ی جغرافیایی ایران زمین و به ویژه در پیوند با جمعیت‌های بومی ایران غربی تعریف می‌شده است.

به این ترتیب احتمالاً قدیمی‌ترین لایه از پیشروی جمعیتی آریایی‌ها به جنوب همین شاخه‌ی آناتولی بوده است، که تازه در میانه‌ی هزاره‌ی دوم تاریخی (اوایل هزاره‌ی دوم پ.م) در آناتولی تثبیت شده و قدرت سیاسی پیدا کرده‌اند. یعنی شواهد زبان‌شناسانه نشان می‌دهد که کوچیدن آریایی‌ها به شمال غربی ایران زمین و استقرارشان در آناتولی دیرینه‌ترین تحرک در جمعیت هندواروپایی اولیه بوده و بسیار پیش از شکل‌گیری اولین دولت‌های آریایی در این منطقه رخ داده است.

حدسم آن است که اصولاً کوچ این مردم به جنوب نقطه‌ی شروع شکاف خوردن میان شاخه‌ی شرقی و غربی زبان‌های هندواروپایی کهن بوده باشد. چون هم زمان این انفکاک با ورود نیاکان هیتی‌ها و لوویایی‌ها به آناتولی همخوانی دارد و هم به لحاظ مکانی آناتولی همان مرزی است که شاخه‌ی آریایی و اروپایی را از هم جدا می‌کند.

این خانواده‌ی زبان‌های آریایی آناتولی سه یا چهار عضو اصلی داشته که متون در دسترس‌مان درباره‌ی دوتایشان - هیتی و لوویایی - بیشتر است. چرا که اینها در مرکز و جنوب آناتولی رواج داشته‌اند و زودتر نویسا می‌شوند. دوتای دیگر عبارتند از پالائی و لودیایی که بیشتر به شمال و مرکز آناتولی مربوط می‌شوند. لودیایی البته تا حدودی ادامه‌ی لوویایی محسوب می‌شود و به همین خاطر بسیاری از پژوهشگران این خانواده را دارای سه

عضو اصلی دانسته‌اند که درست‌تر می‌نماید.[1]

پالائی‌ها در منابع هیتی به صورت «پالاوم‌نیلی» مورد اشاره واقع شده‌اند و قلمروشان شمال غربی آناتولی بوده و گویا قومی آریایی بوده‌اند که در سرزمین بومیان قدیم آن منطقه مستقر شده بودند و با آنها درگیری داشته‌اند. این بومیان کوه‌نشین که کاسکا نامیده می‌شوند، احتمالاً تباری قفقازی داشته و با هوری‌های جنوب شرقی آناتولی و گوتی‌های شمال زاگرس خویشاوند بوده باشند. ایشان در قرن نوزدهم تاریخی (ق ۱۵ پ.م) بر قلمرو پالا غلبه کردند و این مردم را تار و مار کردند و در خود حل نمودند. زبان پالائی هم بعد از آن منسوخ شد و اشاره‌ها به این قوم دیگر تداوم پیدا نکرد.[2]

ستون سلطان‌خان

نمادهای هجانگاری در خط تصویری لوویایی

در میان این چهار شاخه چنین می‌نماید که پالائی‌ها و لودیایی‌ها نویسا نبوده باشند. چون تنها بازمانده‌ی زبان پالائی را در کتیبه‌های هیتی می‌بینیم و تنها نوشتارهای بازمانده از زبان لودیایی هم به دوران هخامنشی مربوط می‌شود که این منطقه استانی از ایران بوده است. یعنی این دو قوم و زبان تنها در دل دولت‌های آریایی بزرگتری ردپای نوشتاری از خود به جا گذاشته‌اند و به شکلی خودبنیاد و درونزاد نویسایی نداشته‌اند.

اما درباره‌ی لوویایی‌ها داستان متفاوت است. چون ایشان موازی با هیتی‌ها نویسه‌ی

1. Bauer, 2014: 9–10.
2. *Ibd*: 223.

ویژه‌ی خود را ابداع کردند که دو نوع داشت. نخست خط میخی هیتی بود که با همان قواعد و چارچوب برای نوشتن لوویایی هم به کار گرفته می‌شد. بزرگترین بایگانی اسناد نوشتاری به خط میخی لوویایی در هاتوشاش کشف شده که پایتخت هیتی‌ها بوده است. بنابراین دولت پادشاهی هیتی را باید نوعی نظام سیاسی دوزبانه‌ی آریایی دانست که هردو زبان مهم آریایی‌های آناتولی (هیتی و لوویایی) در آن اهمیت و رسمیت داشته و هردو هم با یک نوع خط میخی نوشته می‌شده است. بخش عمده‌ی متون میخی لوویایی جنبه‌ی آیینی داشته[1] و بنابراین چنین می‌نماید که این زبان طبقه‌ی کاهنان قلمرو هیتی بوده باشد.

اما لوویایی‌ها در کنار استفاده از خط میخی نوعی خاص از اندیشه‌نگار تصویری را هم پدید آوردند که ارتباطی با هیروگلیف مصری ندارد، اما به خاطر شباهت ظاهری این دو، قدیم «هیروگلیف هیتی» و امروز «هیروگلیف لوویایی» نامیده می‌شود. این نویسه برای نخستین بار در قرن بیستم تاریخی (ق ۱۴ پ.م) در قالب متن‌هایی کوتاه بر لول‌ها و مهرها ظاهر می‌شود و خاستگاه پیدایش اش مرکز آناتولی است. یعنی زایش آن فرایندی درونزاد و خودمدار در درون جمعیت‌های آریایی مقیم آناتولی بوده است، هرچند بی‌شک ایده‌ی نوشتن در آن منطقه از سایر خط‌های ایران غربی (به ویژه اکدی) و احتمالاً تا حدودی در تماس با هیروگلیف مصری وام ستانده شده است. با این حال نشانه‌های این خط هیچ شباهت و ارتباطی با هیروگلیف مصری ندارد و کارکردش هم بر خلاف آن قلمرو، زیاد به دین و آیین‌های مقدس مربوط نمی‌شود و بیشتر خطی سیاسی و دیوانی است.

اولین نمونه‌های متن به زبان لوویایی در کیزوواتنا در جنوب شرقی آناتولی، در منطقه‌ی خلیج اسکندرون امروز، یافت شده و به همان قرن بیستم تاریخی (ق ۱۴ پ.م) باز می‌گردد. در میان گویش‌ها و زیرشاخه‌های پرشمار زبان لوویایی، گویش مردم کیزوواتنا شاخص بوده و در متون نوشتاری زیاد به چشم می‌خورد. همچنین است گویش مشهور به «لوویایی امپراتوری» که در مرکز سیاسی دولت هیتی رواج داشته است.[2]

این زبان در گستره‌ی وسیعی – از غرب آناتولی تا شمال سوریه – سخنگو داشته و وزنه‌ی جمعیتی‌اش چندان بوده که در پایتخت هیتی‌ها یعنی شهر هاتوشاش زبان روزمره‌ی مردم لوویایی بوده و بلندپایگان و درباریان هیتی به خاطر استفاده از لوویایی دوزبانه بوده‌اند.[3] این زبان پس از فروپاشی دولت هیتی (در سال ۱۲۹۰ / ۱۱۸۰ پ.م) رواج خود را حفظ کرد و تا چهار قرن بعد (قرن بیست و ششم/ ق.۸ پ.م) مردم کرکمیش و تابال در

1. Laroche, 1971: 35-39.
2. Yakubovich, 2010: 68-73.
3. *Ibd*: 307.

آسورستان و اهالی ارسلان‌تپه در آناتولی به این زبان سخن می‌گفتند.[1]

در ضمن زبان مردم تروای اساطیری (ویلوسا در اسناد هیتی) اگر هیتی نبوده باشد، لوویایی بوده است.[2] نام شاه تروا در اساطیر همری - یعنی پریام - هم احتمالاً همان «پریموآ» در اسناد لوویایی است که یعنی «بسیار باشکوه».[3] این با تصور یونانیان باستان (از جمله هرودوت در ابتدای کتاب «تواریخ»اش) سازگار است که کشمکش‌های پارسیان و آتنی‌ها را دنباله‌ی جنگ‌های تروا می‌داند و مردم این ناحیه را خویشاوند پارسیان می‌داند. در پیوند میان تروا و مراکز ایرانی می‌توان به این نکته اشاره کرد که گرانیگاه ثبت زبان لوویایی - که بین مردم ساکن تروا رواج داشته - قونیه در شرق آناتولی بوده و مفصل‌ترین کتیبه‌های هیروگلیف لوویایی را نیز در آن منطقه کشف کرده‌اند.

خط میخی لوویایی با هیتی یک تفاوت مهم دارد و آن هم کم بودن بسامد اندیشه‌نگارها در این خط است. یعنی برای نوشتن لوویایی اغلب از هجانگارها استفاده می‌کرده‌اند و اندیشه‌نگارهای اکدی و سومری بر خلاف خط میخی بسیار به ندرت به کار گرفته می‌شده است. ویژگی مهم دیگر این خط آن است که واکبرهای بلند را با دوبار نوشتنِ نشانه‌اش نمایش می‌داده‌اند. مثلاً در کلمه‌ی «ایدی» (او می‌رود) آوای اول «ای» کشیده است و به همین خاطر آن را با نشانه‌های «ای - ای - دی» می‌نوشته‌اند. به همین شکل کشیده بودن ابتدای «آندا» (این) را با املای «آ - آن - تا» نشان می‌داده‌اند.

خط هیروگلیف لوویایی هم در همین زمینه‌ی دوزبانه تحول یافته و از زبان هیتی تأثیر پذیرفته است. به عنوان مثال نماد دستِ گیرنده بر «گرفتن» دلالت می‌کند و «تا/ دا» خوانده می‌شده که بنی هیتی است به همین معنا و هم‌ریشه با «دادن/ داشتن» پارسی. این خط عناصر هجانگار به نسبت دقیقی داشته و همین ویژگی باعث می‌شد بتوان از خط هیروگلیف لوویایی برای ثبت اسمهای بیگانه مثل نام خدایان یا اسامی خاص هوری یا اورارتی هم استفاده کرد. مثلاً 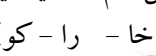 (آ - خا - را - کو) برای نوشتن (آقارقی) و 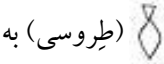 (تو - رو - زا) برای نوشتن (طِروسی) به کار گرفته می‌شد، و اینها دو یکا برای اندازه‌گیری بوده‌اند.

شیوه‌ی نگارش هیروگلیف لوویایی و مصری البته شباهت‌هایی هم با هم دارند. یکی آن که جهت نوشتن و خواندن متن در سطرهای پیاپی در هردو اغلب به شیوه‌ی

---

1. Melchert, 2003: 147-151.
2. Watkins, 1995:144–51; Melchert, 2003: 265-270.
3. Starke, 1997: 447–487.

«گاوآهنی»[1] بوده است یعنی در سطرهای پیاپی برعکس می‌شده و چشم انتهای سطر را برای آغاز سطر بعد ترک نمی‌کرده و از زیر پایان هر سطر ابتدای سطر بعدی را در جهتی واژگونه پی می‌گرفته است. شباهت دوم آن که هنگان نوشتن نمادهای این خط ملاحظات زیبایی‌شناسانه بر ترتیب ادا شدن کلمات در زبان ترجیح داشته و بنابراین چیده شدن علایم بر متن مثل متون مصری ساختی دستوری نداشته است. مُهر دوزبانه‌ی تارکوموا (حدود سال ۲۰۳۰ / ۱۳۵۰پ.م) شاه دولتشهر میرا در قلمرو آرزاوا در غرب آناتولی کلید خواندن این خط بود. چون در گرداگرد شمایل نام او دوبار به خط میخی هیتی و در میانه یک بار با خط هیروگلیف لوویایی نوشته شده است. این یکی از مهم‌ترین اسنادی بود که در پایان قرن بیستم میلادی رمزگشایی از هیروگلیف لوویایی را ممکن ساخت. بایگانی نمادهای هیروگلیف لوویایی بیش از پانصد نشانه را شامل می‌شود که می‌توانند هجانگار، اندیشه‌نگار و یا شناسه باشند و گاهی نقش‌هایی ترکیبی بر عهده بگیرند. استفاده از خط میخی و هیروگلیف برای ثبت زبان لوویایی همپوشانی زیادی ندارد. یعنی متون میخی پیشاهنگ هستند و در قرون هجدهم و نوزدهم (ق ۱۵ – ۱۶ پ.م) در مراکز سیاسی هیتی نوشته شده‌اند و جنبه‌ی آیینی دارند، در مقابل متون هیروگلیف بعد از فروپاشی دولت هیتی در قرن بیست و دوم (ق ۱۲ پ.م) رواج پیدا می‌کنند و اغلب متون دیوانی و سیاسی هستند. پس چنین می‌نماید که این دو خط بیشتر در طول هم دو دوران متفاوت از حیات فرهنگی این زبان را نویسا کرده باشند. عمر این زبان و فرهنگ البته بسیار طولانی بوده و هریک از این دوره‌ها نیم هزاره را در بر می‌گیرند. نوشتن با هیروگلیف لوویایی در حدود قرن چهاردهم تاریخی (ق ۱۰ پ.م) رواجی چشمگیر پیدا کرد و این با تثبیت عصر آهن و ورود موج دوم جمعیت‌های آریایی به منطقه مصادف بود. این خط تا حدود سه قرن کاربرد خود را حفظ کرد، تا آن که با شکل‌گیری دولت ماد و تضعیف نیروهای سیاسی آناتولی و به ویژه به خاطر رقابت خط الفبایی فنیقی به تدریج منسوخ شد و به حاشیه رانده شد. با این خط همیشه زبان لوویایی را می‌نوشتند[2] و با این حال برخی از شناسه‌های خط میخی اکدی و هیتی در آن وامگیری شده است. نویسندگان اروپایی درباره‌ی حضور «کلمات یونانی» در متون لوویایی بسیار سخن‌سرایی کرده‌اند. اما حقیقت آن است که تنها انعکاس زبان یونانی در این متون اسم‌های خاص افرادی است که یونانی‌تبار بوده‌اند و در قلمرو رواج این زبان می‌زیسته‌اند. در مقابل وام‌واژه‌ها و اثرپذیری زبان یونانی از لوویایی را در جاهای زیادی می‌بینیم.[3] یعنی در آن دوران زبان لوویایی زبان مرجع فرهنگی بوده و یونانی از اقمار آن محسوب می‌شده است، و نه برعکس، چنان که اغلب مورخان یونان‌مدار گمان برده‌اند.

---

1. boustrophedon
2. Plöchl, 2003: 12.
3. Yakubovich, 2010: ۱۵۷–۱۴۰.

گفتار دهم

خط میخی میتانی

قلمرو: شمال میانرودان
زبان: میتانی(آریایی کهن آناتولی)
دوره‌ی رواج: ۱۸۰۰ – ۲۲۰۰ تاریخی (۱۶۰۰ – ۱۲۰۰ پ.م)
دولت پشتیبان: میتانی

قلمرو میتانی در شمال بابل و منطقه‌ی نفوذ مصر

میتانی‌ها قومی آریایی از خویشاوندان هیتی ها بودند که جناح جنوبی کوچ این قوم را در ایران غربی تشکیل می‌دادند. هیتی‌ها نامشان را به صورت «میتانّی» (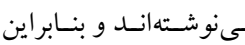) یا «میتّانی» () می‌نوشته‌اند و بنابراین اسم قومی‌شان تشدیدی در میانه‌اش داشته است.

این مردم همزمان با شکل‌گیری دولت هیتی در شمال غربی‌شان، دولتی مقتدر تاسیس کردند که تقریباً کردستان ترکیه و سوریه‌ی امروزین را در بر می‌گرفت. یعنی شمال میانرودان، سراسر آسورستان، و شمال میانرودان را در اختیار داشتند. پایتخت این دولت در کرانه‌ی رود خابور قرار داشت و «واشوکانی» نامیده می‌شد. این اسم احتمالاً به معنای «چشمه‌ی خوب» یا «سرچشمه‌ی گوارا» بوده است. چون «واشو/ واسو» در زبان‌های ایرانی کهن و همچنین کردی امروزین «خوب» معنی می‌دهد و در لوویایی هم «واسو» همتای «وَهو» در اوستایی و پارسی باستان بوده و «هو/ خوب» معنی می‌داده است. «کانی» هم احتمالاً به معنای چشمه، چاه یا سرچشمه‌ی آب بوده و باز به همین معناها در زبان‌هایی مثل کردی و گورانی و زازا باقی مانده است.

مورخان کلاسیک همان خطاهای عجیب و غریبی که درباره‌ی هیتی‌ها دیدیم را درباره‌ی میتانی‌ها هم تکرار کرده‌اند. یعنی کوشیده‌اند به شکلی هسته‌ی مرکزی تمدن ایرانی – یعنی خود ایرانی‌ها – را نادیده بگیرند و میتانی‌ها را به شکلی به هندی‌ها متصل کنند. بی‌توجه به این

که این دو جمعیت آریایی کهن (میتانی و هندی) هیچ یک محور مستقل هـویتی‌ای نبـوده‌انـد و هردو زیرسیستمی در حوزه‌ی تمدن ایرانی بـه حسـاب مـی‌آینـد. آریـایی فـرض کـردن سراسـر هندوستان فرضی استعماری بوده که پیچیدگی قومی و زبانی شبه‌قاره را نادیده می‌گیرد و از ایـن حقیقت روشن غفلت می‌کند که شبه‌قاره‌ی هند – جز حاشیه‌ی باریک شـمالی‌اش کـه بخشـی از حوزه‌ی تمدن ایرانی است – بسیار دیر و بسیار سطحی آریایی شده است و وضـعیتش طـی هـزار سال گذشته را به سه چهار هزار سال پیش نمی‌توان تعمیم داد.

پژوهندگان جدی و نامدار البته این خطا را مرتکب نشده‌اند و به ایرانی بودن میتانی‌هـا و بی‌ربط بودن‌شان با هندیان تأکید کرده‌اند. کامِن‌هـوبر[1] تصـریح کـرده کـه زبـان میتـانی بـه خانواده‌ی زبان‌های ایرانی کهن تعلق داشته و میرهوفر با تحلیل اسناد میتانی در آلالاخ نشان داده که کلمات بازمانده از این زبان – از دیـد او بـه اسـتثنای تـک واژه‌ی «اَیْکَـه» – ویـژه‌ی شاخه‌ی هندی نیستند و به خاطر اشتراک بین زبان‌های ایرانی و هندی بی‌دلیل هندی فـرض شده است.[2] حتا دیـاکونوف کـه بنـا بـه سرمشـق کمونیسـتی اندیشـه‌اش بـه ایرانـی‌زدایـی و قوم‌تراشی گرایشی دارد، برای آن که این قوم را تا حد امکان به هند بچسـباند نـاگزیر شـده آنان را خویشاوند داردی‌ها و نورستانی‌ها در نظر بگیرد.

درباره‌ی واژه‌ی «اَیکَه» که همه‌ی پژوهندگان از جمله میرهـوفر[3] آن را هنـدی دانسـته و همچون شاخص تمایزی از زبان‌های ایرانی در نظرش گرفتـه‌انـد، آشـکارا خطـایی رخ داده است. چون این کلمه در زبان‌های هندی و ایرانی مشترک است و این قضیه به امروز هم بـه جای خود باقی است. یعنی در پارسی امروز هم «یِک/ یَک» داریـم و در هنـدی امـروز هـم «اَیْک/ یَک». یعنی براساس حضور این کلمه در متنـی نمـی‌تـوان آن را بـه شـاخه‌ی هنـدی منسوب دانست.

دلیل دیگری برای این که زبان‌های هیتی و میتانی را هندی قلمداد کننـد، ایـن بـوده کـه در این زبان‌ها واح «س» در بسیاری از کلمات باقی مانده و بر خلاف زبان‌های ایرانـی مثـل اوستایی و پارسی باستان به «ه» دگردیسی نیافته است. به این ترتیب مثلاً «اَسورَه» (سـرور) یـا «وَسو» (خوب) در هیتی – لوویایی – سانسکریت در برابر «اَهوره» و «وهو» قـرار مـی‌گیرنـد. با این حال میرهوفر با تحلیل متون ایلامی و شکل ثبت کلمـات پارسـی باسـتان در آن نشـان داده که ایـن گـرایش بـه تبـدیل «س» بـه «ه» امـری دیرآینـد اسـت و فراگیـر شـدن‌اش در زبان‌هـای ایرانـی در قـرون ۲۷ و ۲۶ تـاریخی (ق ۷ – ۸ پ.م) تثبیـت شـده اسـت. یعنـی در

1. Kammenhüber
2. Mayerhofer, 1960: 136-149.
3. *Ibd.*

دوران رواج زبان میتانی و هیتی در هزار و دویست سال پیشتر بی‌شک چنین جدایی بنیادینی وجود نداشته است.[1]

این تحول احتمالاً نخست در زبان اوستایی در ایران شرقی رخ داده و از آنجا به سایر مناطق گسترش یافته است. ثبتی از زبان اوستایی که امروز در دست داریم به دوران بعد از زرتشت (حدود سال ۲۲۰۰/ ۱۲۰۰پ.م) مربوط می‌شود و بدنه‌اش احتمالاً در فاصله‌ی دوران سینای رازی (سال ۲۴۰۰/ ۱۰۰۰ پ.م) و اردشیر دوم هخامنشی (سلطنت: سال‌های ۲۹۱۵ تا ۲۹۱۶ / ۴۶۵ – ۴۲۴ پ.م) نوشته و به شکل کنونی تدوین شده است. البته بسیاری از بخش‌های اوستا مثل یشت‌های کهن قدیمی‌تر می‌نمایند و چه بسا همزمان با متون هیتی و میتانی پدید آمده باشند. اما کسانی که شش هفت قرن بعدتر این سرودهای باستانی را روایت کرده و ثبت نموده‌اند، به گویشی روزآمد و معاصر آن عصر سخن می‌گفته‌اند که این تحول در آن مستولی بوده است.

تبدیل شعرهای اوستایی به نثر با متن هفت‌هات و متون یسنه مشخص می‌شود که آغازگاهش را یکی از رهبران اولیه‌ی زرتشتی به نام سینا دانسته‌اند که سه نسل پس از زرتشت در ری مقیم بوده است. چنان که پیشتر بحث کرده‌ام، گذار به نثر در متون باستانی اغلب به معنای نویسا شدن جامعه است، چون متن منثور طولانی در غیاب نوشتار به نسل‌های بعد منتقل نمی‌شود و ماشین فرهنگی انتقال متن‌های طولانی در جوامع نانویسا، شعر است.

از سوی دیگر این را می‌دانیم که گاهان یعنی سروده‌های خود زرتشت – که به دوران پیشانویسایی تعلق دارند و شعر هم هستند – با وسواس و دقت زیاد حفظ و تکرار می‌شده است. بنابراین به احتمال زیاد در دوران زرتشت (حدود سال ۲۲۰۰/ ۱۲۰۰ پ.م) این تحول در میان سخنگویان به زبان اوستایی رخ داده بوده و از آنجا با سرعتی به نسبت پایین در سایر زبان‌های ایرانی رسوخ کرده است. انتشار کیش زرتشتی از بلخ (که مرکز اولیه‌ی این دین بوده) تا ری (که در قلمرو ماد بوده) حدود دو قرن زمان برده، و نخستین نشانه‌های اشاره به اهورامزدا در ایران غربی را هم حدود دو قرن بعد از این می‌بینیم. احتمالاً گسترش تبدیل واجی «س/ه» هم با همین ضرباهنگ و سرعت انجام پذیرفته است. زبان پارسی باستان که مردمش با قلمرو سیستان پیوند داشته‌اند، زودتر این تغییر را به خود پذیرفته و احتمالاً زبان‌های آریایی ایران غربی مثل گویش سکایی اطراف دریای سیاه و زبان مادی دیرتر چنین کرده‌اند.

پس باقی ماندن «س» قدیمی در واج‌بندی زبان‌های هندی نشانه‌ی آن نیست که هیتی و

1. Hock and Bashir, Elena, 2016.

میتانی نوادگان این خانواده هستند، بلکه به سادگی لایه‌ای قدیمی‌تر از زبان را نشان می‌دهد که در حاشیه‌ی قلمرو تمدن ایرانی دست نخورده باقی مانده است. تحول یاد شده به هر صورت قرن‌ها زمان برده و حدسم آن است که ظهور دولت هخامنشی و رواج دین زرتشتی (که زبانش اوستایی بوده) و درباری شدن زبان پارسی باستان (که مثل اوستایی این تحول را تجربه کرده بود) عاملی بوده که گذار از «س» به «ه» را در زبان‌های ایرانی تسریع و تثبیت کرده است. وگرنه زبان‌های آریایی به ویژه در ایران غربی احتمالاً تا دیرزمانی همان واج «س» را به کار می‌برده‌اند و این قضیه ویژه‌ی زبان‌های هندی نبوده است.

شاهدی جالب توجه در این مورد به زبان مادی مربوط می‌شود که اطلاعات اندکی درباره‌اش داریم، اما جالب است که نام پایتخت‌شان (همدان) که در اسناد پارسی باستان «هَمگ‌مَتانه» ثبت شده، بلافاصله پیش از ظهور دولت هخامنشی در اسناد آشوری به صورت «سَگبات/ ساگ‌بیتا» نوشته می‌شده است.[1] یعنی احتمالاً در خود زبان مادها این نام با «س» شروع می‌شده و به خاطر تثبیت پارسی باستان و شهرت یافتن این شکل گویشی‌اش بوده که حرف اول همدان چنین شده است.

شاهد دیگری که دیرآیند بودن این تحول واجی در ایران غربی را نشان می‌دهد، نام‌های شخصی است. مثلاً نام ایزدی در یک کتیبه‌ی آشوری از قرن ۲۷ و ۲۶ تاریخی (ق ۷ – ۸ پ.م) که به صورت «آسّارا مازاش» ثبت شده است. امروز بعد از بحث‌ها و نقدهای فراوان توافقی میان متخصصان شکل گرفته که این یکی از کهن‌ترین ثبت‌های نام اهورامزدا در ایران غربی است،[2] و قاعدتا شیوه‌ی تلفظ این نام در زبان مادی را نشان می‌داده است. بنابراین در زمانی چنین دیرآیند نام اهورامزدا در ماد همچنان «اسورامزدا» خوانده می‌شده است.

این در ضمن تایید حدس دیگر من هم هست که معتقدم ایزد «آشور» که محور دین درباری آشوریان بود، همان میتراست که در متون میتانی هم به او اشاره‌های زیادی هست، و هم در متون هیتی و میتانی و هم در منابع اوستایی و ودایی لقبش «اَسورَه» است. در اسناد هیتی و میتانی به نام افراد زیادی بر می‌خوریم که عنصر «آشورا/ اَسورَه» در نام‌شان تکرار می‌شود: شَیْمَه‌آشّورا، بِت‌آشّورا، بیری‌آشّورا، کالمَه‌آشّورا، شاریمَه آشّورا، و شونَه آشّورا که این آخری شاه کیزوواتنا بوده است. در تمام این موارد به نام یا لقب ایزدی آریایی اشاره می‌بینیم که آشورا/ اسوره خوانده می‌شده و این را نمی‌توان با «آشور» کهن اکدی –

1. Medvedskaya, 2002: 47- 54.
2. Dandamaev and Lukonin, 1989: 321.

هوری یکی دانست. چون هرگز نام او با «آ/ – » پایانی نوشته نمی‌شده است. در این نام‌ها شَیمَه آشّورا هم جای توجه دارد چون بخش اولش احتمالاً همان «چیمَه/ چَیمَه» (سروری، حکمرانی) در پارسی باستان است که به گواهی اسناد ایلامی تخت جمشید در نام‌ها زیاد می‌آمده است (مثل «هوچیمَه»: حکومتِ خوب). شکل هندی این کلمه «سْرِمَن» است که آشکارا با این واژه‌های ایران غربی متفاوت است.[1]

همین الگو را در نام ایزد «مَشْدا» می‌بینیم به معنای «خرد» که همان «مزدا»ی اوستایی است و در اسم هیتی «بیریَه‌مَشْدا» دیده می‌شود. دو بخش سازنده‌ی این اسم را با «پْریَه» (محبوب) و «مِدْهَه» (خرد، مزدا) در ریگ‌ودا مقایسه کرده‌اند. اما «مزدا» آشکارا خاستگاهی اوستایی دارد و «پْریَه» تنها در جدیدترین بخش از ریگ‌ودا (کتاب‌های اول، هشتم، نهم و دهم) آمده که دیرآیند است و تأثیر روشن متون اوستایی را در خود نشان می‌دهد.[2] آنچه در هیتی می‌بینیم اتفاقا در متون هندی همتا ندارد و قسمت اولش همتای «فْریَه» اوستایی و «بْریَه» ختنی است به معنای «دوست داشتن، محبوب بودن» که در متون بابلی دوران هخامنشی هم بسیار آمده و آنجا «پیریَه» نوشته می‌شود. یعنی چنین نامی به احتمال زیاد در متون ودایی از «فْریَه‌مزدا»ی اوستایی وامگیری شده است و اسمی درونزاد نیست.

در عین حال، همزمان با این متون، ثبت نام‌هایی مثل «ایردائوما» در اسناد ایلامی و «آرتاخوما» در اسناد نوزی را داریم که اسمی زرتشتی‌ست و هینتس به صورت «اَرتَه‌هوما» آن را بازسازی کرده و معنایش را «بختیار با پارسایی» یا «سعادت پرهیزگاری» ذکر کرده است. بخش نخست آن که بی‌شک «ارته» در پارسی باستان است که همتای «اشه» در اوستایی است و پارسایی و هواداری از راستی را نشان می‌دهد. بخش دومش را هینتس با نام پرنده‌ی «هما» یکی گرفته که خود از ریشه‌ی «هو/خوب» گرفته شده است. البته حدس من آن است که این نام «آرتاهوم» بوده باشد و بخش دومش نام ایزد مشهور «هوم» باشد که در نام‌های خاص زیاد تکرار می‌شود. برخلاف نام پرنده‌ی هما که در اوستا چند باری آمده، اما تا دوران اشکانی در اسامی شخصی رواج چندانی پیدا نمی‌کند. اما در هردو حال ثبت این نام در اسناد نوزی و شوش نشان می‌دهد که در پارسی باستان در همین دوران گذار «س» به «ه» تحقق یافته است.

نمونه‌ی دیگر نام شخصی «بَرتَشْوا» در نوزی و «بیریدَشْوا» در یانوآمّا[3] است که آن را با اسم فرضی «بْرْهَدَسْوَه» در سانسکریت یکی پنداشته‌اند. بخش دوم این نام «اَسْوَه/ اَسپَه» همان اسب

1. Benedetti, 2017.
2. Talageri, 2008:175-183.
3. Yanuamma

است، و بخش اولش «بَرد» (بلند، بالا) که اسم‌هایی مثل «بردیا» و «بُرزو» را پدید آورده است. این بن در هندی به شکل «bhṛǵh*» دیده می‌شود و چندان هم رایج نیست. در حالی که شکل‌های «بَرْذَه» اوستایی و «بَرْدَه» پارسی باستان بسیار رایج بوده و ثبت اسم «بیرْدیَه» در اسناد مجیدو در آسورستان دامنه‌ی گسترش آن را نشان می‌دهد. گذشته از این خودِ همین اسم در متون ایرانی بسیار رایج است و به شکل «بیرتی‌ایسْبَه» در متون ایلامی هخامنشی و «بُرجاسپ» در متون پهلوی دیده می‌شود. یعنی روشن است که این نام‌ها ایرانی است و نه هندی.

سومین دلیلی که برای هندی پنداشتن زبان‌های میتانی و هیتی پیش کشیده شده، آن است که در کتیبه‌ی نوزی نام خدایان ودایی به عنوان گواه آمده است. باز در اینجا آشکارا با خطایی پیش پا افتاده روبرو هستیم. در این کتیبه عهدنامه‌ای ثبت شده که شاه هیتی و میتانی تنظیم کرده‌اند و در آن خدایان‌شان را به عنوان ناظر بر پیمان گواه می‌گیرند. فهرست این خدایان جای توجه دارد. نخست بدان دلیل که بین هیتی‌ها و میتانی‌ها مشترک است، و نشان می‌دهد هردو آریایی بوده‌اند. اما مهم‌تر از آن به این خاطر که در این فهرست نام ایزدان به شکل ایرانی‌اش آمده و نه شکل هندی، یعنی اتفاقا ثبت نام‌ها به اوستا نزدیکتر است تا وداها. برایم بسیار شگفت‌انگیز است که شماری چنین زیاد از پژوهشگران که قاعدتا هردو متن را باید خوانده باشند، چنین اشتباهی مرتکب شده‌اند.

در این کتیبه در میان خدایان هوری و اکدی و حاتی، از برخی از ایزدان آریایی هم نام برده شده است. بر خلاف تصور مرسوم اغلب اینها در اوستا اهمیت دارند و در وداها یا غایب‌اند و یا اهمیتی ندارند. مهم‌تر از همه میترا (در کتیبه: میتراشّیل) که به ویژه در میان مردم میتانی اهمیتی چشمگیر داشته، و در اوستا ایزدی بسیار بلندپایه است و یکی از بلندترین یشت‌ها ویژه‌ی اوست، در حالی که در وداها ایزدی فروپایه و حاشیه‌نشین است. نمونه‌ی دیگر «زروان» ([ز]ورووواناشّیل) است که اصولاً ایزدی اوستایی است و در وداها در مقام ایزدی مهم حضور ندارد، و جالب آن که با اسم جمع به صورت «خدایان زروان» (ایلانی اورووواناشّیل) قید شده. در این بین ایزدانی مثل ناستیه را داریم که آن هم به صورت اسم جمع (ایلانی ناشاتیانا) آمده و نه در وداها و نه در اوستا موجود مهمی نیست، اما انگار در این دوران در این گوشه‌ی ایران غربی اهمیت داشته است. جالب‌تر از همه آن که اسم ایزد مهم ودایی یعنی «ایندْرَه» در این سند به صورتی همسان با شکل اوستایی‌اش - «ایْندَر» - ثبت شده[1] و همین در زبان پهلوی هم در قالب «اَندَردیو» باقی می‌ماند.

پس فهرست نام‌های خدایان نشان می‌دهد که بافت دینی منطقه بیشتر با زمینه‌ی اوستایی

1. Luckenbill, 1921: 170-171.

در شمال ایران شرقی پیوند داشته، تا قالب ودایی در جنوب همین ناحیه، و این البته به لحاظ جغرافیایی معقول و قابل‌انتظار هم هست و فرض نقیضش است که شگفت‌انگیز است و بی‌پایه. جالب است که در این فهرست یک نام تک «آشور، آن ستاره» را هم می‌بینیم که در میان ایزدان هوری آمده است، و حدسم آن است که سنتی محلی برای پرستش مهر/ خورشید بوده که نامش کمی پیشتر آمده است.

نشانه‌های حضور میتانی‌ها در قلمروشان بسیار کهن است و تقریباً با ظهور هیتی‌ها در آناتولی همزمان است. پژوهش‌های تازه در مسلمان‌تپه در شمال دجله نشان می‌دهد که در فاصله‌ی سال‌های ۱۶۲۰ تا ۱۸۷۰ (۱۷۶۰ – ۱۶۱۰ پ.م) در این منطقه یک مرکز جمعیتی هوری – میتانی وجود داشته که به تدریج به مرکزی اداری و حکومتی تحول یافته است.[1] دولت متمرکز میتانی به طور رسمی در حدود سال ۱۸۴۰ (۱۵۴۰ پ.م) تاسیس شد و اولین شاه آن که نامش در اسناد آمده، کیرتا خوانده می‌شد. آخرین شاه آن شاتوآرا (دوم) نام داشت که در حدود سال ۲۱۲۰ (۱۲۶۰ پ.م) سلطنت می‌کرد. یعنی این واحد سیاسی برای حدود سیصد سال در ایران غربی فعال بوده است.

از زبان میتانی متنی مستقل کشف نشده، و شواهد نشان می‌دهد که اسناد نوشتاری دولت میتانی به زبان هوری نوشته می‌شده‌اند. با این حال سند بسیار مهمی در دست داریم که در بغازکوی کشف شده و به قرن ۲۱ (ق ۱۳ پ.م) مربوط می‌شود. این متن که «راهنمای تربیت اسب کاکّولی» نام دارد (تصویر روبرو)، متنی است طولانی که در چهار نسخه (با حجم کلی ۱۰۸۰ سطر) به دست ما رسیده و در آن شیوه‌ی تربیت اسب از زبان یک استاد سوارکاری میتانی شرح داده شده است. این متن به زبان هیتی و با خط میخی هیتی نوشته شده، اما شماری چشمگیر از وام‌واژه‌های میتانی را می‌توان در آن تشخیص داد.

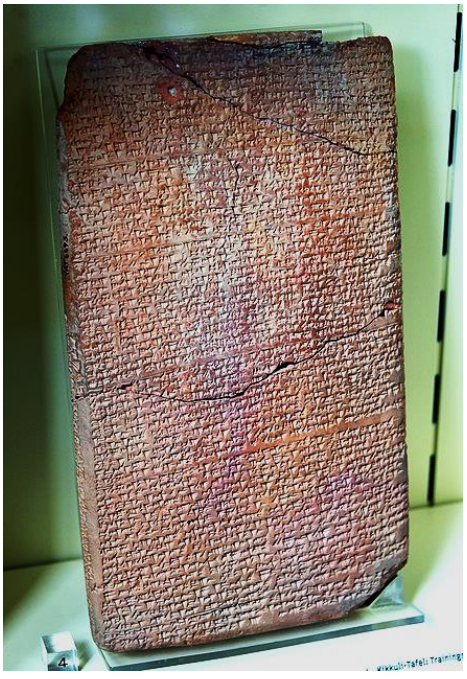

1. Ay, 2021.

گفتار یازدهم

خط میخی هوری

قلمرو: شمال میانرودان، آسورستان، قفقاز و جنوب آناتولی
زبان: هوری (خانواده‌ی هوری - اورارتی)
دوره‌ی رواج: ۱۱۰۰ - ۲۴۰۰ تاریخی (۲۳۰۰ - ۱۰۰۰ پ.م)
دولت پشتیبان: هیتی، میتانی، دولتشهرهای پراکنده

آریایی‌هایی که از شمال به جنوب کوچ می‌کردند، در ایران غربی قلمروی را در اختیار گرفتند که پیشاپیش توسط بومیانی قفقازی‌نژاد مسکونی شده بود. بخشی از این بومیان به مناطق کوهستانی آناتولی و قفقاز کوچیدند و برخی دیگر در مناطق پست آسورستان و جنوب و مرکز آناتولی با نوآمدگان درآمیختند. درباره‌ی زبان این بومیان پژوهش‌هایی اندک انجام شده است. اما در این حد می‌دانیم که موزائیکی از زبان‌های گوناگون در سراسر ایران غربی وجود داشته که برخی‌شان شاید خویشاوند نبوده باشند، اما برای ساده شدن کار در غیاب داده‌های روشنگر همه را زیر عنوان «زبان‌های قفقازی» می‌گنجانم. دلیل این نامگذاری هم آن است که ساختارهای دستوری و واژگانی کهن این زبان‌ها در دوران ما تنها در قفقاز تداوم یافته است.

در ایران غربی اگر از جنوب به شمال پیش برویم به این زبان‌های قفقازی برمی‌خوریم که هر جفت‌شان تقریباً جهتگیری شرقی - غربی دارند: ایلامی و سومری، گوتی و لولوبی، مانایی و هوری، و اورارتی و حاتی. در میان اینها زبان‌های ایلامی و سومری بنیانگذار نویسایی بودند و گوتی‌ها و لولوبی‌ها و ماناها از خط و زبان اکدی برای نوشتن متون خود بهره بردند و متنی به زبان خویش به جا نگذاشته‌اند. اما هوری‌ها و اورارتی‌ها و حاتی‌ها خط اکدی را برگرفتند و زبان خویش را با آن نوشتند. یعنی مثل آریایی‌های نوآمده‌ی هیتی و میتانی و لوویایی عمل کردند.

در میان این زبان‌ها، هوری پیشتازِ وامگیری نویسایی بود. قوم هوری احتمالاً در زبان خودشان «خوری» نامیده می‌شدند و همزمان با تثبیت دولت اکد (در حدود سال ۱۱۰۰/ ۲۳۰۰ پ.م) از شمال به جنوب کوچیدند و به حریم فرهنگی میانرودان وارد شدند. خاستگاهشان احتمالاً قفقاز بوده و گسترش‌شان به سمت جنوب باید چند قرن پیشتر آغاز شده باشد. چون در این مقطع تاریخی بخش عمده‌ی آسورستان و قلمرو ماد بعدی را در اختیار دارند و در فاصله‌ی دریاچه‌ی اورمیه تا مدیترانه مستقر شده‌اند. حضور تاریخی‌شان در اسناد به این ترتیب از حدود سال ۱۱۰۰ (۲۳۰۰ پ.م) شروع می‌شود و تا حوالی سال ۲۴۰۰ (۱۰۰۰ پ.م) ادامه پیدا می‌کند. در حدود سال ۱۲۰۰ (۱۲۰۰پ.م) در جریان فروپاشی عصر برنز شهرهای بزرگ ایران غربی دچار ویرانی و تباهی شدند و در این میان زبان‌های هیتی، هوری و اوگاریتی نیز منقرض گشتند.

بعد از آن که دولت میتانی شکل گرفت، زبان هوری به عنوان زبان اصلی و رایج در این قلمرو تثبیت شد و حجمی چشمگیر از متون به آن زبان نوشته شدند. در این هنگام از زبان هوری قدیم که تا پیش از این رواج داشت، گویشی رسمی در قلمرو میتانی مشتق شد که به

خاطر تمایز قایل شدن میان واکبرهای بلند و کوتاه (اِ/ ای یا اُ/ او) از گویش‌های پیشین متمایز بود. تقریباً در همین هنگام در قلمرو هیتی گویشی دیگر از زبان هوری رواج یافت که چنین تمایزی را نشان نمی‌داد، اما گرایش داشت واکبرهای کوتاه را به بلند تبدیل کند. همچنین یک زبان آمیخته‌ی هوری – اکدی در استان آراپا در قلمرو میتانی داشته‌ایم که به اسم گویش نوزی شهرت یافته است و جایگاهش تقریباً با کرکوک امروزین برابر است.

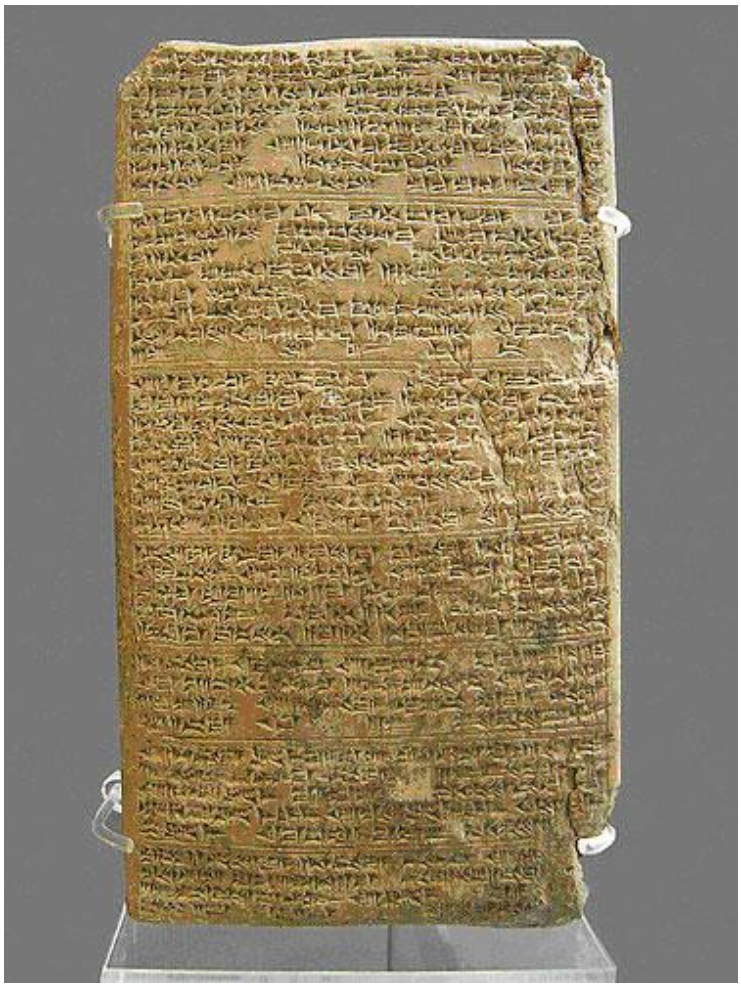

نامه‌ی توشراتا شاه میتانی به فرعون آمن‌حوتپ سوم، اسناد العمرنه، قرن بیستم تاریخی (ق ۱۴ پ.م)

راست) لوح سنگی اورکیش با کهن‌ترین متن هوری موجود و شیری مفرغی که همراهش پیدا شده (لوور)، حدود سال ۱۴۰۰/ ۲۰۰۰ پ.م/
چپ) لوح پی بنا از اورکیش، حدود سال ۱۴۰۰/ ۲۰۰۰ پ.م

در دوران پادشاهی اکد که نام و نشان این قوم تازه وارد تاریخ می‌شود، هنوز متنی به این زبان نوشته نشده و ردپای آن محدود است به فهرست‌هایی از نام‌ها و گاه کلمات هوری که در اسناد اکدی و میانرودانی ثبت شده‌اند. از حدود سال ۱۴۰۰ تاریخی (۲۰۰۰ پ.م) نخستین متون هوری نوشته می‌شوند و این زبان نویسا می‌گردد. هوری‌ها برای نوشتن زبان خود از خط میخی اکدی استفاده می‌کردند و نخستین نمونه از متن‌هایی که به این ترتیب نوشته شده، به شهر اورکیش در شمال شرقی آسورستان تعلق دارد و در آن به شاه – کاهنی (اِندان) به نام «تیش‌آتال» (به هوری: 𒀭𒌈𒁺𒀀𒀀𒀀𒀀𒀀) اشاره شده که بر این شهر فرمان می‌رانده است.

اورکیش احتمالاً مرکزی مهم در نویسا شدن زبان هوری بوده باشد. چون از همین حدود سال ۱۴۰۰ (۲۰۰۰ پ.م) کتیبه‌ی دیگری به خط میخی هوری داریم که در آن شاهی به اسم آتال‌شِن که خود را شاه اورکیش و ناوار نامیده، در آن ایزد نرگال را بزرگ دانسته است. جالب آن است که این لوح امضای کاتب را هم بر خود دارد و در پایان آن نوشته شده «این صنعتِ شائوم‌شِن است».

متن‌های هوری در چندین شهر – مثل هاتوشاش، اوگاریت (رأس شمرا) و ساپینووا (اورتاکوی) – یافت شده‌اند که در قلمرو میتانی و هیتی جای دارند. در اسناد العمرنه‌ی مصر هم نامه‌هایی که شاهان میتانی به خط و زبان هوری به فرعون‌ها نوشته‌اند، کشف شده

است که در میان‌شان نامه‌ی توشراتا بـه آمـن‌حوتـپ سـوم یکـی از طـولانی‌تـرین مـتن‌هـای هوری در دسترس است. این متن که پانصد سـطر را در بـر مـی‌گیـرد، در ضـمن بزرگتـرین لوح نوشته‌دار کشف شده تا به امروز نیز هست. تردیدی نیست که بزرگترین بایگانی از این اسناد نوشتاری هوری می‌بایست در پایتخت میتانی‌ها یعنی واشوکانی جای گرفته باشد، کـه هنوز شناسایی و حفاری نشده است.

خط میخی هوری ۳۴ نشانه‌ی «واکبر - همخوان) دارد و ۴۳ علامت «همخوان - واکبـر» و «همخوان». علاوه بر اینها تعداد کمی نشانه برای «همخوان - واکبر - همخـوان»هـا وجـود داشته و تعدادی بسیار اندک از رایج‌ترین شناسه‌های اندیشه‌نگار که اغلـب از مرسـوم‌تـرین علامت‌های اکدی - سومری وامگیری شده‌اند. نویسه‌ی هـوری گرایشـی شـدید بـه سـمت حذف کردن نشانه‌های چندآوا و آواهای نوشته شده با چند نشانه دارد و می‌کوشد هر هجـا را با علامتی یگانه جفت کند.[1]

1. Daniels and Bright, 1996: 61-62.

گفتار دوازدهم

خط میخی اورارتی

قلمرو: قفقاز

زبان: اورارتی – پیشاارمنی (خانواده‌ی هوری – اورارتی)

دوره‌ی رواج: ۲۵۰۰ – ۲۸۰۰ تاریخی (۸۸۰ – ۵۸۰ پ.م)

دولت پشتیبان: اورارتو

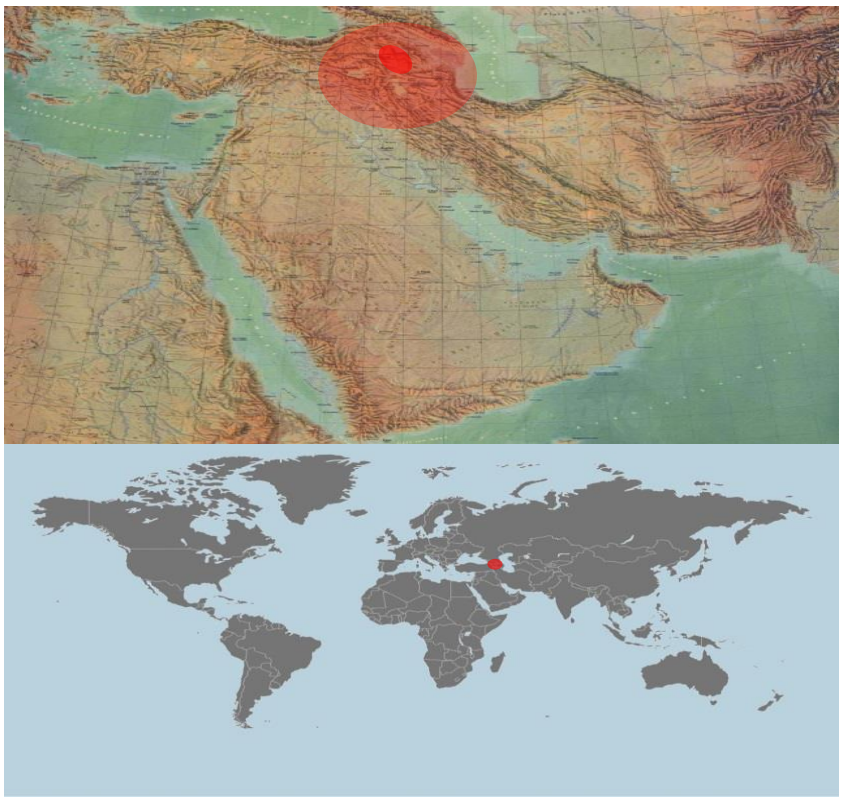

زبان اورارتی تا جایی که از اسناد موجود بر می‌آید، نزدیک‌ترین زبان باستانی به هوری بوده و برخی معتقدند که شکلی تحول یافته از همان است. به هر روی خانواده‌ی زبانی هوری – اورارتی یکی از معدود خویشاوندی‌های مورد توافق در زمینه‌ی زبان‌های قفقازی را نشان می‌دهد. زبان‌های بومی ایران زمین که پیش از ورود مهاجران سامی از جنوب یا آریایی از شمال در این قلمرو رواج داشته، احتمالاً دورانی بسیار طولانی از تکامل تاریخی را در همین جغرافیای پشت سر گذاشته است. شاید به این خاطر باشد که زبان‌های ایلامی و گوتی و سومری و لولوبی و کاسی و هوری – اورارتی و حاتی تفاوت‌هایی چنین چشمگیر با هم دارند و به سادگی در یک درخت خویشاوندی جمع نمی‌شوند. در این وضع، شباهت زبان اورارتی و هوری چیزی بیش از تصادفی ساده جلوه می‌کند و پذیرفتنی است اگر بخواهیم اورارتی را شکلی تحول یافته و روزآمد شده از هوری قلمداد کنیم.

بعد از فروپاشی عصر برنز دیگر نشانی از متون هوری در اسناد تاریخی نمی‌بینیم و این تا حدودی به خاطر ورود اقوام نوآمده به قلمرو ایران غربی است. با این حال زبان‌های رایج قدیمی احتمالاً در مناطق دور از مراکز سیاسی همچنان زنده بوده‌اند و اورارتی بر این مبنا می‌تواند دنباله‌ای از زبان هوری در قلمرو کوهستانی قفقاز قلمداد شود.

هسته‌ی جغرافیایی زبان اورارتی در گرداگرد دریاچه‌ی وان قرار دارد و بر صخره‌های همین منطقه بدنه‌ی متون نوشته شده به این زبان را هم می‌توان یافت که در فاصله‌ی سال‌های ۲۵۵۰ تا ۲۷۳۰ (۸۳۰ – ۶۵۰ پ.م) نوشته شده‌اند و شمار کلی‌شان به دویست نبشته بالغ می‌شود. اولین متن از این مجموعه را ساردوری اول شاه اورارتو در حدود سال ۲۵۵۰ (۸۳۰ پ.م) نوشته و آخرینش به کمی پیش از فروپاشی دولت اورارتو مربوط می‌شود و تنها چند دهه با ظهور کوروش بزرگ فاصله دارد.

پس از سال ۲۷۹۵ (۵۸۵ پ.م) که دولت اورارتو فروپاشید، نوشتن به زبان اورارتی موقوف شد و برخی این را با منسوخ شدن این زبان همتا انگاشته‌اند.[1] با این حال دقیق‌تر است اگر بگوییم زبان اورارتویی در این هنگام از مرتبه‌ی زبانی رسمی و سیاسی عزل شده، و جای خود را به زبان ارمنی کهن داده که به لحاظ واژه‌بندی و ساختار (ولی نه دستور) سخت وامدار زبان‌های آریایی بوده است. زبان ارمنی هم از سوی دیگر ساختار آوابندی و دستگاه واجی خود را از اورارتی وامگیری کرده و این بدان معناست که در حدود سال ۲۸۰۰ (۶۰۰ پ.م) بخش بزرگی از مردم این قلمرو دوزبانه بوده‌اند.[2] با این حال به احتمال زیاد زبان اورارتی تا قرن‌ها بعد در میان مردم ساکن در قفقاز سخنگویانی داشته و اصولاً

1. Wilhelm, 2008: 106.
2. Mallory and Adams, 1997: 30.

این قاعده‌ایست که زبان‌ها بسیار جان‌سخت‌تر از واحدهای سیاسی و دولت‌ها هستند.

هرچند زبان اورارتی و هوری با هم پیوندهایی داشته‌اند، اما خط میخی اورارتی ابداعی به کلی مستقل است که از وامگیری نشانه‌های اکدی در متون آشوری نو حاصل آمده و ارتباطی با نشانه‌های خط میخی هوری ندارد. در این نویسه ۵۹ نشانه برای «همخوان – واکبر» و ۱۸ نشانه برای «واکبر – همخوان» به کار گرفته می‌شده و ۲۲ علامت هم در آن «همخوان – واکبر – همخوان» را نمایندگی می‌کرده است. در این نویسه شمار زیادی اندیشه‌نگار (۱۰۶ تا) وجود داشته که بیست‌تایشان ارزش هجانگاری هم داشته‌اند. از نشانه‌گذاری آواهای اورارتی چنین برمی‌آید که واج‌های «ق» و «ط» حلقی در این زبان وجود داشته باشد و اینها همه وجوه تمایز آن با زبان هوری قدیم هستند.[1]

در اسناد درباری اورارتی نام این کشور «بی‌آی» ذکر شده و جالب است که اغلب کلمه‌ی دشمن با کلمه‌ی «لولوئی» بیان می‌شده که خودش نام قومی باستانی در جنوب زاگرس است و در اسناد دو هزاره پیشتر به صورت «لولوبی» ثبت شده است. شاهان اورارتی کتیبه‌های خود را بر دیواره‌ی صخره‌ها حک می‌کرده‌اند و در این حالت میخ‌هایی که بر هم‌افتادگی داشته را جدا جدا می‌نوشته‌اند. یعنی مثلاً هنگام نوشتن «گی» ( ) میخ افقی میانی را جدا کرده و زیر باقی میخ‌ها می‌نوشته‌اند.

زبان اورارتی علاوه بر این خط میخی، گاه با خط هیروگلیف لوویایی نیز نوشته می‌شده است و نمونه‌هایی از این متون در ارسلان‌تپه کشف شده است. همچنین برخی نشانه‌های جسته و گریخته گروهی از پژوهشگران را مجاب کرده که اورارتی نوعی خط بومی هیروگلیف هم داشته است. با این حال شواهد در این مورد بسنده نیست و هنوز چنین فرضی پشتوانه‌ی کافی ندارد. آنچه بیشتر محتمل است آن است که برخی نشانه‌های تصویری مثل اندیشه‌نگارهایی موضعی و نمادهایی ریاضی‌وار عملکرد داشته باشند. مهم‌ترین مثال‌هایی که در این مورد داریم علامت (طِروسی) و (آقارقی) است که دو واحد اندازه‌گیری حجم هستند و روی خمره‌ها و اَوندها نوشته می‌شده‌اند. شکل خوانده شدن این نشانه‌ها را به خوبی می‌دانیم. چون بر ظرف‌هایی این علایم همراه با کلمه‌ی مورد نظرمان به میخی کنار هم نوشته شده‌اند.[2]

1. Daniels and Bright, 1996: 664-665.
2. Salvini, 1995.

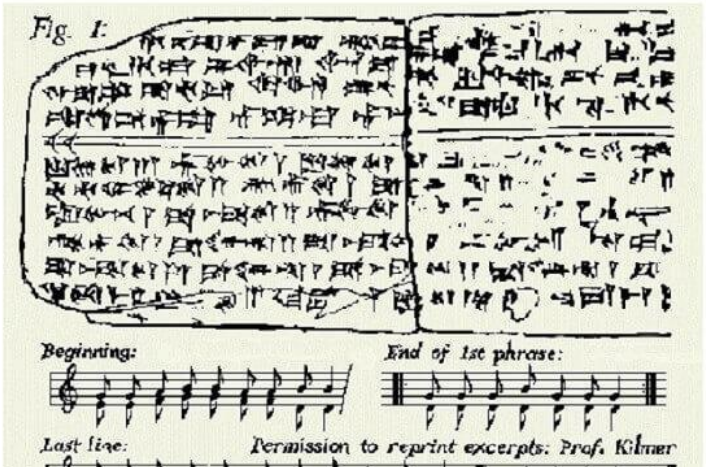

سرود ستایش نیکال (بالا) و استخراج نت‌های آن (زیر)، لوحی به خط هوری که کهن‌ترین ثبت موسیقی جهان محسوب می‌شود، اوگاریت، آسورستان، حدود سال ۲۰۰۰ تاریخی (۱۴۰۰ پ.م)

گفتار سیزدهم

خط گبلی

قلمرو: آسورستان
زبان: احتمالاً سامی غربی
دوره‌ی رواج: ۱۶۰۰ – ۲۰۰۰ تاریخی (۱۸۰۰ – ۱۴۰۰ پ.م)
دولت پشتیبان: دولتشهر گبل

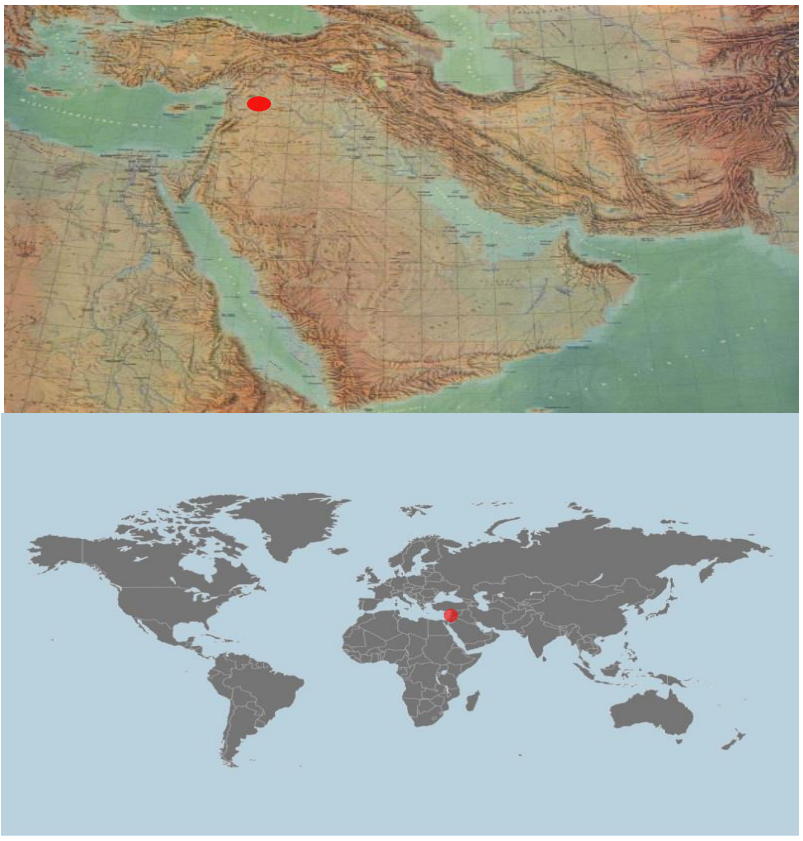

شهری که امروز در متون تاریخی به اسم «بیبلوس» شهرت دارد، در اصل «گبل» (به فنیقی: 𐤂𐤁𐤋) نامیده می‌شده و شهری بندری است در کناره‌ی دریای مدیترانه و کناره‌ی استان آسورستان. این شهر یکی از کهن‌ترین شهرهای کره‌ی زمین است و حدود ده هزار سال پیش در قالب روستایی در اسناد باستان‌شناختی پدیدار می‌شود و از هفت هزار سال پیش تا به امروز پیوسته سکونتگاه بوده است.

نام این شهر در اسناد موجود پایداری شگفت‌انگیزی دارد. یعنی در اسناد مصری دوران فرعون سنفرو (حدود سال ۸۰۰/ ۲۶۰۰ پ.م) «کبنی» و در اسناد اکدی العمرنه (حدود سال ۲۱۰۰/ ۱۳۰۰ پ.م) با خط اکدی به صورت «گوبْلا» ثبت شده است و اینها نام این شهر نزد اکدیان و مصریان را نشان می‌دهد. در کنار اینها شواهد بومی را هم داریم و اسناد اواخر عصر برنز (سال ۱۲۰۰/ ۱۲۰۰ پ.م) این شهر نامش را به صورت «گبل» ثبت کرده و در تورات اسمش به شکل «گِوال» (גבל) آمده و امروز نیز «جُبَیل» نامیده می‌شود و شهری‌ست در کشور اردن. این نام از دو بخش «گب» (چشمه، چاه) و «اِل» (خدا) تشکیل یافته است. بنابراین کاری نادرست است که نامی چنین صریح و جا افتاده را تغییر دهیم و تحریفی از ثبت یونانی‌اش (بوبْلُس: Βυβλοσ) را به جای آن به کار بگیریم که معنایی هم ندارد.

گبل یکی از کهن‌ترین مراکز ارتباط تمدن ایرانی و مصری بوده است. مصریان که در سرزمین خود درخت بلند نداشته‌اند، از این بندرگاه الوار و تیرک وارد می‌کرده‌اند و به جایش کالاهایی درباری را به امیران این دولتشهر پیشکش می‌کرده‌اند. اشیایی از دوران فرعون خاسخموی (دودمان دوم) در این شهر پیدا شده که اگر حاصل تجارت در دوران‌های بعدی نباشد، دیرینه بودن این ارتباط را نشان می‌دهد. ارتباط با مصریان به ویژه در دوران فرعون نفرحوتپ اول (دودمان ۱۳، قرن شانزدهم تاریخی/ ق.۱۸ پ.م) زیاد شد[1] و در همین دوران است که نمونه‌هایی از یک خط بومی در این شهر نمایان می‌شود.

1. Wilkinson, 1999: 78.

نمونه‌ی خط گبلی

در فاصله‌ی سال‌های ۵۳۰۷ تا ۵۳۱۱ (۱۳۰۷ - ۱۳۱۱خ/ ۱۹۲۸ - ۱۹۳۲م.) موریس دونان[1] در این شهر کاوش‌هایی انجام داد و نمونه‌هایی از نوشتارها به خط گبلی کشف کرد

1. Maurice Dunand

که در سال پایانی جنگ جهانی دوم انتشار یافت. بدنه‌ی این متون ده نوشتار را شامل می‌شوند که هنوز رمزگشایی نشده‌اند. این نوشتارها بر پشت و روی لوح‌هایی برنزی و همچنین بر ستون‌هایی سنگی حک شده‌اند. جهت نوشتن‌شان از راست به چپ بوده، اما دست کم یک نمونه (j – FRG) داریم که از بالا به پایین به شکل عمودی نوشته می‌شده است.

خط گبلی تا حدود سال ۲۰۰۰ (۱۴۰۰ پ.م) در این دولتشهر رواج داشته، اما شواهدی هست که تا چهار قرن بعدتر هم به شکلی محدود به کار گرفته می‌شده و نمونه‌هایی از این خط در متون دوزبانه همراه با نویسه‌ی فنیقی کشف شده است. دامنه‌ی جغرافیایی کاربرد آن نیز به گبل محدود نبوده و نمونه‌هایی از آن از شهرهای همسایه مثل مجیدو به دست آمده است.

شکل خارجی این خط تقلیدی از خط هیروگلیف مصری است، و به ویژه انگار از خط هیراتیک تأثیر پذیرفته باشد. با این حال بسیاری از نشانه‌ها ارتباطی با هیروگلیف مصری ندارند و شباهتی نمایان با خط فنیقی بعدی نیز در آن نمایان است. این خط احتمالاً نیای خط فنیقی بوده است و منطقی آوانگارانه بر آن حاکم بوده، و نه اندیشه‌نگارانه مثل خط مصری. گواه مهمی که این را نشان می‌دهد، محدود بودن شمار نشانه‌های این نویسه است. دونان شمار کل علایم آن را ۱۱۴ تا تخمین زده است. اما گاربینی این شمار را تا ۹۰ علامت پایین آورده است. این علایم احتمالاً هجانگار بوده و از ۲۲ تا ۲۸ نشانه برای همخوان تشکیل می‌شده که با ۳ تا ۶ علامت برای واکبرها ترکیب می‌شده است. از میان ۲۲ نشانه‌ی خط فنیقی، ۱۸ تایشان همتاهایی در خط گبلی دارند. برخی از نشانه‌های خط گبلی که به هیروگلیف مصری شباهت دارند:

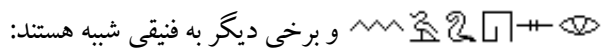

و برخی دیگر به فنیقی شبیه هستند:

جدیدترین تلاش برای رمزگشایی از خط گبلی را یان بست انجام داده و در آن شواهدی آورده مبنی‌بر آن که خط سری «ب» کرت نیز احتمالاً با این نویسه مربوط بوده و کلماتی به زبان سامی را در بر می‌گرفته است.[1] پژوهش او البته به حمله‌ی هواداران تبار هلنی خطهای کرت منتهی شد. با این حال داده‌ها و تحلیل‌هایش جای توجه دارد[2] و اگر تعصب یونان‌مدارانه‌ی مورخان اروپایی را کنار بگذاریم، برای فهم هردو خط گبلی نویسه‌ی سطری «الف» روشنگر تواند بود.

1. Best, 2010.
2. *Ibd*: 129-133.

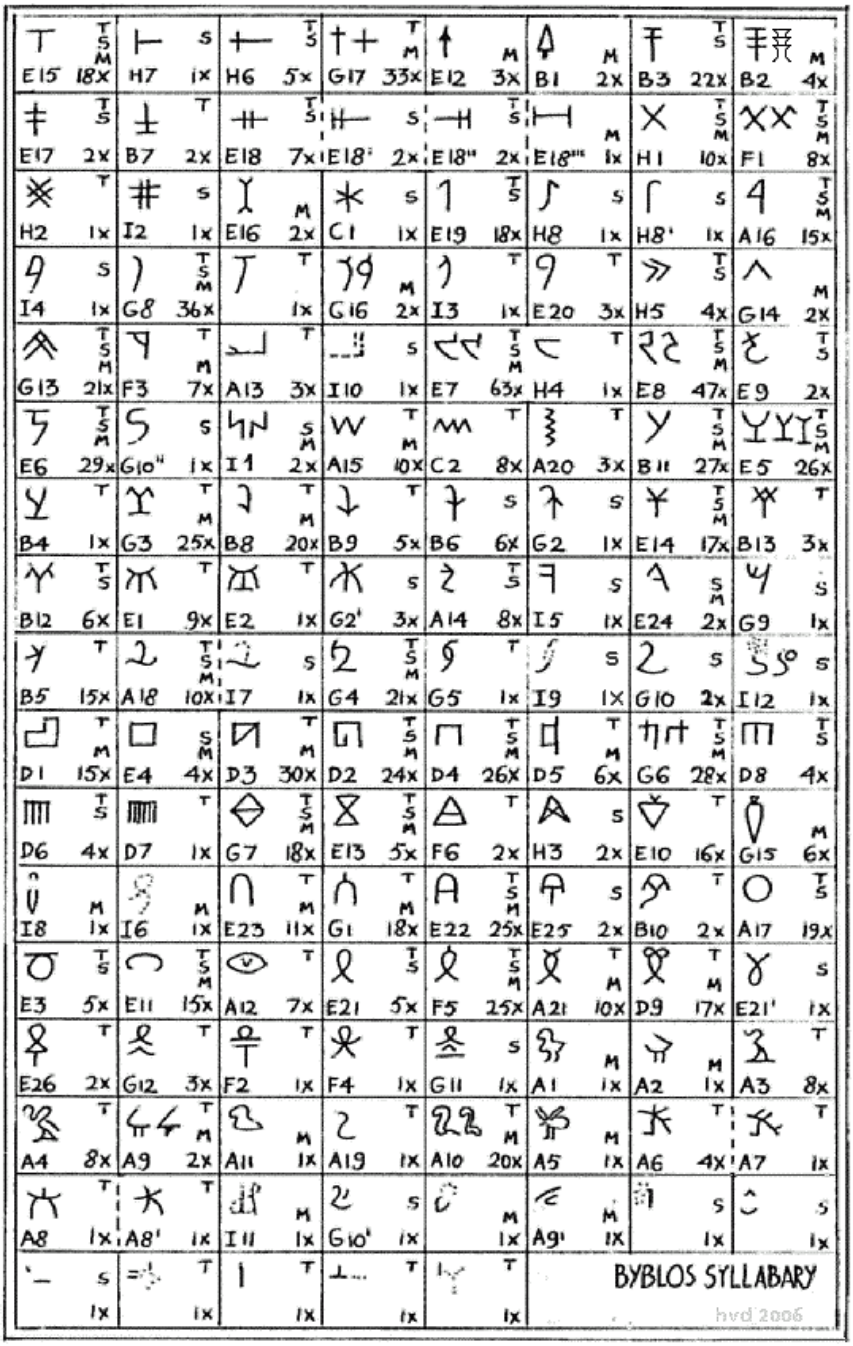

نشانه‌های خط گبلی

خط میخی اوگاریتی

قلمرو: آسورستان
زبان: کنعانی
دوره‌ی رواج: ۲۰۰۰ – ۲۳۰۰ تاریخی (۱۴۰۰ – ۱۱۰۰ پ.م)
دولت پشتیبان: دولتشهر اوگاریت

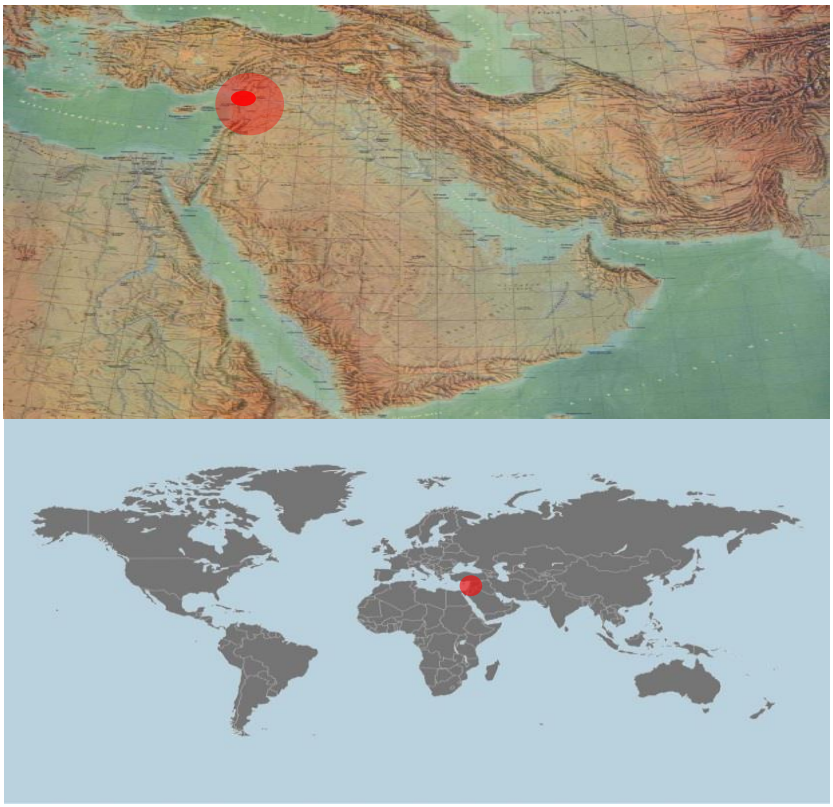

در قرون پایانی عصر برنز در ایران غربی موزائیکی از اقوام سامی استقرار یافته بودند که یکی از مهم‌ترین‌هایشان آموری‌ها یا سامی‌های غربی بودند. همین قوم بودند که یکی از عناصر اصلی برسازنده‌ی دولت بابل باستان بودند، هرچند در آن منطقه زبان و خط اکدی را وامگیری کردند. در میان شاخه‌های آموری، تنها گویشی که به صورت نوشتاری ثبت شده، به مردمی مربوط می‌شود که در دولتشهر باستانی اوگاریت واقع در شمال سوریه‌ی امروز و منطقه‌ی لاتَکیه می‌زیستند. این شهر بندری کهن امروز تپه‌ی باستانی رأس شمرا نامیده می‌شود و مرکزی مهم در تحول خط الفبایی محسوب می‌شده است.

مردم اوگاریت بی‌تردید به یکی از شاخه‌های زبان سامی شمال غربی سخن می‌گفته‌اند و احتمالاً زبان‌شان شکلی از آموری کهن بوده است. در حدود سال ۲۰۰۰ (۱۴۰۰ پ.م) مردم اوگاریت برای نوشتن زبان خود نوعی خط میخی الفبایی پدید آوردند که نیای اصلی همه‌ی خطهای الفبایی بعدی محسوب می‌شود. این خط سی نشانه داشت که تقریباً دست‌نخورده در خط فنیقی باقی مانده و به خط‌های زاده شده از آن - آرامی، کنعانی، سریانی، عبری، یونانی، لاتین، حبشی - انتقال یافته است.

خط اوگاریتی با شیوه‌ی خط میخی اکدی - سومری با فشردن نوک قلم نی بر لوح گلی نوشته می‌شد، ولی علایمش به کلی متفاوت بود و به ازای هر همخوان و واکبر بلند نشانه‌ای ساده داشت. شکل و ساختار این نشانه‌ها به کلی با سایر خطوط میخی متفاوت است. این خط واکبرهای بلند (آ، ای، او) را هم به صورت مشتق‌هایی از «الف» ثبت می‌کرده و بیشتر برای نوشتن اسم‌های خاصی از زبان‌های دیگر به کار می‌گرفته است. نویسه‌ی اوگاریتی یک نشانه با ارزش آوایی ناشناخته هم داشته که احتمالاً صدایی بین «س» و «ص» داشته است.[1] همچنین در ابتدای کار تمایزی میان «الف/ همزه» و «عین» وجود نداشته و انگار هردو با یک علامت نوشته می‌شده‌اند. سه حرف پایانی این سیاهه‌ی علایم احتمالاً برای نمایش واج‌های زبان‌های دیگر به کار گرفته می‌شده است و همخوان‌های حلقی را در ترکیب با واکبرها نمایش می‌داده است.

خط اوگاریتی از چپ به راست نوشته می‌شده و از این نظر با خطهای سامی بعدی تفاوت دارد. تنها نقطه‌گذاری رایج هم نشانه‌ای بوده که با آن کلمات را از هم جدا می‌کرده‌اند. اولین نشانه از ترتیب ابجد در حروف الفبا به همین زبان و خط باز می‌گردد و بر لوحی نوشته شده که در رأس شمرا یافت شده و قدمتش به سال ۲۰۰۰ (۱۴۰۰ پ.م) باز

1. Daniels and Bright, 1996: 92.

می‌گردد.[1] درباره‌ی شکل‌گیری ترتیب ابجد در گفتاری دیگر به تفصیل خواهم نوشت.

در نویسه‌ی اوگاریتی تمایز مشخصی بین دو نماد میخی خمیده (𐎍) و راست (𐎀) دیده می‌شود. این شاید با دوقطبی مشابهی ملازم باشد که در خط گبلی می‌بینیم و در آن نمادهای خطی و دایره‌ای در برابر هم قرار می‌گیرند. در خط سامی قدیم که در فنیقی تثبیت شده، سه حرف به شکل دایره نوشته می‌شده و اینها همان است که در خط لاتین و یونانی به O و Q و Q تبدیل شده‌اند. همین حروف را در اوگاریتی با نماد خمیده نشان می‌داده‌اند: «ع/ أ» (𐎍) و «ق» (𐎒) و «ط» (𐎗). سایر حروف اوگاریتی هم به خط فنیقی بعدی شباهتی نمایان دارند. مثلاً «س» (𐎎) در فنیقی – یونانی به صورت Ξ نوشته می‌شده، یا «و» را به صورت 𐎅 می‌نوشته‌اند که در یونانی به Y تبدیل شده است. مشابه این را در حروف «پ» (𐎐) و «ث» (𐎓) می‌بینیم.

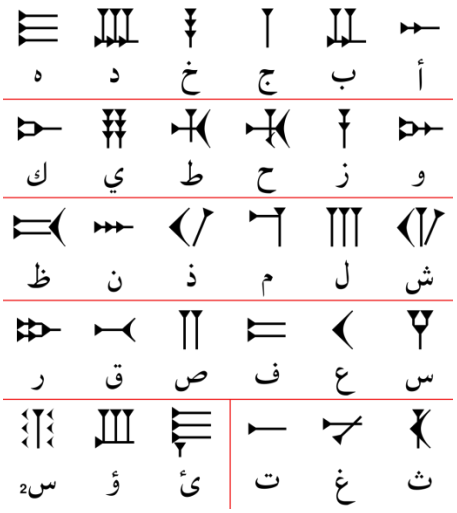

الفبای اوگاریتی

داده‌های فراوانی داریم که نشان می‌دهد طبقه‌ی کاتب در دولتشهر اوگاریت دوزبانه بوده و علاوه بر خط الفبایی میخی اوگاریتی، به خط و زبان اکدی نیز تعلیم می‌دیده‌اند. این امر به ویژه با یافته شدن لوح‌های مشق کاتبان تایید می‌شود که هم کلمات الفبایی اوگاریتی و هم اندیشه‌نگار – هجانگارهای اکدی را بر خود دارند.[2] این را هم باید در نظر داشت که در اوگاریت قدیم که زادگاه خط الفبایی میخی بود، همچنان کاتبانی که به اکدی می‌نوشتند دست بالا را داشتند و در میان مدرسه‌های سوادآموزی به کاتبان نسبت آنها که زبان و خطشان میخی اکدی بود، بیست برابر

1. Gnanadesikan, 2009: 27.
2. Schnidewind, 2019: 14-18.

آنهایی بود که به نوشتن به خط میخی الفبایی اوگاریتی را آموزش می‌داده‌اند.[1] یعنی این خط دومی ابداعی محلی و تا قرن‌ها سبکی حاشیه‌نشین بوده است.

هرچند کتیبه‌های الفبایی بازمانده از این دولتشهر نسبت به کل محتوای نوشتاری آنجا در اقلیت محض قرار دارد، با این حال بایگانی مهم و چشمگیری را تشکیل می‌دهد. نزدیک به ۱۵۰۰ سند با خط میخی الفبایی از اوگاریت کشف شده[2] که نشانگر رواج و تداوم این سنت نوشتاری است.

نمونه‌ی خط میخی اوگاریتی

متن حسابداری به خط اوگاریتی با این آوانگاری:

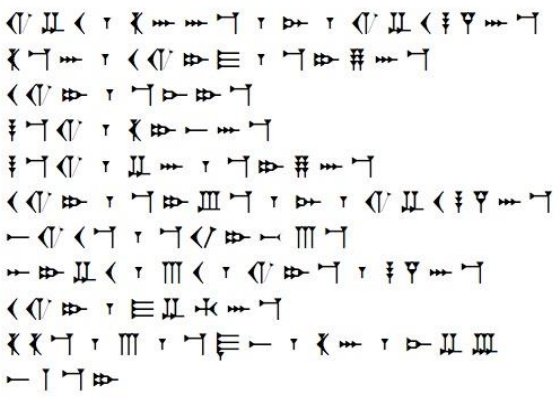

شبع تننم و شبع‌خسنم
تمن عشره مرینم
عشر مکرم
خمش بن مرینم
عشر مرئوم و شبع‌خسنم
تشعم مذرقلم
عاربع لا شرم خسنم
عشر هبطنم
ططم ل.معیت طن کبد
تگمر

1. del Olmo Lete, 2004: 536.
2. Schnidewind, 2019: 50.

گفتار پانزدهم

خط سینایی-کنعانی

قلمرو: جنوب آسورستان
زبان: کنعانی
دوره‌ی رواج: ۱۶۰۰ – ۲۲۰۰ تاریخی (۱۸۰۰ – ۱۲۰۰ پ.م)
دولت پشتیبان: دولتشهرهای آسورستان

موزائیک نویسه‌هایی که در قرون پایانی عصر برنز به پیدایش خط الفبایی منتهی شد، علاوه بر خط میخی اوگاریتی و خط گبلی یک رکن دیگر هم داشت و آن نویسه‌ایست که پیشاسینایی، پیشاکنعانی، یا الفبای سامی شمالی نامیده می‌شود. در این کتاب با توجه به این نویسه‌ها را به مراکز جغرافیایی شکل‌گیری و رواج‌شان منسوب کرده‌ایم، آن را سینایی – کنعانی خواهیم نامید.

دیدگاه سنتی درباره‌ی این خط آن است که هیکسوس‌ها – که قومی سامی بودند – پس از هجوم به مصر و تاسیس دودمانی در این قلمرو (سال‌های ۱۷۳۰ – ۱۸۳۰/ ۱۵۵۰ – ۱۶۵۰ پ.م) خط هیروگلیف را برگرفتند و از آن برای نوشتن زبان خود بهره جستند.[1] این برداشت امروز هواداران اندکی دارد و نادرست می‌نماید.[2] چون هیکسوس‌ها بنا به شواهد تاریخی از خط هیروگلیف برای نوشتن اسناد خود استفاده می‌کرده‌اند و مرکز ظهور و انتشار خط سینایی – کنعانی گوشه‌ی جنوب غربی ایران زمین است، نه شمال مصر که قلمرو هیکسوس‌ها بوده است.

مهم‌ترین مکانی که نمونه‌هایی از این خط در آن کشف شده، سرابط الخادم در صحرای سیناست. بخش عمده‌ی چهل سندی که به خط سینایی – کنعانی کشف شده، در این منطقه نوشته شده‌اند. این منطقه معدن فیروزه‌ی مهمی داشته و یکی از کانون‌های تماس تمدن ایرانی و مصری به شمار می‌رود. این سرزمین بخشی از جغرافیای جنوب غربی ایران زمین است، اما نفوذ فرهنگی و سیاسی مصریان در آنجا به حدی بوده که معبدی برای پرستش ایزدبانوی هاتور (حوت حر) در آنجا وجود داشته است. اهمیت این معبد هم به قدری بوده که در اسناد مصری فیروزه را سنگ مقدس هاتور می‌دانسته‌اند.

در سرابط الخادم یک مرکز جمعیتی بومی سامی وجود داشته که به یکی از گویش‌های سامی شمالی سخن می‌گفته‌اند و نیای کنعانی‌های بعدی محسوب می‌شده‌اند. این مردم محلی در دوره‌ی سلسله‌های دوازدهم و سیزدهم فراعنه و بعد از آن در دوران سلسله‌های هجدهم تا بیستم در مجاورت اردوگاهی از دیوانسالاران و کارگزاران مصری می‌زیستند که ایشان را برای استخراج معادن استخدام می‌کردند.[3] به این ترتیب روشن است که خط ویژه‌ی این قلمرو از ترکیب عناصر سامی و مصری پدید آمده است.

نکته‌ی کلیدی درباره‌ی این نویسه، زمان ظهور آن است. اشکال عمده در آنجاست که اسناد سرابط الخادم تن به روش‌های زمان‌سنجی نمی‌دهند و تاریخ نوشته شدن‌شان نامعلوم

1. Albright, 1966.
2. Butin, 1928: 23-25.
3. Goldwasser, 2010.

مانده است. در کل دو اردوگاه در میان پژوهشگران وجود دارد. برخی زمان پیدایش آن را تا حدود سال ۱۵۳۰ تاریخی (۱۸۵۰پ.م) عقب می‌برند و بر این مبنا آن را پیشاسینایی می‌نامند و مشتقی از هیروگلیف مصری در نظرش می‌گیرند. برخی دیگر زمان آن را تا حدود سال ۱۸۳۰ (۱۵۵۰ پ.م) جلو می‌آورند و آن را همان خط پیشاکنعانی می‌دانند.[1] یعنی گروه اول زادگاهش را اردوگاه مصریان در نظر می‌گیرند و آن را دنباله‌ای از هیروگلیف مصری می‌دانند، در حالی که گروه دوم آن را آفریده‌ی بومیان سامی صحرای سینا می‌دانند و به صورت مشتقی از خطهای قلمرو آسورستان تعریفش می‌کنند.

در این بین پیشنهاد هامیلتون را هم داریم که براساس تحلیل دستخطها به این نتیجه رسیده که خط سینایی - کنعانی در اصل سه دوره‌ی متفاوت داشته است: نمونه‌های اولیه که در فاصله‌ی سال‌های ۱۵۳۰ تا ۱۶۸۰ (۱۸۵۰ - ۱۷۰۰ پ.م) در صحرای سینا پدید می‌آیند، نسخه‌ای سامان یافته‌تر که در فاصله‌ی ۱۶۸۰ تا ۱۸۸۰ (۱۷۰۰ - ۱۵۰۰ پ.م) در فلسطین رایج بوده، و یک نمونه‌ی دیرآیند به اسم «سینایی ۳۷۵» که به سال ۲۱۳۰ (۱۲۵۰ پ.م) مربوط می‌شود. هرچند پژوهش هامیلتون دقیق و ریزبینانه است، اما به خاطر شمار اندک نمونه‌هایی که در دست داشته، نتایجش جای چون و چرا دارد و بعید می‌نماید که با روش تحلیل دستخط بر دامنه‌ی آماری‌ای از چهل و اندی متن بتوان به تاریخ‌گذاری‌هایی با این دامنه دست یافت.[2] در نهایت رویکرد او را نیز می‌توان در همین دو قطبیِ تاریخ‌گذاری زودهنگام یا دیرآیند ادغام کرد.

یافته‌های جدید دهه‌های گذشته به همگرایی این دو قطبی منتهی شده است. یعنی از سویی تاریخ‌گذاری قدیم‌تر تایید شده و از سوی دیگر خاستگاه سامی خط مورد پذیرش قرار گرفته است. کشف مهم درباره‌ی تاریخ‌گذاری به سال ۵۳۷۸ (۱۳۷۸خ/ ۱۹۹۹م.) مربوط می‌شود و این زمانی بود که در دره‌ی وادی الهول در شمال غربی لوکسور واقع در شمال مصر، نمونه‌ای از این خط کشف شد که قدمتش به قرن ۱۵ و ۱۶ تاریخی (ق ۱۸ - ۱۹ پ.م) بازمی‌گشت. منطق این تاریخ‌گذاری آن است که این نوشتارها در میان مجموعه‌ای از دیوارنگاره‌ها و متون دیگر کشف شده‌اند که اغلبشان به دوران پادشاهی میانه تعلق دارند. هرچند بازبینی‌های جدیدتر نشان داده که احتمالاً تاریخ‌شان جدیدتر است و به ابتدای پادشاهی جدید مربوط شود.[3]

برخی از نمادهای به کار گرفته شده در این خط از شکل آمیخته‌ی هیروگلیف - هیراتیک

---

1. Simons, 2011: 24.
2. Hamilton, 2006: 289-300.
3. Sass, 2005: 147–166.

وامگیری شده که در همین مقطع زمانی تکامل می‌یافته است. برخی ویژگی‌های دستخطی از جمله عمودی کشیدن موج‌های مربوط به حرف «م» نیز به نگارش هیروگلیف این دوره اختصاص دارد. به همین خاطر اغلب پژوهشگران همین تاریخ‌گذاری را پذیرفته‌اند.[1]

در کنار این موارد، نقدهایی هم به این تاریخ‌گذاری وارد است. جهت حروف در خط سینایی - کنعانی چندان استانده نبوده که بتوان براساس آن همتای هیروگلیفی برای آن در نظر گرفت، و نشان داده شده که برخی از وام‌واژه‌های مصری رایج در متون وادی الهول - مثل «شجر» و «پَه» (پسر) - در زبان مصری تا قرن‌ها بعد در متون رسمی کاربرد پیدا نمی‌کنند. همچنین آثار یافت شده در وادی الهول بسیار کوتاه و ساده است و به دو نمونه منحصر است که بر دیواری سنگی کنده شده‌اند.

علاوه بر این حضور جمعیتی از مهاجران فلسطینی که آشکارا ماشه‌ی ظهور این خط را چکانده، منحصر به دوران یاد شده نبوده است. یعنی در پایان عصر پادشاهی میانه برای نخستین بار چنین مهاجرتی رخ داد. اما بعدتر هم بارها تکرار شد و شاید ظهور این خط به موج‌های بعدی این حضور مربوط باشد. بنابراین تاریخ‌های دیرآیندتر هم برای ظهور این خط محتمل است. هرچند فعلا نیرومندترین دعوی همان است که از وادی‌الهول برآمده و به زمان زودهنگام‌تر دلالت می‌کند.

برخی از نویسندگان این کشف را نشانه‌ی غلبه‌ی نظریه‌ی سینایی بر کنعانی دانسته‌اند و خاستگاه این نویسه را مصری دانسته‌اند. با این همه این را می‌دانیم که در سراسر تاریخ مصر خطهای ایرانی نیز در دربار مصر به شکل محدود و برای ارتباط با مراکز سیاسی ایران غربی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. از این رو پیدا شدن این نمونه از خط در لوکسور لزوما نشانگر مصری بودن‌اش نیست. به همان ترتیبی که خطاست اگر یافته شدن اسنادی به خط اکدی یا هوری در بایگانی العمرنه را گواهی بر مصری بودن این نویسه‌ها بدانیم.

گذشته از این، تاریخ یاد شده نخستین مقطعی است که در دوران تاریخی جمعیتی چشمگیر از مردم ایران زمین به مصر می‌کوچند و در آنجا مستقر می‌شوند. یعنی اواخر دوران پادشاهی میانه که زمان محتمل ثبت این اسناد است، در ضمن با حضور مهاجرانی مصادف است که از فلسطین و آسورستان به شمال مصر کوچیده بودند. یعنی حضور این مهاجران عامل اصلی ظهور چنین خطی بوده[2] و از این رو چنین می‌نماید که در اینجا با خطی برونزاد سروکار داشته باشیم که به مصر وارد شده، نه آن که در آنجا ریشه داشته

1. Simons, 2011: 24.
2. Darnell et al., 2005: 87.

باشد. یعنی حتا اگر تاریخ زودهنگام را نیز بپذیریم، خاستگاه خط را باید مهاجران ایرانی بدانیم، و نه ابداعی درونزاد نزد کاتبان مصری. با توجه به این که پویایی خط در فرهنگ مصری بسیار محدود و کُند و کم‌دامنه بوده، و به خاطر تفاوت عمیقی که در منطق این خط و خطهای اندیشه‌نگار مصری دیده می‌شود، می‌توان با اطمینان این خط را دستاورد جمعیت سامی ساکن در صحرای سینا دانست و نه مصری.

راست) نمونه‌ی خط سینایی – کنعانی یافته شده در وادی الهول، مرکز مصر، حدود سال ۱۷۰۰ (۱۷۰۰ پ.م)

چپ) تیله‌نوشته‌ای از قلعه‌ی خربه قیافا با متن سینایی – کنعانی، فلسطین، قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م)

مهم‌ترین شاخصی که ایرانی‌تبار بودن این خط را نشان می‌دهد، زبان به کار گرفته شده در آن است که خاستگاه کنعانی دارد و به شبکه‌ی زبان‌های ایران غربی تعلق دارد. البته این خط هنوز رمزگشایی نشده، اما داده‌های موجود نشان می‌دهند که به احتمال زیاد نویسندگانش به یکی از گویش‌های سامی شمال غربی سخن می‌گفته‌اند و بنابراین زبان‌شان نیای کنعانی بعدی بوده است. به بیان دیگر تردیدی نیست که استفاده کنندگان از این خط تباری سامی داشته و از اهالی ایران غربی بوده‌اند، و زبان مصری نداشته‌اند.

یکی از شواهد مهم در این مورد را گاردینر به سال ۵۲۹۵ (۱۲۹۵خ/ ۱۹۱۶م.) کشف کرد و آن دنباله‌ای از پنج حرف بود که در متون زیاد تکرار می‌شد و به صورت «لبعلت» خوانده شد، که به زبان کنعانی یعنی «برای ایزدبانو». این متون بر اشیایی نذری حک شده بودند که به هاتور پیشکش می‌شدند و «بعلت» لقب این ایزدبانوی مصری در کنعان و فلسطین بوده و در آن منطقه نیز پرستیده می‌شده است.[1]

1. Simons, 2011: 17.

خط سینایی – کنعانی ۲۷ تا ۲۹ حرف داشته که صدای برخی‌شان به خاطر شباهت به خط کنعانی و فنیقی بعدی معلوم هستند. از این تعداد محدود نشانه‌ها روشن می‌شود که این خط الفبایی بوده است. هرچند برخی از نویسندگان مانند گِلب[1] با تعریف‌های عجیب خود از خط الفبایی، فقط نویسه‌های دارای علامت برای واکبرها را الفبایی می‌دانند، و دلیل اصلی‌شان هم این است که به این ترتیب خط یونانی را اولین خط الفبایی بدانند. برداشتی که آشکارا پایه‌ی علمی ندارد و تعریفی سلیقه‌ایست که براساس تعصبی یونان‌مدارانه شکل گرفته است. برداشت گلب البته امروز در میان پژوهشگران جدی هوادار چندانی ندارد.

در خط سینایی – کنعانی برخی از نمادهای تصویری هیروگلیف برای بازنمایی حروف به کار گرفته شده، و به پیروی از قاعده‌ی سرواژه‌سازی، هر نماد صدای اول کلمه‌ای را حمل می‌کرده که تصویرش ترسیم می‌شده است. از این صداها روشن می‌شود که زبانی که به این خط نوشته می‌شده سامی بوده و نه مصری. مثلاً علامتی که برای نمایش آب به کار گرفته می‌شده موجهایی را نشان می‌داده و چون آب در زبان‌های سامی «مو/ مِم» (در عربی ماء) خوانده می‌شود، این علامت «م» را نشان می‌داده است. به همین ترتیب علامتی که چهاردیواری خانه را نشان می‌دهد و در مصری «پِر» (کاخ، بنا) خوانده می‌شده، در این نویسه «ب» را نشان می‌داده چون خانه در زبان‌های سامی کهن «بِت/ بِث» خوانده می‌شده است.

پس در مقام جمع‌بندی می‌توان گفت این خط در میان جمعیتی از اهالی صحرای سینا شکل گرفته که خط هیروگلیف کارگزاران مصری‌شان را برگرفته، آن را با فروکاستن به سرواژه‌ها ساده ساخته و از آن برای نوشتن واج‌های زبان خود بهره جسته‌اند. این وامگیری از مصریان بنابراین به شکل خارجی برخی از نشانه‌ها محدود بوده و منطق نویسه و چارچوب آن به کلی متفاوت بوده است. اسناد وادی الهول نشان می‌دهد که این خط در میان جمعیت سامی‌هایی که به مصر مهاجرت کرده بودند نیز رایج بوده است.

با این حال مسیر اصلی گسترش این نویسه به سمت شمال و منطقه‌ی آسورستان بوده، و نه به درون مصر. در مصر استیلای خط هیروگلیف به قدری همه جانبه و طبقه‌ی دبیران به قدری محافظه‌کار بودند که این خط رواج یا تداومی پیدا نکرد. اما در آسورستان که بخش بزرگی از اهالی‌اش کنعانی بودند و با همان زبان مردم سرابط الخادم سخن می‌گفتند، این خط تداوم یافت و به همین خاطر آن را سینایی – کنعانی می‌نامیم.

در قرون یازدهم و دوازدهم تاریخی (ق ۱۲ – ۱۳ پ.م) این خط در فنیقیه رواجی

---

1. Gelb, 1963: 166.

داشته[1] و نمونه‌هایی دیرآیند از این خط در فلسطین کشف شده که تاریخش تا قرن ۲۳ و ۲۴ تاریخی (ق ۱۰ - ۱۱ پ.م) پیش می‌آیند و این زمانی است که زبان پیشاکنعانی شاخه‌زایی می‌کند و شکل‌های اولیه‌ی زبان کنعانی و فنیقی و ادومی و عبری را به دست می‌دهد. همه‌ی این زبان‌ها با خطهایی الفبایی نویسا شده‌اند که شباهتی چشمگیر به خط سینایی - کنعانی دارند. بنابراین باید این نویسه را زایا و پایدار دانست. اگرچه در زادگاه این خط یعنی منطقه‌ی دورافتاده‌ی صحرای سینا شرایطی مساعد برای بالیدن و توسعه‌ی آن وجود نداشته، اما الفبای سینایی - کنعانی در هر دور مسیر جنوبی و شمالی انتشار یافت. در مسیر جنوبی ردپاهایی معدود در وادی‌الهول به جا گذاشت و منسوخ شد. اما در شمال نهادینه شد و در منطقه‌ی کنعان در ترکیب با خط گبلی و اوگاریتی شالوده‌ی خط الفبایی فنیقی را پی‌ریزی کرد.

مصری												
تصویر مرجع	آب مای	مار نحش	میخ سَمک	چشم عین	فنجان غَبی	گوشه پیت	گیاه صادَی	سوزن قُبا	سر رأس	خورشید شمس	کشتزار ساده	نشانه تاو
سینایی-کنعانی												
فنیقی												
آرامی												
نبطی												
پارسی-عربی	م	ن	س	ع	غ	ف	ص	ق	ر	ش	ث	ت

دگردیسی حروف الفبا از سینایی ـ کنعانی به پارسی ـ عربی

1. Healey, 1990: 18.

مصری											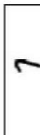		
تصویر مرجع	گاو ألف	خانه بَیْت	عصا گَمْل	ماهی دَلت	هلهله هیلَل	جوجه واو	شمشیر زَیْن/ زَیت	حیاط حَصر	رشته خَیت	خوب طَب/ طیب	دست ید	کف دست کف	سیخ مهمیز لَمْد
سینایی- کنعانی													
فنیقی													
آرامی													
نبطی													
پارسی- عربی	ا	ب	ج	د	ه	و	ز/ ذ	ح	خ	ط	ی	ک	ل

دگردیسی حروف الفبا از سینایی ـ کنعانی به پارسی ـ عربی

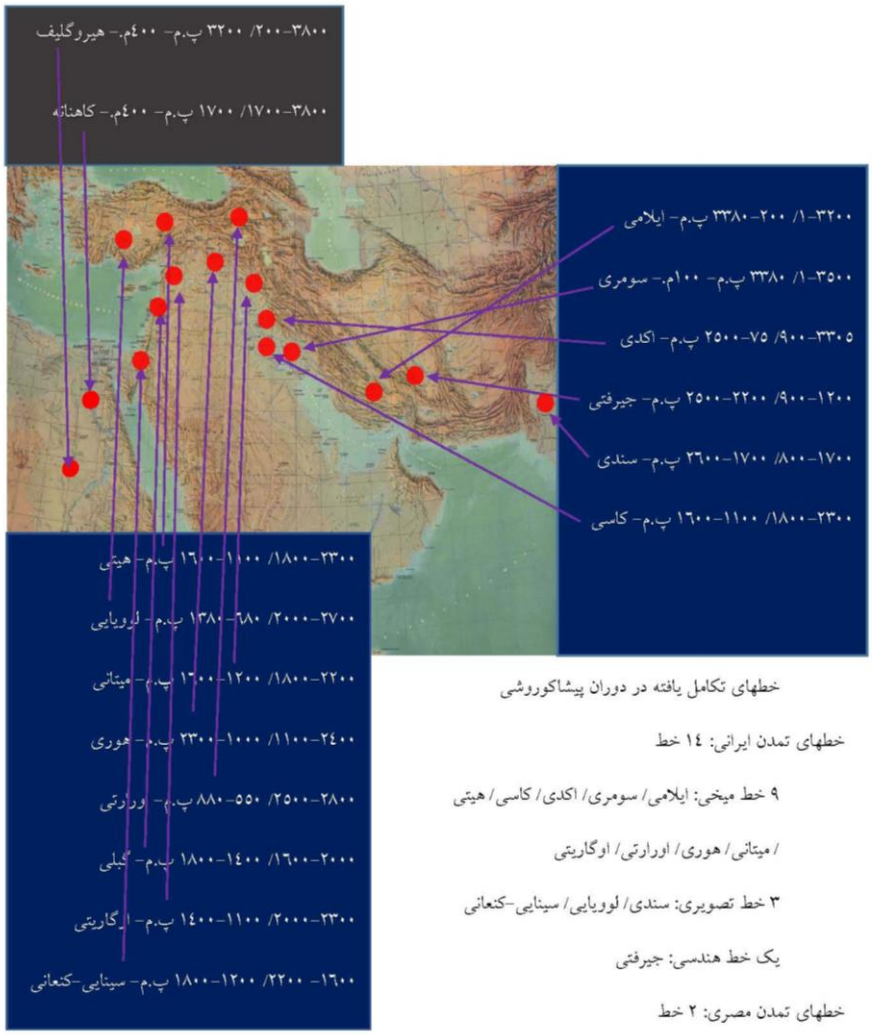

خطهای تکامل یافته در دوران پیشاکوروشی

خطهای تمدن ایرانی: ۱۴ خط

۹ خط میخی: ایلامی/ سومری/ اکدی/ کاسی/ هیتی

/ میتانی/ هوری/ اورارتی/ اوگاریتی

۳ خط تصویری: سندی/ لوویایی/ سینایی-کنعانی

یک خط هندسی: جیرفتی

خطهای تمدن مصری: ۲ خط

۲ خط تصویری: هیروگلیف و کاهنانه

نقشه‌ی نخستین نویسه‌های کره‌ی زمین، در هزاره‌ی اول و دوم تاریخی (۳۴۰۰-۱۴۰۰ پ.م)

بخش سوم

خط‌های قلمرو تمدن مصر

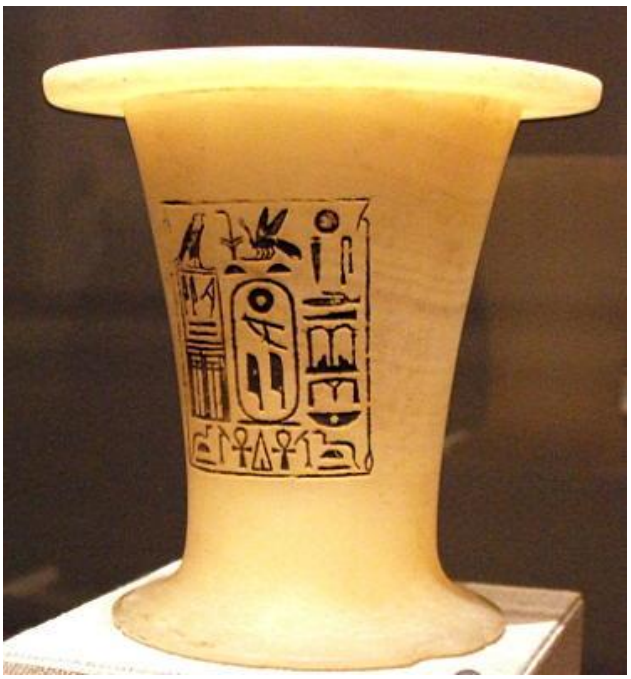

خط هیروگلیف مصری

قلمرو: مصر
زبان: مصری باستان (خانواده‌ی آفرو - آسیایی)
دوره‌ی رواج: ۲۰۰- ۳۸۰۰ تاریخی (۳۲۰۰ پ.م - ۴۰۰م.)
دولت پشتیبان: مصر

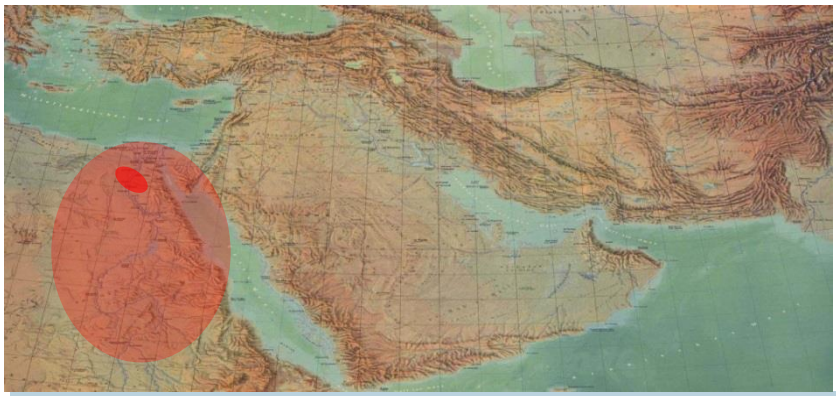

مصر و ایران کهن‌ترین تمدن‌های تاریخ محسوب می‌شوند و هردو در حدود ۵۴۰۰ سال پیش به دوران تاریخی وارد شدند. با این حال مصر از برخی جنبه‌ها دیرآیندتر از ایران است و بدنه‌ی الزامات مربوط به زندگی یکجانشینانه را از ایران وامگیری کرده است. چرا که عناصر اصلی دامداری و کشاورزی از جمله بز و گوسفند و گندم و جو از جنوب غربی ایران به شمال شرقی مصر انتقال یافته‌اند.

گذارهای پیچیدگی به سمت یکجانشینی در مصر قدری دیرتر از ایران رخ داده است. در ۱۲ – ۱۳ هزاره پیش گذار به روستاهای اولیه را در ایران غربی می‌بینیم، درحالی که این تحول حدود شش هزار سال دیرتر در مصر رخ می‌دهد. اگر معیارهایی عینی‌تر و علمی‌تر مثل رژیم غذایی را مبنا بگیریم و تحول در ساختار دندان و تندرستی (براساس ویژگی‌های استخوان) را به حساب بیاوریم، به تاریخی به نسبت دیرآیند می‌رسیم، یعنی چرخش از سبک زندگی گردآوری – شکار به کشاورزی – دامداری در مصر در حدود ۴۰۰۰ پ.م تحقق می‌یابد.[1]

تاریخ آغازین مصر را به چهار دوره تقسیم کرده‌اند و این دورانی است که نویسایی با گام‌هایی پیاپی در این قلمرو شکل می‌گیرد. این دوره‌ها و فرعون‌هایی که در آن سلطنت کردند عبارتند از:[2]

الف) پیشادودمانی (سال ۳۰۰ – ۴۰۰ تاریخی/ ۳۰۵۰ – ۳۰۰۰ پ.م): رو/ایری، کا، عقرب
ب) آغاز دودمان نخست (۳۸۰ – ۵۳۰/ ۳۰۰۰ – ۲۸۵۰ پ.م): نارمر، آها، جِر، جِت
ج) پایان پسین دودمان نخست (۵۳۰ – ۶۳۰/ ۲۸۵۰ – ۲۷۵۰ پ.م): دِن، آنه‌جیب، سمرخت، قَع
د) دودمان دوم (۶۳۰ – ۷۱۰/ ۲۷۵۰ – ۲۶۷۰ پ.م): که با پِریب‌سِن و خاسخموی پایان می‌یابد.

عصر پیشادودمانی و دوران دودمان نخست پیامد دوره‌ای از وامگیری‌های فشرده و گسترده از فرهنگ سومری – ایلامی است که در قالب هنر، رمزپردازی‌های اساطیری و به ویژه فناوری کشاورزی و رمه‌داری تبلور پیدا می‌کند. در حدی که حتا لول‌ها را هم در ابتدای دوران تاریخی در مصر می‌بینیم و این ابداعی یکسره ایرانی بوده که در قلمرو ایلام و سومر تحول یافته است.

نخستین نشانه‌ها از خط در مصر در دوران زمامداری کا و در عصر پیشادودمانی نمایان می‌شود. در این دوران در سومر و ایلام و جیرفت خط‌هایی به نسبت پیچیده ابداع شده بود که تراکنش‌های مالی را با دقت ثبت می‌کرد. در مصر از پیشینه‌ی مشابه و سیر تکاملی پیچیده

1. Miller, 2008: 53.
2 .Fischer, 1991: 61.

شونده‌ی رمزپردازی‌ها خبری نیست. یعنی در اواخر شش هزاره پیش ناگهان خطی را می‌بینیم که آواهایی با یک یا دو واکه را در قالب اندیشه‌نگارهایی ساده شده ثبت می‌کند.

این خط ابتدایی اغلب با مرکب بر خمره‌های اهدایی نویسانده می‌شده و قدیمی‌ترین نشانه‌هایش عبارتند از: «ایپ» که یعنی پیشکش شده از مصر بالا (شماو) و «خمن» که یعنی اهدایی از مصر پایین (مخو). نوشتارهای مشابهی از دوران آها نیز پیدا شده که در آنها به جای «ایپ» نشانه‌ی «اینو» را می‌بینیم و به جای «خمن» علامت «ایوت» را.[1] معنای هیچ یک از این علایم دانسته نیست، اما روشن است که چیزی گرانبها و احتمالاً خوراکی را نشان می‌داده که در کوزه‌ها انباشته شده و به معبد - کاخی اهدا می‌شده‌اند. از همین هنگام این استانده شکل می‌گیرد که صورت نمادها به سمت راست چرخیده‌اند و سطرها اغلب از راست به چپ خوانده می‌شوند.

پس ظهور خط در مصر حدود چهار قرن دیرتر از ایران زمین آغاز شد و نخستین نشانه‌هایش را در سال ۳۳۰ (۳۱۵۰ پ.م) می‌بینیم. تفاوت مهمی که در میان این دو وجود دارد، گذشته از تقدم زمانی خط پیشاسومری - پیشاایلامی، در اینجاست که نویسایی در مصر پیامد وحدت سیاسی و گذار از عصر پیشادودمانی به دوران فراعنه بود. در حالی که در ایران زمین این جریان واژگونه بود و نخست خط به وجود آمد و بعد دولتشهرها و پادشاهی‌ها شکل گرفتند.

خط مصری باستان را هیروگلیف می‌نامند و این واژه‌ایست که در پارسی هم از دیرزمانی پیش جای خود را باز کرده است. جالب آن که این واژه با آن که یونانی‌ست، خاستگاهی مصری دارد و اولین بار کلمنت اسکندرانی در اسکندریه آن را برای توصیف خط کهن مصری به کار گرفت، که یعنی «نگاره‌ی مقدس». پیش از او هرودوت نیز در این مورد نوشته بود، اما او در «تواریخ» خط مصری را «نویسه‌ی مقدس» (تا هیرا گرامّاتا: τα ‘ιερα γραμματα) نامیده بود. همه‌ی این نام‌ها ترجمه‌ای از «مدو - نتر» هستند که اسم مصری برای این نویسه است و می‌شود آن را به صورت «کلام خدایان» ترجمه کرد.[2] بنابراین هیروگلیف یونانی در اصل گرته‌برداری از عبارتی مصری است. کهن‌ترین نمونه‌های متن به خط هیروگلیف که از تعداد کمی کلمه فراتر می‌روند، در قالب متون اهرام ثبت شده‌اند و زبان مصری باستان را در شکلی ثبت کرده‌اند که در فاصله‌ی سال‌های ۸۰۰ تا ۱۳۰۰ (حدود ۲۶۰۰ - ۲۱۰۰ پ.م) میان مردم مصر رواج داشته است. این صورت کهن پس از آن به زبان مصری میانه دگردیسی یافت که در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۰ تا

1 Fischer, 1991: 62.
2. Daniels and Bright, 1996: 73.

۱۸۰۰ (حدود ۲۱۰۰ – ۱۶۰۰پ.م) رایج بود و متون کلاسیک مصری بدان نوشته شده است.

هرچند زبان مصری میانه در حدود سال ۱۸۰۰ (۱۶۰۰ پ.م) منسوخ شد، اما پس از انقراض همچنان در متون نوشتاری به کار گرفته می‌شد. به شکلی که تا یک و نیم هزاره بعد همچنان متون هیروگلیفی به زبان مصری میانه نگاشته می‌شد، هرچند که صورت گفتاری و زنده‌ی این زبان دیگر وجود نداشت.[1] از این نظر خط هیروگلیف به سومری شباهتی دارد، که مدت‌ها پس از انقراض در شکل گفتاری همچنان برای ثبت نوشتاری مطالب به کار گرفته می‌شدند.

زبان مصری باستان که خط هیروگلیف آن را ثبت کرده، به خانواده‌ی زبان‌های آفرو – آسیایی تعلق دارد و با زبان‌های سامی مثل عربی و اکدی و عبری خویشاوند است. در تکامل یافته‌ترین صورت آوانگارانه‌ی خط مصری که در نیمه‌ی دوم عمر این تمدن تحول یافت، تنها همخوان‌ها نوشته می‌شده‌اند. بنابراین به خاطر ثبت نشدن واکه‌ها ما واقعا نمی‌دانیم «صدای» این زبان و شیوه‌ی تلفظ کلمات چگونه بوده است. با این حال نشانه‌هایی به جا مانده که حدس‌هایی را ممکن می‌سازد. مثلاً ثبت نام‌های خاص مصری در زبان‌های اکدی و پارسی باستان و یونانی و لاتین را داریم.

همچنین قبطی امروزین که در قالبی دینی کاربرد دارد، بازمانده‌ی زبان مصری نو است. زبان قبطی در قرن ۵۱ (ق ۱۷ م.) در مقام زبانی گفتاری منسوخ شد، اما هنوز به صورت آیینی در مراسم کلیسای قبطی مصر به کار برده می‌شود. بر مبنای این داده‌ها می‌توان تا حدودی ساخت واکه‌ها در زبان مصری باستان را بازسازی کرد، هرچند این بازسازی بسیار تخیلی است. چون واکه‌ها پویاترین و پرنوسان‌ترین بخش از زبان هستند و در گذر زمان سریع تحول پیدا می‌کنند و در گویش‌های محلی هم آسان دستخوش واگرایی می‌شوند. به همین خاطر در میان مصرشناسانه قراردادهایی برای خواندن متون شکل گرفته که بیشتر بر مبنای سادگی استوار است، تا بازسازی شکل باستانی تلفظها.

ساده‌ترین قرارداد آن است که بین همخوان‌ها واکه‌ی زیر بگذارند. بنابراین «نفرت» (زن زیبا) اغلب به صورت «نِفِرِف/ نِفِرْت» خوانده می‌شود، هرچند احتمالاً تلفظ کهنش «*نَفْرَت» بوده است. واکه‌های بلند را هم به همین ترتیب همچون مابه‌ازایی برای همخوان معادل‌شان به کلمات افزوده‌اند. چنان که «ک – ع» (روح) را «کا» می‌خوانند و «ی – ب» (قلب) و «ن – و – ت» (آسمان) به صورت «ایب» و «نوت» تلفظ می‌شوند. این واکه‌های

1. Gnanadesikan, 2009: 45.

بلند (ا – ی – و) در بسیاری از زبان‌ها از جمله پارسی و عربی در مرز واکه و همخوان نوسان می‌کنند و اغلب همچون همخوان‌ها نوشته می‌شوند.[1]

خط هیروگلیف در شکل اصلی‌اش اندیشه‌نگار بوده و برای ثبت هجاها و واج‌ها کاربرد نداشته است. این نویسه در نهایت خزانه‌ای مشتمل بر هفتصد نشانه را پدید آورده که در هر برش زمانی حدود پانصدتایش رایج بوده و به کار گرفته می‌شده است.[2] در کنار این ثبت اندیشه‌نگارانه، مصریان هم مانند سومریان به این نکته پی بردند که صدای یک واژه را می‌توان از مفهوم آن جدا کرد و علامت نشانگرش را همچون بخشی از واژه‌ای دیگر به کار گرفت. این قاعده‌ی مصورسازی کلمات[3] در هر دو زبان نشانه‌های اندیشه‌نگار را به سوی تکواژنگاری و هجانگاری سوق داد. اما ساختار زبان سومری و مصری باستان متفاوت بود و بنابراین این قاعده دو جلوه‌ی متفاوت پیدا کرد.

در سومری چون زبان انباشتی بود و هر حرف آوای مربوط به بنِ واژه را نشان می‌داد، آن هجای مرکزی خود معنادار بود و کلمه‌ای مستقل محسوب می‌شد. مصری کهن اما به خانواده‌ی آفرو – آسیایی تعلق داشت و مثل زبان‌های سامی بنی سه حرفی داشت. در نتیجه چون زبان صرفی بود، اغلب هجاها به تنهایی بی‌معنا بود. در ضمن در زبان مصری مثل زبان اکدی هجاها به تنهایی اهمیت نداشتند. چون بنی سه حرفی هنگام صرف شدن هجاهای گوناگونی به دست می‌داد که آن سه همخوان مرکزی‌اش اهمیت داشت و نه شیوه‌ای که با واکه‌ها ترکیب می‌شد. بعدها هر نماد می‌توانست یک یا دو یا سه واج را بازنمایی کند. هرچند واک‌های کوتاه به کلی نانوشته باقی می‌ماندند. نمونه‌هایی از این نمادها که یک واج را نشان دهند را از همان ابتدای کار و دوران نارمر در اسناد می‌بینیم. هرچند بسامد و کاربردشان تا چند قرن بعد بسیار اندک است و مشتق‌ها و انحراف‌هایی هم از آن دیده می‌شود.

در نتیجه در زبان مصری به جای آن که اندیشه‌نگارها کم کم هجاها را بازنمایی کنند، همخوان‌های ریشه‌ی کلمات را نمایش دادند و این به حدود هفتاد حرف منتهی شد که براساس قاعده‌ی تصویرسازی کلمات، با نشانه‌های اندیشه‌نگار هم‌آوایشان بازنموده می‌شدند، که سه همخوان را در بر می‌گرفت. مثلاً علامت سوسک سرگین‌غلتان که «خپر» خوانده می‌شد، برای نمایش سه همخوان در ریشه‌ی کلمه‌ی «خ – پ – ر» هم به کار گرفته می‌شد.

در میان پژوهشگران معاصر فیشر براساس این ویژگی خط مصری گمان برده که این

---

1. Gnanadesikan, 2009: 42.
2. *Ibd*: 43.
3. Rebus principle

نویسه از حدود سال ۲۰۰ تاریخی (۲۲۰۰ پ.م) خصلت الفبایی داشته است.[1] این برداشت از آنجا شکل گرفته که توانایی یک نویسه برای بازنمایی همخوان‌ها در مصر باستان همچون خصلتی مستقل و مجزا از سایر بازنمایی‌ها در نظر گرفته شده است و این خطاست. چون در خط مصری نشانه‌ها در چندین لایه‌ی به نسبت آشفته معناها و واج‌ها و ترکیب‌های آوایی را بازنمایی می‌کرده‌اند و پیوند میان نشانه و واج همیشه وضعیتی حاشیه‌ای و کم‌بسامد در کناره‌ی اندیشه‌نگاری داشته است.[2]

گذشته از این، شواهدی که فیشر برای تقویت موضع خود ذکر کرده اصولاً به خط مصریان تعلق نداشته است. نمونه‌هایی که به واقع الفبایی هستند و در مصر کشف شده‌اند، به نوشتارهای استثنایی‌ای محدود هستند که به خط سینایی - کنعانی نوشته شده‌اند و این خطی بوده که در ایران غربی تحول یافته و تنها در چند نسخه‌ی خاص در درون قلمرو مصر نیز متونی بدان نویسانده شده است.[3]

علاوه بر این‌ها ریشه‌ی برخی از کلمات مصری دو همخوان داشت و اینها هم با حدود هفتاد علامت بازنموده می‌شدند. مثلاً نمای یک خانه (پِر) برای نمایش بن واژه «پ - ر» هم به کار گرفته می‌شد. در کنار این بدنه‌ی حروف، ۲۵ نشانه هم بود که تنها یک همخوان را نمایش می‌داد و به همین خاطر «نمادهای الفبایی» نامیده می‌شود. اما این برچسب درستی نیست و خط مصری هرگز به سمت الفبا تحول پیدا نکرد. چون این علایم بخشی کوچک از یک نظام نمادین تصویری و کمابیش اندیشه‌نگار بودند. نمونه‌ای از این نشانه‌های همخوانی تک، نماد افعی شاخدار که «فی» خوانده می‌شد، در ضمن «ف» را هم می‌رساند. اما این ابداع که اگر تنها می‌بود بر ظهور الفبا دلالت می‌کرد، در کنار رمزگذاری‌های دیگر آوایی صرفا یکی از نمودهای انتزاعی شدن خطی اندیشه‌نگار را نشان می‌دهد.

رده‌ی دیگری از نشانه‌ها که تعدادشان به هشتادتا بالغ می‌شد، دو همخوان جفت را نمایش می‌دادند. این نشانه‌ها اغلب همچون توضیحی آوایی بعد از نشانه‌های دیگر می‌آمدند و شیوه‌ی خواندن‌شان را تصریح می‌کردند. خط هیروگلیف مرسوم مجموعه‌ای از هفتاد علامت دیگر هم داشته که سه همخوان کنار هم را نشان می‌داده است. از آنجا که ریشه‌ی کلمات مصری سه همخوان را شامل می‌شود، این نشانه‌ها در عمل اندیشه‌نگار هم بوده‌اند.

این علایم در اصل برای تاکید بر یکی از آواهای نهفته در نشانه‌ای دیگر به کار گرفته می‌شدند. مثلاً علامت دهان که «ر» را نشان می‌داد، وقتی بعد از مستطیل «پر» می‌آمد، نشان

---

1. Fischer, 2001: 84.
2. Gardiner, 1915: 67.
3. Simons, 2011: 24-25.

می‌داد که آن نماد به معنای خانه نیست و «پ – ر» را مثلاً در اسمی خاص می‌رساند. در این معنا نمادهای مربوط به همخوان‌های منفرد در هیروگلیف نه تنها الفبایی نبودند، که حتا خوانده هم نمی‌شدند و تنها همچون مکمل و راهنمایی برای خواندن باقی نشانه‌ها کاربرد داشتند. این در ضمن بدان معنا بود که یک کلمه را می‌شد به شکل‌هایی گوناگون و با افزودن تعدادی کم یا زیاد از این حرف‌های تک‌همخوانی نمایش داد. این از سویی خواندن تک کلمه را آسان می‌کرد و از سوی دیگر به خاطر چندریختی شدن ثبت کلمات مانع استانده شدن کل خط می‌شد.

به همین خاطر نگارش خط مصری هرگز ترتیبی موازی با زبان گفتاری پیدا نکرد. یعنی ترتیب نوشته شدن حروف برسازنده‌ی یک کلمه از معیارهای زیبایی‌شناسی و سلیقه‌ای پیروی می‌کرد، و ترتیب ثبت همخوان‌ها در کلمه یا حتا کلمات در جمله را نشان نمی‌داد. حتا جهت نوشته شدن‌شان هم هرگز استانده نشد و ممکن بود از بالا به پایین، از چپ به راست یا از راست به چپ نوشته شوند. اما در کل از راست به چپ رایج‌ترین جهت بود. سمتی که چهره‌ی انسان یا جانوران در نشانه‌های تصویری قرار می‌گرفت، نشانگر جهت خوانش هم بود. طوری که موقع خواندن متون مصری فرد مدام با چهره و جلوی بدن جانداران برخورد می‌کند و نه با پشت‌شان.

در ضمن جهت نوشتن براساس تصویرهای دیگر تعیین می‌شده است. یعنی اگر متن در میانه‌اش تصویری یا مجسمه‌ای داشت، ستون هر دو طرف در جهت آن تصویر نوشته می‌شده و بنابراین در یکی از راست به چپ و در دیگری از چپ به راست نوشته می‌شده است. در مواقعی که تصویر یا مجسمه‌ی انسانی یا خدایی در کار بوده، نام وی نیز بدون شناسه نوشته می‌شده است. چون فرض بوده که همان نگاره‌ی بزرگ کار شناسه را می‌کند. در کل اما می‌توان این تمایز را بین هیروگلیف و خطهای میخی ایران غربی قایل شد که در هیروگلیف شناسه بعد از واژه می‌آید و در خطهای میخی سومری و اکدی و هیتی و هوری قبل از واژه.

پس تفاوت اصلی نویسایی در تمدن ایرانی و مصری آن است که در ایران خیلی زود در قرن چهارم تاریخی (ابتدای هزاره‌ی سوم پ.م) خط و زبان با هم پیوند خورد و ارتباط خط با هنر و نقاشی گسسته شد. در حالی که در مصر پیوند اولی هرگز به بلوغ نرسید و ارتباط دومی هرگز قطع نشد. این ارتباط دوسویه بود. یعنی همانطور که خط مصری را بی‌توجه به کارکرد زیبایی‌شناسانه‌اش نمی‌توان خواند، هنر مصری را نیز بی‌توجه به دلالت نشانه‌ها در نوشتار نمی‌توان فهمید.

یک دلیل دشوار بودن یادگیری خط هیروگلیف همین است که در اصل نوعی از هنر قلمداد می‌شده و پیوند خود را با جادوگری و مناسک حفظ می‌کرده است. یعنی خط به معنای دقیق کلمه –رمزگذاری زبان به قصد ثبت اطلاعات – در مصر تحول پیدا نکرد. خط و نویسایی در ایران زمین ابزاری محسوب می‌شد برای ثبت اطلاعات گذشته و انتقالشان به آینده. به همین خاطر متن می‌بایست ساده و انتزاعی و قراردادی باشد. چون قرار بوده که بعدتر توسط کسی ناشناس بازخوانده شود. در مصر اما چنین دغدغه‌ی خاطری وجود نداشت. خط اغلب در گورها و معبدهایی ثبت می‌شد که چشمی جز خدایان و مردگان پیرامونش وجود نداشت. ثبت متن در مصر بیشتر کرداری جادویی بود که با تثبیت معنا در اکنون پیوند داشت، و نه انتقالش به آینده.

یک نمونه از این ماجرا را در دیوارنگاره‌ی مقبره‌ها و مضمون مشهور آزمون پس از مرگ می‌بینیم، که در آن قلب متوفی بر ترازویی با پری سنجیده می‌شود. این که چرا پر در اینجا برجستگی پیدا کرده، در نگاه نخست شاید به سبکی این جسم حمل شود، اما نکته آنجاست که پر در نوشتار هیروگلیف «مآت» خوانده می‌شده که نام ایزدبانوی عدالت و داوری است. یعنی احتمالاً این نقاشی اصولاً وزن کردن قلب در برابر پر را نشان نمی‌داده، بلکه تعادل میان روح فرد (قلب) و قانون ایزدبانوی مآت (پر) را بیان می‌کرده است.

گذشته از این تعمیم مفهومی از نشانه به معنایی انتزاعی، در خط هیروگلیف برخی از نشانه‌ها شناسه‌هایی هستند که نوشته می‌شوند و ویژگی علامت بعد از خود را تدقیق می‌کنند، اما خوانده نمی‌شوند. مثلاً مستطیل درازی که علامت تومار است، به مفاهیم مجرد و امور مربوط به خواندن و نوشتن اشاره می‌کند. یا علامت گنجشک نشان می‌دهد که کلمه‌ی بعدش در رده‌ی چیزهای کوچک و ضعیف و گاه پلید می‌گنجد. در عین حال برخی از این علامت‌ها بسیار تخصصی هستند. مثلاً مثلث به هرم‌ها ارجاع می‌دهد و چون شهرها اغلب به محل تجمع کارگران سازنده‌ی هرم‌ها مربوط می‌شدند. پیش از اسم شهرها هم این شناسه را می‌آوردند.

نوآوری‌های فنی و اجتماعی هم به ظهور شناسه‌های تازه منتهی می‌شدند. چنان که بعد از ورود اسب به مصر در دوران پادشاهی نو، شناسه‌ی اسب هم به کلمات مربوط به جنگ و ارتش افزوده شد. به این ترتیب کلمه‌هایی متفاوت که در خوانش تفاوتی با هم نداشتند (مثلا «مادر» و «ایزدبانوی مادران») با آمدن شناسه‌ای (مثل زن یا ایزد) قبل از کلمه دلالت آن را تصریح می‌کردند. چنین کاری در گفتار لزوم نداشت چون بافت بیان و زمینه‌ی سخن خود به خود این میدان معنایی را روشن می‌ساخت.

خط مصری مثل باقی زیرسیستم‌های فرهنگیِ این تمدن بـه شـدت ایسـتا و محافظـه‌کـار بوده است. شاید بخشی از شیفتگی مصریان به ثبات و ایستایی از اقلیم‌شان ناشی شود. چـون بر خلاف قلمرو ایران زمین که با دگرگونی دایمی آب و هـوا و دوره‌هـای پیـاپی پرآبـی و خشکسالی پیوند خورده، افق تجربه‌ی زیسته‌ی مصریان دره‌ای سرسبز و بارور اسـت کـه بـه طور خودکار سالانه با نیل آبیاری مـی‌شـود و پیرامـونش را بیابـانی برهـوت و تغییـر ناپـذیر احاطه کرده است. نیل هم همواره در آن میانه هست، گو آن که گاه سـطحی فـراز و فـرود می‌رود. در بالای سر هم آسمانی پاکیزه و همیشه تهی از ابر و باران و توفان است.

چهار نمونه از خط هیروگلیف اولیه بر مُهرهای آبیدوس، دودمان نخست فراعنه، حدود سال ۴۰۰ (۳۰۰۰ پ.م)

این ایستایی اقلیمی بستری بوده که تکرار سرمشق‌های قدیمی و پرهیـز از تغییـر را نـزد مصـریان مطلوب جلوه داده است. به همین خاطر نویسایی مصریان نیـز در گـذار از هـزاره‌هـا تغییراتـی بسـیار اندک را تجربه کرده و عملا در سراسر تاریخش دست نخورده باقی مانده است. بدوی بودن مفهوم خط در مصر را از اینجا می‌توان دریافت که خـط اندیشـه‌نگـار در آن عمـلا تـا پایـان دوران تمـدن مصری دوام آورد و کارکرد آن همچنان بر اسکلتی از باورهای جادویی سوار بود.

کنده شدن خط از تصویر و ظهور نمادهایی که آواها یا واج‌ها را نمایش دهد، در پایـان نخستین هزاره‌ی تاریخی (میانه‌ی هزاره‌ی سوم پ.م) در ایران زمین به انجـام رسـید و از آن به بعد با اشکالی متفاوت از رمزگذاری زبان در قالب نمادهای انتزاعی سر و کار داریم، کـه با سرعت تا هزار سال بعد به ظهور خط الفبـایی فنیقـی منتهـی مـی‌شـود. در مقابـل در مصـر باستان پیوند میان آواها و تصویرهای بینایی تا پایان باقی ماند و حتا حرکـت از اندیشـه‌نگـار خام اولیه به شکلی از آوانگاری نیز همچنان با واسطه‌ی نمادهـایی صـورت مـی‌گرفـت کـه

تصویری بود و به این ترتیب براساس شباهت میان نام «چیزی بازنموده شده» و نه «نمادی قراردادی» حضور آوایی را به مخاطب اعلام می‌کرد.

به همین دلیل نوشتن خطی و سطری و ساخت منطقی خط که در میانرودان و ایلام باستان شش هفت قرن پس از ظهور خط شکل گرفت و تثبیت شد، در مصر هرگز تحقق نیافت و حتا نوشتن یک واژه‌ی منفرد هم با همنشینی نمادهایی تصویری ممکن می‌شد که گاه بنا به دلایل زیبایی‌شناسانه یا محدودیت فضای ترسیم، با ترتیب‌ها و نسبت‌های متفاوتی کنار هم قرار می‌گرفتند.

اما مهم‌تر از این ویژگی‌های ریختی، کارکرد خط است. خط در ایران زمین از همان ابتدای کار همچون نوعی ابزار کمکی حافظه عمل می‌کرد و به همین خاطر حجم عظیمی از لوح های یافت شده از ایران غربی به اموری پیش پا افتاده مثل اسناد حسابداری و مدارک خرید و فروش و اموری از این دست مربوط می‌شد. در مصر اما کارکرد خط یکسره در انحصار دربار و معبد قرار داشت و بدنه‌ی آنچه که در قالب نوشتار تجسم می‌یافت به آیین‌های جادویی یا مناسک دینی مربوط می‌شد. در واقع بدنه‌ی ادبیات نوشته شده‌ی مصری عبارتند از متون اهرام و متون تابوت و کتاب مردگان که در توالی منطقی‌ای دنبال هم قرار می‌گیرند و کارکرد خط به عنوان ابزاری جادویی برای احیای مردگان را نشان می‌دهند. خط در این معنا نه مخاطبی در میان آدمیان زنده داشته و نه قرار بوده پس از نوشته شدن توسط چشمی جز دیدگان ایزدان و مردگان لمس شود.

درواقع در مصر باستان ارتباط به ویژه ارتباط نوشتاری به سمت موجوداتی موهوم سوگیری شده بود که تنها در ذهن مردمان وجود داشتند و در دنیای ملموس و مادی غایب بودند. مخاطب اصلی نوشته‌هایی که در نیمه‌ی نخست تمدن مصری تولید شده، مردگان بوده‌اند. یعنی در سراسر هزار و پانصد سال آغازینِ عمر خط مصری، اغلب نوشتارها بر دیوار آرامگاه‌هایی نقش می‌شده که کاملا دور از چشم مردم قرار داشته و فرض می‌شده که تنها روان مردگان و ایزدان آن را خواهند خواند.[1] نوشتار در این معنا در مصر باستان نوعی شیوه‌ی احضار روح بوده است. روشی برای ارتباط با موجوداتی غایب که دو تنش بنیادین زندگانی — یعنی مرگ و قانونمندی گیتی - را با پاسخی سرراست و اساطیری منحل می‌ساختند. مرگ با زایش مجدد فرعون — و بعدتر به علاوه‌ی دولتمردان بلندپایه‌اش - رام و مطیع می‌شد و نظم گیتی با حضور خدایانی که پاسبان و نگهبان‌شان بودند برآورده می‌شد. واسطه ی اصلی ارتباط با این نیروها نوشتار بود که از همان ابتدا بخشی مهم و مرکزی از آیین‌های دینی مصری محسوب می‌شد، اما به همین خاطر به دنیای تخیلی

1. Goody, 1986: 26-27.

مردگان و خدایان قلاب می‌شد و از زیست جهان مردم عادی بیرون رانده می‌شد.

راست) پلاک فرعون دِن، دودمان نخست، حدود سال ۴۰۰ (۳۰۰۰ پ.م)
چپ) نام فرعون نینِت‌جِر، دودمان دوم، حدود ۶۴۰ (۲۷۴۰ پ.م)

به همین خاطر از مصر دوران پادشاهی کهن و پادشاهی میانه متون بسیار اندکی باقی مانده است. احتمالاً یک دلیل این ماجرا آن است که این متون بر موادی مانند چوب و پاپیروس نوشته می‌شده‌اند و به همین خاطر از میان رفته‌اند. اما در هر حال باید به این نکته توجه داشت که حجم نوشتارهای کهن مصری با توجه به عظمت دولت و پیچیدگی دیوانسالاری این تمدن بسیار اندک است و با انبوه متون بازمانده از تمدن ایرانی قابل‌مقایسه نیست. به ویژه که متون بازمانده از ایران غربی یعنی زیرسیستم‌های فرهنگی ایلام و میانرودان و آناتولی انبوهی از متون دیوانی و به ویژه اسناد مالی و نوشتارهای روزمره به زبان‌های متنوع (متون ایلامی، سومری، اکدی، هوری، هیتی، میتانی، لوویایی) را در بر می گرفته است که نوشتارهای مصری هم از نظر حجم و هم از نظر تنوع بسیار از آن فروپایه‌تر هستند.

باور به تأثیر جادویی خط هم در مصر نیرومندتر بوده است. کارکرد اصلی خط در مصر در واقع به اجرای مناسکی جادویی مربوط می‌شده است. فرعون مصر نام و نشان دشمنانش را با خطی تصویری بر کف دمپایی‌اش نقش می کرده تا با هر قدمی که بر زمین می گذارد آنها را بفشارد و خُرد سازد، و انبوهی از کاسه‌ها و آوندهای آیینی یافت شده که نام شخصی یا شهری که دشمن فرعون بوده بر آن نویسانده شده و بعد آن را طی مراسمی شکسته‌اند، با این تصور که دارنده‌ی آن اسم هم به این ترتیب درهم خواهد شکست. این مراسم شباهتی چشمگیر به جادوی وودو داشته و در واقع شکلی روشنفکرانه‌تر و بسیار کهن‌تر از همان بوده که عروسک مومی سوزن خورده را با کاسه‌ی شکسته‌ی منقش به نام جایگزین می کرده است.

گذشته از حجم چشمگیر متون جادویی که برای لعن و نفرین و نابود کردن دشمنان فرعون تولید می‌شده، هراسی از اثرات ناشناخته‌ی خط هم در میان بوده که باعث می‌شده متون اهرام ناقص تصویر شوند، چرا که گمان می‌شده ترسیم نقش کامل آدمیان و جانوران در هیروگلیف مصری باعث می‌شود نیرویی رام ناشدنی به دست بیاورند و در خلوت آرامگاه‌ها به فرعون درگذشته آسیب بزنند. بر همین مبناست که در سفر خروج وقتی قرار می‌شود آماری از قوم یهود گرفته شود، ثبت شدن نام‌ها در سیاهه امری خطرناک قلمداد می‌شود و یهوه امر می‌کند که پس از ثبت اسامی فدیه‌ای گذاشته شود تا نام‌های نوشته شده از گزند طاعون در امان بمانند،[۱] و این تأثیر فرهنگ مصری بر متن تورات را نشان می‌دهد.

این شیفتگی مصریان به زبان و خط به ویژه درباره‌ی نام‌های شخصی افراد نمودی افراطی پیدا می‌کرده است. به خاطر همین تصویر جادویی از کلام و نوشتار بوده که فرعون‌ها چندین نام داشته‌اند و هریک را در مقطعی از زندگی خویش دریافت می‌کردند و شکل نوشته شده‌اش را مدام بر آوندها و اشیا نقش می‌کردند. حتا تنها فرعون یاغی و نوآور مصر نیز انقلاب دینی خود را با تغییر نام اولیه‌ی خویش از «خوشنود کننده‌ی آمون» (آمِن‌حوتپ) به «اثربخش برای آتون» (آخن‌آتون) تغییر داد. این همان برگه‌ایست که نشان می‌دهد سنت توراتیِ تقدیس نام یهوه و خطرناک شمردن‌اش احتمالاً خاستگاه مصری دارد. چون یهوه در کتاب مقدس وسواسی درباره‌ی اسم خود دارد و تابویی را بر آن حاکم می‌سازد. چرا که فرض بر آن است که دانستن نام فرد و به کار گرفتن‌اش می‌تواند بر سرنوشت و بخت او تأثیر بگذارد و از نیرویش بکاهد.[۲] وقتی می‌خواهد نیای قوم برگزیده‌اش را در پناه خود بگیرد نام او را از «اَبرام» (پدرِ متعالی) به «ابراهیم» (پدر فرزندان بسیار) دگرگون می‌سازد.[۳]

جادوگرانه بودن نویسایی باعث شده که خط در مصر بیش از آن که با زندگی و تجارت و حسابداری پیوند برقرار کند، در غلافی از آیین‌ها و مناسک دینی محصور گردد. تمرکز شدید متون نوشتاری مصری بر جادوی جاودانگی امری شناخته شده و مشهور است. این البته بدان معنا نیست که تنها متون تولید شده در این تمدن به مرگ و تدفین و احیای مردگان مربوط می‌شده است. اما می‌توان گفت که بخش عمده‌ی متن‌ها وقفِ این موضوع بوده است، با نسبتی که مشابهش را در هیچ تمدن دیگری نمی‌بینیم.

---

۱. سفر خروج، باب ۳۰، آیات ۱۱-۱۶.
۲. سفر پیدایش، باب ۳۵، آیه‌ی ۱۸.
۳. *همان*، باب ۱۷، آیه‌ی ۵.

با این حال مصریان برای امور دیوانی و کشورداری نیز خواه ناخواه خط را به کار می‌گرفتند و چون کانون‌های ثبت این نوشتارها در مناطق کشاورز و به نسبت مرطوب بوده، نسبت به دیوارنویس مقبره‌های پنهان در بیابان‌های خشک آثار کمتری از آن به جا مانده است. با این همه براساس آنچه که باقی مانده می‌توان تصویری روشن و دقیق از نویسایی زندگی‌مدار مصریان به دست آورد، که در نهایت حاشیه‌ای بر نوشتارهای مرگ‌محور بوده‌اند.

اهمیت سویه‌ی آیینی و مناسک‌آمیز خط در مصر را از اینجا می‌توان دریافت که گام‌های اصلی تحول کارکرد خط بیش از هرجا در آداب تدفین نمود داشته است. انتقال نوشتار از دیوارنگاره‌ها بر کاغذ/ لوح و برکنده شدن خط از معماری و چفت شدن‌اش به رسانه‌ای مستقل و تخصصی در مصر به کلی متفاوت با ایران جریان یافت. در ایران زمین خط اصولاً در عرصه‌ی زندگی روزمره و در پیوند با حسابداری و تجارت شکل گرفت و بعدتر به عنصری معمارانه بدل شد. در مصر اما این مسیر واژگونه طی شد. یعنی اولین نوشتارها جنبه‌ی سیاسی و درباری داشت و مالکیت فرعون بر چیزها را نشان می‌داد، و به همین خاطر به سرعت هم با معماری پیوند خورد و به آرایه‌ای برای دیوارها بدل شد.

در مصر باستان همزمان با تحول نویسایی به تدریج نوشتن متن‌های جادویی بر گور فرعون‌ها رواج یافت. این نوشتارها را متون هرم می‌نامیدند که اولین نمونه‌هایشان را در مقبره‌ی اوناس از فرعون‌های سلسله‌ی پنجم می‌توان یافت. متون اهرام بر سطح داخلی دیوار اهرام نقش می‌شده‌اند و تاریخ رواجشان بین سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ (۲۴۰۰ تا ۲۳۰۰ پ.م) قرار می‌گیرد. این متن‌ها را هیچکس نمی‌دیده و بلافاصله پیش از مسدود شدن درگاه اهرام در اندرون تاریک و دور از دسترس گورها ترسیم می‌شده است.

متون اهرام برای خوانده شدن نوشته نمی‌شده و کارکردی جادویی داشته و همچون طلسمی عمل می‌کرده که قرار بوده به فرعون کمک کند تا به جهان خدایان راه یابد و ارزش و اهمیت خود را به خدای نیرومند رع اثبات کند. به همین خاطر هم در متون اهرام خط هیروگلیف غیرعادی‌ای –بدون نقاشی مستقل - به کار گرفته می‌شده که نشانه‌ی بارزش ناتمام ماندن تصویر آدمیان و جانوران بوده است. گویی هراسی وجود داشته که مبادا تصویر کامل جان بگیرد و آسیبی به فرعونِ درگذشته برساند.

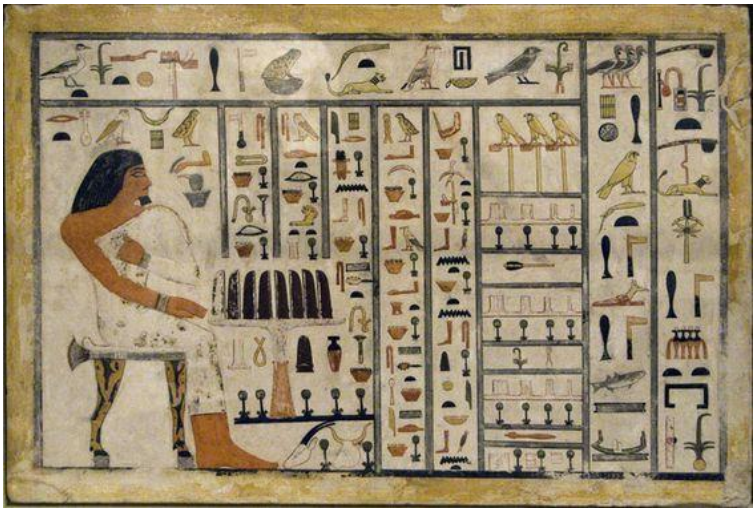

متن تدفینی وِپِم‌نوفْرِت پسر خوفو، دودمان چهارم، حدود سال ۸۱۰ (۲۵۷۰ پ.م)

بعد از عصر فترت اول و آغاز دوران پادشاهی میانه (حدود سال ۱۴۰۰/ ۲۰۰۰ پ.م) متون اهرام به متون تابوت دگردیسی یافت. این بار هم با متن‌هایی جادویی سر و کار داریم که از چشم مردم پنهان بوده و تنها برای حفاظت مردگان در سفر آخرت‌شان مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. اما این بار متن‌ها از دیوارها کنده شده و بر بدنه‌ی تابوت‌ها نقش می‌شده‌اند. البته همچنان نوشتن این متون بر دیوارها یا ستون‌های سنگی و مجسمه‌ها رایج بوده، اما رسانه‌ی اصلی متن تابوت بوده است و از این رو علاوه بر فرعون و اعضای خانواده‌اش دولتمردان بلندپایه‌ی مصری هم می‌توانسته‌اند این متون را بر تابوت خود بنگارند و از مواهب ملکوتی‌اش برخوردار شوند.

به همین خاطر برخی از پژوهشگران ظهور متون تابوت را نشانه‌ی دموکراتیک شدن بقای روح و دسترسی به آخرت در مصر دانسته‌اند.[1] تعبیری که به نظرم نادرست است. چون سخن بر سر تعمیم فنی و مناسکی دینی است از حدود ۱ - ۲ درصد جمعیت، به حدود ۵ - ۱۰ درصد، که همگی‌شان هم در نهایت به طبقه‌ی اشراف تعلق دارند. امروز ۱۱۸۵ طلسم از این رده از نوشتارها باقی مانده است که شباهتی با متون اهرام دارد، اما سبک ادبی متفاوتی را نشان می‌دهد و همچنان مخاطبش خدایان و مردگان هستند.

1. D'Auria et al., 1989: 187.

در نهایت حدود پنج قرن دیرتر متونی بر صحنه ظاهر شدند که به زیست‌جهان عادی مردم مربوط می‌شوند. متونی مثل اندرزنامه‌ها، که اندرزهای پتاح‌حوتپ نمونه‌ای باستانی از آن است و مدت‌ها به دوران سلسله‌ی پنجم منسوب می‌شد، هرچند امروز می‌دانیم که احتمالاً در ابتدای دوران پادشاهی میانه (حدود ۱۴۰۰ تاریخی/ ۲۰۰۰ پ.م) نوشته شده است. این سبک ادبی شاید زیر تأثیر فرهنگ ایرانی شکل گرفته باشند. چون پیشاهنگ درونزادی در مصر ندارند. تقریبا همه‌ی متون کهن‌تر مصری کارکردی جادویی دارند و بیشتر باید آنها را بخشی از مناسکی جادویی شمن‌ها در نظر گرفت، تا عنصری در زنجیره‌ی سنت نوشتاری کاهنان.

در حدود سال ۱۷۰۰ (۱۷۰۰ پ.م) یک گام دیگر در این روند برداشته شد و متون تابوت به پاپیروس انتقال یافتند و به این ترتیب کتاب مردگان شکل گرفت. خاستگاه کتاب مردگان شهر تب در جنوب مصر بود و قدیمی‌ترین نمونه‌اش را در مقبره‌ی ملکه‌ای از سلسله‌ی سیزدهم به نام مِنتوحوتپ می‌بینیم. با این حال استفاده از این رسانه قدیمی‌تر است و کهن‌ترین نمونه‌های نوشتار پاپیروسی که سراغ داریم به سلسله‌ی پنجم فراعنه (۹۰۰ - ۱۰۵۰ تاریخی/ ۲۵۰۰ - ۲۳۵۰ پ.م) مربوط می‌شود و در معبد ابوسیر و جبلین (در شمال شهر تب) کشف شده است.[1] هرچند در این دوران هنوز نوشتن بر این ماده رواج چندانی نداشت.

کتاب مردگان تا سلسله‌ی هفدهم (حدود ۱۸۳۰ تاریخی/ ۱۵۵۰ پ.م) گسترش چشمگیر پیدا کرد و یک گام دیگر در گسترش دسترسی مردمی به دنیای باقی را تحقق بخشید. مضمون‌های مشهوری مانند داوری درباره‌ی مردگان و وزن کردن قلب فرد درگذشته در قرن نوزدهم تاریخی (ق ۱۵ پ.م) برای نخستین بار در کتاب مردگان نمایان شدند. جالب است که در تمام این قدم‌ها نوشتار همچنان مخاطبی انسانی و زنده نداشت و برای فرعون‌های نیمه‌خدای درگذشته یا ایزدان نوشته می‌شد.

خط هیروگلیف ساختاری چندان دشوار بود که صرف دانستن‌اش برای تفکیک طبقه‌ی اشراف از رعیت کافی می‌نمود. به همین خاطر بین توده‌ی مردم مصر که بی‌سواد بودند و قشر نازکی از اشراف که به درجه‌های متفاوتی بر فن خواندن و نوشتن تسلط داشتند، شکافی عمیق و گذرناپذیر دهان گشوده بود. درباره‌ی شمار باسوادان مصری برخی تا ۱۰٪ مصریان را باسواد

1. Goody, 1986: 28.

دانسته‌اند، که اغراق‌آمیز می‌نماید و روش‌شناسی مشخص و صحیحی هم برای استخراج این عدد به دست نمی‌دهد. چنین تخمین‌هایی به نسبت باسوادان در مراکز دیوانی مربوط می‌شود که در واقع شهرک‌هایی برای اقامت دیوانسالاران باسواد بوده‌اند، و در آنها نسبت باسوادان را در مراکزی مثل لاهون تا حدود ۱۵٪ تخمین زده‌اند،[1] که تا حدودی پذیرفتنی است، اما نسبت جمعیت در یک سازمان نویسا را نشان می‌دهد و نه در یک منطقه‌ی جمعیتی را، و بی‌شک به کل جمعیت تعمیم‌پذیر نیست و به تراکمی ویژه از کارگزاران نویسا در منطقه‌ای خاص اشاره می‌کند. کسانی که این عدد را به کل جمعیت مصر تعمیم داده‌اند، از این منطق نادرست پیروی کرده‌اند که مثلاً اگر در دانشکده‌ی مصرشناسی دانشگاه آکسفورد ۲۰٪ از افراد قادر به خواندن خط هیروگلیف باشند، پس در نتیجه یک پنجم مردم انگلستان با این خط مطالب خود را می‌نویسند. چنین تعمیمی آشکارا غلط است.

تخمین‌های موجود درباره‌ی نسبت باسوادها در جامعه‌ی مصر باستان براساس ارجاع‌های اسنادی و مدل‌سازی ابعاد طبقه‌ی دیوانسالار نشان می‌دهد که در نخستین هزاره‌ی تاریخی (هزاره‌ی سوم پ.م) حدود یک درصد جمعیت مصر نویسا بوده‌اند.[2] این تخمین دست کم در ابتدای کار به سومر و ایران زمین هم تعمیم‌پذیر است. یعنی احتمالاً در سپیده‌دم ظهور نویسایی شمار باسوادان در سومر و ایلام باستان هم مثل مصر حدود یک درصد جمعیت بوده است.[3] اما این عدد در مصر تا هزار سال بعد کمابیش بی‌تغییر باقی می‌ماند، در حالی که در سومر (با حدود ۵٪ باسواد) رشدی نمایان را نشان می‌دهد.

در دوران‌های بعدی رواج نویسایی در مصر افزایش یافته و بین ۱ تا ۵٪ جمعیت نوسان می‌کرده است.[4] به شکلی که در دوران‌های فترت شمار باسوادان پایین می‌آمده و در دوران‌های تمرکز سیاسی و ثبات دودمانی افزایش می‌یافته است.[5] این عدد در پایان عصر هخامنشی (در قرن سی‌ام/ ق. ۴ پ.م) که خط و نویسایی دستخوش انقلابی چشمگیر شده بود، تا ۷٪ جمعیت افزایش می‌یابد.[6] بنابراین مصرِ دوران هخامنشی به لحاظ درجه‌ی باسواد بودن مردم، نقطه‌ی اوج نویسایی تمدن کهن مصری است.

---

1. Zinn, 2013.
2. Zinn, 2013.
3. Schniedewind, 2005: 25.
4. Baines, 2007: 67, 94.
5. *Ibd*: 68.
6. Zinn, 2013.

این را هم باید در نظر داشت که «باسواد/ بی‌سواد بودن» مفهومی دودویی نیست و پیوستاری است که هرکس بر آن در نقطه‌ای جای می‌گیرد، و به ویژه درباره‌ی خطی دشوار مثل هیروگلیف و هیراتیک بی‌شک با درجه‌های متفاوتی از نویسایی در میان دیوانسالاران سر و کار داریم، و نه دو وضعیت متمایزِ یکدست. در میان همان نسبت اندکی (۱ – ۵٪) از مصریان که باسواد بوده‌اند هم سطوحی متفاوت از تسلط بر مهارت خواندن و نوشتن را می‌بینیم. گواه جالبی که نیمه‌باسواد بودن بخشی از جمعیت دیوانی مصر را نشان می‌دهد، به اصلاحات دینی آخن‌آتون فرعون یکتاپرست قرن بیستم (ق ۱۴ پ.م) مربوط می‌شود. به فرمان او نام آمون (به مصری: ی‌م‌ن) را از روی بسیاری از یادمان‌ها و اسناد نوشتاری تراشیدند و حک کردند، در حدی که این کار را با نام پدرش – آمن‌حوتپ سوم – هم انجام دادند. اما جالب است که در بسیاری از موارد کسی که این کار را انجام داده — و قاعدتا از دبیران دیوان فرعون بوده و می‌بایست باسواد باشد – نشانه‌های دیگری را با «آمون» اشتباه گرفته و آنها را هم حک کرده است.[1]

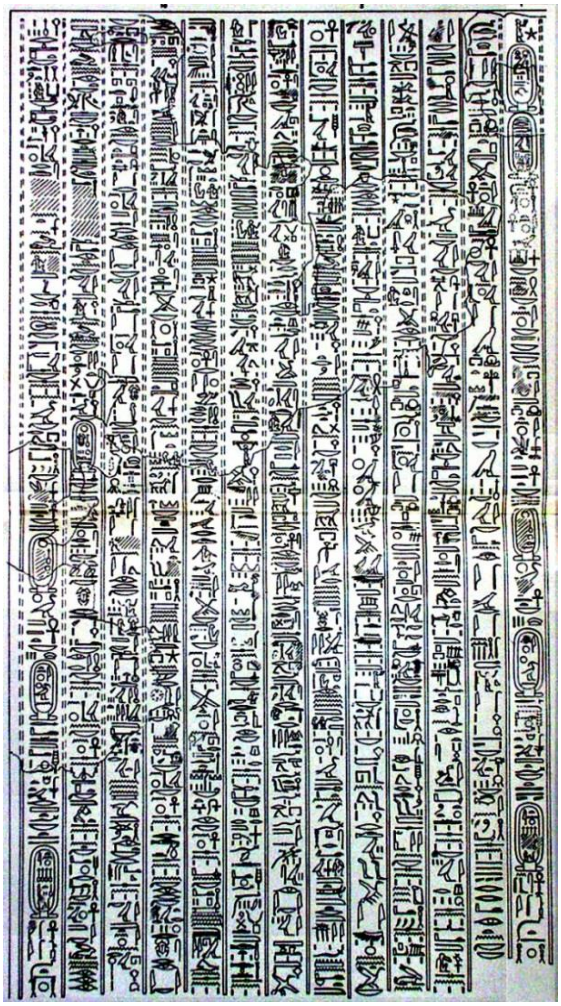

دعای ستایش آتون، سروده‌ی آخن‌آتون، فرعون دودمان هجدهم

1. Der Manuelian, 1999: 285–287.

متن سرود آتون

یکی از نشانه‌هایی که فراگیرتر بودن نویسایی در تمدن ایرانی را نسبت به مصر نشان می‌دهد، آن است که شأن اجتماعی دبیران و کاتبان در مصر باستان بسیار بیشتر از میانرودان بوده، و این به پایین‌تر بودن سطح نویسایی و ابتدایی‌تر بودن خط مصری باز می‌گردد. سوادآموزی در خط مصری نیازمند یادگیری دست کم هفتصد علامت بوده که تنها با صرف سال‌هایی طولانی از آموزش و ممارست ممکن می‌شده است. از این رو دبیران شماری بسیار کمتر داشته و طبقه‌ای بسته و مجزا تشکیل می‌داده‌اند. برای کودکانی که در خارج از این طبقه‌ی اشرافی زاده می‌شدند، صرف هزینه و زمان لازم برای سوادآموزی ممکن نبوده است. از این رو سوادآموزی در مصر خصلتی ارثی و محدود به طبقه‌ای کوچک محسوب می‌شده است.

بر همین مبنا تعداد افراد باسواد در مصر باستان بسیار کمتر از ایران بوده و همه‌شان هم در دستگاه سیاسی فرعون نقش‌هایی کلیدی ایفا می‌کرده‌اند و برای نوشتن یک نویسه‌ی نقاشی‌گونه مهارت داشته‌اند. یعنی خط و نویسایی در مصر باستان زیرسیستمی از دستگاه دولت بوده و تخصصی سیاسی محسوب می‌شده است. در حالی که در ایران زمین با شمار فراوان خطهایش و تداخل زبان‌های گوناگونش، جمعیتی بزرگتر به سوادآموزی دسترسی داشته‌اند و ضرورتی هم نداشته که نقشی سیاسی بر عهده بگیرند.

به همین خاطر افراد باسواد در میانرودان طبقه‌ای از نخبگان فرهنگی را پدید می‌آوردند که نسبت به نظام سیاسی استقلال کارکردی داشتند و به همین دلیل طیفی وسیع از شغل‌ها را پدید می‌آوردند. فرد باسواد مصری لزوما کاهن، مقام بلندپایه‌ی حکومتی و عضوی از دیوانسالاری فرعون بود. در ایران زمین فرد باسواد ممکن بود کاهن یا مقامی دیوانی باشد، اما در ضمن امکان هم داشت که معلم، عریضه‌نویس - حقوقدان، حسابدارِ زمین‌داران کشاورز یا نماینده‌ی مالی بازرگانان باشد. به ویژه در سومین هزاره‌ی تاریخی (هزاره‌ی اول پ.م) که خط الفبایی در ایران زمین پدید آمده بود، توانایی مقدماتی نوشتن به سطح سربازان ساده و صنعتگران عادی نیز تعمیم یافته بود.

تحولی که خط مصری با رواج رسانه‌ای تازه تجربه کرد، از زوایای گوناگون جای تحلیل دارد. بسیاری از پژوهشگران خطها را براساس رسانه‌ای که بر آن ثبت شده‌اند، به سه رده تقسیم کرده‌اند.[1] برخی از خطها بیشتر در قالب «برنگاشت»[2] ثبت شده و اینها نویسه‌های بازمانده بر سطوحی سخت و ماندگار مثل آوندهای فلزی و سنگی و صخره‌نوشته‌ها و

1. Daniels and Bright, 1996: 90.
2. epigraph

سکه‌نویسی‌ها هستند. خط پارسی باستان و هیروگلیف مصری اولیه نمونه‌هایی از آن هستند.

برخی دیگر «آجرنوشت»[1] هستند و بر لوح ثبت شده‌اند، که پس از پخته شدن به بافتی همسان با سنگ بدل می‌شود و بسیار پایدار و فسادناپذیر است. بخش عمده‌ی متون بازمانده به خط سومری و ایلامی و اکدی به این رده مربوط می‌شوند که بزرگترین بایگانی نوشتاری جهان باستان را بر می‌سازند. علاوه بر این‌ها «کهن‌نوشته»[2] هم داریم که بر موادی فسادپذیر مثل کاغذ و پارچه و پاپیروس نوشته می‌شده و طی هزار سال گذشته شکل غالب ثبت نوشتار در تمدن‌های گوناگون بوده است. در این بین شاید بتوان رده‌ای تازه را در نظر گرفت که امروز دیوارنوشت نامیده می‌شود. نمونه‌ی بارز آن هم خط هیروگلیف است که تا پایان عمر تمدن مصری پیوند خود را با مفهوم دیوار و دیواره حفظ کرد. در واقع می‌توان مصر را خاستگاه دیوارنوشته دانست. در ایران زمین مکانِ معمارانه اغلب ماهیتی متمایز و مستقل از نوشتار داشته و متن همچون افزوده‌ای به آن الصاق می‌شده است. این اتصال متن به سازه‌ی معمارانه درجه‌هایی متفاوت از شدت و پیوستگی را نشان می‌دهد. مثلاً در کتیبه‌ی بیستون که بر فراز پرستشگاهی قرار داشته، تقدم متن بر بنا را می‌بینیم. طوری که متن با دقت و پایداری بیشتری از سازه‌ی معمارانه برافراشته شده و تا به امروز دست نخورده باقی مانده است. در دیوارنگارانه‌های هیتی بغازکوی هم درهم فرورفتگی متن و نگاره‌های صخره‌ای را می‌بینیم، که مشابهش را در اولین صخره‌نگاره‌ی تاریخ یعنی نقش آنوبانینی در سرپل‌ذهاب هم می‌بینیم. در مقابل در سازه‌ی عظیمی مثل زیگورات چغازنبیل متن به شکلی مجزا بر آجرهایی نوشته شده و در داخل بنا تعبیه شده است. در بسیاری از موارد هم متن در قالب خشتی یا منشوری در پی بنا دفن می‌شده که نبشته‌ی حقوق بشر کوروش نمونه‌ای از آن است.

در مقابل این نمونه‌های ارتباط سنجیده و بیرونیِ متن و سازه، در مصر با نوعی لایه‌گذاری متن بر سطوح بنا سر و کار داریم. مصریان متن را به شکل «چیزی» جدا به سازه اضافه نمی‌کردند یا در آن نمی‌گنجاندند. بلکه نخست سازه را می‌ساختند و بعد متن را روی آن اضافه می‌کردند. یعنی سطوح سازه همچون بستری برای نوشتن عمل می‌کرد. این الگو را البته در ایران زمین هم داشته و داریم. چنان که دیوارنگاره‌های قصرهای آشوری همه متن دارند و از آنجا تا تزئین دیوارهای قصرها و مسجدها با خوشنویسی سنتی دیرپا و پیوسته را داریم که با شیوه‌ی دیوارنگاره‌ی مصری همتا و موازی است. اما مصریان آن سنت افزودن متن به سازه را که در ایران می‌بینیم، نداشته‌اند.

---

1. Argillograph
2. paleograph

دیوارنوشته‌های مصری را به شکل‌های گوناگون رده‌بندی کرده‌اند و توافقی وجود دارد که در این تمدن نوشتن و دیوارنویسی یک پدیدار یکپارچه بوده است. از صخره‌نوشته‌هایی که در جریان سفرهای استعمارگرانه‌ی دسته‌های مصری بر کوه‌های صحرای سینا نقش می‌شده، تا نوشته‌های کوتاهی که کاهنان برای جلب نظر خدایان یا سپاسگزاری از ایشان با مرکب بر دیوار معبدها می‌نوشته‌اند، نمونه‌هایی را داریم که بیشتر با کارکرد سیاسی و جادویی خط پیوند خورده است، تا آن که بخواهد کارکردی حافظه‌مدارانه داشته باشد و خبری را ثبت یا اعلام کند.

در میان اینها دیوارنوشت‌هایی که بر صخره‌های بیابان‌ها به جا مانده قدیمی‌ترین و رایج‌ترین نمونه در این زمینه است. این نوشته‌ها در جریان سفرهای توسعه‌طلبانه‌ی گروه‌هایی مصری به یادگار گذاشته می‌شده‌اند، که از سوی فرعون برای شناسایی و بهره‌برداری از مناطق پیرامونی قلمروش گسیل می‌شده‌اند. این دیوارنوشت‌ها بر کوه‌هایی مشرف بر راه‌ها و معدن‌ها حک می‌شده و هم کارکرد علامتی داشته و هم نوعی جادوی اعلام حضور بوده است. در کنار این نمونه‌ها دیوارنوشته‌هایی بر معبدها را هم داریم که دیرآیندتر است و از حدود سال ۲۲۰۰ (۱۲۰۰ پ.م) نگارش‌شان باب می‌شود.[1]

پیوند نزدیک هیروگلیف با دیوار، یادآور آرای جولیت فلمینگ در کتاب «دیوارنوشت و هنرهای نوشتاری در انگلستان عصر مدرن آغازین» است. او در این کتاب نشان داده که نوشته‌های برون - کاغذی که بر بدن خالکوبی شده یا بر دیوارها و اجسام و آوندها نوشته می‌شده‌اند، بر خلاف تصور مرسوم حاشیه‌ای نامهم و فرعی در دنیای نویسایی نیستند و بخشی مهم از فرایند گسترش سواد در جامعه محسوب می‌شوند.[2] البته تمرکز فلمینگ بر فرهنگ عصر نوزایی اروپاست و نشان می‌دهد که نوشته‌های کوتاه بر جاهایی مثل سردرها و پنجره‌ها یا روزی میزها دلالت‌های مهم و تعیین کننده‌ی فرهنگی داشته و نه تنها به خاطر ساختار زبانی‌اش، بلکه به ویژه در پیوند با زمینه‌ای که بر آن نوشته می‌شده و شکل بیرونی‌اش در بافتی عینی و مادی معنای خود را کسب می‌کرده است.[3]

آنچه در تاریخ خط تحقق یافته، چیرگی کامل و تام و تمام نویسه‌های ایرانی بر مصری و منقرض شدن خط تصویری‌ای بوده که بستر اصلی‌اش دیوار سنگی بوده است. به همین خاطر برچسب «دیوارنوشت»[4] امروز بیشتر برای هنر شهری و نقاشی‌هایی که جوانان بر دیوارها

---

1. Ragazzoli, 2018: 24.
2. Fleming, 2001.
3. *Ibd*: 13.
4. Graffiti

می‌کشند به کار گرفته می‌شود، و نه سطح تابوت‌ها یا فضای درونی آرامگاه‌های مصری.

خاستگاه این واژه‌ی «دیوارنوشت» در متون علمی امروزین به نسبت جدید است و برای نخستین بار برای توصیف آثار نوشتاری یافت شده بر ویرانه‌های پمپی به کار گرفته شد. کشف نوشتارهای کوتاه دیگر بر آثار باستانی یونانی و رومی در قرن ۵۳ (ق ۱۹ م.) به پیدایش پیش‌داشت‌هایی زمان‌پریشانه دامن زد که از تعمیم تجربه‌های آن روزگار اروپاییان به دوران باستان ناشی می‌شد. مثلاً این که این دیوارنوشته‌ها فرعی و غیرمهم و غیررسمی بوده، و این که طبقات فرودست آن را می‌نوشته‌اند، یا این که ارتباطی بی‌واسطه و شخصی با نویسندگان‌شان داشته‌اند.[1] یعنی دیوارنوشته همچون نوعی متن نابه‌جا در نظر گرفته می‌شد. همچون نوشتاری که جایی نامناسب نوشته شده و در نقطه‌ای ظهور کرده که قرار نبوده آنجا باشد.[2] در حالی که می‌شود به این متن‌ها همچون نوعی کردار و شیوه‌ای از اجرای آیین‌ها و رسوم و شیوه‌ای برای یادسپاری نیز نگاه کرد، که اتفاقا در جایی درست و شایسته جای گرفته‌اند.[3]

دیوارنوشته‌های مدرن امروزین که به همه‌گیر شدن تعبیر «گرافیتی» دامن زده‌اند، زودتر از آمریکا از دهه‌ی ۵۳۳۰ (۱۳۳۰خ/ ۱۹۵۰م.) آغاز شد و در جریان ملی شدن صنعت نفت رواجی کامل داشت. این ابزار رسانه‌ای در دهه‌های ۵۳۴۰ و ۵۳۵۰ (۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خ/ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م.) مربوط می‌شوند و خیابان‌های نیویورک و فیلادلفیا، که در آن جوانان رنگین پوست آفریقایی‌تبار یا مکزیکی با نقاشی یا نوشتن بر دیوارها می‌کوشیدند مالکیت‌شان بر محله‌های خود را در برابر اقتدار پلیس سفیدپوست تثبیت کنند. این جنبش با جریان پادفرهنگ هیپی‌ها و به ویژه موزیک هیپ‌هاپ و تا حدودی رپ پیوند داشت.

در همان مقطع زمانی در شهرهای ایران دیوارنوشته‌ها کاربردی کاملا سیاسی داشت و توسط جوانان انقلابی مارکسیست یا مذهبی پدید می‌آمد که نخست مخالفت‌شان بر رژیم شاهنشاهی را ابراز می‌کردند و بعد پیروزی بر آن را بزرگ می‌داشتند. همین جریان در دهه‌ی ۵۳۸۰ (۱۳۸۰خ) با بالغ شدن جوانان زاده‌ی دهه‌ی ۵۳۶۰ (۱۳۶۰خ) چرخشی کامل پیدا کرد و به مضمون و محتوای گرافیتی‌های آمریکایی نزدیک شد. یعنی با موسیقی و رقص پیوند خورد و دلالتی ضد نیروی انتظامی پیدا کرد. با این تفاوت که در ایران موزیک متال بیشتر اهمیت داشت و رپ و هیپ‌هاپ فقط بعدتر به شکلی حاشیه‌ای مورد توجه قرار گرفت.

مقایسه‌ی این شیوه‌های جدید از اتصال دیوار و خط با آنچه که در آغازگاه باستانی‌اش

---

1. Baird and Taylor, 2011: 2.
2. *Ibd*: 4.
3. *Ibd*: 8-6.

در مصر باستان رایج بوده، از این رو روشنگر است که پیکربندی‌های به کلی متفاوتِ چیده شدن متن بر فضا را نشان می‌دهد و جریان یافتن متمایزِ مدارهای قدرت در جوامعی بسیار متفاوت را نمایش می‌دهد.

در مقام مقایسه می‌توان گفت نوشتار در مصر باستان بیشتر با گرافیتی‌های امروزین شبیه بوده، تا کتاب‌های امروزین. یعنی بیشتر برای اعلام چیزی و ایجاد تأثیری ترسیم می‌شده تا آن که بایگانی‌ای از اطلاعات به دست دهد. با این تفاوت که مخاطب این دیوارنگاره‌ها در عصر کنونی آدمیان هستند و در مصر باستان خدایان و مردگان بوده‌اند.

گفتار دوم

خط کاهنانه‌ی مصری

قلمرو: مصر
زبان: مصری باستان (خانواده‌ی آفرو – آسیایی)
دوره‌ی رواج: ۱۷۰۰ – ۳۸۰۰ تاریخی (۱۷۰۰ پ.م – ۴۰۰م.)
دولت پشتیبان: مصر

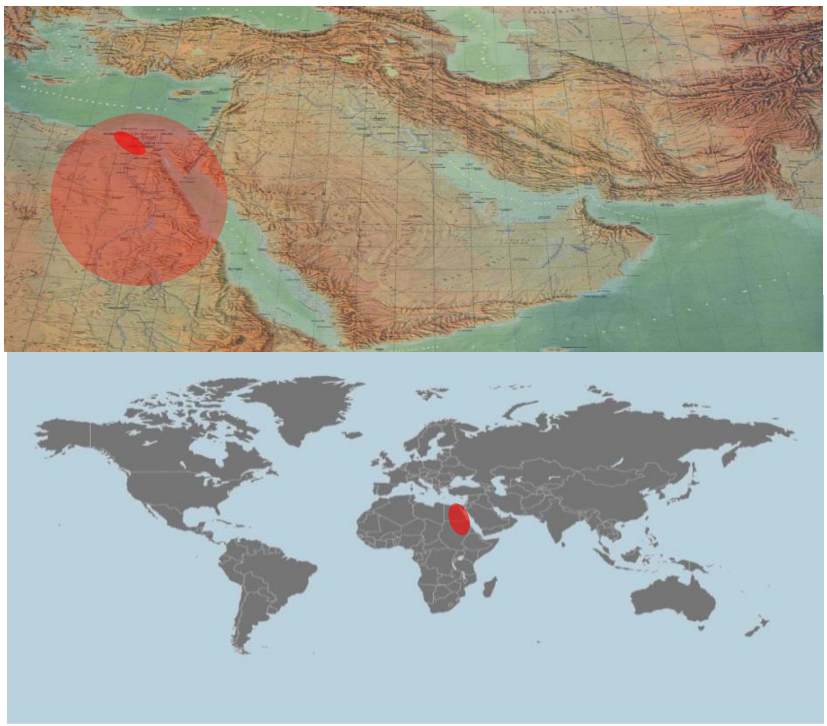

خط هیروگلیف مصری از قرن‌های پایانی نخستین هزاره‌ی تاریخی (هزاره‌ی سوم پ.م) شکلی ساده‌تر پیدا کرد که به پیروی از نامگذاری کلمنت اسکندرانی هیراتیک نامیده می‌شود و شاید بتوان آن را موازی با خط میخی سومری دانست. چون در اینجا هم با شکلی ساده شده و دبیرانه از خط تصویرنگار اولیه روبرو هستیم که با سرعت و آسانی بیشتری نوشته می‌شود. «هیراتیک» (ιερατικοσ‘) کلمه‌ای یونانی است به معنای «کاهنانه» و دلیلی ندارد در زبان پارسی خطی مصری را بدان بنامیم. از این رو آن را در این نوشتار «کاهنانه» می‌نامم. نام هیروگلیف هم به همین ترتیب بهتر است با «خط مقدس» یا «خط ایزدان» جایگزین شود، که به خاطر جا افتادن هیروگلیف در زبان پارسی از آن چشم‌پوشی کرده‌ام.

پیدایش این خط پیامد تحولی بود که در شکل و رسانه‌ی نوشتار مصری رخ داد. چون ظهور آن در مقطعی رخ داد که نوشتارها از تابوت‌ها به پاپیروس‌ها انتقال می‌یافت. چنین می‌نماید که مصریان تازه در این هنگام به طور گسترده برای نوشتن از رسانه‌ای استفاده کرده باشند که بر خلاف سطوح اهرام و تابوت‌ها، دیواره‌ی چیزی دیگر نباشد. یعنی احتمالاً تکامل بستر نوشتن بوده که به تکامل شکل بیرونی خط دامن زده است. این دگردیسی‌ها در نویسه‌ی کاهنانه نسبت به آنچه در خطوط تمدن ایرانی می‌بینیم بسیار محدود بوده است. این خط پیوندهای تصویری‌اش را با خط هیروگلیف حفظ کرد و جایگزین آن هم نشد. یعنی همچون مشتقی کاربردی و دم دستی برای دبیران و کاهنان مورد استفاده قرار گرفت، بی آن که به حریم اصلی خط در فضاهایی آیینی و تدفینی دست‌اندازی کند.

این خط در شمال و جنوب مسیرهای تحولی متفاوتی را طی کرد، طوری که تا قرن‌های منتهی به ظهور دولت هخامنشی احتمالاً نوشتارهای کاهنانه‌ی جنوبی برای دبیران شمالی ناخوانا بوده است و برعکس. خط کاهنانه در مقام شکلی ساده و تندنویس از هیروگلیف برای امور روزمره به کار گرفته می‌شد. این خط در اصل همان هیروگلیف است که ساده، خمیده، و خلاصه‌شده نوشته شده باشد.

خط کاهنانه را اغلب با مرکب بر پاپیروس می‌نوشته‌اند و تسلط بر خواندن و نوشتن آن بسیار ساده‌تر از خط مقدس هیروگلیف بوده است. با این حال تنها قشری بسیار کوچک از دیوانسالاران مصری خط کاهنانه را بلد بوده‌اند. احتمالاً این خط رسانه‌ی اصلی نویسایی در تمدن مصری بوده و تخمین من آن است که کمتر از ۵٪ جمعیت با تکیه بر آن باسواد محسوب می‌شده‌اند، و تنها بخشی کوچک از ایشان هیروگلیف را هم می‌دانسته‌اند.

پیدایش خط کاهنانه را باید در بافت اجتماعی طبقه‌ی بسته‌ی کاهنان و دیوانسالاران مصری تحلیل کرد. پس از پیدایش کاهنانه متون دیوانی، آثار ادبی و اسناد حسابداری مصری به این خط نوشته شده‌اند و اینها متونی هستند که هم کمیت و کیفیت و هم دقت‌شان بسیار فروپایه‌تر از متون همزمان‌شان در تمدن ایرانی است. یعنی می‌توان گفت که تمدن مصری هرگز به پایه‌ی تمدن ایرانی نویسا نشد، و این احتمالاً تا حدودی در استیلای خط اندیشه‌نگار بر این سامان مربوط می‌شود. الگویی مشابه را در چین هم می‌بینیم و آنجا هم نویسایی بسیار دیرآیند و کم‌بسامد است.

ترکیب هیروگلیف و نقاشی بر دیوارنگاره‌ی معبد رامسس دوم در آبیدوس، دودمان نوزدهم، حدود سال ۲۱۱۰ (۱۲۷۰ پ.م)

برخی کلمات با نماد کاهنانه و هیروگلیف‌شان

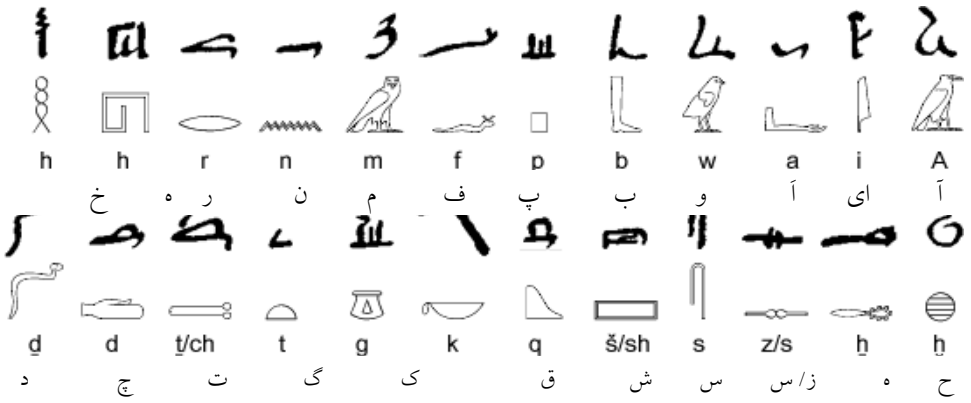

واج‌نگارهای مصری در نسخه‌ی کاهنانه (بالا) و هیروگلیف (زیر)

خط کاهنانه کم کم تا پایان دوران پادشاهی نو به دایره‌ی اسناد دینی هم وارد شد و از عصر فترت سوم (بین سال‌های ۲۳۱۰ تا ۲۸۳۰ / ۱۰۷۰ – ۶۵۰ پ.م) به بعد کتاب مردگان – که بر پاپیروس نوشته می‌شد و در گور نهاده می‌شد – نیز به این خط نوشته می‌شده است. خط کاهنانه شکلی نوتر از زبان مصری را ثبت کرده که در فاصله‌ی سالهای ۱۷۸۰ تا ۲۷۳۰ (۱۶۰۰ – ۶۵۰ پ.م) رایج بوده و این را مصری دیرآیند (متأخر) می‌نامند.[1]

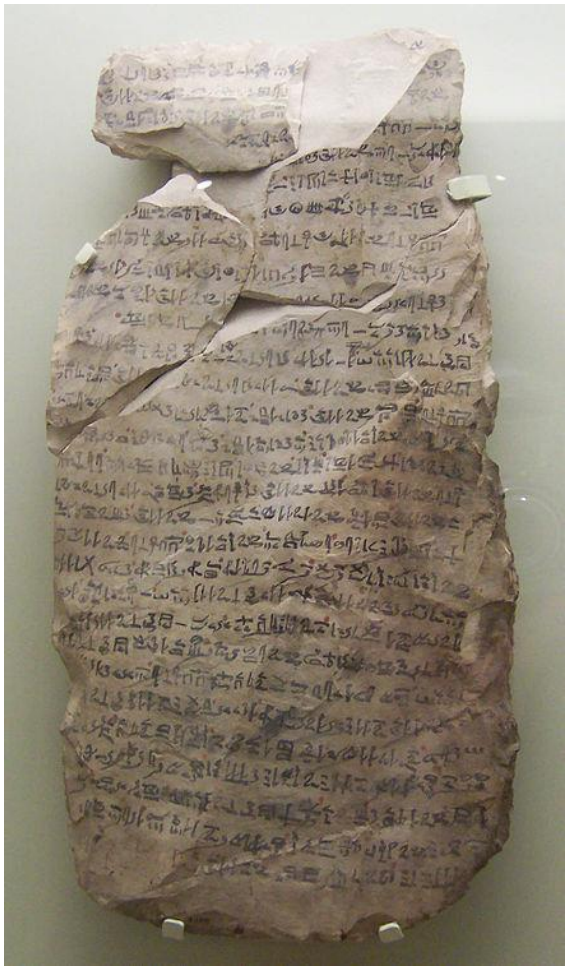

یکی از چهار نامه به خای وزیر رامسس دوم، نوشته شده با خط کاهنانه بر سنگ آهک، حدود سال ۲۱۱۰ (۱۲۷۰ پ.م)

1 .Gnanadesikan, 2009: 47.

خط کاهنانه مصری در این دوران ظاهرا توسط دبیرانی به کار گرفته می‌شده که بسته به طبقه‌ی اجتماعی‌شان برای کارکردهایی خاص تخصص داشته‌اند. بر همین مبنا در کل دو دستخط درباری و کتابی از هم تمایز یافتند که یکی‌شان به ثبت متون رسمی و دینی اختصاص داشت و دومی برای ثبت امور دیوانی و حسابداری دولتی کاربرد داشت.

اینها به تدریج از هم فاصله گرفتند و به ویژه در دوران فترت سوم که شمال و جنوب مصر دولت‌هایی متفاوت داشت، چندان در این دو ناحیه دستخوش انفکاک شد که نویسندگان با یک دستخط توانایی خواندن دستخط دیگر را نداشتند و این در شمال و جنوب هم تشدید می‌شد. یعنی خط شمالی‌ها برای جنوبی‌ها نامفهوم شد و برعکس.[1] این نشان می‌دهد که نویسایی در مصر بیش از آن که پدیداری اجتماعی و وابسته به کارکردهای زیست جهان مردم باشد، یک ابزار تخصص یافته‌ی دولتی بوده که بسته به نهادهای خاص سیاسی و دینی به کار گرفته می‌شده و با فروپاشی وحدت سیاسی خط هم دچار واگرایی می‌شده است.

پیدایش خط کاهنانه و ساده شدنِ ثبت نوشتار به پیدایش دامنه‌ای وسیع از دیوارنویس‌ها و سفال‌نوشته‌ها دامن زد که خارج از ساز و کارهای دینی و سیاسی نوشته می‌شدند و گوشه‌هایی از طرز فکر این طبقه‌ی کاهن - دیوانسالار را نشان می‌دادند. ارزشمندترین بایگانی در دسترس از این ماجرا در غار کاتبان جای گرفته که در منطقه‌ی دیرالبحری در غرب شهر باستانی تب قرار دارد. در این غار نزدیک به هفتاد دیوارنوشته کشف شده که به کاتبان و کارگزاران معبد - مقبره‌های اطراف مربوط می‌شود.

در این ناحیه مجموعه‌ای از گورهای اشراف سلسله‌ی یازدهم فراعنه را در کنار آرامگاه نیمه‌کاره‌ی منتوحوتپ دوم شاه سلسله‌ی یازدهم می‌بینیم. بعدتر در ابتدای سلسله‌ی هجدهم حت‌شپ‌سوت که تنها فرعون زن مصری است، مقبره‌ی خود را همان جا ساخته و این کاتبان به این دوره و این برش از آبادانی این منطقه مربوط می‌شوند. در آن دوران این منطقه محل اجرای مراسم جشنواره‌ی باشکوه «زیبا دره» بوده که در جریان آن بت آمون را از معبد کارناک تا مقبره‌ی ملکه حت‌شپ‌سوت حمل می‌کرده‌اند.[2]

کاتبان بخشی از طبقه‌ی بالای مصری بوده‌اند و با بدنه‌ی رعیت که ۹۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند و به نوعی برده محسوب می‌شدند، تفاوت داشته‌اند. با این حال دیوارنوشته‌های غار کاتبان ظاهرا به کارمندانی عادی و فروپایه تعلق داشته و ایشان

1. Gnanadesikan, 2009: 47.
2. Ragazzoli, 2018: 33.

خدمتگزاران و دستیاران دیوانیان بلندمرتبه بوده‌اند. دیوارنوشته‌ها اغلب به امضا و ثبت اسم محدود می‌شود و طیفی وسیع از نوشته‌های حساب شده و زیبا تا امضاهای شتابزده و ناخوانا را شامل می‌شود. الگوی این آثار شباهتی چشمگیر به رسم کندن اسم بر آثار باستانی دارد. لقب کاتب «سِش/ سِخ» اغلب در کنار اسم این افراد آمده و آنجا که چند نفر کنار هم اسم برده شده‌اند، با کلمه‌ی «برادر» (سِن) یا دوست (خِنْمِس) به هم مربوط شده‌اند و این به نوعی هویت صنفی و جمعی در میان طبقه‌ی کاتب دلالت می‌کند.[1]

برخی از این دیوارنوشته‌ها به خط خمیده‌ی کاهنانه نوشته شده‌اند که در اصل نوعی تندنویسی در میان کاتبان بوده و به شکل سطری از راست به چپ نوشته می‌شده است.[2] این متن‌ها به لحاظ کارکرد در میانه‌ی دعا خواندن شفاهی و متون مذهبی رسمی جای می‌گیرند. یعنی همان گفتمانِ واسطه قرار دادنِ فرعون درگذشته برای جلب حمایت خدایان را که به شکلی شفاهی ابراز می‌شده، ثبت می‌کند، بی آن که به مرتبه‌ی خط مقدس هیروگلیف با تأثیر جادویی‌اش ارتقا پیدا کرده باشد.

برخی از این نام‌ها آشکارا در جریان مراسمی جمعی نوشته شده‌اند. به عنوان مثال در یکی از خوشه نام‌ها که در یک عبارت آمده، دست کم چهار دستخط متفاوت از هم تفکیک شده‌اند. این بدان معناست که گروهی از کاتبان برای اجرای مراسمی در این غار کوچک جمع شده و به عنوان بخشی از مناسک هریک نام خویش را بر دیوار یا سقف نوشته‌اند.[3] جالب آن که در یکی از این غارها که «غار پلشت» نامیده می‌شود، دو نقاشی سردستی با مضمونی جنسی کشیده شده که در یکی‌شان ملکه حتشپسوت در حال هماغوشی با معمار اعظمش سنموت است. دیگری هم یکی از اشراف را نشان می‌دهد که جای دیگری هم نشانش آمده، و ظاهرا به نعوذ شدید آلت مبتلا بوده است.[4]

به این ترتیب روشن است که پیدایش خط کاهنانه نویسایی را در میان طبقه‌ی کاتبان گسترش داده، و به پیدایش شکل‌هایی تازه و غیررسمی از نوشتار دامن زده است. اما همچنان فن نویسایی در انحصار کاتبان و دیوانیان باقی بوده و مرزبندی میان ایشان با بدنه‌ی جمعیت را تثبیت می‌کرده است. ظهور خط کاهنانه نخستین نشانه‌ی تحول در خط مصری بود که بسیار دیر و یک و نیم هزاره پس از ثباتی چشمگیر در خط بروز کرد. پس از آن نیز چند تحول دیگر در نویسه‌ی مصری رخ نمود که می‌توان در این چارچوب خلاصه‌اش کرد:

---

1. Ragazzoli, 2018: 27-28.
2. *Ibd*: 28.
3. *Ibd*: 33.
4. *Ibd*: 35.

۱. مصری کهن. از ابتدای تاریخ مصر تا پایان سلسله‌ی ششم فراعنه، که متون اهرام را در بر می‌گیرد

۲. مصری میانه یا کلاسیک. اوج رونق آن به دودمان‌های نهم تا دوازدهم (سال‌های ۱۱۴۰ تا ۱۶۰۰ تاریخی/ ۲۲۴۰ - ۱۷۸۰ پ.م) مربوط می‌شود

۳. مصری دیرآیند یا کلاسیک متاخر. دودمان‌های سیزدهم تا هجدهم را پوشش می‌دهد و از سال ۱۶۰۰ تا ۲۰۳۰ (۱۷۸۰ - ۱۳۵۰ پ.م) ادامه می‌یابد. کتاب مردگان در این دوران نوشته شده است.

۴. مصری مردمی یا دموتیک. در اصل به دوران هخامنشی و دوران نفوذ فرهنگ ایرانی بر مصر مربوط می‌شود و از قرن بیست و هفتم تا سی و یکم (ق ۷ - ۱ پ.م) را می‌پوشاند، و بقایایش تا قرن ۳۹ (ق ۵ م.) ادامه می‌یابد. بخش عمده‌ی متون طولانی نوشته شده به زبان مصری در نیمه‌ی آغازین این دوران نگارش یافته‌اند.

۵. مصری قبطی. دوران یونانی‌زدگی زبان مصری است که همزمان است با انقراض تمدن مصر باستان و از قرن ۳۳ (ق ۱ پ.م) آغاز می‌شود و تا به امروز ادامه دارد. در این دوران مصریان زبان باستانی‌شان را در گفتار از دست می‌دهند، دین‌شان مسیحی می‌شود و خطشان به مشتقی از یونانی دگردیسی می‌یابد.

توجه به این نکته ضروری است که نخستین تحول در خط مصری که به دوران پیشاکوروشی مربوط می‌شود، از نوع شاخه‌زایی بوده و نه تکامل و جایگزینی. یعنی خط هیروگلیف همچنان با قوت تمام تداوم خود را حفظ کرد و بر رسانه‌های سنتی‌اش که دیواره‌ی بناها و تابوت‌ها باشد، نقش می‌شد. با رواج رسانه‌ی تازه که پاپیروس باشد، همچنان هیروگیف در این رسانه نیز کاربرد خود را حفظ کرده بود. اما در این رسانه‌ی نو خط کاهنانه نیز به اندوخته‌ی نویسه‌های مصریان افزوده شده بود.

خط‌های تمدن چینی

گفتار نخست

خط چینی

قلمرو: چین – 字漢 ؛ زبان: هان، وو، مین، هاکا، کانتونی، ماندارین،
دوره‌ی رواج: ۲۲۰۰ – ۵۳۳۰ تاریخی (۱۲۰۰ پ.م – ۱۹۵۰م.)
دولت پشتیبان: چین

بزرگترین خانواده‌ی زبانی رایج در قلمرو تمدن چینی دو شاخه‌ی اصلی دارد که زبان‌های چینی و تبتی - برمه‌ای را پوشش می‌دهد. این خانواده با زبان‌های ژاپنی و کره‌ای و مالایی و تای و ملانزیایی تفاوت دارد، هرچند برخی از اینها خط‌شان را از چینی وان ستانده‌اند. زبان چینی که امروز به خاطر جمعیت بزرگ کشور چین و تحمیل این زبان به اقوام دیگر یکی از پرکاربردترین زبان‌های دنیاست، در اصل در مناطق جنوبی چین تکامل یافته و بیشترین تنوع را هم در همان ناحیه داراست.

زبان چینی امروز از دید دولت چین هفت «گویش» را در بر می‌گیرد. اما هریک از اینها به لحاظ زبان‌شناسانه در اصل زبانی مستقل هستند: «ماندارین» که زبان رسمی کشور چین است و در نواحی شمالی و پکن رایج است، با سایر زبان‌های اصلی قلمرو تمدنی چین تفاوت دارد. این زبان‌های دیگر عبارتند از «وو» که در شانگهای و ژه‌جیانگ ریشه دارد، «مین» که بومی تایوان و فوجیان است، «هاکّا» یا «کِه‌جیا» که در میان اقوامی در جنوب چین رایج است، «کانتونی» که در اصل «یوئِه» نامیده می‌شود و در هنگ‌کنگ و گوانگ‌دونگ گوینده دارد، «شیانگ» که زبان مردم هونان است و «گَن» که در شیانگ‌شی بدان تکلم می‌شود. همه‌ی این هفت زبان با خط مشترکی نوشته می‌شوند. در میان این‌ها زبان ماندارین که زبان غالب در دوره‌ی چینی نو است، ۱۳۰۰ هجای مستقل دارد که کمتر از یک سوم هجاهای چینی میانه است.[1]

بر این مبنا خط چینی – و نه زبانی خاص - شاخص‌های مهمی بوده که هویت ملی چینی را تعیین کرده است. بر خلاف ایران زمین که زبان ملی و ادبیات و به ویژه شعر در آن زبان تعیین کننده‌ی هویت ملی بوده، در چین همواره زبان‌هایی متفاوت داشته‌ایم و چنان که فهرست کردیم، زبان‌های منسوب به قوم هان به تنهایی هفت زبان را شامل می‌شده است. یعنی تا پیش از دوران مدرن در چین زبان ملی فراگیر نداشته‌ایم. هان‌ها با تاکید بر خط چینی که همه‌ی این زبان‌ها را به یک شکل می‌نویسد، هویت جمعی خود را تعریف می‌کرده‌اند. ایراد این شیوه از تعریف هویت البته آن است که تنها به باسوادان محدود می‌شوند که همواره جمعیتی کوچک (حدود ۱۰٪ مردم چین) را در بر می‌گرفته و اینها منحصر به اشراف و دیوانسالاران بوده‌اند. این با زبان ملی ایرانی متفاوت است که واسطه‌ی ارتباط همه‌ی مردم این حوزه‌ی تمدنی بوده است. یعنی بدنه‌ی مردم مستقل از آنکه باسواد یا بی‌سواد باشند و به طبقات اشرافی و دیوانی یا کشاورز تعلق داشته باشند، این زبان ملی را کمابیش می‌دانسته و به کار می‌گرفته‌اند.

---

1. Gnanadesikan, 2009: 73.

تاریخ تحول زبان چینی به سه دوره‌ی کهن، میانه و نو تقسیم می‌شود. خط چینی در پایان دوره‌ی کهن استانده شد و تثبیت گشت و عملا تا ابتدای قرن بیستم میلادی دست نخورده باقی ماند. این خط برای نگارش هر هفت زبان تحول یابنده‌ی چینی به کار گرفته می‌شد، و به همین خاطر در خارج از چین اغلب به نام «چینی کلاسیک» شهرت دارد و اغلب «زبان چینی» خوانده می‌شود. هرچند در اصل یک خط است و نه زبان.

خود چینی‌ها به گویش اصلی‌ای که این خط را پدید آورده «وِن‌یان» می‌گویند. اما شکل گفتاری و نوشتاری زبان چینی واگرایی چشمگیری داشته است. موازی با این چینی کلاسیک، شکلی از چینی محاوره‌ای هم اغلب در قالب داستان‌ها و افسانه‌ها نوشته می‌شده که به آن «بای‌هوآ» می‌گویند. در دوران مدرن این شکل اخیر که زبان روزمره‌ی بخش بزرگی از مردم چین بود، نویسا شد و اصلاح‌طلبان چینی که نهضت سوادآموزی راه انداختند، آن را مبنای خط چینی جدید گرفتند. همچنان که گویش ماندارین رایج در پکن را به عنوان زبان رسمی چینی قلمداد کردند که در جمهوری خلق چین «پُوتونگ‌هوآ» و در تایوان «گوئُویو» خوانده می‌شود. در متون دانشگاهی گاهی این زبان را «هان‌یو» می‌نامند، یعنی زبان قوم هان.

زبان چینی براساس هجاهایی مستقل و معنادار طرحریزی شده است. هجاها در زبان چینی از سه بخش تشکیل یافته‌اند، سرآغاز،[1] پایان،[2] و لحن.[3] همخوانی که هجا را شروع می‌کند سرآغاز است و باقی پایان محسوب می‌شوند، که ممکن است از واکه‌ای تنها یا واکه‌ی همراه با همخوان تشکیل شده باشد، و گاه ترکیب‌هایی پیچیده‌تر هم داشته باشد. هر هجا با لحنی بیان می‌شود و این فراز و فرود آوای بیان شده را مشخص می‌کند. لحن در ماندارین امروزین چهار حالت دارد که شیوه‌ی بیان هجا را تعیین می‌کند و با اعداد یک تا چهار بازنموده می‌شود. شمار لحن‌ها در زبان‌های گوناگون چین تفاوت چشمگیری دارد. مثلاً ماندارین چهار و کانتونی هشت یا نُه لحن متفاوت برای تلفظ واژگان دارد.[4]

با توجه به شمار سرآغازها و پایان‌ها و لحن‌های چهارگانه، زبان چینی ماندارین در کل توانایی تولید ۱۸۴۰ هجا را دارد که ۱۳۵۹تا از آنها در واقع وجود دارند و به کار گرفته می‌شوند. هریک از این هجاها نشانه‌ای دارند که حرفی مستقل محسوب می‌شود. به این ترتیب واحد پایه‌ی زبان که در حروف بازنموده می‌شود، تکواژ و هجاست نه واکه/ همخوان.

---

1. Initial
2. final
3. tone
4. Gnanadesikan, 2009: 67.

در ضمن همچنان پیوند خط با اندیشه‌نگار پابرجاست، یعنی هجا/تکواژهایی همسان که معناهای متفاوتی دارند، با حرف‌هایی گوناگون نوشته می‌شوند. به همین خاطر یادگیری خط چینی (و همچنین زبان چینی) بسیار دشوارتر از زبان‌هایی است که الفبایی نوشته می‌شوند و لحن در معنی هجاهایشان تأثیر نمی‌گذارد. تجربه‌ی نگارنده درباره‌ی یادگیری زبان چینی آن بوده که به شکلی نامنتظره حرف زدن به این زبان از فهمیدن گفتار، و خواندن از نوشتن آسان‌تر است، و این تقریبا واژگونه‌ی الگویی است که در زبان‌های هندواروپایی و سامی می‌بینیم.

حدود دو سوم کل کلمات چینی از ترکیب چند تکواژ حاصل آمده است، و این تاحدودی برای جبران غیاب پیشوند و پسوندها در این زبان است. تکواژهای چینی اغلب از یک هجا تشکیل شده‌اند، اما کلمات چند تکواژ دارند و به ویژه اسم‌های جانوران و گیاهان ممکن است چندهجایی باشند. اما آنچه در خط بازتاب پیدا می‌کند، هجاست. یعنی قاعده‌ی کلی آن است که هر نشانه (حرف) یک هجا را بازنمایی کند. استثناهایی هم البته داریم. مثلاً در لهجه‌ی پکنی گاهی پسوند «ر» به انتهای کلمات افزوده می‌شود که صریح خوانده نمی‌شود و شمار هجاها را تغییر نمی‌دهد، اما در نوشتار به صورت حرفی جدا بعد از کلمه‌ی اصلی می‌آید. استثنای دیگر کلمه‌ی «اِر شی» (۲۰: 十二، یعنی دو ده) است که به شکل سنتی با دو نشانه‌ی «اِر» (二: دو) و «شی» (十: ده) نوشته می‌شود، اما در نوشتارهای روزمره معمولا با یک نشانه‌ی ترکیبی (廿) بازنموده می‌شود که دو هجا را نمایندگی می‌کند.

در گذر زمان همریختی آواها در زبان چینی افزایش یافته و این خاطر تراشیده شدن واج‌های پایانی برخی از کلمات است. مثلاً هفت کلمه در چینی امروز «سو» خوانده می‌شوند، که معناهایی متفاوت (ذرت، غروب، سفید، ماندن، استوار، گفتن، خبر رساندن) دارند و با نشانه‌های متفاوتی هم نوشته می‌شوند، اما اینها در چینی باستان شش تلفظ متفاوت داشته‌اند و طی گذر قرن‌ها خوانشی همگرا پیدا کرده‌اند. به همین خاطر از ۱۳۵۹ هجای زبان چینی امروز، هرکدامشان به طور متوسط با یازده نشانه نوشته می‌شوند. تنها ۱۹۹ هجا (۱۴/۶ ٪) تک نشانه‌ای هستند. از آن سو برخی با بیش از صد نشانه نوشته می‌شوند و معناهای متفاوتی هم دارند. مثلاً «بَی» (سفید) با یک نشانه نوشته می‌شود. اما «یی» را می‌شود با ۱۴۹ نشانه‌ی متفاوت نوشت که هریک بر معنای متفاوتی دلالت می‌کند.

ساختار خط چینی عملا در سراسر تاریخ‌اش دست نخورده باقی مانده است. یعنی خط کنونی چینی از نظر ساختار با نشانه‌های استخوان‌های پیشگویی در سه هزار سال پیش همسان هستند. دگرگونی در ریخت بیرونی نمادها البته رخ داده، اما اینها تحولات زیبایی‌شناسانه است

و ساختار و منطق درونی نشانه‌گذاری را دست نخورده باقی گذاشته است.[1]

درباره‌ی باقی ماندن خط چینی در مرحله‌ی اندیشه‌نگاری توافقی هست و در این مورد بحثی نیست. اما این که هر نشانه‌ی خط چینی چه چیزی را بازنمایی می‌کند، دو نظریه وجود دارد. بسیاری از زبانشناسان کلاسیک این نشانه‌ها را با عنوان «واژه‌نگار»[2] برچسب می‌زدند. در حالی که پژوهشگران جدیدتر گرایش دارند آنها را «تکواژنگار»[3] بدانند،[4] چرا که پیوند عناصر نشانه‌ها با تکواژها بیشتر است تا کل یک واژه. از این نظر این نشانه‌ها بیشتر به علایم ریاضی یا نشانه‌ای مثل $ در زبان انگلیسی شباهت دارند که یکجا یک مفهوم با کلمه‌ای مشخص را نمایندگی می‌کنند. با این همه تنها خطی که نشانه‌هایش هجاها را بازنمایی می‌کند، احتمالاً هَنکول است که برای نوشتن زبان کره‌ای به کار گرفته می‌شود.

چینی‌ها هم مثل مصریان ایده‌ی تصویرنگاری آواها را ابداع کردند و از نشانه‌ی یک چیز برای بیان صدای مشابه در کلمه‌ای دیگر بهره بردند. مثلاً از نشانه‌ی «وان» (萬) در خط تصویری استخوان‌های پیشگویی که «عقرب» را نشان می‌داد، برای نوشتن «وان» به معنای «ده هزار، خیلی» هم استفاده کردند. بعد هم باز مثل مصری‌ها برای تفکیک کردن کلمات هم‌آوا شناسه‌ای به آن افزودند. اما به شکلی کاملا متفاوت این کار را انجام دادند. یعنی آن شناسه را در خود نشانه‌ی اصلی ادغام کردند و به این ترتیب به علامتی نو و ترکیبی تازه دست یافتند.

این شیوه بدان معنا بود که پیوند اندیشه‌نگارانه‌ی نشانه‌های نوشتاری با تک‌کلمه‌ها – که با تصویرنگاری آواها لغزان شده بود – باز حالتی ثابت پیدا کرد و شمار نشانه‌ها و شمار کلمات به هم نزدیک شد. در نتیجه خط چینی بر خلاف هیروگلیف یا سومری – اکدی به سمت هجانگاری یا واج‌نگاری حرکت نکرد و همان ساختار باستانی خود را حفظ کرد. از این رو نشانه‌های خط چینی حتا امروز هم آواها و واج‌ها را نشان نمی‌دهند و در بهترین حالت در سطح تکواژها با زبان گفتاری ارتباط برقرار می‌کنند.

این البته تا حدودی به ساختار زبان چینی هم باز می‌گردد که در آن واژه‌ها اغلب تک‌هجایی هستند و بنابراین تکواژها و هجاها و کلمات تا حدودی بر هم انطباق دارند و این از استقلال هجاها و تکواژها از معنا پیشگیری کرده است. حتا هنگام نوشتن نام‌های خاص بیگانه در زبان چینی هم آن را به هجاهایی تقسیم می‌کنند و فرض بر آن است که هر هجا معنایی دارد و بنابراین با نشانه‌ی بیانگر آن معنا نوشته می‌شود، هرچند ترکیب این هجاها مهمل و بی‌معنی از آب در آید.

نشانه‌های خط چینی بر مبنای چهار قاعده شکل گرفته‌اند. برخی اندیشه‌نگار ساده

---

1. Rogers, 2005: 31.
2. logogram
3. Morphogram
4. Rogers, 2005: 14.

هستند. مثلاً «یوئِه» (ماه) به هلال ماه شبیه بوده و «نو» (زن) به طرح زنی انتزاعی شبیه است. برخی دیگر نتیجه‌ی تعمیم آوایی هستند. یعنی مثلاً نماد مربوط به اسب (ما) برای نمایاندن مادر هم به کار گرفته می‌شود، چون این دومی هم با آوای «ما» بیان می‌شود. سومین شیوه، تعمیم معنایی است، یعنی نشانه‌ی مربوط به «آسیاب» (مُو) برای «آسیا کردن» هم به کار گرفته می‌شود که صدای مشابهی (مُو) هم دارد. چهارمین روش، تمایزیابی است. یعنی مثل نشانه‌ی «ما» چون هم مادر و هم اسب را نشان می‌دهد، با علامت «نو» ترکیب می‌شود تا فقط بر «مادر» دلالت کند و از اسب تفکیک شود.[1] همین علامت «ما» مثلاً می‌تواند با علامت «یو» (جواهر) و «شی» (سنگ) و «چُونگ» (حشره) هم ترکیب شود و بر «سنگ آگات»، «وزنه‌ی ترازو»، و «ملخ» دلالت کند، اگرچه که همه‌ی اینها در گفتار به صورت «ما» بیان می‌شوند. این روش آخر از همه رایج‌تر است و بیشتر نشانه‌های خط چینی بر این اساس پیکربندی شده‌اند.

چینی‌ها این چهار رده را به شکلی متفاوت صورتبندی کرده‌اند. ادیبان چینی میان اندیشه‌نگارهای ملموس (شیانگ‌شینگ) و اندیشه‌نگارهای انتزاعی (ژی‌شی) و نمادهای معنا – آوایی (شینگ‌شِنگ) و نمادهای معنا – معنایی (هوئی‌یی) تفکیک قایل می‌شده‌اند.[2] هرچند پژوهش‌های تازه نشان می‌دهد که رده‌ی آخری ساختگی است و احتمالاً در خط چینی هرگز نشانه‌هایی نداشته‌ایم که به طور خالص معنا را نشان دهند و از آنجا به معناهایی تازه تعمیم پیدا کنند. نشانه‌ها همیشه اندیشه‌نگار و در مقام مشتقی از آن آوانگار بوده‌اند و هنگامی که این خاستگاه فراموش می‌شده توهم، معنا – معنایی بودن نشانه را ایجاد می‌کرده است.[3]

سیر عمومی تحول خط چینی عبارت است از افزوده شدن مداوم شناسه‌های مفهومی و گاه نشانه‌های آوایی به علامتی، و حمل دلالت‌های تازه توسط آن. در بسیاری از موارد مفهوم پیشین به این نشانه‌ی تازه‌ی دارای افزوده منتقل می‌شود و علامت ساده‌تر قدیمی معنایی تازه به دست می‌آورد. معنای واژه‌ی هم‌آوایی که از ابتدای کار با نشانه‌ی کلمه‌ای با معنای متفاوت بازنموده می‌شد و کم کم در پی رفع ابهام و افزوده شدن نشانه‌های تازه، آن معنای قبلی را از میدان به در کرد و خود با به آن نشانه پیوند خورد. به این شکل یکی از روندهای اصلی تحول خط چینی، «تمایزیابی»ایست که از انباشت تدریجی علایم و شناسه‌های توضیح دهنده بر نمادهای اندیشه‌نگار قدیمی برمی‌خیزد.

خط چینی به خاطر خصلت اندیشه‌نگارانه‌اش صورت‌های کهن گفتار را در خود ثبت

---

1. Rogers, 2005: 33-32.
2. *Ibd*: 34.
3. *Ibd*: 37.

نمی‌کند و به همین خاطر با آن که می‌شود نشان داد برخی از نشانه‌های خط دوران ژو یا شانگ با علایم خط بعدی چینی برابر هستند، اما این که چطور خوانده می‌شده‌اند معلوم نیست. یعنی نشانه‌ها مفهوم را بازنمایی می‌کنند و تلفظ کلمه را نادیده می‌گیرند. با این حال بازسازی تلفظ چینی باستان از چند راه ممکن است. یکی ثبت متون کهن چینی در زبان‌های ایرانی مثل اویغوری و سغدی است که با خط الفبایی نوشته می‌شده‌اند و بنابراین آواها را دقیق ثبت می‌کرده‌اند. دیگری بررسی وام‌واژه‌های چینی در زبان ژاپنی و کره‌ای و ویتنامی است که تلفظ آن در زمان وامگیری را نشان می‌دهد. سومی منابع نوشتاری چینی مثل شعرهای کهن قافیه‌دار – مثل «شی‌جینگ» – یا لغت‌نامه‌هایی است که در حدود سال ۳۹۰۰ (۵۰۰م.) نوشتن‌شان آغاز می‌شود و ترتیب هجایی دارند. همچنین در دوران سونگ (سال ۴۳۶۰ تا ۴۵۲۷/ ۹۶۰ – ۱۱۲۷م.) نگارش جدول‌هایی از کلمات هم‌قافیه برای کمک به شعرا باب شد. این اسناد نشان می‌دهند که هجای اول یا آخر کلمه چه بوده و با کدام کلمات دیگر همسان بوده است.

با این همه، شکاف میان نوشتار و گفتار کاستی مهمی است که به ویژه در لغت‌نامه‌های چینی برجستگی می‌یابد. چون آنجا قرار است مخاطب با یافتن کلمه‌ی مورد نظرش اطلاعات پایه درباره‌اش را به دست بیاورد. از حدود سال ۴۰۰۰ (۶۰۱م.) فرهنگنامه‌هایی در چین پدید آمد که اولین نسخه‌اش ابداع لو فایان بود و در آن به کمک اشاره به کلمات هم‌قافیه، آواهای برسازنده‌ی کلمه نیز تصریح می‌شد. در لغت‌نامه‌ای که لو فایان نوشت، تلفظ هر کلمه با دو کلمه‌ی دیگر نشان داده می‌شد. یکی که هجای آغازین همسانی داشت و دیگری هم‌قافیه‌اش بود. انگار که مثلاً در پارسی بعد از کلمه‌ی «کتاب» دو کلمه‌ی «کلبه» و «آفتاب» را بیاوریم. این روش هم البته این ایراد را دارد که استفاده کننده از این لغت‌نامه باید به ازای هر کلمه املای دو کلمه‌ی دیگر را بداند تا شیوه‌ی خواندن‌اش را دریابد.

در فرهنگنامه‌های چینی قاعده آن است که بخش اندیشه‌نگار نشانه یعنی عنصر معنادار مستقلش را مبنا بگیرند که به غلط ریشه[1] خوانده می‌شود، در حالی که در اصل شناسه‌ی تعیین کننده‌ی ماهیت نشانه است. بعد از رده‌بندی کلمات براساس این «ریشه»، تعداد خطهای افزوده شده به آن دومین معیاری است که برای مرتب کردن واژه‌ها به کار گرفته می‌شود. به این ترتیب مثلاً نشانه‌ی «لی» (李) به معنای «پر» از اندیشه‌نگار درخت (木) در بالا و نماد معنایی «زی» (子) در پایین تشکیل شده است. در لغت‌نامه‌ها نخست باید دنبال ریشه‌ی نشانگر درخت

1. radical

(木) گشت و بعد با توجه به این که «لی» با سه ضرب و سه خط بازنموده می‌شود، باید نمادهای افزوده‌ی دارای یک و دو خط را رد کرد و بین سه‌خطی‌ها دنبال واژه‌ی مورد نظر گشت.[1]

Stroke	Direction	Name	In Context
丶	↘	diǎn	你 字 寫
一	→	héng	言 天 甚
丨	↓	shù	到 田 甚
丿	↙	piě	你 禾 字
乀	↘	nà	天 禾 變
乁	↗	tí	漢 我 挑
乛	⤵	hénggōu	字 愛 電
亅	⤶	shùgōu	小 到 你
乚	⤷	xiégōu	我 戴 戈
乛	⤵	héngzhé	回 國 要
乚	⤷	shùzhé	忙 甚 緣

نام و جهت خطوط برسازنده‌ی نشانه‌های چینی

تحول نمادهای اندیشه‌نگار بر استخوان‌های پیشگویی به علایم انتزاعی خط جدید چینی

1. Rogers, 2005: 44.

ساختار خاص زبان و شیوه‌ی رمزگذاری‌اش در خط باعث شده شمار نشانه‌های این زبان بسیار زیاد و فراگیری‌اش بسیار دشوار باشد. چندان که یک باسواد چینی که تا مرحله‌ی پیش‌دانشگاهی (کالج) درس خوانده، چهار هزار نشانه‌ی نوشتاری را در حافظه دارد.[1] برای داشتن سواد پایه در زبان چینی باید ۱۵۰۰ نشانه را در حافظه داشت. سوادِ عملیاتی و متوسط با ۲۵۰۰ – ۳۰۰۰ نشانه ممکن می‌شود و دانشجویان باید حدود چهار هزار نشانه را از حفظ باشند. استادان و دانشمندان به ویژه اگر در زمینه‌ی ادبیات یا تاریخ متخصص باشند، باید حدود شش هزار نشانه بدانند. با این حال سواد واقعی افراد اغلب کمتر از این است و شمار نشانه‌هایی که در متون به کار می‌رود هم به نسبت محدود است.

قفل شدگی غیرعادی کلمات با نشانه‌ها در زبان چینی باعث شده زبان ادبی چینی از نظر خزانه‌ی واژگان و شمار دلالت‌های معنایی بسیار محدود و فقیر باقی بماند. طوری که شو شن که در نوشتن لغت‌نامه‌های چینی پیشگام بوده و مرجعی تاریخی است، وقتی کوشید کلمات چینی را با برگرداندن‌شان به علایمی پایه (یا به اصطلاح ریشه‌ها) رده‌بندی کند، بر این اساس ۵۴۰ ریشه را فهرست کرد. اما این فهرست دل‌بخواهی بود و این فهرست که بعدتر در قرن ۴۱ (ق ۱۷ م.) به ۲۱۴ ریشه فروکاسته شد.

این محدود بودن شمار واژگان به کم‌شمار شدت تعداد مشتق‌ها و کوچک ماندن خزانه‌ی واژگان در زبان چینی دامن زده است. یعنی شکل ویژه‌ی خط چینی محدودیتی چشمگیر را به واژگان زبان تحمیل می‌کند و تعداد کلماتی که در زبان به کار گرفته می‌شود را محدود می‌سازد. در حدی که ۹۰٪ از کل متون چینی با حدود هزار نشانه نوشته شده‌اند، و در ۹۹٪ متون تنها ۲۴۰۰ نشانه می‌توان یافت. ۹۹/۹ ٪ متون چینی از ۳۸۰۰ نشانه تشکیل یافته‌اند. بزرگترین لغت‌نامه‌های چینی نزدیک به پنجاه هزار کلمه را در خود جای می‌دهند، اما حدود ۹۵٪ این کلمات کاربرد چندانی ندارند و در متن‌ها ظاهر نمی‌شوند.[2]

پرکاربردترین مرجع متنی در چین امروز مجموعه‌ی آثار مائو تسه تونگ است که در کل از ۲۹۸۱ نشانه تشکیل یافته است. این تعداد از واژگان به شکل غریبی در قیاس با زبان پارسی محدود و اندک است. در مقام قیاس می‌توان به لغت‌نامه‌ی دهخدا اشاره کرد که نزدیک به یک قرن پیش در نخستین چاپ خود شصت و هفت هزار کلمه را در خود جای می‌داد. زبان گفتاری عادی عوام پارسی زبان که بین سه تا پنج هزار واژه را شامل می‌شود که دو برابر شمار واژگان در متون ادبی و علمی چینی است.

---

1. Norman, 1988: 73.
2. Rogers, 2005: 44.

این چفت شدگی خط اندیشه‌نگار با زبان که همچون ترمزی برای گسترش خزانه‌ی واژگان عمل کرده، خیلی زود در تاریخ نویسایی چینی آغاز شده و عملا سیر تحول زبان چینی را تعیین کرده است. چینی‌ها خود علاقه دارند تاریخ‌هایی بسیار زودهنگام و اغراق‌آمیز برای ظهور خطشان اعلام کنند. اما ماده‌ی زمینه‌ی ثبت خط چینی خوشبختانه استخوان بوده و بنابراین تعیین قدمت دقیق آن ممکن است. بر این مبنا می‌دانیم که اولین نشانه‌ی خط در چین در فاصله‌ی سال‌های ۲۱۸۰ تا ۲۳۳۰ (۱۲۰۰ تا ۱۰۵۰ پ.م) پدیدار شده[1] و این را در تاریخ اساطیری چین، دوران شانگ پایانی می‌نامند.

این نوشتارها بر استخوان کتف گاو یا لاک‌پشت نوشته شده‌اند و به آیین پیشگویی با آتش مربوط می‌شوند که در متون دانشگاهی جدید «کتف‌بینی»[2] نامیده می‌شود که شکلی از پیشگویی با آتش[3] است. از این نظر خط چینی مثل خط مصری خاستگاهی جادوگرانه - کاهنانه داشته و با خطهای ایرانی که از تجارت و دیوانسالاری برخاسته‌اند، تفاوتی بنیادین دارد.

با این همه آیین‌ها و آدابی که شکل‌گیری خط چینی را رقم زدند، بر خلاف مصر بر مراسم تدفین و آیین مردگان تمرکز ندارند و به امور روزمره مربوط می‌شوند. مثلاً اثری که احتمالاً قدیمی‌ترین نمونه‌ی خط چینی است، جنسیت فرزند را براساس این که در کدام روز از هفته‌های ده‌روزه‌ی چینی زاده شود، پیشگویی می‌کند. نتیجه‌ی این پیشگویی هم در کنارش آمده که بسیار زن‌ستیزانه است: «در سی و یکمین روز در روز چِیه بِن زایمان انجام گرفت و نحس بود، بچه دختر شد!».[4]

از میان ۴۵۰۰ نشانه‌ای که بر استخوان‌های پیشگویی یافت شده، تنها یک سوم‌شان – یعنی تنها ۱۵۰۰تایشان – با نشانه‌های خط چینی بعدی ارتباط برقرار می‌کنند و باقی‌شان همچنان ناخوانا باقی مانده‌اند.[5] قدیمی‌ترین نشانه‌های خط چینی که از خارج از بافت استخوان پیشگویی به کار گرفته شده‌اند نیز کاملا تصویری هستند و همتای علایم هیروگلیف محسوب می‌شوند. این نشانه‌ها در فاصله‌ی سال ۲۴۰۰ تا ۳۱۰۰ (۱۰۰۰ – ۳۰۰ پ.م) قدری انتزاعی شدند و در سنت‌های محلی گوناگون صورتبندی‌هایی متفاوت پیدا کردند و این را خط «مُهر بزرگ» می‌نامند. چون اغلب علایمش بر آوندهای برنزی بزرگ نقش بسته‌اند.

---

1. Keightley, 1996: 68–95; Boltz, 1986: 420–436..
2. Scapulimancy
3. Pyromancy
4. Rogers, 2005: 30.
5 .Gnanadesikan, 2009: ٦١; Rogers, 2005: 30.

استخوان پیشگویی از دوران پادشاه وو دینگ،
حدود ۲۲۰۰/ ۱۲۰۰ پ.م

پس از این دوران تاسیس نویسایی، دورانی آغاز می‌شود که چینی‌ها آن را «سلسله‌ی ژو» می‌نامند و معتقدند که حدود نهصد سال (از ۲۲۵۸ تا ۳۱۵۹ / ۱۱۲۲ - ۲۲۱ پ.م) به درازا کشیده است. این تصور که در این مدت یک سلسله‌ی مستمر بر چین حکومت می‌کرده، البته جعلی آشکار است و هنوز در قلمرو تمدن چینی دولت فراگیر یا سلسله‌های دولت‌مدار پایدار و دیرپا نداشته‌ایم. با این همه ژو را می‌توان دوره‌ای تاریخی در نظر گرفت که بسیاری از الگوهای جامعه‌شناسانه‌ی چینی‌ها طی آن کمابیش ثابت است. یک نمود مهمش آن که در این دوران طولانی نویسایی در چین به شدت افت می‌کند و تنها از اواخر این دوران است که دوباره نمونه‌هایی از متون نوشتاری کشف می‌شود. در این فاصله البته خط تداوم داشته، چون برخی از نشانه‌های دوران شانگ در پایان این دوره همچنان کاربرد دارند.

احتمالاً غیاب آثار نوشتاری در این وقفه به این خاطر است که متون بر موادی فسادپذیر مثل برگ و نی خیزران نوشته می‌شده و از بین رفته‌اند. با این همه کاربرد خط بسیار محدود بوده است. چون بدنه‌ی نشانه‌های خطی دوران شانگ (بیش از دو سوم کل علایم) در این

فاصله منقرض می‌شوند و بعدتر به کار گرفته نمی‌شوند. در پایان دوران شانگ همچنان متن به معنای دقیق کلمه در چین وجود نداشته و طولانی‌ترین نوشتارها تنها از چند کلمه تشکیل می‌شده‌اند، در پایان دوران ژو که با ابتدای عصر اشکانی مصادف است، نخستین متن‌ها در چین پدیدار می‌شوند که بالاتر از چند ده و گاه چند صد کلمه درازا دارند.

نخستین تلاش برای استانده کردن نشانه‌های خط چینی هم در این دوران و پس از فروپاشی دولت هخامنشی در زمان پادشاهی چین انجام پذیرفت و این همان است که خط «مُهر کوچک» نامیده می‌شود. گسترش نویسایی در قلمرو چین در واقع در همین قرن سی و یکم (ق ۳ پ.م) رخ نمود و تا این موقع تنها چند دربار محلی در چین مرکزی بودند که با این فن آشنایی داشتند. اولین امپراتور چین یعنی شی هوانگ دی که بنیانگذار دولت زودگذر چین است، فرمانی برای گردآوری و ثبت نشانه‌های خط چینی صادر کرد و در نتیجه وزیرش لی سی، ۳۳۰۰ نشانه را گردآوری و ثبت کرد و این نخستین لغت‌نامه‌ی چینی محسوب می‌شود و همان خزانه‌ی نشانه‌های مهر کوچک است.

کاربرد قلم‌مو برای نوشتن هم در همین تاریخ رواج یافت و این از سویی به پیدایش خوشنویسی چینی و از سوی دیگر به نامفهوم شدن نشانه‌های خوشنویسی شده دامن زد.[1] احتمالاً فن نوشتن با قلم‌مو را چینی‌ها از سکاها وامگیری کرده بودند، چون گذشته از شکوفایی نویسایی در قلمرو آریایی‌نشین ترکستان و ختای و ختن، این قلم‌موها را با پشم شتر درست می‌کردند[2] که بومی چنین نیست و به همان اقلیم باختری تعلق دارد.

در میانه‌ی دوران اشکانی نخستین فرهنگنامه‌ها هم در چین نوشته شد و قهرمان این حرکت ادیبی چینی بود به نام شو شِن (許慎) که در فاصله‌ی سال‌های ۳۴۰۴۸ تا ۳۴۱۵۸ (۵۸ – ۱۴۸م.) می‌زیست. دوران زندگی او مصادف بود با عصر استانده شدن خط چینی، که با استقرار دولت هان و تثبیت مرجعیت متون کنفوسیوسی پیوند خورده است. در این دوران برخی از باسوادها با خط قدیم (گو وِن: 古文經) متون کنفوسیوسی را می‌نوشتند که همتای مُهر قدیم (شیائو ژوآن: 篆小) بود. اینان بر آثاری نوشتاری تاکید داشتند که از دوران پیش از پادشاهی چین و واقعه‌ی «سوزاندن کتابها و دفن کردن دانشمندان» باقی مانده بود. گفته می‌شد که بخش عمده‌ی این متون در دیوار خانه‌ی کنفوسیوسی در شهر چوفو پنهان شده بوده و در حوالی سال ۳۲۳۰ (قرن دوم پ.م) کشف شده است.

در مقابل ایشان دیوانیان دولتی قرار داشتند که با شکلی دگرگون شده و ساده‌تر از

---

1 .Gnanadesikan, 2009: 62.
2 .*Ibd*.

همین نشانه‌ها کار می‌کردند و آن را خط نو (جین وِن: 今文經學) می‌نامیدند.[1] در نهایت خط نو در این رقابت برنده شد و در دوران سلسله‌ی هان غربی به خط رسمی درباری تبدیل شد. همین موج اخیر فرهنگی بود که دین کنفوسیوسی را به مذهبی مستقل تبدیل کرد و آن را به صورت چارچوب مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی فغفوری در آورد. خط نو تا پایان عصر هان (اوایل دوران ساسانی) بر نگارش چینی استیلا داشت، اما بعد کم کم منسوخ شد و به حاشیه رفت، تا آن که در دوران مینگ (حدود سال ۵۱۰۰/ قرن هفدهم م.) بار دیگر احیا شد و ساختار اصلی خط چینی را تشکیل داد.

کشمکش خط نو و خط کهن در تاریخ فرهنگ و ادبیات چین بسیار مهم قلمداد می‌شود.[2] اما برخی از پژوهشگران معاصر مثل مارتین کِرن[3] معتقدند چنین کشمکشی در واقع وجود نداشته و این خاطره‌ی نویسا شدن دولت چین در اواسط دوران هان (میانه‌ی عصر اشکانی) است که به دو قرن پیشتر بازتابانده شده و همچون خاطره‌ای هویت‌بخش صورتبندی شده است.

بنا به تاریخ‌های رسمی چینی، شو شِن ادیبی بود که کوشید تا خوانشی یکدست از متون کنفوسیوسی را به دست دهد و برداشت‌های رایج از متون نوشته شده به خط قدیم و جدید را یکدست کند. به همین خاطر رساله‌ای نوشت به اسم «معناهای متفاوتِ پنج متن مرجع» (五經異義) که امروز گم شده است، اما پاره‌های بازمانده از آن نشان می‌دهد که مسئله‌ی اصلی دیوانیان در این دوره آن بوده که سنت‌های محلی نویسایی در چین نشانه‌ها و علایم متفاوتی را به کار می‌گرفته و برای همدیگر ناخوانا بوده‌اند، و در ضمن معنای برخی از این نشانه‌ها در گذر زمان دگرگون گشته و مشکوک می‌نموده است. کوشش شو شن در اصل آن بوده که قاعده‌ای عام را بر همه‌ی این خطها سوار کند و خوانشی استانده از متون کنفوسیوسی کهن به دست دهد.

اثر مهم شو شن که باقی مانده، «شرح نشانه‌ها و پرده‌برداری از حروف» (شوئُو وِن جیِه زی: 說文解字) نام دارد و در لغت‌نامه‌ایست با نُه هزار کلمه در پانزده جلد که همه‌ی نشانه‌های خط چینی را در شش رده جای می‌دهد و ساختارهایشان را به ۵۴۰ ریشه‌ی ریختی تجزیه می‌کند.[4] برداشت شو شِن در این رساله یکسره بر افسانه‌بافی مبتنی است و اسطوره‌ای کهن را بازگو می‌کند که بر مبنای آن علایم خط چینی از رد پای جانوری جادویی مشتق شده‌اند. همچنین نشانه‌های نوشتاری را موجوداتیی جادویی و زنده پنداشته

1. Lewis, 1999.
2. Nvlan. 1994: 83-145.
3. Martin Kern
4. Xu, 1990: 51–62.

که با هم جفتگیری می‌کنند و نشانه‌هایی تازه مثل بچه‌هایشان از آنها زاییده می‌شود.[1]

هسته‌ی عقلانی بحث شو شن آن است که هر نشانه‌ی خط چینی از دو بخشِ «ریخت» (ون: 文) و «علامت» (زی: 字) تشکیل یافته است. اما منظور او از این دو مفهوم درست روشن نیست. حدود هزار سال پس از او دانشمندی به اسم ژِنگ چیائو (鄭樵) که از دیوانسالاران دولت سونگ بود، این دو را به صورت نشانه‌های ساده و مرکب تفسیر کرد. تحلیل‌های جدیدتر اما نشان داده که احتمالاً افزوده شدن علایم آوانگار به نشانه‌های اندیشه‌نگار قدیمی عاملی بوده که «ون» و «زی» را از هم متمایز می‌ساخته است.[2]

شو ون براساس این دوقطبی آغازین ون - زی، شش رده (六書) برای نشانه‌های خط چینی بر می‌شمارد:

نخست. نمادهای کاربردی (事指)، که به چیزی در جهان خارج ارجاع نمی‌دهند. مثل «شَنگ: 上» (بالا) و «شیا: 下» (پایین).

دوم. نمادهای اندیشه‌نگار (形象) که به چیزی ملموس و عینی در بیرون اشاره می‌کنند و شکل آن را نمایش می‌دهند، مثل «شان: 山» (کوهستان).

سوم. نمادهای آوایی - معنایی (聲形) که به مفهومی انتزاعی با ارجاع به شیوه‌ی تلفظش اشاره می‌کنند. مثلاً کلمه‌ی «هَن: 汗» (شیرین) از ترکیب دو نشانه‌ی «گان: 干» (سپر، زره) و «شوئی: 氵» (آب) تشکیل یافته است.

چهارم. نشانه‌های معنایی ترکیبی (會意) که دو نشانه‌ی معنادار ملموس را با هم ترکیب می‌کند. مثلاً 明 (درخشان) از ترکیب علامت ماه و خورشید ایجاد شده است.

پنجم. نشانه‌های دارای جناس آوایی (註轉) که از مشتق شدن دو نشانه از یکی نتیجه می‌شود، به شکلی که هردو همچنان ساختار آوایی آن را در خود حفظ کنند. مثل 考 (کائو) و 老 (لائو).

ششم. نشانه‌های تعمیم یافته (鑑借假) که در اصل مفهومی ملموس و ساده داشته‌اند، اما به معانی پیچیده‌تر و انتزاعی‌تری تعمیم یافته‌اند. مثل 長 (ژانگ) که در اصل یعنی «چرم»، اما نشانه‌اش برای اشاره به «طولانی، دراز» (چَنگ) هم به کار گرفته می‌شود.

روش شو ون برای استخراج ۵۴۰ ریشه بر این مبنا و توضیح نُه هزار کلمه‌ی چینی ترکیبی است از رده‌بندی عقلانی و پایبندی به باورهای خرافی و جادوگرانه. به طوری که هم طبقه‌بندی دقیق و منظمی از شیوه‌ی افزوده شدن عناصر گوناگون به نشانه‌ی یک حرف

1. Bottéro, 2002: 14–33.
2. *Ibd*: 14–33.

را به دست داده، و هم در ضمن به اعداد مقدس دائویی و عناصری شمنی مثل تمایز یین و یانگ در ترسیم خطوط هم تاکید داشته است. روش شو شن البته امروز اعتباری ندارد. چون او در تبارشناسیِ بیشتر کلمات اشتباه‌های بزرگ کرده و این امری طبیعی است. اصولاً در آن زمان چینی‌ها از خط آوندهای برنزی دوران شانگ و خطوط استخوان پیشگویی بی‌خبر بوده‌اند.

با آن که شو ون توانست خزانه‌ی واژگان زبان چینی (یا دقیق‌تر بگوییم، یکی از زبان‌های چینی) را سامان دهد، اما استانده شدن خط چینی دیرتر تحقق پذیرفت و پیامد ظهور نهادی دولتی بود به اسم آزمون دولتی، که کارگزاران دستگاه دیوانی چین را از میان کسانی که با متون کنفوسیوسی آشنایی داشتند انتخاب می‌کرد. تفاوت میان کارگزاران دولت با توده‌ی مردم در عمل با مرزبندی بردگان و اربابان تقارن داشت. از این رو عبور از این شکاف همتا بود با ورود به جرگه‌ی اشراف دیوانی و رهیدن از زندگی کشاورزانه‌ای که با کار اجباری و غارت منظم محصول توسط امپراتور مترادف بود.

این سیستم آزمون از دوران سوئی و اواخر عصر ساسانی در حالتی ابتدایی شکل گرفت و در دوران سونگ که بین سال‌های ۳۳۴۰ تا ۳۴۵۸ (۹۶۰ – ۱۲۷۹م.) بر چین حکمرانی می‌کرد، بر دیوانسالاری چین استیلا یافت و در سال ۵۲۸۴ (۱۹۰۵م.) توسط مدرنیست‌های چینی منحل شد. این آزمون 舉科 (کِه‌جو) نامیده می‌شد و متون کنفوسیوسی را مبنا می‌گرفت و بر آن اساس نوشتاری استانده را برای ثبتش به رسمیت می‌شناخت. از آنجا که خودِ متون کنفوسیوسی پیچیده و حجیم نبود، آنچه در اصل در این آزمون‌ها سنجیده می‌شد، مهارت نویسایی افراد بود. یعنی دستگاه دیوانی افراد باسواد را به مرتبه‌ی کارگزاران دولتی ارتقا می‌داد و در سه سطح محلی و استانی و درباری جایگاهی به آنها اعطا می‌کرد. این هم به معنای تشویق روستازادگانِ بااستعداد به سوادآموزی بود، و هم خط و باورهای کنفوسیوسی را در هسته‌ی مرکزی هویتِ چینی قرار می‌داد و استانده‌اش می‌کرد.

نظام آزمون در واقع روشی بود برای این که امپراتور کارگزارانی باسواد را از میان طبقات غیراشرافی انتخاب کند و به کار بگمارد. کسانی که موقعیت خود را مدیون او باشند و به خاندانی بزرگ یا امیری با قدرت منطقه‌ای وفاداری نداشته باشند. در فاصله‌ی سال‌های ۴۳۹۸ تا ۴۵۲۶ (۹۹۸ – ۱۱۲۶ م.) در دودمان سونگ شمالی تقریبا نیمی از کارگزاران دیوانی برجسته از طبقه‌ی کشاورزان می‌آمدند.[1]

1. Gnanadesikan, 2009: 68.

آزمون دیوانی چینی را اغلب با نفوذ فلسفه‌ی کنفوسیوسی و اهمیت نظام فکری چینی مربوط دانسته‌اند. اما حقیقت آن است که متون کنفوسیوسی مجموعه‌ای از آداب و مناسک اجتماعی را شرح می‌دهند و محتوای فلسفی و عمیقی ندارند. آزمونی هم که در چین گرفته می‌شده و بعدتر در ویتنام و کره مورد تقلید قرار گرفته، عبارت بوده از توانایی خواندن و نوشتن متن و خوشنویسی یک شعر، نه شرح و نقد و تفسیر متون. مرجعی که برای آزمودن این مهارت‌ها به کار گرفته می‌شده، منابع کلاسیک کنفوسیوسی بوده، اما آنچه در اصل سنجیده می‌شده به سادگی توانایی پایه‌ی نویسایی و مهارت خواندن و نوشتن بوده است، نه مسلط بودن بر اندیشه‌ای خاص. به عبارت دیگر متون کنفوسیوسی مرجعی ریختی برای آزمون نویسایی بوده، و نه شالوده‌ای محتوایی.

این البته به جای خود باقی است که چین تمدنی مناسک‌گرا و آیین‌زده است و کیش کنفوسیوسی به همین خاطر در آن خطه نفوذی بی‌بدیل دارد. اما برگزاری آزمون به معنای آن نبوده که سیاست چینی زیربنایی فلسفی یا محتوای معنایی خاصی دارد. شکل‌گیری آزمون در چین در اصل کوششی بود از سوی امپراتور تا اشراف را مهار کند و مشاغل حساس را از انحصار ایشان خارج نماید. استقرار این نهاد از سویی از قدرت نظامیان کاست و ایشان را از دسترسی مستقیم به مالیات بازداشت، و از سوی دیگر تمرکز قدرت در دربار امپراتور را ممکن ساخت. مهمترین پیامد این نظام اما استانده شدن خط و زبان چینی بود. چون دیوانسالاران علاوه بر کاربست خطی یکسان، به گویش خاص خود (گوآن‌هوآ: 官话، یعنی گفتار رسمی) با هم سخن می‌گفتند که در سراسر چین یکسان بود و زبان گفتاری چینی را به گرانیگاهی مرجع مسلح ساخت. فراز آمدن زبان ماندارین و تبدیل شدنش به زبان ملی چین طی قرون گذشته با این روند ممکن شده است. در واقع اسم ماندارین واژه‌ای سانسکریت (از ریشه‌ی اوستایی – ودایی مانتره) است که برای نامیدن این زبان به کار گرفته می‌شده و در میان اروپایی‌ها باب شده است.

متن	دوران	اندیشه‌نگار عینی (درصد)	اندیشه‌نگار انتزاعی (درصد)	ترکیب معنایی ـ معنایی (درصد)	ترکیب معنایی ـآوایی (درصد)	تعداد نشانه‌ها
استخوان‌های پیشگویی	قرن ۲۲ – ۲۳ (ق ۱۲ – ۱۱ پ.م)	۲۳/۹	۱/۷	۳۴/۴	۲۸/۹	۱۱۵۵
لغت‌نامه‌ی «شوئُو وِن جیِه زی»	قرن ۳۶ (قرن ۲ م.)	۳/۸	۱/۳	۱۲/۳	۸۱/۲	۹۴۷۵
لغت‌نامه‌ی «تُونگ یین»	قرن ۴۲ (ق ۸ م.)	۲/۵	۰/۵	۳/۱	۹۰	۲۴۲۳۵

جدول تحول ساختار نشانه‌ها در زبان چینی[1]

به این ترتیب آزمون دولتی و نظام نویسایی چینی سخت درهم‌تنیده‌اند و باسواد بودن را در تاریخ چین به امری نهادی و سیاسی و دیوانی بدل ساخته‌اند. به همین خاطر موضع‌گیری‌های سیاسی درباره‌ی دیوانسالاری دولتی یا اصلاحات در آن نیز مستقیما به آزمون و معیارهای استانده کردن سواد قلاب می‌شد. نمونه‌اش را در دوران حاکمیت مغول‌ها در چین می‌بینیم. چون قوبیلای خان آزمون دیوانی چین را منسوخ کرد و بعدتر هم که شکلی از آن توسط جانشینانش احیا شد، سوگیری‌ای بر ضد چینی‌های هان در آن نمایان بود. یعنی دیوانسالاری مغول‌ها در چین تمایل داشت کسانی را استخدام کند که خواندن و نوشتن به چینی را بلد باشند، اما به قومیت هان تعلق نداشته باشند.

آخرین و مهمترین دوره‌ی خط و زبان چینی بسیار دیرآیند است و دامنه‌اش به هفتاد سال گذشته محدود می‌شود. این دگرگونی پیامد تثبیت مدرنیته در چین و حاکمیت خشن و خونین کمونیست‌ها در این قلمرو بوده است. تحول در زبان چینی طی قرن گذشته چشمگیر و همه‌جانبه بوده است. هرچند از دید ناظران بیرونی تفاوت خط چینی کلاسیک و مدرن ملموس نیست، اما اینها دو نظام نوشتاری متفاوت هستند. به همین خاطر مردم باسواد چینی امروز که با خط مدرن نویسا شده‌اند، توانایی خواندن متون قدیمی خود را ندارند. یعنی تقریبا همان بلایی که در ترکیه بر سر مردم آمد، در چین هم تکرار شد و سنت نویسایی هزار و پانصد ساله‌ی چینی با روی کار آمدن حزب کمونیست قطع شد و یادمان‌ها و متون باستانی را برای چینی‌های معاصر ناخوانا ساخت.

1. Rogers, 2005: 45.

در دوران پیشامدرن چینی‌های باسواد خطی کهن را یاد می‌گرفتند که زبانش در عمل گوینده‌ای نداشت، به همین خاطر سخنگویان به همه‌ی هفت زبان چینی وضعیتی مشترک و همسان در برابرش پیدا می‌کردند و در واقع با زبان – خطی بیرونی و تا حدودی مصنوعی سواد می‌آموختند. این وضعیت امروز نقض شده و خط چینی کنونی شکل نوشتاریِ ماندارین است. بنابراین سخنگویان به ماندارین هنگام نوشتن حالت دوزبانه ندارند، و سخنگویان به شش زبان دیگر هنگام یادگیری آن در اصل یک زبان دیگر را باید بیاموزند، و نه یک نظام نویسایی بیرونی را.[1] این امر اغتشاش چشمگیری در ساخت سواد مردم چین ایجاد می‌کند. چنان که مثلاً اگر یک کانتونی جمله‌ای به خط چینی را به کانتونی بخواند، آنچه می‌گوید ماندارین نیست، ولی کانتونی محاوره‌ای هم نیست و چیزی بینابین است و مستقل از هردو.[2]

مدرن‌سازی زبان چینی بر مبنای تصمیم‌گیری کسانی انجام پذیرفت که اغلب‌شان سخنگویانِ زبان ماندارین بودند و به کیش کمونیستی اعتقاد داشتند. این مدرن‌سازی علاوه بر مسلط کردنِ زبان ماندارین و طرد سایر زبان‌ها (هم شش زبان دیگر هان، و هم زبان‌های قومی غیر هان از جمله پارسی و مغولی و ترکی اویغوری) با نوعی اروپایی کردن خط و زبان چینی هم پیوند خورده بود. کارگزارانش هم اغلب از دانش ادبی درباره‌ی تاریخ زبان چینی و متون باستانی بی‌بهره بودند و در نتیجه درست متوجه نبودند چه چیزهایی را ویران می‌سازند.

مثلا یکی از نمودهایش این که در متون سنتی چینی جملات از بالا به پایین و در ستون‌هایی از راست به چپ نوشته می‌شده‌اند. یعنی سطرها عمودی بوده و جهت پیشروی متن از راست به چپ بوده است. در سال ۵۳۲۹ (۱۳۲۹/ ۱۹۵۰م.) وقتی کمونیست‌ها در چین به قدرت رسیدند حکم کردند که نوشتارها همگی در سطرهای افقی و از چپ به راست نوشته شوند. یعنی ساختار و جهت‌بندی نوشتارهای اروپایی را مبنای نوشتار سه هزار ساله‌ی خود گرفتند و این قاعده‌ایست که امروز هم رعایت می‌شود. نقطه‌گذاری و فاصله‌گذاری در متن هم ابداعی مدرن است و در قرن ۵۳ (ق ۱۹م.) به تقلید از اروپاییان باب شده است. تا پیش از آن کلمات در جمله‌های پیاپی بدون فاصله و نقطه‌گذاری به دنبال هم می‌آمدند.

اما مهم‌تر از اینها، تغییر خط بود که نخستین نشانه‌هایش با لغو نظام آزمون کنفوسیوسی و طرد شیوه‌ی نگارش و زبان ادبی کهن در ابتدای قرن بیستم میلادی نمود پیدا کرد. این ماجرا در عمل سنت ادبی و زبانی چین را با گسست روبرو کرد و این مصادف بود با

1. Rogers, 2005: 22.
2. *Ibd*: 23.

رسمیت یافتن زبان پکن در مقام زبان ملی، که امروز «پُو توُنگ خوآ» نامیده می‌شود. آنگاه در سال‌های ۵۳۳۵ و ۵۳۴۳ (۱۳۳۵ و ۱۳۴۳/ ۱۹۵۶ و ۱۹۶۴م.) خط قدیمی هم طرد شد و به جایش از سیاهه‌ای نوساخته از نشانه‌ها برای آموزش و پرورش و نوشتن متون استفاده کردند. در نتیجه امروز مردم چین در عمل توانایی خواندن و نوشتن به زبان ملی کهن خود را ندارند و تنها برخی از نشانه‌ها که شکل‌شان حفظ شده را تشخیص می‌دهند.

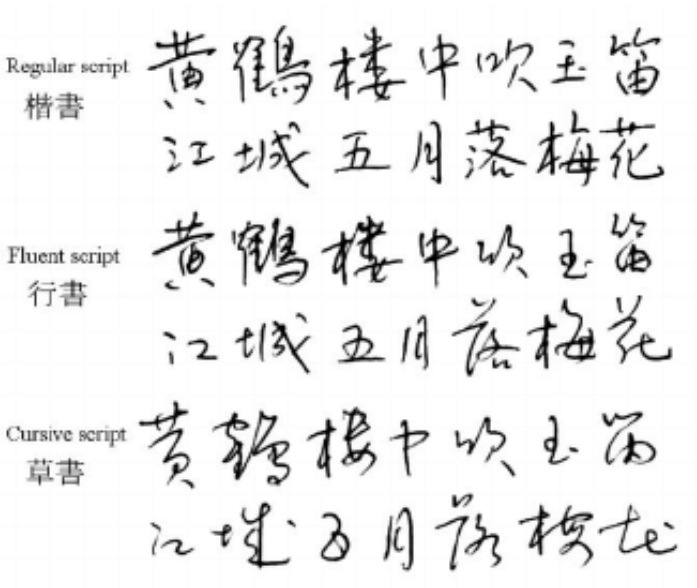

سه الگوی دستخط چینی: بالا) رسمی؛ میان) روان؛ پایین) شکسته

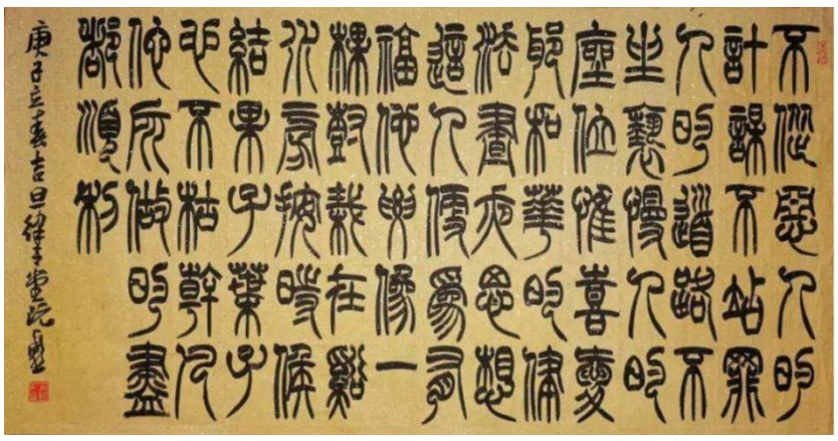

ترجمه‌ی بخشی از مزامیر کتاب مقدس به خط باستانی چینی، نوشته‌ی خوشنویس چینی روآن تیان چیائو

این گسست در چین تقریبا با آنچه در قلمرو آناتولی و آسیای میانه و هند می‌بینیم همراه و همزمان بوده و در هردو مورد هم با چیرگی ایدئولوژی‌های سیاسی (سوسیالیستی - کمونیستی) تحقق پذیرفته است. در تایوان که از دست‌اندازی دولت سرکوبگر چین دور بود، این خط نوپا پذیرفته نشد و به عنوان یک ابداع کمونیستی مورد حمله قرار گرفت. به این ترتیب تنها در تایوان سنت فرهنگی و ادبی چین تداوم یافته و در سرزمین اصلی چین با گسستی کامل روبرو شده است. جمعیت‌های مهاجر چینی در سایر نقاط دنیا هم به استفاده از خط سنتی‌شان ادامه داده‌اند و بنابراین خط چینی ساده شده‌ی مرسوم را باید به پهنه‌ای منحصر دانست که توسط حزب کمونیست چین کنترل می‌شود.

درباره‌ی کارآیی خط ساده شده‌ی نو بحث زیاد است و شواهد برآمده از دانش روانشناسی و آموزش نشان می‌دهد که هدف اعلام شده‌ی اصلی این خط - ساده کردن نویسایی - برآورده نشده و نمی‌شود. زمانی که کمونیست‌های چینی پس از دستیابی به قدرت این خط نو را مستقر ساختند، سخن‌شان این بود که خط سنتی دشواریاب است و سوادآموزی و خواندن و نوشتن را دشوار می‌سازد. اما خط ساده شده هم از همان قواعد و ساختار پیروی می‌کرد و همان چسبندی واژه به علامت اندیشه‌نگار را داشت. یعنی خط جدید تمام ایرادهای خط سنتی قدیمی را دارد، به علاوه‌ی ایراد بزرگ تازه‌ای که ایجاد گسست فرهنگی و منسوخ ساختن مهارت خواندن و فهم متون کهن است.

در نتیجه خط کنونی هم کمابیش به همان اندازه دشوار یاد گرفته می‌شود. پیش فرضی که در آن هنگام درباره‌ی تعداد خطوط برسازنده‌ی کلمه وجود داشت هم اشتباه از آب در آمده است. مبنای ساده‌سازی نشانه‌ها آن بود که هر نشانه را با شمار کمتری از خطوط بنویسند. اما شواهد نشان می‌دهد که هر حرف از خط تصویری به صورت یک کل درک می‌شود و مغز تعداد خطها را نمی‌شمارد که با کم و زیاد شدن‌شان کار ساده یا سخت شود.

一	二	三	心	玉	竹	見	金	面	骨
1 stroke yī one	2 strokes èr two	3 strokes sān three	4 strokes xīn heart	5 strokes yù jade	6 strokes zhú bamboo	7 strokes jiàn to see	8 strokes jīn gold	9 strokes miàn face	10 strokes gǔ bone
魚	黃	鼎	鼻	齒	龍	龠	簡	識	覺
11 stroke yú fish	12 strokes huáng yellow	13 strokes dǐng cauldron	14 strokes bí nose	15 strokes chǐ tooth	16 strokes lóng dragon	17 strokes yuè flute	18 strokes jiǎn simple	19 strokes shí/zhì knowledge	20 strokes jué to feel
鐵	鞨	體	鱣	黌	黶	鱷	鸚	鬱	鱻
21 stroke tié iron	22 strokes jiān saddle-cloth	23 strokes tǐ body	24 strokes shàn sturgeon	25 strokes hóng school	26 strokes yǎn black spots	27 strokes nóng head cold	28 strokes yīng parrot	29 strokes yù luxuriant	30 strokes xiān fresh
灩	龖	龘	齾	鼱	靐	龘	龍龍 龍龍		
31 stroke yàn billowing	32 strokes tà fight of dragon	33 strokes cū rough	35 strokes yà lacking teeth	36 strokes nàng blocked nose	39 strokes bìng	48 strokes tà	64 strokes zhé talkative		

شمار خطهای تشکیل دهنده‌ی یک نشانه

در واقع شواهدی هست که نشان می‌دهد خط سنتی برای خوانده شدن کارآمدتر بوده، و کم شدن شمار خطوط خواندن خط ساده شده را با خطا و کندی مواجه می‌کند. در واقع تنها برای نشانه‌هایی با بیش از ۲۱ جزء است که ساده‌سازی سودمند و الزامی است، و اینها در خط چینی بسیار اندک و حاشیه‌ای هستند. البته نوشتن دستی با خط تازه ساده‌تر و سریع‌تر است، اما با توجه به الکترونیکی شدن نوشتار طی دهه‌های گذشته، این برتری عملا کاربرد خود را از دست داده است.[1] هدف اصلی سازندگان و تحمیل کنندگان خط ساده شده احتمالاً خارج از این بحث‌ها بوده و برای قطع کردن سنت فرهنگی چین و بازتعریف نظامی نو از معناها چنین می‌کرده‌اند، که دعوی اصلی کمونیست‌ها بوده و در آسیای میانه و قفقاز دقیقا با همین استدلال به نابودی خط و زبان پارسی منتهی شد.

تلاش‌ها برای نوشتن زبان چینی با خط الفبایی دو موج اصلی داشته است. در دوران جمهوری و پیش از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها تلاشی در این راستا صورت گرفت تا با الفبای لاتین چینی را بنویسند و این امروز «پین‌یین» نامیده می‌شود. اما این حرکت پس از به قدرت رسیدن مائو موقوف شد. پیش از آن در سال ۵۲۹۲ (۱۲۹۲/ ۱۹۱۳م.) هم خطی به اسم ژو یین زی‌مو پیشنهاد شد که از خود نشانه‌های چینی برای ثبت آواها بهره می‌برد. این خط هرگز مقبولیت سیاسی پیدا نکرد اما در جرگه‌های دانشگاهی و به ویژه در تایوان برای ثبت آواها و هجاها در لغت‌نامه‌ها به کار گرفته می‌شود.

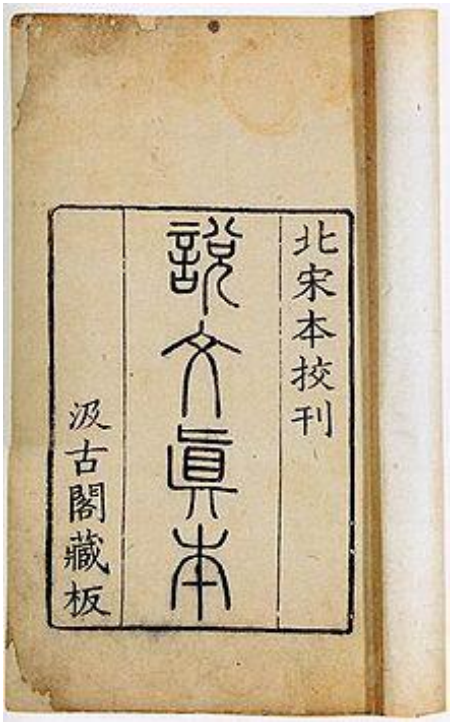

برگی از «شوئو ون جیه زی» نوشته شده در دوران سونگ شمالی، حدود سال ۴۴۰۰ (قرن دهم و یازدهم م.)

1. Rogers, 2005: 45.

بخش پنجم

تمدن اروپایی

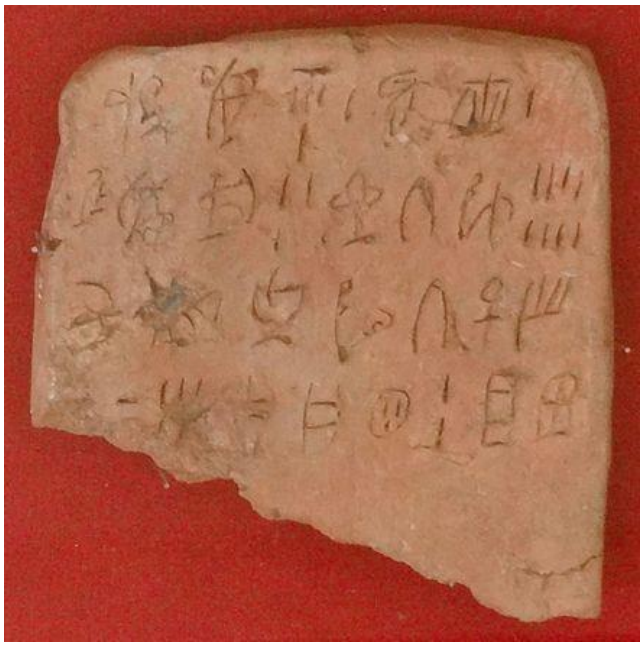

نویسه‌های کرت

نویسه‌ی خطی – آ و خطی – ب

قلمرو: جزیره‌ی کرت، شبه جزیره‌ی یونان

زبان: احتمالاً پیشایونانی .

دوره‌ی رواج: ۱۶۰۰ – ۲۲۰۰ تاریخی (۱۸۰۰ پ.م – ۱۲۰۰م.)

دولت پشتیبان: دولتشهرهای کرت

قدیمی‌ترین خطی که در قلمرو جغرافیایی امروز اروپایی کشف شده، نویسه‌ی خطی الف[1] است که به فرهنگ مینوآ تعلق دارد و در جزیره‌ی کرت شکل گرفته است. فرهنگ مینوآ در فاصله‌ی سال‌های ۱۵۸۰ تا ۱۹۳۰ (۱۸۰۰ - ۱۴۵۰ پ.م) شکوفا بود و خط مورد نظرمان در اواخر این دوران پدید آمد. دلیل این که خطی خوانده می‌شود هم آن است که با کشیدن خطوطی بر سفال نوشته می‌شده و از این نظر در مقابل خط میخی قرار می‌گرفته که نمادهایش از رد فشرده شدن انتهای قلم بر لوح تشکیل می‌شوند.

نویسه‌ی خطی «الف» از چند صد نشانه تشکیل یافته که ۸۰٪ آن تنها یک بار در متون نمایان می‌شوند[2] و بنابراین بدنه‌اش باید نوعی اندیشه‌نگار ابتدایی بوده باشد. هرچند علایمی در آن با نویسه‌ی بعدی «خطی ب» شباهت دارد و این دومی شاید هجانگار بوده باشد. زبانی که این خط می‌نوشته معلوم نیست و علایمش هم رمزگشایی نشده است. این خط اغلب از چپ به راست نوشته می‌شده، اما نمونه‌های راست به چپ یا گاوآهنی هم در آن دیده می‌شود. شمار و اندازه‌ی متون نوشته شده به این خط اندک است و احتمالاً تنها متون مقدس و شاید درباری را در بر می‌گیرد، و کارکرد روزمره‌ای مثل دیوانسالاری یا تجارت نداشته است. همچنین انگار در خطی «الف» تمایزی بین پایان‌بندی کلمات با واکه یا همخوان وجود نداشته باشد.

تنها بخش این خط که رمزگشایی شده، اعدادش است که دهدهی است و یکانش با خطهای عمودی و دهگانش با خطهای افقی و صدگانش با دایره و هزارگانش با دایره‌های شعاع‌دار بازنموده می‌شده است. با این حال کلمه‌ی منسوب به هر عدد ناشناخته باقی مانده است. بزرگترین عددی که در این متون ثبت شده، ۳۰۰۰ است. همچنین نمادهایی برای نیم و ربع و یک هشتم وجود داشته است.

متون حامل نویسه‌ی خطی «الف» اغلب در کرت متمرکز شده‌اند. اما نمونه‌هایی از آن در تل حرور فلسطین و میلتوس و تروا در آناتولی و جزایر دریای اژه نیز پیدا شده است. نمونه‌های خارج از کرت بر لوح‌هایی نوشته شده‌اند که مواد خامش محلی است، و بنابراین احتمالاً در همان محل نویسندگانی بومی داشته است. با این حال نویسه خطی «الف» خالص نیست و به آمیخته‌ای از خطی «الف» و «ب» می‌ماند و زمانش هم دیرآیندتر است.[3]

در کل ۱۴۲۷ نمونه از این خط به دست آمده که روی هم رفته ۷۳۶۲ تا ۷۳۹۶ نشانه را شامل می‌شود.[4] یعنی هر متن به طور متوسط تنها از پنج شش نشانه تشکیل شده است. در نتیجه

---

1. Linear A
2. Younger, 2000: chap. 7.
3. Finkelberg, 1998: 265–272.
4. Younger, 2000, chap. 5.

این خط برای نوشتن روایت و متن به معنای دقیق کلمه به کار گرفته نمی‌شده است. بخش عمده‌ی این متون در سه نقطه در کرت کشف شده‌اند: ۱۴۷ لوح از هاگیا تریادا واقع در مِسارا، ۹۴ لوح از خانیا در ساحل شمال غربی و ۳۱ لوح از زاکروس در ساحل شرقی کرت.

بسیاری از نشانه‌های نویسه‌ی خطی «الف» و «ب» همسان هستند و تقریبا تردیدی نیست که خطی ب در ادامه‌ی خطی «الف» و براساس آن تکامل یافته است. شباهت‌هایی آوایی هم در میان این دو وجود دارد و مثلاً زبان پشتیبان خطی «الف» که واکه‌ی «اُ» نداشته، به جایش واکه‌ی «او» را فراوان به کار می‌گرفته که در برخی کلمات نویسه‌ی خطی ب نیز با واکه‌ی «اُ» پدیدار می‌شوند. زبان پشتیبان خطی ب به همین خاطر شبیه به یونانی است که در رده‌ی زبان‌های به اصطلاح «اُ – دار» است و در برابر زبان‌های «او – دار» مثل زبان مینوآیی قرار می‌گیرد.[1]

فهرست‌های مشترکی از کلمات هم در متن‌های خطی «الف» و «ب» یافت می‌شود که باعث شده برخی از پژوهشگران فرض کنند زبان مشترکی با این نویسه‌ها نوشته می‌شده است. دست کم در این حد می‌توان گفت که واژگانی مشترک در زبان‌های پشتیبان این دو خط وجود داشته است. با این حال ایوز دوهو[2] به درستی اشاره کرده که این شواهد برای هم‌خانواده دانستن دو زبان کافی نیست. او کلمه‌ی «بد» که در پارسی و انگلیسی مشترک است را مثال زده تا نشان دهد که ممکن است دو زبان خویشاوند ولی دوردست کلمات مشترکی را در خود حفظ کنند.

دوهو اشاره می کند که برخی از کلمات کلیدی خوانده شده در دو زبان ناهمسان است (مثلا «همه» که در خطی «الف»«کورُو» است و در خطی ب «تُوسُودِه»)، زبان خطی «الف»پیش‌وندهای بسیار بیشتری از خطی «ب» دارد، و حتا جاهایی که کلمه‌ی مشترکی در کار است، ریخت بیرونی کلمه متفاوت است و به دستور زبان‌هایی متفاوت دلالت می‌کند.[3]

نظریه‌های اصلی در مورد زبانی که در نویسه‌ی خطی «الف» و «ب» ثبت شده، عبارتند از:

فرضیه‌ی یونانی که ولادیمیر گئورگیف[4] پیشنهادش کرده، و بر همسانی خطی «الف» و «ب» تأکید دارد.

فرضیه‌ی سامی که سایروس گوردون[5] پشتیبانش است[6] و به تازگی با مقاله‌ی یان بست[7]

---

1. Finkelberg, 2001: 85.
2. Yves Duhoe
3. Finkelberg, 2001: 83.
4. Vladimir Georgiev
5. Cyrus Gordon
6. Rendsburg, 2001: 137–143.
7. Jan Best

احیا شده، که معتقد است زبان مردم اوگاریت و نویسندگان به خطی «الف» همسان بوده و بنابراین خطی «الف» نوعی زبان فنیقی اولیه را ثبت می‌کرده است.[۱]

فرضیه‌ی لوویایی که لئونارد پالمر[۲] مطرح ساخته است،[۳] و به نزدیکی زبان خطی «الف» با یکی از زبان‌های کهن آناتولی یعنی لوویایی تاکید دارد که شکلی کهن از زبان‌های آریایی آناتولی بوده است. مارگالیت فینکلبرگ که این مسیر را ادامه داده معتقد است زبان پشتیبان خطی «الف»یا نیای مستقیم زبان لوکیایی بوده و یا با آن خویشاوندی نزدیکی داشته است.[۴]

جدیدترین پژوهش در این زمینه را اوبر لامارل[۵] انجام داده و با کنار گذاشتن پیش‌فرضِ ارتباط زبان خطی «الف» و «ب» (که شاهدی برایش یافت نشده) و پیوند خطی «الف»و هیروگلیف کرتی (که به همین ترتیب نامعلوم است)، تنها بر ساختار آوایی و دستوری خطی ب تمرکز کرده و به این نتیجه رسیده که زبان پشتیبان آن احتمالاً یکی از زبان‌های هندوایرانی آغازین بوده است.[۶] یعنی کسانی که این خط را ابداع کرده‌اند اروپایی و پیشایونانی نبوده و به شاخه‌ای از آریایی‌های باستانی تعلق داشته‌اند.

با این همه شواهد موجود هیچ یک از این سه دیدگاه را کامل تایید نمی‌کند. مثلاً «کورُو» با «کُل» در زبان‌های سامی همسان و مترادف با «همه» است و در متون سطری ب هم وجود داشته است. اما «جمع کل» که در نویسه‌ی خطی« «الف»«پُوتُو – کورُو» است در زبان‌های سامی همانندی ندارد. در این حد می‌توان گفت که نویسه‌ی خطی ب از نظر زمانی در ادامه‌ی مستقیم خطی الف قرار می‌گیرد و بسیاری از نشانه‌هایش را هم از آن وام گرفته است. این خط از حدود سال ۱۸۳۰ تا ۲۱۸۰ (۱۵۵۰ – ۱۲۰۰ پ.م) در کرت و بخش‌هایی از یونان رواج داشته است و نمونه‌های آن به ویژه در کنوسوس، موکنای و تبس یافت شده‌اند. این خط از چپ به راست نوشته می‌شده و بیش از صد علامت اندیشه‌نگار و ۸۷ هجانگار داشته است. چند هزار نمونه از این خط کشف شده، که براساس تحلیل «دستخط» می‌شود گفت به دست شمار اندکی از کاتبان نوشته شده‌اند.

شمار کل کاتبان فعال در پیلوس در ساحل غربی پلپونسوس را ۴۵ نفر تخمین می‌زنند و شمار ایشان در کاخ کنوسوس در کرت احتمالاً ۶۶ نفر بوده است.[۷] به همین خاطر هم در جریان فروپاشی عصر برنز و زوال اقتدار امیرنشین‌هایی که این طبقه‌ی کاتب را پشتیبانی

---

1. Dietrich and Loretz, 2001.
2. Leonard Palmer
3. Palmer, 1958: 75–100.
4. Finkelberg, 2001: 81-105.
5. Hubert La Marle
6. La Marle, 2006.
7. Hooker, 1980.

می‌کرده‌اند، این خط از بین رفته و منسوخ شده،[1] و این پیامد ورود قبایل یونانی به بالکان بوده که چهار قرن ظلمت و غیاب نویسایی را در پی داشته است.

درباره‌ی تاریخ پیدایش نویسه‌ی خطی ب جدل‌های فراوانی وجود دارد. آرتور اوانز که نخستین لوحه‌های این خط را در کاخ کنوسوس کشف کرد، آن را به حدود سال ۲۰۰۰ (۱۴۰۰ پ.م) مربوط می‌دانست، اما پژوهش‌های بعدی در پیلوس نشان دادند که نمونه‌های دیگر به حدود سال ۲۲۰۰ (۱۲۰۰ پ.م) مربوط می‌شوند.[2] با توجه به بی‌دقتی اوانز در ثبت جای یافت شدن لوحه‌ها و شباهت نمونه‌های این دو مکان، چنین می‌نماید که خطی ب اصولاً در همان حدود سال ۲۲۰۰ (۱۲۰۰پ.م) پدید آمده باشد.

کتیبه با نویسه‌ی خطی «ب» از پیلوس

از سوی دیگر نویسه‌ی سطری ب از چپ به راست در سطرهایی - اغلب بر روی خطی افقی - نوشته می‌شده و کلمات با فاصله‌ای یا کمی بالا و پایین شدن نشانه‌ها از هم جدا می‌شده‌اند. به ندرت ممکن بودن با به پایان رسیدن سطر، ادامه‌ی یک کلمه در سطر بعدی نوشته شود. قدیمی‌ترین نمونه‌های این خط در فائیستوس واقع در کرت کشف شده‌اند و قدمت‌شان دست بالا به حدود سال ۱۷۰۰ (۱۷۰۰ پ.م) باز می‌گردد. با این حال عمده‌ی نمونه‌هایش به فاصله‌ی سال‌های ۱۷۵۵ تا ۱۹۳۰ (۱۶۲۵ - ۱۴۵۰ پ.م) باز می‌گردد.

نویسه‌ی خطی ب ۵۹ نماد اندیشه‌نگار و پنج نشانه برای واکبرها و ۵۴ هجانگار داشته است. مرسوم است که کلمات بر آمده از این علایم را با واژگان لاتین می‌نویسند، اما این قراردادی به کلی جدید و ساختگی است. حتا هجاها و واکبرهای منسوب به تصویرنگارها هم قراردادی است و این که در اصل چگونه خوانده می‌شده‌اند دقیق دانسته نیست.[3]

---

1. Ventris and Chadwick, 1973: 60.
2. Palmer and Boardman, 1963.
3. Daniels and Bright, 1996: 126.

نمونه‌های نویسه‌ی خطی الف: بالا راست: خانیا، کرت؛ بالا چپ: کاخ زاکروس، سیتیا، کرت؛ پایین: آکروتیری، جزیره‌ی سانتورینی

زبان ناشناخته‌ای که نویسه‌ی خطی «الف» آن را ثبت می‌کرده، احتمالاً همان است که خط هیروگلیف کرتی را هم ایجاد کرده است. هیروگلیف کرتی اندیشه‌نگار است و حدود یک قرن زودتر از خطی الف در اسناد پدیدار می‌شود. این هیروگلیف هم تعداد زیادی نشانه دارد که اغلبشان تنها یک بار به کار گرفته شده‌اند. اسناد بازمانده از این خط عبارتند از ۱۵۰ نقش مُهر با ۸۳۲ علامت که در ۳۰۷ رده‌ی نشانه‌ای می‌گنجند، و ۱۲۰ لوح‌نوشته که ۷۲۳ نشانه دارند که در ۲۷۴ رده می‌گنجند.

نویسه‌ی خطی «الف» از کرت، حدود سال ۱۸۰۰/ ۱۶۰۰ پ.م

نمونه‌ی هیروگلیف کرتی، حدود سال ۱۶۰۰/ ۱۸۰۰ پ.م

علاوه بر اینها یک نمونه‌ی منحصر به فرد و جالب را هم داریم که دیسک فائیستوس نامیده می‌شود و قرصی سفالی و نبشته‌دار است که در منطقه‌ای به همین نام در جنوب کرت کشف شده و به فرهنگ مینوآ تعلق دارد. این قرص سفالی پانزده سانتی‌متر قطر و کمی بیش از یک سانتی‌متر ضخامت دارد و پشت و رویش با علایمی پوشانده شده که در دایره‌هایی تودرتو گنجانده شده‌اند.

تاریخ نگاشته شدن آن معلوم نیست، اما احتمالاً به قرن هفدهم (قرن هفدهم پ.م) باز می‌گردد. بر این قرص ۴۵ نشانه نمایان است که با فشردن مهرهایی بر گِل در قالب مارپیچی در جهت ساعت‌گرد نقش شده و از محیط به سمت مرکز پیش می‌رود. کل علایم روی قرص ۲۴۱تاست. این خط هنوز خوانده نشده و گروهی از باستان‌شناسان آن را جعلی و ساختگی می‌دانند. پژوهش های پرتوشناسی حرارتی اخیر نشان داده که قدمت سفال چندان که ادعا می‌شده نیست، و بنابراین فرضیه‌ی جعلی بودن این اثر امروز هواداران بیشتری پیدا کرده است.[1]

نویسه‌ی دیگری که احتمالاً در همین خانواده قرار می‌گیرد، خط هجانگار قبرسی است که اغلب به پیروی از آرتور اوانز، قبرسی - مینوآیی نامیده می‌شود، هرچند پیوندش با خطی «الف» و ب معلوم نیست. ردپای این خط بر ۲۵۰ اثر کشف شده که برخی‌شان متن‌هایی به نسبت طولانی هستند و در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۳۰ تا ۲۳۳۰ (۱۵۵۰ - ۱۰۵۰ پ.م) اغلب در منطقه‌ی اِنکومی نوشته شده‌اند. زبان پشتیبان این خط احتمالاً خویشاوند

1. Eisenberg, 2008: 15–16.

همانی بوده که در فرهنگ مینوآ رواج داشته و خطی «الف»را پدید آورده است.

پشت و روی دیسک فائیستوس

خط دیگری هم دیرتر در قبرس تکامل یافت که ساختار متفاوتی داشت اما آن هم نوعی هجانگار منظم محسوب می‌شد. این خط از راست به چپ نوشته می‌شده و ویژگی‌اش آن بوده که خاتمه‌ی هجاها با همخوان‌ها را با تکرار یک نشانه بازنمایی می‌کرده‌اند. این خط از حدود سال ۲۶۰۰ (۸۰۰ پ.م) بر صحنه پدیدار می‌شود و تا پایان دوران هخامنشی می‌پاید و در حدود سال ۳۱۸۰ (۲۰۰ پ.م) منقرض می‌شود.[1] علایم این خط شباهتی به خطی ب دارند و آشکارا اندیشه‌نگار نیستند. این خط به صورت سطری از راست به چپ نوشته می‌شده است.

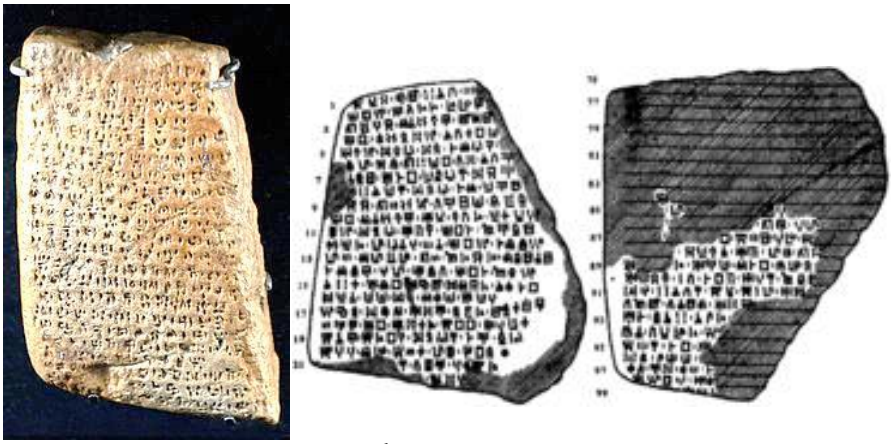

نمونه‌هایی از متن هجانگار قبرسی

1 .Campbell and Moseley, 2012: 14.

گفتار دوم

خط یونانی

قلمرو: بالکان، آناتولی، شمال مصر
زبان: یونانی دوره‌ی رواج: ۲۸۰۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۶۰۰ پ.م – ۲۰۲۰ م.)
دولت پشتیبان: دولتشهرهای یونانی، مصر بطلمیوسی، امپراتوری بیزانس

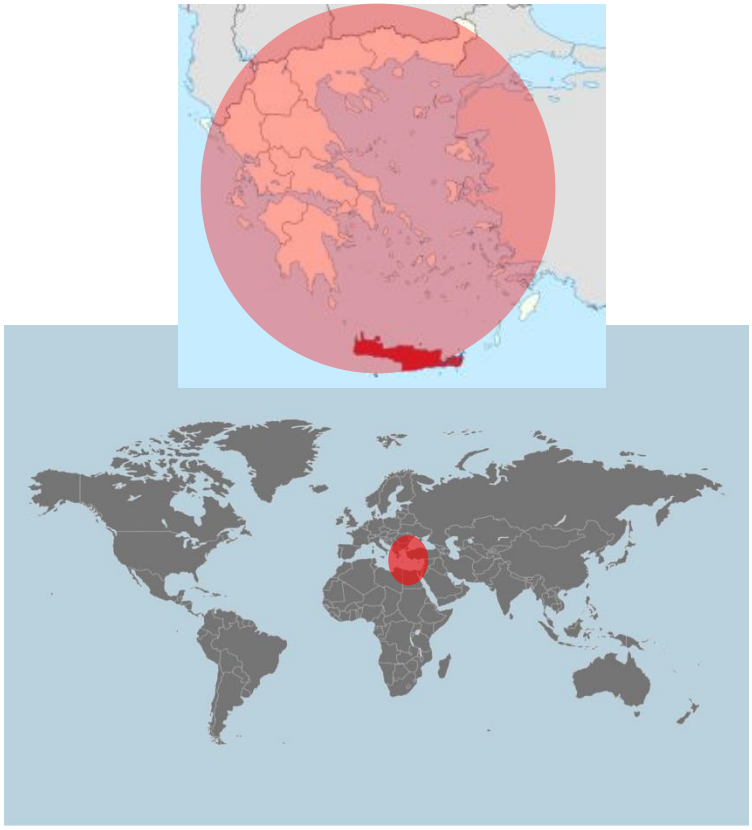

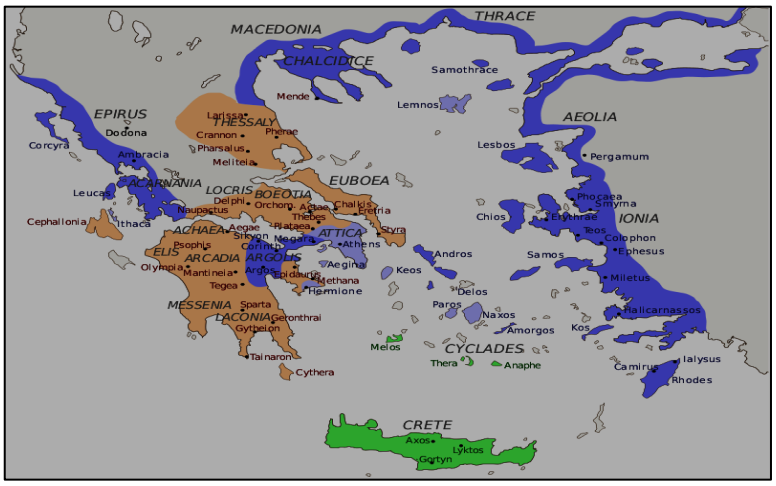

نقشه‌ی کیرشهوف از ظهور خط یونانی

هرودوت در بند مشهوری از «تواریخ» می‌گوید فنیقی‌ها خط را به میان یونانی‌ها بردند و این مردم پیشتر از آن آگاهی نداشتند. او خط را «کادمِئیا گِراماتا» یا «گراماتا فوینیکِئیا» می‌نامد که یعنی «نشانه‌ی قَدمایی» یا «نشانه‌های فنیقی». اشاره به قَدما جالب توجه است. چون این احتمالاً اسم آدم آغازین در اساطیر فنیقی بوده و همان است که در روایت‌های مندایی به صورت «آدم قَدمائی» (یعنی آدم قدیم، نخستین انسان) به یادگار مانده است و همتای کیومرث است. یونانیان این شخص را کادموس می‌نامیدند و او را اولین شاه فنیقیه می‌دانستند و به همین خاطر هرودوت خط فنیقی را خط قدمایی نامیده است.

شواهد باستان‌شناسانه نشان می‌دهد که گزارش هرودوت درست بوده و یونانی‌ها به حق خط را فراورده‌ای فنیقی می‌دانسته‌اند. نبشته‌ای که قدری پیشتر از عصر هرودوت در کرت به یونانی نوشته شده، برای کاتب و نویسنده کلمه‌ی «پوینیکاستوس» و برای نوشتن فعل «پوئْنیکازِن» را به کار گرفته،[1] که به ترتیب می‌شود ترجمه‌شان کرد به «مرد فنیقی» و «فنیقیدن!».

رده‌بندی خطهای آغازین یونانی براساس سنتی آلمانی انجام می‌شود که آدولف کیرشهوف در قرن نوزدهم بنیان نهاد. او در کتاب اثرگذارش نقشه‌ای منتشر کرد و در آن چهار نوع خط یونانی آغازین را با رنگ‌هایی متفاوت از هم تفکیک کرد، که همچنان رمزپردازی‌شان رایج باقی مانده است.[2] در این نقشه نخست یک نسخه‌ی جنوبی (سبز) از

1. Cross, 1991: 78.
2. Kirchhoff, 1877: 168.

خط یونانی پدید آمد که بیشترین شباهت را به فنیقی داشت. بعد یک روایت غربی (قرمز) و شرقی (آبی) پدیدار شد که اولی به خط لاتین و دومی به خط یونانی امروزین منتهی شد.

خط سبز که قدیمی‌تر از همه است و در کرت پدیدار شد و در ثِرا (سانتورینی) و مِلوس و آنافِه و باقی نقاط جنوب دریای اژه نهادینه گشت، در اصل با همان الفبای فنیقی نوشته می‌شود و فاقد حروف ویژه‌ی زبان یونانی مثل Ξ (کُس) است. در این نویسه همخوان‌های دمشی (پْه/ کْه) که ویژه‌ی زبان یونانی‌اند با برابرنهادهای فنیقی‌شان (Π: پ/ K: ک) بازنموده می‌شوند. با این حال برای همخوان «ث» یونانی حرف Θ به کار گرفته می‌شود و آوای مشابهی را در فنیقی نمایندگی می‌کند.

نویسه‌ی اصلی‌ای که زبان یونانی را نویسا ساخت و تا به امروز هم دوام آورده، همان نویسه‌ی شرقی (آبی) است که در مراکز اصلی شهرنشینی یونانیان یعنی در جنوب غربی آناتولی پدیدار شد و به ویژه رواجش به قرن بیست و هشتم (ق ۶ پ.م) و دوران کوروش بزرگ باز می‌گردد. تقریبا همزمان با پیوستن آناتولی به قلمرو هخامنشی و تاسیس استان ایونیه به دست کوروش بزرگ، این خط هم در شهرهای میلتوس و افسوس پدیدار شد و زبان یونانی را دقیق‌تر از نسخه‌های دیگر رمزگذاری کرد. این خط نخست در شهرهای دوازده‌گانه‌ی استان ایونیه و بعد در شهرهای مهمی مثل آرگوس و کورینت و کیندوس رواج یافت و این شهرها را زودتر از آتن نویسا ساخت.

در همین زمان ظهور کوروش بزرگ تحولی در خط قدیمی یونانی هم رخ نمود و نوعی فنیقی‌زدایی و یونانی‌شدگی در آن نمود یافت. مثلاً حرف «قوپّا» (Q) که از «قاف» فنیقی مشتق شده بود و «ک» حلقی پیش از واکه‌های «اُ/ او» را نشان می‌داد، در همین حدود منسوخ شد. هرچند کاربرد آن در مناطق پیرامونی (کورینت، آرگوس، رودس و کرت) تا دوران داریوش بزرگ (قرن ۳۹/ ق. ۵ پ.م) تداوم یافت.[1]

خط شرقی (آبی) یک نوع اصلی و رسمی داشت که در استان ایونیه‌ی دولت هخامنشی باب بود (آبی سیر) و یک نوع پیرامونی (آبی آسمانی) هم برایش فرض کرده‌اند که قدری دیرتر در منطقه‌ی دریای اژه و آتیکا با مرکزیت آتن رواج یافت. این نویسه‌ی آبی آسمانی براساس شیفتگی مورخان اروپایی نسبت به آتن تعریف شده و در اصل نویسه‌ای مجزا و نو نیست. بلکه همان خط آبی سیر است که از سال ۲۹۷۷ (۴۰۳ پ.م)[2] یعنی دقیقا همزمان با پایان یافتن جنگ‌های آتن و اسپارت با حکمیت شهربان پارسی منطقه در این شهر پدیدار

1. Jeffery, 1961: 33.
2. Woodard, 2010: 26-46.

می‌شود. در واقع تحول نظام الفبایی یونانی قدیم را جز با نظر کردن به رخدادهای تاریخی کلان‌تر و به طور خاص پویایی سیاست هخامنشی نمی‌توان درست درک کرد و غفلت از این داده‌ها نقطه ضعف اصلی اغلب پژوهش‌هایی است که در این زمینه انجام پذیرفته است.

خط آبی سیر که در استان‌های هخامنشی ابداع شده و توسط دولت هخامنشی پشتیبانی می‌شد نویسه‌ی اصلی در شبه‌جزیره‌ی یونان هم بود. یکی از مهم‌ترین شهرهای این منطقه کورینت بود که مردمش به گویش دُری سخن می‌گفتند و خطشان همان بود که در ایونیه رواج داشت، یعنی به رده‌ی آبی سیر مربوط می‌شد. در تصویر زیر نمونه‌ای از این خط را می‌بینید که در دوران کوروش بزرگ و حدود سال ۲۸۳۰ (۵۵۰ پ.م) نوشته شده و نام هیپولیت (ΗΙΠΠΟΛΥΤΟΣ: هوپُّولوتُس) را با نویسه‌ی ویژه‌ی کورینتی ثبت کرده است. در نویسه‌ی کورینتی M (س) و Q (ک حلقی) کاربرد داشته است. همچنین «ب» را با علامت ⌐ و «اِ» را با حرف ᗷ و «ای» را با نشانه‌ی ᗡ یا ᗢ نشان می‌داده‌اند.[1]

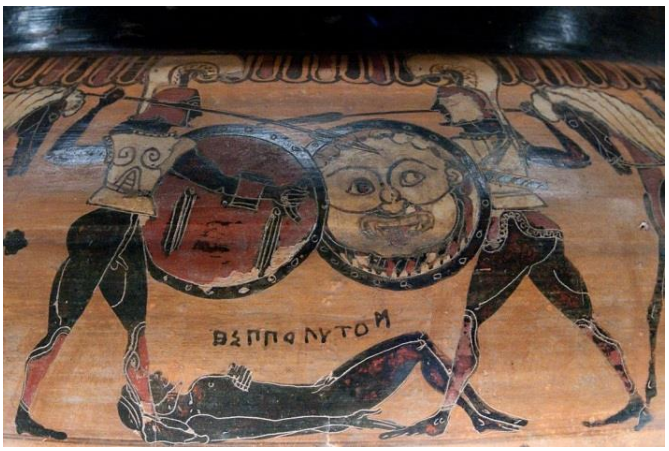

نویسه‌ی قرمز که غربی نامیده می‌شود، مناطق غربی دریای اژه و بخش مرکزی شبه جزیره‌ی یونان را زیر پوشش قرار داد و به طور مستقیم از خط سبز مشتق شده بود. در این نویسه هم حرف Ξ غایب بود، اما حروفی نو برای بازنمایی واج‌های ویژه‌ی یونانی به الفبا افزوده شده بود. مهمتر از همه Φ (پْه) و Ψ (کْه) و X (کْس) که این آخری چون نوآورانه بود به انتهای سیاهه‌ی ابجد انتقال یافت. این حرف بعدتر به خط لاتین نیز انتقال یافت و با آنچه بعدتر در خط کلاسیک یونانی باب شد تفاوت داشت. نویسه‌ی قرمز در تسالی، بوئتیا، اوبویا و پلوپونسوس رواج داشت و در جریان کوچ مردم این ناحیه به جنوب شرقی ایتالیا،

[1] Jeffery, 1961: ۱۱۴.

به آنجا نیز راه یافت.[1] ناگفته نماند که نویسه‌ی آبی آسمانی هم شباهتی به خط شرقی هم دارد و کمابیش همان علایم خط قرمز را به کار می‌برد، اما به شیوه‌ی ایونی از علامت Φ برای رمزگذاری «ف» استفاده می‌کند.

بنابراین این حقیقت که یونانیان خط خود را از فنیقی‌ها وامگیری کرده‌اند، امری روشن و شناخته شده است. اما این نکته اغلب به شکلی بیان می‌شود که گویی فنیقی‌ها فرهنگ یا تمدنی مستقل بوده و یونانی‌ها هم در زمان این وامگیری کشوری مستقل و اروپایی محسوب می‌شده‌اند. کافی است رخدادها و فرهنگ‌ها را در بستر جغرافیایی و تاریخی‌شان قرار دهیم تا روشن شود که فرهنگ فنیقی زیرسیستمی به نسبت کوچک و مرزی در درون حوزه‌ی تمدن ایرانی بوده، و روند وامگیری خط و نویسایی در یونان و پیدایش خط یونانی نه تنها وامدار نوآوری‌های فنیقی‌ها، که بیش از آن روندی در دل سازمان سیاسی و اجتماعی شاهنشاهی هخامنشی بوده است. با ردگیری گام به گام تحول خط در سپهر زبان یونانی نادرستی آن پیش‌داشت‌های آغازین و اعتبار این گزاره‌های دومی را می‌توان نشان داد.

نویسا شدن زبان یونانی اندکی پیش از ظهور دولت هخامنشی در قرن بیست و هفتم (ق ۷ پ.م) آغاز شد، اما این نشانه‌های آغازین جسته و گریخته و زودگذر بود و تنها پس از ظهور دولت هخامنشی بود که استفاده از خط برای نوشتن زبان یونانی رواج یافت و قلمرو این کارکرد هم به بخشی از مناطق یونانی‌نشین محدود می‌شد که درون مرزهای سیاسی کشور پارسیان قرار داشت.

پیوند میان ظهور خط یونانی و شکل‌گیری دولت هخامنشی زمانی روشن می‌شود که به بازآرایی نظم اجتماعی دولتشهرهای یونانی زیر تأثیر سیاست پارس‌ها توجه کنیم، و این را دریابیم که خط یونانی بسیار دیر بر صحنه‌ی اسناد تاریخی ظاهر می‌شود و تنها حدود یک قرن با دوران کوروش بزرگ فاصله‌ی زمانی دارد. به طور قاطع می‌دانیم که نخستین نمونه‌های خط یونانی در حدود سال ۲۶۳۰ (۷۵۰ پ.م) در آناتولی پدیدار شده و وامگیری‌ای مستقیم از خط فنیقی بوده، که در آن زمان چهارصد سال قدمت داشته است.

این نمونه‌های اولیه از خط یونانی هنوز متنی را نمی‌نگاشته‌اند و در حد نگارش یک اسم یا چند کلمه کاربرد داشته‌اند. یکی از کهن‌ترین نمونه‌های متن یونانی نوشته‌ایست در سه سطر که روی آوندی مشهور به «جام نِستور» باقی مانده است.[2] این آوند در آغاز دوران

1. Woodard, 2010: 26-46.
2. Faraone, 1996: 77.

مادها و حدود سال ۲۷۰۰ (۷۰۰ پ.م) در رودس ساخته شده و در شهر باستانی پیثِکوسای در جزیره‌ی آتشفشانی ایسکیا در نزدیک ناپل کشف شده است.[۱]

نکته‌ی جالب درباره‌ی این متن آن که گویا جامی جادویی باشد که برای افزایش نیروی جنسی ساخته شده باشد، و جمله‌ی رویش نوعی دعا یا ورد باشد. با این حال در گور پسربچه‌ای ده تا چهارده ساله نهاده شده که نابالغ بوده است. متن یونانی روی جام به خط رایج در اوبوئیا[۲] نوشته شده[۳] که به رده‌ی خطوط یونانی سرخ مربوط است. متن چنین است:[۴]

Νεστορος : ε[ιμ?ι[c] : ευποτ[ον] : ποτεριον :
□ος δ'α<ν> τοδε π[ιε]σι : ποτερι[ο] : αυτικα κενον
□ιμερ[ος □αιρ]εσει : καλλιστε[φα]νο : Αφροδιτες

که چنین ترجمه‌اش کرده‌اند:[۵]

«من جام نستور هستم، نیکو برای نوشیدن.
هرکس از این جام بنوشد، در او به جوش خواهد آمد
فوری، میل به آفرودیته‌ی زیبای تاجدار».

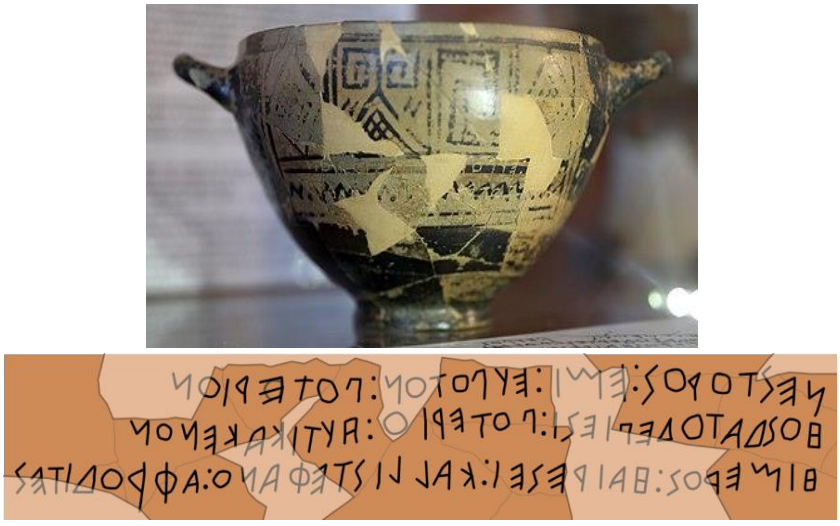

جام نستور و متن آن، حدود ۲۷۰۰ تاریخی (۷۰۰ پ.م)، رودس

1. Gaunt, 2017: 96.
2. Euboean
3. Gerhard, 2011: 7.
4. Jeffery, 1963: 235.
5. Faraone, 1996: 78.

نکته‌ی مهم درباره‌ی این متن آن است که مثل خط فنیقی از راست به چپ نوشته شده و در آن از علامت «:» برای نقطه‌گذاری بهره برده‌اند. در این نویسه H مثل فنیقی «ه» خوانده می‌شود و نه «اِ» و حرف‌هایی مثل Q (قوپَا: ک حلقی) و F (همخوان w) در آن دیده می‌شوند. یعنی در اینجا با مردمی یونانی‌زبان سروکار داریم که با خط فنیقی‌ها زبان خود را می‌نگاشته‌اند.

سایر داده‌ها هم نشان می‌دهد که اغلب حروف یونانی در شکل‌های کهن‌شان که تا پیش از عصر هخامنشی رواج داشته، از نشانه‌هایی نزدیک به الفبای فنیقی بهره می‌گرفته‌اند. مثلاً Z (ز) در قدیم I نوشته می‌شده یا Θ (ث) را به صورت ⊗ یا ⊕ می‌نوشته‌اند. Ξ (کْس) در شکل آغازینش خطی عمودی در میانه داشته و به صورت ⋿ نوشته می‌شده است. همچنان که Φ (ف) را ابتدا به شکل ⌽ می‌نوشته‌اند. H هم در آغاز کار ⊟ بوده است.[1]

با ظهور دولت هخامنشی بود که در خط شرقی (آبی سیر) حرف Ψ (پْس) و Ξ (کُس) برای نمایش واج‌های زبان یونانی ابداع شد و حروف غیرفنیقی (Φ: ف و X: خ) آوای یونانی خود را پیدا کرد. ظهور این حروف در خط یونانی به نسبت دیرآیند بوده و با گسترش اقتدار دولت هخامنشی در بالکان تناسبی مستقیم داشته است. نادیده انگاشتن پیوند این روند فرهنگی با آن الگوی سیاسی باعث شده در اغلب منابع عوامانه زمان‌هایی زودهنگام و نادرست را به پیدایش این حروف منسوب سازند یا مثلاً در فیلم‌های سینمایی در زمان‌هایی بسیار قدیمی‌تر نمایش‌اش دهند.

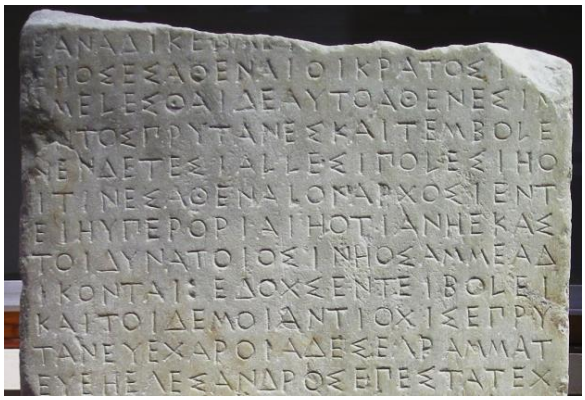

فرمانی از طرف شورای (بولِه) شهر آتن که بین سال‌های ۲۹۴۰ تا ۲۹۵۵ (۴۲۵ – ۴۴۰ پ.م) بر سنگ مرمر نوشته شده است.

[1] Jeffery, 1961: 35-25.

یکی از شواهدی که این دیرآیند بودن را نشان می‌دهد، فرمان شورای شهر آتن که در تصویر بالا می‌بینید و بلافاصله پس از غلبه‌ی ایرانیان بر آتن و ورود نویسایی به این شهر نگاشته شده است. چنان که هویداست املای کلمات هنوز وضعیتی استانده پیدا نکرده و عبارت «Ἔδοξεν τῇ Βουλῇ καὶ τῷ Δήμῳ» (اِدُوکْسِن تِه بولِه کای دِمو) به معنای «شورا و مردان عشیره [چنین] حکم کرد...» به صورت « Εδοχσεν τει Βολει και τοι Δεμοι» نوشته می شده است. چنان که در تصویر بالا نمایان است، برای نوشتن «کْس» از ترکیب دو حرف χσ استفاده شد و به همین ترتیب «پْس» را هم با ΦΣ می‌نوشته‌اند و نه با Y.

نمونه‌ی دیگری در این مورد نام «پریکلس [پسر] کسانتیپوس» بر تیله‌ای سفالی است که در حدود سال ۲۹۲۰ (۴۶۰ پ.م) و همزمان با چیرگی قوای هخامنشی بر این شهر نوشته شده است (تصویر زیر). می‌بینیم که در اینجا نام این دولتمرد نامدار که به صورت قدیمی Περικλες Χσανθιππο نوشته شده، و نه به یونانی کلاسیک Περικλῆς Ξανθίππου

همزمان با شکل‌گیری دولت هخامنشی و پیوستن منطقه‌ی ایونیه به این قلمرو سیاسی خط یونانی نیز به تدریج از فنیقی استقلال یافت و الفبای یونانی چند حرف نو ابداع کرد که تغییر شکل‌هایی از نشانه‌های فنیقی محسوب می‌شدند. یکی‌شان «اُمگا» (Ω) است که یعنی «اُ»ی بزرگ. این نشانه از شکستن حلقه‌ی «اُمیکرون» (O) حاصل آمده و این دومی یعنی «اُ»ی کوچک. چنین می‌نماید که این حرف پیش از دوران کوروش و در حدود سال ۲۸۰۰ (۶۰۰ پ.م) در شهرهای یونانی‌نشین شرق ایونیه در آناتولی ابداع شده باشد. در مناطق مختلف مشتق‌هایی گوناگون از این «شکستنِ اُ» باب بوده و شکل‌هایی مانند Ↄ و

Ω و Ω و Ω را پدید آورده است. در شهر کْنیدوُس که مردمش بـه گـویش دُری سـخن می‌گفتند و برخی از جزیره‌های دریای اژه مثل پاروس و ثاروس این حرف واژگونه نوشـته می‌شد و بخش شکسته‌ی حلقه در بالا قرار می‌گرفت.[1]

سایر نوآوری‌هـا در خـط یونـانی نیـز بـه همـین ترتیـب دیرآینـد بـوده و خاسـتگاه‌هـای جغرافیایی‌اش در شرق و استان‌هـای پارسـی قـرار داشـته اسـت. مـثلاً شـکل‌گیـری علامـت مربوط به همخوان «ه» خاستگاه مشخصی در مرکز استان ایونیه‌ی هخامنشی داشته اسـت. در الفباهای یونانی اولیه حرف «حِث» (𐤇 و H) که مستقیم از فنیقی وامگیـری شـده بـود، مثـل مرجع اصلی‌اش بر همخـوان «ه» دلالـت مـی کـرد. امـا ایـن واج بـه تـدریج در زبـان یونـانی کلاسـیک منسـوخ شـد و ایـن نتیجـه‌ی رونـدی بـود کـه «نرمـیِ بـازدم» (پْسیلُوسـیس: ψιλωσις) نامیده می‌شود. از این رو این حرف برای بازنمایی «اِ» کشیده بـه کـار گرفتـه شد و به «اِتا» نامیده شد که تحریفی از نام فنیقی این حرف است. روند «نرمی بازدم» کـه بـه منسوخ شدن «ه» و تحول در رمزگذاری H منتهی شد، در شرق استان ایونیـه آغـاز شـد و از آنجا به گویش آیولی جزیره‌ی لسبوس و گویش دُری مردم کرت و اِلیس گسترش یافت.[2]

نمونه‌ی دیگر واکه‌ی «اِ» است کـه در گـویش‌هـای یونـانی باسـتان سـه حالـت متفـاوتِ کوتاه و کشیده و مرکب (اِیْ –) داشت و به همین خاطر بازنمودن اینها با حـرف‌هـای H و E و ei در هر منطقه و گویش شکلی به خود گرفت. چنان که مثلاً در کورینت حرفـی تـازه به شکل Ⱨ و در سیکیون[3] (واقع در شمال پلوپونسوس، بـین کورینـت و آخایـا) علامـت Χ برای نمایش هردو واکبر «اِ» کوتاه و «اِیْ – » به کار گرفته شد.

حرف نوظهور دیگر Ͳ بوده که «سامپی» نامیده می‌شده و همزمـان بـا ظهـور کـوروش بـزرگ (قـرن ۲۸ / ق. ۶ پ.م) در برخـی از شـهرهای ایونیـه مثـل افسـوس و میلتـوس و هالیکارناسوس رواج داشت[4] و خاستگاهش احتمالاً شهر میلتوس بوده کـه در زمـان غلبـه‌ی کوروش بر آناتولی به مرکز استان تازه تاسیس ایونیه بدل شد و دورانی از رشد و شکوفایی شتابزده را از سر گذراند. این حرف به جای ΣΣ یا TT به کار می‌رفته و در فهرست ابجـدی الفبا پشت Ω می‌آمـده اسـت. در ایـن شـهرها مـثلاً عـدد چهـار را بـه صـورت τέ□αρες می‌نوشتند، به جای آن که مثل باقی شهرهای ایونی τέσσαρες یـا مثـل شـهرهای آتیکـی τέτταρες بنویسند.

---

1. Jeffery, 1961: 37.
2. Woodard, 2008: 58.
3. Sycion
4. Wachter, 1998: 1–8.

در میانه‌ی دوران هخامنشی این حرف بر سکه‌های شهر مِسِمْبْریا در کرانه‌ی غربی دریای سیاه پدیدار می‌شود و به صورت حروف اختصاری نام آن منطقه را به صورت ME□A نشان می‌دهد.[1] کاربرد این علامت در الفبا به تدریج منسوخ شد، اما شکلی تحول یافته از آن به صورت ☧ در نظام عددنویسی یونانی باقی ماند. نوآوری مشابهی را در الفبای رایج در شهر مانتی‌نِئیا می‌بینیم که در آن حرفی به شکل ⋔ به جای نوعی «سین» به کار گرفته می‌شده و احتمالاً «تْس» صدا می‌داده است.[2] همین حرف در الفبای رایج در شهر پامفولیا در جنوب آناتولی هم در کنار F (با صدای w) به کار گرفته می‌شده و احتمالاً صدای v را می‌رسانده است.

نمونه‌ی دیگرش پیدایش حرف «دی‌گاما» (F) بود که با «واو» فنیقی برابر بود و در گویش‌هایی به کار گرفته می‌شود که همخوانی معادل آن را به کار می‌گرفتند. این همخوان در دوران پیشاهخامنشی در سراسر قلمرو یونانی‌نشین بالکان و کرت رایج بود و تنها در منطقه‌ی آتیکا (آتن) و ناکسوس غایب بود. این حرف از «واو» فنیقی (𐤅) مشتق شده بود و در مناطق گوناگون به شکل‌های متفاوت نوشته می‌شد. نسخه‌ی اولیه‌اش در کرت بود که به شکل قدیمی 𐌅 و شکل دیرآیندتر 𐌖 بدل شد و در نهایت به شکل F درآمد.

یک حرف دیگر «سان» (M) نام داشت و مشتقی از «سین» فنیقی بود، و به جای «سیگما» (S) به کار گرفته می‌شد. در این مورد بحث است که این حرف همان همخوان «س» را نمایندگی می‌کرده یا به مشتقی گویشی از آن مربوط می‌شده است. دوام آوردنش در میان مردمی که به گویش دُری سخن می‌گفتند باعث شده این حدس شکل بگیرد که شاید همخوان اصلی‌ای که با این حرف بازنموده می‌شده، «ز»[3] یا «تْس»[4] بوده و نه «س».

حرف «سان/ M» در دوران‌های بعدی همخوان «س» را نمایندگی می‌کرده و تا دیرزمانی در خط یونانی رایج بوده است. استفاده از آن تا پایان قرن ۴۰ (ق ۶ م.) در آرگوس و تا حدود سال ۳۹۰۰ (۵۰۰ م.) در سیکیون و تا نیمه‌ی قرن ۳۹ (ق ۵ م.) در کورینت همچنان رواج داشت.[5] این تدقیق آوانگاری گویش‌های یونانی از حدود سال ۳۰۰۰ (۴۰۰ پ.م) آغاز شد و این زمانی بود که جنگ‌های پلوپونزی پایان یافت (سال ۳۹۷۶/ ۴۰۴ پ.م) و استیلای فرهنگی و سیاسی هخامنشیان بر بالکان تثبیت شد.

پس کافی است به زمان‌بندی ظهور خط و تقارن‌شان با رخدادهای تاریخی بنگریم تا

1. Jeffery, 1961: 38.
2. Woodard, 2006: 38.
3. Jeffery, 1961: 116, 142.
4. Woodard, 2010: 33.
5. Jeffery, 1961: 33.

دریابیم که کانون اصلی نویسا شدن زبان یونانی در آناتولی و شرق قرار داشته و به طور خاص آتن و منطقه‌ی آتیکا تا دیرزمانی نانویسا بوده است. نویسایی در این منطقه همزمان با مداخله‌ی سیاسی ایرانیان و روی کار آمدن جناح سیاسی دموکرات‌های هوادار ایران به این منطقه وارد شد. همان جناحی که سقراط را اعدام کردند، و همان سقراطی که بی‌سواد و نانویسا بود و خودش و شاگردش افلاطون دشمن سرسخت نظم سیاسی و نفوذ فرهنگی ایرانیان و فنون سوادآموزی بود.[۱]

کوشش برای نادیده انگاشتن بستر سیاسی ظهور و گسترش خط یونانی و این پیش‌فرض که یونان قدرت سیاسی رقیب و مخالف و بیرونِ قلمرو سیاسی هخامنشیان بوده است، باعث شده این داده‌های روشن و صریح تاریخی به شَکل‌هایی عجیب و غریب و نامعقول تفسیر شوند. در واقع یونان‌مداری متعصبانه و فارغ از دغدغه‌ی اسناد و شواهد، جذامی رایج در پژوهش‌های تاریخی است که آثار ارزشمند فراوانی را بدریخت و پوک ساخته است. چنان که نویسنده‌ای نامدار و اثرگذار مثل جک گودی به شکلی تلویحی آرای نامستند و تخیلی نویسندگانی را پذیرفته[۲] که می‌کوشند تاریخ ظهور خط یونانی را هرچه بیشتر عقب ببرند و بر مبنای حدس‌هایی کاملا تخیلی از ظهور این خط در قرن ۲۵ و حتا ۲۳ تاریخی (ق ۹ و ۱۱ پ.م) سخن می‌گویند تا آن را با خطهای الفبایی زاده شده در ایران زمین (به ویژه فنیقی) موازی و همزمان به حساب بیاورند. در حالی که به طور قاطع و بنا به شواهد بسیار می‌دانیم که چنین نبوده و خط فنیقی چهارصد سال قدیمی‌تر از یونانی است و بی‌شک همان نویسه‌ی فنیقی برای نویساندن زبان یونانی وام ستانده شده است.

گذشته از دستکاری در تاریخ‌گذاری‌ها و جعل‌های صریحی از این دست، تفسیرهایی گمراه کننده نیز در کار است که از قدیم شمردن نویسایی یونانیان یا مهم پنداشتن این نویسه ناشی شده است. هولاک در آغازگاه آخرین کتابش «فرشته نوشتن می‌آموزد» تاکید کرده که دیدگاهش وامدار آرای والتر اونگ است و در آن چارچوب به گذار انقلابی از فرهنگ شفاهی به کتبی و گسست‌های برخاسته از آن پرداخته است.[۳] با این همه نقش تعیین کننده‌ی تمدن ایرانی و به ویژه سیاست دولت هخامنشی و دیوانسالاری منظم آن در انتشار نویسایی در یونان را نادیده انگاشته است.

هولاک به خاطر آن که کوشیده ظهور نویسایی در یونان را کاملا درون‌زاد فرض کند، مرتکب خطاهای چشمگیری شده است. مثلاً می‌گوید زبان یونانی اصالتی ویژه در این گذار دارد

---

۱. شرح مفصل موضع سقراط و افلاطون درباره‌ی نفوذ فرهنگی ایران و نویسایی را در به ترتیب در فصل آخر کتاب «تاریخ خرد ایونی» (وکیلی، ۱۳۹۵) و کتاب «افلاطون: واسازی افسانه‌ای فلسفی» (وکیلی، ۱۳۹۸) نوشته‌ام.

2. Goody, 1987: 62-65.
3. Havelock, 1986.

و به خاطر آن که واک‌ها را هم در کنار واکه‌ها در الفبا می‌نویسد، نخستین شکل از سواد عمومی فراگیر در کل جامعه را رقم زده است. اما این برداشت‌ها به کلی نادرست است. یونانیان خطی درون‌زاد پدید نیاوردند و خط خود را از فنیقی‌ها گرفتند و ظهور واک در الفبایشان هم به همین خاطر بود. چون ساختار زبانشان با زبان‌های سامی تفاوت داشت و با الفبای سامی فنیقی‌ها نمی‌شد آن را خوب نوشت و از این رو به اصلاحات و افزوده‌هایی نیازمند بود. در جهان باستان هم یونانی‌ها از آخرین اقوامی بودند که نویسا شدند و رواج نویسایی هرگز در میان‌شان به پایه‌ی اقوام باستانی حوزه‌ی تمدن ایرانی نرسید.

فرگرد دوم

عصر پساکوروشی

اندیشیدن درباره‌ی الفبا

گفتار نخست: خاستگاه الفبا

زبان را در ساده‌ترین شکل می‌توان مجموعه‌ای از واژگان دانست. هر واژه از یک یا چند تکواژ[1] تشکیل شده که از ریشه‌ای مشتق شده‌اند و معنایی را حمل می‌کنند. هر تکواژ خود از هجاها و آنها هم از واج‌ها تشکیل یافته‌اند. واج‌ها می‌توانند واکه[2] یعنی صدادار باشند، یا همخوان[3]، یا بی‌صدا. واژه‌ای که به این شکل پدید می‌آید، سه صورت متفاوت پیدا می‌کند. در محیطی اجتماعی و در شکلی گذرا گفته می‌شود و بنابراین تلفظی دارد، در شکلی پایدار نوشته می‌شود و در حروف تثبیت می‌شود، و در ساحتی ارجاعی معنایی را حمل می‌کند و بنابراین با منش‌ها در سطح فرهنگی پیوند می‌خورد. یعنی خشت پایه‌ی زبان که واژه است، در سه نقطه‌ی

1. Morpheme
2. vowel
3. consonant

بیان شفاهی و ثبت نوشتاری و ارجاع معنایی با اندرکنش انسانی و ارتباط کتبی و منش‌ها پیوند برقرار می‌کند.

خط پدیداری گسسته است. یعنی مانند خودِ زبان از واحدهایی جدا از هم تشکیل یافته که با هم ترکیب می‌شوند و معنایی را حمل می‌کنند. بر این اساس حرف[1] همتای نوشتاری برای واج[2] یا خوشه‌ای از واج‌هاست که بر زبان ادا می‌شود. حرف‌ها می‌توانند الفبایی باشد یا اندیشه‌نگار، اما در هر حال براساس تفاوتش با حرف‌های دیگر تعیین می‌شود و اغلب ارتباطی یک به یک با واج‌ها ندارد. یعنی معمولا خوشه‌ای از واج‌ها با یک حرف بازنموده می‌شود. چنان که در زبان انگلیسی ch ممکن است «ک»، «چ»، و «ش» خوانده شود. به ندرت در زبان‌های کهن ممکن است خوشه‌ای از حروف یک واج را نمایش دهند. چنان که در پارسی هر سه حرف س/ث/ص همسان خوانده می‌شوند. حرف در یک نظام نویسایی معنا پیدا می‌کند و با نماد و نشانه که مفاهیمی گسترده‌تر و عامتر هستند، تفاوت دارد. هر حرفی نشانه است، ولی هر نشانه‌ای حرف نیست. علاوه بر این هر حرف می‌تواند در دستخطها یا بافت‌های نوشتاری متفاوت یا حتا مکان‌شان در کلمه (مثل حروف بزرگ و کوچک) به صورت‌هایی گوناگون نوشته شود که allograph خوانده می‌شود.

حرف‌ها ممکن آزاد یا دربند[3] باشند، که این دومی را از قدیم «اِعراب»[4] می‌نامیده‌اند. مثلاً در خط عربی حرف‌هایی مثل ک/ج/م آزاد هستند و به تنهایی می‌توانند به واک‌هایی اشاره کنند. اما نشانه‌های فتحه و کسره و ضمه دربند هستند و باید حتما با حرف دیگری همراه شوند. شبیه این ماجرا را در حروف سانسکریت می‌بینیم که حرف‌های مربوط به واک‌ها را آزادانه نشان می‌دهد، اما واکه‌ها باید پیش یا پس یا بالا یا پایین آن بیایند و بنابراین دربند هستند. حرف‌ها در ضمن ممکن است به هم بچسبند و در هم ادغام شوند (مثل æ در دانمارکی) و در این حالت حرف مرکب[5] نامیده می‌شوند. تمایز این حروف البته تا حدودی قراردادی است. چنان که مثلاً در زبان اسپانیایی به خاطر رواج حروف ترکیبی ch و ll از دهه‌ی ۱۳۷۰ (۱۹۹۰م.) قرار شد اینها را یک حرف یکپارچه در نظر بگیرند و بر این مبنا ترتیب کلمات در لغت‌نامه‌ها دستخوش بازآرایی شد.

پرسش اصلی آن است که نشانه‌های پایه‌ی یک نویسه چه سطحی از سازمان یافتگی زبان را بازنمایی می‌کنند؟ دوقطبی اصلی هم بین خط الفبایی و تصویری است. چون در

---

1. grapheme
2. morpheme
3. bound allographs
4. diacritics
5. Ligature

حروف اندیشه‌نگار کل کلمه یا گاهی عبارتی کوتاه است که بازنموده می‌شود، اما در خط الفبایی کامل واج‌ها با نشانه‌ها ارتباط برقرار می‌کنند. هیچ خطی البته کامل نیست و اغلب لایه‌هایی متفاوت از انتزاع را در نشانه‌هایش بازنمایی می‌کند. مثلاً خط لاتین همه‌ی واکه‌ها و همخوان‌ها را بازنمایی می‌کند، اما خط پارسی تنها واکه‌های بلند و همخوان‌ها را نشان می‌دهد، و خطهایی مثل پارسی باستان و اکدی هم داشته‌ایم که هر حرف در آن هجایی را نشان می‌داده است و به همین خاطر این خطها را نظام نوشتاری هجایی[1] می‌نامند.

نوع دیگری از این تقسیم‌بندی چنین است که خط‌هایی که همخوان‌ها و واکه‌ها را با یک تاکید و همسان بازنمایی می‌کنند، الفبایی خوانده شوند و در مقابل نویسه‌هایی که واکه‌های کوتاه را نمایش نمی‌دهند را ابجدی بنامند.[2] نمونه‌اش خطهای یونانی و لاتین است که الفبایی است و سریانی و پارسی و پهلوی که ابجدی است. در کنارش نویسه‌های الفبایی – هجایی هم تعریف می‌شوند که هم همخوان و هم واکه و هم هجا را نمایش می‌دهند و مثلاً در نویسه‌های مشتق از براهمی مثل سانسکریت نمونه‌اش را می‌بینیم.

این تقسیم‌بندی میان خطهای ابجدی و الفبایی را نخستین بار گِلب مطرح کرد[3] و چارچوب بحثش در این مورد اروپامدارانه و یونان‌پرستانه بود. برای گلب این حقیقتی ناخوشایند بود که یونانیان بسیار دیرتر از اقوام دیگر نویسا شدند و خط خود را هم خودشان ابداع نکرده و آن را از فنیقی‌ها وامگیری کرده بودند. چون نخستین نشانه‌های ابداع الفبا در قرن شانزدهم (ق ۱۸ پ.م) در اسناد تاریخی ایران غربی نمایان شد و تا ششصد سال بعد (قرن بیست و دوم/ ق. ۱۲ پ.م) به نتیجه رسید و خط الفبایی کاملی را پدید آورد. این خط الفبایی نوشتن را به شکلی قیاس‌ناپذیر ساده کرد و چند صد نماد مرسوم پیشین را به بیست و هفت یا بیست و هشت نماد فرو کاست، که آن هم در حدود سال ۲۰۹۰ (۱۲۹۰ پ.م) به بیست و دو نماد بدل شد.

به لحاظ تاریخی خط اوگاریتی و بعدتر خط فنیقی نخستین نمونه‌های کامل خط الفبایی بودند که طی چند قرن به خط آرامی و یونانی و بعدتر اتروسکی (لاتین بعدی) دگردیسی یافت و موازی با خط رقیب اکدی تداوم پیدا کرد، که آن هم ساختی هجایی – الفبایی داشت. خط اوگاریتی بین ۲۷ تا ۳۰ نشان داشته و بنابراین خط الفبایی کامل حساب می‌شده، و با این حال آن را با نمادهای میخی می‌نوشته‌اند. همه‌ی این دستاوردهای مهم در قلمرو جغرافیایی ایران زمین و قرن‌ها پیش از ظهور فرهنگ یونانی انجام پذیرفته است.

---

1. syllabic writing system
2. Campbell and Moseley, 2012: 11.
3. Gelb, 1963.

همین بود که گلب و بسیاری دیگر از پژوهشگران غربی را آزرده می‌کرد و باعث می‌شد بکوشند تا در این بین نوآوری مهمی را به یونانیان منسوب کند.

این نوآوری از دید گلب نوشتن واکبرها بود. در خط فنیقی قدیمی‌ای که سرمشق نویسه‌ی یونانی بود واکبرها نوشته نمی‌شد و بنابراین در اینجا به نظر می‌رسید خط یونانی به ابداعی نو دست یافته باشد. گلب برای مرزبندی این ابداع تاکید داشت که خط الفبایی فنیقی و آرامی و اوگاریتی در اصل نوعی خط هجایی است که فقط بخشی از آن (همخوان‌ها) نوشته می‌شود، و خط الفبایی واقعی تنها زمانی ابداع شده که واکبرها هم نشانه‌ی خاص خود را پیدا کرده‌اند.

چند دهه بعدتر دانیلز و برایت[1] در کتاب مرجع ولی عامیانه‌شان همین خط فکری را بسط دادند و مدعی شدند که سه نوع متفاوت از خط الفبایی وجود دارد: ابجدی که مثل فنیقی قدیم فقط همخوان‌ها را نشان می‌دهد، اَبوجید که مثل عربی و عبری امروز علایم سجاوندی دارد ولی استفاده از آن اختیاری است، و الفبایی واقعی مثل خط یونانی.

بحث گلب و پیروانش از چند زاویه نادرست می‌نماید و بیشتر به نظر می‌رسد پیش‌داشت‌هایی ایدئولوژیک پشتوانه‌ی تفکیک خط الفبایی از ابجدی باشد، و نه بحثی زبان‌شناسانه، چنان که گلب مدعی است. با این دلایل می‌توان این رده از نظرات را رد کرد:

الف) خطهای الفبایی سامی قدیم هم گاه واکبرها (به ویژه واکبرهای بلند) را می‌نوشته‌اند، و چنین ثبتی پیش از یونانی در خطهایی متنوع رواج داشته است. این ابداع اصولاً یونانی نیست.

ب) تمایز میان واکبرهای بلند و کوتاه به لحاظ زبان‌شناختی چندان مهم و تعیین کننده نیست که ثبت کردن یکی یا دیگری دو رده‌ی بزرگ در فن نویسایی را از هم تفکیک کند.

ج) هیچ خطی نیست که همه‌ی عناصر زبانی را ثبت کند. خطوط الفبایی مورد نظر گلب (به ویژه یونانی باستان) هم طیفی وسیع از تنوع‌های آوایی در لهجه‌های محلی و خود گویش کلاسیک آتیک را رمزگذاری نمی‌کنند. در این شرایط چرا ثبت واکبرهای کوتاه در این میان چندان برجسته قلمداد شده که یک رده‌ی نویسه‌ها را از باقی جدا کند؟

د) منطق خط هجایی (نشانه‌گذاری هجاها) با منطق خط الفبایی (علامت‌گذاری واج‌ها) متفاوت است و به رمزگذاری دو سطح متفاوت از پیچیدگی زبان مربوط می‌شود. خطهایی مثل آرامی و فنیقی الفبایی هستند و تک واج‌ها را نمایش می‌دهند. این فرض که آنها

1.. Daniels and Bright, 1996.

هجانگارهایی ابتدایی هستند تخیلی و نوعی سوءتفسیر است.

ه-) ثبت واکبرها در همه‌ی خطهای الفبایی نوسانی شدید دارد. یعنی واکبرها (به ویژه واکبرهای کوتاه) در همه‌ی نویسه‌ها وضعیتی ناپایدار و تثبیت ناشده دارند و دلیل آن هم سیال بودن و عدم‌ثبات‌شان در گویش‌ها و لهجه‌های رایج در یک مقطع زمانی است. بنابراین ثبت نکردن واکبرها به دلایلی در جامعه‌شناسی زبان باز می‌گردد و نشانگر مرحله‌ای در تکامل خط نیست. اتفاقا خطهایی که واکبرهای کوتاه را می‌نویسند ابتدایی‌تر هستند و دشوارتر و کندتر خوانده می‌شوند و به جوامعی تعلق دارند که در گذر تاریخ دیرتر نویسا شده‌اند (مثل خطهای اروپایی).

بر این مبنا تمایزی میان خط الفبایی و ابجدی وجود ندارد و این تفکیک ساختگی و ایدئولوژیک است. شاید بتوان خطهایی که ترتیب حروف‌شان را بنا به ابجد (شیوه‌ی سنتی سامی) می‌چینند، ابجدی نامید. اما در این حالت هم با زیررده‌ای از خطوط الفبایی سر و کار داریم و این اسمی اضافی است که به چیزی جزئی و نامهم ارجاع می‌دهد.

ناگفته پیداست که برای رده‌بندی خطها هر واحدی از زبان را می‌توان مبنا گرفت و به ازای هریک شیوه‌هایی دیگر از ثبت زبان اصیل می‌نمایند. اما این واحدها باید در حد امکان زیرسیستم‌های طبیعی زبان باشند و از عقاید رده‌بند یا دلبستگی‌اش به فرهنگی خاص مشتق نشده باشند. لایه‌بندی عناصر زبانی هم چنان که گفتیم به واج همخوان و واژه و جمله بازمی‌گردد و عناصر دیگر مثل واکبر (که نوسان‌های محلی زیاد دارد) و تکیه و مکث (که وابسته به شرایط است) و لحن (که شخصی است) حواشی داستان محسوب می‌شوند. اگرچند که این سه مورد اخیر با حروف مربوط به واکبرها (آ / u) یا علایم سجاوندی (، / .) یا نشانه‌های توضیح دهنده (؟ / !) بازنموده شوند.

نمونه‌ی دیگری از این مهم شمردن حاشیه و برتر شمردن‌اش بر متن اصلی را در تعریف الفبای وتدی می‌بینیم. اگر نشانه‌های خط میان اجزای یک هجا (همخوان هسته‌ی مرکزی+ واکه یا همخوان کناری‌اش) تفکیک قایل شود و آنها را با دو رده از نشانه‌ها نمایش دهد، نظام نوشتاری وتدی[1] خوانده می‌شود. ایده‌ی وتد (mora) در زبانشناسی مدرن را جیمز مک‌کاولی[2] در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸م.) پیشنهاد کرد و آن شاخصی بود که هجاهای بلند و کوتاه را از هم تفکیک می‌کرد و مکث بر همخوان‌ها یا میزان کشیدن‌شان با واکه را نشان می‌داد.

این مفهوم پیشاپیش در عروض اشعار قلمرو تمدن ایرانی وجود داشته و تقریبا با «وتد»

1. moraic writing system
2. James D. McCawley

در پارسی – تازی و «ماٹْرا» در سانسکریت برابر است. خطهای وتدی کمیاب هستند و یک نمونه‌اش به زبان یی در قلمرو چین مربوط می‌شود.[1] کلمه‌ای مثل «باغ» در خط الفبایی با سه حرف و در خط هجایی با یک حرف و در خط وتدی با دو حرف (با+غ) نوشته می‌شود. به هر روی این که خطی چنین ویژگی‌ای را نمایش بدهد یا ندهد چندان مهم نیست که بخواهیم رده‌ای از نویسه‌ها را براساس آن جدا کنیم، مگر در موقعیتی خاص و برای پژوهشی در موضوعی ویژه و جزئی.

اغلب نظام‌های نوشتاری چند سطح متفاوت از انتزاع را در خود می‌گنجانند. به عنوان مثال رمزگذاری اعداد و داده‌های مربوط به حساب و کتاب – که در ایران زمین و به لحاظ تاریخی خاستگاه ظهور خط بوده – از نظامی متفاوت و سطح انتزاعی بالاتر پیروی می‌کنند. به شکلی که ارتباط میان ۱ و ۱۰ و ۱۰۰ کمابیش به اندیشه‌نگاری پیچیده می‌ماند و به لحاظ ریختی کاملا با «یک» و «ده» و «صد» که بیان زبانی‌اش است، تفاوت دارد. به همین خاطر نشانه‌هایی مثل نمادهای ریاضی یا علایم سجاوندی (که پیرازبانی هستند و شیوه‌ی خواندن جمله را تعیین می‌کنند)، به شکلی سرراست با عناصر زبانی ارتباط برقرار نمی‌کنند. کلمه‌ی «الفبا» تنها به آن نشانه‌هایی ارجاع می‌دهد که همخوان‌ها و واکه‌ها را بازنمایی می‌کنند و بنابراین این رده‌های موازی از نشانه‌ها، مکمل الفبا هستند و نه بخشی از آن.

این حقیقت که همه‌ی خطها از اندیشه‌نگاری آغاز می‌شوند، بدان معناست که در آغاز اتصال اصلی بین نوشتار و حافظه برقرار بوده و نه نوشتار و گفتار. یعنی پیوندی بدیهی که در ذهن ما میان خط و نویسایی با زبان و گفتار برقرار است، امری به نسبت دیرآیند است که پس از ظهور خط الفبایی بر فضای نوشتار سیطره یافته است. نمادهای نوشتاری در خطهای اندیشه‌نگار ایده‌ها و عناصر آشنای دیداری را بازنمایی می‌کنند و از این رو بیشتر به دستگاه بینایی و حافظه‌ی تصویری ارتباط دارند. پیوند آنها با زبان و گفتار به نسبت سست و ناپایدار است و تناظری یک به یک میان این دو برقرار نیست. این قاعده درباره‌ی همه‌ی خطهای اندیشه‌نگار (از سومری و هیروگلیف گرفته تا چینی) مصداق دارد و به همین خاطر شکل آغازین ظهور خط در تمام تمدن‌ها همین قالب اندیشه‌نگار بوده است.

پیوند میان خط و زبان با ظهور الفبا ممکن شد و این بدان دلیل بود که الفبا صداها و واج‌ها – و نه تصویرها و ایده‌ها – را بازنمایی می‌کند و از این رو در کنار آسان کردن روند رمزگذاری متن، آن را به شکلی بازگشت‌ناپذیر با زبان گفتاری ترکیب می‌کند. در عین حال همچنان شکافی میان گفتار و نوشتار باقی‌ست. به همین دلیل در زبان‌شناسی

1. Rogers, 2005: 14.

جدید هم که همیشه با خطهایی الفبایی نوشته می‌شود، شکل خوانده شده‌ی واژه را می‌توان به صورت واجی[1] و بر مبنای واج‌های تشکیل دهنده‌اش در دو خط کج (//) نوشت، یا صورت آوایی‌اش[2] را در دوقلاب ([ ]) جای داد. بنابراین این را باید در نظر داشت که نوشتار در اصل زبان را ثبت می‌کند، و نه گفتار را.

تشخیص این که زبان گفتاری از چه واج‌هایی تشکیل یافته، کاری دشوار و غیربدیهی است که به آموزشی ویژه نیاز دارد. در مقابل هجاها و کلمات همچون خشت‌های پایه‌ی سازنده‌ی گفتار برای گوش تفکیک‌پذیر هستند.[3] شواهدی هم هست که نشان می‌دهد شرط و پیش‌فرضِ تشخیص واج‌ها در گفتار، دانستن خط الفبایی است، و نه برعکس.[4]

یعنی چنین نبوده که اول واج‌ها تشخیص داده شده و نوشته شوند، و بعدتر الفبا شکل بگیرد. بلکه انگار خودِ خوگیری به الفبا باعث شده مهارت تجزیه‌ی زبان به واج‌های سازنده‌اش تحول پیدا کند. به همین خاطر است که در بیماری عصبی مشهور به نانویسایی[5] تنها توانایی خواندن نوشتارهای الفبایی از بین می‌رود و خواندن علایم و نمادهای دیگر و خطهای اندیشه‌نگار همچنان پابرجا باقی می‌ماند. یعنی مدارهای مربوط به پردازش این شیوه از رمزگذاری زبان نوپدید و شکننده و در عین حال متفاوت از خط اندیشه‌نگار هستند.

منطق میان خط اندیشه‌نگار و الفبایی به قدری متفاوت است که می‌توان آنها را دو الگوی مستقل و متفاوت از رمزگذاری اندیشه و «نوشتن» در نظر گرفت. البته این دو قالب به سوی هم بسط می‌یابند و مرزهایی تراوا دارند. نمادهای اندیشه‌نگار به تدریج در گذر زمان انتزاعی و استعاری شده و گاه بسته‌هایی از واج‌ها را بازنمایی می‌کنند، و خط الفبایی هم به ویژه در حوزه‌ی اسم‌ها گاه شکل ثبت یک بسته از واج‌ها را با تصویری یا شکلی بیرونی همسان قلمداد می‌کند. نمونه‌ی مشهورش آن که نشانه‌ی مربوط به «م» در زبان‌های سامی قدیمی مثل فنیقی موج‌های دریا را بازنمایی می‌کرده، چرا که «م» واج آغازین کلمه‌ی دریا/ آب (ماییم/ مای، در عربی امروز ماء) بوده است و این نماد موج‌سان هنوز در حرف m باقی مانده است.

با این همه منطق این دو شکل از تدوین خط متفاوت بوده و شکل‌هایی متفاوت از نوشتن محسوب می‌شوند. بر خلاف تصور رایج، ظهور خط الفبایی به طور طبیعی نتوانست خط اندیشه‌نگار را از میدان به در کند. نوشتن در چارچوب اندیشه‌نگار فنی چندان مقدس

---

1. phonemic
2. phonetic
3. Morais, 2001: 5–28.
4. Read, 1986: 31–44.
5. dyslexia

و مسلط شدن بر آن روندی چندان پرزحمت و دشوار بود که نوعی سنت سفت و سخت و تغییر ناپذیر را به خط تحمیل می‌کرد. این قاعده حتا درباره‌ی خط الفبایی هم مصداق دارد. یعنی در کل خط محافظه‌کار است و به دشواری تغییر می‌کند و به همین خاطر اغلب ثبت نوشتاری کلمات شکل‌هایی باستانی از آن را نمایش می‌دهند که گاه با صورت گفتاری شان ناهمسان است. در عمل تا ششصد سال پس از ابداع خط الفبایی در فنیقیه همچنان خط اندیشه‌نگار صورت اصلی نویسایی را تعیین می‌کرد و در تمدن ایرانی و مصری بخش مهمی از متون همچنان با خطهایی ثبت می‌شدند که بیشتر اندیشه‌نگار بودند تا الفبایی. یکی از دلایل محافظه‌کاری خط آن است که نویسایی در جهان باستان همواره در زیر سایه‌ی دولت‌ها شکل می‌گرفته و نهادینه می‌شده است. یعنی در تمدن ایران و مصر که کهن‌ترین تمدن‌های زمین و نخستین آفرینشگران خط و نویسایی بوده‌اند، همواره تولید متن نوشتاری با دولت پیوند داشته و در اندرون ساز و کارهای سیاسی —دینی تحقق می‌یافته است. خط و نوشتار در شکل آغازین اندیشه‌نگارانه‌اش (یعنی در هیروگلیف مصری و خط میخی سومری و ایلامی) امری دشواریاب و دور از دسترس بود که به دورانی طولانی از آموزش دبیران وابسته بود و این تولید متن نوشتاری را به امری گرانبها و پرهزینه و بسیار تخصصی تبدیل می‌کرد. ابداع خط الفبایی جهشی در این روند تولید کرد و آموختن مهارت نوشتن را به برای افرادی جز کاتبان حرفه‌ای ممکن ساخت.

نکته‌ی مهم درباره‌ی دو تمدن ایرانی و مصری آن است که هرچند پیکربندی‌های اجتماعی و فرهنگی متفاوتی داشتند، اما در نقطه‌ی تماس جغرافیایی‌شان با هم جمعیتی خویشاوند را در خود جای می‌دادند که با زبانی خویشاوند سخن می‌گفتند. به لحاظ جمعیت‌شناسانه، جمعیت شمال مصر با مردم ساکن در شبه‌جزیره‌ی عربستان و آسورستان هم‌تبار است. این خوشه‌ی زبانی – نژادی همان است که در ایران نژاد سامی و در مصر نژاد نیل – صحرایی را پدید آورده که همگی به زبان‌های خویشاوندی سخن می‌گویند که روی هم رفته آفرو – آسیایی نامیده می‌شوند.

این نکته اغلب نادیده انگاشته می‌شود که زبان‌های خانواده‌ی آفرو – آسیایی در تحول خط و نویسایی نقشی کلیدی و محوری ایفا کرده‌اند. این خانواده‌ی زبانی در گوشه‌ی جنوب غربی ایران زمین و گوشه‌ی شمال غربی مصر رواج داشته و زبان‌های سامی (اکدی، عربی، عبری، فنیقی) و مصری باستان نمونه‌هایی از آن هستند. هرچند شروع کنندگان روند ثبت معنا با نشانه‌ها ایلامی‌ها با گوی‌های گِلی و نمادهای حجمی درونش بوده‌اند، و اگرچه افتخار ابداع خط به قفقازی‌های باستان (ایلامی‌ها و سومری‌ها) می‌رسد، اما بدنه‌ی دگردیسی‌های فنی مربوط به نویسایی را کاربران زبان‌های سامی به انجام رسانده‌اند.

کهن‌ترین ریخت عمومی خط که در جهان باستان (بیرون از گورها و در میان مردم) فراگیر شد، صورت‌هایی متفاوت از همین خط میخی بودند، که خیلی زود از ساختار اندیشه‌نگار بدوی‌شان فاصله گرفتند و آوانگاری و هجانگاری را پدید آوردند. در مقابل و موازی با آن، در تمدن مصری همان قالب ابتدایی باقی ماند و پیچیده‌ترین و رایج‌ترین خط اندیشه‌نگار جهان باستان یعنی هیروگلیف مصری را نتیجه داد. جالب آن که فناوری کاغذ و به کار گرفتن پاپیروس از همین خط بدوی‌تر ناشی شد که کاربرد عمومی چندانی هم نداشت و در حریم گورستان‌ها و دربارها و معبدها محدود بود.

از سوی دیگر خطهای میانجی جهان باستان (به ویژه آرامی) و همچنین ابداع خط الفبایی (در فنیقیه) به کاربران زبان‌های سامی مربوط می‌شود، و اینان مردمی بودند که در لبه‌ی تماس تمدن ایرانی با تمدن مصری جای داشتند. گذشته از آن آغازگاه درخشان سومری - ایلامی، و این توازیِ باشکوه و مرموزِ مصری، باید میراث ماندگار خانواده‌ی زبانی آفرو - آسیایی و به ویژه زبان‌های سامی را در تحول نویسایی به رسمیت شمرد. چون نخستین نمونه‌های زبان میانجی عمومی که ارتباط بین فرهنگ‌های مختلف را ممکن می‌ساخت نخست اکدی و بعد آرامی بود و سرمشق آغازین خط الفبایی هم از فنیقی برخاست و اینها همگی زبان‌هایی سامی بودند.

قدرت این زبان‌ها و خطهای برآمده از آن زمانی روشن می‌شود که دریابیم در زمانی که مصر نفوذ سیاسی و فرهنگی خود را تا فلسطین و فنیقیه گسترانده بود و دولتشهرهای این منطقه را به شبه‌مستعمره‌هایی تبدیل کرده بود، همچنان از زبان اکدی برای ارتباط با مردم آن ناحیه استفاده می‌کرد.[1] یعنی به جای آن که کاتبان مصری در آسورستان مستقر شوند و ارتباط با دیوانسالاری مصر را با زبان مصری و خط هیروگلیف برقرار کنند، کاتبانی که زبان و خط اکدی می‌دانستند در شهرهای مصری جایگیر شدند و این زبان و خط در مقام رسانه‌ی رسمی دیپلماتیک در درون دیوانسالاری مصریان رسوخ کرد.

خط الفبایی برای نخستین بار در همین مناطق همپوشانی ایرانی - مصری شکل گرفت و به بخش‌هایی از قلمرو جغرافیایی ایران تعلق داشت که مصریان بدان دست‌اندازی کرده بودند. با این حال این خطها تجربه‌هایی محلی با کاربرد محدود بود و تنها پس از فروپاشی عصر برنز (در حدود قرن بیست و چهارم/ قرن دوازدهم پ.م) بود که مشهورترین و کارآمدترین نمونه از این خطها در فنیقیه پدیدار شد که مبنای تکامل همه‌ی خطهای دیگر امروزین کره‌ی زمین —جز خطهای برآمده از چینی - است.

---

1. Schniedewind, 2019: 8-9.

اگر به مستندات و گواهان عینی بنگریم، درباره‌ی خاستگاه ایرانی خط الفبایی هیچ تردیدی در کار نیست. جغرافیای ظهور این خط، پشتوانه و سیر تاریخی خطهای پیشینِ منتهی به آن، و جمعیت سامیِ آفریننده‌اش همگی به قلمرو تمدن ایرانی تعلق داشته‌اند و داده‌ها در این مورد صریح و روشن است و در بخش‌های بعدی این کتاب این شواهد قاطع را مرور خواهیم کرد. با توجه به شفافیت این داده‌ها این گرایش در میان مورخان و نویسندگان معاصر جای تأمل و نقد دارد، که می‌کوشند خاستگاه خط الفبایی را به مصر مربوط بدانند و نه ایران.

آغازگاه‌های تحریف‌های امروزین به نظریه‌هایی بازمی‌گردد که نزدیک صد سال پیش تدوین شدند. در ابتدای کار چنین برداشتی بیشتر به شیفتگی اروپاییان نسبت به مصر باستان مربوط می‌شد، تا تلاش‌شان برای حذف نام ایران از تاریخ. هرچند پس از یک قرن و طی دهه‌های گذشته انگیزه‌ی دومی به تدریج بر اولی غلبه یافته است.

در میان این نظریه‌پردازان پیشگام آلن گاردینر به ویژه مهم است که در آغاز قرن بیستم میلادی نقشی مهم در رمزگشایی از خط پیشاسینایی (کنعانی) ایفا کرد. او در ضمن معتقد بود که این خط الفبایی زیر تأثیر قاعده‌ی سرواژه‌ای خط مصری شکل گرفته است.[1] درباره‌ی این فرضیه‌ی سرواژه‌ای بودن الفبا توضیحی لازم است. گاردینر معتقد بود نشانه‌های حروف سینایی - کنعانی و فنیقی از هیروگلیف وامگیری شده‌اند. با این منطق که هر نشانه ی مصری همچون نمادی برای واجی عمل می‌کرده که سرواژه‌اش بوده. براساس این قاعده برخی از کلمه‌هایی که در خط هیروگلیف با نمادی تصویری نشان داده می‌شدند، در ضمن نماینده‌ی آوای آغازگر آن کلمه هم بودند. به عنوان مثال اگر کسی علامت گاو را برای نشان دادن واژه‌ی گاو می‌کشید، این علامت در ضمن صدای «گ» را هم نشان می‌داد.

نویسندگانی مانند گلب و هالو که با این دیدگاه مخالف‌اند، معتقدند نخست الفبا با صداهای منسوب به آن به شکلی تصادفی شکل گرفته‌اند و بعد نام‌هایی مثل «الف»و جیم و دال بدان منسوب شده‌اند. یعنی اسم نشانه‌ها همچون ابزاری برای یادآوری صدایشان کاربرد داشته است.[2] این دیدگاه دوم البته توضیح نمی‌دهد که واج آغازین نمادهایی مثل «الف»و بیث و دال (که شکل مشخص و تصویرنگارانه‌ای دارند) چرا با صدایشان همسان است. یعنی اگر به واقع ارتباطی میان شکل نشانه‌ها و صدایشان وجود نداشته باشد، شباهت

1. Gardiner, 1916: 1–16.
2. Gelb, 1963: 142.

«الف»به سر گاو و بیث به خانه توضیح ناپذیر جلوه می‌کند.

اما گذشته از آن دیدگاه گاردینر هم جای بحث دارد، حفظ کردن صدای یک نشانه راحت‌تر از آن است که آن نشانه را به چیزی تشبیه کنیم و بعد هر سه چیز را با هم حفظ کنیم. یعنی فرض نام الفبا در مقام یادسپار پذیرفتنی نمی‌نماید. این البته جدای از یادسپارهای مجزایی است که مثلاً همچون شعری کوتاه برای حفظ کردن حروف الفبا برای سوادآموزان کاربرد دارند. یعنی دست کم در درون زبان مصری بسیار بعید است که علایم هیروگلیف چنان که گاردینر می‌گوید نقش سرواژه‌ای پیدا کرده و به بازنمایی گسترده‌ی واج‌ها گرایش یافته باشند.

اما می‌توان حدس زد که علایم خط مصری برای کسی که زبان اصلی‌اش مصری نبوده، چنین کارکردی پیدا کرده باشد. یعنی شواهدی هست که کارکرد سرواژه‌ای الفبا را تأیید می‌کند، اما شاهدی نداریم که در درون زبان مصری چنین کارکردی مهم یا گسترده بوده باشد.

یک گواه مهم که میلارد بدان اشاره کرده، آن است که غیاب نشانه برای واکبرها که در نظام‌های الفبایی سامی کهن می‌بینیم، امری بدیهی یا طبیعی نیست. یعنی دلیلی نداشته که برای «ک» نشانه داشته باشیم ولی برای «اِ» نیازی به علامت احساس نشود. این که علایم الفبایی فنیقی فقط همخوان‌ها را نشان می‌دهند، احتمالاً بدان دلیل بوده که علایم تصویری نشانگر الفبا در اصل واج آغازین اسم‌هایی بوده‌اند که با تصویرهایی پیوند داشته‌اند. اسم‌ها در زبان‌های سامی همیشه با همخوان آغاز می‌شوند. بنابراین اسمی و شکلی در کار نبوده که بخواهد واکبرها را نمایندگی کند.

به زودی خواهیم دید که نشانه‌های سینایی - کنعانی یک خاستگاه منفرد ندارند که بخواهد مصری یا غیرمصری باشد. این نویسه یکی از خطهای رایج در ایران غربی است و در زمینه‌ای شلوغ از خطهای پیشاپیش تحول یافته که یکی‌اش هیروگلیف مصری و باقی‌اش نویسه‌های بومی ایران غربی بوده است. بر خلاف مصر که فقط یک خط و بسیار دیر مشتقی از آن را پدید آورد، در ایران زمین با شبکه‌ای پیچیده و متنوع از خطها سروکار داریم که باید هنگام وارسی یکی از میان‌شان، در نظر گرفته شود. مثلاً در الفبای اوگاریتی دو سوم حروف سینایی - کنعانی وجود دارد، در حالی که در اوگاریتی صدای منسوب به نشانه‌ها آشکارا از ساده شدن خط میخی اکدی حاصل آمده است. یعنی علامت «ب» همان نماد «بِه» در اکدی است و کاتبان اوگاریتی برای همخوان «پ» نشانه‌ی «پو» در خط میخی اکدیَ را به کار می‌گرفته‌اند.[1]

---

1. Hallo, 1958: 335.

بنابراین چنین می‌نماید که در گوشه‌ی جنوب غربی ایران زمین دو الگوی رمزگذاری واج‌ها در یک قلمرو جغرافیایی تحول یافته و با هم درآمیخته باشد. این دو الگو در میانه‌ی دو قطب خط میخی اکدی و خط تصویری هیروگلیف شکل گرفته است. به شکلی که اوگاریتی به طور مستقیم از خط میخی نمادهایی را وامگیری و در قالبی الفبایی ساده‌سازی کرده، و نویسه‌ی سینایی - کنعانی کار مشابهی را با خط هیروگلیف انجام داده است. با این تفاوت که شمار نشانه‌های هیروگلیف بسیار زیاد و منطق اندیشه‌نگار حاکم بر آن کاملا با نویسه‌های ایرانی این منطقه ناسازگار بوده است. به همین خاطر بهره‌گیری از خط مصری به برگرفتن برخی از نشانه‌ها محدود بوده است.

شباهت‌های دیگری هم میان خط سینایی - کنعانی با هیروگلیف مصری وجود داشته، که اغلب بیش از حد مورد تاکید قرار گرفته است. مثلاً در ابتدای کار سینایی - کنعانی مثل هیروگلیف در همه‌ی جهت‌ها (از راست به چپ، از چپ به راست، از بالا به پایین، گاوآهنی) نوشته می‌شده است. اما این ویژگی عمومی همه‌ی خطهای بدوی و نویسه‌هایی است که تازه ابداع می‌شوند، و لزوما ربطی به فرهنگ مصری ندارد. بعدتر هم در خط فنیقی که نویسه‌ی الفبایی اصلی است، این جهت استانده شد و در سطرهای افقی و راست به چپ استقرار یافت.

در میان تمام این موارد شباهت میان حروف کنعانی - سینایی و فنیقی با برخی از نمادهای هیروگلیف بیش از همه اهمیت دارد و نشان می‌دهد که خاستگاه خط الفبایی با فرهنگ مصری ارتباطی داشته است. اما برداشت گاردینر که الفبا را ابداعی مصری می‌دانست،[1] به فراتر از این شباهت عروج می‌کند و بی‌پایه و اساس است. این نگرش طی دهه‌های میانی قرن ۵۴ (ق ۲۰ م.) به شدت نقد شد و اعتبار پیشین خود را از دست داد. تا آن که طی چند دهه‌ی گذشته باز موجی از ایران‌ستیزی و پارس‌کوری برخاست و در میان مورخان مسلط شد و به احیای آرای وی دامن زد. در میان نویسندگان معاصر شنیده‌وینند مهمترین مدافع این دیدگاه است و معتقد است خط الفبایی اصلی مصری دارد و از آنجا طی انتشار در کرانه‌های مدیترانه به اوگاریت راه یافته و بعدتر خط فنیقی را پدید آورده است.[2] او بحث خود را بر این اشارت گاردینر استوار ساخته که مصریان برای ثبت نام‌های بیگانه از علایم هیروگلیفی واج‌نگار استفاده می‌کرده‌اند و این به ویژه در پیوند با کلمات و نام‌های بیگانه‌ی سامی غربی به خط الفبایی منتهی شده است.

---

1. Gardiner, 1916: 1–16.
2. Schnidewind, 2019: 52.

این نکته را باید در نظر داشت که اصولاً ثبت نام‌های بیگانه یکی از رانه‌های مهم در تحول خط است. نوشتن مفهوم یک کلمه به سادگی با اندیشه‌نگاری که مضمون کلی آن را نمایش دهد انجام‌پذیر است. حتا مفاهیم انتزاعی مثل زندگی یا فعل‌هایی مثل خوردن یا رفتن را هم می‌شود با ارجاع به نمایه‌هایی مثل نشانه‌های هم‌صدا یا دهان و پا نشان داد. اما ثبت اسمی که به زبانی دیگر تعلق دارد کاری دشوار است.

خاستگاه این فنِ «نوشتنِ صدا» به زبان اکدی باز می‌گشت، که وقتی با زبان سومری تداخل کرد، اولین نمونه‌های ثبت شده‌ی تاریخی از این درهم‌بافتگی دو زبان نویسا را نمایش داد. تداخل دو زبان است که باعث می‌شود صداها به هجاهایی تجزیه شوند و با نشانه‌های از پیش موجودی که هجاهای معنادار نزدیک به آن را بازمی‌نمایند، ثبت گردند.

این آن نقطه‌ی عطفی است که نویسنده باید به «صدا»یی که می‌شنود گوش دهد و آن را برای برگرداندن به واژه‌های همسان در زبان خودش تجزیه کند. تمایز مهم زبانی و خطی در تمدن مصری و ایرانی در همین‌جاست که مصریان یک زبان یگانه و یک خط فراگیر داشتند، و به ندرت نام‌های بیگانگان را در متن‌هایشان ثبت می‌کردند. در حالی که ایران زمین از ابتدای کار شبکه‌ای درهم تنیده از قوم‌ها و زبان‌های گوناگون را در خود جای می‌داد که ثبت نام‌های خاص بیگانه را ضروری می‌ساخت. اولین سند تاریخی میانرودانی یعنی داستان «انمرکار و سرور ارت» به زبان سومری است، اما کاتب به هر روی ناگزیر بوده نام شهری که احتمالاً شهداد کرمان بوده را به صورت ارت ثبت کند، و همان جا می‌بینیم که نام شاه این شهر ثبت نشده، هرچند بی‌شک اسم مشخص و شناخته شده‌ای داشته است.

به این ترتیب ضمن قبول اهمیت ثبت نام‌های بیگانه، مصریان اتفاقا در این مورد چندان پیشرفتی از خود نشان نمی‌دادند و تا پایان کار تمدن‌شان با همان شیوه‌ای که اسم‌های مصری را می‌نوشتند، اسامی بیگانه را نیز ثبت می‌کردند، بی آن که حرکتی گسترده به سمت هجانگاری یا الفبایی شدن از خود نشان دهند. روی هم رفته باید این را در نظر داشت که نمایش واج‌ها با علایم مجزا در خط هیروگلیف مصری حاشیه‌ای کوچک و استثنایی بر کلی کلان و به کلی متفاوت بوده، که منطقی بسیار ابتدایی داشت و در حصار اندیشه‌نگاری زندانی بود.

علاوه بر این، رواج خط الفبایی در میان جوامع سامی کرانه‌ی دریای مدیترانه بعد از فروپاشی عصر برنز رخ داد و نه پیش از آن. یعنی استیلای سیاسی و فرهنگی مصر بر منطقه‌ی فنیقیه و فلسطین بازدارنده‌ی استفاده از این خط بوده و نه عامل ایجاد آن. در عمل پس از سست شدن چنگال مصریان در فراسوی مرزهایشان و رها شدن کرانه‌های مدیترانه

از نفوذ مصریان بود که خط الفبایی در این نقاط گسترش یافت، و نه در زمان استقرار و نفوذشان در آن منطقه. پس خط الفبایی را باید ابداعی درون‌زاد در تمدن ایرانی دانست که در مرزهای تماس با تمدن مصری ابداع شده، اما از آن بر نیامده و اقتدار مصریان هم آن را مهار می‌کرده نه آن که تشویقش کند.

در میان هواداران خاستگاه مصری برای الفبا، نظریه‌ی آرون کولر هم شایان توجه است که می‌گوید ابداع و انتشار خط الفبایی از مجرای ارتش‌ها و سپاهیان مصری در مرزهای شمالی این قلمرو انجام پذیرفته است.[1] با این حال همچنان این پرسش باقی است که چرا حرکت سپاهیان مصری به سمت جنوب در سرزمین سودان و حبشه چنین خط الفبایی‌ای ایجاد نکرده است. اصولاً هم این که سربازان و ماشین جنگی مصری تا این پایه نویسا بوده باشد که خطی نو ابداع کند جای تردید فراوان دارد. برعکس این حدس معقول‌تر می‌نماید که فرض کنیم خط الفبایی شیوه‌ای بومی بوده که مردم سرزمین‌های حاشیه‌ی جنوب غربی ایران زمین ابداع کرده بودند تا با سپاهیان مصری مهاجم به آن منطقه ارتباط برقرار کنند.

پس خاستگاه خط الفبایی وقتی با مصر پیوند بخورد، دو امکان پیدا می‌کند و نه یکی. اولی آن که ابداعی مصری در این مناطق پراکنده شده باشد – که نظریه‌ی محبوب مصرشناسان است – و دیگری آن که واکنش فرهنگی جمعیت‌های سامی مستقر در این مناطق به حضور مصریان و تماس با خط هیروگلیف بوده باشد. شواهد به شکلی نمایان ردپای زبان سامی غربی را در همه‌ی متون اولیه‌ی الفبایی نشان می‌دهد و این حدس دوم را تأیید می‌کند. به خصوص که همین جمعیت سامی در اوگاریت در همین زمان، مستقل از این روند، با دستکاری خط میخی اکدی خط الفبایی کاملی پدید آورده بودند.

فرض خاستگاه مصری برای خط الفبایی مشکل عبور از خط هجانگار به الفبایی را با مشکلی بزرگتر جایگزین می‌کند و آن هم جهش نامحتمل از خط اندیشه‌نگار به الفباست. گذشته از آن این نکته بسیار اهمیت دارد که هیچ سند الفبایی مصری خالصی یافت نشده و در تمام نمونه‌های قدیمی الفبا که در حریم نفوذ سیاسی و فرهنگی مصر کشف شده، متن دوزبانه و یا تک زبانه بوده و محور اصلی آن یک خط سامی غربی بوده و نه مصری. یعنی اسناد به روشنی نشان می‌دهد که زبانی سامی که بومی ایران غربی بوده برای نخستین بار با الفبا نوشته شده است، هرچند این رخداد در حریم نفوذ سیاسی مصریان یا در تماس با ایشان رخ داده است.

---

1. Koller, 2018: 1–14.

پیدایش خط الفبایی به این ترتیب در آن برشی از تاریخ و جغرافیا رخ داد که جمعیت مرزنشین جنوب غربی ایران زمین با مصریان درآمیختگی‌ای پیدا کردند و این باعث شد مسیر انتزاعی شدن خط که از ابتدای کار در تمدن ایرانی پیشینه داشت و تا مرحله‌ی هجایی شدن خط میخی پیش آمده بود، شتاب بگیرد و تا مرتبه‌ی نمایش همخوان‌ها پیش برود، که به معنای ظهور خط الفبایی بود. این تحول در ضمن با گوشه‌ی چشمی به خط هیروگلیف مصری انجام پذیرفت و این نکته‌ی اخیر چکیده‌ی یافته‌های گاردینر است، اگر عقاید شخصی بی‌پشتوانه‌اش را از آن بتراشیم.

ابداع خط الفبایی رخدادی یگانه و منحصر به فرد در تاریخ بشر است. در شرایطی که خط و نویسایی چندین بار در جوامع گوناگون مستقل از هم تکامل یافته، خطهای الفبایی همه از یک کانون مرکزی سرچشمه گرفته و تبارنامه‌شان به یک نقطه باز می‌گردد. این نقطه شمال و جنوب سرزمین کنعان در حاشیه‌ی ساحلی آسورستان در ایران غربی است. در دو نقطه‌ای که این قلمرو با مسیر زمینی (صحرای سینا) یا دریایی (فنیقیه) با تمدن مصری متصل می‌شود. هرچند شکل خط الفبایی تکامل یافته در این ناحیه آشکارا از هیروگلیف مصری تأثیر پذیرفته بود، اما بافت فرهنگی‌ای که خط الفبایی را پدید آورد، یکسره ایرانی بود و هیروگلیف مصری را همچون سرمشقی بیگانه و بیرونی – و در ضمن جذاب - قلمداد می‌کرد.

باید این را به یاد داشت که پیش از پیدایش خط الفبایی در این ناحیه چندین گام بلند در این راستا در خط‌های بومی ایران غربی (به ویژه خط ایلامی و هیتی و اوگاریتی) پیموده شده بود و ظهور خط الفبایی ادامه‌ی منطقی آن محسوب می‌شد. در ضمن این نکته هم مهم است که در تمدن ایرانی بود که خط امری انسانی، ابداع شده و بنابراین دستکاری شدنی قلمداد می‌شد. مصریان خط را خلق شده، وابسته به ایزدان، و تغییرناپذیر می‌دانستند. به همین خاطر تأثیر هیروگلیف مصری بر ظهور خط الفبایی - که بسیار مورد تاکید پژوهشگران قرار گرفته - امری سطحی و ریختی بوده و به منطق نویسه یا گام‌های ارتقای سطح پیچیدگی خط مربوط نمی‌شده است.

با این حساب روشن است که برخورد تمدن ایرانی و مصری عاملی تعیین کننده در زایش الفبا بوده، ولی این نوع از نویسایی در سمت ایرانی – و نه مصری - این شکاف مرزی تحول یافته است. فلیندرز پتری در سال ۵۲۸۴ (۱۲۸۴خ/ ۱۹۰۵.م) نخستین نمونه‌ها از خط پیشاسینایی را در صحرای سینا پیدا کرد و زمان‌شان را حدود سال ۱۹۰۰ (۱۵۰۰ پ.م) تخمین زد، که امروز معلوم شده درست بوده است. نمونه‌ی دیگری از همین خط در شهر

مصری تب کشف شده که یک فهرست ابجدی دوزبانه‌ی مصری - سامی غربی است و آن هم به قرن نوزدهم تاریخی (ق ۱۵ پ.م) مربوط می‌شود.[1]

این خط به احتمال زیاد در حدود قرن شانزدهم تاریخی (ق ۱۸ پ.م) و همزمان با هجوم هیکسوس‌ها به مصر پدید آمده[2] و خاستگاهش همان سرزمینی بوده که سامی‌های گردونه‌رانِ هیکسوس از آنجا به شمال مصر لشکر کشیدند. هرچند درباره‌ی ارتباط این نویسه و قومِ هیکسوس تردیدهایی جدی در کار است. به هر روی این خط زیرشاخه‌ای از خط کنعانی کهن بوده که در آسورستان ابداع شده، بیست و هفت یا بیست و هشت نماد داشته، و گهگاه درباره‌ی برخی‌شان با علامت‌هایی جایگزین تکمیل می‌شده است.

این که زبان مادر این نویسه دقیقا چه شکلی از زبان‌های سامی غربی بوده، درست شناخته شده نیست. با این حال قرارداد مرسوم بین متخصصان آن است که این زبان را از ابتدای کار تا سال ۲۳۳۰ (۱۰۵۰پ.م) کنعانی کهن، پیشاسینایی یا حتا عبری دیرینه می‌نامند و بعد از آن با اسم فنیقی از آن یاد می‌کنند.[3] در این کتاب برای یکدست شدن اسامی و پرهیز از زمان‌پریشی مرسوم در نامگذاری‌ها، شکل اولیه‌ی این خط را سینایی - کنعانی نامیدم، با این توضیح که این نویسه تنها خاستگاه الفبا نبوده و خط اوگاریتی و گبلی نیز باید در کنارش جای گیرند.

اگر موج نخست ظهور الفبا را با هجوم سامی‌های هیکسوس از ایران غربی به مصر مصادف بدانیم، موج دوم تحول آن به روندی واژگونه پیوند می‌خورد. در دوران فروپاشی عصر برنز (سال ۲۲۰۰/ ۱۲۰۰پ.م) مردم سامی‌نژادی که در سرزمین کنعان یعنی سراسر آسورستان شرقی زندگی می‌کردند، مورد حمله‌ی اقوام نو آمده‌ی فلسطینی و آرامی قرار گرفتند و قلمروشان به مناطق حاشیه‌ای دریای مدیترانه محدود شد. این همان بخشی بود که با مصر تجارت دریایی شکوفایی داشت و از پشتیبانی سیاسی فرعون برخوردار بود، و در ضمن شهرهای بندری پررونق و پرجمعیت‌اش سدی دفاعی در برابر مهاجمان محسوب می‌شد. خط سینایی - کنعانی در این دوران به خط سطری فنیقی تبدیل شد که حدود بیست علامت داشت و بسیار ساده‌تر خوانده و نوشته می‌شد.

بنابراین چنین می‌نماید که هردو مرحله‌ی شکل‌گیری خط الفبایی در نقطه‌ی جوش تمدن ایرانی و مصری قرار گرفته باشد. این نقطه البته بخشی از جغرافیای تمدن ایرانی بوده، که از ابتدای کار در زایش خط و نویسایی پویایی و خلاقیتی بسیار بیش از مصر داشته

---

1. Haring, 2015: 189–196.
2. Cross, 1991: 80.
3. Daniels and Bright, 1996: 92.

است. با این حال چنین می‌نماید که تحول خط الفبایی به طور خاص در جریان تماس با مصر ممکن شده باشد. در گام نخست همزمان با حمله‌ی نظامی مردم سامی جنوب آسورستان به مصر، و در گام بعدی با وضعیت دفاعی این منطقه در برابر اقوام رقیب، که با جلب پشتیبانی مصر و تجارت با آن سامان همراه بوده است.

این را هم باید در نظر داشت که درباره‌ی ارتباط این خط الفبایی با هیروگلیف مصری نباید اغراق کرد. تردیدی نیست که برخی از حروف الفبای سینایی - کنعانی و گبلی و فنیقی از روی علایم هیروگلیف مصری رونوشت‌برداری شده‌اند. اما بسیاری هم نشده‌اند. در ضمن این تقلید تنها به ریخت ظاهری حروف محدود می‌شود و حتا در حد بازنمایی آوا که در تماس بین خطها بسیار رایج است، تعمیم پیدا نمی‌کند. در ضمن در شمال غربی ایران زمین که چنین تقلیدی انجام شده، هم خط الفبایی اوگاریتی را داشته‌ایم که میخی بوده، و هم خط هجانگار لوویایی را که تصویری بوده است. یعنی تصویری بودن حروف آنقدرها هم اهمیت ندارد و در خطهای بومی دیگر ایرانی نمونه‌هایی از آن سراغ داریم، و الفبایی شدن هم به تصویری بودن منحصر نبوده و در خط میخی هم تبلور یافته است. بنابراین منطق الفبایی شدن خط است که اهمیت دارد و این منطق در مناطق مورد نظر پدید آمده و با الگوهایی متنوع از رمزگذاری (هم تصویری و هم میخی) آزموده شده و الگوی تصویری است که در نهایت غالب شده و خط فنیقی را پدید آورده است.

شواهد نشان می‌دهد که در جریان گذار از عصر برنز به عصر آهن، تحولی در نویسه‌های الفبایی سامی نیز رخ داده باشد. در عصر برنز دو نویسه‌ی میخی اوگاریتی و خطی کنعانی در شمال و جنوب آسورستان شکل گرفته بود و موازی با هم تحول پیدا می‌کرد. فروپاشی عصر برنز به نابودی مراکز شمالی حامل خط میخی انجامید و در نتیجه نویسه‌ی خطی (غیرمیخی) دو نسخه‌ی شمالی (گبلی - فنیقی، با ۲۲ حرف) و جنوبی (سینایی - کنعانی، با ۲۸ حرف) پیدا کرد. در کنار اینها باید خط میخی اوگاریتی را نیز در نظر داشت که بند ناف اتصال خطهای الفبایی با خطهای میخی قدیمی و به ویژه اکدی بود.

در میان دو نویسه‌ی غیرمیخی، خط جنوبی در سراسر تاریخش حالت اولیه‌ی خود را حفظ کرد و تنها همخوان‌ها را می‌نوشت. اما خط شمالی طی قرون ۲۵ تا ۲۹ (ق ۹ - ۵ پ.م) حروفی برای نمایش صداهای بلند (آ - ای - او) را در خود می‌گنجاند و به همین خاطر دامنه‌ای وسیعتر از آواها را با تنوعی بیشتر رمزگذاری می‌کرد. قدیمی‌ترین واکبرهایی که در این زبان نمایانده شدند، صداهای بلندِ واقع شده در پایان کلمه بودند، و اندکی بعد از آن این واکبرهای بلند در میانه‌ی کلمه را هم با همان حرف نشان می‌دادند، حرفی که در اصل از تعمیم صدای همخوانی (ا - ی - و) مشتق می‌شد.

این واکبرهای بلند هرگز در ابتدای واژه قرار نمی‌گرفتند. چون در زبان‌های سامی غربی که مادر این نویسه بود، واژه‌ها هرگز با واکبر آغاز نمی‌شوند. این تعمیم و نمایش واکبرها برای نخستین بار در خط آرامی ابداع شد و بعد از آنجا به باقی بخش‌های کنعان انتشار یافت. منطقه‌ی فنیقیه ولی در برابر این نوآوری مقاومت کرد و همچنان تا قرن ۳۳ (ق اول پ.م) با خطی می‌نوشت که فاقد واکبر بود. البته مشتقی از این خط - کارتاژی - حروفی برای نمایش واکبرها را در خود می‌گنجاند.[1]

برخی از پژوهشگران تاریخ جدایی این دو شاخه‌ی شمالی و جنوبی را پیش از فروپاشی عصر برنز و حدود سال ۲۱۰۰ (۱۳۰۰ پ.م) دانسته‌اند،[2] هرچند شواهد استواری در این مورد در دست نیست. در فاصله‌ی سال‌های ۲۳۳۰ تا ۲۵۳۰ (۱۰۵۰ - ۸۵۰ پ.م) تنها متن‌های مهم الفبایی که در دست داریم به مراکز شمالی و خط فنیقی مربوط می‌شود. بنابراین این دوره‌ی تاریخی را عصر خط فنیقی نامیده‌اند. این خط فنیقی در اصل همان نوع شمالی است که در سراسر آسورستان انتشار یافت و زبان‌های سامی شمال غربی را نویسا ساخت. این خط از قرن ۲۳ (ق ۱۱ پ.م) به تدریج در میان جمعیت‌های مقیم سرزمین کنعان استقرار یافت و زبان‌های محلی‌ای را نویسا ساخت که خویشاوند بودند و پیش از این نوشته نمی‌شدند. علاوه بر خود فنیقی زبان‌های عبری، موآبی، فلسطینی هم با همین نوشته می‌شدند. این خط اخیر به سامی‌های مقیم سرزمین فلسطین مربوط می‌شد و نه طبقه‌ی نظامی حاکم بر این قلمرو که غیرسامی بودند و از آنسوی دریای اژه به آنجا کوچیده بودند و «فلسطین» در اصل به ایشان اشاره می‌کرد. دریانوردان فنیقی خط الفبایی- و گاهی نویسایی- را با خود به سراسر دریای مدیترانه منتقل کردند و در کوچ‌نشین‌هایشان مشتق‌هایی محلی از این خط پدید آوردند که مهمترینش در سواحل شمالی آفریقا جای داشت و کارتاژی یا پونیک خوانده می‌شد.

1. Daniels and Bright, 1996: 94.
2 *Ibd*: 94.

گفتار دوم: داستان ابجد

چنان که دیدیم، کشمکش بر سر خاستگاه ایرانی یا مصری الفبا از این رو عجیب می‌نماید که شواهد در این مورد کاملا صریح و قاطع هستند و هرجا هم که گواهانی به محکمه فراخوانده شده‌اند، یکصدا به یکسو رای داده‌اند. نمونه‌ای از این بحث‌ها به ترتیب ابجد حروف الفبا باز می‌گردد، که جدای از درگیری‌های کمابیش حشو و بی‌موردی که درباره‌اش برخاسته، چند نکته‌ی جالب در خود دارد.

محور بحث‌ها درباره‌ی ترتیب ابجد حروف فنیقی، به همان بحث سرواژه بودن یا نبودنِ این نشانه‌ها باز می‌گردد. چنان که گفتیم، هرچند برخی از نشانه‌های الفبای فنیقی از علایم هیروگلیف وامگیری شده، ولی حتا همان‌ها هم با زبان سامی سرواژه ساخته‌اند و نه مصری. چنان که مثلاً علامت «پر» مصری که خانه معنی می‌داده و به محوطه‌ای محصور اشاره می‌کرده، وقتی در سینایی - کنعانی وامگیری شده، براساس کلمه‌ی سامی «بیت» (خانه) به صورت «ب» خوانده شده، و نه «پ». مهمتر از همه آن که حروف الفبا در زبان‌های سامی اسم داشته‌اند و این نام‌ها نشان می‌داده که آن علامت به چه چیزی اشاره می‌کند، چنان که مثلاً «الف» یعنی گاو.

هرچند همین الگوی سرواژه‌سازی به قدر کافی صریح و روشن است و ایرانی/ سامی تبار بودن الفبا را تأیید می‌کند، اما نامگذاری الفبا هم شاهد دیگری است که به خوبی خاستگاه آن را نشان می‌دهد. به همین دلیل آنان که از خاستگاه ایرانی الفبا و پیوندش با زبان‌های سامی ناخوشنود بوده‌اند، در این مورد هم مناقشه‌ای دارند.

هالو که از همفکران گلب است، معتقد است نامگذاری حروف الفبا چند قرن دیرتر از شکل‌گیری شان رخ نموده و امری تصادفی بوده است. از دید او حدود نیمی از علایم

الفبای فنیقی در حدود سال ۲۳۰۰ (۱۱۰۰پ.م) محتوای تصویری‌ای داشته‌اند که برگزیدن نامی برایشان را توجیه کند، و این نام جنبه‌ی یادسپاری داشته است. با این حال نیمی دیگر چنین محتوای ریختی‌ای ندارند و از دید او از ابتدای کار پیوندی با نمادهای اشیا برقرار نمی‌کرده‌اند. این برداشت او البته نادرست است و تقریبا همه‌ی نشانه‌های خط فنیقی اگر در نسخه‌های کهن‌تر و نویسه‌های اجدادی‌شان نگریسته شوند، شکلی از چیزی هستند.

برداشت هالو مانند گلب به یونان‌مداری درآغشته و پیش‌فرض‌هایی که از ویژه شمردن خط یونانی ناشی می‌شود، باعث شده به برخی نتایج عجیب و غریب مؤمن شود. نمونه‌اش آن که هالو تاکید دارد نخستین اشاره‌ها به نام الفبا در زبان عبری در حدود سال ۲۱۰۰ (۳۰۰ پ.م) و در زبان یونانی در حدود سال ۱۹۰۰ (۵۰۰ پ.م) آغاز می‌شود. نتیجه‌ای که او از این نکته گرفته آن است که نام الفبا در حدود سال ۲۶۰۰ (۸۰۰ پ.م) از فنیقی در یونانی وامگیری شده و یهودیان بعدتر در ۲۱۰۰ (۳۰۰ پ.م) آن را از یونانیان اخذ کرده‌اند.[1]

برداشت هالو آشکارا نادرست است و تنها از میل او برای کهن دانستن و مرجع شمردن خط یونانی ناشی شده است. در رد نگرش او می‌توان دو دلیل آورد. نخست آن که تاریخ‌های یاد شده، زمانی را نشان می‌دهند که زبان مورد نظرمان نویسا شده است. هرچند متن تورات به گواهی کتاب عزرا برای نخستین بار در دوران کوروش بزرگ به صورت نوشتاری تدوین شده، اما نویسه‌ی این کتاب احتمالاً تفاوتی با آرامی هخامنشی نداشته است. همچنان که خط عبری بعدی در اصل همان است. جدا شدن خط عبری از آرامی و بازسازی‌اش در مقام خطی قومی و محلی به دهه‌های پس از فروپاشی دولت هخامنشی بازمی‌گردد و سال ۲۱۰۰ (۳۰۰ پ.م) از اینجا آمده است.

درباره‌ی خط یونانی هم هالو به اشتباه ظهور نخستین نشانه‌های این خط در قرن بیست و ششم (ق ۸ پ.م) را نشانه‌ی نویسا شدن کل جمعیت یونانی‌زبان دانسته است. در حالی که چنین نبوده و رواج نویسایی در میان یونانیان بخشی از انقلاب نویسایی هخامنشیان بوده و آن را باید پیامد تاسیس استان‌های ایونیه‌ی اینسو و آنسوی دریا دانست که در دوران داریوش بزرگ رخ می‌دهد. یعنی نخستین اشاره‌ها به الفبا در خط عبری و یونانی مصادف است با تثبیت نویسه‌های ویژه‌ی این زبان‌های قومی، که باید در قالب سیستم خطهای ایرانی، و در بستر سیاست فرهنگی هخامنشیان نگریسته شود.

نویسنده‌ی دیگری که در جبهه‌ی هالو و گلب قرار می‌گیرد، طورسینایی است. او معتقد است پیوند میان نام حروف و شکل‌شان به کل تصادفی بوده، و بنابراین نظریه‌ی سرواژه‌ای بودنِ

1. Hallo, 1958: 333.

این علایم نادرست است. دلیلی که او برای این موضوع اقامه کرده آن است که نام این حروف در زبان‌هایی مثل یونانی نیز وامگیری شده، در حالی که در آن زبان‌ها معنای خاصی نداشته است. یعنی «آلفا» در یونانی بر خلاف «الف» در فنیقی معنای گاو نمی‌دهد و بنابراین اصولاً این امکان وجود داشته که فهرستی تصادفی از نام‌ها به حروف الفبا منسوب شود.[1]

طورسینایی تا حدودی مسیر شکل‌گیری نام الفبا و شکل‌شان را واژگونه تعریف کرده و می‌گوید برخی از این علایم به خاطر شکل‌شان به پیدایش واژه‌هایی تازه دامن زده‌اند که نخست اسم آن حرف الفبا بوده است. مثلاً از دید او کلمه‌ی «تاو» که یعنی «علامت، نشانه»، معنای خود را از آنجا گرفته که اسم حرف T اوگاریتی که شباهتی به علامت ساده‌ی روی بدن رمه یا آوندها دارد، «تاو» بوده است.[2]

به محض آن که این رخدادها را در بافت تاریخی‌شان قرار دهیم، بدیهی و طبیعی می‌نماید که الفبا در فلان زمان در فلان خط اسم‌های ویژه‌اش را پیدا کرده باشد. به همین ترتیب روشن است که عبرانیان که ادامه‌ی مستقیم و خویشاوندان نزدیک فنیقی‌ها بوده‌اند و اسم الفبا در زبان‌شان معنا داشته، دلیلی نداشته آن را از یونانیانی وامگیری کنند که خودشان تقلید کننده‌ی این خط بوده‌اند، و این نام‌ها در زبان‌شان کلمه‌ای مستقل محسوب نمی‌شده است.

دیدگاهی که گلب و هالو و طورسینایی از آن دفاع می‌کنند جدای اینها ایرادهای فراوان دیگری هم دارد. به عنوان مثال استدلال طورسینایی درباره‌ی گذر اسم حروف الفبا از سدهای زبانی آشکارا سست و بی‌پایه است. از اینجا که نام الفبا در یونانی معنایی نداشته، نمی‌شود نتیجه گرفت که این نام‌ها در هیچ زبان دیگری هم معنا نداشته است. به ویژه وقتی توجه کنیم که یونانیان این الفبا را وامگیری کرده بوده‌اند، و آن نام‌ها در آن زبان مرجع معنادار بوده است. یا استدلال هالو در این مورد که اسم‌های ملازم با حروف الفبا تازه در حدود سال ۲۳۰۰ (۱۱۰۰ پ.م) شکل گرفته‌اند، آشکارا نادرست است. در الواح بابلی کهن که چند قرن پیشتر از زمان مورد نظر او هستند، نام «عین» و «صاد» در متون میخی آمده و اتفاقا به صورت سرواژه‌ای از دو واج اول علامتی میخی نیز ثبت می‌شده است.[3]

اگر از این جدل‌ها بگذریم، طرح پرسش درباره‌ی ترتیب و نام الفبا به خودی خود موضوعی جالب و جذاب است. به واقع چرا به کار گیرندگان باستانی الفبا فهرستی منظم و تکراری از ترتیب الفبا را به صورت نظام ابجدی تدوین کرده بودند؟ و چرا به هر حرف

---

1. Tur-Sinai, 1950: 88.
2. *Ibd*: 168.
3. Hamilton, 2006: 24-25.

اسمی نسبت می‌دادند؟ بسیار بعید است این نام‌ها همچون یادسپار عمل کرده باشد. چون منسوب کردن «ب» به علامتی منفرد ساده‌تر است از منسوب کردن تصویر خانه به آن، و حروف الفبا هم به سرعت ماهیت تصویری‌شان را از دست می‌دهند.

مرور تاریخ شکل‌گیری این نظام می‌تواند روشنگر باشد و در ضمن نامربوط بودن بحث‌ها و مناقشه‌هایی که مطرح کردیم را نشان دهد.

در میان اسناد یافت شده از اوگاریت ده دوازده لوح داریم که حروف سی‌گانه‌ی الفبا با ترتیب ابجد رویشان ثبت شده‌اند[1] و این نخستین نشانه از این شکل چینش حروف است. با این حال در همین بایگانی ترتیب‌های دیگری از حروف را هم می‌بینیم. یکی‌اش که «هَه‌لَه‌خام» نامیده می‌شود، بر چند لوح اوگاریتی یافت شده و مشابهش را در لوحی از بیت شمش و متنی دوزبانه (همراه با مصری) در مقبره‌ای در تب هم می‌بینیم. این ترتیب در خط عربی جنوبی (مسندی) و خطهای حبشی باقی می‌ماند و داده‌ها نشان می‌دهد که در اوگاریت ترتیبی قدیمی‌تر از حروف هم وجود داشته،[2] هرچند در نهایت شهرت کمتری نسبت به رقیب ابجدی‌اش پیدا کرده است.

1 **هَه‌هانَه**: خوشایند ساختن

2 **لاوی**: او که تعظیم می‌کند

3 **خال‌پَت**: نی حصیر

4 **مَیین**: آب

5 **لِه‌قَب**: براساس قَب

6 [...]

تیله‌نوشته تِب با ترتیب الفبایی «هه‌له‌خام»، نشانه‌ی درشت حرف الفبایی و دست راستش توضیح هیروگلیف است.[3]

1. Schnidewind, 2019: 50.
2. *Ibd*: 50.
3. *Ibd*: 53.

درباره‌ی ترتیب حروف الفبا یک سند جالب توجه از شهر مصری تب داریم که بر تکه‌ای سفال با مرکب نوشته شده و با نام تیله‌نوشت TT99 شهرت یافته و به قرن ۱۹ تاریخی (ق ۱۵ پ.م) تعلق دارد. این متن ترتیب «هَه‌لَه‌خام» را با توضیحی به خط هیروگلیف همراه کرده و آشکارا نوعی روش به خاطر سپردن الفبایی بیگانه برای کاتبی مصری بوده است. این نکته جای توجه دارد که ترتیب مشابهی در الفبای حبشی و یمنی هم دیده می‌شود و شنیده‌ویند بر همین اساس معتقد است این ترتیب الفبایی ابداعی مصری بوده و بر ابجد کنعانی – فنیقی تقدم زمانی داشته و بنابراین خاستگاه مصری خط الفبایی را نشان می‌دهد.[1]

اوگاریتی	𐎀	𐎁	𐎂	𐎃	𐎄	𐎅	𐎆	𐎇	𐎈	𐎉	𐎊	𐎋	𐎌	𐎍	𐎎
پارسی	آ	ب	ج	خ	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ش	ل	م
عبری	א	ב	ג		ד	ה	ו	ז	ח	ט	י	כ	ש	ל	מ
سریانی	ܐ	ܒ	ܓ		ܕ	ܗ	ܘ	ܙ	ܚ	ܛ	ܝ	ܟ	ܫ	ܠ	ܡ
اوگاریتی	𐎏	𐎐	𐎑	𐎒	𐎓	𐎔	𐎕	𐎖	𐎗	𐎘	𐎙	𐎚	𐎛	𐎜	𐎝
پارسی	ذ	ن	ظ	س	ع	پ	ص	ق	ر	ث	غ	ت	ی	و	س
عبری		נ		ס	ע	פ	צ	ק	ר			ת			
سریانی		ܢ		ܣ	ܥ	ܦ	ܨ	ܩ	ܪ			ܬ			

ترتیب سامی شمالی در حروف اوگاریتی

این برداشت البته جای چون و چرا دارد. مصریان بلافاصله پس از نوشته شدن این تیله‌نوشت در دوران پادشاهی نو قلمرو فلسطین و فنیقیه را زیر فرمان داشتند و در این دوران به جای آن که شاهد گسترش خط هیروگلیف و زبان مصری (یا مشتقی الفبایی از آن) در این منطقه باشیم، می بینیم که خط میخی و زبان اکدی به صورت زبان رسمی ارتباط با دربار مصر در می‌آید و تا درون دیوانسالاری فرعون و متون العمرنه نیز نفوذ می‌کند. تنها در قرن بیستم تاریخی (ق ۱۴ پ.م) بیش از سیصد نامه‌نگاری میان مصر و دولتشهرهای

1. Schnidewind, 2019: 54.

فلسطینی و فنیقی انجام گرفته که همه‌شان توسط هردو طرف مکاتبه بـه خـط میخـی اکـدی نوشته شده است.[1] یعنی تا جایی که به خـط و نویسـایی مربـوط مـی‌شـده، مصـریان در اوج قدرتشان هم در عالی‌ترین سطوح، دنباله‌روی سرمشق‌های ایران غربی بوده‌اند.

نکته‌ی مهم در ظهور ابجد آن است که منطـق درونـی متفـاوت خـط الفبـایی نسـبت بـه الفباهای پیشین را نشان می‌دهد. شیوه‌ی یادگیری خط در سنت میخی اکدی که برای هـزار و پانصد سال رایج‌ترین و مهـم‌تـرین مکتـب سـوادآموزی جهـان باسـتان بـود، بـر آمـوختن علایمی مبتنی بود که هجاهای مختلف با یک همخوان را نشان مـی‌دهنـد (مثـل تـا – تـی – تو). اما خط الفبایی که شمار نشانه‌هایشان بسیار کمتر بود، ترتیبی دلبخـواه برایشـان در نظـر گرفته بود که احتمالاً روایتی پساپشت آن وجود داشته است.

اوگاریتی	𐎀	𐎁	𐎂	𐎃	𐎄	𐎅	𐎆	𐎇	𐎈	𐎉	𐎊	𐎋	𐎌	𐎍	𐎎
پارسی	ه	ل	ح	م	ق	و	ش	ر	ت	س	ک	ن	خ	ب	پ
عبری	ה	ל	ח	מ	ק	ו	שׁ	ר	ת	ס	כ	נ		ב	פ
سریانی	ܗ	ܠ	ܚ	ܡ	ܩ	ܘ	ܫ	ܪ	ܬ	ܣ	ܟ	ܢ		ܒ	ܦ
اوگاریتی	𐎏	𐎐	𐎑	𐎒	𐎓	𐎔	𐎕	𐎖	𐎗	𐎘	𐎙	𐎚	𐎛		𐎜
پارسی	أ	ع	ظ	ج	د	غ	ط	ز	ذ	ی	ث	ص	ئ	ؤ	ʿس
عبری	א	ע		ג	ד		ט	ז		י		צ			
سریانی	ܐ	ܥ		ܓ	ܕ		ܛ	ܙ		ܝ		ܨ			

ترتیب سامی جنوبی در حروف اوگاریتی

در کتیبه‌ای که در عزبت صرطا در فلسطین کشف شـده، کـاتبی در حـدود سـال ۲۳۰۰ تاریخی (۱۱۰۰ پ.م) با خط کنعانی پنج سطر نوشته که پنجمی‌اش چنین است:

«ا ب گ د ه و خ ز ط ی ک ل م ن س پ ع ص ق ر ش ت»

شنیده‌ویند این متن را «کهن‌ترین سند از ابجد به خط عبـری» دانسـته و آن را بـا «ظهـور

1. *Ibd*: 54.

قبایل اسرائیلی» مربوط کرده،[1] که سخنی نادقیق است. چون زبان و فرهنگ عبرانی هنوز در این دوران تفاوتی با کنعانی نداشته و جمعیت کهنی که بعدتر به عبرانیان تبدیل شدند بی‌شک در این دوران نانویسا بوده‌اند. چهار سطر بالایی هم خوانده نشده‌اند و احتمالاً مشقی بی‌معنا بوده‌اند. یعنی با متنی کنعانی مثل متون دیگر سر و کار داریم و شنیده‌وینـد چون در شهری فلسطینی پیدا شده که احتمالاً نامش در تورات آمده (اِبن عزر)، فرض کرده که نویسنده‌اش یهودی و خط عبری بوده است. شواهد باستان‌شناختی با قاطعیت نشان می‌دهد که در سال ۲۳۰۰ تاریخی (۱۱۰۰ پ.م) هویت عبرانی و یهودی هنوز وجود نداشته و از بستر کنعانی خود متمایز نبوده است.

تردیدی نیست که ظهور الفبا ربطی به یک قوم خاص (به ویژه قوم هنوز تمایز نیافته‌ی عبرانیان) نداشته و در شبکه‌ای از سنت‌های نویسایی ایران غربی تحول یافته، که دامنه‌اش تا کاتبان مصری نیز کشیده می‌شده است. یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های ترتیب ابجد را در لوحی اوگاریتی (RS 19.159/KTU 5.14) می‌بینیم که دو قرن پیشتر از نمونه‌ی یاد شده نوشته شده و در آن حروف الفبایی با ترتیب ابجد در ستونی روبروی علایم همتایشان به خط میخی اکدی نوشته شده است.[2] یعنی خط الفبایی با آن که منطقی متفاوت داشته و ابداعی مهم محسوب می‌شده، اما بند نافش با خطهای پیشین گسسته نبوده و در همان سنت آموزشی جایگاهی داشته است.

نمونه‌های ترتیب ابجدی به ویژه بعد از فروپاشی عصر برنز در سراسر آسورستان یافت می‌شود و یکی از نشانی‌هایی‌ست که روند نهادینه شدن خط الفبایی را در این منطقه نشان می‌دهد. در قرن ۲۳ (ق ۱۱ پ.م) در عزبت صرطا، در قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م) در تل زِیت نمونه‌هایی از ابجد را می‌بینیم.[3]

ناگفته نماند که این تاریخ‌گذاری‌ها جای نقد و چون و چرا دارند. به ویژه در استقرارگاه‌هایی که به عبرانیان منسوب شده‌اند، گرایشی برای کهن‌تر پنداشتن زمان آثار نمایان است که مورد نقد باستان‌شناسان نامدار هم قرار گرفته است.[4]

از این نسخه‌های اولیه از ابجد چنین بر می‌آید که هنوز ترتیب حروف نهایی نشده و نوسان‌هایی داشته است. گذشته از مورد مشهور حرف «ع» و «پ» که در ترتیب‌های ابجدی تا قرن‌ها بعد جای شناوری دارند، مثلاً در تل زیت فهرستی ابجدی داریم که بسیاری از ترتیب‌ها را واژگونه می‌کند و به این شکل است:

---

1. Schniedewind, 2019: 54- 55.
2. Schniedewind, 2019: 55-56.
3. Schniedewind, 2019: 59.
4. Finkelstein and Sass, 2013: 149–220.

«ا ب گ د و ه خ ز ت ی ل ک م ن ص پ ع ق ر ش ت.»

این پیشروی ابجد با پس‌نشینی الگوی کهن‌تر و رقیبِ هه‌له‌لاخ مصادف است که طی قرن‌های بعدی به محصور ماندن‌اش در یمن و حبشه منتهی می‌شود. بنابراین چنین می‌نماید که دو ترتیب اصلی برای حروف الفبایی در آسورستان تحول یافته باشد، که به زبان‌های سامی شمالی و جنوبی مربوط می‌شده است. یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های این دو الگو را در الفبای اوگاریتی می‌بینیم. الگوی شمالی در خطهای فنیقی و عبری و آرامی و سریانی و عربی تداوم یافته و در خطهای اروپایی (یونانی و لاتین) نیز وامگیری شده است. الگوی شمالی در خط مسندی و حبشی دیده می‌شوند.

ترتیب ابجدی بنابراین در اصل دو الگو داشته که در مرکز و حاشیه‌ی زبان‌های سامی باقی مانده‌اند. علاوه بر این در گذر زمان تحولاتی هم در آنها انجام شده است. تئودور نولدکه نخستین پژوهشگری بود که متوجه شد نام برخی از حروف الفبا در جریان گذار از سینایی - کنعانی به فنیقی تغییر کرده است. این موارد عبارتند از:

«گَمْل» (زوبین) به «گیمِل» (جمل، شتر)
«دیگّ» (ماهی) به «دَلِت» (در)
«هلل» (ستایش، هلهله) به «هِه» (پنجره)
«زیقّ» (قید، دستبند) به «زَین» (سلاح)
«نَحش» (مار) به «نون» (ماهی)
«پیعت» (گوشه) به «پِه» (دهان)
«شیمْش» (خورشید) به «شین» (دندان)

نکته‌ی مهم اینجاست که برخی از نام‌های چرخش یافته (دلت، زین) خاستگاهی آریایی دارند، یا به دستاوردهای جمعیت آریایی شمالی اشاره می‌کنند. به عنوان مثال «گ» در ابتدای کار «گَمْل» خوانده می‌شده که یعنی «زوبین، نیزه» که با توجه به شکل این حرف قابل درک است. اما این نام در حدود قرن ۳۳ - ۳۴ (ق ۱۰ - ۱۱ پ.م) به «گیمِل» (جمل، شتر) تغییر می‌کند که چندان توجیه ندارد. چون این حرف به شتر شباهتی ندارد. از آن مهمتر آن که شتر اهلی اصولاً در منطقه‌ی آسورستان وجود نداشته و در همین حدود زمانی با واسطه‌ی راه‌های تجاری از ایران شرقی به این قلمرو منتقل می‌شود. نخستین شترهای این قلمرو همان شترهای بلخی بودند که برای نخستین بار پنج شش قرن پیشتر در ایران شرقی اهلی شده بودند. بنابراین اصولاً آمدن نام شتر در این فهرست و در این زمان، نشانگر آن است که نام حروف الفبا براساس تماس با اقوام آریایی دچارچرخش شده است. این ماجرا

درباره‌ی نام حروف دیگر هم مصداق دارد. «دیگ» به معنای ماهی که با «دجاج» (مرغ) عربی امروزین هم‌ریشه است، سامی است. اما به «دِلَت» (در) چرخش می‌کند که از زبان‌های آریایی در زبان‌های سامی وامگیری شده است. مشابه همین داستان را درباره‌ی تغییر «زیق» (دستبند) به «زیین» (زین، سلاح) می‌بینیم. در این موارد تصویر اولی و دومی ارتباطی به هم ندارند و به دو بافت فرهنگی و زبانی متفاوت تعلق دارند.

این نکته هم جای توجه دارد که در همان حدود شکل‌گیری خط و زبان فنیقی است که موج دوم از مهاجرت اقوام شمالی و شرقی به جنوب و غرب ایران زمین به پایان می‌رسد و برای نخستین بار جمعیت آریایی در ایران زمین دست بالا را پیدا می‌کند و به تدریج بقیه‌ی اقوام را در خود جذب می‌کند. ورود شتر به آسورستان همزمان است با رواج استفاده از اسب در قالب سواره‌نظام در آشور، که آن هم ابداعی آریایی و مربوط به ایران شرقی است.

بنابراین باید به یاد داشت که اقوام سامی مستقر در آسورستان علاوه بر تماس‌های سیاسی و تجاری به نسبت سطحی و گسسته‌شان با مصریان، که سرمشق ریختی الفبایشان را به دست داده، بخشی از یک حوزه‌ی تمدنی پیچیده و پویا بوده‌اند و در زمینه‌ای متنوع از اقوام و زبان‌ها می‌زیسته‌اند و زیر تأثیر نوآوری‌های ایشان قرار داشته‌اند. ظهور خط فنیقی از نظر زمانی مصادف است با شکل‌گیری دولت آشور، که شکلی احیا شده از دولت آریایی میتانی بود، با قالبی سامی. آشوری‌ها خود را به اکدی‌های باستانی منسوب می‌دانستند و زبان رسمی‌شان اکدی و سامی بود. اما به لحاظ نژادی و فرهنگی چندشاخه بودند و عناصر مهم آریایی – از جمله گردونه، اسب، و خدایشان آشور، که احتمالاً همان میترا بوده – را از میتانی‌ها به ارث برده بودند.

آشوری‌ها مدام از شمال و شرق زیر فشار اقوام آریایی جنگاوری مثل سکاها و کیمری‌ها و مادها قرار داشتند و خود در آسورستان نیرویی زورآور بودند که نفوذ مصری‌ها را از بین برده و بعد از چندی به قلمرو مصر حمله بردند. ظهور خط فنیقی بدون توجه به این زمینه‌ی تاریخی نامفهوم می‌شود و این وضعیتی است که تقریبا در همه‌ی پژوهش‌های کلان می‌بینیم.

نام حروف الفبا به این ترتیب چرخشی به سمت عناصر آریایی نشان می‌دهد که قاعدتا به وارد شدن اقوام مهاجم کوچگرد آریایی مثل سکاها و کیمری‌ها به صحنه مربوط بوده، و در ضمن زیر سایه‌ی ظهور دولت آشور تحقق می‌یافته است. این هم اهمیت دارد که آشوری‌ها هرچند به تدریج زبان آرامی را اختیار کردند، اما درباره‌ی خط بسیار محافظه کار بودند و تا پایان کار همان خط اکدی قدیمی را با گستردگی بسیار به کار

می‌گرفتند و به خط الفبایی ابداع شده در آسورستان به کلی بی‌توجه بودند.

وقتی به نام حروف الفبا در این زمینه‌ی تاریخی بنگریم، می‌توانیم این پرسش دوگانه را دقیق‌تر مطرح کنیم که:

الف) چرا نام هر حرف چنین نهاده شده است؟

ب) چرا ترتیب حروف ابجد چنین است؟

نکته‌ی شگفت‌انگیز درباره‌ی این دو پرسش آن است که گویی به شکلی جدی مطرح نشده‌اند. درباره‌ی نظم حاکم بر این نام‌ها البته نظریه‌های بسیاری مطرح شده که اغلب فاقد مستندات استوار است. مثلاً پژوهشگری به اسم یگال یادین شصت سال پیش کتابی منتشر کرد و کوشید نشان دهد بخش عمده‌ی نام‌هایی که به حروف فنیقی منسوب شده، در اصل به سلاح‌هایی تعلق داشته که شکلی شبیه به آن علامت داشته‌اند.[1]

تقریبا تردیدی نیست که کارکرد اصلی این ترتیب و نام‌ها، یاری به کسانی بوده که الفبا یاد می‌گرفته‌اند. یعنی زنجیره‌ای از کلمات که به چیزها اشاره می‌کرده، همچون شعری حفظ می‌شده تا سوادآموزان هنگام یادگیری خط حرفی را از قلم نیندازند. مشابه این ترکیب‌ها را با خود حروف هم درست کرده‌اند که در پارسی هم رواج داشت و «ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ» نمونه‌ی مشهور آن است. بنابراین برای رمزگشایی از این ترتیب و کلمات، باید به دنبال شعرواره‌ای کودکانه در بین‌شان بگردیم که معنایی هم داشته باشد.

در شکل کنونی و جا افتاده، ترتیب این حروف چنین است:

«ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ»

اما چنان که دیدیم در کهن‌ترین نمونه‌ی ابجد در عزبت صرطا ترتیب به این شکل بوده است:

«ا ب گ د ه و خ ز ط ی ک ل م ن س پ ع ص ق ر ش ت»

در تل زیت هم چنین ترتیبی داریم:

«ا ب گ د و ه خ ز ت ی ل ک م ن ص پ ع ق ر ش ت»

ترتیب ابجد هنگام گذار از سینایی – کنعانی به فنیقی هم چنین جمع‌بندی شده است:

«ا ب ج د ه و ز/ذ ح خ ط ی ک ل م ن س ع غ ف ص ق ر ش ث ت»

---

1. Yadin, 1963.

در دوره‌ها و متون دیگر هم ترتیب‌های دیگری می‌توان یافت، که قالب اصلی‌شان به همین شکل است. برای رمزگشایی از این زنجیره‌ی نمادها باید بر آن مواردی تمرکز کرد که در این اسناد ثابت و پایدار هستند، و نمادهایشان را استخراج. چنین می‌نماید که این ترتیب در همه جا یکسان باشد:

«ا ب گ د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت»

حروفی که در ترتیب ابجد پارسی در دو بخش آخری می‌آیند (ثخذ ضظغ) همان‌هایی هستند که شناورند و در نسخه‌های متفاوت لابه‌لای بخش‌های دیگر می‌آیند. اینها در ضمن آواهایی همگون با بقیه هستند. یعنی ص/س با ذ/ز/ض/ظ با خ/ح به همراه غ/ق آواهایی نزدیک به هم را بازنمایی می‌کنند. بنابراین به احتمال زیاد شکل اولیه‌ی ابجد همین حالت کوتاه شده‌ی اولیه بوده که در خط فنیقی آغازین هم بیشتر می‌بینیمش، و حروف شناور به تفاوت‌های محلی و گویش‌های قومی مربوط می‌شده که بعدتر در میانه‌ی ترتیب اولیه‌ی ابجد گنجانده شده‌اند. جالب است که آن ترتیب اولیه در ابجدخوانی ایرانی حفظ شده و حروف شناور را در آن به انتخاب زنجیره منتقل کرده‌اند.

حالا باید به نمادهای مربوط به این حروف بنگریم. در شکل اصلی سینایی – کنعانی‌اش، این نمادها چنین دلالت‌هایی داشته‌اند:

گاو (ا) – خانه (ب) – نیزه (گ) – ماهی (د) – هلهله (ه) – جوجه (و) – دستبند (ز) – حصار (ح) – خوب (ط) – دست (ی) – کف (ک) – سیخ (ل) – آب (م) – مار (ن) – میخ (س) – چشم (ع) – گوشه (ف) – گیاه/ کشتزار (ص) – سوزن (ق) – سر (ر) – خورشید (ش) – نشانه (ت)

اگر همین‌ها را به زبان کنعانی قدیم بنویسیم، به چنین زنجیره‌ای از کلمات می‌رسیم:

الف بیت گمل	دلت هیلل
واو زییق حصر	طیب ید کف لمد
مای نحش	سمک عین پیت
صادی قُبا	رأس شمش تاو

چنان که می‌بینیم، این کلمات در شکل اولیه احتمالاً نوعی شعر کودکانه بوده‌اند و شاید داستانی عامیانه را روایت می‌کرده‌اند که آن روزگار مشهور بوده است. داستانی از جنس افسانه‌های کودکانه که شخصیت‌هایش جانوری بوده‌اند: « گاو را با نیزه به خانه

بردند/ ماهی به او خوشامد گفت/ جوجه دستانش را مقید کرد/ ...). آنچه این خوانش را محتمل می‌سازد آن است که برخی از کلمات که معناهایی مربوط به هم دارند، کنار هم آمده‌اند. مثلاً «زییق» (دستبند) و «حصر» (محصور کردن) به هم مربوطند و «کف» و «ید» هم به روشنی به «کف دست» اشاره می‌کنند.

ترتیب ابجد با این شکل احتمالاً بازمانده‌ی شعری عامیانه بوده که شاید برای تشویق کودکان سوادآموز کاربرد داشته و نوعی راهنما بوده تا موقع مشق نوشتن حروف را جا نیندازند. این که چطور و چرا این تغییرات خاصی که نولدکه یافته در آنها بروز کرده به شرح بیشتری نیاز دارد که خارج از دایره‌ی پژوهش کنونی‌مان است. اما روشن است که این ترتیب بسیار رایج و بسیار کهن بوده و زیر نفوذ واژه‌بندی زبان‌های آریایی دگردیسی پیدا کرده است. همچنین قدمت زیاد این نمونه‌ها گواهی می‌دهد که از همان اوایل شکل‌گیری الفبا همچون ساختاری راهنما بر روی حروف کم‌شمار نویسه سوار می‌شده است.

یکی از شواهدی که دیرینگی این ترتیب را و اهمیتش نزد ادیبان را نشان می‌دهد، عهد عتیق است. چون به احتمال زیاد بخش‌هایی از تورات شعرهایی ابجدی بوده‌اند. یعنی جملاتی که به ترتیب با حروف ابجد شروع می‌شده‌اند و نوعی هنرنمایی شاعر قلمداد می‌شده‌اند. شنیده‌ویند این شعرهای موشح[1] توراتی را چنین فهرست کرده است:[2] کتاب نهمیا، باب اول، آیات ۲ – ۸؛ مزامیر، ۹ – ۱۰، ۲۵، ۳۴، ۳۷، ۱۱۱ – ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۴۵ و ۱۵۵؛ امثال سلیمان، باب ۳۱، آیات ۱۰ – ۳۱؛ مراثی، ۱ – ۴؛ و سیراخ، باب ۵۱، آیات ۱۳ – ۲۰.

در همه‌ی شعرهای موشح با نوعی چروکیدگی در دایره‌ی لغات سر و کار داریم و تنوع کلمات به کار گرفته شده در متن اندک هستند و تکراری پربسامد از چند کلیدواژه‌ی اصلی را می‌بینیم. چنین قاعده‌ای درباره‌ی این بندها هم مصداق دارد.[3] مثلاً مزمور ۱۱۹ که موضوعش شریعت است، متنی با ۱۷۶ بند را در بر می‌گیرد، و به ازای هریک از ۲۲ حرف الفبای فنیقی – کنعانی هشت بیت آورده که هرکدام یکی از هشت نام تورات (کتاب شریعت) را مدام تکرار می‌کنند.

نکته‌ی جالب درباره‌ی این اشعار موشح آن است که انگار برخی از کاتبان به کارکرد آن آگاه نبوده و نظم و ترتیب گنجانده شده در آن را نمی‌شناخته‌اند. نمونه‌اش مزمور ۱۴۵ است که در آن بند ویژه‌ی «ن» جا افتاده، ولی در نسخه‌ی DSS 11QPsa و در تورات هفتاد تنی و همچنین در نسخه‌های سریانی این بند وجود دارد و آشکارا غیابش در تورات‌های کلاسیک و رسمی نتیجه‌ی خطای کاتب و جا انداختن یک جمله بوده است.

---

1. acrostic poems
2. Schniedewind, 2019: 60.
3. Watson, 2009: 196.

یعنی حتا در میان کاتبان تورات در قرون دیرآیند هم نوعی بی‌توجهی به نظم ابجدی بیت‌ها دیده می‌شود.

اغتشاش‌های مشابهی در ترتیب بیت‌ها و افتادگی‌های همسان در باب اول کتاب نهمیا (آیات ۲ – ۸) و مزامیر، ۹ – ۱۰ دیده می‌شود.[1] این ساخت به همین شکل در تورات هفتاد تنی و نسخه‌های پراکنده نیز دیده می‌شود و نشان می‌دهد که برخی از این اشعار موشح در دورانی بسیار کهن دچار فراموشی و نسخ و تبدیل شده بودند. چرا که کارکرد اصلی این نوع شعرها آموزشی بوده و به کار آموزش الفبا می‌آمده، اما پس از ورود به متن مقدس و دگرگون شدن به متنی که اغلب به صورت گفتار در مراسم و آیین‌ها قرائت می‌شده، آن کارکرد را یکسره از دست داده است. این شعرها به لحاظ محتوا و ساختار هم بسیار ساده و تقریبا کودکانه هستند و احتمالاً کارکرد اصلی‌شان آن بوده که همزمان با یادگیری الفبا همچون سرودی برای یاریگری به حافظه با صدای بلند هم خوانده می‌شده‌اند.[2]

با این حال ترتیب و نظم تحمیل شده به متن‌های دارای توشیح را تنها در شکل نوشتاری می‌توان تشخیص داد. یعنی این ساخت بلاغی از سویی به خط الفبایی و از سوی دیگر به متن نوشته شده وابسته است. شکل‌هایی اولیه از این سختگیری‌های هنرمندانه یا به قول ابوالعلاء معری لزوم مالایلزم را در دوران پیشاالفبایی هم می‌بینیم. چنان که مثلاً سرود مشهور «لودلول بعل نِمِقی» که شکل باستانی داستان ایوب است، در روایت اکدی‌اش از ۲۷ بخش تشکیل شده که هریک یازده سطر دارند. جالب آن که همه‌ی یازده مصراع/ بیت در هر بخش با یک علامت میخی یکسان آغاز می‌شود. این احتمالاً کهن‌ترین نمونه‌ی متن موشح در دسترس در کل تاریخ جهان است. جالب آن که این علامت میخی یکسان بسته به بافت کلمه صداهای متفاوتی می‌داده است. یعنی سامان ویژه‌ی این شعر تنها برای چشمان خواننده‌ی متن نمایان بوده و در شکل گفتاری و شفاهی‌اش منعکس نمی‌شده است.[3] یعنی در همین جا با یکی از کهن‌ترین نمونه‌های جناس شکل سروکار داریم.

این سنت مرتب کردن سطرها براساس نشانه‌ی نوشتاری را می‌شود یک گام دیگر هم عقب برد و به فهرست‌های کلماتی اشاره کرد که کاتبان نوآموز هنگام یادگیری نوشتن خط میخی اکدی آن را زیر هم می‌نوشتند. آنجا هم فهرست‌های پشت سر هم در حد امکان با نشانه‌هایی یکشان شروع می‌شود و مثلاً همه‌ی کلماتی که با شناسه‌ی سومری «گیش» (چوب، اشیای چوبی) شروع می‌شوند پشت سر هم می‌آیند. با توجه به این که

1. Schniedewind, 2019: 60.
2. *Ibd*: 61.
3. Schnidewind, 2019: 62-63.

شناسه‌ی مورد نظر خوانده نمی‌شده و فقط راهنمای فهم متن برای خواننده بوده، اینجا هم با شکلی از تاکید بر همریختی نمادهای نوشتاری روبرو هستیم که بعدتر در توشیح و بازی‌های بلاغی با حروف الفبا به اوج خود می‌رسد.

گفتار سوم: انقلاب نویسایی هخامنشی

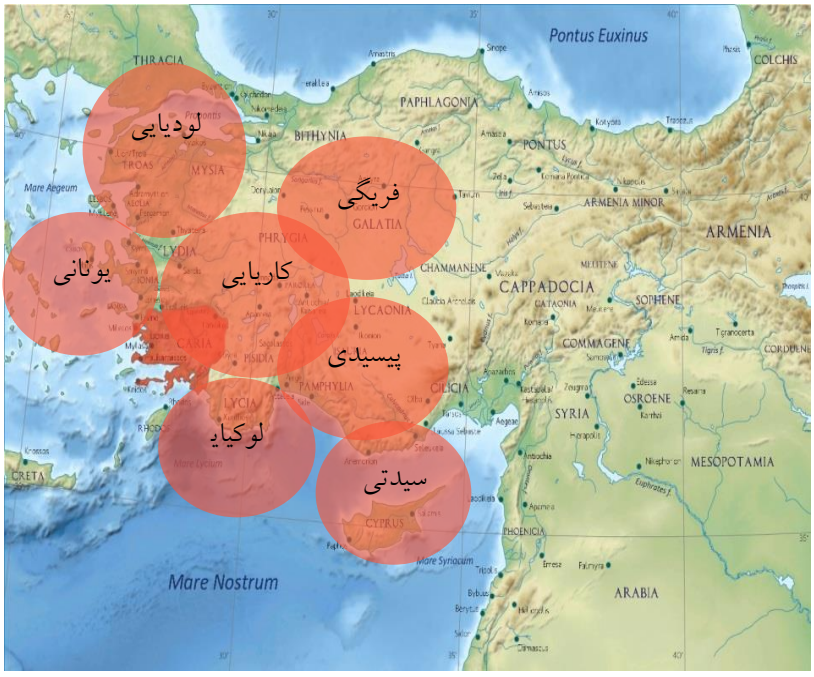

نویسه‌های آناتولی در دوران هخامنشی

اغلب فرض کرده‌اند که ابداع خط الفبایی خودبه‌خود به فراگیر شدن نویسایی و افزایش چشمگیر شمار باسوادان منتهی شده است. اما شواهد تاریخی با این فرضیه سازگاری ندارد. یادگیری خط الفبایی البته آسان‌تر از نویسه‌های تصویری یا میخی است و کاربرد آن هم سرعت و کارآیی بیشتری دارد. با این همه چنین می‌نماید که در رقابت میان خطها، سازمان اجتماعی پشتیبان نویسه اهمیت بیشتری داشته باشد، تا ویژگی‌های ساختاری خط و سرعت یادگیری‌اش.

نخستین صورت‌های خط الفبایی در حدود سال ۱۶۰۰ (۱۸۰۰ پ.م) ابداع شد، با این حال تا قرن بیست و هشتم (ق ۶ پ.م) خط الفبایی رواج چندانی نداشت و تقریبا همه‌ی خطهایی که در مناطق نویسای جهان (یعنی ایران و مصر و تا حدودی چین) نوشته می‌شد، اندیشه‌نگار یا (تنها در ایران) هجانگار بود. در نتیجه سطح پیچیدگی یک جامعه و به ویژه سازمان یافتگی‌اش در قالب یک دولت ملی متمرکز است که نویسایی را ترویج و تثبیت می‌کند، و نه صرفا ظهور خط الفبایی. غفلت مورخان خط از این حقیقت عریان و نمایان شگفت‌انگیز است، که چیرگی خط الفبایی بر خط اندیشه‌نگار دلیل سیاسی مهمی داشته و آن هم ظهور دولت هخامنشی بوده است. دولتی بسیار پیچیده و گسترده که جهشی را در کیفیت و کمیت نویسایی پدید آورد و بزرگترین جنبش نویسا شدن زبان‌ها در کل تاریخ را رقم زد. چنان که داریوش در کتیبه‌ی بیستون اشاره کرده، دولت هخامنشی نخستین دولت جهان بود که به شکلی فعال در ایجاد خطهای نو و ساخت الفباهایی تازه نقش ایفا می‌کرد و برای نوشتن زبان‌های مثل پارسی باستان که پیشتر قاعدتا با خط میخی ایلامی ثبت می‌شدند، قالب‌های نوینی را برساخت. از این روست که خشایارشا در کتیبه‌ی وان خود را «شاه همه‌ی زبان‌ها» می‌داند. آنچه در دوران هخامنشی رخ داد را به صراحت باید «انقلاب نویسایی» نامید که با گذار فراگیر از خط اندیشه‌نگار و هجانگار به الفبایی همراه بود. گذار یاد شده امری برنامه‌مند، متمرکز، و سنجیده بود. یعنی بر خلاف سیر تاریخی طبیعی خطها که تا اینجای کار مرور کردیم، دربار هخامنشی نخستین نهاد سیاسی جهان بود که به خط همچون موضوعی مستقل نگریست و خطهایی تازه را برای نویسا ساختن قلمرو عظیم خود ابداع کرد. طی سه دهه‌ی آغازین حکومت پارسیان، دو خط نوظهور بر بایگانی تاریخ پدیدار گشت که منطقی مشترک و کاربردی همسان داشت. یکی پارسی باستان بود که در اصل الفبایی بود، و ادامه‌ی خطهای میخی پیشین محسوب می‌شد. دیگری خط آرامی بود که به این شکل پیشتر وجود نداشت و از فنیقی مشتق شده بود.

این خطهای الفبایی به احتمال زیاد در دوران کوروش و کمبوجیه وجود نداشته‌اند، یا

چه بسا به صورت ابداع‌هایی محلی و جالب و محدود نگریسته می‌شده‌اند. وقتی داریوش بزرگ به قدرت رسید، از همان ابتدای کار خط پارسی باستان را در اختیار داشت و کمی بعدتر خط آرامی را برای نوشتن متون دیوانی‌اش به کار گرفت. هردوی اینها خطهایی هستند که تا پیش از دوران هخامنشی وجود نداشته‌اند و منطق الفبایی مشترکی را دنبال می‌کنند. پیچیدگی و پخته بودن‌شان هم بیش از آن است که فرض کنیم ناگهان طی چند سال ابداع شده‌اند. بنابراین چنین می‌نماید که با فراز آمدن کوروش بزرگ برنامه‌هایی برای اصلاح خط آغاز شده باشد. هرچند این برنامه‌ها در دوران داریوش بزرگ به نتیجه رسیده و رسمیت یافته است.

استفاده از خط الفبایی در دو شکل میخی (پارسی باستان) و خطی (آرامی) بر محور دو خانواده‌ی مهم زبان‌های نویسای آن دوران یعنی آریایی‌ها و سامی‌ها استوار شده بود. یکی از این خطها که دشوارتر فراگرفته و نوشته می‌شد، جنبه‌ی درباری داشت و برای ثبت فرمان‌ها یا یادمان‌ها کاربرد داشت. دیگری خط الفبایی آرامی بود که آسان‌تر فراگرفته می‌شد و نوشتن و خواندنش آسان‌تر بود، و به همین خاطر از دوران اردشیر دوم به بعد عملا کل دیوانسالاری بدان می‌نوشتند. رونق همین خط اخیر بود که باعث شد علاوه بر مفهوم خط و دامنه‌ی نویسایی، شیوه‌ی نوشتن هم تا حدود زیادی دگرگون شود. یعنی رسانه‌هایی نو مثل پارچه و چوب و احتمالاً شکلی ابتدایی از کاغذ رواج یافت که برای نوشتن آرامی بستری مناسبی به دست می‌داد.

استفاده از خطهای نو البته با طرد خطوط پیشین همراه نبود. کوروش و کمبوجیه متون اصلی خود را با همان خط میخی اکدی می‌نوشتند و متون دیوانی تا میانه‌ی دوران داریوش بزرگ همچنان میخی ایلامی بود. آنچه نوآورانه و ماندگار بود در آغاز همچون افزوده‌ای و پیشنهادی به آنچه که رایج بود افزوده شد و به تدریج جایگزین آن گشت. به همین خاط چنین می‌نماید که در دوران هخامنشی چندین خط در کنار هم وجود داشته و به شکلی موازی توسط کاتبان گوناگون به کار گرفته می‌شده‌اند. یعنی مفهوم «خط رسمی» گویا ابداعی دیرآیندتر باشد که مورخان بعدی تصور کرده و به این دوران آغازین زایش خطهای گوناگون منعکس ساخته‌اند.

داده‌ها به رونق شگفت‌انگیز نویسایی و انتشار خطها در دامنه‌هایی بسیار گسترده دلالت می‌کند. مثلاً در قلعه‌ی مرکزی گنداره که مرکز استانی به همین نام بوده و نزدیک اسلام‌آباد امروزین در پاکستان است، گل‌نبشته‌هایی ایلامی پیدا شده و در کنار آن متونی با خط آرامی و یونانی، که نشان می‌دهد احتمالاً خط یونانی در دوران هخامنشی هنوز

درپیوسته به مردم یونانی‌زبان نبوده و مانند فنیقی و آرامی در دامنه‌ای وسیع از زبان‌ها جابه‌جا می‌شده است.

بلافاصله پس از فروپاشی دولت هخامنشی آشوکا گنداره را فتح گرد و در دولت بزرگش که یکی از شش واحد سیاسی بازمانده از تجزیه‌ی قلمرو هخامنشی بود، هم به آرامی و هم به یونانی کتیبه نوشت. همو در لغمان کتیبه‌ای دارد که خطش را می‌توان از اولین نمونه‌های خط پهلوی دانست.[1] این چندزبانه و چند خطی بودن متون رسمی و سیاسی و کوشش برای تولید و ترویج نویسه‌ای الفبایی آشکارا ابداعی هخامنشی بوده و در جهان پیشاکوروشی سابقه نداشته است. کاتبان مصری و هیتی و آشوری و ایلامی البته هنگام مکاتبه با دولت‌های دیگر به کمک مترجمانی متونی به زبان و خط ایشان را تولید می‌کرده‌اند، اما اسناد دولتی خودشان به هیچ عنوان چندزبانی یا چندخطی نبوده است. در حالی که پیوند اندام‌وار میان دستگاه دولتی پارسیان و این انبوه خطهای نوظهور به روشنی دیده می‌شود و اسناد تاریخی و روایت‌های اساطیری هم به همان گواهی می‌دهند. جمشید که شکلی اساطیری شده از کوروش بزرگ است، در شاهنامه آورنده‌ی سی خط تازه و مروج نویسایی دانسته شده و در کتاب استر هم می‌خوانیم که شاهنشاه نامه‌هایی به استان‌های ایران فرستاد که «در هر استان با خط خودش و با هرکس با زبان خودش» تدوین شده بود.[2]

بر همین مبناست که باید ظهور دولت پارسی را پشتوانه‌ی انقلابی در نویسایی قلمداد کرد. شمار زبان‌هایی که در دوران دویست و سی ساله‌ی هخامنشی نویسا شدند، از کل زبان‌هایی که طی سه هزار سال پیشتر به این مرحله وارد شده بودند، افزون‌تر بود. یک دلیل آن نقش کلیدی نویسایی در سازماندهی اجتماعی دولت هخامنشی بود. دیوانسالاری عظیم هخامنشی بدون خط الفبایی زودیاب و ساده‌آموز ممکن نمی‌شد و هویت مشترک پارسی که در پی آن آمد به زبانی مشترک و خطی فراگیر نیاز داشت که کاتبان مصری و بلخی و سندی و بابلی و ایلامی همگی بتوانند با آن بنویسند. خط اندیشه‌نگار برای چنین کاری نامناسب بود و به سادگی توسط دبیرانی از قوم‌های متفاوت فرا گرفته نمی‌شد.

از این رو خط الفبایی زمینه‌ای فرهنگی بود که ظهور دولت هخامنشی را ممکن کرد، و خود به دنبال شکل‌گیری آن تکثیر شد و بر خط اندیشه‌نگار سنتی غلبه کرد. خط الفبایی نه تنها در بستر دولت جهانی پارسیان زبان‌ها و فرهنگ‌ها را نویسا کرد، که مهارت نوشتن را از انحصار طبقه‌ی کاهنان نیز خارج کرد. در نتیجه هم یک طبقه‌ی حرفه‌ای از دبیران و

---

۱. گرف، ۱۳۹۱: ۶۶.
۲. کتاب استر، ۱، ۲۲.

نویسندگان پدید آمد که به هیچ معبد خاصی تعلق خاطر نداشت، و هم نویسا شدن شهروندانی عادی ممکن شد.

رواج ناگهانی خط الفبایی و نویسا شدن سریع کل ایران زمین با مشتق‌هایی از خط الفبایی آرامی در سامان اجتماعی نوظهوری ریشه داشت که در عصر هخامنشی تاسیس شد و تماس نزدیک اقوام و زبان‌های دوردست را ممکن ساخت. همین سامان نو به خاطر بنیان بازرگانانه‌اش ثبت قراردادهای مالی میان طرف‌های همکار را نیز ایجاب می‌کرد. تا پیش از آن هرگز پیش نیامده بود که یک مصری و یک ایلامی فعالیت اقتصادی مشترکی انجام دهند یا کاتبی آرامی در بلخ استخدام شود. اما چنین شکلی از درهم بافتگی زبان‌ها و اسناد و اشتراک مساعی مردمی از اقوام گوناگون در عصر هخامنشی به امری هنجارین و عادی تبدیل شد و این یکی از عواملی بود که دقیق شدن خط الفبایی و درآمدن‌اش از انحصار کاتبان و تندنویسان را رقم زد.

این همان پشتوانه‌ی فرهنگی‌ای بود که جهشی در حوزه‌ی اندیشه را رقم زد و باعث شد شمار عظیمی از اندیشمندان نامدار –از افلاطون گرفته تا بودا – در اندرون یا حاشیه‌ی این دولت عظیم پرورش یابند. چنین الگویی پیشتر تحقق نایافته بود و پیامد طبیعی و عادی ظهور خط الفبایی محسوب نمی‌شد. چرا که از تحلیل الواح و کتیبه‌های بازمانده از اوگاریت و فنیقیه و کنعان –که همگی به خط الفبایی نوشته شده‌اند – نشان می‌دهد که تا پیش از ظهور دولت پارسی همچنان کاربرد خط در این مناطق نیز در انحصار طبقه‌ی دبیران بوده است و به تدوین متن‌هایی خاص و محدود مجال می‌داده است. برای به کرسی نشاندن مفهوم انقلاب نویسایی هخامنشی و غلبه بر غفلت علاج‌ناپذیر رایج در این زمینه، بهترین راهبرد آن است که سیر تحول نویسایی در این دوره را با پیش از آن مقایسه کنیم.

بخش دوم

خط‌های قلمرو تمدن ایران

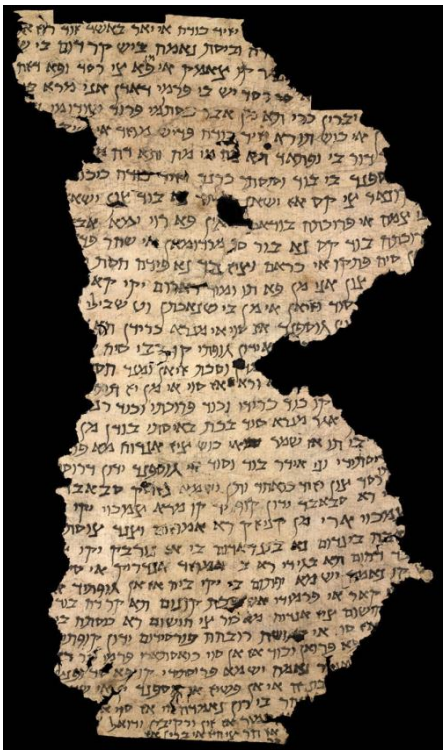

خط فنیقی

قلمرو: آسورستان و کرانه‌ی دریای مدیترانه
زبان: کنعانی، فنیقی، کارتاژی
دوره‌ی رواج: ۲۳۳۰ – ۳۵۳۰ تاریخی (۱۰۵۰ پ.م – ۱۵۰ م)
دولت پشتیبان: دولتشهرهای فنیقی و کارتاژی

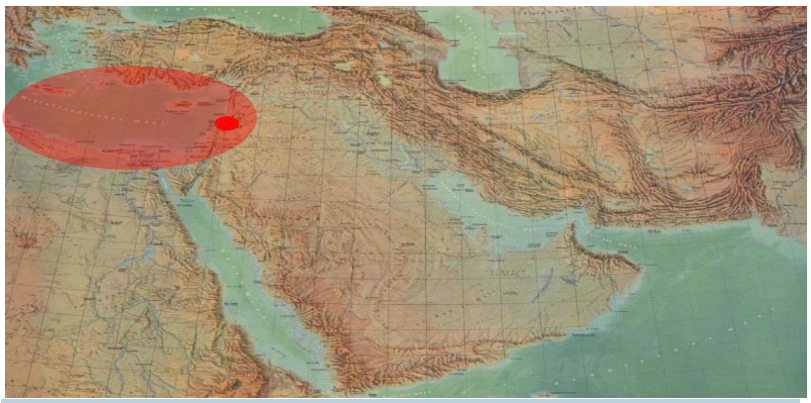

منطقه‌ای که امروز با اسم فنیقیه شهرت پیدا کرده، در اصل همان قلمرو دولتشهرهای گبل و صور و صیداست که مردمش به خاطر رنگ‌آمیزی پارچه با رنگ ارغوانی گرفته شده از نوعی صدف، فنیقی نامیده می‌شدند و این اسم به رنگ مورد نظر اشاره می‌کند. مردم صور و صیدا مانند اهالی گبل از نیروهای فعال و پیشتاز در تجارت دریایی مدیترانه بودند و همزمان با گسترش شاخه‌های زمینی راه تجاری ایرانی - که به اسم راه ابریشم شهرت یافته - شاخه‌های دریایی این شبکه را در دریای مدیترانه تاسیس کردند.

شکل‌گیری این مسیرهای تجاری با تاسیس کوچ‌نشین‌های فنیقی در سراسر کرانه‌های مدیترانه همراه بود و این روندی بود که همزمان با توسعه‌ی مسیرهای زمینی در ترکستان رخ می‌نمود. یعنی جبهه‌ی غربی - جنوبی راه تجاری ایرانی که مسیری آبی در مدیترانه بود و کارگزارانش فنیقی بودند، از حدود سال ۲۲۰۰ تاریخی (۱۲۰۰ پ.م) پدیدار شد و این همزمان بود با جبهه‌ی شرقی - شمالی که زمینی بود و کارگزارانش سکاها بودند و در ترکستان و ختای و ختن گسترش می‌یافت.

گسترش مراکز بازرگانی فنیقی در سواحل دریای مدیترانه تا پایان عصر هخامنشی

زبان فنیقی یکی از زبان‌های خانواده‌ی سامی شمال غربی بود و به احتمال زیاد شباهتش با گبلی و ادومی و عبری و آموری و موآبیتی به قدری بوده که اینها را باید گویش‌هایی متفاوت از یک زبان کنعانی در نظر گرفت و نه زبان‌هایی مجزا. این زبان کنعانی یکپارچه با گویش‌های محلی‌اش تا قرن ۳۳ (ق ۱ پ.م) رواج داشت و بعد از آن در ایران زمین منسوخ شد. اما در مهاجرنشین‌های فنیقی دیرزمانی بعدتر دوام آورد و در قلمرو کارتاژ در

شمال آفریقا تا اواخر عصر ساسانی (قرن ۴۰ – ۴۱ / ق ۶ – ۷م.) همچنان کاربرد داشت.

خط فنیقی ۲۲ نشانه داشت که تنها همخوان‌ها را نمایش می‌داد و واکبرها را بی‌نشان باقی می‌گذاشت. جهت نوشتن آن استانده شده بود و متن‌ها همواره از راست به چپ و به صورت سطری نوشته می‌شدند و این همان قاعده‌ایست که تا به امروز در اغلب نویسه‌های ایران زمین رعایت می‌شود. این خط در شکل اولیه‌اش با قلم نی و با سبکی نزدیک به نوشتن میخی بر لوح حک می‌شده، و از این رو نمادهایش زاویه‌دار است.این نویسه الفبایی و ساده بوده وشکل بیرونی حروفش ادامه‌ی مستقیم خط سینایی – کنعانی و گبلی به حساب می‌آمده است. منطق درونی‌اش هم الفبایی بوده و در امتداد خط اوگاریتی جای می‌گرفته است. یعنی منطق نویسه‌ی الفبایی که احتمالاً نخستین بار در اوگاریت تحول یافته بود و در خط گبلی و سینایی – کنعانی از نویسه‌های تصویری مصری تأثیر پذیرفته بود، در خط فنیقی به وضعیتی نهایی دست یافت و خط الفبایی کامل و ساده‌ای را به دست داد.

نویسه‌ی فنیقی ادامه‌ی مستقیم خط سینایی – کنعانی کهن است و می‌شود آن را نسخه‌ای از این خط دانست که پس از فروپاشی عصر برنز و ظهور دولتشهرهای هیتی – سوری رواج پیدا کرده است. قدیمی‌ترین نمونه‌ی کشف شده از خط فنیقی به حدود سال (۱۰۵۰ پ.م) بازمی‌گردد.[1] از این رو باید آن را از نویسه‌هایی دانست که پس از آغاز عصر آهن و بازآرایی دولت‌های ایران غربی بر صحنه‌ی تاریخ پدیدار شدند.

ارتباط میان خط فنیقی و سینایی – کنعانی تا مدتها محل پرسش بود. تا آن که در سال ۵۳۳۲ (۱۳۳۲خ/ ۱۹۵۳.م) پنج سرپیکان کتیبه‌دار در منطقه‌ی الخضر نزدیک بیت‌اللحم کشف شد که به حدود سال ۲۳۰۰ (۱۱۰۰ پ.م) تعلق داشت و گذار از نمادهای تصویری اولی به علایم الفبایی دومی را نشان می‌داد.[2] نوشتار روی پیکان‌ها ساده و کوتاه بود و تکراری، و از این رو خواندن‌شان را با دقتی بالا ممکن می‌ساخت: «خص عبدلبعت بن أنت» که یعنی «پیکان (متعلق به) عبد لا بیعت پسر آنات». این نام خاص که در خواندن متن گره‌گشا بود به ویژه مهم است، چون نمونه‌های مشابهش در آن دوران رایج بوده و مثلاً در سرود دبوراه که از کهن‌ترین بخش‌های تورات است از جنگاوری به اسم شَمگار بن آنات نامی می‌شنویم.[3]

این سرپیکان‌ها هرچند از نظر نمایش ارتباط میان خطهای الفبایی قدیم و جدید روشنگر بودند، ولی متنی مفصل به دست نمی‌دادند و پرسش‌های فراوانی را بی‌پاسخ باقی می‌گذاشتند. با ظهور خط فنیقی اما متونی طولانی در بایگانی اسناد تاریخی نمایان شدند

---

1. Hoffman, 2004: 23.
2. Cross, 1980: 1–20.

۳. سفر داوران، باب ۵، آیه‌ی ۶.

که بسیاری از این پرسش‌ها را پاسخ می‌دادند.

یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های متن به خط فنیقی بر تابوت سنگی اَحیرام حک شده که در حدود سال ۲۵۰۰ (۹۰۰ پ.م) پسرش شاه دولتشهر گبل بوده و مقبره‌ای برایش ساخته است. این اثر یکی از کهن‌ترین نمونه‌های تابوت سنگی است که به تدریج به یکی از حامل‌های مهم هنر و نوشتار در ایران غربی بدل می‌شود. نقوش این تابوت به شدت از سبک هنری آشوری تأثیر پذیرفته‌اند[1] و جالب آن که هیچ نشانی از تأثیر هنر مصری در آن دیده نمی‌شود.[2]

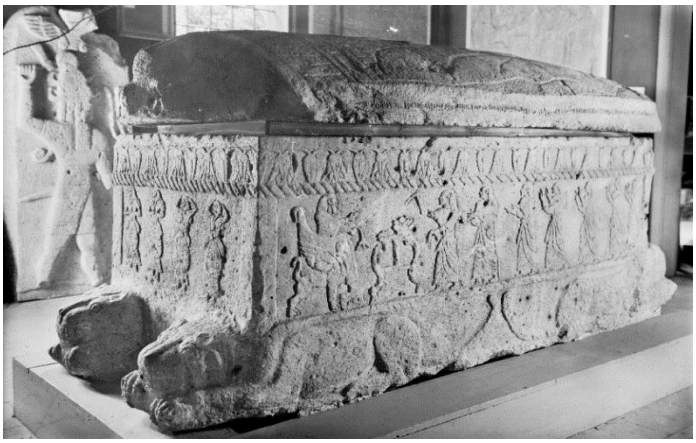

تابوت احیرام، گبل، لبنان، سال ۲۵۰۰ (۹۰۰ پ.م)

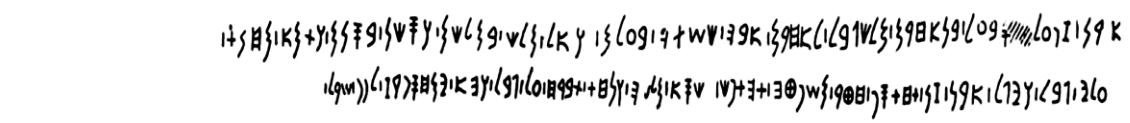

متن تابوت سنگی احیرام گبلی، سال ۲۵۰۰ (۹۰۰پ.م)

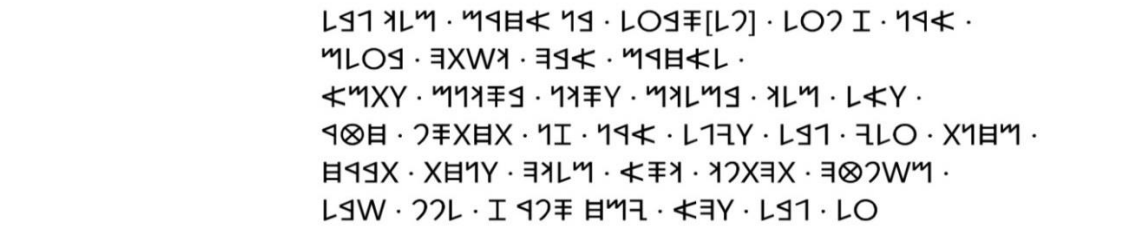

بازنویسی متن تابوت سنگی احیرام گبلی، سال ۲۵۰۰ (۹۰۰پ.م)

1. Markoe, 1990: 13 –26.
2. Leclant, 1968: 11.

آوانگاری متن تابوت احیرام: «ارن. زپعل. [پل]سبعل. بن احرم. ملك گبل. لاحرم. ابن. کشته. بعلم. وال. ملك بملكم. وسكن. بسكنم. وتما. محنت. علی. ویگل. ارن. زن. تحتسپ. حطر. مشپطه. تهتپك. کسا. ملکه. ونحت. تبرح. عل. گبل. وها. یمح سپرز. لپپ. شبل.»

ترجمه‌ی متن تابوت احیرام: «تابوتی[ست] ساخته‌ی (پل)سی بعل پسر احیرام ملك گبل، برای احیرام پدرش. پس او را در خلوت نهاد. حالا اگر شاهی از میان شاهان و حاکمی در میان حاکمان و سرداری به گبل هجوم آورد، و زمانی که او بعدش این تابوت را بگشاید، چنان باد که از عصای قضاوتش محروم گردد، چنان باد که از اورنگ پادشاهی‌اش سرنگون گردد، و بادا که صلح و آرامش از گبل بگریزد. و درباره‌ی او، باید که اعتبار یافتن‌اش بر مبنای لوله‌ی آب‌پاشی آیینی در مراسم قربانی یادبود منتفی شود».[1]

با توجه به این که متن یاد شده کهن‌ترین گزارش مفصل به خط فنیقی است، و با در نظر گرفتن خط کهنسال گبلی می‌توان پذیرفت که خاستگاه اصلی خط فنیقی دولتشهر گبل بوده و از این مرکز به سایر شهرهای بندری فنیقیه انتشار یافته است. عامل اصلی در گسترش این نویسه فروپاشی جوامع عصر برنز در قرن ۲۲ (ق ۱۲ پ.م) بود که به نابودی دولت‌های بزرگ ایران غربی از جمله سلسله‌ی کاسی بابل و پادشاهی هیتی و میتانی منتهی شد.

نابودی این دولت‌ها ساختار سیاسی پشتیبان طبقه‌ی دبیران سنتی را از میان برد و روندهای پرهزینه و دشوار سوادآموزی با نویسه‌های میخی را دچار گسیختگی کرد. به این ترتیب سوادآموزی با خط الفبایی که بسیار ساده‌تر بود جایگزین آن شد و مرزبندی قدیمی میان طبقه‌ی کاتبان نخبه و عامه‌ی مردم بی‌سواد مخدوش شد. بلافاصله پس از فروپاشی عصر برنز از قرن ۲۲ – ۲۳ (ق ۱۱ – ۱۲ پ.م) استفاده از خط الفبایی در دولتشهرهای اوگاریت و گبل باب شد و به سرعت در امیرنشین‌های دیگر آسورستان انتشار یافت.[2] هرچند در دولت‌های مقتدر و بزرگ میانرودان و آناتولی و ایران مرکزی طبقه‌ی کاتبان دست نخورده باقی ماند و نوشتن به خط میخی همچنان تداوم یافت.

سند فنیقی مهم دیگری که در دست داریم، به کیلاموا شاه دولتشهر بیت جَبّاری مربوط می‌شود و در حدود سال ۲۵۵۵ (۸۲۵ پ.م) نوشته شده است. این دولتشهر در قلمرو مردم آرامی در آسورستان قرار داشت و نامش را موسس دودمان امیران محلی یعنی جبار گرفته بود که در حدود سال‌های ۲۴۶۰ – ۲۴۸۰ (۹۲۰ – ۹۰۰ پ.م) در این شهر اقتداری یافته بود. کیلاموا پنجمین و آخرین شاه این سلسله است و از خود ستون یادبودی سنگی به جا گذاشته که متنی با شانزده سطر به خط و زبان فنیقی را بر خود دارد.

---

1. Torrey, 1925: 269–279.
2. Gzella, 2015: 59-59.

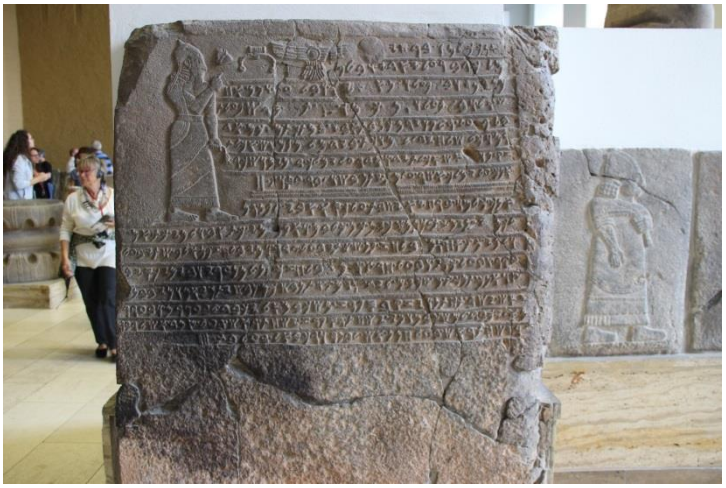

کتیبه‌ی کیلاموا، بیت جبار، آسورستان، حدود سال ۲۵۵۵ (۸۲۵ پ.م)

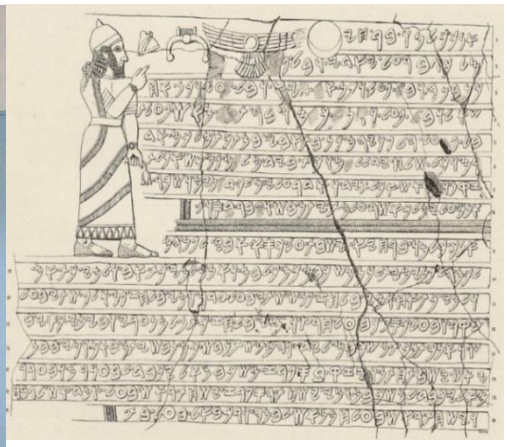

بازنویسی کتیبه‌ی کیلاموا، بیت جبار، آسورستان، حدود سال ۲۵۵۵ (۸۲۵ پ.م)

این هم از متونی است که بسیار مورد بدفهمی قرار گرفته و تفسیرهایی جعلی از آن انتشار یافته است. نمونه‌اش آن که در اغلب منابع (از جمله دانشنامه‌ی ویکی‌پدیا) به جای آن که متن را به خط اصلی و واضع فنیقی‌اش

نقل کنند، معلوم نیست چرا با نویسه‌ی عبری جدید نقلش کرده‌اند و آن را نوشتاری به خط و زبان عبری جا زده‌اند. سخنی که به کلی نادرست و تحریف‌آمیز است.

متن کهن دیگری که به حدود یک قرن بعد از کتیبه‌ی کیلاموا باز می‌گردد، نبشته‌ی چینه‌کوی است. چینه‌کوی در ترکیه‌ی امروزین در دوران قدیم بخشی مرکزی در قلمرو کیلیکیه بوده است. این قلمرو در مقطعی از قرن ۲۶ (ق ۸ پ.م) زیر فرمان کسی بوده که نامش در فنیقی به صورت «مپس» و در لوویایی به شکل «موکسا» ثبت شده و باز معلوم نیست چرا در منابع این نام روشن و مستند را یونانی کرده و به صورت «موپسوس» می‌نویسند.

این مپس/ موکسا شاهی دست‌نشانده‌ی آشوریان بوده و بر پایه‌ی تندیسی که از خدای توفان (تارخونت) ساخته، کتیبه‌ای نوشته و به آشوریان ابراز ارادت کرده است (تصویر روبرو).

این کتیبه دو نسخه‌ی فنیقی و لوویایی دارد که اولی سامی و دومی آریایی است و اینها زبان‌های رایج در قلمرو کیلیکیه در این دوران بوده‌اند. این متن دوزبانه در ضمن از این نظر اهمیت دارد که در آن اسم آشور (در متن فنیقی) به صورت سوریه (در متن لوویایی) ترجمه شده و این دیدگاه تئودور نولدکه را به کرسی می‌نشاند که می‌گفت جاینام «سوریه» از تحریف «آشور» پدید آمده است.

تقریبا در همین دوره کتیبه‌ی دوزبانه‌ی دیگری در شهر همسایه‌ی آداناوا (قراتپه‌ی امروزین) نوشته شد که به همین ترتیب دوزبانه‌ی فنیقی – لوویایی بود. این متن را شاهی محلی به اسم آزیتاوا نوشته بود و در آن اشاره کرده که دژی در این منطقه ساخته و مراسم قربانی سالانه برای خدای توفان را در آنجا برقرار ساخته است.[1]

1. Gzella, 2015: ۷٤.

بخش فنیقی کتیبه‌ی قراتپه، اواخر قرن ۲۶ تاریخی (ق ۸ پ.م)

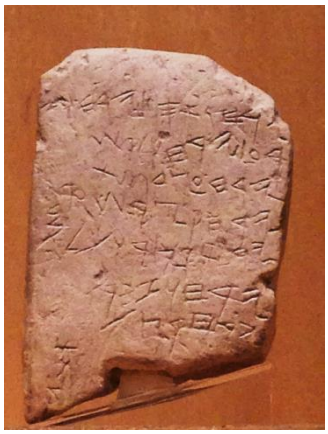

سند دیگری که از خط فنیقی در دست داریم، «تقویم جزری» نامیده می‌شود (تصویر روبرو). این متن بر لوحی سنگی به شکلی نامنظم خراشیده شده و متنی ساده دارد که چه بسا شعری کودکانه یا تمرینی برای نوشتن بوده باشد. زبان و الفبای متن فنیقی است، و کسی که احتمالاً کاتبش بوده پایش را به صورت «ابی» امضا کرده است. چون این لوح در تل جزر در سی کیلومتری اورشلیم کشف شده، فرض کرده‌اند که زبانش عبری و نویسنده‌اش یهودی بوده است، و بر این اساس با حدس افتادگی متن، نام کاتب را «اب‌یَهو» خوانده‌اند. زمان نگارش متن را نیز قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م) دانسته‌اند. این تاریخ از آنجا آمده که به گزارش تورات فرعون مصر نوبتی به تل جزر حمله برد و آنجا را ویران ساخت، و این در زمان سلیمان رخ داد.[۱] پژوهشگران با این فرض که

۱. کتاب اول پادشاهان، باب ۹، آیات ۱۵-۱۶.

سلیمان شاه یهودیه بوده و در قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م) می‌زیسته، فرض کرده‌اند که جزر در این مقطع تاریخی ویران شده و دیگر هم احیا نشده است.[1] تقریبا همه‌ی آنچه که گفتیم مبتنی بر تخیل پژوهشگران است و ریشه‌ای در شواهد عینی ندارد. عینیتی که برابرمان است لوحی است سنگی که تعیین قدمتش ممکن نیست، و بر آن به خط و زبان فنیقی چنین متنی نویسانده شده است:

آوانگاری: «**یرحش اسپ یرحوز**
رع یرحو لقش
یرح عصد پشت
یرح قسر شعرم
یرح قسرو کل
یرحو زمر
یرح قس
ابی»

یعنی: «دو ماه جمع کردن، دو ماه کاشتن، دو ماه دیر شخم زدن، یک ماه چیدن کتان، یک ماه درو کردن جو، یک ماه درو کردن و وزن کردن غله، دو ماه هرس کردن، یک ماه میوه‌ی تابستانی، اَبی»

بسیار بعید است که این متن در قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م) نوشته شده باشد. استفاده از نویسایی برای متنی چنین ساده و کودکانه در شرایطی ممکن می‌شود که شمار باسوادان از حدی گذر کرده باشد، و این شرایط از دوران هخامنشی به بعد در این منطقه برقرار بوده است. به طور مشخص در زمان یاد شده براساس شواهد باستان‌شناختی می‌دانیم که قلمرو یهودیه شهر مهمی نداشته و اورشلیم روستایی کوچک بیش نبوده است.

درباره‌ی حمله‌ی مصر به جزر و ویرانی آنجا بی‌تردید گزارش تورات صحت تاریخی دارد، چون اسناد مصری هم به چنین هجومی اشاره می‌کنند. با این حال زمان این حمله درست معلوم نیست، اگرچه کاملا محتمل است قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م) بوده باشد. با این حال بسیار بعید است چنین هجومی به نابودی کامل جزر منتهی شده باشد. این شهر در جایگاهی کلیدی بر سر راه‌های تجاری ایران غربی قرار داشته و شواهد بعدی نشان می‌دهد

1. Tappy et al., 2006: 41.

که طی قرن‌های بعد همچنان زنده و فعال بوده است. این شهر به قدری مقتدر و مهم بوده که در برابر آشوریان سرکشی کرده و تیگلت پیلسر سوم شاه آشور در فاصله‌ی سال‌های ۲۶۴۶ تا ۲۶۴۸ (۷۳۴ – ۷۳۲ پ.م) آنجا را محاصره کرده است.[۱] چندین قرن بعدتر نیز فلاویوس یوسفوس اشاره می‌کند که «گَدَرَه» (گزر) مرکز منطقه‌ایست که رومیان به اسم قلمرو حسمونی می‌شناخته‌اند.[۲]

بنابراین اصولاً حمله‌ی مصر به جزر – با هر کیفیتی در هر زمانی که رخ داده باشد – سقف زمانی برای نوشته شدن این متن به دست نمی‌دهد و تاریخ‌گذاری براساس آن نادرست است. درباره‌ی نام کسی که آن را امضا کرده هم بعید است ادامه‌ی نام «یَهو» (یهوه) بوده باشد. چون بخش اول آن یعنی «اَبی» یعنی «پدرم»، و نام «ابی‌یهو» به معنای «پدرم یهوه است» در میان یهودیان باستان رواجی نداشته و تقریبا کفر محسوب می‌شده است. گذشته از این، اصولاً این اسم به اصلاح و افزودن نیاز ندارد. «ابی» به تنهایی در میان مردم کنعان اسم بوده و در پاپیروس‌های مصری به آن اشاره شده است.[۳]

حقیقت آن است که زمان دقیق نوشته شدن این متن و منظور از آن درست معلوم نیست، و نام امضا کننده‌اش هم به یهودی بودنش گواهی نمی‌دهد. با این حال این را می‌دانیم که آنچه درباره‌ی زمان و زمینه‌اش گفته‌اند سست‌بنیاد و تخیلی است. زبان آن هم به همان اندازه که ممکن است عبری باشد، می‌تواند سامری کهن هم باشد.[۴] در واقع متن به دورانی مربوط می‌شود که این زبان‌ها از دامن مادر کنعانی‌شان هنوز کنده نشده بودند و محتاطانه‌تر و دقیق‌تر است اگر زبانش را همچنان کنعانی و خطش را فنیقی بدانیم و این مورد توافق اغلب پژوهشگران امروزین نیز هست.[۵]

حدسم آن است که تقویم جزر به دوران هخامنشی مربوط باشد. چون در آن هنگام است که رونقی ناگهانی در نویسایی منطقه‌ی کنعان می‌بینیم و اورشلیم به شهری تبدیل می‌شود. در نهایت باید به این نکته پافشاری کرد که خط مرسوم در آن منطقه همچنان تا اواخر دوران هخامنشی فنیقی بوده و زبان عبری هنوز کاملا از بستر کنعانی – فنیقی‌اش تفکیک نشده بود.

متن دیگری که وضعیتی مشابه دارد، کتیبه‌ی سیلوآم است. این سنگ‌نبشته‌ی کوچکی است که در دیواره‌ی آبراهی زیرزمینی در اورشلیم نصب شده و شرحی درباره‌ی ساخت آن به دست

---

1. Ehrlich, 1996: 192–193.
2. Meyers and Meyers, 1999, Vol. 1: 113.
3. Milik, 1961: 97.
4. Pardee, 2013: 43.
5. Naveh, 1982: 76; Lemaire, 2000: 1.247; Sass, 2005: 84.

می‌دهد.[1] درباره‌ی این نبشته هم مورخان اروپایی براساس جمله‌ای از کتاب مقدس که می‌گوید حزقیال آبراهی در شهرش ساخت،[2] فرض کرده‌اند که او این کتیبه را نویسانده است. بر این مبنا تاریخ این کتیبه را حدود سال ۲۶۸۰ (۷۰۰ پ.م) دانسته‌اند. در حالی که در متن تورات به آبراهه‌ای اشاره رفته که در زمان حمله‌ی آشوری‌ها هم مسیرش را مسدود کرده بودند.[3]

البته به احتمال زیاد آبراهه‌ای که حزقیال کنده، بخشی از همان سیستم آبرسانی‌ای بوده که چشمه‌ی گیهون را به استخر گیلوآم متصل می‌کرده و منبع آبرسانی قدیمی به شهر اورشلیم بوده است. با این حال در تورات به کتیبه اشاره‌ای نشده و در کتیبه هم اشارتی نمی‌بینیم که زمان نوشته را تا دوران حزقیال عقب ببرد. کندن آبراهه در جهان باستانی یکی از رایج‌ترین فعالیت‌های خدماتی حاکمان بوده و دلیلی ندارد فکر کنیم در اورشلیم فقط یک بار آبراهه‌ای کنده شده و سازنده‌اش هم لزوما حزقیال بوده است. با توجه به توسعه‌ی شهر اورشلیم در دوران هخامنشی و رواج فنون کندن کاریز در این دوران، و همچنین رونق نویسایی در این منطقه، حدسم آن است که این کتیبه نیز به عصر هخامنشی تعلق داشته باشد. اصولاً آنچه زمان‌گذاری اسنادی از این دست را تعیین می‌کند، بافت تاریخی و ارتباط متن با متون مشابه و پیچیدگی شبکه‌ی نویسایی است، نه روایتی در کتاب مقدس که زمان و جزئیاتش دستخوش ابهام است.

مجموعه‌ی دیگری از متون که شاید به همین اندازه گرفتار زمان‌پریشی شده باشند، نامه‌های لاکیش نام گرفته‌اند. این مجموعه نُه تیله‌نوشت را در بر می‌گیرد که در لاکیش باستانی (تل الدُوَیر امروزین) کشف شده است. نامه‌ها احتمالاً در فاصله‌ی کوتاهی نسبت به هم نوشته شده‌اند و گزارش‌هایی هستند که رئیس پادگانی به اسم هوشایاهْ به رئیسش یائوش که در لاکیش مستقر بوده، نوشته است. نویسنده و احتمالاً گیرنده یهودی بوده‌اند، چون در متن اشاره‌هایی فراوان به نام یهوه می‌بینیم. متن نیز به خط و زبان کنعانی – فنیقی نوشته شده است. به ویژه یکی از این نامه‌ها (شماره‌ی ۳) که طولانی هم هست، جای توجه دارد. چون در آن نویسنده به توانایی‌اش در خواندن و نوشتن می‌بالد. در ضمن اشاره شده که افسری به اسم قونیاه بن الناتان از آن پادگان (که قاعدتا نزدیک لاکیش بوده) برای کاری که به پیامبری مربوط می‌شده، به مصر رفته است.

اغلب متخصصان تاریخ این متون را در حدود سال ۲۷۹۰ (۵۹۰ پ.م) قرار داده‌اند. با این استدلال که: ۱) در متن اشاره‌هایی به پادشاهی یهودیه دیده می‌شود، و ۲) پادشاهی قدیم یهودیه

---

1. Altman, 2007: 35–88.

۲. کتاب دوم پادشاهان، باب ۲۰، آیه ۲۰.

۳. کتاب دوم ایام، باب ۳۲، آیات ۳ و ۴.

در سال ۲۷۹۲ (۵۸۸ پ.م) به دست نبوکدنصر دوم شاه بابل نابود شد. همچنین برخی از نویسندگان اشاره‌ی نامه‌ی سوم به سفر مصر را به جمله‌ای از تورات مربوط دانسته‌اند که براساس آن یهویاقیم شاه یهودیه افسری به اسم الناتان بن عنکبور را به مصر فرستاد تا دینمردی فراری که به آنجا گریخته بود را دستگیر کنند و برگردانند، که در نهایت اعدام شد.[1]

این دلایل پذیرفتنی می‌نمایند. هرچند ارتباط نامه‌ی سوم با گزارش کتاب ارمیا جای چون و چرا دارد. در ضمن این را هم باید در نظر داشت که قلمرو یهودیه در دوران کوروش بار دیگر احیا شد و از همان خاندان شاهی قدیم اورشلیم حاکمی برای این منطقه گسیل شد که بسیار به پارسیان وفادار بود و در برابر مصر موضعی دشمنانه داشت. آشکارا تقویت یهودیه و ترویج دین یهود در این قلمرو که پشتیبان صریح و نیرومندش کوروش بود، تدبیری بوده برای سد کردن پیشروی احتمالی مصریان در فلسطین، و زمینه‌چینی برای حمله به این قلمرو و فتح آنجا.

اشاره به یهوه و رواج نویسایی در حدی که افسری دون‌پایه برای رئیسش تیله‌نوشت بفرستد، بیشتر با شرایط یهودیه در دوران هخامنشی همخوانی دارد تا عصر پیشاکوروشی که نمودهای نویسایی در این منطقه بسیار استثنایی بوده است. سفر آزادانه‌ی افسری نظامی از یهودیه به مصر و انجام ماموریتی در آنجا هم بیشتر با شرایط دوران کمبوجیه به بعد سازگاری دارد که مصر و آسورستان هردو استانی ایرانی بوده‌اند. بنابراین حدسی که می‌توان زد آن است که شاید اشاره‌ی نامه‌ی سوم به الناتان و پیامبر ارتباطی به تورات نداشته باشد و تیله‌نوشت‌ها اصولاً به دوران بعد از کمبوجیه و داریوش تعلق داشته باشند. در هر حال نکته‌ی مهم درباره‌شان آن است که در قرن ۲۸ تاریخی (ق ۶ پ.م) مردم یهودی مقیم فلسطین با خط و زبان کنعانی - فنیقی به هم نامه‌نگاری می‌کرده‌اند و خط مشهور به عبری هنوز رایج نبوده است.

سایر شواهد نیز که در همین گفتار مرور می‌شوند، همین گزاره را تایید می‌کنند که رواج خط فنیقی به طور خاص در دوران هخامنشی تحقق یافته و آثار پیش از آن بسیار اندک و جسته‌وگریخته‌اند. هرچند با توجه به این اسناد خط فنیقی بلافاصله پس از فروپاشی عصر برنز پدیدار آمده، و دیدیم که در قلمرو آسورستان نیز رواجی داشته، ولی چنین می‌نماید که تثبیت و رواج این خط به قرن‌ها بعدتر مربوط شود.

در واقع با مرور اسناد تاریخی معلوم می‌شود که در فاصله‌ی سال‌های ۲۳۳۰ (۱۰۵۰ پ.م) که اولین سند به خط فنیقی نوشته می‌شود تا ۲۸۵۰ (۵۳۰ پ.م) که کوروش آسورستان را می‌گیرد، تنها سه نبشته‌ی مهم به خط فنیقی داریم که عبارتند از متن احیرام و

---

۱. کتاب ارمیا، باب ۲۶، آیات ۲۰-۲۴.

کیلاموا و قراتپه. هیچ یک از این متون در یهودیه یافت نشده‌اند و توزیع‌شان نشان می‌دهد که در این دوران خط فنیقی تنها در دولتشهرهای نوهیتی در شمال سوریه و جنوب آناتولی رواج داشته است، و نه در فلسطین یا یهودیه.

در مقابل این سه کتیبه که طی بیش از پانصد سال پدید آمده‌اند، طی دو قرن دوران هخامنشی بیش از بیست نبشته‌ی بلند به خط فنیقی پدید آمده که بخش مهمی‌شان در فلسطین و جنوب آسورستان نوشته شده‌اند. بنابراین روشن است که درباره‌ی متونی با تاریخ نامشخص مثل تقویم جزر و کتیبه‌ی سیلوآم و تامه‌های لاکیش نیز زمان محتمل‌تر همین عصر هخامنشی است.

مهمترین نمونه‌ها از متون طولانی به خط فنیقی در شهر صیدا دقیقا همزمان با پیوستن این شهر به قلمرو کوروش و کمبوجیه پدید می‌آیند. یکی از این متن‌ها بر تابوت اشمونصر دوم امیر صیدا دیده می‌شود که از نظر اندازه دومین کتیبه‌ی فنیقی طولانی یافته شده است. این متن بر تابوتی سنگی حک شده که خاستگاهی مصری دارد و به احتمال زیاد از غنیمت‌های جنگی‌ای بوده که سپاهیان کمبوجیه پس از فتح مصر از آنجا برگرفته‌اند. این را می‌دانیم که کمبوجیه نیروی دریایی ایران را تاسیس کرد و ستون فقرات این نیرو فنیقی‌ها بوده‌اند. امیر صیدا در این میان یکی از نیرومندترین قوای دریایی را در اختیار داشته و احتمالاً در فتح مصر نقشی مهم ایفا کرده است.

در گورستان شاهان محلی صیدا چندین تابوت سبک مصری کشف شده که تنها نمونه‌های مشابه خارج از مصر محسوب می‌شوند. این تابوت‌ها به احتمال زیاد ساخته‌ی مصر هستند و همچون غنیمتی جنگی از آنجا به صیدا آورده شده‌اند. متن طولانی‌ای که گفتیم بر تابوت اشمونصر دوم حک شده است. نام این امیر «اشمون‌نصر» بوده که یعنی «خدای اشمون یاری کرد». او پسر تابنیت پسر اشمونصر اول بوده و چنین می‌نماید که خاندانش همزمان با پیوستن فنیقیه به دولت پارس و کوروش بزرگ در صیدا به قدرت رسیده باشند. خودش و پدرش در زمان فتح مصر متحد کمبوجیه بوده‌اند. از متن تابوت‌های این دو بر می‌آید که پدر بر صیدا حکومت می‌کرده، و پسر رهبری ناوگان صیدا در جریان حمله به مصر را بر عهده داشته است.

تابوت پدر یعنی تابنیت خاستگاه مصری عیان‌تری دارد و نبشته‌ی اصلی روی آن به سرداری مصری تعلق داشته است. تاریخ حکمرانی او بر صیدا را دهه‌های ۲۸۴۰ – ۲۸۵۰ تاریخی (۵۴۰ – ۵۳۰ پ.م) دانسته‌اند، یعنی که با کوروش و کمبوجیه همزمان بوده و قاعدتا زمانی که کوروش میانرودان و ماد را فتح می‌کرده، فرمانبردار پارسیان شده است. تابوت تابنیت هم مصری است و از کتیبه‌ی هیروگلیف روی آن برمی‌آید که در اصل به سرداری مصری به اسم پِن‌پتاح تعلق داشته است.

زیر این کتیبه‌ی هیروگلیف متنی طولانی به خط و زبان فنیقی نوشته شده که شرح می‌دهد تابنیت و پدرش اشمونصر اول کاهنان ایزدبانوی عشتاروت بوده‌اند که همتای ایشتار بابلی و آناهیتای اوستایی است. متن به آیندگان هشدار می‌دهد که نباید تابوت را بگشایند و جسد تابنیت را آشفته سازند، و تهدید می‌کند که اگر چنین کنند عشتاروت نسل‌شان را از زمین برمی‌اندازد.

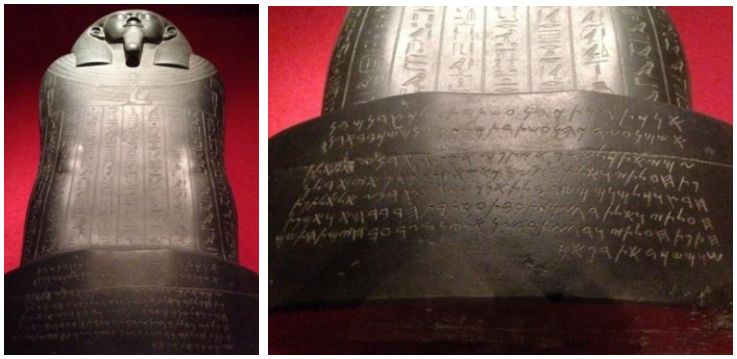

تابوت تابنیت و نوشته‌ی فنیقی‌اش، صیدا، حدود سال ۲۸۶۰ (۵۲۰ پ.م)

متن کنده شده بر تابوت اشمونصر دوم فقط به فنیقی است و مفصل‌تر است و ۲۲ سطر را در برمی‌گیرد که هریک ۴۰ تا ۵۵ حرف را شامل می‌شوند. در اطراف خمیدگی سر تابوت هم متن دیگری با حروف ظریف‌تر و منظم‌تر به فنیقی نوشته شده است. مانند سایر کتیبه‌های فنیقی، فاصله یا نشانه‌ای بین کلمات و جملات وجود نداشته و متن یکسره با حروف پیاپی نوشته شده است. این متن هم مانند تابوت تابنیت تاکید دارد که در تابوت هیچ چیز گرانبهایی نهاده نشده و آیندگان را از گشودن تابوت و جابه‌جا کردنش برحذر داشته و نفرین کرده است. در متن به دستاوردهای اشمونصر دوم هم اشاره شده، از جمله از معبدهایی که ساخته و آراسته یاد شده و گفته شده که «سرور شاهان» که قاعدتا کمبوجیه است، منطقه‌ی دُر و یُوپا (یافا) را برای جبران «کارهای درخشانی که کرده» به امیر صیدا واگذار کرده است.

بخش عمده‌ی آثار کهن فنیقی مانند دو تابوت‌نویسی یاد شده به دوران کوروش تا داریوش تعلق دارند و در صیدا نوشته شده‌اند. مثلاً مجموعه‌ای از ۲۲ تا ۲۴ متن فنیقی در دست داریم که به ب.یدعشتارت (ب ید عشتاروت، یعنی: به دستان ایزدبانو عشتاروت) تعلق دارد که نوه‌ی اشمونصر اول بوده و بنابراین پسرعموی اشمونصر دوم بوده است. این امیر نیز به نمایندگی از هخامنشیان در صیدا فرمان می‌رانده و زمان حکمرانی‌اش را ۲۸۵۵ تا ۲۸۶۵ (۵۲۵ – ۵۱۵ پ.م) تخمین زده‌اند. دوران حکومت او با ساخت وسازی پردامنه در فنیقیه و گسترش شهر صیدا همراه بود و نامش به همین خاطر بر کتیبه‌های یادبود بسیاری

تکرار شده است. یکی از نبشته‌هایش در منطقه‌ی بوستان شیخ صیدا کشف شده و متن مشهور دیگری در شرح پیشکش کشتزاری به معبد عشتاروت دارد.

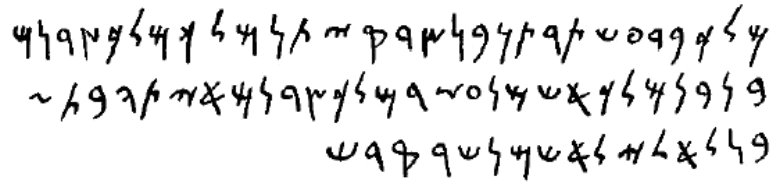

کتیبه‌ی «ب».یدعشتاروت بر پی معبد اشمون در «بوستان شیخ»، صیدا، حدود سال ۲۸۶۰ (۵۲۰ پ.م)

یکی از آثاری که پیشروی خط فنیقی به سمت جنوب را نشان می‌دهد و پیوندش با زمان هخامنشی را به کرسی می‌نشاند، نبشته‌های کتف هینوم است. این نبشته‌ها در مقبره‌ای در اورشلیم کشف شده‌اند که در محلی به همین نام قرار داشته و احتمالاً در قرن ۲۷ (ق ۷ پ.م) ساخته شده و تا پایان دوران هخامنشی فعال بوده است. این نبشته‌ها دو متن کنده شده بر الواحی نقره‌ای هستند که بخش‌هایی از سفر اعداد[1] را شامل می‌شوند و از این نظر در مطالعات تاریخ کتاب مقدس بسیار مهم قلمداد می‌شوند.

---

۱. سفر اعداد، باب ۶، آیات ۲۴-۲۶.

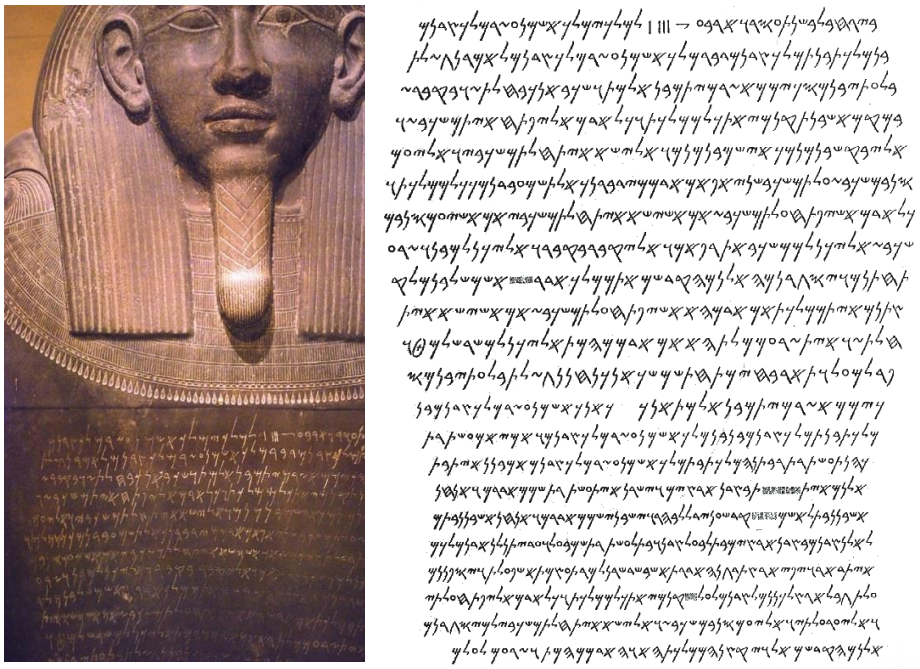

کتیبه‌ی تابوت اِشمونصر دوم، صیدا، حدود سال ۲۸۸۰ (۵۰۰ پ.م)

طبق معمول درباره‌ی این کتیبه‌ها هم اصراری وجود دارد که تاریخشان را تا حد امکان عقب ببرند و از بافت و زمینه‌ی هخامنشی جدایش سازند. به همین خاطر در اغلب منابع عمومی مثل کتاب‌های درسی و دانشنامه‌هایی مثل ویکی‌پدیا تاریخ‌شان را در محدوده‌ی سال‌های ۲۷۳۰ تا ۲۷۹۳ (۶۵۰ – ۵۸۷ پ.م) قرار داده‌اند. این تاریخ‌گذاری هیچ مبنای علمی‌ای ندارد و فقط از آنجا ناشی شده که در سال ۲۷۹۳ (۵۸۷ پ.م) بابلی‌ها اورشلیم را فتح و ویران می‌کنند و مورخان خواسته‌اند الواح را به اصطلاح به «دوران هیکل اول» مربوط بدانند.[1]

یکی از دقیق‌ترین پژوهشی که درباره‌ی این نبشته‌ها حدود بیست سال پیش در دانشگاه کالیفرنیای جنوبی انجام شده، و همان تاریخ‌گذاری «دوران هیکل اول» را تایید کرده است. در اغلب منابع دانشگاهی چنین آمده که این تحقیق فصل‌الخطاب بوده و دیگر معمای تاریخ‌گذاری این اسناد حل شده است. هرچند به نظرم چنین نیست و روش‌شناسی و شیوه‌ی استدلال این گروه پژوهشگر جای چون و چرای بسیار دارد. نتیجه‌گیری‌ها را بیشتر

1. Barkay et al., 2003: 162–171.

از تفسیرها و برداشت‌های امروزین برگرفته‌اند تا آنچه که شواهد عینی نشان می‌دهند.[1]

پژوهشگرانی مثل یوهانس رِنز[2] و ولفگانگ رولینگ[3] که جدیت و واقع‌بینی بیشتری داشته‌اند، این تاریخ‌گذاری تخیلی را مردود دانسته‌اند و زمان این نبشته‌ها را در دوران هخامنشی قرار داده‌اند. حتا برخی تاریخ آن را تا قرن ۳۲ - ۳۳ (ق ۱ - ۲ پ.م) جلو آورده‌اند و آن را به دوران حضور نظامی رومیان در یهودیه مربوط دانسته‌اند. این برداشت‌های اخیر هم افراطی است و مستندات کافی ندارد. اما به نظرم از شواهد به روشنی برمی‌آید که تاریخ‌گذاری براساس هیکل اول (که اصولاً مفهومی اساطیری است و گواه باستان‌شناختی ندارد) نادرست است. داده‌هایی که درباره‌ی تاریخ‌گذاری این متن در دست داریم چنین‌اند:

۱. سفر اعداد که بخشی از آن در الواح نقل شده، متنی است که زیر تأثیر آرای مغانه و در زمانی نزدیک به دوران هخامنشی پدید آمده است. یعنی متن نقل شده در نبشته‌ها به یکی از جدیدترین لایه‌های تورات تعلق دارد که اغلب پژوهشگران زمانش را در اوایل عصر هخامنشی و فاصله‌ی تبعید بابل تا دوران کوروش - کمبوجیه قرار می‌دهند.

۲. برخی از اشیایی که در زباله‌دان کنار مقبره و همراه با نبشته‌ها کشف شده‌اند، به قرن ۳۰ (ق ۴ پ.م) تعلق دارند. یعنی تا جایی که به بافت تاریخی پیرامون نبشته‌ها مربوط می‌شود، در اواخر عصر هخامنشی پدید آمده‌اند و در اواخر این دوره در آرامگاه دفن شده‌اند.

۳. این الواح نقره‌ای به احتمال زیاد طلسم و تعویذ بوده‌اند. هرچند در متن اشاره‌های روشنی به یهوه دیده می‌شود و نویسندگانش بی‌شک یهودی بوده‌اند، اما سنتی دینی که متن در آن نگاشته شده گسترده‌تر است و در بافت عمومی ادیان کنعانی جای می‌گیرد. متون مشابهی در بایگانی اسناد کنعانی دوران هخامنشی و متن کارتاژی چند قرن بعد داریم[4] که اگر متن را در زمینه‌اش بنگریم، معنایی دقیق‌تر پیدا می‌کند. تاریخ متون یاد شده نیز دیرآیندتر است و به دوران هخامنشی به بعد مربوط می‌شود.

۴. بخش‌هایی از متن‌شان نقل قول از متونی مثل کتاب دانیال[5] و کتاب نحمیا[6] و سفر تثنیه[7] بوده که از لایه‌های جدید تورات محسوب می‌شوند و به ویژه پیوند کتاب نحمیا و

---

1. Barkav et al.. 2004: 41–71.
2. Johannes Renz
3. Wolfgang Rollig
4. Smoak, 2010: 427–428.

۵. کتاب دانیال، باب ۹، آیه ۴.
۶. کتاب نحمیا، باب ۱، آیه ۵.
۷. سفر تثنیه، باب ۵، آیه ۱۰ و باب ۷، آیه ۹.

عصر کوروش آشکار و برجسته است. متونی با این محتوا به احتمال زیاد نمی‌توانسته‌اند در عصر پیشاکوروشی تدوین شده باشند.

بر این اساس آشکار است که این سند به اواخر دوران هخامنشی و احتمالاً قرن ۳۰ (ق ۴ پ.م) مربوط می‌شود و بی‌تردید نه به دوران پیشاکوروشی.

روبرو) متن استخراج شده از یکی از لوح‌های نقره‌ای کتف هینوم، متن به خط و زبان فنیقی است، ولی بازنویسی‌اش را به عبری نوشته‌اند.

خط فنیقی چنان که گفتیم همراه با مهاجرانی که از صور و صیدا و گبل به سواحل مدیترانه کوچ می‌کردند، به اروپا نیز راه یافت و زبان‌های بومی این مناطق را نویسا کرد. اولین زبان اروپایی که با این خط نویسا شد، یونانی بود که در بخش بعدی سیر تحولش را شرح خواهم داد. نکته‌ی اصلی اینجاست که برای دیرزمانی خط مرسوم برای نوشتن زبان یونانی خودِ فنیقی بوده و تنها در حدود دوران هخامنشی است که نسخه‌ای متمایز از آن برای نوشتن یونانی به کار گرفته می‌شود. یعنی نویسا شدن خط یونانی نیز بخشی از همان فرایند مهمی است که انقلاب نویسایی هخامنشی نامیده‌ام و در گفتارهای بعدی شرحش خواهم داد.

یکی از اسنادی که سیر وامگیری خط فنیقی در میان یونانیان را نشان می‌دهد، ستون‌های یادبودی است که اغلب با نام لاتین cippus در متون مورد اشاره قرار می‌گیرد. این آثار ستون‌هایی سنگی به شکل تخم‌مرغ هستند که در پایین با برگ پوشیده شده‌اند و بر پایه‌ای مکعب شکل جای می‌گیرند، طوری که ارتفاعشان معمولا به حدود یک متر بالغ می‌شود.

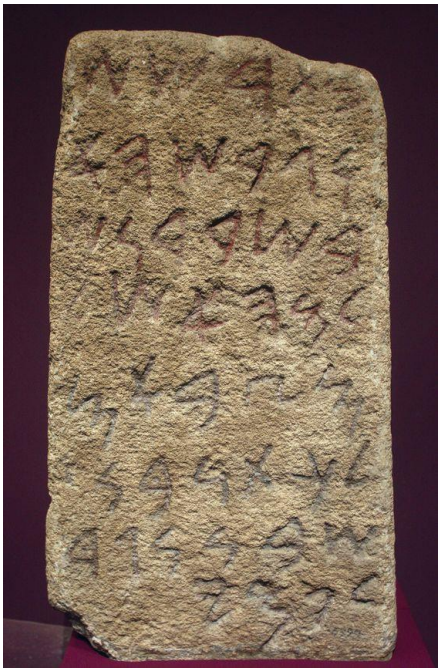

لوح نورا با خط فنیقی، جنوب ساردینیا، حدود سال ۲۶۰۰ (۸۰۰ پ.م)

کارکرد این ستون‌ها آیینی بوده و همچون یادمانی در معبدها یا مقبره‌ها نصب می‌شده و متنشان ایزد جنگاور شهر صور یعنی ملقارت را ستایش می‌کند. این آثار کهن‌ترین نمونه‌های خط در جزیره‌ی مالتا محسوب می‌شوند و از دوران هخامنشی (قرن ۲۹/ق ۵ پ.م) در این قلمرو نمایان می‌شوند. استفاده از آنها به تدریج رونق می‌گیرد و مشهورترینشان در اوایل دوران اشکانی ساخته می‌شوند. بر پایه‌ی این ستون‌ها معمولا کتیبه‌هایی به خط و زبان فنیقی و یونانی نوشته می‌شده، و از مقایسه‌ی این متون مشخص می‌شود که نویسنده و مخاطبان اصلی فنیقی بوده‌اند، اما یونانی‌هایی هم در زمینه حضور داشته‌اند و بنابراین نسخه‌ای ساده شده از متن به یونانی نیز روی پاستون حک می‌شده است. ژان ژاک بارتلمی در دهه‌ی ۵۱۳۰ (۱۷۵۰ م.) با مطالعه‌ی همین آثار موفق شد خط فنیقی را رمزگشایی کرده و بخواند و او نخستین اروپایی بود که به این ترتیب نویسه‌ای باستانی را می‌خواند.

به عنوان نمونه متن فنیقی نوشته شده بر مشهورترین cippus موزه‌ی لوور که به قرن ۳۲ (ق ۲ پ.م) بازمی‌گردد، چنین است:

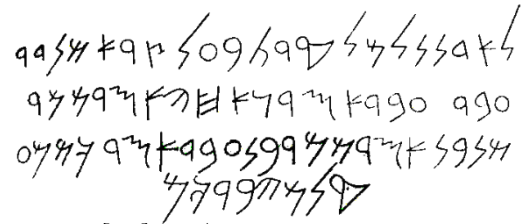

آوانگار: «لادنن لملقارت بعل صراش ندر عبد[ك] عبدأسر واحی أسرشمر شن بن أسرشمر بن عبدأسر كشمع قلم يبركم».[1]

یعنی: «[پیشکش] به سرورمان ملقارت، خداوند صور، اهدا شده توسط بنده[ات] عبداوسیر (یعنی خدمتگزار اوزیریس) و برادرش اوسیرشمر هردو پسران اوسیرشمر پسر عبداوسیر، چون که صدایشان شنیده شد، چنین باد که آمرزیده شوند».

1. Sznycer, 1975: 191–208.

نسخه‌ی یونانی همین ستون چنین است، که بیشتر از برگرداندن متن فنیقی، در آن به ذکر نامها بسنده شده است:

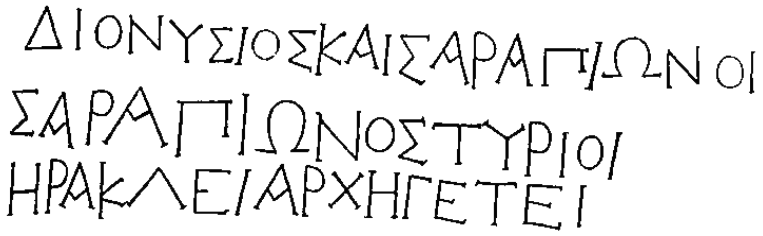

یعنی: «[این است پیشکش] دیونوسیوس (یعنی خدمتگزار خدا، برگردان عبداوسیر) و ساراپیون پسران ساراپیون، از اهالی صور به هراکلس بنیانگذار».[1]

وامگیری خط فنیقی برای نوشتن سایر زبان‌ها در دوران هخامنشی تحقق یافت و نقطه عطفی تاریخی محسوب می‌شد. طوری که تا قرن‌ها بعد این موضوع بخشی از خاطره‌ی جمعی اقوام مقیم شاهنشاهی هخامنشی بوده است. به عنوان مثال در میشنا که ثبت سنت شفاهی ربی‌های یهودی است و در آغاز عصر ساسانی تدوین شده، خط فنیقی مورد اشاره قرار گرفته و پیوندش با خط عبری روشن بوده است. در میشنا فنیقی را خط «عبری قدیم» نامیده‌اند.[2]

به همین ترتیب هرودوت که در دوران هخامنشی و در زمانه‌ی نویسا شدن سریع قلمرو یونانی زبان می‌زیسته، وامگیری یونانیان از خط فنیقی را در تواریخ خود ثبت کرده و آموزاننده‌ی خط به یونانیان را پهلوانی فنیقی به اسم «قَدما» (قدیمی، به یونانی: کادموس) دانسته است.[3] اشاره‌های مشابهی را درباره‌ی خط اتروسکی هم داریم که خط لاتین ادامه‌ی آن محسوب می‌شود.

خط فنیقی برای بیش از هزار سال رواجی گسترده داشت و نیای همه‌ی خطهای اروپایی و بخشی از خطهای ایران زمین محسوب می‌شود. مهمترین مهاجرنشین فنیقی‌ها در آفریقا که دولت کارتاژ بود، بعد از فروپاشی دولت هخامنشی در قرن ۳۱ تاریخی (ق ۳ پ.م) نسخه‌ای محلی از این خط پدید آورد که حروفی خمیده‌تر و خطی شکسته و ساده شده داشت. در این خط تمایلی برای بازنمایی واکبرهای بلند در پایان کلمات دیده می‌شد، و اغلب آن را با «الف»یا عین نمایش می‌دادند.

1. Sznycer, 1975: 191–208.
2. The Mishnah, 1933: 784.
3. Herodotus, V, 58.

SEMITIC TABLE IV

	Hebrew Square	Phoenician earlier	Phoenician later	Punic earlier	Punic later	Israelite earlier	Israelite later	Aramaic Satrap coins
Aleph	א							
Beth	ב							
Gimel	ג							
Daleth	ד							
He	ה							
Waw	ו							
Zayin	ז							
Heth	ח							
Tet	ט							
Yodh	י							
Kaph	כ ך							
Lamedh	ל							
Mem	מ ם							
Nun	נ ן							
Samekh	ס							
Ayin	ע							
Peh	פ ף							
Sadhe	צ ץ							
Qoph	ק							
Resh	ר							
Shin	ש							
Taw	ת							

رده‌بندی الفباهای باستانی سامی، دو ستون «اسرائیلی متقدم و متأخر» ساختگی است و همان خط فنیقی قدیم و آرامی جدید را نشان می‌دهد.

بعدتر که کارتاژ و روم وارد جنگ شدند و این شهر با شکوه در سال ۳۲۳۱ (۱۴۹ پ.م) به دست رومیان ویران گشت، شکلی دیگر از همین خط شکسته رواج یافت که نوکارتاژی نامیده می‌شود، و واکبرها را هم نمایش می‌داد.[1] در این خط نخست واو ( ) و یاء ( ) بد به فنیقی) برای نمایش واکبرهای «او» و «ای» به کار گرفته می‌شدند و «الف» ( ) دو واکبر «اِ» و «اُ» و

1. Benz, 1982: 12-14.

عین(واکبر «اَ» را نمایش می‌دادند. در برخی متن‌ها هم برای نمایش «اَ» از حِت (یا هِه (بهره می‌گرفتند.

این شیوه از بازنمایی واکبرها در ابتدا برای نوشتن نام‌های بیگانه کاربرد داشت و کم کم به سایر کلمات هم تعمیم یافت. الگوی رایج‌تری که در زبان یونانی و لاتین رسوخ کرده بود و بر مبنای آن «الف»«اَ» و هِه «اِ» را نشان می‌داد نیز در خط نوکارتاژی گهگاه استفاده می‌شد.[1] در این دوران گاه از الفبای یونانی و لاتین هم برای نوشتن زبان فنیقی – کارتاژی استفاده می‌شد.

نویسه‌ی فنیقی از نظر شاخه‌زایی بارورترین خط تکامل یافته در فرهنگ‌های انسانی است و با فاصله‌ای زیاد پیش‌تر از دومین خط در این فهرست جای می‌گیرد، که خط میخی اکدی است. در ایران زمین خط آرامی و سامری و مسندی از این خط زاده شده‌اند. مهمترین خط برخاسته از این نویسه آرامی است که نیای همه‌ی نویسه‌های بعدی قلمرو تمدن ایرانی و بسیاری از خطهای تمدن‌های همسایه محسوب می‌شود. سریانی و براهمی و عبری و حبشی نمونه‌ای از خطهایی هستند که نیز در مرحله‌ی بعد از آرامی سرچشمه گرفته‌اند. کل خطهای حوزه‌ی تمدن اروپایی نیز از فنیقی مشتق شده‌اند که عبارتند از یونانی و لاتین و کریلیک و فنیقی اسپانیایی.

در یکی دو دهه‌ی گذشته گرایشی پدید آمده تا نمونه‌های خط فنیقی یافته شده در فلسطین را «اسرائیلی» یا «یهودی» بدانند و آن را با اسم خط «عبری دیرینه»[2] نامگذاری کنند و قدمتش را تا قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م) عقب ببرند.[3] چنان که طی مرور داده‌های تاریخی دیدیم، این گرایشی غیرعلمی است و اعتباری ندارد. دین یهود تازه در دوران هخامنشی به صورت آیینی مستقل و مرزبندی شده درآمد و دست بالا یکی دو قرن پیش از آن نخستین متون مربوط بدان نوشته شد.

زبان عبری و کنعانی هم تا اواخر دوران هخامنشی در واقع یک زبان بود و بعدتر با منسوخ شدن زبان کنعانی قدیم بود که عبری از مقام گویشی محلی درآمد و به صورت زبانی مستقل اعتبار یافت. گذشته از اینها نمونه‌های یافت شده از نوشتار در فلسطین و اسرائیل عصر پیشاهخامنشی بسیار کم‌شمار هستند. اعدادی بزرگ مثل دو هزار سند یا ۹۰۰ متنی که به بایگانی متون عبری دیرینه تا پیش از سال ۳۱۸۰ (۲۰۰ پ.م) منسوب می‌شوند، به جز چند استثنا جملگی به یک کلمه یا حتا حرفی تک محدود می‌شوند.[4]

---

1. Segert, 1997.
2. Paleo-Hebrew script /הכתב העברי הקדום
3. Hoffman, 2004: 23.
4. Millard, 1993: 216–219.

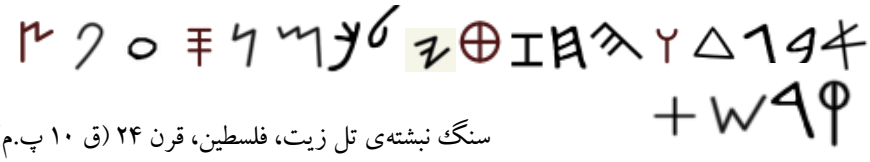

سنگ نبشته‌ی تل زیت، فلسطین، قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م)

نمونه‌ای از این متون که «قدیمی‌ترین نمونه‌ی خط عبری» پنداشته شده، سنگ نبشته‌ایست در تل زَیْت در پنجاه کیلومتری اورشلیم کشف شده و زنجیره‌ی حروف فنیقی را به ترتیب ابجد ثبت کرده است. در سطر بالایی این نبشته از «الف» تا صاد را داریم و چهار حرف باقی‌مانده در زیر آن نوشته شده است. این متن از نظر تحول ترتیب ابجد بسیار مهم است، اما آشکارا نویسه‌ای فنیقی است و معلوم نیست چرا به خط یا زبان عبری مربوطش ساخته‌اند. بماند که برخی آن را نشانه‌ی نویسا بودن «پادشاهی یهودیه» دانسته‌اند یا نویسه‌اش را عبری پنداشته‌اند[1] که آشکارا جعل تاریخ است. چون با دقتی بالا می‌دانیم که پایتخت ادعا شده برای این پادشاهی، یعنی اورشلیم، در تاریخ مورد نظرمان روستایی بسیار کوچک بوده است.

سند دیگری که درجه‌ی مداخله‌ی تخیلات شرق‌شناسانه در فهم اسناد تاریخی را نشان می‌دهد، نبشته‌ای تدفینی است که به «کتیبه‌ی شِبا» شهرت یافته است. اصل کتیبه متنی است به زبان و خط فنیقی که بر سنگ آهک کنده شده و چنین است:

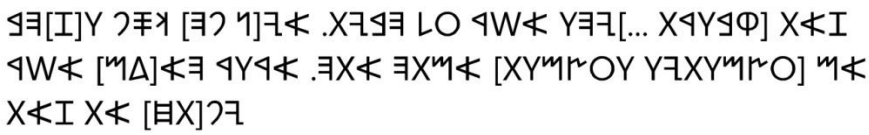

آوانگاری: «زات [قبورت...]یهو آشر عل هَه‌بیت. ای[ن په] کسپ و[ذ]هب عم [عصموتیو وعصموت] امته. ارور ها[دم] آشر یپ[تح] ات زات».

یعنی: «این است [مقبره‌ی] ... – یاه، کارگزار کاخ. اینجا [هیچ] نقره و [ط]لایی نیست، [فقط استخوانهای

1. Tappy, 2000: 7–36.

اوست و استخوانهای] کنیزش/ زنش به همراهش. نفرین بر کسی که این [مقبره] را بگشا[اید]».

چنان که می‌بینیم این متن که ساده و به نسبت فقیرانه هم هست، بـه کـارگزار امیـری در خانه‌ای (هَه‌بیت) تعلق داشته و این احتمالاً کاخی یا قلعه‌ای بوده است. متن تصریح می‌کنـد که او بدون زر و سیم و همراه کنیزش دفن شده است،[1] و از نامش هم در این حد مـی‌دانـیم که بخش دومش «یهوه» (یاه) بوده و بنابراین فردی عبرانی بوده است.

شگفت‌انگیز است که مورخان اروپایی از متنی به این کوتاهی که بخـش عمـده‌اش هـم بازسازی شده، چطور به این نتیجه رسیده‌اند که این مقبره به شخصیتی توراتی بـه اسـم شِـبْنا تعلق دارد که کارگزار پادشاه یهودیه حزقیـال بـوده و از سـوی او بـرای مـذاکره بـا سـردار آشوری مهاجم گسیل شده است.[2] براساس این جهش بلند معرفتی از نبشته‌ی گـور بـه مـتن تورات، مورخان زمان ایـن کتیبـه را قـرن ۲۷ تـاریخی (ق ۷ پ.م) دانسـته‌انـد. چـون دوران حزقیال شاه بین ۲۶۶۵ تا ۲۶۹۳ تاریخی (۷۱۵ - ۶۸۷ پ.م) بوده است.

در متن تورات به روشنی گفته شده که این شبنا مقامی بلندپایه بوده و مقبـره‌ای باشـکوه برای خود ساخته بود. یعنی نص صریح تورات و نبشته‌ی مورد نظرمان نشان می‌دهد که ایـن گور ساده‌ی فاقد زر و سیم، ربطی به آن شبنا ندارد، که احتمـالاً اصـولاً شخصـیتی داسـتانی بوده است. در متن اصولاً هیچ چیزی جز بخش دوم نام فرد دفن شـده نشـان نمـی‌دهـد کـه ارتباطی با قوم یهود در کار باشد. زبان کنعانی و خط فنیقی است و نام یهوه هـم بـه یکـی از خدایان آسمان کنعان تعلق داشته که جدای از سنت یکتاپرستانه‌ی یهودیان در کنـار ایـزدان دیگر نیز پرستیده می‌شده است.

علاوه بر این چنان که در کتیبه‌ی تابوت مصری شاهان صور دیدیم، عبارت «اینجا سـیم و زری نیست و فقط استخوان‌ها دفن شده‌اند» تعبیری است که بـرای نخسـتین بـار در متـون دوران هخامنشی همچون کلیشه‌ای تکرار شونده در آثـار تـدفینی بـه کـار گرفتـه مـی‌شـود. یعنی در اینجا تا جایی که از شواهد برمی‌آید با متنی فنیقـی سـر و کـار داریـم کـه احتمـالاً گورنبشته‌ی مردی عبرانی و کنیزش بوده است، و تـاریخ آن هـم مشـخص نیسـت، هرچنـد براساس این کلیشه شاید به دوران هخامنشی مربوط باشد. باقی داستان یعنی منسوب شدنش به شبنای توراتی و تاریخ‌گذاری بر این مبنا و عبرانی دانستن متن یکسره از تخیـل مورخـانی برآمده است که بیش از حد مشتاقِ یافتن شواهدی برای تایید کتاب مقدسشان بوده‌اند.

---

1. Hays, 2010.

۲. کتاب اشعیا، باب ۲۲، آیات ۱۵-۱۶.

تیله‌نوشت خربه قیافا، قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م)

نقش مُهر با نویسه‌ی فنیقی

مهرهای سنگی از یک زن (راست) و مرد (چپ) تاجر، اورشلیم، حدود سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م)

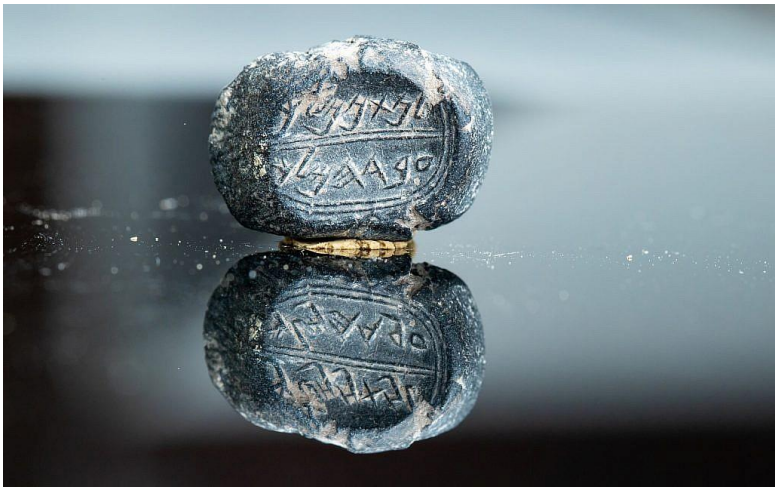

مهر سنگی، اورشلیم، حدود سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م)

داده‌ی جالب توجه دیگری که در این مورد در دست داریم مُهرهایی سنگی است که در اورشلیم عصر داریوش بزرگ کشف شده است. در این هنگام و در دوران زمامداری کوروش تا داریوش اورشلیم گسترشی چشمگیر پیدا کرد و احتمالاً برای نخستین بار در این دوران به شهر بدل شده است. مهرهای مورد نظرمان حدود سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م) ساخته شده و بر آن نام بازرگانانی با خط فنیقی حک شده، که یکی‌شان زنی است به اسم اِلیهانا بَت گائِل و دیگری مردی به نام سَعاریَهو بن شابِنیَهو.

صاحبان هردوی این مهر با توجه به اشاره به یهوه (یَهو)، یهودی بوده‌اند. اما نویسه‌ی به کار گرفته شده بر همه‌ی این مهرها فنیقی است و روشن است که در این دوران الفبای رایج در میان عبرانیان همان خط فنیقی بوده است. نمونه‌ی آغازین چنین متونی را در تیله‌نوشته‌ی خربه قیافا می‌بینیم که به اوایل قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م) تعلق دارد و زبانی را ثبت کرده که با توجه به استفاده از کلماتی مثل «عبد» (کار کرد) و «عشه» (انجام داد) و «اَلْمَناهْ» (بیوه‌زن) احتمالاً گویش عبرانی اولیه بوده است. هرچند در این دوران هنوز عبری و موآبی و فنیقی زبان‌هایی جدا نبوده و همگی گویش‌هایی تمایز نایافته از کنعانی محسوب می‌شده‌اند.[1] به هر حال این متن نیز با نویسه‌ی فنیقی نوشته شده است.

بنابراین برکشیدن شاخه‌ای محلی از خط و زبان فنیقی در قلمروی که چندان نویسا هم نبوده، و برچسب زدنش با عنوان دین یا قومی که قرن‌ها بعد پدید آمده کاری نادرست و بی‌پایه است. گذشته از این باید توجه داشت که خط عبری در پایان عصر هخامنشی از تحول خط آرامی پدید آمده و نه این خط مورد نظر، که در اصل شکلی محلی از فنیقی بوده است.

سکه‌های سیمون بار کوخبا، یهودیه، سال ۳۵۱۲ تا ۳۵۱۵ (۱۳۲ – ۱۳۵م.)

1. Millard, 2011: 1–14.

راست) نویسه‌ی فنیقی اسپانیایی بر ستون سنگی جنوب غربی فونتِه‌وِلْها
چپ) شاخه‌زایی نشانه‌های الفبایی فنیقی در نویسه‌های دیگر

متن‌های مشابه دیگری از همین حدود زمانی در دست داریم که بی‌شک ارتباطی با عبرانیان نداشته، و به همین ترتیب با خط فنیقی برای ثبت زبان‌های سامی شمال غربی رایج در فلسطین به کار گرفته شده است. به عنوان مثال ستون یادبود مِشا شاه موآب که در سال ۲۵۴۰ (۸۴۰ پ.م) نویسانده شده، به گویش موآبی از زبان کنعانی تعلق دارد، ولی با خط فنیقی نوشته شده است. ستون یادبود تل دان که در حدود سال ۲۵۷۰ (۸۱۰ پ.م) نوشته شده نیز چنین است. این متن به زبان آرامی کهن است و به زمانی تعلق دارد که شاه دمشق قلمرو دان را زیر نفوذ خود داشت. به همان ترتیبی که نامیدن خط مشترک همه‌ی این متون – یعنی فنیقی – به موآبی دیرینه یا سامری دیرینه نادرست است، آن را عبری دیرینه نیز نمی‌توان نامید.

عبرانیان تا دیرزمانی همچنان از خط فنیقی برای نوشتن زبان خود بهره می‌بردند و این را به ویژه در سکه‌هایی می توان دید که در زمان شورش بار کوخبا ضرب کردند. شیمون بار کوخبا یک سردار دلیر یهودی بود که پس از اشغال فلسطین و یهودیه به دست رومیان و ویرانگری‌های مهیب‌شان در فاصله‌ی سال‌های ۳۵۱۲ تا ۳۵۱۵ (۱۳۲ – ۱۳۵م.) شورشی پردامنه به راه انداخت و رومیان را از این قلمرو بیرون راند. بر سکه‌هایی که او ضرب کرده همچنان با خط فنیقی نامش را نوشته‌اند: «آزادی برای اورشلیم» (𐤇𐤄𐤓𐤉𐤕 𐤉𐤓𐤔𐤋𐤌) و پشتشان نام «شیمون» (𐤔𐤌𐤏𐤍) حک شده است. بنابراین تا قرون ۳۶ (ق ۲ م.) همچنان خط رسمی‌ای که بین یهودیان اعتبار سیاسی داشته، همان فنیقی بوده است.

UGARITIC AND PHOENICIAN ALPHABETS COMPARED TO ACCADIAN AND SINAI SIGNS

Accadian		Ugaritic		Phoenician		Sinai
	a		'a		'	
	bi		b		b	
	gi		g		g	
	ḫa		ḫ			
	da		d		d	
	ḫe		h		h	
	wa		w		w	
	za		z		z	
	ḫa		ḥ		ḥ	
	ṭî		ṭ		ṭ	
	ya		y		y	
	ka		k		k	
	ša		š			
	lu		l		l	
	ma		m		m	

Accadian		Ugaritic		Phoenician		Sinai
	šu		ḏ			
	na		n		n	
	ṣu		ẓ			
	ša		s		s	
	ḫa		ʿ		ʿ	
	pa		p		p	
	ṣa		ṣ		ṣ	
	qa		q		q	
	ra		r		r	
	ṭî		ṯ		š	
	ga		ǵ			
	ti		t		t	
	e		ʾi,ʾe			
	u		ʾu,ʾo			
	se		ś			Beta

مقایسه‌ی خطوط سامی کهن: چنان که نمایان است، شکل حروف فنیقی صرفا تقلیدی از نشانه‌های ریختی خط سینایی – کنعانی نیست، بلکه در بسیاری از نشانه‌ها شکلی غیرمیخی شده از خط اوگاریتی است که خود از اکدی مشتق شده است.

مطالعه‌ی سکه‌ها با نویسه‌ی فنیقی، از یادداشت‌های ژان ژاک بارتلمی، میانه‌ی قرن ۵۲ (ق ۱۸ م.)

گفتار دوم

خط آرامی

قلمرو: آسورستان و کل ایران زمین

زبان: آرامی، عبری، پارسی دری

دوره‌ی رواج: ۲۵۸۰ –۵۴۰۰ تاریخی (۸۰۰ پ.م – ۲۰۲۰ م.)

دولت پشتیبان: شاهنشاهی هخامنشی و اشکانی و ساسانی، دولت‌های محلی فلسطین

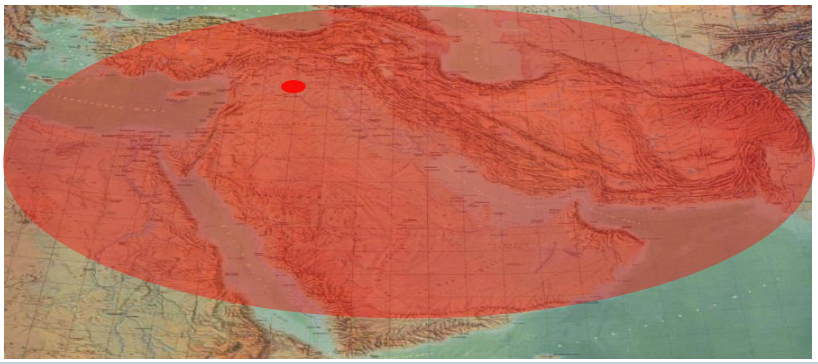

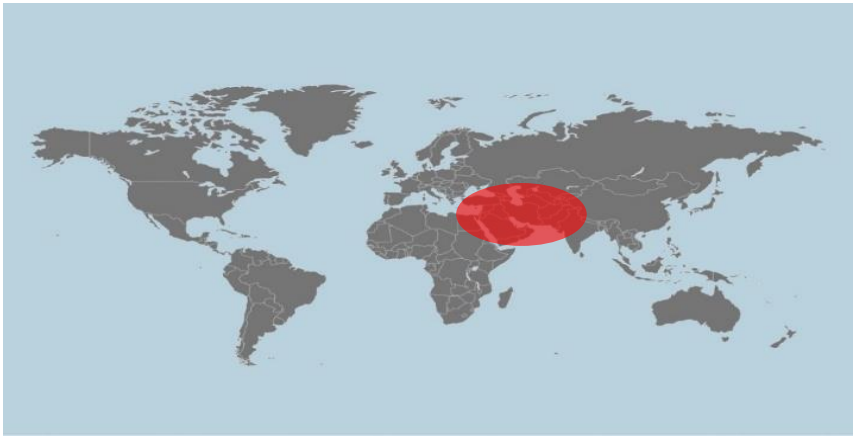

در عمل از فروپاشی عصر برنز (حدود سال ۲۲۰۰/ ۱۲۰۰ پ.م) تا ورود پارس‌ها و مادها به صحنه‌ی تاریخ (حدود سال ۲۶۰۰/ ۸۰۰ پ.م) تنها خط الفبایی جهان فنیقی بود که از تحول خط گبلی و سینایی - کنعانی کهن پدید آمده بود و در آسورستان رواجی محدود داشت. هردو خط اوگاریتی و گبلی در جریان نابودی دولت‌های بزرگ عصر برنز منقرض شدند، ولی در ترکیب با نویسه‌ی سینایی - کنعانی برخی از ویژگی‌های خط فنیقی بعدی را تعیین کردند.

خط فنیقی طی این چهارصد سال برای نوشتن گویش‌های متفاوت زبان کنعانی به کار گرفته می شد که در قلمرو آسورستان و جنوب آناتولی و میانرودان رواج داشت. این گویش‌ها در این دوران هنوز انشعاب‌هایی محلی از زبانی یگانه محسوب می‌شدند. هرچند بعدتر در دوران هخامنشی به زبان‌های مستقلی بدل شدند که عبری و سامری و موآبی و ادومی نمونه‌هایی از آن هستند. در میان این زبان‌ها آن که زودتر از همه و در دوران پیشاهخامنشی تمایز یافت، آرامی بود که قدیمی‌ترین نشانه‌ها از ظهورش به قرن ۲۴ (ق ۱۰ پ.م) بازمی‌گردد. تیگلت پیلسر اول (۲۳۰۳ - ۲۲۶۵/ ۱۱۱۵ - ۱۰۷۷پ.م) شاه آشور نخستین کسی است که در تاریخ از قومی به اسم «آرامو» یاد کرده و از اشاره‌هایش برمی‌آید که این قوم در زمان او در شمال فرات ساکن بوده‌اند و هنوز سازماندهی سیاسی نداشته‌اند.

در فاصله‌ی سال‌های ۲۴۸۰ تا ۲۶۳۰ تاریخی (۹۰۰ - ۷۵۰ پ.م) قالب کلی کتیبه‌های شاهان کنعانی و آرامی همسان بود و بر سرمشق اصلی‌اش ستون‌های فتح‌نامه‌ی آشوری بود که در جریان اشغال این منطقه در قلمروشان برافراشته شده بود. در میان این اسناد می‌توان به فتح‌نامه‌ی زَکّور شاه حمات اشاره کرد که می‌گوید با یاری بعل شَمَبین خدای آسمان بر ده شاه به رهبری حزائیل شاه دمشق پیروز شده است. سند دیگری به فرمان حزائیل نوشته شده که با یاری خدای هداد بر شاهان اسرائیل غلبه کرده است. همچنین کیلاموا شاه سمعل در فنیقیه بعد از غلبه بر پادشاهی قدرتمند که هویتش معلوم نیست، چنین فتح‌نامه‌ای نوشته است. نبشته‌ی موشع شاه موآبیت در اردن که غلبه بر بیت عُمری را گزارش می‌کند هم در همین مجموعه می‌گنجد.[1]

آنگاه در قرن ۲۶ تاریخی (ق ۸ پ.م) دولت آشور به آسورستان لشکر کشید و طی یک قرن دولتشهرهای اصلی این منطقه را درهم کوبید و مطیع ساخت. به ویژه تیگلت پیلسر سوم شاه آشور (۲۶۳۵ تا ۲۶۵۳/ ۷۴۵ - ۷۲۷ پ.م) در این زمینه اثرگذار و مهم بود. تا قبل از فتح این منطقه به دست آشوری‌ها سه لهجه گویش از آرامی در آسورستان رواج

1. Gzella, 2015: 61-62.

داشت که بعد از این هنگام با نویسه‌ی فنیقی ثبت شد. یکی گویش تل فخریه در شرق سوریه بود و دیگری گویش سمعل در شمال غرب سوریه و سومی گویش رایج در مرکز سوریه‌ی امروز.

پیامد تاخت و تاز آشوری‌ها در آسورستان آن بود که جمعیت بزرگ آرامی‌زبان در سراسر قلمرو آشور پخش شود و زبان آرامی به صورت زبان واسطه‌ی اقوام سامی درآید. به همین خاطر زبان آرامی در حدود سال ۲۷۰۰ (۷۰۰ پ.م) به مرتبه‌ی زبان درباری آشوریان برکشیده شد. با این حال خط رسمی و دیوانی دولت‌های بزرگ منطقه از جمله آشوری‌ها همچنان نویسه‌ی میخی اکدی بود.

دو کاتب بر نگاره‌ی قصر تیگلت‌پیلسر سوم، نینوا، حدود سال ۲۶۴۰ (۷۴۰ پ.م)

در دیوارنگاره‌ی کاخ نیگلت پیلسر سوم در نینوا نقشی از دو کاتب دیده می‌شود که مشغول ثبت اموال غارت شده در جریان یکی از جنگ‌ها هستند.این کاتب‌ها ریش و سبیل ندارند و بنابراین خواجه هستند. یکی‌شان قلم نی و لوح گلی در کف دست گرفته و قاعدتا با خط میخی اکدی متن را می‌نوشته است. دیگری اما قلمی باریکتر را بین انگشتان گرفته و با آن بر تومار‌ی مطلبی را ثبت می‌کند. خطی که این دومی با آن می‌نوشته درست معلوم نیست، اما روشن است که میخی اکدی نبوده و با ثبت متنی دوزبانه روبرو هستیم. به احتمال زیاد این کاتب دوم متنی را به زبان آرامی و با خط فنیقی بر چرم یا پارچه می‌نوشته است. مشابه این نقش‌ها را بر دیوارهای کاخ نمرود نیز می‌بینیم که به همین دوران مربوط می‌شود.

بنابراین شکلی از ثبت زبان آرامی با خطی الفبایی – قاعدتا فنیقی – در دربار آشور هم

رواج داشته است. هرچند به نظر می‌رسد کاربرد آن مقطعی و دیرآیند بوده و به ویژه به حال و هوای فتح قلمرو آسورستان و امیران آرامی آن منطقه مربوط می‌شده است. نخستین نطفه‌های تثبیت زبان آرامی در قالب سیاسی به مرکز سوریه‌ی امروزین مربوط می‌شود.

کاتبان آشوری که بر لوح یا چرم می‌نویسند، دیوارنگاره‌های قصر نمرود، سال ۲۶۵۰ (۷۳۰ پ.م)

توجه به این نکته لازم است که آرامی ادامه‌ی هیچ یک از زبان‌های سامی رایج در عصر برنز نیست. یعنی به اقوامی تعلق دارد که تا پیش از فروپاشی عصر برنز نانویسا بوده و ردپایی از خود در تاریخ به جا نگذاشته‌اند. نخستین نشانه‌های حضور این زبان را در منطقه‌ی گوزان و آرپاد یافته‌اند که احتمالاً در عصر برنز هم کانون تجمع این مردم بوده است.[1]

در قرن ۲۴ – ۲۵ تاریخی (ق ۱۰ – ۹ پ.م) آرامی‌ها نخست زیر سایه‌ی آشوری‌ها و بعدتر به شکل مستقل امیرنشین‌هایی در مرکز سوریه پدید آوردند که مراکزش در دمشق و حمات و آرپاد قرار داشت. این مناطق طی یکی دو قرن به واحدهایی سیاسی تبدیل شدند که در مرتبه‌ی پیچیدگی دولتشهری قرار داشتند و زبان رسمی‌شان آرامی بود. با این حال باید توجه داشت که بافت جمعیتی از نواحی بسیار پیچیده و چندکانونی بود و فنیقی‌ها و آرامی‌ها و کنعانی‌ها و فلسطینی‌های ادومی و موآبیتی و آمونیتی طیفی وسیع از ترکیب‌ها را در این دولتشهرها پدید می‌آوردند.[2] روایت مشهور توراتی درباره‌ی ابراهیم که او را

1. Gzella, 2015: 56-57.
2. *Ibd*: 57-58.

«آرامی سرگردانی» معرفی می‌کند نیز احتمالاً به همین دوره مربوط می‌شود. لابان که در تورات با ابراهیم پیوند خورده نیز یکی از مراکز جمعیتی آرامی‌ها بوده و تا نواحی دوردستی مثل سمعل (زنجیرلی امروزین) نیز به گویشی از این زبان سخن می‌گفته‌اند.

اولین ثبت‌ها از این زبان به حدود سال ۲۴۹۰ (۸۹۰ پ.م) بازمی‌گردد و الفبایش یکسره فنیقی است. شیوه‌ی نوشتن آرامی با خط فنیقی طی قرن ۲۵ و ۲۶ (ق ۸ - ۹ پ.م) به تدریج استانده شد و کلمات املایی یکسان پیدا کرد، و این نشانه‌ی پیدایش طبقه‌ای از کاتبان درباری بود که زبان‌شان آرامی بود. این زبان را در این مقطع آرامی کهن می‌نامند. نمونه‌های متنی که از این مرحله به دست آمده بسیار اندک است و همگی در آسورستان متمرکز شده است. کل متون بازمانده از این دوره به پانزده کتیبه منحصر می‌شود که اغلب سنگ‌نوشته هستند و طولانی‌ترین‌شان بیست سطر را در بر می‌گیرد. کل متون بازمانده از آرامی کهن که با خط فنیقی ثبت شده، دویست سطر است.[1]

سند پیشگام در این حوزه کتیبه‌ی تل فخریه است که در گوزان (تل خلف امروزی کنار نهر خابور) کشف شده است. این متن بر سنگ بازالتی نوشته شده که هم‌قد یک آدم است. زمان آن هم به حدود سال‌های ۲۵۳۰ تا ۲۵۵۰ تاریخی (۸۵۰ - ۸۳۰ پ.م) بازمی‌گردد، یعنی بلافاصله بعد از فتح این منطقه به دست آشوری‌ها پدید آمده است. این کهن‌ترین متن به زبان آرامی است که در دست داریم و متنی دوزبانه است که علاوه بر آرامی به اکدی هم نوشته شده است. زبان آن با لهجه‌ی رایج در مرکز سوریه تفاوت داشته و گویشی محلی است که بعدتر منقرض شده است. در متن می‌خوانیم که کسی به نام هداد یِثعی که «ملک - آرامی» (شاه آرامی) لقب داشته و مرد دیگری به اسم شَکین ماتی که فرماندار آشوری منطقه بوده بتی را به معبد هداد پیشکش کرده‌اند.[2]

چند نسل بعدتر در فاصله‌ی سال‌های ۲۵۸۰ تا ۲۶۳۰ تاریخی (۸۰۰ - ۷۵۰ پ.م) دایره‌ی گسترش زبان آرامی به سوریه‌ی مرکزی محدود بود و در بیشترین گسترش‌اش شهرهای حلب و دمشق و حمات و مناطق بینشان را در بر می‌گرفت. از ای دوران سه ستون به جا مانده که بر آن متونی جادویی و نفرین به دشمنان نوشته شده است. یکی ستون سنگی متیعل شاه ارپاد است و دیگری ستون بار گعیاه شاه کتک (؟)، و سومی ستونی سنگی است که شاهی به اسم بار هداد در حلب به ایزد ملقارت اهدا کرده است.[3]

در اسناد مربوط به همین دوران شکل ثبت حروف در متون آرامی اندکی دگرگون

1. Gzella, 2015: 53-54.
2. *Ibd*: 63-64.
3. *Ibd*: 67.

می‌شود و این به معنای شکل‌گیری و تثبیت اولین عناصر متمایز کننده‌ی خط آرامی از باقی خطهای الفبایی سامی است. مثلاً هنگام نوشتن «د» انتهای آن را می‌کشیدند. یا موقع نوشتن «ز» پیچشی در میانه‌ی خط انجام می‌دادند که آن را به z شبیه می‌کرد.[1] با این همه بر خلاف نتیجه‌گیری شتابزده‌ی برخی از نویسندگان، در این دوران با خطی متمایز برای زبان آرامی سروکار نداریم و همان خط فنیقی را می‌بینیم که با ریزه‌کاری‌هایی موضعی برای نوشتن آرامی تخصص یافته است.

نمود دیگر این ویژه شدن خط آرامی آن است که حروف بی‌صدا برای نشانه‌گذاری آواهای بلند به کار گرفته شدند. یعنی از «ه» برای نشان دادن «آ/اِ» و از «و» برای نمایش «او» و از «ی» برای ثبت «ای» استفاده می‌کردند. این الگوی matres lectionis پیشتر در خط فنیقی وجود نداشت و ابداعی آرامی بود که در ابتدای دوران هخامنشی در خط فنیقی هم نمایان شد.[2]

بین سال‌های ۲۶۱۰ تا ۲۶۳۰ (۷۷۰ - ۷۵۰ پ.م) شاهد گسترش بیشتر زبان آرامی هستیم و اولین اسناد اقتصادی در قصرهای امیرنشینان محلی سوریه پدیدار می‌شود. نمونه‌ی این متون ۱۰۲ تیله‌نوشت یافته شده در سامریه است که سیاهه‌ای از مقدار ثابت روغن و شراب را در کنار اسم مکان آورده و احتمالاً ثبت نوعی مالیات بوده است. در همین دوره اولین متون هویت‌دار سوری - کنعانی نیز در بایگانی تاریخ پدیدار می‌شوند. یعنی متونی که در آن به کردارهای شاهان آرامی اشاره رفته است و مشابه‌شان در عصر برنز وجود نداشت.[3]

در حدود سال ۲۶۳۰ (۷۵۰ پ.م) زبان آرامی گسترش یافت و در سمعل (زنجیرلی) هم رواج یافت. از این دوران در این منطقه دو متن درباری دو زبانه باقی مانده است. یکی متن پیشکش نذر به خدای توفان - حداد - است که شاهی به اسم پاناموا آن را نوشته است. دیگری کتیبه‌ی کوتّاموا است که نماینده‌ی شاه بوده است. این زبان بیشتر به آرامی دمشقی نزدیک بوده و با همان خط فنیقی نوشته می‌شده است.[4] یکی از ویژگی‌های مشترک این متون با اسناد دمشقی همزمان آن است که علامت جمع مذکر (- ین) را به کار می‌گرفته‌اند، در عبارتی مثل «یومین ل‌یومین (روزها در پی روزها).[5]

بیست سال بعد، در حدود سال ۲۶۵۰ (۷۳۰ پ.م) امیر سمعل به اسم بار راکب در کتیبه‌ای شرایط سیاسی دوران پدرش را شرح داد. این متن هم به زبان آرامی و با خط فنیقی همسان با صور و صیدا نوشته شده است. بسیاری از عناصر زبانی این کتیبه نیز با فنیقی

---

1. *Ibd*: 60.
2. *Ibd*:-58-59.
3. *Ibd*: 60-61.
4. *Ibd*: 72-73.
5. *Ibd*: 77.

آمیختگی دارد. اما مثلاً «پسر سوارکار» که نام این امیر است، به صورت «بار راکب» نوشته شده و نه «بن راکب» که فنیقی است. در کتیبه‌ی کوتاموا هم چنین الگویی را برای اشاره به اصل و نسب افراد می‌بینیم. با این حال ضمیر اول شخص مفرد را «اَنوکی/ انک» (من) می‌نوشته‌اند، در حالی که در آرامی «انا/ انه» نوشته می‌شده است. از این اسناد چنین برمی آید که زبان اصلی مردم سمعل فنیقی و کنعانی بوده، اما در متون درباری‌شان نمودهایی از آرامی را به کار می‌گرفته‌اند. این احتمالاً بدان دلیل بوده که آرامی را به لحاظ سیاسی معتبر و مرجع می‌دانسته‌اند.[1]

خط فنیقی‌ای که برای نوشتن آرامی به کار گرفته می‌شد زیر تأثیر خط میخی اکدی خطوطی راست و زاویه‌دار پیدا کرده بود. در قرن ۲۷ (ق ۷ پ.م) که با دوران مادها مصادف است، تفکیکی میان حروف زاویه‌دار درباری (که بر سنگ کنده می‌شد) و حروف خمیده (که با مرکب بر سطوح صاف رسم می‌شد) شکل گرفت. پیشینه‌ی این خطوط خمیده را مثلاً در نبشته‌های دیرعلا می‌بینیم که در آن حروف «ق» و «خ» و «ط» با خطوط خمیده نوشته شده‌اند.[2]

نویسا شدن این زبان امری سیاسی و درباری بود و اسناد آرامی کهن حدود صد و پنجاه سال قدیمی‌تر از اسناد مالی و تجاری به این زبان هستند.[3] هرچند دمشق در سال ۲۶۴۸ (۷۳۲ پ.م) زیر فشار آشوری‌ها سقوط کرد و مرکزیت خود را نزد امیرنشین‌های همسایه مثل سمعل از دست داد، انتشار زبان آرامی تداوم یافت. طوری که در حدود سال ۲۶۸۰ (۷۰۰ پ.م) زبان آرامی در پهنه‌ای وسیع از نِراب در شمال سوریه تا بوکان در آذربایجان به کار گرفته می‌شد.[4] باید توجه داشت که در تمام این دوران زبان آرامی به خط فنیقی نوشته می‌شده و هنوز خط مستقل آرامی نداشته‌ایم. خلط میان زبان و خط آرامی اشتباهی رایج است که در متون دانشگاهی هم دیده می‌شود و به زودی بدان خواهم پرداخت.

در منطقه‌ی کنعان هم زبان آرامی وجود داشته، اما بیشتر در میان طبقه‌ی باسواد و تاجران رواج داشت و مردم عادی با آن بیگانه بودند. در تورات اشاره شده که وقتی حزقیال شاه یهودیه می‌خواست با سردار مهاجم آشوری مذاکره کند، از او خواست به آرامی گفتگو کنند تا مردم عادی پیرامون‌شان سخنانشان را در نیابند.[5] بنابراین در این

---

1. *Ibd*: 73.
2. *Ibd*: 60.
3. *Ibd*: 60.
4. *Ibd*: 72.

۵. کتاب دوم پادشاهان، باب دوم، آیه‌ی ۲۶.

هنگام تمایز میان زبان کنعانی - عبرانی و آرامی رخ نموده بود و اینها دو زبان متمایز بوده‌اند. این ماجرا تازه به قلمرو یهودیه مربوط می‌شده که در همسایگی دمشق و حمات قرار داشته، و آنجا مردم عادی آرامی را در نمی‌یافته‌اند. در عین حال این زبان در میان کاتبان و درباریان به قدری رواج داشته که کمی بعدتر از مرگ حزقیال، در حدود زمان زایش کوروش بزرگ (سال ۲۷۸۰/ ۶۰۰ پ.م)، وقتی شاه یکی از دولتشهرهای کنعانی می‌خواست برای فرعون مصر نامه بنویسد، زبان آرامی را به کار می‌گرفت.

پس از به قدرت رسیدن کوروش بزرگ زبان آرامی همچنان به صورت یکی از واسطه‌های اصلی ارتباطی در ایران غربی باقی ماند، اما درآمیختن سنت دبیری میانرودان و ایلام به تثبیت خط میخی منجر شد و اسناد رسمی و متون دیوانی هخامنشیان به خط میخی ایلامی نوشته می‌شد و متون دولتی پدید آمده در شهرهای سامی‌نشین - از جمله کتیبه‌ی حقوق بشر کوروش - به خط میخی اکدی ثبت می‌شد. این الگو در زمان کمبوجیه نیز برقرار بود و خط فنیقی و زبان آرامی طی این دوران همچنان خطی و زبانی محلی در قلمرو آسورستان بود.

با روی کار آمدن داریوش بزرگ تحولی بزرگ در سازماندهی خط و نویسایی ایجاد شد که در فصلی مستقل بدان پرداخته‌ام و آن را «انقلاب نویسایی هخامنشی» نامیده‌ام. در جریان این تحول خطی میخی برای پارسی باستان ابداع شد، و خطی الفبایی براساس فنیقی ابداع شد که آرامی سلطنتی نام گرفته است. این تعبیر «آرامی سلطنتی»[1] را برای نخستین بار یوزف مارکوارت در سال (۵۳۰۶ تاریخی/ ۱۳۰۶خ/ ۱۹۲۷م.) مطرح کرد و به درستی به این نکته اشاره کرد که این خط و زبان آفریده‌ی دربار هخامنشی بوده است.[2] ریچارد فرای در این که خط آرامی طی قانونی رسمی به خط سازمانی کشور تبدیل شده باشد، تردید روا داشته و حدس زده که اصل ماجرا رواج زبان آرامی به عنوان زبانی واسط بوده است.[3]

فرای به درستی می‌گوید که برچسب آرامی سلطنتی دقیق و درست نیست، چرا که استفاده از این خط ویژه‌ی دربار نبوده، و پیش از آن هم خط آرامی دیگری نداشته‌ایم که این خط تازه را به برچسبی تفکیک کننده نیازمند سازد. با این حال برداشت خودش نیز نیاز به نقد و شرحی دارد. آنچه که در سراسر قلمرو هخامنشی منتشر می‌شود بیشتر خط آرامی است، و نه زبان آرامی. متون رسمی و دیوانی هم به واقع با این خط نوشته می‌شده و زبانی که برایش به کار گرفته می‌شده آرامی خالص نبوده، بلکه یک زبان مصنوعی ترکیبی بوده

1. Reichsaramäisch
2. Markwart, Josef, "Np. āđīna 'Freitag'," Ungarische Jahrbücher, No.7, 1927: 91.
3. Frye, 1955: 456–461.

که از دستور زبان آرامی و انبوهی از واژگان پارسی باستان تشکیل می‌شده است. بنابراین چنین می‌نماید که زبان واسط اصلی در این دوران پارسی باستان بوده و نه آرامی، و این خط بوده که استانده و نهادینه شده و زبان آرامی را نیز به دنبال خود کشانده است.[1]

به این ترتیب در ابتدای دوران هخامنشی در واقع دو خط مهم در دربار پارسیان ابداع شد. یکی پارسی باستان بود که آخرین و دقیق‌ترین نویسه‌ی میخی بود و نقطه‌ی پایان این فرایند نویسایی سه هزار ساله محسوب می‌شد. دیگری آرامی بود که اولین خط الفبایی فراگیر و پر کاربرد بود. هردوی این خطها آشکارا در نظام دولتی و دستگاه دیوانی پارسیان ابداع شده بودند و با دقت می‌توان زمان ظهور هردو را ابتدای به قدرت رسیدن داریوش بزرگ و حدود سال ۲۸۶۰ (۵۲۰ پ.م) دانست.

تقسیم کار مشخصی میان این دو خط وجود داشته و آرامی که الفبایی و آسان و زودیاب بود، برای نویساندن متون دیوانی و بایگانی‌ها به کار گرفته شد و جایگزین خطهای میخی اکدی و ایلامی شد. از سوی دیگر خط پارسی باستان سنت ارجمند شمردن خط میخی را ادامه داد و همچون نویسه‌ای آیینی - سیاسی تنها برای ثبت اسناد نمایشی و بیانیه‌های حک شده بر بناهای حکومتی کاربرد پیدا کرد.

توجه به این نکته لازم است که خط آرامی بر خلاف تصور مرسوم و عوامانه تا پیش از این تاریخ وجود نداشته است. آنچه با برچسب پیشاعبری و پیشاآرامی و کنعانی کهن و مشابه اینها مشخص شده، همان خط فنیقی است که نمونه‌های اصلی و مشهورش را مرور کردیم. آنچه بعد از دوران داریوش می‌بینیم شکلی اصلاح شده و انتزاعی از این نویسه است که به لحاظ ریخت و قواعد با آن تفاوت‌هایی جدی دارد.

در عین حال خط فنیقی هم بعد از پیدایش خط آرامی رواج خود را حفظ کرد. چنان که دیدیم این خط در دوران هخامنشی متون اصلی خود را تولید کرد و در گرداگرد مدیترانه انتشار یافت. اما این سیر انتشار طبیعی یک خط قومی بود که توسط خود آن قوم به کوچ‌نشین‌هایشان انتقال می‌یافت. خط آرامی که از فنیقی استخراج شده بود، نویسه‌ای به کلی متفاوت بود. چون زبانی دورگه را رمزگذاری می‌کرد و خطی دبیرانه بود که برای دیوانسالاران و کارگزاران مالی کاربرد داشت. این خط با پشتیبانی دربار هخامنشی شکل گرفت و انتشار یافت و به قوم خاصی وابسته نبود، بلکه با طبقه‌ای اجتماعی پیوند داشت.

رواج خط الفبایی آرامی به ظهور طبقه‌ای نوظهور از کاتبان منتهی شد که مهارت

---

1. Bae, 2004: 1–20.

اصلی‌شان سازماندهی و مدیریت بود و نه توانایی خواندن و نوشتن. چون خط الفبایی بر خلاف خطهای میخی قدیمی به سادگی و با سرعت آموخته می‌شد و فراگیری‌اش چندان آسان بود که مرزبندی قدیمی میان طبقه‌ی نویسای اشرافی و عوام بی‌سواد را منتفی ساخت. این خط تازه در سراسر قلمرو پهناور هخامنشی رواج داشت و ابزاری نمادین بود که جمعیت‌های بسیار پرشمار و متنوع این جغرافیای سیاسی را با هم پیوند می‌داد و ارتباطشان را با هم ممکن می‌ساخت. تا پیش از آن صرف مسلط بودن بر خواندن و نوشتن کافی بود تا کسی در طبقه‌ی دیوانیان و اشرافیت دولتی جای بگیرد. اما بعد از آن یادگیری خط چندان آسان شد که دبیران و وزیران و کاهنان و دیوانسالاران براساس مهارت‌های مدیریت‌شان جایگیری می‌کردند و شأن می‌یافتند.

کتیبه‌ی سه‌زبانه‌ی لِتون (راست) و رویه‌ی آرامی‌اش (چپ)، کسانتوس، سال ۳۰۲۲ (۳۵۸ پ.م)

کافی‌ست به برخی از بایگانی‌های متون آرامی در دولت هخامنشی بنگریم تا به پیوندهای سیستمی خط با دولت پی ببریم. یکی از غنی‌ترین این بایگانی‌ها در کتابخانه‌ی تخت جمشید کشف شده که نزدیک پانصد سند آرامی را شامل می‌شود. بایگانی دیگر در الفانتین واقع در جنوب مصر پیدا شده که متن مهمی مثل اندرزهای احیقار نمونه‌ای از آن

است. بایگانی کوچکتر دیگری در بلخ یافت شده[1] که برای فهم سیاست ایرانشهری نوظهور پارسیان بسیار روشنگر است.[2]

دستور زبان و خزانه‌ی لغات در این اسناد به قدری همسان و یکدست است که تنها با بررسی یک سند نمی‌توان تشخیص داد که در بلخ نوشته شده یا نزدیک شیراز یا جنوب مصر. یعنی زبانی که در این اسناد به کار گرفته شده حالتی استانده داشته و مستقل از زمینه‌ی جغرافیایی به کار می‌رفته است. از رواج کلیدواژه‌های پارسی باستان و همچنین امضای کاتبان هم روشن است که بخش عمده‌ی این طبقه‌ی دبیر نوظهور پارسی و مادی و آریایی بوده‌اند و به قومیت آرامی یا نژاد سامی پیوندی نداشته‌اند.

خط آرامی نوظهوری که هخامنشیان پدید آوردند دو شکل اصلی داشت. صورتی از آن را «خط بنایی» بود که بر دیوارنگاره‌ها و سازه‌های معمارانه کنده می‌شد و به همین خاطر حروفش زاویه‌دار بود. شکل دیگری هم از آن رواج داشت که چون با قلم بر پوست و پاپیروس و سفال نوشته می‌شد، حروفی خمیده و شکسته داشت. خط شکسته به خاطر آن که بر رسانه‌هایی دم‌دستی نوشته می‌شد، کاربردی روزانه و عمومی‌تر داشت و به همین خاطر تا اوایل دوران اشکانی (قرن ۳۱ تاریخی/ ق. ۳ پ.م) عملا مشتق‌های خط شکسته و خمیده بود که باقی ماند و نویسه‌های بعدی را تعیین کرد. خط بنایی زاویه‌دار در این مقطع کاربرد عمومی خود را از دست داد[3] و تنها در نویسه‌های مذهبی مثل خط عبری باقی ماند.

با مرور برخی از نمونه‌های کهن از خط آرامی می‌توان به خاستگاه هخامنشی‌اش و چگونگی چفت و بست شدنش با نویسه‌های دیگر پی برد. یک نمونه از اسناد آرامی را در کتیبه‌ی لِتون می‌بینیم که به سه زبان لوکیایی و یونانی و آرامی نوشته شده است. این ستون در نزدیکی شهر باستانی کسانتوس در شهربانی کاریه واقع در جنوب آناتولی کشف شده و به احتمال زیاد در سال اول فرمانروایی اردشیر چهارم (سال ۳۰۲۲/ ۳۵۸ پ.م) نویسانده شده است.

متن اصلی لوکیایی بوده و مفصل‌تر است و ۴۱ سطر دارد. متن یونانی ۳۵ سطر و متن آرامی ۲۷ سطر دارد و هیچ یک ترجمه‌ی دیگری نیست. بلکه محتوایی نزدیک به هم را با جزئیاتی متفاوت نقل می‌کند. این نبشته سندی دولتی بوده و مجوزی است که از طرف شهربان کاریه برای تاسیس معبدی برای یک مذهب تازه صادر شده است. نکته‌ی مهم اینجاست که زبان‌های ثبت شده بر این سند به کلی متفاوت است. لوکیایی زبان مردم بومی

---

1. Naveh and Shaked, 2006.

۲. برای شرحی در این مورد بنگرید به کتاب «سیاست ایرانشهری» (وکیلی، ۱۴۰۲).

3. Greenfield, 1985: 709–710.

آن منطقه بوده و با لوویایی خویشاوند بوده است. یعنی یکی از زبان‌های کهن آریایی بوده که در عصر آهن در آناتولی رواج داشته است. یونانی هم زبانی است مستقل که به لحاظ جایگیری خانوادگی بین زبان‌های اروپایی و آریایی و بیشتر نزدیک به اروپایی جای می‌گیرد. آرامی هم که زبانی سامی است و در شکل هخامنشی‌اش آمیختگی چشمگیری با پارسی باستان دارد.

نکته‌ی مهم اینجاست که سه متن مورد نظرمان که به زبان‌هایی متفاوت تعلق دارند، با مشتق‌هایی نزدیک از یک خط یعنی فنیقی نوشته شده‌اند. خط آرامی و لوکیایی اصولاً در دوران هخامنشی پدید آمده و خط یونانی هرچند تک کلمه‌هایی جسته و گریخته را از حدود یک قرن پیشتر پدید آورده بود، اما آن هم در دوران هخامنشی به نویسه‌ای تثبیت شده برای نوشتن متون طولانی بدل شده است. ستون لتون از این نظر اهمیت دارد که سیاست هخامنشیان در نویسا کردن زبان‌های قومی قلمروشان را نشان می‌دهد، و خویشاوندی نویسه‌های به کار گرفته در این مورد را به نمایش می‌گذارد. جالب آن که در این سند محلی که بی‌شک دولتی و رسمی بوده، خط آرامی که در دیوانسالاری غلبه داشته، کوتاه‌ترین متن را دارد و تنها چکیده‌ای از متن مفصل‌تر لوکیایی است.

ستون یادبود تاها، ممفیس، قرن ۳۰ (ق ۴ پ.م)

باید توجه داشت که خط آرامی لزوما به بناهای دولتی یا کتیبه‌های رسمی تعلق نداشت و در دوران هخامنشی توسط شهروندان عادی هم به کار گرفته می‌شد. نمونه‌اش کتیبه‌ی آرامی‌ایست که بر ستون یادبود تاها در مصر حک شده است. این ستون در قرن هجدهم میلادی در میان آثار غارت شده از ممفیس به اروپا انتقال یافت و امروز در گوشه‌ی کتابخانه‌ای در منطقه‌ی کارپنترا در فرانسه نهاده شده و به همان نام[1] شهرت یافته است.

این سند سنگ‌نبشته‌ایست تدفینی که برای زنی به اسم تاها دختر تاهاپی از اوزیریس طلب آمرزش می‌کند. نگاره‌ای در کنار متن وجود دارد که اوزیریس را نشسته بر اورنگی نشان می‌دهد که در برابرش زنی (احتمالاً تاها) ایستاده و پیشکش‌هایی را تقدیم می‌کند. در زیر پایش پیکر مومیایی تاها را نهاده‌اند و آنوبیس کنار آن دیده می‌شود. این متن در اواخر دوران هخامنشی قرن ۳۰ (ق ۴ پ.م) پدید آمده است.

باید توجه داشت که آنچه در همه‌ی این نوشتارها می‌بینیم، خطی استانده شده، مشخص و الفبایی است که از فنیقی مشتق شده و تا پیش از دوران هخامنشی با این شکل و قواعد وجود نداشته است. آرامی‌ای که در دوران هخامنشی در اسناد می‌بینیم، نه فقط از نظر واژه‌بندی و شکل خارجی حروف، بلکه از نظر دستور زبان و ساختار نیز گسستی را با آرامی قدیمی نشان می‌دهد و چنین می‌نماید که زبانی مصنوعی و دبیرانه باشد.

به عنوان مثال در نوشتارهای آرامی قدیمی سوم شخص مثنی و جمع مؤنث نداشته‌ایم. این ساخت دستوری ویژه احتمالاً موقعیت فروپایه‌ی زنان در جامعه‌ی سخنگویان به این زبان را نشان می‌دهد. اما در دوران هخامنشی همزمان با ظهور خط آرامی و برکشیده شدن‌اش به مرتبه‌ی نویسه‌ای رسمی و دیوانی، ناگهان ساخت ضمیر در این زبان تغییر پیدا می‌کند و سوم شخص مؤنث هم مانند مذکر صاحب حالت تثنیه و جمع می‌شود،[2] همچنان که پسوند جمع مذکر و مؤنث از این هنگام به بعد یکسان می‌شود و «-ات» که ویژه‌ی مادینه است از قلم می‌افتد و در واژگان مؤنث هم با «-ان» جمع بسته می‌شود. باقی ماندن پسوند «-ات» در گویش‌های قدیمی‌تر آرامی، مثل آنچه در کنیبه‌ی سمعل در آناتولی می‌بینیم،[3] نشان می‌دهد که این تحولی تازه و مربوط به بافت اجتماعی عصر هخامنشی بوده است.

بنابراین باید از دو خطای رایج پرهیز کرد. یکی منسوب کردن خط آرامی به دوران‌های پیشین و مخلوط کردن‌اش با متون فنیقی دوران پیشاکوروشی، و دومی مقدمه

---

1. Carpentras Stele
2. Gzella, 2015: 25.
3. *Ibd*: 26-27.

پنداشتن آن برای خطهای بعدی‌ای که به دلایلی برای اروپاییان هویت‌بخش قلمداد شده‌اند، به ویژه عبری. این مورد اخیر یعنی ارتباط خط آرامی و عبری جای تامل بیشتری دارد، چون در زمانه‌ی ما با خلق کشور اسرائیل به موضوعی سیاسی بدل شده است.

با مرور داده‌های موجود درباره‌ی خط آرامی روشن می‌شود که دو پیش‌فرض مرسوم درباره‌ی این نویسه از پارس‌کوری و کوشش شرق‌شناسانه برای نادیده انگاشتن تمدن ایرانی ناشی می‌شود. نخستین پیش‌فرض آن که خط آرامی ارتباطی با ظهور دولت هخامنشی نداشته و نویسه‌ای بوده که خود به خود و به شکلی مستقل از پارس‌ها تحول یافته است، و دوم آن که یهودیان خطی ویژه برای خود داشته‌اند که نویسه‌ی عبری کهن خوانده می‌شود.

این پیش‌فرض‌ها از آنجا ناشی شده که فهم سیر تحول این زبان‌ها به شرق‌شناسانی واگذار شده که اغلب نه در سرزمین ایران زیسته و نه با زبان‌هایش ارتباطی دست اول و نزدیک برقرار می‌کرده‌اند. اروپاییان تا قرن ۵۴ (ق ۲۰ م.) از کلمه‌ی «کلدانی» برای اشاره به زبان و خط آرامی استفاده می‌کردند. چون در سنت مسیحی‌شان با اشاره‌ی دانیال نبی خو کرده بودند که می‌گفت آرامی زبان مردم کلدانی بوده است.[۱] این مفهوم در عمل برای طیف وسیعی از متون (از ترگوم عبرانی گرفته تا زبان اصلی مسیح) به کار گرفته می‌شد و دقت علمی چندانی نداشت. چون کلدانی‌ها قبیله‌ای سامی در ناحیه‌ی بابل بودند که خط و زبان مستقلی نداشتند و اهمیت‌شان تنها در آن است که شهر حران به تدریج کلدانی‌نشین شد و مرکز دینی آن که در دوران هخامنشی رونق بسیار داشت، با این اسم و در ترکیب با طبقه‌ی مغان اعتباری پیدا کرد و تعبیر «مغان کلدانی» بعد از آن در متون بسیار تکرار شد. با این حال این امر ارتباطی به ابداع خط الفبایی و رواج خط آرامی ندارد.

در دوران ما این دو خطا را اشنیده‌وینـد مرتکب شده، در آنجا که فرض کرده تحول نویسایی در یهودیه‌ی قدیم امری درونزاد و مستقل از محیط بیرون بوده است. او مثلاً تاریخ پیدایش علایم نشانگر واک‌ها در زبان عبری را تا قرن بیست و هفتم (ق ۷ پ.م) عقب برده و آن را نتیجه‌ی فضای فرهنگی دربار یهودیه و گسترش نویسایی در میان مردم یهودیه دانسته است.[۲] در حالی که این برداشت به کلی نادرست است. یعنی سطح شهرنشینی و نویسایی در یهودیه‌ی این دوران بسیار پایین‌تر از شهرهای ساحلی فنیقیه بوده (که در الفبایشان واک‌ها را نمی‌نوشته‌اند)، و تدوین علایمی برای واک‌ها هم نتیجه‌ی پذیرش خط و زبان آرامی در دربار آشور بوده و اصولاً به دیوانسالاری دولت آشور مربوط می‌شود که نویساترین ناحیه در این

---

۱. کتاب دانیال، باب دوم، آیه‌ی ۴.

2. Schniedewind, 2005: 29.

زمان بوده و یهودیه حاشیه‌ای به نسبت بدوی در کناره‌اش محسوب می‌شده است.

تا جایی که شواهد نشان می‌دهد این فرض که یهودیان مقیم بابل لابد نویسا بوده‌اند و به کار گرفتن برچسب عبری برای خطشان[1] به کلی زمان‌پریشانه است. یهودیانی که در دوران پیشاکوروشی در یهودیه یا در تبعید بابل می‌زیستند با زبانی سخن می‌گفتند که با کنعانی تفاوتی نداشت و چنان که دیدیم در زادگاهشان در فلسطین با خطی می‌نوشتند که همان فنیقی بود. سندی هم از یهودیان بابلی عصر پیشاکوروشی یافت نشده است. بنابراین تا جایی که به زبان و خط مربوط می‌شود، قومیت عبرانی هنوز در این دوران به صورت نوشتاری ثبت و رمزگذاری نشده بوده و یکی از ده‌ها قوم سامی نیمه‌نویسا – نانویسای ایران غربی به شمار می‌آمده است.

خط فنیقی قدیم که درست پیش از ظهور کوروش بزرگ و در دوران تبعید بابل میان عبرانیان باب شده بود، ویژه‌ی این قوم نبوده و تا دیرزمانی در میان اقوام سامی آسورستان به بقای خود ادامه داد و تا میانه‌ی عصر اشکانی همچنان بین اهالی آسورستان و به ویژه یهودیان کارکرد دینی خود را حفظ کرده بود. این خط که همان فنیقی است و به نادرست با برچسب عبرانی کهن[2] مشهور شده، در همین حدود منسوخ شد و آخرین متنی که از آن سراغ داریم به سال ۳۵۱۵ (۱۳۵ م.) مربوط می‌شود.[3]

قوم یهود در سراسر این دوران به گویشی از آرامی سخن می‌گفتند که جدا ساختن‌اش و برچسب زدنش با کلمه‌ی عبری گمراه کننده است. به همان ترتیبی که در اوایل دوران هخامنشی یهودیان به زبان کنعانی سخن می‌گفتند، بعد از پایان دوران هخامنشی نیز زبان‌شان آرامی بود و گویش عبرانی هرگز به مرتبه‌ی زبانی مستقل با کاربردی روزمره برکشیده نشد. در اصل تعبیر عبرانی به تورات و ثبت آن با خط آرامی زاویه‌دار هخامنشی اشاره می‌کند، که به همان گویش قدیم عبرانیان فلسطینی تدوین شده است. اما فاصله‌اش با زبان قبلی (کنعانی) و بعدی‌اش (آرامی) بسیار اندک است. به همین خاطر عیسی مسیح و مردم یهودیه‌ی آن دوران به آرامی سخن می‌گفتند، نه عبری، و دو قرن پیش از آنها نیز وقتی کتاب انوخ در حدود سال ۳۳۱۰ (۱۷۰ پ.م) در فلسطین به شکل نهایی تدوین می‌شد، زبانش آرامی بود.

نویسه‌ای که امروز عبری خوانده می‌شود نیز همان خط آرامی ابداع شده در دیوانسالاری هخامنشیان است. این متن البته به گویش قدیم عبرانیان فلسطین تدوین شده و

---

1. Schniedewind and Sanders, 2006: 137–147.
2 .Paleo-Hebrew
3 .Daniels and Bright, 1996: 96.

بنابراین درست است اگر زبانش را با قدری مسامحه و مبهم کردن مرز گویش و زبان، کنعانی عبری بنامیم. اما تعمیم دادن برچسب به خط بی‌شک نادرست است. متن تورات با آن که به خط آرامی نوشته شده، ولی تنها حدود یک درصد متنش به زبان آرامی است. این بخش‌های آرامی تک جمله[۱] یا اسامی‌ای[۲] را در بر می‌گیرند، یک فرمان حکومتی[۳] و پنج داستان همراه با روایتی آخرالزمانی[۴] طولانی‌ترین متون این رده را تشکیل می‌دهند.

بنابراین وقتی به توزیع و شاخه‌زایی خط آرامی می‌نگریم، در آن چیزی عبرانی یا لزوما فلسطینی نمی‌بینیم. نکته‌ی جالب آن که در دوران هخامنشی از خاستگاه زبان و خط آرامی یعنی آسورستان نمونه‌های نوشتاری چندانی یافت نشده و مهمترین سند در این مورد خود تورات است که باز به عبرانی‌های بابل و اورشلیم مربوط می‌شود و نه آرامی‌های دمشق و سمعل.

این نکته البته بسیار مهم و جالب است که خط آرامی در شکل اولیه‌ی هخامنشی‌اش و در نویسه‌ی بنایی زاویه‌دار همچنان در ایران غربی در میان جوامع دینی به کار گرفته می‌شد. از اوایل عصر اشکانی خاندان حسمونی در پاتکی موفق به مقدونیان موفق شدند ایشان را از فلسطین بیرون برانند و دولتی محلی پدید آوردند که همان خط آرامی دوران هخامنشی را به کار می‌گرفت. حسمونی‌ها گرایش یهودی تندی داشتند و به این ترتیب این نویسه کم کم به صورت خط مقدس یهودیان نیز در آمد. این خط امروز هم کماکان زنده است و همان عبری است که خط مذهبی یهودیان به حساب می‌آید.

براساس این شواهد روشن است که در اینجا با انتشار یک زبان و خط پیشاپیش موجود در زمینه‌ای از قلمروهای همسایه سر و کار نداریم، بلکه یک ابداع دولتی را می‌بینیم که در مراکز حکومتی در سراسر قلمروی جهانگیر همزمان انتشار یافته است. یعنی چسب سازمانی پشتیبان دیوانسالاری هخامنشی و بستر ارتباطی نوظهوری که هویت ملی نوپای ایرانی را پشتیبانی می‌کرد، همین خط آرامی بود و الفبایی که نویسا شدن شتابنده‌ی زبان‌های محلی را در پی داشت و این همان انقلاب نویسایی هخامنشی است.

ظهور خط آرامی در ضمن به معنای رسمیت یافتن تداخل زبان‌های سامی و آریایی بود. زبانی که به خط پارسی باستان نوشته می‌شد تقریبا سره بود و نظام واژگانی و ساختار دستوری‌اش خالص و کهن بود و با اوستایی و هیتی پیوند داشت. اما نویسه‌ی آرامی برای

---

۱. کتاب ارمیاء، باب دهم، آیه‌ی ۱۱.
۲. سفر پیدایش، باب ۳۱، آیه‌ی ۴۷.
۳. کتاب عزرا، باب چهارم، آیه‌ی ۸ تا باب ششم، آیه‌ی ۱۸؛ و باب هفتم، آیات ۱۲-۲۶.
۴. کتاب دانیال، باب دوم، آیه‌ی ۴ تا باب هفتم آیه‌ی ۲۸.

نوشتن زبانی به کار گرفته می‌شد که دورگه بود. یعنی دستور زبان و قواعد صرف و نحو سامی داشت، اما کلیدواژه‌ها و نظام آوایی‌اش بیشتر پارسی باستان بود.

از همین‌جا می‌توان دریافت که این خط به زبانی دبیرانه و دیوانی و نوشتاری مربوط می‌شده و احتمالاً هرگز کسی به زبان ثبت شده در اسناد آرامی هخامنشی سخن نمی‌گفته است. با توجه به ضریب نفوذ واژگان آریایی در متون آرامی می‌توان حدس زد که زبان واسطه‌ی رایج میان مردم ایران زمین در این دوران بر خلاف تصور فرای آرامی نبوده، بلکه همان پارسی باستان بوده است و این با توجه به آن که بدنه‌ی جمعیت و بیشتر از نیمی از استان‌ها آریایی‌نشین بوده، پذیرفتنی‌تر از پیشنهاد فرای است.

داده‌های زیادی داریم که نشان می‌دهد خط نوظهور آرامی از ابتدای کار در زمینه‌ای بیناقومی کاربرد داشته و پیوندی انداموار با مردم سامی نژاد یا آرامی تبار نداشته است. مثلاً در استان کیلیکیه واقع در جنوب آناتولی که شهر بزرگش تارسوس بوده، خاندانی – به احتمال زیاد آریایی – حکومت می‌کرده‌اند و طبقه‌ی حاکم‌شان آمیخته‌ای از خاندان‌های نوهیتی قدیمی و پارسیان نوآمده بوده‌اند. با این حال خط رایج در این قلمرو آرامی بوده و بر سکه‌ها به خط آرامی «ک‌ل‌ک» یا «خ‌ل‌ک» حک می‌شده که نام استان کیلیکیه در شاهنشاهی پارس بوده است. نام برخی از امیران و حاکمان (مثل آپ‌وَس‌ْوو یا تردمو) نوهیتی و هوری است، اما اغلبشان (مانند فرناباز، تیری‌باز، داتامَه مزدا) پارسی هستند.

فضای چندزبانه‌ی استفاده از آرامی را به ویژه در یادداشت‌هایی می‌توان دید که به اپی‌گراف مشهور شده‌اند. این یادداشت‌ها به خط و زبان آرامی بر لوح‌هایی نوشته شده‌اند که به زبانی دیگر بوده‌اند. اینها اغلب با مرکب در حد یک یا چند کلمه و یا به صورت عدد بر کناره‌ی الواح میخی دیده می‌شوند و چنین می‌نماید که نوعی متن راهنما یا تندنویسی دبیران برای توضیح مطالب لوح بوده باشند.

به ویژه بر الواح ایلامی بایگانی تخت جمشید چنین یادداشت‌هایی دیده می‌شود و اینها به ویژه اهمیت زیادی دارند چون هزاران سند اداری هستند که تنها طی شانزده سال (سال‌های ۲۸۷۱ تا ۲۸۸۷/ ۴۹۳ – ۵۰۹ پ.م) نوشته شده‌اند و گسترش نویسایی در این دوران را نشان می‌دهند. در سیاهه‌ای که هالوک از ۲۰۸۷ لوح ایلامی تخت جمشید منتشر کرده، ۴۴تایشان یادداشت آرامی دارند که با مرکب گوشه‌ی سند نوشته شده است. هالوک تا پایان دوران فعالیت علمی‌اش ۴۶۸۰ لوح از این مجموعه را فهرست‌برداری کرد که ۱۱۲تای آنها یادداشت آرامی داشتند. فهرست الواح منتشر شده‌ی تخت جمشید تا سال ۱۳۹۳ (۲۰۱۴.م) ۱۴۰۰ لوح دیگر را هم در بر می‌گیرد که ۱۴۷تایشان نوشته‌ی آرامی

دارند. بنابراین در کل از هر ۲۵ لوح ایلامی، روی یکی اشاره‌ی کوتاهی به آرامی نوشته می‌شده است.[1]

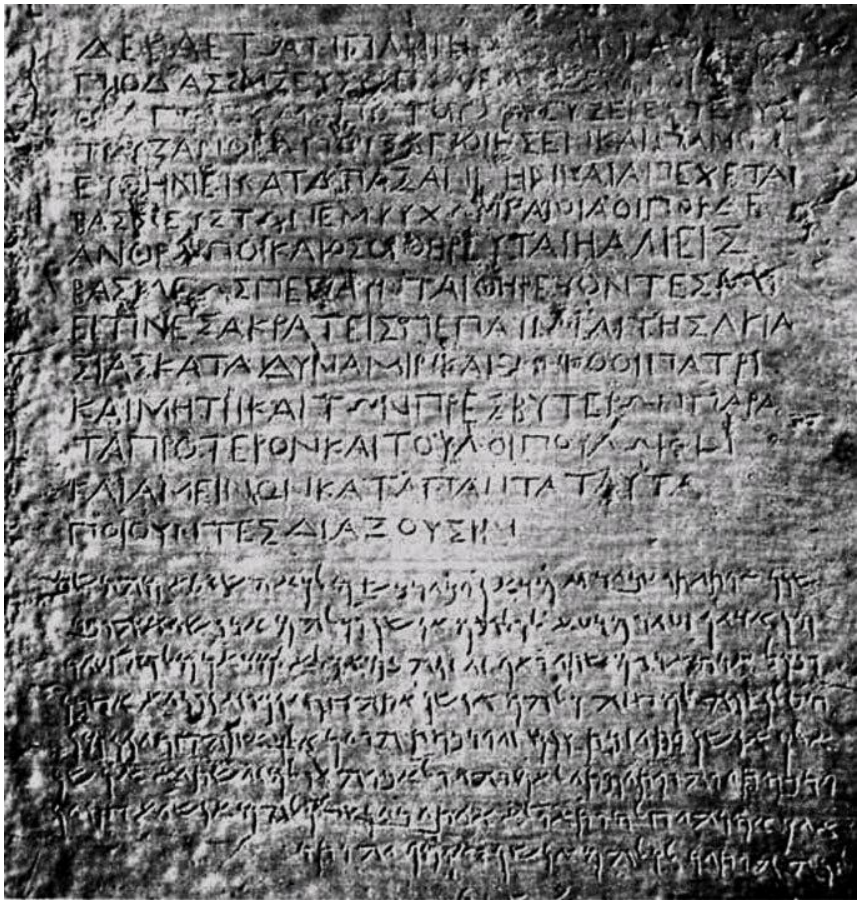

سنگ‌نوشته‌ی دو زبانه‌ی آرامی (زیر) و یونانی (بالا) از آشوکا، چهل‌زین، قندهار، حدود سال ۳۱۲۰ (۲۶۰ پ.م)

تداخل ساختارهای زبانی سامی و آریایی در نویسه‌ی آرامی بعد از آن تا به امروز در زبان رسمی و ادبی و دیوانی پارسی تداوم یافت و به حضور هزوارش‌های آرامی در متون پارتی و پهلوی دامن زد[2] و در دوران اسلامی به شکل وامگیری گسترده از واژگان عربی

1. Azzoni and Stolper, 2015: 3-5.
2. Geiger und Kuhn, 2002: 249ff.

در متون پارسی ادبی استمرار یافت. برای محک زدن درستی این چارچوب مفهومی، می‌توان به اسناد باستانی نگریست و نمونه‌های خط آرامی را وارسی کرد. اسنادی که بدنه‌شان در دوران هخامنشی و در پیوند با دربار پارسیان پدید آمده‌اند. بر این مبنا نیازی نیست پسوند سلطنتی را برای اشاره به این نویسه به کار بگیریم و این خط را باید به سادگی آرامی نامید. چون تا پیش از آن زبان آرامی خطی مستقل و جدای از فنیقی نداشته و این تنها و اولین شکل از خط آرامی است که در اسناد تاریخی نمایان می‌شود.

ابداع و برکشیدن خطی الفبایی توسط دستگاه سیاسی هخامنشیان پیامدهایی بسیار مهم و پردامنه در تاریخ تحول نویسایی داشت. در دوران دویست ساله‌ی پس از داریوش بزرگ عملا همه‌ی زبان‌های اصلی قلمرو هخامنشی با خطی الفبایی که از آرامی مشتق شده بود نویسا شد و بعد از فروپاشی این نظام سیاسی این خطها تمایزی بیشتر یافتند و در مقام نویسه‌هایی قومی تثبیت شدند.

در برابر شواهدی که از ایران غربی برشمردیم، می‌توان به نمونه‌هایی چشمگیر از کاربردهای خط آرامی در ایران شرقی نیز اشاره کرد. اسناد آرامی بلخ نشان می‌دهد که زبان آرامی قبل و پس از حمله‌ی اسکندر در این شهر رواج داشته و اغلب به کارگیرندگانش مردمی آریایی بوده‌اند و نه سامی‌تبار. نام و القاب این کاتبان نیز در متون آرامی یاد شده جای توجه دارد. مثلاً یکی از کاتبان هَشاوَخشو نام داشته و دیگری دَیزاکَه و دیگری نورَفراَترَه خوانده می‌شده است. در نامه‌ای که شهربان ارشام به مدیر اجرایی‌اش نوشته، این مدیر نام آریایی ارته‌وهیَه را دارد، ولی مقامش (مدیر) به آرامی «یداطامازنه» آمده است. کسی که این نامه را از طرف ارشام نوشته اما انگار سامی‌تبار بوده، چون نامه را با اسم «نَبوعَقاب» امضا کرده است. در این میان مقام کاتب را «رَشتَه» می‌نامیده‌اند که آریایی است، ولی لقبش «آنکه دستور را می‌داند» (به آرامی: یداطامازنه) بوده است. همچنین استاد کاری که باید بر اجرای فرمان مدیریت کند، «بِعِل طِئِم» لقب داشته است که آرامی است.[1]

جدای اسناد دیوانی بلخ و سغد که به آرامی نوشته شده‌اند، رواج این خط و زبان در قلمرو ایران شرقی به قدری بوده که یک قرن پس از فروپاشی دولت هخامنشی وقتی آشوکا کتیبه‌هایش را در شمال هند می‌نوشت، آرامی را مبنای متون خویش قرار داد. آشوکا پادشاه دولت مائوریه بود که بعد از تجزیه‌ی دولت هخامنشی از درهم پیوستن استان‌های هند و گندارہ و تئه‌گوش و پنجاب تشکیل یافته بود. او از خود سی و سه ستون

1. Naveh and Shaked, 2006: 23-24.

سنگی کتیبه‌دار به جا گذاشته که در سراسر شمال هند برافراشته شده‌اند و گذشته از داده‌های مهم تاریخی، نخستین اسناد درباره‌ی رونق دین بودایی هم محسوب می‌شوند.

نامه‌ی شهربان مصر (راست) و نامه‌ای از الفانتین در جنوب مصر (چپ) به خط آرامی، قرن ۲۹ (ق ۵ پ.م)

گفتمان حاکم بر متون آشوکا همان است که در بیانیه‌های سیاسی هخامنشی می‌بینیم، و به ویژه تقلیدی از گفتمان داریوش بزرگ در کتیبه‌های او دیده می‌شود. همه‌ی متون طولانی بازمانده از آشوکا نسخه‌ی آرامی هم دارند، که مهم‌ترینش سنگ‌نوشته‌ی دوزبانه‌ی آرامی – یونانی در چهل‌زین قندهار است، و همچنین کتیبه‌ی لَغمان در منطقه‌ی مهترلام افغانستان کنونی که تنها به آرامی نوشته شده، و همچنین است ستون‌های سنگی دوزبانه‌ی حاوی قوانین آشوکا که به آرامی و براهمی نوشته شده‌اند و در پاکستان و افغانستان امروز قرار دارند.

سنگ‌نوشته‌ی آرامی آشوکا، لغمان، حدود سال ۳۱۲۰ (۲۶۰ پ.م)

این شاخه‌زایی آرامی و پیوند زبان‌های دختری و مادری چندان استوار بود که پس از فروپاشی دولت هخامنشی خط آرامی طی چند دهه بر خط فنیقی – یونانی که مقدونیان اختیار کرده بودند غلبه کرد و بار دیگر به همان شکل سابق در ابتدای شکل‌گیری دولت

اشکانی جایگاه خط رسمی را دوباره احراز کرد. در عین حال مشتق‌هایی از آن مثل پارتی و پهلوی که با زبان ملی پیوند داشتند به تدریج جایگزین آن شدند و به این ترتیب عملا همان ترکیبی که بین آرامی و پارسی باستان رخ داده بود، با غلبه‌ی دستور زبان آریایی درباره‌ی پارتی و پهلوی نیز تکرار شد.

پیکربندی هویت هخامنشی چندان استوار و انسجام فرهنگ این قلمرو سیاسی چندان بالا بود که تا یک قرن پس از فروپاشی این دولت، همچنان نرم‌افزار آن دست نخورده باقی مانده بود. مهمترین شاخص این نرم‌افزار خط است که همچنان به همان شکل آرامی هخامنشی باقی ماند. تا آن که در حدود سال ۲۱۳۰ (۲۵۰ پ.م) و همزمان با تاسیس دولت اشکانی گذاری در این بافت فرهنگی رخ داد. نویسه‌ی آرامی از سویی به خط پارتی بدل شد و در مقام خط رسمی کشور جایگزین آن شد، و از سوی دیگر آرامی که حالا نسخه‌ای روزآمدتر پیدا کرده بود، به خطهایی محلی تجزیه شد.

کتیبه‌ی آرامی به افتخار ایزد سلم، تیمه، عربستان، قرن ۳۹ (ق ۵ م.)

گفتار سوم

خط میخی پارسی باستان

قلمرو: کشور هخامنشی
زبان: پارسی باستان
دوره‌ی رواج: ۲۸۶۰ – ۳۰۸۰ تاریخی (۵۲۰ – ۳۰۰ پ.م)
دولت پشتیبان: هخامنشی

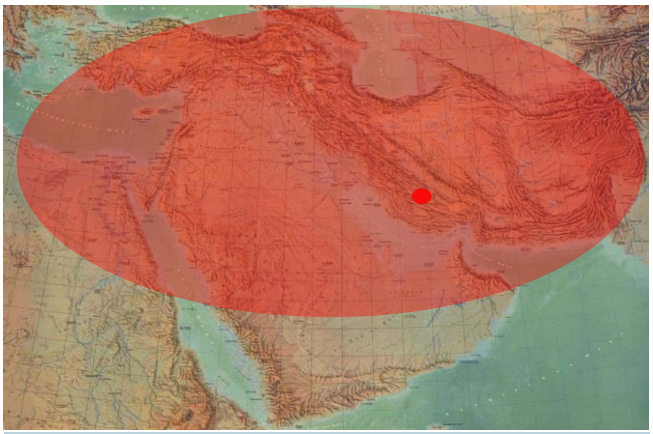

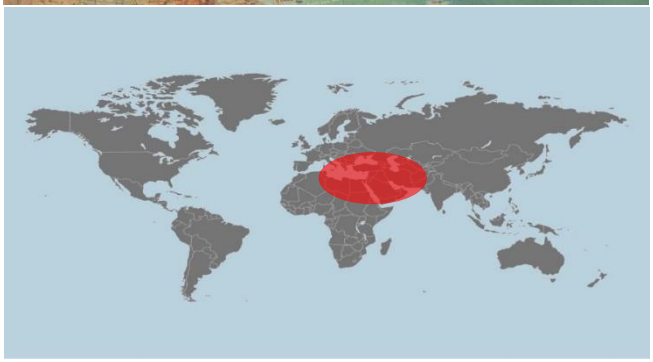

هخامنشیان در دوران داریوش بزرگ دو خط الفبایی ابداع کردند و در ساختار دولتی خویش به چرخش‌اش انداختند. هردوی این نویسه‌ها پیچیده‌تر و پخته‌تر از آن بودند که طی یکی دو سال ابداع شده باشند، و قاعدتا برنامه‌ی پدید آمدن‌شان از دوران کوروش و کمبوجیه در دست اجرا بوده است. با این حال داریوش بزرگ بود که به آنها رسمیت بخشید و در دوران او بود که نخستین متون رسمی و دولتی با این نویسه‌ها ثبت شدند. هردوی این خطها الفبایی بودند و ساختاری ساده و فشرده داشتند و دقتی زیبایی‌شناسانه در طراحی حروف‌شان صرف شده بود. یکی‌شان آرامی بود که گفتیم از فنیقی و نویسه‌های سامی مثل گبلی و اوگاریتی و سینایی – کنعانی مشتق شده بود، و دیگری پارسی باستان بود که ادامه‌ی ایلامی و اکدی محسوب می‌شد.

پارسی باستان بعد از خط هیتی و میتانی و هیروگلیف لوویایی چهارمین نویسه‌ای بود که زبان‌های آریایی را ثبت می‌کرد، و با همه‌ی پیشینیانش تفاوت داشت. چون ساختارش بر مبنایی الفبایی سازمان یافته بود، هرچند هنوز از علایم میخی بهره می‌گرفت و شناسه‌ها و علایم هجانگار یا توضیح دهنده‌ای را نیز در امتداد خط اکدی و ایلامی به کار می‌گرفت. این نویسه در مراکز دولتی هخامنشیان به ویژه در نیمه‌ی غربی کشور پارس به کار گرفته می‌شد و نمونه‌هایی از آن از کشورهای امروزین مصر، رومانی، ترکیه، و ارمنستان به دست آمده است.

پارسیان پس از تاسیس دولت عظیم خود با مسئله‌ی سازماندهی و مدیریت پهنه‌ای بسیار عظیم روبرو شدند و چاره‌ی کار را به درستی در ایجاد مسیرهای ارتباطی جستند و یافتند. در نتیجه جنبشی در راهسازی و شهرسازی آغاز شد که مراکز جمعیتی را با منافع مشترک اقتصادی و صنعتی به هم دوخت، و موازی با آن جریانی بسیار اثرگذار از نویسا شدن و ثبت و ابداع آرا و ادیان جدید آغاز شد که گسست بزرگی را میان عصر پیشاکوروشی و پساکوروشی رقم زد.

هخامنشیان که بنیانگذاران تنها دولت جهانی پایدار تاریخ بودند، برای اجرای این طرح عظیم علاوه بر ابزارهای شناخته شده مثل فناوری آهن و کاریز و اسب جنگی، وسایلی نرم‌افزاری را نیز به کار می‌گرفتند، که ابداع خط الفبایی مهمترین رکنش بود. پیدایش خط آرامی و پارسی باستان را باید در این بستر فهمید و تفسیر کرد.

پارسی باستان نسبت به خطهای پیش از خود بسیار سامان‌مند و منطقی‌تر بود و در دوران جدید هم کلیدی بود که خواندن کل خطوط باستانی را ممکن ساخت. این خط در ضمن اولین نویسه‌ی ساختگی تاریخ هم هست. یعنی اولین خطی است که توسط گروهی از متخصصان در دولتی مشخص و زمانی مشخص تدوین شده است و این با سیر طبیعی تحول

خط تفاوت دارد که واگرا و شاخه شاخه است و ظهور و تحولش قرن‌ها به درازا می‌کشد. چنان که در گفتار پیشین گفتیم، خط آرامی نیز چنین است، ولی درباره‌اش گزارشی در دست نداریم. در حالی که در کتیبه‌ی بیستون به صراحت ابداع خط پارسی باستان مورد تاکید قرار گرفته است.

خط پارسی باستان یک نویسه‌ی الفبایی کامل است و نشانه‌هایش براساس قراردادهایی درونی و بی‌ارتباط با خطوط میخی پیشین تعریف شده است. با این حال طراحان آن از کل میراث خطوط میخی پیشین بهره برده‌اند و آشکارا بر سنت نویسایی جهان باستان تسلطی چشمگیر داشته‌اند. تنها نشانه‌ی این خط که از نویسه‌های پیشین وامگیری شده، 𒇻 است که «ل» را نشان می‌دهد و این آوایی بوده که در پارسی باستان وجود نداشته است و وامی است از نشانه‌ی «لا» (𒆷) در خط میخی اکدی. جالب آن که شمار نشانه‌ها در این نویسه با پارسی امروز برابر بوده (۳۶ علامت) و با چند شناسه و میخی کج برای جدا کردن کلمات از هم تکمیل می‌شده است. پارسی باستان را از چپ به راست در سطرهایی منظم می‌نوشته‌اند.

خط پارسی باستان هرچند از بسیاری از جنبه‌ها نقطه عطفی مهم است، اما همچنان به شکل بیرونی خطهای باستانی ایلامی - میانرودانی یعنی «میخی» بودن وفادار مانده است. با این حال یکی از جنبه‌های انقلابی‌اش آن است که بر خلاف تمام خطهای میخی پیشین به کلی نمادپردازی خطهای قدیمی را کنار گذاشت و براساس نظام آوانگاری زبان پارسی باستان رمزگذاری‌ای مستقل و پایه‌ای را بنیاد کرد. تا پیش از آن همه‌ی خطها از انبوهی از نشانه‌های وام‌گیری شده از خطهای قدیمی‌ترِ سرمشق خود بهره می‌بردند. چندان که در نوشتار همیشه نشانه‌های اکدی با سومری و هوری با اکدی آمیختگی پیدا می‌کرد. این کوشش برای ساده‌سازی و مرجع شمردن زبانی که ثبت می‌شود، البته پیشتر در خط ایلامی هم پیشینه داشت.

چ/ چا گو گ/ گا خ/ خا کو ک/کا او ای آ

دو دی د/ دا ث/ ثا تو ت/ تا جی ج/ جا تْس/

ی/ یا م/ مو می م/ ما نو ن/ نا ب/ با ف/ فا پ/ پا

ه/ ها ش/ شا ز/ زا س/ سا ل/ لا رو ر/ را وی و / وا

اندیشه‌نگارها

اَهورَه‌مَزداهَه اَهورَه‌مَزدا بَگَه دَهیائوش بومیش خشیَثیَهه

مالِ اهورامزدا اهورامزدا بغ، خدا استان کشور شاه

اعداد

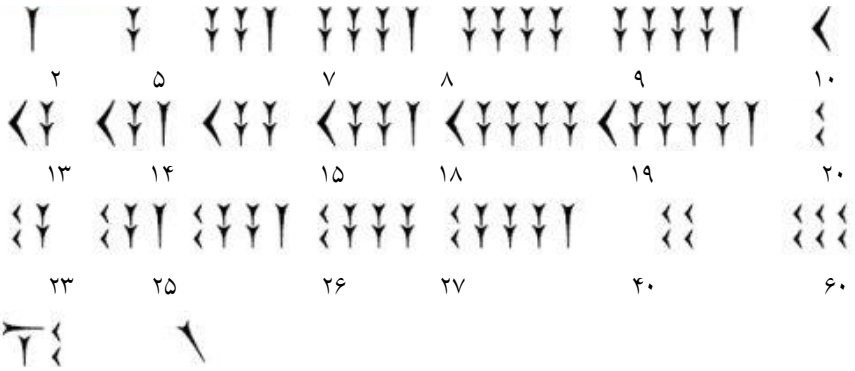

۲ ۵ ۷ ۸ ۹ ۱۰

۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۸ ۱۹ ۲۰

۲۳ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۴۰ ۶۰

فاصله‌گذار بین کلمات ۱۲۰

تنها خط میخی که ماهیتی الفبایی دارد، اوگاریتی و پارسی باستان است. اوگاریتی چنان که شرح دادیم، خطی است که به شکل طبیعی طی دورانی طولانی پدید آمده و هفتصد سال قدیمی‌تر است. به همین خاطر دقتش در رمزگذاری زبان بسیار کمتر است. پارسی باستان ۳۶ نشانه برای هجا یا همخوان - واکه دارد و با یک علامت برای جدا کردن کلمات و پنج اندیشه‌نگار و علایمی برای اعداد تکمیل می‌شود. برخی از نشانه‌های پارسی باستان البته هجانگار هستند و این میراثی است که از خطهای میخی پیشین برایش به یادگار مانده است. با این حال به خاطر کم بودن شمار علایم، به احتمال زیاد کارکرد نشانه‌ها بیشتر الفبایی و واج‌نگار بوده تا هجانگار.

کتیبه‌ی خشایارشا، وان، سال ۲۹۱۰ (۴۷۰ پ.م)

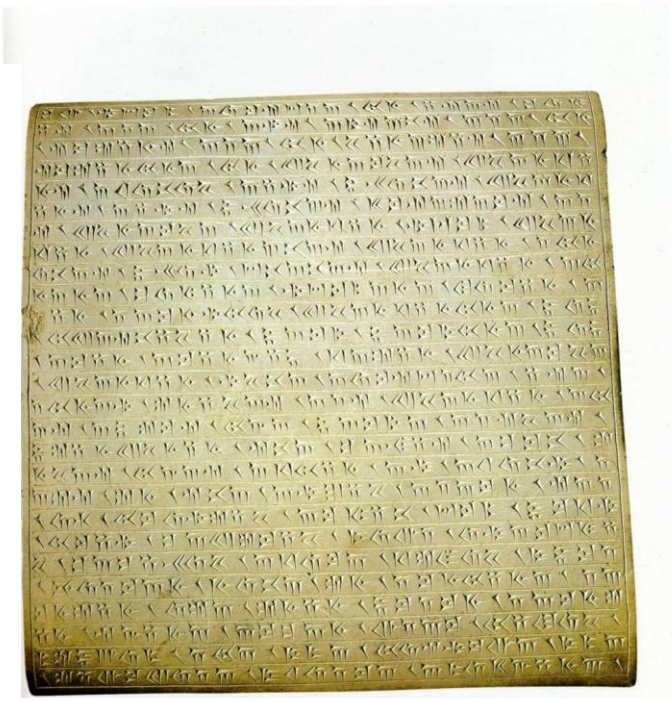

کتیبه‌ی ضد دیو خشایارشا، تخت جمشید، سال ۲۹۰۰ (۴۸۰ پ.م)

گفتار چهارم

خط سامری

قلمرو: آسورستان و میانرودان
زبان: کنعانی – عبری
دوره‌ی رواج: ۲۸۶۰ تا ۵۴۰۰ تاریخی (۵۲۰ پ.م – ۲۰۲۰ م.)
دولت پشتیبان: هخامنشی، اشکانی

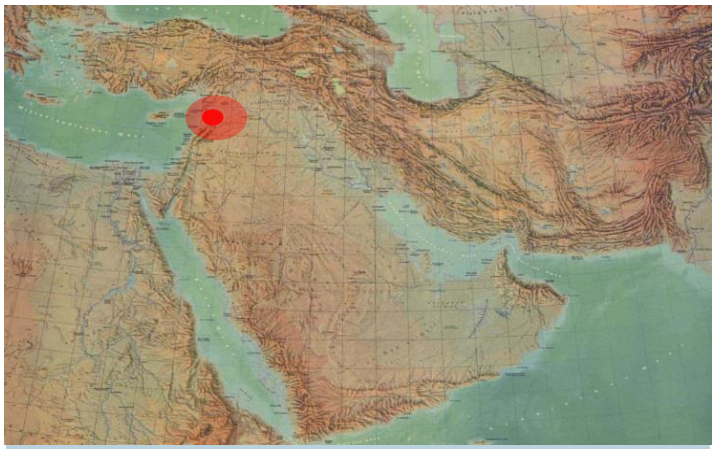

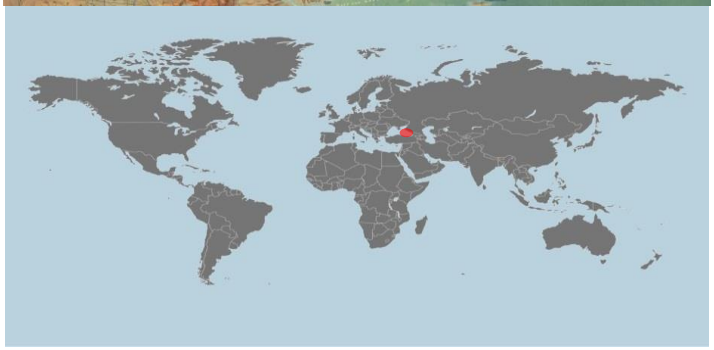

خط آرامی که در عصر داریوش بزرگ ابداع شد و برای پیونـد دادن زیرسیستم‌هـای اداری گوناگون دولت عظیم پارسی به کار گرفته می‌شد، دستخوش شاخه‌زایی شـد و در همـان دوران هخامنشی بخش عمده‌ی زبان‌های قومی قلمرو ایران زمین و فراسوی آن را نویسا سـاخت. یکـی از این نویسه ها کـه در زادگـاه زبـان آرامـی و خـط فنیقـی یعنـی سـرزمین کنعـان رواج داشـت، سامری نام داشت و مشتقی سرراست از خط آرامی هخامنشی بود. سامری‌ها اهالی سـامی قلمـرو فلسطین و کنعان بودند که اغلب دین یهودی داشتند و از ایـن نویسـه‌ی نـو بـرای نوشـتن تـورات بهره می‌بردند.

تاریخ‌نگاری رسمی قوم یهود این تصور را به ذهن متبادر مـی‌کنـد کـه پـس از حملـه‌ی نبوکدنصر دوم به اورشلیم و نابودی امیرنشین یهودیه به دست بابلی‌ها، این سرزمین برهـوت و خالی از سکنه گشت و ادامه‌ی تاریخ قوم یهود همراه با تبعیدیان به بابل انتقـال یافـت. امـا این تصویر نادرست و تخیلـی اسـت. چـون در جهـان باسـتان هرگـز ویرانـی یـک شـهر بـه ریشه‌کن شدن جمعیت‌هـا منتهـی نمـی‌شـده و خاموشـی متـون دربـاری و اداری کـه پیامـد فروپاشی دولت‌ها بوده اغلب همچون غیاب جمعیت تفسیر شده است.

درباره‌ی قلمرو فلسطین و یهودیه چنـین خطـایی وخـیم‌تـر اسـت، چـون هـیچ بایگـانی مـنظم و گسترده‌ای که به درباری و دولتی در دوران پیشاکوروشی مربوط باشد در ایـن منطقـه یافـت نشـده است و بنابراین دولت‌های این منطقه در عصر پیشاهخامنشی عملا نانویسا بوده‌اند. حتا در مراکز مهم نویسایی در این منطقه که ابداع کننده‌ی خط الفبایی بودند هم نویسایی بدان معنـایی کـه در ایـلام و میانرودان دیده می‌شد، غایب بود. تا پایان عصر برنز کارکرد اصلی خط و نویسایی در دولتشـهرهای مثل عِمار و اوگاریت به نمایش قدرت شاهانه و ثبت فرمان‌هایی محدود می‌شد که نوشته شدن‌شـان معنای اعتباربخشی دینی برای مخاطبان داشت. حتا در ابتدای عصـر آهـن و قـرون منتهـی بـه ظهـور دولت هخامنشی همچنان در دولت آراد در فلسطین و دولتشهرهای دیگر آسورسـتان همـین قاعـده برقرار بود و نویسایی در معنای ثبت بایگانی دولتی و تنظیم حساب و کتاب‌های مالیـاتی یـا تبـادلات مالی همچنان رواجی نداشت.[1]

در این معنا مردم کنعانی - عبرانی مقـیم فلسـطین و آن چنـد هـزار نفـری کـه بـه دسـت بابلیان به تبعید برده شدند، عملا جمعیتی نانویسا بودنـد کـه در ضـمن در همسـایگی مراکـز ابداع خط الفبایی قرار داشتند و به همین خـاطر بـه سـرعت شـکل اسـتانده‌ی ایـن خـط کـه توسط هخامنشیان تدوین شده بود را پذیرفتند. ایـن نکتـه البتـه درسـت اسـت کـه یهودیـان تبعیدی نخست در بابل نویسا می‌شوند و سامری‌ها بعدتر به ایشان می‌پیوندند.

---

[1]. Gzella, 2015: 61.

همین گروه تبعیدی بودند که با پشتیبانی کوروش به اورشلیم بازگشتند و شهر را گسترش دادند و معبد هیکل را ساختند. همین گروه که رهبرشان به خاندان حاکم قدیم اورشلیم وابسته بود و رئیس قبیله‌ی یهودا محسوب می‌شد، در دوران کوروش و با هدایت دربار پارس متن مقدس خودرا گرد آوردند و پس از عصر داریوش به تدریج از خط آرامی برای نوشتن آن استفاده کردند. یعنی تاریخ قوم یهود و متون مقدس‌شان توسط تبعیدیانی که به بابل منتقل شده بودند برای نخستین بار تدوین می‌شود.

با این حال این تصور که در خاستگاه اصلی قوم یهود هیچ جمعیتی باقی نمانده بود و اورشلیم و سرزمین های اطرافش خالی از سکنه بوده، نادرست است. در تورات درباره‌ی درگیری‌های بین اهالی قدیمی و کسانی که از تبعید بازگشته بودند، شرحی دقیق آمده است، و این را می‌دانیم که همین اهالی قدیمی عبرانی - کنعانی مقیم فلسطین که یهودی هم بوده‌اند، در اوایل دوران هخامنشی نسخه‌ای از خط آرامی (تصویر زیر) را برای نوشتن متون مقدس خویش به‌کار می‌گیرند.

این خط به احتمال زیاد در ابتدای کار همان آرامی استانده‌ای بوده که در میان تبعیدیان بابل هم رواج داشته است. در قرن ۳۳ تاریخی (ق ۱ پ.م) که خط آرامی بنایی به عنوان نویسه‌ی رسمی نگارش تورات در اورشلیم و جماعت تبعیدی‌ها اعتبار پیدا کرد، خط سامری هم موازی با آن دگردیسی یافت و از نسخه‌ی مادر آرامی‌اش مستقل شد. این نویسه تا به امروز در میان مردم قوم سامری در آسورستان همچون خطی دینی باقی مانده است.[1]

𐤉	𐤆	𐤅	𐤄	𐤃	𐤂	𐤁	𐤀
īt	zēn	bâ	īy	dā'lāt	gā'mān	bīt	ā'lāf
ח	ז	ו	ה	ד	ג	ב	א
ḫ	z	v	h	d	g	b	'
[ʔ/ʕ]	[z]	[b/w]	[ʔ]	[d]	[g]	[b]	[ʔ]
𐤏	𐤎	𐤍	𐤌	𐤋	𐤊	𐤋	𐤈
īn	sin'gât	nūn	mīm	lā'bāt	kâf	yūt	ṭīt
ע	ס	נ	מ	ל	כ	י	ט
ʿ	s	n	m	l	k	y	ṭ/ṯ
[ʔ/ʕ]	[s]	[n]	[m]	[l]	[k]	[j]	[tˤ]
		𐤕	𐤔	𐤓	𐤒	𐤑	𐤓
		tāf	šān	rīš	qūf	ṣâ'dīy	fī
		ת	ש	ר	ק	צ	פ
		t	š	r	q	ṣ/s̱	f/p
		[t]	[ʃ]	[r]	[q/ʔ]	[sˤ]	[f/b]

[1] Daniels and Bright, 1996: ۹۶.

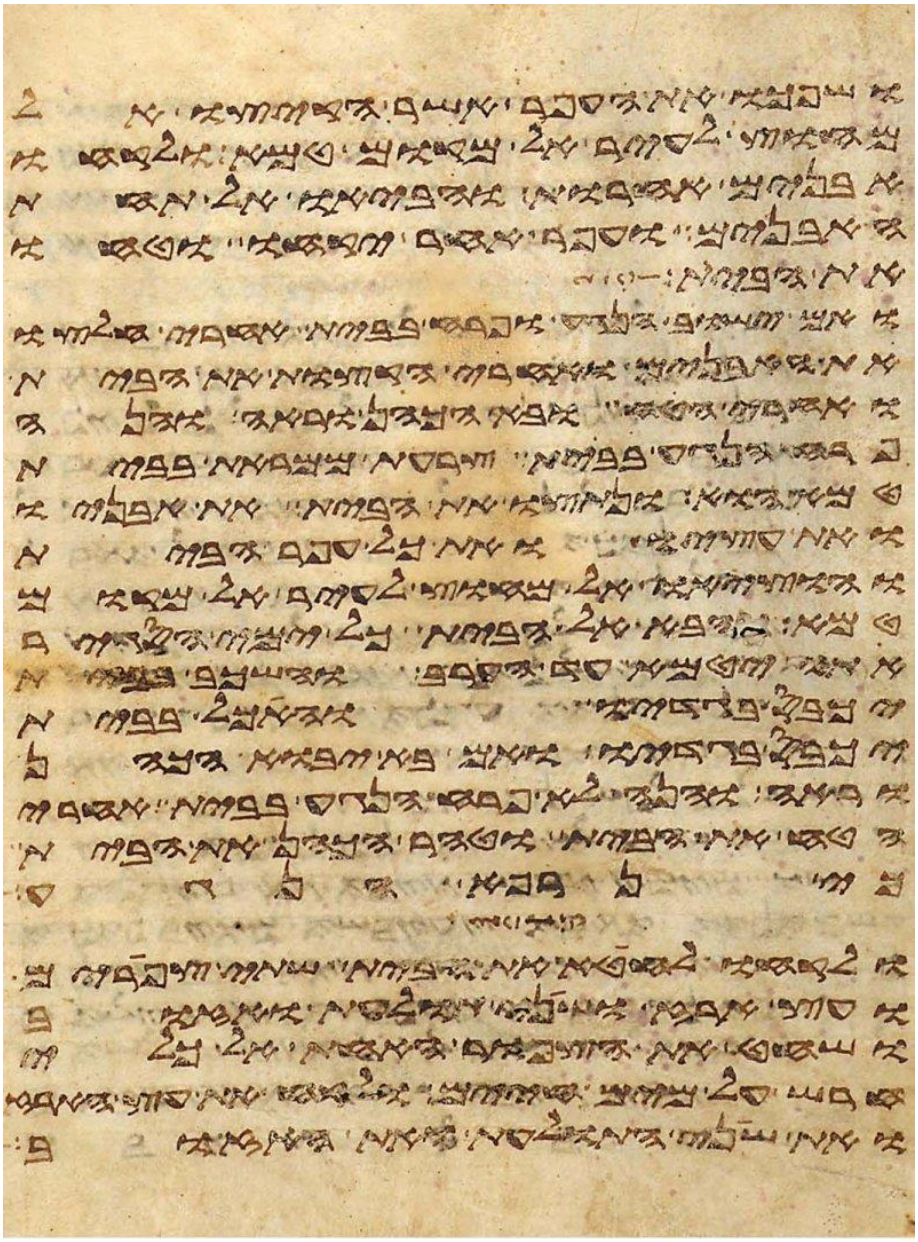

بخشی از سفر لاویان تورات به خط سامری، عسقلان، فلسطین، سال ۴۵۶۸ (۱۱۸۹م.)

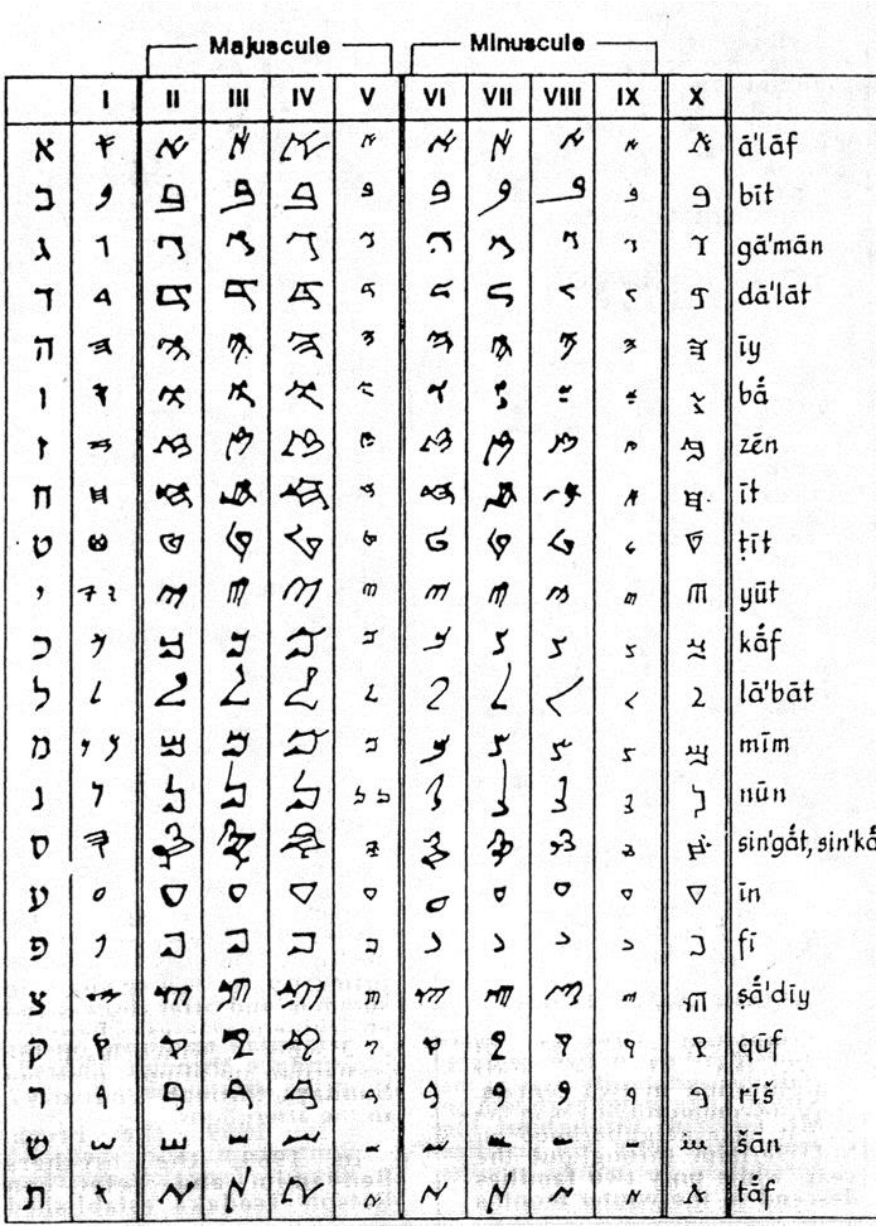
Majuscule
Minuscule
I II III IV V VI VII VIII IX X
ā'lāf
bīt
gā'mān
dā'lāt
īy
bắ
zēn
īt
ṭīt
yūt
kắf
lā'bāt
mīm
nūn
sin'gắt, sin'kắ
īn
fī
ṣắ'dīy
qūf
rīš
šān
tắf

گفتار پنجم

خط عبری

قلمرو: قلمرو آسورستان، ایران زمین، اروپا، ترکستان
زبان: عبری، پارسی دری
دوره‌ی رواج: ۳۱۰۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۳۰۰ پ.م – ۲۰۲۰ م.)
دولت پشتیبان: اشکانی، ساسانی، آلمان، اسرائیل

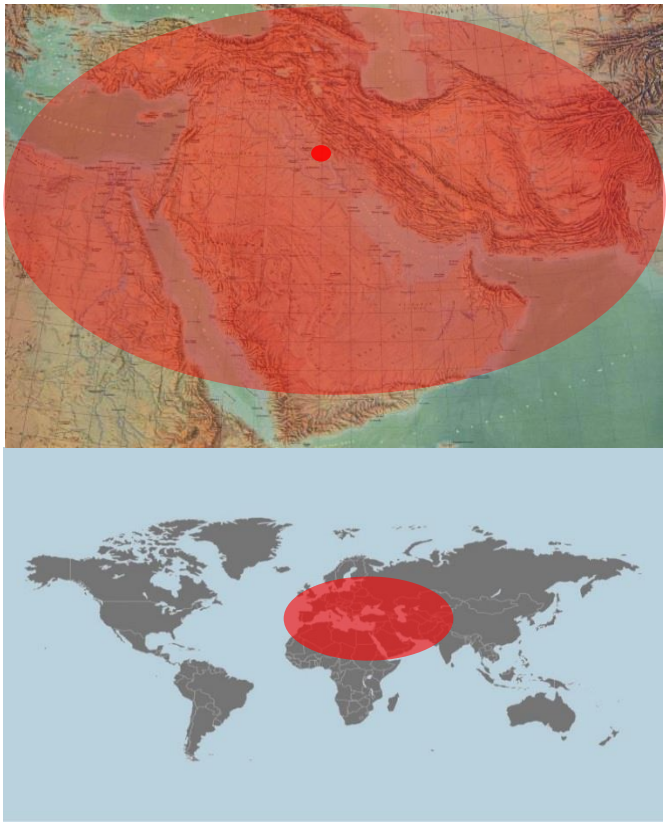

خط عبری را خود یهودیان «الفبای عبری» (اَلِف‌بت ایوْری: אָלֶף־בֵּית עִבְרִי) می‌نامند و نامش نزد فرهیختگان و دانشمندان «کتاب آشوری» (کْتاوْ آشوری) است. این خط در اصل همان خط آرامی بنایی رایج در دوران هخامنشی است که حروفی زاویه‌دار دارد و چنان که گفتیم نخستین نشانه‌هایش در دوران داریوش بزرگ آشکار می‌گردد. با این خط طیفی وسیع از زبان‌ها را می‌نویسند و بنابراین نامیدنش به عبری چندان دقیق و درست نیست. خط اصلی چنان که گفتیم در همین شکل کنونی برای نوشتن متون دیوانی عصر هخامنشی به کار گرفته می‌شده و آرامی نام داشته است. پس از فروپاشی دولت هخامنشی این خط به ویژه در میان جماعت یهودیان باقی ماند و توسط کوچ‌نشینان یهودی در سراسر راه تجاری ایرانی (راه ابریشم) انتشار یافت.

اما نکته در اینجاست که این جماعت‌های یهودی از این الفبای باستانی تنها برای نوشتن تورات که عبری است استفاده نمی‌کردند. در واقع حجمی چشمگیر از متونی که یهودیان با این خط نوشته‌اند، به زبان پارسی دری بوده است. در ضمن قدیمی‌ترین متن یافت شده از زبان پارسی دری که در ترکستان کشف شده نیز با همین خط نوشته شده است. بخش مهمی از نسخه‌های بازمانده از آثار نوشتاری پارسی دری که در قرن ۴۲ تاریخی (ق ۲خ/ ق. ۸ م.) از قاهره تا هرات یافت می‌شده‌اند، با این خط ثبت شده‌اند و طیفی وسیع از متون قضایی، گورنوشته‌ها و اسناد مالی را در بر می‌گیرند.[1]

در میان این اسناد باید به نوشتارهای کشف شده در گنجینه‌ی قاهره اشاره کرد که مجموعه‌ی چهارصد هزار سند است که از اواخر دوران ساسانی تا آغاز دوران مدرن را پوشش می‌دهد و بدنه‌اش به اسناد دیوانی فاطمیان مصر مربوط می‌شود. این اسناد را فرنگیان در قرن ۵۲ (ق ۱۲خ/ ق. ۱۸م.) در کنیسه‌ی بن عزرا در قاهره کشف کردند شائول شاکد که پژوهشی گسترده بر این متون انجام داده حجم چشمگیری از متون پارسی دری را در آن کشف کرده که به همین شکل با خط آرامی نوشته شده‌اند.[2] نکته‌ی جالب آن که متون همزمان یهودیان که به زبان عربی است، با خط پارسی - عربی نوشته شده و نه آرامی.

1. Moreen, 2000: 22.
2. Shaked, 1964.

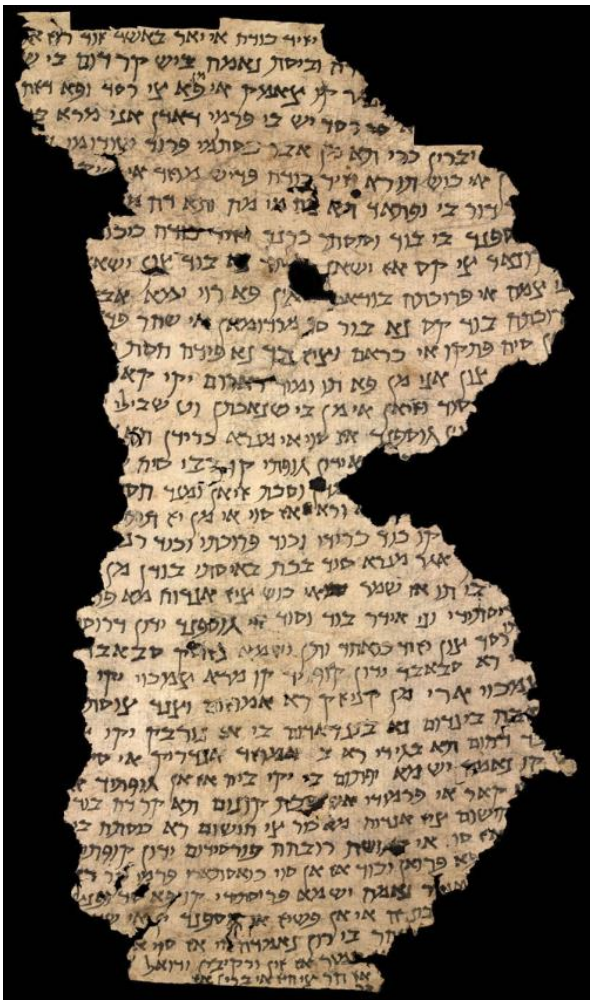

متن نامه‌ای متن پارسی با خط آرامی، دندان اویلیق، ترکستان، حدود سال ۴۱۵۰ (۷۷۰ م.)

با توجه به این که یهودیان یکی از اقوام ایرانی هستند و سیر تحول دین یهود یکسره در قلمرو تمدن ایرانی طی شده، بخش مهمی از میراث معنوی یهودیان نیز به زبان پارسی بوده و به همین شکل با خط آرامی ثبت می‌شده است. مولانا شاهین شیرازی که نامدارترین شاعر یهودی قرون میانه است، در قرن ۴۸ (ق ۷خ/ ق. ۱۴ م.) مثنوی عظیم «موسی‌نامه» را که شکل منظوم و حماسی تورات است، در قالب مثنوی به زبان پارسی سروده و این اثر ده هزار بیتی با همین خط نوشته شده است. همچنین مثنوی «اردشیرنامه»ی او که نُه هزار بیت

دارد و دارد استر و مردخای را در زمینه‌ی تاریخ هخامنشیان شرح می‌دهد، با همین زبان پارسی و همان خط آرامی نوشته شده است.

مقدمه‌ای بر شرح امثال سلیمان، متن پارسی با خط آرامی، حدود سال ۴۶۰۰ (۱۱۰۰م.)

دومین شاعر بزرگ یهودی در قرون میانه عِمرانی کاشانی است که در قرن ۴۹ (ق ۸خ/ ق. ۱۵م.) منظومه‌ی «فتح‌نامه» را در ده هزار بیت به پارسی دری سروده و او نیز آن را با خط آرامی نوشته است. این متنی حماسی است که رخدادهای کتاب یوشع، کتاب روث و شموئیل اول و دوم را در بافتی نزدیک به شاهنامه‌ی فردوسی روایت می‌کند. اثر دیگر او «هَنوخانامه» با هزار و هشتصد بیت شرح شورش مکابیان بر ضد مقدونیان است و پیوندهای روشن میان این شورشیان و اشکانیان و وفاداری‌شان به ملیت ایرانی را به خوبی تصویر کرده است. این متن نیز در سال ۴۹۰۳ (۹۰۳خ/ ۱۵۲۴م.) به پارسی و با خط آرامی نوشته شده است. همچنین است منظومه‌ی حماسی او به اسم «هفت برادران» که داستان هفت پسر حنا و شهادت‌شان به دست مقدونیان را براساس کتاب مکابیان به دست می‌دهد و مضمونی مشابه با «هنوخانامه» دارد.

یوشع صندوق عهد را از رود اردن می‌گذراند، نگارگری کتاب «فتح‌نامه»، حدود سال ۵۰۸۰ (۱۷۰۰ م.)

عمرانی منظومه‌ی مهم دیگری دارد به نام «گنج‌نامه» که در آن متن «پیرکِت آوُت» یعنی بخش اخلاقی میشنا را به مثنوی پارسی دری درآورده است و این متنی است که در اروپا به اسم «فصول پدران» شهرت یافته است.[1] این متن در سال ۴۹۱۵ (۹۱۵خ/ ۱۵۳۶م.) به پایان رسیده و در پنج هزار بیت نظام اخلاقی میشنا را با استفاده از کلیدواژگان صوفیه شرح می‌دهد.[2] در همین حدود زمانی بابای بن لطف کاشانی منظومه‌ی مهمی به اسم «کتاب آنوسی» در پنج هزار بیت سرود و در آن شرحی تاریخی از سختگیری فرمانروایان صفوی (شاه عباس اول و دوم و شاه صفی اول) بر یهودیان و تغییر دین اجباری‌شان به دست داد.[3]

1. Yeroushalmi, 1997.
2. Moreen, 2000: 184-185.
3. Moreen, 2000: 223-225.

نکته‌ی مهم درباره‌ی این متن آن است که در زمان این سختگیری‌ها و همزمان با حکومت این شاهان نوشته شده است. یعنی همزمان هم ثبتی از فشارهای سیاسی بر یهودیان ایران است، و هم آزادی‌شان برای مقاومت در برابر این فشارها و حتا تاریخ‌نگاری درباره‌اش را نشان می‌دهد.

هفت نبی در برابر دیوارهای اریحا کرنای می‌زنند، نگارگری از کتاب «فتح‌نامه»، حدود سال ۵۰۸۰ (۱۷۰۰ م.)

بابای بن فرهاد در زمان حمله‌ی افغان‌ها به کاشان متن مشابهی پدید آورده به اسم «سرگذشت کاشان» که مثنوی‌ایست در ۱۳۰۰ بیت و در آن تغییر دین اجباری یهودیان کاشان به اسلام زیر فشار افغان‌ها (طی سال‌های ۵۱۰۱ - ۵۱۰۹ تاریخی/ ۱۱۰۱ - ۱۱۰۹خ/ ۱۷۲۲ - ۱۷۳۰م.) را شرح داده، و البته نوشته که این تغییر دین تنها هفت ماه طول کشید و حاکمان بعدی کاشان دوباره قاعده‌ی آزادی دین را بازگردانند و بنابراین یهودیان یاد شده

دوباره به دین پدرانشان بازگشتند.[1] تقریبا همزمان با او او هارون بن مَشیا در سال ۵۰۷۱ (۱۰۷۱خ/ ۱۶۹۲م.) منظومه‌ی «شوفتیم‌نامه» را به سیاق عمرانی سرود و کتاب داوران تورات را به نظم در آورد. وی نیز با همین زبان و خط اثر خود را آفرید.[2]

استفاده از نویسه‌ی آرامی برای نوشتن پارسی تا دوران مدرن در میان یهودیان رواج داشته و در یکی از کانون‌های مهم مدرن شدن دین یهود که اغلب نادیده گرفته شده، یعنی بخارا، اصولاً زبان رسمی یهودیان پارسی با لهجه‌ی بخاری بوده است. خواجه بخارایی که در سال ۴۹۸۵ (۹۸۵خ/ ۱۶۰۶م.) «دانیال‌نامه» را به صورت مثنوی پارسی سرود و محتوای کتاب دانیال و میدراش را شرح داد، به همین ترتیب از خط آرامی برای نوشتن متنش بهره برد.[3]

مدرن شدن گفتمان یهودیان نیز بر خلاف تصور مرسوم، به شکلی مستند و صریح مانند سایر اقوام ایرانی در بافت زبان پارسی تحقق یافته است و باز خط ثبت کننده‌اش آرامی بوده است. در قرن ۵۳ (ق ۱۹ م.) در هردو کانون فرهنگی مهم یهودیان یعنی اورشلیم و بلخ بخش عمده‌ی ادبیاتی که این قوم پدید می‌آوردند به زبان پارسی بود و با خط آرامی نوشته می‌شد. وقتی یهودیان بخارا در سال ۵۲۷۱ (۱۲۷۱خ/ ۱۸۹۲م.) برای نخستین بار با همت ربی شیمون هاخام در بخارا چاپخانه‌ای به راه انداختند، بخش عمده‌ی متونی که منتشر می‌کردند به زبان پارسی و گویش بخاری بود و با همین خط نوشته می‌شد. در میان این آثار نفیس‌ترینش همان مثنوی «موسی‌نامه» از مولانا شاهین بود. خود شیمون هاخام نزدیک به سی کتاب را ویراسته و منتشر کرده که همگی پارسی هستند و در میانشان منظومه‌ی خروج اهمیت دارد که خودش در شرح سفر خروج به مثنوی پارسی سروده است.

در همین دوران روزنامه‌هایی که یهودیان منتشر می‌کردند، از جمله «تبعیدیان» (هَه‌گُولاهْ) که در تهران چاپ می‌شد، به زبان پارسی و خط آرامی بود و روزنامه‌های ویژه‌ی یهودیان در سمرقند و بخارا نیز چنین بود. در سال ۵۲۹۶ (۱۲۹۶خ/ ۱۹۱۷م.) وقتی امپراتوری تزاری سقوط کرد و یهودیان در این روند نقشی مهم ایفا کردند، جنب‌وجوشی برای احیای زبان عبری در میان یهودیان برخاست که مرکزش «جماعت تبلیغ زبان عبری» در تهران بود و روزنامه‌ی ویژه‌ی خود را داشت.

علاوه بر پارسی دری که زبان ملی همه‌ی اقوام ایرانی از جمله یهودیان بوده و نوشتن بدان طبیعی می‌نماید، برخی از اقوام دیگر ایرانی نیز با همین خط آرامی زبان خود را

---

1. Moreen, 2000: 232.
2. Tobi, 2017: 50.
3. *Ibd*: 51.

می‌نوشته‌اند. مشهورترین نمونه از این زبان‌ها، ییدیش است که در اصل گویشی از آلمانی است که بین یهودیان مهاجر به اروپای مرکزی رایج بوده، و با خط آرامی نوشته می‌شده است. این خط واکبرها را نیز به سبک نویسه‌های اروپایی ثبت می‌کند. دیگری زبان عربی است که دروزی‌های لبنان اغلب با همین خط آن را می‌نوشتند.[1]

از این مرور برمی‌آید که وقتی از خط عبری سخن می‌گوییم، در واقع همان خط آرامی مورد نظرمان است که همچنان در سراسر تاریخ برای نوشتن زبان‌های گوناگون ایرانی از جمله زبان ملی (پارسی) و حتا زبانی غیرایرانی (ییدیش) به کار گرفته می‌شده است. با این همه عبری نامیدن این خط ایرادی ندارد، چرا که جماعت نگهبان و ترویج کننده‌ی آن یهودیان عبرانی بوده است.

در این تعبیر خط عبری کمابیش همان نویسه‌ایست که در دوران هخامنشی ابداع شد و فراگیر گشت. با این ریزه‌کاری‌ها که ۲۲ حرف دارد که پنج تایش وقتی در آخر کلمه قرار بگیرند ممکن است تغییر شکل بدهند. چهار حرف י ו ה א (ی، و، ه، ا) هم می‌توانند علاوه بر همخوان، واکبرهای بلند را نیز نمایش دهند. از اواخر دوران ساسانی و احتمالاً تحت تأثیر شکل‌گیری نقطه‌گذاری در الفبای مانوی و شاید با وامگیری ایده‌هایی از ثبت دقیق واکبرها در خط اوستایی، نظام نقطه‌گذاری حروفی در عبری پدید آمد که «نیقود» نامیده می‌شود. این نظام استانده نشده بود و به شکل محلی حالت‌های گوناگون به خود می‌گرفت. طی قرون اول هجری همزمان با پیدایش نقطه‌گذاری در خط پارسی – عربی در عبری نیز این الگو استانده شد و از حدود قرن ۴۴ (ق ۴خ/ ق. ۱۰م.) در هردو شاخه‌ی برخاسته از خط آرامی (عبری و پارسی – عربی) نقطه‌گذاری استانده شد و تثبیت گشت. خاستگاه نقطه‌گذاری امروزین کاتبان مازورتی در منطقه‌ی جلیله بوده‌اند که «کتابت منقوط» (کْتیوْ مِنوقَد: כתיב מנוקד) را ابداع کردند.

برخی از این حروف در عبری باستان بر چند همخوان دلالت می‌کرده‌اند. مثلاً حروف «t /p /k /d /g /b» در اول کلمه قرار می‌گرفتند یا دوبار نوشته می‌شدند، به همین ترتیب به صورت انسدادی «ب/ گ/ د/ ک/ پ/ ت» خوانده می‌شدند. اما همین حروف اگر بعد از واکبر قرار می‌گرفتند به شکل سایشی «و/ غ/ ذ/ خ/ ف/ ث» تلفظ می‌شدند و در نقطه‌گذاری خطی بالا یا پایین‌شان می‌گذاشتند. نوسان‌های دیگری هم در عبری باستان وجود داشته که چند واج را به یک حرف الفبا منسوب می‌کرده است.

---

1. Shachmon and Mack, 2016, vol. 106: 223–239.

א	אַ	אָ	ב	בֿ	ג	ד	ה
שטומער אַלף	פּתח־אַלף	קמץ־אַלף	בֵּית	בֵּית	גִימל	דלת	הא
shtumer alef	pasekh alef	komets alef	beys	veys	giml	daled	hey
-	a	o	b	v	g	d	h
silent	[a]	[ɔ]	[b]	[v]	[g]	[d]	[h]

ו	וֹ	וּ	ז	ח	ט	י	כּ	כ ך
וואָו	מלופּם־וואָו	זיין	חית	טית	יוד	כף	כּף	
vov	melupm vov	zayen	khes	tes	yud	kof	khof	
u	u	z	kh	t	y/i	k	kh	
[ʊ]	[ʊ]	[z]	[x]	[t]	[j/i]	[k]	[x]	

ל	מ ם	נ ן	ס	ע	פּ	פּ ף	צ ץ
למד	מם	נון	סמך	עין	פּא	פּא	צדיק
lamed	mem	nun	samekh	ayen	pey	fey	tsadek
l	m	n	s	e	p	f	ts
[l/ʎ]	[m]	[n/ŋ/m]	[s]	[ɛ/ə]	[p]	[f]	[ts]

ק	ר	שׁ	תּ	ת
קוף	ריש	שין	תּוו	תּו
kuf	reysh	shin	tof	sof
k	r	sh	t	s
[k]	[ʀ]	[ʃ]	[t]	[s]

Letter combinations

וו	זש	דזש	טש	וי	יי	יַ
v	zh	dzh	tsh	oy	ey	ay
[v]	[ʒ]	[d͡ʒ]	[t͡ʃ]	[ɔj]	[ɛj]	[aj]

א	ב	ג	ד	ה	ו	ז	ח	ט
Alef (Silent)	Beit (B/V)	Gimel (G)	Dalet (D)	Hei (H)	Vav (V/O/U)	Zayin (Z)	Cheit (Ch)	Teit (T)

י	כ	ך	ל	מ	ם	נ	ן	ס
Yod (Y)	Kaf (K/Kh)	Khaf (Kh)	Lamed (L)	Mem (M)	Mem (M)	Nun (N)	Nun (N)	Samekh (S)

ע	פ	ף	צ	ץ	ק	ר	ש	ת
Ayin (Silent)	Pei (P/F)	Fei (F)	Tzadei (Tz)	Tzadei (Tz)	Qof (Q)	Reish (R)	Shin (Sh/S)	Tav (T/S)

الفبای ییدیش

گفتار ششم

خط لوکیایی

قلمرو: جنوب آناتولی، استان هخامنشی لوکیه
زبان: لوکیایی
دوره‌ی رواج: ۲۸۸۰ – ۳۰۵۰ تاریخی (۵۰۰ – ۳۳۰ پ.م)
دولت پشتیبان: هخامنشی

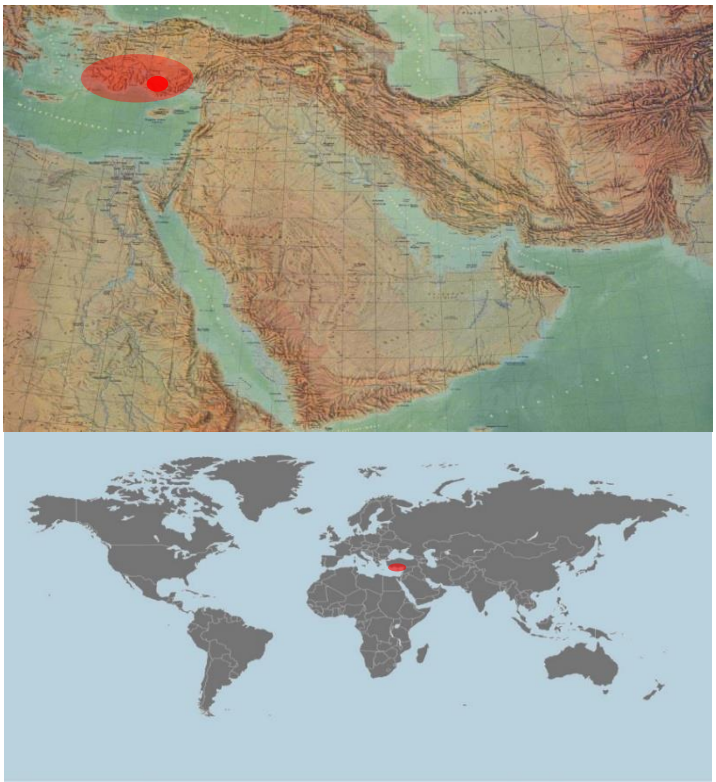

لوکیایی‌ها قومی باستانی و وابسته به شاخه‌ی آریـایی مـردم هنـدواروپایی بودنـد کـه در جنوب غربی آناتولی می‌زیستند و استان های امروز آنتالیا و فتحیه مرکز جمعیتـی‌شـان بـود. «لوکّا» نامی است که نخست هیتی‌ها و بعد مصری‌ها به این منطقه داده بودند. بـر همـین مبنـا دیوانسالاران هخامنشی آنجا را «لوکیَه» می‌نامیدند و یونانیـان همـان را در اسـناد خـود ثبـت کرده‌اند و بعدتر به خاطر تکرارش در منابع اروپایی جهانگیر شده اسـت. وگرنـه ایـن مـردم در اصـل در زبـان خودشـان خـویش را «تْرْمیلـی» مـی‌نامیدنـد. هیتـی‌هـا و مصـری‌هـا در اشاره‌هایشان به «لوکّا» این قوم را بخشی از مردم دریایی به حسـاب آورده‌انـد کـه در قـرون پایانی عصر برنز در جنوب آناتولی ساکن بوده و تابع هیچ دولت بزرگی نمی‌شده‌اند. با ایـن حال قومیت و زبان لوکیایی انگار از عصر آهن در آناتولی برجسـتگی یافتـه باشـد. بنـابراین احتمالاً یکی از شاخه‌های قوم هیتی – لوویایی بوده‌اند که بعد از فروپاشی عصر برنـز تمـایز یافته و به قومیتی مجزا بدل شده‌اند.

متنی به خط لوکیایی:
آوانگاری: «اِبِنّه پْرْناوو مِن. ئِه پْرْنّوَتی هَنَه‌دَرَه هْرْپّی لَدی اِهْبی سِتی‌دِیْمِه»
ترجمه: «هَنَه‌دَرَه این بنا را برای همسرش و پسرانش ساخت»

زبـان لوکیـایی در دو نسـخه‌ی «الـف» و «ب» ثبـت شـده کـه اولـی در متـونی رسـمی و حقوقی ثبت شده و دومی که میلیـان[1] هـم نامیـده مـی‌شـود، در سـه شـعر بـه جـا مانـده کـه دوتایش بر ستون کسانتوس و سومی بر تابوتی سنگی حک شده است. زبـان میلیـان از نظـر دستور و واژه‌بندی تمایزهایی جدی با لوکیایی مرسـوم (الـف) دارد و چنـین مـی‌نمایـد کـه لایه‌ای بازمانده از زبانی کهنسال‌تـر باشـد. مـثلاً در واژگـان میلیـان واج‌هـای «س»ای دیـده می‌شود که در زبان آریایی کهن وجود داشته و در زبان‌هـای ایرانـی – از جملـه لوکیـایی – به «ه» تبدیل شده است. چنان که مثلاً «خدا» (مِه، بزرگ) را به ترتیـب در میلیـان «مَسـا» و و در لوکیایی «مَها» می‌نامیده‌اند. تبدیل‌های دیگـری هـم داریـم، از جملـه دگردیسـی «ک» و

1. Milyan

«ب» میلیانی به «ت» و «و» لوکیایی که در این واژگان دیده می‌شود: «کی؟» میلیانی و «تی؟» لوکیایی (چه کسی؟)، «کِره» میلیانی و «تِره» لوکیایی (ارتش – مردم، کارَه در پارسی باستان)، «تْبیسو» میلیانی و «کْبیهو» لوکیایی (دو دفعه)، «خْنْتَبَه» میلیانی و «خْنْتَوَه» لوکیایی (شهریاری، خْشَثَه در پارسی باستان). شباهت دستور زبان و واژگان این زبان‌ها با آنچه در زبان‌های ایرانی می‌بینیم چشمگیر است و برخی از نویسندگان بیهوده آن را با یونانی نزدیک دانسته‌اند. مثلاً «قانون» (مهر، پیمان) در میلیان «مِره» و در لوکیایی «مَرَه». در لوکیایی همچنین کلماتی از این دست داشته‌ایم که هم قدمت و هم پیوندش با سایر زبان‌های ایرانی را نشان می‌دهد: «اَیْتاتَه» (هشت)، «نونْتاتَه» (نُه)،

از آنجا که خط میلیان برای ثبت شعرهایی آیینی به کار گرفته شده و اشاره‌های دینی در آن بسیار است، می‌توان حدس زد که زبانی دیرینه‌تر از لوکیایی بوده که به صورت زبان مقدس تداوم یافته و همراه با لوکیایی نویسا شده است. زمان نویسا شدن این زبان حدود سال ۲۸۸۰ تاریخی (۵۰۰ پ.م) است و بنابراین باید آن را نتیجه‌ی مستقیم انقلاب نویسایی هخامنشیان و ابداع زبان آرامی در دستگاه دیوانی هخامنشیان دانست.

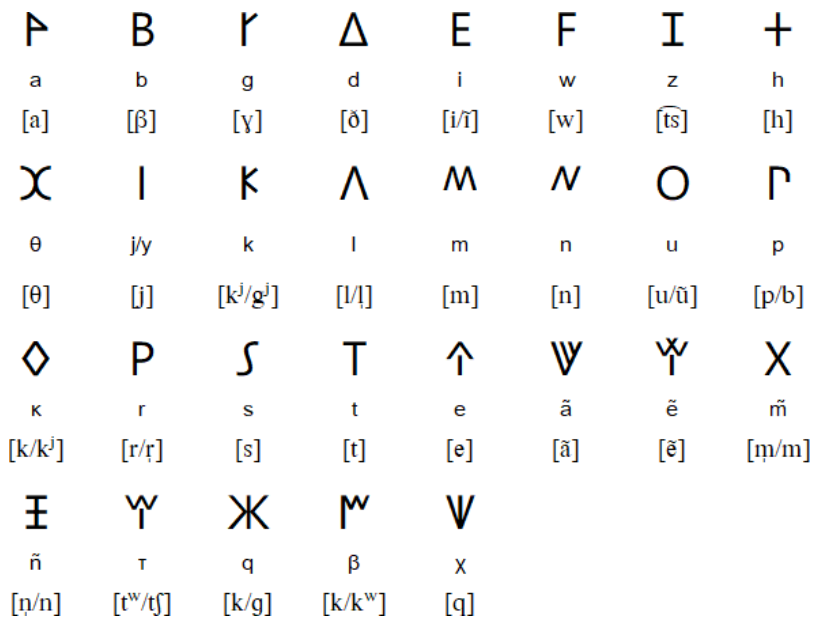

الفبای لوکیایی

خط لوکیایی ۲۹ نشانه داشته که شش‌تایش واکبرها را بازنمایی می‌کرده است. این خط

از فنیقی مشتق شده، و زیر تأثیر نویسه‌ی آرامی شکل گرفته است. این خط از چپ به راست نوشته می‌شده و بیست‌تا از نشانه‌های با یونانی همسان است. زمان شکل‌گیری و رواجش هم با یونانی موازی است. یعنی چنین می‌نماید که لوکیایی‌ها و یونانی‌ها تقریبا همزمان در دوران مادها از خط فنیقی برای نوشتن زبان خود استفاده کرده باشند و این تقلیدهای جسته و گریخته در دوران داریوش بزرگ زیر تأثیر خط الفبایی آرامی به شکلی نظام‌مند درآمده و برای نخستین بار متن‌هایی طولانی براساس‌شان نوشته شده باشد.

امروز چون قومیت لوکیایی منقرض شده و یونانیان باقی مانده‌اند، گرایشی هست تا میراث ایشان را به یونانیان منسوب کنند. این گرایش با این تصور نادرست تشدید شده که اروپاییان یونانیانِ تازه نویسا شده‌ای که استانی در کشور پارسی بودند را هم اروپایی و هم نیای خویش به شمار می‌آورند. به همین خاطر خط فنیقی که به شکل‌های متفاوت در میان اقوام ایران غربی رواج داشته را از سویی یونانی پنداشته‌اند و از سوی دیگر نسخه‌های قومی دیگرش را یکپارچه در همین رده گنجانده‌اند. در آناتولی غربی هرچند بخش مهمی از جمعیت یونانی‌زبان بوده‌اند و با این خط می‌نوشته‌اند، اما نمونه‌های فراوانی از خط آرامی هم در این ناحیه پیدا شده که نشان می‌دهد در دوران هخامنشی این خط شانه به شانه‌ی یونانی در میان این مردم رواج داشته است. همچنین تنوع خطها در آناتولی نشان می‌دهد که تصور رایج درباره‌ی اهمیت و رواج خط یونانی نادرست است و از پیش‌فرض‌های یونان‌مدارانه‌ی مورخان امروزین ناشی می‌شود. در مناطقی که اغلب یونانی پنداشته شده‌اند، خطهایی داریم که زبان‌هایی دیگر را ثبت کرده‌اند و بنابراین باید پذیرفت آناتولی در دوران هخامنشی قلمروی با تنوع قومی و زبانی چشمگیر بوده که یونانیان تنها یکی از اعضای آن به شمار می‌رفته‌اند. این نکته درست است که گرانیگاه فرهنگ و سیاست یونانی تباران در غرب و جنوب آناتولی قرار داشته، ولی این بدان معنا نیست که ایشان مهمترین قوم این منطقه بوده‌اند. بایگانی داسکولیون که احتمالاً مرکز شهربانی ایونیه بوده، اغلب به آرامی و پارسی باستان نوشته شده است، همچنین است سنگ یادمان یکی از بلندپایگان که در حدود سال ۳۰۰۰ (۴۰۰ پ.م) به آرامی کنده شده و حدس زده‌اند که به مردی یهودی مربوط بوده باشد. وزنه‌ی آبیدوس هم نوشته‌ای به خط آرامی دارد و کتیبه‌ی سارد (KAI.no .260) به خط آرامی و لودیایی نوشته شده است. کتیبه‌ی لیمورا در لیکیه (KAI.no .262) به خط آرامی و یونانی نوشته شده و کتیبه‌ی کسانتوس که در قلب منطقه‌ی یونانی قرار دارد، به سه زبان لوکیایی، آرامی و یونانی نوشته شده است.

کتیبه‌ی کاونوس که در غرب آناتولی یافت شده هم به دو زبان یونانی و کاریایی نوشته

شده است. مهمتر از همه آن که متن سکه‌های لوکیه به خط آرامی است و اسم مکانی که بر آن حک شده «أری‌ی‌ن» (آرین) است، که یعنی آریایی، یا ایرانی. حتا درباره‌ی متون یونانی هم شواهدی هست که نشان می‌دهد این نوشتارها از اصلی آرامی سرچشمه می‌گرفته‌اند. نمونه‌اش نامه‌ی داریوش بزرگ به گاداتس است که در مگنزیا و نزدیکی مئاندر و در قلب استان ایونیه یافت شده و به زبان و خط یونانی است، اما گویا براساس سرمشقی آرامی تدوین شده است. همچنین است اعلامیه‌ی دروافرنه امیر پارسی ناحیه‌ای یونانی‌نشین در آناتولی که در دوران اردشیر دوم به زبان یونانی نوشته شده، اما نشان داده شده که رونوشت یونانی‌اش باقی مانده و اصلش به زبان آرامی بوده است.[۱]

درک این نکته اهمیت دارد که به لحاظ جغرافیایی لوکیایی‌های مقیم جنوب آناتولی، با فنیقی‌ها همسایه و درآمیخته بوده‌اند، و نه با یونانی‌هایی که در بالکان و غرب آناتولی می‌زیستند. به همین خاطر این تصور مرسوم که خط لوکیایی زیر تأثیر یونانی شکل گرفته نامعقول است. این دو نویسه همزمان از خاستگاهی یکسان (فنیقی) مشتق شده و در نظام سیاسی مشترکی (هخامنشی) نیز تدوین شده و برای نوشتن متون طولانی به کار گرفته شده‌اند. در ضمن کانون زایش خطهای گوناگون شبیه به یونانی در جنوب و شرق آناتولی قرار داشته که اقوامی مثل کاریایی‌ها و فریگی‌ها و لوکیایی‌ها در آن مستقر بودند، و در بالکان فقط همین خط یونانی را داریم. بنابراین اگر قرار باشد تأثیرگذاری‌ای در کار باشد، احتمالاً بیشتر از شرق به غرب بوده و بالکان از خط‌های آناتولی وامگیری کرده، و نه برعکس.

در خط لوکیایی نظام عددنویسی منظمی وجود داشته که از یونانی همزمانش پیشرفته‌تر بوده است. در این خط ده را با یک دایره و یک را با خط عمودی و پنج را با علامت > نشان می‌داده‌اند. نماد H هم احتمالاً به معنای صد بوده و برای نیم از خطی افقی استفاده می‌کرده‌اند. بر این مبنا مثلاً **۲۳۷/۵** را اینطور می‌نوشته‌اند: HHOOO<II—

۱. گرف، ۱۳۹۱: ۶۴.

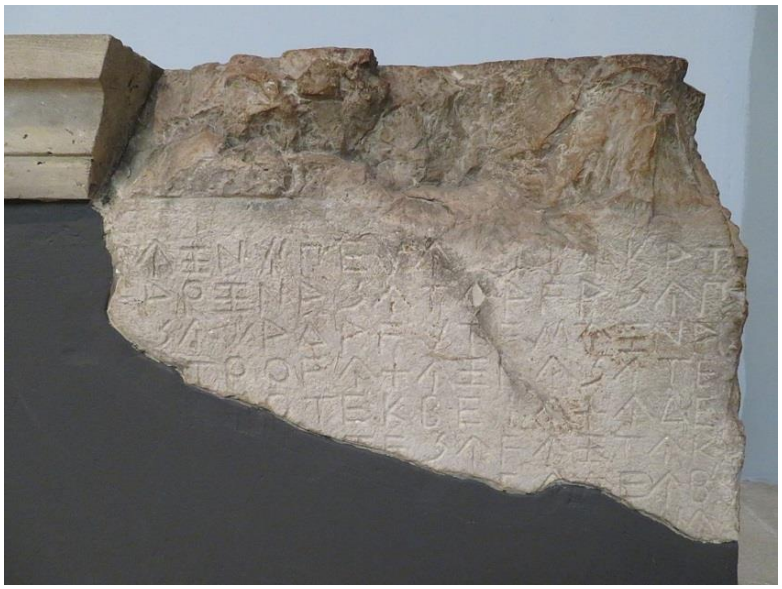

فرمان پیکسوداروس شهربان کاریه و لوکیه به خط لوکیایی، حدود سال ۳۰۴۰ تاریخی (۳۴۰ پ.م)

خط لوکیایی کاملا به دستگاه سیاسی هخامنشیان متصل بود و پس از سرنگونی این دولت در حدود سال ۳۰۸۰ (۳۰۰ پ.م) منسوخ شد. زبان لوکیایی برای دو قرن دیگر هم دوام آورد و بعد از استیلای مقدونیان و رومیان بر آناتولی در قرن ۳۳ تاریخی (ق اول پ.م) منقرض شد و به این ترتیب قوم لوکیایی که برای بیش از هزار سال در جنوب آناتولی حضوری گسترده داشت و چند قرن از یونانی‌ها زودتر بر صحنه‌ی تاریخ نمایان شد، منقرض گشت. اغلب آثار بازمانده از ایشان در متون معاصر به یونانیان منسوب شده است، که نادرست است و تحریف قومی مستقل و نیرومند و کهن و ایرانی است، به مثابه قومیتی دیرآیندتر و غربی‌تر و متفاوت.

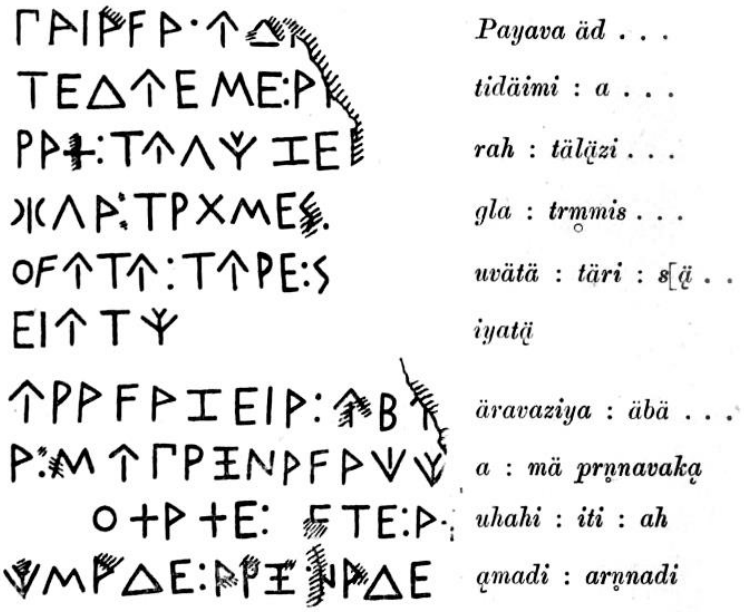

ستان

(؟) آرتومبارا (حاکمی لوکیایی) تعلق دارد - را ساخت، در آن هنگامی که سالاس فرماندار (؟) لوکیه بود. این مقبره را من طی دوره‌ای ده ساله به عنوان «هیتی» [طرح ساختمانی] پدید آوردم، به وسیله‌ی آهاماس از اهالی کسانتوس».

نگاره و متن گور پایاوا به همراه ترجمه‌اش، کسانتوس، دوران اردشیر دوم هخامنشی، سال‌های ۳۰۰۵ - ۳۰۲۰ تاریخی (۳۷۵ - ۳۶۰ پ.م)

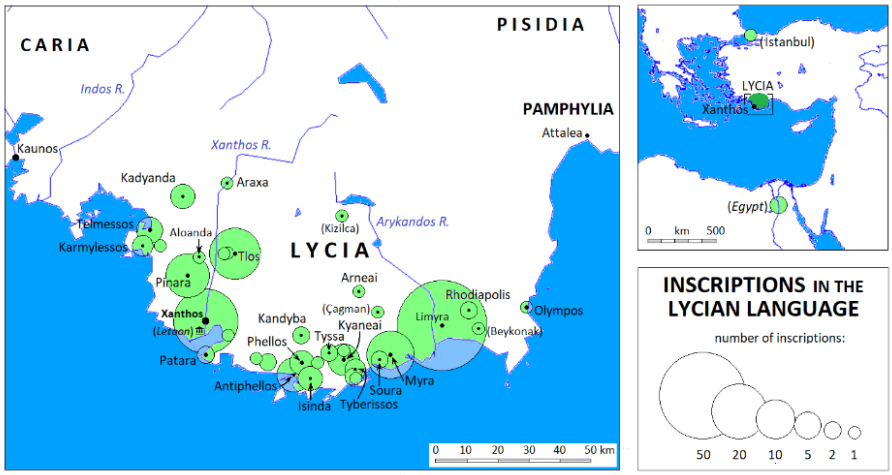

جایگاه کشف کتیبه‌های لوکیایی و توزیع‌شان

کتیبه‌ی لوکیایی گزانتوس (روبرو) و متنش (زیر)، حدود سال ۳۰۰۰ (۴۰۰ پ.م)

FIG. 2 Lycian Epitaph
ebẽñnẽ prñnawu mẽn. e prñnawatẽ hanadaza
hrppi ladi ehbi setideime
'Hanadaza built this building for his wife and sons'

کتیبه‌ی لوکیایی ستون لتون، سال ۳۰۲۲ (۳۵۸ پ.م)

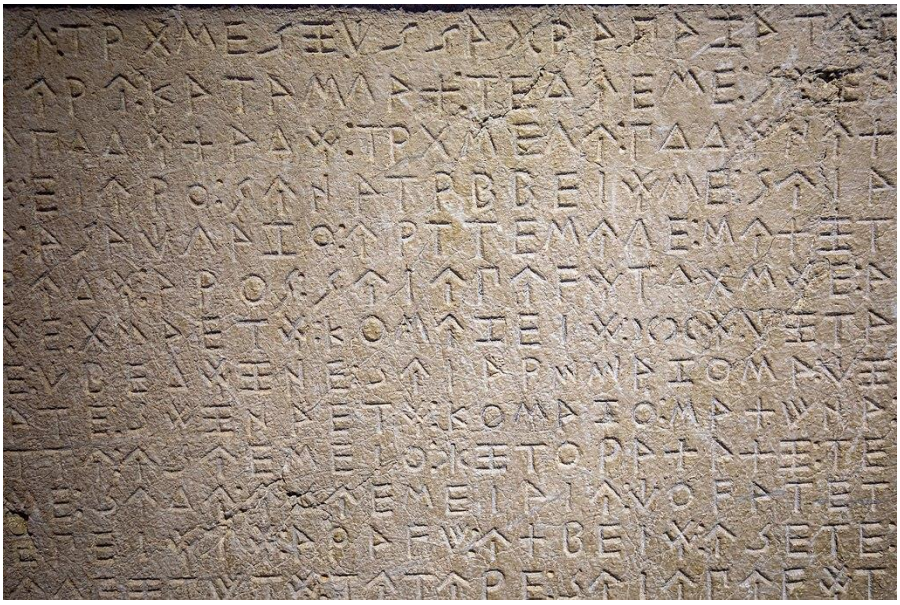

کتیبه‌ی لوکیایی ستون لتون، سال ۳۰۲۲ (۳۵۸ پ.م)

گفتار هفتم

خط کاریایی

قلمرو: غرب آناتولی، استان هخامنشی کاریه

زبان: کاریایی

دوره‌ی رواج: ۲۷۸۰ – ۳۱۸۰ تاریخی (۷۰۰ – ۲۰۰ پ.م)

دولت پشتیبان: هخامنشی

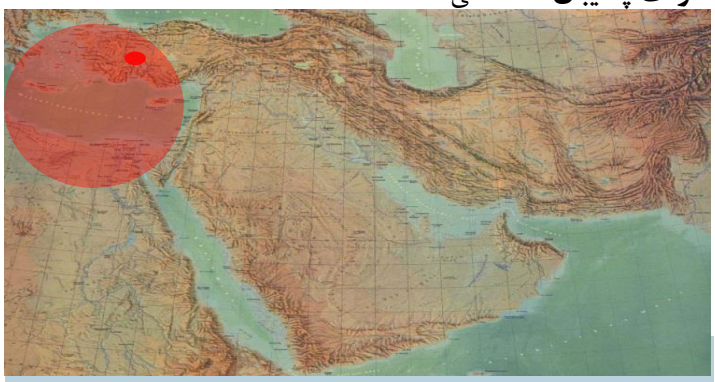

کاریایی‌ها مردمی بودند خویشاوند با لوکیایی‌ها که در غرب آناتولی می‌زیستند. سرزمین‌شان از جنوب به لوکیه، از غرب به ایونیه، از شرق به فریگیه و از شمال به لودیه متصل می شد. زبان کاریایی با لوکیایی خویشاوندی داشت و به احتمال زیاد هردوی اینها از تحول زبان لوویای ایجاد شده بودند که خود خویشاوند زبان هیتی بود. بنابراین در اینجا با خوشه‌ای از زبان‌های بسیار کهن آریایی سر و کار داریم که اغلب با برچسب «هندواروپایی آناتولی» شناخته می‌شوند. هرچند این نام‌گذاری نادرست است. این زبان‌ها در اواخر هزاره‌ی دوم تاریخی (هزاره‌ی دوم پ.م) بر صحنه‌ی اسناد پدیدار می‌شوند و در این هنگام دست کم هزار سال از تفکیک زبان‌های اروپایی و آریایی می‌گذشته است. بنابراین اینها را باید شاخه‌ی محلی و کهن از زبان‌های آریایی دانست که در آناتولی استقرار داشته‌اند.

اسنادی که خط و زبان کاریایی را در خود ثبت کرده عبارتند از حدود چهل کتیبه در کاریا که پنج‌تایشان دوزبانه‌ی کاریایی - یونانی است. علاوه بر اینها نشانه‌های چشمگیری از این زبان در مصر و بالکان یافت شده که نشان می‌دهد این مردم در دوران هخامنشی بسیار متحرک بوده و به ویژه در مصر حضور پررنگی داشته‌اند. شصت نویسه‌ی تدفینی از ممفیس و دو کتیبه در سائیس یافت شده و در آبیدوس و تب و ابوسیمبل حدود ۱۳۰ دیوارنویس به این خط پیدا شده است. یعنی کاریایی‌ها هم مثل یهودیان از اقوامی بوده‌اند که در دوران هخامنشی از ایران غربی به مصر کوچیدند و در آن منطقه پایگاهی پیدا کردند.

حضور این جمعیت در مصر سابقه‌ای قدیمی‌تر از عصر پارسی داشته است. هرودوت گزارش کرده که حدود یک قرن پیش از فراز آمدن هخامنشیان سربازان کاریایی به عنوان نیروی مزدور در مصر خدمت می‌کرده‌اند[1] و این آثار احتمالاً یادگار حضور ایشان است. این خط قدری زودتر از لوکیایی و همزمان با یونانی در بایگانی اسناد تاریخی نمایان می‌شود و نمونه‌هایی از آن از قرن ۲۷ تاریخی (ق ۷ پ.م) در مصر یافت شده است. هرچند اینها مانند آثار یونانی همزمان‌شان به چند کلمه و نام محدود هستند و اغلب به گورنوشت‌ها منحصر می‌شوند.

خط کاریایی سی نشانه داشته که واکبرها را هم نمایش می‌داده است. این نشانه‌ها مثل لوکیایی و یونانی سرمشقی فنیقی داشته است. این نویسه در آناتولی از چپ به راست نوشته می‌شده، اما جالب آن که نسخه‌هایی در مصر و شهر قزل‌حصار (آیدین کنونی در ترکیه) یافت شده که در آن از راست به چپ نوشته شده است. نشانه‌هایی از آن که با یونانی شباهت دارد همان‌هایی است که در فنیقی نیز هست، و اغلب نشانه‌ها و به ویژه واکبرها به کلی متفاوت با یونانی است. بنابراین فرض مشهور خاورشناسان که علایم آن را از نویسه‌ی

1. Herodotus, II, 152-169.

یونانی مشتق دانسته‌اند،[1] نادرست است. خط کاریایی و یونانی و احتمالاً لوکیایی و چندین خط دیگر همزمان با فروپاشی دولت آشور و به قدرت رسیدن مادها در آناتولی شکل گرفته‌اند و نویسه‌هایی مستقل هستند که با تقلید از فنیقی پدید آمده‌اند. همه‌ی این زبان‌ها در دوران هخامنشی به معنای واقعی کلمه نویسا می‌شوند و در این دوران است که نخستین متن‌های طولانی با این نویسه‌ها پدید می‌آید.

نکته‌ی جالب درباره‌ی خط کاریایی پیوند متفاوت میان نشانه‌ها و واج‌هاست، که در بسیاری از موارد از سرمشق فنیقی چشم‌پوشی می‌کند. در برخی نشانه‌ها – مثل M / س، A/ آ، O /او – از همان اصل فنیقی پیروی می‌کنند. اما در اغلب موارد نشانه‌ها صدایی می‌دهند که با علامت همتایشان در خط لوکیایی و یونانی متفاوت است.

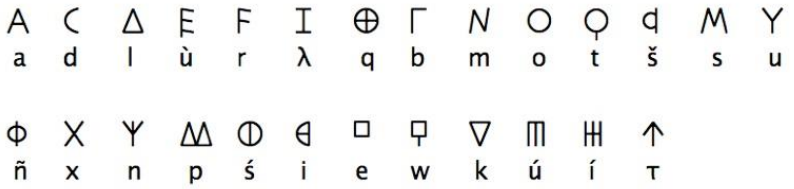

الفبای کاریایی

خط کاریایی چندین نسخه‌ی محلی متفاوت داشته و چنین می‌نماید که خاستگاه آن وامگیری‌هایی درونزاد و واگرا از خط فنیقی بوده باشد. متون کوتاهی کهن پیشاهخامنشی که در ممفیس یا سقره در مصر کشف شده‌اند یک الگو دارند و در متون طولانی و رسمی دوران هخامنشی که شهر دالیان (به یونانی: کاونوس καυνος) در آناتولی یکی از کانون‌های مهمش بوده، الفبایی استانده شده را داریم که قدری متفاوت است.

گذشته از تفاوت‌های محلی، روند شکسته‌نویسی فشرده و گسترده‌ای هم در این نویسه بروز کرده و مشتق‌های نوشتاری‌اش را پیچیده‌تر ساخته است. شباهت برخی از این روایت‌ها با حروف یونانی باعث شده شکل‌هایی از کاریایی شکسته را از یونانی مشتق بدانند،[2] که گفتیم نامحتمل است. یعنی خطی که در مرکز آناتولی و گرانیگاه تماس با فنیقی‌ها قرار داشته، دلیل نداشته از خط قومی به نسبت حاشیه‌نشین که همزمان داشته نویسا می‌شده، تقلید کند. همه‌ی این نویسه‌ها مشتق‌هایی محلی از خط فنیقی در اقوام مستقر در آناتولی هستند و به همان سادگی که می‌توان کاریایی را مشتق از یونانی دانست، یونانی را

1. Adiego, 2007: 205-2033.
2 Boyes and Steele, 2020: 115.

هم می‌توان مشتق از کاریایی فرض کرد.

Letters →	Transcription	Letters →	Transcription
A	a	Ψ Ψ	n
C <	d	M	p
Δ	l	Φ	ś
E E	y	Θ	i
F	r	□	e
I	λ	Ꝑ	ý
⊕	q	∇ Ꝟ	k
Γ Γ	b	⩓	δ
N	m	Ⅲ Ш	w
O	o	Ⅹ	γ
ϙ	t	)(	z
ϥ	š	Ⅲ Ⅲ	j
M	s	↑ ⅂	τ
T	?	G	ŕ
V Y	u	⋎ ⋏	β
X +	k̂		

الفبای کاریایی به کار گرفته شده در اسناد سقره در مصر

بالا) نام کنده شده بر آوندی به خط کاریایی
روبرو) نمونه‌ای سنگی از آرامگاهی با در دروغین
با کتیبه‌ی کاریایی، سقره،

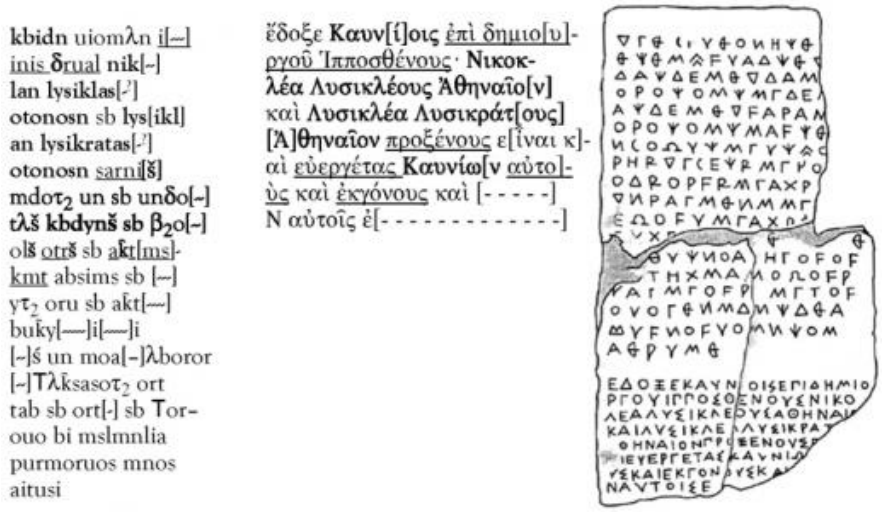

کتیبه‌ی دوزبانه‌ی کاریایی – یونانی، دالیان، اواخر دوران هخامنشی، حدود سال ۳۰۴۰ تاریخی (۳۴۰ پ.م)

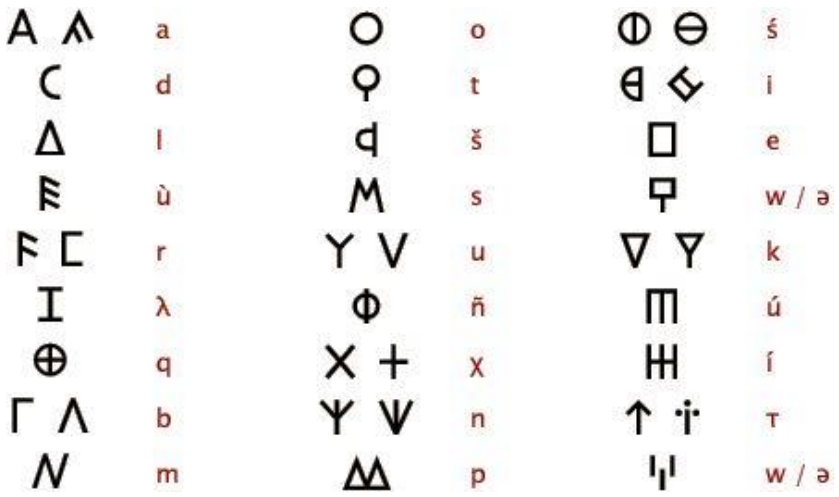

تنوع حروف در الفبای کاریایی

خط کاریایی مانند باقی نویسه‌های آناتولی پس از فروپاشی دولت هخامنشی چندان نپایید. استیلای مقدونی‌ها و بعدتر رومی‌ها بر این منطقه کل خط‌های بومی را ریشه‌کن کرد و یونانی را جایگزین همه‌شان ساخت. به شکلی که تا حدود سال ۳۲۰۰ (۲۰۰ پ.م) نویسه‌ی کاریایی منقرض شده بود.

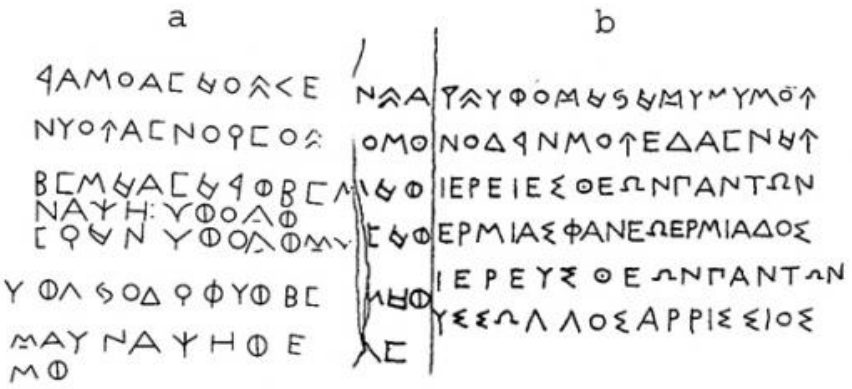

šasqarioδ dymδa muoτ armotrqδosq	kδuśopizipususoτ molš msot ylarmiτ	*Layer 1*
βrsi arišś βrsiś mane : uśolś rtim uśolś pur²iś	ἱερεῖες θεῶν πάντων· Ἑρμίας Φανέω Ἑρμίαδος·	
uśbzol tñuś βrsiś		*Layer 2*
pau maneś ybr– śś	ἱερεὺς θεῶν πάντων· Ὕσσωλλος Ἀρρισσιος	*Layer 3*

کتیبه‌ی دوزبانه‌ی کاریایی – یونانی، شهر باستانی والاریما (Hyllarima)، غرب آناتولی، نوشته شده در چندین نوبت از قرن ۲۹ تا ۳۲ تاریخی (ق ۵ – ۲ پ.م)

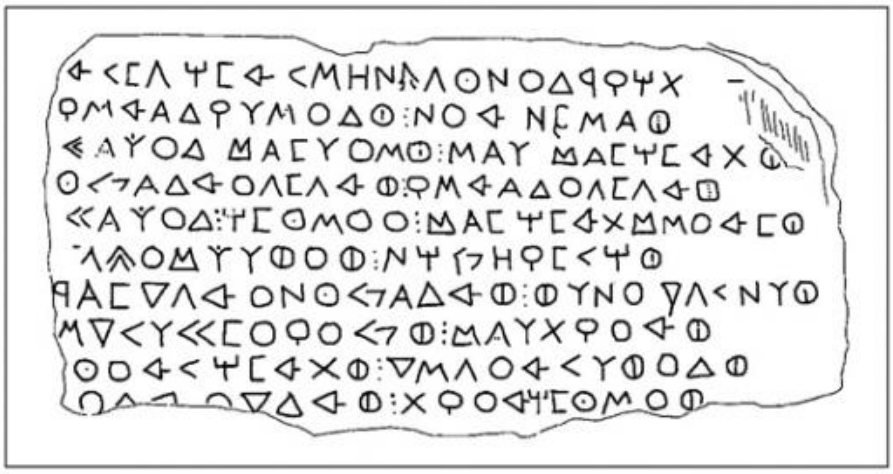

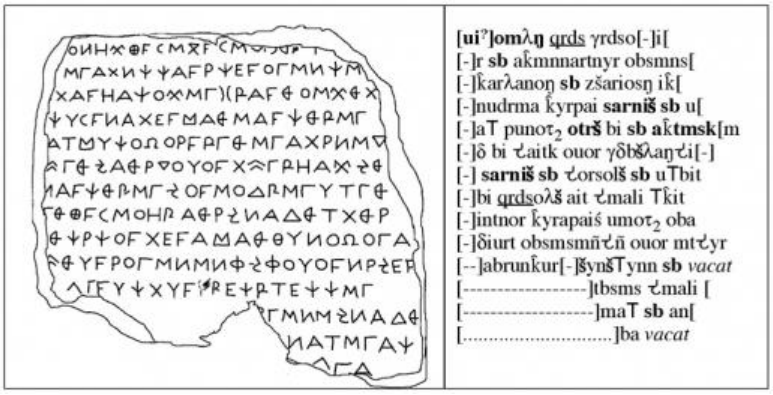

کتیبه‌ی کاریایی شهر دالیان (kaunos)، جنوب غربی آناتولی، احتمالاً قرن ۲۹ (ق ۵ پ.م)

Kaunos	Mylasa	Hyllarima	Saqqâra	Transcription
A	A	A	A	a
C	<	<	C <	d
Δ	Δ	Δ	Δ	l
E	'I'	E	E E	y
F	[	[	F	r
H		Δ	I	λ
⊕	⊙	⊙	⊕	q
Γ	Λ	Λ	Γ Λ	b
Ʌ	N	N	N Ʌ	m
O	O	O	O	o
P	♀	♀	♀	t
ꝑ	ꟼ	ꟼ	ꟼ	š
M	M	M	M	s
T			T	(?)
Y	Y	Y	V Y	u
Φ		Φ		ñ
X	X		X +	ḱ
Ψ	Ψ	Ψ	Ψ Ψ	n
M̲	M̲	M̲	M̲	p
Θ	Φ	Φ	Φ	ś
Θ	⊲	⊲	Θ	i
	H	H	□	e
			ꟼ	ý
∇	∇	∇	∇ ∇	k
⩓	⩓	⩓	⩓	δ
			⩓ Ш	w
⧖			⧖	(?)
)(	⇆	⇆	)(	z
⩓				ŋ ?
			Ⲏ Ⲝ	j
ƚ				(?)
Ω (?)		↑	↑ ⁝	τ (Ω = τ2 [?])
			G	ŕ
Ч, Ⲣ (?)	≪ (?)	B	⅄ ⅄	β

تنوع در واج‌نگاری نشانه‌ها در متون کاریایی یافته شده در دالیان (کاونوس)، مولاسا، والاریما (هالاریما)، و سقره

گفتار هشتم

خط لودیایی

قلمرو: مرکز آناتولی، استان هخامنشی لودیه
زبان: لودیایی دوره‌ی رواج: ۲۷۸۰ – ۳۱۸۰ تاریخی (۷۰۰ – ۲۰۰ پ.م)
دولت پشتیبان: هخامنشی

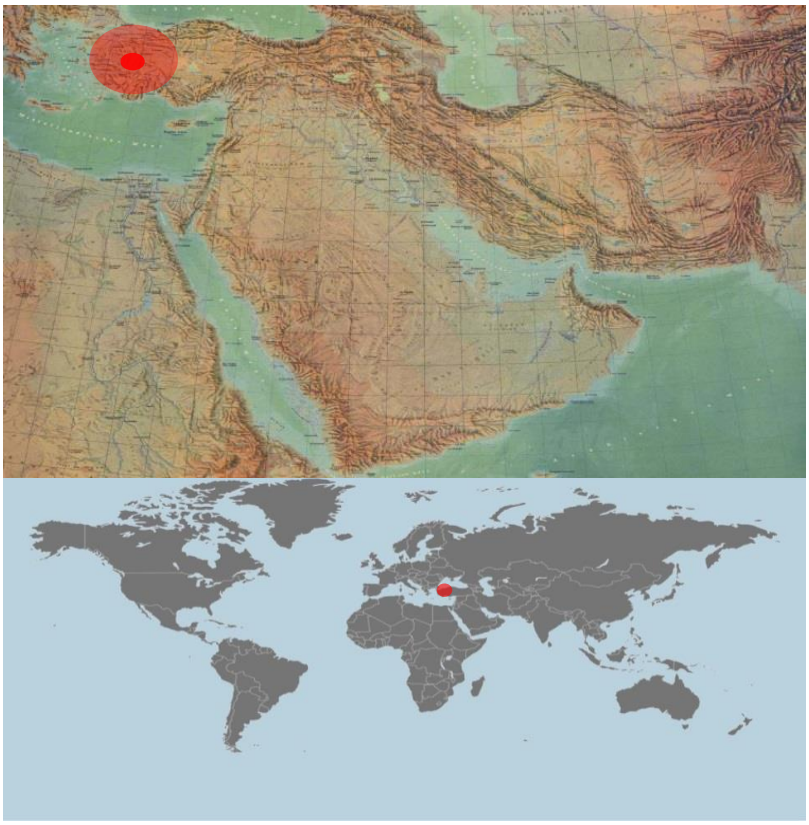

لودیایی‌ها قومی آریایی و آمیخته بودند که لایه‌ی قدیمی‌ترشان بازمانده‌ی هیتی‌ها و لوویایی‌های عصر برنز بودند و با لایه‌ای جدیدتر از سکاها و کیمری‌ها درآمیخته بودند. عناصری از بومیان قدیمی‌تر هوری و مهاجران فنیقی و یونانی نیز در میان‌شان می‌توان یافت. در زمانی که کوروش بزرگ خیزش خود را آغاز کرد، لودیه کوچکترین واحد سیاسی در میان چهار دولت پادشاهی مستقر در ایران زمین بود و به تازگی طی یک قرن پیشتر شکل گرفته بود.

نویسه‌ی لودیایی هم مثل باقی خط‌های آناتولی در دوران مادها نخستین نمودهای خود را پدید می‌آورد، ولی تنها با آغاز دوران هخامنشی است که شکوفا می‌شود و متن‌های طولانی تولید می‌کند. در حدود سال ۲۷۰۰ تاریخی (۷۰۰ پ.م) نخستین نشانه‌های این خط در قالب اسم‌ها و تک کلمه‌هایی بر ظروف پدیدار می‌شود، و پس از انقلاب نویسایی هخامنشی در حدود سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م) نخستین متون بدان نوشته می‌شوند. این خط نیز مثل باقی نویسه‌های آناتولی جز یونانی، با استیلای مقدونیان و رومیان بر این منطقه در حدود سال ۳۲۰۰ (۲۰۰ پ.م) از میان رفت.

کاربرد نشانه‌ی نقل قول در متنی لودیایی

متون لودیایی قدیمی از چپ به راست نوشته می‌شده‌اند. اما بعد از عصر داریوش این جهت تغییر کرد و بیشتر از راست به چپ نوشته شد. یک نمونه هم در دست داریم که به شیوه‌ی گاوآهنی و یکی در میان به هردو جهت نوشته شده است. ویژگی استثنایی این نویسه آن بوده که برای نقل قول کردن نشانه‌ای مجزا به شکل مثلث قائم‌الزاویه داشته است.

این خط ۲۶ علامت داشته که برخی‌شان بیش از یک واج را بازمی‌نموده‌اند. حروف این نویسه نیز آشکارا از فنیقی وامگیری شده‌اند، اما با یونانی و لوکیایی و کاریایی تفاوت‌هایی دارند. به عنوان مثال «ف» در آن به صورت 8 بازنموده می‌شود که مشابهش را در خط اتروسکی هم می‌بینیم. در این خط گاه دو واکبر را کنار هم می‌نوشته‌اند و قاعدتا منظور کشیده کردن صدا بوده است، یعنی «اا» را برای «آ» و «یی» را برای «ای» کشیده به کار می‌گرفته‌اند.

k	y	i	v	e	d	g	b	a
[k/g]	[i̯/j]	[i]	[w/v]	[eː]	[θ/ð]	[g]	[p/b]	[a]
f	u	t	ś	r	o	n	m	l
[f/ɸ]	[u]	[t/d]	[s]	[r]	[oː]	[n]	[m]	[l]
	c	v	λ	ẽ	ã	tt	s	q
	[ts/dz]	[ɲ/ŋ]	[ʎ/ʳʲ]	[ã/æ̃]	[ãː]	[tç/tʃ]	[ç/ʃ]	[kʷ]

الفبای لودیایی

روابط خویشاوندی میان زبان‌های آریایی آناتولی را اغلب به این شکل نمایش می‌دهند، و بر این مبنا آشکار است که لودیایی از زبان‌های کهن این قلمرو است که بین هیتی قدیم و لوویایی جدید قرار می‌گیرد. در این نمودار تنها روابط را حفظ کرده‌ام و نام‌هایی مثل «پیشاآناتولی» یا «هندواروپایی آناتولی» را به برابرنهاد درست‌تری برگردانده‌ام که پیوند این زبان‌ها با شاخه‌ی شرقی زبان‌های هندواروپایی (یعنی آریایی) را تصریح کند.

درخت خویشاوندی
زبان‌های آریایی آناتولی

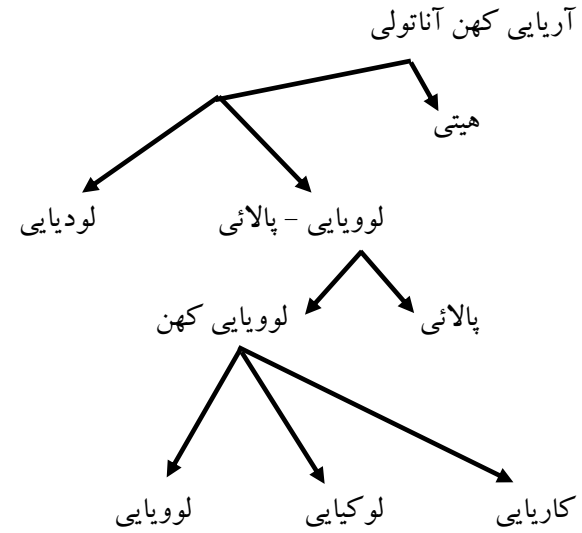

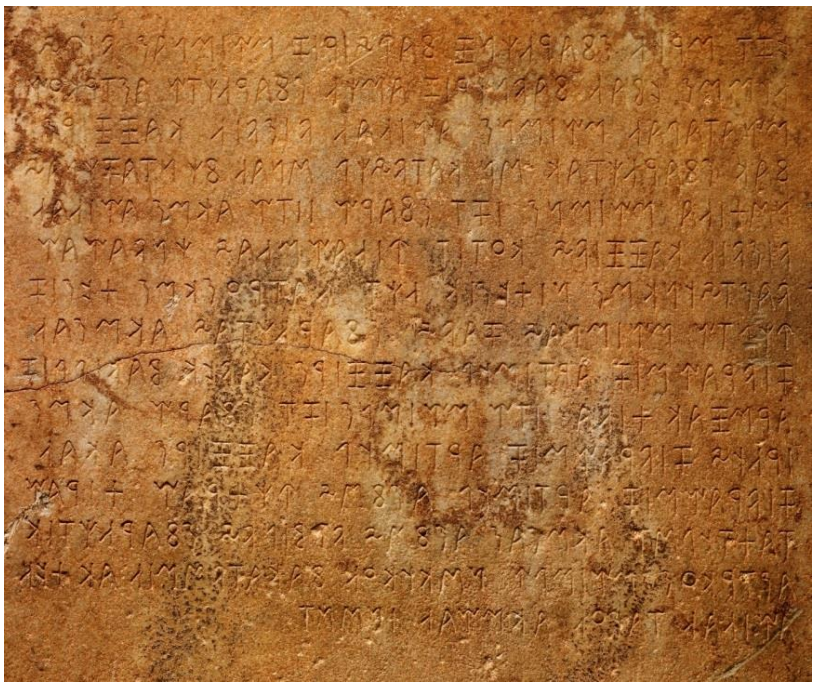

دیواری مرمری با یکی از کهن‌ترین متون طولانی لودیایی، احتمالاً دوران کمبوجیه (حدود سال ۲۸۳۰/ ۵۳۰ پ.م)

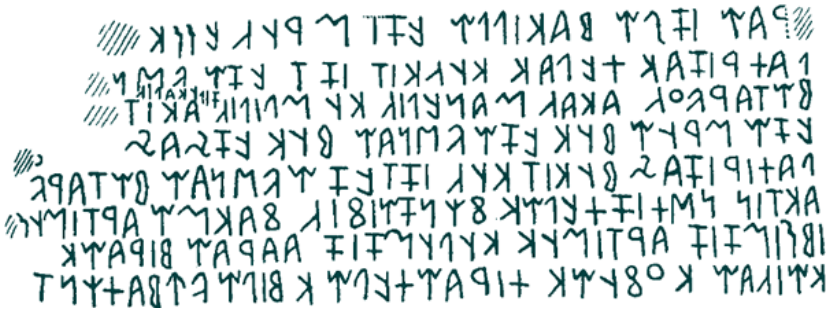

[o]ṛaλ islλ bakillλ esṭ mrud eśśk [vãnaś]
3 laqrisak qelak kudkit ist esλ vãṇ[aλ]
4 bλtarvod akad manelid kumlilid silukalid akit ṇ[ãqis]
5 esλ mruλ buk esλ vãnaλ buk esvav
6 laqirisav bukit kud ist esλ vãnaλ bλtarvọ[d]
7 aktin nãqis qelλk fẽnsλifid fakmλ artimuś
8 ibśimsis artimuk kulumsis aaraλ biraλk
9 kλidaλ kofuλk qiraλ qelλk bilλ vcbaqẽnt

ترجمه: «در [ماه] مَرهْآذون در سال دهم [فرمانروایی] اردشیر شاه
در این ماه در سارد، این ستون و آرامگاه و ستون‌ها
این مِلک و پیشخوان [بنا و] در مقابلش سرداب، این پیشخوان‌ها که حالا برای
مانِه پسر کوملی سیروکائی است. و در مقابلش این ستون‌های یادبود یا
مقبره یا ستون [قرار دارد]، در مقابل پیشخوان مقابل سرداب
بعد از آن که [اینها] ویرانه و متلاشی شده بودند، همان‌ها که تکه‌هایشان همواره آنجا [افتاده بود]
آرتمیس کولو و افسوس (ایزدبانوی مستقر در شهر کولو و افسوس) برای بارگاه و خانه‌شان [اینجا را] آماج کردند،
که آب و زمین داشت، که بخش‌هاییش ویران شده بود، [را او] به ارث برد».

متنی به نویسه‌ی لودیایی و آوانگاری و ترجمه‌اش

خط سیدِتی

قلمرو: جنوب آناتولی، منطقه‌ی پامفیلیه

زبان: سیدِتی

دوره‌ی رواج: ۲۸۸۰ – ۳۱۸۰ تاریخی (۵۰۰– ۲۰۰ پ.م)

دولت پشتیبان: هخامنشی

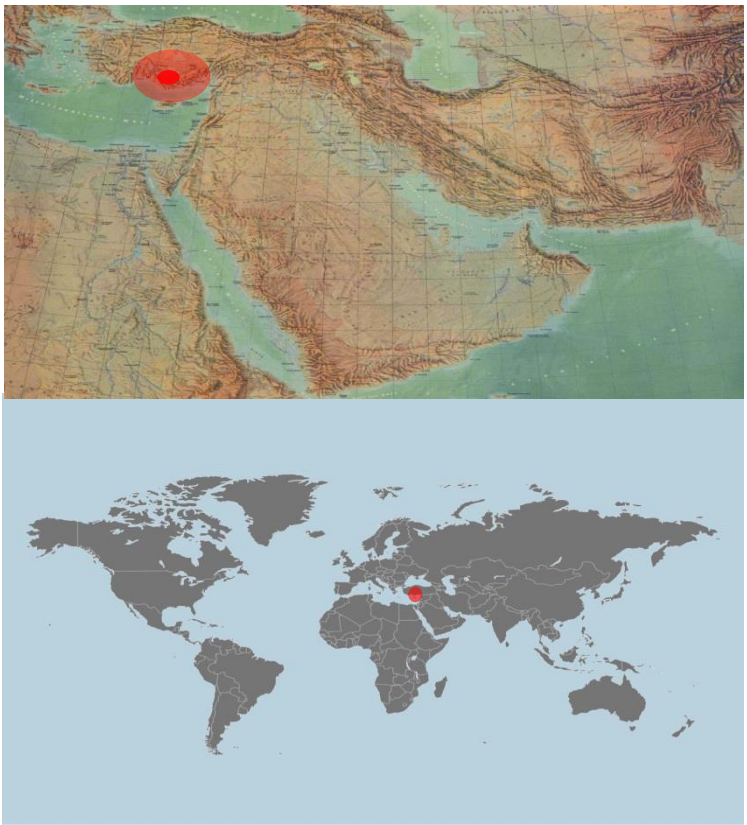

مردمی که سیدِتی[1] نامیده شده‌اند و به نادرست در متون تاریخی عمومی امروزین نتیجه‌ی مهاجرت یونانیان به این منطقه (قرن ۲۷ تاریخی/ ق. ۷ پ.م) قلمداد شده‌اند، در اصل همان اهالی منطقه‌ی پامفیلیه در جنوب آناتولی هستند که امروز آنتالیا نامیده می‌شود. این قوم از دوران برنز (قرن ۱۳ تاریخی/ ق. ۱۴ پ.م) در این ناحیه حضور داشته‌اند و از خویشاوندی‌شان با هیتی‌ها و اهالی لوکیه و کاریه برمی‌آید که به گروه آریایی‌های باستانی آناتولی مربوط بوده‌اند، و بنابراین ارتباطی با یونانی‌ها ندارند.

	1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
SIDETIC	𐤀	𐤄	𐤉	𐤏	𐤆	𐤒	𐤋	𐤌	𐤍	𐤃
Equivalent	a	e	i	o	j	?	v	g	t	d

11	12	13	14	15	16	17	18	19	20
𐤈	𐤕	𐤐	𐤓	𐤊	𐤎 𐤂	𐤁	𐤅	𐤔	𐤑
ϑ	p	b	r	l	m	n	s	ś	c

الفبای سیدتی

نویسه‌ی سیدتی پس از دوران داریوش بزرگ در منطقه‌ی پامفیلیه رواج داشته و مانند سایر خطهای آناتولی بعد از سیطره‌ی یونانیان و رومیان بر این منطقه در قرن ۳۲ (ق ۲ پ.م) منقرض می‌شود. این خط ۲۵ نشانه داشته که از فنیقی مشتق شده و تنها برخی‌شان با علایم یونانی مشترک است. واج منسوب به دو سوم این نشانه‌ها امروز مشخص شده، ولی ابهام‌ها درباره‌ی نوشته‌های بازمانده به این خط همچنان بسیار است. متن‌های دوزبانه‌ی سیدتی با زبان‌های دیگر به شکل پراکنده یافت شده و در دوران هخامنشی با این نویسه بر سکه‌های شهربانی این منطقه نام حکمرانان را می‌نوشته‌اند. با این حال باید آن را نویسه‌ای دانست که هنوز کامل رمزگشایی نشده است.

1. Sidetic

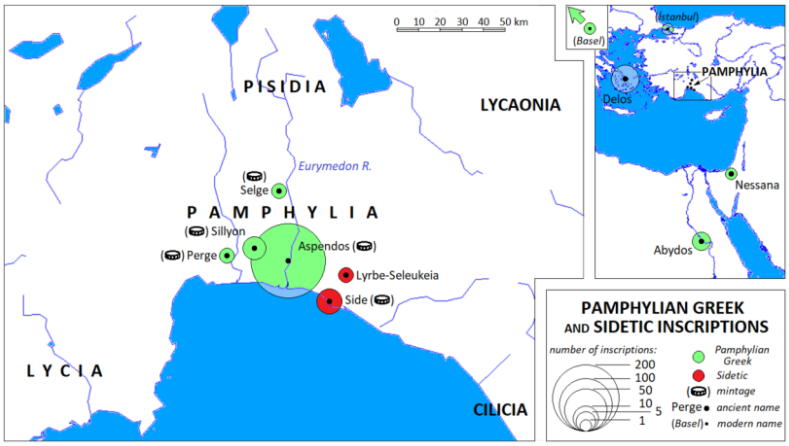

جایگاه نبشته‌های کشف شده به خط سیدتی

سنگ‌نوشته‌هایی به خط سیدتی، در موزه‌ی شهر سیدِه، احتمالاً مربوط به قرن ۲۹ (ق ۵ پ.م)

گفتار دهم

خط پیسیدی

قلمرو: مرکز آناتولی، منطقه‌ی پیسیدیه

زبان: پیسیدی

دوره‌ی رواج: ۲۸۸۰ – ۳۵۳۰ تاریخی (۵۰۰ پ.م – ۱۵۰م.)

دولت پشتیبان: هخامنشی

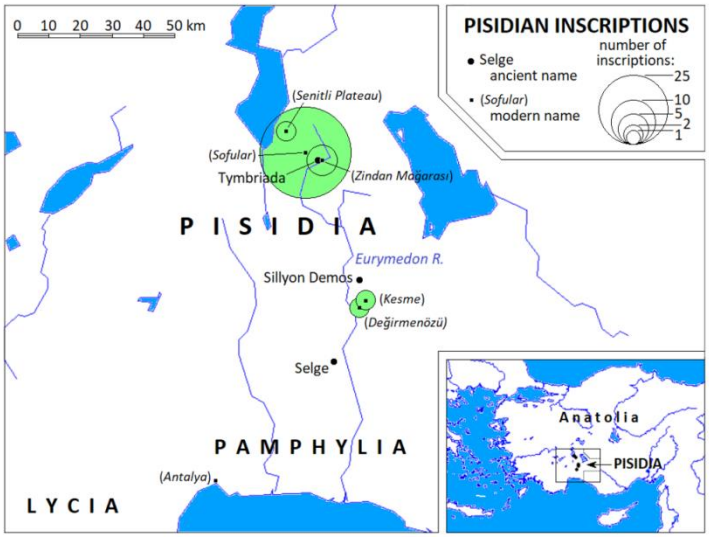

جایگاه‌های کشف متونی به خط پیسیدی

قوم پیسیدی[1] یکی از اقوام آریایی کهن مقیم آناتولی است که با لوکیایی‌ها و لودیایی‌ها خویشاوندی داشته و شبیه به آنها زبانی مشتق از لوویایی در میانشان رواج داشته است. قلمرو پیسیدیه در شمال پامفیلیه و شمال شرقی لوکیه قرار داشته است. نزدیک به پنجاه نوشته‌ی کوتاه تدفینی در این منطقه یافت شده که با خطی مشتق از فنیقی ثبت شده و به زبان این مردم است. این خط را هم طبق معمول از یونانی مشتق دانسته‌اند که نادرست است. هرچند هردوی این نویسه‌ها به خاطر مشتق شدن از فنیقی با هم شباهت دارند. با این حال حروف c و y و f یونانی در پیسیدی وجود نداشته است.

متون پیسیدی از چپ به راست نوشته شده و نشانه و حد فاصلی میان کلمات یا جمله‌ها در کار نبوده است.

نمونه‌ای از خط پیسیدی که با نگاره‌ی دو مرد و زنی نقابدار همراه است:

ΔΩΤΑΡΙΜΟΣΗΤΩΣΕΙΗΔΩΤ
ΡΙΣΔΩΤΑΡΙΕΝΕΙΣ

آوانگاری: «دوتاری موسِتوس اِیه دوتاریس دوتاری اِنِئیس»

«[اینجا مقبره‌ی] دوتاری [پسر] موسِتو است و ایه [دختر] دوتاری [و] دوتاری پسر اِنِئی»

1. Pisidian

گفتار یازدهم

خط فریگی

قلمرو: آناتولی شرقی، استان هخامنشی فریگیه
زبان: فریگی
دوره‌ی رواج: ۲۹۸۰ – ۳۴۸۰ تاریخی (۵۰۰ پ.م – ۱۰۰ م.)
دولت پشتیبان: هخامنشی

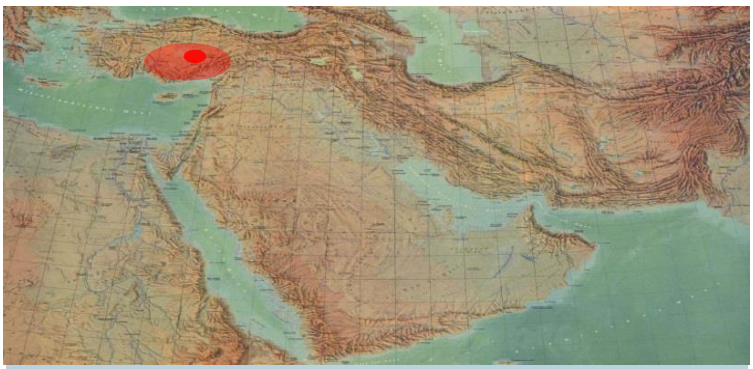

فریگی‌ها قومی آمیخته بودند که عنصر اصلی‌شان آریـایی کهـن آنـاتولی بـود و از ایـن نظر با اقوامی مثل لوکیایی‌ها و کاریایی‌ها خویشاوند بودند. این مردم از نیروهای ویرانگـری بودند که در جریان فروپاشی عصر برنز به تاخت و تاز در آنـاتولی پرداختنـد و دولـت‌هـای مستقر در آن ناحیه را از بین بردند.

از زبان فریگی بخش‌هایی جسته و گریخته باقی مانده، و با این حال توافق عمـومی آن اسـت که به شاخه‌ی زبان‌های سـاتِم (یعنـی ایرانـی) تعلـق دارد. هرچنـد برخـی از پژوهشـگران معاصـر کوشیده‌اند آن را به زبان‌های اروپایی مربوط سازند و در رده‌ی زبـان‌هـای کِنتـوم (مثـل لاتـین و یونانی) جایش دهند.[1] حتا پیشنهاد شده که آن را با زبان‌های ایتالیایی و سلتی خویشـاوند بداننـد.[2] با این حال گرایش اخیر برای ایرانی‌زدایی از فریگی قدری سیاسی است و اغلب ایـن اسـتنتاج‌هـا با قدری زمان‌پریشی و مکان‌پریشی درآمیخته‌اند. شواهد نشان مـی‌دهـد کـه نزدیـک‌تـرین زبـان زنده به فریگی، ارمنی است و بنابراین باید آن را در شاخه‌ی آریایی/ ایرانی جای داد.

خط فریگی هم مثل سایر نویسه‌های آناتولی در حدود سـال ۲۷۰۰ تـاریخی (۷۰۰ پ.م) به صورت متون بسیار کوتاه تدفینی در اسناد تاریخی نمایان می‌شـود و بعـد از شـکل‌گیـری دولت هخامنشی ناگهان شکوفا می‌شود و حجمی چشمگیر از متون کوتاه را تولید مـی‌کنـد که شمارشان به حدود چهارصدتا بالغ می‌شود. خط فریگی هم مانند خویشاوندانش پـس از چیرگی رومیان بر آناتولی (در قرن ۳۵/ ق. ۱م.) منسوخ شد. با این حال زبان فریگـی تـا دو قرن بعد دوام آورد و با خط یونانی در قالب گورنوشته‌ها و دعاهایی مربـوط بـه حفاظـت از مقبره‌ها نوشته می‌شد. ۱۱۷ نمونه از این متون فریگی بـا خـط یونـانی مربـوط بـه ایـن دوران یافت شده است. زبان فریگی پس از آن به شکلی نانویسا و در نقاط دورافتاده همچنان دوام آورد. واپسین اشاره به آن به میانـه‌ی دوران ساسـانی (قـرن ۳۹/ ق. ۵م.) مربـوط مـی‌شـود و احتمالاً تـا اواخـر عصـر ساسـانی هنـوز گویشـورانی در آنـاتولی داشـته و در همـین حـدود منقرض شده است.

1. Brixhe, 2008: 69–80.
2. Hamp, 1976: 9.

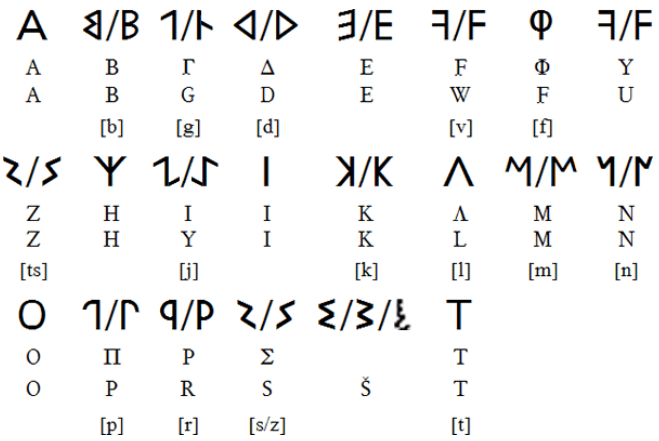

الفبای فریگی

اغلب پژوهشگران متونی که به خط یونانی نوشته شده را «خط فریگی نو» نامیده‌اند و آن را با «خط فریگی کهن» که تا پایان عصر هخامنشی رایج بوده مقابل نهاده‌اند. این برداشت نادرست است و براساس بی‌توجهی به ارتباط زبان و خط بنا شده است. خط فریگی نویسه‌ای مستقل و مجزاست که در ابتدای دوران هخامنشی به شکلی منظم تدوین شده و برای نوشتن متون طولانی به کار گرفته شده، و بعد از منسوخ شدن‌اش زبان فریگی با خط یونانی نوشته می‌شده و نمی‌شود این خط را به این خاطر فریگی نامید.

خط فریگی ۱۹ نشانه داشته که پنج‌تایش واکبرها را نشان می‌داده است. در نویسه‌های فریگی کلمات با فاصله یا سه چهار خط عمودی از هم جدا می‌شده‌اند. پنج ششم متون فریگی از چپ به راست و یک ششم از راست به چپ نوشته شده است. برخی از متون طولانی هم به شکل گاوآهنی[1] نوشته شده‌اند.

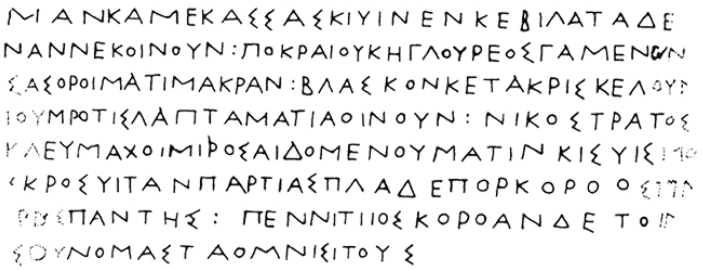

متن فریگی به خط یونانی، افیون قراحصار، آناتولی، حدود سال ۳۷۰۰ (۳۰۰م.)

1. boustrophedon

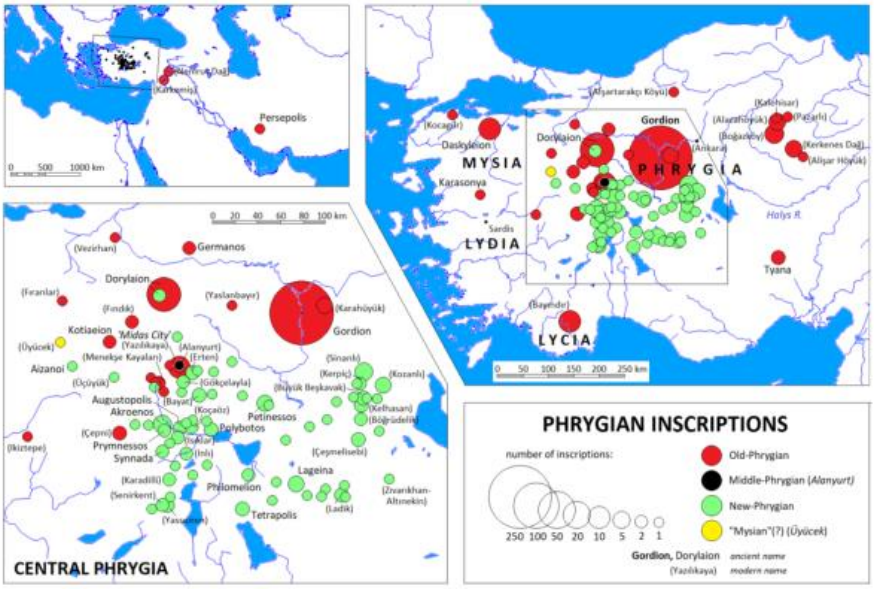

جغرافیای گسترش نوشته‌ها به خط فریگی

کتیبه‌ی مقبره‌ی میداس، دوران کوروش یا کمبوجیه: «بابا، مشاور، رهبری از تیانا این خانقاه را وقف کرد».

خط بلخی

قلمرو: بلخ
زبان: بلخی
دوره‌ی رواج: ۳۰۸۰ – ۳۶۸۰ تاریخی (۳۰۰ پ.م – ۳۰۰ م.)
دولت پشتیبان: دولتشهر بلخ، اشکانی

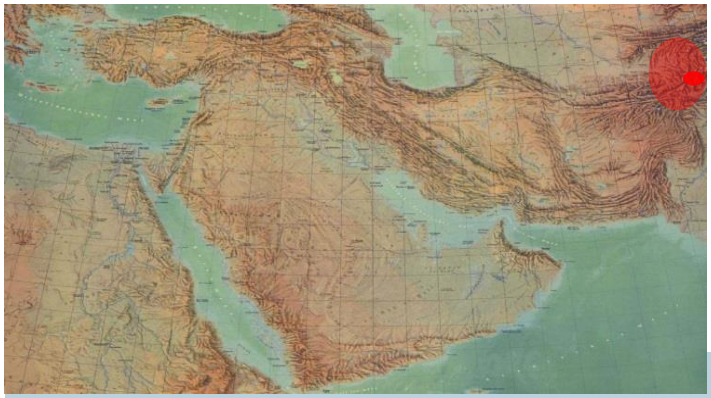

در دوران پیشاکوروشی مهمترین کانون فرهنگی و سیاسی ایران شرقی بلخ بود و این قلمروی بود که در قرون اول تاریخی (ابتدای هزاره‌ی سوم پ.م) به کشاورزی و شهرنشینی دست یافته بود و پیوندهای نزدیکی با شهرسوخته و جیرفت داشت. در اوایل هزاره‌ی دوم تاریخی و همزمان با شکل‌گیری دولت‌های آریایی هیتی و میتانی در ایران غربی، دولتشهر بلخ نیز در ایران شرقی پدیدار شدکه شاهان کیانی بر آن حکم می‌راندند. گشتاسپ کیانی که نخستین شاه زرتشتی است شاه این دولتشهر بوده و خود زرتشت در آتشکده‌ی بلخ به دست تورانیان کشته شد.

با آن که بلخ گرانیگاهی وزین در تحول تمدن ایرانی بوده، چنین می‌نماید که ایران شرقی در دوران پیشاهخامنشی نویسا نبوده و با ظهور کوروش خط به این ناحیه راه یافته باشد. نانویسایی البته با پویایی فرهنگی و فکری تضادی نداشت و اولین فیلسوف جهان (زرتشت) و مهمترین فیلسوف دوران هخامنشی (بودا) به این قلمرو تعلق داشتند. بلخ در دوران هخامنشی همچنان اهمیت خود را حفظ کرد و نفوذ فرهنگی‌اش تا حدی بود که نخستین شاگردان بودا در شمال هند بلخی بودند و اولین بنای مقدس این دین را در این شهر – و نه در استان هند یا گنداره – بنا نهادند. وقتی اسکندر به ایران زمین تاخت، بلخ به کانون مقاومت در برابر مهاجمان تبدیل شد و از کشتار مهیب اسکندر گجسته به شدت آسیب دید. پس از فروپاشی دودمان هخامنشی اهالی بلخ نسخه‌ای از خط یونانی را برگرفتند و اسناد دیوانی محلی‌شان را به این خط نوشتند. چون مقدونیانی که در مقام قومی شورشی به مرکز اقتدار ایران زمین حمله آورده بودند، خط یونانی را اختیار کرده و اسناد رسمی خود را بدان می‌نوشتند و ایشان برای چند دهه قدرت را در بلخ در دست داشتند. از چشم‌انداز امروزی چنین می‌نماید که بلخیان خط یونانی را برگرفته بودند. اما وقتی این روند در بافت تاریخی‌اش نگریسته شود، روشن می‌شود که خط فنیقی که قرن‌ها قدمت داشته، تازه در عصر هخامنشی به عنوان نویسه‌ی زبان یونانی رواج پیدا می‌کند و کمی بعدتر با حمله‌ی اسکندر به ایران شرقی نیز منتقل می‌شود.

این نویسه در اصل همان فنیقی قدیمی بود و در قلمرو ایرانی شناخته شده و آشنا بود و چنان که دیدیم دست کم پنج نویسه‌ی همسان با آن به طور موازی در عصر هخامنشی در آناتولی رواج داشته است. بر این مبنا این تصور که خط یونانی در بلخ امری بیرونی و بیگانه بوده، به کلی نادرست است. مقدونیان هرچند در این منطقه قومی غریبه بودند، ساکنان یکی از استان‌های غربی شاهنشاهی هخامنشی محسوب می‌شدند و بخشی از شهروندان قلمرو سیاسی پارسیان بودند.

خطی هم که به کار گرفته بودند به خودشان تعلق نداشت و همان بود که مردم آناتولی و بالکان (یونانیان هم در میانشان) در پی انقلاب نویسایی هخامنشی اختیار کرده بودند و مشتق‌های مشابهش در گوشه و کنار فراوان بود. مهمترین مشتق‌اش هم آرامی بود که بی‌تردید در استان بلخ هخامنشی رواج داشته است. مجموعه‌ی خلیلی خزانه‌ای از اسناد آرامی هخامنشی را در بر می‌گیرد که در دوران اردشیر سوم، داریوش سوم و هفت سال اول دوران اسکندر در بلخ نوشته شده است. بخشی از این اسناد به فرماندار (پختا) ناحیه‌ی خولمی مربوط می‌شوند که بغ‌وند (بَگاوَنْت) نام داشته و نماینده و کارگزار شهربان بلخ، مردی به نام اَخوامَزدا بوده است.[1] با این زمینه‌ی حضور خطی الفبایی، قاعدتا بلخیان آن روزگار هم مثل خود مقدونیان و یونانیان متوجه بوده‌اند که دارند از مشتقی از خط فنیقی برای نوشتن زبان‌های متمایز خود استفاده می‌کنند. تنها امروز است که زبان بلخی و این خط ایران شرقی منسوخ شده و چون زبان یونانی و نویسه‌اش باقی مانده، بلخی را هم ثبت شده با خط فنیقی قلمداد می‌کنند.

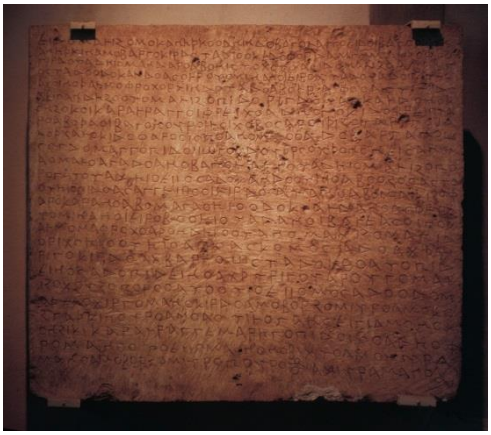

کتیبه‌ی هوویشکا در سرخ کتل، حدود سال ۳۵۴۰ تاریخی (۱۶۰م.)

استیلای مقدونیان بر بلخ زمانی بسیار کوتاه پایید و یکی از اولین قلمروهایی که اشکانیان از مقدونیان ستاندند همین منطقه بود. با این حال نویسه‌ی بلخی تا قرن‌ها بعد هم کاربرد خود را حفظ کرد. کانیشکا شاه کوشانی که از بلخ تا بنارس را زیر فرمان داشت، در سال ۳۵۰۷ تاریخی (۱۲۷م.) در رباطک واقع در سرخ کتل افغانستان امروز کتیبه‌ای مفصل به این خط نوشت، تاکید کرده که متنش به زبانی ایرانی (آریا) است و اشاره می‌کند که مهاجمان یونانی (ایونَه) از این سرزمین رانده شده‌اند.

1. Naveh and Shaked, 2006: 22-23.

سکه‌ی کانیشکا شاه کوشانی، سال ۳۵۰۷ تاریخی (۱۲۷م.)

سکه‌ی هوویشکا شاه کوشانی، حدود سال ۳۵۵۰ (۱۷۰م.)

در خط بلخی کاتبان نویسه‌ی یونانی – فنیقی را برگرفتند و آن را سازگار با زبان بلخی که از خانواده‌ی زبان‌های ایرانی شرقی بود، بازسازی کردند. به این ترتیب واج «ش» که در یونانی وجود نداشت با حرف Þ به این نویسه افزوده شد. به این شکل «شاهنشاه هوویشکای کوشانی» (شائونانوشائو هوئیشکی کُوشانُو) را به این شکل می‌نوشتند: ÞAONANOÞAO OOHÞKI KOÞANO

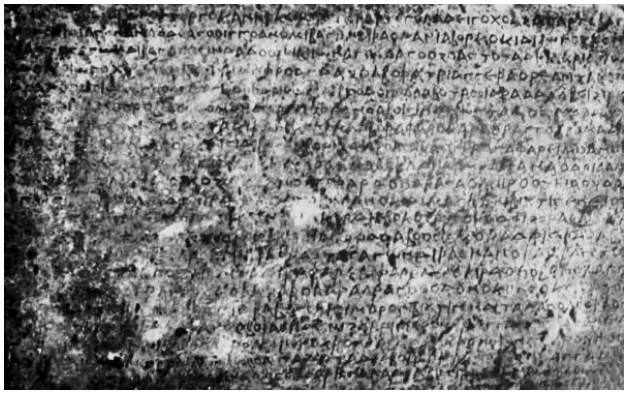

کتیبه‌ی رباطک، سرخ کتل، سال ۳۵۰۷ تاریخی (۱۲۷م.)

کتیبه‌ی مشهور و مهم کانیشکا به خط بلخی چنین بود:

[....]νο βωγο στοργο κανηþκε κοþανο ραþτογο λαδειγο χοαζαοαργο βαγ[η] -

2. ζνογο κιδι ασο νανα οδο ασο οισποανο μι βαγανο ι þαοδανο αβορδο κιδι ιωγο χþονο

3. νοβαστο σ(α)γωνδι βαγανο σινδαδο οτηια ι ιωναγγο οασο οζοαστο ταδηια αριαο ωσ -

4. ταδο αβο ιωγο χþον(ο) αβο [ι] ιυνδο φροαγδαζο αβο þατριαγγε þαορε αγιτα κοο -

5. αδηανο οδο ι οα(σ)πο οδ(ο) [ι ζ]αγηδο οδο ι κωζ(αμ)βο οδο ι παλαβοτρο οιδρα αδα αβο ι ζιριτ -

6. αμβο σιδηιανο προβαο οδο μανδαρσι ζαορανο αβο ι σινδο ωσταδο οτη(ι)α αρουγο

7. ιυνδο (αβο) ι σινδο ωσταδο ταδι þαι κανηþκε αβο þαφαρο καραλραγγο φρομαδο

8. (α)βειναο βαγολαγγο κιρδι σιδι β…αβο ριζδι αβο μα καδγε ραγα φαρειμοανο β -

9. (α)γα(ν)ο κιδι μαρο κιρδαν(ε) ι μα..ο[φ]αρρο ομμα οοηλδι ια αμσα νανα οδο ια αμ -

10. σα ομμα αορομοζδο μοζδοο(α)νο σροþαρδο ναρασαο μιιρο οτηια ουδοα -

11. νο πι(δο)γιρβο φρομαδο κιρδι ειμοανο βαγανο κιδι μασκα νιβιχτιγενδι οτ -

12. ηια φρομαδο αβειμοανο þαονανο κιρδι αβο κοζουλο καδφισο þαο αβο ι φρ -

13. ονιαγο (ο)δο α(βο ο)οημο (τ)ακτοο þαο α(β)[ο] ι νια(γ)ο οδο αβο οοημο καδφισο þαο αβο

14. (ι) πιδα οδο αβο ι χοβιε αβο κανηþκο þαο τα σαγωνδι þαονανο þαο ι βαγοποο -

15. ρακ[α]νε […] φρ(ο)μαδο κιρδι ταδι þαφαρε καραλραγγε κιρδο ειο βαγολαγγο

16. [ ]**ο καραλραγγο οδο þαφαρο καραλραγγο οδο νοκονζοκο ι αþτοο -**

17. α[λγο κιρ]δο ια φρομανο ειμιδβα βαγε κιδι μαρο νιβιχτιγενδι ταδανο αβο þαον -

18. αν(ο) þαο αβο κανηþκε κοþανο αβο ιαοηδανι ζορριγι λρου(γ)ο αγγαδ…γο οανινδ -

19. ο π[…]ι(ν)δι οδ[…](δ)ι βα(γ)επoορο ασο ιωγο χþονο αβο ιο (α) χþονο ιυνδο αρουγο ν -

20. αρα[]ι β(α)γολαγγο αβο ιωγο χþονο ασπαδο ταδι αβο ι αρημεσο χþονο αγγαρ[…]

21.[]**χα[π]ιδο þαο φρομανα αβισσι παρηνα λαδο αβισσι ρηδγε λαδο αβισσ[ι ..]**

22. []**þαι μαδ...α (α)βο βαγανο λαδο οδο φαρειμοανο αχοδανο [σι]δι [α]βο μι βαγε λ[αδο]**

23. [ ]**ατιδ(η)οσ**]

آوانگاری چند بند آغازین کتیبه‌ی بلخی کانیشکا:

۱. [...]اُنو بُوگُو سْتُرگُو کانیشکِه کُوشان رَشْتُگ لادِیْگُو خوازَورگُو بَگِه –

۲. زْنُگُو کیدی اَسُو نانا اُدُو اَسُو اُویْیوان می بَگانُو ای شاودَتُو آبُوردُو کیدی ایوگ خْشُونو

۳. نُوبَسْتُو سَگُوندی بَگانُو سیندادُو اُوتِیا ای یوناگُو اوآسُو اُزَوسْتُو تادِیا آریاُوس

ترجمه:

۱. [...] برای رهایی بزرگ، کانیشکای کوشانی، راستکار، دادگر، قدرقدرت، سروری

۲. شایسته‌ی ستایش، که پادشاهی را از نَنه (ایزدبانوی نانا، آناهیتا) و از همه‌ی خدایان (دیگر) دریافت کرده، کسی که سال نخست (سلطنتش) امور را به شکلی اداره کرد،

۳. چنان که خدایان خوشنود می‌شدند، و فرمانی درباره‌ی یونانی‌ها داد و آن را به ایرانی (آریایی) بدل ساخت.

خط بلخی در ایران شمال شرقی رواجی تمام یافت و نهادینه شدن‌اش در دوران کوشانی‌ها و اشکانی‌هایی که موضع ضدیونانی تند و تیزی داشتند، نشان می‌دهد که احتمالاً کاتبان و مردم این نویسه را با هویت مقدونی – یونانی مربوط نمی‌دانسته و به عضویت‌اش در خانواده‌ی خطهای برخاسته از آرامی – فنیقی آگاه بوده‌اند.

خط بلخی تا میانه‌ی عصر ساسانی یعنی تا هزار سال بعد همچنان در این ناحیه رواج داشت و شنگل شاه هون‌ها وقتی بلخ را تسخیر کرد و همچون شهربانی خودسر اداره‌ی یکی از استان‌های کهن و مهم ایران شرقی را در دست گرفت، بر سکه‌های خود با خط بلخی شکسته نوشت «آلخون» که به قومیت هون‌اش اشاره می‌کرد و شکلی تغییر یافته از «هَئونَه» اوستایی و «خیون» پهلوی بود. منسوخ شدن این خط تازه در قرون اولیه‌ی اسلامی آغاز شد و به تدریج تا قرن ۴۳ (ق ۳ هجری) با خط پارسی جایگزین گشت.

سکه‌ی شنگل بنیانگذار دولت هون‌های بلخ که بر سکه‌اش با خط بلخی شکسته نوشته «آلخون»، حدود سال ۳۸۵۰ (۴۷۰ م.)

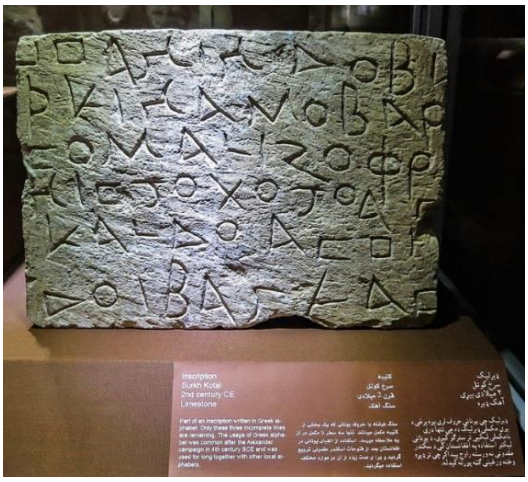

کتیبه‌ی سرخ کتل، بلخ، قرن ۳۶ (ق ۲ م.)

نامه‌هایی به خط شکسته‌ی بلخی،
اواخر دوران ساسانی، قرن ۴۰ (ق ۶ م.)

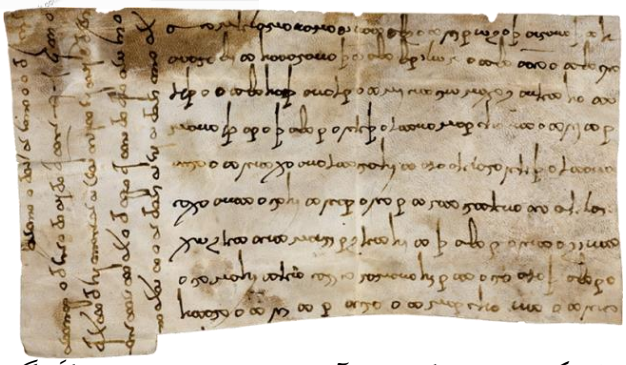

نامه به خط شکسته‌ی بلخی که چنین آغاز می‌شود: «مِیام، شاه قوم کَدَگ، استاندار شاهنشاه باشکوه پیروز»، ۳۸۴۱ (۴۶۲ م.)

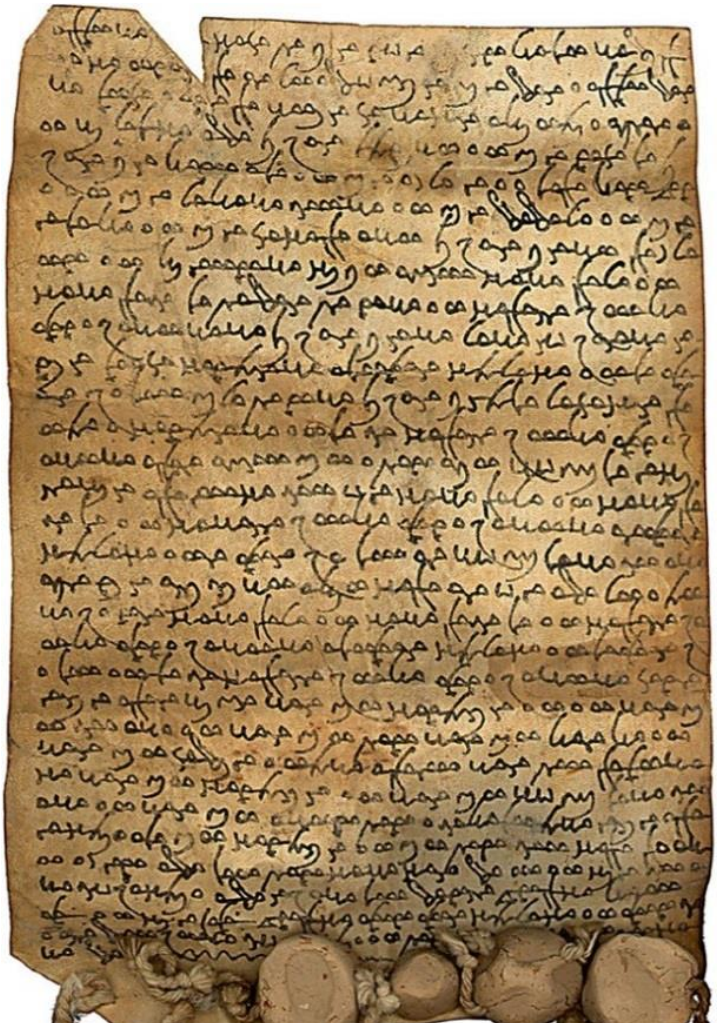

سند مالی به خط شکسته‌ی بلخی، مربوط به «میر بن بیک و برادرش باب» (مهر و بابک پسران بغ)، بلخ، سال ۴۱۱۱ تاریخی (۷۳۲م.)

گفتار سیزدهم

خط براهمی

قلمرو: ایران شرقی و هند شمالی
زبان: پراکریت مگدی، پالی
دوره‌ی رواج: ۲۹۰۰ – ۳۸۳۰ تاریخی (۴۸۰ پ.م – ۴۵۰ م.)
دولت پشتیبان: مائوری و کوشانی

فروپاشی دولت هخامنشی علاوه بر آن که برای دو قرن گسستی در شبکه‌ی تجاری ایرانی ایجاد کرد، وحدت نویسایی در قلمرو پهناور کشور پارس را نیز از بین برد. در فاصله‌ی اسکندر گجسته تا ارشک بزرگ اشکانی و به ویژه تا زمان مهرداد اول که سراسر ایران زمین را دوباره متحد ساخت، قلمرو کهن پارسیان به دولت‌هایی متکثر و در حال نبرد با هم تجزیه شده بود که نظام مالی، معیارهای سکه‌زنی و دودمان‌هایی متفاوت داشتند و نویسه‌هایی متفاوت را در دربارهای خود می‌پروراندند.

چنان که دیدیم، نویسه‌ای مثل یونانی که تا پایان عصر هخامنشی یکی از خطهای قومی ایران غربی بود، پس از تازش اسکندر به خطی درباری بدل شد و در آناتولی و بالکان و سلوکیه و مصر و بلخ اعتباری سیاسی پیدا کرد. با این حال همه‌ی اینها مناطقی بود که مقدونیان گشوده و برای مدتی زیر فرمان داشتند. در سایر بخش‌های ایران زمین، خط‌هایی دیگر رواج داشت که یا با روندی مشبه به مرتبه‌ای سیاسی برکشیده شده بودند، و یا یکسره در دربارهای محلی ابداع می‌شدند. خط بلخی و قبطی نمونه‌ای از این خطهای محلی است. در کنارشان خط آرامی هخامنشی نیز همچنان در مناطقی مثل پارت و آذربایجان ادامه داشت.

در این بین یکی از دولت‌های محلی مقتدری که پس از تازش اسکندر پدید آمد، دولت مائوریه بود که استان‌های جنوب شرقی قلمرو هخامنشی را در اختیار داشت. بنیانگذار این دودمان یعنی چاندراگوپتا به احتمال زیاد شهربان استان هند هخامنشی بوده و با پشتیبانی شهربان‌های هرات و گنداره و تئه‌گوش و پنجاب توانست موج هجوم مقدونی‌ها را پس بزند. او دولتی بزرگ در این ربع از ایران زمین تاسیس کرد و راه را بر پیشروی مقدونیان بست. در همین ناحیه بود که دو خط مهم شکل گرفت که یکی‌اش (براهمی) نیای همه‌ی خط‌های بعدی قلمرو هند شد و دیگری (خروشتی) در راه ابریشم تا هزار سال بعد نفوذ خود را حفظ کرد.

کشف، رمزگشایی و تفسیر این دو خط کهن یکسره در درون بافت شرق‌شناسی استعماری جای می‌گیرند و بخش‌هایی از آن موتور محرکه‌ی این جریان ایدئولوژیک محسوب می‌شود. این سرمشق مفهومی تا به امروز ادامه یافته و به فرض‌هایی غیرعلمی دامن زده که به دلایل سیاسی در کشور نوساخته‌ی هند مدرن فراوان تبلیغ می‌شود.

نخستین نویسندگان انگلیسی که به رمزگشایی و تفسیر این متون کهن مشغول بودند و اغلب‌شان در استخدام یا مربوط به شرکت هند شرقی بودند، و بعدتر سیاستمداران هندی دست‌نشانده‌شان خواهان قطع کردن بند ناف تاریخی و فرهنگی هند و ایران بودند، و در جریان این ایران‌زدایی از تاریخ هند، این خطها به جای آن که به نویسه‌های نیایی آشکارش

– آرامی هخامنشی – منسوب شود، به مراجعی تخیلی منسوب کردند؛[1] مثل خط سندی[2] که دو هزار سال پیشتر منقرض شده بود، یا خط یونانی که تنها چند قرن پیشتر از شکل‌گیری این خطها چند هزار کیلومتر دورتر از سرچشمه‌ای ایرانی برخاسته بود. نظریه‌ها درباره‌ی این خطها و حتا نامشان هم در جزر و مد مسائل سیاسی مدام تغییر کرده است. مثلاً خط برهمی طی یک و نیم قرنی که از کشف شدن‌اش می‌گذرد به اسم‌های لات، لَث، مائوری، پالی هندی، آشوکایی جنوبی و مشابه اینها نامیده شده است.[3]

برای رهایی از این مرده‌ریگ نظری که بخش مهمی از تاریخ تحول نویسه‌ها را مخدوش و مبهم ساخته، لازم است قدری دقیق‌تر به خاستگاه این دو خط بنگریم و داده‌های موجود در این مورد را مرور کنیم. در میان این دو آن که مهمتر است، همان خطی است که بعدتر در شبه‌قاره‌ی هند پیشروی کرد و به همین خاطر آن را طبق سنت مرسوم براهمی (ब्राह्मी) می‌نامم. متون قدیمی این خط را براهمی نمی‌نامیده‌اند و این برچسب به نسبت جدید است. آشوکا متن‌هایی که به خط براهمی می‌نوشته را «دَمَّه لیپی» (𑀥𑀫𑁆𑀫𑀮𑀺𑀧𑀺) می‌نامیده که یعنی «نویسه‌ی قانون» یا «خط دّرمَه».[4]

درباره‌ی ریشه‌ی برچسب «براهمی» هم ابهام وجود دارد. اشاره‌ای هم در متون بودایی چینی از اواخر عصر ساسانی (قرن چهلم/ ق. ۶ م.) در دست داریم که می‌گوید خاستگاه این خط ایزدِ بزرگ برهما بوده است. از این رو شاید این برچسب از نام برهما یا طبقه‌ی برهمن‌ها گرفته شده باشد.[5] خودِ کلمه‌ی «بُراهْمی» در متون سانسکریت بارها به کار گرفته شده و به نیروی مادینه‌ی برخاسته از برهما – به ویژه ساراسواتی و شاکتی – اشاره می‌کند. هرچند نام نویسه و خط نیست.

1. Scharfe, 2002: 391–393.
2. Salomon, 1998: 20.
3. *Ibd*: 17.
4. Singh, 2008: 351.
5. Levi, 1906.

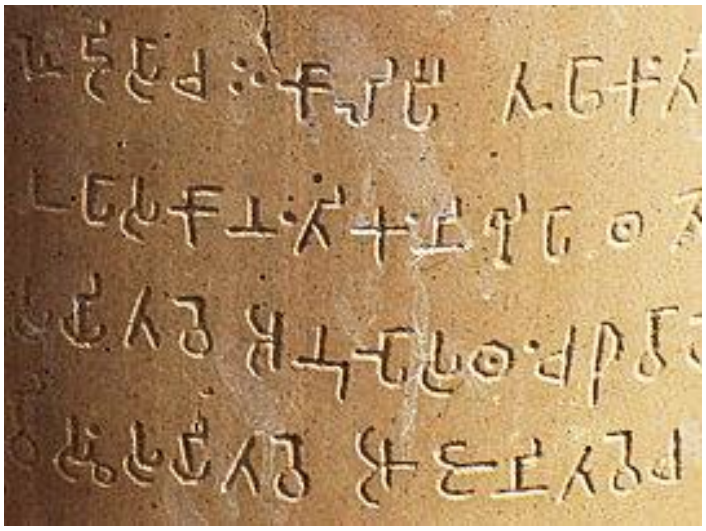

بخشی از فرمان آشوکا به خط براهمی، سارناث، شمال هند، سال ۳۱۳۰ (۲۵۰ پ.م)

این نویسه در قرن سی و یکم (قرن سوم پ.م) در شمال هند و گوشه‌ی جنوب شرقی ایران به شکلی نهادینه وجود داشته و بعد از آن کم کم تحول یافته و به تدریج طی هزار سال بعد در شبه‌قاره پیشروی کرده و بسیاری از زبان‌های محلی را نویسا ساخته است. داده‌هایی که درباره‌ی این در دست داریم نشان می‌دهد که احتمالاً در دوران هخامنشی پدید آمده و یکی از نویسه‌هایی بوده که در جریان انقلاب هخامنشی پدید آمده است. کهن‌ترین نمونه‌ی تاریخ‌دار آن در فاصله‌ی سال‌های ۳۱۳۰ تا ۳۱۴۸ (۲۵۰ - ۲۳۲ پ.م) در قالب فرمان آشوکا نوشته شده که شاه دولت مائوریه بوده است. این خط از آن هنگام تا دوران پادشاهی گوپتا در قرن سی و هشتم (ق ۴ م.) تقریبا دست نخورده باقی ماند.

شواهد نشان می‌دهد که این نویسه پیش از ظهور دولت مائوریه وجود داشته و دیوانسالاران این قلمرو خطی پیشاپیش موجود را برگرفته و مبدع این نویسه نبوده‌اند. آشوکا هرچند در ثبت دستاوردهایش وسواسی دارد و در این مورد پرگویی می‌کند، هیچ‌جا اشاره‌ای به ابداع خطی نو نکرده و با کلمه‌ی «لیپی» به نبشته‌ها و کتیبه‌های خود اشاره قرار می‌کند. این واژه دقیقا همتاست با کاربرد «دیپی» در متون پارسی باستان شاهنشاهان هخامنشی،[1] و روشن است که در سنت درباری هخامنشیان به مفهوم خط می‌نگریسته است.

---

۱. مثلاً در کتیبه‌ی بیستون، ستون چهارم، سطر ۳۹ و ۸۹.

شاهد دیگری که در این مورد داریم، رساله‌ی بودایی کهن «لالیتَه‌ویستارَه سوترَه» (سرود بازی کامل) است که در قرن سی و هفتم (ق ۳ م.) در سنت مهایانه‌ی ایران شرقی تدوین شده است. این متن اشاره‌ی مهمی دارد به دیدار سیدارته گوتمه‌ی جوان از یک دبستان که در آن کودکان خط براهمی یاد می‌گرفته‌اند، و گفته شده که بودا در آنجا شصت و چهار نوشتار مهم را فرا گرفت. این مطلب در ترجمه‌ی چینی این متن – مربوط به سال ۳۷۰۸ (۳۰۸ م.) – نیز آمده است.[1] این اشاره اگر تاریخی فرض شود، تاریخ پیدایش خط براهمی را تا میانه‌ی دوران هخامنشی عقب می‌برد. حتا اگر هم آن را اساطیری فرض کنیم، نشان می‌دهد که مردم ایران شرقی در ابتدای دوران ساسانی خط براهمی را به این دوران مربوط می‌دانسته‌اند.

گواه دیگرمان آن است که در متن‌های کهن دین جَین اشاره شده که در زمان زندگی مهاویره (میانه‌ی دوران هخامنشی) سرودهایی دینی در این سنت پیشاپیش به شکل نوشته شده وجود داشته‌اند. در میان این متن‌ها می‌توان از «ویاکْهَیَه پْرَگیاپْتی سوتْرَه» و «سَم‌وَیَنْگَه سوترَه» یاد کرد که فهرستی از هجده نوشتار به دست می‌دهد که در پیش از دعوت مهاویره وجود داشته است. زبان این متون پراکریت بوده و یکی‌شان که «بامْبْهی» (बामभी) نام دارد انگار به خط براهمی نوشته شده بوده است.[2] این متن مرجعی مهم بوده که بنیانگذار اساطیری آیین جَین یعنی تیرتَنکارَه ریشَه‌بْهانَتَه آن را به دخترش بامْبْهی آموزش داده و وی منتقل کننده‌اش به پیشوایان بعدی بوده است. بر این مبنا گفته‌اند که نام خط «براهمی» از نام این دختر گرفته شده،[3] که البته افسانه‌آمیز است و پشتوانه‌ی تاریخی معتبری ندارد.

در کنار این منابع بومی گزارش دیگری هم از نئارخوس در دست داریم که چند دهه پیشتر از مگاستنس و در عصر آشوب پسااسکندری می‌گوید در منطقه‌ی شمال هند مطالبی را بر پارچه‌ی کتانی می‌نوشته‌اند،[4] و این می‌بایست به خط آرامی بوده باشد، اما این احتمال را هم تقویت می‌کند که شاید براهمی در این دوران وجود داشته و نوشته می‌شده است. اگر منظور خط براهمی یا خروشتی نبوده باشد هم به رواج خط آرامی در شمال هند عصر هخامنشی پسین اشاره می‌کند.

پس وقتی به مسئله‌ی زمان ظهور خط براهمی می‌رسیم، می‌بینیم که داده‌ها به زمانی

---

1 Bühler, 1898: 6, 14– 29.
2 Salomon, 1998: 8-9.
3 Nagrajji, 2003: 223–224.
4 Salomon, 1998: 11.

پیش از عصر آشوکا اشاره می‌کنند. هرچند تبدیل شدن این خط به نویسه‌ای درباری احتمالاً در زمان وی صورت پذیرفته است. در همین راستا کنث نورمن دو دلیل محکم آورده که بر مبنای آن تاریخ پیدایش این خط را باید حدود دو قرن جلوتر از عصر آشوکا دانست. نخست آن که این خط در شکلی که در نبشته‌های آشوکا می‌بینیم، پیچیده‌تر و پخته‌تر از آن است که ابداعی تازه بوده باشد.[۱]

دوم آن که نمونه‌هایی از خطی مشابه در منطقه‌ی آنوراڈهاپورا[۲] در سریلانکا پیدا شده که قدمتش براساس هردو روش کربن-۱۴ و نورسنجی گرمایی[۳] به حدود دو قرن پیش از آشوکا باز می‌گردد.[۴] امروز قدمت این آثار را بین قرن ۲۸ تا ۳۰ (اواخر قرن ۶ تا اواسط ق. ۴ پ.م) تخمین می‌زنند.[۵] این داده‌ها بسیار مهم هستند چون نشان می‌دهند که ظهور نویسایی در شمال هند امری ناگهانی بوده و دقیقا در دوران حاکمیت هخامنشیان انجام پذیرفته است.

کران پایینی این تاریخ‌گذاری همان مقطعی است که استان هند در نبشته‌های داریوش بزرگ مورد اشاره قرار می‌گیرد، و کران بالایی‌اش زمان فروپاشی این دولت و تازش اسکندر است. این خط براهمی است و ثبتی از زبان پراکریت را نشان می‌دهد و اسنادی مالی را شامل می‌شود[۶] که احتمالاً به فعالیت بازرگانان فعال در راه‌های تجاری ایرانی مربوط می‌شده است. یافته‌ی جالب دیگر آن است که در منطقه‌ی کودومانتال در تامیل‌نادو هم نمونه‌هایی از خط براهمی پیدا شده که قدمتش احتمالاً به قرن بیست و هشتم (ق ۶ پ.م) باز می‌گردد.[۷]

بر مبنای این داده‌ها زمان شکل‌گیری خط براهمی را باید با خروشتی نزدیک دانست و هردوی اینها در میانه‌ی قرن هخامنشی (قرن ۲۹ و ۳۰ / ق. ۴-۵ پ.م) جای می‌گیرند. تدوین متن پانینی در همین حدود زمانی هم نشان می‌دهد که زبان‌های هندی در نیمه‌ی دوم عصر هخامنشی نویسا شده بوده‌اند، وگرنه بسیار بعید است متن پانینی درباره‌ی زبان سانسکریت در غیاب صورت‌های نوشتاری از این زبان پدید آمده باشد.

اینها مستندترین داده‌هایی است که درباره‌ی زمان تقریبی پیدایش این نویسه در اختیار داریم. تردیدی نیست که تا پیش از عصر هخامنشی خط براهمی وجود نداشته، و این داده‌ها نشان می‌دهد که تا میانه‌ی این دوران و زمان زندگی بودا، چنین خطی در قلمرو استان‌های هخامنشی وجود داشته است. یعنی خط براهمی یکی از نویسه‌هایی بوده که در

---

1. Norman, 1992: 239–249.
2. Anuradhapura
3. Thermo-luminescence dating
4. Norman, 2005: 56–57, 65–73.
5. Salomon, 199۸: 12-13.
6. Coningham, 2008: 73.
7. Rajan and Yatheeskumar, 2013: 280–295.

جریان انقلاب نویسایی هخامنشی پدید آمده است. به زودی بیشتر در این مورد استدلال خواهم کرد. اما پیش از آن باید به آرای شرق‌شناسان بنگریم و ببینیم در غیاب داده‌هایی اضافی و در غفلت از این چند شاهد مهم، چه تبارنامه‌ای برای خط براهمی تصور کرده‌اند.

درباره‌ی خاستگاه خط براهمی چندین نظریه وجود دارد که اغلب تخیلی و نامعتبر هستند. مثلاً گروهی آن را از نوعی اندیشه‌نگار شبیه هیروگلیف مصری مشتق دانسته‌اند، یا کوشیده‌اند سرچشمه‌اش را به خط دره‌ی سند در دو هزار سال پیش‌تر مربوط بدانند. برداشت‌هایی که غیرعلمی بودن‌شان با توجه به اندیشه‌نگار نبودن این نویسه و فاصله‌اش با فرهنگ سندی آشکار است. این برداشت‌ها هرچند در میان گروه‌های سیاسی و جریان‌های ایدئولوژیک هندی هوادارانی دارد، اما در منابع دانشگاهی مردود دانسته می‌شود.[1]

از این نگرش‌های تخیلی که بگذریم، به آرای کسانی می‌رسیم که ارتباط میان نویسه‌ی براهمی و خطوط الفبایی پیشین را درمی‌یافته‌اند. اینان هم جالب است که اغلب با تعابیری نژادی خاستگاه براهمی را «خطی سامی» دانسته‌اند و سرسختانه از اشاره به دولت پارس و درهم‌پیوستگی خطهای ایرانی و به ویژه نفوذ آرامی هخامنشی پرهیز داشته‌اند. مثلاً بوهلر که یکی از اولین نسخه‌های نظریه‌ی «سامی» بودن خاستگاه براهمی را پیشنهاد کرده، آن را تقلیدی از خط فنیقی در نظر گرفته است.[2] بعد هم ناچار شده برای این که این دو را به هم بچسباند، از چند هزار کیلومتر فاصله‌ی مکانی‌شان چشم‌پوشی کند و برای رفع و رجوع هفت قرن فاصله‌ی زمانی‌شان، آغازگاه این نویسه را حدود سال ۲۶۰۰ (۸۰۰ پ.م) قرار دهد.[3]

برداشتی که نادرستی‌اش روشن است. چون خط براهمی دست کم حدود چهار قرن دیرآیندتر از خط فنیقی پدیدار می‌شود و طی این مدت تماس مستقیمی میان فرهنگ فنیقی و فرهنگ‌های شمال هند وجود نداشته است.[4] با این همه «خاستگاه سامی» در میان دانشگاهیان غربی به اسم رمزی بدل شده که به ارتباط میان براهمی و آرامی را بیان می‌کند، بی‌آن که به ایرانی بودن این نویسه‌ها یا هخامنشی بودن آرامی اشاره‌ای بکند. این سنتِ پارس‌هراسی و تابو دانستنِ اشاره به نام ایران در حالی تداوم یافته که مدت‌هاست کوشش برای چسباندن خط سانسکریت و سایر خطوط هندی به نویسه‌ی یونانی غیرعلمی و ایدئولوژیک دانسته می‌شود و در میان پژوهشگران جدی هواداری ندارد.[5]

حتا همین برداشت‌های پر ایراد هم در مقابل آرای برخی از نویسندگان جدید

---

1. Salomon, 1998: 19-20.
2. Bühler, 1898:68- 75.
3. *Ibd*: 84-91.
4. Salomon 1998: 28.
5. Scharfe, 2002: 391–393; Salomon 1998: 19-24.

روشنگرانه و روش‌مند به نظر می‌رسد. نمونه‌اش گویال است که قبول دارد در حال حاضر تقریبا همه‌ی دانشمندان اروپایی هوادار نظریه‌ی «خاستگاه سامی» الفبای براهمی هستند، در حالی که نظریه‌پردازان هندی اغلب سرچشمه‌ی این خط را درونزاد و بومی شبه‌قاره‌ی هند می‌دانند. او این دوقطبی را چنین تفسیر کرده که گروهی با ایدئولوژی امپریالیستی می کوشند میراث تمدنی هندوستان را انکار کنند و در برابر ایشان گروهی دیگر با ایدئولوژی ناسیونالیستی جای گرفته‌اند. گویال لحنی دارد که انگار می‌کوشد در میان این دو میانجی‌گری کند، اما خود به گروهی تعلق دارد که به قول خودش ناسیونالیست هستند.[1]

آنچه گویال از آن بی‌خبر بوده یا کتمان کرده، آن است که امپریالیسم اروپایی بوده که ناسیونالیسم‌های مدرن را پدید آورده است. نظریه‌ی درونزاد بودن خط براهمی را هم نخستین بار انگلیسی‌ها مطرح کردند و نه هندی‌ها، و هدفشان هم اتفاقا استعماری بود، یعنی در برابر شواهد انکار ناپذیری که سرریز شدن فرهنگ و نویسایی از ایران زمین به شبه‌قاره را نشان می‌داد، به دنبال برگه‌هایی می‌گشتند تا هندوستان مستعمره را قلمروی خودبسنده با تاریخی مجزا قلمداد کنند و بند ناف هویتی‌اش با ایران را قطع کنند.

اولین کسی که نظریه‌ی درونزاد بودن خط براهمی و «هندوستانی» بودن تبارنامه‌اش را پیشنهاد کرد، الکساندر کانینگهام[2] بود که امروزه بیشتر به عنوان هندشناسی شهرت دارد، اما در اصل مهندسی بود در خدمت شرکت هند شرقی که بعدتر به سمت مدیریت کاوش‌های باستان شناسانه در هند ارتقا یافت و این برچسب عنوانی محترمانه بود برای دارودسته‌ای از گوردزدان و تاراج‌گران که آثار باستانی هند را – اغلب با تخریب بسیار – به یغما می‌بردند و در اختیار اشراف بریتانیایی می‌گذاشتند. بدنه‌ی آن «آثار باستانی» که تحت نظارت کانینگهام «کشف و مدیریت» شد سکه‌ها و مجسمه‌های طلا و نقره و جواهراتی بوده که از معبدها و کاخ‌ها و گاه خانه‌ی مردم ربوده می‌شد و به انگلستان انتقال می‌یافت.

کانینگهام نه تسلطی بر زبان‌های باستانی داشت و نه از دانشی تخصصی در تاریخ برخوردار بود و از نوشتارهایش روشن است که آرایی سطحی و علاقه‌ای چشمگیر به جادوگری و علم حروف و طلسمات داشته است. چنین کسی بنیانگذار نظریه‌ی درونزاد بودن خط براهمی است و با خواندن نوشتارهایش می‌بینیم که معتقد بوده این خط از نوعی هیروگلیف بومی هند مشتق شده که نسبت‌های طبیعی و حقایقی مرموز درباره‌ی بدن انسان را در خود پنهان می‌کرده است.[3]

---

1. Goyal, 1979: 54.
2. Alexander Cunningham (1814-1893)
3. Cunningham, 1877.

تردیدی نیست که این شخص را باید در قطب امپریالیستی جایگاهی به او داد، و در ضمن از همان جایگاه ظهور ناسیونالیسم مدرن هندی را هم نگریست، که مثل همتاهایش در ترکیه و افغانستان و سوریه و قلمروهای استعمار شده‌ی دیگر بر موهومات و منافع استعماری و نواستعماری تکیه کرده و نه شواهدی عینی و چارچوب‌هایی علمی.

چنین برداشت‌هایی که بر بریدن بند ناف خطهای هندی و خاستگاه ایرانی‌شان اصرار دارند، استمرار داشته‌اند و نیای مستقیم برداشت‌های مشابه نزد پان‌هندی‌ها محسوب می‌شوند. نمونه‌ی دیگرش نویسنده‌ای برتانیایی به نام هانتر است که در فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی کتابی نوشت و ادعا کرد که خطهای هندی مستقیما از خط سندی باستانی مشتق شده‌اند.[۱]

این کتاب حتا با داشته‌ها و یافته‌های اندک آن سال‌ها نیز به قدری پرخطا و سرشار از غلطهای گوناگون است که حدس می‌زنم ارجاع دهندگان به آن هرگز برگی از آن را نخوانده باشند. تقریبا همزمان با کتاب او متن دیگری انتشار یافت که ادعا می‌کرد علایم روی سکه‌های آشوکا و خاندان مائوریه در خط سندی باستانی ریشه دارد،[۲] که کیفیت علمی بهتری از قبلی داشت، اما نه چندان.

نمونه‌ای از این گروه اخیر نویسنده‌ایست به نام جک گودی که انسان‌شناس اجتماعی است. او نیز خط سانسکریت و نیای آن یعنی نویسه‌ی براهمی را در هند درونزاد و بسیار کهن دانسته و آن را ادامه‌ی خط سندی باستانی فرض کرده است.[۳] دلیلی که او برای سخن خود آورده آن است که متون ودایی بسیار حجیم هستند و حفظ کردن‌شان ناممکن است.[۴] به همین خاطر فرض کرده که سنت دینی هندو باید پایگاهی نوشتاری داشته باشد.

برداشت او از دو زاویه جای نقد دارد. نخست آن که او بی‌دلیل تاریخی بسیار کهن را برای سنت ودایی فرض کرده و عقاید مذهبی هندوها درباره‌ی متن مقدس‌شان را بدون نقد و تحلیل علمی پذیرفته است.[۵] برداشتی که پیشینه‌ی متون ودایی را به هزاران سال قبل از هخامنشیان مربوط می‌داند، آشکارا نادرست است. با تحلیل متن و مقایسه‌اش با متون مشابه دیگر به ویژه منابع اوستایی روشن می‌شود که به جز ریگ‌ودا که تقریبا همزمان با کهن‌ترین لایه‌ی متون اوستایی است و به اواخر هزاره‌ی دوم تاریخی (میانه‌ی هزاره‌ی دوم پ.م) مربوط می‌شود، بخش‌های دیگر سنت ودایی در زمانی دیرآیندتر و نزدیک به دوران هخامنشی پدید آمده‌اند.

این نکته که نثرهای طولانی علامت نویسا بودن سنت هستند البته درست است. ولی

---

1. Hunter, 1934.
2. Fábri, 1935: 307–318.
3. Goody, 1987: 301.
4. *Ibd*: 110–124.
5. *Ibd*: 42–47, 65–81.

درباره‌ی متون هندی ابهام چندانی وجود ندارد و می‌دانیم که کهن‌ترین ثبت و تدوین‌شان در دوران هخامنشی صورت گرفته و ردپای روشن سیاست ایرانشهری در آن نمایان است. بنابراین پیوند متون ودایی با نویسایی که مورد تاکید گودی است، قاعدتا در همان بافت تحول خطهای هندی معنادار می‌شود، که یکسره در پیوند با نویسه‌های ایرانی تحقق پذیرفته است.

نقدهای دیگری نیز البته به سخن گودی وارد است. یکی آن که اصولاً سنت دینی هندویی شفاهی است و این ویژگی تا به امروز حفظ شده است. یعنی شیوه‌ی انتقال و به جریان افتادن متون مقدس هندویی از راه گفتن و شنیدن و حفظ کردن است، نه نوشتن و ثبت کردن و بایگانی کردن. گذشته از آن هیچ سنت دینی‌ای نمی‌شناسیم که سراسر ادبیات مذهبی‌اش را یک نفر در حافظه حمل کند. متون مقدس تکه تکه‌اند و پاره‌هایی گوناگون با زمان‌بندی‌های متفاوت دارند که هربخش‌شان را حلقه‌ای از دین‌مردان در حافظه حمل می‌کند.

پس این تصور که کلیت متون یک دین شفاهی یا کتبی هستند و در مقطعی از تاریخ از شفاهی به کتبی تبدیل می‌شوند،[1] اصولاً نادرست است. سنت شفاهی حتا در حضور نویسایی هم به بقای خود ادامه می‌دهد و در هر موردی باید دید که وزن کدام‌یک بیشتر است. درباره‌ی متون هندویی – برخلاف دین بودایی و جین که در حاشیه‌ی شمال هند و ایران شرقی تحول یافته‌اند – سنت شفاهی غالب بوده و تاکید بر نوشتاری بودن متن مقدس برداشتی نو و مدرن است. یعنی برداشت گودی هم از نظر زمان‌گذاری متون ودایی و هم از نظر تصوری که درباره‌ی انتقال متون مقدس دارد نادرست است.

گذشته از اینها، مهم‌ترین دلیلی که نامربوط بودن خط دره‌ی سند و براهمی را نشان می‌دهد، فاصله‌ی زمانی میان این دو نویسه است. فرهنگ سند – هیرمند – هامون که خود ارتباط چندانی با شبه‌قاره‌ی هند ندارند و زیرسیستمی از حوزه‌ی تمدن ایرانی بوده، در حدود سال ۱۵۰۰ (۱۹۰۰ پ.م) دستخوش فروپاشی می‌شود و نویسایی در آن منسوخ می‌گردد. کسانی که هوادار نظریه‌ی درونزاد خط براهمی هستند، با اشاره به نمونه‌های تک افتاده‌ای از علایم شبیه به خط سندی که در گوشه و کنار یافت شده رواج این خط را تا سال ۱۹۰۰ (۱۵۰۰ پ.م) جلو می‌آورند، که جای بحث و چون و چرا دارد، و از آن سو ظهور خط براهمی را هم تا سال ۲۷۰۰ (۷۰۰ پ.م) عقب می‌برند، که آن هم نامستند و نادرست است.

با همه‌ی این خطاها، باز هم هزار سال بین این دو نویسه فاصله است. البته کسانی هم هستند که نشانه‌های پراکنده و تک و جدای یافت شده در جنوب هند را بقایای خط سندی می‌دانند و به این ترتیب به استمرار این نویسه باور دارند. اما این نشانه‌ها تقریبا همیشه یک

1. Ong and Hartley, 2012: 64–69.

علامت منفرد هستند و گهگاه دو یا سه‌تایشان کنار هم دیده می‌شوند. از این رو بسیار بعید است نویسه بوده باشند و به احتمال زیاد نشان و علامت خاندانی بوده‌اند.[۱]

به احتمال زیاد اگر سنت ژرمنی تاریخ‌نگاری با روش‌شناسی دقیق و عقلانی‌اش تداوم پیدا می‌کرد، مطالبی تا این اندازه پرت و نامعقول در فضای دانشگاهی اعتبار و اهمیت پیدا نمی‌کرد و به چرخش نمی‌افتاد. اما با شکست آلمانی‌ها در جنگ‌های جهانی و استیلای هژمونی آنگلوساکسون بر فضاهای دانشگاهی چنین سخنانی به تدریج در محافل معتبر آکادمیک هم رخنه کرد. تا جایی که در زمانه‌ی ما باستان‌شناسی انگلیسی به نام ریموند آلچین اعلام کرد که خط براهمی نمی‌تواند از «الفباهای سامی» رایج در قلمرو هخامنشی مشتق شده باشد، چون «ساختار و مفهوم حروف در این دو به کلی متفاوت است». او درست روشن نساخته که چرا این موارد را چنین متفاوت می‌انگارد، و در نهایت جایی اعتراف کرده که نظریه‌ی جایگزین مورد علاقه‌اش که بومی بودن براهمی و پیوندش با خط سندی کهن است، شواهد و گواهانی برای پشتیبانی ندارد.[۲]

نمونه دیگری از این نظریه‌پردازان معاصر یک متخصص رایانه‌ی هندی به نام سوبهاش کاک در غیاب هرگونه شاهد تایید کننده و در تضاد با تمام شواهد عینی موجود معتقد است خطهای هندی بعد از دو هزار سال وقفه به طور مستقیم از نویسه‌ی سندی مشتق شده‌اند[۳] و حتا خطهای سامی الفبایی را هم از آنها مشتق می‌داند.[۴] مبنای بحثش هم آن است که ده‌تا از نمادهای رایج در اسناد سندی با ده‌ها از حروف خط براهمی شباهتی دارند.[۵] یا این که نگارش اعداد در این دو خط همسان است.[۶] اما چنین شباهتی را بین شماری از حروف در هر دو نویسه‌ای پیدا کرد و اصولاً خط سندی خوانده نشده و تقریبا قطعی است که الفبایی نبوده که چنین تناظری را بتوان درباره‌اش معنادار پنداشت.

گذشته از آن، اگر شکل بیرونی خط را معیار بگیریم، شباهت میان براهمی و خروشتی و آرامی و فنیقی چنان که در جدولی در اینجا نشان داده‌ایم، بسیار بیشتر و نمایان‌تر است از آنچه که ایشان مدعی یافتن‌اش هستند. چنین برداشت‌هایی را در مهربانانه‌ترین حالت باید خطایی ناشی از کم‌سوادی دانست.

در مقام جمع‌بندی می‌توان گفت نظریه‌هایی که خط براهمی و در نتیجه سانسکریت و

---

1. Ray, 2006: 121–122.
2. Allchin and Erdosy, 1995: 336.
3. Kak, 1994: 375–388.
4. Kak, 2005.
5. *Ibd*: 129–143.
6. *Ibd*: 169–183.

مشتقاتش را بومی و درونزاد و «هنـدیِ اصـل» مـی‌داننـد و آن را از نویسـه‌هـای قلمـرو هخامنشـی و سپهر فرهنگی ایرانی جـدا مـی‌داننـد، اَغلـب توسـط افـرادی پشـتیبانی مـی‌شـوند کـه یـا تخصصـی دانشگاهی در این زمینه ندارند. انگشت‌شـمارانی کـه جایگـاهی دانشـگاهی دارنـد هـم نوشـتارهایی پدید آورده‌اند که نشان می‌دهد درباره‌ی موضوع بحث‌شان دانشی گسترده یا عمیق نیندوخته‌اند.

پس دوقطبی مورد نظر گوبال وجود دارد، اما نه بدان شـکلی کـه او مـی‌گویـد. یـک قطـب علمی و مستدل و عقلانی داریم که به شکلی روش‌منـد بـه داده‌هـا مـی‌نگـرد و چیـزی را نادیـده نمی‌گیرد و از تماشای تمدن‌ها و دولت‌هایی که بزرگ و باشـکوه و اثرگـذار بـوده‌انـد، پرهیـز و آزردگی ندارد. این قطب همان است که حقیقتی عیان و روشن بـه اسـم تمـدن ایرانـی و دولـت ایرانی و خطهای ایرانی را به رسمیت می‌شناسـد. دیگـری قطبـی اسـت کـه بـه دلایـل گونـاگون سیاسی خواهان نادیده انگاشتن این بستر تاریخی اسـت و تبارنامـه‌هـایـی تخیلـی را بـرای عناصـر هویتی ابداع می‌کند. آنها که پان‌هندو هستند و ناسیونالیسم هندی را نمایندگی می‌کننـد، بـا آنـان که شرق‌شناسانه و استعماری به داستان می‌نگرند در همین قطب بر سر یک سفره نشسته‌اند.

برای ارزیابی نظریه‌ی درونزاد بودن خط براهمی و «هندی» بـودن‌اش بایـد بـه شـواهد و داده‌هـا بنگـریم. نخسـتین نکتـه اینجاسـت کـه تـا پـیش از دوران هخامنشـی هـیچ نشـانی از نویسایی در شبه‌قاره‌ی هند نمی‌بینیم. تنها نشانه‌ای که پیش از آن داریم، همان خط فرهنـگ سند و هامون و هیرمند است که شرحش گذشت، و آن هم به خود شـبه‌قـاره تعلـق نداشـته، بلکه پیشروی حوزه‌ی تمدن ایرانی در باریکه‌ی شمال هند بوده است. ایـن فرهنـگ هـم در حدود سال ۱۱۰۰ (۲۳۰۰ پ.م) فرو مرد و منسوخ شد و این بیش از دو هـزار سـال پـیش از ظهور خط براهمی بود. گذشته از این بذر شمالیِ مربوط به ایران در دو هزاره پیشتر، سراسر شبه‌قاره‌ی هند هیچ نشانه‌ای از ظهور خطی درونزاد در خود نمایان نساخته است.

در ضمن این نکته هم جای توجه دارد که همـه‌ی دولـت‌هـای نویسـای باسـتانی هنـد و بدنـه‌ی اسناد نوشتاری به خط براهمی در منطقه‌ی جغرافیایی وابسته به تمدن ایرانی قرار داشـته‌انـد. گوشـه‌ی شمال غربی هندوستان همان نقاطی است که پیشتر استان‌هـایی هخامنشـی بـوده و بـا خـط آرامـی و دیوانسالاری پارسیان تماس داشته است.[1] به همین خـاطر هـرکس بـه نقشـه‌ی منطقـه و زمـان‌بنـدی تحول خطوط بنگرد، به روشنی درمی‌یابد که نویسایی از سپهر فرهنگی ایران بـه درون هنـد سـرریز شده و زبان‌های هندی کهن مثل سانسکریت و پراکریت را نویسا ساخته است.[2]

گذشـته از ایـن غیـابِ شـواهد، شـواهد غیـاب را هـم داریـم. چـون در فرهنـگ‌هـای بـومی شبه‌قاره‌ی هند نوعی تاکیدِ بر سـنت شـفاهی و بیـزاری از نوشـتن دیـده مـی‌شـود. ایـن تاکیـد در

1. Scharfe, 2002: 10–12.
2. Sharma, 2006: 163.

حدی است که نوعی دوقطبی گفتاری - نوشتاری را بر محور کشمکش هندی - ایرانی پدید آورده است. این دوقطبی تا قرون اخیر برپای بوده و هندیان - به ویژه در کیش هندو - نوشتار را امری بیرونی و تحمیلی و بیگانه می‌دانسته‌اند که تقدس زبان گفتاری را تباه می‌کند.

این دوقطبی با استعمار تشدید شد و انگلیسی‌ها در ابتدای کار می‌کوشیدند با برکشیدن هندوهای بومی (که اغلب کشاورز و بی‌سواد بودند) بر مقاومت ضداستعماری مسلمانان (که شهرنشین و پارسی زبان بودند) غلبه کنند. بنابراین دوقطبی مذهبی مهمی ابداع کردند که محورش مسلمان - هندو بود و تا به امروز همچون ابزاری در دست استعمار نو باقی مانده و به ویرانی و نابودی بخش مهمی از میراث فرهنگی و تاریخی هند منتهی شده است. نکته اینجاست که در این دوقطبی هندوها مخالف سرسخت نویسایی و مکتوب شدن سنت‌هایشان بوده‌اند و این در بسیاری از زوایای فرهنگ مدرن هندی تا به امروز باقی مانده است.

این بیزاری هندی‌ها و هندوها از خط و نویسایی امری برساخته نیست و امری پیشاپیش موجود بوده که استعمارگران از آن بهره برده‌اند، اما ابداعش نکرده‌اند. در گزارش‌های باستانی بسیار کهن به چنین نکته‌ای اشاره شده که روشنگر است. مثلاً استرابو جمله‌ای را نقل کرده از مگاستنس یونانی که در دوران زمامداری دودمان مائوریه و سه دهه قبل از آشوکا به این قلمرو سفر کرده بود. این گزارش از این نظر اهمیت دارد که وضعیت اجتماعی هند در مقطع درباری شدن خط براهمی را نشان می‌دهد.

مگاستنس چنین نوشته: »... و اینچنین است وضعیت مردمی (هندیان) که هیچ قانون نوشته شده‌ای ندارند و حتا با نویسایی آشنا نیستند و همه‌چیز را براساس حافظه‌شان منظم می‌کنند».[1] با توجه به این که شاهان سلسله‌ی مائوریه در این زمان نویسا بوده و احکامی را هم از خود به جا گذاشته‌اند، اغلب مورخان این جمله‌ی مگاستنس را اشتباه دانسته‌اند یا آن را به شکلی شرح کرده‌اند.[2] اما با دقت در جمله‌بندی‌اش روشن می‌شود که دارد درباره‌ی فرهنگ توده‌ی مردم سخن می‌گوید و آن را با مناطقی که پیشتر دیده (در جنوب و شرق ایران) مقایسه می‌کند.

بر این مبنا سندی در دست داریم که پیشینه دوقطبی ایرانی نویسا در برابر هندی نانویسا را تا قرن سی و یکم (ق ۳ پ.م) عقب می‌برد. در نقل قول استرابو از مگاستنس کمی پیشتر این جمله را هم می‌بینیم که طبقه‌ی فیلسوفان (کاست برهمنان) هرچیز ارجمندی که ارزش «تدوین» داشته باشد را به پادشاه عرضه می‌دارند،[3] و این عبارت چنین تفسیر شده که پس لابد سازوکاری درباری برای ثبت نوشتاری این چیزها در کار بوده است.

---

1. Strabo, 15.1.53.
2. Timmer, 1930.
3. Strabo, 15.1.39.

البته درباره‌ی صحت این نقل قول جای تردید هست،[1] چون آریان و دیودور نیز آن اشاره‌ی اولی به نانویسا بودن هندیان را از مگاستنس نقل کرده‌اند، اما این جمله‌ی دومی را نیاورده‌اند.[2] با این حال این گزارش هم پذیرفتنی است و با عبارت اولی سازگاری دارد و نشان می‌دهد نویسایی در این دوران امری درباری و در انحصار دیوانسالاری حکومتی بوده است. گذشته از آن، کلمه‌ای که مگاستنس برای اشاره به «تدوین» به کار برده، συντάξη (سونْتاکسِه) است که در اصل یعنی «چیزِ مرتب شده، موضوعِ بسامان»، و این لزوما به نوشتار دلالت نمی‌کند.

با این حال گزارش‌های یونانی کهن از نویسایی در شمال هند آشفته و پراکنده است، که این با توجه به فاصله‌ی مکانی چشمگیر و کم‌دقتی عمومی مورخان یونانی چندان هم دور از انتظار نیست. در دوران باستان استرابو[3] و در دوران نو سالومون[4] به این موضوع اشاره کرده‌اند که این گزارش‌ها انسجام ندارند و تصویری روشن و قاطع از نویسایی در هند باستان به دست نمی‌دهند. به هرروی آنچه که در دست داریم یکدست و همداستان است و نشان می‌دهد که خط و نویسایی پیش از تازش اسکندر در استان‌های جنوب شرقی دولت هخامنشی وجود داشته، و خاستگاهش هم جمعیت بومی هند نبوده است.

منطق تکامل خط در مقام رسانه‌ای فرهنگی نیز با این گزارش‌ها سازگاری دارد. خط امری رایج و آسان نیست که به شکل درونزاد به سادگی تحول پیدا کند، و خط الفبایی رمزنگاری‌ای بسیار پیچیده و دیریاب است که بنا به شواهد موجود تنها یک بار در قالب خط فنیقی تکامل یافته است. زمان و مکان پیدایش خط براهمی با استان هخامنشی هند و دولت‌های برخاسته از آن همپوشانی دارد و این قلمروی است که دیوانسالاری پارسی خط الفبایی ساده و مهمی را در آن به کار می‌گرفته است.

در نهایت روشنگرترین گواهی که در دست داریم، به خود نویسه براهمی مربوط می‌شود. مقایسه‌ی حروف براهمی و آرامی و سنجیدن‌شان با فنیقی به روشنی نشان می‌دهد که در اینجا با تداوم یک خط الفبایی و کاربست آن در حریم زبانی نو سر و کار داریم. در خط براهمی جاهایی که همخوان‌هایی همسان با آرامی وجود داشته، حروف تقریبا هم‌ریخت نوشته می‌شده‌اند.

از آن سو زبان‌های سامی همخوان‌های دمشی (کْهْ، تْهْ، ...) زبان‌های هندی را ندارند و به جایش همخوان‌های حلقی (ق، خ، ...) دارند که در زبان‌های هندی یافت نمی‌شود. اینجا هم می‌بینیم که شکل ظاهری حروف نشانگر وامگیری و تقلید سرراست است. یعنی

1. Sterling, 1992: 95.
2. McCrindle, 1877: 40, 209.
3. Strabo, 15.1.67.
4. Salomon, 1998: 11.

حروف آرامی ناسازگار با زبان پراکریت با آواهای ویژه‌ی این زبان جفت و جور شده‌اند. چنان که مثلاً «ط» آرامی (Θ) به «تْها» (Θ) براهمی بدل شده است. در واقع با مقایسه‌ی ریخت بیرونی دو خط و شیوه ی پیوند واج‌ها با حروف بسیار دشوار می‌توان موضع متعصبانه‌ی کسانی را درک کرد که ارتباط میان این نویسه‌ها را انکار می‌کنند.

حروف براهمی به لحاظ شکل بیرونی هم با آرامی شباهتی دارند و این همانندی تا نسخه‌ی کهن‌تر فنیقی نیز ادامه می‌یابد. کافی‌ست این حروف را در کنار هم بنگریم تا دریابیم که دست کم نیمی از حروف براهمی رونوشتی از حروف آرامی هستند که کمی دستکاری شده‌اند.:

همخوان/ نویسه	آرامی	فنیقی	براهمی	سریانی
آ	א	𐤀	H	ܐ
ب	ב	𐤁	□	ܒ
گ/ ج	ג	𐤂	Λ	ܓ
د	ד	𐤃	D	ܕ
ه	ה	𐤄	⊔	ܗ
و	ו	𐤅	⊥	ܘ

ز (آرامی)– یا (براهمی	ו	𐤆	ε	ܙ
ح/خ (آرامی)– گّها (براهمی)	ח	𐤇	⊔	ܚ
ط	ט	𐤈	⊙	ܛ
ی	י	𐤉	⊥	ܝ
ک	ע	𐤊	+	ܟ
ل	ל	𐤋	⊥	ܠ
م	מ	𐤌	⊠	ܡ
ن	נ	𐤍	⊥	ܢ
ص	ס	𐤎	t	ܣ
ع– (+ م/ل در براهمی)	ט	𐤏	◁	
پ	ר	𐤐	⊔	ܦ
ش (در آرامی)– چا (در براهمی)	ת	𐤑	d	ܨ
ق (در آرامی)– گّها (در براهمی)	ק	𐤒	⊓	ܩ
ر	ע	𐤓	⊔	ܪ
ش (آرامی)– سا (براهمی)	ש	𐤔	⊼	ܫ
ت	ת	𐤕	⊼	

گذشته از این‌ها، محکم‌ترین دلیل برای پیوند میان فرهنگ رسمی دولت هخامنشی و ظهور خطهای هندی را هولتش در اوایل قرن بیستم میلادی طرح کرد و آن زمانی بود که کشف شد فعل «نوشتن» در زبان‌های هندی باستان (سانسکریت و همچنین پراکریت) وام‌واژه‌ای از پارسی باستان بوده است.[1] در پارسی باستان این کلمه «دیپی» (𐎭𐎠𐎠𐎠) بوده که از ایلامی (تیپّی: 𐎭𐎠𐎠) گرفته شده که با 𐎭𐎠𐎠 (دوب: لوح) سومری و 𐎭𐎠𐎠 (طوپّو: نامه، سند) اکدی خویشاوند است. این واژه در ضمن دیرینه‌ترین و پایدارترین کلمه‌ی جهان در ارتباط با نویسایی هم هست. چون پس از حدود چهار هزار سال همچنان در پارسی دری زنده است و «دبیر» و «دبیرستان» و «دبیرخانه» و «سردبیر» ادامه‌ی مستقیم آن هستند.[2]

واژه «لیپی» در زبان‌های هندی ریشه‌ی بومی ندارد و بی‌تردید از پارسی باستان وامگیری شده است. یک نشانه‌ی دیگر که خاستگاه هخامنشی این واژه را نشان می‌دهد آن است که در نبشته‌هایی از آشوکا که در مناطقی مثل هرات و نزدیکتر به ایران مرکزی نوشته شده‌اند، این فعل را به صورت «دیپی» (در پراکریت: 𐎭𐎠𐎠) می‌نویسند که دقیقا با نسخه‌ی پارسی باستان همتاست. صورتی تحریف شده از این کلمه هم به صورت «لیپی» (𐎭𐎠𐎠) وجود داشته که فقط در مناطق دورافتاده‌تر و در بخش‌های داخلی هند دیده می‌شود.[3]

درباره‌ی وام‌واژه بودن «لیپی» در زبان‌های هندی هیچ تردیدی نداریم و این موضوع برای خود هندی‌ها شناخته شده بوده است. قدمت این وامگیری هم به خود عصر هخامنشی بازمی‌گردد. پانینی که در دوران هخامنشی (قرن سی‌ام/ ق. ۴ پ.م) کتاب مهم «اَشْتَه‌دْهیایی» را نوشت و اولین متن درباره‌ی دستور زبان سانسکریت را تدوین کرد، در رساله‌اش تصریح کرده[4] که در دوران او «لیپی» (به سانسکریت: लिपि) به معنای نوشتن کاربرد داشته است.[5]

پانینی در جای دیگری از همین رساله اشاره‌ای دارد که انگار مفهوم «لیپی» در سانسکریت اصولاً مفهوم «آموزش» را می‌رسانده[6] و این هم با کاربرد «دیپی» ایلامی – پارسی سازگار است. کلمه‌ی «لیپی» با همین دلالت در متون هندویی، بودایی و جَین به کار رفته و اینها ادیانی هستند که همگی در دوران هخامنشی و در قلمرو نفوذ سیاسی و فرهنگی هخامنشی سامان یافتند و کمی بعد نویسا گشتند. در این متون کلمه‌ی «لیپی کارَه» به معنای «دبیر، نویسنده» را هم داریم

1. Hultzsch, 1925: xlii.
2. Tavernier, 2007: 57–69.
3. Scharfe, 2002: 10–12.
4. Rhi. 2009: 1–13.
5. Pānini, *Astadhyavi*, 3, 2, 21.
6. Pāṇini, *Astadhyayi*, 1, 2-5.

که دقیقا براساس الگوی القاب اداری در دولت هخامنشی ساخته شده است.[1]

خط براهمی هرچند بعدتر در شبه‌قاره‌ی هند شاخه‌زایی کرد و زبان‌های هندی را نویسا ساخت، اما در قرون آغازین عمر خود پدیداری یکسره ایرانی باقی ماند. امروز تمایل بر آن است که سلسله‌ی مائوریه، دین بودایی و خط براهمی را با برچسب «هندی» بشناسند. اما اگر منظور از هند کشور کنونی هندوستان و شبه‌قاره‌ی مشهور با این نام باشد، چنین برچسبی نادرست است. هندی‌ها در هزار سال آغازین حضورشان بر تاریخ شاخه‌ای حاشیه‌نشین از آریایی‌ها بودند و یکی از اقوام ایرانی به حساب می‌آمدند. متون کهن هندویی از جمله مهابهاراتا و رامایانا در جغرافیایی جریان پیدا می‌کنند که امروز با افغانستان و پاکستان و راجستان و گجرات و پنجاب و کشمیر و دهلی تا بنارس همپوشانی دارد، و ارجاع‌هایشان به زیر محور مگده - بنارس (یعنی شبه‌قاره‌ی هند) ناچیز است. حدود هزار سال بعد وقتی اسناد هخامنشی گوشه‌ی جنوب شرقی ایران را توصیف می‌کرد، همچنان هند در کنار تثه‌گوش و هرات و پنجاب بخشی از قلمرو ایرانی به حساب می‌آمد که در حاشیه‌ی شمالی و غربی هند پیشروی کرده بود.

اتفاقا این منابع که در این سرزمین‌های پیشتر نانویسا پدید آمده‌اند، انقلاب هخامنشی در نویسایی را بهتر از متون ایران غربی ثبت کرده‌اند. پیشتر به متون بودایی اشاره کردیم که به رواج هجده خط در زمان بودا اشاره می‌کنند. در رساله‌ی جین «پَنَه‌وانَه سوتَّه» که احتمالاً از متون اولیه‌ی بودایی نیز کهنسال‌تر است، اشاره‌ی دیگری به این هجده خط می‌بینیم.

در این فهرست اسم خطها هم ذکر شده که اولی‌شان براهمی و چهارمی‌شان خروشتی است. در متون بودایی هم به عدد هجده و هم به ۶۴ اشاره شده،[2] ولی این عدد دوم اساطیری به نظر می‌رسد و بسیار بعید است در استان‌های جنوب غربی کشور هخامنشی آن روزگار واقعا شصت و چهار خط متمایز وجود داشته باشد. اغلب نویسه‌هایی که در این فهرست‌ها ذکر شده‌اند بی‌آن که ردپایی به جا بگذارند منسوخ شده و ناشناخته مانده‌اند. اما همین گزارش‌ها جدای از دقت شمارش نشان می‌دهند که در دوران هخامنشی در قلمروی که پیشتر بی‌شک نانویسا بوده، ناگهان خطهایی پرشمار ظاهر می‌شوند.

تا هزاره‌های پس از هخامنشیان نیز اوضاع همچنین بود و از متون رومی عصر اشکانی گرفته تا تواریخ دوران غزنوی و سلجوقی وقتی از هند سخن به میان می‌آید، منظور همان حاشیه‌ی شمالی و گاه حاشیه‌ی غربی شبه‌قاره است که آریایی‌نشین بوده و بخشی از

---

[1] Salomon, 199۸: ۶۵.

2. Salomon, 1998: 8-9.

فرهنگ و تمدن ایرانی به حساب می‌آمده است. درباره‌ی خط براهمی و دولت مائوریه و دین بودایی نیز فهم این نکته ضرورت دارد که اینها بخش‌هایی از تاریخ تمدن ایرانی هستند، و نه شبه‌قاره‌ی هند که قلمروی متفاوت است و در این دوران نانویسا بوده و اقوام و فرهنگ‌های دراویدی ویژه‌ی خود را داشته است.

کافی‌ست به متون بازمانده به خط دراویدی بنگریم و جایگاهشان را بر نقشه مشخص کنیم تا این پیوند میان هندِ باستان و ایران مشخص شود. یک نمود این پیوند آن که قلمرو سیاسی دولت مائوریه وقتی پس از چند قرن قبض و بسط بار دیگر احیا شد، به دولت کوشانی تبدیل شد که شاهان و طبقه‌ی حاکمش تباری سکایی داشتند. همین دولت بود که تداوم و بسط خط براهمی – و همچنین دین بودایی – را ممکن ساخت. دولت کوشانی در اصل واحدی هم‌پیمان خویشاوند در نظام شاهنشاهی اشکانی بود و بعدتر هم با همین قالب به بخشی از شاهنشاهی ساسانی بدل شد. یعنی با صریح‌ترین شاخص‌های نژادی و سیاسی درباره‌ی ایرانی بودن‌اش تردیدی در کار نیست. مراکز اصلی آن هم در هرات و کشمیر و پنجاب و بلخ قرار داشته و نواحی شمالی هند همچنان حاشیه‌ای برایش محسوب می‌شده است.

کهن‌ترین متن بودایی مهایانه بر پایه‌ی مجسمه‌ای (چپ) که عبارت «آمیتابه بودا» در آن دیده می‌شود (راست)، بلخ، حدود سال ۳۵۳۳ (۱۵۳م.)

در این بافت معنادار است وقتی بنگریم که قدیمی‌ترین نوشته‌ی بازمانده از آیین بودای مهایانه سنگ‌نگاره‌ای کوشانی است که به سال ۲۶ سلطنت هوویشکا (حدود سال ۳۵۳۳/ ۱۵۳م.) مربوط می‌شود و بر آن به خط براهمی نوشته شده «بودْهاسیَه آمیتابْهَسیَه» (𑀩𑀼𑀥𑁆𑀥𑀲𑀺𑀬 𑀅𑀫𑀺𑀢𑀪𑀲𑀺𑀬). این آیین بودایی نوساخته به تدریج به بدنه‌ی اصلی این دین بدل شد و همان است که در راه تجاری ایرانی (راه ابریشم) به جریان افتاد و دین بودا را به چین منتقل کرد.

درباره‌ی هویت کوشانی‌ها کافی است به خودانگاره‌شان و گفتمان سیاسی‌شان بنگریم تا دریابیم که در زمانه‌شان هویت مستقل هندی وجود نداشته و ایشان خود را کاملا در چارچوب سیاست ایرانشهری و قالب شاهنشاهی قدیم هخامنشی تعریف می‌کرده‌اند. زبان

به کار گرفته شده در این گفتمان البته به شاخه‌ی هندی تعلق دارد و در آن مفاهیمی پارسی مثل شاهی (خشثر) و خداوند (بَغَه) به همتاهایی در زبان پراکریت (راجَه و دِوَه) برگردانده شده‌اند.

هوویشکا شاه کوشانی در سال ۳۳ سلطنتش (سال ۳۵۴۰/ ۱۶۰م.) تندیسی از بودای نشسته ساخته و در پایه‌ی آن کتیبه‌ای به خط براهمی نوشته که چنین عبارتی دارد: «شاه بزرگ، پسر خداوند، هوویشکا» (مَهاراجَسیَه دِوَه‌پوتْرَسیَه هوویشکا: ϫⲱⲧⲉⲛ ⲉⲇⲏⲅⲟⲛ ⲏⲃⲏ) . همو بر پای تندیس بودای ایستاده‌ای که به سال ۴۵ سلطنتش ساخته (۳۵۵۲ تاریخی/ ۱۷۲م.)، که با عبارتی همسان با تندیس پیشین آغاز می‌شود: «شاه بزرگ هوویشکا پسر خداوند» (مَهاراجَسیَه هوویشکَسَیَه دِوَه‌پوتْرَسیَه: ϫⲱⲧⲉⲛ ⲏⲃⲏⲛ ⲉⲇⲏⲅⲟⲛ). تفاوت البته در ترتیب کلمات است و جایگاه نام هوویشکا نسبت به دو لقب مشروعیت‌بخش سیاسی و دینی که دارد.

سکه‌ی شنگل بنیانگذار دودمان آلخون در بلخ، گرداگرد سرش به خط براهمی نوشته شده: «دِوَه شاهی خینگیلا» (شاه ایزدی، شنگل/ خینگل) سال ۳۸۲۰ تا ۳۸۷۰ (۴۴۰ – ۴۹۰م.)

پایه‌ی تندیس بودا با کتیبه‌ی هوویشکا شاه کوشانی به خط براهمی، بلخ، سال ۳۵۵۲ تاریخی (۱۷۲م.)

«لیپی» در نبشته‌ی آشوکا: 𑀮 (لا) + 𑀺 (– ی) + 𑀧 (پا) + 𑀻 (ای)

کتیبه‌ی هوویشکا بر پایه‌ی تندیس بودای نشسته، بلخ، سال ۳۵۴۰ (۱۶۰م.)

گفتار چهاردهم

خط خروشتی

قلمرو: ایران شرقی
زبان: پراکریت گنداری، پالی، سکایی. سانسکریت
دوره‌ی رواج: ۲۸۸۰ – ۳۶۸۰ تاریخی (۵۰۰ پ.م – ۳۰۰ م.)
دولت پشتیبان: هخامنشی

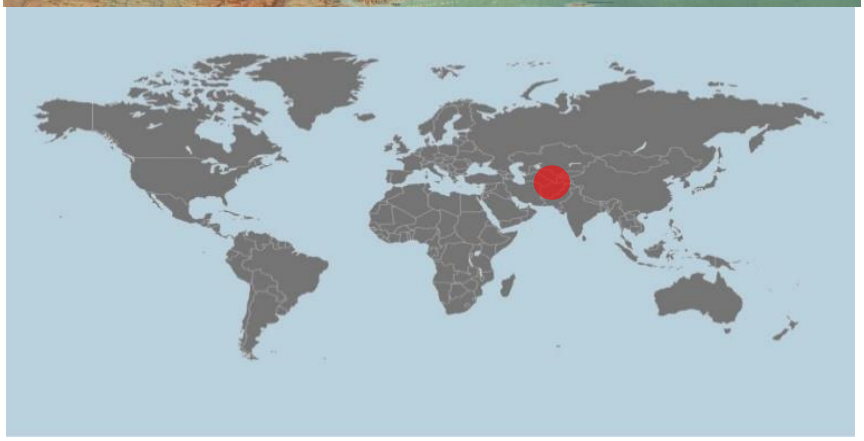

نخستین نشانه از جدایی زبان‌های هندی و ایرانی به دوران هخامنشی باز می‌گردد و در این دوران است که پانینی برای اولین بار به دستور زبان‌های هندی توجه می‌کند و آن را توصیف می‌کند. کهن‌ترین شکل از زبان‌های هندی که سانسکریت ودایی است البته از حدود هزار سال پیش وجود داشته است. اما این زبانی شفاهی بود که با زبان‌های دیگر آریایی ایران شرقی —از جمله اوستایی و سکایی - خویشاوندی نزدیکی داشت و هنوز شاخه‌زایی خود را برای بدل شدن به یک خانواده‌ی زبانی متمایز آغاز نکرده بود. این شاخه‌زایی در واقع در دوران هخامنشی آغاز شد و به تدریج در دوران هزار ساله‌ی اشکانی - ساسانی در شبه‌قاره‌ی هند پیشروی کرد و استخوان‌بندی نقشه‌ی امروزین از زبان‌های آریایی هندوستان را به دست داد.

در دوران هخامنشی به همان ترتیبی که در استان‌های باختری می‌بینیم، در دخیوم‌های خاوری هم اقوام رده‌بندی شدند و زبان‌هایشان رسمیت پیدا کرد و متون مقدس‌شان گردآوری و تدوین شد. نخستین موج شاخه‌زایی زبان‌های هندی در این حدود زمانی رخ داد و احتمالاً بر ظهور دولت پارسی مقدم بوده و یکی از رانه‌های تثبیت سیاست ایرانشهری در خاور محسوب می‌شده است. زبان‌های هندی رایج در این دوران را روی هم رفته پراکریت می‌نامند و آن را با زبان مذهبی سانسکریت مقابل می‌نهند.

شهرهای بزرگ جنوب شرقی ایران زمین عبارت بود از تاکسیلا که مرکز استان گندارہ بود، مگده که احتمالاً مرکز استان هند بود، و پاتالی‌پوتره که احتمالاً مرکز استان تثه‌گوشه بوده است. زبان رایج در این مناطق را روی هم رفته پراکریت می‌نامند. پالی که زبان مادری بودا بود و در شرق استان هند رواج داشت، و پراکریت مگدی که در مگده و پاتالی‌پوتره رایج بود با خط براهمی نوشته می‌شدند و زبان پراکریت گنداری که در تاکسیلا - تقریبا همان اسلام‌آباد امروزین - ریشه داشت با خط خروشتی نوشته می‌شود. شیوه‌ی نویسا شدن این زبان‌ها هم روشن است. چون این روند در زمانی رخ داده که این مناطق استانی پارسی بوده‌اند و در دیوانسالاری‌شان خط الفبایی آرامی رواج داشته است.[1]

1. Gnanadesikan, 2009: 173–174.

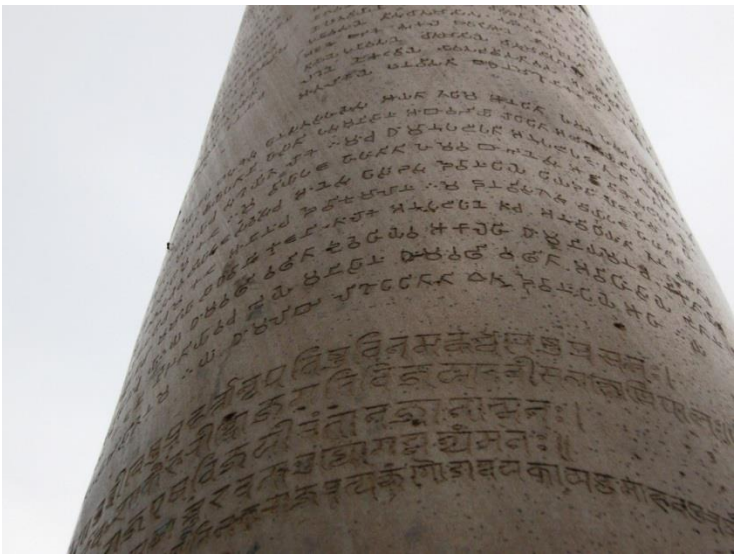

نویسه‌های (از پایین به بالا) سانسکریت و براهمی و خروشتی بر ستون آشوکا، قرن سی و یکم (ق ۳ پ.م)

نویسه‌ی خَروشتی (𐨑𐨪𐨿𐨯) از براهمی شهرت کمتری دارد و کمتر بحث برانگیخته است. شاید به این خاطر که ارتباطش با خط آرامی بسیار واضح است و مراکز انتشارش شمالی تر بوده و کاملا در قلمرو ایران شرقی قرار داشته است. یعنی برای دست‌اندازی ایدئولوژی‌های سیاسی استعماری مناسب نبوده است. دیگر بماند این نکته که حتا لقمه‌ی دندان‌گیری مثل براهمی هم به همین اندازه آشکار و روشن با خط آرامی و قلمرو تمدن ایرانی پیوند برقرار می‌کند. این البته مانع نشده که درباره‌ی خط خروشتی نیز برداشت‌هایی غیرعلمی و سلیقه‌ای انجام بگیرد. نمونه‌ای از این آرا را نزد فالک می‌بینیم که مرجعی مقتدر در حوزه‌ی تاریخ‌نگاری خطهای هندی است. او در کنار پژوهش‌های ارزنده و روشنگرش، با پیش‌فرض‌های اروپامدارانه‌ی غلیظی هم دست به گریبان بود. مثلاً همگام با سیاستمداران ناسیونالیست هندی که زیر سایه‌ی انگلستان مشغول بازتعریف هویت ملی خود بودند، آشوکا را نمادی از هویت هندوستانی – در معنای شبه‌قاره‌ای – دانست. این البته با فرض عمومی آن دوران سازگار بود که پیدایش خط براهمی را تحولی دیرآیند و مربوط به بعد از عصر هخامنشی می‌دانستند.[1]

1. Salomon, 1995: 271–278.

دیرآیند بودن نخستین نمونه‌های در دسترس از این خطها لزوما به معنای نوپدید بودن‌شان نیست. احتمالاً دلیل غیاب نمونه‌های قدیمی‌تر از این خطها آن بوده که پیشتر در دوران هخامنشی اینها نویسه‌هایی محلی و دینی بوده و بر چوب یا برگ نوشته می‌شده‌اند. بعد از تجزیه‌ی دولت پارسی به چندین واحد سیاسی، هریک در درباری رسمیت یافته و بر بسترهایی استوار مثل تندیس‌ها و ستون‌ها و دیوارهای سنگی حک شده‌اند و باقی مانده‌اند.

یکی از انگیزه‌هایی که باعث شده تاریخ پیدایش این نویسه‌ها را دیرآیند بپندارند، چسباندنش به فرهنگ یونانی بوده است. گرایش ایران‌ستیزانه و یونان‌مدارانه‌ی فالک در حدی بود که می‌کوشید در این روند جایی برای خط یونانی هم پیدا کند و آن را هم بر خطوط هندی اثرگذار بداند. در حدی که حتا زمان پیدایش خط خروشتی را هم تا سال ۳۰۵۵ (۳۲۵ پ.م) جلو کشید تا آن را پیامد فتوحات اسکندر بداند.[1]

اما سالومون در پژوهشی استوار و قاطع نشان داد که شباهت میان بازنمایی واکه‌ها در یونانی و براهمی اندک است و هیچ نشانی از اندرکنش این دو خط نمی‌توان یافت.[2] سالومون حتا ارتباط میان خروشتی و براهمی را نیز مشکوک دانست و اینها را دو خط موازی در نظر گرفت که هردو از آرامی مشتق شده‌اند و شباهت‌شان به این خاطر است.[3] خود فالک پیش از آن که به دامن یونان‌گرایی بغلتد یکی از گسترده‌ترین پژوهش‌ها را درباره‌ی خاستگاه خطوط هندی انجام داده بود. او در اثر مرجعی که در این مورد نگاشت، نتیجه گرفته بود که خط آرامی نخست نویسه‌ی خروشتی را پدید آورده و براهمی بعدتر از خروشتی منشعب شده است.[4]

تردیدی نیست که فرضیه‌ی دیرآیند بودن خط خروشتی نامحتمل و نادرست است.[5] اصولاً خط نو چیزی نیست که ناگهان ابداع شود و به سرعت رواج پیدا کند. زمان زایش خطهای باستانی دست کم دو سه قرن بر زمان نگاشته شدن متون مهم سیاسی و دینی به آن زبان‌ها تقدم زمانی دارد و تنها استثنایی که در این مورد می‌شناسیم خط پارسی باستان و آرامی است که ناگهان بر صحنه پدیدار می‌شود، و دیدیم که روند شکل‌گیری و انتشارش مشخص است. درباره‌ی این دو نویسه که وضعیتی استثنایی دارند، پیوندشان با یک جریان سیاسی منحصر به فرد و جهانگیر یعنی تاسیس دولت یکپارچه‌ی ایران بوده که رواج و ثبات این دو خط الفبایی نوساخته را ممکن کرده است.

---

1. Falk, 1993: 104.
2. Salomon, 1998: 22.
3. *Ibd*: 23.
4. Falk, 1993: 109–167.
5. Salomon, 1995: 271–278.

درباره‌ی خط براهمی و خروشتی اما چنین شرایطی در کار نیست و بنابراین آنها را نیز مانند سایر خطها باید مشمول روندی تکاملی دانست. روندی که به چند قرن زمان نیاز دارد تا از ابداع حروفی تازه به رواجی گسترده و از آنجا به تدوین متونی رسمی ارتقا پیدا کند.

فالک طی سال‌های اخیر کوشیده نظریه‌ی خود را بازسازی و اصلاح کند، اما چون وفاداری‌های ایدئولوژیکش به آیین یونان‌مداری پابرجاست، در این زمینه چندان موفق نبوده است. او در این شکل بازبینی شده‌اش می‌گوید خط براهمی از برگزیدن عناصری از خط خروشتی و یونانی برساخته شده و «یونانی‌مآب» است، چون با حروف راست و متقارن از چپ به راست نوشته می‌شده است.[1] اما جهت نوشته شدن خط اهمیت چندانی ندارد و در گذر تاریخ به نسبت ساده تغییر می‌کند. اگر این جهت را بخواهیم معیار بگیریم، در این حالت نویسه‌های هانکول کره‌ای و ژاپنی را هم باید یونانی‌مآب قلمداد کرد که آشکارا چرند است. اشکال کار فالک و همفکرانش در آن است که هنوز در باور کردن این حقیقت اشکال دارند که یونانیان خود مبدع خط نبودند و نویسه‌شان وامگیری‌ای حاشیه‌ای از خط فنیقی و در پیوسته با سیر تحول خط الفبایی ایرانی بوده است. موقعیت خط یونانی در این بافت شلوغ و پیچیده‌ی نویسایی تقریبا همتای خروشتی و براهمی است و دلیلی ندارد اینها که در دو گوشه‌ی مقابل دولت هخامنشی جای داشته‌اند، نیای هم بوده باشند. به ویژه در شرایطی که نیای همه‌شان یعنی خط فنیقی – آرامی روشن و آشکار پیشارویمان قرار دارد.

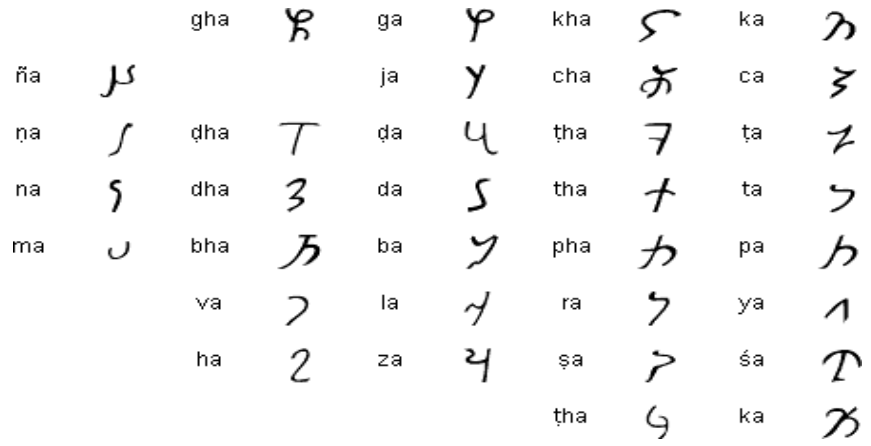

الفبای خروشتی

1. Falk, 2018: 43-66.

به هر روی حقیقت آن است که درباره‌ی تاریخ ظهور نویسه‌ی خروشتی نیز مانند برهمایی اطلاعاتی اندک داریم. این خط نیز از اوایل دوران اشکانی (قرن ۳۱/ ق. ۳ پ.م) رواج پیدا می‌کند و به ویژه برای نوشتن متون بودایی به کار گرفته می‌شود. با این حال مثل براهمی از همان ابتدای ظهور نویسه‌ای پخته و کامل است و شواهدی هست که نشان می‌دهد شکل‌گیری‌اش قبل از براهمی بوده است. اگر زمان زایش خط براهمی را میانه تا اواخر دوران هخامنشی بدانیم، خط خروشتی را باید به میانه‌ی این دوران و عصر داریوش بزرگ تا اردشیر اول مربوط بدانیم.

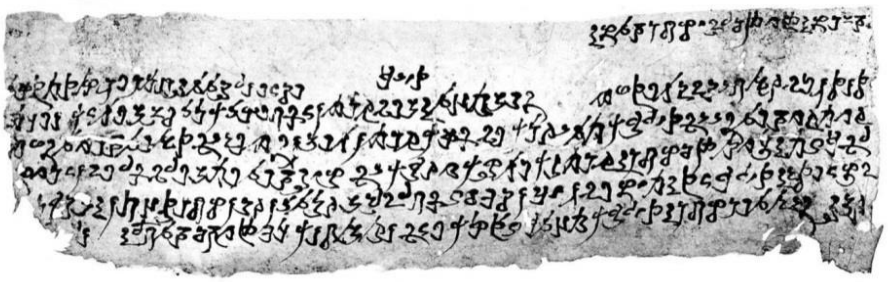

نمونه‌ی خط خروشتی، یافته شده در لولان ترکستان

اغلب متون خروشتی که امروز در دست داریم در فاصله‌ی اوایل عصر اشکانی تا میانه‌ی ساسانی (قرن ۳۱ تا ۳۸ تاریخی/ ق. ۳ پ.م – ۴م.) نوشته شده‌اند و مرکز رواج‌شان در بلوچستان و سیستان و قندهار بوده است. یعنی در شمال پاکستان و شرق افغانستان امروزین ریشه داشته است. این منطقه در دوران هخامنشی استان گنداره نام داشته و مرکز فرهنگی بسیار مهمی بوده که ردپایش بر هنر و دین بودایی تا هزار سال بعد ماندگار باقی می‌ماند.با این حال دایره‌ی کاربرد این نویسه بسیار پهناورتر از این مرکز اولیه بوده و در بلخ و سغد و شمال هند نیز کاربرد داشته و در راه ابریشم تا ترکستان نیز پیشروی کرده است.

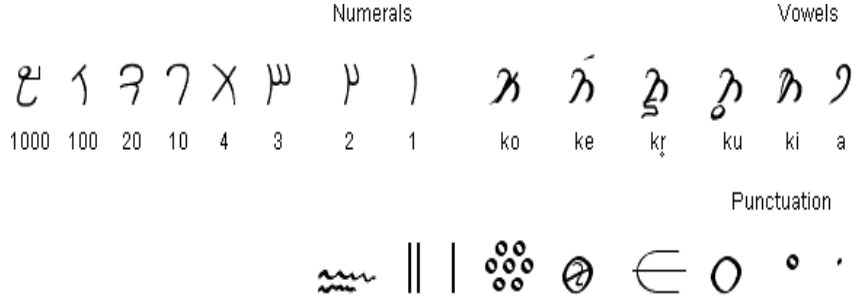

عددنویسی و نقطه‌گذاری در خط خروشتی

خط خروشتی شباهت‌های ریختی فراوانی با خط آرامی دارد و تردیدی نیست که فرزند آن بوده است. خط خروشتی و براهمی البته با هم تفاوت دارند و احتمالاً خروشتی نیای براهمی نبوده،[1] اما به خاطر داشتن نیای مشترک یعنی آرامی شباهتی با هم دارند. به احتمال زیاد هردوی این خطها در قرون ۲۹ – ۳۰ (پنجم و چهارم پ.م) در مناطقی که زیر فرمان دیوانسالاری هخامنشی بوده، پدید آمده‌اند. پیشتر گفتیم که این برداشت مرسوم که براهمی آفریده‌ی دستگاه دیوانسالاری آشوکا بوده، نادرست است و تاریخ ظهور آن را بیش از حد دیرآیند در نظر می‌گیرد.[2] همین گزاره درباره‌ی خروشتی نیز مصداق دارد. به ویژه که انگار خروشتی پیش از براهمی وجود داشته و شکل بیرونی برخی از حروف براهمی ادامه‌ی سیر تحولی را نشان می‌دهند که با خروشتی آغاز شده بود.

لوح دوتایی لولادار به زبان گندارای و خط خروشتی، اواخر عصر اشکانی و اوایل دوران ساسانی، قرن ۳۶ – ۳۸ (ق ۲ – ۴ م.)

ساختار خاص بازنمایی واکه‌ها در نویسه‌ی خروشتی و براهمی احتمالاً از تداخل زبان‌های بومی آریایی با نظام الفبایی ناشی شده است. چون در الفبای آرامی واکه‌های کوتاه نوشته نمی‌شوند و برای بازنمایی آن ترکیب‌شان با همخوان‌ها مورد استفاده قرار گرفته و این همان است که خروشتی و براهمی را به نوعی هجانگار تبدیل کرده که در سیر تحول خط به نوعی عقبگرد شباهت دارد.[3]

در مقابل براهمی که بیشتر با هندی‌ها و شمال شبه‌قاره پیوند خورده، خط خروشتی پیوند نزدیکتری با اندرون فلات ایران دارد و به ویژه با کوشان‌ها و امیران سکای مستقر در ایران شرقی پیوند خورده است. یکی از نمودهای پیوند خط خروشتی با سیاست ایرانشهری و فرهنگ ایرانی، نام آن است. «خروشتی» به احتمال زیاد شکلی کوتاه شده از «خْشَثْرَه

1. Salomon 1998: 46–54.
2. Trigger, 2004: 60–61.
3. Justeson and Stephens, 1993: 2–46.

پیشْتَرَه» است که در پارسی باستان یعنی «نویسه‌ی سلطنتی».[۱] برای این کلمه البته خاستگاهی عبرانی هم پیشنهاد شده و آن را با ««خَروشِث» عبری به معنای «نوشتن» مربوط دانسته‌اند.[۲] اما جدای از آن که اصولاً در آن دوران ارتباطی میان زبان عبری و زبان‌های ایران شرقی وجود نداشته، این کلمه هم ساختگی به نظر می‌رسد. چنین کلمه‌ای با واج «خ» در عبری نداریم، اما کلمه‌ی مشابه «حَرُوشِث» (חרושת) هست که آن هم به معنای نوشتن نیست و «آهنگری، فلزکاری» معنی می‌دهد. این کلمه در ضمن در عبری قدیم نادر هم بوده و در کتاب داوران تورات به صورت جاینام در عبارت «حَروشِث هَگُّوییم» (חרושת הגויים: آهنگری اقوام) آمده است.[۳] بنابراین پیشنهاد خاستگاه عبرانی برای این نام احتمالاً از نادانی نویسنده درباره‌ی زبان عبری باستان سرچشمه می‌گیرد.

نمونه‌ی متون بودایی به خط خروشتی، اوایل قرن ۳۵ (ق ۱ م.)

خط خروشتی در ایران شرقی بسیار رایج و مهم بوده و کهن‌ترین متون بودایی که در دست داریم، به این خط نوشته شده‌اند. این متون در سال ۵۳۷۳ (۱۳۷۳خ/ ۱۹۹۴م.) در شهر هَدا در گردنه‌ی خیبر کشف شده‌اند. این متون در فاصله‌ی قرن ۳۳ تا ۳۵ (ق ۱ پ.م – ق. ۱ م.) نوشته شده‌اند. خط خروشتی در قرن ۳۷ (ق ۳ م.) به تدریج رو به افول نهاد.[۴] این بدان معناست که کاربردش با دولت اشکانی – کوشانی پیوند داشته و پس از فرو افتادن خاندان اشکانی از قدرت به همراه سنن درباری‌شان رو به زوال رفته است. با این حال کاربرد آن در ترکستان و مناطق دوردست همچنان تا زمان ظهور اسلام تداوم یافت.

خط خروشتی از این نظر اهمیت دارد که گذار از لوح به کاغذ را نمایان می‌سازد. در

---

1. Bailey, 1972: 99–110.
2. Dias and Miriyagalla, 2007: 91–108.

۳. کتاب داوران، باب چهارم.

4. Salomon 1998: 46–54.

میان اسناد خروشتی نمونه‌های زیادی داریم که بر لوحی چوبی و نازک نوشته شده است. این لوح‌ها از نظر ریخت تقلیدی از لوح‌های گِلی کهن ایلامی و میانرودانی هستند، اما از قطعات چوب تراشیده شده‌اند و به خاطر باریکی قطرشان و نوشته شدن متن با جوهر بر رویشان، می‌توان آنها را قدیمی‌ترین نمونه‌های نوشتن بر کاغذ در ایران شرقی دانست. چنین می‌نماید که این سبک از نوشتن خاستگاهی بومی و متمایز با پاپیروس‌های مصری داشته باشد. چون در زمان ظهور این لوح‌های چوبی خط مصری و نوشتن بر پاپیروس منسوخ شده بود، و ایران شرقی بود که در همین حدود زمانی به قطب صنعت کاغذ جهان باستان بدل گشت.

لوح‌های چوبی با متن گنداری به خط خروشتی، شهر نیا، ترکستان، قرن ۳۷ (ق ۳ م.)

نقش‌برجسته‌ی هشت‌نگار با متن خروشتی، که معلوم نیست چرا در متون فرنگی برچسب «یونانی» را هم به آن چسبانده‌اند، یافته شده در راجار، استان ساسانی گنداره - کوشان، سال ۳۷۶۴ (۳۸۴م.)

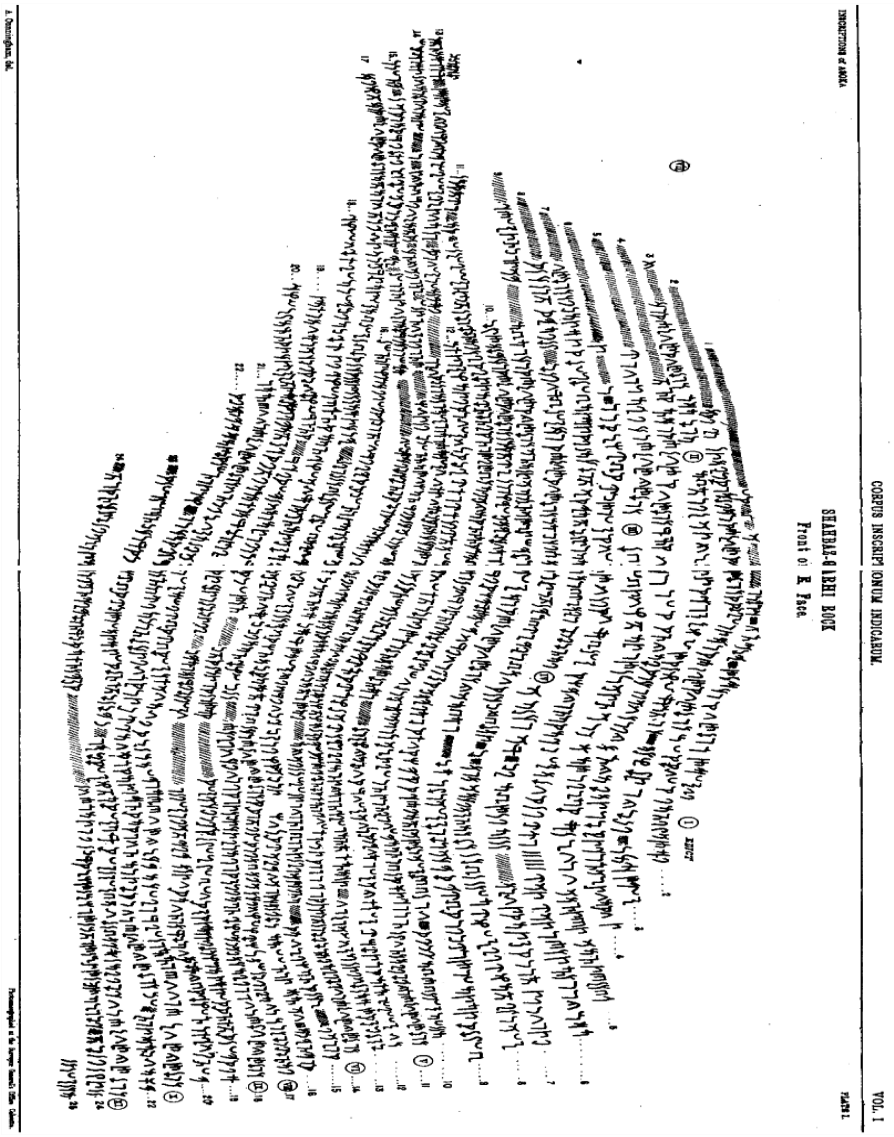

فرمان آشوکا به خط خروشتی، کتیبه‌ی شهبازگره، منطقه‌ی مردان، گردنه‌ی خیبر، قرن سی و یکم (ق ۳ پ.م)

الفبای خروشتی کتیبه‌ای

سنگ‌های حلقه‌ی چاه با دعای بودایی به خط خروشتی، لویانگ، ترکستان، حدود سال ۳۶۰۰ (۲۲۰م.)

گفتار پانزدهم

خط پارتی

قلمرو: قلمرو شاهنشانی اشکانی

زبان: پارتی

دوره‌ی رواج: ۳۰۸۰ – ۳۶۸۰ تاریخی (۳۰۰ پ.م – ۳۰۰ م.)

دولت پشتیبان: اشکانی

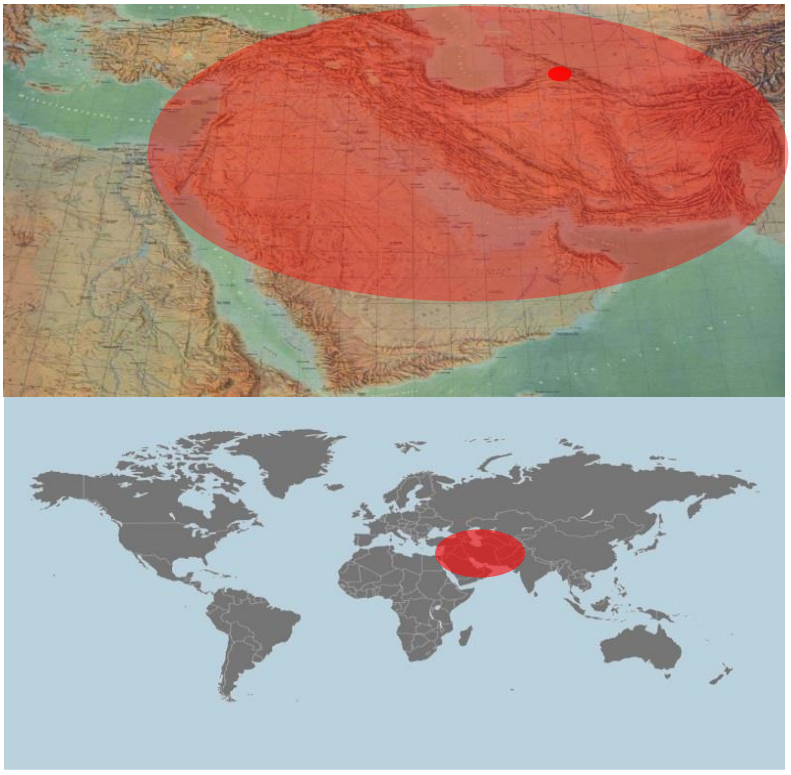

پس از فروپاشی دولت هخامنشی این قلمرو سیاسی عظیم به چندین کشور تجزیه شد که شش‌تایشان بزرگتر از بقیه بودند و هریک خطی را در خود رسمیت بخشیدند. سلوکی‌ها که میانرودان را در دست داشتند به یونانی می‌نوشتند، آذربایجان که قفقاز و آسورستان و بخشی از آناتولی را در دست داشت همچنان به آرامی می‌نوشت، الیمائی‌ها و فراترکه‌ها که همان قلمرو ایلام قدیم را در دست داشتند اغلب از آرامی و گاه از مشتقاتش استفاده می‌کردند، دولت بلخ با نویسه‌ی یونانی زبان بلخی را می‌نوشت، مائوری‌ها که استان‌های گندارہ و سند و هرات را در دست داشتند با خط برهمی می‌نوشتند، و پارت‌ها که در نهایت شاهنشاهی ایران را احیا کردند، از آرامی و گاه یونانی استفاده می‌کردند.

پارت‌ها پس از چند دهه مقدونیان را از ایران شرقی بیرون راندند و تا یک قرن پس از اسکندر بار دیگر بدنه‌ی قلمرو هخامنشی را بازسازی کرده بودند. این مردم اهالی استان‌های شمال شرقی قلمرو هخامنشی بودند که با نیروهای نظامی سکا و تخاری - که از ترکستان و شرق هندوکش می‌آمدند - پشتیبانی می‌شدند. زبان‌شان پارتی بود و همان را پس از مدتی با مشتقی از خط آرامی می‌نوشتند. این زبان و خط را باید پارتی نامید. هرچند در اغلب نوشتارها تمایلی هست تا آن را با خط و زبان پهلوی جمع ببندند و هردو را پارسی میانه قلمداد کنند.

این جمع بستن درست نیست. چون پارتی و پهلوی هرچند زبان‌هایی خویشاوند و نزدیک هستند، اما به مناطق متفاوتی از ایران مربوط می‌شوند و تفاوت‌های چشمگیری دارند و خطشان هم متفاوت است. علاوه بر این خط و زبان پارتی و پهلوی هریک برای بیش از ششصد سال رواجی گسترده داشته‌اند و این به کلی فراتر از توقعی است که از زمان - مکان یک نویسه داریم. یعنی هریک از اینها از اغلب زبان‌های اروپایی امروزین دیرپاتر و به لحاظ جغرافیایی پردامنه‌تر بوده‌اند و دلیلی ندارد وقتی خط لاتین و گُتیک را متمایز می‌شماریم و ایسلندی و نروژی را دو زبان قلمداد می‌کنیم، پارتی و پهلوی را جمع ببندیم. به ویژه که این دو خط نزد ایرانیان نیز به کلی از هم جدا بوده‌اند. طوری که وقتی شاپور ساسانی کتیبه‌ی مشهورش را در نقش رجب حک کرد، متن پهلوی را در کنار متن پارتی و یونانی آورد. یعنی اینها را سه زبان و سه خط متفاوت و رسمی در نظر می‌گرفت.

کتیبه‌ی سه‌زبانه‌ی شاپور اول ساسانی در نقش رجب، نویسه‌ی بالایی پارتی است، حدود سال ۳۶۴۰ (۲۶۰م.)

از نویسه‌ی پارتی نمونه‌هایی اندک به جا مانده که اغلب کتیبه‌های درباری یا سکه‌نوشت است. با این حال روشن است که این خط از آرامی مشتق شده و ۲۲ نشانه‌ی الفبایی داشته است که موقع نوشتن به هم درنمی‌پیوسته و جدا جدا نوشته می‌شده‌اند. دست کم از دوران مهرداد اول اشکانی (سال ۳۲۰۹ / ۱۷۱ پ.م) این خط رسمیت داشته و بر سکه‌ها و اسناد دولتی دیده می‌شود. خط پارتی چندان اهمیت و نفوذی داشت که شاهان اولیه‌ی ساسانی نیز با آن متون رسمی خود را می‌نوشتند. نمونه‌اش کتیبه‌ی شاپور اول در کعبه‌ی زرتشت است که به این خط نوشته شده است.

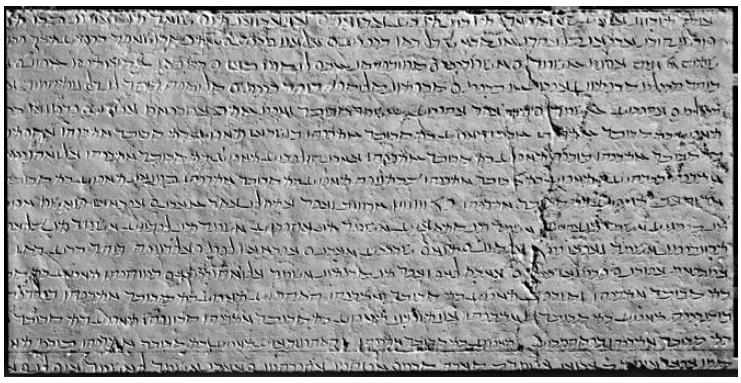

کتیبه‌ی پارتی شاپور اول ساسانی در کعبه‌ی زرتشت، حدود سال ۳۶۴۰ (۲۶۰م.)

الفبای پارتی و نظام عددنویسی آن

خط پهلوی

قلمرو: قلمرو شاهنشانی ساسانی
زبان: پهلوی، پارسی دری قدیم
دوره‌ی رواج: ۳۶۰۰ – ۴۵۰۰ تاریخی (۲۰۰ – ۱۱۰۰ م.)
دولت پشتیبان: ساسانی

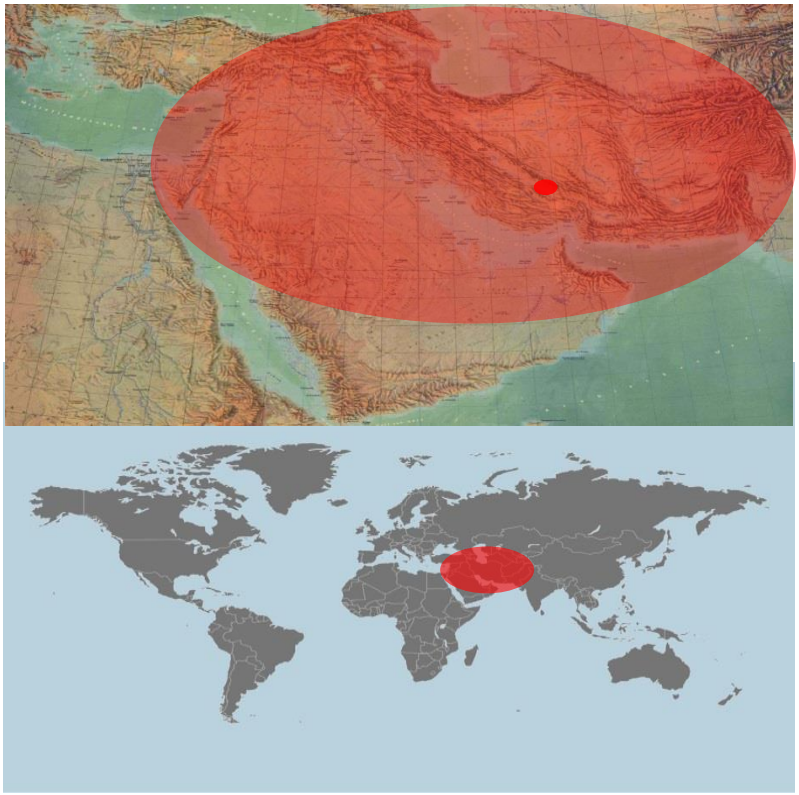

آنچه به اسم خط و زبان «پهلوی» رواج یافته، در واقع شاخه‌ی جنوبی همان پارسی میانه است که دو شکل پارتیگ و پارسیگ داشته که به ترتیب در شمال شرقی و جنوب غربی ایران ریشه داشته‌اند. خط پهلوی ادامه‌ی مستقیم خط پارتی است و زبان مشهور به پهلوی یا پارسی میانه، در دوران خودش «پارسیگ» خوانده می‌شده که همان پارسی/ فارسی است. چنان که گفتیم اینها دو زبان و دو نویسه بوده و هریک به تنهایی پیشینه و مساحتی چند برابر زبان و خط فرانسوی و انگلیسی را تا پیش از عصر استعمار زیر پوشش داشته‌اند. با این حال آمیختگی چشمگیری میان این دو زبان و خط وجود داشته و به همین خاطر دوره‌ی اشکانی - ساسانی را باید یک عصر یکپارچه‌ی هزارساله دانست که لایه‌های متفاوتی از زبان و خط در آن با هم بُر خورده‌اند.

در این کتاب برای ساده شدن بحث واژه‌گذاری مرسوم را می‌پذیریم و زبان و خط پارسی میانه را پهلوی می‌نامیم. چرا که این نام در دوران اسلامی به این خط داده می‌شده و هزار سالی قدمت دارد. خط پهلوی در اوایل عصر ساسانی (حدود سال ۳۶۰۰/ ۲۲۰م.) در جنوب غربی ایران پدیدار شد و تا میانه‌ی دوران سلجوقی (قرن چهل و ششم/ ق. ۶خ) در گوشه و کنار ایران همچنان به کار گرفته می‌شد. خط پهلوی مثل پارتی بر آرامی دوران هخامنشی مبتنی بود و دنباله‌ی مستقیم آن محسوب می‌شد. دو تفاوت میان این دو می‌توان بر شمرد. یکی آن که پارتی با حروفی جدا از هم نوشته می‌شد و کهن‌تر بود، در حالی که کلمات در پهلوی با حروف به هم پیوسته نوشته می‌شوند و این سنتی دیرآیندتر است و به ویژه مربوط به عصر ساسانی. چنان که دیدیم بلخی را نیز در عصر ساسانی به صورت پیوسته و شکسته می‌نوشته‌اند. دیگر آن که کاربرد هزوارش‌ها در خط پهلوی بسیار بیش از پارتی است و از این نظر به آرامی هخامنشی شباهت بیشتری دارد. بسیاری از حروف در پهلوی تداخل پیدا کرده‌اند. بدان معنا که یک نشانه چندین همخوان را نشان می‌دهد. همچنین نشانه‌هایی برای واکبرهای بلند به کار گرفته می‌شده است. از این نظر پهلوی را می‌توان تحول خط پارتی به سمت نوعی تندنویسی و خط دبیرانه دانست. زبان پارسیگ یا پهلوی یک خط یگانه نداشته و با چند نویسه‌ی متفاوت ثبت می‌شده است. مهمترین نمونه‌هایش خط ویژه‌ی سکه (گشته‌دبیره) است و خط پهلوی کتابی با ۱۳ حرف و خط زبور پهلوی با ۱۸ حرف که ویژه‌ی مسیحیان بوده و خط پهلوی کتیبه‌ای با ۱۹ حرف که فرمان‌های شاهانه را با آن می‌نوشته‌اند. در خط پهلوی زبور و کتابی حروف به هم می‌چسبیده‌اند. جهت چسبیدن هم اغلب از سمت راست بوده، هرچند نیمی‌شان از هر دو طرف می‌توانسته‌اند به حروف همسایه بچسبند و تغییر شکل بدهند.

در بین اینها خط زبور پهلوی دیرآیندتر از بقیه است و در اواخر دوران ساسانی (قرن ۴۰ – ۴۱/ ق. ۶ – ۷م.) پدید آمده و پیامد ترجمه‌ی متون مسیحی سریانی به زبان پهلوی بوده است. نسخه‌ای از این زبور که در تورفان واقع در ترکستان کشف شده، قدیمی‌ترین کتاب پهلوی‌ایست که تا به حال یافت شده.

کاربرد پهلوی کتابی هم از همه دیرپاتر بوده و تا حدود سال ۴۳۰۰ (۹۰۰ م.) پیروان همه‌ی ادیان از جمله مسلمانان و مسیحیان با آن می‌نوشته‌اند. بعد از آن هم کاربردش در کنار خط پارسی دری تا قرن ۴۶ (ق ۱۰ م.) ادامه داشته که نمونه‌اش را در کتیبه‌ی مسجد زنجان می‌بینیم. مغان زرتشتی این نویسه را تا قرن ۵۱ (ق ۱۷م.) می‌آموخته‌اند و زندهای اوستا را با آن می‌نوشته‌اند. رسم نوشتن متن سکه‌ها به پهلوی نیز تا دیرزمانی در ایران برقرار بود و مثلاً اسپهبد خورشید شاه طبرشان که در حدود سال ۴۱۳۰ (۷۵۰ م.) سکه ضرب کرد، بر آن نام خود را به پهلوی نوشت.

دامنه‌ی جغرافیایی رواج خط پهلوی چشمگیر بوده و از مسیر راه تجارت ایرانی (راه ابریشم) به سرزمین‌های دوردست انتقال یافته است. از مرکز چین و شهر شیان گرفته تا کرالا در جنوب هند نسخه‌هایی با این خط یافت شده است که نمونه‌ی مشهورش کتیبه‌ی کلیسای مریم مقدس در کِرالا است. مهاجرانی ایرانی که به دین مسیحیت نستوری باور داشتند، در اوایل دوران ساسانی (سال ۳۷۲۵/ ۳۴۵م.) در جنوب هند

کوچ‌نشینی بزرگی تشکیل دادند. این جماعت بسیار پایدار و شکوفا بود و هزار و دویست سال بعد در سال ۴۹۳۰ (۱۵۵۰م.) کلیسای مریم مقدس را در کرالا ساختند، کتیبه‌هایش را به پهلوی نوشتند.

راست) کتیبه‌ی کلیسای مریم مقدس، کرالا، جنوب هند، سال ۴۹۳۰ (۱۵۵۰م.)
چپ بالا) کلمه‌ی «ایرانشهر» چنان که در کتابی پهلوی نوشته شده است
چپ زیر) سکه‌ی اسپهبد خورشید با خط پهلوی، سال ۴۱۳۰ (۷۵۰م.)

خط پهلوی در واقع نوعی تندنویسی دبیرانه محسوب می‌شد و بسیاری از واژگان در آن هُزوارش بودند. یعنی کلماتی آرامی بودند که با خط پهلوی نوشته می‌شدند، اما هنگام خوانده شدن با همان واژه‌ی پارسی میانه تلفظ می‌شدند. به عنوان مثال «گوشت» در این نویسه به صورت «لحم» نوشته می‌شده و به پهلوی «گُوشت» خوانده می‌شده است. به همین خاطر برخی از نویسندگان خط پهلوی را آمیخته‌ای از الفبا و اندیشه‌نگار دانسته‌اند. چون کلمات پرتکرار و کلیدواژه‌ها در آن به صورت کوته‌نوشت‌هایی آرامی ثبت می‌شده، بی آن که حروف در این کلمات خوانده شوند.

وجود هزوارش خواندن خط پهلوی را دشوار می‌ساخته، اما در مقابل برای کسانی که تمرین مداوم در آن داشته‌اند، نویسه‌ای فشرده و سریع شبیه به تندنویسی محسوب می‌شده است. در این بین مدیریت هزوارش‌ها چندان اهمیت داشته که از ابتدای کار کتاب‌هایی مثل «فرهنگ پهلوی» فراهم می‌آمده که در آن هزوارش‌ها و برابرنهاد پهلوی‌شان را فهرست می‌کرده است.

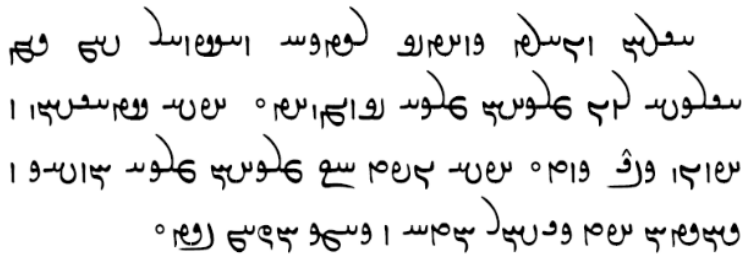

آغازگاه کتاب «خسروقبادان و ریدکی» به خط پهلوی

الفبای پهلوی کتابی

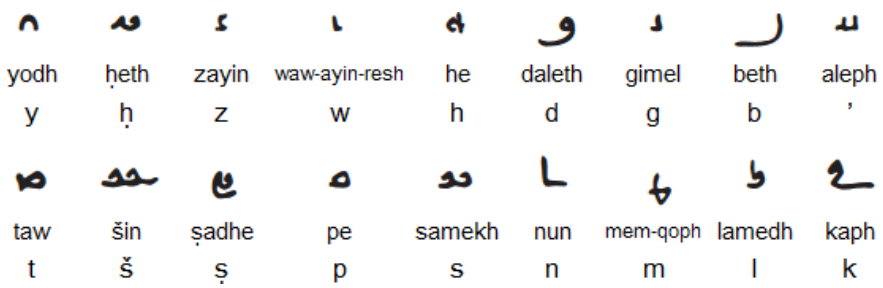

الفبای زبور پهلوی

الفبای پهلوی کتیبه‌ای

خط اوستایی

قلمرو: ایران زمین
زبان: اوستایی، پهلوی پازند
دوره‌ی رواج: ۳۷۵۰ – ۴۴۰۰ تاریخی (۳۷۰ – ۱۰۰۰م.)
دولت پشتیبان: ساسانی

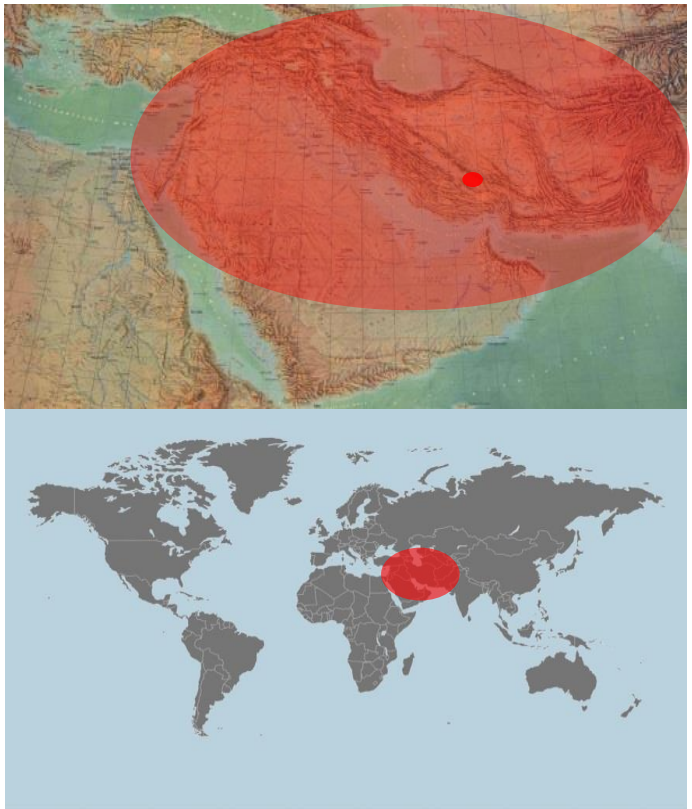

خط اوستایی یا دین دبیره مشتقی از خط پهلوی است که به احتمال زیاد در زمان جمع و تدوین اوستا در دوران شاپور دوم ساسانی (سلطنت: ۳۶۸۹ تا ۳۷۵۹ /۳۰۹ - ۳۷۹م.) ابداع شده است. این نخستین نویسه‌ی جهان است که تمام واکبرها را با دقت تمام ثبت می‌کرده است. این خط ۳۷ نشانه برای همخوان‌ها و ۱۶ نشانه برای واکبرها دارد و در آن حروف جدا از هم نوشته می‌شوند، هرچند گاهی در برخی رسم‌الخط‌ها اتصال‌هایی هم میانشان رخ می‌دهد. فاصله‌ی هر دو کلمه با یک نقطه و پایان جمله با سه نقطه‌ی مثلث‌گون نمایش داده می‌شوند.

خط اوستایی بسیار دقیق و صریح و روشن است و اصراری بوده که همه‌ی واج‌ها در آن با دقت بازتابانده شوند. به همین خاطر مثلاً واکبری مثل «اِ» بسته به این که کشیده یا کوتاه باشد یا تکیه‌اش به چه شکل باشد ممکن بوده به صورت e یا E یا v یا V نوشته شود.حتا همخوانی مثل «ل» که در پهلوی وجود نداشته هم در آن به صورت مشتقی از «ر» تعریف شده است. این خط ساختاری بسیار منطقی دارد و مثلاً افزوده شدن خطی کشیده و خمیده در زیر واکبرها نشان می‌داده که باید کشیده‌تر خوانده شوند، یا همخوان‌های خویشاوند با نمادهای نزدیک به هم نمایش داده می‌شده‌اند. این نویسه برای همخوان‌های مرکب - مثل «خْوْ» یا «آنگْ» - هم حرفی مجزا داشته است.

خط اوستایی در اصل برای نوشتن زبان اوستایی تدوین شده که برای زرتشتیان مقدس بوده و در حدود میانه‌ی دوران هخامنشی منسوخ شده و بعد از آن به زبانی آیینی بدل شده است. به خاطر همین نویسه است که با دقتی به نسبت چشمگیر می‌توان دو هزار و سیصد سال پس از خاموش شدن این زبان دریافت صدای اوستایی کهن به چه شکلی بوده و کلمات در آن چگونه تلفظ می‌شده‌اند. نام رسمی این نویسه به همین خاطر «دین دبیره» بوده است. به همان ترتیب که بسیاری از متون زرتشتی و زندها به پهلوی نوشته می‌شده، متونی در تفسیر اوستا هم داریم که به زبان پهلوی هستند و با خط اوستایی نوشته شده‌اند. این متون را «پازند» می‌نامند و گاهی خط به کار گرفته شده در آن را خط پازند خوانده‌اند که دقیق نیست و منظور همان خط اوستایی است.

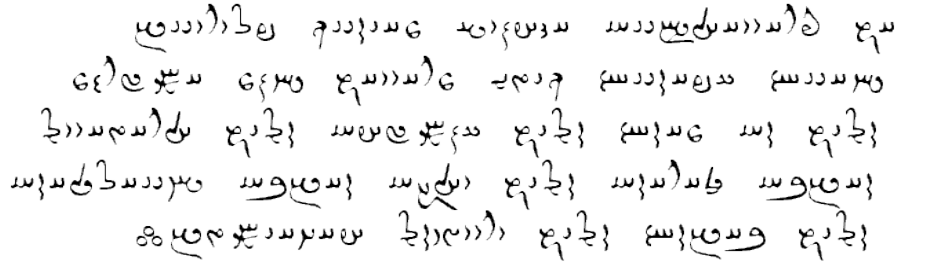

جملاتی از اوستا به خط دین دبیره

همخوان‌ها و واکبرها در دین دبیره

حروف اوستایی و شیوه‌ی ترکیبشان با هم

عنوان پازند در نسخه‌ای چاپی از اوستا که نوشته «فرگرد اول»، آخرین حرف از راست «ل» است

گفتار هجدهم

خط گوپتا

قلمرو: حاشیه‌ی شمال هند

زبان: سانسکریت، پالی

دوره‌ی رواج: ۳۷۵۰ – ۳۹۵۰ تاریخی(حدود ۳۵۰ – ۵۵۰ م.)

دولت پشتیبان: پادشاهی گوپتا

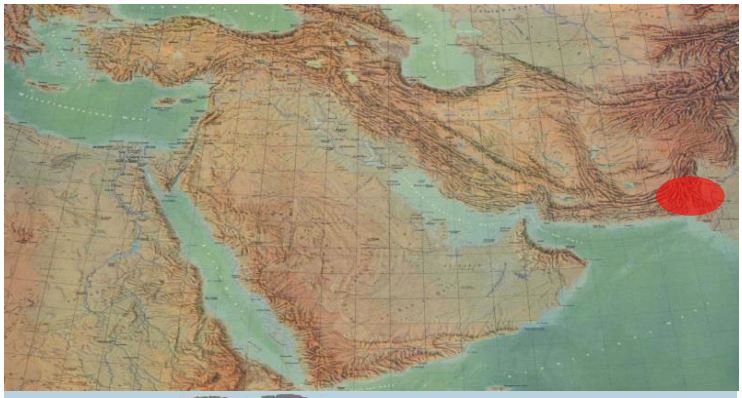

در میانه‌ی دوران ساسانی و همزمان با ورود هپتالی‌ها به ایران شرقی و ضعیف شدن تسلط شاهنشاهان ساسانی بر این مناطق، بخش‌های جنوب شرقی این قلمرو وضعیتی خودمختاری پیدا کردند و در دوردست‌ترین ناحیه که با قلمرو باستانی مگده همتا بود، دولتی محلی پدید آمد که به خاطر لقب شاهانش «گوپتا» نامیده می‌شد. دولت گوپتا از ابتدای دوران ساسانی (اواخر قرن ۳۷/ ق. ۳م.) به صورت امیرنشینی کوچک وجود داشته و در این زمان احتمالاً از دولت‌های اقماری قلمرو ساسانی به حساب می‌آمده است. در میانه‌ی قرن ۳۸ (ق ۴ م.) و همزمان با ورود نخستین موج اقوام کوچگرد هون، در این ناحیه شاهانی مقتدر پدید آمدند که سرسلسله‌شان سامودرَه‌گوپتا بود. دولت گوپتا در این مقطع به یک واحد سیاسی مستقل و نیرومند تبدیل شد که به سمت جنوب پیشروی کرد و نیمه‌ی شمالی هندوستان را زیر سلطه‌ی خود گرفت.

پادشاهی گوپتا البته عمری کوتاه داشت و تا دویست سال بعد زیر فشار قبایل هون و جمعیت‌هایی که از ترکستان به بلخ و ایران شرقی کوچیده بودند، فروپاشید و از میان رفت. با این حال در همین مدت برای نخستین بار هویت هندی مستقل از هویت ایرانی پدید آمد و پیدایش خطی نو نمودی از آن بود. نمود دیگر آن گردآوری و تدوین متون هویت‌بخش هندی مانند مهابهاراتا و رامایانا و نگارش متون مهمی مثل پوراناها بود. قدمت کهن‌ترین لایه‌های این متون به حدود هزار سال پیش بازمی‌گردد، با این حال افزوده‌های جدیدتر در آن فراوان است و متنی که ما امروز در دست داریم، در دوران گوپتا و به ویژه در عصر سامودره‌گوپتا و چاندره‌گوپتای دوم ثبت و تدوین شده است.

بنابراین جدایی هویت هندی از ایرانی بر خلاف تصور رایج به هزاران سال پیش باز نمی‌گردد، و تازه در میانه‌ی دوران ساسانی تحقق یافته است. این نکته هم ناگفته نماند که بند ناف دودمان گوپتا با ایران شرقی همچنان برقرار بوده و مهمترین جنگ‌های مقتدرترین شاه این سلسله – چاندره‌گوپتای دوم، سال‌های ۳۷۶۰ تا ۳۷۹۴ (۳۸۰ – ۴۱۴م.) – با قبایل ایرانی کمبوجه و سکاها بوده است. این شاه در اساطیر هندی به خاطر پیش تاختن تا نزدیکی آمودریا و بیرون راندن و ریشه‌کنی جمعیتی بزرگ از سکاها از قلمروش شهرت دارد. اولی افسانه می‌نماید، اما دومی احتمالاً راست باشد و تلاش این شاهان برای مرزبندی با ایران را نشان می‌دهد.

نوشته‌ای بر برگ به خط گوپتا، شهر میران، ترکستان، اواخر دوران ساسانی

در پادشاهی گوپتا خط رایج در ابتدای کار براهمی بود، اما به تدریج نسخه‌ای محلی از آن پدید آمد و تقریبا از همان قرن ۳۸ (ق ۴ م.) که زبان سانسکریت در این قلمرو رسمیت یافت و متون حماسی مهم به این زبان تدوین شد، این خط هم برای نوشتن آن به کار گرفته شد. خط گوپتا مثل خط خواهرش یعنی کادامبا مشتقی سرراست از براهمی بود و به همین خاطر در برخی از منابع آن را براهمی متأخر نامیده‌اند. با این حال تفاوت‌هایی ریختی هم در کار بود و به همین دلیل می‌توان آن را نویسه‌ای تازه دانست. اهمیت این خط در آنجاست که خطهای بعدی «هندی» و به ویژه ناگری از آن مشتق شده است. این نویسه کاملا با سیاست دولت گوپتا پیوند داشت و بعد از فروپاشی این دولت در قرن ۴۰ (ق ۶م.) به سرعت منسوخ شد. هرچند خطهای فرزندش تداوم یافتند و شاخه‌زایی چشمگیری کردند.

خط گوپتا از نظر ساختار با خط براهمی و ناگری که پیش و پس از آن قرار می‌گیرند، کاملا همسان بود و هیچ قاعده یا چارچوب جدیدی نداشت. تنها شکل حروف بود که تفاوت می‌کرد و دلیل آن قاعدتا سیاسی بود و به ضرورت دولت گوپتا برای مرزبندی با سایر قلمروهای نویسای اطرافش مربوط می‌شد. چندین نسخه‌ی محلی از این خط هم وجود داشته که متخصصان سه تا پنج قالب متمایزش را برشمرده‌اند و این نوپا بودن این خط و پیوندش با امیران محلی مطیع دربار گوپتا را نشان می‌دهد.

مدحیه‌ی سامودره‌گوپتا بر ستون آشوکا، الله‌آباد، قرن ۳۸ (ق ۴ م.)

متون بازمانده به خط گوپتا بسیار اندک و کم حجم است و اغلب بر فلز یا سنگ حک شده است. مشهورترین نمونه‌ی این نویسه یک مدحیه‌ی سیاسی (پْراشَسْتی) است که شاعری درباری به اسم هاریشِنا آن را سروده و سامودره‌گوپتا آن را با خط گوپتا پایین متن‌های پیشین آشوکا بر ستون مشهورش در الله‌آباد نوشته است. این متن دورادور ستون را می‌پوشاند و علاوه بر ستودن سامودره‌گوپتا، نبردهای این شاه و پیروزی‌هایش بر دشمنانش را هم شرح می‌دهد.

خط گوپتا نوعی عقب‌نشینی به سمت خط هجایی را نشان می‌دهد و این وضعیتی است که بعد از عصر ساسانی در سایر خطهای هندی نیز دیده می‌شود و آنها را از خطهای ایرانی متمایز می‌سازد. خطهای دارای علایم هجایی چنان که گفتیم به مرحله‌ای ابتدایی‌تر از تحول الفبا مربوط می‌شوند و زبان گفتاری را تنها در حد هجا رمزگذاری می‌کنند و این کار را تا حد واج‌ها پیش نمی‌برند. هجاها البته به گوش آشناتر هستند و سطح انتزاعشان پایین‌تر است. خط گوپتا ۳۷ علامت دارد که پنج‌تایش واکبرها را نشان می‌دهد و ۳۲تایش همخوان‌ها را به همراه واکبر «آ» شامل می‌شوند و از این رو هنجانگار هستند. نشانه‌هایی هم هستند که به حروف همخوان متصل می‌شوند و صدایشان را مشخص می‌کنند.

راست) سکه‌ی چاندراگوپتای دوم با اسم او در گوشه‌ی راست به خط گوپتا، حدود سال ۳۸۰۰ (۴۰۰م.)

چپ) سکه‌ی مهرزاد (میهیرَه‌کولَه) شاه هون‌های آلخون (ایر – هون: هون‌های ایرانی در زبان بلخی)، روی سکه کنار سر شاه با خط گوپتا نوشته شده «پیروزمند باد مهرزاد» ([جَ]یاتو میهیره‌کولا: 𑀚𑀬𑀢𑁄𑀫𑀳𑀺𑀭𑀓𑁄𑀮(𑀏))

الفبای گوپتا

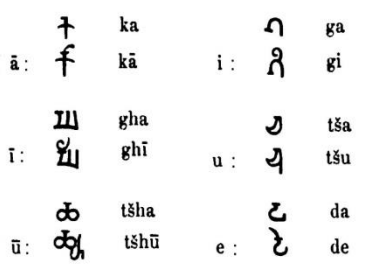

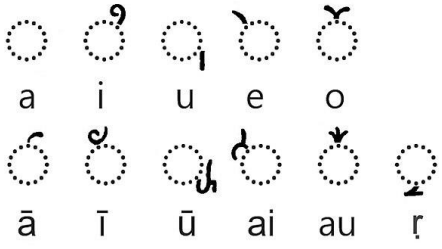

کتیبه‌ی ستون الله‌آباد:
بالا راست) افزوده‌های نشانگر واکبر
(روبرو) اتصال نشانگرها به حروف همخوان

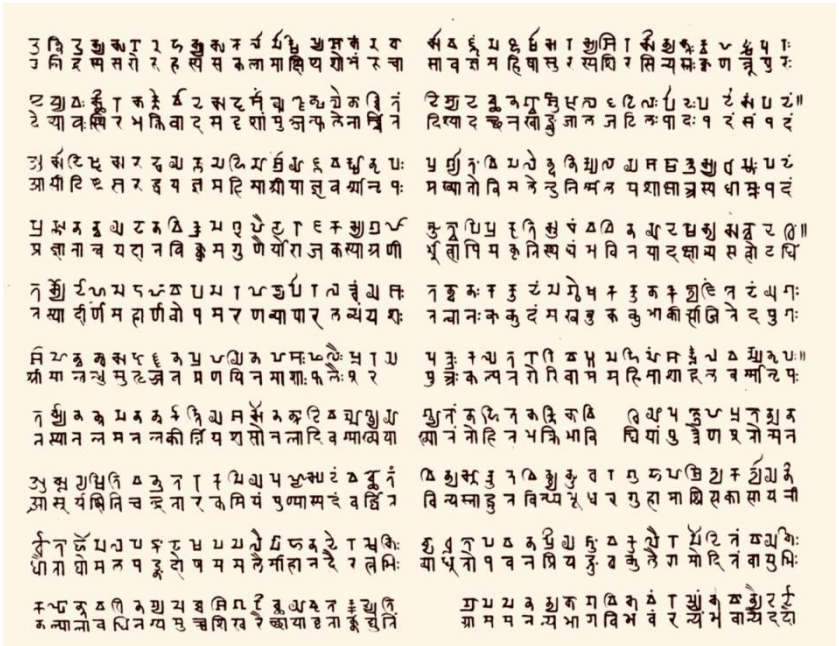

کتیبه‌ی آنانتاوَرمَن در غار گُوپیکا به خط گوپتا و زبان سانسکریت، حدود سال ۳۹۰۰ (۵۰۰ م.)

الفبای گوپتا

گفتار نوزدهم

خط نبطی

قلمرو: جنوب آسورستان و شمال عربستان

زبان: آرامی - عربی

دوره‌ی رواج: ۳۲۸۰ - ۴۱۰۰ تاریخی (۱۰۰ پ.م — ۷۰۰ م.)

دولت پشتیبان: اشکانی و ساسانی

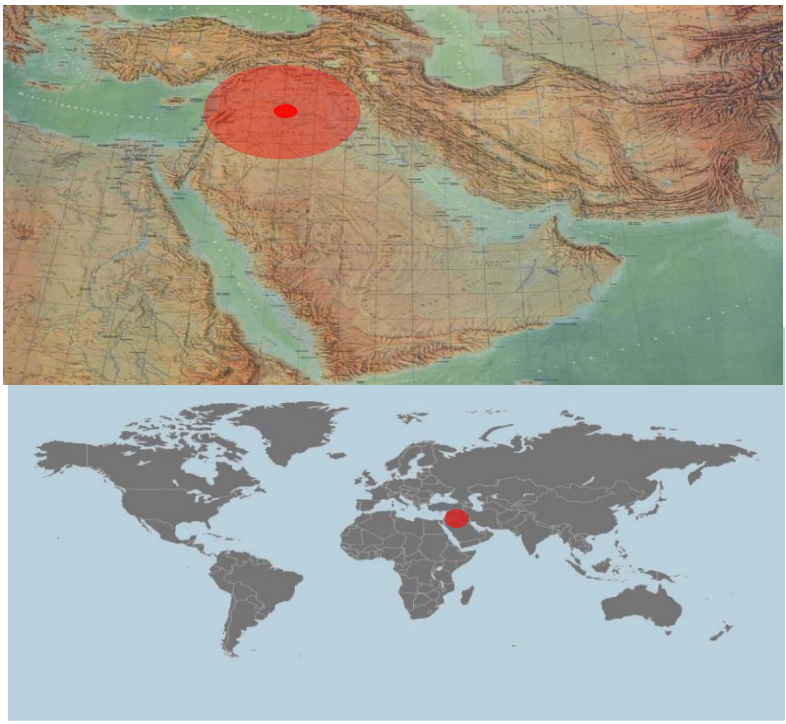

پس از فروپاشی دولت هخامنشی خط آرامی همچنان نقش نویافته‌ی خود را حفظ کرد و همچون نوعی خط ملی ارتباط میان اقوام و استان‌های قدیمی شاهنشاهی را برقرار کرد، که اغلب شان به واحدهای سیاسی مجزایی تجزیه شده بودند. پس از به قدرت رسیدن اشکانیان و احیای خط ملی در قالب پارتی، که آن هم رونوشتی از آرامی بود، بسیاری از شکل‌های محلی ثبت آرامی به مرتبه‌ی نویسه‌ای تازه برکشیده شدند.

در ایران غربی یهودیان به آرامی قدیم وفادار باقی ماندند، اما اهالی نبطیه و تدمر (پالمیر) و الرُها (ادسا) نسخه‌های بومی خود را از آرامی پدید آوردند. به خصوص خط نبطی در این میان اهمیت داشت، چون در سراسر عربستان شمالی و صحرای سینا و جنوب آسورستان و میانرودان انتشار یافت و شالوده‌ی خط پارسی - عربی دوران اسلامی را پی‌ریزی کرد.

خط نبطی همان است که امروز فرنگیان پالمیری می‌نامند و این از نام شهر تدمر آمده که در آرامی به معنای «خرما» است و در یونانی به صورت «پالْمورا» در همین معنا گرته‌برداری شده است. کهن‌ترین نمونه از خط نبطی به سال ۳۳۳۶ (۴۴ پ.م) باز می‌گردد و جدیدترین نمونه از آن در سال ۳۶۵۴ (۲۷۴م.) نوشته شده است. بنابراین باید دوران رواج آن را بین قرن‌های ۳۴ و ۳۷ (ق ۱ پ.م - ق. ۳ م.) دانست. تدمر شهر ثروتمند و نیرومندی بود در مرکز آسورستان که در معرض تاخت و تازهای رومیان قرار داشت. این شهر دژ مرزبانی ایرانیان در برابر رومیان محسوب می‌شد و برای قرن‌ها در برابرشان مقاومت ورزید.

بعد از انقراض سلسله‌ی اشکانی از آنجا که امیران این شهر همچنان به اشکانیان وفادار مانده بودند، با شاهنشاهان نو آمده‌ی ساسانی درگیر شدند و هنگام حمله‌ی بعدی رومیان از ایشان کمک نطلبیدند و شاهنشاه ساسانی هم آنان را به حال خود وانهاد. در نتیجه مارکوس اورلیانوس امپراتور روم در سال ۳۶۵۲ (۲۷۲م.) به آنجا تاخت و شهر را غارت کرد و ویران ساخت. سرنوشت این شهر به رَقِمو (به یونانی: پترا) شباهت دارد که در اردن قرار داشت و آن هم مرکز تجاری و مرزبانی مهمی بود و به همین شکل در اواخر دوران اشکانی در سال ۳۴۸۶ (۱۰۶م.) به دست رومیان ویران شد و بعدتر در سال ۳۷۴۳ (۳۶۳م.) به دنبال زلزله‌ای شدید کم کم متروکه شد. مردمی که در این شهرها می‌زیستند در قدیم در چشم رومیان و یونانیان نمونه‌ی برجسته‌ی قوم عرب شمرده می‌شدند. ولی در قلمرو ایران زمین میان‌شان فرق می‌گذاشتند و نبطی خوانده می‌شدند.

وقتی در سال ۳۴۸۶ (۱۰۶م.) رومیان به آسورستان تاختند و نبطیه و شهر رقمو را گرفتند. طبق قاعده‌ای که از رومیان سراغ داریم، این هجوم و اشغال به فروکش کردن استفاده از خط و افول

ادبیات و نویسایی منتهی شد. اما این لطمه گذرا بود و اشکانیان با آخرین رمق‌هایشان حملات رومیان را پس زدند. تا آن که نوبت دولت به ساسانیان رسید و ایشان رومیان را به کل از قلمرو آسورستان بیرون راندند. خط نبطی به این ترتیب از خطر استیلای رومیان جان به در برد و تا دوران اسلامی دوام آورد و بعد از آن شالوده‌ی خط پارسی - عربی امروز قرار گرفت. در قرن نخست اسلامی شاهد روندی هستیم که در جریان آن خط نبطی به تدریج از محتوای آرامی‌اش تهی می‌شود و جزء به جزء با عناصر عربی و نویسه‌ای تازه اما همانند جایگزین می‌شود.[1]

خط نبطی در آسورستان و به ویژه منطقه‌ی نبطیه رواج داشت و این جایی است که از بئرشبا در شمال تا خلیج عقبه در جنوب ادامه پیدا می‌کند و شهر مهم رقمو (پترا) مرکز آن محسوب می‌شود. مردم این منطقه به زبان آرامی سخن می‌گفتند و بنابراین ادامه‌ی مستقیم همان مردمی بودند که خط آرامی به ایشان منسوب بود. نمونه‌هایی از این خط در دامنه‌ای گسترده‌تر از قمران در کنار بحرالمیت تا صحرای سینا یافت شده است.

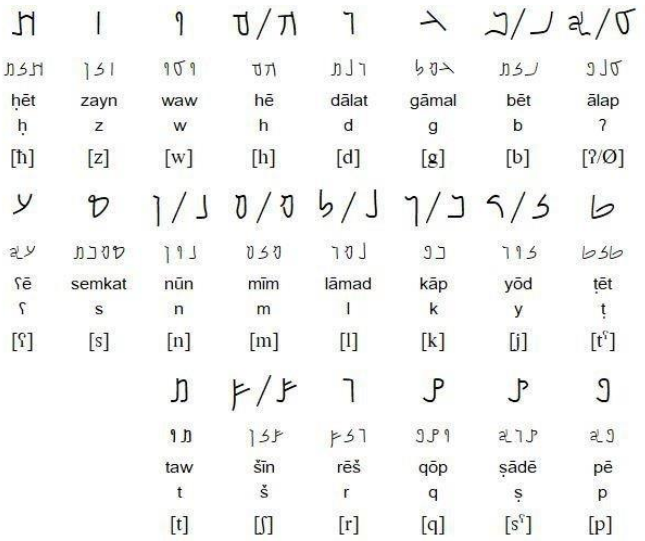

الفبای نبطی

خط نبطی در واقع همان آرامی خمیده بود که در دوران هخامنشی ابداع شده بود و حالا همچون نویسه‌ای رسمی بر بستر سنگ یا فلز نقش می‌شد. این خط چند نوآوری کوچک هم داشت، اما در اصل شکلی بسط یافته از همان آرامی شکسته‌ی قدیمی بود. شواهد زیادی پیشنهاد نولدکه را تایید می‌کنند که می‌گوید این نویسه همان است که به سریانی و خط پارسی - عربی دگردیسی می‌یابد.

1. Cantineau, 1930–1932.

خط نبطی از ۲۲ حرف برای همخوان‌ها تشکیل می‌شد، که گاه در آن «ر» و «د» را شبیه به هم (با یک نقطه بر ر) می‌نوشتند و گاه متفاوت. در این نویسه به همان ترتیبی که در آرامی رایج بود، اعداد را هم با حروف نشان می‌دادند و آنها را مثل باقی متن از راست به چپ می‌نوشتند. در این خط فاصله‌ای میان کلمات و جملات وجود نداشت و متن یکسره با حروف پشت هم نوشته می‌شد. دو سبک نگارشی شکسته و بنایی هم وجود داشته که اولی بیشتر خمیده و دومی بیشتر زاویه‌دار بوده است. خطهای سریانی و کوفی را می‌توان مشتق‌هایی از این دو سبک نگارشی دانست.

حجم نوشتارها به این خط چشمگیر بوده و تا به حال بیش از چهار هزار سند از بایگانی این خط کشف شده که اغلبشان کتیبه‌های تدفینی یا بیانیه‌های سیاسی هستند. یک نمونه‌اش در حُروَت رقیق در نزدیکی شهر بئرشبا در اسرائیل امروز کشف شده که کتیبه‌ی جالبی است که با مرکب بر صخره نوشته شده و قدیمی‌ترین نمونه‌ی خط شکسته‌ی نبطی است.

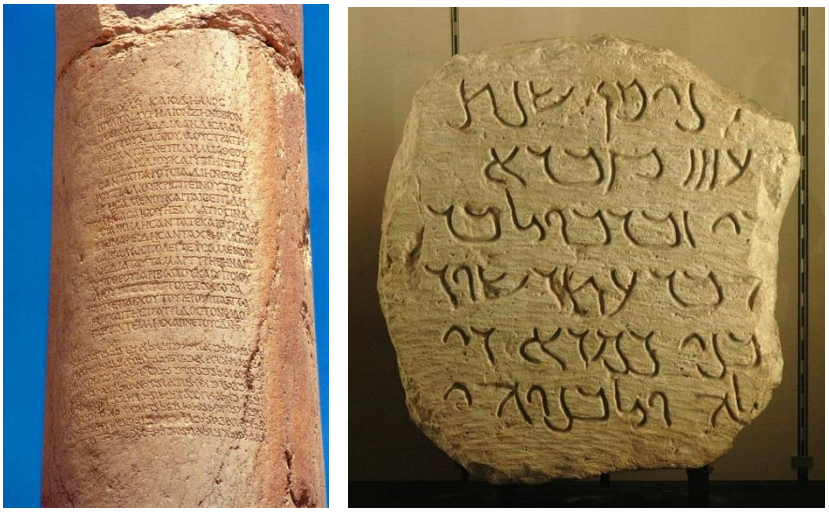

بالا) سنگ قبری با خط نبطی
روبرو) ستون دوزبانه در بزرگداشت ملکه زینب به خط یونانی و نبطی، حدود سال ۳۶۵۰ (۲۷۰ م.)

در کتیبه‌ی اِلوسا که در قلمرو نبطیه قرار دارد و امروز منطقه‌ی نِگِوْ در اسرائیل است، شرحی از احوال حارث اول (به یونانی: آرِتاس / Aretas) شاه عرب‌های نبطیه به خط آرامی ثبت شده است. این نویسه در حدود سال ۳۲۱۲ (۱۶۸ پ.م) ثبت شده و الفبایش همان است که در دوران هخامنشی رایج بوده است. قدیمی‌ترین متن با نویسه‌ی نبطی که

تفاوت‌هایی با آرامی دارد در شهر رقمو (پترا) در اردن کشف شده و به سال ۳۲۸۴ – ۳۲۸۵ (۹۵ – ۹۶ پ.م) باز می گردد. بنابراین تاریخ تمایز یافتن این خط از آرامی را می‌توان در حدود ۳۲۸۰ (۱۰۰ پ.م) قرار داد.

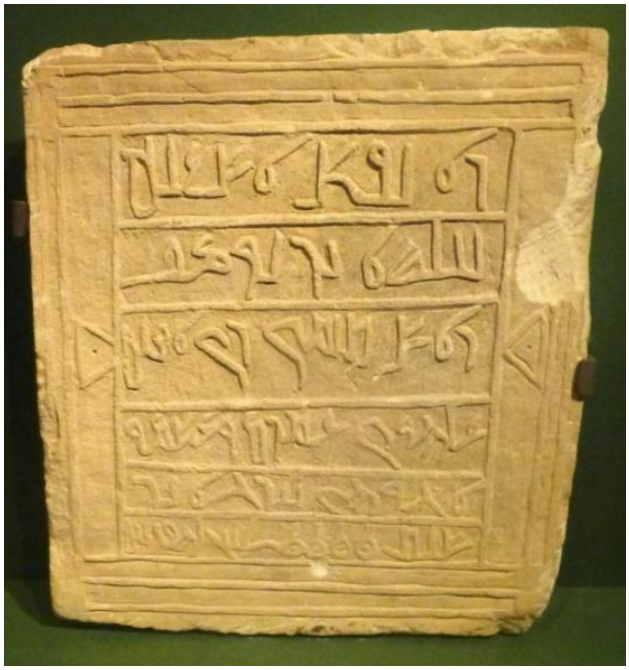

لوحی سنگی با الفبای نبطی

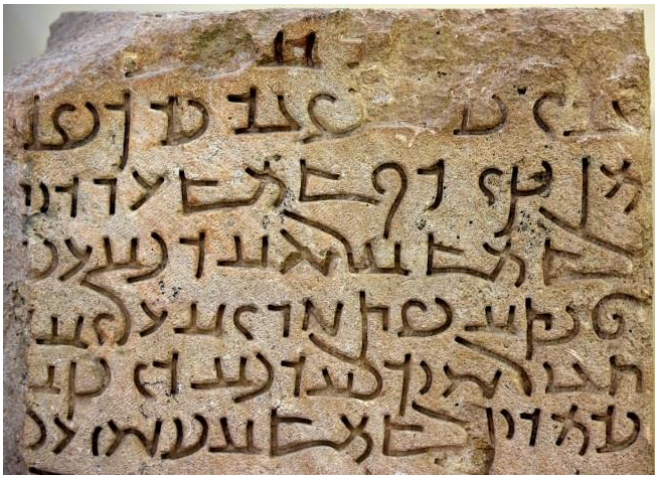

کتیبه‌ی نبطی بر سنگ آهک، معبدی در رقمو، عصر اشکانی (قرن ۳۵ – ۳۷/ ق. ۱ – ۳ م.)

کتیبه‌ای تدفینی با متن نبطی از شهر تدمر، که آوانگار و ترجمه‌اش چنین است:

«ملکو وتیمرص[و] بنی حگگو بر	«ملکو و تیمرصو پسران حقیقو پسر
تیمرصو زوزی ال... احبر لعیدان	تیمرصو زوزی ال... واگذار کردند به عیادان
بر یرحبولأ بر عیدان بر یرحبولأ	پسر یارحیبول پسر عیادان پسر یارحیبولِ
دهبی سطرا م[قبل]أ واترا	دهبی (طلایی/ طلاساز؟)، دیوار مقابل وَ مکان
مقبرا دی ...	مقبره‌ی...
... رب مدن حیهو[ن]	... سرور شهر حیهون
... بتر کوت بنور	... بعد از بُنّور
... بنیهون دی ملکو	... پسران ملکو
... لقبرا دنه	... برای این مقبره
... [أن]ش بمنته مقوحا	... [هیچ]کس سهمی از این حجره‌ها ندارد
... من لحأ»	... تا ابد»

نمونه‌هایی که از این نویسه در قلمرو آسورستان یافته شده به ویژه از این نظر اهمیت دارد که در کتاب‌های تاریخ هنر یا تاریخ عمومی اغلب با جعل و دروغی فاش به رومیان و یونانیان منسوبشان کرده‌اند و بخشی از فرهنگ اروپایی به شمارشان آورده‌اند.

نمونه‌ی خوبی از این جعل که در کتاب‌های دانشگاهی هم تکرار شده به سنگ‌نگاره‌ای تدفینی مربوط می‌شود از شهر تدمر با عرض حدود یک متر و بلندای ۶۸

سانتی‌متر که دو کاهن عرب را نشان می‌دهد. این دو پدر و پسر هستند و هریک جامی برای پیشکش کردن نزد خدایان در دست گرفته‌اند. کاهن سالمندتر که صورت و کلاهش تخریب شده دستش را روی شانه‌ی پسرش که جوانتر است گذاشته است.

سنگ‌نگاره‌ی تدفینی پسر تیبول، تدمر، احتمالاً قرن ۳۵ (ق ۱م.)

جدای از جامه‌ها و کلاه این دو کاهن که کاملا بومی است و نمونه‌های مشابهش از پنج شش قرن پیشتر در همان منطقه بسیار یافت شده، این کتیبه متنی هم به خط نبطی دارد که بیانگر است: «[بار] تیبول، حبل!» (پسر تیبول، دریغا!). بنابراین احتمالاً کاهن جوانتر که بر دوشش دو شاخه‌ی نخل بسته و پرده‌ای به آن آویخته شده، جوانمرگ شده و پدرش گور را برایش مهیا کرده است.

وقتی اثری تاریخی که پیشینه و پسینه‌ی تناوری هم دارد، در شهری در قلمرو ایران زمین کشف شود، و با خط نبطی بر آن نام مردمی بومی و عرب نوشته شده، بدیهی است که با اثری مربوط به قوم عرب از تمدن ایرانی سروکار داریم، نه اثری رومی که قاعدتا باید در ایتالیا کشف شود و نه شهری که تنها چند دهه در عمر چند هزار ساله‌اش مورد هجوم و غارت رومی‌ها قرار گرفته است. روشن است کسانی که این نگاره را رومی پنداشته‌اند، از سنت هنری رایج در قلمرو تمدن ایرانی غافل بوده‌اند و نمی‌دانسته‌اند از ابتدای دوران هخامنشی آثار مشابهی با جامه‌ها و آداب مشابهی از گندارہ تا آناتولی در درون قلمرو سیاسی ایران تولید می‌شده است، و این آثار هم در همان بافت در دل کشور ایران اشکانی پدید آمده است.

تنها به عنوان یک نمونه‌ی دیگر که رواج این قالب هنری - متنی را نشان دهد،

گورنوشته‌ی کوتاهی را گواه می‌گیرم که در همین تدمر و در همین حدود زمانی نوشته شده و بر آن نوشته «شَلمات دختر لی‌شمش، دریغا!» . اینها نام‌هایی هستند که تا به امروز در سراسر این قلمرو تمدنی رواج دارند و امروز به صورت «طیّب» و «سَلما» و «شمس» همچنان بر افراد می‌بینیم‌شان (تصویر روبرو).

درباره‌ی سبک هنری و چهره‌پردازی این افراد هم هیچ عنصر رومی وجود ندارد و آنچه که هست ادامه‌ی مستقیم هنر ایران مرکزی است و چند هزار سال قدمت دارد. نمونه‌ی دیگری از این سبک هنری که متنی روشنگر هم دارد (تصویر روبرو) باز به تدمر مربوط می‌شود و در ابتدای عصر ساسانی و قرن ۳۷ (ق ۳ م.) ساخته شده است. متنش چنین است: «عَقما دختر حیران عیطی‌بعل (خداداد، عطیه‌ی بعل) آرَگ، مادر مَلکو پسر نِشا پسر ناتان‌بعل»

یک نمونه‌ی دیگر که بافت ایرانی تدمر در این دوران را نشان می‌دهد، سنگ‌نگاره‌ی تدفینی زیبایی است از تدمر که به میانه‌ی قرن ۳۶ (ق ۲ م.) مربوط می‌شود و فرزندان نوجوان و درگذشته‌ی مردی به اسم «اَسپورَق» را نشان می‌دهد که «علیات» و «عطاتان» نام دارند (تصویر روبرو). نام دختر و پسر آرامی است، اما اسم پدر به احتمال زیاد «اَسْپورَگ» (اسب‌زاد، از نژاد شهسواران) است و پارتی است. متن به خط نبطی چنین است: «علیت و عتتن بنی اسپورق حبل» (علیات و عطاتان فرزندان اسورگ، دریغا!)

خط الیمایی

قلمرو: ایلام قدیم، استان‌های خوزستان و فارس و لرستان
زبان: آرامی - پارسی
دوره‌ی رواج: ۳۱۵۰ - ۳۶۳۰ تاریخی (۲۳۰ پ.م – ۲۵۰ م.)
دولت پشتیبان: پادشاهی الیمایی، شاهنشاهی اشکانی

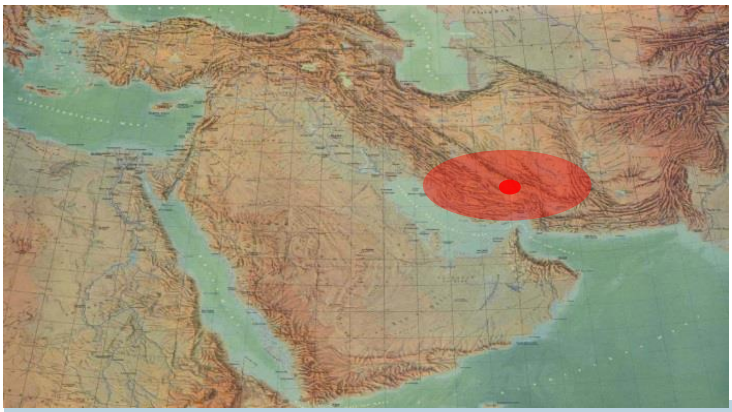

پس از هجوم مقدونیان و فروپاشی دولت هخامنشی چندین دولت محلی در قلمرو پیشین شاهنشاهی پارس پدید آمدند که یکی‌شان تقریبا پهنه‌ی دولت ایلام باستانی را در اختیار داشت و اِلیما نامیده می‌شد. این دولت محلی در راندن مقدونیان از شرق زاگرس نقشی مهم ایفا کرد، ولی پیوسته زیر فشار تاخت و تازهای سلوکی‌هایی قرار داشت که در بابل استقرار یافته بودند.

سنت درباری هخامنشیان در قلمرو الیما ادامه یافت و متون رسمی با همان زبان آمیخته‌ی آرامی و پارسی باستان بیان می‌شد. این دولت برای نوشتن متون خود خطی ویژه ابداع کرد که از همان آرامی دوران هخامنشی مشتق شده بود. این دولت پس از فراز آمدن اشکانیان به سرعت با ایشان متحد شد و سلسله‌ی الیمایی در مقام شهربان در درون دولت اشکانی تا مدت‌ها تداوم یافت. همین دودمان احتمالاً نیای اصلی خاندان ساسانی بوده‌اند و از این رو با خیزش اردشیر بابکان دولت الیمایی و خط ویژه‌اش نیز به پایان رسید و به دولت ساسانی و خط پهلوی دگردیسی پیدا کرد.

خط الیمایی ۲۲ حرف داشت که با هم درنمی‌پیوستند و در سطرهایی از راست به چپ نوشته می‌شدند. حجمی به نسبت چشمگیر از متون الیمایی در قالب سکه‌نوشته و دیوارنویس و آوندنوشته کشف شده که اغلبشان خوانده و منتشر نشده است.

آرامی هخامنشی	پارتی	پهلوی	مندایی	
𐡀	𐭠	𐭰	ࡀ	الف
𐡁	𐭡	𐭱	ࡁ	ب
𐡂	𐭢	𐭲	ࡂ	ج/ گ
𐡃	𐭣	𐭳	ࡃ	د
𐡄	𐭤	𐭴	ࡄ	ه
𐡅	𐭥	𐭵	ࡅ	و
𐡆	𐭦	𐭶	ࡆ	ز
𐡇	𐭧	𐭷	ࡇ	ح
𐡈	𐭨	𐭸	ࡈ	ت
𐡉	𐭩	𐭹	ࡉ	ی
𐡊	(2)	𐭺	ࡊ	ک
𐡋	𐭫	𐭻	ࡋ	ل
𐡌	𐭬	𐭼	ࡌ	م
𐡍	(𐭭)	𐭽	ࡍ	ن
𐡎	(2)	𐭾	ࡎ	س
𐡏	𐭮	𐭿	ࡏ	
𐡐	𐭯	𐮀	ࡐ	
𐡑	𐭰	𐮁	ࡑ	
𐡒	𐭱	𐮂	ࡒ	
𐡓	𐭲	𐮃	ࡓ	
𐡔	𐭳	𐮄	ࡔ	

مقایسه‌ی الفبای الیمایی و سایر خطهای ایران مرکزی

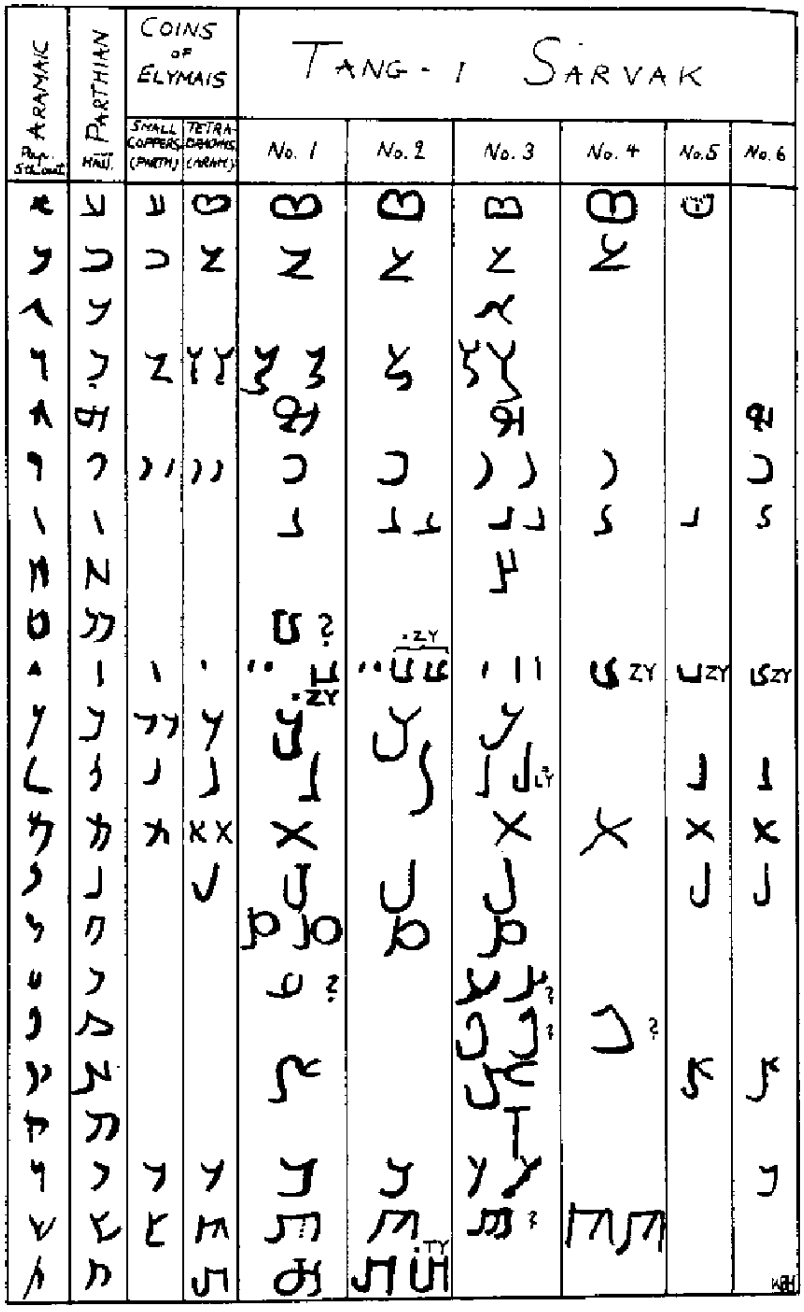

رمزگشایی هنینگ از نوشته‌های الیمایی تنگ سروَک

کتیبه‌ی الیمایی بردنشانده:
[کبنش] ک[ی]ر ملکا: کبناشکیر شاه
خوزستان، سال ۳۲۰۰-۳۲۲۰ (۱۶۰-۱۸۰ پ.م)

خط سبایی

قلمرو: جنوب عربستان
زبان: عربی باستانی
دوره‌ی رواج: سال ۳۱۰۰ – ۳۹۰۰ تاریخی (۳۰۰ پ.م – ۵۲۰ م.)
سلسله‌های پشتیبان: اشکانی، ساسانی

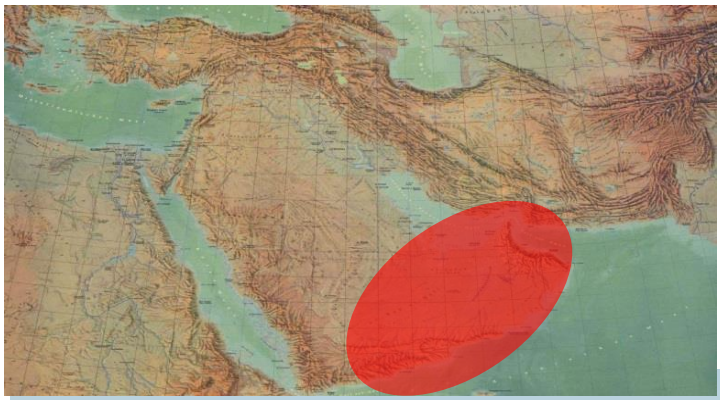

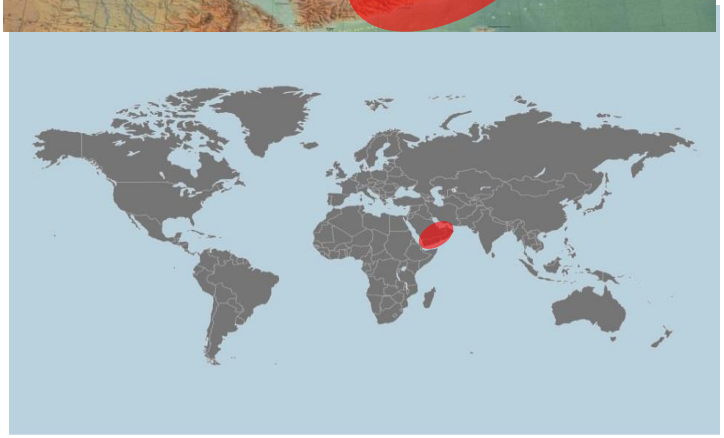

گذار جوامع کشاورز اولیه به نظم دولتشهری در شبه‌جزیره‌ی عربستان حدود یک هزاره دیرتر از باقی نقاط ایران زمین انجام پذیرفت. در حدود قرن بیستم (قرن چهاردهم پ.م) این گذار تحقق پذیرفته بود و دولتشهرهایی در یمن شکل گرفته بود که مهم‌ترینش چهارتا بود: سبا، مَعین، قطبان و حضرموت. مردم این شهرها به گویش‌های متفاوتی از زبان سامی جنوبی سخن می‌گفتند که سبایی، مَعَنی، قطبانی و حَضَرمی نامیده می‌شد. براساس سیر تحول این خط می‌توان دریافت که در حدود دوران هخامنشی جمعیتی از جنوب عربستان به حبشه کوچیده و نظم سیاسی و نویسایی را به آنجا منتقل کرده‌اند.

این دولتشهرها بخشی از شبکه‌ی راه‌های تجاری ایران بودند و ایستگاه‌های ارتباط جنوب ایران زمین با شمال شبه‌قاره‌ی هند محسوب می‌شدند. پس از فروپاشی دولت هخامنشی و جنگ‌های پیاپی رومیان با اشکانیان ادامه‌ی این راه‌ها به سمت مصر و آناتولی ناامن شد و در نتیجه این دولتشهرها رو به زوال رفتند و در قرن سی و دوم (ق ۲ پ.م) به جایشان دولتی محلی پدید آمد به نام حِمْیَر که همان هاماوران در شاهنامه است و تابع شاهنشاهان اشکانی بوده است. زبان و فرهنگ حمیری ادامه‌ی سنت سبایی بود و هسته‌ی مرکزی زبان گِئِز که بعدتر در حبشه رواج یافت نیز در آن جای داشته است.

بنابراین در میان چهار گویش عربی جنوبی باستانی که در یمن رواج داشت، زبان سبایی از باقی مهم‌تر بود و نماینده‌ی اصلی زبان‌های سامی جنوبی محسوب می‌شد که خود شاخه‌ای از زبان‌های آفرو – آسیایی بود که در دو سوی دریای سرخ در شبه‌جزیره‌ی عربستان و مصر رواج داشت.[1] در فاصله‌ی سال‌های ۲۴۰۰ تا ۳۶۰۰ (حدود ۱۰۰۰ پ.م تا ۶۰۰ م.) در شبه‌جزیره‌ی عربستان رایج بود. این زبان بعد از ظهور اسلام به تدریج منسوخ شد و زبان عربی حجازی که از شمال می‌آمد و با دین اسلام پیوند خورده بود، جای آن را گرفت.

زبان فرهنگ‌های محلی کهن عربستان از جمله حمیری و خَشیدی و صیرواخی و حُملانی و قَیمانی و رَدمانی همگی سبایی بوده است. زبان سبایی از این نظر که برای ضمیر متصل سوم شخص از «ه» استفاده می‌کند با بقیه‌ی زبان‌های سامی جنوبی تفاوت دارد و از این نظر به عربی حجازی نزدیک است. در باقی این زبان‌ها این ضمیر با «س» نمایانده می‌شود و این تبدیل «س» به «ه» الگویی است که در سراسر ایران زمین می‌بینیم و در زبان‌های آریایی و سامی به یک میزان دیده می‌شود. مثلاً «ه»های اوستایی هم در سانسکریت بیشتر به صورت «س» خوانده می‌شده‌اند.

---

1. Kogan and Korotayev, 1997: 157–183.

یکی از مشتق‌های خط آرامی هخامنشی که پس از تازش اسکندر و آشوب مقدونیان پدیدار شد، نویسه‌ایست زاویه‌دار و هندسی که از شکل بنایی آرامی مشتق شده است و در جنوب عربستان رواج پیدا کرد. این خط را مُسنَدی یا سبایی می‌نامند، اما نویسندگان گوناگون برای نمونه‌های یافته شده از جاهای مختلف نام‌هایی گوناگون ابداع کرده‌اند. به همین خاطر اسم‌هایی مثل قتبانی، ثمودی، تَیمه‌ای، حضرموتی، مِعَنی، دَدانی،[1] حسائی، دومَه‌ای و عربی کهن جنوبی همگی به همین خط اشاره می‌کنند، که در این نوشتار برای ساده کردن کار آن را سبایی می‌نامم.

خط سبایی در شکل پایه‌اش ۲۹ حرف دارد که همخوان‌ها را نشان می‌دهند و همگی از حروف خط آرامی یا فنیقی مشتق شده‌اند. همه‌ی خطهای عربستان جنوبی در این دوران الگوی مشترکی دارد که رده‌بندی کردن‌شان زیر عنوان سبایی را معتبر می‌نماید. در این بین تفاوت‌های محلی هم البته وجود داشته است. مثلاً در اغلب آثار یافته شده از این نویسه واکبرها اصولاً نوشته نمی‌شده‌اند. اما در آثار یافت شده در دَدان واکبرهای بلند با همخوان‌های «ا – و – ی» نمایش داده می‌شوند.

بایگانی بازمانده از خط سبایی چشمگیر است. اسناد گردآمده درباره‌ی خط سبایی عبارتند از ۱۰۴۰ کتیبه‌ی پیشکشی، ۸۵۰ شناسنامه‌ی بنا، ۲۰۰ سند حقوقی و ۱۳۰۰ نام نوشته شده بر تیله‌ی سفالی.[2] علاوه بر اینها چند هزار متن کوتاه به خط سبایی شکسته و دست‌نویس (مشهور به زَبور) یافت شده که بر چوب ثبت شده و برخی‌شان نامه یا ثبت امور حقوقی هستند. با این حال از این نویسه متنی ادبی یا طولانی کشف نشده است.

برخی از منابع طوری با ابهام درباره‌ی زمان ظهور این نویسه نوشته‌اند که گویی عمدی در گسستن بند نافش با سیاست فرهنگی هخامنشیان در کار بوده است. مثلاً فرهنگنامه‌ی ویکی‌پدیا در همه‌ی صفحه‌های مربوط زمان ظهور آن را «اواخر هزاره‌ی دوم پ.م» قید کرده و در بسیاری جاها ۸۰۰ پ.م را آورده که هردو نادرست است. در واقع اگر به اسناد موجود بنگریم، کاملا واضع است که دوره‌بندی خط سبایی با دوره‌بندی تاریخ سیاسی ایران انطباقی کامل دارد. یعنی سه مرحله‌ی کهن و میانه و دیرآیند این خط با دوران‌های هخامنشی و اشکانی و ساسانی تناظر دارند و همزمان با گذارهای سیاسی با گسستی نمایان از مرحله‌ای به مرحله‌ای گذر می‌کنند. این داده‌ی بسیار مهم که پیوند سیاسی و فرهنگی یمن با نواحی همسایه و عضویتش در سپهر سیاسی کشور ایران را نشان

1. Hidalgo-Chacón Díez, and Macdonald, 2017: vii.
2. Nebes and Stein, 2004.

می‌دهد، به شکل شگفت‌انگیزی در منابع تخصصی نادیده انگاشته شده و نویسندگان طوری درباره‌ی این مقاطع تاریخی نوشته‌اند که انگار دورانی مثل دوران‌های دیگر بوده و عربستان هم طی آن جزیره‌ای شناور در خلأ و بریده از باقی دنیا بوده است.

درباره‌ی خاستگاه و زمینه‌ی تاریخی ظهور نویسایی در شبه‌جزیره‌ی عربستان هیچ نکته‌ی تاریکی وجود ندارد و شواهد کاملا بیانگر است. این قلمرو تا دوران هخامنشی نانویسا بوده و قدیمی‌ترین نشانه‌های خط در این قلمرو به خط میخی اکدی یا پارسی باستان مربوط می‌شود که همزمان با شکل‌گیری دولت هخامنشی در تَیمَه نزدیک رقمو (پترا) در بایگانی تاریخ پدیدار می‌شود. این آثار در کنار مجموعه‌ای بزرگ‌تر از متون آرامی قرار می‌گیرند که عبارتند از مُهرهای هِشبون در اردن، گل‌نبشته‌های تپه‌ی الخلیفه در خلیج عقبه، قطیف، ثاج و العلاء. کل این مجموعه البته نبشته‌هایی کم‌شمار را در بر می‌گیرد و نشان می‌دهد که نویسایی تازه در این دوران از مجرای دیوانسالاری هخامنشی به این منطقه وارد شده بود.

کافی است تا به شواهد و مدارک بنگریم و نقادانه به تفسیرها و زمان‌گذاری‌هایش بنگریم تا این الگوها آشکار گردد. اولین نشانه‌های خط در عربستان به حروف و علایم مربوط می‌شود که بر آوندها نقش شده و در حضرموت کشف شده است و در جدول نخست ستون «A1» را برمی‌سازد. این حروف در واقع به الفبای فنیقی تعلق دارند و هرگز به مرتبه‌ی نوشتن جمله نمی‌رسند. یعنی اغلب یک اسم یا گاهی حتا یک حرف تک را نشان می‌دهند. بنابراین در جامعه‌ای نویسا تولید نشده‌اند. زمان این آثار را در حدود سال‌های ۲۳۰۰ – ۲۴۰۰ (۱۱۰۰ – ۱۰۰۰ پ.م) قرار داده‌اند، که البته بیشتر مبتنی‌بر حدس و گمان است. درباره‌ی حروف ستون بعدی (A2) نیز داستان به همین شکل است. یعنی اینها هم متنی تشکیل نمی‌داده‌اند و تنها بنا به حدس و گمان است که به قرن ۲۵ – ۲۶ تاریخی (ق ۸ – ۹ پ.م) منسوب شده‌اند.[1]

1. vonWissmann, 1982: 145 – 147.

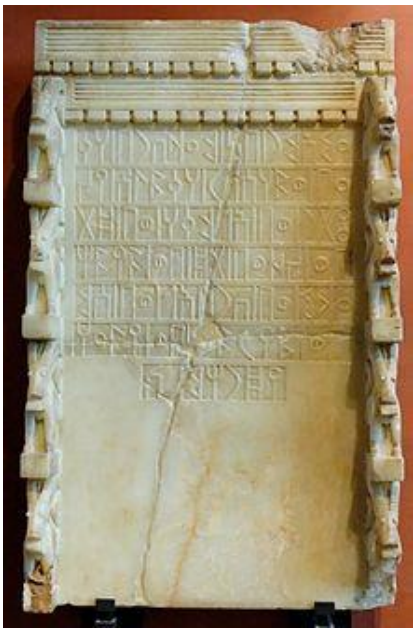

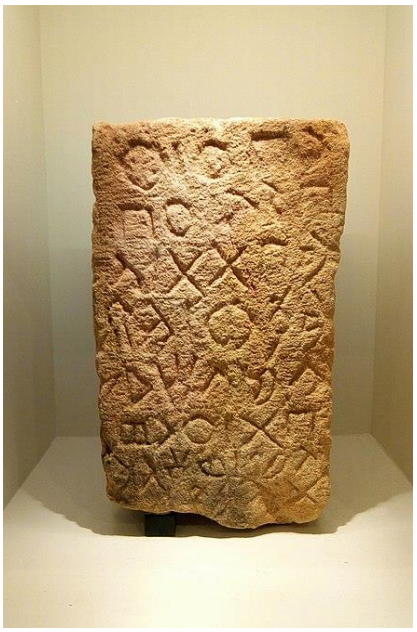

راست) کتیبه‌ای به خط معینی از واحه‌ی دِدان (العُلی) در عربستان

چپ) کتیبه‌ی پیشکش دینی به خط سبایی بر سنگ مرمر، مأرب، یمن، حدود سال ۲۷۰۰/ ۷۰۰ پ.م/ ترجمه‌ی متن: «عمی‌عامر پسر معدی‌کرب برای (ایزد) علمَقَه رأسهمو [این را] پیشکش کرد. با عَشتَر، با علمقه، با ذات‌خِمیَم، با ذات‌بَعدان، با وَدّوم، با کَریب‌ایل، با سومهوعالی، به همراه عامِرَیام و یَزرَح‌مالک»

قدیمی‌ترین نشانه از نویسایی درونزاد در شبه‌جزیره‌ی عربستان به کتیبه‌ی کریبَئیل وَتَر پسر ذَمَر علی مربوط می‌شود. اینجا با متنی واقعی سر و کار داریم که بر دو تخته سنگ هفت متری کنده شده و در معبد علمقه در صیرواح (چهل کیلومتری مأرب) کشف شده است. متن بیست سطر را پوشش می‌دهد و پیروزی‌های کربئیل بر رقیبانش را شرح می‌دهد. طراحی حروف در این کتیبه بسیار با دقت انجام شده و مثلاً بلندای همه‌ی حروف سه برابر پهنایشان است و اندازه‌ی سطرها و حروف نیز یکسان است.

توافق پژوهشگران بر آن است که این کربئیل وتر در حدود سال‌های ۲۷۶۰ تا ۲۷۸۰ (۶۰۰ – ۶۲۰ پ.م) یا چند دهه زودتر حکمرانی می‌کرده و متن خود را نوشته است. مبنای این حدس هم آن است که سناخریب شاه بابل از شاهی با نام مشابه یاد می‌کند و شروکین دوم آشوری هم در سال ۲۶۶۵ (۷۱۵ پ.م) از شاه سبایی دیگری به اسم یرکوب ملک یاد کرده است که از او نیز کتیبه‌ای در دست داریم. با این حال این تاریخ‌گذاری جای بحث دارد و به راحتی می‌تواند

چندین دهه پس و پیش شود. از یک سو بدان خاطر که به طور خاص کربئیل وتر نام دو تن از شاهان سبایی بوده و نه یکی، و دیگری آن که شیوه‌ی مرسوم زمان‌گذاری برای شاهان سبایی چنین است که آخرین ملوک یمن که در قرن ۳۲ (ق ۲ پ.م) می‌زیستند را نسل سی‌ام از کربئیل وتر در نظر گرفته‌اند و با گام‌هایی ده بیست ساله عقب رفته‌اند تا به زمان فرضی زمامداری وی برسند.

حدس من آن است که این تاریخ‌گذاری حدود یک قرن خطا داشته باشد. پختگی این خط و شباهتش به خط آرامی هخامنشی نشان می‌دهد که احتمالاً بعد از انقلاب نویسایی دوران داریوش و ابداع خط آرامی ابداع شده باشد. متن کربئیل وتر هم که فتوحاتش را شرح می‌دهد به امیران محلی دیگری شباهت دارد که در عصر هخامنشی می‌زیستند و در مقام حاکم محلی نماینده‌ی پارسیان دایره‌ی اقتدار خود را گسترش می‌دادند و لوازم مشروعیت سیاسی از جمله دیوانسالاری و خط و مدیریت راه‌های تجاری را از قدرت مرکزی هخامنشی وامگیری می‌کردند.

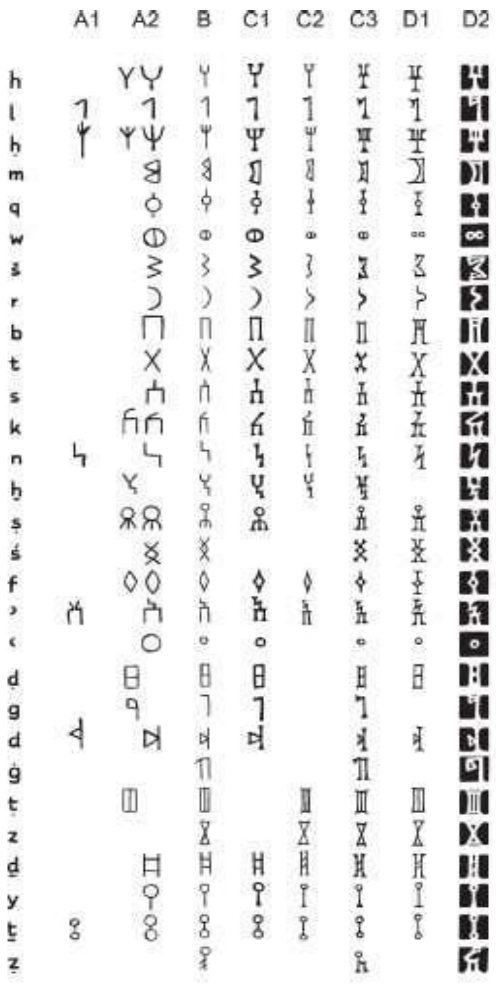

جدول ۱: سیر تحول خط سبایی بنایی[1]

1. Stein, 2013: 187.

بنابراین حدسم آن است که کتیبه‌ی کربئیل وتر به بعد از دوران داریوش بزرگ مربوط باشد. هرچند این احتمال هم به جای خود باقی‌ست که این دو تن همان‌هایی باشند که شاهان آشوری از ایشان یاد کرده‌اند و بنابراین زمانه‌شان با یک قرن جلوتر و پایان عصر ماد مصادف باشد، و خطشان را هم مستقل از فنیقی وامگیری کرده باشند. هرچند این فرض جا افتاده و مرسوم قدری با بستر تاریخی منطقه ناسازگار می‌نماید.

تاریخ‌گذاری دیرآیندتر برای این کتیبه‌ها از آن رو پذیرفتنی است که بعد از این کتیبه‌های مهم (ستون B)، آثار بعدی به زمانی بسیار بعدتر مربوط می‌شوند. حروف ستون C1 در جدول نخست به آثاری از شهرهای مأرب و نَشقوم مربوط می‌شوند که بعد از فروپاشی هخامنشیان و در حدود سال ۳۰۸۰ (۳۰۰ پ.م) نوشته شده‌اند. کمی بعدتر در قرن ۳۲ (ق ۲ پ.م) حمیری‌ها بر صحنه‌ی تاریخ پدیدار شدند و پادشاهی سبا را از بین بردند و آن سرزمین را فتح کردند. زبان این قوم سبایی و حتا عربی جنوبی نبود و به شاخه‌ی شمالی زبان‌های سامی تعلق داشت. با این حال متون خود را با همان خط سبایی می‌نوشتند.[1]

آثاری که به بعد از این دوره مربوط می‌شوند، آشکارا به شرایط آشوب سیاسی عصر اسکندری مربوط هستند و از فروپاشی دولت هخامنشی اثر پذیرفته‌اند. به همین خاطر بسیار بسیار نامحتمل است که خط کتیبه‌هایی مثل کربئیل وتر پیش از دوران هخامنشی پدید آمده باشد و از شکل‌گیری این دولت جهانی هیچ اثری نپذیرفته باشد. به همان ترتیبی که مقطع زمانی فروپاشی دولت هخامنشی نویسه‌ی سبایی کهن را به سبایی میانه بدل ساخت، قاعدتا شکل‌گیری این دولت هم تأثیری پردامنه‌تر به جای گذاشته و این تأثیر با توجه به نوپا بودن این خط، می‌باید به تاسیس پادشاهی سبا و ظهور این خط مربوط باشد.

1. Nebes and Stein, 2004.

جدول ۲: سیر تحول خط سبایی شکسته[1]

1. Stein, 2013: 188.

در دوره‌ی سبایی میانه حروف از آن حالت بنایی و زاویه‌دار پیشین فاصله گرفتند و با خطوط خمیده نوشته می‌شدند و این به ویژه در حروف «ع» و «ن» نمود داشت. تناسب‌های هندسی در درازای بخش‌های مختلف حروف که در خط کهن رایج بود هم کنار گذاشته شد. ارتفاع حروف در خط سبایی کهن به سه بخش تقسیم می‌شدند و بر این اساس زوایا و انشعاب‌ها تعریف می‌شدند. اما در خط سبایی میانه این درازا اغلب به دو بخش تقسیم می‌شد و شکل‌های مثلثی در حروف «م» و «ش» هم به حلقه‌ای گشوده بدل شدند. همچنین «و» از حالت دایره به بیضی بدل شد و «ر» که قبلا شبیه قیچی بود، به بومرنگی شباهت پیدا کرد. نمونه‌ی خوبی از این خط کتیبه‌ی صیرواح است که در دهه‌ی ۳۳۷۰ (سال ۶ – ۷ پ.م) نوشته شده است.[1]

تاریخ‌گذاری شاهان یمن تازه از قرن ۳۵ (ق ۱م.) شکلی بسامان و قاطع به خود می‌گیرد و در این هنگام خط سبایی شکلی جا افتاده و تثبیت شده پیدا کرده که در جدول نخست با ستون C3 بازنموده شده است. این خط تا میانه‌ی قرن ۳۷ (ق ۳م.) تداوم پیدا می‌کند و بعد از آن همگام با گذار از عصر اشکانی به ساسانی، دستخوش تحول می‌شود. شکل تازه‌ی این نویسه در دوران ساسانی در ستون D1 – 2 جدول نخست بازنموده شده است. در این دوران یمن مورد حمله‌ی حبشه قرار گرفت و با حضور سپاهیانی که از ایران مرکزی می‌آمدند آزادی خود را باز یافت و حاکمان آن به طور مستقیم از تبار همین سرداران برگزیده شدند.

این مرحله از خط سبایی را دیرآیند یا متأخر می‌نامند و آن با تجدید نظری زیبایی‌شناسانه در شکل حروف همراه است. «و» چندان کشیده می‌شود که به دو دایره بدل می‌شود و آرایه‌هایی خمیده به حروف افزوده می‌شود. گرایش به حک کردن عمیق حروف در سنگ‌نگاره‌ها با پیشروی قالب عمومی حروف به سمت مربع همراه است.[2] این دگردیسی‌های زیبایی‌شناسانه در ضمن با تحول عمیقی در ساختار نویسایی همراه است. چون در همین هنگام است که سبکی تازه از نوشتن پدیدار می‌شود که غیردرباری و مردمی است و رسانه‌اش برگ نخل و چوب و اشیای مشابه است. متون نوشته شده بر این رسانه‌های چوبی همگی با حروفی شکسته و خمیده نوشته شده بودند. در حالی که متون ثبت شده بر سازه‌های معمارانه اغلب با خط بنایی و زاویه‌دار ثبت شده بودند و فقط گهگاه حروف شکسته در آن به کار گرفته می‌شد.[3]

در دهه‌ی ۵۳۵۰ (۱۳۵۰خ/ ۱۹۷۰م.) بود که نمونه‌هایی پرشمار از این تکه‌های چوب

1. Stein, 2013: 190.
2. *Ibd*: 191.
3. Stein, 2013: 187-188.

حاوی متن سبایی یافته شد. این آثار بسیار اهمیت دارند چون از سویی به اسناد مالی و دعانویسی و امور زندگی روزمره مربوط می‌شوند، و بنابراین نویسا بودن جامعه‌ی عربستان را نشان می‌دهند. از سوی دیگر چون بستر حامل خط در آن چوب است، امکان زمان‌سنجی‌شان با رادیوکربن را فراهم می‌آورد.

داده‌های موجود درباره‌ی این اسناد هم حدسمان درباره‌ی دیرآیند بودن نویسایی در جنوب عربستان را تایید می‌کند. چون قدیمی‌ترین اسناد یاد شده به حدود سال ۳۶۰۰ (۲۰۰م.) تعلق دارند و تقریبا همزمان با آغاز عصر ساسانی پدیدار می‌شوند. یعنی نویسا شدن جمعیت شهری یمن با گذار از دوران اشکانی به ساسانی مصادف بوده و احتمالاً با جنبش گسترش شهرنشینی که در دوران شاهنشاهان اولیه‌ی ساسانی می‌بینیم، پیوند داشته است.

بسیار بعید است که بخش درباری جامعه‌ای نویسا شود و این فن هزار سال دیرتر به میان جمعیت شهری‌اش انتقال یابد. این انتشار به ویژه در جوامعی مثل یمن که بخشی از قلمرو تمدنی ایران زمین هستند و متصل به راه‌های تجاری، دست بالا چند قرن به درازا می‌کشد. بنابراین شواهد دقیقتر رادیوکربنی هم تایید می‌کند که احتمالاً پیدایش خط سبایی به اوایل دوران هخامنشی مربوط می‌شده، و نه چندین قرن پیش از آن. خط سبایی شکسته‌ای که بر چوب نوشته می‌شد، طی دوران ساسانی به تدریج از حروف مرسوم قدیمی فاصله گرفت و بیشتر و بیشتر به خط پهلوی نزدیک شد. در جدول دوم گزارش اشتاین از این تحول را می‌بینید و روشن است که خط سبایی در شکل روزمره‌اش زیر تأثیر خطهایی مثل پهلوی و سریانی تغییر می‌کرده و عملا به خطی نو دگردیسی یافته است. از سوی دیگر خط درباری که بر سنگ‌ها کنده می‌شده محافظه‌کارانه‌تر تحول یافته و به بنیادهای ریخت‌شناسانه‌ی خط باستانی سبایی وفادار مانده است. جدول سوم برداشت اشتاین از زمان‌بندی تحول خط سبایی را نمایش می‌دهد. زمان‌بندی سخاوتمندانه‌ی او که این سیر تحول را در حدود هزار و پانصد سال کش می‌دهد،[1] احتمالاً نادرست است و چنان که گفتیم مقطع‌های تحول این نویسه را در غیاب شواهد نافی و در سازگاری با شواهد موجود باید با دوره‌بندی تاریخ ایران از نو کوک کرد. به این ترتیب ظهور خط سبایی در حدود سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م) و همزمان با انقلاب نویسایی هخامنشیان قرار می‌گیرد، و نه در سال ۲۴۰۰ (۱۰۰۰ پ.م)، که دیدیم حتا خط فنیقی نیز در آن هنگام گسترش چندانی پیدا نکرده بود.

1. Stein, 2013: 194.

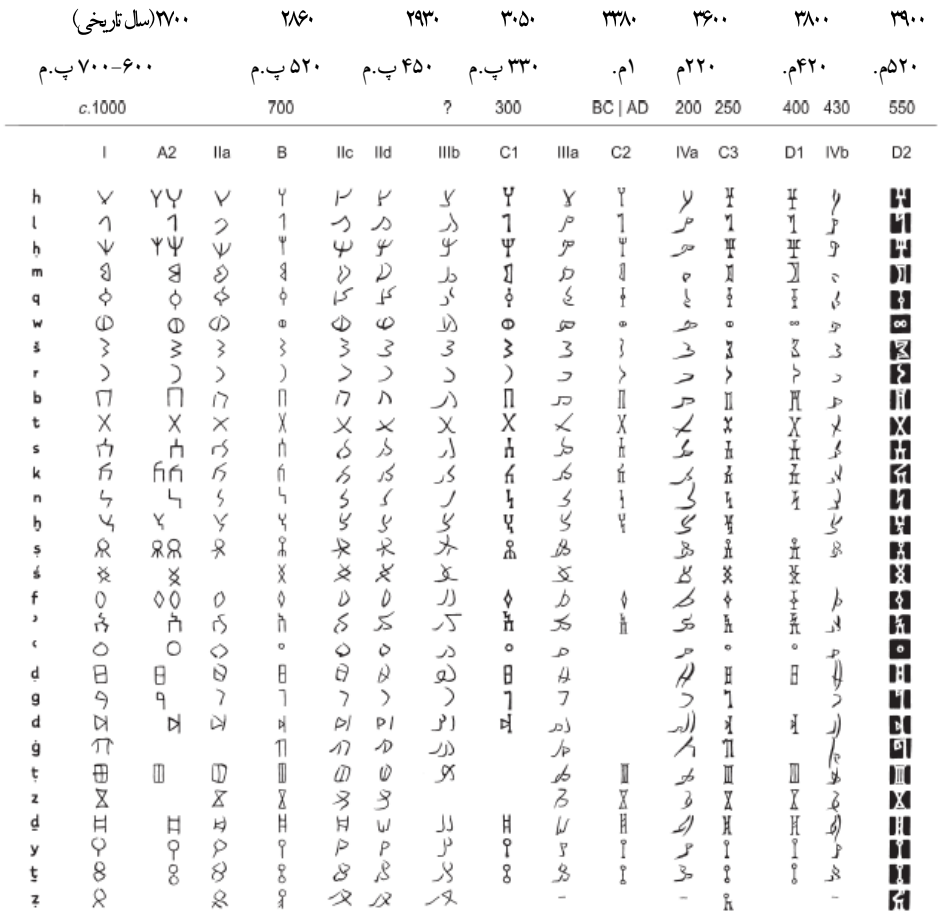

جدول ۳: سیر تحول خط سبایی بنایی و شکسته در یک قالب:[1] در ردیف بالا تاریخ‌گذاری پیشنهادی‌ام آمده که داده‌های باستان‌شناختی و نقاط عطف تاریخی را با رعایت اصل خست با هم ترکیب می‌کند. نقاط عطف از چپ به راست عبارتند از: رواج تدریجی خط الفبایی فنیقی، انقلاب نویسایی هخامنشی در دوران داریوش بزرگ، جنبش تدوین و نگارش متون دینی دوران اردشیر اول، فروپاشی هخامنشیان، تثبیت اقتدار اشکانیان در ایران غربی، فراز آمدن ساسانیان، جنبش تدوین متون دینی دوران خسرو انوشیروان

1. Stein, 2013: 194.

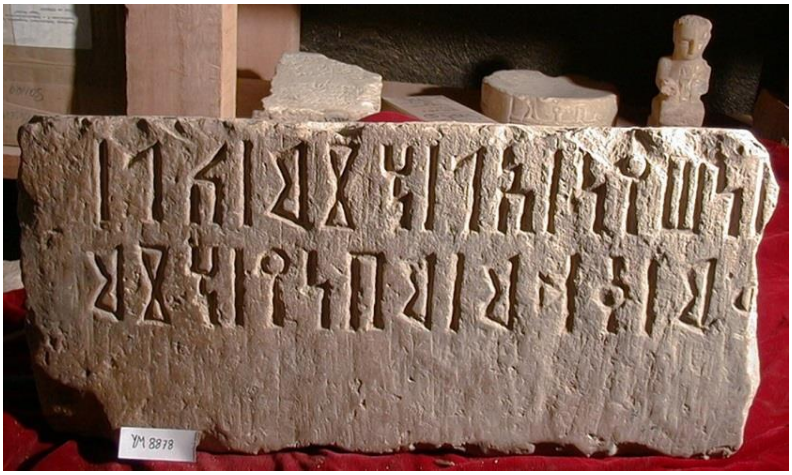

کتیبه‌ی سبایی، موزه‌ی صنعا

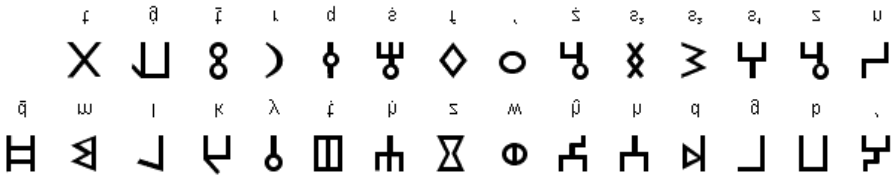

الفبای سبایی بنایی

همتاهایش در خط شکسته

کتیبه‌هایی با خط سبایی از معبد الخُرَیبَه، دَدان، منطقه‌ی العُلا، قرن ۲۹ تا ۳۳ تاریخی (ق ۵ – ۱پ.م)

نمونه‌ی دیوارنوشته‌ی سبایی با خط بنایی

پلاک مسی با دوازده سطر متن سبایی در شرح نبرد میان مردم یمن و اعراب شمالی، عَمران، یمن، حدود سال ۳۴۰۰ (ق ۱م.)

گفتار بیست و دوم

خط سریانی

قلمرو: حیره و کل ایران زمین
زبان: آرامی، عربی گرشونی، مالایی سیرومالاباریکا
دوره‌ی رواج: ۳۴۵۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۷۰ – ۲۰۲۰ م.)
دولت پشتیبان: اشکانی و ساسانی

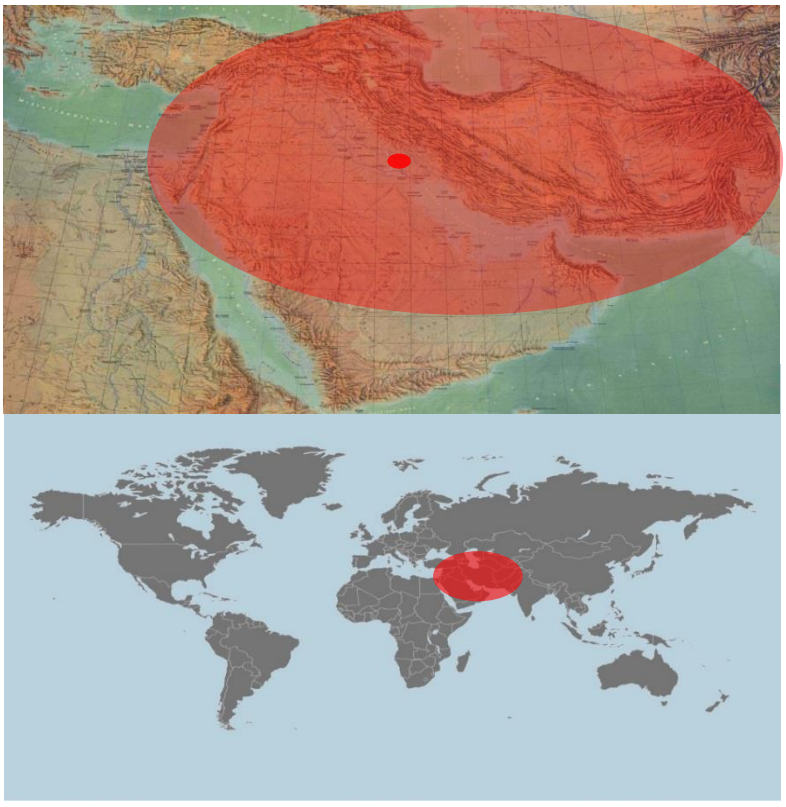

خط آرامی هخامنشی چنان که گفتیم به سیر تحول خود ادامه داد و در ابتدای دوران اشکانی به چندین نویسه‌ی تازه تبدیل شد. یکی‌اش نبطی بود که شرحش گذشت، و اغلب نویسندگان آن را نیای خط سریانی بعدی می‌دانند.[1] با این حال باید نبطی را در کنار خطهای دیگری مثل الیمایی و مندایی دید که همزمان با آن از آرامی مشتق شدند. یعنی نویسه‌ی نیای همه‌ی اینها آرامی بوده که در سراسر این مدت همچنان رواج داشته و خطهای ملی ایرانی مثل پارتی و پهلوی را نیز می‌زاییده است.

در میان مشتق‌هایی که از آرامی برآمد، خط کهن شهر الرها (ادسا) جای توجه دارد. این را اغلب شکلی از نبطی دانسته‌اند و چنین می‌نماید که همین بعدتر به خط سریانی (آلِپ بِت سورْیانا: ܐܠܦ ܒܝܬ ܣܘܪܝܝܐ) بدل شده باشد، که یعنی «الفبای آسورستان». این خط همچون نویسه‌ی مقدس مسیحیان ایرانی اعتبار یافت و بعدتر در کنار پهلوی و نبطی یکی از خاستگاه‌های خط پارسی دری شد.

خط سریانی اولین خطی است که مسیحیان برای نوشتن متون مقدس خود ابداع کردند و مستقل از آرامی و یونانی که پیشاپیش وجود داشت، همچون خط مقدس مسیحیان به کارش گرفتند. خط سریانی از راست به چپ به صورت سطری نوشته می‌شد و ۲۲ حرف برای نمایش همخوان‌ها داشت و چند نشانه برای واکبرها. حروف یک کلمه در آن به هم می‌چسبید و ساختار کلی آن همان است که در پارسی و سغدی و مغولی تداوم یافته است.

برای مدتی زبان عربی هم به این خط نوشته می‌شده و احتمالاً خط مردم حجاز در زمان ظهور اسلام همین بوده و اولین نسخه‌های قرآن در زمان پیامبر به این خط نوشته شده باشند. این متون که زبان‌شان عربی و خطشان سریانی است را گرشونی (ܓܪܫܘܢܝ) می‌نامند. این خط همچنین در هند و هندوچین برای نوشتن زبان مالایی نیز به کار گرفته شده که متون برآمده از آن را سیرومالاباریکا یا مالاییِ سوریانی می‌نامند.

خط سریانی در واقع چند نویسه‌ی متمایز و مستقل است و چون زبان آرامی را در جماعت‌های مسیحیان نویسا می‌کرده، به این ترتیب با یک برچسب عمومی نامگذاری شده است. وگرنه شکل بیرونی آن چند شکل متفاوت دارد. کهن‌ترین شکل آن را استرنجیلی (ܐܣܛܪܢܓܝܠܐ) می‌نامند. درباره‌ی معنای این اسم دو نظریه وجود دارد. مستشرقان آن را مشتقی از στρογγυλη (سْتْرُوگُولِه) یونانی دانسته‌اند به معنای «گِرد، مدور». اما دلیلی نداشته مردم آسورستان اسم خط خودشان را به یونانی ثبت کنند. در مقابل این رویکرد

1. Daniels and Bright, 1996: 98.

اروپامدارانه، نظریه‌ی گمنامی وجود دارد که به نظرم درست است و می‌گوید این نام کوتاه شده‌ی «سِرتا اِوانْگِلایا» (ܣܪܛܐ ܕܐܘܢܓܠܝܐ) است به معنای «خط انجیلی»،[1] که در خود متون سریانی برای اشاره به این خط به کار گرفته می‌شود.

در خط استرنجیلی هنوز علایم سجاوندی برای نشان دادن واکبرها ابداع نشده و حروف به نسخه‌ی مادر آرامی‌شان شباهت دارند و جاهایی هم به نبطی نزدیک می‌شوند. این خط در اوایل دوران ساسانی به خط شرقی یا «مَدْنْهایا/ مدنایا» (ܡܕܢܚܝܐ) دگردیسی پیدا کرد که رواجی چشمگیر پیدا کرد و به همین خاطر آن را خط سوادی (سْوادایا: ܣܘܕܝܐ)، خط کلدانی (کَلْدایا: ܟܠܕܝܐ) یا خط آسوری (آتورایا: ܐܬܘܪܝܐ) نیز می‌نامند. این خط تا به امروز در کلیسای آسوریان رواج خود را حفظ کرده و در اصل نسخه‌ای اصلاح شده از همان استرنجیلی است که نقطه‌گذاری و علایم سجاوندی دارد و از همخوان‌های ی/و/آ برای نمایش واکبرهای بلند استفاده می‌کند. این شیوه‌ی نقطه‌گذاری خط مدنایا احتمالاً از خط اوستایی وامگیری شده که در همان حدود شکل می‌گرفته و به نوبه‌ی خود بر نقطه‌گذاری خط عبری (نیقود: נקוד) اثر گذاشته است.

سومین صورت این خط، «سِرْتا» (ܣܪܛܐ یعنی: خط) یا «پْشیتا» (ܦܫܝܛܐ یعنی: ساده) است که برای نوشتن گویش کلدانی - آسوری به کار گرفته شده و طی قرون نخستین اسلامی شکل گرفته است. این خط ساده‌تر و خمیده‌تر از دو خط پیشین است و به خاطر فشرده‌تر شدن شکل حروف نوشتن‌اش بر پارچه و کاغذ به صرفه‌تر تمام می‌شده است. امروزه متون دینی مارونی و یعقوبی را با این خط می‌نویسند. پس وقتی از نویسه‌ی سریانی سخن می‌گوییم، در اصل به سه خط متفاوت اشاره می‌کنیم که عبارتند از استرنجیلی و مدنایا و سرتا.

سرتا ܒܪܫܝܬ ܗܘܐ ܐܝܬܝܗ ܘܐܠܗܐ

مدنایا ܒܪܫܝܬ ܗܘܐ ܐܝܬܝܗ ܘܐܠܗܐ

استجلیل ܒܪܫܝܬ ܗܘܐ ܐܝܬܝܗ ܘܐܠܗܐ

عبارتی با سه خط متفاوت سریانی:
آوانگاری: بِرشیت عیطاو [هی] [ه]وا مِلطا...
در آغاز جهان بود...

1. Nestle, 1889: 5.

الفبای سریانی مدنایا

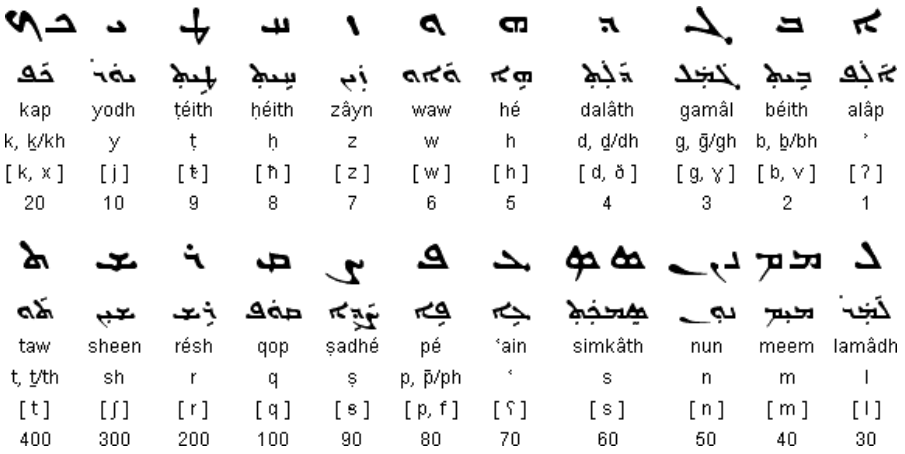

الفبای سریانی استرنجیلی

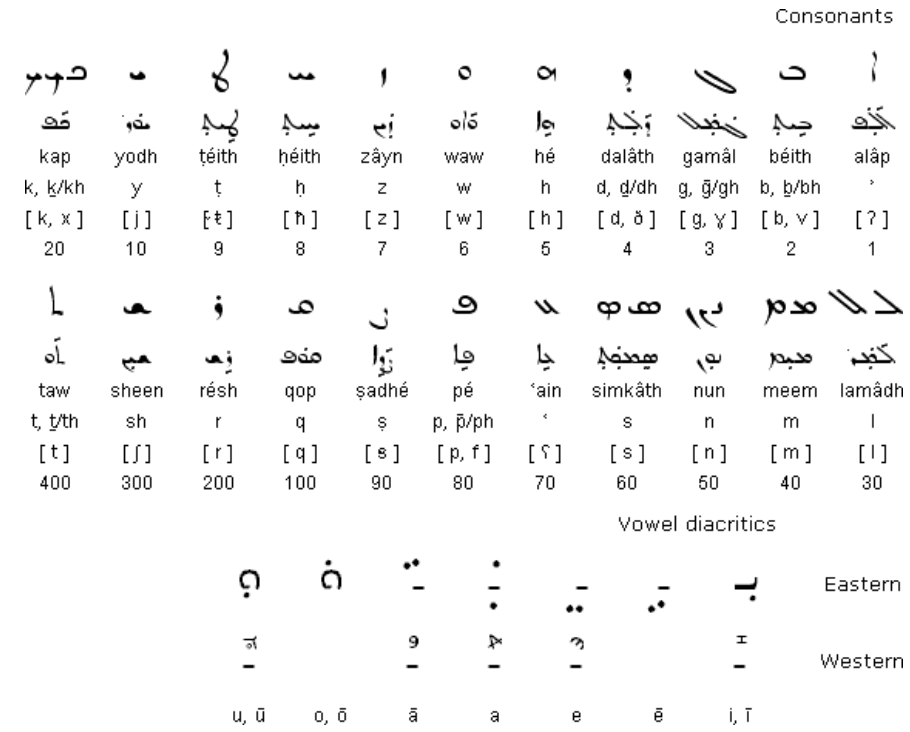

الفبای سریانی سرتا

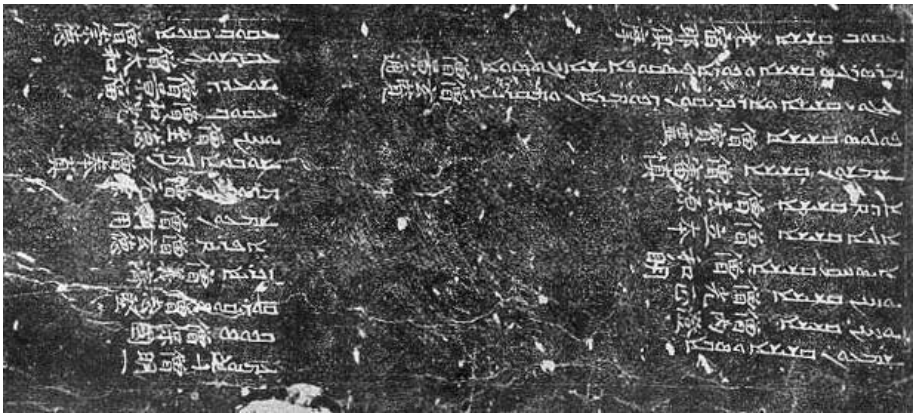

کتیبه‌ی مسیحی دوزبانه‌ی سریانی استرنجیلی – چینی در شیان‌فو، قرن ۴۱ (ق ۷ م.)

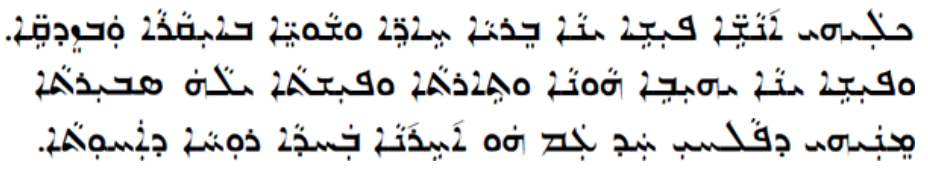

ترجمه‌ی بند اول بیانیه‌ی حقوق بشر به خط سریانی مدنایا

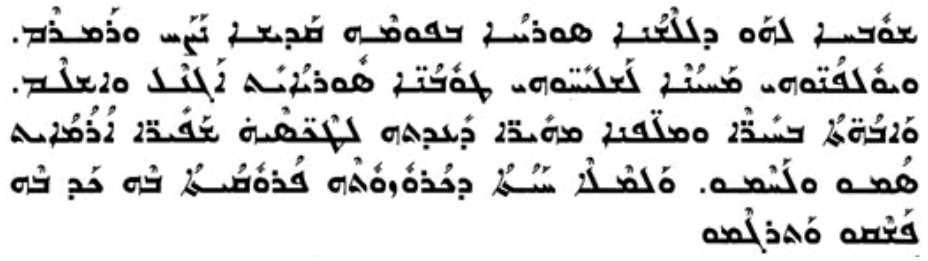

متنی دینی با خط سریانی مدنایا

مقایسه‌ی حروف الفبا در سه نوع خط سریانی

MS 577
Syriac Sertâ book script. Mt. Sinai, Egypt, ca. 11th c.

متن سریانی به خط سرتا از قرن ۴۵ (ق ۱۱ م.)

روبرو) متن عربی به
خط سریانی (گرشونی)
از قرن ۵۰ (ق ۱۶ م.)

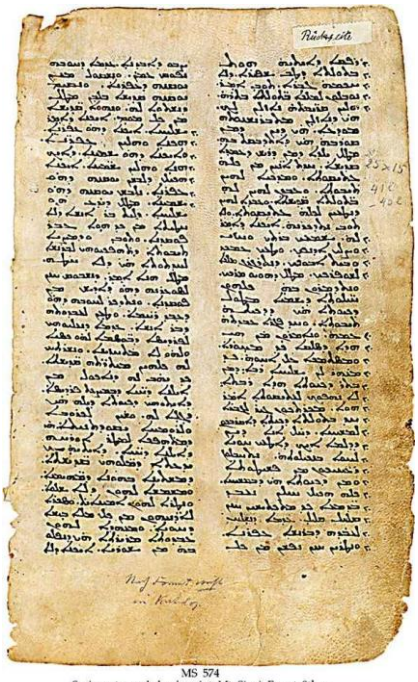

MS 574
Syriac estrangela book script. Mt. Sinai, Egypt, 9th c.

بالا راست) متن با خط استرنجیلی از قرن ۴۳ (ق ۹م.)
بالا چپ) متن با خط مدنایا از قرن ۵۱ (ق ۱۷ م.)

گفتار بیست و سوم

خط مندائی

قلمرو: میانرودان و خوزستان، استرالیا
زبان: آرامی مندایی
دوره‌ی رواج: ۳۵۰۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۱۲۰ – ۲۰۲۰ م.)
دولت پشتیبان: اشکانی، ساسانی

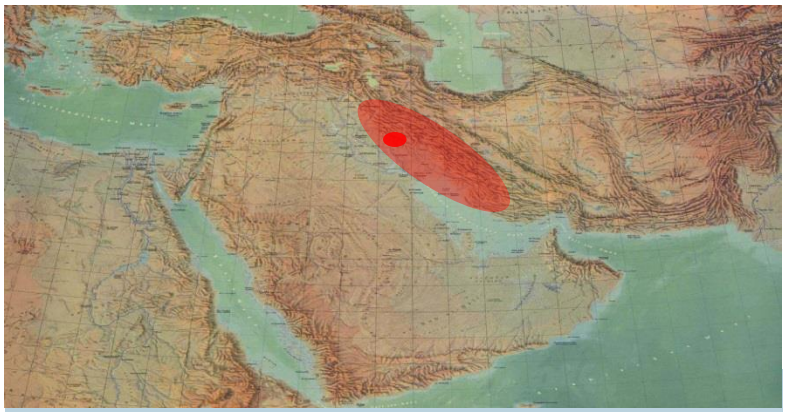

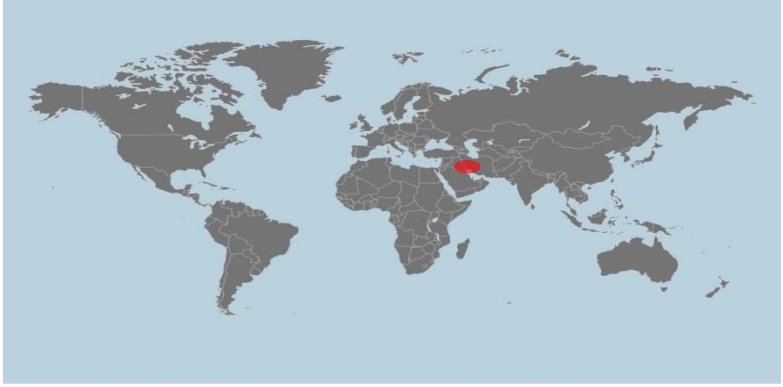

خط مندایی برآمده از شهر حران است و متون مقدس دین صابئی یا مندایی بدان نوشته می‌شود. زبان مندایی نوعی آرامی کهن است و خط آن نیز از آرامی مشتق شده است. شکل آغازین این خط در میانه‌ی دوران اشکانی براساس خط پارتی و آرامی شکل گرفته و روایت‌های مذهبی این قوم شاهنشاهان و شاهزادگانی پارتی را در پیدایش آن موثر می‌دانند. با این حال شکل کنونی‌اش احتمالاً در ابتدای دوران ساسانی شکل گرفته است. چون حروف در آن هم به هم می‌چسبند (تصویر زیر) و این ابداعی مربوط به این دوره بوده است. خط مندائی ۲۲ حرف دارد و به صورت سطری از راست به چپ نوشته می‌شود.

این خط را خود صابئیان به اسم «اَباگا» یا «آباگادا» می‌شناسند که همان «ابجد» است و از سه یا چهار حرف اول الفبا گرفته شده است. حروف در این بستر نام فنیقی‌شان را از دست داده‌اند و مثل الفبای پارسی با صدایشان نامگذاری شده‌اند. یعنی به جای «الف – بت – گیمل – دلت/ الف – باء – جیم – دال» حروف اول به صورت «آ – با – گا – دا» خوانده می‌شوند که شباهتی تأمل برانگیز با صدای حروف الفبای پارسی باستان دارد، و مشابهش را در الفباهای هندی نیز می‌بینیم. با این تفاوت که در این زبان‌ها این اسامی صدای حروف را هم تعیین می‌کرده و آنها را به حالت هجایی در می‌آورده، ولی در مندائی خط الفبایی کامل است و این خصلت فقط در نام‌های حروف منعکس شده است.

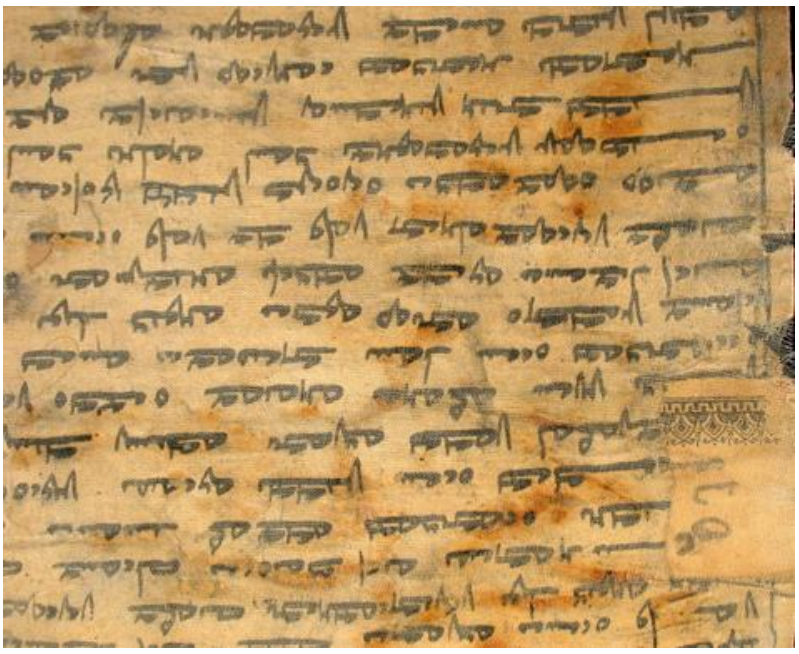

Mandaic Alphabet Chart

Form	With vowels				Transliteration Latin	Hebrew	Pronun-ciation
◌	*(halqa)*				**a**	**א**	*æ, a, ā*
ב	bā בַ	bī בִ	bū בֻ	ăb בְ	**b**	**ב**	*b, β*
ג	gā גַ	gī גִ	gū גֻ	ăg גְ	**g**	**ג**	*g, γ*
ד	dā דַ	dī דִ	dū דֻ	ăd דְ	**d**	**ד**	*d, δ*
ה	hā הַ	hī הִ	hū הֻ	ăh הְ	**h**	**ה**	*h*
ו	*(-ūšenna)*				**u**	**ו**	*o, u, ū*
	wā וַ	wī וִ	wū וּ	ăw וְ	**u**	**ו**	*w, v*
ז	zā זַ	zī זִ	zū זֻ	ăz זְ	**z**	**ז**	*z*
ח					**ḥ**	**ח**	*ī*
ט	ṭā טַ	ṭī טִ	ṭū טֻ	ăṭ טְ	**ṭ**	**ט**	*ṭ*
י	*(aksa)*				**i**	**י**	*e, i, ī*
	yā יַ	yī יִ	yū יֻ	ăy יְ	**i**	**י**	*y*
כ	kā כַ	kī כִ	kū כֻ	ăk כְ	**k**	**כ**	*k, χ*
ל	lā לַ	lī לִ	lū לֻ	ăl לְ	**l**	**ל**	*l*
מ	mā מַ	mī מִ	mū מֻ	ăm מְ	**m**	**מ**	*m*
נ	nā נַ	nī נִ	nū נֻ	ăn נְ	**n**	**נ**	*n*
ס	sā סַ	sī סִ	sū סֻ	ăs סְ	**s**	**ס**	*s*
ע					**ʿ**	**ע**	*ī (e, i)*
פ	pā פַ	pī פִ	pū פֻ	ăp פְ	**p**	**פ**	*p, f*
צ	ṣā צַ	ṣī צִ	ṣū צֻ	ăṣ צְ	**ṣ**	**צ**	*ṣ*
ק	qā קַ	qī קִ	qū קֻ	ăq קְ	**q**	**ק**	*q*
ר	rā רַ	rī רִ	rū רֻ	ăr רְ	**r**	**ר**	*r*
ש	šā שַ	šī שִ	šū שֻ	ăš שְ	**š**	**ש**	*š*
ת	tā תַ	tī תִ	tū תֻ	ăt תְ	**t**	**ת**	*t, θ*
ד	*(adu, or dušenna)*				**ḏ-**	**ד**	*(a) d*
◌		الفبای مندایی			**a**	**א**	*a*

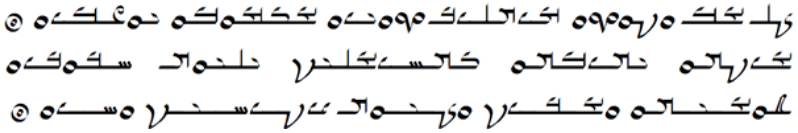

متنی به خط مندائی

eh	za	wa	ha	da	ga	ba	a
ḫ	z	u	h	d	g	b	a
[χ]	[z]	[u/w]	[h]	[d]	[g]	[b]	[a]
e	sa	na	ma	la	ka	ya	ṭa
ʿ	s	n	m	l	k	i	ṭ
[e]	[s]	[n]	[m]	[l]	[k]	[i/j]	[tˠ]
	adu	ta	ša	ra	qa	ṣa	pa
	ḏ-	t	š	r	q	ṣ	pa
	[ð]	[t]	[ʃ]	[r]	[q]	[s]	[p]

Ligatures

nd	ku	kt	kr	kl	ki	kḏ	kd
pu	pr	pl	nu	nt	nq	nm	ni
				ut	ṣu	ṣr	ṣl

الفبای مندائی

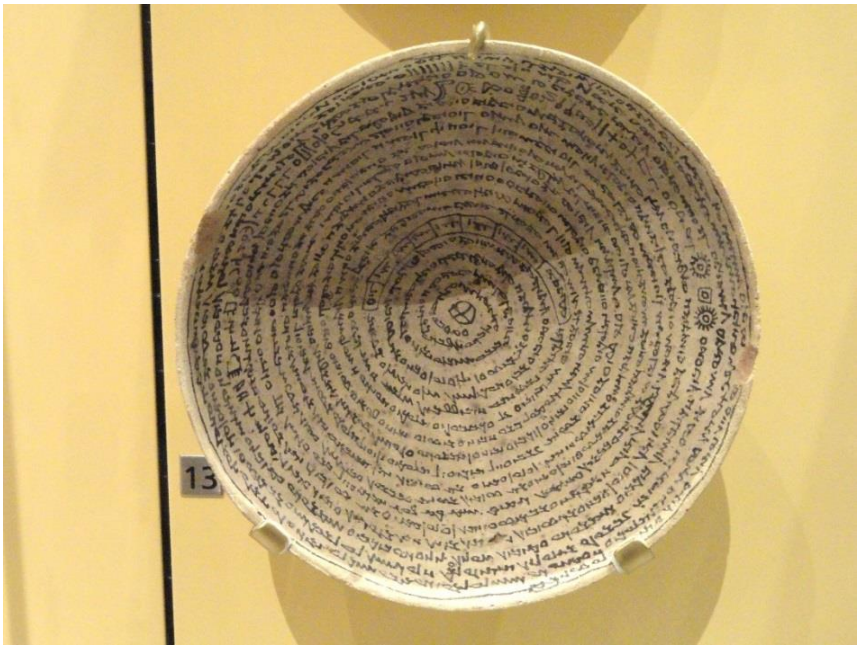

کاسه دعای عصر ساسانی با متن مندایی

خط مانوی

قلمرو: ایران زمین، ترکستان و اروپای شرقی
زبان: پهلوی، پارتی، پارسی دری، سغدی، بلخی، ترکی اویغوری
دوره‌ی رواج: ۳۶۳۰ – ۴۴۰۰ تاریخی (۲۵۰– ۱۰۰۰ م.)
دولت پشتیبان: ساسانی، پادشاهی اویغور

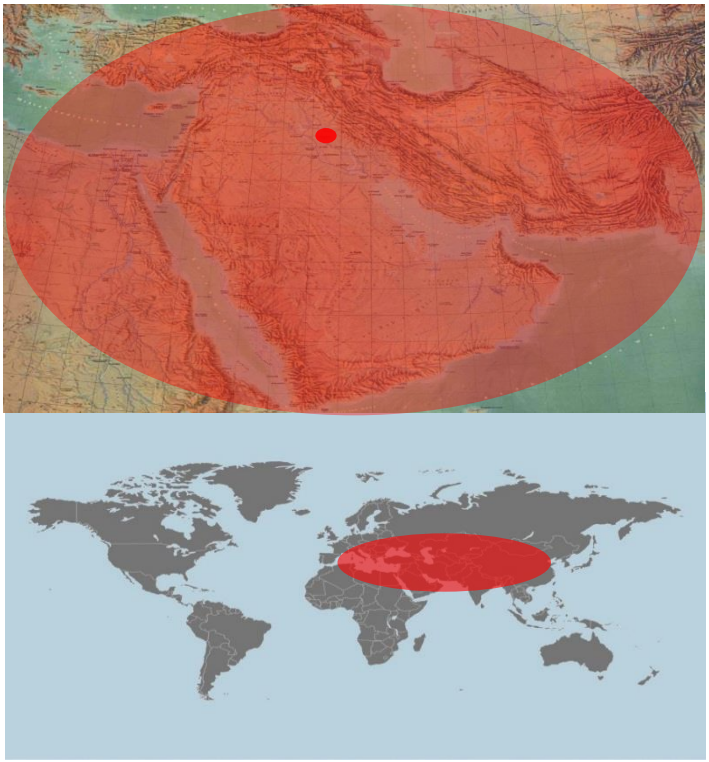

خط مانوی از معدود خطهایی است که آفریننده‌ی آن مشخص است و به همراه خط پارسی باستان کهن‌ترین خطی در جهان است که توسط یک جریان سیاسی - مذهبی مشخص و با رهبری شخصیت تاریخی معلومی پدید آمده‌اند. این خط ابداع مانی پیامبر بوده و همراه با دین او از مسیر جاده‌ی ایرانی در هردو قلمرو اروپا و چین انتشار یافته است. مانی خط خود را براساس نویسه‌ی پهلوی استوار کرده بود و از آنجا که در نقطه‌ی گذار دوران اشکانی به ساسانی می‌زیست، به توالی خطها و مرجع اصلی این خط یعنی آرامی هخامنشی نیز نظر داشت.

خط مانوی در حدود سال ۳۶۳۰ (۲۵۰م.) ابداع شد و تا حدود سال ۴۴۰۰ (۱۰۰۰م.) رواج داشت. با این خط زبان‌های متفاوت آریایی یعنی پهلوی و پارتی و سغدی و بلخی پارسی دری قدیم را می‌نوشتند و شکل‌هایی برای نوشتن زبان‌های هندی و ترکی نیز از آن مشتق شده است. نویسه‌ی مانوی با خط سریانی استرنجیلی و نبطی نزدیکی فراوانی دارد و تقریبا در همان زمان و محدوده‌ی جغرافیایی زاده شده است.

خط مانوی ۲۲ نشانه‌ی الفبایی داشته و به صورت سطری از راست به چپ با کلمات سرهم نوشته می‌شده است. ترتیب حروف در آن ابجدی بوده و دو نشانه‌ی اضافی برای «ژ» و «ل» در بیشتر نسخه‌هایش وجود داشته است. همخوان‌های پایانی کلمه اغلب با خطی کج به سمت چپ (برای ب، گ، ل، س، پ) بر رویشان یا خطی خمیده و گِرد بر بالا (برای م، چ، ق) نمایش داده می‌شده است. همچنین برای حرف ربط «و» (به پهلوی و پارتی: اود) یک حرف مجزا وجود داشته است. فقط همخوان‌ها در این نویسه بازنموده می‌شده‌اند و اغلب دو شکلِ متفاوت برای ابتدا - وسط یا پایان کلمه داشته‌اند.

خط مانوی نسبت به زبان‌های متفاوتی که ثبت می‌کرده، رویکردی عمل‌گرا و منطقی داشته. یعنی در حد امکان صورت گفتاری و رایج آن را بازمی‌نموده است. این خط از این نظر ویژه و غیرعادی است که همه‌ی زبان‌هایی که نویسا ساخته، پیشتر برای خود خطی مستقل داشته‌اند. یعنی انگار قرار بوده همچون نوعی نویسه‌ی استانده‌ی بینازبانی عمل کند و مانویانی که در قلمروی گسترده پراکنده شده بودند و به زبان‌های قومی متفاوت سخن می‌گفتند را به هم پیوند دهد. خط مانوی بر همین مبنا بهترین بایگانی برای فهم صورت گفتاری و رایج زبان پارتی است. به همین ترتیب در نمونه‌ای مهم از متن بلخی به خط مانوی که به جای مانده، می‌بینیم که بر خلاف نویسه‌ی بلخی واکبری را در انتهای بسیاری از کلمات ثبت نمی‌کند. نکته‌ی عجیب این که خط مانوی - تا جایی که اسناد نشان می‌دهد - برای نوشتن زبان‌های سامی - مثل آرامی - به کار گرفته نمی‌شده و فقط

زبان‌های آریایی را با آن می‌نوشته‌اند.

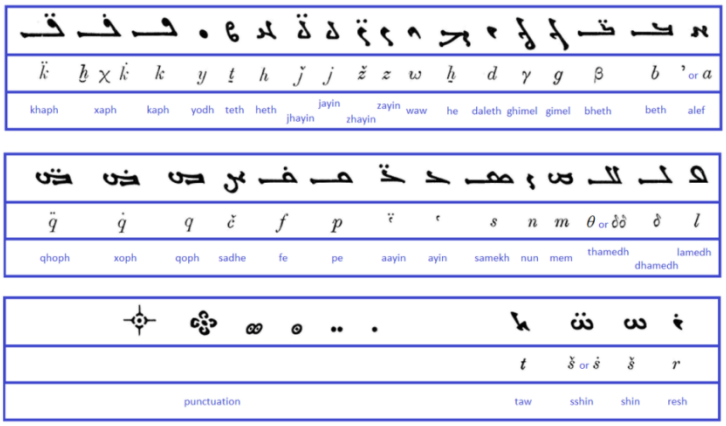

الفبای مانوی کتابی

این نویسه نقطه‌گذاری و علایم سجاوندی پیچیده‌ای داشته و از سرواژه‌ها و کوته‌نوشت‌های زیادی استفاده می کرده است. حروف اختصاری در این زبان با گذاشتن دو نقطه بر حروف بازنموده می‌شده است. مانویان شکلی از خوشنویسی را در این خط خلق کردند که کهن‌ترین نمونه‌ی هنر خوشنویسی بر کاغذ جهان به شمار می‌رود و نوآوری‌هایش – از جمله بزرگ نوشتن حرف اول جمله، یا رنگی کردن نقطه‌گذاری‌ها یا برخی کلمات و خط کشیدن زیر بخش‌های مهم متن – هنوز هم در خطهای گوناگون رواج دارد.

بالا) متن بودایی به زبان سغدی با خط مانوی، غارهای هزاربودای تورفان؛ دوره‌ی عباسی، پایین) برگی از کتابی مانوی

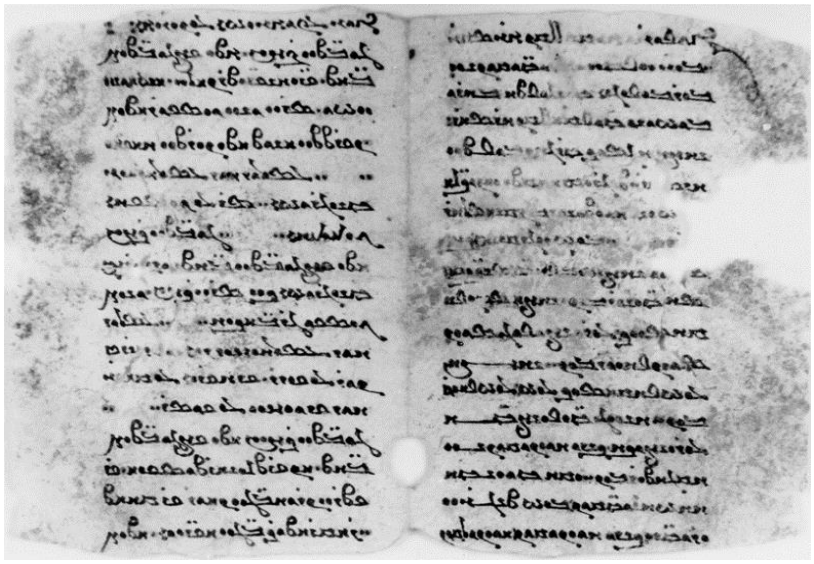

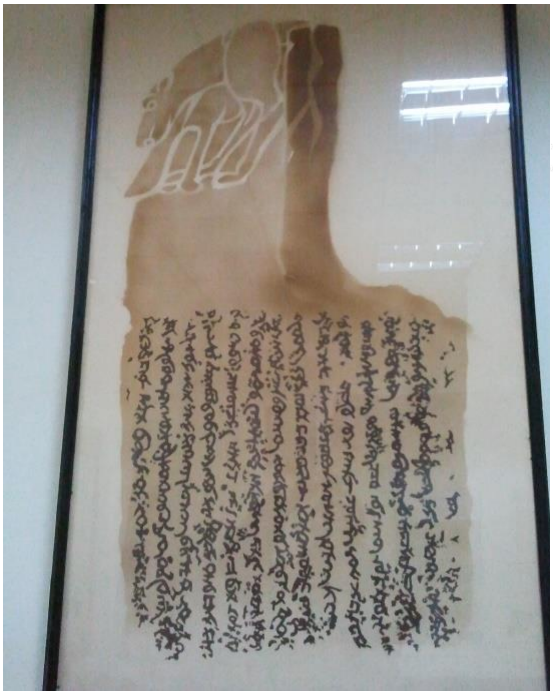

shape	value	shape	value
	ʾ		s
	b		c
	β		č
	g		p
	γ		f
	d		c
	δ		q
	w		q̈
	z		ḡ
	ž		r
	j		š
	j (ž)		ś
	h		t
	ɪ		w, u
	y		š
	k		•
	k̈		"
	k		flower
	l		l
	δ		5
	ð (δδ)		10
	m		20
	n		100

راست) الفبای مانوی شکسته؛

چپ) کتیبه‌ی بوگوت به خط مانوی، نوشته شده در مغولستان عصر ساسانی، سال ۳۹۶۵ (۵۸۵م.)

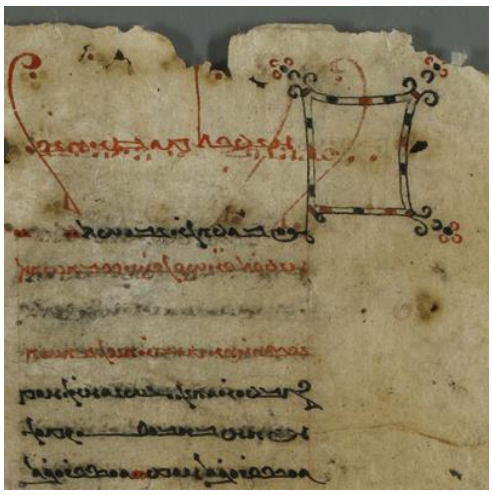

نمونه‌ی خوشنویسی به خط مانوی

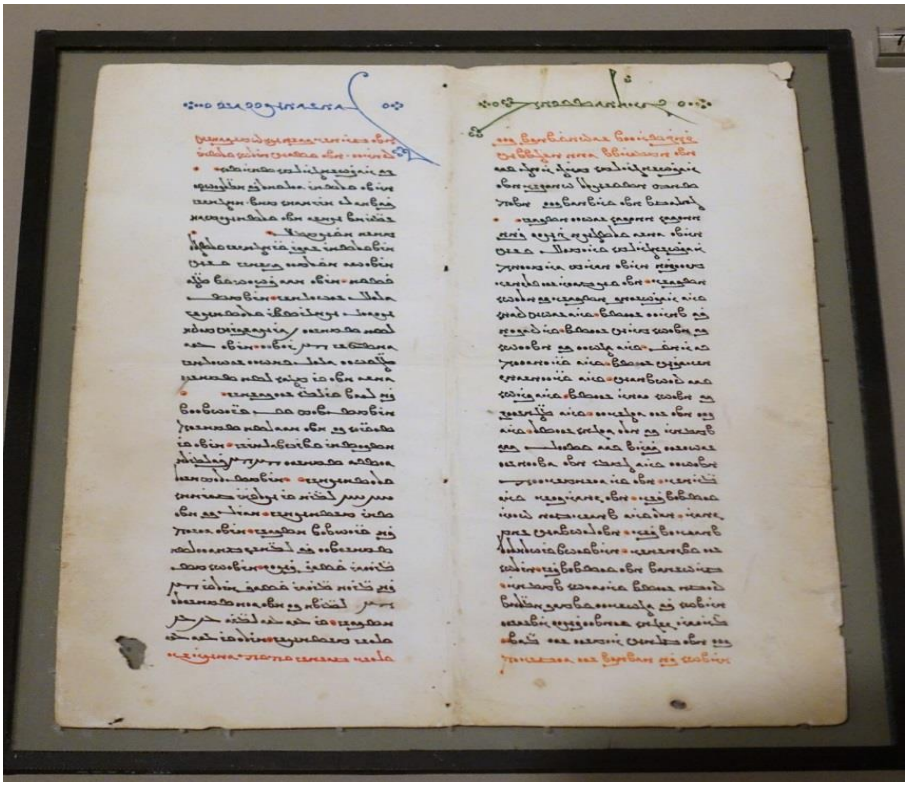

متنی درباره‌ی کیهان‌شناسی به زبان سغدی و با خط مانوی، کوچا، ترکستان، قرن ۴۳ – ۴۴ (ق ۹ – ۱۰م.)

متن پارتی «سرود روح زنده» که با خط مانوی نوشته شده، اوایل دوران ساسانی

گفتار بیست و پنجم

خط سغدی

قلمرو: ایران شمال شرقی، ترکستان و غرب چین
زبان: سغدی
دوره‌ی رواج: ۳۷۰۰ - ۴۶۰۰ تاریخی (۳۲۰ – ۱۲۰۰ م.)
دولت پشتیبان: اشکانی و ساسانی

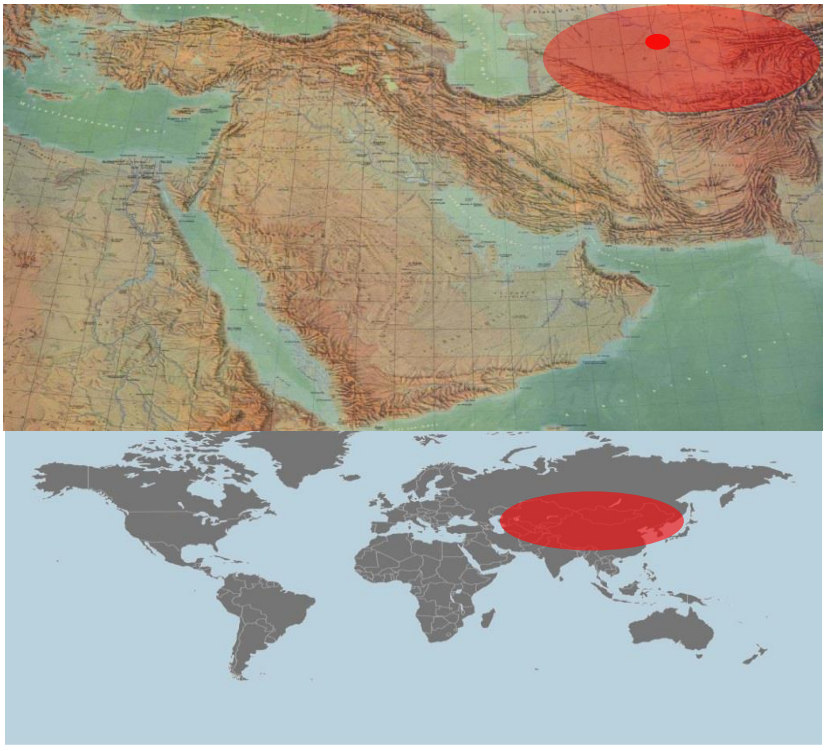

زبان سغدی یکی از زبان‌های خانواده‌ی ایران شرقی است که برای حدود هزار سال گسترشی جهانی داشت و در سراسر نیمه‌ی خاوری اوراسیا و گستره‌ی راه تجاری ایرانی (راه ابریشم) همچون زبان میانجی به کار گرفته می‌شد. این زبان با سه خط نوشته می‌شد که مهم‌ترینشان سغدی بود. دوتای دیگر خط مانوی و خط سریانی استرنجیلی بود که مانویان و ترسایان با آن متون مقدس خود را می‌نوشتند. با خط سغدی طیفی وسیع از متون که به ادیان گوناگون مربوط می‌شد، نوشته می‌شد و خط روزمره و معمول مردم به حساب می‌آمده است. جدای آن که اغلب بوداییان و بسیاری از مانویان و زرتشتیان نیز با آن متون ویژه‌ی خود را می‌نوشتند.

به همان ترتیبی که خط آرامی با واسطه‌ی بازرگانان یهودی در قلمرو اروپا رواج یافت و خط ییدیش را پدید آورد، در قلمرو چین هم خط سغدی با واسطه‌ی بازرگانان ایرانی رواج پیدا کرده بود و برای بیش از هزار سال در قلمرو تمدن چینی نویسه‌ی واسطه و عام قلمداد می‌شد.

نشانه‌های اولیه‌ی خط سغدی همچون مشتق‌هایی از آرامی هخامنشی از قرن ۳۵ - ۳۶ (ق ۲ - ۲م.) در منطقه‌ی سغد و خوارزم پدیدار می‌شوند. این آثار لوح‌هایی سفالی است با خط سغدی آغازین که در کول‌تپه در نزدیکی تاشکند کشف شده‌اند. این الواح اسنادی هستند که شرح می‌دهند چگونه امیری اشکانی از شهر چاچ (تاشکند) فرمان تشکیل یک کوچ‌نشینی را در آن ناحیه صادر کرد و در نتیجه مردمی از سمرقند و شهر سبز (کِش) و نخشب (کَرشی) و بخارا به آنجا مهاجرت کردند و شهری نو تاسیس کردند.[1] امیر مورد نظر در متن با لقب «سپذنی» (اسپهبد) نامیده شده و این واژه‌ای سغدی است. یعنی فرهنگ و زبان متمایز سغدی در این هنگام تازه در کار نویسا شدن با خطی ویژه‌ی خود بوده است.

نظر غالب آن است که خط سغدی از سریانی مشتق شده، اما زمان‌بندی ظهور این دو خط چنین فرضی را تایید نمی‌کند. قدیمی‌ترین نمونه‌ی پیدا شده از خط سغدی تمایز یافته‌ی آغازین نامه‌هایی است که در یک قلعه در دون‌هوانگ واقع در استان گانسوی چین کشف شده است. این نامه‌ها در سال ۳۶۹۲ - ۳۶۹۳ (۳۱۲ - ۳۱۳ م.) نوشته شده‌اند. بنابراین خط سغدی در نیمه‌ی دوم عصر اشکانی شکل گرفته و در دهه‌های آغازین دوران ساسانی به حالت پخته‌اش دست یافته است. این روند همزمان است با ظهور خط سریانی و بنابراین انتقال و نهادینه شدن دین مسیح در این منطقه، و ورود خط سریانی به شمال شرقی ایران زمین عامل اصلی پیدایش خط سغدی نبوده است. خط سغدی در حدود سال ۳۷۰۰ (۳۰۰ م.) شکل گرفت و تا حدود سال ۴۶۰۰ (۱۲۰۰م.) استفاده از آن رواج داشت.

علاوه بر ناهمخوانی زمانی، اسناد یافت شده در کول‌تپه نشان می‌دهد که باید درباره‌ی

1. Sims-Williams, Grenet, and Podushkin, 2007 [2009]: 1005–1034.

وامگیری سرراست سغدی از سریانی تجدید نظر کرد. این اسناد نویسه‌ای را نشان می‌دهند که آشکارا از آرامی مشتق شده و مقدمه‌ی سغدی است، و ارتباطی هم با سریانی ندارد. نامه‌ی یافته شده در دون‌هوانگ با خطی پخته و منظم در حجمی چشمگیر نوشته شده و این نشان می‌دهد که خط سغدی در این هنگام چند قرنی سابقه داشته است. به ویژه که این نامه‌ها متونی درباری نیستند و به نویسایی جمعیت ایرانی و رواج نامه‌نگاری میان‌شان گواهی می‌دهند.به این ترتیب خط سغدی و سریانی تقریبا همزمان در قرون ۳۵ - ۳۷ (۱ - ۳م.) زاده شده و همزمان در ابتدای عصر ساسانی به شکل نهایی‌شان دست یافتند. ویژگی مهم مشترکشان یعنی به هم چسبیدن حروف در یک کلمه که متمایز کننده‌ی سریانی از آرامی و پهلوی از پارتی است، نوآوری بزرگی بود که در ابتدای عصر ساسانی رخ داد. یعنی دوران شکل‌گیری خط سغدی تقریبا با سریانی برابر است و این احتمال وامگیری یکی از دیگری را ضعیف می‌سازد. به خصوص که این دو نویسه در درون قلمرو جغرافیایی ایران زمین بیشترین فاصله را با هم دارند و یکی در گوشه‌ی جنوب غربی و دیگری در گوشه‌ی شمال شرقی ایران پدید آمده‌اند.

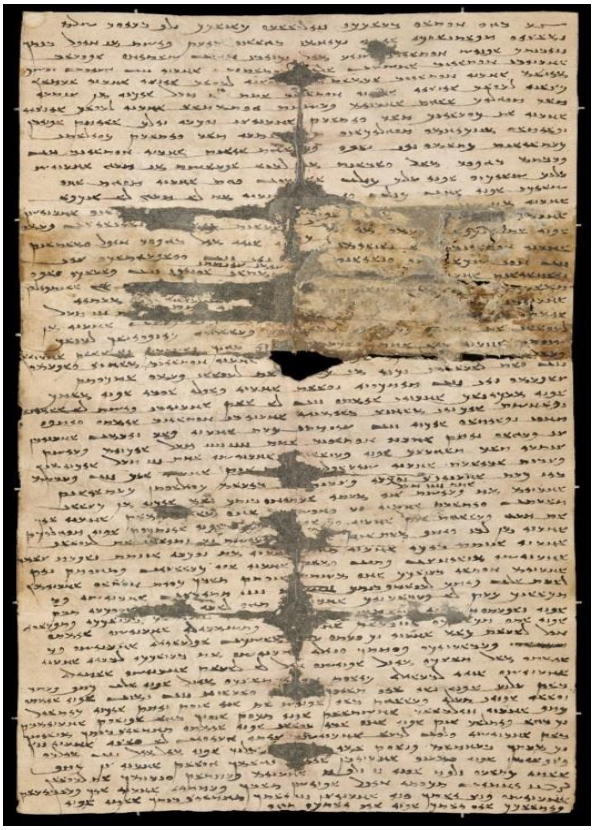

نامه‌ی دون‌هوانگ
به خط سغدی،
۴۲ در ۲۴/۳ سانتی‌متر،
استان گانسوی چین،
سال ۳۶۹۲ - ۳۶۹۳
(۳۱۲ - ۳۱۳ م.)

بنابراین حدسم آن است که پیدایش خط سغدی روندی درونزاد بوده و این نویسه به طور مستقیم از آرامی مشتق شده باشد و موازی با سریانی تحول یافته باشد. بی‌تردید وامگیری‌های بینابینی هم بین نویسه‌ها در کار بوده است. همچنان که سریانی عناصری را از نبطی وام گرفت، و سغدی هم بعدتر از سریانی ریخت‌ها و ترکیب‌هایی ستاند. با این حال همه‌ی اینها را باید فرزندان آرامی و خواهران هم در نظر گرفت، نه سلسله‌ای از نسل‌های پیاپی خطها.

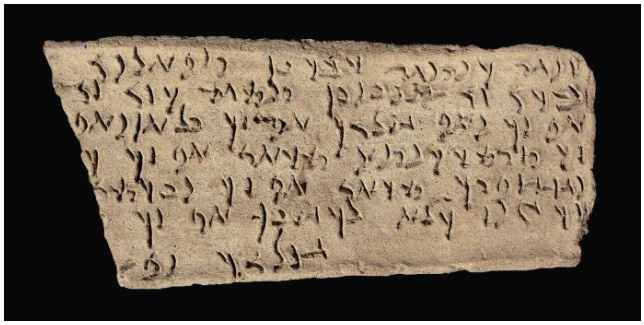

لوح گلی با خط سغدی آغازین، ۱۴ در ۳۱ سانتی‌متر، خوارزم و سکائیه (قزاقستان)، قرن ۳۵ – ۳۷ (ق ۱ – ۳ م.)

نویسه‌ی سغدی هفده نشانه برای همخوان‌ها داشت که بسته به این که ابتدا، میان یا انتهای کلمه قرار بگیرند، شکل‌شان تغییر می‌کرد. حروف در یک کلمه به هم می‌چسبیدند و بین کلمات فاصله‌ای گذاشته می‌شد و سطرها افقی و از راست به چپ نوشته می‌شد. حروف «ا – و – ی» علاوه بر همخوان، واکبر بلند را هم نمایش می‌دادند و بر خلاف آرامی و سایر خطهای برآمده از آن، گاه واکبرهای کوتاه (اَ – اِ – اُ) را نیز نشان می‌دادند. در برخی از نسخه‌ها این نظام الفبایی کل واکبرها را هم بازنمایی می‌کرد و واکبرهای بلند با پیشتر نهادن یک «الف»اضافی از واکبرهای کوتاه متمایز می‌شدند. بعد از فروپاشی عصر ساسانی که چند خط دختری از جمله ترکی کهن از این نویسه زاده شد، زیر تأثیر آن ۹۰ درجه چرخش در سطربندی آن رخ نمود و جمله‌ها در ستون‌هایی از بالا به پایین نوشته می‌شدند. خود این ستون‌ها هم بر صفحه از چپ به راست چیده می‌شدند.

شاخصی که نشان می‌دهد خط سغدی بیشتر از پهلوی تأثیر پذیرفته تا سریانی، آن است که در این خط هم هزوارش وجود دارد و برخی از کلمات به ویژه ضمیرها و حرف تعریف‌ها و حرف اضافه‌ها و حرف ربطها به آرامی (و نه سریانی) در میانه‌ی جمله نوشته می‌شدند. الفبای سغدی ترتیبی ابجدی داشت و سیاهه‌ای از آن در پنجکنت به دست آمده که نشان می‌دهد

حروف با همان ترتیب آرامی در آن ثبت می‌شده‌اند. تنها تفاوت آن است که مشتقی از «لام» در پایان فهرست تکرار می‌شده و این بدان خاطر بوده که همخوان‌های «ذ» و «ث» را نشان می‌داده است.

خط سغدی هم با توجه به دایره‌ی جغرافیایی پهناوری که کاربرد داشت و زمان طولانی رواجش، شاخه‌زایی کرد و به چند شکل نوشته می‌شد. در اوایل دوران ساسانی (ابتدای قرن ۳۸/ ق. ۴م.) خط سغدی آغازین پدید آمد که در آن حروف جدا از هم نوشته می‌شد و تمایز میان شکل حروف روشن بود. در حدود سال ۳۹۰۰ (۵۰۰م.) شکلی دیگر از این نویسه در میان جماعت بودایی‌ها شکل گرفت که آن که نویسه‌ی سوترا می‌نامند و نوعی خوشنویسی بود با حروف درهم پیوسته. در پایان دوران ساسانی و همزمان با ظهور اسلام هم خط شکسته‌ی سغدی پدید آمد که گاه آن را اویغوری می‌نامند چون خاستگاهش ترکستان بوده است. در این نسخه از سغدی خطی پایه بین حروف کشیده می‌شد و این احتمالاً از خط سانسکریت وامگیری شده بود که در همان حدود در این منطقه رواج می‌یافت. در این خط اخیر تمایز میان حروف درست مشخص نبود و به همین خاطر خواندن جملات و کلمات دشوار بود و به تمرین زیاد نیاز داشت.

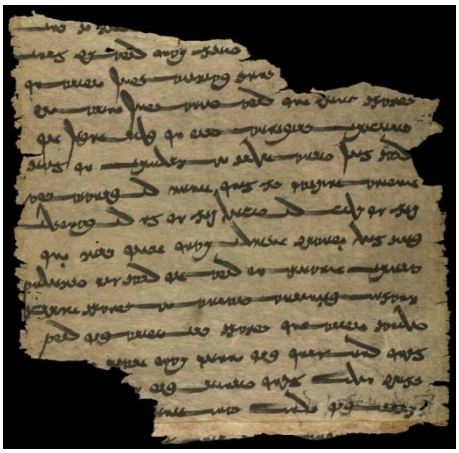

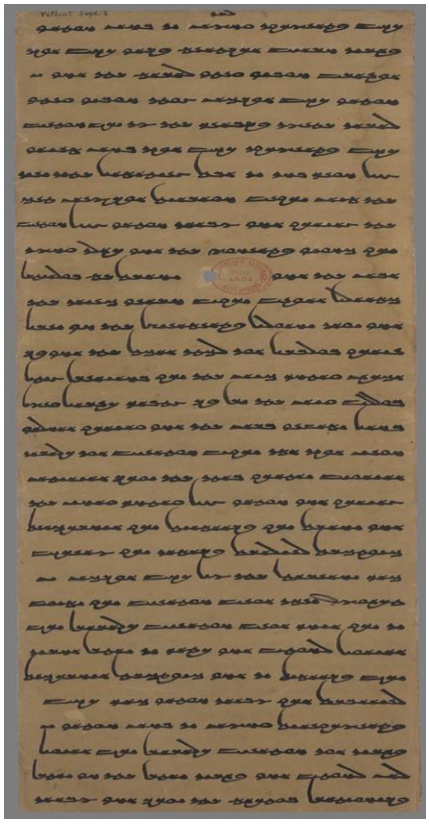

بالا) برگی از «رستم و دیوان» با خط سغدی شکسته، ۲۸ در ۲۹ سانتی‌متر، پنجکنت، قرن ۴۲ – ۴۳ (ق ۸ – ۹ م.)
روبرو) متن بودایی وِسانتارَه جَتَکَه با نویسه‌ی سوترا، ۴۸/۵ در ۱۴/۷ سانتی‌متر، قرن ۴۲ – ۴۳ (ق ۸ – ۹ م.)

نامه‌ای به خط سغدی آغازین

خط ارمنی

قلمرو: قفقاز، آناتولی
زبان: ارمنی
دوره‌ی رواج: ۳۷۸۵ – ۵۴۰۰ تاریخی (۴۰۵ – ۲۰۲۰ م.)
دولت پشتیبان: عثمانی، ارمنستان

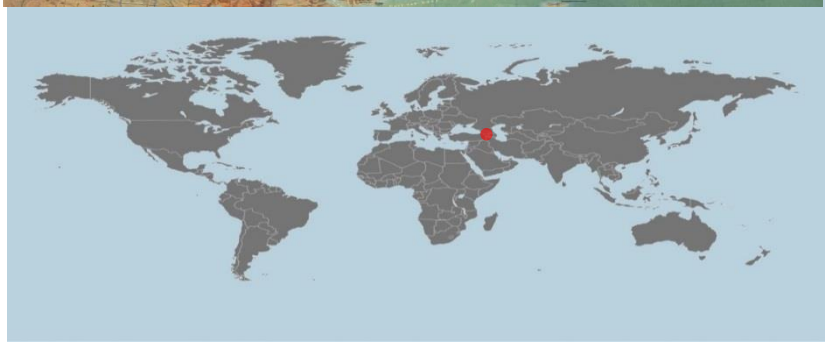

چنان که دیدیم در جریان گذار از سلسله‌ی اشکانی به ساسانی یک خیزش دیگر در زمینه‌ی ظهور خطهای تازه رخ نمود و نویسه‌های پیشین طی چند دهه دستخوش تحول شدند و شاخه‌زایی کردند. روند مشابهی در دوران ساسانی طی دو موج رخ نمود. یکی در عصر بهرام گور و پسرش یزدگرد دوم و دیگری در زمان قباد و فرزندش خسرو انوشیروان. این همزمان بود با ورود ترکان به قلمرو ایران شرقی و قیام مزدکیان، و تحول ریشه‌ای جامعه‌ی ایرانی که در ضمن با رواج ادیان تازه (مسیحی، مانوی، مزدکی) و پیدایش و رونق نویسه‌های نو همراه بود.

سرزمینی که در این هنگام به نویسه‌ای تازه مجهز شد، ارمنستان بود که از ابتدای کار در قالب منطقه‌ی کوهستانی قفقاز زیرسیستمی متمایز در دل حوزه‌ی تمدن ایرانی محسوب می‌شد و ساکنانش از دوران کوروش بزرگ با اسم ارمنی‌ها در تاریخ حضور داشتند و یکی از اقوام مهم ایرانی محسوب می‌شدند. قدیمی‌ترین خط پدیدار شده در منطقه‌ی قفقاز مشتقی از خط آرامی هخامنشی است که آرامازی نامیده می‌شود.

نام این خط از منطقه‌ی آرمازیس خِوی گرفته شده که در نزدیکی مْتسخِتا در ۲۲ کیلومتری شمال تفلیس قرار دارد و در دوران باستان شهری با سنت نویسایی شکوفا بوده است. هزاران کتیبه از این منطقه به دست آمده که اغلب‌شان به قرن ۳۶ (ق ۲م.) باز می‌گردند و این زمانی است که امیرانی محلی که نسب خود را به هخامنشیان می‌رساندند، همچون تابعان شاهنشاهان اشکانی‌ها در این منطقه حکومت می‌کردند. این نویسه هم بی‌شک از آرامی مشتق شده و در آثار هخامنشی منطقه‌ی گرجستان و ارمنستان که به قرن ۲۹ (ق ۵ پ.م) بازمی‌گردند، نشانه‌هایی از خط آرامی یافته شده که آشکارا الهام‌بخش این خط بوده است. نویسندگان یونانی و رومی هم به این نکته که ارمنی‌ها نخست از همان خط آرامی رسمی هخامنشیان استفاده می‌کردند، اشاره‌هایی دارند. کسنوفون در «آناباسیس» می‌گوید که بومیان ارمنستان از «خط پارسی» استفاده می‌کرده‌اند،[1] و دیودور اشاره کرده که بعد از تازش اسکندر فرمانروای ارمنستان که از خاندان اروندی‌ها بود، به شهربان ایلام و فارس نامه‌ای نوشت که به خط آرامی بود.[2] در عصر فترت پسا اسکندری برخی از متون در قفقاز به یونانی نوشته می‌شد. با این حال همچنان اغلب کتیبه‌های سنگ‌های مرزی اردشیر اروندی (آرتاشس، ۳۱۹۱ تا ۳۲۲۰/ ۱۶۰ - ۱۸۹ پ.م) به آرامی نوشته شده است.[3]

---

1. Xenophon, Anabasis, Book IV, 35.
2. Diodor, Book 19, 23.
۳. گرف، ۱۳۹۱: ۶۵.

فیلـوی اسـکندرانی[1] (سـال‌هـای ۳۳۶۰ تـا ۳۴۳۰/ ۲۰ پ.م – ۵۰م.) نقـل کـرده کـه مترودوروس اسکِپسیسی[2] تاریخ‌هایی به یونانی نوشته بود که به زبان ارمنی ترجمه شده بـود. این مترودوروس از اهالی شهری یونانی‌نشین در آناتولی بود کـه در کورشـون‌تپـه امـروزین واقع شده است. او دوست نزدیک مهرداد ششم شاه پونت و خویشـاوندش تیگـران بـزرگ شاه ارمنستان بود، که جبهه‌ی واحـدی در برابـر پیشـروی رومیـان در آنـاتولی تشـکیل داده بودند. او در دستگاه تیگران مورخ رسمی بود و این نکتـه کـه در آن هنگـام متـون بـه زبـان ارمنی نوشته می‌شده، بسیار جای توجه دارد. اگر این گزارش درست باشد، احتمـالاً در ایـن هنگام ارمنی را با الفبای آرامی می‌نوشته‌اند.

با این حال چنین می‌نماید که نسخه‌ای محلی از همین خط آرامی به تـدریج تمـایز یافتـه و خط ویژه‌ی زبان ارمنی را به دست داده باشد. یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های این خـط بـه قـرن ۳۳ (ق ۱ پ.م) باز می‌گردد و بر آوند شرابی نوشته شده است.[3] نمونـه‌هـای دیگـری از نـوعی آرامی تغییر شکل یافته را در گنجینه‌ی وانی می‌توان یافت که قـدمتش بـه قـرن ۳۲ - ۳۳ (ق ۱ - ۲ پ.م) باز می‌گردد.[4]

این نمونه‌ها هنوز تمایزی قاطع با خط آرامی پیدا نکرده‌اند. اما چنین می‌نماید که چنـین تفکیکی تا یکی دو قرن بعد تحقق یافته باشد. مـثلاً گزارشـی جالـب از هیپولیـت رومـی در دست داریم که در کتاب «سالنامه» وقایع دوران امپراتـور سـوروس الکسـاندر را شـرح داده است. او در سال ۳۵۵۰ (۱۷۰م.) زاده شد و در سـال ۳۶۱۵ (۲۳۵م.) درگذشـت و مهمتـرین اندیشمند مسیحی دورانش بود. در «سالنامه» می‌خوانیم که ارمنـی‌هـا در زمـان او از مردمـی بوده‌اند که الفبایی ویژه‌ی خود داشته‌اند.[5] اشاره‌ای سازگار با این جمله را در متن «زنـدگی آپولونیوس تیانایی» می‌خوانیم که فیلوستراتوس آتنی آن را در پایان دوران اشکانی (ابتدای قرن ۳۷/ ق. ۳م.) نوشته است. او نقل کرده که در پامفولیا در جنوب آنـاتولی مـردم پلنگـی ماده را شکار کردند که قلاده‌ای زرین دور گردنش بود و بر آن «با خط ارمنی» نوشته بـود: «[متعلق به] ارشک شاه، خداوند [شهر] نسا (دامغان)».[6]

موسی خورنی هم در شرح احوال بردیصان الرهایی (ادسـایی) مـی‌نویسـد کـه او بـه دژ آنی در ارمنستان رفت و در کتابخانه‌ی آنجا متون ارمنی دوران پیشامسیحی را مطالعـه کـرد

---

1. Philo of Alexandria
2. Metrodorus of Scepsis
3. Tsereteli, 1993: 85-88.

۴. گرف، ۱۳۹۱: ۶۴.

5. Hilkens, 2020: 1-32.
6. Philostratus,Book II, Chapter II(1912: 120–121).

که اثر کاهنی مهرپرست به نام ووغیومپ بود. بـه گـزارش او ایـن متـون بـه «خـط میترایـی» نوشته شده بود «که در معبدهای ارمنستان رواج داشت». بردیصان بنیانگذار مذهب گنوسـی بردیصانی است و در فاصله‌ی سـال‌هـای ۳۵۰۲ تـا ۳۵۳۴ (۱۵۵ - ۱۲۲ م.) مـی‌زیسـته اسـت. بردیصان این کتاب مهری را به سریانی و بعدتر بـه یونـانی ترجمـه کـرد. او همچنـین اشـاره کرده که ماژَن برادر تیگران هفتم شاه ارمنستان (سـال‌هـای ۳۵۲۴ تـا ۳۵۶۶ /۱۴۴ - ۱۸۶م.)، کاهن بزرگ کیش مهر در این قلمرو بوده است و وقتی درگذشت برادر تاجدارش یادمانی با چنین خطی برایش برافراشت.

براساس این داده‌ها می‌توان پذیرفت که ارمنی‌ها در میانه‌ی دوران اشکانی خـط ویـژه‌ی خود را پدید آورده بودند و ابداع کنندگان این نویسه موبدان مهرپرست بوده‌اند. ایـن خـط در میان یونانیان و رومیان با اسم خط ارمنی یا خط میترایی شهرت داشته و آشکارا با آرامی متفاوت بوده است. نویسا بودن این قلمرو و اهمیت این خط را از اینجا می‌توان دریافت کـه در ایزدکده‌ی ارمنی‌ها در دوران پیشامسیحی تیر یا تیشتر خداوندی مقتدر و مهـم بـوده و او حامی کاتبان و حاملان کتاب‌های مقدس شمرده می‌شده است.

با توجه به این شواهد نظر مرسوم و مشهوری که ظهور خط ارمنی را به مسیحیان مربوط می‌داند، نادرسـت اسـت. بـر مبنـای ایـن دیـدگاه غالـب، ظهـور رسـمی خـط ارمنـی بسـیار دیرآیندتر بـوده و در میانـه‌ی عصـر ساسـانی جـای مـی‌گیـرد. دینمـردی بـه اسـم مِسـرُوپ ماشْتُوتْس در سال ۳۷۸۵ (۴۰۵م.) الفبایی ویژه را برای نوشتن انجیـل بـه زبـان ارمنـی ابـداع کرد. این خط در اصل ۳۶ نشانه داشت که بعدتر سه نشانه‌ی دیگر نیز به آن افـزوده شـد. بـا توجه به این که مسیحیان در نابود کردن آثار فرهنگی گذشـتگان خـود و ریشـه‌کنـی آرای غیرمسـیحی غیـرت و تعصـبی چشـمگیر داشـتند، آنچـه کـه قاعـدتا رخ داده آن اسـت کـه ماشتوتس خطی پیشاپیش موجود را برگرفته و آن را بـرای نوشـتن انجیـل قـدری دگرگـون کرده و پیروانش او را برسازنده و مخترع این خط به شمار آورده‌اند.

بـا ایـن حـال نویسـندگان ارمنـی در قـرون میانـه بـه وجـود نویسـه‌ی ارمنـی‌ای پـیش از ماشتوتس آگاه بوده‌اند و آن را اغلب با برچسب «خـط باسـتانی ارمنـی» یـا «ارمنـی قـدیم» برچسب می‌زده‌اند. جالب آن که یکی از ایشان شاگرد ماشتوپس یعنی کوریـوْن اسـت کـه ضمن نوشتن شرح حال استادش می‌گوید وی هنگام ابـداع نویسـه‌ی ارمنـی از وجـود خـط ارمنی کهن خبردار بوده و می‌کوشیده حروف آن را در الفبای ابداعی خویش بگنجاند.[1]

[1] https://www.scribd.com/document/236975940

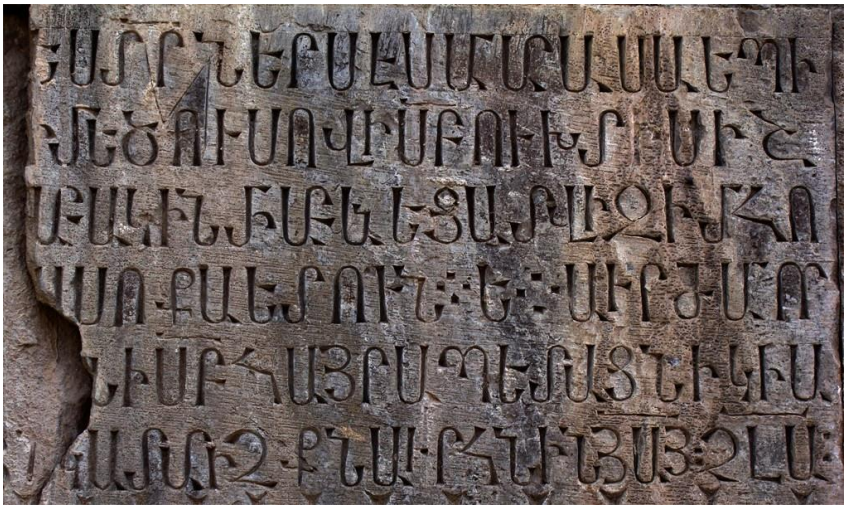

نمونه‌ی نویسه به خط ارمنی

بنا به سنتی کلیسایی، می‌گویند این نخستین جمله‌ای بوده که ماشتوتس با خط ارمنی ابداعی خود نوشته است:

Ճանաչել զիմաստութիւն եւ զխրատ, իմանալ զբանս հանճարոյ:

چاناچْئِل زیماسْتوتْئیون یِوْ زْخْرات، ایمانال زْبانْس هانچارُویْ

«برای دانستنِ تعالیم و خرد، باید زبان تفاهم را درک کرد».[۱]

۱. کتاب امثال سلیمان، باب نخست، آیه‌ی ۲.

کهن‌ترین نمونه‌ی بازمانده از خط ارمنی به کتیبه‌ی کلیسای سرکیس مقدس در تِکور مربوط می‌شود که با توجه به نام و نشان اشخاصی که در آن ثبت شده، در دهه‌ی ۳۸۶۰ (۴۸۰ م.) نوشته شده است. اولین نمونه‌ی خط ارمنی که خارج از قفقاز یافت شده هم به نمازخانه‌ی کلیسای پولی‌اوکتوس در اورشلیم مربوط می‌شود و در قرن ۴۰ (ق ۶م.) نوشته شده است.[1] در فیوم مصر پاپیروسی به خط ارمنی یافت شده که قدری پیش از فتوحات مسلمانان در واپسین سال‌های دولت ساسانی (پیش از سال ۴۰۲۰/ ۶۴۰م.) نوشته شده و چند کلمه‌ی یونانی هم دارد که به همان ترتیب با خط ارمنی ثبت شده‌اند. این نویسه‌ها احتمالاً در زمانی نوشته شده‌اند که مصر بار دیگر برای چند دهه در عصر خسروپرویز به استانی ایرانی بدل شده بود. درباره‌ی سرمشق اصلی خطی که ماشتوتس ابداع کرد گمانه‌زنی‌های زیادی شده است. خط رسمی مسیحیان پیش از او پهلوی بود و مردم قفقاز با خط سریانی که به کلیسای آسوری و نواحی جنوبی مربوط می‌شد نیز تماس داشتند. اغلب حروف ارمنی به پهلوی شبیه هستند و برخی‌شان با الفبای سریانی نیز همسانی‌هایی دارند. بنابراین تأثیر این دو بر ارمنی آشکار است. ابداع فردی ماشتوتس هم البته مهم بوده، اما گویا درباره‌اش اغراقی رخ نموده باشد. چون کوریون که اولین نویسنده به زبان ارمنی است و یک قرن پس از ماشتوتس زندگینامه‌اش را نوشته، ادعا می‌کند که او در ضمن ابداع کننده‌ی خط گرجی و آلبانیایی هم بوده، که آشکارا نادرست است.

Arm. scr.	Translit.	Phonet.	Arm. scr.	Translit.	Phonet.
ա	*a*	a	մ	*m*	m
բ	*b*	b	յ	*y*	j
գ	*g*	g	ն	*n*	n
դ	*d*	d	շ	*š*	ʃ
ե	*e*	(j)e	ո	*o*	(v)o
զ	*z*	z	չ	*č‘*	t^hʃ
է	*ē*	ɛ	պ	*p*	p
ը	*ə*	ə	ջ	*ǰ*	ʤ
թ	*t‘*	t^h	ռ	*ṙ*	ṙ
ժ	*ž*	ʒ	ս	*s*	s
ի	*i*	i	վ/ւ	*v/w*	v/w
լ	*l*	l	տ	*t*	t
խ	*x*	χ	ր	*r*	r
ծ	*c*	ts	ց	*c‘*	t^hs
կ	*k*	k	ու	*u*	u
հ	*h*	h	փ	*p‘*	p^h
ձ	*j*	ʤ	ֆ	*k‘*	k^h
ղ	*ł*	ʁ	օ	*ō*	ɔ
ճ	*č*	tʃ	ֆ	*f*	f

1. Nersessian, 2001: 36-37.

از آن سو اروپاییان نیز نظریه‌هایی بر محور مرکز پنداشتن الفبای یونانی پیشنهاد کرده‌اند و گفته‌اند به خاطر شباهت «ث» (p̦ در ارمنی و در Θ یونانی) و «ب» (p در ارمنی و b در یونانی) و «ف» (ph در ارمنی و Φ در یونانی) این الفبا از یونانی تأثیر پذیرفته است. در حالی که چنین شباهتی جزئی است و اگر قرار بر تمرکز بر این نوع جزئیات و غفلت از کلیات باشد، خط حبشی را هم می‌توان سرمشق ارمنی دانست. نظریه‌ای که آشکارا پرت و تخیلی است، ولی جالب آن که کسی پیدا شده و به واقع پیشنهادش کرده است.[1]

Ա	ա	a	այբ	ayb	α	Ճ	ճ	č	ճէ	čē	
Բ	բ	b	բեն	ben	β	Մ	մ	m	մեն	men	μ
Գ	գ	g	գիմ	gim	γ	Յ	յ	y	յի	yi	
Դ	դ	d	դա	da	δ	Ն	ն	n	նու	nu	ν
Ե	ե	e	եչ	eč‘	ε	Շ	շ	š	շա	ša	(ξ)
Զ	զ	z	զա	za	ζ	Ո	ո	o	ո	o	ο
Է	է	ē	է	ē	η	Չ	չ	č‘	չա	č‘a	
Ը	ը	ə	ըթ	ət‘		Պ	պ	p	պէ	pē	π
Թ	թ	t‘	թո	t‘o	θ	Ջ	ջ	ǰ	ջէ	ǰē	
Ժ	ժ	ž	ժէ	žē		Ռ	ռ	ṙ	ռա	ṙa	ρ
Ի	ի	i	ինի	ini	ι	Ս	ս	s	սէ	sē	σ
Լ	լ	l	լիւն	liwn		Վ	վ	v	վեւ	vew	
Խ	խ	x	խէ	xē		Տ	տ	t	տիւն	tiwn	τ
Ծ	ծ	c	ծա	ca		Ր	ր	r	րէ	rē	
Կ	կ	k	կեն	ken	κ	Ց	ց	c‘	ցո	c‘o	
Հ	հ	h	հո	ho		Ւ	ւ	w	հիւն	hiwn	υ
Ձ	ձ	j	ձա	ja		Փ	փ	p‘	փիւր	p‘iwr	φ
Ղ	ղ	ł	ղատ	łat	λ	Ք	ք	k‘	քէ	k‘ē	χ

الفبای ارمنی

1. Pankhurst, 1998: 25.

Աա	Բբ	Գգ	Դդ	Եե	Զզ	Էէ	Ըը	Թթ	Ժժ
այբ	բեն	գիմ	դա	եչ	զա	է	ըբ	բո	ժե
ayb	ben	gim	da	yeč	za	ē	ë	t'o	že
a	b	g	d	e	z	ē	ë	t'	ž
[ɑ]	[b]	[g]	[d]	[ɛ/jɛ]	[z]	[e]	[ə]	[tʰ]	[ʒ]
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
Իի	Լլ	Խխ	Ծծ	Կկ	Հհ	Ձձ	Ղղ	Ճճ	Մմ
ինի	լյուն	խե	ծա	կեն	հո	ձա	ղատ	ճե	մեն
ini	liwn	xe	ça	ken	ho	ja	ġat	če	men
i	l	x	ç	k	h	j	ġ	č	m
[ɪ]	[l]	[x]	[ts]	[k]	[h]	[dz]	[ʁ]	[ʧ]	[m]
20	30	40	50	60	70	80	90	100	200
Յյ	Նն	Շշ	Ոո	Չչ	Պպ	Ջջ	Ռռ	Սս	Վվ
հի	նուı	շա	ո	չա	պե	ջե	ռա	սե	վեվ
hi	now	ša	vo	ča	pe	je	ŕa	se	vev
y	n	š	o	č	p	ǰ	ŕ	s	v
[h/j]	[n]	[ʃ]	[vo/o]	[ʧʰ]	[p]	[ʤ]	[r]	[s]	[v]
300	400	500	600	700	800	900	1000	2000	3000
Տտ	Րր	Ցց	ՈՒու	Փփ	Քք	և	Օo	Ֆֆ	
տյուն	րե	ցո	հիւն	փյուր	ֆե	և	o	ֆե	
tyown	re	c'o	hiwn	p'yowr	k'	jew	ò	fe	
t	r	c'	w	p'	k'	ew	ò	f	
[t]	[ɾ]	[tsʰ]	[v]	[pʰ]	[kʰ]	[ev/jev]	[o]	[f]	
4000	5000	6000	7000	8000	9000	-	10000	20000	

حروف بزرگ و کوچک الفبای ارمنی

	I voiced aspirated	II voiceless voiced	III aspirated aspirated
	Բ	Պ	Փ
Eastern Armenian	[b]	[p]	[pʰ]
Western Armenian	[pʰ]	[b]	[pʰ]
	Գ	Կ	Ք
Eastern Armenian	[g]	[k]	[kʰ]
Western Armenian	[kʰ]	[g]	[kʰ]
	Դ	Տ	Թ
Eastern Armenian	[d]	[t]	[tʰ]
Western Armenian	[tʰ]	[d]	[tʰ]
	Ձ	Ծ	Ց
Eastern Armenian	[dz]	[ts]	[tsʰ]
Western Armenian	[tsʰ]	[dz]	[tsʰ]
	Ջ	Ճ	Չ
Eastern Armenian	[dʒ]	[tʃ]	[tʃʰ]
Western Armenian	[tʃʰ]	[dʒ]	[tʃʰ]

تفاوت گویشی ارمنی شرقی و غربی هنگام تلفظ حروف الفبای ارمنی

باید به این نکته توجه داشت که ارمنستان در سراسر تاریخ بخشی از کشور ایران بوده و تنها حدود یک قرن است که در تصرف روس‌هاست و به کشوری مستقل و دست نشانده بدل شده است. یعنی هویت ارمنی‌ها حتا در دوران‌هایی که استقلال سیاسی داشته‌اند، همواره ایرانی بوده است. به همین خاطر زبان ملی رایج در این قلمرو طی هزار سال گذشته پارسی بوده و با خط ارمنی علاوه بر زبان ارمنی، زبان پارسی را نیز می‌نوشته‌اند. یعنی به همان شکلی که یهودیان با خط آرامی پارسی را می‌نوشته‌اند، ارمنی‌ها هم با نویسه‌ی ارمنی چنین می‌کرده‌اند و هردوی اینها نخست خطهایی مذهبی بوده‌اند که کم کم خصلتی قومی نیز پیدا کرده‌اند.

عمده‌ی متون پارسی با خط ارمنی که تا با حال کشف شده‌اند در مجموعه‌ی ماتِنداران در موسسه‌ی متون کهن ایروان نگهداری می‌شوند و سه رده‌ی متفاوت از اسناد را در بر می‌گیرند: متون مذهبی و فلسفی، بیت شعرها یا تضمین‌هایی از اشعار پارسی که در میانه‌ی اشعار ارمنی می‌آمده، و فرهنگنامه‌ها و لغت‌نامه‌هایی که کلمات پارسی را در زبان ارمنی شرح می‌داده است. در این بین به ویژه ترجمه‌های پارسی از عهد جدید اهمیت داشته‌اند که بدنه‌ی این متون را تشکیل می‌دهند. به عنوان مثال همزمان با دست‌اندازی روسیه به قفقاز دو نسخه از انجیل به اسم MS 3044 و MS 8492 در قرن ۵۲ (ق ۱۸ م.) در ارمنستان نوشته شده‌اند که خطشان ارمنی و زبان‌شان پارسی است.

نویسه‌ی ارمنی با چهار نوع دستخط متمایز نوشته می‌شود. یکی «خط آهن‌پوش» (اِرْکاتاگیر) است که می‌گویند خود ماشتوتس آن را ابداع کرده و بدان می‌نوشته است. این دستخط نسبت به بقیه تقدم دارد و بین قرن ۳۹ تا ۴۷ (ق ۵ - ۱۳م.) رایج بوده است. هرچند خط آهن‌پوش هنوز هم در متون رسمی به کار گرفته می‌شود، اما از قرن ۴۷ (ق ۱۳م.) دستخط دیگری در میان ارمنیان باب شد که «شکسته» (بُلُوگیر) خوانده می‌شود و نخستین نشانه‌هایش به سیصد سال پیشتر و قرن ۴۴ (ق ۱۰م.) مربوط می‌شود. وقتی صنعت چاپ در قرن ۵۰ (ق ۱۶م.) به ارمنستان وارد شد، همین خط به صورت نویسه‌ی استانده‌ی متون ارمنی تثبیت شد. از همین قرن نوعی دستخط فشرده‌ی تندنویس هم بین ارمنیان مهاجر باب شد که «کوچک» (نُوتْرگیر) نامیده می‌شود و تا قرن ۵۲ (ق ۱۸م.) در خود ارمنستان هم رواج یافت. چهارمین دستخط «کج» (شِقاگیر) است که دیرآیندتر از بقیه است و امروز در میان ارمنی‌ها بیشترین رواج را دارد.

در ابتدای کار خط ارمنی فقط در میان مسیحیان کاربرد داشت، و رقیب خط کهنی بود که احتمالاً علاوه بر مهرپرستان و پیروان ادیان کهن، زرتشتیان نیز بدان می‌نوشته‌اند. ماشتوپس همزمان با چیرگی سیاسی مسیحیان بر رقیبان‌شان می‌زیست و ابداع این خط نو در ضمن با گسترش موجی از تعصب مذهبی و تخریب آثار فرهنگی گذشته همراه بود که

به انقراض خط مهری و یادمان‌های کهن انجامید. این خط پس از گذر چند قرن در دوران اسلامی کم کم از غلاف مذهبی‌اش بیرون آمد و در کنار خط پارسی برای ثبت اسناد غیردینی نیز به کار گرفته شد.

چنان که گفتیم خط ارمنی از قرن‌ها پیش برای نوشتن متون پارسی به کار گرفته می‌شد، و زبان‌های قومی دیگر نیز با شدتی کمتر بدان می‌نوشتند. مثلاً در مناطقی از آسورستان متون دینی سریانی را با الفبای ارمنی ثبت می‌کردند. ارمنی‌های مسیحی‌ای که در گالیسیا و پودولیا ساکن بودند و زبانشان به ترکی قبچاقی تغییر یافته بود هم این زبان را با همین خط می‌نوشتند و طی سال‌های ۴۹۰۳ تا ۵۰۴۸ (۱۵۲۴ تا ۱۶۶۹م.) حجمی چشمگیر از ادبیات قبچاقی را با خط ارمنی پدید آوردند.

طی دو قرن گذشته ادبیات ارمنی دو کانون اصلی در ایروان و استانبول داشت و این باعث شد دو گویش شرقی (ایروانی) و غربی (استانبولی) در این زبان شکل بگیرد. اینها تقریبا متناظرند با زبان ارمنی‌هایی که در قلمرو سیاسی دولت ایران یا عثمانی زندگی می‌کردند. هردوی این گویش‌ها با همان نویسه‌ی ارمنی ثبت می‌شوند، و بسیاری از ریزه‌کاری‌های دستوری و آوایی متمایز کننده‌شان اصولاً در متن منعکس نمی‌شود.

خط ارمنی تا اواخر عمر دولت عثمانی در این قلمرو کاربردی گسترده پیدا کرده بود و همدوش الفبای یونانی به کار گرفته می‌شد. در حدی که در فاصله‌ی سال‌های ۵۱۰۰ تا ۵۳۳۰ (۱۷۰۰ – ۱۹۵۰م.) بیش از دو هزار کتاب به زبان ترکی و خط ارمنی چاپ شد که بسیاری از مخاطبانش اصولاً ارمنی نبودند. یعنی در جریان نویسا شدن زبان ترکی که بعد از ورود صنعت چاپ از غرب سرعتی چشمگیر پیدا کرد، این زبان علاوه بر خط پارسی – عربی که نویسه‌ی سنتی‌اش بود، بیش از پیش به خط ارمنی نیز نوشته می‌شد و طبقه‌ی نخبگان دولت عثمانی به همان ترتیبی که بر زبان و ادبیات پارسی تسلط داشتند، خط ارمنی را هم می‌دانستند.

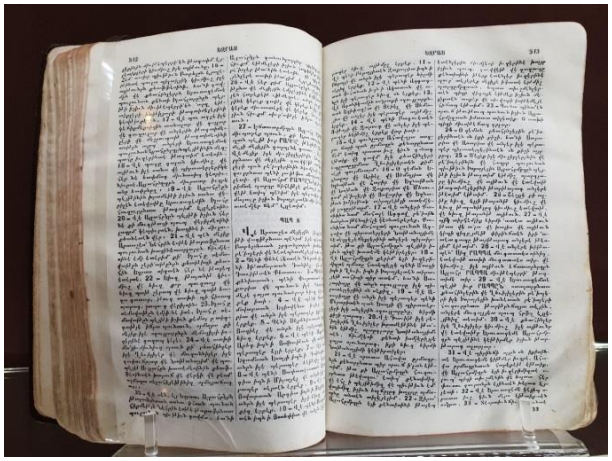

ترجمه‌ی ترکی انجیل
با خط ارمنی، چاپ ترکیه،
سال ۵۳۱۰ (۱۳۱۰خ/ ۱۹۳۰م.)

بعد از به قدرت رسیدن آتاتورک و نسل‌کشی و افزایش فشار بر ارمنی‌ها، تلاش‌هایی از سوی دولت نوپای ترکیه صورت گرفت تا زبان ارامنه به ترکی تغییر یابد و در مقابل خطشان حفظ شود. در نتیجه ترجمه‌هایی از انجیل به زبان ترکی با خط ارمنی پدید آمد که آشکارا تقلیدی از همتای پارسی‌اش بود که در غیاب فشاری سیاسی یا الزام و اجبار طی قرون تولید شده بود. این برنامه‌ها البته به جایی نرسید و در نهایت به طرد زبان و خط ارمنی در قلمرو ترکیه منتهی شد. به همین خاطر این نویسه با استیلای سیاست پان ترک‌ها به همراه آسوری و یونانی و پارسی در قلمرو ترکیه‌ی مدرن ریشه‌کن شد و دایره‌ی جغرافیایی کاربردش به ارمنستان و ایران محدود ماند.

روس‌های کمونیست پس از چیرگی بر قفقاز خط رسمی را به ارمنی و بعد کریلیک تغییر دادند و به این وسیله با تاکید بر خطی قومی نویسه‌ی پارسی - عربی را ریشه‌کن کردند. حتا کردهای قفقاز که زبانشان ارمنی نبود هم طی سال‌های حکومت لنین از نوشتن به خط پارسی منع می‌شدند و چون در برابر خط کریلیک مقاومت می‌ورزیدند، ناگزیر بودند به ارمنی زبان خود را بنویسند. خط ارمنی امروز با توجه به گستردگی مهاجرنشین‌ها در کشورهای مختلف انتشار یافته و همچون بند نافی برای هویت‌بخشی به گروه‌های ارمنی کوچیده از وطن عمل می‌کند.

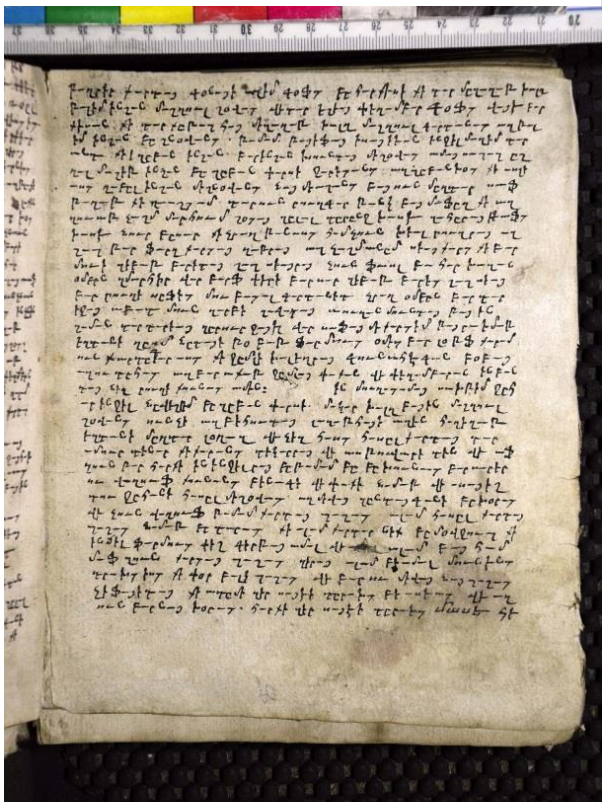

انجیل پارسی با خط ارمنی، برگ ۱۰ از نسخه‌ی Ms 3044، مجموعه‌ی ماتناداران، ایروان، قرن ۵۲ (ق ۱۸ م.)

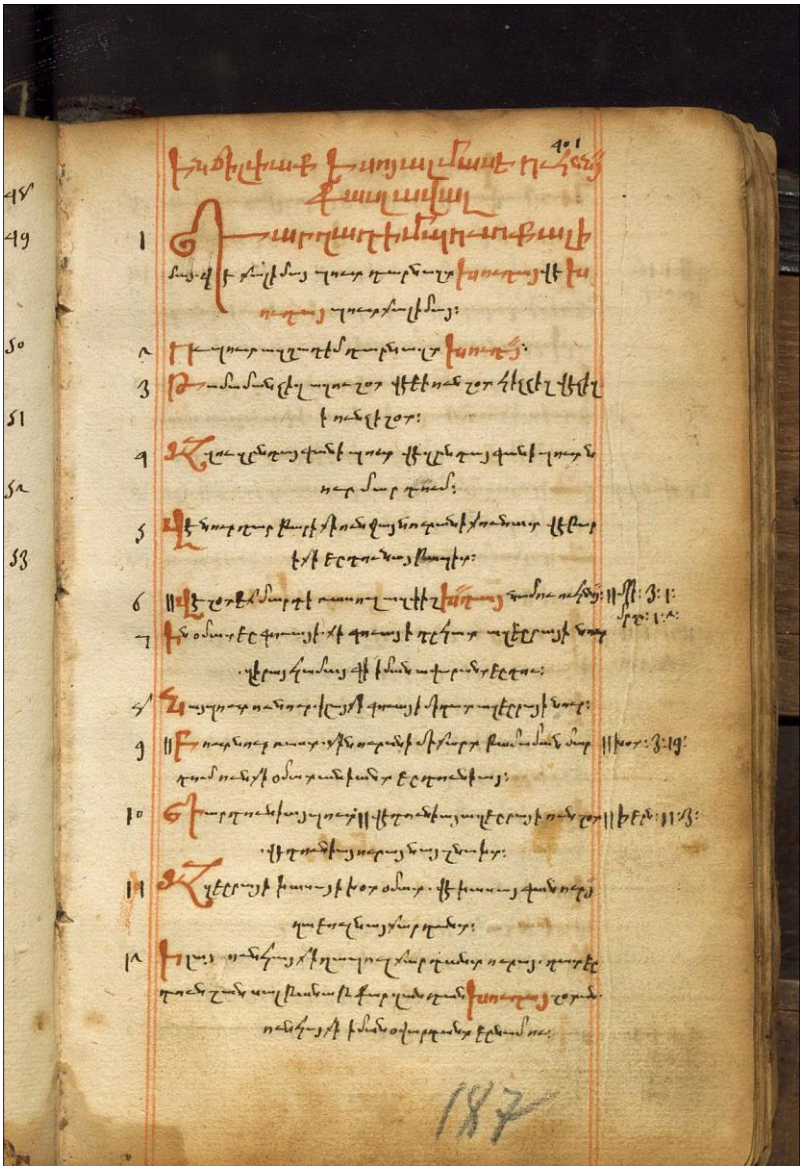

انجیل پارسی با خط ارمنی، برگ ۱۸۷ از نسخه‌ی Ms ۸۴۹۲، مجموعه‌ی ماتناداران، ایروان، قرن ۵۲ (ق ۱۸ م.)

گفتار بیست و هفتم

خط گرجی

قلمرو: قفقاز، آناتولی
زبان: خانواده زبان‌های خانواده‌ی گرجی
دوره‌ی رواج: ۳۸۰۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۴۲۰ – ۲۰۲۰ م.)
دولت پشتیبان: ساسانی، عثمانی، جمهوری گرجستان

خط گرجی (Հայոց գրեր) ساختاری الفبایی دارد و مثل ارمنی با حروف جدا از هم به صورت سطری از چپ به راست نوشته می‌شود. این خط هم در دوران ساسانی و حدود سال ۳۸۱۰ (۴۳۰م.) ابداع شد و مسیحیان آن را برای نوشتن متون دینی‌شان به زبان گرجی به کار گرفتند. احتمالاً پیوند نزدیک‌تری میان خط گرجی و نویسه‌ی کهن‌ترِ مهری وجود داشته، که گفتیم پیش از قرن ۳۹ (ق ۵م.) در میان مردم قفقاز رایج بوده است.

شاهدی که در این مورد در دست داریم، به گزارش گرجیان از خاستگاه خطشان بازمی‌گردد. می‌گویند آفریننده‌ی این نویسه فرناباز اول پارسی بوده، و او کسی است که پس از حمله‌ی اسکندر مقدونی پادشاهی کارتلی را در قفقاز بنیان نهاد و در حدود سال ۳۱۰۰ (۲۸۰ پ.م) بر این قلمرو فرمان می‌راند. این مقطع تاریخی با الگویی که برای موج‌های زایش خط یافته و پیشنهاد کرده‌ام سازگاری دارد و در این حال نیای اولیه‌ی خط گرجی همزمان با نویسه‌هایی مثل پارتی و بلخی و الیمایی و نبطی زاده شده و پیامد فروپاشی نظام دیوانی یکپارچه‌ی هخامنشیان و تجزیه‌ی دیوانسالاری به دربارهای محلی بوده است.

نویسه ی امروزین به هر روی در حدود دوران بهرام گور و یزدگرد دوم ابداع شده است و تقریبا با خط ارمنی همزمان است. این خط در ابتدای کار ۳۸ نشانه داشت. امروز اما شکل ساده شده‌ی آن را با ۳۳ علامت می‌نویسند، هرچند در خط مینگرلی هنوز ۳۶ نشانه کاربرد دارد. زبان لاز را هم با ۳۳ نشانه از همین الفبا می‌نویسند. حروف گرجی مثل ارمنی به هم متصل نمی‌شوند و به صورت سطری از چپ به راست نوشته می‌شوند.

درباره‌ی خط گرجی هم باز آن را به یونانی منسوب ساخته‌اند که سخنی ناپذیرفتنی است. چون اتفاقا در قلمرو گرجستان زبان و خط یونانی رواجی نداشته و حتا در دوران اسکندر هم مقدونیان ویونانی زبان‌ها نتوانستند به قفقاز رخنه کنند. تماس تجاری و فرهنگی دیرپایی میان گرجیان و ارمنیان البته وجود داشته، اما در این میان قفقاز که در بافت تمدن ایرانی جای داشته و به انبوهی از نویسه‌های گوناگون و جنبش‌های فرهنگی درآمیخته بوده، بیشتر صادر کننده‌ی معنا بوده تا وارد کننده‌اش.

به عنوان مثال در همان مقطعی که گذار از خطوط قدیم به جدید در قفقاز رخ داد و خط ارمنی و گرجی پدید آمد، در قلمرو تمدن ایرانی دین‌های مهم مانوی و مزدکی ظهور کرد و نسخه‌هایی بسیار متنوع از آیین‌های مانوی و گنوسی و مسیحی رواج یافت، در حالی که در قلمرو بالکان و اروپای یونانی‌زبان تنها دین مسیح رواج داشت و آن هم با سرکوب کافرکیش‌ها و مشرک‌ها و فرقه‌های غیر راست‌کیش به دست کلیسای مستقر، مدام با یکنواخت‌سازی و رقیق شدن فزاینده‌ی معنا دست به گریبان بود. در شرایطی که یونانیان

تازه به طور رسمی به مسیحیت گرویده و فیلسوفان و اندیشمندان‌شان به ایران می‌گریختند یا کشته می‌شدند، بسیار بعید است جریانی فرهنگی از آنسو به سمت قفقاز وجود داشته باشد، در حدی که متغیری کلیدی مثل خط را دگرگون سازد.

آسموتاورولی	ⴰ	ⴱ	ⴲ	ⴳ	ⴴ	ⴵ	ⴶ	ⴷ	ⴸ	ⴹ	ⴺ	ⴻ	ⴼ	ⴽ	ⴾ	ⴿ	ⵀ	ⵁ	ⵂ	ⵃ	ⵄ
نوسخوری	ⴰ	ⴱ	ⴲ	ⴳ	ⴴ	ⴵ	ⴶ	ⴷ	ⴸ	ⴹ	ⴺ	ⴻ	ⴼ	ⴽ	ⴾ	ⴿ	ⵀ	ⵁ	ⵂ	ⵃ	ⵄ
مخدرولی	ა	ბ	გ	დ	ე	ვ	ზ	ჱ	თ	ი	კ	ლ	მ	ნ	ჲ	ო	პ	ჟ	რ	ს	ტ
واج	a	b	g	d	e	v	z	ē	t	i	k'	l	m	n	y	o	p'	zh	r	s	t'

آسموتاورولی	ⴼ	ⴽ	ⴾ	ⴿ	ⵀ	ⵁ	ⵂ	ⵃ	ⵄ	ⵅ	ⵆ	ⵇ	ⵈ	ⵉ	ⵊ
نوسخوری	ⴼ	ⴽ	ⴾ	ⴿ	ⵀ	ⵁ	ⵂ	ⵃ	ⵄ	ⵅ	ⵆ	ⵇ	ⵈ	ⵉ	ⵊ
مخدرولی	ფ	ქ	ღ	ყ	შ	ჩ	ც	ძ	წ	ჭ	ხ	ჴ	ჯ	ჰ	ჵ
واج	p	k	gh	q'	sh	ch	ts	dz	ts'	ch'	kh	q	j	h	ō

مقایسه‌ی الفباها در سه خط گرجی

آنچه خط گرجی خوانده می‌شود در واقع سه نویسه‌ی شبیه به هم است که می‌تواند همچون سه خط مجزا نگریسته شود. قدیمی‌ترین این نویسه‌ها «آسُومتاوْرولی» (ასომთავრული یعنی: سرِ نامه) یا «مْرْگُوالی»(მრგვალი یعنی: گِرد) نامیده می‌شود و قدیمی‌ترین اثر بازمانده از آن کاشی‌کاری‌های چهارگانه است که در فاصله‌ی سال‌های ۳۸۱۰ تا ۳۹۱۲ (۴۳۰ - ۵۳۲م.) در صومعه‌ی تئودور مقدس در منطقه‌ی بیرالقوت آسورستان و شش کیلومتری جنوب شرقی اورشلیم نقش شده است. این نبشته از مردی به اسم پیتر ایبری (قفقازی) و پدرش و پدربزرگش پاکور و خویشاوندش گری‌هورمزد نام می‌برد. از این نام‌ها روشن می‌شود که گرویدن به دین مسیح در خانواده‌ی پیتر تازه بوده و احتمالاً پیتر لقب سفارش دهنده‌ی این کاشی‌کاری بوده است. چون پدربزرگ و خویشاوندش نام‌هایی پارتی و زرتشتی دارند.

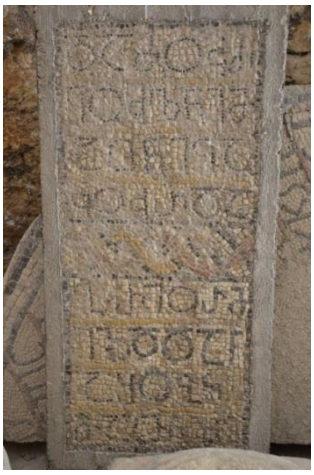

اولین کتیبه‌ی بیرالقوت و متنش، سال ۳۸۱۰ (م.)[1]

ای عیسی مسیح،	
پاکور و	
گری‌هورمزد و	
نوادگانشان	
را بیامرز	

سومین کتیبه‌ی بیرالقوت، سال ۳۹۱۲ (۵۳۲م.)

با یاری عیسی مسیح و تئودور مقدس، خداوند کشیش آنتونی و یوشع کاشی‌کار این صومعه و پدر و مادر یوشع را بیامرزد، آمین

ⵖⵗⴒⵗⵃⵗⵛⵞⵑⵝⵗⵛⵇⵛⵇ
ⵗⵆⵑⵗⵖⵗⵛⵛⴒⵗⵇⵝⵗⵛⵇⵛⵛⵗⵛⵗⵛⵗⵝⵗⵛ
ⵖⵛⵛⵒⵆⵗⵛⵖⵛⵛⵇⵛⵗⵝⵗⵛⵇ
ⵇⵝⵑⵇⵗⵜⵗⵛⵇⵗⵝⵝⵗⵛⵛⵗⵛⵇⵛ
ⵇⵛⵇⵗⵛⵗⵛⵛⵗⵛⵛⵗⵛⵗⵛ

متن و ترجمه‌ی کتیبه‌ی بیرالقوت، سال ۳۹۱۲ (۵۳۲م.)[1]

چنان که گفتیم درباره‌ی خاستگاه خط آسُومتاوْرولی اختلاف نظرهایی در کار است. سنت رسمی گرجیان فرناباز پارسی را ابداع کننده‌ی آن می‌داند و راپ آن را رونوشتی از اساطیر کهن ایرانی می‌داند که در آن شاهان دیرینه برسازندگان تمدن و فرهنگ بوده‌اند.[2] در مقابل تاماز کمرتلیدزه می‌گوید این سنت بر حقیقتی استوار شده و به رواج خط آرامی در دوران پیشامسیحی دلالت می‌کند.[3]

چند خاستگاه‌های خارجی هم برای این خط اولیه‌ی گرجی در نظر گرفته‌اند. برخی گزارش کوتیون در این مورد که ماشتوتس این خط را هم ابداع کرده را جدی گرفته و آن را همچون حقیقتی نقل کرده‌اند.[4] این برداشت البته در میان اغلب متخصصان و خود گرجی‌ها پذیرفته شده نیست و روشن است که این دو خط با قدری فاصله شکل گرفته‌اند و ارتباطی با هم ندارند. اندرکنش بین نویسه‌ها البته امری طبیعی است و باید مورد تحلیل واقع شود، اما این اندرکنش در یک بستر فرهنگی مشترک انجام می‌پذیرد و درباره‌ی گرجستان که بخشی از ایران زمین بوده، طبعا تأثیر خط آرامی و به ویژه اوستایی که خطهای رسمی ملی و دینی گرجستان بوده، جای توجه دارد. خط ارمنی نیز بی‌شک اثرگذار و مهم بوده، اما بیشتر همچون روندی موازی و خطی خواهری می‌تواند نگریسته شود. ناگفته نماند که در برخی از جنبه‌های نگارش این خط آغازین گرجی از جمله خوشنویسی‌اش ردپای آشکار نفوذ مانویان نیز دیده می‌شود.

عنوان «انجیل متی» به خط آسومتاورولی با خوشنویسی احتمالاً متاثر از حروف سانسکریت

1. Tchekhanovets, 2018: 143.
2. Rapp, 2006: 38.
3. Kemertelidze, 1999: 228.
4. Rayfield, 2013: 19.

از قرن ۴۳ (ق ۹م.) خط دیگری به اسم «نوسْخوری» (ნუსხური ، یعنی: اختراع شده/ برنامه‌ریزی شده) به تدریج رواج یافت و خط آسومتاورولی را به حاشیه راند. قدیمی‌ترین نمونه‌ی آن را می‌توان در کتیبه‌ی کلیسای آتنی سیونی دید که به سال ۴۲۱۴ (۸۳۵ م.) مربوط می‌شود. در این کتیبه روشن است که نوسخوری از دگردیسی خط کهن‌تر آسومتاورولی ایجاد شده است. قدیمی‌ترین نسخه‌ی کتابی با این خط به حدود سی سال بعد از این مربوط می‌شود.

این خط به زودی با آسومتاورولی درآمیخت و برای نوشتن متون مذهبی به کار گرفته شد. به ویژه حروف بزرگ خط کهن‌تر که خوشنویسی هم داشت در خط نو نفوذ کرد و به نویسه‌ای ترکیبی منتهی شد که «خوتْسوری» (ხუცური، یعنی کشیشانه) خوانده می‌شود.

طبق معمول طی دهه‌های اخیر عده‌ای هم پیدا شده‌اند و خاستگاه خط گرجی را ارمنی دانسته‌اند. این برداشت هم به اندازه‌ی یونانی‌تبار پنداشتن خط ارمنی سست و بی‌پایه است. استدلال اصلی این افراد آن است که ترتیب حروف در گرجی و یونانی همسان است،[1] که این البته امری بدیهی است، چون یونانی از فنیقی مشتق شده و همه‌ی نویسه‌های مشابه از جمله آرامی و سریانی و عربی هم ترتیبی مشابه دارند.

رایج‌ترینِ این سه نویسه «مْخِدْرولی» (მხედრული) نام دارد که از همه جدیدتر است و امروز خط رسمی کشور گرجستان است. «مخدرولی» یعنی «شهسواری» و الفبایی است که حروفش دو شکل کوچک و بزرگ دارند. حروف بزرگ (مْتاوْرولی: მთავრული) اغلب برای نوشتن کلمات مهم در جمله یا اسم‌های خاص به کار گرفته می‌شود. در فاصله‌ی سال‌های ۵۲۵۰ تا ۵۳۰۰ (۱۸۷۰ – ۱۹۲۰م.) که گرجستان زیر سلطه‌ی روسیه‌ی تزاری بود، نوشتن کل متن با آن رواج یاف. اما امروز متون را با حروف کوچک مخدرولی می‌نویسند.

کهن‌ترین نمونه از خط شهسواری کتیبه‌ایست در کلیسای آتِنی سیونی و به سال ۴۳۶۱ (۹۸۲م.) مربوط می‌شود. حدود صد سال فرمان سلطنت باگرات چهارم شاه گرجستان نیز با همین خط نوشته شده است. بعد از آن این خط به نویسه‌ی درباری پادشاهی گرجستان تبدیل شد و برای نوشتن متون غیرمذهبی کاربرد یافت. بعد از ورود صنعت چاپ به گرجستان این خط بیش از همه از مجرای کتاب‌ها و نشریه‌های چاپی به گردش درآمد و به سرعت خطهای دیگر گرجی را از میدان به در کرد. شکل دستخطی مخدرولی حروفی با

1. Shanidze, 2000: 444.

انحناهای بیشتر و خطوط آزادتر دارد و در خوشنویسی هم شکل‌های متنوعی به خود می‌گیرد. مثلاً «دا» به معنای «و» را در این خط چنین می‌نویسند:

با خط گرجی نیز مثل ارمنی زبان‌های دیگر را می‌نوشته‌اند. نمونه‌ای از انجیل پارسی به خط گرجی نمونه‌ای مشهور از آن است. همچنین طی قرون گذشته با این خط متن‌هایی به زبان آسی، ابخازی، آواری، ارمنی، روسی، ترکی و داغستانی هم نوشته شده است.

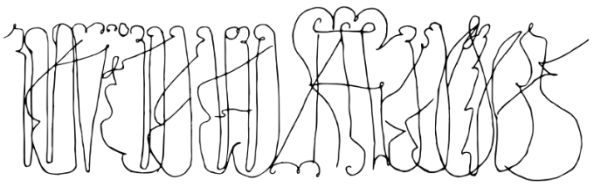

دستخط آرخیل ایمرتی شاه گرجستان به خط مخدرولی، حدود سال ۵۰۵۰ (۱۶۷۰م.)

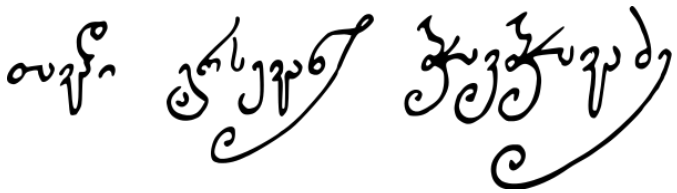

دستخط شاهزاده گرسِوان چاوچارادزه به خط مخدرولی، حدود سال ۵۱۸۰ (۱۸۰۰م.)

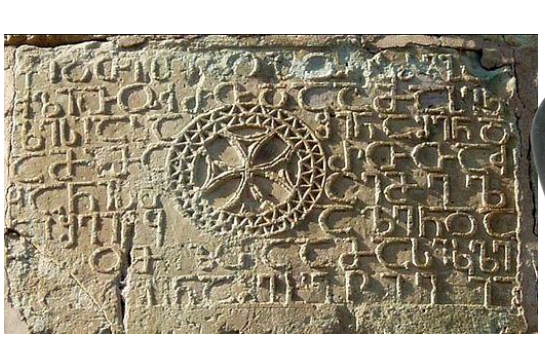

بالا) سکه‌ی ملکه تامار گرجی با خط مخدرولی، سال ۴۵۶۶ (۱۱۸۷م.)

زیر) کتیبه‌ی بولنیسی سیونی، از کهنترین کتیبه‌های گرجی، سال ۳۷۹۴ (۴۹۴م.)

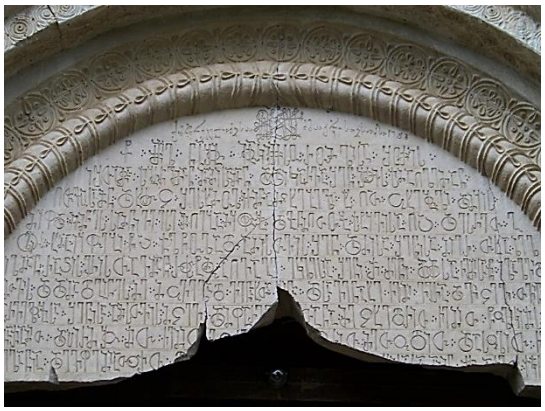

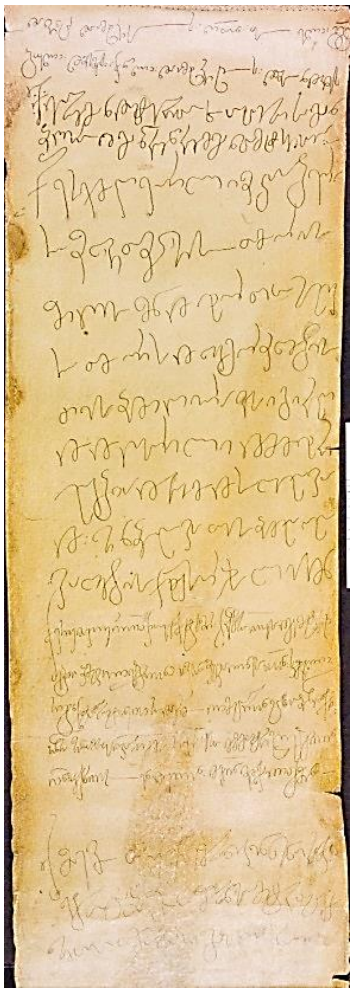

بالا) کتیبه‌ی کلیسای باراکونی با خط آسومتاورولی، ساخته‌ی رستم راخایی، سال‌های ۵۱۳۰ – ۵۱۵۰ (۱۷۵۰ – ۱۷۷۰م.)
روبرو) فرمان تامار گرجی با خط مخدرولی، حدود سال ۴۵۷۰ (۱۱۹۰م.)

کتابی به خط نوسخوری، قرن ۴۵ (ق ۱۱م.)

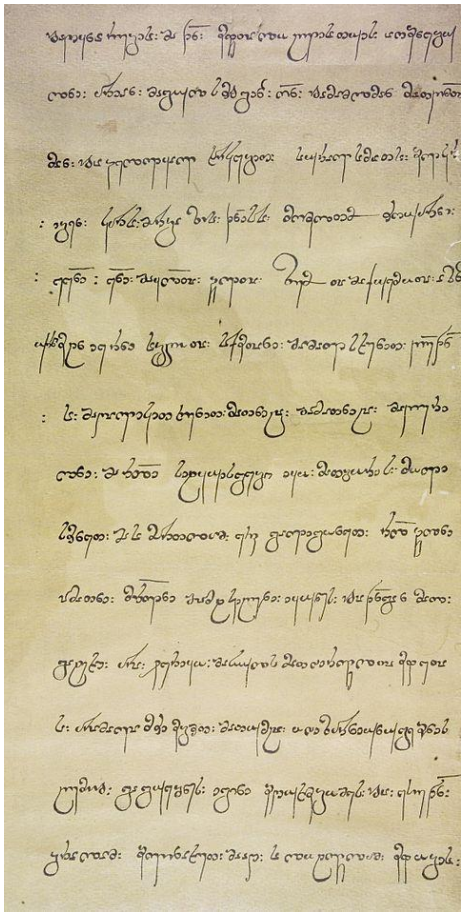

بالا راست) منشور شاه بوگرات چهارم، قرن ۴۵ (ق ۱۱م.)
بالا چپ) منشور وَختانگ ششم، شاه کارتلی، ۵۰۹۱ (۱۷۱۲م.)
روبرو) برگی از انجیل موکْوی با خط نوسخوری، قرن ۴۶ (ق ۱۳ م.)

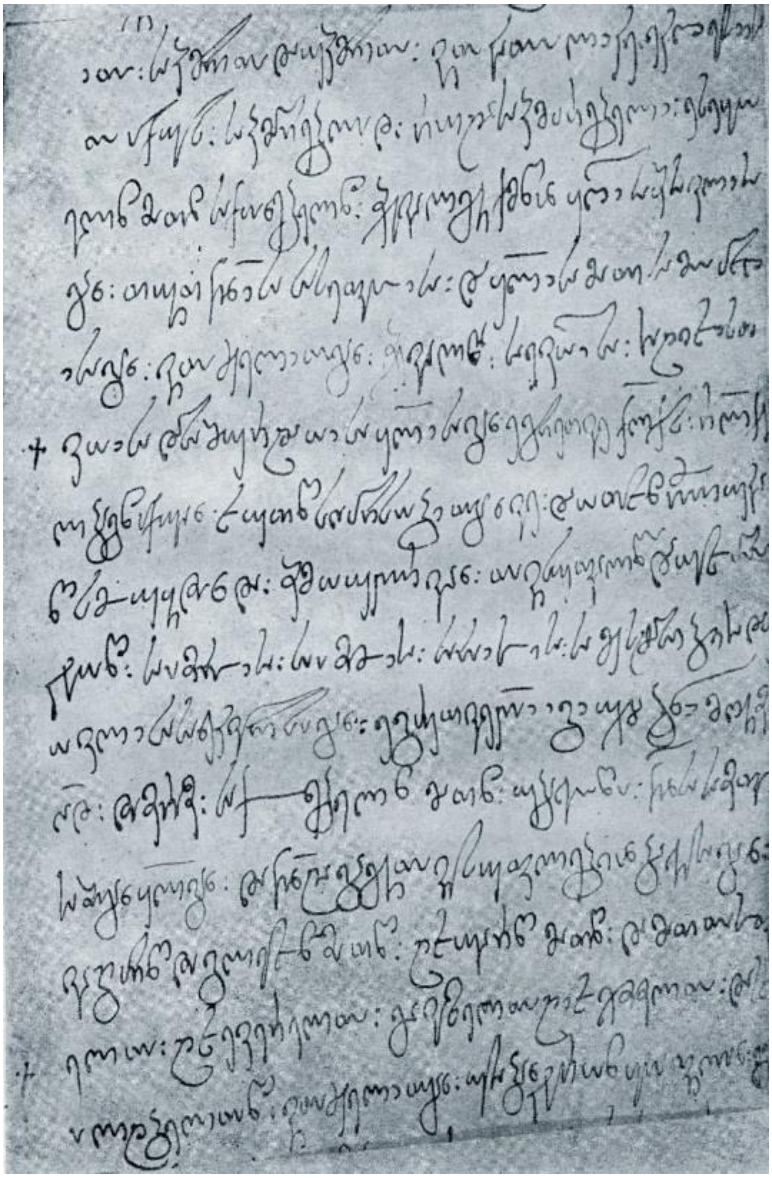

فرمان گئورگ سوم شاه گرجستان به خط مخدرولی، سال ۴۵۵۰ (۱۱۷۰م.)

گفتار بیست و هشتم

خط آرانی

قلمرو: شرق قفقاز

زبان: آلبانی قفقازی – آلانی

دوره‌ی رواج: قرن ۳۹ تا ۴۶ تاریخی (ق ۵ – ۱۲م.)

دولت پشتیبان: ساسانی

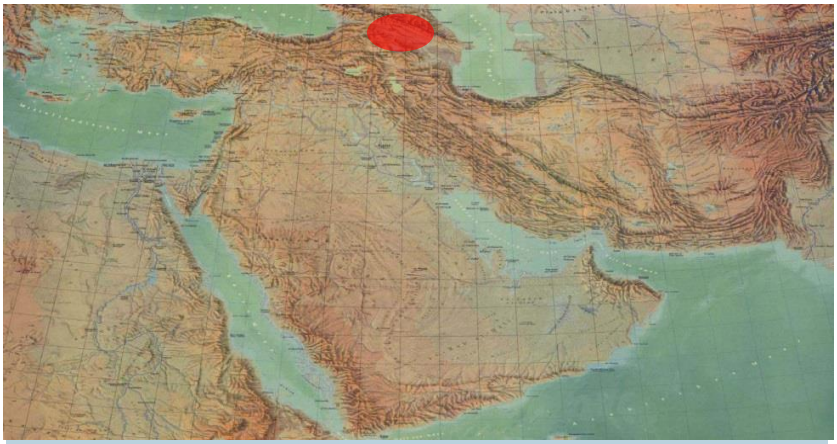

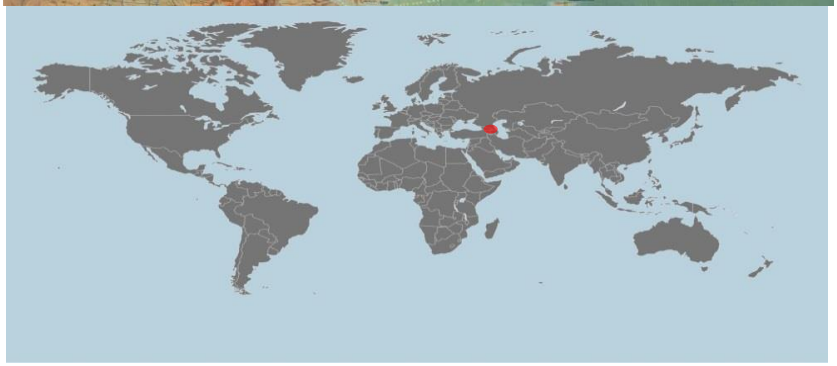

منطقه‌ی قفقاز علاوه بر خط ارمنی و گرجی و شاخه‌هایشان، یک خط دیگر هم در دوران پساکوروشی پدید آورده و آن آرانی است. این خط به جمعیتی از مهاجران سکا مربوط می‌شود که در اواخر دوران اشکانی از شمال دریای خزر به غرب کوچیدند و در کرانه‌های غربی دریای خزر مستقر شدند. این مردم که خاستگاه‌شان سکائیه‌ی تیزخود قدیم در شمال خوارزم بود، خود را آلان/ آران می‌نامیدند که شکلی دیگر از همان نام ایران است. به همین خاطر اشکانیان این ناحیه و مردم را آرذان می‌نامیدند که در متون پهلوی به شکل آران ثبت شده و در سراسر دوران اسلامی به همین شکل باقی مانده است. همین نام است که در منابع یونانی و بعد متون اروپایی به صورت «آلبانی» تحریف شده و امروز نام کشوری است که شاخه‌ی غربی قوم آلان را در خود جای می‌دهد و به لحاظ تاریخی غربی‌ترین ناحیه‌ی پیشروی زبان‌های ایرانی در اروپاست. ارمنی‌ها این مردم را آغوانک/ آغانک می‌نامند.

نام آلان/ آران طی هزار و پانصد سال گذشته در همه‌ی متون تاریخی آمده و مشهور بوده است، تا آن که در دوران مدرن بلشویک‌های روس در دوران استالین پس از کشتار طبقه‌ی فرهیخته و سرکوب هویت ایرانی این مردم آنجا را جمهوری آذربایجان نامیدند. سرزمین همسایه‌اش داغستان/ داهستان که مهاجران سکای قوم داهَه بدان کوچیده بودند را هم چچن و اینگوش نامیدند، که هنوز هم این نام‌های جعلی پابرجاست. در این متن برای پرهیز از ابهام، این مردم را آلان و سرزمین‌شان را آران می‌نامیم.

آلان‌ها از اقوامی بودند که خیلی زود از چرخش دودمان اشکانی به ساسانی استقبال کردند و از دوران شاپور اول مرزبانان ایران در برابر حمله‌ی قبایل مهاجم شمالی بودند، چندان که شاپور در کتیبه‌ی کعبه‌ی زرتشت نامشان را آورده است. چند دهه بعدتر از استقرار ساسانیان، شاهزاده‌ای اشکانی به فرمانداری این منطقه انتخاب شد که نوادگانش تا دیرزمانی بر این سرزمین حاکم بودند.

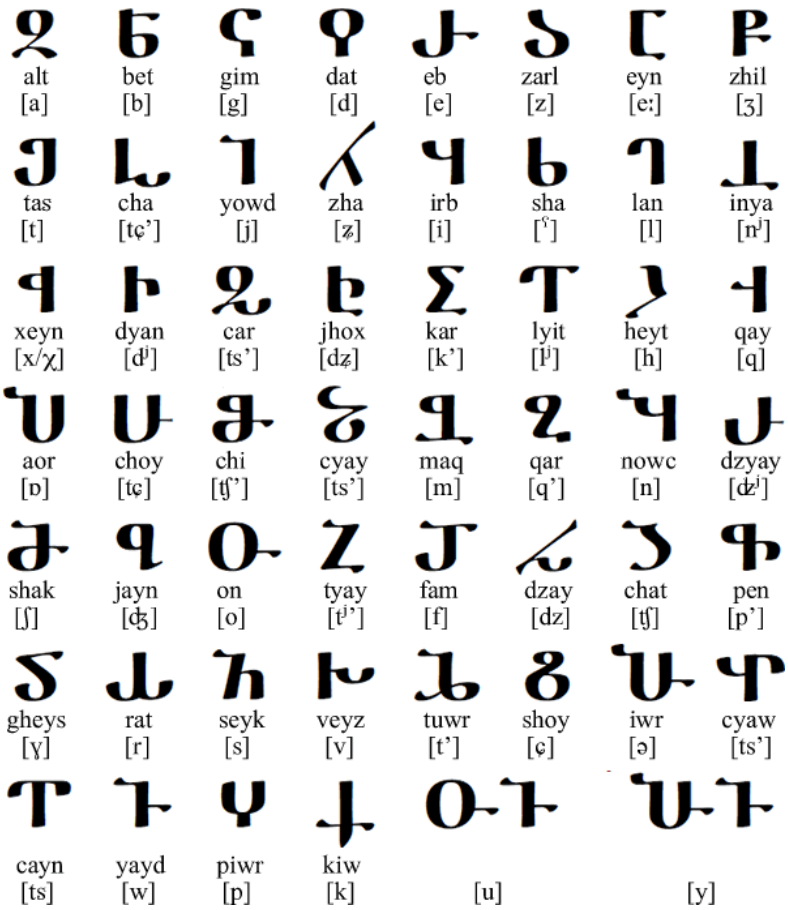

الفبای آرانی

تقریبا همزمان با ارمنی‌ها و گرجی‌ها و مصادف با عصر بهرام گور و یزدگرد ساسانی، آلان‌ها هم خط ویژه‌ی خود را ابداع کردند. مورخان ارمنی اختراع این خط را نیز به مسروپ ماشتوتس منسوب کرده‌اند که بعید می‌نماید. چون خط ارمنی ابداع ماشتوتس ماهیتی دینی داشت و آلان‌ها تا دیرزمانی بعد مسیحی نشدند و بدنه‌شان هم هرگز چنین نکردند و یکباره به اسلام گرویدند. بنابراین حدسم آن است که خط آرانی هم مثل گرجی و ارمنی نویسه‌هایی درونزاد باشند که در مراکزی محلی در قفقاز شکل گرفته‌اند.

خط آرانی برای هفتصد سال در این منطقه رواج داشته است. با این حال کاربرد آن به اندازه‌ی ارمنی و گرجی گسترش نیافت و مانند آنها شاخه‌زایی نکرد. به همین خاطر در

دوران سلجوقی و همزمان با گرویدن این مردم به دین اسلام، این خط نیز به تدریج منسوخ شد. تا این هنگام برخی از مسیحیان آران متون خود را به این خط می‌نوشته‌اند و بعید نیست که ردپاهایی از متون مربوط به ادیان کهن‌تر نیز با آن پیدا شود.

متنی با خط آرانی که رویش با خط گرجی متنی دیگر نوشته‌اند الفبای آرانی شکسته

خط آرانی به نسبت ناشناخته مانده و تازه در سال ۵۳۱۶ (۱۳۱۶خ/ ۱۹۳۷م.) بود که وجود آن بر پژوهشگران آشکار شد. اغلب نمونه‌های نادر باقی‌مانده از آن در مجموعه‌ی ماتِناداران در ارمنستان نگهداری می‌شود. نمونه‌ای کوتاه از متن آرانی بر پایه‌ی مذبحی سنگی در مینگاچِویر یافت شده و در صومعه‌ی کاترین مقدس کوه سینا هم متنی بسیار کهن از آن یافته‌اند که بخشی از نامه‌ی دوم به کورینتی‌ها را در بر می‌گیرد و رویش متنی دیگر با خط گرجی نوشته شده است. زبان اودی که امروز تنها هشت هزار سخنگو دارد، نزدیک‌ترین زبان زنده به زبانی است که با این خط ثبت شده است.

نویسه‌ی آرانی الفبایی جدا جدا داشته و از چپ به راست نوشته می‌شده است. در شکل اصلی‌اش ۵۲ حرف داشته که علاوه بر آواهای زبان اعداد را هم از یک تا ۷۰۰ هزار نشان می‌داده‌اند. اما متن کشف شده در کوه سینا تنها با ۴۹تا از این حروف نوشته شده است. در این

خط علایم سجاوندی فراوانی به کار گرفته می‌شود و نقطه‌گذاری به نسبت پیچیده‌ای رواج داشته است.

نویسه‌ی آرانی حک شده بر شمعدان

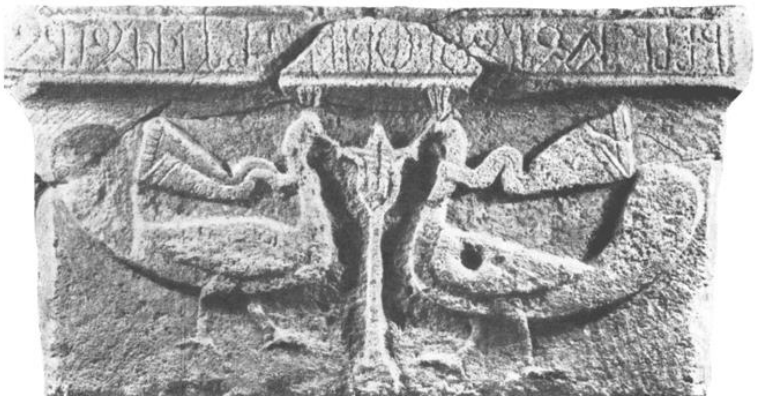

کتیبه‌ای با خط آرانی بر مذبح مینگاچویر، با نقش دو طاووس

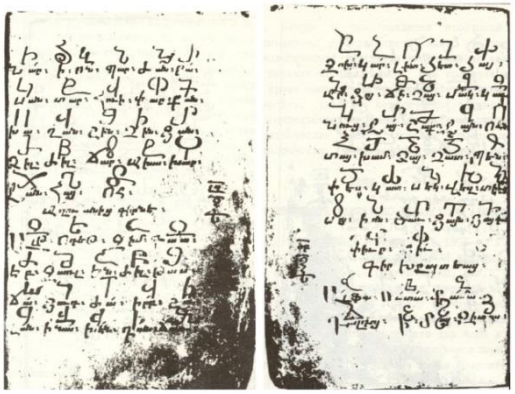

متن به خط آرانی

خط ناگری

قلمرو: ایران جنوب شرقی (شمال هند و پاکستان)
زبان: سانسکریت، پالی
دوره‌ی رواج: ۴۱۰۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۶۳۰ - ۲۰۲۰ م.)
دولت پشتیبان: گورکانی، استعمار انگلستان

چنان که گذشت، در اواخر دوران هخامنشی و به ویژه پس از تازش مقدونیان دو خط براهمی و خروشتی در گوشه‌ی جنوب شرقی ایران زمین شکل گرفت و از آرامی استقلال یافت. خط براهمی و فرزندش خط گوپتا پس از چند قرن به خط دیگری تحول پیدا کرد که به ویژه برای ثبت زبان سانسکریت و خوشه‌ای از زبان‌های محلی کاربرد داشت که پراکریت نامیده می‌شوند. این خط نو را «ناگری» می‌نامند که یعنی «شهری».

این نام به خوبی خاستگاه آن و پیوندش با ایران زمین را نشان می‌دهد. چون در این دوران شبه‌قاره‌ی هندوستان فاقد شهرهای بزرگ بوده و تقریبا همه‌ی شهرها توسط مهاجران و بازرگانان ایرانی تبار تاسیس شده و در گوشه‌ی شمال غربی هند متمرکز بوده‌اند. نخستین نشانه از خط ناگری هم به همین ناحیه مربوط می‌شود. در ضمن قدیمی‌ترین شکل نوشته شده از زبان سانسکریت هم به همین ناحیه تعلق دارد. این متن که به خط براهمی است، به قرن سی و سوم تاریخی (ق ۱ پ.م) مربوط می‌شود و در چیتّورگرهْ که از مهمترین شهرهای باستانی راجستان است نوشته شده است.

استقلال خط ناگری از براهمی و خطوط واسطه‌ی دیگر به نسبت دیرآیند بود و به سال ۴۰۱۳ (۶۳۳م.) بازمی‌گردد،[1] یعنی با مقطع مهم فروپاشی دولت ساسانی همزمان است. اسم دیگر خط «ناگری» که در آغاز رایج‌تر هم بوده، «کاشی» است. این نام‌ها به خودی خود معنادار هستند. چون کاشی یا کاسی اسم قدیمی شهر بنارس است و به قومی باستانی به همین نام اشاره می‌کند که در متون حماسی از جمله مهابهاراتا بسیار وصف شده‌اند و به احتمال زیاد همان قوم کاسی/ کاشی ایرانی هستند که قرن‌ها پیشتر، در پایان هزاره دوم تاریخی (حدود ۱۵۰۰ پ.م) از منطقه‌ی قزوین – کاشان برمی‌خیزند و میانرودان را فتح می‌کنند و در شاخه‌هایی به ایران شرقی نیز مهاجرت می‌کنند.

خط ناگری در پایان دوران ساسانی وقتی به نویسه‌ای متمایز بدل شد، دو شاخه زاد: شاخه‌ی قدیمی‌تر که در شمال پدید آمد را «دِوَه‌ناگری» (देवनागरी) می‌نامند که یعنی «شهر یا اقامتگاه خدا»، و شاخه‌ی جنوبی را «ناندی‌ناگری» می‌خوانند. برچسب دوه‌ناگری که امروز رسمیت زیادی پیدا کرده، از کاربرد این خط برای نوشتن متون هندو و بودایی برمی‌خیزد و تعبیری مذهبی است. نام رسمی و قدیمی این خط هم «ناگری لیپی» بوده که یعنی «نوشتار شهری» و بخش دوم آن همان کلمه‌ی بسیار کهن ایلامی و پارسی باستان برای «خط/ نوشتار» است و خویشاوند با «دبیر» در پارسی.

---

1. Fischer, 2004: 110.

این خط ۴۷ نشانه داشت که ۳۳ تایشان به همخوان‌ها و ۱۴تایشان به واکبرها اختصاص یافته بود. در خط سانسکریت قدیم دو حرف دیگر هم برای همخوان‌ها داشته‌ایم که در گذر تاریخ حذف شده است. در خط دوه‌ناگری حروف بزرگ و کوچک نداریم و شیوه‌ی اتصال حروف به هم خط افقی‌ایست که در بالای سطر کشیده می‌شود و «شیرُورِکْها» نامیده می‌شود. این خط که شاخصی برای تمایز یافتن خط دوه‌ناگری است، برای نخستین بار در کتیبه‌ی باریلی در آگرا پدیدار می‌شود که به خط کوتیلَه نوشته شده و قدمتش به سال ۴۳۷۱ (۹۹۲م.) باز می‌گردد. طبعا درباره‌ی قدمت خط دوه‌نگاری/ سانسکریت تبلیغاتی سیاسی و غیرعلمی رواج دارد که گاه به درون متون دانشگاهی نیز رخنه کرده است. مثلاً دایره‌المعارف ویکی‌پدیا به نقل از مایکل ویتزل[1] متنی منسوب به پَتَنجَلی که به سانسکریت نوشته شده را همچون نمونه‌ای از قدمت این خط جا زده و نوشته که بنابراین خط دوه‌ناگری از سال ۳۲۳۰ (۱۵۰ پ.م) وجود داشته است. در حالی که پتنجلی به این تاریخ مربوط نیست و در حدود قرن ۳۶ – ۳۸ (ق ۲ – ۴ م.) می‌زیسته است. قدیمی‌ترین نسخه‌ای هم که از این متن به خط دوه‌ناگری در دست داریم به قرن ۴۸ (ق ۱۴ م.) مربوط می‌شود و روشن است که نویسه‌ی متن در گذر تاریخ تغییر کرده است.[2]

هر حرف این الفبا در مربعی فرضی محاط است که ضلع بالایی‌اش با همین خط مشخص می‌شود. درون هر مربع یک خط عمودی کوتاه یا بلند وجود دارد که به علامتی متصل می‌شود و حروف را از هم تفکیک می‌کند. دو نویسه‌ی خویشاوند گومرُخی و بنگالی هم ساختاری مشابه دارند و تنها در ریخت این بخش‌های افزوده و زاویه و خمیدگی‌شان با هم متفاوتند. این نویسه‌ها از چپ به راست نوشته می‌شوند و حروف جدای آن خط بالایی به هم نمی‌چسبند.

सर्वे मानवाः स्वतन्त्राः समुत्पन्नाः वर्तन्ते अपि च, गौरवदृशा अधिकारदृशा
च समानाः एव वर्तन्ते। एते सर्वे चेतना-तर्क-शक्तिभ्यां सुसम्पन्नाः सन्ति।
अपि च, सर्वेऽपि बन्धुत्व-भावनया परस्परं व्यवहरन्तु।

نمونه‌ی نوشتاری سانسکریت به خط دوه‌ناگری

1. Witzel, 2006: 477–480.
2. Witzel, 2006: 477–480.

خط دوه‌ناگری از نظر ساختار قدری ابتدایی‌تر از نویسه‌های الفبایی است و به همین خاطر فراگیری و به کارگیری آن دشوارتر از خطهای الفبایی کامل مثل پارسی است. دلیلش آن است که در این نویسه همخوان ها همراه با واکبر ثبت شده‌اند و بنابراین حروف در اصل هجانگار هستند. دقت و اصرار در ثبت واکبرها که ویژگی نویسه‌های مذهبی است و از تقدیس متن برمی‌خیزد، عامل دیگری است که نوشتن و خواندن این خط را کُند و دشوار ساخته است. تشریفاتی بودن این نویسه در ضمن از اینجا ناشی می‌شود که دو یا سه حرف هنگام برخورد با هم روی به شکل حرفی دیگر نوشته می‌شوند و شمار این حروف ترکیبی در نسخه‌های متفاوت دوه‌ناگری به هفتصد تا هزار نشانه بالغ می‌شود. یعنی این نویسه‌ایست که ایرادهای خط هجایی (تفکیک نشدن واکبر از همخوان) و تصویرنگار (زیاد بودن تعداد علایم) را با هم دارد.

خط دوه‌ناگری با همه‌ی این ایرادها طیفی از زبان‌های هندی را نویسا می‌کنند، که در میان‌شان سانسکریت از همه مهمتر است و به همین خاطر گاه دوه‌ناگری را خط سانسکریت می‌نامند. اما باید توجه داشت که سانسکریت یکی از زبان‌های گوناگون حاشیه‌ی شمالی هند بوده و باید در کنار پراکریت مگده‌ای که زبان درباری سلسله‌ی مائوریه بوده و زبان پالی که بودا بدان سخن می‌گفته نهاده شود.

پیدایش خطی مستقل برای نوشتن سانسکریت هم رخدادی دیرآیندتر است و از قرن سی و پنجم (ق ۱م.) با نویسه‌هایی مثل براهمی و گوپتا آغاز می‌شود.[1] سانسکریت به ویژه در قرن سی و هشتم (ق ۴ م.)[2] یعنی میانه‌ی دوران ساسانی نویسا شد و تثبیتش در نوشتار تحقق یافت. پیوند خط دوه‌ناگری با زبان سانسکریت از این هم دیرآیندتر است و بدنه‌ی متون و کتیبه‌هایی که به زبان سانسکریت و با خط دوه‌ناگری نوشته شده‌اند، به قرن ۴۵ – ۴۶ (ق ۱۱ – ۱۲ م.) به بعد تعلق دارند.[3]

1. Salomon, 1998: 86-87.
2. Salomon, 1998: 81-84.
3. Willis, 2001: 41–53.

4	3	2	1	2	3				4
Corresponding English	Archaic Roman	Archaic Greek	Phœnician	Brāhma	Developments of Brāhma				Modern Nāgarī
A	A	A							
K	K								
G	C								
T	T	T							
TH*									
D§	D								
P									
B	B								
Y	Y								
V	V	Y	Y						

تحول خط فنیقی به براهمی به ناگری

مراکز ثبت زبان سانسکریت همگی در مناطق شمال و شمال غربی هند قرار دارند و به درون سپهر فرهنگی و سیاسی ایرانی مربوط می‌شوند. این مناطق در زمان نوشته شدن این متون زیر فرمان شاهانی سکایی و تخاری قرار داشته و زیر نفوذ مستقیم یا غیرمستقیم شاهنشاهان پارتی و ساسانی اداره می‌شده‌اند. با این حال خاستگاه خط سانسکریت نیز مانند سایر خطهای منسوب به هندوستان در لفافی از بحث‌های ایدئولوژیک و سوگیری‌های سیاسی در حجاب رفته است. ابهام در این مورد به قدری دامنگیر شده که برخی خط سانسکریت را به نویسه‌ی سندی در دو هزار پیشتر مربوط می‌دانند و برخی دیگر آن را درونزاد و نماد هویت خالص «هندی» قلمداد می‌کنند.

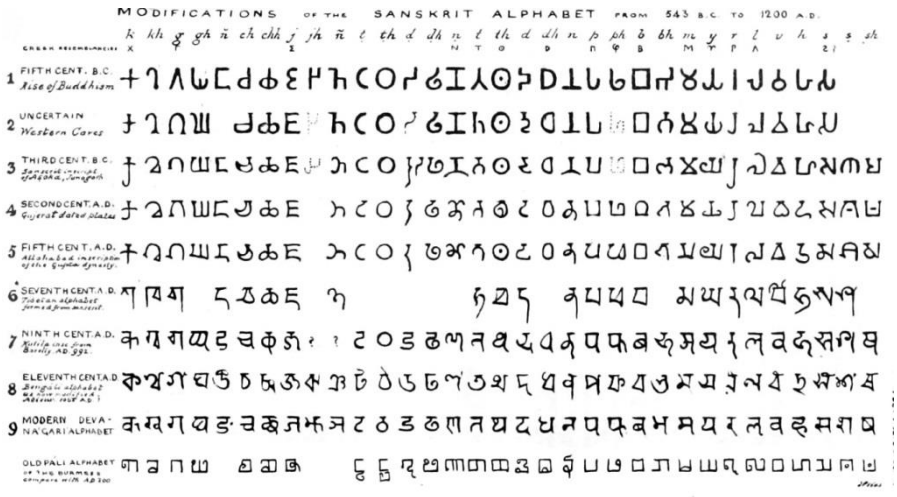

بازسازی سیر تحول حروف براهمی به دوّناگری بنا به پژوهش جیمز پرینزِپ، ۱۸۳۸م.

اگر به اسناد و شواهد بنگریم چیز مبهم یا معماگونه‌ای وجود ندارد. همه‌ی اسناد «هندی» به روشنی گزارش می‌دهند که نویسایی در هند در دوران هخامنشی آغاز شده و در دوران دو پیامبر بزرگ این دوره - یعنی بودا و مهاویره - رواج یافته است. هم متون بودایی اولیه در این مورد گزارش‌هایی به دست داده‌اند و هم منابع جین آغازین. در خود زبان سانسکریت هم واژه‌ای که «نوشتن» را نشان می‌دهد بومی نیست و همان وام‌واژه‌ی پارسی باستان - ایلامی «لیپی» است. در زبان‌های هندی این واژه را در این معنا برای نخستین بار پانینی در متن «اَشْتَه‌دْهیایی» به کار گرفته[1] و او نیز در میانه‌ی عصر هخامنشی در درون قلمرو کشور پارس می‌زیسته است. قدیمی‌ترین نمونه از نویسه‌ی سانسکریت هم که در دست داریم - مثل باقی خطهای هندی - به دوران ساسانی مربوط می‌شود و در استان‌های جنوب شرقی این دولت نوشته شده‌اند.

بنابراین ابهام و حاشیه‌روی درباره‌ی خطهای هندی امری غیرعلمی و سیاسی است که به طور خاص طی دو قرن گذشته باب شده است. حدود دویست سال پیش یعنی زمانی که چنگال‌های استعمار انگلیس بر پیکر هند محکم شد، خط پارسی - عربی در سراسر شبه‌قاره رواج پیدا کرده بود و اغلب زبان‌های محلی را نویسا ساخته بود. پس از آن دو قرن ستیزه‌ی خشن و پیگیرانه‌ی نیروهای استعماری با خط و زبان پارسی را داریم و در نتیجه پس از استقلال هند تنها خط‌های مشتق از دوه‌ناگری در هندوستان برای نوشتن زبان‌های محلی

1. Salomon, 1998: 11.

مشروع دانسته شد. در حالی که هم خط پارسی - عربی و هم دوه‌نگاری و برهمی به حوزه‌ی تمدن ایرانی تعلق داشتند و تنها زمان شاخه‌زایی‌شان تفاوت داشت.

با این حال خط پارسی با شبکه‌ای گسترده از زبان‌ها و هویت‌های باستانی دیرینه پیوند داشت و هویت هندیان را از هزار سال پیش به این بستر پیوند می‌داد، و این برای استعمارگران خطرناک جلوه می‌کرد. در نتیجه امروز حدود صد و بیست زبان هندی بعد از یک دوره‌ی سوادزدایی پارسی و باسوادسازی به خطی نو با همان خط دوه‌ناگری نوشته می‌شوند. بخشی از این زبان‌ها مثل سندی و کشمیری و پنجابی و گجراتی که تا یک قرن پس از زمان استیلای انگلیسی‌ها بر هند به مرتبه‌ی نویسایی وارد شده بودند، با خط پارسی - عربی زبانشان را ثبت می‌کردند و به این ترتیب بخشی از منظومه‌ی تمدن ایرانی به حساب می‌آمدند. برخی دیگر مثل سانسکریت و پالی و پراکریت پیشاپیش از راه متون دینی با این خط تماس داشته‌اند.

برخی از حروف ترکیبی در نویسه‌ی دوه‌ناگری هندی

اما در قلمروهای رواج این زبان‌ها تنها متون مذهبی با دوه‌نگاری نوشته می‌شد و متون دیوانی و ادبی و نامه‌نگاری‌های روزمره با خط پارسی - عربی ثبت می‌شد، که برای استفاده‌ی پربسامد عمومی مناسب‌تر است. ریشه‌کنی خط پارسی - عربی و جایگزین کردنش با نویسه‌ای دینی و دشوار یکی از ترفندهای استعمار برای مهار هویت‌یابی هندیان بوده و علاوه بر آن که بند ناف فرهنگ‌شان با تمدن ایرانی را قطع کرده، سوادآموزی در این قلمرو را نیز دشوار کرده است. چندان که جامعه‌ی هند که در دوران گورکانی و رواج زبان و خط پارسی یکی از نویساترین نقاط کره‌ی زمین بود، امروز یکی از نانویساترین مناطق محسوب می‌شود.

در سال ۵۳۹۰ (۱۳۹۰خ/ ۲۰۱۱م.) آمار باسوادان بالغ در پاکستان و بنگلادش و هند به ترتیب ۷۳٪ و ۶۴٪ و ۶۱٪ بوده و اینها مردمی بوده‌اند که دوران کودکی و نوجوانی خود

را در دوران استعمار و دهه‌های پس از آن گذرانده بودند. در حال حاضر همچنان حدود یک چهارم جمعیت هند بی‌سواد است و این با توجه به رونق برنامه‌های سوادآموزی در این کشور به احتمال زیاد در ویژگی‌های نویسه‌ی دوه‌ناگری ریشه دارد.

متن بودایی «شیشْیالِکْهَه» که به قلم کاتبی نپالی با خط دوه‌ناگری بر برگ نخل نوشته شده، سال ۴۴۶۳ (۱۰۸۴م.)

تحول حروف در خطهای مشتق از برهمی

واکبرها

الفبای دوه‌نگاری در زبان تبتی

واکبرها

अ	आ	इ	ई	उ	ऊ	ऋ	ॠ
a	ā	i	ī	u	ū	ṛ	ṝ
[ʌ]	[aː]	[i]	[iː]	[u]	[uː]	[r]	[rː]
प	पा	पि	पी	पु	पू	पृ	पॄ
pa	pā	pi	pī	pu	pū	pṛ	pṝ
ऌ	ॡ	ए	ऐ	ओ	औ	अं	अः
ḷ	ḹ	e/ē	ai	o/ō	au	aṃ	aḥ
[l]	[lː]	[eː]	[aːi]	[o]	[aːu]	[aŋ]	[ɔh]
पॢ	पॣ	पे	पै	पो	पौ	पं	पः
pḷ	pḹ	pe	pai	po	pau	paṃ	paḥ

همخوان‌ها

क	ख	ग	घ	ङ	च	छ	ज
ka	kha	ga	gha	ṅa	ca	cha	ja
[kʌ]	[kʰʌ]	[gʌ]	[gʱʌ]	[ŋʌ]	[t͡ɕʌ]	[t͡ɕʰʌ]	[d͡ʑʌ]
झ	ञ	ट	ठ	ड	ढ	ण	त
jha	ña	ṭa	ṭha	ḍa	ḍha	ṇa	ta
[d͡ʑʱʌ]	[ɲʌ]	[ʈʌ]	[ʈʰʌ]	[ɖʌ]	[ɖʱʌ]	[ɳʌ]	[tʌ]
थ	द	ध	न	प	फ	ब	भ
tha	da	dha	na	pa	pha	ba	bha
[tʰʌ]	[dʌ]	[dʱʌ]	[nʌ]	[pʌ]	[pʰʌ]	[bʌ]	[bʱʌ]
म	य	र	ल	व	श	ष	स
ma	ya	ra	la	va	śa	ṣa	sa
[mʌ]	[jʌ]	[ɾʌ]	[lʌ]	[ʋʌ]	[ɕʌ]	[ʂʌ]	[sʌ]
ह	ळ						
ha	ḷa						
[ɦʌ]	[ɭʌ]						

هجاها

क्क	क्ख	क्च	क्ण	क्त	क्त्य	क्त्र	क्त्र्य
kka	kkha	kca	kṇa	kta	ktya	ktra	ktrya
क्त्व	क्न	क्न्य	क्म	क्य	क्र	क्र्य	क्ल
ktva	kna	knya	kma	kya	kra	krya	kla
क्व	क्व्य	क्ष	क्ष्म	क्ष्य	क्ष्व	ख्य	ख्र
kva	kvya	kṣa	kṣma	kṣya	kṣva	khya	khra
ग्य	ग्र	ग्र्य	घ्न	घ्न्य	घ्म	घ्य	घ्र
gya	gra	grya	ghna	ghnya	ghma	ghya	ghra
ङ्क	ङ्क्त	ङ्क्त्य	ङ्क्य	ङ्क्ष	ङ्क्ष्व	ङ्ख	ङ्ख्य
ṅka	ṅkta	ṅktya	ṅkya	ṅkṣa	ṅkṣva	ṅkha	ṅkhya
ङ्ग	ङ्ग्य	ङ्घ	ङ्घ्य	ङ्घ्र	ङ्ङ	ङ्न	ङ्म
ṅga	ṅgya	ṅgha	ṅghya	ṅghra	ṅṅa	ṅna	ṅma
ङ्य	च्च	च्छ	च्छ्र	च्ञ	च्म	च्य	च्र्य
ṅya	cca	ccha	cchra	cña	cma	cya	chya
च्छ्र	ज्ज	ज्झ	ज्ञ	ज्ञ्य	ज्म	ज्य	ज्र
chra	jja	jjha	jña	jñya	jma	jya	jra
ज्व	ञ्च	ञ्म	ञ्य	ञ्छ	ञ्ज	ञ्ज्य	ट्ट
jva	ñca	ñcma	ñcya	ñcha	ñja	ñjya	ṭṭa

اعداد

०	१	२	३	४	५	६	७
शून्य	एक	द्वि	त्रि	चतुर्	पञ्चन्	षष्	सप्तन्
śūnya	eka	dvi	tri	catur	pañcan	ṣaṣ	saptan
0	1	2	3	4	5	6	7
८	९	१०					
अष्टन्	नवन्	दशन्					
aṣṭan	navan	daśan					
8	9	10					

الفبای دوه‌ناگری برای زبان سانسکریت

خط شاردا

قلمرو: ایران جنوب شرقی (شمال غربی هند و کشمیر تا افغانستان)
زبان: سانسکریت، کشمیری
دوره‌ی رواج: ۴۱۰۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۷۰۰ – ۲۰۲۰ م.)
دولت پشتیبان: کوشانی، اشکانی، ساسانی، گورکانی، استعمار انگلستان

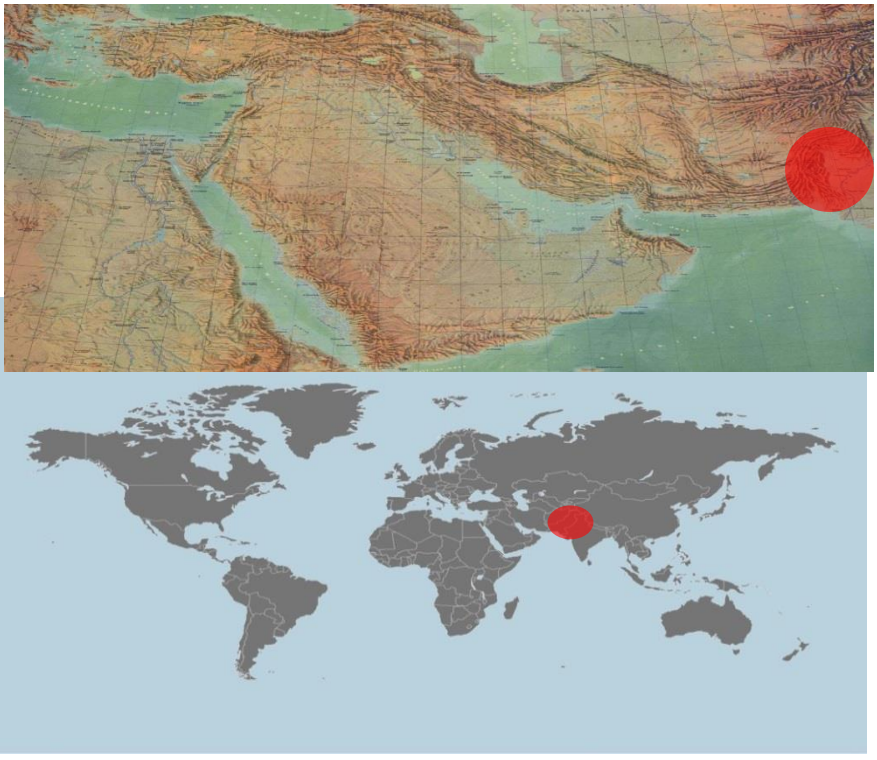

نویسه‌ی شارَدا از خطهایی است که بعد از فروپاشی دولت ساسانی در استان‌های جنوب شرقی ایران زمین شکل گرفت. خاستگاه جغرافیایی آن کشمیر بوده و نامش از صورت کشمیری نام ایزدبانوی رود هیرمند گرفته شده، که همتاست با هَرَهوَیتی اوستایی و سَرَسواتی سانسکریت. مرکز شکل‌گیری این خط احتمالاً معبد شاردا پیٹ در شمال کشمیر بوده است. این معبد در دوران ساسانی (قرن ۴۰ / ق. ۶ م.) تاسیس شد و تا شش قرن بعد مهمترین مرکز فرهنگی شبه قاره‌ی هند محسوب می‌شد. بقایای آیینی که در این معبد رواج داشت هنوز هم به صورت مذهب پاندیت باقی مانده و خط شاردا را در متون مذهبی‌اش به کار می‌گیرد.

کهنترین کاربرد عدد صفر در متن بخشالی، کشمیر، قرن ۴۳ – ۴۴ تاریخی (ق ۹ – ۱۰م.)

قدیمی‌ترین نمونه‌ی در دسترس از این خط متن بخشالی است که در روستای بخشالی در ناحیه‌ی مردان در نزدیکی پیشاور کشف شده است. متن هفتاد صفحه را در بر می‌گیرد که بر پوست درخت غان نوشته شده و به همین خاطر تخمین زمانش با روش کربن – ۱۴ ممکن است. چنین می‌نماید که بخش‌های متفاوت آن دست کم در سه دوره‌ی متفاوت در زمان‌هایی با فاصله‌ی چند قرن نوشته شده باشد. برخی از پژوهشگران قدمت نمونه‌هایی از این برگها را تا قرن ۳۷ – ۳۸ (ق ۳ – ۴ م.) عقب برده‌اند. ولی این زمان‌گذاری برای بدنه‌ی اثر با توجه به محتوا و نویسه‌ی متن بعید می‌نماید. داده‌های موجود براساس سنجش کربن – ۱۴ نشان می‌دهد که بدنه‌ی متن بخشالی در فاصله‌ی سال‌های ۴۲۶۵ تا ۴۳۷۲ (۸۸۵ تا ۹۹۳م.) نوشته شده است.

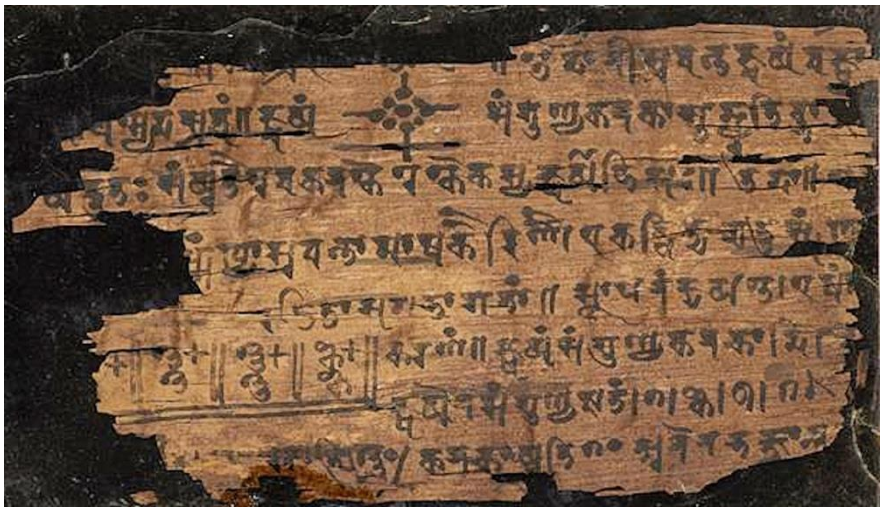

برگی از متن بخشالی، کشمیر، قرن ۴۳ – ۴۴ تاریخی (ق ۹ – ۱۰م.)

متن بخشالی در ضمن کهن‌ترین متن ریاضی هندی هم محسوب می‌شود، هرچند همچنان به کشمیر و قلمرو ایران زمین تعلق دارد و مربوط به فرهنگ‌های شبه‌قاره‌ی هند نیست. این متن از این نظر اهمیت دارد که اولین ثبت از عدد صفر را در آن می‌بینیم. زبان آن هم بر خلاف تصور مرسوم، سانسکریت نیست و در اصل زبانی محلی – احتمالاً کشمیری کهن – است که با عناصری از سانسکریت آمیخته شده است. در ضمن این قول مشهور که متن مورد نظر و بنابراین ابداع صفر خاستگاهی «هندی» دارد هم نادرست است. چون در زمان یاد شده شبه‌قاره‌ی هند فاقد دولت بزرگ، شهرنشینی پیشرفته و نویسایی پردامنه بوده است. متن مورد نظر هم بسته به این که در چه مقطعی از تاریخ نوشته شده باشد، در شهری در قلمروی ایرانی پدید آمده است. در تاریخ‌گذاری قدیمی (قرن ۳۷ – ۳۸/ ق. ۳ – ۴م.) این منطقه بخشی از قلمرو خاندان سورن و سلسله‌ی سکاهای سیستان بوده، و در تاریخ‌گذاری جدیدتر (قرن ۴۳ – ۴۴/ ق. ۹ – ۱۰م.) بخشی از قلمرو یعقوب لیث و شاهان صفاری بوده است.

با این حال زمان تکوین این خط احتمالاً دیرآیندتر بوده و به همان پایان عصر ساسانی مربوط شود. چون تندیس مرمرین گانش در گردیز که یکی از کهن‌ترین نمونه‌های این خط را در خود جای داده در قرون ۴۰ – ۴۲ (۶ – ۸م.) نوشته شده است. این نویسه در آن هنگام سیدْهام نامیده می‌شده و هنوز شاردا از آن تفکیک نشده و حروفش وضعیتی ابتدایی و ناپخته دارد. این خط تا دو قرن بعد تحول یافت و از قرن ۴۴ (ق ۱۰ م.) به بعد به تدریج دستخوش

شاخه‌زایی شد و در پنجاب و هیمچال نسخه‌هایی محلی از این خط پدید آمد. زبان کشمیری هم در این میان تحول می‌یافت و به تدریج نویسه‌ی قدیمی شاردا برای ثبت آن نامناسب می‌نمود. چنان که آخرین کتیبه‌ی غیرمذهبی با این خط در سال ۴۵۸۳ (۱۲۰۴م.) نوشته شد و بعد از آن شاردا تنها در کشمیر در آیین‌های مذهبی کاربرد خود را حفظ کرد.

متنی مذهبی به خط شاردا، کشمیر، سال (۵۰۰۱/ ۱۹۲۲م.)

𑆃	𑆄	𑆅	𑆆	𑆇	𑆈	𑆉
a	*ā*	*i*	*ī*	*u*	*ū*	*ṛ*
𑆊	𑆋	𑆌	𑆍	𑆎	𑆏	𑆐
ṝ	*ḷ*	*ḹ*	*e*	*ai*	*o*	*au*
𑆑	𑆒	𑆓				
am̐	*aṃ*	*aḥ*				

واکبرها (بالا) و هجاها (زیر) در خط شاردا(روبرو)
متنی با خط دوه‌ناگری (بالا) و شاردا (پایین)

𑆑	𑆒	𑆓	𑆔	𑆕
ka	*kha*	*ga*	*gha*	*ṅa*
𑆖	𑆗	𑆘	𑆙	𑆚
ca	*cha*	*ja*	*jha*	*ña*
𑆛	𑆜	𑆝	𑆞	𑆟
ṭa	*ṭha*	*ḍa*	*ḍha*	*ṇa*
𑆠	𑆡	𑆢	𑆣	𑆤
ta	*tha*	*da*	*dha*	*na*
𑆥	𑆦	𑆧	𑆨	𑆩
pa	*pha*	*ba*	*bha*	*ma*
𑆪	𑆫	𑆬	𑆭	𑆮
ya	*ra*	*la*	*ḷa*	*va*
𑆯	𑆰	𑆱	𑆲	
śa	*ṣa*	*sa*	*ha*	

خط سیدهام

قلمرو: ایران شرقی (از شمال غربی هند تا آسیای میانه)
زبان: سانسکریت
دوره‌ی رواج: ۳۹۳۰ – ۳۶۰۰ تاریخی (حدود ۵۵۰ - ۱۲۰۰ م.)
دولت پشتیبان: کوشانی، اشکانی، ساسانی، گورکانی، استعمار انگلستان

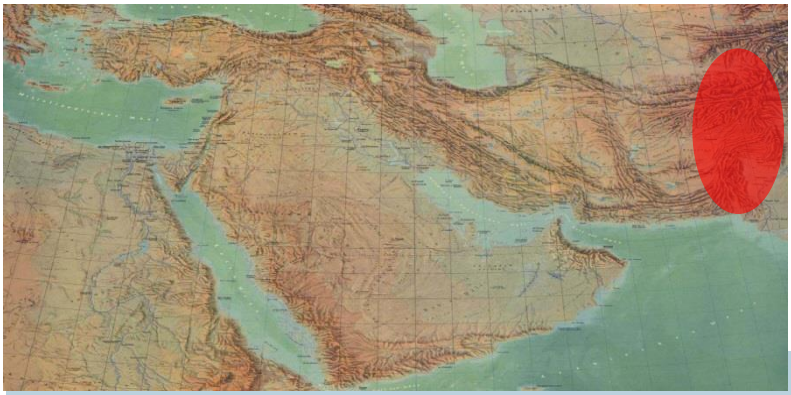

خط سیدْهام یکی از نویسه‌هایی است که در میانه‌ی دوران ساسانی از خط گوپتا زاده شد و به طور خاص برای نوشتن متون بودایی سانسکریت به کار گرفته شد. «سیدْهام» به معنای «کامل» است و از آنجا آمده که بالای بسیاری از این متن‌ها عبارت «سیدْهام اَسْتو» (کامل بادا!) نوشته می‌شده است. این خط در ایران شرقی گسترش یافت و از راه سغد و خوارزم در راه ابریشم به گردش افتاد و سراسر قلمرو تمدن چین را درنوردید. به شکلی که نمونه‌هایی فراوان از آن در شرق چین و کره کشف شده‌اند و یکی از خوشنویسان نامدارش ژاپنی است. این خط پیوندی مستقیم با آیین بودایی تانترا داشته و هرجا که این دین رواج یافته، ریشه بسته است.

داستان ورود این خط به ژاپن هم چنین بود که در سال ۴۱۸۵ (۸۰۶م.) راهب نامداری به اسم کوکائی که برای یادگیری متون بودایی به چین رفته بود، به سرزمین خود بازگشت، در حالی که این خط را از مکتب استادی کشمیری به اسم پراجنا فرا گرفته بود. در این هنگام پس از استقرار دولت عباسی و پیشروی اسلام در ایران شرقی مسیرهای زیارتی بوداییان که به طور سنتی از چین به خوارزم و بلخ و از آنجا تا بامیان و گنداره ادامه می‌یافت، دستخوش اختلال شده بود.

حدود یک قرن بعدتر چینی‌ها هم به رونق ادیان ایرانی در سرزمین‌شان واکنش نشان دادند و کوشیدند سه دین مهم مانوی و زرتشتی و بودایی را که در این قلمرو فراگیر شده بودند، محدود سازند. در نتیجه مانویان و زرتشتیان به شدت تحت پیگرد قرار گرفتند و تقریبا منقرض شدند و بوداییان هم به جوامعی محلی و منزوی بدل شدند و ارتباط اندام‌وار پیشین خود را با ایران شرقی از دست دادند. در نتیجه گذار خط دینی بوداییان به دوه‌ناگری که در قرن ۴۴ (ق ۱۰ م.) رخ داد و شاخه‌زایی‌های بعدی این نویسه، در برخی از نقاط از جمله ژاپن انعکاس پیدا نکرد و بوداییان این نواحی به همان خط سیدهام وفادار باقی ماندند. این خط در ژاپن «بُنجی» (梵字) و در چین «شی‌تان وِن‌زی» (悉曇文字) نامیده می‌شود.

خط سیدهام هم مثل دوه‌ناگری و باقیِ خطهایی که در زبان‌های هندی شکل گرفتند، عقبگردی به خط هجایی را نشان می‌دهد. هر حرف این نویسه همخوانی را با واکبری (اغلب آ) ترکیب می‌کند و از علایم سجاوندی دیگر برای نمایش واکبرها استفاده می‌کند. دلیلش هم آن است که هدف اصلی این خط ثبت دقیق خوانش مانتراهای بودایی بوده که حامل نیرویی جادویی قلمداد می‌شده‌اند. این خط از چپ به راست و در سطرهایی از بالا به پایین نوشته می‌شده، اما در قلمرو چین گاهی مثل متون چینی و ژاپنی به طور عمودی از بالا به پایین هم قرار می‌گرفته است.

واکبرها

هجانگاری «ک»

همخوان‌ها

الفبای سیدهام

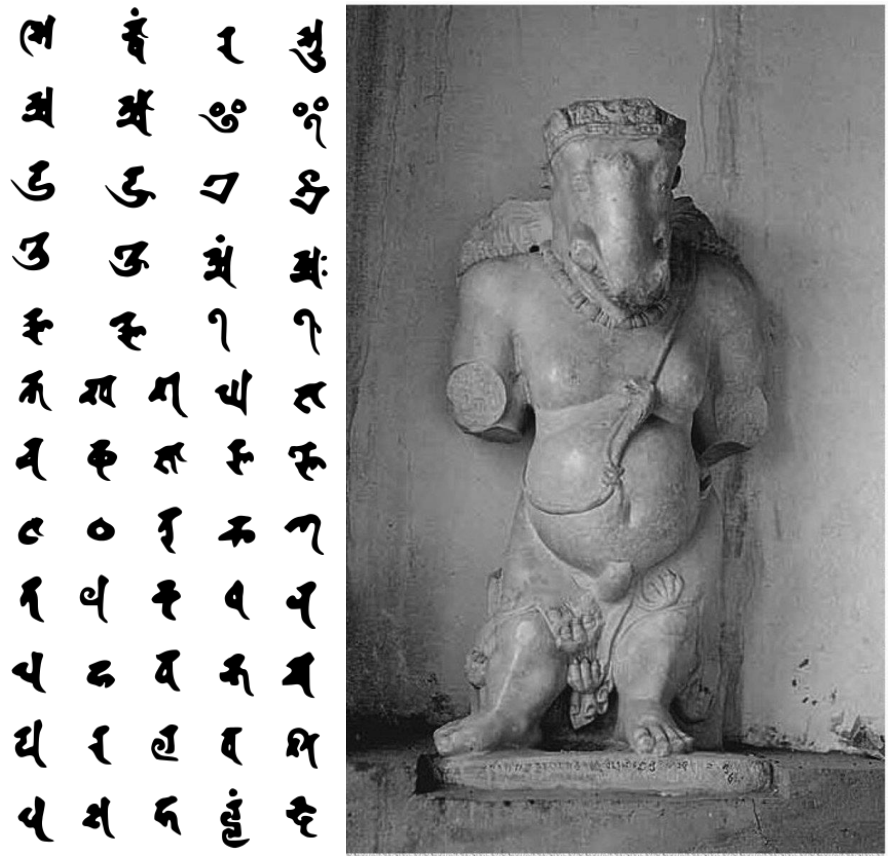

راست) گانش گردیز، کابل، حدود سال ۴۰۰۰ (۶۰۰ م.)
چپ) خوشنویسی حروف سیدهام به قلم کوکائی، حدود سال ۴۲۰۰ (۸۲۰م.)

متن پایه‌ی تندیس گانش گردیز، کابل، حدود سال ۴۰۰۰ (۶۰۰ م.)

	Siddham	Sharada	Nagari
A	𑖀	𑆃	अ
AA	𑖁	𑆄	आ
I	𑖂	𑆅	इ
II	𑖃	𑆆	ई
U	𑖄	𑆇	उ
UU	𑖅	𑆈	ऊ
R	𑖆	𑆉	ऋ
RR	𑖇	𑆊	ॠ
L	𑖈	𑆋	ऌ
LL	𑖉	𑆌	ॡ
E	𑖊	𑆍	ए
AI	𑖋	𑆎	ऐ
O	𑖌	𑆏	ओ
AU	𑖍	𑆐	औ

راست) متن سوترای کوتاه سوکاوَتیوْیوهَه به خط سیده ام همراه با نویسه‌ی کاتاکانا و کانجی، سال ۵۱۵۲ (۱۷۷۳م.)

چپ) مقایسه‌ی برخی از حروف در سیدهام و ناگری و شاردا

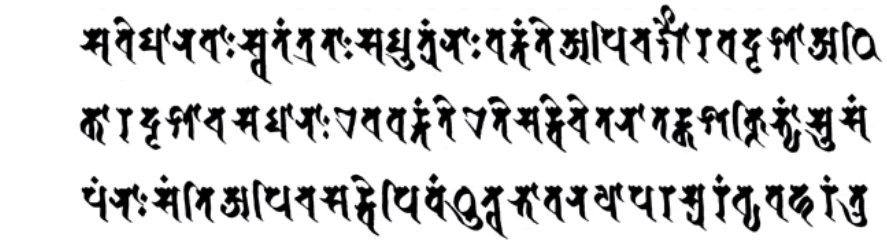

متنی به زبان سانسکریت و خط سیدهام

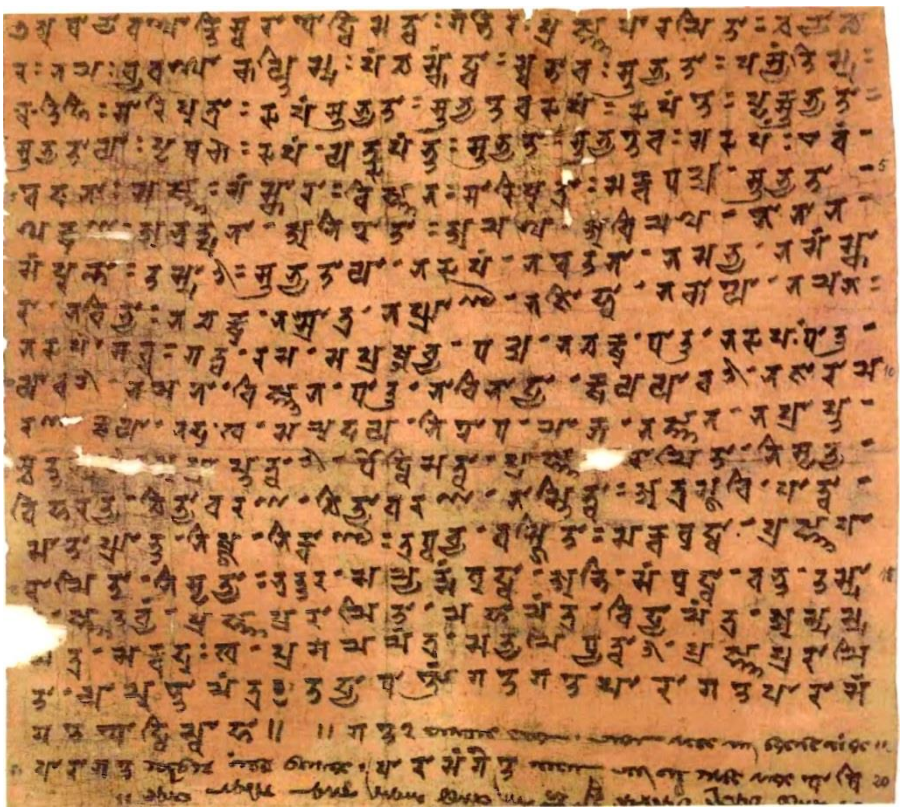

سوترای قلب (پرَجْناپارَمیتا هریدَیَه سوترَه) به خط سیدهام، نوشته شده در سغد، قرون آغازین اسلامی

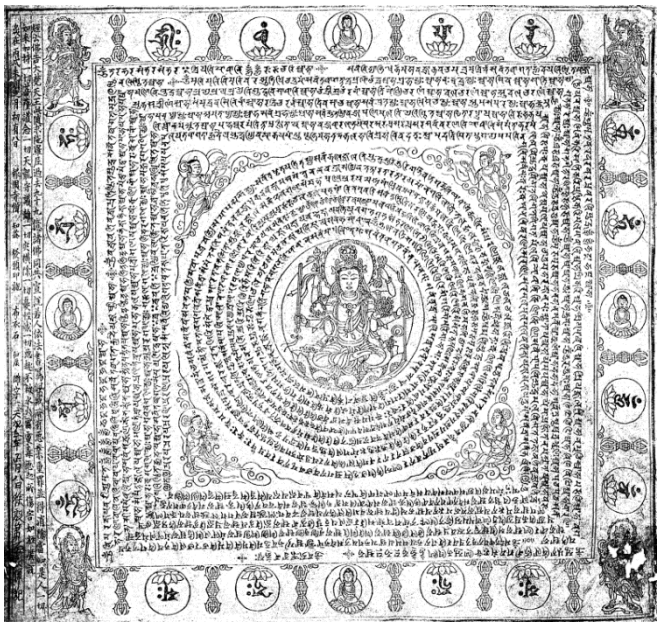

دعای بودایی پراتیسارَه مانترَه به خط سیدهام، چینِ دوران تانگ، سال ۴۳۰۶ (۹۲۷ م.)

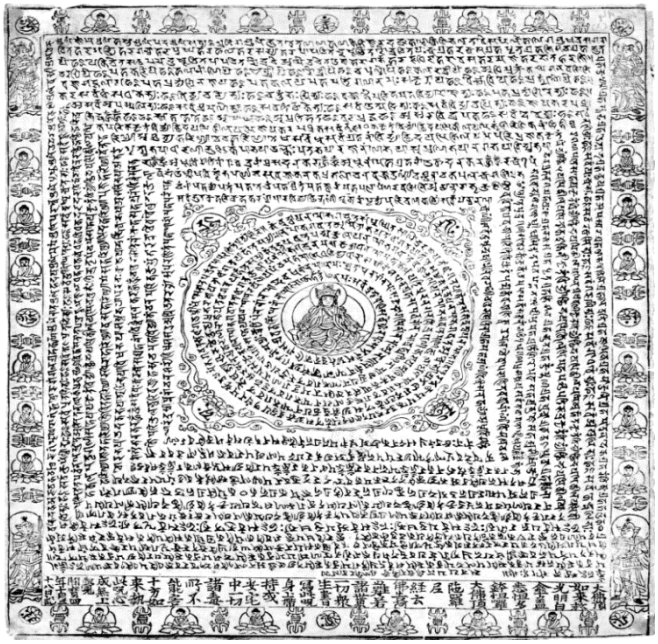

دعای بودایی مَهاپرَتیَنگیرا مانترَه به خط سیدهام، چینِ دوران تانگ، سال ۴۳۵۰ (۹۷۱ م.)

گفتار سی و دوم

خط کوفی

قلمرو: ایران زمین

زبان: عربی

دوره‌ی رواج: ۴۱۰۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۷۰۰ – ۲۰۰۰ م.)

دولت‌های پشتیبان: اموی و عباسی

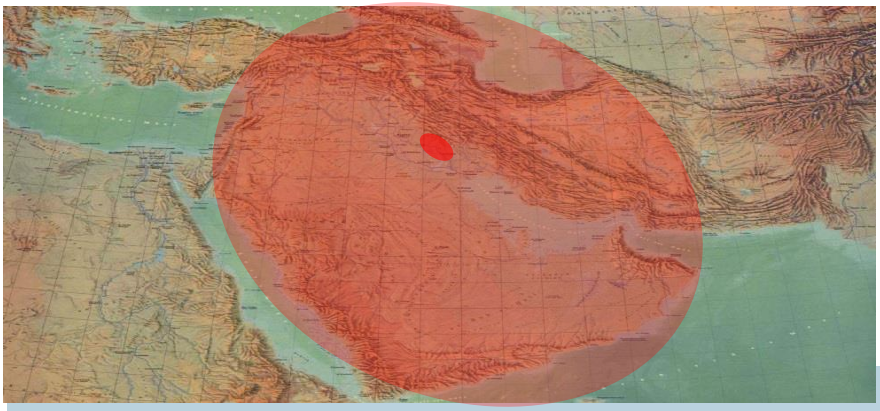

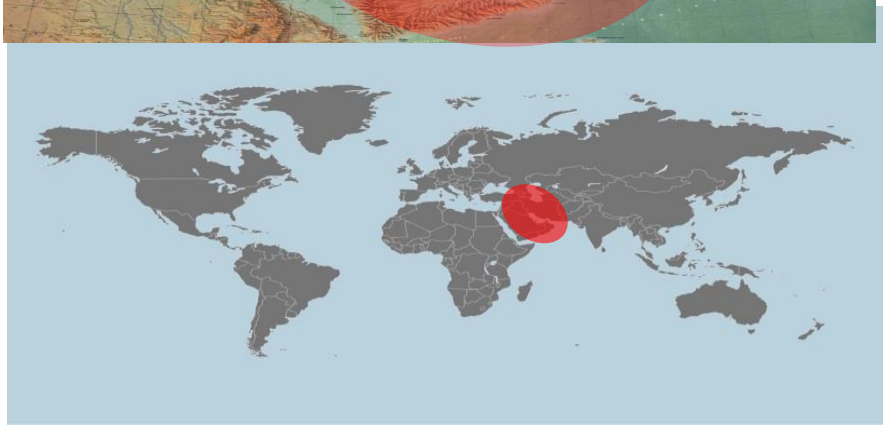

همزمان با ظهور اسلام و فروپاشی دولت ساسانی، نویسه‌ای برای نوشتن زبان عربی به کار گرفته شد که در اصل آمیخته‌ای از پهلوی و اوستایی و سریانی بود. ابن ندیم می‌گوید این خط آمیخته را مردم شهر انبار در نزدیکی تیسفون ابداع کردند و نام و نشان ایشان را نیز ذکر کرده است. به گزارش «الفهرست» نخستین کسی که قرآن را نوشت، خطاطی بود به اسم خالد بن ابوهیتاج. بعد از او بشر بن عبدالملک که از مسیحیان انبار بود این خط را به مکه انتقال داد و معاویه بن سفیان و ابواقیس عبدمناف و سفیان بن امیه و عمر بن خطاب آن را از وی آموختند. به این ترتیب در زمان امویان چهار نوع نویسه‌ی آمیخته از این نوع در مکه و مدینه و بصره و کوفه پدید آمد.

چنان که ابن ندیم هم اشاره کرده، چنین می‌نماید که این خط نو در میانرودان ابداع شده و بعدتر در مکه و مدینه رواج یافته باشد. قلقشندی هم در «صبح الاعشی» گزارشی مشابه به دست داده و می‌گوید نخستین کسانی که زبان عربی را نوشتن سه تن از اهالی حیره بودند به نام‌های مرار بن مرّه، اسلم بن سدره و عامر بن جدره و هرسه‌ی ایشان از مردم شهر انبار بودند. او همچنین اشاره کرده که ترتیب الفبا در این هنگام دو نوع مفرد و مزدوج داشت. نوع مفرد همان ترتیبی است که براساس ریخت حروف منظم شده (ا ب پ ت ث ج چ ح خ...) و منطقی‌تر و جدیدتر است و امروز هم در پارسی رواج دارد. نوع مزدوج همان ابجد است که دیرینه است و درباره‌اش شرحی دادیم.

نخستین شکل از این نویسه که فراگیر شد، کوفی نام داشت و در شکل آغازین آن حروف جدا جدا کنار هم می‌آمدند. در آن مقطع زمانی نوآوری مهم عصر ساسانی در حوزه‌ی خط (یعنی به هم پیوستن حروف و نوشتن کلمات به صورت واحدهایی مجزا) در همه‌ی نویسه‌های ایرانی رایج بود و تنها اوستایی بود که به خاطر وسواس در ثبت آواهای جزئی چنین وضعیتی نداشت. کوفی نیز که برای ثبت آواهای قرآن تخصص یافته بود انگار چنین وسواسی را به ارث برده بود و بنابراین ظهور کهن‌ترین شکل از خط پارسی – عربی یعنی کوفی را باید در راستای سنت پازند دانست، که در آن متون پهلوی را به خط اوستایی می‌نوشتند. حروف کوفی البته شباهتی چشمگیر به حروف سریانی و عربی هم داشت، ولی اینها همه خاستگاهی مشترک داشتند و مشابهشان در اوستایی نیز وجود داشت.

مرکز شکل گیری این خط شهر کوفه بود که به همراه بصره یکی از دو پایگاه مهم نظامی اعراب مسلمان در میانرودان بود و نقطه‌ی همجوشی مهمی بود که نیروهای هوادار سیاست ایرانشهری در آن با کیش نوظهور اسلام پیون برقرار می‌کردند. در مقابل این شهر بصره قرار داشت که به همین ترتیب ایستگاهی برای لشکریان اسلام و قرارگاهی برای

گسیل‌شان به ایران شرقی بود، اما در بافت خلافت اموی جای می‌گرفت و هوادار سیاستی ایران‌ستیز بود.

خط کوفی که در مرکز فرهنگی مخالف امویان پدید آمده بود، دلالتی سیاسی هم داشت و این را از آنجا در می‌یابیم که در سال ۴۰۶۳ تاریخی (۶۵ق) عبدالملک بن مروان خلیفه‌ی اموی نامه‌ای به حجاج بن یوسف ثقفی نوشت و از او خواست تا در برابر خط کوفی نویسه‌ی دیگری ابداع کند و قرآنی که تازه داشت گردآوری می‌شد را با آن بنویسد. بیرونی در آثارالباقیه این نامه را نقل کرده و اشاره کرده که به فرمان عبدالملک همه‌ی کسانی که خطهای باستانی مثل اوستایی و پهلوی را می‌دانستند و به آن می‌نوشتند کشتار زدند و این را حتا از کتاب‌سوزی عمر هم ویرانگرتر و خشونت‌آمیزتر دانسته‌اند.[۱]

این کشتار و ریشه‌کنی خط تنها در عراق به نتیجه رسید و در خراسان اعراب وفادار به امویان نتوانستند چنین کشتاری کنند و خطهای باستانی از جمله اوستایی و پهلوی و سغدی به جای خود پایدار باقی ماند. در این میان خط کوفی همچنان در عراق تداوم یافت و زبان عربی را نویسا ساخت و نخستین نمونه‌های قرآن به آن نوشته شده‌اند. تحول این خط حدود دو قرن به درازا کشید و در این مدت نقطه‌گذاری هم در آن راه یافت.

برگی از قرآن به خط کوفی

۱. بیرونی، ۱۳۹۰: ۳۵-۳۶ و ۴۸.

برگ‌هایی از قرآن که با خط کوفی اولیه (راست) و با علایم سجاوندی (چپ) نوشته شده است

پس از انقراض امویان و شکل گیری دولت عباسی خط کوفی بار دیگر به میدان بازگشت و به صورت خط رسمی مسلمانان تثبیت شد و تا سیصد سال بعد این موقعیت را حفظ کرد. در قرن ۴۳ تاریخی (ق ۲.ق) کاتبانی مثل نصر بن عاصم بصری و یحیی بن معمر اهوازی و ابوالاسود دؤلی که اغلبشان تباری غیرعرب داشتند، نقطه گذاری را به خط کوفی افزودند. ابوالاسود دؤلی (درگذشته‌ی ۴۰۶۷/ ۶۹ق) برای درست ادا کردن کلمات نقطه‌ای سبز یا سرخ در پایین یا بالای حروف می گذاشت و به این ترتیب زیر و زبر (کسره و فتحه) را در نگارش نشان می‌داد. او همچنین با نهادن نقطه در جلوی حروف (پیش/ ضمه) را نشان می‌داد و با نهادن دو نقطه تنوین ثبت می کرد. یحیی بن یعمر بصری عدوانی (درگذشته‌ی ۴۱۲۵/ ۱۲۹ق در خراسان) ترتیب حروف را از ابجد به سلسله‌ای آوانگارانه (الف ب پ ت ث...) تغییر داد و از همان نقاط برای تفکیک حروف مشابه (مثل ج و چ و خ) استفاده کرد. در نهایت خلیل بن احمد فراهیدی (درگشته‌ی ۴۱۶۵/ ۱۷۰ق) نشانه‌های فتحه و کسره و ضمه و تشدید و تنوین و مد را به حروف الفبا افزود.

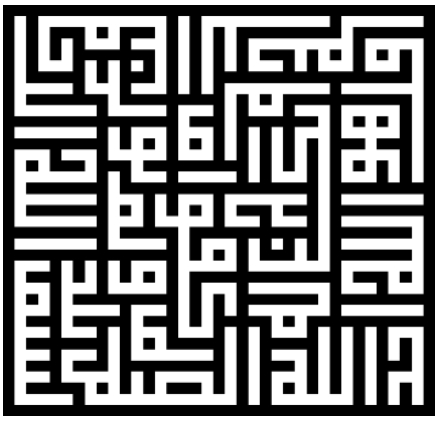

سوره‌ی اخلاص با خط کوفی بنایی
در کتیبه‌ای از اصفهان

پرچم عراق و ایران با عبارت الله اکبر به خط کوفی

کتیبه‌ی کوفی مسجد ابن طولون،
قاهره، سال ۴۲۵۸/ ۲۶۵ق

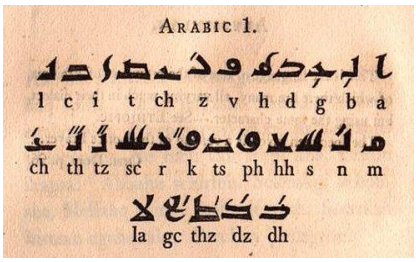

دو سرمشق الفبای کوفی:
اوستایی (زیر) و سریانی (بالا)

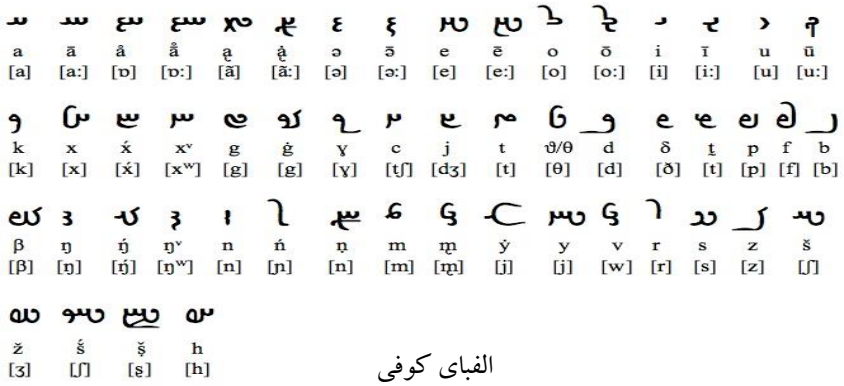

الفبای کوفی

پارسی	پهلوی	سریانی	اوستایی
ا	𐭠	ܐ	𐬀
ب	𐭡	ܒ	𐬁
پ	𐭯	ܦ	𐬐
ت	𐭬	ܬ	𐬌
ث	𐭭	ܬ	𐬍
ج		ܓ	𐬎
چ	𐭰		𐬏
ح		ܚ	𐬑
خ	𐭲	ܟ	𐬒
د	𐭣	ܕ	𐬓
ذ		ܕ	𐬔
ر	𐭫	ܪ	𐬕
ز	𐭪	ܙ	𐬖
ژ	𐭪	ܙ	𐬗
س	𐭮	ܣ	𐬘
ش	𐭱	ܫ	𐬙
ص		ܨ	
ض		ܨ	
ط		ܛ	
ظ		ܛ	
ع		ܥ	
غ	𐭴	ܓ	𐬚
ف	𐭯		𐬛
ق		ܩ	
ک	𐭪	ܟ	𐬜
گ	𐭤	ܓ	𐬝
ل	𐭤	ܠ	𐬞
م	𐭥	ܡ	𐬟
ن	𐭩	ܢ	𐬠
و	𐭥	ܘ	𐬡
ه	𐭧	ܗ	𐬢
ی	𐭩	ܝ	𐬣

مقایسه‌ی حروف پارسی – عربی با اوستایی و پهلوی و سریانی

Name	Ende	Mitte	Anfang	Isolirt	Werl	Ziffer	Name	Ende	Mitte	Anfang	Isolirt	Wert	Ziffer
Elif	ا			ا	'a	1	*Sin*	س	سـ	سـ	س	s	60
Be	ـب	ـبـ	بـ	ب	b	2	*'Ain*	ع	عـ	عـ	ع	'a	70
Dżim	ـج	ـجـ	جـ	ج	dż	3	*Fe*	ـف	فـ	فـ	ف	f	80
Dal	د		دـ	د	d	4	*Sad*	ص	صـ	صـ	ص	s	90
He	ه	ـهـ	هـ	ه	h	5	*Qaf*	ق	قـ	قـ	ق	q	100
Wau	و			و	w	6	*Re*	ر		ر	ر	r	200
Ze	ز		ز	ز	z	7	*Sin*	س	سـ	سـ	س	s	300
Hha	ـح	ـحـ	حـ	ح	h'	8	*Te*	ـت	تـ	تـ	ت	t	400
Ta	ط	طـ	طـ	ط	ţ	9	*Tse*	ـث	ثـ	ثـ	ث	ś	500
Ye	ـي	يـ	يـ	ي	y	10	*Kha*	ـخ	خـ	خـ	خ	x	600
Kef	ك	كـ	كـ	ك	k	20	*Dzal*	ذ		ذ	ذ	z	700
Lam	ل	لـ	لـ	ل	l	30	*Zad*	ض	ضـ	ضـ	ض	ż	800
Min	م	مـ	مـ	م	m	40	*Tse*	ظ	ظـ	ظـ	ظ	ṣ	900
Nun	ن	نـ	نـ	ن	n	50	*Fain*	غ	غـ	غـ	غ	ŋ	1000

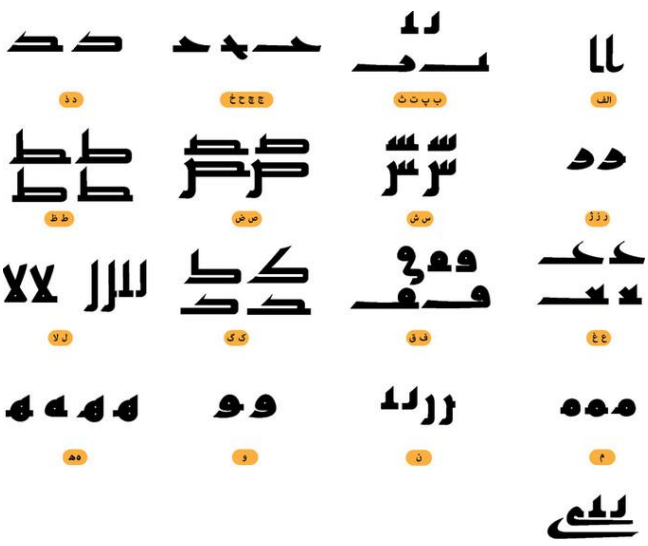

بالا) شکل‌های اصلی خط کوفی و پایین) مفردات خط کوفی اولیه

با رواج خط نسخ و موج پیدایش نویسه‌ی پارسی - عربی خط کوفی نیز به تدریج کاربرد خود را از دست داد و به نویسه‌ای تزئینی تبدیل شد. حروف وقتی بر پارچه یا کاغذ نوشته می‌شدند با نقوش گیاهی یا جانوری درمی‌آمیختند و وقتی بر بناها و آوندها نقش می‌شدند حالتی زاویه‌دار پیدا می‌کردند. این خط در قرن ۴۵ (ق ۵ق) و دوران سلجوقی به تدریج منسوخ شد. هرچند نگارش آن بر بناها و آوندها تا به امروز نیز در مقام آرایه تداوم یافته است. چنان که عبارت «الله اکبر» بر میانه‌ی پرچم عراق در دوران صدام حسین و بر حاشیه‌ی رنگ‌های پرچم ایران با خط پهلوی نوشته شده است.

سوره‌ی فتح به خط کوفی، قرن ۴۲ تاریخی (ق ۸-۹م.)

برگی از قرآن به خط کوفی، قرن ۴۴ (ق ۴ق)

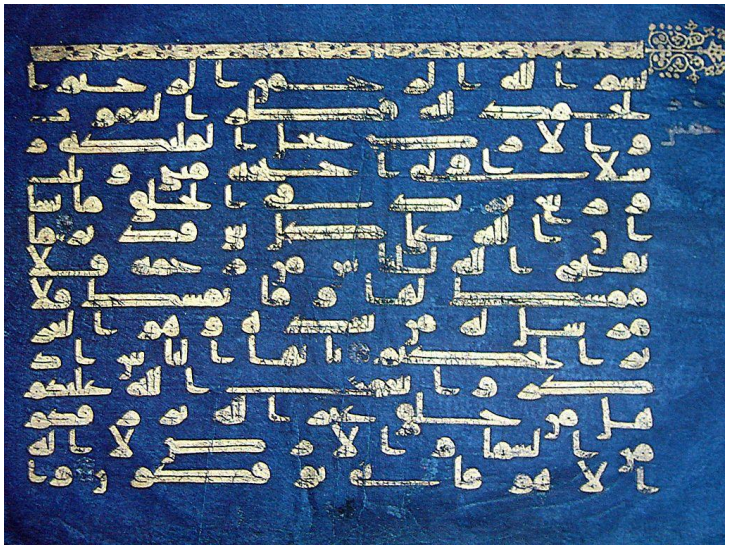

سوره‌ی فاطر بر قرآن آبی، متن کوفی بر پوست، قرن ۴۴ (ق ۴ق)

در دوران طولانی عمر این خط شکل‌هایی بسیار متفاوت از آن تحول یافته که اغلبشان جنبه‌ی تزئینی دارند و در معماری به کار گرفته می‌شوند. این خطها را به دو رده‌ی کلی تحریری و معقّلی تقسیم می‌کنند که اولی برای نوشتن متن بر کاغذ کاربرد داشته و دومی برای ثبت کتیبه بر بناها به کار گرفته می‌شده است. این خطهای متنوع را براساس جغرافیا هم به دو شاخه‌ی شرقی (قلمرو ایران زمین) و غربی (قلمرو مصر و مغرب) تقسیم می‌کنند. شیوه‌ی نگارش خط کوفی در ایران مرکزی و شرقی که آرایه‌های بیشتری داشته را «پیرآموز» می‌نامیده‌اند که در شکل معرب شده‌ی «فیراموز» یا «قیراموز» نیز ثبت شده است.

راست) برگی از قرآن، قرن ۴۵ (ق ۵ق)
چپ) برگی از تفسیر قرآن پاک، حدود سال ۴۴۴۰ (۴۵۰ق)

گفتار سی و سوم

خط پارسی - عربی

قلمرو: ایران زمین، جهانگیر

زبان: زبان‌های ملی و قومی ایرانی، زبان‌های متصل به جاده تجاری ایرانی (راه ابریشم)

دوره‌ی رواج: ۴۱۰۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۷۰۰ – ۲۰۲۰م.)

دولت‌های پشتیبان: همه‌ی دولت‌های مستقر بر ایران

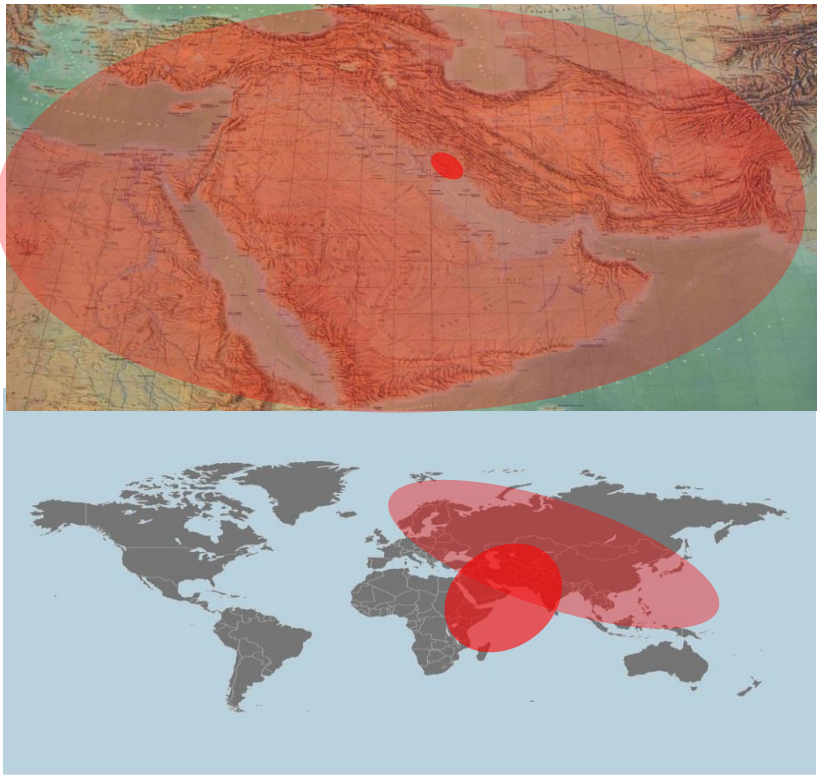

خط کوفی در دوران عباسی به سرعت شاخه‌زایی کرد و در مدتی کوتاه بیش از پنجاه خط پدید آورد[1] که سی‌تایش ماندگار و مهم از آب در آمد. ابن درستویه فارسی (۴۲۵۱ - ۴۳۲۶ تاریخی/ ۲۵۸ - ۳۳۶ق) در کتاب مهم «الکُتّاب» می‌نویسد که همه‌ی این خطها اصل یکتایی دارند اما حروف‌شان را به دلایل زیبایی‌شناسانه و تفننی متفاوت می‌نویسند، و بر آن اساس دوازده شاخه‌ی اصلی از خط کوفی را نام برده که در حدود سال ۴۳۲۰ تاریخی (۳۳۰ق) رواج داشته‌اند و نامشان چنین است: تومار، سجلات، عهود، مؤامرات، امانات، دیباج، مدیح، مرصع، ریاس، غبار، درخشش، بیاض و حواشی. از مرور این نام‌ها برمی‌آید که تقسیم‌بندی کارکردی‌ای در میان بوده و رده‌های متفاوت اسناد و مدارک را با نویسه‌هایی گوناگون می‌نوشته‌اند. این نکته هم شایان توجه است که تقریبا همه‌ی آفرینندگان این خطها غیرعرب هستند و نیمی از این دوازده خط هم با آن که به نگارش عربی به خط کوفی مربوط می‌شوند و در کتابی به زبان عربی ثبت شده‌اند، پارسی - پهلوی هستند.

درباره‌ی آفرینندگان این نویسه‌ها هم اطلاعاتی کامل در دست داریم و روشن است که همه‌ی ابداع کنندگان‌شان کاتبان و دیوانیانی از اهالی ایران مرکزی بوده‌اند که قاعدتا وارث سنت نوشتاری عصر ساسانی و زبان پهلوی بوده‌اند. مثلاً ابن درستویه فارسی بعد از یاد کردن از این دوازده خط اشاره می‌کند که این نویسه‌ها که مشتق‌های اصلی خط کوفی بوده‌اند را کاتبان سیستانی ابداع کرده بودند. بنیانگذار اصلی این نویسه‌ها اسحاق حماد نام داشت که در سال ۴۱۵۰ تاریخی (۱۵۴ق) این نویسه‌ها را پدید آورد. بعد از او برادرش ضحاک و بعد شاگردش ابراهیم سکزی (درگذشته‌ی ۴۱۹۴/ ۲۰۰ق) و برادرش اسحق سکزی (درگذشته‌ی ۴۲۰۴/ ۲۱۰ق) آن را تکمیل کردن و انتشار دادند و به همین خاطر این خطوط را در متون قدیمی سکزی (سیستانی) نامیده‌اند. خط ریاسی در این بین به فضل بن سهل مروی منسوب است که وزیر مشهور خلیفه مامون بود که «رساله‌ی جامع» را در اصلاح و استانده‌سازی خط نوشت و به خاطر منصب ریاستی که داشت نام نویسه‌ی مورد نظرش را «ریاسی» گذاشتند.

علاوه بر این دوازده خط اصلی نزدیک به سی نوع خط دیگر هم بعدتر از کوفی مشتق شد که نامهایش عبارتند از: جلیل، مجموع، ثلثیت، نصف، جوانحی، مسلسل، محدث، مدمج، منثور، مقترن، اشعار، لؤلوی، مصاحف، فضاح النسخ، غبار جلیه، معلق، مخفف، مرسل، مبسوط، مقود، ممزوج، منقح، معماه، مؤلف، توأمان، معجز، مخلع، دیوانی، سیاقت، قرمه امروز مرسوم است که به پیروی از سنتی شرق‌شناسانه این خطوط را «عربی» بنامند. اما

---

۱. فضایلی، ۱۳۶۲: ۱۴۲.

در متون کهن چنین چیزی نمی‌بینیم و خط مشهور به تازی یا عربی نوع خاصی از همین خط کوفی بوده که در حجاز و عربستان رواج داشته است، و کل نویسه‌های یاد شده را عربی نمی‌دانسته‌اند. فردوسی چند نسل پس از تحول این نویسه‌ها در شاهنامه هنگام اشاره به خطهای اصلی می‌گوید شمارشان سی‌تاست و چنین فهرست‌شان می‌کند:

«نبشتن یکی نه، که نزدیک سی چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه سغدی، چه چینی و چه پهلوی ز هرگونه‌ای کآن همی‌بشنوی»

بنابراین در رده‌بندی خطها نزد او خط پارسی و تازی (عربی) متفاوت بوده، احتمالاً منظورش از عربی خط سریانی یا نبطی است، و خط کنونی را «پارسی» می‌نامیده، که از پهلوی هم متمایز بوده است. مشابه این نامگذاری را در متون کهن فراوان می‌بینیم و اغلب در متون عربی این خط را عربی و در متون پارسی آن را پارسی می‌نامیده‌اند.

این نکته را باید در نظر داشت که نویسا شدن زبان عربی با فراگیر شدن زبان پارسی دری و نویسا شدن آن همزمان و موازی بوده است. یعنی چنین می‌نماید که با فروپاشی دولت ساسانی تحولی فرهنگی رخ نموده باشد که در نتیجه‌ی آن طی دو قرن بعد زبان دینی - دیوانی از آرامی به عربی و زبان ملی از پهلوی به پارسی دری تحول یافته باشد و هردوی این زبان‌ها همزمان با یک خط نویسا شده باشد. بر این مبنا «عربی» نامیدن این خط نادرست است. چون زبان عربی پیش از این اصولاً نویسا نبوده، و در میان خطهای زاینده‌ی این نویسه‌ی نو هم فقط سریانی سامی است و پهلوی و اوستایی که تأثیری چشمگیر داشته‌اند، با پارسی میانه و زبان‌های آریایی پیوند داشته‌اند. از این رو نامیدن این نویسه به «عربی» نادرست است و در جانبدارانه‌ترین حالت باید آن را پارسی - عربی دانست.

در سال ۴۲۸۷ (۲۹۵ق) ابوعلی محمد بن علی بغدادی مشهور به ابن مقله بیضاوی شیرازی که همشهری و هم‌نسل حسین بن منصور حلاج بود، نویسه‌های پارسی - عربی را بازبینی کرد و همه را در شش نوع خط نو بازتعریف کرد. ابن مقله از نمک‌پروردگان خاندان ابن فرات بود و در دولت عباسی نقشی دیوانی داشت و ناظر امور مالی در نواحی مختلف میانرودان بود و در دوران خلیفه مقتدر و قاهر و راضی به مقام وزارت هم رسید. او بارها به خاطر نقش سیاسی‌اش زندانی شد و در نهایت به سال ۴۳۱۹ (۳۲۸ق) در زندان زبانش را بریدند و به این ترتیب درگذشت. از ابن مقله شیرازی دو کتاب «رساله فی علم الخط و القلم» و «رساله فی میزان الخط» باقی مانده است.

از مطالعه‌ی آثار او روشن می‌شود که در زمان او خط نیز مانند موسیقی و معماری و نقاشی از قواعد ریاضی پیچیده‌ای پیروی می‌کرده و این نشانگر آن است که خطوط نوساخته‌ی پارسی – عربی ادامه‌ی مستقیم سنت تاریخی دیرینه‌ای بوده‌اند که پیشاپیش در ایران زمین وجود داشته است. وگرنه این همه دقت و پیچیدگی در صورتبندی ریاضی شکل خطها و ترجمه‌ی زیبایی‌شناسی خط به زبان اعداد چیزی نیست که طی چند نسل از هیچ پدید آید.

خط نسخ آخرین نویسه‌ی مهمی بود که ابن مقله پدید آورد. نخستین آفریده‌ی او خط محقق بود که با بازبینی خطوط دیگر شکل گرفت. در این خط حروف واضح و روشن نوشته می‌شوند و از تزئینات زیاد و تودرتو نوشته شدن حروف که کوفی را ناخوانا می‌ساخت، پرهیز شده است. این خط از قلم‌های مبسوط یا خشک است، که در آن خط معیار مستقیم کشیده می‌شود و خطوط تمایلی به انحنا به سمت پایین و فروکشیدگی به زیر ندارند. در مقابل آن خطهایی مثل ثلث و رقاع قرار می‌گیرند که خمیدگی خط ترازشان به سمت پایین است و انتخاب خطوط آزاد را هم به زیر می‌کشند و آن را خطوط مدوّر می‌نامند. در خط نسخ خط افقی کوچک سمت راست «الف» که از حرف آ در پهلوی مانده بود حذف شده و به جایش ترویس (طره) در بالای «الف» گذاشته می‌شود که سرکی است کوچک به اندازه‌ی نقطه.

ابن مقله بعد از خط محقق خط دیگری به نام ریحان پدید آورد. این نویسه هم مانند دیگران پیش از او وجود داشته و او آغازگر تدوین و صورتبندی عقلانی شکل بیرونی حروفش بوده است. روند تحول این خط تا زمان ابوالحسن علی بن هلال (درگذشته‌ی ۴۴۰۱/ ۴۱۳ق) ادامه داشت. این خوشنویس مشهور بیشتر به ابن بوّاب شهرت دارد. چون پدرش دروازه‌بان قصرهای شاهان دیلمی بوده است.[1] او بود که خط ریحان را به شکل نهایی‌اش در آورد و باعث ترویجش شد. این خط مثل خط محقق خوانا و زیباست، و به همان اندازه کند نوشته می‌شود. در این خط الف‌ها کوتاه‌تر و حرکت خطوط فشرده‌تر از محقق است. ریحان و محقق عمری به نسبت کوتاه داشتند و جای خود را به خط ثلث دادند.

---

۱. ابن خلکان، ۱۹۷۱ – ۱۹۷۲م، ج.۳: ۲۵۷.

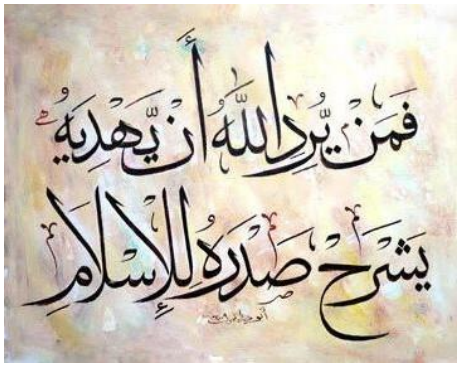

نمونه‌ی خط ریحان

نمونه‌ی خط محقق

ابن مقله بعد از خط ریحان، خط ثلث را صورتبندی و تدوین کرد و علت این نامگذاری آن است که در آن یک سوم خطوط سطح (مستقیم) است و دو سوم خطوط به شکل دور (انحناهای انتهایی) است. در این خط «الف»دراز و بلند نوشته می‌شود و انحناها کم‌عمق و تو در توست. این خط تا به امروز به ویژه برای نوشتن دعا و متون مقدس به کار گرفته می‌شود.

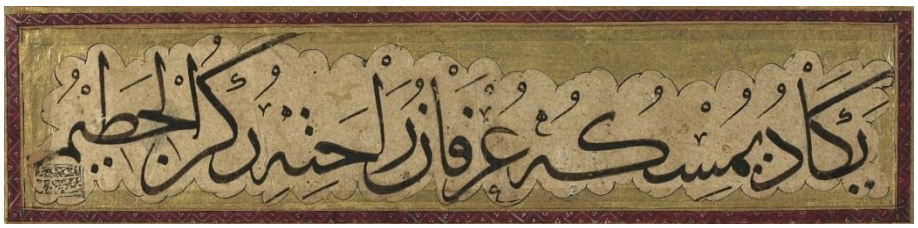

نمونه‌ی خط ثلث

نمونه‌هایی از خط ثلث

بعد از آن بود که ابن مقله در سال ۴۳۰۱ تاریخی (۳۱۰ق) خط نسخ را ابداع کرد و این انگار پیشتر وجود نداشته و آفریده‌ی خودش بوده باشد. این خط از تحول ثلث ایجاد شده بود و پیدایش آن نقطه عطفی در سیر تکامل خط پارسی – عربی بود. چون بسیار زیبا و متوازن بود و بر همه‌ی خطهای بعد از خود تأثیر گذاشت. نامش را هم برای این نسخ گذاشته‌اند که به سرعت فراگیر شد که نویسه‌های دیگر را منسوخ ساخت. این احتمالاً اولین نسخه از خط پارسی – عربی بوده که براساس معیار نقطه اندازه‌ها و مقیاس‌هایش استانده شده است. هرچند احتمالاً این قاعده را از خطهای قدیمی‌تر به ویژه اوستایی وامگیری کرده باشد. چون در حروف اوستایی همین قواعد زیبایی‌شناسانه‌ی مشابهی حاکم است که بعید است تصادفی بوده باشد.

دوازده قاعده‌ی حاکم بر خوشنویسی خط پارسی – عربی برای نخستین بار در نسخ سازماندهی و تبیین شدند و اینها عبارت بودند از ترکیب و کریی و نسبت و ضعف و قوت و سطح و دور و صعود و مجاز و اصول و صفا و شأن.

نمونه‌های خط نسخ

ابن مقله پس از خط نسخ، نویسه‌ی دیگری را صورتبندی کرد و آن توقیع بود. چنان که از نام این نویسه معلوم است، از آن برای امضا کردن اسناد استفاده می‌کرده‌اند. این خط سیر تحول سریعی را طی کرد و تا دوران احمد بن محمود ابن خازن که شاگرد نسل دوم ابن بواب بود، به شکل نهایی خود دست یافت. برای نوشتن خط توقیع برش سر قلم را کم‌شیب می‌زنند و به همین خاطر خطوط توپُری (قوت) یکنواخت و زیادی پیدا می‌کند. حروف گردتر و گودتر از ثلث است و الف‌ها و خطوط راست ترویس دارند. بعدتر از این نویسه مشتقی پدید آمد که خط اجازه نام گرفت و در آن حرکت و نرمی بیشتری دارد و در ضمن زیر تأثیر خط نسخ و ثلث هم هست.

نمونه‌هایی از خط توقیع

ابن مقله در نهایت خط رِقاع را تدوین کرد و این کلمه جمع رقعه است به معنای پاره‌نوشتار و کوته‌نوشت. این خط هم از ثلث مشتق شده و معمولا برای نوشتن متون کوتاه در ابعاد کوچک به کار گرفته می‌شود. این خط حروفی ریزتر و ظریف‌تر از توقیع دارد و بر خطوط صاف «الف» و کاف و لام ترویس قرار نمی‌گیرد. چنین می‌نماید که این خط پیش از ابن مقله نیز وجود داشته باشد، چون ابن ندیم در الفهرست ابداع آن را به فضل به سهل (درگذشته‌ی ۴۳۰۵) منسوب کرده است. خط رقاع بعدتر قدری ساده‌تر شد و خط رقعه نام گرفت.

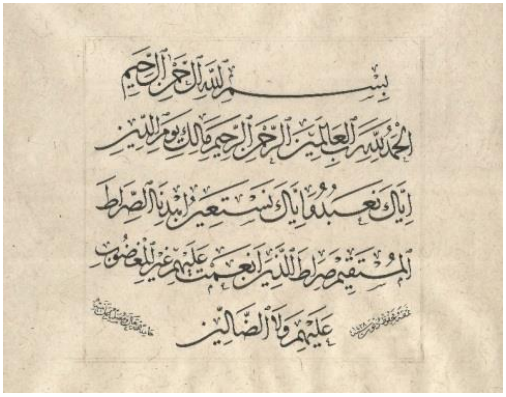

نمونه‌ی خط رقاع

شش خط محقق و ریحان و نسخ و ثلث و توقیع و رقاع را به اصطلاح «خطوط سته» (نویسه‌های شش‌گانه) می‌نامند و تدوین‌شان به دست ابن مقله نقطه‌ی مهمی در تاریخ تحول خط پارسی – عربی بوده و از این زمان است که خط مورد نظرمان استانده پیدا

می‌کند و از حالت آشفته‌ی پیشین با نسخه‌های بسیار پرشمار بیرون می‌آید و قواعد زیبایی‌شناسانه‌ی مشخصی بر خوشنویسی‌اش حاکم می‌شود.

این شش خط که همگی از کوفی برآمده بودند، تا ابتدای قرن ۴۴ تاریخی (میانه‌ی قرن چهارم هجری قمری) تثبیت شدند و هم متون پارسی و هم عربی با آن نوشته می‌شدند. حتا متونی مثل تفسیر قرآن پاک که عناصری از زبان پهلوی را حفظ کرده هم با همین خطوط نوشته شده است.

روند درهم فشردن حروف و یکپارچه نویسی کلمات که ابداع بزرگ و مهم ابتدای دوران ساسانی بود، چنان که دیدیم به خط پارسی – عربی و هر شش نسخه‌ی یاد شده از نویسه‌ها راه یافت، و همین روند بود که خطهای بعدی را نیز پدید آورد. اهمیت ابداع ساسانی به هم چسبیدن حروف آن بود که نقطه‌ی قوت خط الفبایی (نوشتن واج‌ها) را با نقطه‌ی قوت خط اندیشه‌نگار (نمایش یک کلمه با یک علامت) را ترکیب می‌کرد. یعنی کلمات نوشته شده هریک به اندیشه‌نگارهایی شبیه می‌شدند که یکپارچه به واژه‌ای مشخص اشاره می‌کردند، و در ضمن به حروفی الفبایی هم تجزیه‌پذیر بودند.

این ابداع به ویژه در خطهای ایرانی به درستی فهمیده شد و به کار گرفته شد، و این تا حدودی به خاطر گسترش شهرنشینی و نویسایی در ایران زمین بود. در حاشیه‌ی جنوب غربی تمدن ایرانی این ابداع در خطوط هندی به کار گرفته شد، اما چون این نویسه‌ها هجانگار بودند و نه الفبایی، آن فشردگی و دقت نویسه‌های ایرانی را نداشتند و بر واحد پایه‌ی آوابندی زبان میزان نمی‌شدند. به همین خاطر به شکل پیشینی بی‌نظمی‌ای در ثبت کلماتشان دیده می‌شد که با شمار بسیار زیاد حروف مرکب و تنوع اتصال‌ها درآمیخت و نویسه‌هایی دشواریاب را نتیجه داد. در گسترش شمال شرقی خط که به نویسه‌های اروپایی منتهی شد هم این پیوسته‌نویسی قدری دیرتر وامگیری شد. در آن قلمرو چون خط مستقیم از فنیقی وامگیری شده بود، اختلال‌های هندی برآمده از حروف هجانگار بروز نکرد. با این حال پیوسته‌نویسی رواج چندانی پیدا نکرد و تنها پس از دوران نوزایی و طی چهار پنج قرن پیش است که در قلمرو اروپا رواجی پیدا کرده است. در ایران زمین اما این روند ترکیب حروف الفبایی در قالب واژگان ستون فقرات خط را تشکیل می‌داد و سیر تحول نویسه‌های پارسی – عربی را تعیین کرده است.

در عمل می‌توان سیر تحول نویسه‌های ایرانی را حاصل برهم‌کنش دو نیرو دانست.

یکی سلیقه‌ی زیبایی‌شناسانه که با این شدت در سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها شکل خط را تعیین نمی‌کند. دیگری دقت و سرعت در خواندن و نوشتن که سویه‌ای کاربردی است و با پیوسته‌نویسی و تداخل حروف در یک کلمه مربوط می‌شود.

این جریان تحول در سراسر تاریخ ایران تداوم داشته و حتا فروپاشی‌های مهیبی مثل حمله‌ی مغول هم در آن وقفه ایجاد نکرده است. چنان که بعد از حمله‌ی در اوایل قرن ۴۷ تاریخی (میانه‌ی ق. ۷ ق.) خط تعلیق پدید آمد که نویسه‌ای سریع و درهم‌پیوسته بود و بیشتر برای نوشتن دیوان‌های شعر کاربرد داشت. مشتقی از آن به اسم شکسته تعلیق یا ترسّل هم شکل گرفت که دبیرانه بود و دیوانسالاران اغلب از آن استفاده می‌کردند.

حمله‌ی مغول در ضمن از این نظر اهمیت داشت که خلافت عباسی را از بین برد و با نابودی مرکزیت دینی و فرهنگی بغداد، باعث شد زبان پارسی از قلمرو زبان ملی به سمت زبان دینی هم حرکت کند. این حرکت البته پیشاپیش رخ داده بود و کل بدنه‌ی حکمت و عرفان اسلامی تا این هنگام دوشقه شده و نیمی از آن به زبان پارسی تدوین شده بود. با این حال تا اینجای کار میان زبان پارسی و عربی تقارنی حاکم بود و خطها هم برای نوشتن هردو به یک شکل به کار گرفته می‌شد، و حتا وزنه‌ی برخی از خطوط که به ادعیه و متون مقدس تعلق داشتند، به خاطر مرکزیت قرآن به سمت متون عربی متمایل بود.

نمونه‌های خط تعلیق

بعد از فروپاشی خلافت عباسی و از بین رفتن مرجعیت سیاسی و دینی این سلسله این

تعادل به هم خورد و شاخه‌زایی در خطهای پارسی - عربی بیشتر در بافت زبان پارسی تداوم یافت. این تا حدودی نشانگر ترمزی بود که سیطره‌ی خلافت اموی و عباسی بر زایندگی خط در بافت ویژه‌ی زبان پارسی اعمال می‌کرد، و حالا برداشته شده بود.

خط تعلیق یکی از نخستین نمودهای این به هم خوردن توازن بود و طی هفت قرن بعد از آن تا به امروز بدنه‌ی خطهایی که در بستر پارسی - عربی تکامل یافتند، بیشتر با پارسی پیوند داشتند تا عربی. خط تعلیق که پیشگام این روند بود، برای صد و پنجاه سال به صورت خط محبوب و غالب درآمد و بعد از آن به چند خط دیگر میدان داد. خود تعلیق بعد از شکل‌گیری دولت عثمانی برای نوشتن متون عربی و ترکی نیز به کار گرفته شد و تحولی پیدا کرد که باعث شد این خط را دیوانی بنامند.

در اوایل قرن ۴۸ تاریخی (نیمه‌ی قرن هشتم هجری قمری) از ترکیب خط تعلیق و نسخ خطی تازه پدید آمد که نستعلیق خوانده می‌شود و این زیباترین نسخه از خط پارسی - عربی است. به احتمال زیاد آفرینش این نویسه کار یک نفر نبوده و چند نسل زمان برده است. با این حال مورخان به نام‌هایی در مقام آفریننده‌ی آن اشاره کرده‌اند که میر علی تبریزی و احمد موسی و عبدالرحمان خوارزمی در میانشان به شمارند و چنین می‌نماید که هریک گامی از تحول این خط را به پیش برده باشند.

نستعلیق دو روایت اصلی دارد. سبک میرعلی تبریزی به دست دنباله‌روی نامدارش سلطان‌علی مشهدی بازنگری و تدوین شد و با نام نستعلیق خراسانی شهرت یافت و بعد از چند قرن به نسخه‌ی مسلط بدل شد. در مقابل سبک عبدالرحمان خوارزمی که پسرانش عبدالرحیم و عبدالکریم مروجش بودند، بیشتر در ایران غربی رواج یافت و بعد از مدتی در برابر رقیب خراسانی عقب‌نشینی کرد. با این حال امروز همچنان در میان خوشنویسان پاکستان و افغانستان و هند رواج دارد.

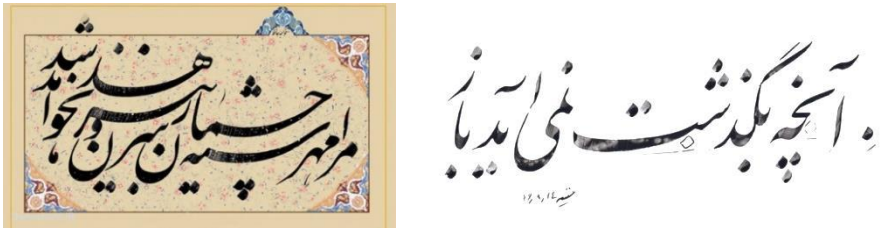

نمونه‌های خط نستعلیق

پیدایش خط نستعلیق با ظهور دولت صفوی و احیای دولت فراگیر ملی ایرانی پیوند داشت و این در ضمن با احیای معماری ایرانی و چیرگی غزل بر شعر پارسی نیز مصادف

بود. زیبایی‌شناسی حاکم بر همه‌ی این ارکان همسان است و از قواعد ریاضی مشابهی پیروی می کند که پرداختن به آن خارج از بحث این کتاب است. اما توجه به این نکته اهمیت دارد که الگویی که بیست و شش قرن پیش در جریان شکل‌گیری خط پارسی باستان و آرامی می‌بینیم، چندین بار تکرار شده و آخرین نمونه‌اش پیدایش نستعلیق محسوب می‌شود.

در دوران صفوی نسخه‌ی دیگری از دل این خط زاده شد که آن را شکسته نستعلیق می نامند. این خط را هم چند تن پدید آوردند و رواج دادند که درویش عبدالمجید طالقانی (حدود ۵۱۴۵/ ۱۱۸۰ق) و محمد شفیع هروی در میانشان به شمارند. خط شکسته نستعلیق بازی‌های رهاتری با خطوط دارد و با چالاکی و تحرک بیشتری صفحه را می‌پیماید و به لحاظ زیبایی‌شناسانه پرداخته‌تر است.

نمونه‌های خط شکسته نستعلیق

بخش سوم

گسترش هندی

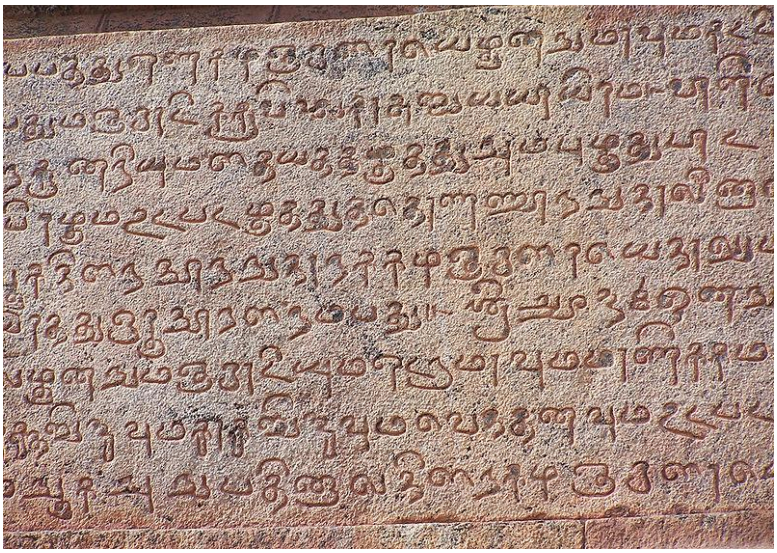

خط بهاتی‌پرولو ـ کادامبا

خط بهاتی‌پرولو

قلمرو: بنگال

زبان: پراکریت بنگالی

دوره‌ی رواج: قرن ۳۱ تا ۳۳ (ق ۳ – ۱ پ.م)

خط کادامبا

قلمرو: کاناترکه در جنوب هند

زبان و دوره‌ی رواج:

پراکریت: قرن ۳۹ – ۴۴ (ق ۵ – ۱۰م.)

کانادا و تلوگو: ۴۳۰۰ – ۴۷۰۰ (۹۰۰ – ۱۳۰۰م.)

انقلاب نویسایی در دوران هخامنشی به این معنا بود که تقریبا همه‌ی زبان‌های اصلی حوزه‌ی تمدن ایرانی و مناطق پیرامونی آن که زیر فرمان پارسیان قرار داشت، به شکلی شتابزده طی دو قرن با خطی الفبایی نویسا گردد. این موج نویسا شدن زبان‌ها برای اولین بار بود که با این دامنه و سرعت رخ می‌داد و تا دو هزار سال بعد و ظهور صنعت چاپ نظیری نداشت.

چنان که در بخش پیش دیدیم، پس از فروپاشی دولت هخامنشی سیر شاخه‌زایی خطها در ایران زمین با همان شدت تداوم یافت و به شمار خیلی زیادی از خطهای متنوع و پیچیده منتهی شد. این جریان اما به خارج از قلمرو تمدن ایرانی نیز نشت کرد و در چهار مسیر اصلی استمرار یافت. یکی در مسیر شمال غربی که خطهای برآمده از فنیقی را در اروپا گستراند و زبان‌های اروپایی را نویسا کرد. دیگری در جنوب غربی که نخست با مشتق‌های خط فنیقی از جمله یونانی و بعدتر با خط پارسی - عربی زبان‌های آفریقایی را نویسا ساخت. سومی در مسیر شمال شرقی رخ داد و به نویسا شدن نیمه‌ی شرقی قلمرو تمدن چین با نویسه‌های الفبایی دامن زد. چهارمین مسیر در جنوب شرقی دنبال شد و به نویسا شدن زبان‌های شبه‌قاره‌ی هند انجامید. این چهار مسیر در اصل شاخه‌های جاده‌ی بازرگانی ایرانی بودند که امروز بیشتر با اسم راه ابریشم شهرت یافته‌اند.

خط براهمی بسیار زود و چند دهه بعد از آشوکا (حدود سال ۳۲۰۰/ ۲۰۰ پ.م)[1] شروع به شاخه‌زایی کرد و نسخه‌هایی محلی از الفبا را به دست داد. یک نمونه‌ی جالب از آن در نزدیکی خلیج بنگال در روستای بْهاتی‌پْرُولو در آندره‌پرادش کشف شده و قدیمی‌ترین نمونه‌ها از نویسایی در شبه‌قاره‌ی هند (جدای از حاشیه‌ی ایرانی‌نشین شمالی) محسوب می‌شود. این متون با ۲۳ حرف در فاصله‌ی قرن ۳۱ تا ۳۳ (ق ۳ - ۱ پ.م) بر آوندهایی دینی بودایی نوشته شده‌اند و همگی دعاهایی بودایی هستند به زبان پراکریت.

خط بهاتی‌پرولو در قرن سی و نهم (ق ۵ م.) به کادامبا تبدیل شد که خط مشتق از براهمی اما متفاوت با آن بود و کانون پیدایش‌اش منطقه‌ی کاناتَرکَه در جنوب هند است. این نویسه از قرن ۴۴ (ق ۱۰م.) به بعد برای نوشتن زبان‌های غیرآریایی تلوگو و کانادا هم به کار گرفته می‌شود و بعد از آن در حدود سال ۴۷۰۰ (۱۳۰۰م.) به دو خط مجزای کانادا و تلوگو تبدیل شد.

---

1 .Salomon, 199۸: 34.

سکه‌های دو شاه از سلسله‌ی کادامبا:

راست) سْری‌ماناراشی؛ چپ) سْری‌دوشاراشی به همراه نویسه‌ی نام‌شان به خط کادامبا

زمینه‌ی پیدایش خط کادامبا دولت‌های کوچک هندی‌ای بود که در دوران ساسانی به تدریج در همسایگی شاخه‌های راه تجاری ایرانی شکل می‌گرفتند. یکی از اینها دودمان کادامبا بود که بین سال‌های ۳۷۲۵ تا ۳۹۵۰ (۳۲۵ – ۵۵۰م.) منطقه‌ی کاناترکه را زیر فرمان داشت و برای نخستین بار این خط را بر سکه‌هایش به کار گرفت و به همین خاطر حروف کادامبا و نوادگانش خمیده و دایره‌ای شکل است. همین خط به امیرنشین گنگه که همسایه‌ی جنوبی و جانشین بعدیِ کادامبا بود هم انتقال یافت و خط گنگه را ایجاد کرد.

الفبای کادامبا

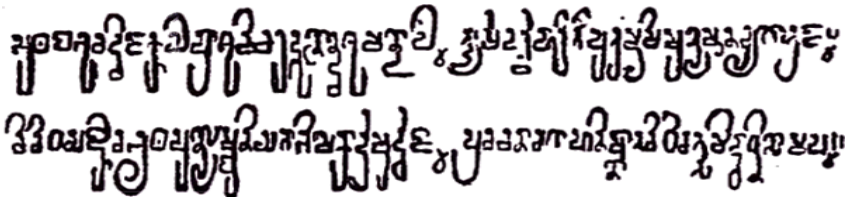

متنی به خط کادامبا

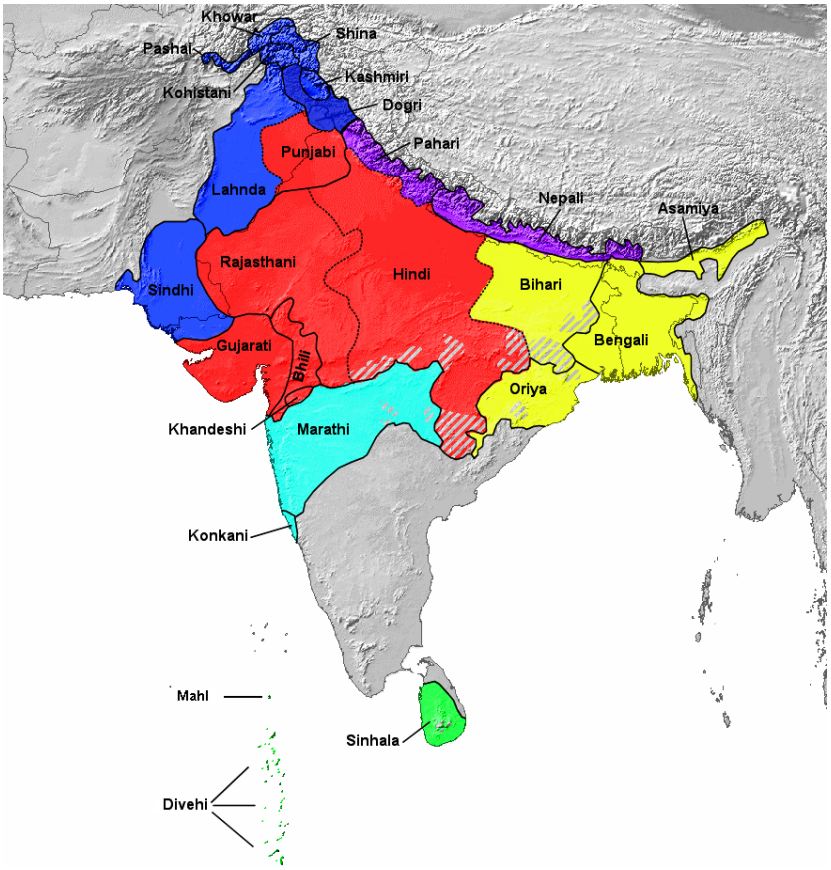

خانواده‌های خط مشتق از براهمی که برای نوشتن زبان‌های هندی امروزین به کار گرفته می‌شود

خط پالاوا

قلمرو: جنوب هند

زبان: تامیل، خمر کهن، مالایی، برمه‌ای، تای، سینهالا، لائو، مون، بالی

دوره‌ی رواج: ۳۷۵۰ – ۳۹۵۰ تاریخی (حدود ۳۵۰ – ۵۵۰ م.)

دولت پشتیبان: پادشاهی پالاوا

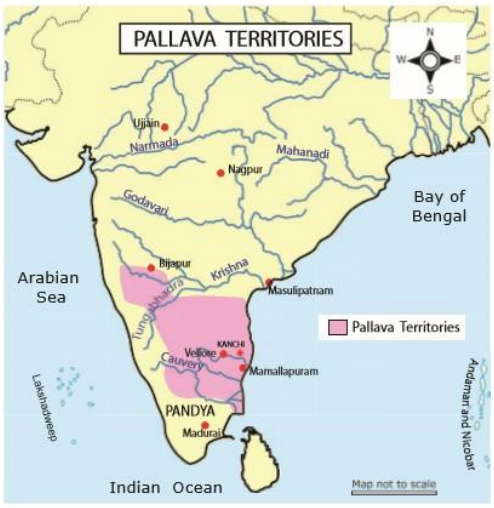

قلمرو دولت پالاوا

خط پالاوا نام خود را از دودمان پالّاوا گرفته که نژادی تامیلی داشتند و در فاصله‌ی ۳۶۵۴ تا ۴۲۷۶ (۲۷۵ - ۸۹۷ م.) در جنوب شرقی هند حکومت می‌کردند. از قرن ۳۸ (ق ۴ م.) خطی ویژه در این ناحیه شکل گرفت که از براهمی مشتق شده بود و دامنه‌ای وسیع از نویسه‌ها را پدید آورد. در هند خطهای تامیلی و گرانثا از این خاستگاه سرچشمه گرفته‌اند. چند قرن بعدتر خطهای دیگر هندوچینی (بالی، جاوه‌ای، کاوی، خمر، لائو، مُون، لانّا، سوندانی، تای) از آن مشتق شده‌اند.

پیدایش خط پالاوا نشانگر نخستین وام‌گیری از خطهای برخاسته از ایران در میان جمعیت غیرآریایی هندوستان است. زبان رایج در قلمرو پالاوا نیای تامیلی امروز بوده و به خانواده‌ی زبان‌های دراویدی تعلق داشته است. با این حال این مردم مشتاقانه فرهنگ آریایی‌های شمالی را وامگیری کردند. شاهان پالاوا از قرن ۳۸ (ق ۴ م.) شروع کردند به وامگیری عناصر فرهنگی شمالی و در همین هنگام خط پالاوا را براساس براهمی پدید آوردند. دین هندو هم در این زمان در قلمروشان رسمیت یافت و معبدهایی چشمگیر برای خدایان هندو ساختند.

این خط به این قلمرو دولت پالاوا محدود نبود و نویسه‌های فرزندش در سراسر هندوچین انتشار یافت. با این حال خود نویسه‌ی اصلی عمری به نسبت کوتاه داشت و پس از حدود چهارصد سال در قرن ۴۲ (ق ۸ م.) به تدریج منسوخ شد و جای خود به نویسه‌هایی داد که از دلش زاده شده بود و مهمترینش خط تامیلی و گرانثا و کاوی و خمر و تای بود.

خط پالاوا مشتقی مستقیم از خط کادامبا و براهمی است و اغلب بر برگ و کاغذ نوشته می‌شد. حروفش خمیده و مدور بود و هرگاه دو همخوان بدون واکبر کنار هم قرار می‌گرفت، دومی را به شکل خمیده زیر اولی می‌نوشتند. حروف این خط نیز هجانگار بود و هر همخوانی با واکبر «آ» همراه بود.

A	ā	i	ī	u	E	o	ai*	au*
𑌅	𑌆	𑌇	𑌈	𑌉	𑌏	𑌓	𑌐	𑌔

Ka	kha	ga	gha	Nga
𑌕	𑌖	𑌗	𑌘	𑌙
Ca	**cha**	**ja**	**jha***	**Nya**
𑌚	𑌛	𑌜	𑌝	𑌞
ṭa	**ṭha***	**ḍa**	**ḍha***	**ṇa**
𑌟	𑌠	𑌡	𑌢	𑌣
Ta	**tha**	**da**	**dha**	**Na**
𑌤	𑌥	𑌦	𑌧	𑌨
Pa	**pha**	**ba**	**bha**	**Ma**
𑌪	𑌫	𑌬	𑌭	𑌮
ya	**ra**	**la**	**va**	
𑌯	𑌰	𑌲	𑌵	
śa	**ṣa**	**sa**	**ha**	
𑌶	𑌷	𑌸	𑌹	

الفبای پالاوا

کتیبه‌ی معبد کایتاساناثا در تامیل نادو به خط پالاوا، قرن ۴۱ (ق ۷ م.)

کتیبه‌ی سیاروتیون به خط پالاوا،
قرن ۳۹ (ق ۵ م.)

الفبای پالاوا

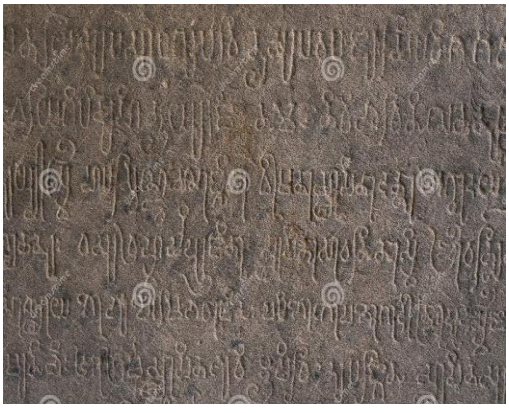

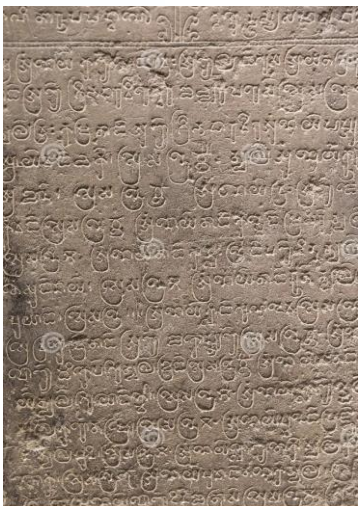

کتیبه‌ی سانسکریت به خط پالاوای قدیم، تایلند، قرن ۴۲ (ق ۸ م.)

گفتار سوم

خط کانادا

قلمرو: جنوب و مرکز هند
زبان: کانادا
دوره‌ی رواج: سال ۴۷۰۰ – ۵۴۰۰ (۱۳۰۰م. – ۲۰۲۰م.)

خط «کانادا» برای نوشتن زبان کانادا به کار گرفته شده که به خانواده‌ی زبان‌های تامیلی تعلق دارد و در هند مرکزی و جنوبی رایج است. این زبان در حدود سال ۴۷۰۰ (۷۰۰خ / ۱۳۰۰م.) نویسا شده است. در ابتدای کار با این نویسه متون سانسکریت نوشته می‌شده‌اند و بعدتر برای نوشتن زبان‌های محلی مثل تولو، کُونکانی، کُوداوا، هاوْیاکا و سانْکِتی به کار گرفته شده‌اند و خط‌هایی خویشاوند مثل تِلوگو و سینْهالی و پگوآیی را پدید آورده‌اند.

خط کانادا در زبان محلی «اَکْشارَمالَه» (ಅಕ್ಷರಮಾಲೆ) یا «وَرْنَمالَه» (ವರ್ಣಮಾಲೆ) نامیده می‌شود و از چپ به راست نوشته می‌شود. این خط ۴۹ حرف دارد که همه به طور مستقیم از خط کادامبا مشتق شده‌اند. این حروف به سه رده‌ی واکه (سْوارَه: ಸ್ವರ) و همخوان (ویانْجَنَه: ವ್ಯಂಜನ) و نیم‌همخوان (یوگَه‌واهَکّه: ಯೋಗವಾಹಕ) تقسیم می‌شوند که این آخری تقریبا هجانگار است. هر حرف یک شکل ظاهری نویسه (آکارَه: ಆಕಾರ) و یک صدای مشخص (سَبْدَه: ಶಬ್ದ) دارد.

ಕ	ಖ	ಗ	ಘ	ಙ	ಚ	ಛ	ಜ
ka	kha	ga	gha	ṅa	ca	cha	ja
[ka]	[kʰa]	[ga]	[gʱa]	[ŋa]	[ʧa]	[ʧʰa]	[ʤa]
ಝ	ಞ	ಟ	ಠ	ಡ	ಢ	ಣ	ತ
jha	ña	ṭa	ṭha	ḍa	ḍha	ṇa	ta
[ʤʱa]	[ɲa]	[ʈa]	[ʈʰa]	[ɖa]	[ɖʱa]	[ɳa]	[ta]
ಥ	ದ	ಧ	ನ	ಪ	ಫ	ಬ	ಭ
tha	da	dha	na	pa	pha	ba	bha
[tʰa]	[da]	[dʱa]	[na]	[pa]	[pʰa]	[ba]	[bʱa]
ಮ	ಯ	ರ	ಲ	ವ	ಶ	ಷ	ಸ
ma	ya	ra	la	va	śa	ṣa	sa
[ma]	[ja]	[ra]	[la]	[ʋa]	[ɕa]	[ʂa]	[sa]
ಹ	ಳ	ಕ್ಷ	ಜ್ಞ				
ha	ḷa	kśa	jña				
[ha]	[ɭa]	[kʂa]	[ʤɲa]				

همخوان‌ها به خط کانادا

ಪದನಱಿದು ನುಡಿಯಲುಂ ನುಡಿದುದ ನಱಿಯಲುಮಾರ್ಪರಾ ನಾಡವರ್ಗಳ್ ಚದುರರ್ ನಿಜದಿಂ ಕುರಿತೋದದೆಯುಂ ಕಾವ್ಯಪ್ರಯೋಗ ಪರಿಣತಮತಿಗಳ್

بیتی از «کاویرَه‌جامَرگه»، کهنترین متن ادبی به زبان کانادا، نویسه‌ی کانادا

ಅ	ಆ	ಇ	ಈ	ಉ	ಊ	ಋ	ೠ
ಕ	ಕಾ	ಕಿ	ಕೀ	ಕು	ಕೂ	ಕೃ	ಕೄ
a	ā	i	ī	u	ū	ṛ	ṝ
[a]	[aː]	[i]	[iː]	[u]	[uː]	[rɨ/ru]	[rɨː/ruː]
ಎ	ಏ	ಐ	ಒ	ಓ	ಔ	ಅಂ	ಅಃ
ಕೆ	ಕೇ	ಕೈ	ಕೊ	ಕೋ	ಕೌ	ಕಂ	ಕಃ
e	ē	ai	o	ō	au	aṃ	aḥ
[e]	[eː]	[ai]	[o]	[oː]	[au]	[aŋ]	[ah]

واکبرها در خط کانادا

ಕ್ಕ	ಖ್ಖ	ಗ್ಗ	ಚ್ಚ	ಟ್ಟ	ತ್ತ	ತ್ರ	ಥ್ಯ
kka	khkha	gga	cca	ṭṭa	tta	tra	thya
ದ್ದ	ನ್ನ	ಬ್ಬ	ಮ್ಮ	ರ್ರ	ರ್ತ	ಲ್ಲ	ಳ್ಳ
dda	nna	bba	mma	rra	rta	lla	ḷḷa
ಸ್ಥ	ಸ್ಪ	ಸ್ವ	ಹ್ಹ				
stha	spa	sva	hha				

حروف ترکیبی خط کانادا

೧	೨	೩	೪	೫	೬	೭	೮
ಒಂದು	ಎರಡು	ಮೂರು	ನಾಲ್ಕು	ಐದು	ಆರು	ಏಳು	ಎಂಟು
oṃdu	eraḍu	mūru	nālku	aidu	āru	ēḷu	eṃṭu
1	2	3	4	5	6	7	8

೯	೧೦
ಒಂಬತ್ತು	ಹತ್ತು
oṃbattu	hattu
9	10

عددنویسی به خط کانادا

گفتار چهارم

خط تلوگو

قلمرو: منطقه‌ی تِلانگانا و آندره‌پرادش در شرق هند
زبان: تلوگو
دوره‌ی رواج: سال ۴۷۰۰ – ۵۴۰۰ (۱۳۰۰م. – ۲۰۲۰م.)

خط تِلوگو (تِلوگو لیپی: తెలుగు లిపి) بسیار به خط کانادا شباهت دارد و کسانی که یکی را بدانند تا حدودی می‌توانند دیگری را بخوانند. این خط در منطقه‌ی تِلانگانا و آندره‌پرادش رواج بیشتری دارد و بنابراین با جمعیت‌ها و زبان‌های مقیم ساحل شرقی هندوستان سازگاری یافته است.

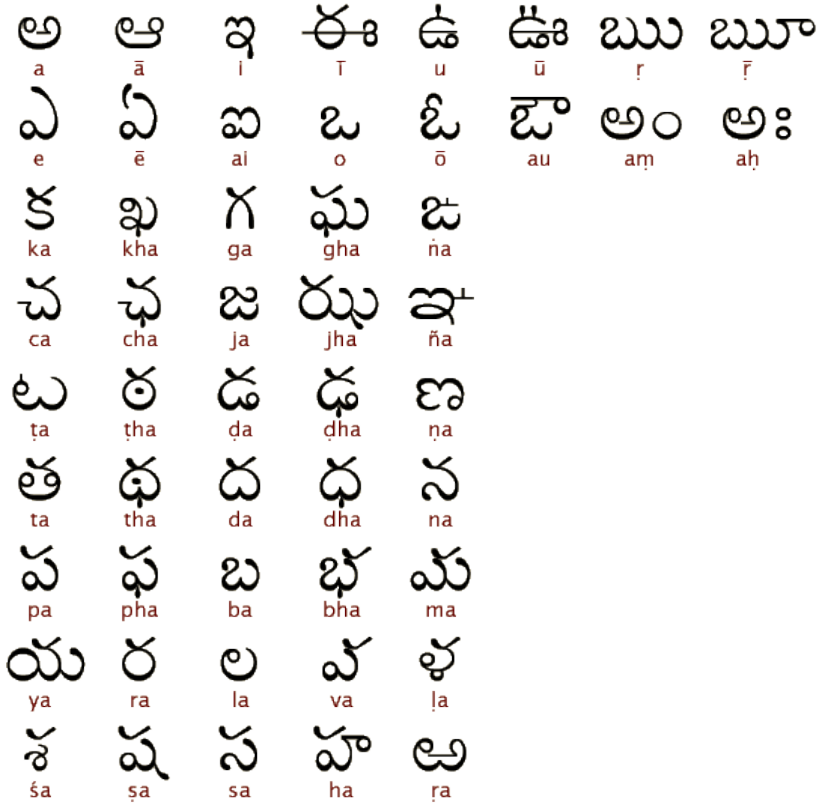

الفبای خط تلوگو

మా నాట్నుర్ మాయ్నులిర్ వహుక్న కామ్ కీంతేర్. వహుక్నె కాపుస్, జొన్న, వంజింగ్, పెసెల్క్, పుడ్వాల్క్, సోయాబిన్ సమ్డి హిన్ మాల్ పండు సీంతేర్. తిన్వల్ మాల్దున్ రోన్ ఇరంతేర్, తిన్నార్ అద్ మాల్దున్ దుకాన్తగ వొమంతేర్. వాతంగ్ కొత్తనంగ్ తమ్ముక్ బతల్ పహ్జె మత్త అద్ యేతంతేర్. కప్డింగ్, మెయ్తుంగ్ కొత్తుంగ్ ఇరంతేర్.

మా నాటే ఉంది సాడ మంత. తాన్ మున్నెసీల్గిరి మరక్ మంతంగ్. సాడత్ సిర్ముట్ పుంగక్ మరక్ మంతంగ్. ఇద్ సాడతే ఉంది పుస్తక్నల్తే సియుంగ్ పుస్తక్ వేరి సాడ మంత. సమ్డిర్ కాండిర్, పేకింగ్ సాడ కరిలే వాంతేర్. మస్తరల్ రోజి సాడ వెహ్లా వాంతోర్. ఇద్ సాడతే దుపారిత ఉంది పూట గాటో సీంతేర్.

మా నాట్న పొరోల్ భీముగూడ (దుబ్బగూడ). మా నాట్నార్ హాటుం దాయన ఇత్తెకే తాక్సేర్ దాయన, నాలుంగ్ (4) కిలో మిటర్క్ అగ్గ సొత్తెకే జైనూర్ హాటుం వాంత. అగటల్ బతయ్ సామన్ యేచి తరంతేర్. తాక్సేర్ దాంతేర్, తాక్సేర్ వాంతేర్. పిర్ గాలుం చిక్లతే పచడ్ పిచడ్ వాయలాగర్ సొందలాగర్. మా నాటే చొకొట్ సరి సెల్లె, మోటాక్ వాయన ఇత్తెకే. బయ్ తక్లిబ్ మంత.

మా నాటే ఉంది కుహి అని ఉంది బోరింగ్ మంతంగ్.

گفتار پنجم

خط کاوی

قلمرو: جاوه و اندونزی

زبان: جاوه‌ای (منتهی به خط آکْسارا جاوا)

و فیلیپینی (منتهی به خط هانونو در فیلیپین)

دوره‌ی رواج: قرن ۴۲ تا ۵۰ تاریخی (ق ۸ تا ۱۶ م.)

خط کاوی که در جاوه (کشور اندونزی امروزین) رواج دارد، مشتقی سرراست از خط براهمی است و مانند آن ساختاری هجایی و ترتیبی مکانی (حلقی، کامی، دندانی، لبی) دارد و هجاسازی از همخوان‌ها با واکه‌ی «آ» صورت پذیرفته است. این خط را در اندونزی «کاوی» می‌نامند که به زبان سانسکریت (कवि) به معنای «شاعر، حکیم» است. این نویسه ۳۱ حرف برای همخوان‌ها و ۲۰ حرف برای واکه‌ها دارد. زبانی که با این خط کتبی شده با زبان روزمره‌ی مردم اندونزی متفاوت است و نوعی گویش ادبی است که بیش از نیمی از واژگانش از زبان‌های هندی به ویژه سانسکریت وامگیری شده است.

خط کاوی پس از فروپاشی دولت ساسانی در قرن ۴۲ (ق ۸ م.) پدیدار شد و پیامد انشقاقی فرهنگی در شبه‌قاره‌ی هند بود که پیامد نابودی دولت ساسانی و دوپاره شدن قلمرو ایرانی - هندی بود و برای چند قرن به هندی شدن شاخه‌ی جنوبی راه ابریشم دامن زد. این نویسه تا قرن ۵۰ (ق ۱۶ م.) همچنان در هندوچین رواج داشت و هنوز هم به صورت آیینی در جوامع محلی به کار گرفته می‌شود.

قدیمی‌ترین نمونه‌های این نویسه را می‌توان در صفحات مسی لاگونا دید که در سال ۴۲۰۱ (۸۲۲ م.) نوشته شده است. همچنین متن سانور که در سال ۴۲۹۳ (۹۱۴ م.) نوشته شده و نوعی زبان ترکیبی بالی - سانسکریت است. قدیمی‌ترین نوشته‌ی یافته شده در بالی نیز بین همین دو تاریخ پدید آمده و دوزبانه (سانسکریت - بالی کهن) است. تاریخ تحول خط کاوی را به چند دوره تقسیم کرده‌اند. در مرحله‌ی اول که از اواخر دوران ساسانی (قرن ۴۱/ ق. ۷ م.) آغاز می‌شود، زبان‌های محلی با ترکیبی از خط براهمی - پالاوی نوشته می‌شده است.

در مرحله‌ی بعد که از سال ۴۲۸۹ (۹۱۰ م.) آغاز می‌شود، خط کاوی ویژگی‌های متمایز بومی پیدا می‌کند و نوآوری‌های بر مبنای زبان جاوه‌ای در آن نمایان می‌گردد. بعد از آن تا ۴۳۲۹ (۹۵۰م.) خط کاوی اولیه در شرق جاوه شکل می‌گیرد، و در دو گام در فاصله‌ی سال‌های ۴۳۹۸ تا ۴۴۲۱ (۱۰۱۹ - ۱۰۴۲ م.) خط کاوی دوم و در سالهای ۴۴۲۹ تا ۴۵۹۹ (۱۰۵۰ - ۱۲۲۰ م.) خط کاوی سوم در شرق جاوه تکامل یافت که این آخری ساختاری زاویه‌دار و مربعی شکل داشت.

تمام این سیر تحول در جامعه‌ای از مهاجران هندی رخ داد که دین هندو داشتند و به تدریج با مردم بومی درمی‌آمیختند و متونی که با این نویسه‌ها تولید می‌کردند، هندی بود و نه جاوه‌ای. تازه از این هنگام به بعد بود که زبان جاوه‌ای با این خط نوشته شد و ادبیاتی بومی شکل گرفت و از این دوران به بعد است که می‌توان از نویسا شدن زبان جاوه‌ای و شکل‌گیری خطی نو سخن به میان آورد. این دوران به لحاظ تاریخی مصادف بود با عصر

پادشاهی سینْگَهاساری که شاهانش جاوه‌ای بودند، اما دین هندو یا بودایی داشتند و به لحاظ فرهنگی هندی شده بودند و از سال ۴۶۰۱ تا ۴۶۷۱ (۱۲۲۲ - ۱۲۹۲ م.) در جاوه حکم می‌راندند.[1]

خط کاوی چندین نویسه‌ی دیگر را از دل خود زاد. یکی خط جاوه‌ای جدید که آکْسارا جاوا خوانده می‌شود و زیر تأثیر خط پارسی تغییر شکل پیدا کرده و ۴۵ حرف دارد. این نویسه در قرن ۴۸ و ۴۹ (ق ۱۴ - ۱۵ م.) به شکل نهایی خود دست یافته و زبان هایی پرشمار از جمله مالایی را نویسا کرده است. همین خط کاوی در فیلیپین به نویسه‌ی «هانونو» بدل شده و خاستگاه پیدایش آن جزیره‌ی مینْدُونو بوده است.

ಪದನಱಿದು ನುಡಿಯಲುಂ ನುಡಿದುದ
ನಱಿಯಲುಮಾರ್ಪರಾ ನಾಡವರ್ಗಳ್
ಚದುರರ್ ನಿಜದಿಂ ಕುರಿತೋದದೆಯುಂ
ಕಾವ್ಯಪ್ರಯೋಗ ಪರಿಣತಮತಿಗಳ್

نمونه‌ی متنی به خط کاوی

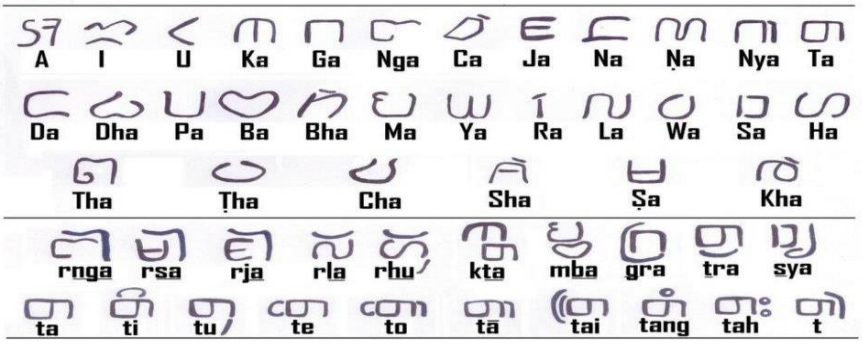

لفبای صفحات مسی لاگونا به خط کاوی اولیه، سال ۴۲۰۱ (۸۲۲ م.)

1. De Casparis, 1975: 38-43.

ka	kha	ga	gha	ṅa
ca	cha	ja	jha*	ña
ṭa	ṭha*	ḍa	ḍha*	ṇa
ta	tha	da	dha	na
pa	pha	ba	bha	ma
ya	ra	la	va	
śa	ṣa	sa	ha	

الفبای کاوی

ka	ga	nga	ca	ja	nya	ta	da	na
[kɑ]	[gɑ]	[ŋɑ]	[ʧɑ]	[ʤɑ]	[ɲɑ]	[tɑ]	[dɑ]	[nɑ]
pa	ba	ma	ya	ra	la	wa	sa	ha
[pɑ]	[bɑ]	[mɑ]	[jɑ]	[rɑ]	[lɑ]	[wɑ]	[sɑ]	[hɑ]

Consonants for foreign words

fa	qa	va	xa	za
[fɑ]	[qɑ]	[vɑ]	[ksɑ]	[zɑ]

Additional consonants

kha	sya
[xɑ]	[ʃɑ]

الفبای سوندانی

الفبای بالی (بالا) و جاوه‌ای (پایین)

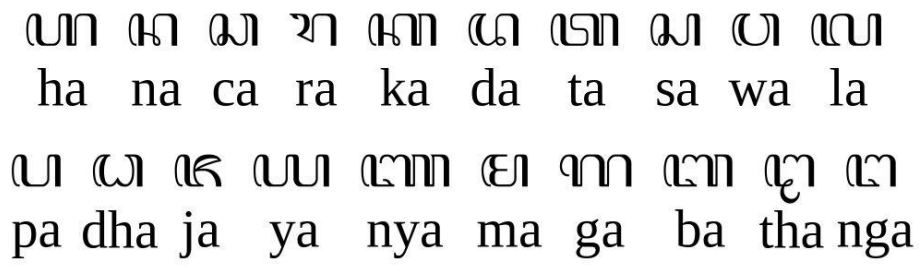

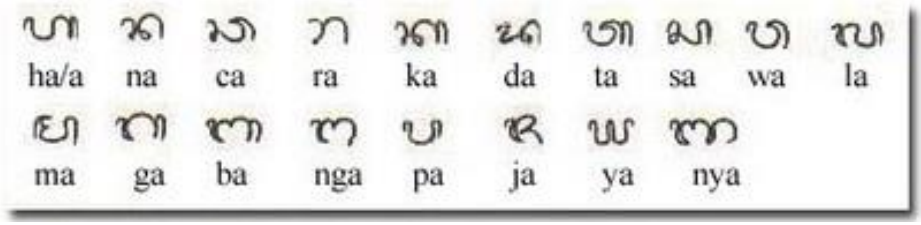

الفبای ساساک

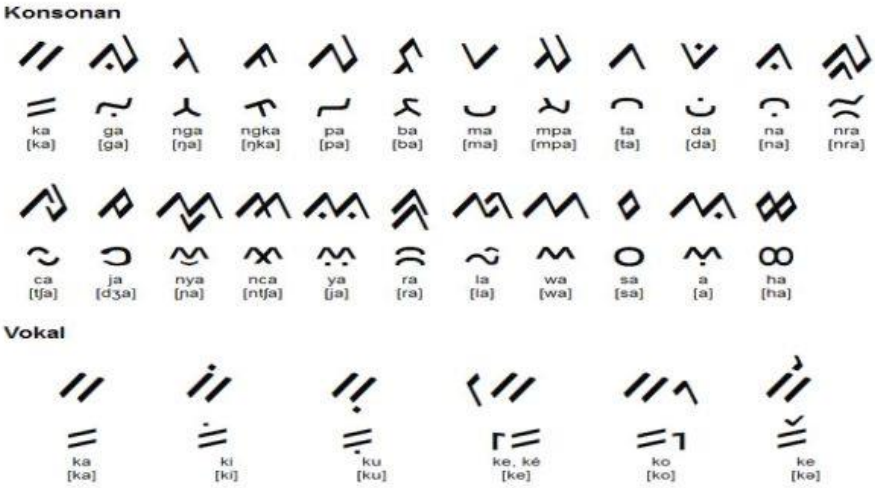

الفبای لونتارا رایج بین قوم بوگی در منطقه‌ی ماساسّار در جنوب سولاوِسی،

A	HA	NA	RA	TA	BA	WA	I	MA	NGA	LA
PA	SA	DA	GA	JA	YA	U	KA	KHA	CA	NYA
NDA	MBA	FA	QA	XA	VA	ZA				

الفبای باتاک (صورت باتاک) قومی در شمال سوماترا،

الفبای لامپونگ، جنوب سوماترا، مشتق از پارسی و پالاوا،

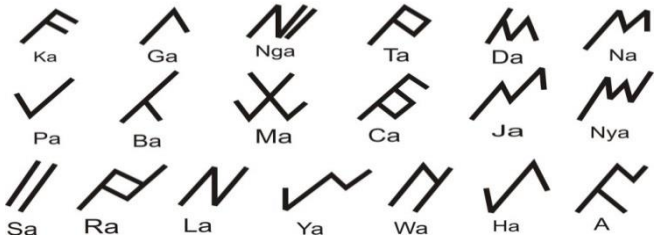

الفبای کاگانگا در جنوب سوماترا، مشتق از کاوی و پالاوا، تحول یافته در پادشاهی سری‌ویجایَه، قرن ۴۸ (۱۴ م.)

سوره‌ی یوسف به خط جاوه‌ای نو

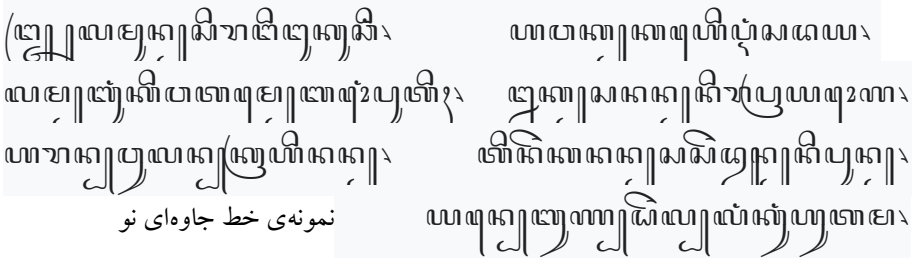

نمونه‌ی خط جاوه‌ای نو

گفتار ششم

خط گاودی

قلمرو: بنگال و بنگلادش
زبان: بنگالی کهن، آسامی کهن
دوره‌ی رواج: ۴۳۰۰ – ۴۷۰۰ تاریخی (۹۰۰ – ۱۳۰۰ م.)

خط گاودی نام خود را از پادشاهی گاودی گرفته که در دو قرن پایانی عصر ساسانی بر بنگال حکومت می‌کرد و نام دیگرش دولت شاشَنْکا بود. این خط از نویسه‌ی سیدهام مشتق شده بود و برای نوشتن زبان‌های آسامی و بنگالی آغازین به کار گرفته می‌شد. ابوریحان بیرونی به آن اشاره کرده و اشاره کرده که این خط در دوران او در منطقه‌ی پوروا رواج داشته است. بنابراین خاستگاه جغرافیایی این خط بنگال است، اما دامنه‌ی انتشارش به آسام و بیهار و اودیشا و نپال و یارکند نیز می‌رسد و حتا مردم راکین در برمه نیز با آن نویسا شده‌اند.

خط گاودی از چپ به راست نوشته می‌شد و مانند سایر نویسه‌های هندی عقبگردی به سمت نشانه‌های هجایی را در خود نشان می‌داد. تفاوت اصلی آن با سیدام و براهمی و گوپتا که نیاکانش بودند، در آنجاست که علایمی خمیده و دایره‌سان و گاه مثلثی بر روی حروف دارد.

خط گاودی در قرن ۴۹ تاریخی (ق ۱۵ م.) به چند نویسه‌ی دیگر تبدیل شد که عبارتند از خط بنگالی و آسامی و اودی و میثیلی. الفبای این خطها با هم و با نیای خود شباهت داشتند، اما خط اودی به تدریج سرکشی خمیده بر حروف افزود و از بقیه فاصله گرفت. خط بنگالی و آسامی در این بین بیشترین شباهت را به هم دارند و به همین خاطر اغلب جمع بسته می‌شوند و «ناگری شرقی» خوانده می‌شوند. این در واقع یک خط است که با آن دو زبان متفاوتِ بنگالی و آسامی را می‌نویسند. تفاوت‌شان هم تنها در حرف «رُو» (در آسامی ৰ و در بنگالی র) است و دو حرف متمایز برای نوشتن «و» در بنگالی. الفبای این نویسه‌ها هم البته تفاوتهایی با هم دارند و بر همین اساس سه نسخه‌ی اصلی بنگالی و آسامی و تیرهوتَه را برایش در نظر گرفته‌اند. این خط یازده حرف برای واکبرها دارد و شمار هجانگارهایش در زبان‌های متفاوت فرق می‌کند.

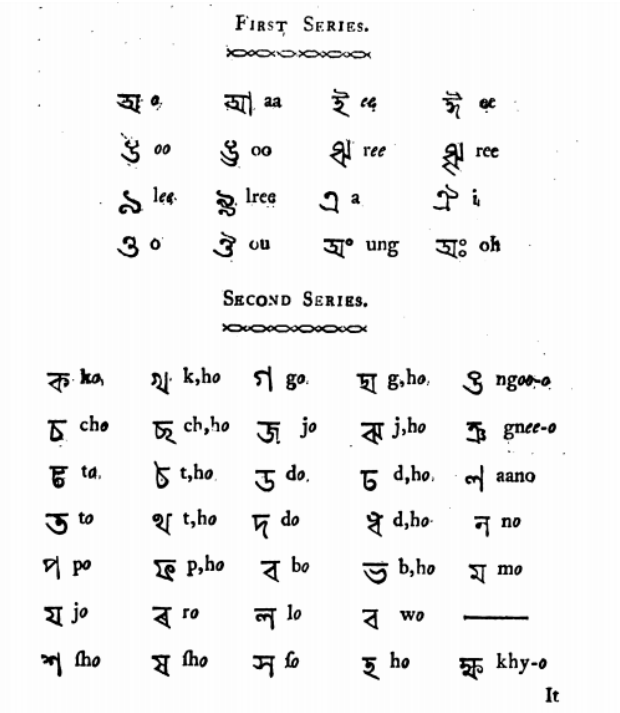

FIRST SERIES.

অ o আ aa ই ee ঈ ee
উ oo ঊ oo ঋ ree ৠ ree
ঌ lee ৡ lree এ a ঐ i
ও o ঔ ou অং ung অঃ oh

SECOND SERIES.

ক ko খ k,ho গ go ঘ g,ho ঙ ngoo-o
চ cho ছ ch,ho জ jo ঝ j,ho ঞ gnee-o
ট ta ঠ t,ho ড do ঢ d,ho ণ aano
ত to থ t,ho দ do ধ d,ho ন no
প po ফ p,ho ব bo ভ b,ho ম mo
য jo র ro ল lo ব wo ——
শ sho ষ sho স so হ ho ক্ষ khy-o

It

ثبتی از الفبای بنگالی – آسامی قدیم در سال ۵۱۵۷ (۱۷۷۸م.)، که نشان می‌دهد شکل این حروف هنوز تا این تاریخ به حالت نهایی‌شان نرسیده بودند.

با همین الفبا زبان‌های قومی دیگری مثل مانیپوری، چاکمَه، سَنتالی، و سیلْهِتی را هم می‌نویسند و در گذشته هم زبان‌هایی مثل بودو، کَربی، مایثیلی و میسینگ با این خط نویسا می‌شده‌اند. خط بنگالی – آسامی هم هجایی است و هر حرف آن همخوانی را در ترکیب با واکبر «اُو» نشان می‌دهد.

সমস্ত মানুষ স্বাধীনভাবে সমান মর্যাদা এবং অধিকার নিয়ে জন্মগ্রহণ করে। তাঁদের বিবেক এবং বুদ্ধি আছে সুতরাং সকলেরই একে অপরের প্রতি ভ্রাতৃত্বসুলভ মনোভাব নিয়ে আচরণ করা উচিত্।

نمونه‌ی خط بنگالی جدید

سکه‌ی نقره‌ی یکی از امیران قلمرو سلطان بنگال با خط گاودی، سال ۴۷۹۶ (۱۴۱۷م.)

سکه‌ی نقره‌ی امیرنشین هاریکِلا با خط گاودی، شرق بنگال، قرن ۴۴ (ق ۱۰م.)

کتیبه‌ای به خط گاودی، بنگال، قرن ۴۶ (ق ۱۲ م.)

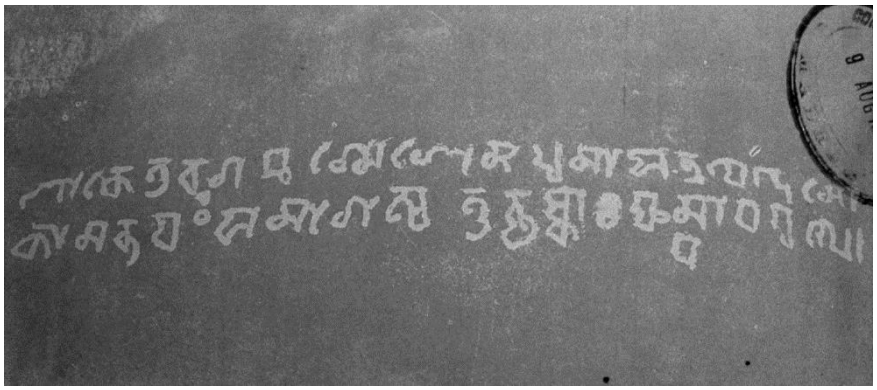

کتیبه‌ی گووَهاتی با خط گاودی/ آسامی کهن که به شکست مسلمانان (ترکان) از مردم آسام اشاره می کند و نقطه عطف تفکیک تاریخ کهن و قرون میانه‌ی قوم آسام است، شرق هند، سال ۴۵۸۵ (۱۲۰۶م.)

অ	আ	ই	ঈ	উ	ঊ
স্বর অ	স্বর আ	হ্রস্ব ই	দীর্ঘ ঈ	হ্রস্ব উ	দীর্ঘ ঊ
shôrô ô	shôrô a	hrôsshô i	dirghô i	hrôsshô u	dirghô u
ô/o	a	i	i	u	u
[ɔ~o]	[a]	[i]	[i]	[u]	[u]
ক	কা	কি	কী	কু	কূ
ka	ka	ki	ki	ku	ku
ঋ	এ	ঐ	ও	ঔ	
হ্রস্ব ঋ	এ	ঐ	ও	ঔ	
hrôsshô ri	e/æ/ê	oi	o	ou	
ri	e	oi	o	ou	
[ɹi]	[e~ɛ~æ]	[oi]	[o]	[ou]	
কৃ	কে	কৈ	কো	কৌ	
kri	ke	koi	ko	kou	
ক্	কৎ	কং	কঃ	কঁ	
k	kôt	kông	kôḥ	kñ	
[k]	[kɔt]	[kɔŋ]	[kɔh/kɔ]	[kɔ̃]	

واکبرها و هجاها در خط بنگالی

ক	খ	গ	ঘ	ঙ	চ
kô	khô	gô	ghô	ngô	chô/sô
[kɔ]	[k^{h}ɔ]	[gɔ]	[$g^{ɦ}$ɔ]	[ŋɔ]	[tʃɔ~tsɔ~sɔ]
ছ	জ	ঝ	ঞ	ট	ঠ
chhô/ssô	jô	jhô	ñô	ṭô	ṭhô
[$tʃ^{h}$ɔ~ts^{h}ɔ~sɔ]	[dʒɔ~dzɔ~zɔ]	[$dʒ^{ɦ}$ɔ~$dz^{ɦ}$ɔ]	[nɔ~ɛ̃ɔ]	[ʈɔ]	[$ʈ^{h}$ɔ]
ড	ঢ	ণ	ত	থ	দ
ḍô	ḍhô	nô	tô	thô	dô
[ɖɔ]	[$ɖ^{ɦ}$ɔ]	[nɔ~ɳɔ]	[t̪ɔ]	[$t̪^{h}$ɔ]	[d̪ɔ]
ধ	ন	প	ফ	ব	ভ
dhô	nô	pô	phô	bô	bhô
[$d̪^{ɦ}$ɔ]	[nɔ]	[pɔ]	[p^{h}ɔ~ɸɔ~fɔ]	[bɔ]	[$b^{ɦ}$ɔ~βɔ]
ম	য	র	ল	শ	ষ
mô	jô	rô	lô	shô/sô	shô/sô
[mɔ]	[dʒɔ~dzɔ~zɔ]	[ɹɔ]	[lɔ]	[ʃɔ~ɕɔ~sɔ]	[ɕɔ~ʃɔ]
স	হ	ড়	ঢ়	য়	
shô/sô	hô	rô	rhô	yô	
[sɔ~ɕɔ~ʃɔ]	[ɦɔ~hɔ]	[ɽɔ]	[$ɽ^{ɦ}$ɔ]	[e̯~∅]	

هجانگاری همخوان‌ها در الفبای بنگالی

ক্ক	ক্ট	ক্ত	ক্ব	ক্ম	ক্র	ক্ল	ক্ষ	ক্ষ্ম	ক্স	গ্ধ
kkô	kṭô	ktô	kbô	kmô	krô	klô	kṣô	kṣmô	ksô	gdhô
গ্ন	গ্ব	গ্ম	গ্ল	গ্ন	ঙ্ক	ঙ্ক্ষ	ঙ্খ	ঙ্গ	ঙ্ঘ	ঙ্ম
gnô	gbô	gmô	glô	ghnô	ngkô	ngkṣô	ngthô	nggô	ngghô	ngmô
চ্ছ	চ্ছ্ব	চ্ছ্র	জ্জ	জ্জ্ব	জ্ঝ	ঞ্চ	ঞ্জ	ঞ্ছ	ঞ্ঝ	ঞ্ঞ
chchhô	hchhb	chñô	jjô	jjbô	jjhô	jñô	jbô	ñchô	ñchhô	ñjhô
ট্ট	ট্ব	ণ্ট	ণ্ঠ	ণ্ড	ণ্ণ	ণ্ম	ত্ত	ত্ব	থ	ন্ত
ṭṭô	ṭbô	ṇṭô	ṇṭhô	ṇḍô	ṇṇô	ṇmô	ttô	ttbô	tthô	tnô
ত্ব	ত্ম	ত্র	দ্দ	দ্ধ	দ্ব	দ্র	ন্ট	ন্ড	ন্ত	ন্ত্ব
tbô	tmô	trô	ddô	ddhô	dbô	dbhrô	nṭô	nḍô	ntô	ntbô
ন্ত্র	ন্দ	ন্ধ	ন্ন	ন্ব	ন্স	প্ট	প্ত	প্প	প্প	প্ল
ntrô	ndô	ndhô	nnô	nbô	nsô	pṭô	ptô	pnô	ppô	plô
প্স	ফ্ল	ব্র	ভ্ল	ম্ন	ম্ফ	ম্ব	ম্ল	ল্ট	ল্ড	ল্ব
psô	phlô	bhrô	bhlô	mnô	mphô	mbô	mlô	lṭô	lḍô	lbô
ল্ল	শ্চ	ষ্ক	ষ্ট	ষ্ণ	স্ক্র	স্ত	স্ত্র	স্ব	হ্ন	হ্ম
llô	shchhć	ṣkô	ṣṭô	ṣṇô	skrô	stô	strô	sbô	hnô	hmô
হ্ব	হ্ল									
hbô	hlô									

شیوه‌ی به هم چسبیدن همخوان‌ها در خط بنگالی

০	১	২	৩	৪	৫	৬	৭
শূন্য	এক	দুই	তিন	চার	পাঁচ	ছয়	সাত
shunnô	êk	dui	tin	char	pãch	chhôy	shat
0	1	2	3	4	5	6	7

৮	৯	১০
আট	নয়	দশ
aṭ	nôy	dôsh
8	9	10

عددنویسی با حروف بنگالی

Vowels & Diacritics

অ	অ	আ	ই	ঈ	উ	ঊ
		া	ি	ী	ু	ূ
ô	o	a	i	i	u	u
[ɔ]	[o]	[a]	[i]	[i]	[u]	[u]

ঋ	এ	ঐ	ও	ঔ
ৃ	ে	ৈ	ো	ৌ
ri	ê/e	ôi	û	ôu
[ri]	[ɛ/e]	[ɔj]	[ʊ]	[ɔw]

Consonants

ক	খ	গ	ঘ	ঙ	চ	ছ
kô	khô	gô	ghô	ngô	prôthôm sô	ditiyô shô
k	kh	g	gh	ng	s	sh
[k]	[k^{h}]	[g]	[g^{h}]	[ŋ]	[s]	[s]

জ	ঝ	ঞ	ট	ঠ	ড	ঢ
bôrgiyô zhô	jhô	niô	murdhônyô tô	murdhônyô thô	murdhônyô dô	murdhônyô dhô
zh	zh	y	t	th	d	dh
[z]	[z]	[j]	[t]	[t^{h}]	[d]	[d^{ɦ}]

ণ	ত	থ	দ	ধ	ন	প
murdhônyô nô	dôntyô tô	dôntyô thô	dôntyô dô	dôntyô dhô	dôntyô nô	pô
n	t	th	d	dh	n	p
[n]	[t]	[t^{h}]	[d]	[d^{ɦ}]	[n]	[p]

ফ	ব	ভ	ম	য	ৰ	ল
phô	bô	bhô	mô	ôntôsthô zô	rô	lô
ph	b	bh	m	z	r	l
[p^{h}]	[b]	[b^{ɦ}]	[m]	[z]	[ɹ]	[l]

ৱ	শ	ষ	স	হ	ক্ষ	ড়
wô	talôibbô xô	murdhônyô xô	dôntyô xô	hô	khyô	dare ṛô
w	x/s	x/s	x/s	h	khy	ṛ
[w]	[x/s]	[x/s]	[x/s]	[h]	[k^{h}j]	[ɾ]

ঢ়	য়
dhare ṛô	ôntôsthô yô
ṛ	y
[ɾ]	[j]

الفبای خط آسامی

Conjunct Consonants

ক্ক	ঙ্ক	ল্ক	স্ক	স্ফ	ঙ্খ	স্খ
kkô	ṅkô	lkô	ṣkô	sphô	ñkhô	skhô
দ্ঘ	ঙ্গ	ঙ্ঘ	শ্চ	চ্ছ	ঞ্ছ	ঞ্জ
dghô	ṅgô	ṅghô	ścô	cchô	ñchô	ñjô
জ্ঞ	ল্ট	ণ্ঠ	ষ্ঠ	ণ্ড	ষ্ণ	হ্ন
jñô	lṭô	ṇthô	ṣthô	ṇḍô	ṣṇô	hnô
ক্ষ	প্ত	স্ত	ক্ত	ঘ্ন	ম্ন	শ্ন
kṇô	ptô	stô	ktô	gnô	mnô	śnô
স্ন	হ্ন	থ্থ	ন্থ	ষ্থ	ন্দ	ব্দ
snô	hnô	tthô	nthô	ṣthô	ndô	bdô
ম্প	ল্প	ষ্প	স্প	স্ফ	স্ফ	দ্ব
mpô	lpô	ṣpô	spô	mphô	ṣphô	dbô
ম্ব	হ্ম	দ্ভ	ম্ভ	ক্ম	দ্ম	হ্মা
mbô	hbô	dbhô	mbhô	kmô	dmô	hmô

Additional symbols

ক্	বৎ	কং	বঃ	কঁ	।
◌্	ৎ	◌ং	◌ঃ	◌ঁ	
k	kat	kang	kah	kñ	dari
mutes	adds	adds	adds		fullstop /
vowels	final t	final ng	final h		period

Numerals

০	১	২	৩	৪	৫	৬
শূণ্য	এক	দুই	তিনি	চাৰি	পাঁচ	ছয়
xuinnô	ek	dui	tini	sari	pas	sôy
0	1	2	3	4	5	6
৭	৮	৯	১০			
সাত	আঠ	ন	দহ			
xat	ath	nô	dɔx			
7	8	9	10			

هجانگارها و اعداد در خط آسامی

گفتار هفتم

خط گرانتا

قلمرو: جنوب هندوستان
زبان: مالایام، سانسکریت، تامیلی
دوره‌ی رواج: قرن ۴۲ تا ۴۵ تاریخی (ق. ۸ – ۱۱ م.)

خط گرانتا یکی از زادگان خط پالاوی است که در منطقه‌ی کرالا و تامیل نادو در جنوب هند پدید آمد و خط مالایاگام جدید از آن مشتق شده است. نام این خط از کلمه‌ی سانسکریت «گْرَنْثَه» گرفته شده که همتای همان «گره» در پارسی است و به شکل خمیده و گِرد الفبای این نویسه یا گره زدن برگ‌های نخلِ حاوی متن در یک قالب کتاب‌گونه اشاره می‌کند.

رواج خط پالاوی در جنوب هند پیامد گسترش راه ابریشم به آن منطقه بوده و یکی از پیامدهای نظم پارسی در دوران ساسانی محسوب می‌شد. خط پالاوی از قرن ۳۸ (ق. ۴ م.) در جنوب هند پدیدار شد و تا پایان عصر ساسانی (قرن ۴۱/ ق. ۷ م.) فقط برای نوشتن متون دینی هندو به زبان سانسکریت به کار می‌رفت و استفاده از آن محدود به سنگ‌نگاره‌ها و آوندنگاره‌ها بود.[1]

پس از فروپاشی دولت ساسانی پیوند میان این خط و طبقه‌ی نخبه‌ی بازرگانان و کاهنان هندو نیز قطع شد و از این خط برای نوشتن زبان‌های بومی تامیل استفاده شد. در نتیجه از قرن ۴۲ (ق۸ م.) خطی پدید آمد که گرانثا یا گرانثای میانه نامیده می‌شود، با این فرض که شکل قدیمی‌تر آن پالاوی گرانثای قدیم نامیده شود. خط گرانثا تا قرن ۴۸ (ق ۱۴ م.) رواج داشت و بعد از آن به گرانثای جدید تبدیل شد که متون هندویی را هم به زبان‌های دراویدی ثبت می‌کند. در دوران استعمار انگلیس قوم تامیل هم مثل سایر اقوام تشویق می‌شدند تا با تکیه بر تاریخ محلی خود در هویتی مستقل جای بگیرند و با همسایگان خود درگیر کشمکش و درگیری شوند. به همین خاطر ناسیونالیسم تامیل به طرد خط گرانثا و جایگزینی آن با خط تامیل گرایش داشت و در نهایت هم چنین اتفاقی رخ داد.[2]

1 Salomon, 1998: 40-42.
2 Kailasapathy, 1979: 23-27.

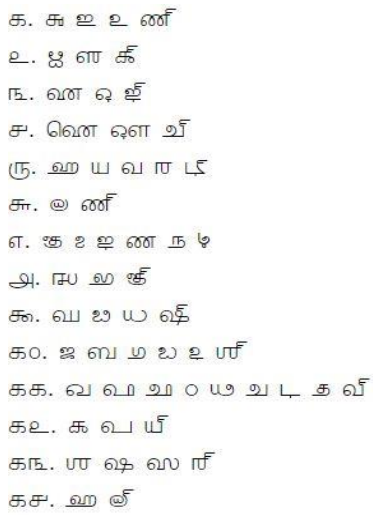

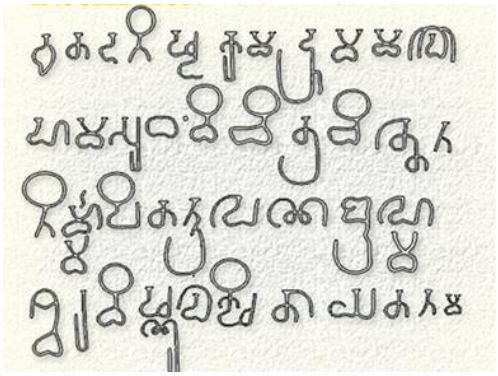

کتیبه‌ی معبد هندویی مانداگاپاتّو به خط گرانثا، قرن ۴۱ (ق ۷ م.)

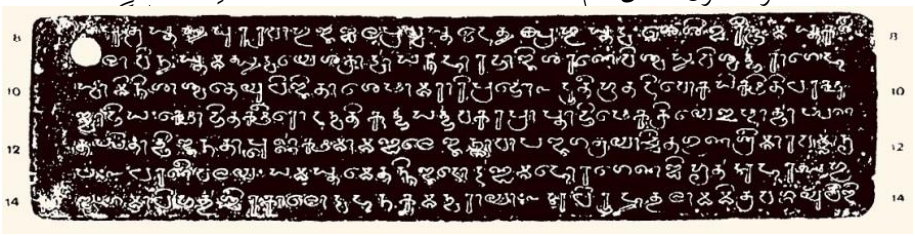

سند پیشکشی وِلْوی کولدا که در دوران پادشاهی پاندیَه در جنوب هند به صورت دوزبانه بر صفحه‌ی مسی نگاشته شده است، قرن ۴۲ (ق ۸ م.)

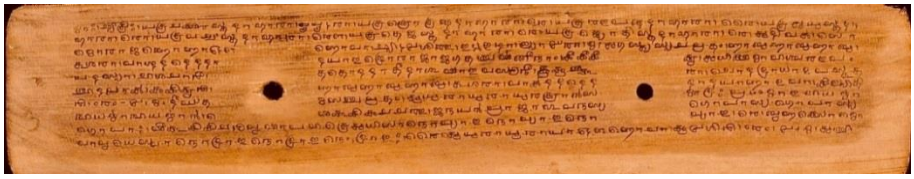

برگی از سامَه‌ودا به خط گرانثا، نوشته شده به سال ۵۲۴۲ (۱۸۶۳م.

அ ஆ இ ஈ உ ஊ
a ā i ī u ū

஋ ஋̄ ஌ ஌̄
ṛ ṝ ḷ ḹ

எ ஏ ஒ ஓ
e ai o au

ஂ ஃ
ṁ ḥ

واکه‌ها در الفبای گرانتا

க வ ஹ ஖ ஞ
k kh g gh ṅ

ச ஛ ஜ ஝ ஞ
c ch j jh ñ

ட ஠ ஡ ஢ ண
ṭ ṭh ḍ ḍh ṇ

த ஥ ஦ ஧ ந
t th d dh n

ப ஫ ஬ ஭ ம
p ph b bh m

ய ர ல வ ள
y r l v ḷ

ழ ஷ ஸ ஹ
ś ṣ s h

க் க கா கி கீ கு கூ
k ka kā ki kī ku kū

கூ கூ̄ கௗ கௗ̄
kṛ kṝ kḷ kḹ

கெ கை கொ கௌ
ke kai ko kau

همخوان‌ها و هجاها در الفبای گرانتا

𑌕𑍍𑌷	𑌕𑍍𑌤	𑌜𑍍𑌞	𑌜𑍍𑌞	𑌞𑍍𑌚	𑌞𑍍𑌜	𑌟𑍍𑌠	𑌤𑍍𑌰	𑌤𑍍𑌵
kṣa	kta	ṅga	jña	ñca	ñja	ttha	tra	tva
𑌦𑍍𑌧	𑌦𑍍𑌵	𑌨𑍍𑌤	𑌨𑍍𑌵	𑌨𑍍𑌥	𑌨𑍍𑌦	𑌨𑍍𑌧	𑌨𑍍𑌨	𑌨𑍍𑌨
ddha	dva	nta	ntva	ntha	nda	ndha	nna	nn
𑌨𑍍𑌵	𑌶𑍍𑌚	𑌶𑍍𑌰	𑌷𑍍𑌟	𑌹𑍍𑌮				
nva	śca	śra	ṣṭa	hma				

حروف ترکیبی و نظام عدد نویسی در خط گرانثا

𑌕	𑌉	𑌨	𑌚	𑌰	𑌊	𑌏	𑌅	𑌕𑍍𑌷	𑌐
1	2	3	4	5	6	7	8	9	0

گفتار هشتم

خط تامیل

قلمرو: جنوب هندوستان

زبان: تامیلی

دوره‌ی رواج: قرن ۴۲ تا ۵۴ تاریخی (ق.۸ – ۲۰ م.)

خط تامیل (தமிழ் அரிச்சுவடி: تامیل آریچووَتی) نیز از خط‌هایی است که در اوایل دوران ساسانی در هند پدیدار شد و از قرن ۳۸ (ق ۴ م.) نمودهایش را در سرزمین‌های جنوبی هند می‌بینیم. این خط ۱۲ واکه (உயிரெழுத்து: اوییرِلوتّو، یعنی حروف روح) و ۱۸ همخوان (மெய்யெழுத்து: مِیِّه‌لوتّو، یعنی حروف بدن) دارد. یک حرف ویژه (ஆய்த எழுத்து: آیَثَه‌اِلوتّو) هم دارد که در واقع همان نشانه‌ی نقطه‌گذاری پایان جمله‌ها در خط اوستایی (∴) است.

خط تامیلی هم مثل سایر خطهای هندی هجایی است نه الفبایی، به همین خاطر ۳۱ نشانه‌ی پایه‌ی آن با هم ترکیب می‌شوند تا ۲۱۶ حرف هجانگار دیگر را پدید آورند و بر این مبنا این نویسه روی هم رفته ۲۴۷ نشانه دارد. از این نظر این خط نمونه‌ایست که سیر عقبگرد خطهای هندی به سمت نویسه‌های هجانگار – اندیشه‌نگار را نشان می‌دهد. در مقابل سیر تحول خط در ایران زمین که به کم کردن شمار حروف و ترکیب کردنشان در قالب کلمات جدا جدا گرایش داشت، خطهای هندی این ویژگی‌های واژگانی را در خود حروف الفبا وارد کردند و به ترکیب‌هایی پرشمار رسیدند که به خاطر سپردن و خواندن‌شان دشوار بود و یکی از عواملی است که سیر گسترش نویسایی در شبه‌قاره را بعد از استیلای استعمارگران بر آن محدود و کند ساخته است.

برخی از نویسندگانی که به ناسیونالیسم مدرن تامیلی تعلق خاطر دارند تاریخ این خط را تا دوران آشوکا و خط براهمی عقب می‌برند. اما شکل‌گیری آن در واقع از قرن ۳۸ (ق ۴ م.) آغاز شده و بدل شدن‌اش به نویسه‌ای مستقل پس از فروپاشی دولت ساسانی در قرن ۴۲ (ق ۸ م.) در قلمرو پادشاهی چولا تحقق یافته است. خط خویشاوند دیگری که در همین زمان از براهمی تامیلی مشتق شده و برای نویسا کردن این خوشه‌ی زبانی کاربرد داشته ولّوتّو نامیده می‌شود که به ویژه در سریلانکا در قرن ۳۹ تا ۴۲ (ق ۵ – ۸ م.) کتیبه‌هایی بر مبنای آن بر سنگ نوشته شده است. پس از فروپاشی دولت ساسانی این خط منسوخ شد و در قرن ۴۱ (ق ۷ م.) کم کم جای خود را به نویسه‌ی پالاوا – گرانتا داد که خود در قرن ۴۵ (ق ۱۱ م.) با خط تامیلی جایگزین شد.

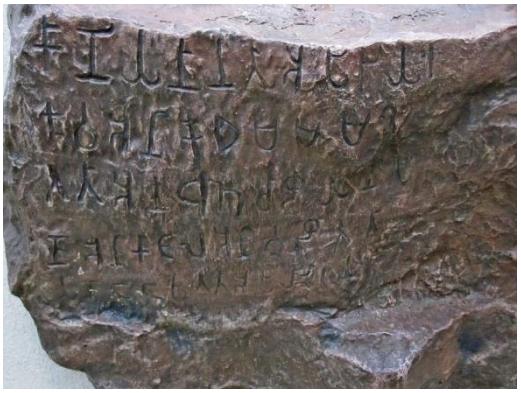

کهنترین نمونه‌ی خط تامیلی - براهمی که در روستای مَنگولَم در تامیل نادو کشف شده و مورخان تامیلی قدمتش را بین سال‌های ۳۰۰۰ تا ۳۶۰۰ (حدود ۴۰۰ پ.م تا ۲۰۰ م.) تخمین زده‌اند. اما به احتمال زیاد به در قرن ۳۸ (ق ۴ م.) نوشته شده است.

راست) خط تامیلی
میان) مسیر تکامل خط براهمی تامیل
چپ) به نویسه‌ی واتّه‌لوتّو

Grantha	𑌕	𑌖	𑌗	𑌘	𑌙	𑌚	𑌛	𑌜	𑌝	𑌞
Malayāḷam	ക	ഖ	ഗ	ഘ	ങ	ച	ഛ	ജ	ഝ	ഞ
Sinhalese	ක	ඛ	ග	ඝ	ඞ	ච	ඡ	ජ	ඣ	ඤ
Tamiḻ	க	-	-	-	ங	ச	-	ஜ	-	ஞ
Latin	ka	kha	ga	gha	ṅa	ca	cha	ja	jha	ña

Grantha	𑌟	𑌠	𑌡	𑌢	𑌣	𑌤	𑌥	𑌦	𑌧	𑌨
Malayāḷam	ട	ഠ	ഡ	ഢ	ണ	ത	ഥ	ദ	ധ	ന
Sinhalese	ට	ඨ	ඩ	ඪ	ණ	ත	ථ	ද	ධ	න
Tamiḻ	ட	-	-	-	ண	த	-	-	-	ந
Latin	ṭa	ṭha	ḍa	ḍha	ṇa	ta	tha	da	dha	na

Grantha	𑌪	𑌫	𑌬	𑌭	𑌮	𑌯	𑌰	𑌲	𑌵	𑌳
Malayāḷam	പ	ഫ	ബ	ഭ	മ	യ	ര	ല	വ	ള
Sinhalese	ප	ඵ	බ	භ	ම	ය	ර	ල	ව	ළ
Tamiḻ	ப	-	-	-	ம	ய	ர	ல	வ	ள
Latin	pa	pha	ba	bha	ma	ya	ra	la	va	ḷa

Grantha	𑌶	𑌷	𑌸	𑌹	-	-	-
Malayāḷam	ശ	ഷ	സ	ഹ	ഴ	റ	ണ
Sinhalese	ශ	ෂ	ස	හ	-	-	-
Tamiḻ	ஶ	ஷ	ஸ	ஹ	ழ	ற	ன
Latin	śa	ṣa	sa	ha	ḻa	ṟa	ṉa

مقایسه‌ی خطهای رایج در هندوچین و خاستگاه هندی‌شان

گفتار نهم

خط خمر

قلمرو: کامبوج
زبان: خمری
دوره‌ی رواج: سال ۳۹۹۰ – ۵۴۰۰ (۶۱۱ - ۲۰۲۰ م.)

خط خمر (ខ្មែរ: អក្សរខ្មែរ آکسا خِمِه) نویسه‌ایست که در اواخر دوران ساسانی در کامبوج رواج یافت تا متون بودایی که در اصل به زبان پالی بودند، به زبان بومی خمری برگردانده شود. این خط از نویسه‌ی پالاوی مشتق شده و قدیمی‌ترین آثار آن که در آنگکور کشف شده، در سال ۳۹۹۰ (۶۱۱ م.) نوشته شده‌اند.

این خط در آغاز ۵۳ حرف برای هجاها (همخوان‌ها + آ یا اُ) داشته که در شکل جدیدش تنها ۳۳تای آن باقی مانده است. خط خمری الفبایی - هجایی است و از چپ به راست نوشته می‌شود و حروف در آن با هم ادغام می‌شوند و کلمات سرهم نوشته می‌شوند. فاصله‌ای هم بین واژه‌ها وجود ندارد و اجزای جمله هم بدون فاصله‌گذاری در هم می‌پیوندند.

کتیبه‌ی معبد لوریِ به خط خمری، اواخر قرن ۴۳ (ق ۹ م.)

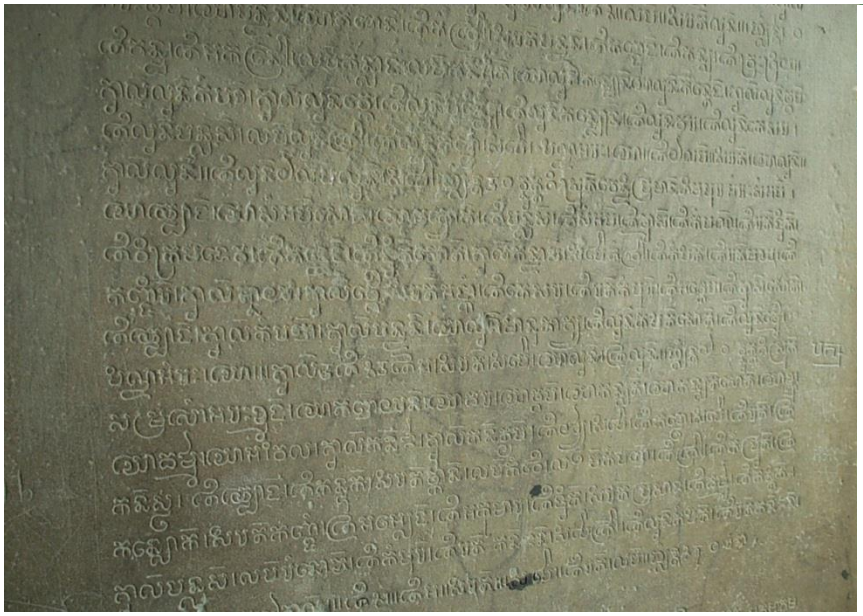

کتیبه به خط خمری قدیم

الفبای خمری

گفتار دهم

خط تای

قلمرو: تایلند
زبان: تای
دوره‌ی رواج: قرن ۱۳ – ۲۰ (۱۲۸۳ – ۲۰۲۰ م.)

خط تای (อักษรไทย: آکسون تای) ۴۴ حرف همخوان (พยัญชนะ: فایان‌چانا) و ۱۶ حرف واکه (สระ: سارا) دارد که از خط خمری مشتق شده و از چپ به راست نوشته می‌شوند. این واکه‌ها در ترکیب با عناصر دیگر ۳۲ نشانه‌ی هجایی هم تولید می‌کنند. این خط در واقع الفبایی نیست و شکلی از هجایی محسوب می‌شود. بنا به سنت تای‌ها این نویسه در سال ۴۶۶۲ (۱۲۸۳ م.) توسط شاه رام‌خام‌هاینگ بزرگ (พ่อขุนรามคำแหงมหาราช) ابداع شده است. کتیبه‌ای هم از این شاه در دست است که تاریخ ۴۶۷۱ (۱۲۹۲ م.) را بر خود دارد، هرچند بسیاری از پژوهشگران آن را جعلی و مربوط به قرن‌ها بعد می‌دانند.[1]

โลกเราเป็นอะไรหนอในช่วงนี้ ฝั่งหนึ่งของโลกมีอากาศ
อันแปรปรวนวิปริต หนาวเหน็บอย่างไม่เคยเกิดขึ้นมาก่อน
และยังเกิดแผ่นดินพิโรธโกรธาคร่าชีวิตคนไปเป็นเรือนแสน
ส่วนบ้านเรานั้นในปีที่ผ่านมาแทบไม่มีฤดูหนาวให้ชื่นใจกันเลย
อากาศกลับร้อน แถมมีทั้งฝนหลงฤดูในช่วงนี้อีกต่างหาก
ทุกคนพูดว่า เป็นเพราะภาวะโลกร้อนนั่นเองที่ทำให้ทุกอย่าง
ดูไม่เหมือนเดิม ประเทศที่มีอากาศหนาวก็หนาวสุดขั้ว ประเทศ

متنی به خط تای جدید

1. Diller, 1996: 228–248.

Vowel diacritics

อะ	อา	อิ	อี	อุ	อู
a	ā	i	ī	u	ū

ฤ	ฤๅ	ฦ	ฦๅ	เอ	โอ
r̥	r̥̄	l̥	l̥̄	e	o

Consonants

ก	ข	ค	ฆ	ง	จ	ฉ	ช	ฌ	ญ
ka	kha	ga	gha	ṅa	ca	cha	ja	jha	ña

ฏ	ฐ	ฑ	ฒ	ณ	ต	ถ	ท	ธ	น
ṭa	ṭha	ḍa	ḍha	ṇa	ta	tha	da	dha	na

ป	ผ	พ	ภ	ม	ย	ร	ล	ว
pa	pha	ba	bha	ma	ya	ra	la	va

ศ	ษ	ส	ห
śa	ṣa	sa	ha

الفبای تای

๑	ŋ	ง	ห	th	ท	๖	l	ล
๒	c	จ	ฮ	th	ธ	๗	w	ว
๓	ch	ฉ	น	n	น	๘	s	ศ
๔	ch	ช	บ	b	บ	๙	s	ษ
๕	s	ซ	ป, ป	p	ป	๐	s	ส
๖	ɲ, j	ญ	ผ	ph	ผ	ห	h	ห
๗	d	ฎ	ฝ, ฝ	f	ฝ	๑, ๑	ʔ	อ

الفبای شاه رام‌خام هاینگ، سال ۴۶۶۲ (۱۲۸۳م.)

مقایســـه‌ی الفباهـــای

RKH	phonetic	Modern	RKH	phonetic	Modern
[illegible]	-aʔ	◌ะ	[illegible]	-ɔ:	◌อ
[illegible]	-a C	◌ั C	[illegible]	-ɤ:	เ◌ิ C, เ◌อ
[illegible]	-uə	◌ัว	[illegible]	-au	เ◌า
[illegible]	-uə C	◌ว C	[illegible]	-æʔ	แ◌ะ
[illegible]	-a:	◌า	[illegible]	-ia	เ◌ีย
[illegible]	-i	◌ิ	[illegible]	-ia C	เ◌ีย C
[illegible]	-i(:)	◌ี	[illegible]	-ɯə	เ◌ือ
[illegible]	-ɯ(:)	◌ึ, ◌ื	[illegible]	-ɯə C	เ◌ือ C

حروف واکه‌ها در خط تای

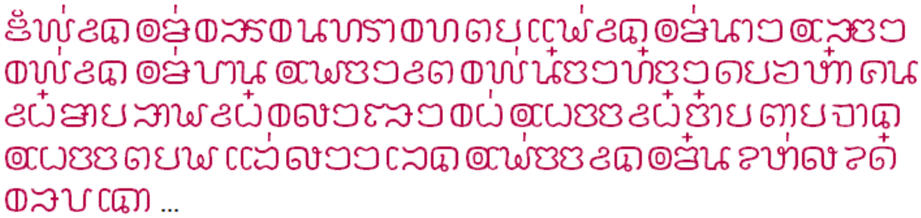

phɔ: ku: chɯ: sri: i:ntra: thi:tj mæ: ku: chɯ: na:ŋ sɯəŋ
phi: ku: chɯ: ba:n mɯəŋ / tu: phi: nɔ:ŋ thɔ:ŋ diaw ha: khon
phu: cha:y sa:m phu: jiŋ so:ŋ phi: phɯə / phu: a:y ta:y ca:k
phɯə tiam tæ: jang lek mɯə ku: khɯn jai dai /
sip kau ...

سرآغاز کتیبه‌ی رام‌خام‌هاینگ به خط تای

گفتار یازدهم

خط سوندانی

قلمرو: تایلند

زبان: تای

دوره‌ی رواج: سال ۳۹۹۰ – ۵۴۰۰ (۶۱۱ - ۲۰۲۰ م.)

خط سوندانی به مردم قوم سوندان تعلق دارد که در بخشهای غربی جاوه زندگی می‌کنند. این خط در قرن ۴۸ (ق ۱۴ م.) از نویسه‌ی کاوی مشتق شده و تا قرن ۵۲ (ق ۱۸ م.) در آن منطقه رواج داشته است. از قرن ۵۱ (ق ۱۷م.) همزمان با استیلای استعمار در این منطقه نویسایی به این خط کم کم منسوخ شد و آخرین متن نوشته شده به سوندانی کهن «چَریتا وارونگا گورو» نام دارد که در اوایل قرن ۵۲ (ق ۱۸م.) نوشته شده است.[1]

خط سوندانی ۳۲ حرف دارد که هفت‌تایش واکه‌ها را نشان می‌دهد و ۲۳تایش همخوان‌ها را به صورت هجایی - با واکه‌ی «آ» - ثبت می‌کند. این خط از چپ به راست نوشته می‌شود. مشتقی از این نویسه که همزمان با آن شکل گرفته و موازی با آن تحول یافته و منسوخ شده، خط بودا ( ) است که در اصل خط گونونگ نام داشته و شرق‌شناسان برای تفکیک کردن‌اش از فرهنگ دوران اسلامی جاوه، اسم بودا به آن داده‌اند.

[1] Ekadjati, 2003: 123–134.

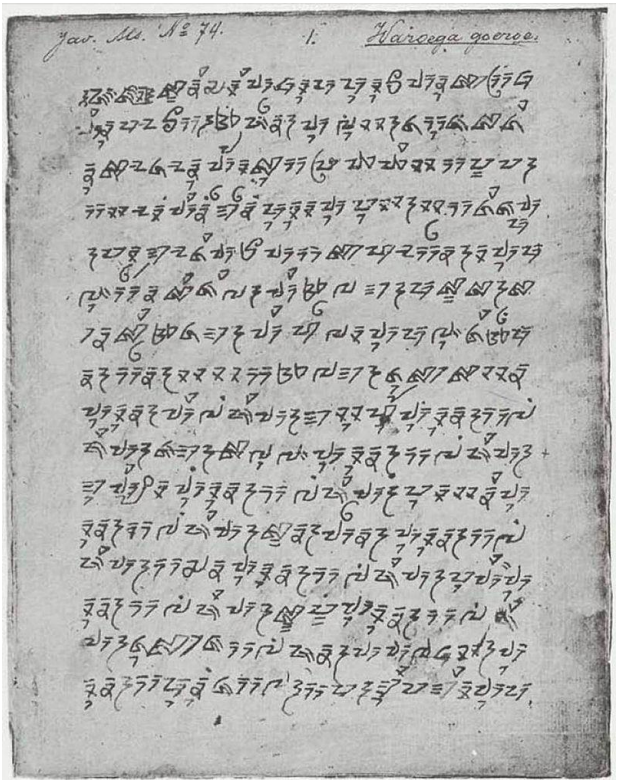

اولین صفحه از کتاب «چَریتا وارونگا گورو»

نمونه‌ی خط بودا، نوشته شده بر برگ نخل، قرن ۵۴ (ق ۱۷ م.)

دست‌نویس گِبانگ، متنی به زبان بودانی و به خط بودا

خط مالایالام

قلمرو: جنوب هند
زبان: مالایام
دوره‌ی رواج: سال ۴۲۱۰– ۵۴۰۰ (۸۳۰ – ۲۰۲۰ م.)

خط مالایالام (മലയാളലിപി) ویژه‌ی قومی با زبانی به همین نام است که در ناحیه‌ی کِرالا در جنوب هند زندگی می‌کنند و ۴۵ میلیون نفر جمعیت دارند. این نویسه الفبایی هجایی است و از چپ به راست نوشته می‌شود. ۱۵ حرف برای واکه‌ها و ۴۲ حرف برای همخوان‌ها دارد و چند نشانه‌ی دیگر هم اغلب به اینها افزوده می‌شوند. این خط در اصل همان خط واتِلوتو است که با عناصری از خط گرانثا درآمیخته شده باشد. قدیمی‌ترین اثر به جا مانده از این خط کتیبه‌ی واژاپالی است که به فرمان شاه راجَه‌شِکارَه وَرمَن به سال ۴۲۰۹ (۸۳۰ م.) در مرکز کرالا نوشته شده است.

خط پارسی هم در جنوب هند رایج بوده و برای نوشتن زبان مالایالام به کار گرفته می‌شده است. این خط را پس از دوران استعمار هند به زبان شرق‌شناسانه «عربی مالایالام» می‌نامند که نادرست است. چون آشکارا از پارسی وامگیری شده و نه عربی و در برابر آوا - حرف‌های بومی مالایالام حروفی مثل «چ» (ചـ) و «گ» (ഗ) و «پ» (പ) و «ژ» (ഴ) را هم داراست. این خط به ویژه در مکتب‌های دکن برای آموزش خط به کودکان و دختران به کار گرفته می‌شده است.

این خط در دوران استعمار هند مثل بقیه‌ی عناصر فرهنگ ایرانی در مرکز اصلی‌اش یعنی سرزمین کرالا سرکوب و منسوخ شده است و امروزه فقط به شکلی بسیار محدود در این قلمرو در مدرسه‌های دینی مسلمانان باقی مانده است، اما در سنگاپور و مالزی همچنان کاربرد دارد. این خط بر خلاف تبلیغات استعمارگران تنها در امور دینی کاربرد نداشته و استفاده از آن به مسلمانان هم محدود نمی‌شده است. چون مثلاً مسیحیان دکن هم با همین خط متون خود را می‌نوشته‌اند. این خط در فاصله‌ی اوایل قرن ۵۲ تا ۵۴ (ق ۱۸ - ۲۰م.) در مالابار و سرزمین‌های اطراف نیز کاربرد داشت.

ക	ഖ	ഗ	ഘ	ങ	ച	ഛ	ജ	ഝ	ഞ
ka	kha	ga	gha	ña	ca	cha	ja	jha	ña
[ka]	[kʰa]	[ga]	[gʱa]	[ŋa]	[ʧa]	[ʧʰa]	[ʤa]	[ʤʱa]	[ɲa]
ട	ഠ	ഡ	ഢ	ണ	ത	ഥ	ദ	ധ	ന
ṭa	ṭha	ḍa	ḍha	ṇa	ta	tha	da	dha	na
[ʈa]	[ʈʰa]	[ɖa]	[ɖʱa]	[ɳa]	[ṭa]	[ṭʰa]	[ḍa]	[ḍʱa]	[na/ṇa]
പ	ഫ	ബ	ഭ	മ	യ	ര	ല	വ	
pa	pha	ba	bha	ma	ya	ra	la	va	
[pa]	[pʰa]	[ba]	[bʱa]	[ma]	[ja]	[ɾa]	[la]	[ʋa]	
ശ	ഷ	സ	ഹ	ള	ഴ	റ	ണ	ഥ	
śa	ṣa	sa	ha	ḷa	ḻa	ṟa/ṯa	ṉa	ṯa	
[ʃa]	[ʂa]	[sa]	[ɦa]	[ɭa]	[ɻa]	[ra/ta]	[na]	[ta]	

Chillus / cillakṣaram (ചില്ലക്ഷരം)

ൺ	ൻ	ർ	ൽ	ൾ	ൿ
ṇ	n	r	l	ḷ	k
[ɳ]	[n]	[r]	[l]	[ɭ]	[k]

الفبای مالایالام

الفبای مالایالام

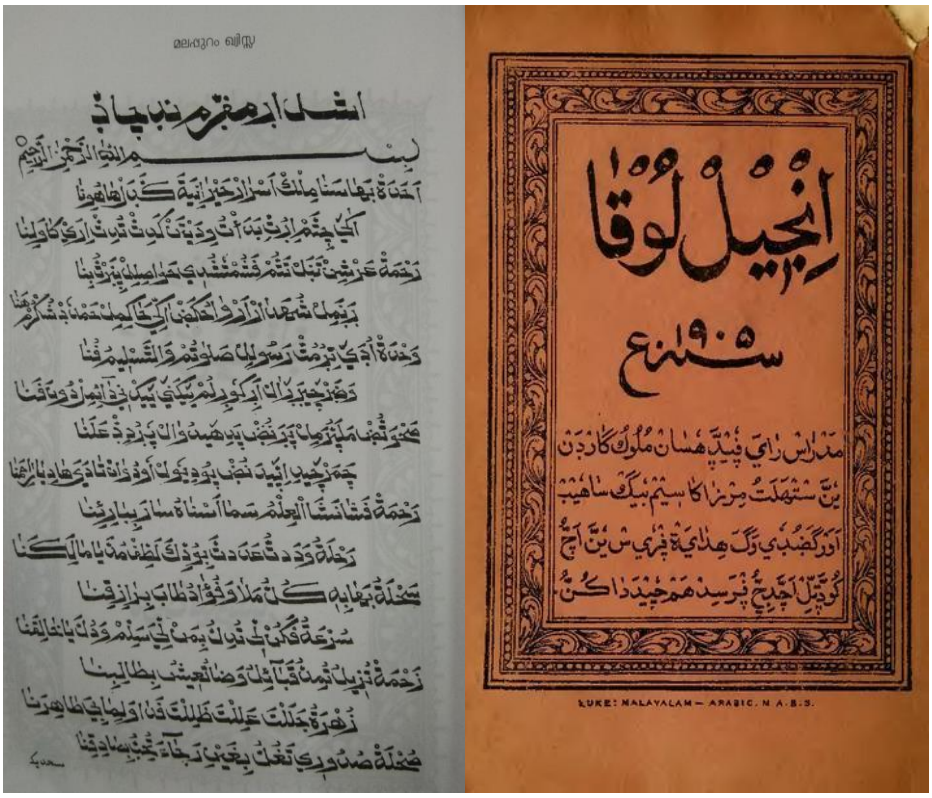

آغاز انجیل لوقا به خط پارسی مالایالام، سال ۵۲۸۴ (۱۹۰۵ م.)

نمونه‌ی متنی از مالابار

اَ അ	آ ആ	اِ ഇ	اِی ഈ	اُ ഉ	اُو ഊ	رْ ഋ	
آ(اِ) എ	آی ഏ	اَیْ ഐ	اَ ഒ	اَو ഓ	اَوْ ഔ		
ک ക്	چ ച്	ڊ ട്	ت ത്	پ പ്	ي യ്	ش ശ്	
کھ ഖ്	چھ ഛ്	ڊھ ഠ്	تھ ഥ്	پھ ഫ്	ر ര് ڕ റ്	ش ഷ്	
گ ഗ്	ج ജ്	ڌ ഡ്	د ദ്	ب ബ്	ل ല്	س സ്	
گھ ഘ്	جھ ഝ്	ڌھ ഢ്	دھ ധ്	بھ ഭ്	و വ്	ھ ഹ്	
غ ങ്	خ ഞ്	ڢ ണ്	ن ന്	م മ്	ض ള്	ژ ഴ്	
گ ക	کِ കി	کُ കു	کَ(کِ) കെ	کَ കൊ	کَي കൈ	کَرْ കൃ	کْشَ ക്ഷ
کا കാ	کے കീ	کُو കൂ	کے കേ	کَو കോ	کَوْ കൗ	کَمْ കം	

الفبای پارسی مالایالام

گفتار سیزدهم

خط تیگالاری

قلمرو: دکن در جنوب هند
زبان: تولو
دوره‌ی رواج: سال ۴۵۳۸ – ۵۱۰۰ (۱۱۵۹ – ۱۷۰۰ م.)

خط تیگالاری از نویسه‌ی براهمی جنوبی مشتق شده و برای نوشتن زبان دراویـدی تولـو به کار گرفته می‌شده که در جنوب هند و منطقه‌ی دکن رواج دارد. قدیمی‌ترین اثـر از ایـن خط کتیبه‌ایست که بر معبدی در کولاشِکارَه نوشته شده و قدمتش به سال ۴۵۳۸ (۱۱۵۹ م.) باز می‌گردد. این خط در قرن ۴۹ (ق ۱۵ م.) شـکوفا گشـت و تـا پایـان قـرن ۵۱ (ق ۱۷ م.) چندین اثر ادبی مهم بدان نوشته شد.

	ka	kha	ga	gha	ṅa
Grantha	𑌕	𑌖	𑌗	𑌘	𑌙
Tigalari	𑌕	𑌖	𑌗	𑌘	𑌙
Malayalam	ക	ഖ	ഗ	ഘ	ങ
Kannada	ಕ	ಖ	ಗ	ಘ	ಙ
Sinhala	ක	ඛ	ග	ඝ	ඞ

مقایسه‌ی برخی حروف تیگالاری با سایر خطهای جنوب هند

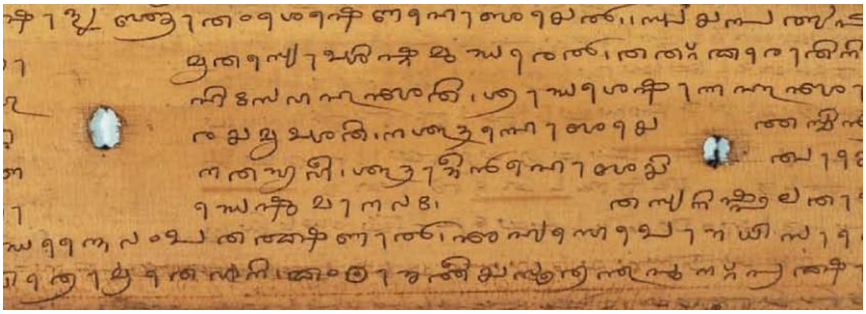

نمونه‌ی متنی به خط تیگالاری

بخش چهارم

خط‌های تمدن مصری

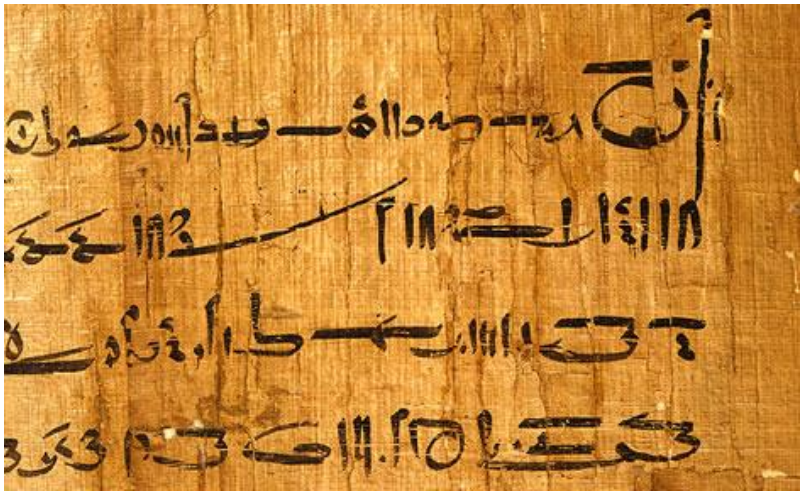

گفتار نخست

خط مردمی مصری

قلمرو: مصر
زبان: مصری میانه و نو (خانواده‌ی آفرو – آسیایی)
دوره‌ی رواج: ۱۷۰۰ – ۳۸۰۰ تاریخی (۱۷۰۰ پ.م – ۴۰۰م.)
دولت پشتیبان: مصر

پس از ظهور خط هیروگلیف در مصر و دگردیسی‌اش به خط کاهنانه، سومین گام در تحول خط مصری، در قرن‌های پایانی عمر این تمدن برداشته شد و این زمانی بود که مصر به صورت استانی از ایران هخامنشی درآمد و همزمان دورانی از درخشش فرهنگی چشمگیر را تجربه کرد. یکپارچه شدن مجدد خط مصری بعد از دوران طولانیِ فترت سوم، در واقع زیر تاثیر فرهنگ ایرانی رخ داد. سلسه‌ی بیست و ششم که در سال ۲۷۰۸ (۶۷۲ پ.م) مصر شمالی و جنوبی را دوباره متحد کرد، همزمان با اقتدار دولت ماد بود و نیمی از عمر پنجاه و چند ساله‌اش با دوران کوروش بزرگ مصادف بود، و با فتح مصر به دست کمبوجیه نیز پایان یافت.

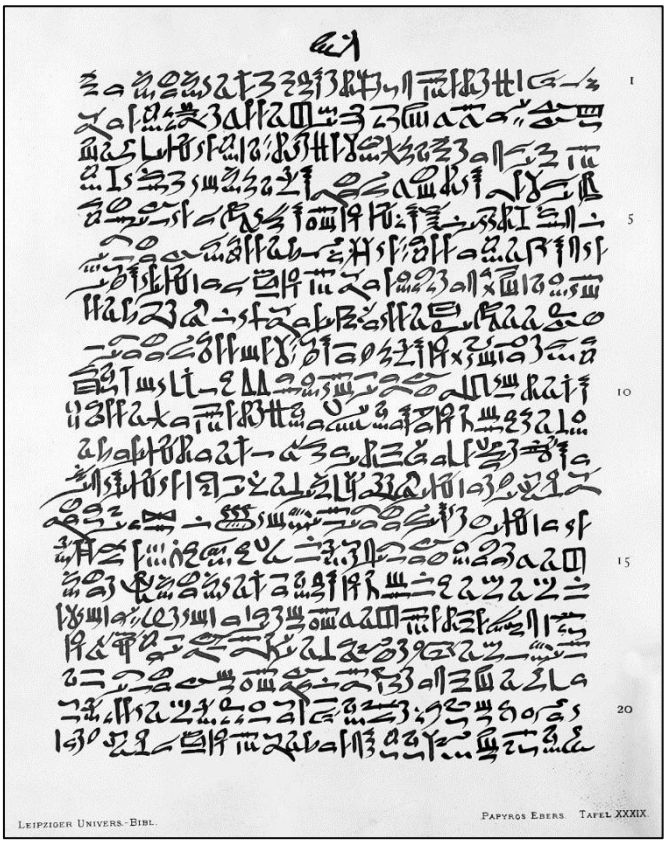

برگی از پاپیروس اِبرز
به خط کاهنانه،
حدود سال ۱۹۰۰
(۱۵۰۰ پ.م)

ورود خط الفبایی به شمال آفریقا در تاریخ طولانی تمدن مصری بسیار دیر در قرن ۲۷ (ق ۷ پ.م) رخ داد و این همزمان بود با اشغال نظامی شمال مصر به دست سپاهیان آشور. کمی بعدتر خطی الفبایی در مصر شکل گرفت که هرودوت آن را «دِموتیکوس» نامیده که به نادرست «مردمی» یا حتا «دموکراتیک» ترجمه‌اش کرده‌اند. «دموس» در این هنگام در زبان یونانی به معنای «مرد عشیره، عضو قبیله» بوده و «دموتیک» در زبان یونانی باستانی معنای روشن و صریحی داشته و یعنی «قبیله‌ای، عشیره‌ای».

خط الفبایی چون از قلمرو ایران زمین به مصر انتقال یافته و به گسترشی در کاربرد نویسایی دامن زده، می‌تواند با نام پارسی «مردمی» خوانده شود، و این از کلیدواژه‌های مهم هخامنشیان در همان دوران هم بوده است. اما این تعبیر ارتباطی با گزارش هرودوت و کلمه‌ی دموتیک ندارد. «خط مردمی» اولین خط مصری بود که در میان بدنه‌ی جمعیت هم کاربرد داشت، و احتمالاً شکل‌گیری‌اش یکسره زیر تاثیر نفوذ فرهنگی و سیاسی ایرانیان ممکن شده است. از این رو باید آن را بخشی از انقلاب هخامنشی در نویسایی دانست.

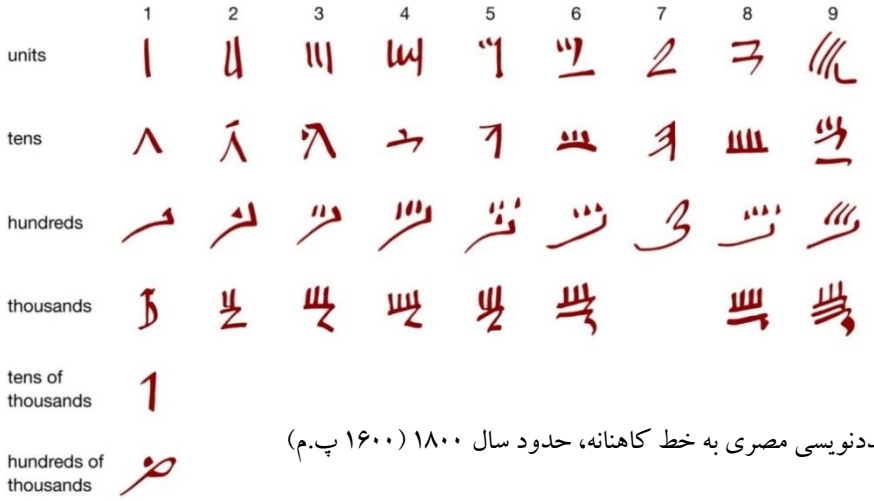

عددنویسی مصری به خط کاهنانه، حدود سال ۱۸۰۰ (۱۶۰۰ پ.م)

خودِ مصریان خط مردمی را با برچسب دقیقترِ «شش‌شعت» می‌نامیدند که یعنی«حرف‌نویسی». رواج این خط پس از ورود کمبوجیه به قلمرو مصر تحقق یافت. یعنی در پایان قرن بیست و هشتم (ق ۶ پ.م) که این سرزمین به استانی در کشور پارس تبدیل شد، خط الفبایی اولیه‌ای که طی قرن پیش به مصر وارد شده بود استانده شد و آوانگاری روشنی به دست آورد و در سراسر مصر کاربرد یافت. این خط به خاطر آن که آسان فرا گرفته و نوشته می‌شد،

نسخه‌های واگرای خط هیروگلیف و کاهنانه را که در عصر فترت شکل گرفته بود، منسوخ ساخت.

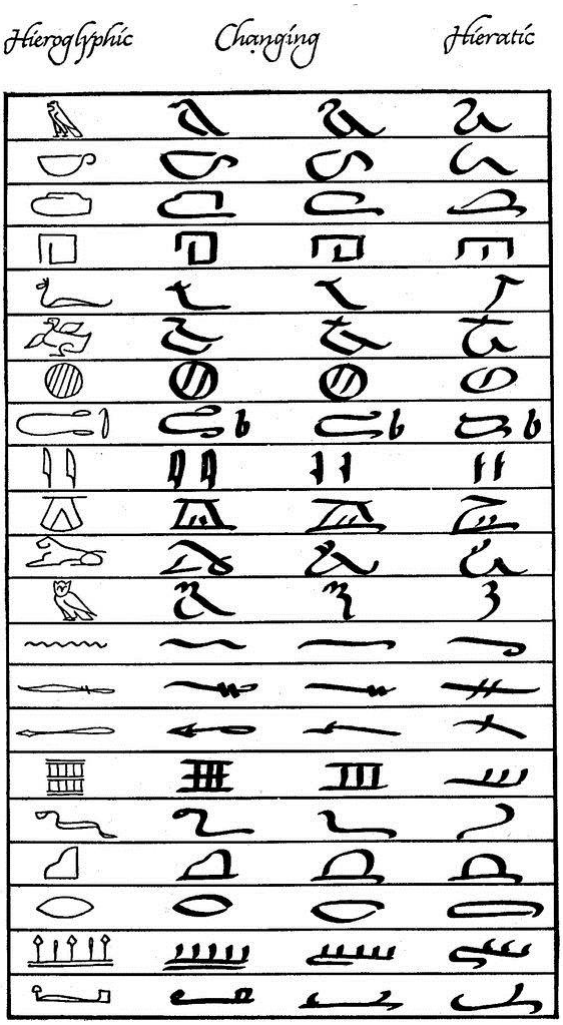

سیر تحول نمادها از هیروگلیف به کاهنانه

در همین دوران (عصر کمبوجیه و داریوش بزرگ) خط کهن هیروگلیف و کاهنانه نیز بازبینی و استانده شد و همچنان کارکرد خود را در میان کاهنان محافظه‌کار حفظ کرد. اسم «هیراتیک» احتمالاً در این هنگام بر این نویسه نهاده شده است. چون این لفظی است یونانی به معنای «کاهنانه». این در برابر خط الفبایی تازه‌ای قرار می‌گرفت که مورد

استفاده‌ی مردم قرار می‌گرفت و احتمالاً به همین خاطر «مردمی» نامیدیم‌اش. تعبیرهایی که در نسخه‌ی یونانی هیراتیک/ دموتیک برای ما باقی مانده، و اگر در بافت دولتشهرهای یونانی قدیم فهمیده شوند، غلط‌انداز هستند. چون یکی‌شان به خدایان اشاره می‌کند و دیگری به مردان عشیره.

هردو خط کاهنانه و مردمی از راست به چپ و در سطرهای افقی نوشته می‌شدند. خط مردمی تا اواخر دوران هخامنشی چندان در مصر رایج شده بود که بعد از فروپاشی شاهنشاهی همچون خط رسمی مصریان به کار گرفته شد و بر کتیبه‌های بطلمیوسی‌ها بر روی سنگ کنده می‌شد. مرتبه‌ای که خط هیراتیک - این تندنویسی دبیرانه‌ی سیاه‌مشق‌گونه - هرگز بدان دست نیافت. یکی از خطهای نگاشته شده بر کتیبه‌ی مشهور رشید (سنگ رُزِتا) همین خط مردمی است.

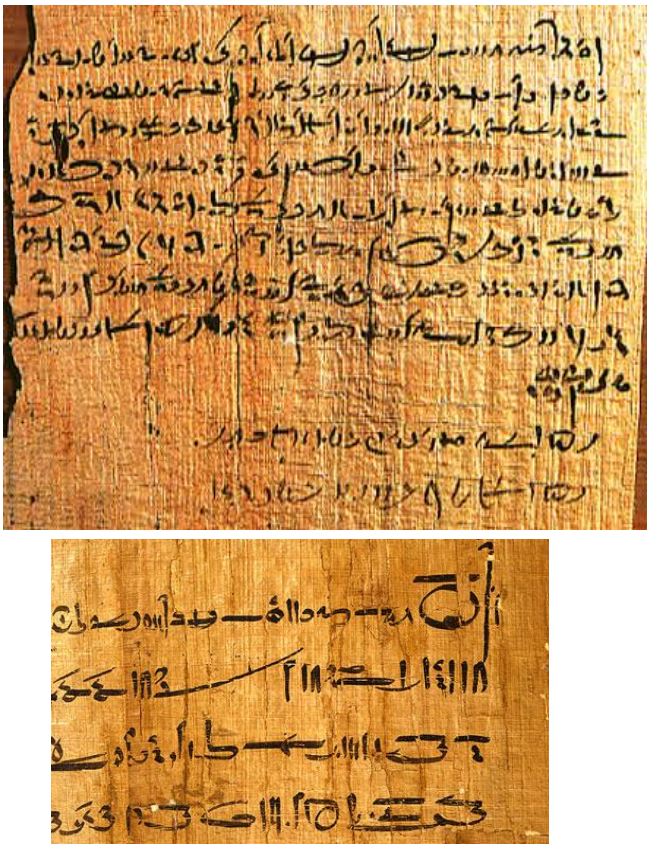

نمونه‌هایی از متن (بالا) و سند ازدواج (پایین) به خط مردمی، احتمالاً دوران هخامنشی

خط مردمی تحولی ریشه‌دار و بنیادین بود و به معنای ورود ایده‌ی «الفبایی نوشتن» به قلمرو این تمدن محافظه‌کار و کهن بود. این نویسه مستقل از حضور فرمانروایان پارسی در مصر نهادینه شد و به صورت شکل اصلی نوشتار در آمد و تا قرن سی و نهم (قرن پنجم میلادی) و آستانه‌ی ظهور اسلام دوام آورد. خط هیراتیک هم تا حدود سال ۳۶۰۰ (۲۰۰م.) هنوز کاربرد داشت و کلمنت اسکندرانی در این تاریخ اسم یونانی هیراتیک (مقدس) را برایش برگزید که بر آن باقی ماند. هرچند این هم نامی بی‌مسماست که فردی غیرمصری در پایان عمر این خط به آن داده است.

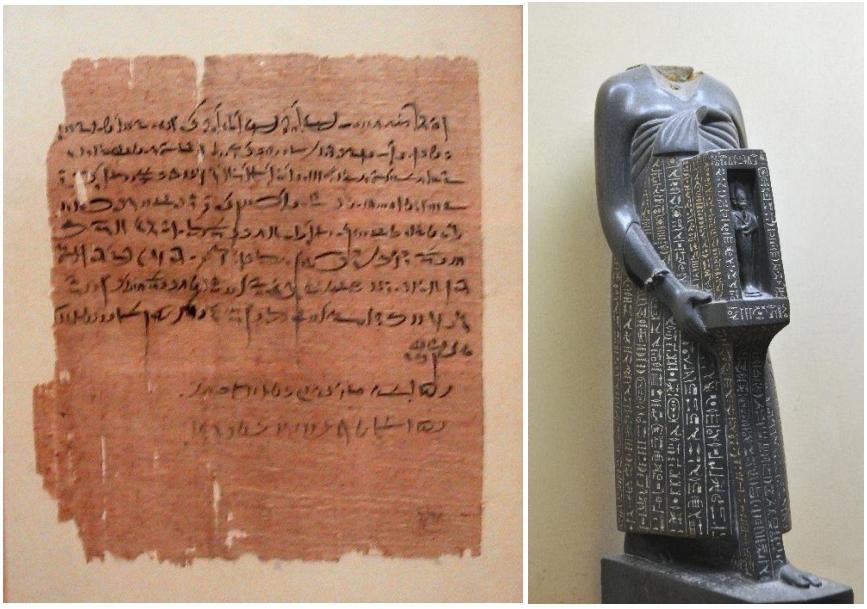

راست) هیروگلیف استانده شده‌ی عصر هخامنشی بر تندیس وجاهورسنه، عصر داریوش بزرگ، حدود سال ۲۹۰۰ (۵۲۰ پ.م)

چپ) سندی به خط مردمی از آخرین سال سلطنت آهموسه (آماسیس)، چند ماه پیش از ورود کمبوجیه به مصر، سال ۲۸۵۴ (۵۲۶ پ.م)

خط مردمی یک وامگیری بیرونی بود و شیوه‌ای از نویسایی بود که به کلی با خطهای بومی مصر (هیروگلیف و کاهنانه) تفاوت داشت. نشانه‌های این دو خط اخیر مشتق‌هایی از هم بودند و می‌شد برابری‌هایی بین‌شان برقرار کرد. اما خط مردمی منطقی متفاوت داشت و کاملا نمادین بود و از هر عنصر اندیشه‌نگارانه‌ای تهی شده بود. این خط در ضمن ساده

آموخته می‌شد و سریع نوشته و خوانده می‌شد. به همین خاطر ورودش به مصر و نهادینه شدن‌اش در دوران حاکمیت پارس‌ها باید به گسترشی چشمگیر در سوادآموزی و نویسایی در جمعیت منتهی شده باشد. در عمل هم بخش مهمی از نوشتارهای بازمانده از مصر باستان به همین دوران الحاق سیاسی مصر به ایران باز می‌گردند و بخش بزرگی از متون ادبی و دینی مصری در این دوره نوشته یا بازنویسی شده‌اند.

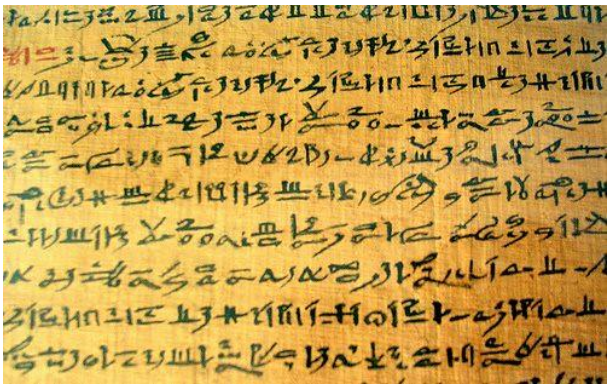

نمونه‌ای از نوشتار به خط مردمی - دموتیک (راست) در مقایسه با کاهنانه - هیراتیک (چپ)

تفاوت سیاست ایرانی و اروپایی را می‌توان از مقایسه‌ی عصر پارسیان با دوران مقدونیان دریافت که بلافاصله پس از آن آمد و تقریبا به همان اندازه به درازا کشید. پارسیان در سال ۲۸۷۳ (۵۲۵ پ.م) مصر را گرفتند و تا تازش اسکندر در سال ۳۰۵۰ (۳۳۰ پ.م) نزدیک به

دویست سال بر آن فرمان راندند. مقدونیان هم از این تاریخ مصر را فتح کردند و تا سال ۳۳۵۰ (۳۰ پ.م) به مدت سیصد سال این کشور را در دست داشتند. در دوران حاکمیت مقدونیان خط هیروگلیف منقرض شد، استفاده از نویسایی به طور کلی بسیار بسیار محدود شد و خط هیراتیک تنها برای امور دینی و درون معابد به کار گرفته شد.

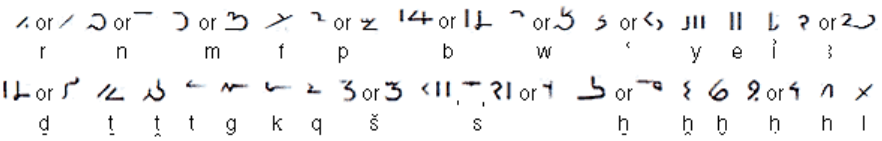

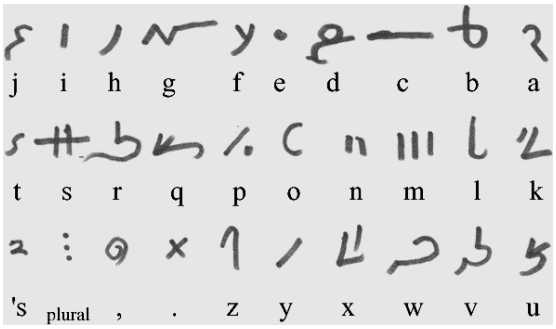

الفبای خط مردمی

با وارسی انقباض مهیب نویسایی در دوران حاکمیت بطلمیوسی‌ها می‌توان دریافت که چطور تمدن دیرپا و درخشان مصری طی زمانی چنین کوتاه و تنها در گذر سه چهار قرن منقرض شده است. چون رومی‌هایی که جایگزین مقدونی‌ها شدند هم دقیقا همان سیاست را دنبال کردند. روندی که با آتش زدن به کتابخانه‌ی اسکندریه توسط سزار آغاز شد و با کشتار دانشمندانی مثل هوپاتیا و سوزاندن متون کهن به دست مسیحیان تکمیل شد. با مقایسه‌ی آن دوران دویست‌ساله‌ی پارسی و آن دوره‌ی سیصد ساله‌ی مقدونی می‌توان خیال‌پردازی کرد و اندیشید که اگر اسکندری در کار نمی‌بود و مصریان در پیوند با دولت پارس به رشد فرهنگی خود ادامه می‌دادند و فرهنگ کهن‌شان را از یاد نمی‌بردند، سیر تاریخ جهان چه شکلی پیدا می‌کرد؟

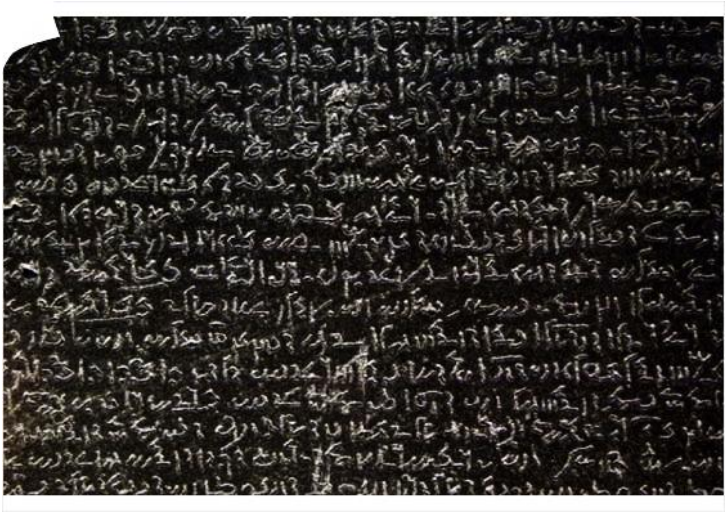

بخشی از سنگ رشید با خط مردمی، دوران بطلمیوس پنجم،

در دوران مقدونی - رومی عملا طبقه‌ی نخبگان فرهنگی مصری منقرض شدند و با گروهی از دیوانسالاران یونانی‌زبان جایگزین شدند. اتصال محکم نویسایی با این طبقه‌ی دبیران دولتی عاملی بود که فرهنگ نویسای مصری را شکننده می‌ساخت و همین باعث شد طرد طبقه‌ی دیوانی بومی توسط بطلمیوسی‌ها به انقراض خط و دین مصریان منتهی شود. با این حال خط مردمی که در دوران هخامنشی‌ها بین توده‌ی مردم ریشه دوانده بود همچنان باقی ماند و بقایای خط هیراتیک هم حتا در مراسم دینی خود مقدونیان به کار گرفته می‌شد.

این را هم باید در نظر داشت که مقدونیان و یونانیان در قیاس با مصریان بی‌تاریخ و بی‌فرهنگ محسوب می‌شدند. به همین خاطر در سال ۳۱۸۴ (۱۹۶ پ.م) بطلمیوس پنجم برای آن که مشروعیتی سیاسی پیدا کند همان قالب قدیمی سیاست مصری را احیا کرد و خود را فرعون نامید. سنگ ۷۶۲ کیلویی رشید (روزتا) در همین هنگام به سه خط یونانی و مردمی و هیروگلیف نوشته شد و به این ترتیب یکی از آخرین متونی که به هیروگلیف نوشته شده بود، کلید واگشایی رمزگان‌اش را هم به دست داد.

در دوران مقدونی - رومی‌ها خط هیروگلیف کارکرد رسمی و اداری خود را از دست داد و به همین خاطر به نوعی سنت محلی مناسک‌گونه فروکاسته شد. در غیاب اقتدار مرکزی سامان دهنده و مخاطبان عامی که در سراسر کشور حضور داشته باشند، شمار نمادهای خط هیروگلیف به تدریج گسترش یافت و کاهنان محلی هریک به میل خویش چیزهایی بدان افزودند. طوری که در پایان این دوره شمار نشانه‌های هیروگلیف به شش هزار رسیده بود.

این انفجار شمار علایم نشان می‌داد که خط برای همگان - جز حلقه‌ی محدود نویسنده‌اش - نامفهوم شده است. دلیلش هم آن بود که در قرون پایانی عمر تمدن مصری و زمان حاکمیت رومی‌ها، کاهنان بازمانده‌ی مصری می‌کوشیدند خط خود را بازسازی کنند و این تلاش‌های پراکنده و واگرا باعث می‌شد شمار نشانه‌های هیروگلیف تا چندین هزار افزایش پیدا کند. در قرن سی و هفتم (قرن سوم میلادی) این سنت دیرینه‌ی نوشتاری عملا به بازی با نشانه‌ها تبدیل شده بود. طوری که در این تاریخ متنی عجیب داریم که یکسره با علامت تمساح نوشته شده، یا متنی دیگر که از تکرار علامت قوچ حاصل آمده است. اینها نشانه‌ی انقراض خط هیروگلیف و نقطه‌ی ختم تمدن دیرینه‌ی مصری هستند.

جالب اینجاست که برخی از نویسندگان شیفته‌ی یونان و روم به نادرست این افزایش شمار نمادها را نوعی شکوفایی و رونق خط پنداشته‌اند، که آشکارا نادرست است.[1] چنین گسترشی در شمار نمادها به لگام‌گسیختگی خط و غیاب هنجارهای فراگیر نویسایی دلالت می‌کند. دلیلی بر این نکته هم آن که در همین مقطع خط هیروگلیف منقرض شد، و این انقراض از سرزمین‌های شمالی و مناطق نزدیک به مراکز قدرت رومی آغاز شد و به سمت جنوب تداوم یافت.

آخرین نوشته به خط هیروگلیف در معبدی در فیلا ثبت شده که در جنوب مصر قرار دارد و تاریخش به سال ۳۷۹۴ (۳۹۴م.) باز می‌گردد و این سه سال پس از آن است که به فرمان تئودوسیوس امپراتور روم معبدهای باستانی را ویران کردند و کاهنان و دانشمندان را قتل‌عام کردند و نوشتارهای قدیمی را سوزاندند. خط هیراتیک هم تقریبا در همین زمان نابود شد، و کمی بعدتر خط مردمی هم به همین سرنوشت دچار شد. چنین می‌نماید که فیلا واپسین دژ فرهنگ مصری در برابر مهاجمان اروپایی بوده باشد. چون آخرین نمونه از خط مردمی هم در همین منطقه به سال ۳۸۵۲ (۴۵۲م.) نوشته شده است.

1. Gnanadesikan, 2009: 48-49.

گفتار دوم

خط قبطی

قلمرو: مصر

زبان: مصری

دوره‌ی رواج: ۳۳۰۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۱۰۰ پ.م – ۲۰۲۰ م.)

دولت پشتیبان: سلسله بطلمیوسی/ امپراتوری روم

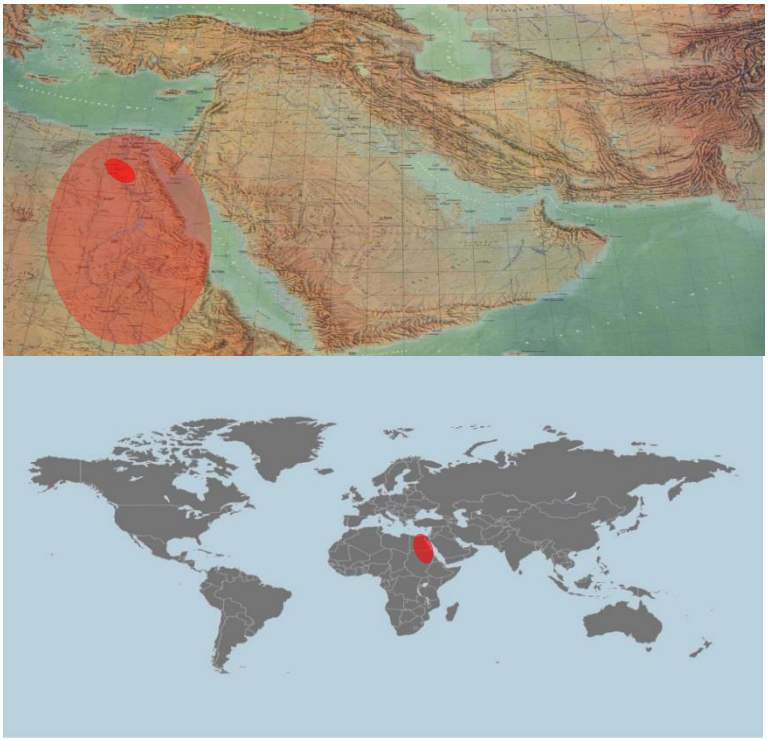

از حدود سال ۳۳۰۰ (۱۰۰ پ.م) خط مردمی در مصر به تدریج منسوخ شد و خط یونانی جای آن را گرفت، و این پس از سه قرن مقاومت فرهنگ مصری در برابر زبان و خط یونانی بود که پس از استیلای مقدونیان بر سرزمین‌شان همواره خط و زبان دیوانی بود و در دوران حاکمیت رومی‌ها هم چنین باقی ماند و زبان مصری باستان را به کلی از دایره‌ی استفاده‌ی سیاسی و رسمی بیرون راند. در میانه‌ی قرن سی و هفتم تاریخی (ق ۳ م.) انجیل به زبان قبطی ترجمه شد و با خط یونانی قبطی نگارش یافت و به این ترتیب نوشتن زبان قبطی ساهیدی که رایج‌ترین بازمانده‌ی مصری باستان بود، با الفبای یونانی تثبیت شد.

در خط نوپای قبطی هفت حرف به الفبای یونانی افزوده شد تا آواهای غایب در زبان یونانی را بازنمایی کند. اینها همخوان‌های «ش»، «ف»، «خ»، «ح»، «ڈژ»، «ڭع»، و «ط» را رمزگذاری می‌کردند و نشانه‌شان از دموتیک گرفته شده است. از این رو به خط آرامی و سریانی و پارسی بعدی شباهت دارد. تلفظ همخوان‌های «ز» و «ک» و «خ» و «ت» و «ه» در زبان مصری باستان و قبطی دو شکل داشته که برای یکی‌اش در یونانی نشانه‌ای موجود بوده و برای دیگری نمادهای دموتیک را به کار می‌گرفته‌اند، و «ش» و «ژ» هم که در یونانی وجود ندارد. در خط قبطی تکرار یک واکه برابر است با نمایش همزه که آن هم در زبان یونانی وجود ندارد. یعنی مثلاً BωωN به معنای «بد، پلید» به صورت «بوٚنون» خوانده می‌شده است.

به این شکل پس از انقراض خطهای کهن، زبان مصری نو که حالا قبطی نامیده می‌شد، با بیست و چهار حرف یونانی و هشت یا شش نشانه‌ی افزوده نوشته شد و این خط مصری قبطی را پدید آورد که هنوز در کلیسای قبطی کاربرد خود را حفظ کرده است. نخستین ثبت از خط قبطی به قرن سی و پنجم (قرن اول میلادی) باز می‌گردد و به طلسم‌هایی مربوط می‌شود که احتمالاً یونانی زبان‌های مقیم مصر با تقلید از آیین‌های بومی و زبان کهن مصری پدید می‌آورده‌اند.

گسترش خط قبطی یکسره با دین مسیحیت پیوند خورده است. تا پایان قرن بیست و ششم (ق ۲ م.) مسیحیان مصری همگی یونانی‌تبار و شهرنشین بودند و تازه در قرن بیست و هفتم (ق ۳ م.) بود که مردم روستایی بومی مصر نیز به این تازه گرویدند. در همین هنگام بود که خط هیراتیک و هیروگلیف به تدریج منقرض شد. مسیحی شدن مصریان بنابراین با نوعی فرایند فراموشی پردامنه همراه بود. روستاییان مصری که مسیحی می‌شدند نه یونانی می‌دانستند و نه خطهای کهن خودشان را می‌توانستند بخوانند. بنابراین همزمان با دست کشیدن از باورهای قدیمی و درپیوستن به کیش تازه، زبان خود را نیز با الفبای اربابان یونانی و رومی‌شان نوشتند.

این به معنای چرخه‌ی بازخوردی مثبتی بود که بند ناف‌شان را با میراث فرهنگی گذشته‌شان بیش از پیش قطع می‌کرد. به این ترتیب پس از یکی دو نسل بدنه‌ی جمعیت مصر هم به دین رومیان در آمدند و هم توانایی ارتباط برقرار کردن با سنت‌های کهن خویش را از دست دادند. پس از آن مصریان در میان ویرانه‌های باشکوه تمدنی نویسا زندگی می‌کردند که خاطره‌اش و متونش برایشان ناخوانا شده بود. شگفت آن که دقیقا همتای این تجربه را مردم آناتولی و قفقاز و آسیای میانه طی صد سال گذشته تجربه کرده‌اند، و این نتیجه‌ی سرکوب خط و زبان پارسی توسط نیروهای استعماری اروپایی بوده، که دقیقا به همان ترتیب فراموشی پردامنه و سستی و تباهی فرهنگی عمیقی را در پی داشته است و بخش‌هایی مهم از پیوند این مردم با گذشته‌ی تاریخی‌شان و بافت تمدنی ایرانی‌شان را مخدوش کرده است.

مصریان تا قرن چهل و پنجم (ق ۱۱ م.) همچنان از زبان قبطی استفاده می‌کردند و خطشان نیز سرزنده بود. بعد از آن کم کم این خط بین مردم با عربی جایگزین شد، هرچند سخن گفتن بدان تا قرن چهل و یکم (ق ۱۷م.) همچنان در برخی جاها رواج داشت.

الفبای قبطی

گفتار سوم

خط کوشی

قلمرو: حبشه

زبان: کوشی باستان (خانواده‌ی آفرو - آسیایی)

دوره‌ی رواج: ۳۱۰۰ - ۴۰۰۰ تاریخی (۳۰۰ پ.م - ۶۰۰م.)

دولت پشتیبان: مروئه

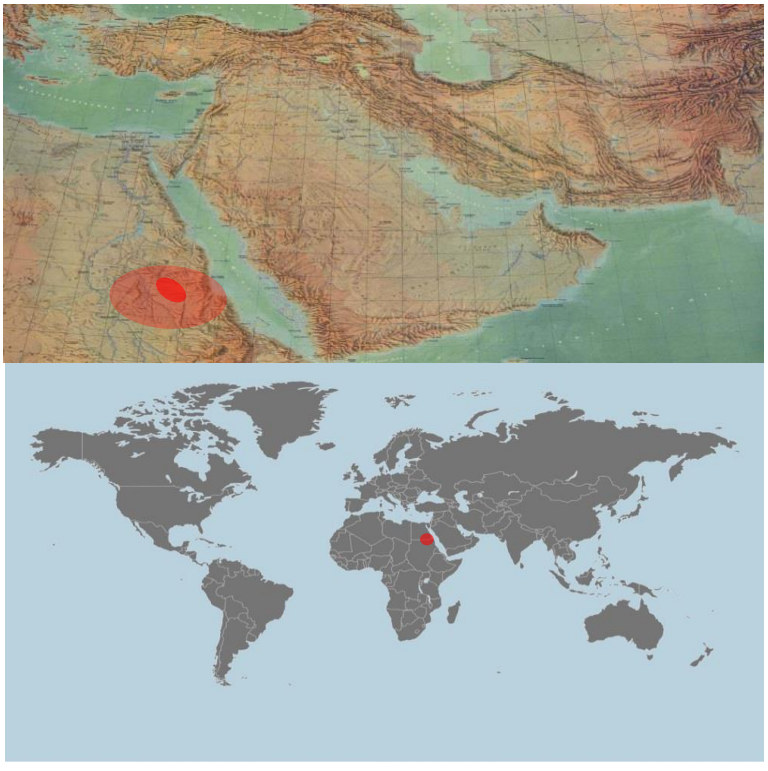

پس از فروپاشی دولت هخامنشی در گرداگرد قلمرو گسترده‌ی بوم پارس چندین دولت کوچک شکل گرفتند که استان‌های مرزیِ جدا شده از پیکر آن واحد سیاسی عظیم بودند. جنوبی‌ترین این دولت‌های نوپا در قاره‌یِ آفریقا مِروئه نام داشت و در سرزمین سودان و اتیوپی امروزین واقع شده بود و همان استان کوش قدیم هخامنشی بود که حالا به نظام سیاسی مستقلی دگردیسی یافته بود.

مروئه در اصل مرکزی سیاسی است که کمبوجیه پسر کوروش بزرگ آن را تاسیس کرده بود و حد پیشروی سپاهیان او پس از فتح مصر محسوب می‌شد. این منطقه البته پیشتر هم مسکونی بود و قدری پیش از هخامنشیان (در حدود سال ۲۷۰۰/ ۷۰۰ پ.م) یک امیرنشینی محلی در آن تاسیس شده بود که احتمالاً کمبوجیه همان را به شکلی صلح‌آمیز گرفته و در قلمرو خود ادغام کرده است. این منطقه در سراسر دوران هخامنشی به قدرت مرکزی پارسیان وفادار بود و استان کوش نامیده می‌شد. حضور هخامنشیان در این منطقه جهشی در پیچیدگی اجتماعی پدید آورد. طی این مدت در جنوب منطقه‌ی بجراویه هرم‌هایی کوچک و آرامگاه‌هایی به سبک اهرام مصری ساخته شد و برای نخستین بار خط و نویسایی به آن منطقه راه یافت.[1]

پس از تازش مقدونیان در قرن ۲۱ (ق ۳ پ.م) کوشی‌ها دولت مروئه را تاسیس کردند که تا قرن ۳۸ (ق ۴ م.) دوام آورد و در این مدت متون خود را با مشتقی از خط الفبایی مصری مردمی می‌نوشت. دولت مروئه در سال ۳۷۳۰ (۳۵۰ م.) از میان رفت ولی خط مروئی تا حدود یک قرن بعد (تا سال ۳۷۹۰ - ۳۸۲۰ / ۴۱۰ - ۴۵۰ م.) همچنان به کار گرفته می‌شد. در این مدت حجمی چشمگیر از متون به خط مروئی نوشته شدند که ۱۳۰۰ سندش تا به امروز باقی مانده است.[2] واپسین بازمانده‌ی این خط متنی است در معبد کالابشا از دوران شاه خارامادویِه که به این محدوده‌ی تاریخی مربوط می‌شود. یک قرن دیرتر در قرن چهلم (ق ۶م.) مسیحیت به نوبه راه یافت و خط یونانی به همراه آن وارد منطقه شد و تازه در این هنگام بود که با اطمینان می‌توان از انقراض خط مروئی و زبان نوبه‌ای کهن سخن به میان آورد.

این خط در واقع از اواخر دوران هخامنشی در این منطقه رواج یافته بود و بنابراین نویسا شدن زبان مردم کوش را باید بخشی از انقلاب هخامنشی در نویسایی در نظر گرفت. این خط - مثل دموتیک مصری - به سرعت به نوعی نویسه‌ی شکسته بدل شد که از حالت

1. Reisner, 1923: 11–27.
2. Rilly, 2011: 12.

تصویری سرمشق هیروگیفی‌اش تهی شده بود و ۹۰٪ اسناد نوشته شده در دولت مروئه را شامل می‌شد. ۱۰ ٪ بقیه با نمادهای تصویری هیروگلیفی نوشته می‌شدند اما همچنان ساختاری الفبایی - هجایی داشتند. خط مروئی ۲۳ نشانه‌ی الفبایی داشت که چهارتایشان واکبرها را نمایش می‌دادند. خط هیروگلیف در هردو جهت نوشته می‌شد، اما خط شکسته را همیشه از راست به چپ می‌نوشتند.

ساختار هجایی - الفبایی خط مروئی تقریبا همان است که در نویسه‌ی پارسی باستان می‌بینیم. جهت نوشتن خط اصلی آن (مروئی شکسته) و حضور علایمی برای جدا کردن کلمات از هم نیز تا ثیر خط رسمی دیوانی هخامنشیان (پارسی باستان و آرامی) را نشان می‌دهد. البته سرمشق ریختی این خط هیروگلیف مصری است، اما باز هم در بافت خط مردمی که آن هم زیر تاثیر نوآوری‌های پارسیان در مصر رواج یافته است. از این رو پذیرفتنی است که پیدایش این خط را بخشی از انقلاب نویسایی در درون دولت هخامنشی در نظر بگیریم. هرچند در این مورد ابداع خط در پایان عصر هخامنشی تحقق یافته است و خصلت‌های بومی چشمگیری دارد.

الفبای مروئی حدود صد سال پیش خوانده و شناسایی شد، اما متون نوشته شده به این زبان هنوز خوانده و ترجمه نشده‌اند. دلیل اصلی‌اش آن است که دستور و ساخت زبان مروئی به خاطر غیاب متون دوزبانه درست دانسته نیست. از آن تنها نزدیک به صد کلمه شناسایی شده که اغلبشان نام ایزدان و افراد و جاینام هستند. روش مرسوم برای خواندن این متن آن است که وام‌واژه‌ها و عناصر بیگانه‌ای که معنایشان معلوم است را مبنا می‌گیرند و کلیدواژه‌های همسایه‌شان را بر آن مبنا حدس می‌زنند. بر این مبنا چنین می‌نماید که بخش عمده‌ی متن‌های بازمانده از این فرهنگ جنبه‌ی آیینی داشته و به مراسم تدفین مربوط باشد. از این نظر فرهنگ سودانی دنباله‌ی حوزه‌ی تمدن مصری محسوب می‌شود و خط مروئی را باید ابداعی وارداتی دانست که در زمان استیلای پارسیان بر این قلمرو در آنجا باب شده است.

Meroitic		transcription		Meroitic		transcription	
demo	*hiero*	*Hintze*	*Rowan*	*demo*	*hiero*	*Hintze*	*Rowan*
		a-				l(a)	
		e	*schwa*			ch(a)	
		o	u			kh(a)	
		i				se	s
		y(a)				s(a)	s(e)
		w(a)				k(a)	
		b(a)				q(a)	
		p(a)				t(a)	t(e)
		m(a)				te	t
		n(a)	n(e)			to	tu
		ne	n			d(a)	r(a)
		r(a)	?	:	:	*word divider*	

خوانش نمادهای خط مروئی هیروگلیف و شکسته براساس پژوهش هینتس و راوان

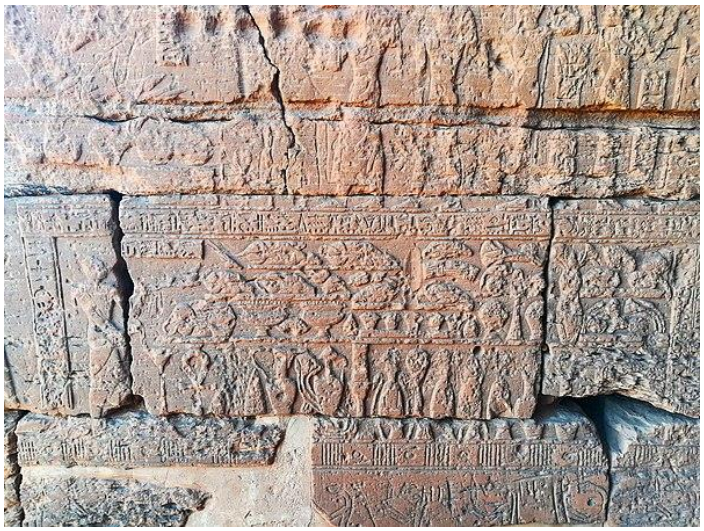

متن هیروگلیف بر یکی از اهرام کوچک مروئه در منطقه‌ی بَجراویه، دوران هخامنشی

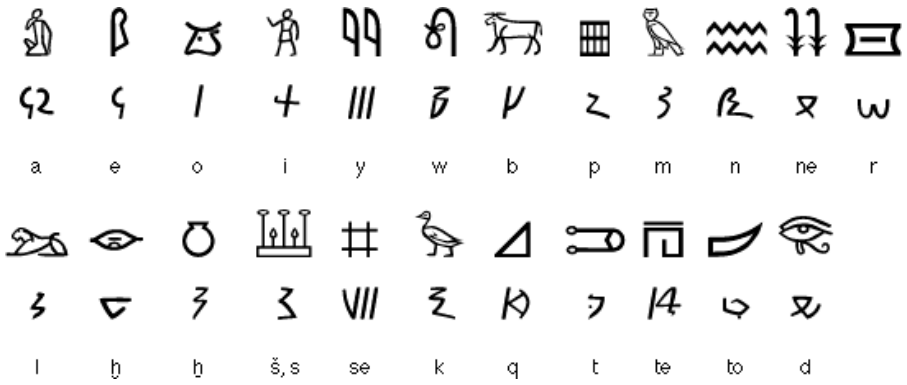

۲۳ نشانه‌ی الفبایی در خط مروئی

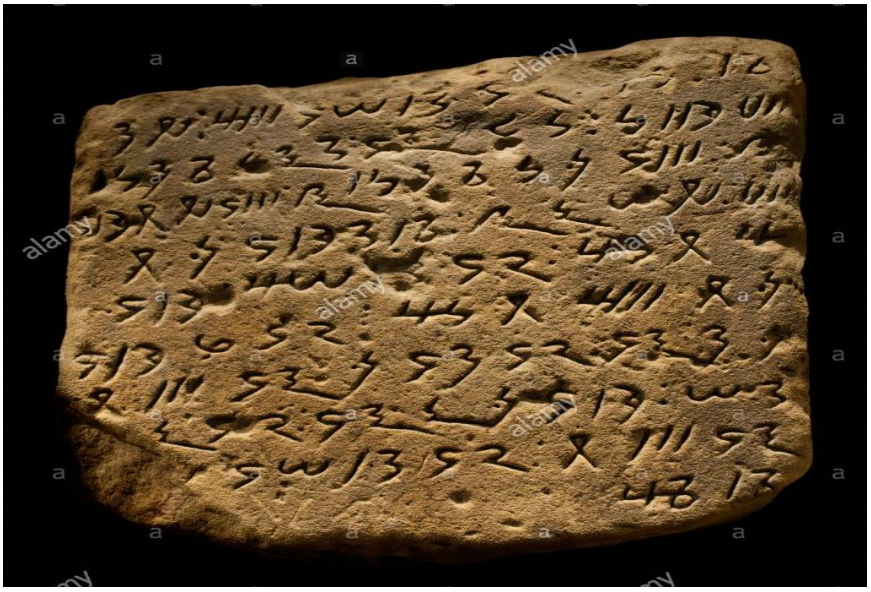

لوحی به خط مروئی

گفتار چهارم

خط حبشی

قلمرو: حبشه

زبان: زبان‌های خانواده‌ی حبشی - سامی و نیلی - صحرایی

دوره‌ی رواج: سال ۳۵۰۰ - ۵۴۰۰ تاریخی (۱۰۰ - ۲۰۲۰ م.)

سلسله‌های پشتیبان: پادشاهی حبشه

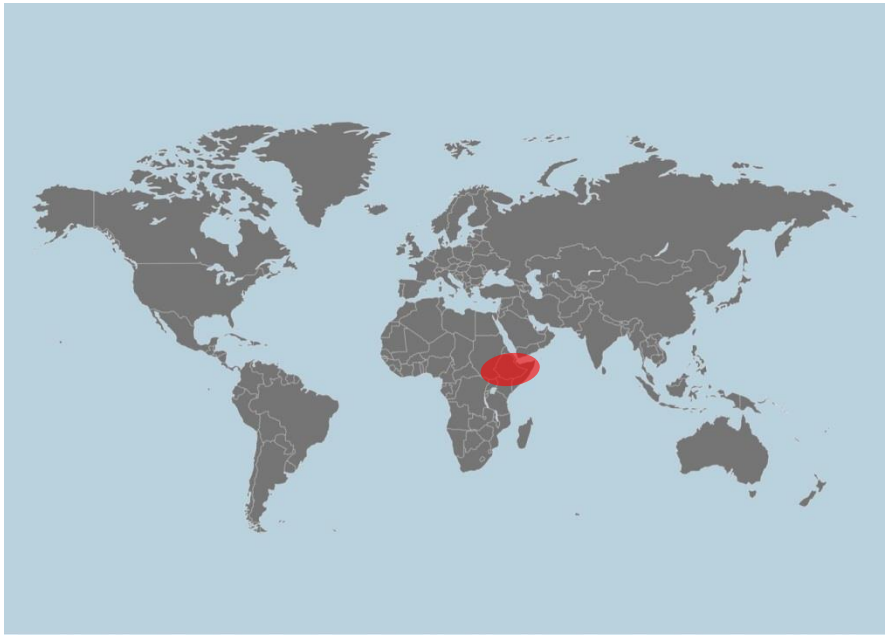

چنان که گفتیم نویسا شدن زبان سبایی در دوران هخامنشی تحقق یافت و الفبای سبایی تقریبا همزمان در پهنه‌ی وسیعی کاربرد یافت که یمن، حبشه، جیبوتی و اریتره را زیر پوشش می‌گرفت. با این حال نقشه‌ی زبانی این منطقه پیچیده‌تر و کهن‌تر از آن بوده که بتوان با نفوذ زبان سبایی توضیحش داد. دست کم از حدود سال ۱۴۰۰ (۲۰۰۰ پ.م) زبان‌های سامی در منطقه‌ی اریتره و حبشه رواج داشته‌اند[1] و زبان گئز را هم امروز در خانواده‌ی زبان‌های عربی جنوبی رده‌بندی نمی‌کنند. هرچند با سبایی آمیختگی شدیدی دارد.[2]

خط گِئِز (ግዕዝ) در قرن ۳۵ (ق ۱م.) در حبشه شکل گرفت و تا به امروز کارکرد خود را حفظ کرده است. زبان‌های نیل - صحرایی و آفرو - آسیایی مستقر در شمال شرقی آفریقا با این خط نویسا شده‌اند، که نمونه‌هایش عبارتند از گئز و اَمهَری و تیگرینْیا و گوراگیگْنا و حَراری. زبان‌های سامی حبشه که شمارشان به بیش از بیست می‌رسد نیز با همین نویسه ثبت می‌شوند.

خط گئز الفبایی - هجایی است. یعنی در ابتدای کار الفبایی ساده بوده و تنها همخوان‌ها را نشان می‌داده است. این خط از راست به چپ نوشته می‌شد و در قرن ۳۵ (ق ۱ م.) در حبشه پدیدار شد و دنباله‌ی مستقیم خط سبایی بود که پیشتر در این قلمرو رواج داشت. بعدتر در قرن ۳۸ (ق ۴ م.) حروفی برای نمایش واکه‌ها و ترکیب‌هایشان با همخوان‌ها را هم زاده است. این خط در اصل برای نگارش متون مسیحی کاربرد داشته و خط دینی کلیساهای حبشه و اریتره است. در زبان امهری و تیگرینیا به همین خاطر آن را «فیدال» (ፊደል) می‌نامند که یعنی «نص، متن مقدس»، و کلیسای ارتدوکس حبشه و اتیوپی خاستگاه آن را الاهی می‌دانند. زبان‌های آفریقایی گوناگونی هم در طی تاریخ با این خط نوشته شده‌اند، اما طی دو قرنی که استعمار مستقیم و وحشیانه‌ی اروپاییان در آفریقا برقرار بود، سنت نویسایی کهن در میان‌شان منسوخ شد و الان اغلبشان با الفبای لاتینی نوشته می‌شوند. تا حدودی زیر تاثیر نویسه‌های اروپایی امروز گئز را هم از چپ به راست می‌نویسند. نویسه‌ی گئز ۲۶ حرف برای همخوان‌ها دارد و این سه‌تا (ض، ص، گ) کمتر از خط سبایی است و دو حرف «ط» و «ز» را هم فاقد است. در مقابل دو حرف تازه - «پَیْت»: ጰ با صدای ص و «پِسَه»: T با صدای ط - بدان افزوده شده‌اند.

1. Stuart, 1991: 57.
2. Weninger, 2009: 732.

እኁሃ፡ለእሙ፡ወሰዳማ፡ያዕቆብ፡
ለራሔል፡ወጸርኘ፡በቃሉ፡ወበ
ክዩ፡ወዓድአ፡ለራሔል፡ከመ፡
ወልደ፡እኅቱ፡ለላባ፡ውእቱ፡ወ
ከመ፡ወልደ፡ርብቃ፡ውእቱ፡
ወሮጸት፡ራሔል፡ወአይድዓቶ
ለአቡሃ፡ዘእቱ፡ነገረ፡ወሶበ፡
ሰምዓ፡ላባ፡ቃለ፡ስመ፡ያዕቆብ፡ወ
ልደ፡ርብቃ፡እኅቱ፡ሮጸ፡ወተቀ
በሎ፡ወሐቀፎ፡ወሰዳሞ፡ወወሰ
ዶ፡ቤቶ፡ወነገሮ፡ለላባ፡ኵሎ፡
ዘእቱ፡ነገረ፡ወይቤሎ፡ላባ፡ለ
ያዕቆብ፡እምኔ፡ዐጽምየ፡ወእም
ኔ፡ሥጋየ፡አንተ፡ወነበረ፡ምስሌ
ሁ፡ሠላሳ፡መዋዕለ፡፡
ወይቤሎ፡ላባ፡ለያዕቆብ፡እ
ስመ፡እኁየ፡አንተ፡ኢትትቀነዴ፡
ሊተ፡በከ፡ንግረኒ፡ዐስበከ፡ም
ንት፡ውእቱ፡ወቦቱ፡ለላባ፡ክል
ኤ፡አዋልድ፡ስማ፡ለእንተ፡ትል

راست) سفر پیدایش، باب ۲۹، آیات ۱۱ – ۱۶ به خط گئز

چپ) تومار دعای مسیحی به خط گئز، با نقاشی سنت سیسینیوس که دیوِ وَرزَلْیا را می‌کشد.

	ä/e [ɛ/ə]	u [u]	i [i]	a [a]	e [e]	ə [ɨ/ʉ]	o [o/ɔ]
k [k]	ከ kä	ኩ ku	ኪ ki	ካ ka	ኬ ke	ክ kə	ኮ ko
ḳ [ḳ]	ቈ ḳä	ቍ ḳu	ቊ ḳi	ቋ ḳa	ቌ ḳe	ቀ ḳə	ቆ ḳo
w [w]	ወ wä	ዉ wu	ዊ wi	ዋ wa	ዌ we	ው wə	ዎ wo
ʿ/ʾ [ʔ]	ዐ ʿa	ዑ ʿu	ዒ ʿi	ዓ ʿa	ዔ ʿe	ዕ ʿə	ዖ ʿo
z [z]	ዘ zä	ዙ zu	ዚ zi	ዛ za	ዜ ze	ዝ zə	ዞ zo
ž [ʒ]	ዠ žä	ዡ žu	ዢ ži	ዣ ža	ዤ že	ዥ žə	ዦ žo
y [j]	የ jä	ዩ ju	ዪ ji	ያ ja	ዬ je	ይ jə	ዮ jo
d [d]	ደ dä	ዱ du	ዲ di	ዳ da	ዴ de	ድ də	ዶ do
ǧ [ʤ]	ጀ ǧä	ጁ ǧu	ጂ ǧi	ጃ ǧa	ጄ ǧe	ጅ ǧə	ጆ ǧo
g [g]	ገ gä	ጉ gu	ጊ gi	ጋ ga	ጌ ge	ግ gə	ጎ go
ṭ [tʼ]	ጠ ṭä	ጡ ṭu	ጢ ṭi	ጣ ṭa	ጤ ṭe	ጥ ṭə	ጦ ṭo
č [ʧ]	ቸ čä	ቹču	ቺ či	ቻ ča	ቼ če	ች čə	ቾ čo
p [pʼ]	ጰ pä	ጱ pu	ጲ pi	ጳ pa	ጴ pe	ጵ pə	ጶ po
ṣ [ts]	ጸ ṣä	ጹ ṣu	ጺ ṣi	ጻ ṣa	ጼ ṣe	ጽ ṣə	ጾ ṣo
ś [ts]	ፀ śä	ፁ śu	ፂ śi	ፃ śa	ፄ śe	ፅ śə	ፆ śo
f [f]	ፈ fä	ፉ fu	ፊ fi	ፋ fa	ፌ fe	ፍ fə	ፎ fo
p [p]	ፐ pä	ፑ pu	ፒ pi	ፓ pa	ፔ pe	ፕ pə	ፖ po

	ä/e [ɛ/ə]	u [u]	i [i]	a [a]	e [e]	ə [ɨ/ʉ]	o [o/ɔ]
h [h]	ሀ ha	ሁ hu	ሂ hi	ሃ ha	ሄ he	ህ hə	ሆ ho
l [l]	ለ lä	ሉ lu	ሊ li	ላ la	ሌ le	ል lə	ሎ lo
ḥ [h]	ሐ ḥa	ሑ ḥu	ሒ ḥi	ሓ ḥa	ሔ ḥe	ሕ ḥə	ሖ ḥo
m [m]	መ mä	ሙ mu	ሚ mi	ማ ma	ሜ me	ም mə	ሞ mo
ś [s]	ሠ śä	ሡ śu	ሢ śi	ሣ śa	ሤ śe	ሥ śə	ሦ śo
r [r]	ረ rä	ሩ ru	ሪ ri	ራ ra	ሬ re	ር rə	ሮ ro
s [s]	ሰ sä	ሱ su	ሲ si	ሳ sa	ሴ se	ስ sə	ሶ so
š [ʃ]	ሸ šä	ሹ šu	ሺ ši	ሻ ša	ሼ še	ሽ šə	ሾ šo
q [kʼ]	ቀ qä	ቁ qu	ቂ qi	ቃ qa	ቄ qe	ቅ qə	ቆ qo
b [b]	በ bä	ቡ bu	ቢ bi	ባ ba	ቤ be	ብ bə	ቦ bo
v [v]	ቨ vä	ቩ vu	ቪ vi	ቫ va	ቬ ve	ቭ və	ቮ vo
t [t]	ተ tä	ቱ tu	ቲ ti	ታ ta	ቴ te	ት tə	ቶ to
č [ʧ]	ቸ čä	ቹ ču	ቺ či	ቻ ča	ቼ če	ች čə	ቾ čo
ḫ [h]	ኀ ḫa	ኁ ḫu	ኂ ḫi	ኃ ḫa	ኄ ḫe	ኅ ḫə	ኆ ḫo
n [n]	ነ nä	ኑ nu	ኒ ni	ና na	ኔ ne	ን nə	ኖ no
ny/ñ [ɲ]	ኘ nyä	ኙ nyu	ኚ nyi	ኛ nya	ኜ nye	ኝ nyə	ኞ nyo
ʾ/ʿ [ʔ]	አ ʾa	ኡ ʾu	ኢ ʾi	ኣ ʾa	ኤ ʾe	እ ʾə	ኦ ʾo

	ä/e [ɛ/ə]	u [u]	i [i]	a [a]	e [e]	ə [ɨ/ʉ]	o [o]
k [k]	ከ kä	ኩ ku	ኪ ki	ካ ka	ኬ ke	ክ kə	ኮ ko
ḳ [ḳ]	ቈ ḳä	ቍ ḳu	ቊ ḳi	ቋ ḳa	ቌ ḳe	ቀ ḳə	ቆ ḳo
w [w]	ወ wä	ዉ wu	ዊ wi	ዋ wa	ዌ we	ው wə	ዎ wo
ʿ/ʾ [ʔ]	ዐ ʿa	ዑ ʿu	ዒ ʿi	ዓ ʿa	ዔ ʿe	ዕ ʿə	ዖ ʿo
z [z]	ዘ zä	ዙ zu	ዚ zi	ዛ za	ዜ ze	ዝ zə	ዞ zo
ž [ʒ]	ዠ žä	ዡ žu	ዢ ži	ዣ ža	ዤ že	ዥ žə	ዦ žo
y [j]	የ jä	ዩ ju	ዪ ji	ያ ja	ዬ je	ይ jə	ዮ jo
d [d]	ደ dä	ዱ du	ዲ di	ዳ da	ዴ de	ድ də	ዶ do
ǧ [ʤ]	ጀ ǧä	ጁ ǧu	ጂ ǧi	ጃ ǧa	ጄ ǧe	ጅ ǧə	ጆ ǧo
g [g]	ገ gä	ጉ gu	ጊ gi	ጋ ga	ጌ ge	ግ gə	ጎ go
ṭ [tʼ]	ጠ ṭä	ጡ ṭu	ጢ ṭi	ጣ ṭa	ጤ ṭe	ጥ ṭə	ጦ ṭo
č [ʧ]	ቸ čä	ቹ čču	ቺ či	ቻ ča	ቼ če	ች čə	ቾ čo
p [pʼ]	ጰ pä	ጱ pu	ጲ pi	ጳ pa	ጴ pe	ጵ pə	ጶ po
ṣ [ts]	ጸ ṣä	ጹ ṣu	ጺ ṣi	ጻ ṣa	ጼ ṣe	ጽ ṣə	ጾ ṣo
ś [ts]	ፀ śä	ፁ śu	ፂ śi	ፃ śa	ፄ śe	ፅ śə	ፆ śo
f [f]	ፈ fä	ፉ fu	ፊ fi	ፋ fa	ፌ fe	ፍ fə	ፎ fo
p [p]	ፐ pä	ፑ pu	ፒ pi	ፓ pa	ፔ pe	ፕ pə	ፖ po

l [lʷa]	ሏ	ሗ	ሟ	ሧ	ሯ	ሷ	ⵈ	ቈ [kʷə]	ቊ [kʷi]
k [kʷa]	ቋ	ቌ [kʷe]	ቍ [kʷi/ʉ]	ቧ [bʷa]	ቯ [vʷa]	ቷ [tʷa]	ቿ [ʧʷa]	ጐ [hʷə]	ጒ [hʷi]
h [hʷa]	ኋ	ኌ [hʷe]	ኍ [hʷi/ʉ]	ኗ [nʷa]	ኟ [ɲʷa]	ኧ [ʔa]	ኰ [kʷə]	ኲ [kʷi]	ኳ [kʷa]
ḳ [kʷe]	ኵ	ኸ [kʷi/ʉ]	ኽ [kʷə]	ኾ [hʷə]	ዀ [hʷi]	ዂ [hʷa]	ዄ [hʷe]	ዅ [hʷi/ʉ]	ዟ [zʷa]	ዧ [ʒʷa]
ts [tsʷa]	ዷ	ጇ [ʤʷa]	ጐ [gʷə]	ጒ [gʷi]	ጓ [gʷa]	ጔ [gʷe]	ጕ [gʷi/ʉ]	ጧ [tʼʷa]	ጯ [ʧʷa]
p [pʷa]	ጿ	ፇ [tsʷa]	ፏ [fʷa]	ፐ [pʷa]					

الفبای گئز

	ä [ɐ]	u [u]	i [i]	a [a]	e [e]	(ə) [ɨ]	o [o]
ha [h]	ሀ hä	ሁ hu	ሂ hi	ሃ ha	ሄ he	ህ h(ə)	ሆ ho
la [l]	ለ lä	ሉ lu	ሊ li	ላ la	ሌ le	ል l(ə)	ሎ lo
ḥa [ħ]	ሐ ḥä	ሑ ḥu	ሒ ḥi	ሓ ḥa	ሔ ḥe	ሕ ḥ(ə)	ሖ ḥo
ma [m]	መ mä	ሙ mu	ሚ mi	ማ ma	ሜ me	ም m(ə)	ሞ mo
ra [r]	ረ rä	ሩ ru	ሪ ri	ራ ra	ሬ re	ር r(ə)	ሮ ro
sa [s]	ሰ sä	ሱ su	ሲ si	ሳ sa	ሴ se	ስ s(ə)	ሶ so
ša [ʃ]	ሸ šä	ሹ šu	ሺ ši	ሻ ša	ሼ še	ሽ š(ə)	ሾ šo
qʼa [qʼ]	ቀ qʼä	ቁ qʼu	ቂ qʼi	ቃ qʼa	ቄ qʼe	ቅ qʼ(ə)	ቆ qʼo
qʼwa [qʼʷ]	ቈ qwʼä		ቊ qwʼi	ቋ qwʼa	ቌ qwʼe	ቍ qwʼ(ə)	
qʼa [qʰ]	ቐ qʼä	ቑ qʼu	ቒ qʼi	ቓ qʼa	ቔ qʼe	ቕ qʼ(ə)	ቖ qʼo
qʼwa [qʰʷ]	ቘ qwʼä		ቚ qwʼi	ቛ qwʼa	ቜ qwʼe	ቝ qwʼ(ə)	
ba [b]	በ bä	ቡ bu	ቢ bi	ባ ba	ቤ be	ብ b(ə)	ቦ bo
ta [t]	ተ tä	ቱ tu	ቲ ti	ታ ta	ቴ te	ት t(ə)	ቶ to
ča [tʃ]	ቸ čä	ቹču	ቺ či	ቻ ča	ቼ če	ች č(ə)	ቾ čo
na [n]	ነ nä	ኑ nu	ኒ ni	ና na	ኔ ne	ን n(ə)	ኖ no
ña [ɲ]	ኘ ñä	ኙ ñu	ኚ ñi	ኛ ña	ኜ ñe	ኝ ñ(ə)	ኞ ño
ʾa [ʔ]	አ ʾä	ኡ ʾu	ኢ ʾi	ኣ ʾa	ኤ ʾe	እ ʾ(ə)	ኦ ʾo
ka [k]	ከ kä	ኩ ku	ኪ ki	ካ ka	ኬ ke	ክ k(ə)	ኮ ko

	ä/e [ɐ]	u [u]	i [i]	a [a]	e [e]	(ə) [ɨ]	o [o]
kwa [kʷ]	ኰ kwä		ኵ kwi	ኳ kwa	ኴ kwe	ኵ kw(ə)	
xwa [xʷ]	ዀ xwä		ዂ xwi	ዃ xwa	ዄ xwe	ዅ xw(ə)	
wa [w]	ወ wä	ዉ wu	ዊ wi	ዋ wa	ዌ we	ው w(ə)	ዎ wo
ʿa [ʕ]	ዐ ʿä	ዑ ʿu	ዒ ʿi	ዓ ʿa	ዔ ʿe	ዕ ʿ(ə)	ዖ ʿo
za [z]	ዘ zä	ዙ zu	ዚ zi	ዛ za	ዜ ze	ዝ z(ə)	ዞ zo
ža [ʒ]	ዠ žä	ዡ žu	ዢ ži	ዣ ža	ዤ že	ዥ ž(ə)	ዦ žo
ya [j]	የ yä	ዩ yu	ዪ yi	ያ ya	ዬ ye	ይ y(ə)	ዮ yo
da [d]	ደ dä	ዱ du	ዲ di	ዳ da	ዴ de	ድ d(ə)	ዶ do
ǧa [ʤ]	ጀ ǧä	ጁ ǧu	ጂ ǧi	ጃ ǧa	ጄ ǧe	ጅ ǧ(ə)	ጆ ǧo
ga [g]	ገ gä	ጉ gu	ጊ gi	ጋ ga	ጌ ge	ግ g(ə)	ጎ go
gwa [gʷ]	ጐ gwä		ጕ gwi	ጓ gwa	ጔ gwe	ጕ gw(ə)	
ṭa [tʼ]	ጠ ṭä	ጡ ṭu	ጢ ṭi	ጣ ṭa	ጤ ṭe	ጥ ṭ(ə)	ጦ ṭo
č̣a [tʃʼ]	ጨ č̣ä	ጩ č̣u	ጪ č̣i	ጫ č̣a	ጬ č̣e	ጭ č̣(ə)	ጮ č̣o
p̣a [pʼ]	ጰ p̣ä	ጱ p̣u	ጲ p̣i	ጳ p̣a	ጴ p̣e	ጵ p̣(ə)	ጶ p̣o
ṣa [sʼ]	ጸ ṣä	ጹ ṣu	ጺ ṣi	ጻ ṣa	ጼ ṣe	ጽ ṣ(ə)	ጾ ṣo
fa [f]	ፈ fä	ፉ fu	ፊ fi	ፋ fa	ፌ fe	ፍ f(ə)	ፎ fo
pa [p]	ፐ pä	ፑ pu	ፒ pi	ፓ pa	ፔ pe	ፕ p(ə)	ፖ po
va [v]	ᕐ vä	ᕑ vu	ᕒ vi	ᕓ va	ᕔ ve	ᕕ v(ə)	ᕖ vo

الفبای تیگرینیا

خط تیفیناق

قلمرو: حاشیه‌ی جنوبی مدیترانه (مراکش و لیبی)
زبان: امازیغ (خانواده‌ی آفرو - آسیایی)
دوره‌ی رواج: ۳۰۰۰ - ۳۷۰۰ تاریخی (۴۰۰ پ.م - ۳۰۰م.)
دولت پشتیبان: پادشاهی نومیدیه

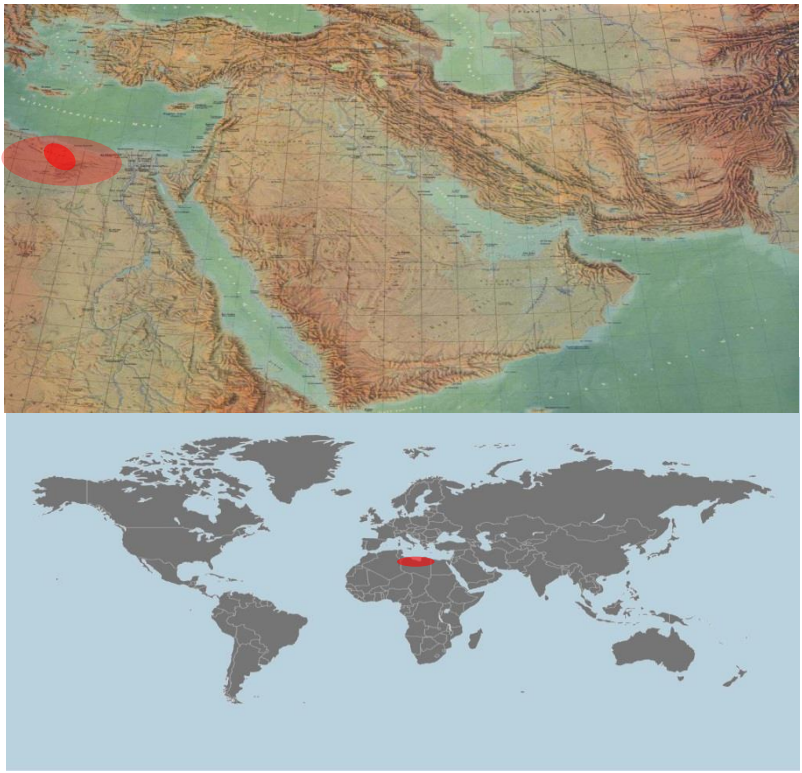

مردمی که امروز بربر خوانده می‌شوند، بومیان کهن منطقه‌ی آفریقای شمالی هستند و کل پهنه شمالی صحرای آفریقا از لیبی تا الجزایر قلمروشان بوده است. زبان این مردم که به همین ترتیب «بربر» خوانده می‌شود، شاخه‌ای از زبان‌های آفرو - آسیایی است و این نشان می‌دهد که خویشاوند دیرینه‌ی مصریان باستان و با واسطه‌ی ایشان مربوط با سامی‌های قلمرو ایران زمین بوده‌اند.

نام بربر برای این مردم البته درست نیست و عبارتی است از یونانی‌ها ایشان را بدان می‌نامیده‌اند. پریپِلوس اریتره‌ای در قرن ۳۵ (ق ۱ .م) برای نخستین بار این عبارت را به کار گرفت، اما رواجش به بعد از ظهور اسلام و قرون ۴۲ - ۴۳ (ق ۸ - ۹م.) مربوط می‌شود. این مردم در دنیای قدیم اسم یکپارچه‌ای نداشته‌اند و شبکه‌ای از اقوام را تشکیل می‌دادند که در اسناد تاریخی نام کهن‌ترین‌شان به صورت مِش‌وِش ثبت شده و از اقوامی بودند که در دوران فروپاشی عصر برنز به مصر حمله بردند. احتمالاً ساکنان واحه‌ی سیوه در غرب مصر که بربر هستند بازماندگان همین مردم باشند. دست کم بخشی از این مردم از دوران هخامنشی خود را «مازی/ ماسیل» (ⲙⲁⲥⲓⲅⲝ: مازیک قبطی، μαζυησ مازوئِس و μαχυησ: ماخوئِس یونانی، massylii/ masaesyli لاتین) می‌نامیدند که شاید از همان «مش‌وش» مشتق شده باشد و همان است که امروز امازیغ نامیده می‌شود و نسبت به بربر نام دقیق‌تری برای این قوم است.

نویسا شدن این قلمرو نیز در دوران هخامنشی آغاز می‌شود و ورود خط به این منطقه را نیز باید بخشی از انقلاب هخامنشی در نظر گرفت. بخش‌های شمال غربی مصر در دولت هخامنشی استانی را برمی‌ساخته به اسم «پوتایَه» (𐎠𐎢𐎼𐎡𐎹) که در دوران کمبوجیه و همزمان با فتح مصر تاسیس شده است. چون داریوش بزرگ در کتیبه‌ی بیستون نامش را آورده است. این منطقه بعد از فروپاشی دولت هخامنشی در فاصله‌ی سال‌های ۳۱۷۸ تا ۳۳۴۰ (۲۰۲ - ۴۰ پ.م) پادشاهی مستقلی پدید آورد که نومیدیه[1] نامیده می‌شد. تا آن که بعد از آن رومیان شمال آفریقا را در اختیار گرفتند و این منطقه را نیز فتح کردند و استانی به همین نام آنجا تاسیس کردند.

رومیان مانند مقدونیان سیاست فرهنگی سرکوبگرانه‌ای داشتند و بر خلاف پارسیان گسترنده‌ی نویسایی و تشویق کننده‌ی فرهنگ و زبان‌های بومی قلمروشان نبودند. به همین خاطر در دوران طولانی حاکمیت رومیان زبان‌های امازیغ به ندرت نوشته می‌شد و متون

1. Numidia

دیوانی و دینی را فقط به لاتین ثبت می‌کردند. بعدتر که مسلمانان این منطقه را فتح کردند، اهالی این منطقه مسلمان شدند و خط و زبان عربی را به عنوان رسانه‌ی رسمی‌شان برگزیدند. این بدان معناست که زبان‌های مشهور به بربر در سراسر تاریخ‌شان هرگز به شکلی پیوسته و قاعده‌مند نوشته نشده و میراثی کتبی پدید نیاورده است.

درباره‌ی زمان پیدایش قدیمی‌ترین متون نوشتاری به زبان‌های امازیغ (بربر) چندین نگرش وجود دارد. برخی آن را تا قرن ۲۸ (ق ۶ پ.م) عقب می‌برند و مهاجران فنیقی را حاملان نویسایی در این منطقه می‌دانند. برخی دیگر زمانی جدیدتر یعنی قرون ۳۱ و ۳۲ (ق ۲ - ۳ پ.م) را مبنا می‌گیرند،[1] و انگار این زمان‌گذاری‌ها عمدا طوری انجام شده که محتمل‌ترین دوران در میانه‌اش محل توجه نباشد. این دوره که به احتمال زیاد نویسا شدن زبان‌های امازیغ طی آن انجام شده، بین این دو حد خیلی زود و خیلی دیر قرار می‌گیرد، که با عصر هخامنشی مصادف است و انگار اشاره بدان در متون تاریخ خط نوعی تابو محسوب می‌شود. کافی‌ست به الگوی زایش خط در عصر هخامنشی و تاریخ نویسا شدن زبان‌ها در دوران هخامنشی بنگریم تا دریابیم که استان لیبی هخامنشی - که کهن‌ترین نمونه‌های خط را هم دارد - قاعدتا در زمانی که به دولت جهانی و بسیار نویسای هخامنشی پیوسته، خط را وامگیری کرده است.

بدنه‌ی متونی که در این منطقه نوشته شده‌اند به زمانی دیرآیندتر تعلق دارند و ۱۱۰۰ نبشته را در بر می‌گیرند که اغلبشان در غرب تونس و الجزایر یافت شده‌اند. اغلب این متون کتیبه‌های آرامگاهی هستند و بنابراین متونی کوتاه با کلمات تکراری هستند که اطلاعات زیادی درباره‌ی زبان پشتیبان‌شان به دست نمی‌دهد. متون دیوانی و کتیبه‌های صخره‌ای بزرگ با این خط نوشته نمی‌شده‌اند. خط مرجع در این مورد هم فنیقی بوده، اما نسخه‌ی کارتاژی آن سرمشق اصلی بوده است.

سه کتیبه‌ی دوزبانه‌ی امازیغ - کارتاژی هم کشف شده که در رمزگشایی از این خط بسیار اثرگذار بوده است. دو تا از این متون که پیشتاز هم هستند، از دوگا در غرب تونس کشف شده‌اند و به دوران پادشاهی نومیدیه باز می‌گردند. یکی از آنها گورنوشته‌ایست که یکی از کهن‌ترین متون خوانده شده به خط امازیغ است، و دیگری متنی است مربوط به سال ۳۳۴۱ (۱۳۹ پ.م) و دوران زمامداری میکیپسا شاه نومیدیه.[2] این خط تا قرن ۳۷ (ق ۳م.) دوام آورده و متون دوزبانه‌ای با لاتین هم از آن به جا مانده است. نواده‌ی این خط که

1. Daniels and Bright, 1996: 113.
2. Daniels and Bright, 1996: 113.

تیفیناق نامیده می‌شود هنوز هم در این منطقه رواج دارد.

دو نکته‌ی مهم درباره‌ی خط امازیغ وجود دارد. یکی آن که زبان پشتیبان این خط ناشناخته باقی مانده و این را درباره‌اش می‌دانیم که هیچ یک از زبان‌های امروزین «بربر» خویشاوند آن نیستند. به همین خاطر به کار گرفتن نام خط بربر برایش نادرست است و خط امازیغ هم تنها در حدی مصداق دارد که به خویشاوندی ریختی‌اش با خطهای جدید این منطقه تاکید می‌کند. دومین نکته آن که این خط انگار طیفی از زبان‌ها یا گویش‌ها را ثبت می‌کرده است، و دست کم دو شاخه‌ی متفاوت شرقی و غربی در آن را می‌توان از هم متمایز ساخت.

زبان و خط موسوم به بربر یا امازیغ تا گستره‌ی جغرافیایی وسیعی انتشار یافت. گوانچه که زبان بومیان جزیره‌ی قناری بوده و بعد از ورود اروپاییان منقرض شده، شاخه‌ای از این خانواده‌ی زبانی بوده و کتیبه‌هایی در این جزیره تولید کرده که به همین نویسه مربوط می‌شوند. جالب آن که بر برخی از سکه‌های سلت - ایبری در اسپانیا نام‌ها با الفبای امازیغ حک شده است و این نشان می‌دهد نویسه‌ی مورد نظرمان گسترشی شمالی به اندرون ایبریا هم داشته است.[1]

خط امازیغ ۲۴ حرف داشته که ارزش آوایی ۲۲تایشان شناخته شده است. این خط از پایین به بالا نوشته می‌شده و این استثنایی غیرعادی در میان نویسه‌های دیگر است که تقریبا همیشه در حالت عمودی از بالا به پایین نوشته می‌شوند. این الفبا رواج چندانی نیافت و از قرن ۴۶ (ق ۶خ/ ق.۱۲ م.) زبان‌های بربر با خط پارسی - عربی نوشته شدند و کمی بعدتر قرآن هم با همین نویسه به این زبان‌های ترجمه شد.

با این حال خط قدیمی امازیغ در این منطقه باقی ماند و دژ استوار آن مردم طوارق بودند که از این خط برای مواردی بازیگوشانه مثل نوشتن نامه‌ی عاشقانه یا طلسم و تزئینات معمارانه استفاده می‌کردند. قدیمی‌ترین نمونه از کاربرد این نویسه در زمینه‌ی زبان طوارق به آرامگاه تین حِنان ملکه‌ی قلمرو هوگّر تعلق دارد که در واحه‌ی آبالِسّا در الجزایر ساخته شده و قدمتش به قرن ۳۹ (ق ۵م.) باز می‌گردد. بر یکی از دیوارهای این آرامگاه یکی از کهن‌ترین نمونه‌های خط تیفیناق را می‌توان دید (تصویر زیر).[2]

1. Daniels and Bright, 1996: 115.
2. Briggs, 1957: 20–23.

ایـن خـط در دوران اسـلامی تیفینـاق نامیـده مـی‌شـد و نکتـه‌ی جالبش آن است که زنان هم آن را می‌آموختند، بر خلاف خط عربی کـه تنهـا مـردان بـر آن مسـلط می‌شدند. این ارتباط با زنان در نـام این خط هـم دیـده مـی‌شـود چـون «تیفینـاق» از دو بخـش «تـی – » (پیشوند جمع برای اسـم مؤنـث) و «فیناق» تشکیل شده که بخش دومش همان کلمه‌ی «فنیقیه» است.

برخی نویسندگان نوشته‌اند که این بخش دوم از punt لاتین یا «پیناکس» یونـانی گرفتـه شده که اسم قلمرو کارتاژ بوده است. اما به کـار گیرنـدگان ایـن کلمـه بـومی ایـن منطقـه بوده‌اند و نه رومی، و نوادگـان همـان فنیقـی‌هـای مهـاجر کـه کارتـاژ را بنـا کردنـد هـم در میان‌شان بوده‌اند. یعنی روشن است که بخش دوم از «فنیقیه» در زبان‌های سامی گرفته شـده و ربطی به برابرنهاد لاتین یا یونانی‌اش ندارد. روی هم رفتـه «تیفینـاق» را مـی‌شـود بـه «خـط زنان فنیقی» ترجمه کرد، و این نشان می‌دهد که احتمـالاً زنـان طـوارق حفـظ کننـده‌ی ایـن نویسه بوده‌اند.[1]

خط تیفیناق طی قرن گذشته مـورد توجـه جریـان‌هـای سیاسـی قـوم‌گرایـی بـود کـه بـر فرهنگ امازیغ و اتحاد بربرها تاکید داشتند. حتا موج‌هایی بـرای اسـتفاده‌ی عمـومی از ایـن خط هم پدید آمد، که به سرانجامی نرسید. به خاطر پیوندهای این خط بـا سیاسـت بـود کـه معمر قذافی استفاده از آن را در لیبی ممنوع کـرده بـود و در مـراکش هـم نوشـتن بـدان در دهه‌ی ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ (۱۹۸۰ – ۱۹۹۰م.) مجازات زندان در پی داشت.

خط تیفیناق چهل حرف دارد و بدون نقطه‌گذاری و فاصله‌گذاری بین کلمات یکسره پشـت سر هم نوشته می‌شود. با این حال نشانه‌ای هست که علامت مؤنث (ت) را بـه کلمـات بعـدی‌اش متصل می‌کند و یک نقطه آمـدن واکبـری – اغلـب «آ» – را در پایـان کلمـه را نشـان مـی‌دهـد. بنابراین به کمک این علایم می‌شود تا حدودی اول و آخر برخی واژگان را در جمله پیدا کرد.

در این خط ابداع‌هایی موضعی هم انجام شده تا خواندن‌اش ساده‌تر شود. مثلاً حـرف «ل» بـه صورت دو خط عمودی (||) و حرف «ن» همچون یک خط عمـودی (|) بـازنموده مـی‌شـود. بـه

1. Daniels and Bright, 1996: 115.

همین خاطر ممکن است «نن» با «ل» اشتباه گرفته شود و ترکیب‌هایی مثل «نل» و «لن» ابهام ایجاد کند. در این موارد که این دو واج به هم برخورد می‌کنند، دومی را با خطی کج می‌نویسند – نل: //ا، لن: /ا/ – و برای نوشتن «لل» هم «ل» دومی را با دو خط کج نشان می‌دهند (//ا/).

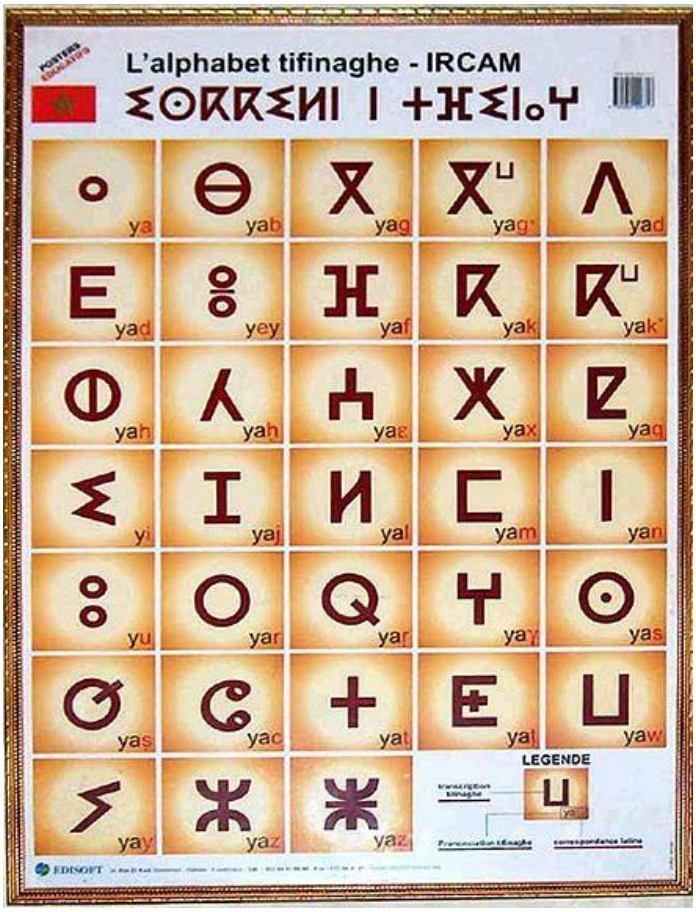

شکل نوسازی شده‌ی خط تیفانیق براساس استانده‌ی سازمان فرهنگ امازیغ در مراکش

Letter (north, south)	Value	Ligature (with *t* or *n*)	
·	(final vowel)		
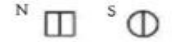	b		bt
	t		
	d		
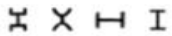	ʒ		
	z		zt
	zˤ		
	r		rt
	s		st
	g		gt
	ɣ		ɣt
	f		
	l		lt
	m		mt
	n		nt
	k		ŋk
	q		
	ʃ		ʃt
	h		
	tˤ		
	dˤ		
	x		
	w, u:		
	j, i:		

Modified letter

 tʲ ~ tʃ

الفبای تیفیناق

بخش پنجم

خط‌های قلمرو تمدن چین

خط تبتی

قلمرو: تبت

زبان: ژونگ‌خا، لاداخی، جیرِل، بالتی و سیکیمی

دوره‌ی رواج: ۴۰۵۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۶۷۰ – ۲۰۲۰ م.)

دولت پشتیبان: تبت

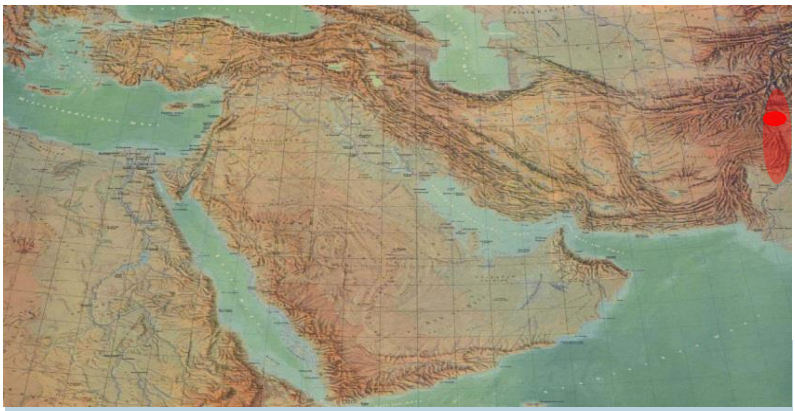

خط تبتی نویسه‌ایست الفبایی که از براهمی باستانی مشتق شده و همزمان با فروپاشی دولت ساسانی در اسناد تاریخی پدیدار می‌شود. تبتی‌ها آفریننده‌ی آن را وزیری می‌دانند به نام تُونْمی سامبْهوتا که در چنین زمانی می‌زیسته و نگارش چند کتاب به او منسوب است. تاریخی البته نشانی از چنین فردی یافت نشده و احتمالاً شخصیتی افسانه‌ایست. با این حال گزارش یاد شده زادگاه و زادروز تقریبی این خط را به دست می‌دهد.

براساس این داستان سامبهوتا در دوران آشوب پایان عصر ساسانی پس از سفر به کشمیر این خط را ابداع کرد تا زبان تبتی با آن نوشته شود. او سی نشانه‌ی همخوان در نظر گرفت که شش‌تایش ویژه‌ی زبان تبتی بود. شواهد البته نشان می‌دهد که نویسه‌ی مادر تبتی خط ختنی بوده که در همان زمان در ترکستان رواج داشته و برای نوشتن زبان‌های سکایی و تخاری به کار گرفته می‌شده است.

در خط تبتی هجاها از چپ به راست نوشته می‌شوند و بین هردوتایشان یک نقطه (تْسِک) قرار می‌دهند. این نقطه‌ها مهم‌اند چون در خط تبتی کلمات و جمله‌ها با فاصله‌ی خالی از هم جدا نمی‌شوند. خط تبتی برای نوشتن چندین زبان خویشاوند کاربرد دارد که در میان‌شان زبان‌های ژونگ‌خا، لاداخی، جیرِل، بالتی و سیکیمی مهمتر هستند. نویسه‌هایی مثل مارچِن و فاگْس‌پا و لِپْچا هم از آن مشتق شده‌اند و نسخه‌هایی جدیدتر محسوب می‌شوند.

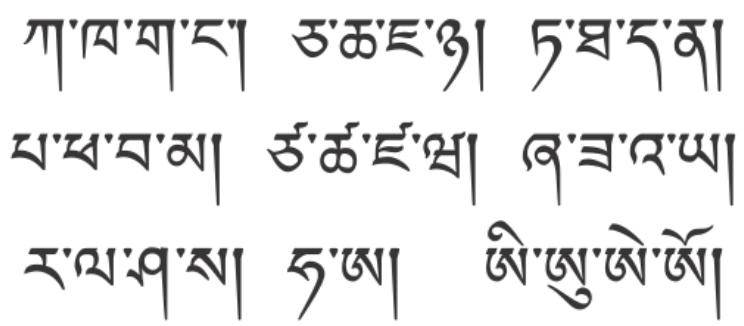

نمونه‌ی نوشتار به خط تبتی

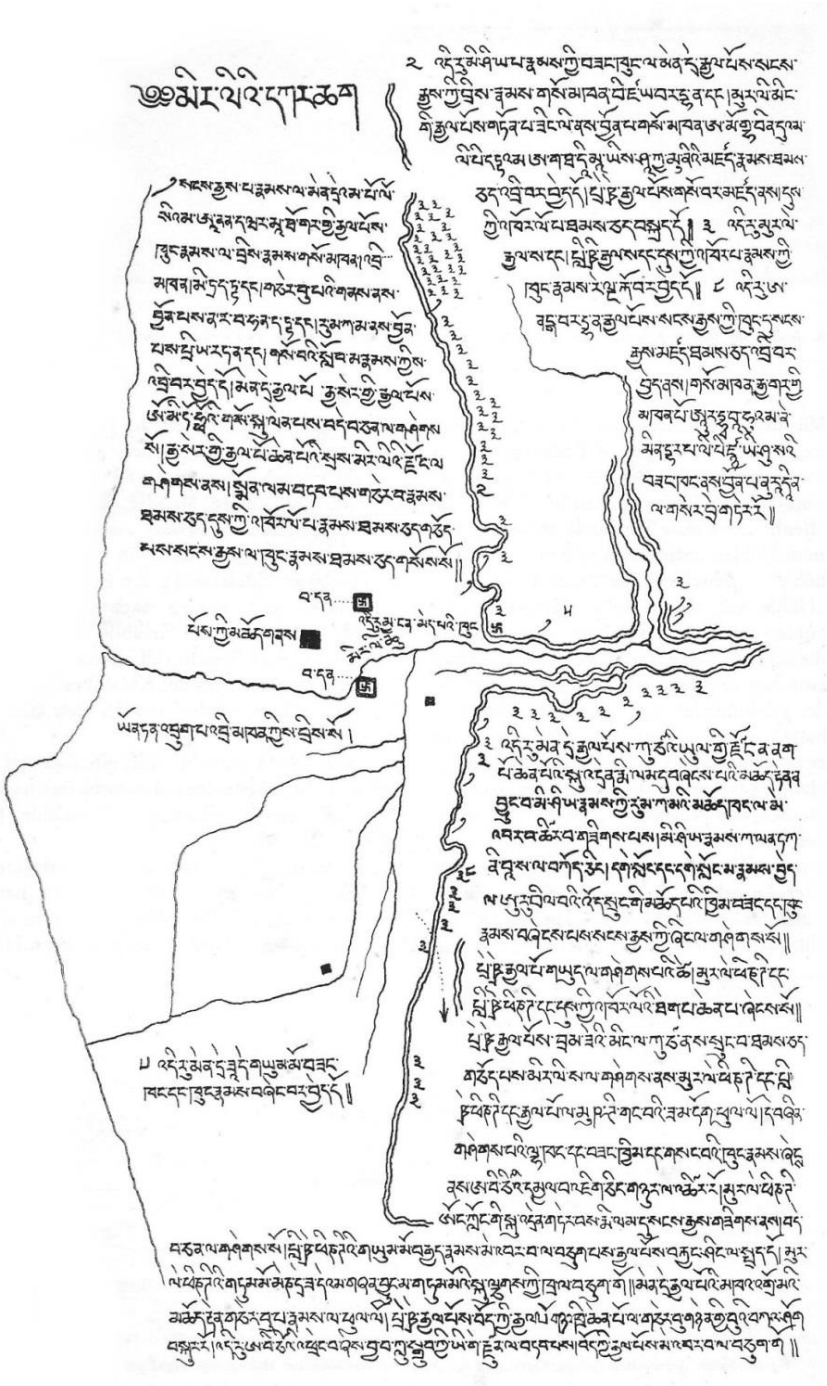

نقشه‌ی غارهای بودایی قزل در ترکستان با توضیحاتی به خط بودایی، قرن ۴۷ (ق ۱۳م.)

Uchen	Umê	Latin	Uchen	Umê	Latin	Uchen	Umê	Latin
ཀ		ka	ཨ		a	གྷ		gha
ཅ		ca	ག		ga	ཌ		ḍa
ཏ		ta	ཇ		ja	ཌྷ		dha
པ		pa	ད		da	བྷ		bha
ཙ		tsa	བ		ba	ཛྷ		jha
ཞ		zha	ཛ		dza	ཥ		ṣa
ར		ra	འ		'a	ཀྵ		kṣa
ཧ		ha	ཤ		sha	ཊ		ṭa
ཁ		kha	ང		nga	ཋ		ṭha
ཆ		cha	ཉ		nya	ཎ		ṇa
ཐ		tha	ན		na			
ཕ		pha	མ		ma			
ཚ		tsha	ཝ		wa			
ཟ		za	ཡ		ya			
ལ		la	ས		sa			

الفبای اومِه و اوچِه که مشتق‌هایی غیررسمی از خط تبتی محسوب می‌شوند

ཀ ka	ཁ kha	ག ga	ང nga
ཅ cha	ཆ chha	ཇ ja	ཉ nya
ཏ ta	ཐ tha	ད da	ན na
པ pa	ཕ pha	བ ba	མ ma
ཙ tsa	ཚ tsha	ཛ dza	ཝ wa
ཞ zha	ཟ za	འ a	ཡ ya
ར ra	ལ la	ཤ sha	ས sa
ཧ ha	ཨ a		

همخوان‌ها در خط تبتی

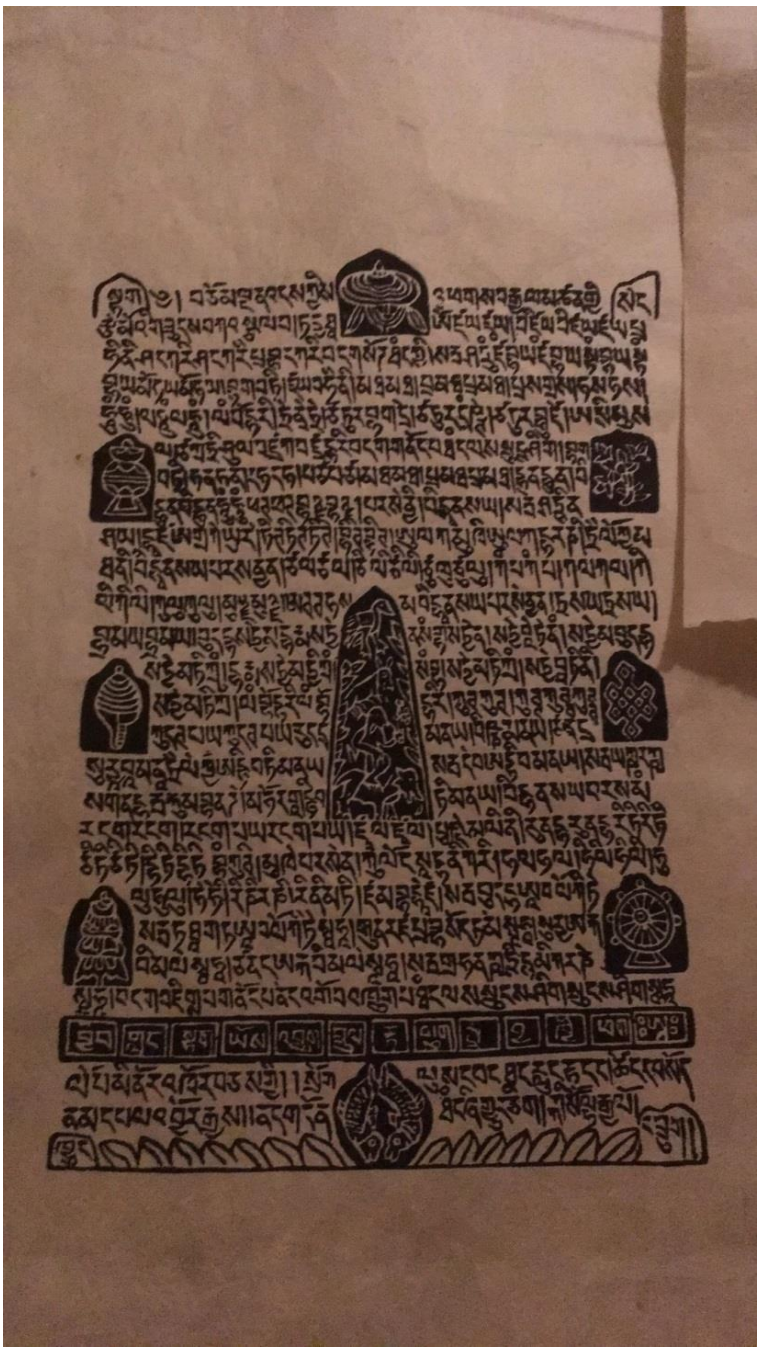

متنی به خط تبتی که زبانش احتمالاً سانسکریت است

خط ژاپنی

قلمرو: جزایر ژاپن
زبان: ژاپنی
دوره‌ی رواج: ۳۷۰۰ – ۵۴۰۰ تاریخی (۳۰۰ – ۲۰۲۰ م.)
دولت‌های پشتیبان: امپراتوری ژاپن

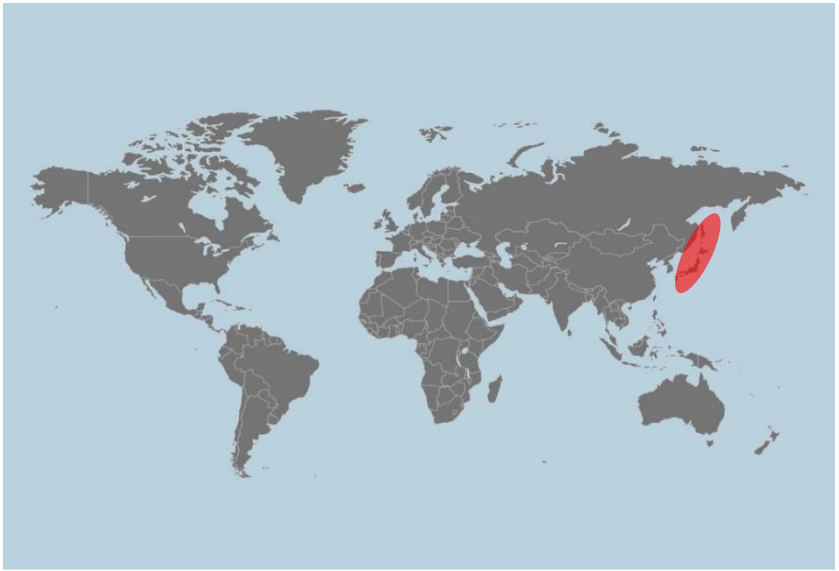

زبان ژاپنی چندین گویش و لهجه‌ی متفاوت را در بر می‌گیرد که طی قرن‌های اخیر با هم ترکیب شده و زبان رسمی ژاپنی را پدید آورده‌اند که در اصل زبان ویژه‌ی طبقه‌ی فرهیخته در توکیو بوده است. در منطقه‌ی اوکیناوا در جنوب ژاپن مردم به «ریوک‌یوآن» سخن می‌گویند که برخی آن را گویشی از ژاپنی می‌دانند، اما چون درک متقابل آن برای ژاپنی‌زبانان ممکن نیست، باید زبانی مستقل دانسته شود. زبان ژاپنی با کره‌ای و مانچو و مغولی و ترکی خویشاوندی‌هایی دارد، هرچند تاریخ جدایی‌اش از این زبان‌ها کهن بوده و ارتباط دقیقش با این خانواده مبهم است.

ژاپنی‌ها از قرن ۳۷ (ق ۳ م.) نویسا شدند. در این دوران و مراحل آغازین نویسایی، آموزگاران خط و زبان متن از کره به ژاپن می‌آمدند و هم نشانه‌های خط (کان‌جی) و هم زبان فرهیختگان، چینی بوده است. این سنت فراگیری خط و زبان چینی و نویسا شدن با واسطه‌ی زبان چینی را ژاپنی‌ها «کون‌بون» می‌نامند و شکل پایه‌ی نویسا بودن جامعه‌شان طی هزار سال بعد بوده است. عناصر فرهنگی مربوط به نویسایی مثل دین بودایی و هنر خوشنویسی هم در کره و ژاپن یکسره در بافتی چینی تعریف می‌شده است.

ژاپنی‌ها به تدریج از نشانه‌های خط چینی برای ثبت زبان خود نیز استفاده کردند و این همیشه با زبان چینی آمیختگی‌هایی داشته است. مثلاً نشانه‌ی چینی «شان» (کوه) در ژاپن همراه با واژه (سان: کوه) وامگیری شد، ولی بعدتر برای نوشتن کلمه‌ی بومی «یاما» (کوه) هم به کار گرفته شد. چسبندگی خط به زبان چینی چندان بوده که بخش عمده‌ی متون کهن نوشته شده در ژاپن از متون چینی تفکیک‌پذیر نیستند. هرچند چه بسا در بسیاری‌شان نشانه‌های چینی به جای کلمه‌ی چینی، برابرنهاد ژاپنی‌اش را نشان می‌داده است.

این چسبندگی در حدی بوده که حتا بعدتر نظام دستوری چینی همچنان در نوشتارها حفظ می‌شود و این در حالی است که زبان چینی و ژاپنی دو ساختار به کلی متفاوت دارند. مثلاً در چینی ترتیب کلمات فاعل - فعل - مفعول است. در حالی که در ژاپنی الگوی غالب فاعل - مفعول - فعل است. یا مثلاً در ژاپنی فعل‌ها با افزودن پیشوندهایی صرف می‌شود، در حالی که چینی فاقد صرف فعل است. ناسازگاری ساخت دستوری ژاپنی و چینی طبعا باعث می‌شده مانعی برای ثبت زبان گفتاری ژاپنی با خط چینی به وجود آید. این مشکل در خط ژاپنی با افزودن نشانه‌هایی کوچکتر به علایم خط چینی حل می‌شده و این نشانه‌ها در واقع افزونه‌هایی آوایی را نمایندگی می‌کرده‌اند. به خاطر همین آمیختگی‌هاست که خط ژاپنی پیچیده‌ترین نظام نوشتاری زنده‌ایست که توسط جمعیتی بزرگ به کار گرفته می‌شود. چون پیچیدگی‌های خط اندیشه‌نگار و ابتدایی چینی را با

ناسازگاری‌های زبانی انباشتی با هم ترکیب کرده است.

ژاپنی‌ها هم البته طی دهه‌های گذشته در مسابقه‌ی جعل تاریخ درباره‌ی خط شرکت کردند و برخی از پژوهشگران ادعا کرده‌اند نوعی «خط عصر ایزدان» (جین‌دائی مُوجی) پیش از آمدن خط از چین به شکلی درونزاد در ژاپن وجود داشته است. تا به حال گواهانی که برای تأیید این ادعا مطرح شده‌اند، همه جعلی و ساختگی از آب در آمده‌اند.

آنچه به لحاظ علمی معتبر است و از اسناد تاریخی برمی‌آید آن است که خط چینی در سه موج به ژاپن وارد شده و نویسایی آن منطقه را تعیین کرده است. در سال‌های منتهی به قرن چهل (ق ۶ م.) نشانه‌های چینی موسوم به کان‌جی برای اولین بار در ژاپن وامگیری شدند و این را خط «گُو» می‌نامند که از زبان وو در جنوب چین وامگیری شده است. بین قرن چهلم تا چهل و سوم (ق ۶ – ۹ م.) وامگیری «کان» انجام شد که مرجع اصلی‌اش پایتخت سلسله‌ی تانگ یعنی شهر چانگ‌آن بود. بعدتر در قرن چهل و هشتم (ق ۱۴ م.) هم وامگیری کم‌دامنه‌ای موسوم به «توسو» انجام گرفت که به کلیدواژه‌های بودایی و آیین ذن مربوط می‌شد. برخی از نشانه‌های مهم چینی در هر سه موج وامگیری شده و بنابراین با همان شکل بیرونی نوشتاری‌شان سه شکل متفاوت خوانده می‌شوند.[1]

タ ta	チ chi	ツ tsu	テ te	ト to
ナ na	ニ ni	ヌ nu	ネ ne	ノ no
ハ ha	ヒ hi	フ fu	ヘ he	ホ ho
マ ma	ミ mi	ム mu	メ me	モ mo
ヤ ya		ユ yu		

الفبای کاتاکانا

در ژاپن آن قدرت مرکزی و طبقه‌ی دیوانسالار چینی که پشتیبان نویسایی بود، وجود نداشت. به همین خاطر خط در ژاپن نوعی سرگرمی و نشانه‌ی تمایز و تفاخر در میان طبقه‌ی بالای اشرافیت محلی بود و کاربردی اجتماعی را به انجام می‌رساند. خط بومی ژاپن را کانا می‌نامند که گاهی هجانگار قلمداد می‌شود، اما بیشتر از هجاها، تکیه‌ها و مکث‌های وزنی کلمات را نشان می‌دهد که همتای وتد در شعر پارسی هستند. دو نوع خط کانا به

1. Rogers, 2005: 56.

نام‌های «هیراگانا» (کانای خالص) و «کاتاکانا» (کانای کناری) وجود دارد که اولی بیشتر خصوصی و شخصی است و به دستخط شکسته شبیه است. اما دومی تمیزتر نوشته می‌شود و جنبه‌ی رسمی و دیوانی دارد و به ویژه برای ثبت پسوندهای رایج در زبان ژاپنی تخصص یافته، که همتایی در خط چینی ندارند.

خط کانا از تحول آوانگاری به شیوه‌ی «کون» و «اُون» برآمده که یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌هایش را در کتاب «مان‌یوشو» (ده هزار برگ) می‌بینیم که در قرن چهل و دوم (ق ۸م.) نوشته شده و خط کانا بعدتر از درون آن استخراج شده است. نکته‌ی جالب آن که پژوهش‌های روانشناختی نشان می‌دهد مراکز مغزی متفاوتی نمادهای کانا و کان‌جی را پردازش می کنند. طوری که ممکن است کسی هنگام ابتلا به اختلال در خواندن و نوشتن توانایی خواندن یکی از این دو را از دست بدهد، اما درباره‌ی دیگری همچنان نویسا باقی بماند.[1]

あ a	い i	う u	え e	お o
か ka	き ki	く ku	け ke	こ ko
さ sa	し shi	す su	せ se	そ so
た ta	ち chi	つ tsu	て te	と to
な na	に ni	ぬ nu	ね ne	の no
は ha	ひ hi	ふ fu	へ he	ほ ho
ま ma	み mi	む mu	め me	も mo
や ya		ゆ yu		よ yo
ら ra	り ri	る ru	れ re	ろ ro
わ wa				を wo
ん n				

الفبای هیراکانا

1. Rogers, 2005: 68.

گفتار سوم

خط اور خون

قلمرو: مغوستان، ترکستان، استپ‌های بین دریای خزر و دریای سیاه
زبان: ترکی کهن، اُغز، کرلوک، بلغاری کهن، خزری
دوره‌ی رواج: قرن ۴۲ تا ۴۷ تاریخی (ق ۸ – ۱۳ م.)
دولت پشتیبان: خان‌نشین‌های ترک و خزر و بلغار

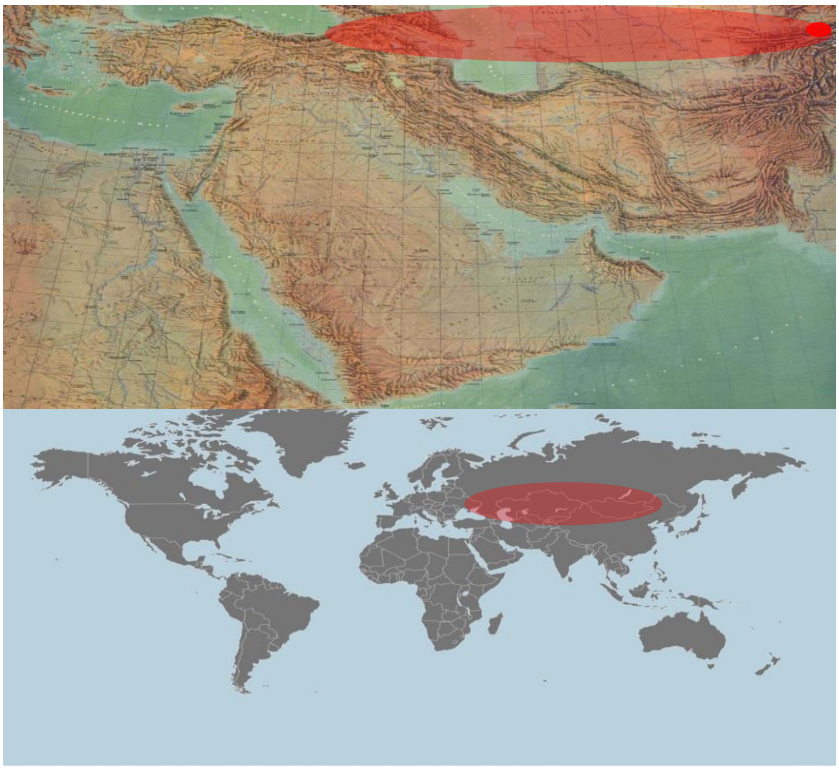

کهن‌ترین خطی که زبان ترکی با آن نویسا شده، نویسه‌ی اورخون نام دارد و امروز در تبلیغات پان‌ترک‌ها اغلب با اسم «گوک‌تورک» مشهور است، به قوم «ترک‌های کبود» اشاره می‌کند که در قرون میانه درترکستان می‌زیستند. خط اورخون در قرون آغازین اسلامی براساس خط پهلوی و سغدی ابداع شده[1] و مانند این دو خط تبارش به آرامی عصر هخامنشی باز می‌گردد.[2] کتیبه‌ی مرجع آن سنگ‌نوشته‌هایی است از قرن چهل و دوم (ق ۸م.) که در دره‌ی اورخون در مغولستان کشف شده است.

جایگاه این یادمان‌ها نیز در دره‌ی اورخون در شمال مغولستان قرار دارد و این نشان می‌دهد که خاستگاه قوم ترک مغولستان بوده و از آنجا به ترکستان مهاجرت کرده‌اند. این نبشته‌ها دو ستون سنگی را پوشانده‌اند که در حدود سال ۴۱۰۰ (۷۲۰م.) به فرمان کول تیگین امیر ترک‌ها برافراشته شده و عملیات جنگی او و برادرش بیلگِه تیگین را می‌ستایند. متن دوزبانه است و علاوه بر ترکی، به زبان چینی هم ثبت شده است. متن بر جدایی ترک‌ها از چینی‌ها تاکید دارد و نبردهای استقلال‌طلبانه‌شان در برابر امپراتوران سلسله‌ی تانگ شرح می‌دهد. همچنین پیوندها با اقوام آریایی ساکن ترکستان مورد تاکید است و خود نویسه هم بر همین ارتباط گواهی می‌دهد. چون خط به کار گرفته شده برای نوشتن زبان ترکی شکلی تغییر یافته از سغدی شکسته است.

خط اورخون بی‌شک تباری ایرانی دارد. جدای آن که منطق الفبایی و شکل حروفش از سغدی وامگیری شده، چنین می‌نماید که اصولا ابداع آن نیز به اقوام آریایی مربوط باشد و بعدتر در میان ترکان و مغولان رواج یافته باشد. منابع چینی کهن گواهی می‌دهند که خط موسوم به اورخون در اصل توسط سکاها ابداع شده و قرن‌ها برای نوشتن زبان ایشان به کار گرفته می‌شده، و بعدتر در جریان آمیخته شدن آریایی‌های سکا با اقوام مغولی و پیدایش قومیت ترکی توسط ایشان نیز برای نوشتن زبانشان به کار گرفته شده است. کهن‌ترین اشاره به این خط در شرح حال سفیری چینی به اسم ژُونگ‌هانگ یوئِه (中行说) دیده می‌شود که در دوران اشکانی (قرن سی و دوم/ ق.۲ پ.م) به ترکستان رفت و مهمان امیران سکا (به چینی: شیونگ‌نو) شد، و این حدود هفتصد سال قبل از پیدایش قومیت ترک و هزار سال پیش از نخستین نشانه‌ها از خط اورخون بود.

سیما چیان در کتاب مهم «یادداشت‌های مورخ بزرگ» (تای‌شی گُونگ شو: 太史公書، یا کوتاه شده‌اش، شوجی: 史記) از قول این سفیر گزارش کرده که سکاها مطالبی را

1. Campbell and Moseley, 2013: 40; Samoylovitch, 1993, Vol. VI: 911.
2. Mabry, 2015: 109; Kara, 1996..

بر چوب می‌نوشته‌اند. همچنین ثبت کرده که این سفیر ادعا می‌کرده نوشتن این خط و استفاده از مهر را برای نامه‌نگاری به دربار چین به ایشان آموزانده است.[1] به احتمال زیاد او برخی از قواعد نامه‌نگاری درباری رایج در چین را با امیران سکا در میان گذاشته، اما این تفسیر که نویسایی و استفاده از مهر را او در میان‌شان رواج داده اغراق‌آمیز و دروغ می‌نماید. چون کاربرد مهر در ایران زمین دو هزار سال دیرینه‌تر از چین است و از آنجا به میان سکاها انتقال یافته است. همچنین خطی که توصیف می‌کند - نویسه‌ی «هو» - و نمونه‌هایی از آن یافت شده، الفبایی است و با خط چینی کاملا تفاوت دارد.

کهن‌ترین نمونه‌های این خط در مقبره‌های نویین اولبا در شمال دریاچه‌ی بایکال کشف شده و به قرن سی و سوم (ق ۱ پ.م) یعنی یک قرن پس از دیدار سفیر چین تعلق دارد. آثار یافت شده در این گورستان کاملا ایرانی هستند و جسدهای پیدا شده در آن هم آریایی‌اند و خصوصیات بدنی چینی یا مغولی ندارند،[2] و بنابراین با قوم ترک که قرن‌ها بعد در همین نواحی مستقر می‌شوند، تفاوت دارند. این آثار را باید بخشی از سپهر سیاسی و فرهنگی پارتیان دانست و بسیاری‌شان در آثار همزمان بلخی نظیر دارند.[3] در این گورستان دو جام لاکی با نشانه‌های چینی پیدا شده که نشان می‌دهد از چین به آن منطقه صادر شده است. علاوه بر آن حدود بیست اثر با نویسه کشف شده که خط آن بسیار به نویسه‌ی اورخون شبیه و در برخی موارد با آن همتاست[4] و نشان می‌دهد که از حدود هزار سال پیشتر چنین خطی در میان سکاها رواج داشته است. نویسا شدن زبان ترکی بی‌شک در قرن پایانی عصر ساسانی و قرون آغازین دوران اسلامی به انجام رسیده و این مردم تا پیش از آن نانویسا بوده‌اند. گذشته از غیاب نمونه‌های نوشتاری از زبان‌های ترکی، گزارش مورخان چینی را داریم که می‌گویند ترکان فاقد خط هستند.[5] مهمترین این تاریخ‌ها عبارتند از «کتاب سوئی» (隋書) که تاریخ‌نگاری رسمی دربار چین بوده و همزمان با ظهور اسلام به سال ۴۰۰۹ (۶۲۹م.) نوشته شده است. دیگری «تاریخ شمالی» (بئی‌شی:北史) است که به «تاریخ سلسله‌های شماری» شهرت یافته و متنی غیردرباری است که در سال ۴۰۳۹ (۶۵۹م.) همزمان با فروپاشی دولت ساسانی تدوین شده است. از آن سو در «کتاب ژو» (ژوشو: 書周) که بین دو کتاب پیشین نوشته شده و در سال ۴۰۱۹ (۶۳۹ پ.م) تکمیل شده، می‌خوانیم که ترکان زبان خود را با خطی شبیه به سغدی می‌نویسند.

---

1. Sima Qian, 1961, Vol.110.
2. Chikisheva, 2009: 145–151.
3. Yatsenko, 2012.
4. Ishjatms, 1996: 165- 166, figure 6.
5. Lung and Rachel, 2011: 54–55.

آوانگاری: «تُرک اُگوز بِگْلِری، بُدون، اِشیدین اُوزهِ تِنْگری باسْماسار ییر تِلینمِسِر تُرک بُدون ایلینین، تُرونگون کیم آرتاتی اوداتی اِرچی؟»

ترجمه: «ای امیران ترک و اغز، مردم، گوش کنید، اگر آسمان بالا[ی سرمان] متلاشی نشد، و اگر زمین زیر [پایمان] راه نداد، ای مردم ترک، کی می‌توانست دولت و جماعت شما را نابود کند؟»

جمله‌ای از آخرین بند کتیبه‌ی اورخون، شمال مغولستان، سال ۴۱۰۰ (۷۲۰ م.)

از این داده‌ها می‌توان قاطعانه نتیجه گرفت که ترکان تقریبا همزمان با فروپاشی دولت ساسانی، که در ضمن زوال امیرنشین‌های سکای ترکستان را در پی داشت، نخست با خط سغدی نویسا شده و بعد از حدود صد سال خط درباری امیران سکا را وامگیری کرده‌اند و کتیبه‌ی اورخون را با آن نوشته‌اند. آثار بازمانده به خط اورخون زبان ترکی کهن را ثبت کرده‌اند و نزدیک به دویست نبشته را شامل می‌شوند.[1] اغلب این متون گورنوشته‌هایی کوتاه هستند و در مغولستان و ترکستان چین پراکنده‌اند و در فاصله‌ی قرون ۴۱ تا ۴۴ (ق ۷ – ۱۰م.) پدید آمده‌اند.

مشهورترین و مفصل‌ترین این متون کتیبه‌ایست که بر ستونی سنگی نوشته شده و امیری به اسم بیلگهِ خاقان و برادرش کول تِگین تعلق دارد. این همان نبشته‌ی اورخون نامدار است و قدمتش به سال‌های ۴۱۱۲ تا ۴۱۱۵ (۷۳۲ – ۷۳۵م.) بازمی‌گردد. کتیبه‌ی تون‌یوکوک هم در شرق دره‌ی اورخون یافت شده که کمی زودتر در ۴۱۰۲ (۷۲۲م.) پدید آمده است، و اینها قدیمی‌ترین متن‌های بازمانده از زبان ترکی قدیم هستند. هرچند چنان که گفتیم، استفاده از این خط در میان سکاها از دیرباز رایج بوده و در حد نوشتن تک اسم و یکی دو کلمه حدود یک قرن پیشتر در میان ترکان نیز سابقه داشته است.

1. Erdal, 2004: 7.

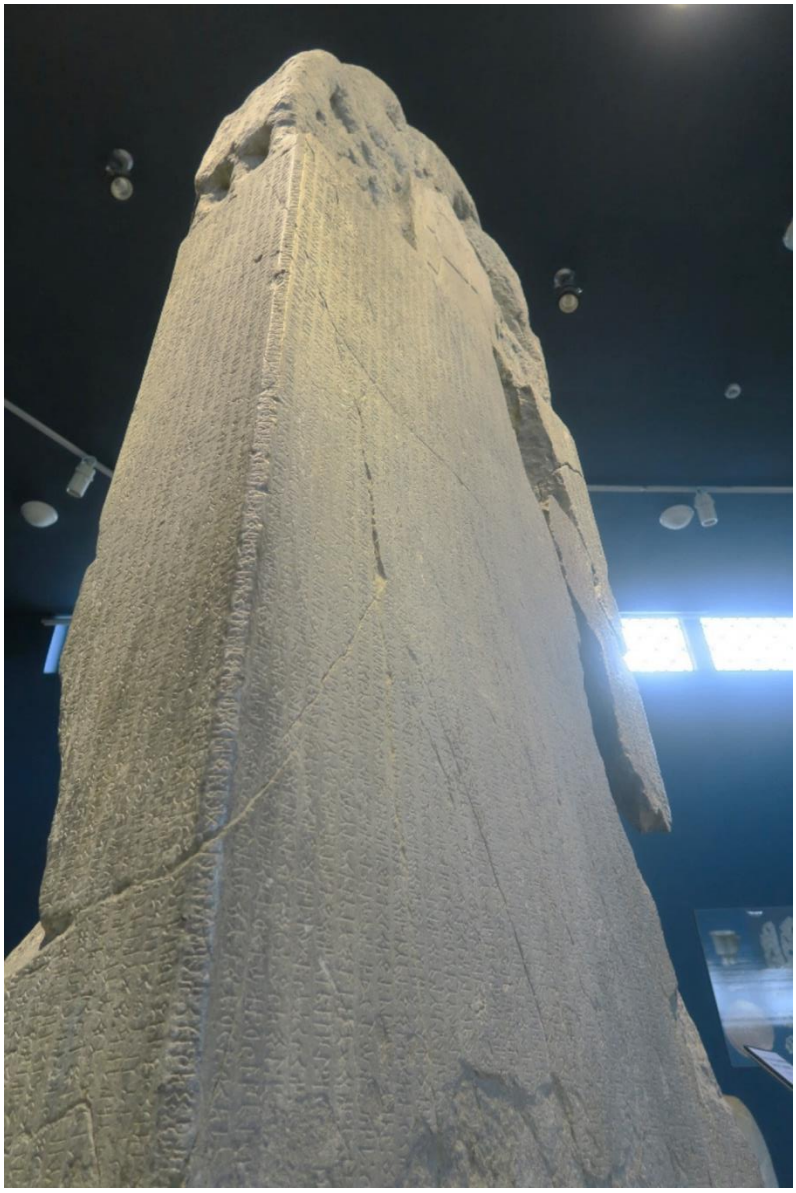

کتیبه‌ی اورخون، شمال مغولستان، سال ۴۱۰۰ (۷۲۰م.)

	Orkh. III.	Iénisséi.		Orkh. III.	Iénisséi.
a, ä		„	*j*²		„ (P)
y, i		„	*ị*		— (ε XXXVII)
o, u		„	*ṅ* (*ng*)		„
ö, ü		„	*n*¹		„
q (*k*¹)		„	*n*²		„
q devant ou après *y*		— (▷ XXXVII)	*m*		„
			*r*¹		„
q devant ou après *o, u*			*r*²		„
γ (*g*¹)			*t* (*l*¹)		„
k (*k*²)		„	*l* (*l*²)		„
k devant ou après *ö, ü*			*č*		„
g (*g*²)		„	*ič*		?
*t*¹					
*t*²		„	*s*¹		— (comp. *š*)
*d*¹		„ (⊙?◇?)	*s*² (*š*)		„
*d*²		„	*š*		?
p		„	*z*		„
*b*¹		„ etc.	*nd*	⊙	⊙ ?
*b*²			*nč*		„
*j*¹		„	*ld*		— (XXXIII, XXXVII)

الفبای خط اورخون بدان شکلی که نخستین بار توسط ویلهلم تومسِن[1] در سال ۴۲۷۲ (۱۲۷۲خ/ ۱۸۹۳م.) خوانده شد.[2]

نویسه‌ی اورخون الفبایی بوده و ساختاری تقریبا ابجدی داشته است. ساختار آن سازگاری چندانی با آوانگاری زبان ترکی ندارد و این هم نشان می‌دهد که این قوم آن را از سکاهایی که زبانشان آریایی بوده وامگیری کرده‌اند. برای سازگاری با زبان ترکی چند ابداع در خط اورخون انجام شده، از جمله این که چون در ترکی همخوان‌ها دو تلفظ متفاوت در پیش و پس زبان دارند، به ازای هریک نمادی مجزا به کار گرفته شده که در متون زبانشناسی اغلب با اعداد ۱ و ۲ مشخص می‌شود.

1. Vilhelm Ludwig Peter Thomsen
2. Ross, 1930: 861–876.

خط اورخون در پهنه‌ی به نسبت وسیعی پراکنده بوده و در شکل‌هایی متفاوت نوشته می‌شده است. خاستگاه و مرکز آن در مغولستان قرار داشته که کتیبه‌ی اورخون نمونه‌ی آن است. در همان دورانی که این خط رایج می‌شد (قرن ۴۲ – ۴۴/ ق.۸ – ۱۰م.)، نسخه‌ای از آن در میان کَرلوک‌ها و اُغُزهای پشنگ رواج پیدا کرد و با نام خط تالاس مشهور شد. طی همین قرون در عاشق‌تاش در سغد هم ترک‌ها زبان خود را با این خط می‌نوشتند. همچنین خزرها در سوی دیگر دریای مازندران همین خط را به کار می‌گرفتند.

در قرن‌های ۴۲ تا ۴۷ (ق ۸ – ۱۳م.) بلغارها هم این خط را وامگیری کردند و زبان بلغاری کهن را با آن نوشتند که به آن نویسه‌ی کوبان می‌گویند. همه‌ی این نویسه‌ها با آن که نام‌هایی متفاوت به خود گرفته‌اند، اما نسخه‌هایی از همین خط ترکی کهن هستند.

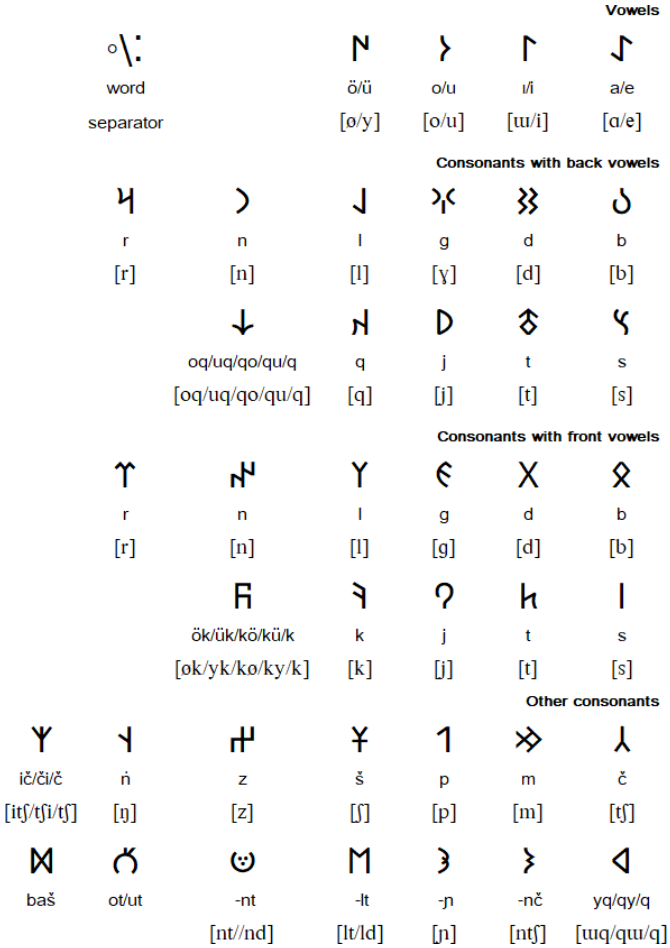

الفبای اورخون

36 :ᒪᑎᑲᖅ :ᒪᖅ :ᔮᖅᐳᓕᓂᑦ :ᔮᑫᑎᒪᕐ :----ᖃᔪᓚᕆᐅ
:ᒪᑲᓂᑦ :ᐊᓂᓇ :ᔮᓕᐅ :ᔮᕐᐱᑎᑫ :ᓂᑦ :ᒪᑲᓂᑦ :ᓚᐅ
:ᕼᑎᑲᓕ :ᓇᐳᒪᑲ :ᐅᓚᖃᑦᓯᓂ :ᑐᓂᔨ :ᐅᓕᓇ :ᐅᖏᑲ
:ᓂᐳᐅ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓚᖃᑦᓯᓂ :ᑐᓂᔨ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓕᓇ
:ᐅᑐᑎᑲᓕ :ᐅᔪᓕᓂᑦ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓕᓇ
:ᐅᑐᑎᑲᓕ :ᐅᔪᓕᓂᑦ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓕᓇ
:ᐅᑐᑎᑲᓕ :ᐅᔪᓕᓂᑦ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓕᓇ :ᐅᓕᓇ

37 :ᔮᓂᐅᕆᐊᒃ :ᓂᓚᐅᓚᑦ :ᓂᕐᐱᑎᑦ :ᓂᐳᐅᓕᓇ :ᔮᓂ
:ᔮᓇᐊᑦ :ᐅᓚᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᐅᑦᓂᐊ :ᑐᓂᔨ :ᐅᔪᕐᒃ
:ᔮᓇᐊᑦ :ᐅᓚᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᐅᑦᓂᐊ :ᑐᓂᔨ :ᐅᓚᔪᑎ
:ᐅᓂᔨᓕ :ᔮᓇᐊᑦ :ᐅᓚᔪᑎ :ᐅᑦᓂᐊ :ᑐᓂᔨ :ᐅᓚᔪᑎ
:ᐅᓂᔨᓕ :ᔮᓇᐊᑦ :ᐅᓚᔪᑎ :ᐅᑦᓂᐊ :ᑐᓂᔨ :ᐅᓚᔪᑎ
:ᐅᓂᔨᓕ :ᔮᓇᐊᑦ :ᐅᓚᔪᑎ :ᐅᑦᓂᐊ :ᑐᓂᔨ :ᐅᓚᔪᑎ

38 :ᓄᐃ :ᐅᓚᐅ :ᓕᔮ :ᑐᓂᔨᓕ :ᕼᑎᑲᓕ :ᐅᓚ----
:ᓚᐅᑲᓕ :ᕼᓕᐅᖅ :ᖃᓄᐃ :ᓂᓚᓀᑦ :ᑎᒍ :ᑐᓇᔪᔭᑐᖅ
:ᑐᓚᐅᑐᖅ :ᔮᔪᓇᔭᓂᔨᓕ :ᑎᖃᓚ :ᖃᓄᐃ :ᔮᓂᐅᕐᒃ
:ᓂᐳᔪᓄᑦ :ᑎᓚᖅ :ᓂᓚᓀᑦ :ᑐᓇᔪᔭᑐᖅ :ᑐᓚᐅᑐᖅ
:ᑐᓚᐅᑐᖅ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ
:ᑐᓚᐅᑐᖅ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ

39 :ᑐᓚᐅᑐᖅ :ᔮᓇᑦᓯᓂ :ᓗᓄᑦᓯᓂ :ᑦᓂᐅᔪᑎ :ᑐᓚᐅᑐᖅ
:ᓂᕐᑭᑐᓕ :ᖃᓄᐅᔾᖅ :ᑐᓂᔨᓕ :ᑎᕿᓂᕐ :ᑐᓂᔨ :ᐅᓚᔪᑎᑐ
:ᐅᓚᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ
:ᐅᓚᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ
ᓂᕆᔨᒃᑲᓂᑦ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᓂᕐᐱᑎᑦ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ

40 :ᑭᓚᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ
:ᑐᓚᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ
:ᑐᓚᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ
:ᑐᓚᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ
:ᑐᓚᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ :ᔮᓂᐅᔪᑎ

گفتار چهارم

خط اویغوری کهن

قلمرو: ترکستان و غرب چین
زبان: ترکی اویغوری
دوره‌ی رواج: حدود ۴۲۰۰ تا ۵۲۰۰ تاریخی (حدود ۸۰۰– ۱۸۰۰ م.)
دولت پشتیبان: شاهان اویغور ترکستان و کاشغر

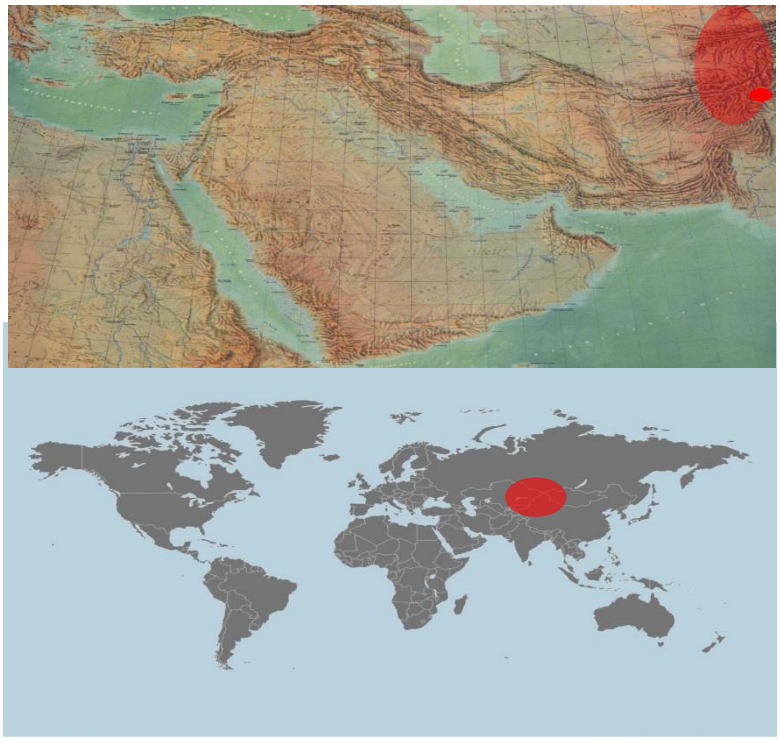

خط اویغوری کهن برای نوشتن شکلی از زبان ترکی باستانی به کار گرفته شده که در ترکستان و ختای و ختن رواج داشته و شاخه‌ای موازی و خویشاوند با زبان ترکی کهن رایج در مغولستان بوده است. چنان که گفتیم، ترکان در مغولستان خط سکایی پیشینی که از سغدی و پهلوی مشتق شده بود را به کار گرفتند و نویسه‌ی اورخون را پدید آوردند. اما احتمالاً کمی پیش از ایشان در نواحی نزدیکتر به ایران خط سغدی در میان قوم ترک رواج یافته بود و این همان است که نویسه‌ی اویغوری کهن را ایجاد کرده است. این نویسه شکلی از خط سغدی است که برای نوشتن ترکی به کار گرفته می‌شد و خاستگاهش منطقه‌ی تورفان در ترکستان بوده است. این خط به زودی در میان اقوام ترک در سراسر ترکستان و ختای و ختن و همچنین استان‌های چینی گانسو و شیان انتشار پیدا کرد.

کهن‌ترین نمونه‌ها از خط اویغوری کهن به دهه‌ی ۴۲۲۰ (۸۴۰م.) باز می‌گردد و در قلمرو پادشاهی قوچو یافت شده که یک طبقه‌ی جنگاور و اشرافی آریایی تخاری‌تبار و توده‌ی مردمی اویغور داشته‌اند. این خط تا هزار سال بعد دوام آورد و آخرین نمونه‌هایش تا قرن ۵۱ (ق ۱۷م.) پیش می‌آید. بعد از آن در پی نفوذ استعمار در منطقه و شکسته شدن اقوام شکل مادری این خط منسوخ شد، اما نسخه‌هایی دختری از آن در قالب خط مغولی و مانچو به بقای خود ادامه دادند. هردوی این خطها هنوز زنده هستند و خط مانچو در دوران آخرین سلسله‌ی امپراتوران چین تا نیمه‌ی قرن بیستم میلادی یکی از خطهای رسمی دربار چین بوده است.

خط اویغوری کهن بسیار به سغدی شبیه بوده و مانند آن به صورت سطری و از راست به چپ نوشته می‌شده است. دو خط مغولی و مانچو به صورت ستون‌های عمودی نوشته می‌شوند و از این نظر زیر تاثیر نویسه‌های چینی قرار دارند.

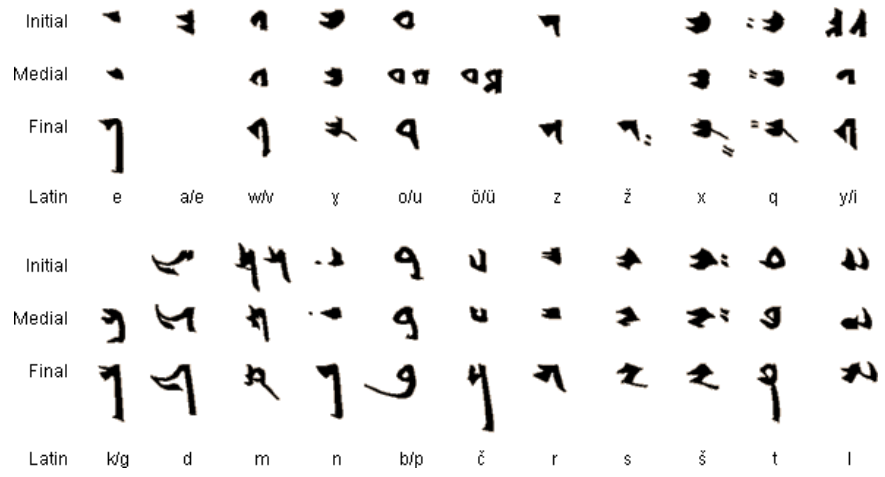

الفبای اویغوری

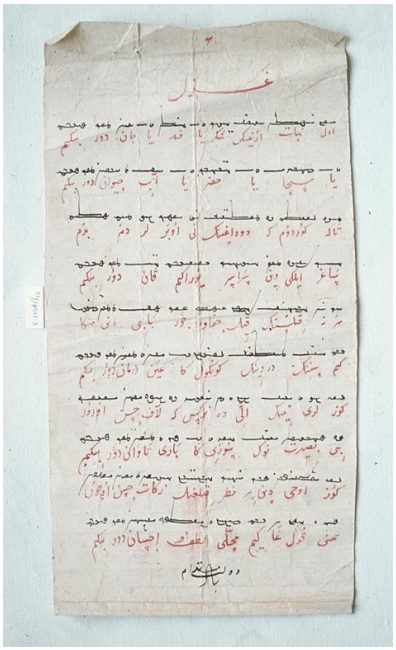

راست) قرارداد مالیاتی دوره‌ی امپراتوری چینگ

چپ) بخشی از فتح‌نامه‌ی اوتلوک‌بلی که سلطان محمد فاتح بعد از غلبه بر آق‌قویونلو به خط اویغوری و ترکی - پارسی نوشته، سال ۴۸۵۲ (۱۴۷۲م.)

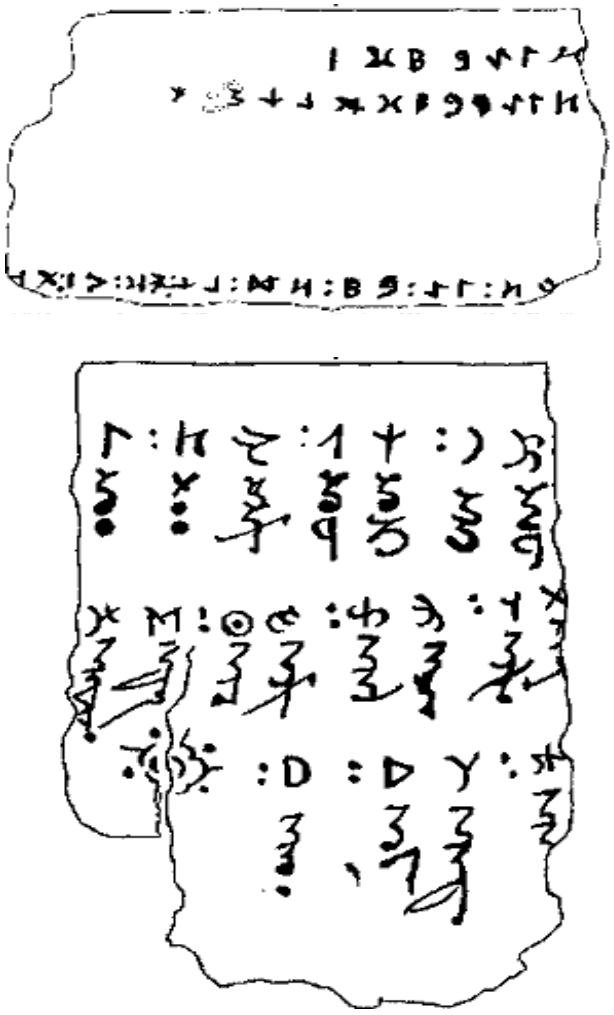

کهن‌ترین نمونه‌های ثبت شده از الفبای ترکی:
بالا) کتیبه‌ی ریوکُوکو، ثبت فهرست برخی از حروف ترکی در کتیبه‌ای از قرن ۴۲ (ق ۸م.)؛
پایین) کتیبه‌ی تویوک، برابرنهی الفبای ترکی کهن با اویغوری کهن در کتیبه‌ای از قرن ۴۴ (ق ۱۰م.)

خط مغولی

قلمرو: مغولستان
زبان: مغولی، بوریات، اویرات، خیبِه، گالیک
دوره‌ی رواج: ۴۵۸۳ تا ۵۴۰۰ تاریخی (۱۲۰۴– ۲۰۲۰م.)
دولت پشتیبان: دولت مغول

خط مغولی اولین نویسه‌ایست که برای نوشتن زبان مغولی و خویشاوندانش به کار گرفته شده و مشتقی از خط سغدی است. این خط را به مغولی «قودوم مُونْگُغُول بیچیک» می‌نامند که یعنی «خط مغولی قدیمی». کاربرد این خط پس از عصر استعمار و تحمیل خط کریلیک و چینی به مردم مغولستان به تدریج رو به افول نهاده است. خط مغولی به صورت عمودی از بالا به پایین و از چپ به راست نوشته می‌شود.

زبان مغولی هجایی است و بنابراین حروف سغدی تقریبا با همان ارزش اولیه برای نمایاندن هجاها به کار گرفته شده‌اند. خطاطی مغولی ترکیبی از خطاطی ایرانی و چینی است و هم با قلم نی و هم با قلم‌مو نوشته می‌شود. این خط در دوران چنگیزخان و همزمان با ورود مغول‌ها به میدان تاریخ از اویغورها وامگیری شد و تا به امروز کاربرد خود را حفظ کرده است.

واکبرها در خط مغولی

همخوان‌ها در خط مغولی

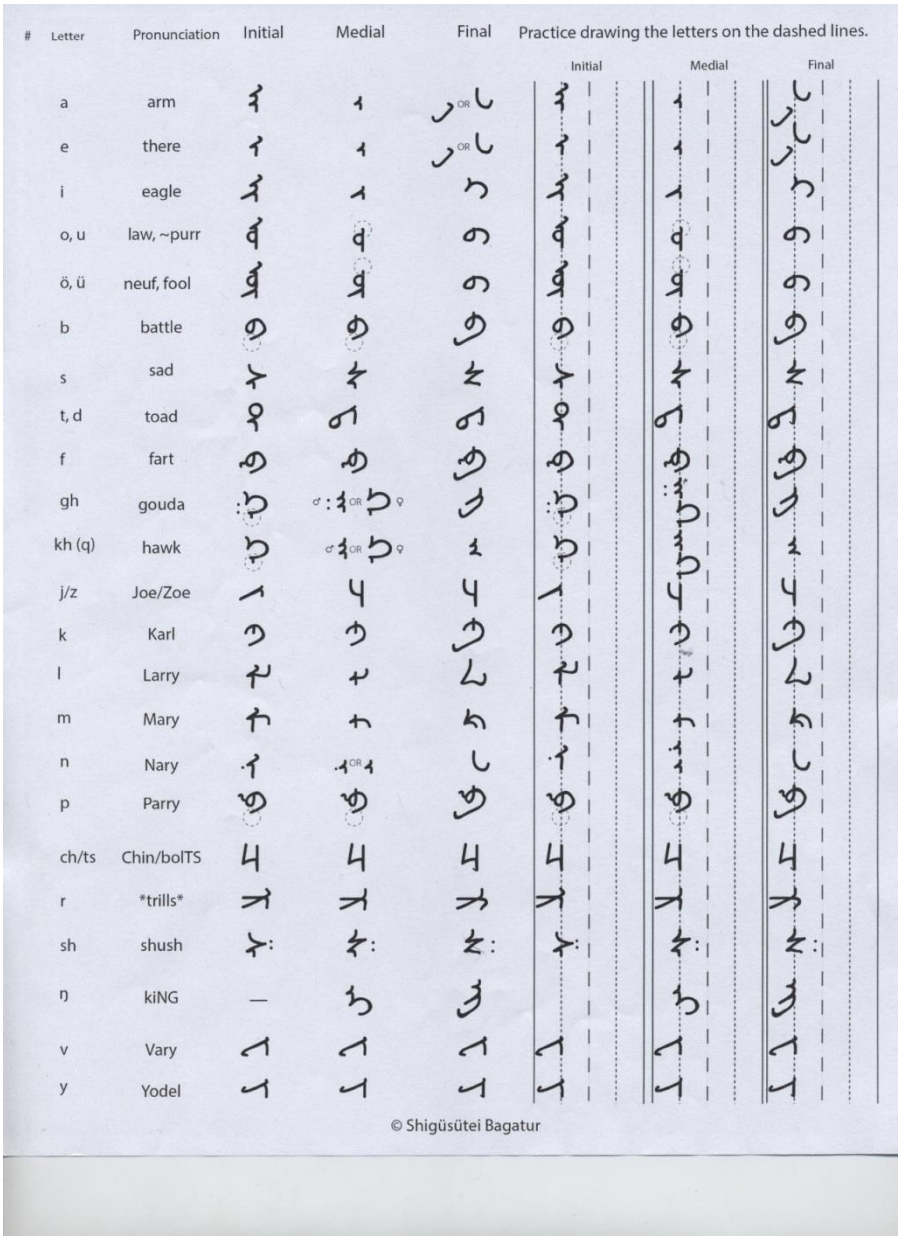

الفبای مغولی

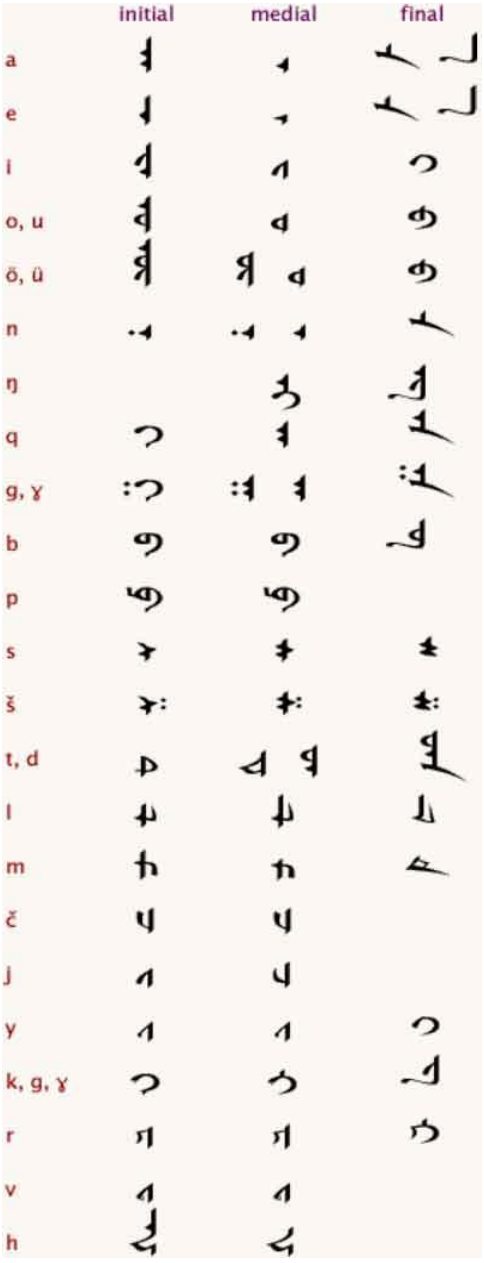

تغییر حروف در اول و میان و آخر کلمات مغولی

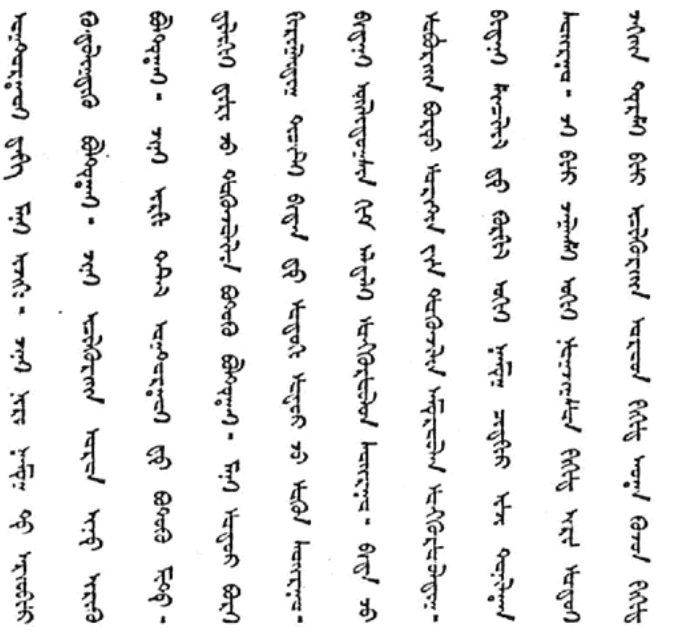

متنی به زبان اویرات – کالموک با خط مغولی

کتیبه‌ی چنگیزخان، سال ۴۶۰۳ (۱۲۲۴م.)

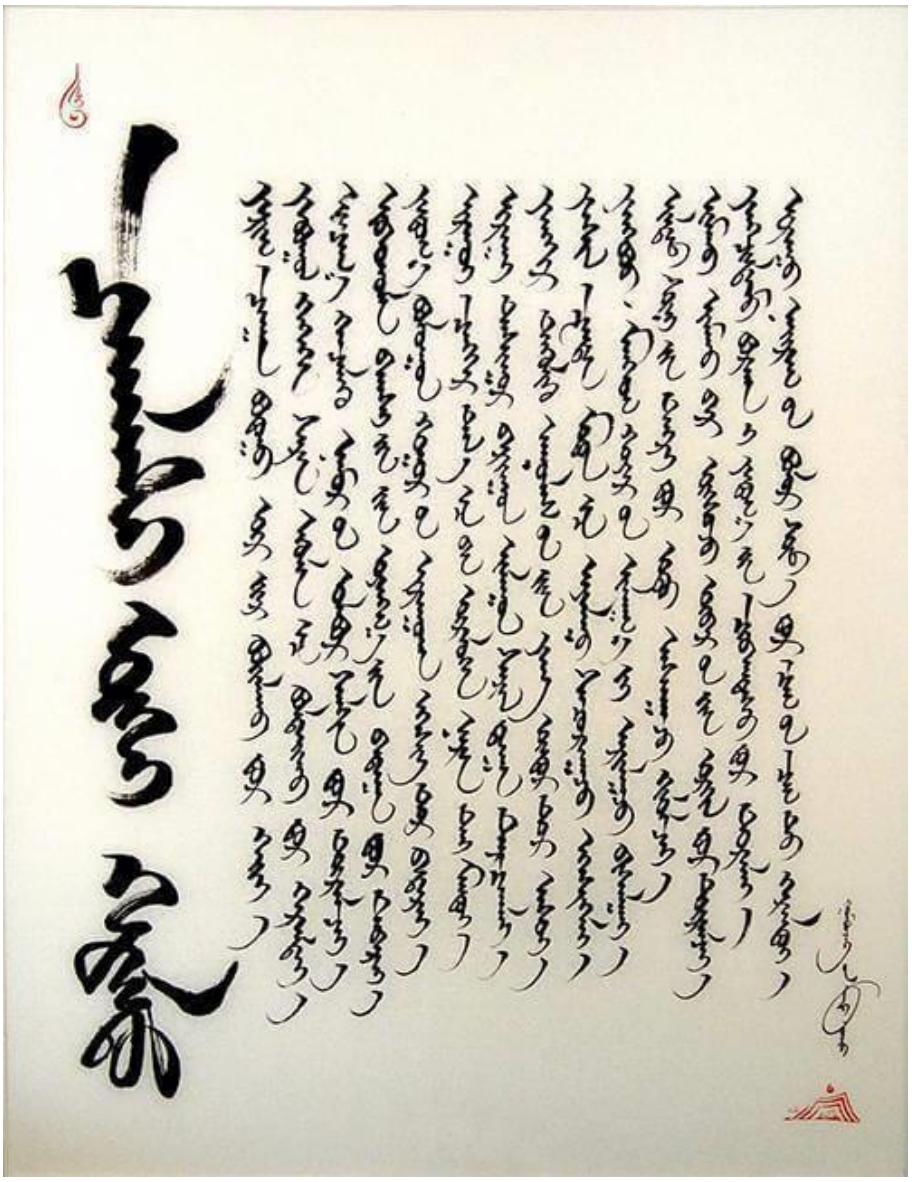

متن خوشنویسی مغولی

گفتار ششم

خط کره‌ای

قلمرو: شبه‌جزیره‌ی کره
زبان: کره‌ای
دوره‌ی رواج: قرن ۴۹ تا ۵۵ (ق ۱۵ م. تا ۲۰۲۰ م.)
دولت‌های پشتیبان: پادشاهی کره

زبان کره‌ای با زبان ژاپنی خویشاوند است، اما بسیار آمیخته است و بخش عمده‌ی واژگانش از چینی و ژاپنی و زبان‌های دیگر وامگیری شده‌اند. ساختار آوایی آن هم پیچیده است و ۲۱ واکه و ۱۹ همخوان دارد. نشانه‌هایی از خط چینی در منطقه‌ی کره هم یافت شده که به پیش از دوران هان باز می‌گردد. اما این نشانه‌های پراکنده را نمی‌توان همچون حضور نویسایی تفسیر کرد. نویسا شدن کره هم مثل ژاپن با واسطه‌ی خط و زبان چینی ممکن شد و به خطی انجامید که «ایت‌وو» (نویسه‌ی کاهنان) نامیده می‌شود. قدیمی‌تر نمونه‌ی متنی به خط ایت‌وو به سال ۴۱۵۴ (۷۵۴ م.) مربوط می‌شود. با این حال نظام دیوانی و دولت نویسا در کره تازه در سال ۴۳۵۸ (۹۵۸ م.) تاسیس شد و یکسره از قالب چینی وامگیری شده بود.[1]

خط الفبایی کره که هانکول (한글) نامیده می‌شود در قرن چهل و نهم (ق ۱۵ م.) با برنامه‌ریزی سیاسی شاه سِی‌کونگ و زیر تاثیر متون بودایی پدید آمد و به کرسی نشست. این خط به احتمال زیاد از خط سغدی وامگیری شده که در سرزمین‌های شمالی کره بین راهبان و مبلغان بودایی رواج داشته و چند قرن جلوتر مغول‌ها هم آن را برای نوشتن زبان خود وامگیری کرده بودند. لِینارد[2] معتقد است که این خط از نظر ریختی از خط فاگس‌پا مشتق شده که خط زاویه‌داری برای نوشتن تبتی بوده و در دوران قوبیلای قاآن در قلمرو دولت مغولی چین برای نوشتن زبان‌های تبتی و مغولی و اویغوری و چینی و مغولی به کار گرفته می‌شده است. با این حال نوآوری‌های شخصی سی‌کونگ در پیدایش این خط بسیار تعیین کننده بوده است. این تنها خطی است که در آن هر هجا در یک چارگوش نوشته می‌شود و شکل همخوان‌ها تا حدودی براساس جای ادای آوا در لب و دهان و دستگاه گفتاری تعیین شده است. شکل اصلی این خط کاملا زاویه‌دار و هندسی بود. اما به سرعت به نوعی خط خمیده‌تر دگردیسی یافت که راحت‌تر با قلم‌مو نوشته می‌شد.

1. Rogers, 2005: 69.
2. Ledyard, 1997.

Consonants

ㄱ	ㄲ	ㄴ	ㄷ	ㄸ	ㄹ	ㅁ	ㅂ	ㅃ
k/g	kk	n	t/d	tt	l/r	m	p/b	pp
[k]	[k']	[n]	[t]	[t']	[l]	[m]	[p]	[p']

ㅅ	ㅆ	ㅇ	ㅈ	ㅉ	ㅊ	ㅋ	ㅌ	ㅍ	ㅎ
s	ss	ng	ch/j	tch	ch'	k'	t'	p'	h
[s]	[s']	[ŋ]	[ʧ]	[ʧ']	[ʧʰ]	[kʰ]	[tʰ]	[pʰ]	[h]

Vowels

ㅏ	ㅐ	ㅑ	ㅒ	ㅓ	ㅔ	ㅕ	ㅖ	ㅗ	ㅘ	ㅙ
a	ae	ya	yae	ŏ	e	yŏ	ye	o	wa	wae
[a]	[æ]	[ja]	[jæ]	[ə]	[e]	[jə]	[je]	[o]	[wa]	[wæ]

ㅚ	ㅛ	ㅜ	ㅝ	ㅞ	ㅟ	ㅠ	ㅡ	ㅢ	ㅣ
oe	yo	u	wŏ	we	wi	yu	ŭ	ŭi	i
[ø]	[jo]	[u]	[wə]	[we]	[y]	[ju]	[ɯ]	[yi]	[i]

الفبای خط کره‌ای هنگول

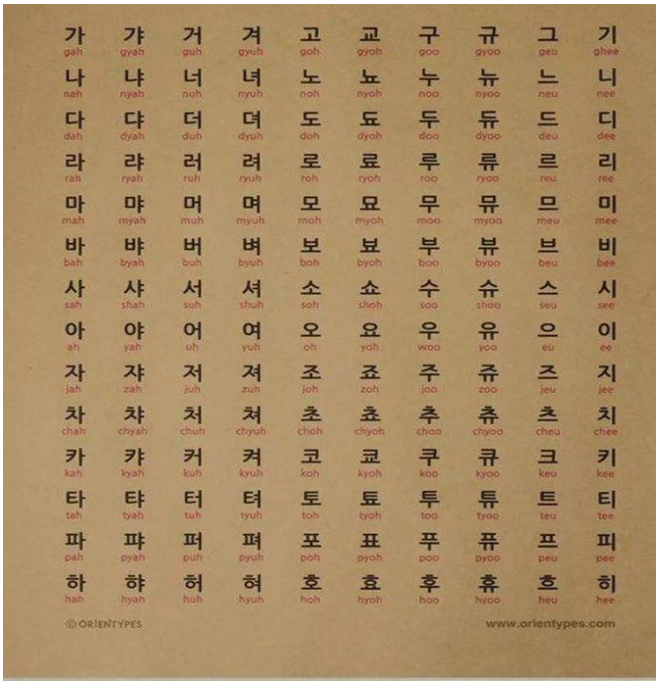

ترکیب همخوان‌ها و واکبرها در خط هنگول

گفتار هفتم

خط مانچو

قلمرو: مغولستان
زبان: مانچو، خیبِه
دوره‌ی رواج: ۴۹۷۸ – ۵۴۰۰ تاریخی (۱۵۹۹ – ۲۰۲۰ م.)
دولت پشتیبان: امپراتوری چین

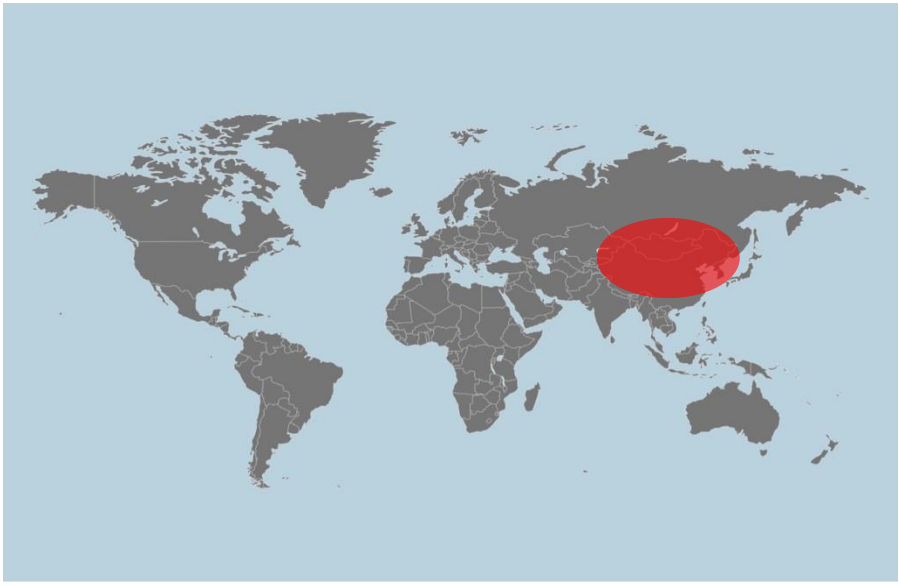

مانچوها از اقوام خویشاوند مغولان هستند که آخرین سلسله‌ی امپراتوری چین را بنیان نهادند و تا اوایل قرن بیستم بر این سرزمین فرمان می‌راندند. زبان‌شان هم از خانواده‌ی زبان‌های مغولی برخاسته و خویشاوند نزدیک زبان خیبِه است که در حال حاضر که زبان مانچو تقریبا منقرض شده، تنها بازمانده‌ی زنده از آن محسوب می‌شود. نویسه‌ی مانچو را رهبر طایفه‌ی جورچِن و بنیانگذار این دودمان ابداع کرد و او مردی بود به اسم نورحاچی که درباره‌ی معنای نامش ابهام زیاد هست و برخی آن را به معنی «پوست گراز» دانسته‌اند که نامی غیرعادی است. حدسی جسورانه که می‌توان زد آن است که این لقب او بوده و همان «نور حاجی» پارسی است که در آن زمان لقب بسیاری از رهبران معنوی منطقه‌ی ترکستان و مغولستان بوده است.

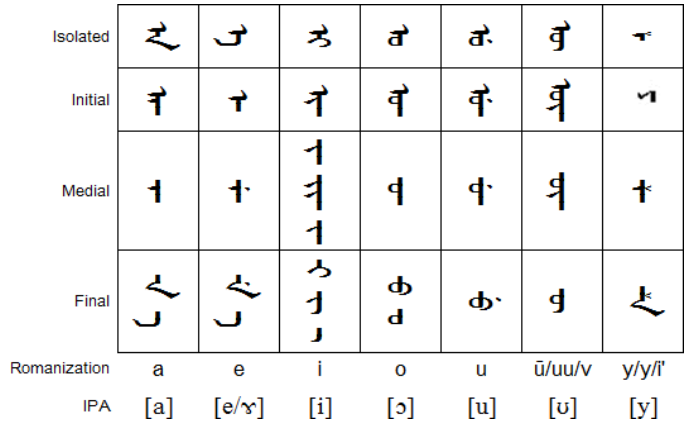

علایم واکبر در خط مانچو

نورحاجی همان کسی است که در سال ۴۹۷۸ (۱۵۹۹م.) فرمان داد بر مبنای خط مغولی که خود نوعی خط سغدی است، نویسه‌ای تازه برای زبان مانچو ابداع شود. چنین خطی ایجاد شد و در سال ۵۰۱۱ (۱۶۳۲م.) بازبینی و بازسازی شد و حروف ابهام‌زای آن حذف شد. این خط تا پایان عمر امپراتوری چینگ یکی از خطهای رسمی چین محسوب می‌شد.

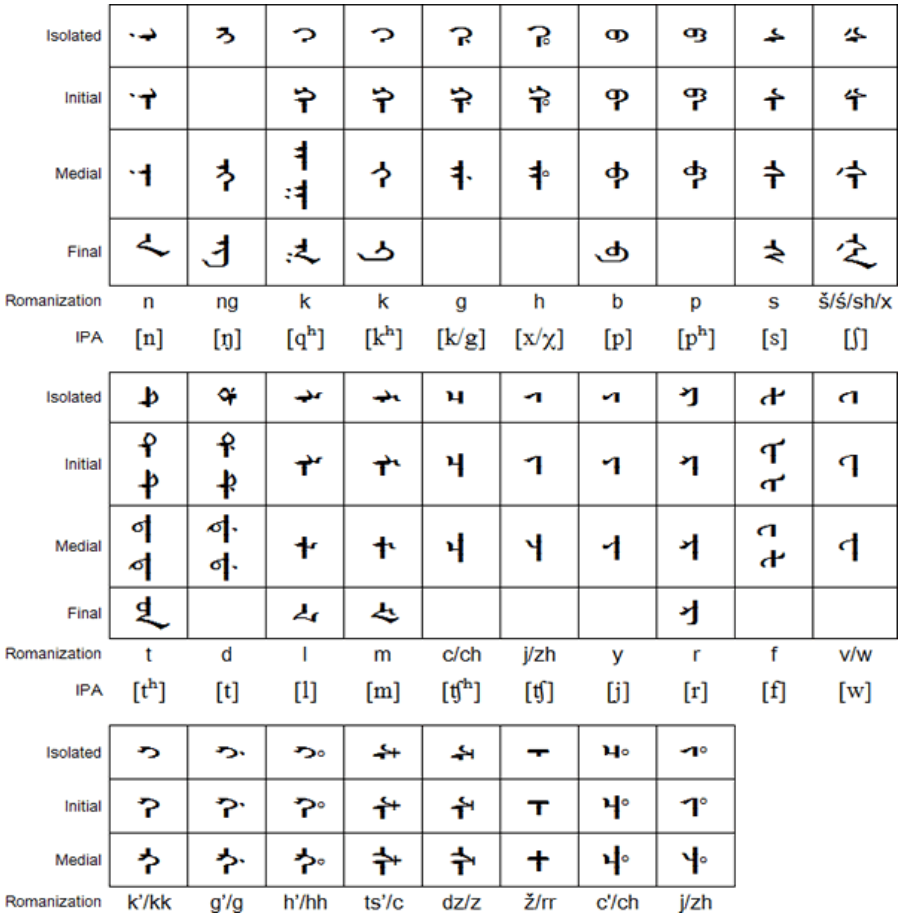

حروف همخوان در خط مانچو

a	e	i	o	u	ū
na	ne	ni	no	nu	nū
ka	ke	ki	ko	ku	kū
ga	ge	gi	go	gu	gū
ha	he	hi	ho	hu	hū
ba	be	bi	bo	bu	bū
pa	pe	pi	po	pu	pū
sa	se	si	so	su	sū
ša	še	ši	šo	šu	šū
ta	te	ti	to	tu	
da	de	di	do	du	
la	le	li	lo	lu	lū
ma	me	mi	mo	mu	mū

ca	ce	ci	co	cu	cū
ja	je	ji	jo	ju	jū
ya	ye		yo	yu	yū
ra	re	ri	ro	ru	rū
fa	fe	fi	fo	fu	fū
wa	we				
k'a			k'o		
g'a			g'o		
h'a			h'o		
ts'a	ts'e	ts	ts'o	ts'u	
dza	dze	dzi	dzo	dzu	
ža	že	ži	žo	žu	
sy	c'y	jy			

علایم هجایی در خط مانچو

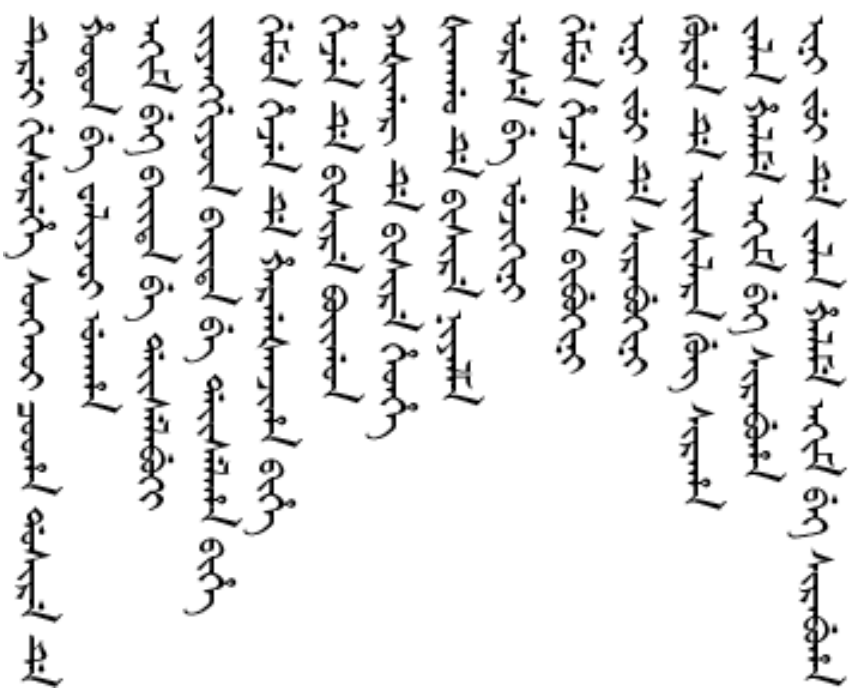

متن به خط مانچو

بخش ششم

خط‌های قلمرو تمدن اروپا

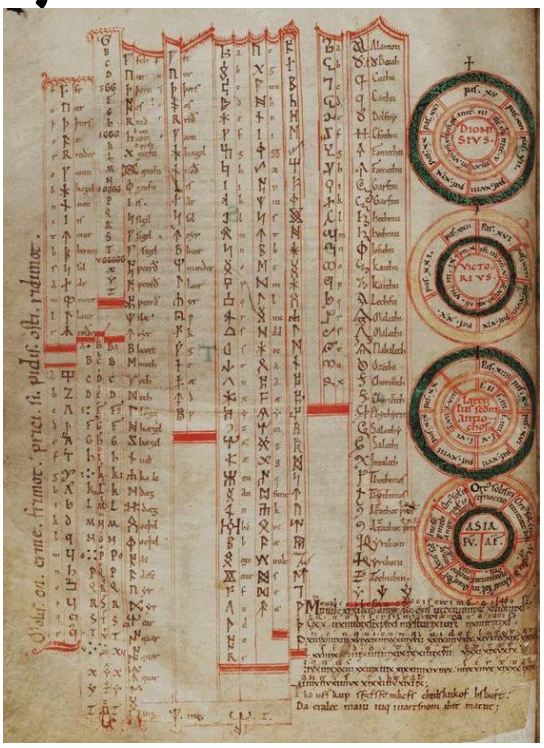

گفتار نخست

خط اتروسک

قلمرو: شمال ایتالیا
زبان: پیشا ایتالیک
دوره‌ی رواج: ۲۹۰۰ – ۳۳۰۰ تاریخی (۵۰۰ – ۱۰۰ پ.م)
دولت‌های پشتیبان: دولتشهرهای محلی

بیشینه‌ی گسترش زبان و فرهنگ اتروسکی در ایتالیا

از زبان اتروسکی سیزده هزار متن به جا مانده که در فاصله‌ی سال‌های ۲۶۸۰ تا ۳۴۳۰ (۷۰۰ پ.م تا ۵۰ م.) نوشته شده‌اند و تنها تعداد انگشت‌شماری از آنها طولانی هستند.[۵۸۳] این متن‌های طولانی اغلب دوزبانه‌اند و به همراه نسخه‌ای فنیقی، یونانی یا لاتین ثبت شده‌اند. هرچند نمونه‌های بازمانده از این خط و زبان اندک‌اند، اما در جهان باستان و به ویژه در میان رومیان اتروسک‌ها به عنوان مردمی نویسا شهرت داشته‌اند و لیوی و سیسرو اشاره کرده‌اند که کاهنان‌شان دعاهایشان را در کتاب‌هایی موسوم به Etrusca Disciplina می‌نوشته‌اند و سروش‌های خدایان‌شان برای غیب‌گویی «کتاب جگربینی» (Libri Haruspicini) و «کتاب آذرخش‌خوانی» (Libri Fulgurales) در اختیار داشته‌اند.

583. Bonfante, 1990: 10-12.

همچنین از متنی به اسم «کتاب آیین‌ها» (Libri Rituales) نام برده شده که رسوم اجتماعی را ثبت می‌کرده و می‌شود آن را با متون کنفوسیوسی در چین مقایسه کرد.

از میان همه‌ی اینها تنها یک کتاب تا به امروز باقی مانده که به لاتین «کتاب کتانی زاگرب» (Liber Linteus Zagrabiensis) خوانده می‌شود و متنی است نوشته شده بر پارچه که در دوران بطلمیوسی‌ها در مصر دور پیکر مومیایی زنی پیچیده شده و امروز در موزه‌ی زاگرب نگهداری می‌شود. این متن طولانی‌ترین نوشتار بازمانده به خط اتروسکی و همچنین قدیمی‌ترین کتاب نوشته شده بر کتان است و قدمتش به قرن سی و یکم تاریخی (ق ۳ پ.م) و حدود سال ۳۱۳۰ (۲۵۰ پ.م) باز می‌گردد.[۵۸۴] این نوشتار هنوز خوانده و ترجمه نشده، هرچند از شواهد بر می‌آید که نوعی تقویم آیینی بوده باشد. چون در آن تاریخ ها و نام خدایان زیاد تکرار شده است. یکی از عبارت‌های خوانده شده در آن śacnicstreś cilθś śpureśtreśc enaś است که یعنی «کاهنان کیلث و شهروندان اِناس».[۵۸۵]

تبارنامه‌ی زبان اتروسکی درست روشن نیست و برخی آن را سامی و برخی پیشاهندواروپایی و برخی زبانی منزوی دانسته‌اند. این زبان ساختاری انباشتی (التصاقی) داشته و پسوندهای پرشمار اسمی و فعلی‌اش صرف می‌شده است. هلموت ریکس این زبان را به همراه رائِتی که در شرق آلپ رایج بوده و لِمنی که در جزیره‌ی لمنوس سخنگو داشته، در یک گروه جای داده و آن را خانواده‌ی زبانی تیرسِنی[۵۸۶] نامیده[۵۸۷] و این پیشنهادی است که طی سال‌های گذشته به کرسی نشسته است. این خانواده‌ی زبانی هندواروپایی نبوده و احتمالاً به طیفی از زبان‌های کهن تعلق دارند که در میانه‌ی سراسر قلمرو غربی رواج داشته‌اند و کمربندی زبانی را تشکیل می‌داده‌اند که از رائتی در غرب تا هوری و ایلامی و گوتی در شرق ادامه می‌یافته است.

این زبان‌ها همه به نسبت دیرآیند بوده و در دوران ماد و هخامنشی رواج داشته‌اند. اتروسکی که خط ویژه‌ی خود را داشته، و زبان لمنی را با خط یونانی غربی (نویسه‌ی سرخ) می‌نوشته‌اند. قوم رائتی به گزارش پلینی با اتروسک‌ها خویشاوندی داشته و اینان مردمی با تبار اتروسکی (Tuscorum prolem: مشتق از اتروسکی‌ها) بوده‌اند که اسم رهبرشان رائِتوس[۵۸۸] بوده و به دست گل‌ها وادار به مهاجرت شده بودند.[۵۸۹]

---

584. Van der Meer, 2007.
585. Beckwith, 2008.
586. Tyrsenian
587. Rix, 1998.
588. Rhaetus

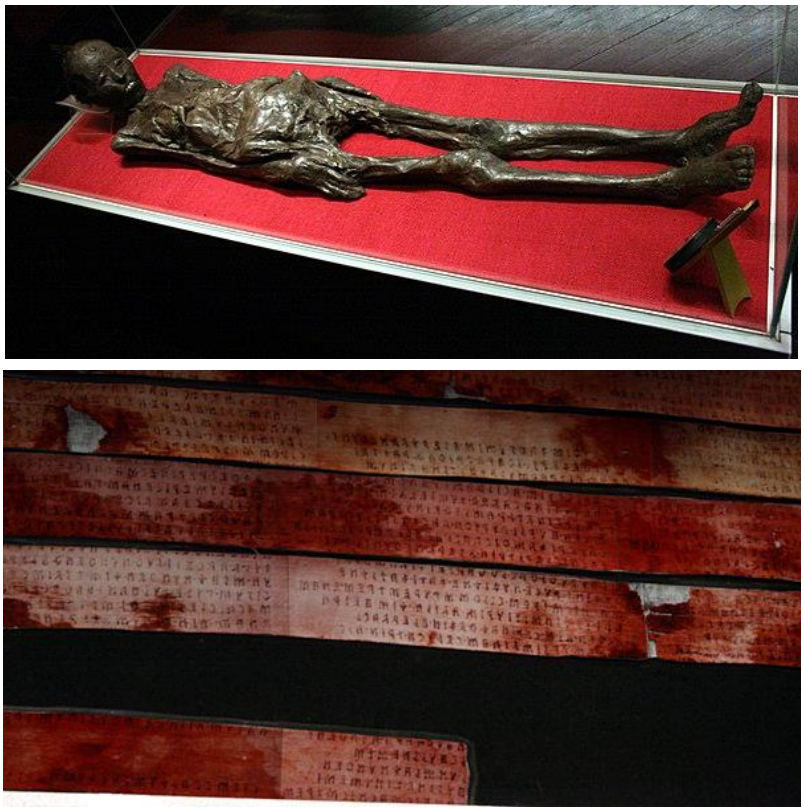

مومیایی بانوی مصری - مقدونی در موزه‌ی زاگرب (بالا) و کتاب نوشته شده بر کفن او (زیر)، قرن ۳۱ (ق ۳پ.م)

از زبان لمنی متنی به نام ستون لمنوس در دست داریم که در اوایل دوران هخامنشی نوشته شده است. چون گزارش هرودوت را داریم که می‌گوید میلتیادس آتنی در سال ۲۸۷۰ (۵۱۰ پ.م) به این جزیره حمله کرد و مردمش را کشتار کرد و زبان مردم این منطقه بعد از آن به یونانی چرخش کرد.[۵۹۰] این زبان کمی پیشتر در قرن بیست و هشتم (ق ۶ پ.م) نویسا شده[۵۹۱] و بنابراین ورود خط به آن سامان را باید بخشی از انقلاب نویسایی هخامنشی در نظر گرفت.

خط اتروسکی در فاصله‌ی سال‌های ۲۷۳۰ - ۲۷۸۰ (۶۰۰ - ۶۵۰ پ.م) به صورت نام و

589. Pliny, Naturalis Historia, XX, III.

۵۹۰. هرودوت، تواریخ، کتاب ششم، بندهای ۱۳۶-۱۴۰.

591. Wallace, 2018.

تک کلمات کوتاه بر آوندهایی موسوم به بوچِرو[۵۹۲] در شمال ایتالیا پدیدار شد. این آوندها در فاصله‌ی قرون بیست و هفت تا بیست و نه (ق ۷ – ۵ پ.م) پدیدار شد و نمودی بود از شرقی‌گرایی در فرهنگ منطقه.[۵۹۳]

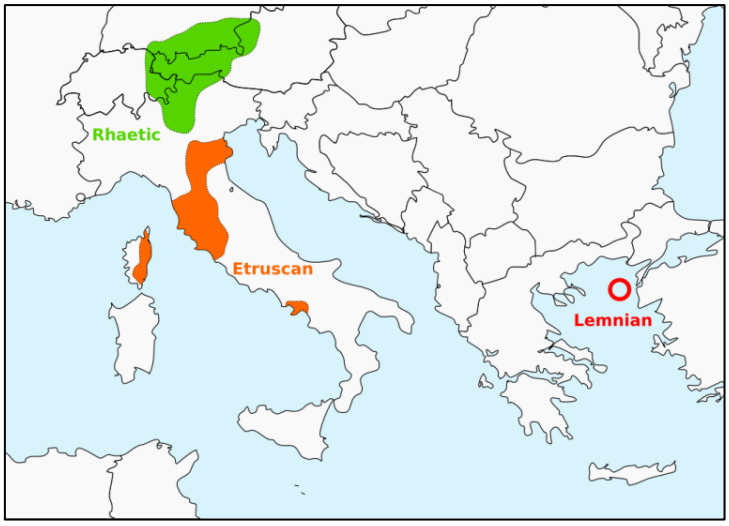

گستره‌ی رواج زبان‌های تیرسنی در حدود سال ۲۷۳۰ (۶۵۰ پ.م)

ستون لمنوس، پیش از سال ۲۸۷۰ (۵۱۰ پ.م)

آوند خروس‌سان، سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م)

592. bucchero
593. Berkin, 2003.

متن روی سینه‌ی آوند خروس‌سان اتروسکی، حدود سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م)

قدیمی‌ترین متن به این خط بر ظرفی به شکل خروس نوشته شده که جای توجه دارد. چون خروس در این هنگام در ایتالیا بومی نبوده و به تازگی از ایران به بالکان و شمال ایتالیا وارد شده بوده و به همین خاطر در منابع یونانی قدیم اصولا «پرنده‌ی پارسی» نامیده می‌شود. به همین خاطر تاریخی که برای این آوند تخمین زده‌اند[۵۹۴] (حدود سال ۲۸۰۰/ ۶۰۰ پ.م) به نظرم نادرست است و این باید به حدود یک قرن بعد و پس از گسترش شاهنشاهی هخامنشی در بالکان مربوط باشد، یعنی حدود سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م) که نشانه‌های خروس در هنر و ادبیات یونان و شمال ایتالیا تازه نمایان می‌شود.

خط اتروسکی دو دوره‌ی مشخص هم دارد. یکی با آغاز عصر ماد مصادف است و با ورود خط به شمال ایتالیا مشخص می‌شود و الفبایی که چیزی است بین یونانی قدیم و فنیقی. از قرن بیست و نهم (ق ۵ پ.م) یعنی بعد از فتح بالکان و اروپای شرقی به دست داریوش بزرگ و خشایارشا خط اتروسکی هم دستخوش چرخش می‌شود و علاوه بر طولانی شدن ناگهانی متنها و ورود نقطه‌گذاری، شکل بیرونی الفبا نیز متحول می‌شود و به نویسه‌ی لاتین بعدی بدل می‌گردد. این خط از یونانی بیشتر به فنیقی نزدیک است.

خط اتروسکی ۲۶ حرف داشت که در عمل همان الفبای فنیقی بود.[۵۹۵] تفاوت در اینجا بود که حرفهای g و b و d و o به خاطر غیاب این واجها در زبانشان حذف شده بود و به جایش حرف f را افزوده بودند.[۵۹۶] متن از راست به چپ نوشته می‌شد و تنها در نمونه‌های اولیه‌ی کهن الگوی زیگزاگی را داریم. تا حدود دوران کوروش (اواخر قرن ۲۸/ ق.۶ پ.م) کلمات بدون فاصله و پشت سر هم نوشته می‌شدند. اما بعد از آن با گذاشتن نقطه یا دونقطه واژه‌ها را از هم جدا می‌کردند. املای کلمات صورت گفتاری‌شان را بازنمایی می‌کرد و این نشانگر آن

594. DePuma, 2013.
595. Bonfantez and Bonfante, 2002: 55.
596. Bonfantez and Bonfante, 2002: chap.2.

است که سنت نویسایی پیشینی در آن زبان وجود نداشته است. همچنین املای یک کلمه از شهری به شهری تفاوت می‌کرد و این احتمالاً به تفاوت گویش در مناطق مختلف مربوط می‌شده است.[۵۹۷] در زبان اتروسکی ظاهرا تاکید بر هجای اول هر کلمه بوده و ادامه‌اش چندان صریح بیان نمی‌شده است. به همین خاطر نگارش کلمات هم چنین شکلی دارد و به ویژه هجای اول را دقیق نشان می‌دهد. خط اتروسکی در نهایت در قلمرو شاخه‌ی باختری از زبان‌های هندواروپایی وامگیری شد و در ایتالیا خط لاتین و در سرزمین‌های غربی‌تر و شمالی‌تر خط رونی را پدید آورد. یکی از متون شاخص اتروسکی الواح پیرگی[۵۹۸] است که در منطقه‌ای به همین نام در ساحل شرقی ایتالیا کشف شده، که در دوران قدیم شهر مهم کایره در آنجا قرار داشته است. این متن دوزبانه بر سه لوح زرین نوشته شده که دوتایش به اتروسکی و یکی‌اش فنیقی است. متن به معبد ایزد مهم اتروسک‌ها یعنی اونی پیشکش شده و اشاره می‌کند که او با عشتاروت فنیقی همتاست. یعنی در اینجا آمیختگی‌ای بین فرهنگ فنیقی و اتروسکی می‌بینیم که بسیار جای توجه دارد.

زمان و جزئیات دیگر هم روشنگر هستند. لوح‌ها در حدود سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م) در زمان حکومت شاهی محلی به اسم تیبریوس وِلیاناس[۵۹۹] نوشته شده که بر کایره حاکم بوده است.[۶۰۰] این دقیقا همزمان است با دورانی که داریوش بزرگ اروپای شرقی و بالکان را فتح می‌کند و شبکه‌ای از امیران و شاهان محلی که بسیاری‌شان خارج از دایره‌ی اقتدار سیاسی هخامنشیان هستند، از سیاست ایرانشهری و بافت فرهنگی ایران زمین تاثیر می‌پذیرند. رواج خط فنیقی و داده‌های دیگر نشان می‌دهد که جمعیتی از بازرگانان و مهاجران فنیقی در این هنگام در شمال ایتالیا مستقر بوده‌اند که قاعدتا حلقه‌ی واسط مردم اتروسک و فرهنگ ایرانی محسوب می‌شده‌اند.

597. Bonfantez and Bonfante, 2002: 56.
598. Pyrgi
599 Tiberius Velianas
600 Doak, 2019: 230.

Ita tmia icac heramašva vatieχe Unial - Astres, θemiasa meχ θuta.
Θefariei Velianas sal cluvenias turuce.
Munistas θuvas tameresca ilacve tulerase.
Nac ci avil χurvar, tešiameitale, ilacve alšase.
Nac atranes zilacal, seleitala acnašvers.
Itanim heramve, avil eniaca pulumχva.

بازنویسی متن الواح پیرگی به خط لاتین قدیم

الواح پیرگی، شرق ایتالیا، حدود سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م)

الواح پیرگی، شرق ایتالیا، حدود سال ۲۹۰۰ (۵۰۰ پ.م)

نکته‌ی جالب درباره‌ی این الواح آن است که انگار متن اتروسکی‌اش براساس سرمشق فنیقی نوشته شده است. متن فنیقی کوتاهتر و دقیق‌تر است و در سنت دینی آسورستان و غرب ایران زمین پیشینه‌ای هفتصد ساله دارد. در مقابل متن اتروسکی به ایزدی و شهری اشاره می‌کند که برای نخستین بار بر صحنه‌ی تاریخ پدیدار می‌شود و متنش با شانزده سطر و ۳۷ کلمه قدری طولانی‌تر و به لحاظ ادبی ناپرداخته‌تر است. برای این که مقایسه‌ای میان دو متن ممکن شود، هردو را به همراه متن اصلی می‌آورم:

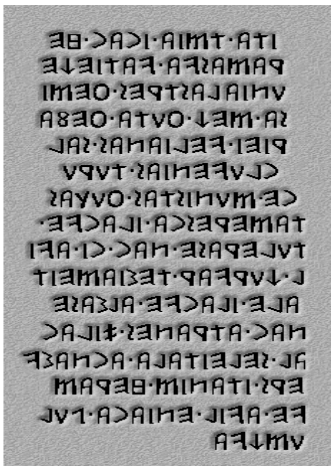

ITA.TMIA.ICAC.HE
RAMASVA.VATIEKE
UNIAL.ASTRES.ĐEMIA
SA.MEK.ĐUTA.ĐEFA
RIEI.VELIANAS.SAL
CLUVENIAS.TURU
CE.MUNISTAS.ĐUVAS
TAMERESCA.ILACVE.
TULERASE.NAC.CI.AVI
L.KURVAR.TESIAMEIT
ALE.ILACVE.ALSASE
NAC.ATRANES.ZILAC
AL.SELEITALA.ACNASV
ERS.ITANIM.HERAM
VE.AVIL.ENIACA.PUL
UMKVA.

متن فنیقی:

لربت ل‌عشترت. اشر قدش عزا عش پعل، وعش یتن تبریا ولنش ملك عل کیشریا بیرخ زبخ شمش، بمتنا ببت وبن تو. ك‌عشترت عرش بدی ل‌ملکی شنت شلش بیرخ کرر، بیر قبر الم. وشنت ل‌ماش علم ب‌بتی شنت کم ه ککب م عل.

یعنی: «اینجاست مکان مقدسی که ساخته شده و پیشکش شده توسط تیبریوس ولیاناس، کسی که بر کایره حکومت می‌کند. [آن را پیشکش کرد] طی ماه قربانی برای شمس (خدای خورشید)، (و) همچون هدیه‌ای برای معبد محرابی ستون‌دار اهدا کرد. چون عشتاروت با دستان خودش او را برکشید تا از کوکب (ماه) چوروار برای سه سال حکومت کند، از بعدِ تدفین خداوند».

متن اتروسکی:

یعنی: «این معبد و این بت‌های هرمسی به دست مردان عشیره ساخته شده و به اونی – عشتاروت پیشکش شده‌اند. تیبریوس ولیاناس محراب زیبا را اهدا کرد. تدفین خودش با (همراهی) این کاهنان و بت‌هایشان که حلقه زده‌اند. باری سه سال در (ماه) خورْوَر با

هدایایی سوختنی برای آن (ایزدبانو) که همراه بت‌ها دفن شده بود. در زمان فرمانروایی رئیس، که با دست اوست (ایزدبانو) که (شاه) پیش آمده (اقتدار یافته) است. و با این بت‌های هرمس، بادا که سال‌هایش به قدر ستارگان بپایند». زبان اتروسکی نخست در جنوب ایتالیا و مناطق نزدیک به رم منسوخ شد و با پیشروی نظم سیاسی رومیان به سمت شمال ایتالیا به تدریج جای خود را به لاتین داد. این زبان تا قرن سی و دوم (ق ۲ پ.م) همچنان شکوفا و رایج بود، اما تا اواخر قرن سی و سوم (ق ۱ پ.م) تنها در مناطقی محدود کاربرد خود را حفظ کرده بود و کمی بعد منقرض شد.[۶۰۱] این جایگزینی در برخی نقاط ملایم و همراه با آمیختگی دو زبان بوده است. مثلاً در تارکوینیا[۶۰۲] و وولچی[۶۰۳] که مراکز مهم فرهنگ اتروسکی در ایتالیای مرکزی بوده این جایگزینی چند قرن طول کشیده و از قرن سی و یکم تا سی و سوم (ق ۳ – ۱ پ.م) نوشتارهایی به هردو زبان را بر دیوار آرامگاه‌ها می‌بینیم که با یک خط نوشته شده‌اند. در برخی نقاط هم این جایگزینی خشن بوده است. مثلاً شهر مهم وئی[۶۰۴] در همان منطقه را رومی‌ها در سال ۲۹۸۴ (۳۹۶ پ.م) فتح کردند و مردمش را کشتار کردند و جمعیت‌شان را با سخنگویان لاتینی جایگزین کردند که طبعا به چرخش زبانی ناگهانی منتهی شد.[۶۰۵]

نمونه‌ی خط لئوپونتی از پرستینو در شمال ایتالیا

بخشی از متن «کتاب کتانی زاگرب» بر نوارهای مومیایی، قرن ۳۱ (ق ۳ پ.م)

601. Freeman, 1999: 75–84.
602. Tarquinia
603. Vulci
604. Veii
605. Freeman, 1999: 79 -80.

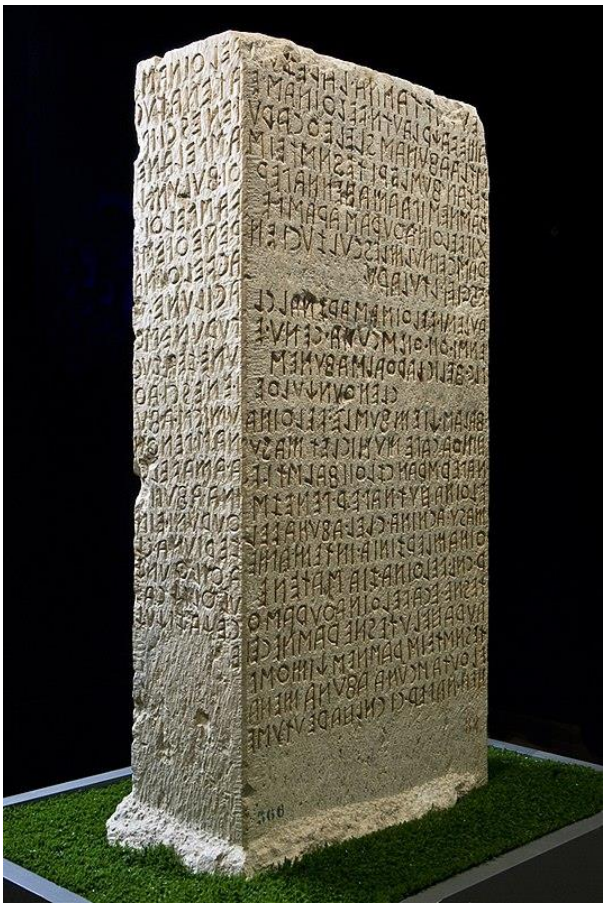

کتیبه‌ی Cippus Perusinus که در پای کوه سان مارکو در منطقه‌ی پِروگیا در ایتالیا کشف شده و به حدود سال ۲۲۰۰ (۲۰۰ پ.م) مربوط می‌شود. این متن که ۴۶ سطر دارد طولانی‌ترین سند باقی مانده از خط و زبان اتروسکی است.

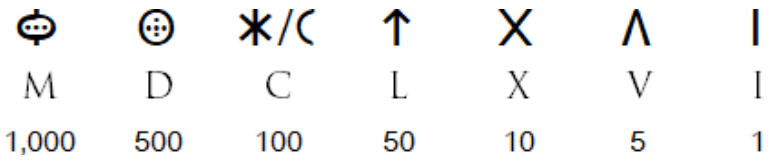

عددنویسی در نویسه‌ی اتروسکی

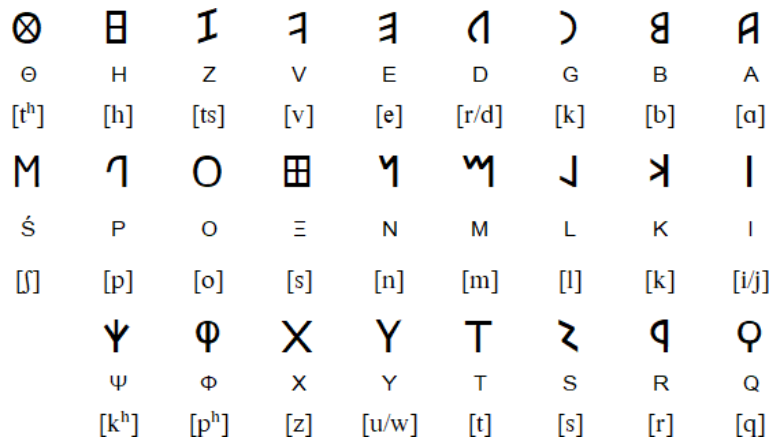

خط اتروسکی قدیم، قرن ۲۷ تا ۲۹ (ق ۷–۵ پ.م)

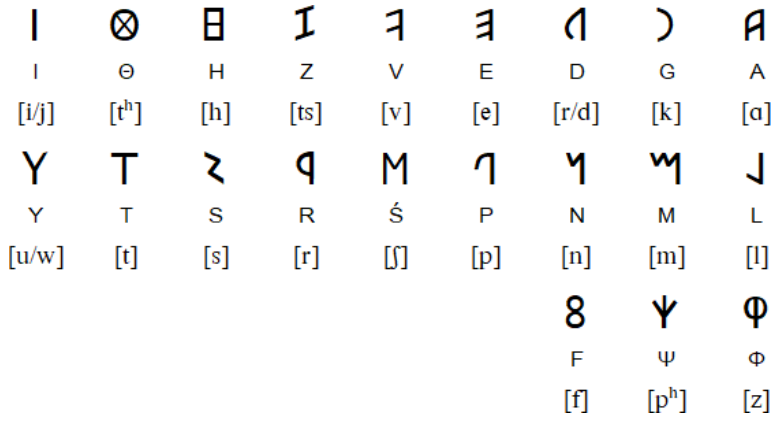

خط اتروسکی نو، قرن ۲۹ تا ۳۱ (ق ۵–۳ پ.م)

حرف/ آوا	فنیقی	یونانی غربی	اوسکی	لِئوپونتی	پیکِنِه جنوبی	اتروسکی (مارسیلیانا)	اتروسکی کهن	اتروسکی نو	رونی کهن
ا	𐤀	A	𐌀	A	A	A	A	A	ᚨ
ب	𐤁	B	𐌁		B	𐌁			ᛒ
ج/ گ	𐤂	𐌂	𐌂		(	)	)	)	ᚷ
د	𐤃	𐌃	𐌃		D	𐌃			ᛞ
ه	𐤄	𐌄	𐌄	E	E	𐌄	𐌄	𐌄	ᚺᚺ
و	𐤅	𐌅	𐌅	F	F	𐌅	𐌅	𐌅	ᚹ(ث)
ز	𐤆	𐌆	𐌆	𐌆		I	I	I	ᛉ
ح/خ	𐤇	𐌇	𐌇		𐌇	𐌇	𐌇	𐌇	
ط	𐤈	𐌈				𐌈	𐌈	⊙	ᚦ
ی	𐤉	𐌉	𐌉	𐌉	𐌉	𐌉	𐌉	𐌉	ᛊ
ک	𐤊	𐌊	𐌊	𐌊	𐌊	𐌊	𐌊		ᚲ
ل	𐤋	𐌋	𐌋	𐌋	𐌋	𐌋	𐌋	𐌋	ᛚ
م	𐤌	𐌌	𐌌	𐌌	𐌌	𐌌	𐌌	𐌌	ᛗ
ن	𐤍	𐌍	𐌍	𐌍	𐌍	𐌍	𐌍	𐌍	ᚾ

س	⋕					⊞			⋚ ⋚
ع	○	○		○	○	○			∧(او)
پ	⁊	⊓				⁊	⁊	⁊	⊏
ص	⁊	⋈		⋈		⋈	⋈	⋈	
ق/ ک	⊕	⁊			⁊	⁊	⁊		
ر	⊲	⊳	◁	⊳	⊳	⊲	⊲	◁	⊳
ش /س	⋓	⋚	⋚	⋚	⋚	⋚	⋚	⋚	
ت	×	⊤	⊤	⊤	⊤	⊤	⊤	⊤	↑
کْس		×		×		×	×		
پْه/ ف		⦶				⊕	⊕	⦶	⊬

کْه/ خ		⋎				⋎	⋎	⋎	
ف			8		8		8	8	

خطی که امروز به اسم لاتین شهرت یافته، در اصل خط اتروسکی است که مشتقی سرراست از فنیقی محسوب می‌شود. این خط در زمان اقتدار اتروسک‌ها چندین زبان بومی ایتالیا از جمله لاتین را نویسا ساخت. یکی از این زبان‌ها اوسکی[۶۰۶] بود که سخنگویانش بخشی از بافت قومی جنوب ایتالیا را تشکیل می‌دادند. زبان اوسکی شاخه‌ای از زبان‌های هندواروپایی بود به اسم اوسکو–اومبری[۶۰۷] که خویشاوند خانواده‌ی ایتالی قرار می‌گرفت. زبان و خط لئوپونتی[۶۰۸] در فاصله‌ی سال‌های ۲۸۳۰ تا ۳۲۸۰ (۵۵۰–۱۰۰ پ.م) در منطقه‌ی کوهستانی شمال ایتالیا رواج داشت و به خانواده‌ی زبان‌های سلتی مربوط بود. به همین خاطر آن را شکلی آغازین از زبان گُل می‌دانند. از این زبان ۱۴۰ نوشته‌ی بسیار کوتاه به جا مانده است. نویسا شدن این زبان به میانه‌ی دوران هخامنشی مربوط می‌شود. زبان پیکنی جنوبی هم در منطقه‌ی پیکِنوم[۶۰۹] در ساحل شرقی ایتالیای شمالی رواج داشته و احتمالا با زبان همسایه‌اش پیکنی شمالی (که هنوز رمزگشایی نشده) متفاوت بوده است. از ابتدای عصر هخامنشی (قرن ۲۸/ ق ۶ پ.م) این منطقه هم ناگهان نویسا شد و ۲۳ نبشته‌ی کوتاه بر سنگ و برنز از این زبان باقی مانده که نشان می‌دهد به خانواده‌ی اوسکو–اومبری تعلق داشته است.

نمونه‌هایی از خط پیکنی جنوبی:
راست) نبشته‌ی سِرویگُلیانو
میان) لورُو پیکنِو
چپ) موگُلیانو قرن ۳۰ (ق ۴ پ.م)

606. Oscan
607. Osco-Umbrian
608. Leopontine
609. Picenum

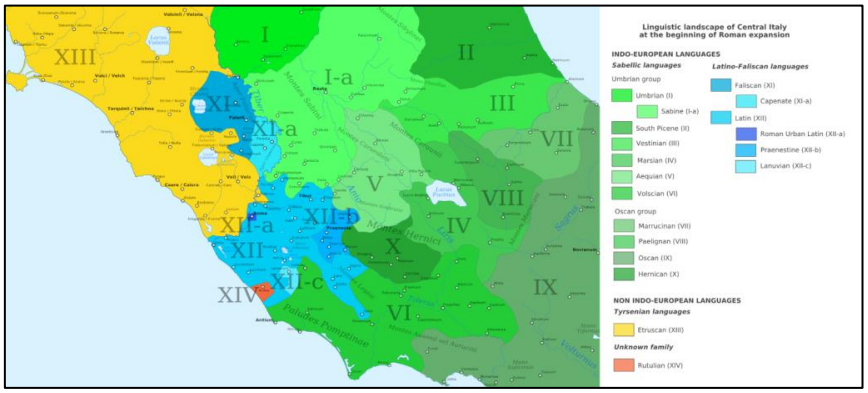

نقشه‌ی زبانی ایتالیای مرکزی در اواخر دوران هخامنشی (قرن سی‌ام/ ق ۴ پ.م):
زبان‌های لاتینی (آبی) در برابر زبانهای اوسکو - اومبری (سبز) و اتروسکی (زرد)

نقشه‌ی قومی –زبانی ایتالیا در دوران کوروش بزرگ (حدود سال ۲۸۳۰ / ۵۵۰ پ.م)

نقشه‌ی زبانی ایتالیا در زمان زندگی کوروش بزرگ (قرن ۲۸/ ق ۶ پ.م)

VENETIC Este	EAST RAETIC Magrè	WEST RAETIC Bolzano-Sanzeno	CAMUNIC Sondrio	LEPONTIC Lugano	
					a
					b
(=j)		(?)	(= g)		c/g
			(?)		d
					e
					v
(= d)	(= d)	(?)			z
					h
(= t)					θ
					i
					k
					l
					m
					n
					o/u
					o
					p
					ś
					r
					s
					t
					u
(= b)					φ
					ts/þþ
					þ
(= g)					χ
					f
					t’

الفباهای رایج در منطقه‌ی آلپ و شمال ایتالیا در اواخر دوران هخامنشی

گفتار دوم

خط لاتین

قلمرو: اروپا، جهانگیر

زبان: زبان‌های اروپایی و بومیان استعمار شده

دوره‌ی رواج: سال ۲۹۰۰– ۵۴۰۰ تاریخی (۴۰۰ پ.م – ۲۰۲۰م.)

سلسله‌های پشتیبان: امپراتوری روم، پادشاهی‌های اروپایی

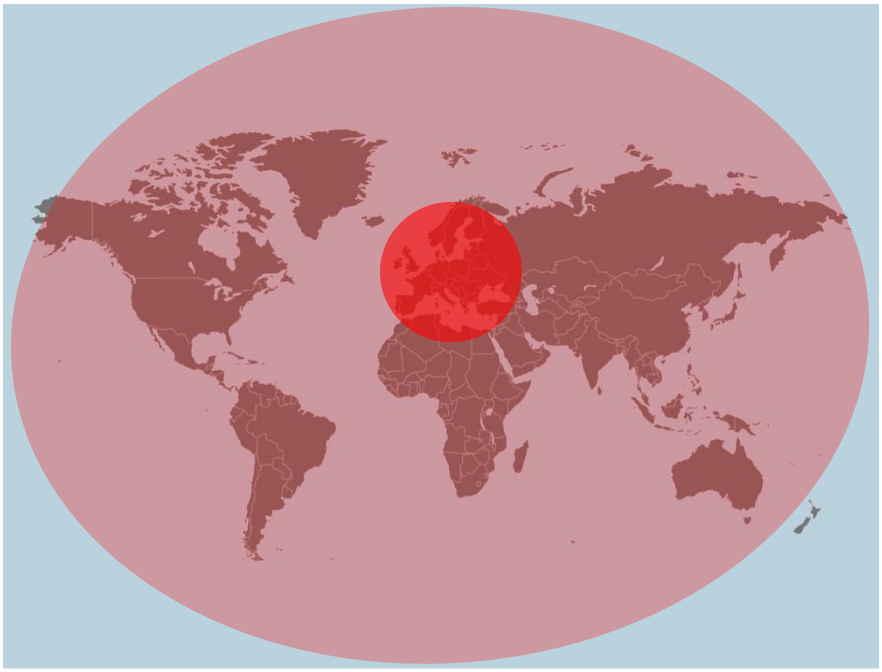

خط ایتالیک کهن خوشه‌ای از نویسه‌هاست که ادامه‌ی خط اتروسکی محسوب می‌شود و در شمال ایتالیا رایج بود و نویسه‌هایی مثل رائِتی[۶۱۰] و وِنِتی[۶۱۱] و در نهایت لاتین را به دست داده است.

قدیمی‌ترین نمونه‌ی خط لاتین به سه کنده‌کاری بر اشیای روزمره مربوط می‌شود که تاریخش را به قرن ۲۷ تا ۲۹ (ق ۷–۵ پ.م) مربوط دانسته‌اند.[۶۱۲] چنین می‌نماید که کرانه‌ی نزدیکتر این تخمین درست‌تر باشد و این‌ها هم نمونه‌ی دیگری از انقلاب هخامنشی در نویسایی باشد. یکی از اینها آوندی سه‌قلوست موسوم به کِرنُوس[۶۱۳] که در محل اتصال بدنه‌ی سه ظرف نوشتاری در سه سطر نامنظم دیده می‌شود. این متن را «نبشته‌ی دوینوس»[۶۱۴] می‌نامند که با خط اتروسکی از راست به چپ نوشته شده و بخشهایی از آن خواناست.

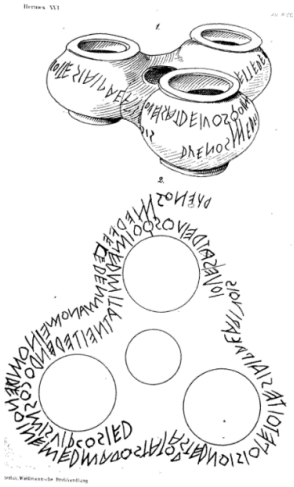

آوند سه‌قلوی دوینوس از دوران هخامنشی، قرن ۲۹ (ق ۵ پ.م)

متن دوینوس چنین است:

IOVESATDEIVOSQOIMEDMITATNEITEDENDOCOSMISVIRCOSIED
ASTEDNOISIOPETOITESIAIPAKARIVOIS
DVENOSMEDFECEDENMANOMEINOMDVENOINEMEDMALOSTATOD

توافقی هست که این متن به زبان لاتین نوشته شده، هرچند ترجمه‌ی دقیق آن هنوز روشن نیست.

---

610. Raetic
611. Venetic
612. Sacchi, 2001: 277; Gordon, 1975: 53–72; Colonna, 1979: 163–172.
613. kernos
614. Duenos inscription

نمونه‌ی دیگری از خط لاتین که شاید از این یکی هم کهن‌تر باشد، Praeneste fibula نام دارد و قدمتش را تا قرن ۲۷ (ق ۷ پ.م) عقب برده‌اند. این اثر سنجاقی است زرین به درازای ۱۰/۷ سانتی‌متر که بر رویش سطری کوتاه کنده شده است. این سنجاق در قرن ۵۳ (ق ۱۹م.) در شرایطی نامشخص کشف شد و به همین خاطر برخی از پژوهشگران جعلی و ساختگی می‌دانند. هرچند به تازگی احتمال اصیل بودن‌اش قوت بیشتری پیدا کرده است.[۶۱۵] با این حال بعید است به قرن ۲۷ تاریخی (ق ۷ پ.م) مربوط باشد. بر این سنجاق این عبارت حک شده:

MANIOS : MED : FHE:FHAKED : NUMASIOI

که یعنی کسی به نام مانیوس آن را برای نوماسیوس نامی ساخته است.

مبنای اصیل پنداشتن این اثر آن است که نام مشابه نوماسیوس بر یک اثر دیگر اتروسکی هم کشف شده است.[۶۱۶] اما تردیدهای نگارنده درباره‌ی اصالت این اثر به جای خود باقی است. چون نام نوما و نوماسیوس در متون مشهور تاریخ لاتین از جمله لیوی بارها تکرار شده و گویا در جهان باستان هم اسمی رایج بوده باشد. بنابراین تنها بر اساس این شباهت اسمی نمی توان حکم به اصالت این سنجاق داد. بررسی بلورهای طلا بر سطح سنجاق به کمک میکروسکپ الکترونی نشان داده که خود سنجاق کهن است، اما با این روش از سویی قدمت دقیق اثر معلوم نمی‌شود و این شکل از فرسایش بلورها ممکن است به اوایل دوران مسیحی و هزار سال بعد از زمان مورد دعوی مربوط باشد.

از سوی دیگر ممکن است متن در قرن نوزدهم میلادی بر سنجاقی قدیمی کنده شده باشد. گذشته از آن این متن از چپ به راست نوشته شده، در حالی که در متون لاتین کهن جهت نوشتار راست به چپ یا زیگزاگ است و بعید است در تاریخ منسوب به این اثر چپ به راست نوشتن مرسوم بوده باشد. متن هم بر خلاف نمونه‌های کهن دیگر بسیار شفاف و روشن است و ساختار دستوری معلومی دارد، و باز این را حتا در متن‌های مربوط به صد سال پس از تاریخ منسوب به سنجاق نمی‌بینیم.

615. Maras, 2012.
616. Maras, 2012.

سنجاق پراینستا با نبشته‌ی لاتینی

نمونه‌ی کهن دیگر از خط لاتین اما مشکوک نیست و اعتبارش مورد توافق است. این اثر نبشته‌ایست به اسم سیاه‌سنگ،[۶۱۷] و آن بخشی از عبادتگاهی باستانی است برای ایزد وُلکان که در رم کشف شده و قدمتش به سال‌های ۲۸۱۰ تا ۲۸۳۰ (۵۵۰–۵۷۰ پ.م) باز می‌گردد. الفبایی که متن بدان نوشته شده نوعی یونانی است و نه اتروسکی، و زبان لاتین است. جهت نوشتار هم گاوآهنی است. یعنی از راست به چپ شروع شده و در هر سطر جهتش واژگونه می‌شود. معنای متن دشواریاب است و ترجمه‌ی دقیقی از آن در دست نیست. اما چنین می‌نماید که نوعی نفرین به نقض کنندگان قواعد مذهبی باشد و تعیین فدیه‌ای که باید برای خطای خود بپردازند.

بازسازی ستون سیاه‌سنگ حامل متن و تصویری از سطر ۸ تا ۱۶

617. Lapis Niger

گفتار سوم

خطهای ایبریا

قلمرو: اسپانیا
زبان: زبان‌های سلتی
دوره‌ی رواج: سال ۳۰۰۰- ۳۵۰۰ تاریخی (۴۰۰ پ.م- ۱۰۰م.)
سلسله‌های پشتیبان: امیرنشین‌های محلی

گوشه‌ی جنوب غربی اروپا در لاتین ایبریا نامیده می‌شده و کشورهای کنونی اسپانیا و پرتغال را در بر می‌گیرد. مردم بومی این منطقه در هزاره‌ی سوم تاریخی (هزاره‌ی اول پ.م) به همین خاطر ایبری نامیده می‌شوند. مردم این سرزمین آمیختگی‌هایی با سلتی‌های هندواروپایی داشتند که از شمال می‌آمدند، و فنیقی‌ها و کارتاژی‌های سامی و یونانی‌هایی که از جنوب و شرق به آن سو می‌کوچیدند. در ابتدای کار همین مهاجران فنیقی بودند که خط و نویسایی را به این منطقه وارد کردند.

گذشته از متونی به خط یونانی و لاتین که در دوران‌های بعدی در ایبریا نوشته شد، دو نویسه‌ی باستانی پیشتاز هم در این منطقه داشته‌ایم که ایبریایی شمال شرقی و جنوبی نامیده می‌شوند. در قرن ۲۹-۳۰ تاریخی (ق ۵-۴ پ.م) نخستین نشانه‌های خط در این قلمرو پدید آمد. بنابراین نویسا شدن ایبریا در عصر هخامنشی قرار می‌گیرد و کارگزارانش کوچندگان فنیقی هستند. یعنی آن را باید حد باختریِ انقلاب هخامنشی در نویسایی دانست. این روند با پیدایش خط جنوب غربی آغاز می‌شودِ و از آنجا به شرق و شمال گسترش می‌یابد.

نویسه‌ی شمال شرقی در کاتالونیا، والنسیا و آراگون رواج داشته و نشانه‌هایی از آن در مناطق شمالی (جنوب فرانسه) و جنوبی (آلکوی و آلیکانته و جاهایی در شرق اندلس) هم یافت شده است. گرانیگاه نویسایی در همین منطقه قرار داشته و خطی که به کار گرفته می‌شده مشتقی از فنیقی بوده که نخست برای نوشتن زبان ایبری و بعد برای سلت-ایبری به کار گرفته شده است. ۹۵٪ کل متن‌های بازمانده از ایبریا به همین رده مربوط می‌شوند. نویسه‌ی شمالی در ابتدای کار (قرن ۳۰-۳۱ / ق ۴-۳ پ.م) قالبی داشت که دوگانه[1] خوانده می‌شود. یعنی این که هجایی انسدادی صدادار نباشد را با علامتی افزوده بر آن نمایش می‌داده‌اند. از قرن ۲۲ (ق ۲ پ.م) این نویسه علامت یاد شده را از دست می‌دهد و به قالبی غیردوگانه[2] بدل می‌شود و این تا قرن ۳۵ (ق ۱م.) ادامه پیدا می‌کند. نویسه‌های ایبری شمال شرقی برای هجاهای انسدادی حروفی مجزا (۱۵ نشانه) دارند و همخوان‌ها (۸ نشانه) و واکبرها (۵ نشانه) را با حروفی متفاوت و الفبایی نمایش می‌دهند. بنابراین این نویسه در شکل پایه‌اش ۲۸ حرف دارد.

نویسه‌ی ایبریایی جنوبی در مناطقی مثل موگِنته و اِلِچه و آلباسته و به ویژه اندلس رواج داشته و در شمال با خط پیشین و در جنوب با خط یونانی همپوشانی‌هایی داشته است. شمار اسناد بازمانده از این خط بسیار اندک است و زبان پشتیبان آن نیز نامعلوم است. خط شمالی

1. Dual variant
2. Non-dual variant

اما به کمک علایم بازمانده بر سکه‌ها و اشاره‌هایش به جاینام‌هایی که بر اساس متون یونانی و لاتین شناخته شده هستند، رمزگشایی شده است. خط جنوبی که کهن‌تر هم هست، مثل فنیقی اغلب از راست به چپ نوشته می‌شده است. خط شمال شرقی اما اغلب از چپ به راست و گاهی به شکل گاوآهنی با جهت‌های واژگون نوشته می‌شده است.

خط شمال شرقی ایبری پس از فروپاشی دولت هخامنشی هم تداوم یافت و در ابتدای عصر اشکانی و حدود سال ۳۱۰۰ (۲۰۰ پ.م) به خطی ساده‌تر تحول یافت. به کار گیرندگان این خط سلت‌های مقیم ایبریا بودند که سلت-ایبری خوانده می‌شوند و زبانی که با خط الفبایی خود می‌نوشتند، به خانواده‌ی هندواروپایی تعلق داشته است. این خط بر اساس ترکیبی از الفبای اتروسکی و فنیقی ساخته شده بود و از این رو امروز در کتاب‌های تاریخ خط آن را به لاتین و یونانی مانند می‌کنند. در حالی که احتمالا سرمشق اصلی‌اش - مثل هردو خط یونانی و لاتین- فنیقی بوده باشد.

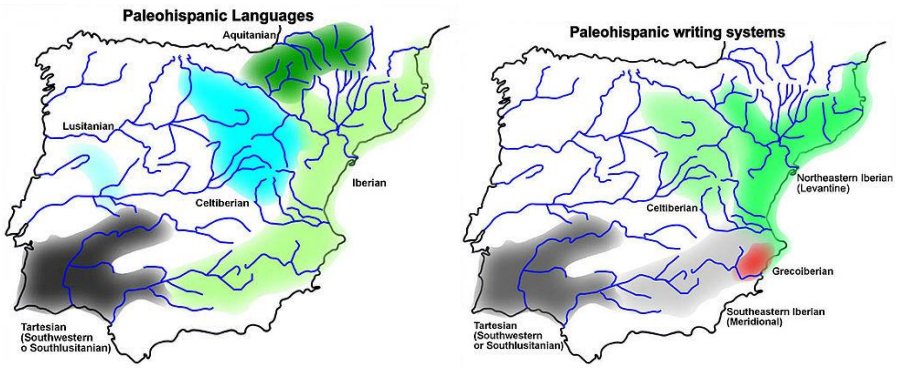

راست) نویسه‌های ایبریایی: تارتسی (خاکستری)، مِریدیونی (خاکستری روشن)، لوانتی (سبز تیره) و سلت - ایبری (سبز روشن)، یونانی-ایبری (قرمز)

چپ) زبانهای ایبریایی: تارتسی (خاکستری)، ایبری (سبز)، سلت - ایبری (آبی)، آکیتنی (سبز تیره)، و لوسیتانی (آبی کمرنگ)

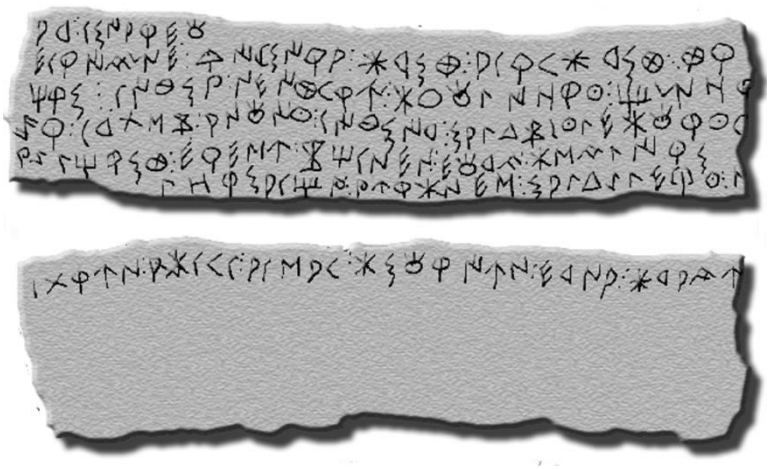

متنی به خط دوگانه‌ی ایبری شمالی، نوشته شده بر پلاکی سربی

در جنوب اسپانیا خطی دیگر رواج داشت که تارتِسی[1] یا خط ایبری جنوب غربی نامیده می شد. نام تارتسی که اسم یکی از قبایل باستانی مقیم اسپانیا و پرتغال بوده دیرزمانی همچون برچسبی برای این نویسه به کار گرفته شده است. اما در واقع ارتباطی میان این دو وجود ندارد و زبانی که این خط را پدید آورده ناشناخته است. الفبایش ولی کمابیش با آنچه در شمال می‌بینیم برابر است. نویسه‌های ایبریایی همگی الفبایی-هجایی هستند و به ویژه در زمینه‌ی نمایش هجاها تنوعی محلی را از خود ظاهر می سازند. در کل حدود صد کتیبه به این خطها کشف شده که اغلبشان بر سنگ حک شده‌اند و اغلبشان احتمالا کارکرد آیینی و تدفینی داشته‌اند.

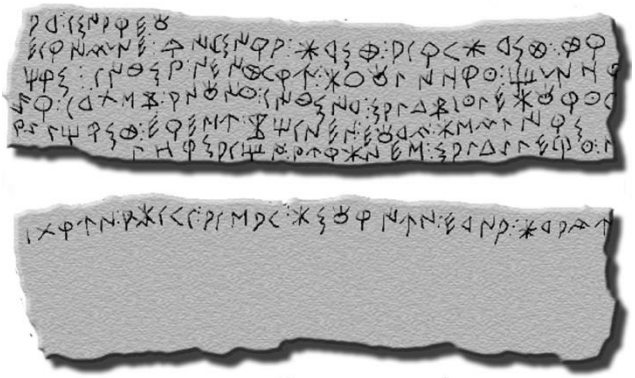

خط ایبرایی، حدود سال ۳۰۰۰ (۴۰۰ پ.م)

1. Tartessian

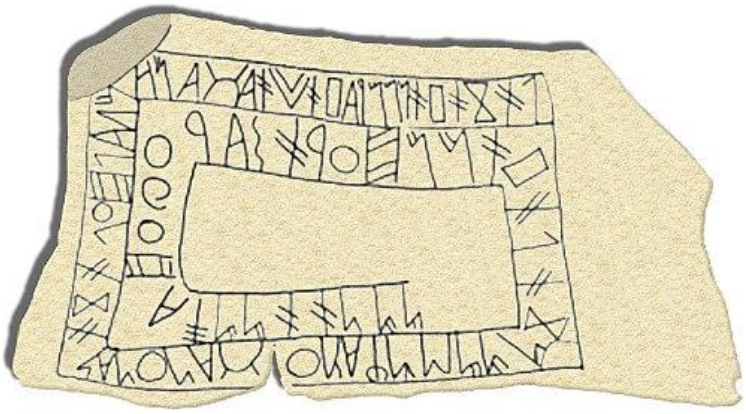

کتیبه‌ی Fonte Velha

روبرو) کتیبه‌ی Herdade da Abobada
به خط تارتسی از جنوب پرتغال
پایین: La Bastida de les Alcusses،
کتیبه‌ای به خط جنوب شرقی از موگِنتِه، والنسیا،
اواخر دوران هخامنشی (قرن ۳۰/ ق ۴ پ.م)

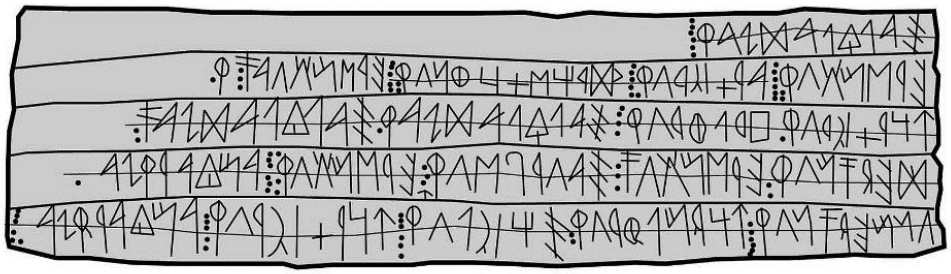

گفتار چهارم

خط گتی

قلمرو: آلمان و اروپای مرکزی
زبان: گتی
دوره‌ی رواج: سال ۳۷۵۰– ۴۰۰۰ تاریخی (۳۷۰– ۶۰۰ م.)
سلسله‌های پشتیبان: امیران آلمانی

در قرن ۳۸ (ق ۴م.) شاخه‌ی شرقی قوم ژرمنی گُت که آستروگُت نامیده می‌شدند، به قلمرو روم تاختند و بخش‌های پیرامونی رود دانوب را در اختیار گرفتند. در همین حدود زمانی آیین مسیحیت در میان‌شان رواج یافت. از میان ایشان مبلغی دینی برخاست به اسم وولْفیلا (به گتی: □□□□□□□*، یعنی گرگ کوچک) که بیشتر با نام لاتینش – اولْفیلاس[1] – شهرت دارد و در فاصله‌ی سال‌های ۳۷۱۱ تا ۳۷۸۳ (۳۱۱–۳۸۳م.) می‌زیست. او در اصل از کاپادوکیه در شرق آناتولی برخاسته بود،[2] که از مراکز باستانی و مهم شکل‌گیری و تحول دین مسیحیت محسوب می‌شد. نیاکانش اهل شهر سَدَه‌گُلثینا[3] (احتمالا منطقه‌ی کرام‌الساقی در شرق ترکیه‌ی امروز) بوده‌اند، و بنابراین بومیِ حوزه‌ی تمدن ایرانی محسوب می‌شده است. با توجه به روشن و شفاف بودن خاستگاهش، معلوم نیست چرا در منابع جدید او را یونانی قلمداد کرده‌اند. او کتاب مقدس را به زبان گُتی ترجمه کرد و با الهام از خط یونانی الفبایی برای نوشتن آن ابداع کرد. اوفیلاس در نوجوانی به دست قبایل مهاجم گت اسیر شد و به بردگی افتاد و در آنجا به مرتبه‌ی رهبری معنوی ارتقا یافته و مذهب آریانی را تبلیغ می‌کرده است.

خط گُتی تا حدود زمان ظهور اسلام دوام آورد و در حدود سال ۴۰۰۰ (۶۰۰م.) منسوخ شد. ادبیات چندانی با این خط و زبان پدید نیامده و بیشتر آنچه از آن به جا مانده ترجمه‌ی انجیل و برخی از رساله‌های مسیحی مشهور است.

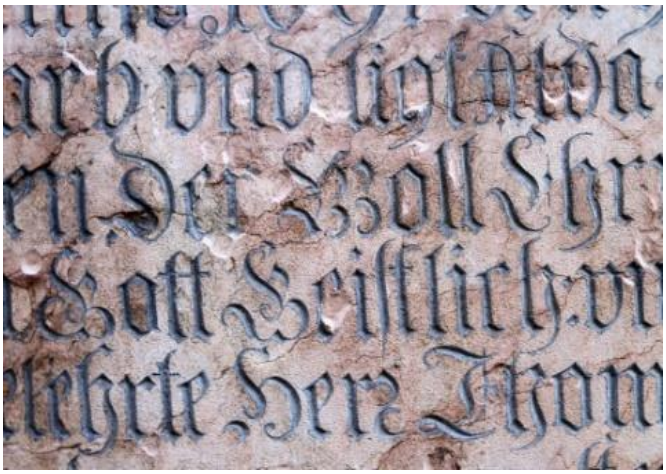

نمونه‌ی کتیبه‌ای به خط گتی

1. Ulfilas / Ulphilas
2. Fried. 2015: 10; Berndt, 2014: 57.
3. Sadagolthina

𐌰	𐌱	𐌲	𐌳	𐌴	𐌵	𐌶	𐌷	𐌸
𐌰𐌷𐌶𐌰	𐌱𐌰𐌹𐌺𐌰𐌽	𐌲𐌹𐌱𐌰	𐌳𐌰𐌲𐌶	𐌴𐌹𐌷𐌿𐌶	𐌵𐌰𐌹𐌺𐍀𐌰	𐌾𐌿𐌾𐌰	𐌷𐌰𐌲𐌻	𐍈𐌹𐌿𐌸
ahsa	bairkan	giba	dags	aihvus	qairthra	iuja	hagl	thiuth
a	b	g	d	e	q	z	h	þ
[a/aː]	[b/v]	[g/ŋ/x]	[d/ð]	[e/eː]	[kʷ]	[z]	[h/x]	[θ]
1	2	3	4	5	6	7	8	9
𐌹	𐌺	𐌻	𐌼	𐌽	𐌾	𐌿	𐍀	𐍁
𐌴𐌹𐍃	𐌺𐌿𐍃𐌼𐌰	𐌻𐌰𐌲𐌿𐍃	𐌼𐌰𐌽𐌽𐌰	𐌽𐌰𐌿𐍈𐍃	𐌾𐌴𐌺	𐌿𐌽𐌰𐍃	𐍀𐌰𐌹𐍂𐌸𐍂𐌰	
eis	kusma	lagus	manna	nauths	jer	urus	pairthra	
i	k	l	m	n	j	u	p	
[i/iː]	[k]	[l]	[m]	[n]	[j]	[u/uː]	[p]	
10	20	30	40	50	60	70	80	90
𐍂	𐍃	𐍄	𐍅	𐍆	𐍇	𐍈	𐍉	𐍊
𐍂𐌰𐌹𐌳𐌰	𐍃𐌰𐌿𐌹𐌻	𐍄𐌴𐌹𐍅𐍃	𐍅𐌹𐌽𐌾𐌰	𐍆𐌰𐌹𐌷𐌿	𐍇𐌹𐍂𐍅𐍃	𐍈𐌰𐌹𐌺	𐍉𐌿𐌸𐌰𐌻	
raida	sauil	teiws	winja	faihu	iggws	hwair	othal	
r	s	t	w	f	x	hʊ	o	
[r]	[s]	[t]	[w/y]	[f]	[kʰ]	[ʍ]	[o/oː]	
100	200	300	400	500	600	700	800	900

الفبای گتی و ارزش عددی حروفش

𐌰𐍄𐍄𐌰 𐌽𐌽𐍃𐌰𐌺 𐍈𐌽 𐌹𐌽 𐌷𐌹𐌼𐌹𐌽𐌰𐌼,
𐍅𐌴𐌹𐌷𐌽𐌰𐌹 𐌽𐌰𐌼𐍉 𐍈𐌴𐌹𐌽
𐌿𐌹𐌼𐌰𐌹 𐍈𐌹𐌽𐌳𐌹𐌽𐌰𐍃𐍃𐌽𐍃 𐍈𐌴𐌹𐌽𐍃
𐍅𐌰𐌹𐌺𐍈𐌰𐌹 𐍅𐌹𐌰𐌾𐌰 𐍈𐌴𐌹𐌽𐍃
𐍃𐍅𐌴 𐌹𐌽 𐌷𐌹𐌼𐌹𐌽𐌰 𐌾𐌰𐌷 𐌰𐌽𐌰 𐌰𐌹𐌺𐍈𐌰𐌹
𐌷𐌰𐌰𐌹𐍆 𐌽𐌽𐍃𐌰𐌺𐌰𐌽𐌰 𐍈𐌰𐌽𐌰 𐍃𐌹𐌽𐌸𐌴𐌹𐌽𐌰𐌽 𐍂𐌹𐍆 𐌽𐌽𐍃 𐌷𐌹𐌼𐌼𐌰 𐌳𐌰𐍂𐌲𐌰
𐌾𐌰𐌷 𐌰𐍆𐌰𐌴𐍄 𐌽𐌽𐍃 𐍈𐌰𐍄𐌴𐌹 𐍃𐌺𐌽𐌰𐌰𐌽𐍃 𐍃𐌹𐌾𐌰𐌹𐌼𐌰
𐍃𐍅𐌰𐍃𐍅𐌴 𐌾𐌰𐌷 𐍅𐌴𐌹𐍃 𐌰𐍆𐌰𐌴𐍄𐌰𐌼 𐍈𐌰𐌹𐌼 𐍃𐌺𐌽𐌰𐌼 𐌽𐌽𐍃𐌰𐌺𐌰𐌹𐌼
𐌾𐌰𐌷 𐌽𐌹 𐌱𐌺𐌹𐍂𐍂𐌰𐌹𐍃 𐌽𐌽𐍃 𐌹𐌽 𐍆𐌺𐌰𐌹𐍃𐍄𐌽𐌱𐌽𐌾𐌰𐌹
𐌰𐌺 𐌻𐌰𐌽𐍃𐌴𐌹 𐌽𐌽𐍃 𐌰𐍆 𐍈𐌰𐌼𐌼𐌰 𐌽𐌱𐌹𐌻𐌰𐌹𐌽
𐌽𐌽𐍄𐌴 𐍈𐌴𐌹𐌽𐌰 𐌹𐍃𐍄 𐍈𐌹𐌽𐌳𐌰𐌽𐍂𐌰𐌺𐌳𐌹 𐌾𐌰𐌷 𐌼𐌰𐌷𐍄𐍃
𐌾𐌰𐌷 𐍅𐌽𐌻𐍈𐌽𐍃 𐌹𐌽 𐌰𐌹𐍅𐌹𐌽𐍃

متنی به خط گتی

گفتار پنجم

خط رونی

قلمرو: اسکاندیناوی
زبان: زبان‌های نُردیک
دوره‌ی رواج: ۳۵۳۰- ۴۲۰۰ تاریخی (۱۵۰- ۸۰۰ م.)
دولت‌های پشتیبان: امیران محلی

نام خط رونی از runa گُتی و rūna آلمانی کهن و ساکسونی کهن و اینها از ریشه‌ی پیشاژرمنی rūnō* به معنای «مرموز، سرّی» گرفته شده است. خط «رونی» با «فوثارک»[1] نوعی الفبای به نسبت دیرآیند است که از قرن ۳۶ (ق ۲ م.) بین مردم آلمانی‌زبان رواج پیدا می‌کند و برای نوشتن زبانهای ژرمنی کاربرد داشته است. خط رونی از نویسه‌ی ایتالیک کهن مشتق شده است.

منسوخ شدن خط رونی که با ادیان کهن پاگانی پیوند داشت، نتیجه‌ی مسیحی شدن تدریجی ژرمن‌ها بود و جایگزینی نویسه‌ی لاتینی در میانشان. با این حال الفبای رونی همچنان در نقاطی به نسبت دورافتاده در سوئد باقی بود و کارکردی تزئینی داشت. قوم‌های گوناگون اروپای شمالی صورتهایی متفاوت از این خط را ابداع کرده و به کار می‌بردند. کهنترین سند ثبت شده به خط رونی به سال ۳۵۵۰ (۱۵۰م.) باز می‌گردد و «فوثارک کهن» نامیده می‌شود.

خاستگاه این خط در شمال غربی آلمان بوده و برای نوشتن زبان آلمانی کهن به کار گرفته می‌شده و تا سال ۴۲۰۰ (۸۰۰ م.) دوام می‌یابد. در حدود سال ۳۸۰۰ (۴۰۰م.) مشتقی از آن در میان سرزمین‌های غربی‌تر رواج یافت که آن را فوثارک آنگلوساکسونی می‌نامند و برای نوشتن ساکسونی کهن و انگلیسی کهن کاربرد داشته است. از قرن ۴۳ (ق ۹م.) مشتق دیگری از آن در اسکاندیناوی رواج یافت که اغلب فوثارک جوان خوانده می‌شود و تنها ۱۶ حرف داشته است. همه‌ی این نویسه‌های اخیر در حدود سال ۴۵۰۰ (۱۱۰۰م.) منسوخ شدند و جای خود را به رونی قرون وسطایی دادند که تا سال ۴۹۰۰ (۱۵۰۰م.) رایج بود. بعد از آن جای خود را به رونی دالِکارنی[2] (یا دال‌رونی) داد که تنها در منطقه‌ی دالارنا در سوئد رواج داشت و تا سال ۵۲۰۰ (۱۸۰۰م.) تداوم یافت و بعد منقرض شد.

---

1. futhark
2. Dalecarlian runes

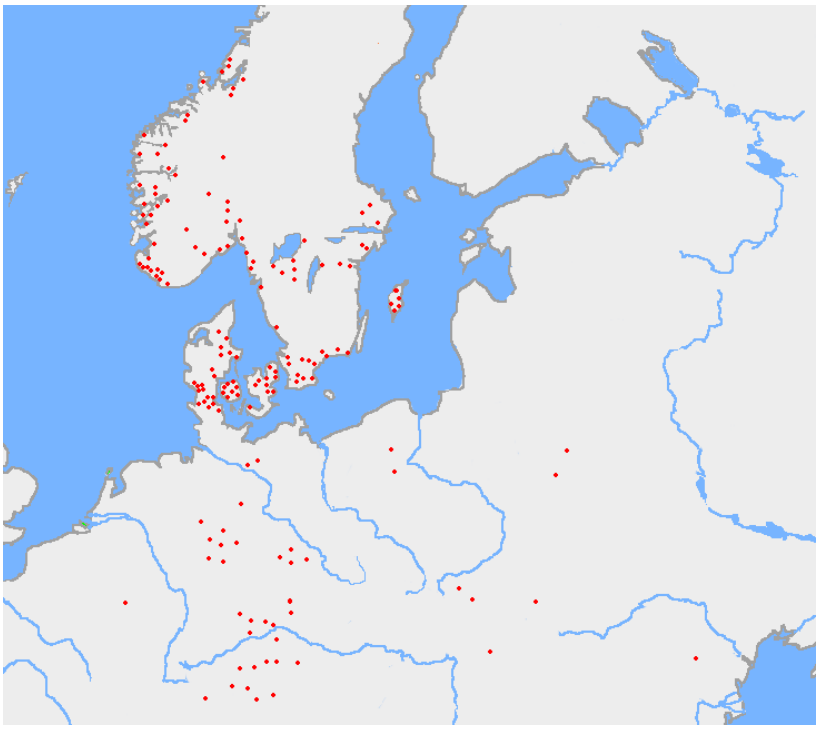

مراکز یافته شدن آثاری با خط رونی کهن

f	u	þ	a	r	k	g	w
fehu	üruz	þurisaz	ansuz	raiþō	kaunaz	gebō	wunjō
wealth	aurochs	giant	god	riding	ulcer	gift	joy
h	n	i	j	ï	p	z	s
hagalaz	nauþiz	isa	jera	eihwaz	perþ	algiz	sōwulō
hail	need/hardship	ice	year/harvest	yew tree	luck	sedge (?)	sun
t	b	e	m	l	ng	d	o
teiwaz	berkana	ehwaz	mannaz	laguz	inguz	đagaz	ōþila
the god Tyr	birch twig	horse	man	water	the god Ing	day	inherited land

الفبای فوثارک کهن

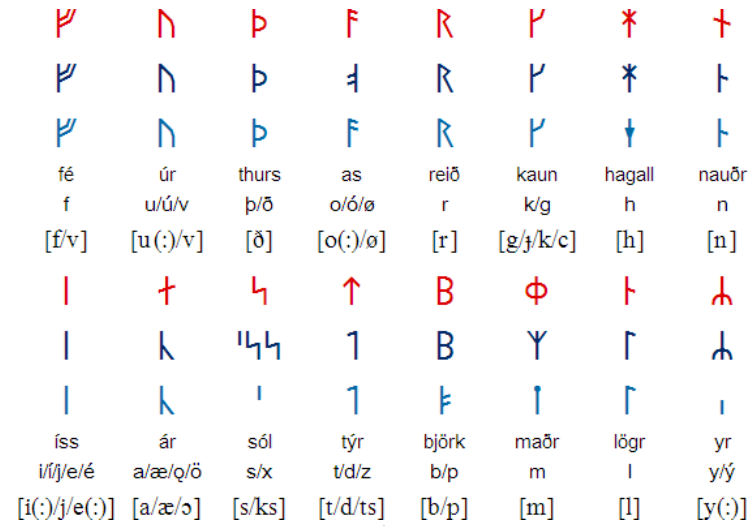

الفبای فوثارک جوان

الفبای رونی قرون وسطایی

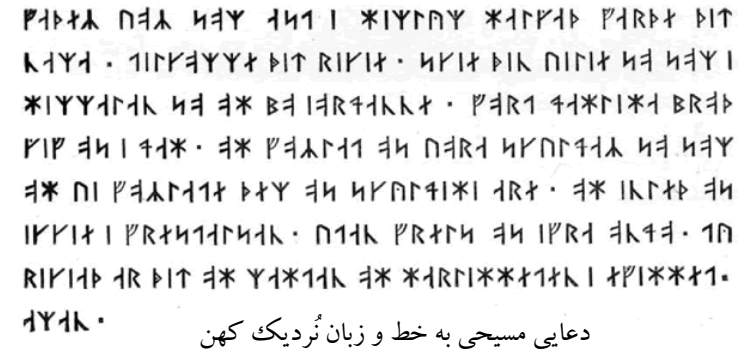

دعایی مسیحی به خط و زبان نُردیک کهن

راست) سنگ رونی با خط رمزی مشتق از نویسه‌ی رونی نوشته شده است، سوئد، قرن ۴۳ (ق ۹ م.)
چپ) سنگ رونی واکسالا با خط رونی جوان، سوئد، قرن ۴۶ (ق ۱۲ م.)

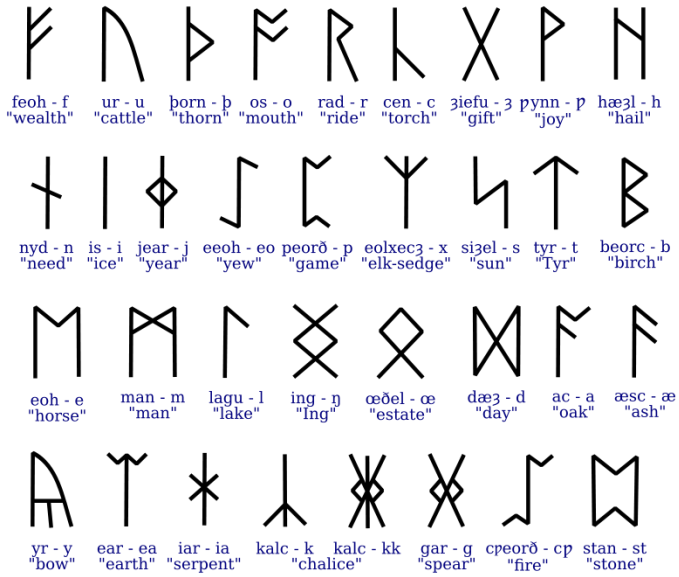

الفبای نویسه‌ی رونی (fuþorc) آنگلوساکسون که بین قرنهای ۳۹ تا ۴۵ (ق ۵–۱۱ م.) در انگلستان رایج بوده است

Asch	ᛅ ᚨ ᚩ	a	His	ᛁ	i	Rehit	ᚱ ᛋ ᚱ	r
Birith	ᛒ ᛒ	b	Gilch	ᚼ ᚴ ᚼ	k	Suhil	ᛋ ᛁ	s
Khen	ᚴ ᚺ	ch	Lagu	ᛚ	l	Tac	ᛏ	t
Thorn	ᛞ ᛞ ᛞ	þ	Man	ᛞ	m	Hur	ᚢ ᛋ ᚢ	u
Eho	ᛖ	e	Not	ᛅ ᚷ	n	Helahe	ᛖ ᛉ ᛉ	x
Fehc	ᚠ ᚠ	f	Othil	ᚱ ᚻ	o	Huyri	ᛘ ᛉ ᛉ	y
Gibu	ᚼ ᚷ	g	Perch	ᛈ ᚺ ᛈ	p	Ziu	ᛉ ᛉ	z
Hagale	ᚷ ᚻ ᚷ	h	Khon	ᛋ	q			

الفبای ماکرومانی، مشتقی از رونی آنگلوساکسون که در جنوب آلمان و منطقه‌ی باواریا رواج داشت، قرن ۴۲-۴۳ (ق ۸-۹ م.)

علامت گروه نظامی اس اس (Schutzstaffel) با الفبای رونی

برگی از کتاب قانونی رونی(codex Runicus) به خط رونی که قدیمی‌ترین قانون‌نامه به زبان نُردیک کهن است و نسخه‌ای از قوانین اسکانی رایج در دانمارک را به دست می‌دهد، حدود سال ۴۷۰۰ تاریخی(۱۳۰۰ م.)

بخش هفتم

خط‌های قلمرو تمدن آمریکا

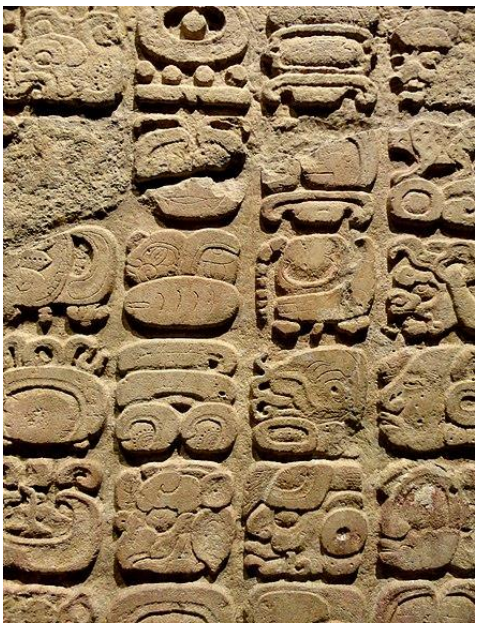

خط مایا

خطهای مایا (۱۵ نویسه‌ی اندیشه‌نگار)
قلمرو: آمریکای مرکزی
زبان: خانواده‌ی زبانی مایا
دوره‌ی رواج: ۳۱۰۰- ۴۹۰۰ تاریخی (۲۸۰ پ.م- ۱۵۲۰م.)
دولت پشتیبان: پادشاهی‌های کوچک محلی

آنچه که امروز به نام خط مایا شهرت یافته، در اصل خوشه‌ای از دست کم پانزده نویسه‌ی متفاوت است که بیشترشان زبان‌هایی متفاوت را هم ثبت می‌کرده و در منطقه‌ی آمریکای مرکزی رواج داشته است. غارتگران اروپایی و مبلغان مسیحی طی قرن‌های پس از تصرف این ناحیه بخش عمده‌ی آثار فرهنگی سرخپوستان را از بین بردند و به همین خاطر درباره‌ی بیشتر این خطها اطلاعاتی بسیار جسته و گریخته در دست داریم. برخی از این خطها انگار به طور خاص برای ثبت مضمون‌های تقویمی به کار گرفته می‌شده‌اند و کاربردی برای نویسا کردن زبان نداشته‌اند. اگر چنین بوده باشد، این خطها تنها نمونه‌های تاریخی هستند که محدود ماندن نویسایی به یکی از کاربردهای اولیه‌اش – ثبت حساب و کتاب و ریاضی- را نشان می‌دهند.

خطی که زبان را بازنمایی کند برای نخستین بار در منطقه‌ی زاپوتک در آمریکای مرکزی شکل گرفت و قدمتش به قرن سی‌ام (ق ۴ پ.م) باز می‌گردد و نوعی اندیشه‌نگار بوده است. هرچند تکرار برخی از نمادها در آن نشان می‌دهد که حرکتی به سمت هجانگاری هم در آن ظهور کرده است. حدود یک قرن بعد (قرن ۳۱/ ق ۳ پ.م) خط مایا در سان بارتولو در گواتمالا بر صحنه پدیدار می‌شود و آن نیز اندیشه‌نگاری است در ترکیب با نشانه‌های هجایی. تا مدت‌ها گمان می‌کردند خط مایا از نویسه‌های کهن‌تر اولمک مشتق شده است. با این حال آثاری که به تازگی کشف شده نشان می‌دهد که قدمت نمادهای نوشتاری مایا و اولمک تقریبا همسان است و احتمالا نویسایی در قلمرو مایا درونزاد تحول یافته است.[1] قدیمی‌ترین متن به خط مایه که امروز در دست داریم، حوالی سال ۳۶۳۰ (۲۵۰ .م) نوشته شده و در خط اولمک‌وار[2] ریشه داشته است.[3]

این خط تا زمانی که اروپاییان به آمریکا تاختند، رواج خود را حفظ می‌کند. کاردینال دیگو دا لاندا که یکی از ویرانگرترین عامل‌های انقراض فرهنگ و خط مایا بود، گزارش کرده که در زمان او سرخپوستان این خط را همچنان به کار می‌گرفته‌اند. زبانی که با این خط ثبت می‌شده یوکاتِک نام دارد و هنوز زنده است. کاربرد این خط دینی بوده و زبان کهن‌تر دیگری به اسم چئولتی[4] را هم با آن می‌نوشته‌اند که بعدتر منقرض شده و انگار زبان آیینی رایج بین طبقه‌ی کاهنان جامعه‌ی مایا بوده است.

---

1. Saturno et al., 2006: 1281–1283.

۲. Epi-Olmec: نویسه‌ی منسوب به قوم باستانی اولمک.

3. Daniels and Bright, 1996: 174.
4. Ch'olti'

کتیبه‌ی پالِنکِه به زبان چئولنی، حدود قرن ۴۱ (ق ۷ م.)

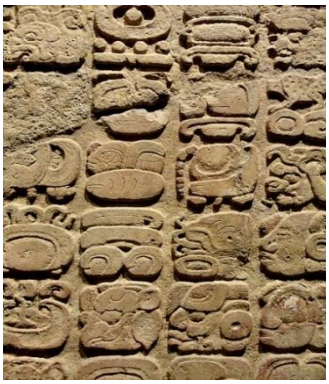

نمونه‌ی خط مایا

در زبان مایا اغلب کلمه‌ها هم با اندیشه‌نگار و هم با هجانگار نوشته می‌شده‌اند. مثلا «بَعلَم» (پلنگ کوهی) هم با اندیشه‌نگار و هم با سه هجا نگار (بَعا-لا-ما) نوشته می‌شده است. در عین حال همین کلمه با ترکیب این عناصر هم نگاشته می‌شده است. یعنی نشانه‌ی اندیشه‌نگار به علاوه‌ی هجانگاری که راهنمایی برای خواندنش باشد: و و . تا سال ۵۳۸۷ (۱۳۸۷ خ/ ۲۰۰۸م.) معنای حدود ۸۰٪ از نمادهای و آوای ۶۰٪ از آنها رمزگشایی شده بود.

خط مایا کاربردی روزمره نداشته و از علایمی پیچیده و تزئینی تشکیل شده که با صرف وقت فراوان بر سنگ و چوب کنده‌کاری می‌شده و اغلب رنگ‌آمیزی هم می‌شده است.[1] شکل نوشتار مثل هانگول کره‌ای بر مربع‌هایی مبتنی است که هریک فعلی یا اسمی را نشان می‌دهند. این واحدها از چپ به راست و از بالا به پایین نوشته می‌شوند. در این خط علامتی شبیه به نماد کارتوش هیروگلیف وجود داشته که «آجاوْ» (سرور) خوانده می‌شده و نمادی برای اسم شاهان بوده و بعد از نام‌های ایشان می‌آمده است.محور متون نوشته شده به نویسه‌ی مایا، گاهشماری است. تقویم مایاها چرخه‌ای بیست روزه و سیزده روزه داشته که هریک نام ویژه‌ی خود را داشته‌اند و روی هم رفته چرخه‌هایی با ۲۶۰ روز را پدید می‌آورند. در کنار آن سال‌هایی قرار می‌گرفت که از هجده ماه تشکیل می‌شد که هرکدام‌شان بیست روز داشتند و هریک از این‌ها نام مشخصی برای خود داشت. برای کبیسه کردن سال یک پنج روز هم به این سال می‌افزودند و چرخه‌های ۲۶۰ و ۳۶۰ روزه در ترکیب با هم چرخه‌هایی ۵۲ ساله ایجاد می‌کرد که معادل یک قرن بود.[2]

---

1. Kettunen and Helmke, 2014: 22.
2. Daniels and Bright, 1996: ۱۷۲.

علامت شاه تیکال (یا موتال)

متن درسدن، زبان یوکاتک به خط مایا، قرن ۴۵-۴۶ (ق ۱۱-۱۲ م.)

بالا) متن درسدن، زبان یوکاتک به خط مایا،
قرن ۴۵-۴۶ (ق ۱۱-۱۲ م.)
پایین) جزئیات متن درسدن
روبرو) نبشته‌ی نارانْخُو، از شاه ایتزام‌ناج کئاویل،
حدود سال ۴۲۰۰ (۷۸۴-۸۱۰م.)

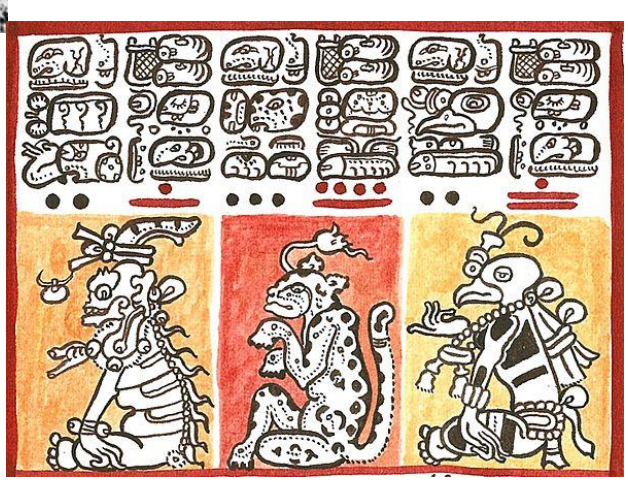

فرگرد سوم

بازاندیشی در تاریخ خط و نویسایی

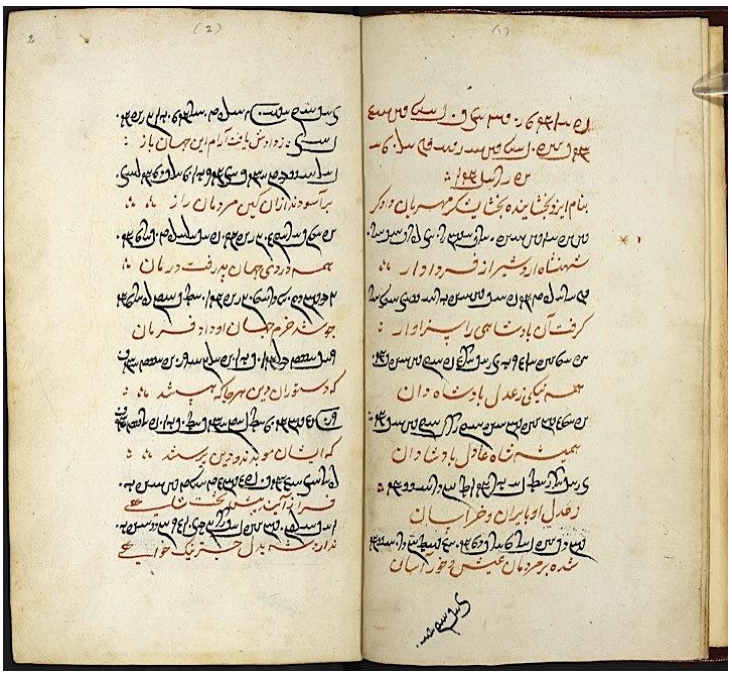

بخش نخست

نوشتار و گفتار

سوسور معتقد بود زبان هم پدیداری طبیعی و هم نهادی اجتماعی‌ست. به همین خاطر هم با سایر نهادها به دو دلیل تفاوت دارد: نخست آن که همیشه همه‌ی اعضای جامعه را در بر می گیرد، و هیچ نهاد دیگری چنین نیست. دیگر آن که عضویت در آن و دگرگون ساختن‌اش ارادی و اختیاری نیست.[1] هردوی این ویژگی‌ها درباره‌ی نویسایی مصداق خود را از دست می‌دهد. چون همه‌ی اعضای جامعه لزوما باسواد و نویسا نیستند، و آنان که حرفه‌شان نوشتن است می‌توانند به شکلی ارادی در قواعد نوشتار دخل و تصرف کنند. به این ترتیب چنین می‌نماید که زبان در قالب نوشتار در کالبدی رقیق‌تر تناسخ پیدا کند که کمتر اجبارآمیزتر است.

با این حال جالب است که اغلب نظریه‌پردازان و زبانشناسان گمان می کرده‌اند نوشتار عنصری جبار و مستبد است و ممکن است نظم طبیعی زبان را مختل کند. سوسور در مقدمه‌ی «درس زبانشناسی عمومی‌اش» می گوید پرداختن به زبان بدون دستاویز قرار دادنِ خط و نویسایی مثل پریدن به ژرفای دریاست، بی استفاده از کمربند نجات. با این حال اوَ همین «درگیر شدن با توده‌ای بی‌شکل و نابسامان» را برای کسانی که به زبان و آواشناسی تعلق خاطر دارند، ضروری قلمداد می کرد.[2] از دید او نوشتار تاثیری محدود کننده، نافذ و تا حدودی تباه‌کننده بر زبان زنده و سیالِ گفتاری دارد و برای فهم عمیق زبان باید از

---

1. Coulmas, 2013: 4.
2. Saussure, 1978: 32.

«استبداد نوشتار» رهایی یافت.[1]

هم سوسور و هم بلومفیلد می‌گفتند باید زبان را از دست‌اندازی تبهکارانه‌ی نویسایی حفظ کرد. زبان از دید بلومفیلد پیکره‌ای اندام‌وار و تکاملی و پویا بود که به خاطر سرعت آرام تغییراتش و سنگواره شدن در قالب نوشتار، ایستا و ثابت به نظر می‌رسید.[2] سخن او با این اشاره پشتیبانی می‌شود که زبان برای سراسر تاریخ خود توسط مردمی به کار گرفته شده که تقریبا همه‌شان توانایی خواندن و نوشتن نداشته‌اند.[3] نویسا بودن ویژگی برخی از جوامع انسانی بوده و نه همه‌شان، و در تاریخ حدود صد و پنجاه هزار ساله‌ی جوامع انسان خردمند تنها طی پنج هزار سال پیش تحول یافته و در آن جوامع خاصی که حضور داشته هم تنها لایه‌ای بسیار کوچک از نخبگان را درگیر می‌ساخته است.

با این همه، ارزش و اهمیت خط و نویسایی انکار ناپذیر است. تاثیر آن بر زبان را تنها زمانی می‌توان به قول بلومفیلد نوعی «فلج و اختلال»[4] دانست، که جوهری مقدس و استعلایی برای زبان قایل شویم. وگرنه زبان در مقام یک رسانه‌ی ارتباطی نمادین تقدس یا اصالتی ویژه ندارد که دگردیسی یافتن یا تثبیت شدن‌اش در قالب خط چیزی ارجمند را مخدوش کرده باشد. تاریخ‌مندی جوامع به خط وابسته است و تنها در حضور خط است که انباشت فرهنگ و دانش در جوامع انسانی ممکن می‌شود و معنا از غلاف محدود حافظه‌ی فردی بیرون می‌زند و در سپهری بیناذهنی مرزهای زمانی و مکانی را در می‌نوردد و به میراثی همگانی تبدیل می‌گردد. با این حال دو ایراد مشترکی که بلومفیلد و سوسور بر نوشتار می‌گرفتند، جای توجه دارد. یکی از این ایرادها تداخل و یکی پنداشته شدن نوشته و زبان بود، و دیگری سرمشق قرار گرفتن نوشتار همچون قالبی برای گفتار.

توجه به این نکته اهمیت دارد که زبان با گفتار متفاوت است و این دو با نوشتار فرق دارند. زبان هر نظام نمادینی است که بر مبنای تفاوت میان نشانگان استوار شده باشد و معنایی را در خود صورتبندی کند. گفتار شکلی خاص از زبان است که از نشانگان شنیداری تشکیل شده و بر محور زبان در قالب زنجیره‌هایی نمود پیدا می‌کند که تابع دستور زبان هستند. نوشتار شکلی دیگر از زبان است که از نشانه‌های تصویری تشکیل شده و امروزه به صورت زنجیره‌هایی از نماد بر محور مکان تبلور می‌یابد که از قواعد املاء پیروی می‌کنند. زبان گفتاری زنجیره‌ای از رخدادها در زمان است و زبان نوشتاری سلسله‌ایست از ساختارها در مکان. این دو را می‌تواند بازنمایی‌هایی از هم در نظر گرفت،

1. Saussure, 1978: 31.
2. Bloomfield, 1933: 283-292.
3. Bloomfield, 1933: 21.
4. Bloomfield, 1933: 21.

اما باید توجه داشت که بر دو محور متفاوت هستی‌شناسانه سوار شده‌اند.

بر همین مبنا دستور زبان و قوانین املا با هم پیوند دارند، ولی یکی نیستند. همچنان که زبان گفتاری و نوشتاری را می‌توان به هم ترجمه کرد، بی آن که این دو یک چیز باشند. چیده شدن نمادهای صوتی بر محور زمان در زبان گفتاری یک ضرورت عمومی است، در حالی که ترتیب علایم نوشتاری بر سطح رسانه‌ی حاملش لزوما خطی نیست و می‌تواند الگوهای متنوعی را شامل شود. نوشتار بر این مبنا با مکان ارتباط دارد و گفتار با زمان، و خصلت خطی و ترتیبی در دومی بیش از اولی بارز است. در ضمن این را هم باید به یاد داشت که زبان فربه‌تر از هردوی اینهاست و شکل‌هایی از زبان -موسیقی، هنرهای تجسمی، معادلات ریاضی، زبان‌های رایانه‌ای- را داریم که به معنای کلاسیک کلمه نه نوشتار هستند و نه گفتار.

به این ترتیب زبان که اصولا از اندرکنش من و دیگری زاده می‌شود و سرشت تکاملی‌اش به اینجا-اکنون قلاب شده و امری گذراست، در پیوند با نویسایی به امری پایدار و متبلور تبدیل می‌شود که ممکن است پس از انقراض در ارتباطهای گفتاری همچنان به شکل نوشتاری به بقای خود ادامه دهد. در این معنا خط به معنای دقیق کلمه ابزاری است برای احضار روح. ابزاری که نه تنها گفتار مردگان را بازمی‌خواند، که حتا زبان‌های از میان رفته را نیز دوباره به شکلی محدود زنده می‌سازد. در دو تمدن پیشگام در آفرینش خط، تقابل این دو سویه‌ی نوشتار را به خوبی می‌بینیم. در ایران نویسایی با گفتار و حضور زندگان پیوند خورد، در حالی که در مصر با مضمون‌ها دست به گریبان باقی ماند و در حصار غیاب مردگان و ایزدان استقرار یافت.

زبان به این ترتیب با شکل‌گیری نویسایی دستخوش تغییراتی بنیادین شد. منش‌های زبانی که پیشتر تنها در مدارهای شبکه‌ی عصبی رمزگذاری می‌شدند و برای بقا به «بیان شدن» و «بر زبان آمدن» پیاپی وابسته بودند، به رسانه‌ای به کلی متفاوت دست یافتند که بسی پایدارتر و ساده‌تر و ایستاتر بود و ریخت عمومی زبان را به همراه منش‌های رمزگذاری شده در آن حفظ می‌کرد. نویسایی بر این مبنا تنها فنی در سطح اجتماعی نبود، که تحولی بسیار بزرگ در سطح فرهنگی بود و به همین خاطر ارتباط میان من-دیگری و زبان را نیز در سطح روانشناختی بازتعریف کرد.شتباه گرفتن نوشتار و گفتار و یکی پنداشتن یک خط با یک زبان گفتاری خطای رایج اما وخیمی است که در اغلب پژوهش‌های مربوط به تاریخ خط دیده می‌شود. به خاطر همین خطاست که این نکته اغلب نادیده انگاشته شده که تداوم چشمگیر خطها پس از انقراض زبان‌های زاینده‌شان، امری

عام و رایج بوده و پیامد طبیعی استقلال این دو از هم است.

اشتباه مشابهی را در متونی می‌بینیم که گمان می‌کنند هنگام برخورد با متون کهن، لزوما با زبانی کهن هم سروکار دارند. در حالی که نوشتار دبیرانه که در اصل نظام رمزگذاری معنا در طبقه‌ی اجتماعی دیوانسالاران و کاهنان بوده، چندان هم به گفتار روزمره‌ی مردم وفادار نیست. کاتبان سامی خط سومری را قرن‌ها پس از منسوخ شدن این زبان استفاده می‌کردند، چرا که این نشانه‌ها در زبان ایشان -که سومری نبود- حامل معنا بود. این به معنای زنده بودن زبان سومری نیست، بلکه به سادگی استفاده از یک نظام رمزگذاری برای انتقال معنا در دو زبان است. به همین ترتیب پیدایش خط آرامی در دوران هخامنشی و جهانگیر شدنش بدان معنا نیست که کاربرانش آرامی حرف می‌زده‌اند یا حتا این زبان را می‌دانسته‌اند.

چنین خلطهایی به ویژه زمانی گریبانگیر می‌شود که به تعمیم‌هایی نابه‌جا در نظام دانایی‌مان منتهی شود. به عنوان مثال پیش‌فرض همه‌ی دانشجویان و استادان رشته‌ی زبان‌های باستانی آن است که دارند یک زبان گفتاری کهن را فرامی‌گیرند. در حالی که تنها برگه‌ی در دسترس ما نوشتار است، و عمده‌ی آنچه که در این رشته بحث می‌شود، شیوه‌ی رمزگشایی و درک مفهوم متن است، و نه روش سخن گفتن به زبانی که زاینده‌ی آن خط بوده است.

البته از روی قواعد املا و دستور زبان نوشتاری می‌توان دستور زبان گفتاری را تا حدودی بازسازی کرد و با مقایسه‌ی نقاط همپوشانی زبان‌های زنده و مرده تا حدودی می‌توان آواهای زبان‌های کهن را بازسازی کرد. اما باید دقت داشت که این تنها یک بازسازی فرضی است و لزوما یک زبان گفتاری واقعی را نشان نمی‌دهد. چرا که اصولا زبان گفتاری خصلتی صوتی دارد و پیش از اختراع ضبط صوت با انقراض فرهنگ سخنگویانش منقرض می‌شده است.

این قاعده را باید در نظر داشت که گفتار اصولا پیچیدگی و تکثر و پویایی بیشتری از نوشتار دارد. نوشتار به صورتبندی معنا نزد طبقه‌ای خاص و برای کارکردی ویژه مربوط می‌شود. اما زبان ارتباط میان همه‌ی انسانها را در همه‌ی سطوح اجتماعی برقرار می‌کند و امری روزمره است. زبان‌ها با سرعتی بیشتر دگرگون می‌شوند، گویش‌ها و انشعاب‌هایی پرشمارتر دارند، و مدام در حال تداخل و وامگیری و اندرکنش با هم هستند. دامنه‌ی تنوع و سرعت تغییر و مراکز وامگیری تداخل در نوشتار بسیار کمتر از گفتار است. به همین خاطر نوشتار معمولا شکل‌هایی کهن‌تر و گاه منسوخ از گفتار را ثبت می‌کند و نه آنچه که

به واقع مردمان بر زبان می‌آورند.

خطها اصولا پویایی کندتر و محتاطانه‌تری نسبت به زبان‌ها دارند. از این رو می‌توانند شکلی قدیمی‌تر از زبان را حتا پس از منسوخ شدن‌اش ثبت کنند و اغلب چنین می‌کنند. ممکن است خط مثل فنلاندی امروز یکسره زبان گفتاری را بازنمایی کند،یا مثل چینی هیچ ارتباط مستقیمی با آن برقرار نکند. در کل هرچه یک خط الفبایی جوان‌تر باشد پیوندش با زبان گفتاری بیشتر است. مثلا در میان خطهای بسیار جوان اروپایی خط روسی و بلوروسی تباری همسان (کریلیک) دارند و زبانی خویشاوند را هم رمزگذاری می‌کنند. اما خط روسی که در مرتبه‌ی واجی-تکواژی[1] قرار دارد، تنها کلیت زبان گفتاری را بازنمایی می‌کند و لغزش‌های غیردستوری و عناصر تکرار شونده را نادیده می‌گیرد. در حالی که بلوروسی همه‌ی اینها را هم نشان می‌دهد و به همین خاطر در مرتبه‌ی واجی[2] جای می‌گیرد.[3]

وفادارانه‌ترین خط به زبان گفتاری الفبای بین‌المللی آوانگاری (IPA) است که برای نخستین بار در سال ۴۲۵۹ (۱۲۵۹ خ/ ۱۸۸۰م.) در فرانسه شکل گرفت و دستاورد «انجمن معلمان آوانگاری» بود، که در زبان انگلیسی نام خود را به صورت Dhi Fon`etik Asoci ´ ´econ' T^ıcerz' می‌نوشتند.[4] این نویسه در ضمن یکی از جوان‌ترین خطهای کره‌ی زمین هم هست. چرا که کارکرد نوشتار اصولا ثبت دقیق گفتار نیست. قلاب شدن متن نوشته شده به زمینه‌ای مادی و وابسته به بینایی، خود به خود آن را محافظه‌کار می‌سازد و باعث می‌شود از پویایی چالاک‌تر گفتار عقب بماند.

گفتار در شکل پایه‌اش شبکه‌ای از لهجه‌ها و گویش‌های محلی است که قلمروی با فرهنگ مشترک را موزائیک‌کاری می‌کند. یعنی در غیاب نویسایی، چیزی به نام زبان استانده هم نداریم و هرآنچه هست موزائیکی از گفتارهاست که در آوا و بیان تفاوت‌هایی با هم دارند و اگر بر دستور زبان و نظام واژگان مشترکی استوار شده باشند، خویشاوند و در هم پیوسته در نظر گرفته می‌شوند. بدیهی است که همه‌ی این سبک‌های گفتاری با هم برابر نیستند و بر اساس شمار گویشوران و اهمیت سیاسی مراکز استقرارشان تقارن میانشان شکسته می‌شود. با این حال در غیاب متن نوشته شده هیچ یک از این زیرسیستم‌های افقیِ درهم پیوسته استیلایی پایدار بر بقیه ندارد.

آنچه شکلی خاص از گفتار را بر بقیه برتری می‌بخشد، بیش از هرچیز منش‌های

1. Phonemomorphic level
2. Phonemic level
3. Rpgers, 2005: 5.
4. Coulmas, 2013: 7.

فرهنگی هستند. یعنی متنی اثرگذار و زیبا و معنادار که هویت‌بخش باشد، اغلب گرانیگاهی قرار می‌گیرد که فراگیری و کاربرد شکلی خاص از گفتار را ترویج می‌کند و استوار می‌سازد. نمونه‌ی بارز این قاعده اهمیت اشعار همر در گسترش گویش یونانی ایونی است، و اهمیت شاهنامه‌ی فردوسی و متون شاعرانی مثل سعدی و حافظ و مولانا در گسترش و تثبیت پارسی دری در مقیاسی جهانی.

نوشتار دستگاهی نمادین است که یکی از این گفتارها را ثبت می‌کند و آن را به مرتبه‌ی زبان استانده برمی‌کشد. یعنی با نوشتار سطحی نو از انتزاع در زبان حاصل می‌آید و چیزی به اسم زبان رسمی پدیدار می‌شود که گسترده‌تر، پایدارتر و پیچیده‌تر از شبکه‌ی گفتارهای شفاهی پیشین است. این زبان رسمی در سطحی تازه از پیچیدگی نمود پیدا می‌کند و بر فراز گفتارها و گویش‌های پیشین جای می‌گیرد، بی آن که لزوما جایگزین‌شان شود یا نابودشان کند.

نوشتار اغلب به منش‌هایی نیرومند و هویت‌بخش قلاب می‌شود، و بسیار پیش می‌آید که اصولا برای ثبت آن زاده شود. به ویژه در ایران زمین رابطه‌ی خط اوستایی و اوستا یا خط پارسی–عربی با قرآن و متونی مثل شاهنامه چنین است و گاه منش فرهنگی از نسخه‌ی نوشته شده‌اش پویاتر و اثرگذارتر است و گاه به لحاظ زمانی هم بر آن تقدم دارد. نوشتار به این ترتیب سیستمی است که بستر جذب‌های پایدار و ستون‌های سازمان دهنده‌ی معنایی دارد. پیچیدگی افزاینده‌ی نوشتار از انباشت و اجتماع همین معناها و متون محوری حاصل می‌آید و بر همین مبنا از گفتاری که زودگذر است و وابسته به سخنگو مستقل می‌شود و بایگانی معنایی گسترده‌تری را در سطحی نو از انتزاع رمزگذاری می‌کند.

ظهور این سطح تازه از پیچیدگی در کارکرد بنیادین نوشتار ریشه دارد. نویسایی دو محدودیت پایه‌ی گفتار را رفع می‌کند و سخن را از زمان–مکان و گوینده مستقل می‌سازد. به این ترتیب شکلی انتزاعی از زبان پدیدار می‌شود که در قالب نشانه‌های تصویری تبلور یافته و با بینایی ارتباط برقرار می‌کند، نه با شنوایی. این زبان رسوب کرده بر رسانه‌های متنی، بر خلاف گفتار میرا و گذرا نیستند و به حضور یک سخنگو وابستگی ندارند. بنابراین در برابر گذر زمان و جابجایی مکانی مقاومت می‌ورزند و در برابر غیاب سخنگو مصونیت دارند. زبانی که نوشته شده باشد، به مخاطب مربوط است و با خواننده‌اش جان می‌گیرد، چون از نویسنده‌اش جدا شده و مستقل از آن در قالبی فیزیکی تثبیت شده است.

دلیل آن که نوشتار ارج و اهمیتی بیش از گفتار دارد را از سویی می‌توان به اهمیت و ارزش تکاملی بیشتر داده‌های بینایی نسبت به شنوایی مربوط دانست، و از سوی دیگر آن را

به ثبات نوشتار در محور زمان و ماندگاری‌اش منسوب کرد، که نسبت به گفتار شفاهی شماری بیشتر از افراد را در دامنه‌ی زمانی بزرگتری تحت تاثیر قرار می‌دهد.

«زبان» در معنایی که امروز فهمیده می‌شود، در اصل زبان نوشتاری استانده شده است. زبان اکدی یا پارسی باستان یا اوستایی بی‌شک در زمانی توسط مردمی به کار گرفته می‌شده‌اند. با این حال آنچه ما امروز از این زبان‌ها می‌شناسیم، شکل نوشتاری و رسمی‌ایست که در برابر گذر هزاره‌ها مقاومت ورزیده و بر رسانه‌های متنی تداوم یافته است. زبان اصلی اوستایی، قاعدتا شبکه‌ای از گفتارهای متنوع بوده که در پهنه‌ای بسیار گسترده‌تر از مرکز فرهنگ اوستایی در ایران شرقی سخنگو داشته است و طیفی از تنوع‌های آوایی و حتا دستوری را در خود می‌گنجانده است.

به همین ترتیب به احتمال بسیار زیاد در دوران هخامنشی مردم شوش و بابل و کرمان و ری با گویش‌هایی متفاوت از پارسی باستان سخن می‌گفته‌اند. اما نسخه‌ی استانده‌ای که ما از این «زبان» می‌شناسیم، همان است که در کتیبه‌ی بیستون ثبت شده و احتمالا گویش مردم انشان (شیراز امروزین) بوده است. زبان عبری هم به همین شکل احتمالا گویش ویژه‌ی یهودیان تبعیدی در بابل بوده است، و یکی از کاشی‌های مقرنس پیچیده‌ی زبان‌های فنیقی-کنعانی رایج در آسورستان و میانرودان محسوب می‌شده است. تدوین تورات و نوشته شدن این متن در زمان هخامنشیان بود که این گویش خاص – و احتمالا نه گفتار رایج در خودِ اورشلیم قدیم- را به «زبان عبری» بدل ساخت.

همین قاعده درباره‌ی زبان‌های جدیدتر هم مصداق دارد. تا پیش از آن که دانته کمدی الاهی را بنویسید و این شعر به متنی آموزشی و هنجارساز در فرهنگ تبدیل شود، زبان ایتالیایی وجود نداشت. متن دانته در پیوند با نویسایی گویش محلی مردم فلورانس را به زبان ایتالیایی بدل کرد. به همان ترتیبی که شاهنامه‌ی فردوسی و گرشاسپ‌نامه‌ی اسدی توسی و سیاستنامه‌ی نظام‌الملک توسی گویش پارسی ویژه‌ی مردم توس را به پارسی دری و زبان ملی بدل ساخت. در همه‌ی این موارد نوشتار است که به پیدایش متنی طولانی و اثرگذار -اغلب به صورت شعر- میدان می‌دهد و این منش فرهنگی همچون گرانیگاهی معنایی برای ایجاد هویت مشترک کاربرد پیدا می‌کند و زبان حامل خود را نیز -که صورتی نوشتاری دارد- در مقام رمزگان آن هویت بر فراز گفتارهای پویا و متنوع تثبیت می‌کند.

نشانه‌های یک نویسه برای ایفای این نقش باید چند شرط را برآورده کنند: نخست آن که تعدادش باید در دامنه‌ای باشد که به راحتی به حافظه سپرده و به یادآورده شود. دوم آن

که نوشتن‌شان باید به نسبت ساده باشد و به وسیله یا زمینه‌ی خاصی نیاز نداشته باشد. سوم آن که باید شکل ظاهری علایم با هم تفاوت داشته باشد تا به راحتی از هم تفکیک شوند. به همین خاطر سیر تکامل نویسایی با کم شدن تعداد نشانه‌ها، تفکیک شکل‌شان و ساده شدن‌شان پیوند خورده است. گذار از خطهای اندیشه‌نگار به الفبایی به این خاطر چنین مهم است و بلافاصله وامگیری می‌شده، که در هر سه مورد جهشی را رقم می‌زده است.

این سه شاخص در ضمن نشان می‌دهند که شمار علایم در دسترس برای نویسه‌ها به نسبت محدود است. به ویژه همگرایی‌ای به سمت نمادهای برخاسته از عناصر طبیعی در کار است. به همین دلیل ممکن است خطهایی به کلی نامربوط به علایمی همسان برسند. نمونه‌اش خط جزیره‌ی ایستر و خط سند-هامون-هیرمند است که ینسن شباهت‌های میانشان را نشان داده و با توجه به چهار هزار سال و هجده هزار کیلومتر فاصله بینشان، تقریبا قطعی‌ست که مستقل از هم تکامل یافته‌اند.

محدودیت‌هایی از این دست نشان می‌دهند که نویسایی سیستمی ویژه و به نسبت دیریاب است و این تا حدودی کم بودن کانون‌های ظهور خودبنیادش را توضیح می‌دهد. اگر کل فناوری‌های انسانی را بر حسب وابسته بودنشان به شرایط بیرونی و قواعد درونی بر طیف آسان/ دشوار بچینیم، نویسایی در گوشه‌ی دشوارِ این پیوستار قرار می‌گیرد. شرایطی بیرونی مثل انباشت اطلاعات فرهنگی و پیچیدگی اجتماعی و اندازه‌ی طبقه‌ی متخصصان در حوزه‌ی فرهنگ باید از آستانه‌ای گذر کند تا نویسایی در یک جامعه ریشه بدواند و سودمند جلوه کند. علاوه بر این شاخص‌های سه‌گانه‌ی درونی هم باید برآورده شود تا نمادهای تصویری و آواهای صوتی را به هم متصل کند. اصولا همین واسطه بودن نویسایی میان بینایی و شنوایی آن هم در پیوند با فرایند پیچیده‌ای مثل زبان، عاملی است که آن را به یک فناوری دیریاب و دشوار بدل می‌کند.

ترکیب این شروط درونی و بیرونی باعث شده تا سیر تکامل خط تا حدودی تاریخ کشف قواعد حاکم بر آن باشد. برخی از نویسندگان همه‌ی خطها را هم‌زور و هم‌ارز دانسته‌اند، با این فرض که هر خطی در جامعه‌ی میزبانش بالاخره کارکردی را برآورده می‌کرده است.[1] با این حال چنین نگرشی درست نمی‌نماید. یعنی خط الفبایی آشکارا از خط تصویری بهتر کارکرد «نوشتن» را برآورده می‌کند و یک زبان یگانه (مصری باستان) در یک دوران یگانه (دوران هخامنشی) با خط الفبایی مردمی بهتر از خط تصویری کاهنانه

[1] Powell, 2012: 14-15.

نوشته می‌شده است. یعنی خط نوعی فناوری است، و نه نوعی هنر، و هرچه سازوکارهای سیستمی درونی‌اش منسجم‌تر و ساده‌تر باشند، نقش میانجی خود را بین دو سیستم شنیداری گفتار و بینایی نوشتار بهتر ایفا می‌کند. خط مانند معماری نوعی مهارت عملیاتی است که با دستکاری در جهان عینی بیرونی همراه است، و به همان ترتیبی که فناوری بریدن سنگ در جوامع باستانی متفاوت بوده و ناهم‌تراز، نویسایی نیز چنین است.

خطها اغلب همه‌ی عناصر زبانی –مثلا گویش و تنوع در خوانش یک واژه– را بازنمایی نمی‌کنند و در مقابل شاخص‌هایی دیگر را نشان می‌دهند که در گفتار خود به خود درک می‌شود و نیاز به نشانه‌گذاری ندارد. مثلا دستگاه تنفسی به شکلی زبان را تولید می‌کند که سرشت‌اش گسسته است. یعنی بین واژه‌ها و جمله‌ها برش‌هایی از سکوت جای می‌گیرد.

در خطهای اندیشه‌نگار مثل سومری و چینی و هیروگلیف نیازی به فاصله‌گذاری نداریم چون واژه‌ها خود به خود در یک شکل خلاصه می‌شوند و با واژه‌ی بعدی تفاوت دارند. اما در زبان‌های الفبایی که هر واژه با چندین علامت ثبت می‌شود، به قراردادی نیاز است که محل پایان یافتن یک کلمه و آغاز کلمه‌ی بعد را نشان دهد. در سطح جمله اما همه‌ی خطها مشکل مشابهی دارند و زنجیره‌ی واژگان مربوط به یک جمله را باید به شکلی از خوشه‌ی سازنده‌ی جمله‌ی بعدی جدا سازند.

در خطهای الفبایی امروزین این برش‌ها در متن به صورت فضایی خالی بعد از هر واژه بازنموده می‌شود. این نوع نشانه‌گذاری مکث یا سکوت پس از هر کلمه یا جمله انگار برای نخستین بار در خط پارسی باستان ابداع شده باشد. در آن زبان این وقفه با یک میخ کج بازنموده می‌شده و بعدتر در خط آرامی به فضایی خالی تبدیل شده است. متون یونانی و رومی و چینی کهن تا پانصد سال بعد و قرن اول میلادی همچنان از این فاصله‌گذاری‌ها استفاده نمی‌کردند و زنجیره‌ی واژگان و جملات را بی وقفه پشت سر هم می‌نوشتند. این نقطه‌گذاری مکث در زبان‌های بعدی گاه حالتی وسواس‌آمیز پیدا کرده است. مثلا در خط تبتی فاصله‌ی بین هر دو هجا را هم با نقطه‌ای دُم‌دار در بالای واژه نشان می‌دهند.

بخش دوم

تکامل سیستمی نوشتار

خط دست کم سه بار به طور مستقل از صفر در جوامع گوناگون تکامل یافته که هریک قلمرو بزرگ و مهمی از جغرافیای انسانی را را نمایندگی می‌کنند: پیشتر از همه در ایران زمین (سه قرن آغازین تاریخ: ۳۴۰۰-۳۱۰۰ پ.م) و کمی بعدتر در مصر (قرن دوم و سوم تاریخی: ۳۲۰۰-۳۱۰۰ پ.م) که احتمالا وامی از خطهای ایرانی بوده و به سرعت به سیستمی خودبنیاد بدل شده است. دومی بعد از وقفه‌ای طولانی در چین (حدود سال‌های ۱۶۰۰ تا ۱۸۰۰/ ۱۸۰۰-۱۶۰۰ پ.م) و سومی باز بعد از وقفه‌ای بلند در آمریکای مرکزی (سال ۲۷۳۰/ ۶۵۰ پ.م) خطهای مایا را نتیجه داد. نگرش دانشگاهی غالب آن است که ظهور بی‌پیشینه‌ی خط در زمینه‌ای نانویسا همان سه کانون پیش‌گفته را دارد: سومری (ایران غربی)، چینی و مایا.[1]

علاوه بر اینها به احتمال زیاد در جزیره‌ی ایستر هم نویسایی به طور مستقل پدید آمده و خط رونگو-رونگو[2] (یعنی: نقل قول) را نتیجه داده، که البته به زمان‌هایی بسیار جدیدتر مربوط می‌شود. این خط احتمالا در شکل آغازین‌اش در حدود قرن ۴۷ تاریخی (ق ۱۳ .م) شکل گرفته و در قرن ۵۱ (قرن هفدهم میلادی) به خطی کامل با ساختار تصویری اندیشه‌نگار تبدیل شده است. زبان پشتیبان این خط راپانویی بوده که زبان اصلی بومیان جزیره‌ی ایستر به شمار

1. Rogers. 2005: 4-5.
2. Rongorongo

می‌آید. کتیبه‌های رونگو-رونگو احتمالا از چپ به راست و از پایین به بالا در جهتی گاوآهنی نوشته می‌شده است. شمار نشانه‌های این خط را بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ دانسته‌اند. این نمادها برخی اندیشه‌نگار و برخی آوانگار بوده و ساختی تصویری و نقاشی‌گونه داشته است.[۱]

این خط و افراد باسواد وابسته به آن در جریان هجوم اروپایی‌ها به این جزیره و کشتار ساکنانش از میان رفت. در حدی که در سال ۵۳۴۲ (۱۸۶۲م.) اسپانیایی‌های مقیم پرو به این جزیره حمله بردند و هزار و چهارصد نفر از بومیان را به بردگی گرفتند. در دهه‌ی ۵۳۵۰ (۱۸۷۰.م) تنها حدود دویست نفر از بومیان این جزیره زنده مانده بودند که هیچ یک توانایی خواندن خط اجدادی‌شان را نداشتند و مبلغان مذهبی فرنگی تازه در این هنگام به وجود چنین خطی پی بردند. چنین می‌نماید که علاوه بر خط رونگو-رونگو دو نویسه‌ی دیگر به نام‌های «ماما» و «تائو» نیز در این جزیره تکامل یافته باشد.[۲]

به لحاظ تاریخی ایران زمین خاستگاه بی‌رقیب نویسایی است. نخستین نشانه‌های خط در حدود ۳۴۰۰ پ.م در ایلام و میانرودان پدیدار می‌شوند، و تنها سیصد سال بعدتر است که مشابهشان را در تمدن مصری می‌بینیم. زایش خط در تمدن مصری احتمالا تبارنامه‌ای ایرانی داشته و از منطقه‌ی میانرودان و آسورستان به شمال مصر انتقال یافته است.[۳] چون ظهور خط در مصر همزمان و هم‌مکان است با مراکزی که عناصر اصلی زندگی کشاورزانه (کشت گندم و جو، پرورش بز و گوسفند) را از ایران زمین وامگیری می‌کنند، و شواهد محکمی هست که این مراکز احتمالا توسط مهاجرانی تاسیس شده بوده‌اند که بومی مناطق جنوب غربی ایران زمین بوده و از راه صحرای سینا به شمال دلتای نیل نقل مکان کرده بودند و با فرهنگ گِرزه (دوره‌ی نقده-۲) پیوند داشته‌اند. این ارتباط فرهنگی با وامگیری گسترده‌ی هنر و فرهنگ مادی نقده-۲ از فرهنگ ایلامی-سومری دوره‌ی اوروک پسین (۳۵۰۰-۳۱۰۰ پ.م) و جمدت نصر (۳۱۰۰-۲۹۰۰ پ.م) همراه بوده[۴] و ۲۵۰ سال به درازا کشیده است.

قدیمی‌ترین نمونه‌ها از خط در مصر در آبیدوس در حدود ۴۵۰ کیلومتری جنوب قاهره کشف شده و قدمتش به حدود سال ۲۰۰ (۳۲۰۰ پ.م) باز می‌گردد. برخی از پژوهشگران تاریخ این نمادها را تا ابتدای تاریخ (۳۴۰۰ پ.م) عقب برده‌اند و آن را دلیلی بر درون‌زاد بودن نویسایی در مصر دانسته‌اند. اما این تاریخ‌گذاری قدری اغراق‌آمیز می‌نماید. در ضمن شکل اولیه‌ی این نمادها با آثار همزمان‌شان در میانرودان

1. Daniels and Bright, 1996: 183-184.
2. Daniels and Bright, 1996: 183.
3. Barraclough and Stone, 1989: 53.
4. Hartwig, 2014: 424–425.

همسان هستند و بر خلاف نمونه‌های ایران غربی سیر تحول مشخصی ندارند و ناگهان در اسناد تاریخی ظاهر می‌شوند. این آثار نقش‌هایی اغلب جانوری هستند که بر لوح‌های گلی یا استخوان‌ها ترسیم شده‌اند و هریک ۱/۵ تا ۲ سانتی‌متر اندازه دارند.

بر خلاف خطهای تکامل یافته در میانرودان و ایلام و آسورستان، که تحول قدم به قدم‌شان طی سه چهار قرن گذشته به رمزپردازی‌های مشابه منتهی شده، در مصر این آثار به شکلی بی‌پیشینه و ناگهانی نمایان می‌شوند و از نظر ریخت هم با آنچه که در میانرودان و ایلام می‌بینیم شباهت دارند.[1] منطق حاکم بر این رمزگان هم یکی است. یعنی از نشانه‌های عینی و ملموس (معمولا جانوری) برای اشاره به عبارت‌ها و آواهایی استفاده شده که اغلب اسم خاصی برای مکانی یا شخصی بوده‌اند. علایم خط مصری آغازین و خط همزمانی که در سومر و ایلام رواج داشته بسیار به هم شبیه است و تنها با گذر چند قرن است که واگرایی در شکل رمزپردازی‌ها آغاز می‌شود.[2]

راست) نمادهای سومری آغازین، دوره‌ی اوروک-۳، دو قرن اول تاریخی (اواخر هزاره‌ی چهارم پ.م)
چپ) نماد «اِن» (سرور) در کنار علامت ایزدبانو اینانا، اوروک، حدود سال ۴۰۰/ ۳۰۰۰ پ.م

1. Larkin, 1999.
2. Hartwig, 2014: 427.

مصر، حدود سال ۲۰۰/ ۳۲۰۰ پ.م

این نمادها البته طی قرن چهارم تاریخی (قرن آخر هزاره‌ی چهارم پ.م) به سرعت بافتاری بومی به خود می‌گیرند و خط هیروگلیف از دل آن زاده می‌شود. در نتیجه هرچند خط مصری مانند سایر عناصر زندگی یکجانشینی خاستگاهی ایرانی دارد، اما از نظر ریخت و ساختار مستقل است و چنین می‌نماید که اصل منش وامگیری شده از تمدن ایرانی، امکان ثبت اندیشه در قالب نمادها بوده و خودِ نمادهای هیروگلیف اولیه در مصر ابداع شده باشند.[1]

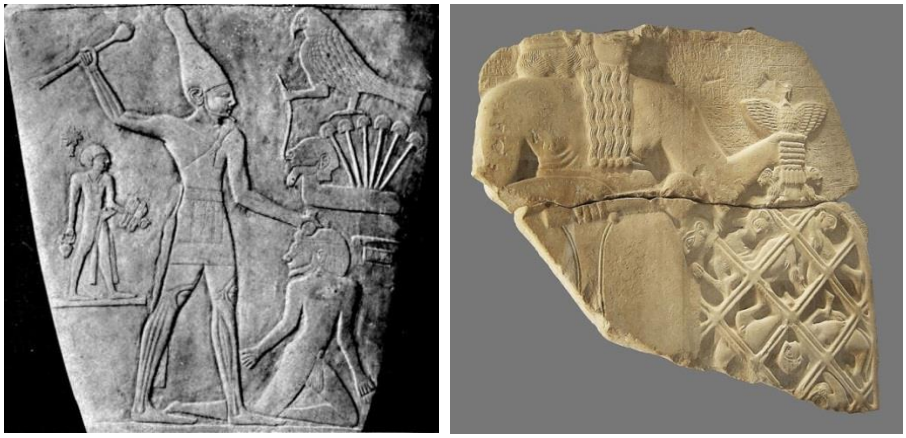

رمزگان پیشاهیروگلیف مقبره‌ی نارمر، که به نمادهای سومری شباهت دارد، سال ۲۸۰ تا ۳۳۰ (۳۱۰۰-۳۰۵۰ پ.م)

[1] Sampson, 1985: 78.

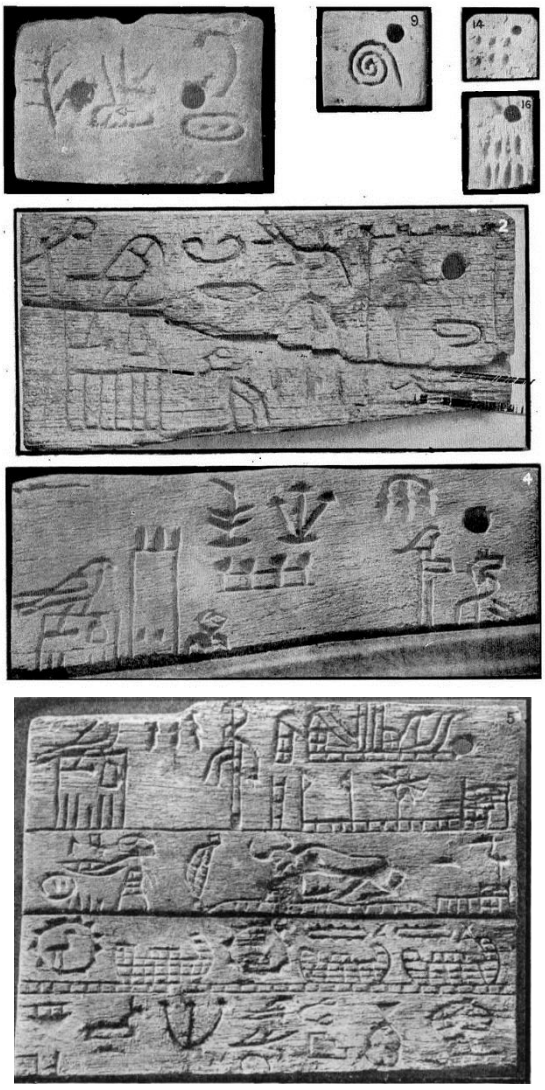

تاثیر بازگشتیِ هنر مصری بر هنر سومری: شاه پیروزمند گرز به دست با بالاتنه‌ی برهنه که با ایزدی پرنده‌وار حمایت می‌شود و دشمنانش را اسیر کرده است: ائاناتوم شاه لاگاش (سال ۱۳۳۰/ ۲۴۵۰ پ.م) و نارمر اولین فرعون مصر (سال ۳۳۰۰/ ۳۰۵۰ پ.م)

بعد از ایران و مصر که کهن‌ترین تمدن‌های کره‌ی زمین هستند و تقریبا همزمان به عصر نویسایی ورود کردند، چهار تمدن دیرآیندتر بسیار دیرتر نویسا شدند. چینی‌ها در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۰۰ تا ۲۲۰۰ (۱۶۰۰ تا ۱۲۰۰ پ.م) خط ویژه‌ی خود را پدید آوردند، که احتمالا مثل مورد مصر با تاثیر ایده‌های ایرانی همراه بوده و با واسطه‌ی قبایل ایرانی‌تبار سکا به آن قلمرو انتقال یافته است. در این دوران سراسر استپ‌های شمالی قلمرو خاوری در اختیار قبایل سکا بوده و نخستین نمونه‌های خط چینی هم در همین زمان و در همین مناطق تحول یافته است. با این حال خط چینی نیز مثل مصری از نظر ریخت و نمادپردازی ابداعی بومی است و احتمالا تنها ایده‌ی مرکزی ثبت افکار در قالب نمادها بوده که از ایران به آن سو انتشار یافته است.

اروپاییان هرگز خط ویژه‌ی خود را تولید نکردند و هردو خط اصلی خود (لاتین و یونانی) را از ایران غربی وام گرفتند و این به طور عمده در نیمه‌ی دوم سومین هزاره‌ی تاریخی (نیمه‌ی نخست هزاره‌ی اول پ.م) و دو و نیم هزاره دیرتر از ایران زمین تحقق

یافت. در قاره‌ی آمریکا که از نفوذ تمدن ایرانی به دور بود و به شکلی درون‌زاد خط را ابداع کرد هم تقریبا همزمان با اروپا نویسا شد و در حدود سال ۲۷۳۰ (۶۵۰ پ.م) نخستین نشانه‌های خط در آمریکای مرکزی پدید آمد.

تاریخ خط در ایران زمین علاوه بر فضل تقدمی که شرحش گذشت، از چند زاویه‌ی دیگر نیز ویژه است و با تاریخ نویسایی در سایر تمدن‌ها متفاوت است. یکی از این نمودهای این تفاوت پویایی زیاد خطها، شمار زیادشان، و انتزاعی شدن افزاینده‌شان است که به ظهور الفبا انجامیده است. این پویایی از همان ابتدای کار در نویسه‌ها و نمادپردازی‌های ایلامی و سومری دیده می‌شود. مسیر تکاملی خط در ایران زمین به کلی با مدار سایر تمدن‌ها متفاوت است و این به توضیحی نیاز دارد.

خط سومری-ایلامی اولیه و هیروگلیف اولیه در همان قرون اولیه‌ی تاریخی (ابتدای هزاره‌ی سوم پ.م) به شکلی واگرا تحول پیدا می‌کنند و نظام‌هایی متمایز از رمزپردازی را پدید می‌آورند. مهم‌ترین شاخص جدایی این دو آن است که در خط میخی سومری نمادپردازی اولیه به سرعت از ریخت‌های تصویری فاصله می‌گیرد و علایم به شکل‌هایی انتزاعی و قراردادی گذر می‌کنند. در حالی که در هیروگلیف شکل اولیه‌ی اندیشه‌نگار حفظ می‌شود و بعدتر هم در همان شکل واکها و واکه‌ها را نمایندگی می‌کند.

این واگرایی به شکلی شگفت‌انگیز به عواملی بی‌ربط مثل «طبیعت‌گرا» بودن روحیه‌ی مصریان منسوب شده است. در حالی که کافی است به کارکردها و بسامدهای نویسایی در این دو قلمرو بنگریم تا دلیل این تفاوت را دریابیم. خط در مصر همواره امری سلطنتی و ویژه باقی ماند که کاربردش در انحصار کاهنان و دیوانسالاران بود. در حالی که در ایران زمین خط هم در خاستگاه و هم در کاربرد عام خود به اندرکنش‌های اقتصادی و حقوقی غیردرباری و غیر دینی ارجاع می‌داد و اصولا خاستگاهش در آنجا بود. یعنی اسناد مالی که تراکنش مالی افراد عادی را گزارش می‌کرد، هسته‌ی مرکزی متون را بر می‌ساخت و ستون فقرات تحول خط نیز همین کارکرد بود.

بر خلاف آن، در مصر خط کارکردی آیینی داشت و برای برچسب زدن بر اموال خدایان یا فرعون مورد استفاده قرار می‌گرفت. خط در ایران زمین برای ثبت اطلاعات خرد و جزئی اقتصادی و قراردادهای بینافردی کاربرد داشت، و از آنجا به مرتبه‌ی ارتباط با خدایان و شاهان تعمیم یافته بود. در حالی که در مصر خط اصولا در همان دایره‌ی خدایان و شاهان محصور بود و به همین خاطر نوشتن متن را به کنشی جادویی و مناسک‌آمیز تبدیل می‌کرد، نه کرداری عملیاتی و دم‌دستی برای رفع نیازی روزمره، چنان که در ایران زمین رواج داشت.

به همین خاطر در ایران مدام خطهای تازه ابداع می‌شد و ورود زبان‌های تازه (مثل اکدی) با نویسا شدن‌شان با خطهایی همراه می‌گشت که در آغاز برای ثبت زبانی دیگر (سومری) ابداع شده بودند. این دامنه‌ی بسیار گسترده‌ترِ کاربرد و آن نقشه‌ی بسیار پیچیده‌ترِ زبانی و قومی در ایران عاملی بود که پویایی چشمگیر، پیچیده شدن مستمر و انتزاعی شدن گام به گام خط را در ایران زمین نتیجه داد، و این موهبت‌ها را از مصریان دریغ داشت.

این در حالی بود که مصر از هردو جنبه با ایران زمین شباهت‌هایی داشت. در مصر هم جغرافیایی متنوع و تنوعی از زبان‌ها (در شمال لیبیایی و یونانی و سامی، و در جنوب زبان‌های آفریقای سیاه) را داشته‌ایم. اما این زبان‌ها یکسره سرکوب می‌شدند و هرگز با خط هیروگلیفی نویسا نشدند. در واقع خط در مصر هرگز برای ثبت زبان‌ها به کار گرفته نشد و به همین خاطر متون هیروگلیف اطلاعاتی بسیار اندک درباره‌ی زبان‌ها و گویش‌های رایج در مصر باستان به دست می‌دهد. این خط در اصل ابزاری جادوگرانه محسوب می‌شد و نوشتن جزئی از مناسکی مذهبی بود، نه کارکردی مستقل و قائم به ذات.

این در شرایطی بود که زبان مصری -بر خلاف چینی- کاملا برای ورود به خط سیر نویسه‌های ایرانی آمادگی داشت. زبان مصریان با یکی از زبان‌های نویسای مهم رایج در ایران زمین (زبان‌های سامی) خویشاوند بود و به خانواده‌ی زبانه‌ای سامی-حامی تعلق داشت. هم مصری و هم زبان‌های ایران غربی مثل اکدی و عبری و کنعانی از بن‌هایی سه حرفی ساخته می‌شدند که صرف کردن‌شان در باب‌ها مشتق‌های زبانی را به دست می‌داد. از این رو تحول شتابان خط در ایران غربی و زاده شدن خط الفبایی از دل همین نوشتارهای سامی، در کنار محافظه‌کاری و ایستایی باورنکردنی خط مصری جای توجه دارد. با توجه به این شباهت‌ها روشن است که سازماندهی اجتماعی خط، عامل اصلی از ایستایی یکی و پویایی دیگری بوده است، و نه ماهیت زبان.

نکته‌ی جالب توجه درباره‌ی خطهای ایرانی و مصری آن است که در ایران رسانه‌ی عام خطها از مصر ساده‌تر و دم‌دستی‌تر بوده است. ایرانیان خطهای اغلب میخی خود را بر لوح‌های گلی می‌نوشتند، در حالی که مصریان از همان ابتدای پیدایش خط هیروگلیف و دوران دودمان نخست، از پاپیروس و مرکب و قلم برای این کار استفاده می‌کردند. استقلال نوشتن از نقاشی کردن در ایران زمین به جدایی رسانه‌ها و فنون ثبت علایم منتهی شد. در حالی که در مصر که از نعمت رویش نی‌های مناسب برای کاغذسازی هم بهره‌مند بود، همان شیوه‌ای که برای نقاشی رایج بود تا پایان برای نوشتن هم کارکرد داشت. نوشتن بر کاغذ سریع‌تر و ساده‌تر بود، حجم بیشتری از علایم را در فضایی کوچکتر جای می‌داد، و بایگانی‌هایی سبک‌تر و جمع و جورتر را ممکن می‌ساخت.

لوح‌ها البته ماندگارتر و پایدارتر از پاپیروس بودند و بعد از پخته شدن در عمل به سنگ‌هایی جاویدان تبدیل می‌شدند. به همین خاطر بایگانی‌های نوشتاری در میانرودان به شکل قیاس‌ناپذیری گسترده‌تر و حجیم‌تر از مصر است. در مقابل کسی که با قلم نی بر لوح می‌نوشت، با مشکل محدودیت فضا دست به گریبان بود. احتمالا یکی از فشارهایی که به ساده شدن خطهای ایرانی و انتزاعی‌تر شدن نمادها منتهی شده، همین رسانه‌ی ویژه یعنی لوح‌نویسی بوده است. این نکته را هم باید در نظر داشت که علایم خط میخی که بر لوح نقش می‌شدند، بر خلاف نوشتارهای مصری دو بعدی نبودند، بلکه در واقع ردی سه بعدی محسوب می‌شدند. یعنی عمق یک نشانه و زاویه‌ی فرورفتگی‌ها هم بخشی از رمزگذاری حروف محسوب می‌شده است.

با این حال خط مصری از این موهبت بوم‌شناختی بهره‌برداری نکرد و در سراسر این مدت همچنان به صورت اندیشه‌نگارهایی بسیار پرشمار و گیج کننده باقی ماند که به معنای دقیق کلمه نقاشی می‌شد. وقتی قرن‌ها بعدتر مشتقی ساده شده از هیروگلیف پدید آمد و خط کاهنانه (هیراتیک) نام گرفت، همچنان تصویری بود و بسیار دشوار، و کاربردش منحصر به تندنویسی کاهنان و دبیران بود.

خط کاهنانه نویسه‌ای نو نبود که منطقی تازه را دنبال کند، بلکه در واقع همان هیروگلیفی بود که با قالبی ساده‌تر نقاشی شده باشد. در حالی که در خط سومری در حدود سال ۹۰۰ (۲۵۰۰ پ.م) نشانه‌های آوانگاری کامل نمایان شده بود. مثلا «مو» که گیاه معنی می‌داد و با علامت گیاهی نشان داده می‌شد، در ضمن برای نمایش مفهومی انتزاعی مثل سال (به سومری: مو) و عنصری دستوری مثل پیشوند سوم شخص مذکر (مو) و ضمیر ملکی «مال من» (مو) هم به کار گرفته می‌شد. قطع شدن پیوند میان این علامت با شکلِ گیاه بدان معنا بود که سومریان باستان دیگر علامتی انتزاعی داشتند که صدای «مو» را نمایندگی می‌کرد، و نه چیزی خاص در جهان خارج را. هرچند استفاده از سرواژه‌ها در هیروگلیف هم ابداع شد و برخی از نمادهای تصویری واج یا هجایی را هم نمایندگی می‌کردند، اما این سطح از انتزاع یکسره در حاشیه‌ی نویسه‌ی تصویری مصری باقی ماند و گسترشی پیدا نکرد.

انتزاع پیش‌رونده‌ی خط در ایران زمین تا حدودی به این حقیقت بازمی‌گشت که تنوعی زبانی در این اقلیم وجود داشت و وامگیری‌های سریع خط میان اقوام باعث می‌شد مردمی با زبانی به کلی متفاوت، از خطی پیشاپیش موجود استفاده کنند که با زبان خودشان سازگاری چندانی نداشت. به این ترتیب شکافی میان زبان و خط پدید می‌آمد و ارتباط بین علایم نوشتاری و گفتار مسئله‌برانگیز می‌شد. همین طرح مسئله بود که راه را برای انتزاعی

شدن افزاینده‌ی نمادهای نوشتاری هموار ساخت و پیدایش خط الفبایی را ممکن ساخت.

نمونه‌ی این پدیده را در خط اکدی می‌بینیم که صورتی وامگیری شده از خط سومری است، ولی برای زبانی به کلی متفاوت به کار گرفته می‌شود که ساختار دستوری و آوابندی‌اش کاملا متمایز است. همین خط اکدی بعدتر توسط هیتی‌ها هم وامگیری شد که به زبانی کاملا متفاوت سخن می‌گفتند که به خانواده‌ی زبان‌های آریایی تعلق داشت. یعنی سومری هایی که زبانشان هیچ همانند امروزین ندارد، خطی ابداع کرده بودند که اکدی‌ها (با زبانی شبیه عربی) آن را به زحمت بر زبان سامی خود سوار کرده بودند و هیتی‌ها همین نسخه‌ی اخیر را گرفتند و بر زبان خود (شبیه پارسی باستان) منطبق ساختند.

هریک از این وامگیری‌ها خواه ناخواه به بازبینی، ویراست، نوآرایی قراردادها و از همه مهم‌تر بدیهی‌زدایی از نمادهای زبانی منتهی می‌شد. به این ترتیب در ایران زمین صرف تنوع زبانی و شمار بالای خطهایی که زبان‌هایی متفاوت را نویسا می‌ساخته، عاملی بوده که پویایی درونی خط را بالا می‌برده و سرعت تکامل آن و چینه‌بندی پیچیدگی رسوب کرده بر آن را افزایش می‌داده است.

در این بافت بوده که همان خط میخی قدیمی، در عمل به نوعی خط الفبایی تبدیل شد. چنان که گفتیم این روند نخست در ایلام آغاز شد. خط سومری و ایلامی در حدود سال ۹۰۰ (۲۵۰۰ پ.م) به خطهایی بدل شده بودند که هم اندیشه‌نگار داشتند و هم آوانگار و هم شناسه‌های دستوری یا مفهومی. در حدود سال ۱۴۰۰ (۲۰۰۰ پ.م) خط ایلامی با ۱۱۳ علامت یک نظام نشانه‌گذاری آوانگار خالص محسوب می‌شد که عناصر اندیشه‌نگار یا شناسه‌های خود را کامل از دست داده بود. در خط ایلامی تنها هفت شناسه و ۲۵ اندیشه‌نگار باقی مانده بود که همه به وام‌واژه‌های سومری مربوط می‌شد.

الگویی مشابه در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۳۰ تا ۲۱۳۰ (۱۴۵۰ تا ۱۲۵۰ پ.م) در اوگاریت نمود یافت، که بعدتر از مراکز مهم فنیقیه شد. در این شهر هم خطی میخی پدید آمد که یکسره آوانگار بود. ریخت بیرونی این خط همان میخی کهن سومری–ایلامی بود، اما ریخت درونی‌اش کاملا الفبایی شده بود و این موازی بود با شکل‌گیری خط کنعانی قدیم که الفبایی بود. جالب آن که در اوگاریت همین خط ساده شده‌ی میخی برای نوشتن زبان های اکدی (که مانند کنعانی سامی بود) و هوری (که بیشتر به سومری و گوتی نزدیک بود) نیز به کار گرفته می‌شد.

با مقایسه‌ی سیر تحول خط در ایلام و قلمرو کنعان باید به این نکته توجه داشت که روندی مشابه و موازی از حرکت به سمت الفبایی شدن پیشتر از کنعان در ایلام آغاز شده است. بر

خلاف ساده‌سازی و الفبایی شدن تدریجی خط در کنعان که به خاطر تماس با فرهنگ مصری تحقق یافته، و ساختار آغازین خط را از نقطه‌ی ابتدایی تصویرنگاری آغاز کرده، چنین می‌نماید که در ایلام با سیری پیوسته و تدریجی از انباشت پیچیدگی سر و کار داشته باشیم. در ایلام خط به تدریج ساده‌تر شد، عناصر دستوری و تصویری‌اش را از دست داد، و روندی را طی کرد که تا ابتدای دوران هخامنشی به زایش خط پارسی باستان منتهی شد.

اغلب در شرح تاریخ ظهور الفبا مورخان تنها بر زبان‌های سامی و به ویژه خط فنیقی تاکید می‌کنند و روندهای موازی و گاه کهن‌تری که در باقی نقاط ایران زمین در جریان بوده را نادیده می‌انگارند. این البته برای پژوهش‌هایی که نگاهی سیستمی ندارند و کلیت حوزه‌ی تمدن ایرانی را همچون یک سامانه‌ی یکپارچه نمی‌نگرند، نقصی طبیعی است و نابینایی برخاسته از آن دور از انتظار نیست.

اگر حوزه‌ی تمدن ایرانی را همچون یک سیستم منسجم بنگریم، در می‌یابیم که ظهور خط الفبایی فرایندی پیچیده و شبکه‌ای بوده که در جریان تداخل نظام‌های زبانی در قلمرو تمدن ایرانی رخ داده است. کلید داستان گویا ناسازگاری زبان‌ها و خطها بوده باشد، و این تنها زمانی رخ می‌دهد که مردمی نانویسا خطی را از مردمی دیگر با زبانی به کلی متفاوت وامگیری کنند. در این حالت ناسازگاری‌ای میان زبان و خط رخ می‌نماید که به بدیهی‌زدایی از خط، انتزاعی شدن نمادها و ساده شدن افزاینده‌ی نشانه‌ها منتهی می‌شود.

نخستین گام در این مورد در حدود سال ۱۰۳۰ (۲۳۵۰ پ.م) برداشته شد و این زمانی بود که شروکین اکدی در مقام شاه سامی‌هایی که تازه چند قرن بود در میانرودان مستقر شده بودند، این قلمرو را فتح کرد و بعد از زاگرس گذشت و شوش را هم گرفت. در همین حدود دو نمونه از وامگیری‌های خط منتهی به ناسازگاری مورد نظرمان رخ داد. نخست درباره‌ی زبان اکدی که خط سومری را وامگیری کرد، و دیگری درباره‌ی خط ایلامی که پیشاپیش وجود داشت و روند تحولی موازی با سومری را به شکل درونزاد طی کرده بود، اما طی چند قرن بعد به تدریج از دستاوردهای آوایی شدن افراطی خط اکدی بهره جست و آن را یک گام پیشتر برد.

به این ترتیب تا حدود سال ۱۴۰۰ (۲۰۰۰ پ.م) زبان‌های ایلامی و اکدی و سومری را داشتیم که هر سه نویسا بودند و در جریان وامگیری‌هایی پیچیده و متداخل از خط اندیشه‌نگار قدیمی به آوانگاری کامل ایلامی گذر کرده بودند. در همین دوران برخی از زبان‌ها مثل گوتی خط و زبان اکدی را با هم وامگیری کرده بودند و برخی دیگر مثل هوری نسخه‌های ویژه‌ی خود از خط میخی را با وامگیری از شبکه‌ی سومری–اکدی–ایلامی پدید آورده بودند.

آنگاه در میانه‌ی دومین هزاره‌ی تاریخی (ابتدای هزاره‌ی دوم پ.م) تحولی تازه در خط الفبایی نمایان شد که با موج تازه‌ای از وامگیری‌ها و ناسازگاری‌های نوپدید زبان–خط مصادف بود. کانون این تحول در محور شمالی–جنوبی ایران غربی بود. در شمال هیتی‌ها و میتانی‌ها که زبانشان خویشاوند اوستایی و سانسکریت بود و نیای پارسی امروز، همزمان سه خط پدید آوردند. یکی خط تصویری شبیه هیروگلیف که ساختاری درونزاد داشت، دیگری خط میخی وامگیری شده از اکدی که با زبان آریایی‌شان ناسازگار بود، و سوم خط میخی ویژه‌ی خودشان که بیشتر ادامه‌ی خط میخی هوری بود.

هیتی‌ها مردمی بسیار نویسا بودند و ده هزار لوح به زبانشان باقی مانده که تنها بخشی ناچیز از آن خوانده و منتشر شده است. میتانی‌ها که زبانی نزدیک به ایشان داشتند و آنان هم آریایی بودند آمیختگی بیشتری با اکدی‌ها داشتند و خط میخی اکدی را برای زبانشان وامگیری کردند. همزمان با این تحول، در کنعان خط الفبایی سینایی قدیم شکل گرفت و این مدیون ارتباط با مصر بود و با نوعی عقبگرد به سمت خط تصویری و دوباره آغاز کردن از آنجا همراه بود. در جنوب، محور میانرودان و ایلام با استیلای قوم کاسی همراه بود که باز شکلی از همین وام‌گیری‌ها و اثرگذاری‌های متقابل میان زبان‌ها و خطها را نشان می‌داد.

هرچند پیدایش خط الفبایی تحولی مهم و تاریخ‌ساز بود، اما به کرسی نشستن‌اش قرن‌ها بعد تحقق یافت. تثبیت و رواج این خط به پشتوانه‌ای سیاسی نیاز داشت که در منطقه‌ی پرآشوب و خلأ سیاسی فنیقیه یا صحرای سینا غایب بود. این پشتوانه زمانی فراهم آمد که یکی از نیرومندترین دولت‌های ایرانی شکل گرفت و این دو ناحیه را فتح کرد، و آن آشور بود. دولتی مقتدر که هم صحرای سینا را زیر سلطه گرفت و هم بر آسورستان چیره شد و هم برای مقطعی کوتاه به خود مصر حمله برد و آنجا را به شکلی شکننده و زودگذر اشغال کرد.

تا پیش از پیدایش دولت جهانی هخامنشی، تمام نظام‌های سیاسی مستقر بر کره‌ی زمین در لبه‌ی حدی از پیچیدگی توقف کرده بودند، و این را «پادشاهی» می‌نامیم که با نظام شاهنشاهی بعدی پارسیان متفاوت است. با ظهور دولت آشور بود که نظام سیاسی پادشاهی به بیشینه‌ی پیچیدگی خود دست یافت. آشوریان در دوره‌ی تیگلت پیلسر سوم (سال ۲۶۳۵ تا ۲۶۵۳/ ۷۴۵–۷۲۷ پ.م) هم اورارتو در شمال و هم بابل در جنوب را فتح کردند و از غرب هم تا دریای مدیترانه پیشروی کردند و به این ترتیب کل قلمرو آبریز دجله و فرات را در اختیار گرفتند.

این فتوحات البته شکننده بود و اورارتی‌ها و بابلی‌ها به سرعت سر به شورش برداشتند و زنجیره‌ای از سرکشی‌ها را آغاز کردند که تا صد سال بعد و نابودی دولت آشور تداوم

یافت. با این همه عزم آشور برای ادغام دو پادشاهی همسایه‌اش و دست‌اندازی‌های گذرایش به مصر و ایلام باعث شد نظام پادشاهی در قلمرو پیچیده‌ی ایران زمین به بیشینه‌ی گسترش جغرافیایی و انسانی‌اش دست یابد.

چنان که آلن میلارد[1] نشان داده، پیامد ظهور این دولت متمرکز رواج کلی نویسایی بود. الگویی که مثلا در فراوانی بیشتر تیله‌نوشت‌ها و کوزه‌نوشت‌ها نمود یافته است. در همین تاریخ برای نخستین بار کاربرد خط از انحصار دربار و معبد خارج شد و به لایه‌هایی پایین‌تر از طبقات اشرافی نیز تعمیم یافت. این البته الگویی بود که رگه‌هایی ناملموس و خفیف از آن را در آغاز کار داشته‌ایم و تنها پس از ظهور دولت هخامنشی است که آن رواج مورد نظر میلارد تحقق می‌یابد. هرچند میلارد به بیماری «پارس‌کوری» مبتلاست که در میان مورخان و نظریه‌پردازان اجتماعی غرب‌مدار همه‌گیر است و توانایی نگریستن به کلیت تمدن ایرانی و نظم‌های هویتی مستقر در آن را منتفی می‌سازد.

به هر روی، هردوی این الگوها -رسمیت یافتن تدریجی خط الفبایی و خروج نویسایی از انحصار کاهنان- طی دو قرن پیش از ظهور دولت هخامنشی در قلمرو آشور نمونه‌هایی مقدماتی دارد. این مقدمه قاعدتا پیش‌شرطی ضروری برای تاسیس نخستین دولت جهانی هم بوده است. چون تثبیت نظام فکری پیچیده‌ی پارس‌ها در این زمینه‌ی جامعه‌شناختی از رونق نویسایی ممکن می‌شده و خود پیامدی بود از شتاب گرفتن روند انباشت اطلاعات و سریع شدن جریان انتقال معنا که پیامد طبیعی این دگرگونی‌ها بود.

خط پارسی باستان دوران هخامنشی در ادامه‌ی این روند شکل گرفت و خاستگاهش ایلام بود. این قدیمی‌ترین خط مصنوعی شناخته شده در تاریخ است که توسط یک گروه از فرهیختگان و طی یک نسل پدید آمده است. خط پارسی باستان نوعی خط الفبایی- آوانگار با ۴۱ علامت بود که چهارتایشان اندیشه‌نگار بود. این خط از نظر ریخت بیرونی با خطهای میخی قدیمی و از نظر بافت درونی با خط الفبایی فنیقی و آرامی نزدیکی داشت، اما بیش از آنها ادامه‌ی سیر تحول خط ایلامی محسوب می‌شد. چنان که گفتیم پارسی باستان تنها ابداع این دوران نبود و خط آرامی نیز در همین بستر بازبینی شد و به خط الفبایی استانده‌ای تبدیل شد و به صورت خط میانجی شاهنشاهی هخامنشی درآمد.

ابداع و رواج خط الفبایی پیامدهایی چشمگیر به دنبال داشت. نویسایی که تا پیش از آن مهارتی مبتنی بر تکرار بود و با صرف زمانی بسیار طولانی به دست می‌آمد، ناگهان به فنی ساده

---

[1] Alan Millard

و دم‌دستی بدل شد که می‌شد طی چند هفته یا چند ماه آن را به خوبی فرا گرفت. به این ترتیب طبقه‌ی کاهنان و دبیران که پیشتر بر اساس خاستگاه خانوادگی‌شان و در بافتی محافظه‌کارانه و وراثتی سازمان می‌یافتند، انجماد خود را از دست دادند و به سیستمی پویا و تراوا بدل شدند که هوشمندترین و لایق‌ترین افراد از طبقات پایین هم بدان راه پیدا می‌کردند. با ظهور خط الفبایی نه تنها شمار کل افراد نویسا در جامعه افزایش پیدا کرد، که ساخت طبقاتی و قشربندی دانش در جوامع قدیمی نیز دستخوش تحول شد و در شکلی پویاتر و کارآمدتر بازآرایی شد. ظهور دولت هخامنشی پیامد مستقیم ابداع خط الفبایی بود، و این نظام سیاسی مهمترین نیروی تاریخ بود که خط الفبایی را در جوامع کهن تثبیت و تکثیر کرد.

پیدایش خط الفبایی گذشته از پیامدهای جامعه‌شناسانه‌اش، نتایج شناخت‌شناسانه هم داشت. تا پیش از آن خط و نویسایی حاملی بینایی‌مدار بود که در نهایت ریخت چیزها را –در شکلی بسیار انتزاعی و نمادین– بازنمایی می‌کرد. یعنی نوشتار تا پیش از الفبا رونوشتی از امرِ دیدنی و مشاهده‌پذیر بود. زبان البته با آن پیوندی برقرار می‌کرد. اما این پیوند سرراست و صریح نبود و نوعی رخنه کردن نمادهای هجایی بود در اندرونِ علایم تصویری.

با ظهور الفبا اما خط پیوند خود با تصویر را گسست و به شکلی کامل قراردادی شد، تا زبان گفتاری را بازنمایی کند. یعنی خط الفبایی بر خلاف خط هیروگلیف یا میخی دیگر قرار نبود شکل چیزها را نشان دهد، بلکه تنها صدای مربوط با واژگان را نمایش می‌داد. به این شکل با الفبا خط از چشم به گوش و از چارچوب همزمان تصویری و همنشینی چیزهای همسایه به قالب زبان و توالی واژگان پیاپی گذر کرد. تحولی که پیامدهای شناخت‌شناسانه‌اش هنوز درست مورد پژوهش و واکاوی قرار نگرفته است.

بخش سوم

تاریخ کتاب و سواد

تاریخ خط از زاویه‌ای، تاریخ سوادآموزی و همچنین تاریخ فناوری نوشتن هم هست. یعنی با تحول خط دامنه‌ی افراد نویسا و جایگاه اجتماعی‌شان دچار فزونی و کاستی می‌شود و نوآوری درباره‌ی ابزار و بستر نوشتن گاه شکل خط را تعیین می‌کند. بر این مبنا بحث درباره‌ی تاریخ خط به شرحی درباره‌ی سیر تحول کتاب و سواد نیز نیازمند است.

تاریخ فناوری نوشتن به ویژه در دهه‌های گذشته مورد توجه قرار گرفته و چندین کتاب خوب درباره‌اش نوشته شده است. مثلا فریدریک کیلگور نقاط عطف شکل‌گیری متن‌های باستانی را به این ترتیب برشمرده که نخست در حدود سال ۹۰۰ (۲۵۰۰ پ.م) نوشتن بر لوحه‌های گلی رواج یافت و این مرحله‌ای پس از نگاشتن اندیشه‌نگارانه بر لوح‌ها بود که از حدود سال‌های ۳۰۰-۴۰۰ (۳۱۰۰-۳۰۰۰ پ.م) نشانه‌هایش را در جنوب غربی ایران زمین می‌بینیم.

در حدود سال ۱۴۰۰ (۲۰۰۰ پ.م) استفاده از پاپیروس در مصر رواج یافت و این بستری بود که برای خط اندیشه‌نگار مصری که به نقاشی شباهت داشت کارآمد می‌نمود. البته استفاده از این رسانه به شکل جسته و گریخته پیش از آن هم سابقه داشت و مثلا در حدود سال ۱۴۰۰ (۱۹۸۰ پ.م) کهن‌ترین متن مصور دنیا بر پاپیروس نگاشته شد.[1] اما این

1. Ramesseum Dramatic Papyrus

رسانه تا پانصد سال بعد رواج چندانی نیافت. به این شکل متن‌های مصری که تا پیش از آن همواره بر دیوارها یا ظرف‌ها نوشته می‌شد از بستر فیزیکی حجیم و سنگین‌اش کنده شد و به رسانه‌ای مستقل انتقال یافت.[1] با این حال پاپیروس مصری با کاغذ تفاوت داشت و بیشتر به یک صفحه‌ی باریک چوبی شبیه بود تا کاغذ. پاپیروس‌های مصری ضخیم‌تر بود و نمی‌شد آن را تا کرد، و در واقع نوعی تخته‌سه‌لای نازک بود، و نه کاغذ واقعی.

برای بیش از دو هزار سال آغازین تاریخ، که نیمی از کل تاریخ مدون بشر را در بر می‌گیرد، همه‌ی متن‌های کره‌ی زمین در ایران یا مصر نوشته می‌شدند. در میان این دو هم حجم و تنوع متون ایرانی و شمار خطهایی که برای نوشتن‌شان به کار گرفته می‌شد، بسیار از مصر بیشتر بود. یعنی در سراسر نیمه‌ی نخست تاریخ، نویسایی یک گرانیگاه مشخص و متمرکز داشته و آن ایران زمین بوده است.

طی بیست و سه قرن آغازین تاریخ، در ایران زمین چند صد هزار متن با خط میخی بر لوح گلی نوشته شد، که پانزده زبان را در بر می‌گرفت و این جدای از دیوارنگاره‌های تصویرنگار، نویسه‌های هندسی و خطوط منزوی مثل نمونه‌ی سند و هیرمند و هامون بود. متون مصری در این مدت اغلب بر دیواره‌ی ظرف‌ها و تابوت‌ها یا بناها نوشته می‌شد و حجمش بسیار بسیار کمتر بود. شمار کل پاپیروس‌هایی که در این دوران نوشته شده‌اند به چند هزار بالغ می‌شوند، و تنها یک زبان یعنی مصری را در بر می‌گیرند.

با آغاز عصر آهن نویسایی به تدریج در چین و آمریکای مرکزی نیز پدیدار شد، و با رواج استفاده از پاپیروس در مصر هم تحولی در نویسایی روی داد. در فاصله‌ی سال‌های ۲۲۰۰ تا ۲۹۰۰ (۱۲۰۰–۵۰۰ پ.م) چند ده هزار پاپیروس در مصر و چند صد هزار لوح گلی در ایران نوشته شد. اما حجم کلی نوشتارهای چینی که بر استخوان یا ظرف‌های برنزی حک می‌شد، همچنان ناچیز بود. نوشتارهای آمریکای مرکزی نیز چنین وضعیتی داشت و مثل متون چینی جنبه‌ی آیینی داشت و وزن و حجم چندانی را شامل نمی‌شد.

با ظهور دولت هخامنشی و انقلاب نویسایی که در فاصله‌ی دوران کوروش و داریوش بزرگ پی‌ریزی شد، گسترشی ناگهانی و ژرف در نویسایی رخ نمود. حوزه‌ی تمدن ایران و مصر یکپارچه شد و با پیدایش خط مردمی (دموتیک) برای نخستین بار زبان مصری هم با خطی الفبایی نوشته شد. رسمیت یافتن خط الفبایی و نویسا شدن زبان‌های گوناگون با آن، به همراه رواج استفاده از پاپیروس و رسانه‌های چوبی به جای لوح گلی هم دامنه‌ی جغرافیایی نویسایی را پهناور کرد و هم حجم و شمار متون را با جهشی چشمگیر روبرو

1. Kilgour,1998: 5.

ساخت. این جهش آشکارا از ایران سرچشمه می‌گرفت و ارتباطی با مصر نداشت. چرا که در خود مصر، بخش عمده‌ی چهارصد هزار پاپیروسی که تا به حال کشف شده، به بعد از این تاریخ تعلق دارد. در حالی که عمر تمدن مصری در دوران پیشاهخامنشی نزدیک سه هزار سال و بعد از آن نزدیک پانصد سال بوده است.

برای فهم عمق و دامنه‌ی اثرگذاری این انقلاب نویسایی می‌توان به تاریخچه‌ی کتاب‌های مقدس و اثرگذار تاریخ نگریست. در این حالت می‌بینیم بخش عمده‌ی متون مقدس و هویت بخشی که در تاریخ جهانی پویایی فرهنگ را رقم زده، در دوران هخامنشی در قلمرو پارس نوشته شده است: تورات، متون بودایی، و متون افلاطونی در این دوران نوشته شدند و به احتمال زیاد اوستا و وداها و متون مصری در این دوران برای نخستین بار گردآوری و تدوین و در قالب متنی مفصل نوشته شده‌اند.

باید توجه داشت که این متون بعدتر به قلمروهای جغرافیایی دیگر انتقال یافتند و گاه دیرپاترین تاثیرشان را خارج از قلمرو ایران زمین به جا گذاشتند. نمونه‌اش متون بودایی که در چین ریشه دواندند و عهد عتیق که در اروپا به دگمی مذهبی بدل شد، اما در زادگاهش ایران زمین چنین نشد. اروپاییان تمایل دارند پیشینه‌ی نویسایی و کتاب در تمدن‌ها را به کهن‌ترین متن مقدس خود، یعنی عهد عتیق برگردانند. اما تحلیل دقیق‌تر این متن نشان می‌دهد که چنین تصوری نادرست است. در بخش‌های کهن‌تر تورات هیچ اشاره‌ای به نوشتن و متن نوشتاری دیده نمی‌شود و آشکار است که در ابتدای کار با سنتی شفاهی سر و کار داریم. حتا در آنجا که سخن از ده فرمان در میان است و دریافت شریعت مدون از یهوه شرح داده می‌شود،[1] هیچ اشاره‌ای به نوشته شدن این فرمان‌ها نمی‌بینیم. به همین ترتیب در بخش‌های قدیمی اسفار خمسه مدام سخن از «شنیدن» فرمان خداوند و «گفتن» شریعت و «گوش سپردن» به داستان‌ها در میان است. تاکیدهای عهد عتیق بر نوشتار اغلب به متون «تثنیه‌ای» تعلق دارند که در دوران نفوذ فرهنگی پارسیان تدوین شده‌اند.

نکته‌ی دیگر آن است که در زمان پیدایش این متون هنوز مفهوم «کتاب» وجود نداشته و همچنان رسانه‌ی اصلی لوح یا ورقه‌های چوبی-پاپیروسی یا چرم و پارچه بوده است. چرخش بزرگ از لوح گلی به صفحه‌های سلولزی در دوران هخامنشی رخ داد و پیامد ادغام تمدن ایرانی و مصری بود. این رسانه‌ی مصری که در زادگاهش نتوانسته بود انحصار خط اندیشه‌نگار هیروگلیف را بشکند و برای هزاران سال بی‌تغییر باقی مانده بود، پس از رها شدن از این قالب و رایج شدن در سراسر قلمرو دولت شاهنشاهی پارس به سرعت با

---

۱. سفر خروج، باب ۱۹ و ۲۰.

خط الفبایی پیوند خورد و به تدریج به کاغذ تحول پیدا کرد.

خاستگاه و پیشگام کاغذ پاپیروس مصری است که صفحه‌هایی برگرفته از نوعی نـی بـوده و از حدود سال ۱۴۰۰ (۲۰۰۰ پ.م) اسـتفاده از آن رایـج مـی‌شـود. اسـتفاده از پـاپیروس در مصـر انفجاری در انواع متون پدید آورد و حجم نوشتارهایی که در این تمدن تولید می‌شد را چند پلـه ارتقا داد. پیدایش خط کاهنانه (هیراتیک) را هم باید پیامد پیدایش استفاده از پاپیروس دانست.

کاتبی به اسم تُخای در برابر ایزد توت (در قالب بابون) نشسته است، دودمان چهارم یـا پـنجم، حدود سال ۹۰۰ (۲۵۰۰ پ.م)

نقاشی‌هایی که از کاتبان مصری باقی مانده نشان می‌دهد که اعضای این طبقه در ابتدای کـار چهارزانو نشسته و لـوحی را روی پاهایشـان مـی‌گذاشـته‌انـد و بـا قلـم بـر آن مـتن مـورد نظـر را می‌نوشته‌اند. بعد از رواج پاپیروس این صفحه سبک شد و سبکی تازه باب شد که در آن کاتـب صفحه را روی دستش می‌گرفت و بالا می‌آورد و در حالت ایستاده متن را می‌نوشت. بعد از ایـن هم البته نشستن چهارزانو و مشق کردن بر لوح سنگی یا چوبی همچنان بـاب بـود، ولـی نگـارش ایستاده که تا پیش از آن رواجی نداشت، نشـان مـی‌دهـد کـه پـاپیروس رواج یافتـه اسـت. ابـزار کاتبان در سراسر این تفاوت چندانی نکرد و قابی چوبی بـود کـه دو کاسـه در آن بـرای ریخـتن مرکب سیاه و سرخ کنده شده بود و جایی برای نهادن قلم‌های باریک و بلند در میانـه‌اش وجـود داشت. از نقاشی‌های این دوران برمی‌آید که رسـم گذاشـتن قلـم اضـافی پشـت گـوش از مصـر باستان سرچشمه گرفته است و این هنوز هم بین بعضی از طراحـان و نویسـندگان دیـده مـی‌شـود

که مداد یا قلمشان را پشت گوششان می‌گذارند.

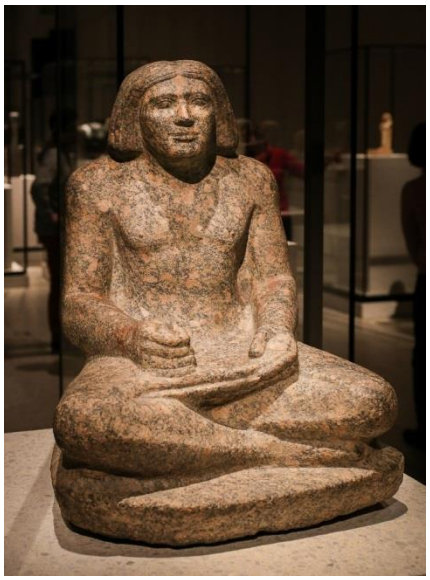

راست) تندیس سنگی دِرسِنِج، کاتب و دیوانسالار، سال ۱۶۳۰ (۲۷۵۰ پ.م)
چپ) تندیس سنگی فرعون هورِم‌حِب در کسوت کاتب، حدود سال ۲۰۷۰ (۱۳۱۰ پ.م)

ابزار کتابت شاهزاده مِکِت‌آتِن پسر فرعون آخن‌آتون، حدود سال ۲۰۴۰ (۱۳۴۰ پ.م)

راست) تندیس آهکی از کاتب مصری، سلسله‌ی پنجم، حدود سال ۱۰۰۰ (۲۴۰۰ پ.م)
چپ) نگاره‌ی در دروغین در مقبره‌ی مِری، کاتبی از دوران سلسله‌ی ششم، حدود سال ۱۱۰۰ (۲۳۰۰ پ.م)

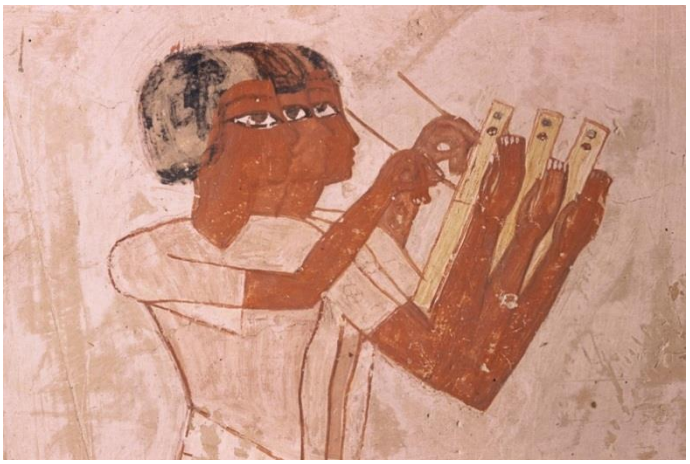

کاتبان بر مقبره‌ی مِنا، شهر مردگان تِب، دودمان هجدهم، حدود سال ۱۹۹۰ (۱۳۹۰ پ.م)

در اغلب مراجع و کتاب‌ها این پیش‌فرض دیده می‌شود که گویی استفاده از پاپیروس خود به خود به ظهور تومار انجامیده باشد. در حالی که این برداشت نادرست است. پاپیروس مصری از نظر شکل فیزیکی بیشتر به لوح گلی شبیه بوده تا کاغذ، و در نقاشی‌ها قطر آن زیاد می‌نماید و نشانی از لوله کردن و پیچیدنش در آثار کهن دیده نمی‌شود.

مفهوم تومار احتمالا خاستگاهی ایرانی دارد نه مصری، و از نوشتن بـر پارچـه و چـرم مشـتق شده، و نه پاپیروس.

کهن‌ترین نمونه‌ها از بسـتر نوشـتن کـه بتـوان لولـه‌اش کـرد، در آثـار میـانرودانی دیـده می‌شود. چنان که پیشتر هم اشاره کردیم، در اواخر دوران آشوری و بابلی نـو و طـی یکـی دو قرن پیش از ظهور دولـت هخامنشـی در دیوارنگـاره‌هـای میـانرودانی بـا دو نـوع کاتـب روبرو می‌شویم که یکی‌شان به روش سنتی بر لـوح مـی‌نویسـد و دیگـری چیـزی نـازک و پارچه مانند را در دست دارد که باید قاعدتا چـرم باشـد. داریـوش بـزرگ هـم در کتیبـه‌ی بیستون به این دو رسانه اشاره کرده و گفته خط الفبایی میخـی ابـداعی‌اش (پارسـی باسـتان) هم بر سنگ و هم بر چرم نوشته می‌شده است.

دو رده از کاتبان بر لوح و چرم، دیوارنگاره‌ی آشوری، نمرود، حدود سال ۲۶۵۰ (۷۳۰ پ.م)

کهن‌ترین نمود رسانه‌ای نوشتاری که بشود لوله‌اش کرد و بنابراین تومار ایجاد کنـد، در قرن ۲۵-۲۶ تاریخ (ق ۸-۹ پ.م) در آشور نمایان می‌شود. این نکته جای توجه دارد. چـون اتفاقا در میانرودان کاتبان را زیاد تصویر نمی‌کرده‌اند. بر خلاف مصر که کاتبـان از ابتـدای کار جایگـاهی بسـیار والا دارنـد و برخـی از فرعـون‌هـا مثـل هـورم‌حـب نیـز در آن حالـت بازنموده شده‌اند، در ایران زمین اصولا نقش و مجسمه‌ی کاتبان را هنگام نوشتن بسـیار کـم می‌بینیم، و در مقابل اشاره‌های متنی به ایشان بیشتر است. چنان که پیشتر تحلیل کردم، دلیـل این تفاوت احتمالا آن است که فن کتابت در ایران زمین امری عام‌تر و مردمی‌تر بوده و آن جلوه‌ی اشرافی و سیاسی رایج در مصر را نداشته است.

بنابراین تومار ارتباطی تبارشناسانه با پاپیروس و مصر نـدارد. هـم بسـیار دیرتـر از آن در بایگانی اسناد تاریخی در ایران نمایان می‌شود و هم با چرم پیوند دارد. ظهور تومار در مقـام واحدی برای ثبت و بسته‌بندی اسناد به احتمال زیاد به دوران هخامنشی مربوط می‌شود. فـن ساخت ورقه‌های باریک و نازک از پاپیروس هم احتمـالا در همـین دوران شـکل گرفتـه و حدسم آن است که از تداخل فن نوشتن بر چشم با ماده‌ی خام پاپیروس ناشی شده باشد. به هر روی نخستین نشانه‌های کاغذ و تومـار بلافاصـله پـس از فروپاشـی دولـت هخامنشـی در اسناد کهن نمایان است و روشن است که این ابداع‌هـای فرهنگـی در آن ویرانـی و آشـوب پسااسکندری پدید نیامده‌اند و احتمالا قدمتی بیشتر داشته‌اند.

ناگفتـه نمانـد کـه گسـترش نویسـایی در دوران هخامنشـی و نهادینـه شـدن الفبـا در دیوانسالاری چندان ریشه‌دار و ماندگار از آب درآمد که ویرانگری مقـدونیان تنهـا تـاثیری گذرا بر آن داشت و بلافاصله بعدتر با برخاستن پارتیان بار دیگر نویسایی بـر مـدار سـابقش استوار گشت. حتا در دوران آشوب هم بقایای آن سنت نویسایی چشمگیر بود. مثلا فقط از دوران سلوکی در شهرکی کوچک و به نسبت توسعه نیافته مثل جلیله بیش از ۷۵ اثر مهـر و لول کشف شده که امروز در چهارده مجموعه نگهداری می‌شود.[1] این در حـالی اسـت کـه این دوره چند دهه بیشتر به درازا نمی‌کشد و در اصل عصر فتـرت پـس از دوران هخامنشـی است و با آشوبی فراگیر و تعطیل نهادهای اقتصادی کارآمد دست به گریبان اسـت. ۷۵ اثـر متفاوت لول و مهر یعنی در این شهر کم جمعیت همزمان چند صد نفر کاتب نام و نشـاندار رسمی حضور داشته‌اند. چون شمار آنچه که در کاوش‌های باستان‌شناسـانه یافـت مـی‌شـود همیشه درصدی ناچیز از چیزی است که به واقع وجود داشته است.

چنین داده‌هایی را در همه‌ی شهرهای ایران زمین مـی‌تـوان یافـت و ایـن نشـان مـی‌دهـد بایگانی داده‌های انباشت شده در ایران زمین حجمی باور نکردنی دارد. یعنی دقیقا برخلاف نظر ساده‌لوحانه و خودخوارانگارانه‌ی رایج، اگر بخواهیم داده‌های باسـتان‌شـناختی و اسـناد تاریخی را مبنا بگیریم، کانون نویسایی بدون شک و تردید حتـا در دوران تاریـک آشـوب پسااسکندری نیز باز ایران زمین بوده است.

تومار برای حدود پانصد سال رسانه‌ی اصلی نوشتاری باقی ماند و در این مـدت بـا لـوح گلی و لوح‌های چوبی پاپیروس قـدیمی رقابـت مـی‌کـرد. قـدیمی‌تـرین تومارهـایی کـه در قلمرو اروپا و در بافتی رومـی تولیـد شـده بودنـد، در حـدود دوران زنـدگی مسیح در ایـن

1. Herbert and Brelin, 2003: 66.

قلمرو پدید آمد. پیش از آن البته تومارهایی در اسکندریه و آناتولی و بالکان به زبان یونانی نوشته شده بود، اما در این هنگام هنوز اروپا حوزه‌ی سیاسی و تمدنی مستقلی نبود و این آثار یونانی در دل و در حاشیه‌ی جغرافیای ایرانی یا مصری تحول می‌یافتند.

کتاب برای نخستین بار توسط شاعری رومی به نام مارکوس والریوس مارتیالیس[1] (حدود ۴۱-۱۰۲.م) به قلمرو روم معرفی شد.[2] بیشتر منابع اروپایی پیشینه‌ی تحول کتاب را نادیده انگاشته‌اند و تاریخ تحول تومار به کتاب را تنها در سپهر فرهنگ‌های یونانی و رومی دنبال کرده‌اند. چنان که گویی این فرهنگ‌های ابداع کننده‌ی مفهوم کتاب بوده‌اند. در حالی که تردیدی نیست که رومیان این فناوری را از شرق وامگیری کرده و خود مبدع آن نبوده‌اند، به همان ترتیبی که آفریننده‌ی خط و نویسایی و مفهوم متن نیز نبودند و آنها را نیز عمدتا از ایران زمین وامگیری کرده بودند.

گذار از تومار به کتاب حدود صد سال پیش از روم در حاشیه‌ی غربی ایران زمین و شمال مصر دیده می‌شود. به طور خاص چنین می‌نماید که جوامع مذهبی یهودی به شکلی سنتی هوادار تومار و فرقه‌های گنوسی و نواندیش برخاسته از دل آن بیشتر هوادار کتاب بوده باشند. نمود این قاعده آن که متون بحرالمیت به صورت تومار نوشته شده، اما متون نَگ‌حمادی که به جوامع اولیه‌ی مسیحی در شمال مصر مربوط می‌شده قالب کتاب دارد.

مقایسه‌ی این متون با تومارهای رومی نشان می‌دهد گزارش مرسوم و رایج درباره‌ی «رومی بودن خاستگاه کتاب» چقدر پرت و نادرست است. تومارهای بحرالمیت که به یک فرقه‌ی کوچک یهودی تعلق دارند و در قرن ۳۳ (ق ۱ پ.م) در جایی بسیار دورافتاده و منزوی در ایران غربی نوشته شده‌اند، هم از نظر کمیت و هم کیفیت بر هرآنچه که در شهر رم یا آتن معاصرش نوشته شده برتری دارد. بدیهی است که وقتی به اسناد ایرانی می‌نگریم درمی‌یابیم که مرکز نویسایی در این دوران شوش و همدان و بابل و بلخ و ری بوده و نه جلیله که گوشه‌ای از این مرکزها محسوب می‌شده، و با این حال همین حاشیه به تنهایی سرآمدِ مرکزهای همزمانش در اروپا یا چین بوده است.

کتاب ادامه‌ی منطقی تومار است و آن عبارت است از دوختن تکه‌های کاغذ به شیرازه، یا به هم متصل کردن تومارهایی کوچک که به جای لوله شدن، روی هم قرار بگیرند. این نوآوری در حدود سال ۳۵۳۰ (۱۵۰.م) ابداع شد و به احتمال زیاد خاستگاهش ایران غربی بوده است. چون در این دوران مرکز نویسایی و کانون تحول متون شهرهای این منطقه

1. Marcus Valerius Martialis
2. Valentine, 2012:16.

بوده‌اند، و در مناطق نویسای اروپا –ایتالیا و اروپای شرقی– یا مصر رقیبی نداشته‌اند که نویسایی در آن پیچیدگی و رواجی مشابه داشته باشد. کتاب از نظر زمانی هم در ایران زمین نسبت به اروپا تقدم دارد. برای نخستین بار در قرن ۳۵ (ق ۱ م.) در ایران زمین بود که تومارهای قدیمی با کتاب جایگزین شدند. استفاده از این شیوه از ساماندهی متون تازه دو قرن بعدتر به قلمرو روم وارد شد و در آن منطقه تا قرن ۳۸ (ق ۴م.) رواجی پیدا نکرده بود. در قلمرو روم تا این قرن همچنان تومار رواج بیشتری از کتاب داشته است.[1]

کتاب در واقع از تغییر منطق سازماندهی پیوند متن با مکان حاصل آمده است. به جای تومار که با شیوه‌ی پیچاندن متن بر دور یک محور متن را در خطی ممتد پیش چشم خواننده نمایان می‌ساخت، کتاب واحدهایی کوچک و استانده از مکان را برای نگارش متن مورد استفاده قرار داد و این واحدها را در نقطه‌ای –شیرازه یا عطف کتاب– به هم متصل می‌کرد. به این ترتیب خواندن به عملی گسسته و نیازمند ورق زدن تبدیل شد. اما در مقابل حجمی بسیار بیشتر از نوشتار در یک قالب مکانی استوارتر و کوچکتر گنجانده می‌شد. به خصوص از آن رو که در تومارها به خاطر اصطکاک و سایش پشت تومار و همچنین دشوار بود گشودن و بستن تومار از پشت، تنها یک روی کاغذ حاوی متن بود و در کتاب چون پشت و روی برگه نوشته می‌شد، در عمل حجم کلی کاغذ نصف می‌شد.

جنس کاغذ سلولزی در واقع همان چوب است و کتاب به نوعی ساختار شکننده و متحرک تومار را با تناسخی نو از همان چوب جایگزین کرد. با این تفاوت که این بار کنده‌ی چوب با همان ظاهر حجیم و توپُری که داشت به برگه‌هایی ظریف تجزیه می‌شد که هریک حاوی متن بود. ساختار کتاب هم در اصل از چوب وامگیری شده بود و سرمشق اولیه‌اش قاب‌های چوبی مسطح و کوچکی بود که از موم پوشانده می‌شد و همچون تخته سیاهی برای نوشتن حساب و کتاب‌های موقت به کار گرفته می‌شد و مثل برگ‌های کتاب کنار هم چیده می‌شد. چنین لوح‌هایی در میان یونانیان و رومیان رواج داشت و گروه اخیر آن را از اتروسک‌ها وامگیری کرده بودند که در شمال ایتالیا دولتشهرهای بزرگی داشتند.

برخی از نویسندگان امروزین این لوح‌های چوبی موم‌دار را حلقه‌ی گمشده‌ی میان تومار و کتاب دانسته‌اند. بعید هم نیست چنین باشد چون دست کم منطق کتاب بیشتر به لوح موم‌دار شبیه است. در ابتدای کار آنچه که کتاب (به لاتین: Codex) خوانده می‌شد در واقع همان تومار بود که دو بار از طول نصف شده و به هشت صفحه‌ی کوچک (تقریبا

1. Valentine, 2012:17.

هم‌اندازه‌ی دفترهای امروز) تبدیل شده و از عطف به هم دوخته شده باشد.

پیوند میان کتاب‌های اولیه و سرمشق لوح‌های چوبی موم‌دار دست کم در روم برقرار بوده و این را می‌توان از اسم کتاب در این قلمرو دریافت. واژه‌ی Libra که در لاتین یعنی کتاب، از Liber مشتق شده که یعنی برگ و صفحه‌ی چوبی. در مقابل در یونان پایبندی بیشتری به خاستگاه کاغذی کتاب وجود داشته و کلمه‌ی βιβλοσ (بیبلوس) به معنای کتاب، از پ.پ.ر مصری (پاپیروس لاتین) وامگیری شده که اسم نی سازنده‌ی کاغذ بوده است.

نام امروزین عهد عتیق یعنی Bible در زبان‌های اروپایی از شکل جمع همین واژه (بیبلا: βιβλα) گرفته شده و نشان می‌دهد که عهد عتیق در ابتدای کار مجموعه‌ای از کتاب‌ها بوده و نه یک کتاب منفرد. البته واژه‌ی قدیمی‌تر رومی برای تومار (Velumen) همچنان در پیوند با کتاب باقی ماند و امروز در زبان‌های اروپایی در قالب Volume یعنی جلدهای یک کتاب باقی مانده است.

کتاب در این شکل هم کارآمدتر و دست‌ورزانه‌تر بود و هم ارزان‌تر. به همین خاطر از ۱۷۲ کتاب مقدسی که مسیحیان پیش از سال ۳۸۰۰ (۴۰۰ .م) نوشته‌اند و تا به امروز باقی مانده، ۱۵۸تایش کتاب است و تنها ۱۴ تا به شکل تومار تدوین شده است. در همین سال‌ها ۱۱۸ کتاب غیرمذهبی در قلمرو مسیحیت نوشته شده و تا امروز باقی مانده که از میان آنها نیز ۸۳ تا کتاب و ۳۵ تا تومار هستند.[1] این نکته البته تا حدودی به ماندگاری بیشتر کتاب هم مربوط می‌شود.

تاریخ کتاب و نویسایی در ایران زمین هنوز درست پژوهیده نشده و جای کار بسیار دارد. با این حال همین داده‌های پراکنده و نابسامان هم به روشنی نشان می‌دهند که در سراسر تاریخ تا همین چهار قرن پیش اروپا در حاشیه‌ی دنیای متن قرار داشته و در قیاس با ایران زمین بسیار فروپایه‌تر بوده است. در قرون وسطا مهم‌ترین کتابی که در اروپا نوشته می‌شد کتاب مقدس بود. یعنی برای حدود هزار سال، تقریبا همه‌ی کلماتی که اروپاییان در کتاب‌هایشان نوشتند، رونویسی متونی دینی بوده که عبرانیان در فاصله‌ی قرن‌های ۲۹ تا ۳۶ تاریخی (ق ۵ پ.م تا دوم میلادی) در غرب ایران زمین پدید آورده بودند. تاریخ کتاب در اروپا طبعا در مرکز توجه مورخان اروپایی قرار داشته و به الگوهایی محلی در موردش دست یافته‌اند. مثلا این که ایرلندی‌ها در تولید انجیل‌های زیبا و آراسته شهرتی داشتند.

البته کتاب‌های دیگری هم وجود داشت اما موضوع و حجم و شمار چشمگیری نداشت و کاملا در حاشیه و زیر سایه‌ی فعالیت رونویسی کتاب مقدس قرار داشت که مهمترین فعالیت

1. Kilgour,1998: 7.

طبقه‌ی نویسای اروپایی یعنی کشیشان بود. کتاب کِلز[1] (Codex Cenannensis) است که اوج کتاب‌آرایی اروپا محسوب می‌شود در همین ایرلند در حدود سال ۴۲۰۰ (۸۰۰ م.) پدید آمد و مجموعه‌ی چهار انجیل را به زبان لاتین در بر می‌گرفت.

از نظر رواج نویسایی و حجم و تنوع متن‌های تولید شده، چین هم وضعیتی مشابه با اروپا داشت. با این تفاوت که خطی درونزاد و سنت دینی بومی‌ای داشت و در برابر خطهای الفبایی و ادیان فلسفی که از ایران زمین وارد می‌شد، مقاومت می‌ورزید. چین یک سنت نوشتاری دیوانی وابسته به دولت پدید آورد که از نظر جامعه‌شناسی سواد با الگوی مصری شباهت داشت. یعنی طبقه‌ی باسواد همان کارگزاران دیوانسالاری دولت بودند و با تسلطشان بر خطی اندیشه‌نگار و دشوار از توده‌ی جمعیت بی‌سواد که رعیت بودند، متمایز می‌شدند.

رسانه‌ی اصلی ثبت نوشتار در چین هم چوبی بود. چینی‌ها به روش مرسوم خود پیشینه‌ی همه چیز را کشور خود می‌دانند و تفاوت‌شان در این مورد با ایران و شباهت‌شان با اروپا در آن است که شاهد و سندی ملموس و عینی برای دعوی‌هایشان وجود ندارد. مورخان چینی معتقدند که مردم کشورشان زودتر از باقی نقاط دنیا از چوب کاغذ درست کردند و تاریخ این فناوری را تا سال ۳۵۰۵ (۱۰۵ م.) عقب می‌برند.[2] در حالی که دیدیم مفهوم کاغذ–چرم و تومار پیش از این زمان در ایران زمین وجود داشته و نمونه‌های چینی این دوران هم اغلب به متون بودایی مربوط می‌شوند که از ایران به آن سو برده می‌شده‌اند. گذار از تومار به کتاب در چین بسیار دیرتر از ایران و حدود سال ۴۴۰۰ (۱۰۰۰ م.) انجام پذیرفت و مجرایش هم وامگیری از ایران زمین و کتاب‌هایی بود که بوداییان و مانویان و مسلمانان به قلمرو چین می‌بردند.

کاغذ و کتاب با خط چینی که نوعی اندیشه‌انگار بود سازگاری زیادی داشت و به سرعت مورد استفاده قرار گرفت. انتشار کاغذ در قلمرو تمدنی چین هم سریع بود و تا سال ۴۰۱۰ (۶۱۰ م.) به مناطق همسایه‌ی چین مرکزی وارد شده و از کره گذشته و به ژاپن رسیده بود.[3] چین هرچند در ابداع خط و فنون وابسته به آن بسیار محافظه‌کار و بسته عمل می‌کرد، اما در تاریخ نویسایی یک میراث بسیار مهم از خود به جا گذاشته، و آن صنعت چاپ است.

فن چاپ در اواخر عصر ساسانی در چین پدید آمد و احتمالا یکی از دلایلش آن بود که خط چینی با آن علایم دشوار و مجزایش با این صنعت سازگاری زیادی دارد. به همان ترتیبی که ساختار زبان چینی با شیوه‌ی خاص ثبت علایم نویسایی‌اش سازگاری دارد و آن

1. Book of Kells
2. Gnanadesikan, 2009: 69.
3. *Ibde* 71.

را تشدید می‌کند، برای تکرار شدن بر واحدهای چاپی هم مناسب است.

فن چاپ در چین بومی بود، اما باز انگار با عناصر فرهنگی منتشر شده از ایران زمین پیوند داشت. چون نخست در مناطق غربی چین پدیدار شد و نخستین متونی که چاپ شدند، کتاب‌های بودایی بودند. تا جایی که از اسناد باقی‌مانده سراغ داریم، اولین کتاب چاپی دنیا «سوترای الماس» بود که در سال ۴۲۴۷ (۸۶۸ م.) در چین پدید آمد. یک و نیم قرن بعدتر چاپ با حروف سفالی متحرک هم در فاصله‌ی سال‌های ۴۴۴۱–۴۴۴۸ (۱۰۴۱–۱۰۴۸ م.) پدید آمد و مخترعش بی شِنگ نام داشت. هرچند این ابداع چندان مورد استفاده قرار نگرفت.

در نهایت چاپ در چین به خاطر پایین بودن بسامد نویسایی کاربرد زیادی پیدا نکرد. چون نویسایی در سراسر قلمرو تمدن چینی همچنان نوعی ابزار آیینی و مهارت دینی بود و کارکرد تجاری و ادبی‌ای که در تمدن ایرانی سراغ داریم را پیدا نکرد. با این همه استفاده‌های آیینی از چاپ گاهی مقیاس‌های چشمگیر پیدا می‌کرد. به عنوان مثال در ژاپن ملکه شوتوکو که بین سال‌های ۴۱۲۸ تا ۴۱۴۶ (۷۵۰– ۷۶۷ م.) سلطنت می‌کرد، فرمان داد تا از دعاهای بودایی «یک میلیون» نسخه چاپ شود و در پاگوداهای کوچکی جاسازی شده و در معبدهای گوناگون نهاده شود. البته این عدد در بافت تاریخی‌اش «خیلی زیاد» معنی می‌داده و بی‌شک در آن دوران یک میلیون پاگودا یا دعا تولید انبوه نشده است. با این حال شواهد دیگر هم نشان می‌دهد که هم در این مقطع و هم به ویژه در دوره‌ی بین سال‌های ۴۱۴۶ تا ۴۱۴۹ (۷۶۷–۷۷۰ م.) شمار زیادی پاگودا با دعاهای چاپی در ژاپن ساخته شده است.[1]

1. Gnanadesikan, 2009: 71.

کتابنامه

ابن خلکان، احمدبن محمد، وفیات‌الاعیان، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۱-۱۹۷۲م.

بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، به کوشش اکبر داناسرشت، انتشارات فردوسی، ۱۳۹۰.

فضایلی، حبیب‌الله. اطلس خط، انتشارات مشعل اصفهان، اصفهان، ۱۳۶۲.

گرف، دیوید، ف. خط آرامی در حاشیه‌ی قلمرو هخامنشی، ترجمه‌ی سپیده مازیار، باستان‌پژوهی، شماره‌ی دهم و یازدهم، زمستان ۱۳۹۱.

وکیلی، شروین، نظریه‌ی قدرت، انتشارات شورآفرین، ۱۳۸۹ (الف).

----------، نظریه‌ی منش‌ها، انتشارات شورآفرین، ۱۳۸۹ (ب).

----------، زند گاهان، انتشارات شورآفرین، ۱۳۹۲.

----------، تاریخ خرد ایونی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۴.

----------، افلاطون: واسازی یک افسانه‌ی فلسفی، نشر ثالث، ۱۳۹۸.

----------، ایران؛ تمدن راه‌ها، نشر خوش‌بین، ۱۴۰۰.

----------، سیاست ایرانشهری، نشر خوش‌بین، ۱۴۰۲.

Adiego, Ignacio, The Carian Language, Handbook of Oriental Studies. Section 1, The Near and Middle East, Vol. 86, 2007.

Albright, William F., The Proto-Sinaitic Inscriptions and their Decipherment, Harvard University Press, 1966.

Alizadeh, Abbas and Mahfroozi, Ali, Preliminary Report on the Joint ICHTO-Oriental Institute Excavations at KS-004 and KS-108 in Lowland Susiana, Southwestern Iran, Iranian Prehistoric Projectm, 2004-2005.

Allchin, F. Raymond and Erdosy, George, The Archaeology of Early Historic South Asia: The Emergence of Cities and States, Cambridge University Press, 1995.

Altman, R. I. "Some Notes on Inscriptional Genres and the Siloam Tunnel Inscription," Antiguo Oriente, No.5, 2007: 35–88.

Avanzini, A., "A Fresh Look at Sabaic", Journal of the American Oriental Society, 126 (2), 2006: 253–260.

Ay, Eyyüp, "A Hurrian-Mitanni Temple in Müslümantepe in The Upper Tigris and New Findings", in Gaziantepe University Journal of Social Sciences, April 27, 2021.

Azzoni, Annalisa and Stolper, Matthew W., The Aramaic Epigraph ns(y)h ˙ on Elamite Persepolis Fortification Documents, Persepolis Fortification Archive Project, 5,

Arta, 2015.

Bae, Chul-hyun, "Aramaic as a Lingua Franca During the Persian Empire (538-333 B.C.E.)", Journal of Universal Language, 5, 2004: 1–20.

Bailey, H. W., "A Half-Century of Irano-Indian Studies", Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, 104 (2), 1972: 99–110.

Baines, J. Visual and written culture in Ancient Egypt, Oxford University Press, 2007.

Baird, J. A. and Taylor, C. (eds.), Ancient Graffiti in Context, Routledge, 2011.

Barkay, G., A. G. Vaughn, M. J. Lundberg and B. Zuckerman, "The Amulets from Ketef Hinnom: A New Edition and Evaluation," Bulletin of the American Schools of Oriental Research, 334, (2004): 41–71.

Barkay, Gabriel; Lundberg, Marilyn J.; Vaughn, Andrew G.; Zuckerman, Bruce; Zuckerman, Kenneth, "The Challenges of Ketef Hinnom: Using Advanced Technologies to Reclaim the Earliest Biblical Texts and Their Contexts", Near Eastern Archaeology, 66, 4 (December), 2003: 162–171.

Barraclough, Geoffrey and Stone, Norman, The Times Atlas of World History, Hammond Incorporated, 1989.

Bauer, Anna, Morphosyntax of the Noun Phrase in Hieroglyphic Luwian, Leiden, Brill NV, 2014.

Beckwith, Miles, "Review of L.B. van der Meer, "Liber Linteus Zagrabiensis", Rasenna: Journal of the Center for Etruscan Studies, Vol. 1, Issue 1, Article 4, 2008.

Beekes, R. S. P., "Luwians and Lydians", Kadmos, 42, 2003: 47–49.

Benedetti, Giacomo, Were the Mitanni Aryans really Indo-Aryans?, 2017, In: http://new-indology.blogspot.com/2017/05/were-mitanni-really-indo-aryans.html,

Benz, Franz L., Personal Names in the Phoenician and Punic Inscriptions, Pontificio Istituto Biblico, 1982.

Berkin, Jon M., The Orientalizing Bucchero from the Lower Building at Poggio Civitate (Murlo), University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology, 2003.

Berndt, Dr Guido M., Arianism: Roman Heresy and Barbarian Creed, Ashgate Publishing, 2014.

Best, Jan, Breaking the Code of the Byblos Script, Ugarit-Forschungen, No. 40, 2009: 129-133.

Best, Jan, Het Byblosschrift ontcijferd: In het voetspoor van Willem Glasbergen, 2010.

Bloomfield, Leonard, Language, New York: Holt, Rinehart and Winston, 1933.

Boltz, William, G., Early Chinese Writing, World Archaeology, Vol. 17, No. 3, Early Writing Systems, Feb., 1986: 420–436.

Bonfante, Giuliano; and Bonfante, Larissa, The Etruscan Language: an Introduction. Manchester: University of Manchester Press, 2002.

Bonfante, L., Etruscan, Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1990.

Bottéro, Françoise, "Revisiting the wén 文 and the zì 字: The Great Chinese Character Hoax", Bulletin of the Museum of Far Eastern Antiquities, 74, 2002: 14–33.

Boyes, Philip J. and Steele, Philippa M., Understanding Relations Between Scripts II: Early Alphabets, Oxbow Books, 2020.

Briggs, L. Cabot, "A Review of the Physical Anthropology of the Sahara and Its Prehistoric Implications", Man, 56, February 1957: 20–23.

Brixhe, Claude, "Phrygian", In: Woodard, Roger D. (ed.). The Ancient Languages of Asia Minor, Cambridge University Press, 2008.

Bühler, Georg, On the Origin of the Indian Brahma Alphabet, K.J. Trübner, 1898.

Bühler, Georg, On the Origin of the Indian Brahma Alphabet, Strassburg K.J. Trübner, 1898.

Burney, Charles, Historical Dictionary of the Hittites, Scarecrow Press, 2004.

Butin, R. F., "The Serâbît Inscriptions: II. The Decipherment and Significance of the

Inscriptions", Harvard Theological Review, 21 (1), 1928: 9-67.

Calin, Didier, "A short English-Lycian/Milyan lexicon", Academia, 2021.

Campbell, George, L. and Moseley, Christopher, The Routledge Handbook of Scripts and Alphabets, Routledge, 2012.

Campbell, George; and Moseley, Christopher, The Routledge Handbook of Scripts and Alphabets, Routledge, 2013.

Cantineau, J., Le Nabatéen, Paris: Librairie Ernest Leroux, 1930–1932.

Chikisheva, T.A.; et al. "Dental remains From Kurgan 20 At Noin-ula, Mongolia", Archaeology, Ethnology and Anthropology of Eurasia, 37 (3), 2009: 145–151.

Colonna, Giovanni, "Duenos", Studi Etruschi, 47, 1979: 163–172.

Coningham, R.A.E.; Allchin, F.R.; Batt, C.M.; Lucy, D., "Passage to India? Anuradhapura and the Early Use of the Brahmi Script", Cambridge Archaeological Journal, 6 (1), 22 December 2008: 73.

Coulmas, Florian, Writing and Society: An Introduction, Cambridge University Press, 2013.

Cross, Frank Moore, "Newly Found Inscriptions in Old Canaanite and Early Phoenician Scripts", Bulletin of the American Schools of Oriental Research, The University of Chicago Press on behalf of The American Schools of Oriental Research, No.238, Spring, 1980: 1–20.

Cross, Frank Moore, The invention and development of Alphabet, In: The Origins of Writing, ed. by Wayne M. Senner, University of Nebraska Press, 1991.

Cunningham, A. Corpus Inscriptionum Indicarum, Vol.1: Inscriptions of Asoka, Calcutta: Superintendent of Government Printing, 1877.

Dandamaev, Di Muhammad A. and Lukonin, Vladimir G., The Culture and Social Institutions of Ancient Iran, Cambridge University Press, 1989.

Daniels, Peter T. and Bright, William, eds., The World's Writing Systems, Oxford University Press, 1996.

Daniels, Peter T. and Bright, William, World's Writing Systems, Oxford University Press, 1996.

Darnell, J., F. W., et al. "Two Early Alphabetic Inscriptions from the Wadi

De Casparis, J. G., Indonesian Palaeography: A History of Writing in Indonesia from the beginnings to c. AD 1500, Leiden-Koln, 1975.

del Olmo Lete, Gregorio and Sanmartín, J., A Dictionary of the Ugaritic Language in the Alphabetic Tradition, Leiden: Brill, 2004.

DePuma, Richard, Etruscan Art in the Metropolitan Museum of Art, New York: Metropolitan Museum of Art, 2013.

Der Manuelian, P., "Semi-literacy in Egypt: some erasures from the Amarna Period," In: E. Teeter and J. A. Larson, eds., Gold of praise: studies on Ancient Egypt in honor of Edward F. Wente, Chicago, 1999.

Desset, Francois and Vidale, Massimo, "Mahtoutabad I (Konar Sandal south, Jiroft) : preliminary evidence of occupation of a Halil Rud site in the early fourth millennium BC". Research Gate. 2 August 2013.

Dhavale, D. G., "The Yavanajataka of Sphujidhvaja by David Pingree", Annals of the Bhandarkar Oriental Research Institute, 65 (1/4), 1984: 266–267.

Dias, Malini, and Miriyagalla, Das, "Brahmi Script in Relation to Mesopotamian Cuneiform". Journal of the Royal Asiatic Society of Sri Lanka, No. 53, 2007: 91–108.

Dietrich, Manfried; and Loretz, Oswald, In: Memoriam: Cyrus H. Gordon, Münster: Ugarit-Verlag, 2001.

Diller, Anthony V.N., "Thai orthography and the history of marking tone", Australian National University, Canberra, 1996.

Doak, Brian R., The Oxford Handbook of the Phoenician and Punic Mediterranean, New York, NY: Oxford University Press, 2019.

Ehrlich, Carl S., The Philistines in Transition: A History from Ca. 1000-730 B.C.E., Brill Academic Publishers, 1996.

Eisenberg, Jerome M., "Phaistos Disk: A 100-Year-Old Hoax? Addenda,

Corrigenda, and Comments", Minerva, September/October 2008: 15–16.

Ekadjati, Edi S., "Sundanese Manuscripts: Their Existence, Functions, and Contents", Journal of the Centre for Documentation and Area-transcultural Studiesm 2, September 2003: 123–134.

el-Hol: New Evidence for the Origin of the Alphabet from the Western Desert of Egypt", Annual of the American Schools of Oriental Research, 59, 2005: 63-124.

Erdal, Marcel, A grammar of Old Turkic, Leiden, Brill, 2004.

Fábri, C. L., "The Punch-Marked Coins: A Survival of the Indus Civilization". The Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, 67 (2), 1935: 307–318.

Falk, Harry, "The Creation and Spread of Scripts in Ancient India", Literacy in Ancient Everyday Life, 2018.

Falk, Harry, Schrift im alten Indien: ein Forschungsbericht mit Anmerkungen, Gunter Narr Verlag, 1993.

Faraone, Christopher A., "Taking the "Nestor's Cup Inscription" Seriously: Erotic Magic and Conditional Curses in the Earliest Inscribed Hexameters", Classical Antiquity, 15 (1), 1996.

Faulmann, Karl, Geschischte der Schrift, Hartleben, 1880.

Finkelberg, Margalit, "Bronze Age Writing: Contacts between East and West", In: Cline, E.H.; Harris-Cline, D. (eds.). The Aegean and the Orient in the Second Millennium, Proceedings of the 50th Anniversary Symposium, Cincinnati, 18–20 April 1997. Liège 1998, Aegeum. 18, 1998: 265–272.

Finkelberg, Margalit, "The Language of Linear A: Greek, Semitic, or Anatolian?", In Drews, Robert (ed.), Greater Anatolia and the Indo-Hittite Language Family, Journal of Indo-European Studies Monograph Series, 38, 2001: 81-105.

Finkelstein, Israel and Sass, Benjamin, "The West Semitic Alphabetic Inscriptions, Late Bronze II to Iron IIA: Archeological Context, Distribution and Chronology," Hebrew Bible and Ancient Israel, 2, 2013: 149–220.

Fischer, Henry George, The Origin of Egyptian Hieroglyph, In: The Origins of Writing, Ed. By Wayne M. Senner, University of Nebraska Press, 1991.

Fischer, Steven Roger, A history of writing, Reaktion Books, 2004.

Fleming, Juliet, Graffiti and the writing arts of Early Modern England, Reaktion Books, 2001.

Freeman, Philip, "The Survival of the Etruscan Language", Etruscan Studies, 6.1, 1999: 75–84.

Friberg, J. Metrological relations in a group of semi-peictographic tablets of the Jemdet-Nasr type, probably from Uruk-Warka, Research Report No. 1979-15, Department of Mathematics, Chalmers Tekniska Hogskola, Goteborg, 1979.

Friberg, J., A survey of publications on Sumero-Akkadian mathematics, metrology and related matters (1854-1982), Research Report No. 1982-17. Department of Mathematics, Chalmers Tekniska Hogskola, Goteborg, 1982.

Fried, Johannes, The Middle Ages, Harvard University Press, 2015.

Frye, Richard N., "Review of G. R. Driver's "Aramaic Documents of the Fifth Century B. C.", Harvard Journal of Asiatic Studies, 18 (3/4), 1955: 456–461.

Gardiner, Alan, "The Egyptian Origin of the Semitic Alphabet," Journal of Egyptian Archeology, 3, 1916: 1–16.

Gaunt, Jasper, "Nestor's Cup and its Reception", In: Slater, Niall W. (ed.). Voice and Voices in Antiquity: Orality and Literacy in the Ancient World, Brill, 2017.

Geiger, Wilhelm und Kuhn, Ernst, "Grundriss der iranischen Philologie: Band I. Abteilung 1", Boston: Adamant, 2002: 249ff.

Gelb, I. J. A Study of Writing, University of Chicago Press, 1963,

Gelb, I. J., A Study of Writing: The Foundations of Grammatology, London: Routledge and Kegan Paul, 1952.

Gelb, I. J., A Study of Writing: The Foundations of Grammatology, Chicago University Press, 1963.

Gerhard Meier, "Die zweite Tafel der Serie bīt mēseri," Archiv für Orientforschung,

14, 1941-1944.
Gerhard, Yves, "La "Coupe de Nestor": Reconstitution du Vers 1", Zeitschrift für Papyrologie und Epigraphik, 176, 2011.
Gimbutas, Marija, The Goddesses and Gods of Old Europe 7000–3500 BCE: Mythos, Legends and Cult Images, University of California Press, 1974.
Gnanadesikan, Amalia E., The Writing Revolution: Cuneiform to the Internet, Wiley-Blackwell, 2009.
Gnanadesikan, Amalia, E., The Writing Revolution: Cuneiform to the Internet, John Wiley and Sons Ltd., 2009.
Goldwasser, Orly, "How the Alphabet Was Born from Hieroglyphs". Biblical Archaeology Review, Biblical Archaeology Society, 36 (1), Mar–Apr 2010.
Goody, Jack, Myth, Ritual and the Oral, Cambridge University Press, 2010.
Goody, Jack, The Interface Between the Written and the Oral, Cambridge University Press, 1987.
Goodv. Jack. The Logic of Writing and the Organization of Society, Cambridge University Press, 1986.
Gordon, Arthur, "Notes on the Duenos-Vase Inscription in Berlin", California Studies in Classical Antiquity, Vol. 8, 1975: 53–72.
Goyal, S. R. in: Gupta, S. P. and Ramachandran, K. S. (eds.), The Origin of Brahmi Script, History and Historians of India, Vol.2, Delhi, D.K. Publications, 1979.
Greenfield, J. C., "Aramaic in the Achaemenid Empire", In: Gershevitch, I. (ed.). The Cambridge History of Iran: Volume 2. Cambridge University Press, 1985.
Gzella, Holger, A Cultural History of Aramaic, Brill, 2015.
Hallo, W. W., "Isaiah 28 9-13 and the Ugaritic Abecedaries", Journal of Biblical Literature, 77 (4), 1958: 324-338.
Hamilton, G. J., The Origins of the West Semitic Alphabet in Egyptian Scripts, Catholic Biblical Quarterly, 40, 2006.
Hamp, Eric P., "On Some Gaulish Names in -Ant- and Celtic Verbal Nouns", Ériu, No.27, 1976.
Haring, Ben, "Halaḥam on an Ostracon of the Early New Kingdom?," Journal of Near Eastern Studies, 74, 2015: 189–196.
Hartwig, Melinda K., A Companion to Ancient Egyptian Art, John Wiley and Sons, 2014.
Hayashi, Takao, "Indian Mathematics", in: Grattan-Guinness, Ivor (ed.), Companion Encyclopedia of the History and Philosophy of the Mathematical Sciences, Vol.1, Baltimore, Johns Hopkins University Press, 2003: 118–130.
Hays, Christopher B., Re-Excavating Shebna's Tomb: A New Reading of Isa 22, 15-19 in its Ancient Near Eastern Context, Zeitschrift für die Alttestamentliche Wissenschaft, 2010.
Healey, John F., The Early Alphabet University of California Press, 1990.
Herbert, S. C. and Brelin, A., A New Administrative Center for Persian and Hellenistic Galilee, Bulletin of the American Schools of Oriental Research, vol .329, 2003: 13- 59.
Herbordt, Suzanne, Hittite Seals and Sealings from Nisantepe Archive, In: Recent Developments in Hittite Archaeology and History: Papers in Memory of Hans G. Güterbock, Eisenbrauns, 2002.
Hidalgo-Chacón Díez, María del Carmen and Macdonald, Michael C. A. (eds.), The OCIANA Corpus of Dadanitic Inscriptions: Preliminary Edition, Oxford, 2017.
Hilkens, Andy, 'Language, Literacy and Historical Apologetics: Hippolytus of Rome's lists of literate peoples in the Syriac tradition,' Journal of Eastern Christian Studies, 72 (1-2), 2020: 1-32.
Hock, Hans Henrich and Bashir, Elena (eds.), The Languages and Linguistics of South Asia: A Comprehensive Guide, De Gruyter Mouton, 2016.
Hoffman, Joel M., In the beginning: a short history of the Hebrew language, New York University Press, 2004.

Hoffman, Joel M., In the beginning: a short history of the Hebrew language, New York University Press, 2004.

Hooker, J. T., Linear B: An Introduction, Bristol Classical Press, 1980.

Hultzsch, E. Corpus Inscriptionum Indicarum v. 1: Inscriptions of Asoka. Oxford: Clarendon Press, 1925.

Hunter, G. R. The Script of Harappa and Mohenjodaro and Its Connection with Other Scripts, Studies in the history of culture, London: K. Paul, Trench, Trubner, 1934.

Ishjatms, N., "Nomads in Eastern Central Asia", in: History of civilizations of Central Asia, volume 2, UNESCO Publishing, 1996.

Jeffery, L. H., The Local Scripts of Archaic Greece: A Study of the Origin of the Greek Alphabet and its Development from the Eighth to the Fifth Centuries B.C., Oxford: Oxford University Press, 1963.

Jeffery, Lilian H., The local scripts of archaic Greece, Oxford: Clarendon, 1961.

Justeson, J.S. and Stephens, L.D., "The evolution of syllabaries from alphabets", Die Sprache, 35, 1993: 2–46.

Kailasapathy, K., The Tamil Purist Movement: A Re-evaluation, Social Scientist, Vol. 7, No. 10, 1979: 23-27.

Kak, S., A frequency analysis of the Indus script, Cryptologia, 12, 1988: 129–143.

Kak, S., Akhenaten, Surya, and the Rigveda, in: Govind Chandra Pande (ed.), "The Golden Chain", CRC, 2005.

Kak, S., Indus and Brahmi: further connections, Cryptologia 14, 1990: 169–183.

Kak, Subhash, "The evolution of early writing in India", Indian Journal of History of Science, 28, 1994: 375–388.

Kara, György, "Aramaic scripts for Altaic languages", In Daniels, Peter; Bright, William (eds.), The World's Writing Systems, Oxford University Press, 1996.

Keightley, David, N., "Art, Ancestors, and the Origins of Writing in China", Representations, No. 56, Special Issue: The New Erudition, Autumn, (68), 1996: 68–95.

Kemertelidze, Nino, "The Origin of Kartuli Writing ", In: David Cram; Andrew R. Linn; Elke Nowak (eds.). History of Linguistics, Vol. 1: Traditions in Linguistics Worldwide, John Benjamins Publishing Company, 1999.

Kettunen, Harri; and Helmke, Christophe, Introduction to Maya Hieroglyphs, The European Association of Mayanists and Comenius University in Bratislava, 2014.

Kirchhoff, Adolf, Studien zur geschichte des griechischen alphabets, Berlin: F. Dümmler, 1877.

Kogan, Leonid and Korotayev, Andrey, "Sayhadic Languages (Epigraphic South Arabian)", Semitic Languages, London: Routledge, 1997.

Koller, Aaron, "The Diffusion of the Alphabet in the Second Millennium BCE: On the Movements of Scribal Ideas from Egypt to the Levant, Mesopotamia, and Yemen," Journal of Ancient Egyptian Interconnections, 20, 2018: 1–14.

Kopp, Ulrich Friedrich, Bilder und Schrifter der Vorzeit, Mannheim Auf Kosten des Verfassers, 1821.

Kramer, S. N. The Babel of tongues: A Sumerian version, Journal of American Oriental Studies, no. 88, 1968.

La Marle, Hubert. Linéaire A, la première écriture syllabique de Crète, (4 Volumes: 1997–1999), Paris: Geuthner, 2006.

Larkin, Mitchell,. "Earliest Egyptian Glyphs", Archaeology, Archaeological Institute of America, Volume 52 Number 2, March/April 1999.

Laroche, Emmanuel. Catalogue des textes hittites, Paris: Klincksieck, 1971.

Leclant, J., "Les relations entre l'Égypte et la Phénicie du voyage de Ounamon à l'expédition d'Alexandre", In: The role of the Phoenicians in the Interaction of Mediterranean Civilisations, ed. By: W. Ward, Beirut: American University Press, 1968.

Lemaire, André, "Phénician et philistine: paléographie et dialectologie," in: Actas del IV congreso internacional de estudios fenicios y púnicos, ed. M. E. Aubet and M.

Barthélemy, Cádiz, 2000.

Levi, Silvain, "The Kharostra Country and the Kharostri Writing", The Indian Antiquary, XXXV: 9, 1906.

Lewis, Mark Edwards, Writing and Authority in Early China, Albany: State University of New York Press, 1999.

Lewis, Megan and Feldman, Marian, Cylinder Seals and the Development of Writing in Early Mesopotamia, OpenStax-CNX, 2015. (https://cnx.org/contents/hj0fKLrZ@1/Cylinder-Seals-and-the-Development-of-Writing-in-Early-Mesopotamia)

Luckenbill, D. D., Hittite Treaties and Letters, The American Journal of Semitic Languages and Literatures, Vol. XXXVII, No.3, Apr. 1921.

Lung (龍) and Rachel (惠珠), Interpreters in Early Imperial China, John Benjamins Publishing, 2011.

Mabry, Tristan James, Nationalism, Language, and Muslim Exceptionalism, University of Pennsylvania Press, 2015.

Mak, Bill M., The Date and Nature of Sphujidhvaja's Yavanajātaka reconsidered in the light of some newly discovered materials, History of Science in South Asia, 1, 2013: 1-20.

Mallory, J. P., and Adams, Douglas Q., Encyclopedia of Indo-European culture, London: Fitzroy Dearborn, 1997.

Maras, Daniele F., "Scientists declare the Fibula Praenestina and its inscription to be genuine 'beyond any reasonable doubt'", Etruscan News, 14, Winter 2012.

Markoe, Glenn E., "The Emergence of Phoenician Art", Bulletin of the American Schools of Oriental Research, No.279, 1990: 13 –26.

Markwart, Josef, "Np. āđīna 'Freitag'," Ungarische Jahrbücher, No.7, 1927.

Mayerhofer, Manfred, Indo-Iranhisches Sprachgut aus AlalaḪ , Indo-Iranian Journal, Vol. 4, No. 2-3, 1960: 136-149.

McCrindle, J.W., Ancient India As Described By Megasthenes And Arrian, London: Trübner and Co., 1877.

Medvedskaya, I., "Were the Assyrians at Ecbatana?", The International Journal of Kurdish, 16,1-2, 2002.

Melchert, H. Craig, (ed.), The Luwians, Boston: Brill, 2003.

Merlini, Marco, "Introduction to the Danube script", Academia.edu., 2009.

Meyers, Eric M. and Meyers, Eric M., Sepphoris on the Eve of the Great Revolt, In: Galilee Through the Centuries: Confluence of Cultures, Duke Judaic Studies, Vol. 1, 1999.

Michalowski, P., 'Writing and Literacy in Early States: A Mesopotamianist Perspective', In: D. Keller-Cohen (ed.) Literacy: Interdisciplinary Conversations, Cresskill, NJ., 1994: 49-70.

Milik, J. T. Les grottes de Murabbaʿat, Discoveries in Judaean Desert, Vol.II, Oxford, 1961.

Millard, A. R., "The Infancy of the Alphabet", World Archaeology, 17 (3), 1986: 390-398.

Millard, A., Reviewed Work: Ancient Hebrew Inscriptions: Corpus and Concordance, by G. I. Davies, M. N. A. Bockmuehl, D. R. de Lacey, A. J. Poulter, The Journal of Theological Studies, 44 (1), 1993: 216–219.

Millard, Alan, "The ostracon from the days of David found at Khirbet Qeiyafa", Tyndale Bulletin, 62 (1), 2011: 1–14.

Miller, Judith, Dental health and desease in ancient Egypt, In: David, Rosalie (ed.), Egyptian Mummies and Modern Science, Cambridge University Press, 2008.

Morais, José, "Constraints on the Development of Phonemic Awareness," in: Phonological Processes in Literacy: A Tribute to Isabelle Y. Liberman, ed. By: Susan Brady and Donald Shankweiler New York: Routledge, 2001.

Moreen, Vera Basch (tr. and ed.), In Queen Esther's Garden: An Anthology of Judeo-Persian Literature, Yale Judaica: Yale University Press, 2000.

Nagrajji, Acharya Shri, Āgama Aura Tripiṭaka, Eka Anuśilana: Language and literature. New Delhi: Concept Publishing, 2003.

Naveh, Joseph and Shaked, Shaul (eds.), The Khalili Collection: Ancient Aramaic Documents from Bactria, The Khalili Family Trust, 2006.

Naveh, Joseph and Shaked, Shaul, Ancient Aramaic Documents from Bactria: Studies in the Khalili Collection, Oxford: Khalili Collections, 2006.

Naveh, Joseph, Early History of the Alphabet: An Introduction to West Semitic Epigraphy and Palaeography, Jerusalem, 1982.

Nebes, N. and Stein, P., Ancient South Arabian, in: Roger D. Woodard (ed.), The Cambridge Encyclopedia of the World's Ancient Languages, Cambridge University Press, 2004.

Nersessian, Vreg, "Treasure From the Ark", The British Library, London, 2001.

Nestle, Eberhard, Syriac grammar with bibliography, chrestomathy and glossary, tr. By: R. S. Kennedy, London: Williams and Norgate, 1889.

Norman, Jerry, Chinese, Cambridge University Press, 1988.

Norman, Kenneth R. "The development of writing in India and its effects upon the PĀLI Canon, Wiener Zeitschrift Für Die Kunde Südasiens, vol. 36, 1992: 239–249.

Norman, Kenneth Roy, Buddhist Forum Volume V: Philological Approach to Buddhism, Routledge, 2005.

Nylan, Michael, 'The Chin wen/Ku wen Controversy in Han Times' in: T'oung Pao, 80, 1994: 83-145.

Ong, Walter J. and Hartley, John, Orality and Literacy: The Technologizing of the Word, Routledge, 2012.

Palavestra, Aleksandar, Боља прошлост: измишљање традиције и нови идентитети [Better Past: Invention of Tradition and New Identities] (in Serbian), Belgrade: Evoluta, 2018.

Palmer, L.R.; and Boardman, John, On the Knossos Tablets, Oxford: Clarendon Press, 1963.

Palmer, Leonard Robert, "Luvian and Linear A", Transactions of the Philological Society, 57 (1), 1958: 75–100.

Pankhurst, Richard, The Ethiopians: A History, Blackwell, 1998.

Pardee, Dennis, "A Brief Case for the Language of the 'Gezer Calendar' as Phoenician", In: Robert D. Holmstedt and Aaron Schade (eds.), Linguistic Studies in Phoenician, Winona Lake, 201۳.

Philostratus, The Life of Apollonius of Tyana, tr. by F. C. Conybeare, Loeb Classical Library No. 16, 1912.

Pinches, Theophilus G., "The Language of the Kassites", Journal of the Royal Asiatic Society, 1917: 102–105.

Plöchl, R., Einführung ins Hieroglyphen-Luwische, Dresden: Verlag der TU Dresden, 2003.

Plofker, Kim, Mathematics in India: 500 BCE–1800 CE, Princeton, NJ: Princeton University Press, 2009.

Powell, Barry, B. Writing: Theory and History of the Technology of Civilization, Wiley- Blackwell, 2012.

Qasim, Erika, Die Tărtăria-Täfelchen: eine Neubewertung. In: Das Altertum, vol. 58, 4 (2013): 307–318.

Rajan, K. and Yatheeskumar, V.P., "New evidences on scientific dates for Brāhmī Script as revealed from Porunthal and Kodumanal Excavations", Prāgdhārā, 21–22, 2013: 280–295.

Rapp, Stephen H., "Recovering the Pre-National Caucasian Landscape". Mythical Landscapes then and Now: The Mystification, 2006: 13–52.

Ray, Himanshu Prabha, "Inscribed pots, emerging identities", in: Patrick Olivelle (ed.), Between the Empires : Society in India 300 BCE to 400 CE, Oxford University Press, 2006.

Rayfield, Donald, The Literature of Georgia: A History, Routledge-Curzon, 2013.

Read, Charles, et al., "The Ability to Manipulate Speech Sounds Depends on Knowing Alphabetic Writing," Cognition, 24, 1986: 31–44.

Reisner, George A., The Pyramids of Meroë and the Candaces of Ethiopia, Museum of Fine Arts Bulletin, Vol. 21, No. 124, Apr. 1923: 11–27.

Rendsburg, Gary A. "Cyrus H. Gordon (1908-2001): A Giant among Scholars". The Jewish Quarterly Review. 92 (1/2), 2001: 137–143.

Rgazzoli, Chloe, The Scribes' Cave, in: Scribbling through History, ed. By. Rgazzoli, Chloe et al., Bloomsbury Academic, 2018.

Rhi, Juhyung, "On the Peripheries of Civilizations: The Evolution of a Visual Tradition in Gandhāra", Journal of Central Eurasian Studies, 1, 5, 2009: 1–13.

Rilly, Claude, Recent Research on Meroitic, the Ancient Language of Sudan, ITYOP̣IS vol. 1, 2011.

Rix, Helmut, Rätisch und Etruskisch, Institut für Sprachwissenschaft der Universität Innsbruck: Innsbruck, 1998.

Rogers, Henry, Writing Systems: A Linguistic approach, Blackwell, 2005.

Ross, E. Denison, "The Orkhon Inscriptions: Being a Translation of Professor Vilhelm Thomsen's Final Danish Rendering", Bulletin of the School of Oriental Studies, University of London, 5 (4), 1930: 861–876.

Ross, Jennifer C. Art's Role in the Origins of Writing: The Seal-Carver, the Scribe, and the Earliest Lexical Texts, In: Critical Approaches to Ancient Near Eastern Art, ed. by Brian A. Brown, Marian H. Feldman, Walter de Gruyter, 2013.

Sacchi, Osvaldo, "Il trivaso del Quirinale", in: Revue Interantionale de Droit de l'Antiquité, 2001: 277.

Salomon, Richard, "Review: On the Origin of the Early Indian Scripts", Journal of the American Oriental Society, 115 (2), 1995: 271–278.

Salomon, Richard, Indian Epigraphy: A Guide to the Study of Inscriptions in Sanskrit, Prakrit, and the other Indo-Aryan Languages, Oxford University Press, 1998.

Salvini, Mirjo, Geschichte und Kultur der Urartäer, Wissenschaftliche Buchgesellschaft, Darmstadt, 1995.

Samoylovitch, A. Turks, in: First Encyclopaedia of Islam: 1913-1936, Vol. VI, Brill, 1993.

Sampson, Geoffrey, Writing Systems: A Linguistic Introduction. Stanford University Press, 1985.

Sass, Benjamin, "The Genesis of the Alphabet and Its Development in the Second Millennium B.C. Twenty Years Later," De Kêmi à Birīt Nāri, 2, 2005: 147–166.

Sass, Benjamin, The Alphabet at the Turn of the Millennium: The West Semitic Alphabet ca. 1150–850 BCE: The Antiquity of the Arabian, Greek and Phrygian Alphabets, Tel Aviv Occasional publications, No.4, 2005.

Saturno, William A.; Stuart, David; Beltrán, Boris, "Early Maya writing at San Bartolo, Guatemala", Science, 311 (5765), 3 March 2006: 1281–1283.

Saussure, Ferdinand de, Course in General Linguistics, Tr. by Wade Baskin, New York: Fontana- Collins, 1978.

Scharfe, Hartmut, "Kharosti and Brahmi", Journal of the American Oriental Society, 122 (2), 2002: 391–393.

Scharfe, Hartmut, Education in Ancient India, Handbook of Oriental Studies, Leiden, Netherlands: Brill Publishers, 2002.

Schmandt-Besserat, D., How Writing Came About, Austin, 1996.

Schneider, Thomas, "Kassitisch und Hurro-Urartäisch. Ein Diskussionsbeitrag zu möglichen lexikalischen Isoglossen", Altorientalische Forschungen, 30, 2003: 372–381.

Schniedewind, W. The Finger of the Scribe: How Scribes Learned to Write the Bible, Oxford University Press, 2019.

Schniedewind, William M. and Sanders, Seth L. (ed.), Aramaic, the Death of Written Hebrew, and Language Shift in the Persian Period, Margins of Writing, Origins of

Cultures, University of Chicago, 2006.

Segert, Stanislav, "Phoenician and the Eastern Canaanite Languages", In: Hetzron, Robert (ed.), The Semitic Languages, London: Routledge, 1997.

Shachmon, Ori, and Mack, Merav, "Speaking Arabic, Writing Hebrew. Linguistic Transitions in Christian Arab Communities in Israel", Wiener Zeitschrift Für Die Kunde Des Morgenlandes, vol. 106, 2016: 223–239.

Shaked, Shaul, A Tentative Bibliography of Geniza Documents, Paris, 1964.

Shanidze, Mzekala, "Greek influence in Georgian linguistics", In: Sylvain Auroux (ed.), History of the Language Sciences, Walter de Gruyter, 2000.

Sharma, R. S., India's Ancient Past, Oxford University Press, 2006.

Sima Qian, Records of the Grand Historian of China, trans. By: Watson, Burton, New York: Columbia University Press, 1961.

Simons, Frank, "Proto-Sinaitic, Progenitor of the Alphabet", Rosetta, No.9, 2011: 16–40.

Sims-Williams, holas; Grenet, Frantz and Podushkin, Aleksandr, "Les plus anciens monuments de la langue sogdienne: Les inscriptions de Kultobe au Kazakhstan," in: Comptes-rendus de séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres, CRAI, 151, 2007 [2009]: 1005–1034.

Singh, Upinder, A History of Ancient and Early Medieval India: From the Stone Age to the 12th Century, Pearson Education India, 2008.

Smoak, Jeremy, "Amuletic Inscriptions and the Background of YHWH as Guardian and Protector in Psalm 12," Vetus Testamentum, 60, 2010: 427–428.

Starke, Frank, "Troia im Kontext des historisch-politischen und sprachlichen Umfeldes Kleinasiens im 2. Jahrtausend", Studia Troica, 7, 1997: 447–487.

Stein, Peter, Palaeography of the Ancient South Arabian script. New evidence for an absolute chronology, Arabian Archeology and Epigraphy, 2013: 186-195.

Sterling, Gregory E., Historiography and Self-Definition: Josephos, Luke-Acts, and Apologetic Historiography, Brill, 1992.

Strabo, The Geography of Strabo, ed. By Hamilton, H.C. and Falconer, W., London: George Bell and Sons, 1903.

Stuart, Munro-Hay, Aksum: An African Civilization of Late Antiquity, Edinburgh: University Press, 1991.

Sznycer, Maurice, "Antiquités et épigraphie nord-sémitiques", École Pratique des Hautes études 4e Section: Sciences Historiques et Philologiques. Annuaire 1974–1975, 107 (1), 1975: 191–208.

Talageri, Shrikant G., The Rigveda and the Avesta: The final evidence, Aditya Prakashan, 2008.

Tappy, Ron E., "The 1998 preliminary survey of Khirbet Zeitah el-Kharab (Tel Zayit) in the Shephelah of Judah", Bulletin of the American Schools of Oriental Research, No.319, 2000: 7–36.

Tappy, Ron E.; McCarter, P. Kyle; Lundberg, Marilyn J.; Zuckerman, Bruce, "An abecedary of the mid-tenth century B.C.E. from the Judaean Shephelah", Bulletin of the American Schools of Oriental Research, 344 (344), 2006: 41.

Tavernier, Jan, "The Case of Elamite Tep-/Tip- and Akkadian Tuppu", Iran, 45, 2007: 57–69.

Taylor, Isaac, The Alphabet: An Account of the Origin and Development of Letters, Kegan Paul, Trench,1883.

Tchekhanovets, Y., The Caucasian Archaeology of the Holy Land: Armenian, Georgian and Albanian communities between the fourth and eleventh centuries CE, Brill Publishers, 2018.

Te Velde, H., "Scribes and literacy in Ancient Egypt," In: H. L. J. Vanstiphout et al., eds., Scripta Signa Vocis, Groningen, 1986.

The Mishnah, ed. By: Herbert Danby, Oxford University Press, 1933.

Timmer, Barbara Catharina Jacoba, Megasthenes en de Indische maatschappij, H.J. Paris, 1930.

Tobi, Yosef, "Jewish Mizrahi", In: Ziolkowski, Eric (ed.). A Handbook of Biblical Reception in Jewish, European Christian, and Islamic Folklores, DeGruyter, 2017.

Torrey, Charles C., "The Ahiram Inscription of Byblos", Journal of the American Oriental Society, Vol. 45, 1925: 269–279.

Trigger, Bruce G., "Writing Systems: a case study in cultural evolution", in: Stephen D. Houston (ed.), The First Writing: Script Invention as History and Process, Cambridge University Press, 2004.

Tsereteli, Konstantin, The Oldest Armazian Inscription in Georgia, Die Welt des Orients, Bd. 24 (1993): 85-88.

Tur-Sinai, H., "The Origin of the Alphabet", The Jewish Quarterly Review, 41 (1). 1950: 83-109.

Van der Meer, L. Bouke, (ed.) Liber Linteus Zagrabiensis, Monographs on antiquity, vol. 4, Peeters, 2007.

van der Toorn, Karel, Scribal Culture and the Making of the Hebrew Bible, Harvard University Press, 2007.

Van Dijk, J. La confusion des tongues, OrNs, no. 39, 1970.

Veldhuis, Niek, History of the Cuneiform Lexical Tradition, GMTR 6; Münster: Ugarit Verlag, 2014.

Ventris, Michael; and Chadwick, John, Documents in Mycenaean Greek, Cambridge University Press, 1973.

von Wissmann, H., Die Geschichte von Saba 'II. Das Großreich der Sabäer bis zu seinem Ende im fruhen 4. Jh. v. Chr. Herausgegeben von Walter W. Muller, Osterreichischen Akademie der Wissenschaften, Philosophisch-historische Klasse, Sitzungsberichte, 1982: 402.

Wachter, R., "Eine Weihung an Athena von Assesos 1657", Epigraphica Anatolica, 30, 1998.

Wallace, Rex E., "Lemnian language", Oxford Research Encyclopedia of Classics, Oxford University Press, 2018.

Watkins, C., How to Kill a Dragon: Aspects of Indo-European Poetics, Oxford University Press, 1995.

Watson, Wilfred G. E., Classical Hebrew Poetry: A Guide to Its Techniques, The Library of Hebrew Bible/ Old Testament Studies, 2009.

Weninger, Stefan, "Ge'ez", In: Encyclopaedia Aethiopica- D-Ha, Hiob Ludolf Centre for Ethiopian Studies, University of Hamburg, 2009.

Wilhelm, Gernot, Urartian, In: Woodard, Roger D. (ed.) The Ancient Languages of Asia Minor, Cambridge University Press, 2008.

Wilkinson, Toby, Early Dynastic Egypt, Routledge, 1999.

Willis, Michael, Inscriptions from Udayagiri: locating domains of devotion, patronage and power in the eleventh century, South Asian Studies, 17 (1), 2001: 41–53.

Witzel, Michael, in Between the Empires : Society in India 300 BCE to 400 CE, Ed. by Patrick Olivelle, Oxford University Press, 2006.

Woodard, Roger D., "Alphabet". In: Wilson, Nigel Guy (ed.), Encyclopedia of ancient Greece, London: Routledge. 2006.

Woodard, Roger D., "Greek dialects", The ancient languages of Europe. Cambridge: Cambridge University Press, 2008.

Woodard, Roger D., "Phoinikeia grammata: an alphabet for the Greek language", In: Bakker, Egbert J. (ed.), A companion to the ancient Greek language, Oxford: Blackwell, 2010.

Woods, C., 'The Earliest Mesopotamian Writing', In C. Woods (ed.) Visible Language: Inventions of Writing in the Ancient Middle East and Beyond, Oriental Institute of the University of Chicago, 2010.

Xu, Guozhang, "Language and society as seen by Xu Shen, an ancient Chinese lexicographer", International Journal of the Sociology of Language, 81, 1990: 51–62.

Yadin, Yigael, The Art of Warfare in Biblical Lands, McGraw-Hill, 1963.

Yakubovich, Ilya. Sociolinguistics of the Luvian Language. Leiden: Brill, 2010.

Yatsenko, Sergey A. "Yuezhi on Bactrian Embroidery from Textiles Found at Noyon uul, Mongolia", The Silk Road, 10, 2012.

Yeroushalmi, David, The Judeo-Persian Poet 'Emrani and his "Book of Treasure", Brill, 1997.

Younger, John, Linear A texts in phonetic transcription. University of Kansas, 2000.

Zimansky, Paul, Review of Schmandt-Besserat 1992, Journal of Field Archaeology, 20, 1993: 513-517.

Zinn, Katharina, 'Literacy, Pharaonic Egypt', in: The Encyclopedia of Ancient History, Ed. by Roger S. Bagnall, Kai Brodersen, Craige B., Champion, Andrew Erskine, and Sabine R. Huebner, Blackwell, 2013.